جهانگشای نادری

تألیف میرزا مهدی خان استرآبادی

به اهتمام

سید عبدالله انوار

انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

جهانگشای نادری

تالیف میرزا مهدی خان استرآبادی

باهتمام

سید عبدالله انوار

انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

بسم الله الرحمن الرحيم

جهانگشای نادری

تألیف میرزا مهدی خان استرآبادی

باهتمام

سید عبدالله انوار

انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

سلسله انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

شماره ۱۸۲

استرآبادی، محمدمهدی بن محمدنصیر، - ۱۱۸۰؟ق.
جهانگشای نادری/ تالیف مهدی خان استرآبادی؛ به‌اهتمام عبدالله انوار. — تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۷.
هفده، سی و دو، [۸۷۶] ص. — (سلسله انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی شماره؛ ۴۵؛ ۱۸۲)
ISBN 964-6278-16-7: ۳۰۰۰۰ ریال.
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا (فهرستنویسی پیش از انتشار).
این کتاب تحت عنوان "تاریخ جهانگشای نادری" نیز منتشر شده است.
کتابنامه به‌صورت زیرنویس.
چاپ دوم.
۱. نادر افشار، شاه ایران، ۱۱۰۰ - ۱۱۶۰ق. ۲. ایران — تاریخ — افشاریان، ۱۱۴۸ - ۱۲۱۸ق. ۳. نثر فارسی — قرن ۱۲ق. الف. انوار، عبدالله، ۱۳۰۳ - ، مصحح. ب. انجمن آثار و مفاخر فرهنگی. ج. عنوان. د. عنوان: تاریخ جهانگشای نادری.

۹۵۵/۰۷۲۲ DSR۱۲۹۵/الف۱۵ت۲

۱۳۷۷
کتابخانه ملی ایران ۱۵۳۳۹-۷۷م

تهران ـ خیابان ولی عصر ـ پل امیربهادر ـ خیابان سرگردبشیری ـ شماره ۱۰۰
تلفن: ۳-۵۳۷۴۵۳۱ دورنویس: ۵۳۷۴۵۳۰

نام‌کتاب: جهانگشای نادری
مؤلف :میرزا محمد خان استرآبادی
به اهتمام: سید عبدالله انوار
ناظرچاپ: کیانوش بیرون وند
امورفنی: محمد رئوف مرادی
نوبت چاپ: اول، ۱۳۷۷
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
چاپ و صحافی: پردیس گرافیک

شابک: ۷-۱۶-۶۲۷۸-۹۶۴ ISBN: 964-6278-16-7

مقدمه ناشر

انجمن آثار ومفاخر فرهنگی تاکنون افتخار انتشار کتابهایی در زمینه‌های تاریخی، باستان‌شناسی،ادبیات فارسی ومتون ادبی داشته است، آثاری از بزرگانی که هر کدام از آنها درزمینه‌های کاریشان صاحب نظرند و سال‌های سال برای رفع کمبود منابع دست اول در مورد شناخت ایران،تاریخ ایران و فرهنگ و تمدن ماندگار آن تا آخرین حد و توان خود کوشیده‌اند، تا ایران را هم به مردم ایران و هم به دوستداران فرهنگ ایران در خارج بشناسانند. زیرا تاریخ بسان زندگی و بسان جهان درهم و برهم و سرشار از پاکیها و ناپاکیها نیز سرشار از اراده‌های متعالی انسانی است. اگر بخواهیم تاریخمان را بازسازی و دوباره نویسی کنیم باید بدانیم که تاریخ هر ملتی خوب و بد و فراز ونشیب دارد و همهٔ این فراز و نشیب‌ها متعلق به آن مردم است و در واقع تاریخ هر ملت، صحنه‌هایی از مبارزات ملت را در کشاکش زمان باز می‌تاباند.

در این زمینه، کتابهای چاپ شدهٔ انجمن از غنی‌ترین منابع و در حد خود قابل تقدیر است و با توجه به امکانات و کمبودهایی که دارد توانسته است کتابهایی را به چاپ برساند که کمتر ناشری همت به چاپ این نوع آثار می‌گمارد.

جهانگشای نادری تألیف میرزا مهدی خان استرآبادی، منشی نادر شاه از جمله کتابهای چاپ شده انجمن آثار ومفاخر فرهنگی است که چاپ جدید آن با ویرایش مجدد در اختیار دوستداران فرهنگ و تاریخ ایران قرار می‌گیرد.این اثر از آثار معتبر و دست اولی است که در دورهٔ افشاریه به رشته تحریر درآمده و به اهتمام دانشمند محترم جناب آقای سید عبدالله انوار جمع آوری و چاپ شده که برای اهل تحقیق بسیار سودمند و مفید است.

کتاب حاضر، مارا از دوران افشاریه و اقدامات و فتوحات نادرشاه آگاه می‌کند.انجمن مفتخر است که توانسته تا به حال بدون وقفه این منابع را در اختیار محققان و دوستداران فرهنگ و تاریخ ایران بگذارد و در این مهم هرگونه نظر و پیشنهاد را قابل ارزش می‌داند.

حاج سید جوادی

رییس هیأت مدیره

فهرست مطالب کتاب جهانگشای نادری

گفتار در بیان حال نادر و اعمال او

توجه اعلیحضرت شاه طهماسب بعزم محاربه با ملک محمودسیستانی و ورود نادر بموکب اعلیٰ

وقایع دشت مغان و شاهی نادر

مقدمه چاپ دوم

ای نام تو بهترین سرآغاز

اکنون که انجمن محترم آثار ملی بر سرآن است تاکتاب جهانگشای نادری را به‌چاپ مجدد رساند بی‌مناسبت نیست که اشاره به پاره‌ای از امور شود که پس از چاپ اوّل و در فاصله زمان طولانی بین این دو چاپ به‌آن برخورد شده است. پس گوئیم: هرگاه پژوهشگری به‌نسخ خطی و چاپی متعددی که از جهانگشا موجود است با دقت نگرش کند بزودی متوجه می‌شود که بین این نسخ با حفظ وحدت موضوعات (یعنی حوادث تاریخی دوره نادرشاه) همواره در عبارات و جملاتِ مُبیّن این حوادث اختلافهایی وجود دارد: اختلافهایی ناشی از فضل‌فروشیهای کاتبان نسخ خطی. چه به ظاهر هر کاتب و منتسخی به‌وقت کتابت کار میرزا مهدی خان اگر اهل قلم بوده چنانکه کارش نشان می‌دهد تحت تأثیر جمله‌پردازیها و ایراد صنایع ادبی میرزا مهدی خان واقع می‌شده است و بر اثر آن یا به‌عنوان تحدّی با میرزا مهدی خان و یا به‌صورت اظهار وجود، خود دستی در عبارات می‌برده و با کم و زیاد کردن و تغییر عبارات اصلی آن کتاب خودی نشان می‌داده است خاصه در عناوینی که مبیّن آغاز سالهای نو است عناوینی که میرزا مهدی‌خان همواره با رعایت صنعت براعت استهلال ضمن توضیح حال گلها و ریاحین حوادث سال آینده را بیان می‌کند و نسخه‌بَردار زبردست نیز چون بااین جملات مملو از صنایع می‌رسد با دست بُردن در نوشته‌های جهانگشا به‌خیال خود

هنرنمائیهایی از خود آشکار می‌کند و یادگاری از خود درین جملات دور از حامی و نگهبان می‌گذارد. تطابق و قیاس هفده هیجده نسخه خطی و چاپی جهانگشا این نظر را القاء کرده است امیدانکه نظر غیرصائبی نباشد.

در این که میرزا مهدی‌خان یکی از عالمان بسیار متبحر لغت عرب و ترک بوده است جای هیچ شک و شبهه‌ای نیست. کاربردهای شگفت‌آور لغت عرب در درّه نادره و نگاشتن کتاب لغت سنگلاخ در لغت ترک بهترین شاهد بر این مدعاست. علاوه برین دانش گسترده او در لغت، میرزا مهدی‌خان به‌صنایع بدیعی از قبیل صناعت «جناس» با اقسام آن و صناعت «مراعات نظیر» و «ایهام تناسب» و «براعةاستهلال» و ایراد «امثال و حکم» و سایر صناعات ادبی دیگر احاطه کامل داشته است و یک دید اجمالی به کتاب جهانگشا بهترین شاهد برین مدعی است یعنی او ادیبی اریب و توانا در نگارش نثرهای زیبای زمان خود بوده است و انصاف را باید گفت او درین میدان خیلی تواناتر و رساتر و زیباتر از نویسندگان «جهانگشای جوینی» و «ظفرنامه تیموری» و «عالم آرای عباسی» و «گیتی‌گشای نامی» و «روضةالصفای میرخواند و هدایت» و «حبیب‌السیر خواندمیر» و «ناسخ‌التواریخ» سخن گفته است و نوشته او در عین آنکه خواننده را از پیگیری حوادث دوره نادری به‌یکسو منصرف می‌کند و به‌جای دقت در حوادث تاریخی او را در عرصه بازیهای لفظی مشغول می‌نماید ولی جای هیچ بحث نیست این اشتغال بالفاظ به آن حدّ لطیف و زیباست که کاتب و خواننده را به‌آن وا می‌دارد که او نیز بیحرکت درین میدان نماند بلکه او درین عرصه وارد شود و گویی بزند و همین‌گوی زنیهاست که ما می‌بینم نسخه‌برداران چنانکه گفتیم هر یک به‌قدر فهم و علم خود در متن جهانگشا کاری کرده و با اضافه یا نقص عبارتی یا تغییر در تعبیری هنرنمائیهایی از خود به‌یادگار باقی گذارده‌اند و همین هنرنمائیهاست که موجب شده تا نسخ متعدد ولی متشتت از حیث عبارات و جملات جهانگشا در قفسه کتابخانه‌ها قرار گیرد و نیز مصحح را بهنگام تصحیح و دستیابی به گفته اصیل میرزا مهدی‌خان دچار سردرگمی‌های بسیار بر اثر تشتتهای گونه گون کند و بعبارة دیگر اصابه بواقع مصحح را بچه مشکلاتی در شیرینکاری‌های فضولانه دیگران افکند. اکثر مصححان برای رهایی ازین سرگردانیها

راه‌حلّی پیش گرفته‌اند که تا حدّی منطقی است به‌شرط آنکه مستند و متکای آنها تا حدی قابل اطمینان باشد. آنها در اینگونه موارد اقدم‌النسخ را انتخاب می‌کنند و با کار در آن سعی می‌کنند تا نوشته اصلی نویسنده را ارائه دهند و در موارد خلاف هم آنچه موافق با کار نویسنده تشخیص می‌دهند در پانوشت صفحات مورد خلاف بیاورند تا اگر واقعاً این مورد موردنظر مؤلف بوده است با این در پانوشت آوردن‌ها، آنها برای خواننده فوت نشده باشند.

چاپ اول جهانگشای نادری ـ به‌وسیله انجمن آثار ـ برین طریق انجام شد که البته با نسخ چندی که در تاریخ پسین‌تر از آن بودند اختلافاتی بهم رسانید ولی با همه این اختلافهای صوری اصل موضوع که حوادث تاریخی دوره نادر بود بدون گزند و آسیب عرضه گردید. درین چاپ چون نسخه جدیدی با تاریخ ۱۱۷۱ هجری قمری به‌بازار و کتابخانه‌ها رخ نمود که در چاپ اول حالت مستوری داشت از آنجا که تاریخ آن اقدم بر تاریخ نسخه مرجع چاپ اول بود همین قدمت تاریخ ایجاب نمود که این چاپ مجدد جهانگشا با بلوغ مقابله با این نسخه عرضه بازار گردد. پس با آن مقابله شد و آنچه در آن بود و در نسخه چاپ اول نبود از آن استخراج گردید و به‌آخر تعلیقات این چاپ اضافه شد، تا اگر عدم آنها در چاپ اول ایجاد نقصی کرده بود درین چاپ با این اضافت رفع آن نقص شود. (نسخه ۱۱۷۱ ق. نسخه‌ایست بس نفیس از حیث خط و تذهیب و طلااندازی و تزئینات با مجالس معین که نشان‌دهنده بعضی از حوادث ایام نادر است. این نسخه از طریق مؤسسه سروش و انتشارات نگار با اجازه صاحب آن آقای ادیب برومند به‌صورت چاپ عکسی عرضه بازار گردیده است).

نکته بس مهم دیگر که نباید فروگذاشته از آن گذشت اینست که در نسخ متعدد جهانگشا حتی نسخه ۱۱۷۱ هـ «یکسال» گُم است یعنی نسخ با رعایت ترتیب سنواتی حوادث را عرضه می‌کنند تا آنکه به‌سال ۱۱۵۲ هجری می‌رسند و چون از بیان وقائع این سال فارغ می‌آیند یکباره در سر عنوان بعد پاره‌ای از نسخ حوادث سال ۱۱۵۴ هجری را ذکر می‌کنند و بدین‌ترتیب از بیان حوادث سال ۱۱۵۳ هجری غافل می‌مانند ولی پس از سال ۱۱۵۴ هجری دوباره بیان حوادث را مرتب از سر می‌گیرند تا به‌سال ۱۱۶۰ هجری

که سال کشته شدن نادر است می‌رسند و بدین ترتیب سال جاگذاشته و گمشده در آنها سال ۱۱۵۳ هجری می‌شود (تعداد این نسخه‌ها برحسب استقراء نسبة کم نیستند.) در برابر این نسخ، نسخ دیگر است چون نسخه ۱۱۷۱ هجری که حوادث را علی‌التوالی می‌آورند و حتی سال ۱۱۵۳ هجری را با عنوان ۱۱۵۳ هجری ذکر می‌کنند که البته آن منطبق با حوادث سال ۱۱۵۴ نسخه‌های فاقد سال ۱۱۵۳ هجری می‌باشد ولی همین نسخ چون بسال ۱۱۵۷ هجری می‌رسند و آن را بیان می‌کنند بجای بیان وقایع سال بعد که وقایع ۱۱۵۸ هجری است یک مرتبه به وقایع سال ۱۱۵۹ هجری می‌پردازند و حوادث آن را ذکر می‌کنند و بدین ترتیب درین نسخ حوادث سال ۱۱۵۸ هجری مورد تغافل است یعنی این نسخ فاقد آن سال می‌باشند و متأسفانه هر چه کوشیده شد که مطلب روشن شود و معلوم گردد که اوّلاً آیا اصلاً سالی مفقود شده است یا نه و ثانیاً در صورت فقدان آیا حلقه مفقوده سال ۱۱۵۳ هجریست یا سال ۱۱۵۸ هجری متأسفانه چیزی به‌دست نیامد و از توالی سالهای ترکی یعنی سیچقان ئیل و... نیز بر اثر بی‌دقتی کُتّاب نیز چیزی حاصل نشد چه آنها هم بر اثر در همریختگی سالها و در هم و برهمی سنوات نتوانستند که کاری بکنند و مسأله همچنان لاینحل باقی ماند. به‌ظاهر مطالعه دقیق حوادث و پی‌گیری آنها این نظر را پیش می‌آورد که اصلاً سالی گم نشده است و حوادث سال ۱۱۵۳ هجری که عنوان خاص خود را در بعضی از نسخ از دست داده‌اند محل قرار خود را ضمن حوادث سال ۱۱۵۲ هجری آورده‌اند. زیرا حوادث سال ۱۱۵۲ هجری بیش از حوادث سنین قبل و بعد می‌باشد مضافاً طبق سندی که به‌قلم میرزا مهدی خان در نسخه ۱۱۷۱ هجری قمری ضمن حوادث ۱۱۵۲ هجری تحریر شده و درین چاپ نیز آن به‌آخر تعلیقات آمده است و حاوی سنه ۱۱۵۳ می‌باشد (رجوع به‌وثیقه ابوالفیض خانْ به‌مسوّده مؤلف این تاریخ در انتهای تعلیقات شود) مؤید آنست که عنوان سال ۱۱۵۲ هجری در ذیل خود حوادث سال ۱۱۵۳ هجری را نیز دارد. ولی بهرحال درین چاپ چون بنای کار بر مندرجات اقدم النسخ بود لذا در ترتیب و توالی حوادث تبعیت از ترتیب حوادث در نسخه ۱۱۷۱ هجری گردید یعنی نسخه‌ایکه سال مفقود در آن سال ۱۱۵۸ هجری می‌باشد امید آنکه به آتی نسخه‌ای غیر ازین نسخ هیجده گانه مرجع این ضعیف به‌دست

آید و منقحاً مطلب را روشن نماید.

امّا راجع به‌نویسنده جهانگشا و مضامین آن کتاب آنچه که باید گفته شود در مقدمه چاپ اول گفته شده است و پژوهنده درین باره می‌تواند به آن مقدمه رجوع کند جز دو مطلب:

۱ـ وجود پاره‌ای از مطالب که در نسخه ۱۱۷۱ هجری آمده و در چاپ اول به‌واسطه وجود نداشتن در مراجع آن نیامده است. همه آن مطالب چنانکه مذکور افتاد بـجهت اکمال این چاپ از آن نسخه انتساخ گردید و درین چاپ به‌آخر تعلیقات آمد.

۲ـ در چاپ اوّل نام پاره‌ای از نقاط جغرافیائی به‌واسطه غلط بودن در متن بـه‌طور دقیق معلوم نبودند که آنها چه نقاطی‌اند و در تعلیقه نیز به‌صورت شک و تردید عرضه گردیدند درین چاپ نام صحیح آنها و توضیح دقیق جایگاه آنها پس از سالها جستجو و دستیابی به‌صورتِ صحیحْ عرضه شدند. امید آنکه با این عرضه بـدین وسیله از یک مجملی رفع ابهام شده باشد.

درین تجدید چاپ نمی‌دانم از زحمات آقای جـمشید کـیان‌فر، دوست عـلاقه‌مند به کارهای تاریخی چگونه تشکر کنم چه ایشان از سرنهایت علاقه هم در بلوغ مقابله نسخ و هم در تصحیح اوراق چاپی دیده تیزبین خود را به کمک چشم نیمکور بل مشرف بکوری این عاجز گذاشتند و با این اعانت خود این چاپ را انشاءالله از خیلی نارسائیها بر کنار کردند: «*ارشده الله تعالی فی عویصات العلوم با حسن ارشـاده*». دیگـر از جناب آقای دکترکمال حاج سید جوادی رئیس محترم انجمن مفاخر فرهنگی و آقای حسین ایوبی‌زاده، و سایر صاحب مقامهای آن انجمن که کارگشایان این چاپ بوده‌اند تشکر مـی‌کنم و از خدای بزرگ توفیق آنان را در کارهای فرهنگی خواستارم. جزاهم *الله عنّی جزاء خیراً*

قریه کاشانک شمیران ـ پائیز ۱۳۷۶

سید عبدالله انوار

مقدمه

کتابی که درصفحات آتی‌ازنظرخوانندگان معظم می گذرد حسب حال‌وشرح جنگهای یکی ازبزرگترین‌سربازان ایرانی است که ازطریق‌منشی‌مخصوص اوبرشتهٔ تحریر درآمده است .

این سرباز دلیر که بعدها از مقتدرترین امپراطوران آسیای جنوب غربی شد درست مصداق اصطلاح معروف « مردخود ساخته » است که امروز متداول میان مردمانست. او که ازپایین‌ترین‌طبقات اجتماع برخاست وباسلحشوریها وشمشیر زنیهای حیرت انگیز خود تکیه برتخت شاهی توران وهند وایران زد از جمله کسانی است که **تاریخ نظامی** ایران باید بوجودش افتخار کند وحتی بعضی از لشکر کشیها و نقشه های جنگی او از شاهکارهای جنگ کلاسیك دنیاست (۱) و همین پیروزی های شگفت انگیزنادراست که خوانندهٔ شرح حال او در مقابل خود سیمای « اسکندر » و « هانیبال » و « تیمور » و « ناپلئون » را بروشنی می‌بینند .

متأسفانه بآخرعمر ازین‌سردار شجاع وسرباز دلیراعمالی سرزد که درین‌مقدمه نمیتوان بآن پرداخت و فصل‌آخر کتاب جهانگشا بتفصیل بر آن اشعار دارد . این اعمال موجب شد تا سردارانی که روزی برای پیشرفت مقاصد او در جنگلهای ماوراء قفقاز وبیابانهای قفر افغانستان و سرزمین گرم هندوستان صمیمانه شمشیر می زدند برویش شمشیر کشند وچون صبح‌شد « سری که ازبزرگی درعرصهٔ جهان نمی گنجید درمیان‌اردو گوی لعب طفلان » (۲)سازند .

✿ ✿ ✿

باری ازآنچه گذشت معلوم میشود که‌درین‌مقدّمه باید سه‌مطلب زیر گفته‌آید

---

۱ - جنگ مهماندوست (صفحهٔ ۹۸ متن) - جنگ اول مرادتپه (صفحهٔ ۲۵٤ متن) - فتح خیبر (صفحهٔ ۳۱٦ متن) .

۲ - صفحهٔ ٤۲٦ متن

تا بقول طلاب طلب مجهول مطلقی پیش نیاید :

۱ ـ شرح حال نادر قهرمان کتاب .

۲ ـ شرح حال میرزا مهدیخان نویسندهٔ کتاب .

۳ ـ تبیین بعضی امور مربوط بکتاب .

۱ ـ شرح حال نادر :

ازآنجاکه درخود کتاب شرح حال نادر بحداشباع آمده و درتعلیقات نیز موارد تاریك متن روشن‌شده است ـ البته تاآنجاکه بضاعت علمی این ضعیف ، « وهی بضاعة مزجاة » ، اجازه میداد ـ دیگر جایز نبود که حسب حال نادر درین مقدمه آورده شود چه چنین شرح حالی دراینجا بی‌شاك اطناب ممل وحشو قبیح بود . خاصه‌آنکه نادر آنقدر درتاریخ دویست سالهٔ اخیر ایران مشهور است که هرکه ادنی اطلاعی ازتاریخ وادبیات این مملکت داشته باشد اورا تاحدی می‌شناسد وهمین شناسایی اجمالی‌رافع طلب مجهول مطلق است . ـ امّا دو مطلب دیگر در زیر بوجه اختصار گفته می‌آید .

۲ ـ شرح حال میرزا مهدیخان :

میرزا مهدی خان که بنا برقول خود در « جهانگشای نادری » [1] و کتاب « سنگلاخ » [2] نام‌کاملش **محمد مهدی** است پدرش **محمدنصیر استرابادی** نام‌داشته است. او که ازخصیصین نادر وازمشاوران ومنشیان مخصوص اوست پس از کشته شدن نادر بفتح‌آباد قوچان صلاح خودرا درآن دید که بگوشه‌ای نشیند وباقی‌ایام بسرآرد تا هم از موج نارضائی مردم نسبت بنادر و نادری درامان باشد و هم باتمام کتب ناتمام خود موفق شود . متأسفانه این انزواء و گوشه نشینی پردهٔ ابهامی بروی زندگی او افکنده واورا درهاله‌ای‌ازخفا نگاه داشته است که این‌خود مشکل بزرگی برای‌شرح حال نویس اوست. گذشته ازاین وجود میرزا مهدی‌خان دیگری‌درتاریخ‌ادبیات‌دوراز اخیر ایران که هم پدرش سمی پدرمنشی‌نادر بوده ومحمد نصیرنام داشته ، وهم خوداو از منشیان دربار بشمار می آمده است [3] در اینمورد مشکل دیگری سربار مشکل

۱ ـ جهانگشای نادری (صفحهٔ ٤) . ۲ ـ سنگلاخ نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی شمارهٔ ۱۱٤۱ (صفحهٔ ۱) ۳ ـ این شخص اهل خوی واز منشیان محمد شاه قاجار بوده است . (مجمع الفصحاء جلددوم ص ٤۳۹ چاپ اول)

قبل می کند. چه برائر این‌تشابه اسمی‌اغلب‌مسموعات وانتسابات خانوادگی[1]، که در اینمواقع غالباً رفع اشکال می‌نماید ، بهم خلط شده و حوادث ایام یکی بدیگری منتسب گردیده است .

طبق مدرکی[2] که ظاهراً سندش فرمان[3] زیراست.میرزا مهدی‌خان‌دوران جوانی، و علم اندوزی را باصفهان گذراند ودرآنجا برائر کیاست و حسن نویسندگی بدربار صفوی راه یافت و تامقام باغبانباشی گری[4] ترقی کرد .

۱ ـ آقای دکتر صدیق اعلم‌خود را از نوادگان میرزامهدیخان می‌دانند . (کتاب یادگار عمر صفحهٔ ۱) وآقای تربیت نیز از قرار چنین ادعائی کرده‌اند . (فهرست کتابخانهٔ مجلس جلد سوم صفحهٔ ۱۰۰)

۲ ـ مجلهٔ توشه‌شمارهٔ اول ـ تیرماه ۱۳۳۷ شمسی‌ـ صفحهٔ ۲۶.

۳ ـ این فرمان درکتاب منشآت میرزامهدی‌خان نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملك بشمارهٔ۳۷۹۹ مضبوط است . اینك متن فرمان :

«رقم در خصوص باغبان باشی گری میرزامهدی ملقب به‌کوکب

چون‌از روزی که بانی‌نزهت سرای‌جهان ومعمار معمورهٔ این بلند ایوان،قبه چرخ مقرنس را بی‌آلت‌خشت‌وگل‌افراشته وبیش‌طاق‌رواق‌آنرا به‌شمسهٔ زرین‌آفتاب وصورسیمین کواکب‌نگاشته،آینه خانه‌سپهرزجاجی‌رابنقوش‌وتماثیل اختران‌آراسته‌ونشیمن‌خاك‌را که‌عمارت‌مابین‌افلاك‌است بحدایق‌ذات بهجت‌سمات‌پیراسته، وبهارآرای قدرتش گلهای چهارباغ‌عناصررابصنع‌کامل‌رنگ‌ریزی کرده ومهندس حکمتش بمفاد « والارض‌فرشناها» بسط بساط زمین وبمصداق «بنینافوقکم‌سبعاشدادا » احداث‌مناظر دلگشای چرخ برین فرموده، پایهٔ قصربی قصور این دولت‌والارا سرکوب قصور سپهر وبنیان ایوان این سلطنت‌کبری را رفیع تر از طارم‌ماه ومهرنموده. درازاءاین‌عارفهٔ عظمی وشکرانهٔ این موهبت کبری برذمت سامی لازم فرمودیم که هریك از راست کیشان را که درسرزمین بندگی مانند سرو آزاد ثابت قدم ودرجوهرذاتی بی‌خلاف باچنار توأم باشد نزد امثال واقران سرسبز و سربلند و از انوار عاطفت وعنایت بهره مند سازیم. از آنجاکه ما صدق این مقال حال نیکو مآل میرزامهدی ملقب به‌کوکب می‌باشدکه بیت ضمیر را بخامه اخلاص‌کتابه نوشته و بنیاد عمارت وجودش بآب وگل نیك اعتقادی سرشته است ازابتدای فلان‌نظارت کل‌باغات وعمارات مبارکات واقعات دراصفهان جنت بنیاد که نمونهٔ « ارم ذات العماد التی لم یخلق‌مثلها فی البلاد» بمشارالیه مفوض و مرجوع فرمودیم که طرفةالعینی از مراسم نظارت غافل نگردد وسرکاران‌صاحب اهتمام وسرایداران کیوان مقام ومعماران مهندس طراز وسنمار فن وسنگ تراشان فرهادکیش وخاراشکن ونقاشان مانی‌هنر وارژنگ نگار وباغبانان صنایع پرورو بدایع‌کار مشارالیه را صاحب اختیار عمارات وباغات‌دانند »

۴ ـ رئیس بیوتات سلطنتی .

ظاهراً قول باینکه صاحب‌فرمان یعنی کسی که فرمان برای او صادرشده‌میرزا مهدی خان منشی نادراست، قولی است قابل تأمل بدلائل زیر :

۱- کسی که فرمان برای‌اوصادر شده میرزامهدیخانی است ملقب به «کوکب» و حال آنکه در صحت انتساب لقب «کوکب» بمنشی نادر جای بسی‌سخن است وچنانکه خواهیم دید قول راجح عدم انتساب است .

۲- منشی نادر «محمد مهدی» نام دارد درصورتی که فرمان برای «میرزامهدی» صادرشده است واین‌خودخلاف روش‌فرمان نویسی‌است- آن چنان خلافی که می‌توان قائل بعدم امکان وقوعی‌آن شد - خاصه درفرمانی که صاحب‌آن باید مرجع‌الیه‌امور بسیار مهمی باشد .

۳- این فرمان یا بقلم میرزا مهدیخان منشی است یا بقلم کس دیگر . اگر بقلم میرزا مهدیخان‌منشی‌است مسأله‌بسیارمضحك می‌نماید که‌شخصی‌حکم‌استخدامی خود راآنهم بااین‌آب وتاب - صادر کند وبعدبآن استخدام قیام‌نماید.جز آنکه‌بگوئیم در اواخر سلطنت شاه سلطان حسین کارها از روال طبیعی خارج شده است ، تازه این قول هم در بارهٔ امور باغبانباشیگری وحفاظت تشکیلات قصور قابل قبول‌نیست . زیرا چنانکه درعبرتنامه (۱) آمده شاه‌سلطان حسین در حفظ ابنیهٔ تاریخی وتشکیلات‌آن سعی زیاد داشته است حتی بزمان مخلوعی خود . لذا چگونه می‌توان تصور کرد که ازاوچنین شلختگی درفرمان نویسی سرزده باشد .

واما اگر بقلم کس دیگرباشد این‌سوآل پیش می‌آید که‌فرمان مذکوردرجزء منشآت میرزا مهدیخان چه می کند؟ زیرا غرض از تدوین وتبویب کتاب‌منشآت‌نشان دادن ترسّلات میرزا مهدیخان است نه چیزدیگر ، جز آنکه بگوئیم صاحب فرمان کس دیگر و نویسندهٔ آن میرزا مهدیخان منشی بوده است که‌این قول خودخلاف مدّعی است .

۴- تعلق فرمان‌مذکوربمیرزامهدیخان مستلزم «دور» است براین‌تقریر: صحت

۱ - نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی شمارهٔ ۳۵۵

تعلق فرمان متوقف برصحت انتساب لقب کوکب است بمیرزا مهدیخان وصحت انتساب لقب کوکب بمیرزامهدیخان متوقف است برتعلق فرمان باو- چه قائلین بصحت انتساب لقب از قرار جز این فرمان سند دیگری ندارند ـ وچون چنین شد «دور» بیّنی پیش می‌آید که هر کودك ابجد خوانی از شنیدن آن ابا دارد .

ازاینها گذشته اگرازاول شبهۀ خلاف را دراصل انتساب فرمان بریم وبگوئیم آنکه این فرمان برای اوست کس دیگراست نه منشی نادر ، درینصورت بمقام تعارض این قول با قول قائلین بانتساب، هیچ مرجع ثالث نقلی وجود ندارد که مرجح احدهما بردیگری شود. خاصه آنکه در صورت قول بعدم انتساب از ایرادات فوق نیز بر کنار خواهیم بود .

باری طبق همان مدرك سابق (مقالۀ مجلّۀ توشه) میرزا مهدیخان پس از حملۀ افاغنه بایران واسارت اصفهان عزلت گزید وتاورودنادرباصفهان ستارۀ اقبال او درمحاق بود وکسی هم ازاین ایام گوشۀ نشینی او اطلاعی ندارد. امّا چون نادرفاتحانه ازمهماندوست بمورچه خورت وازمورچه‌خورت باصفهان آمد ، گروه گروه مردم بحضرت او شتافتند و تهنیت فتح گفتند که ازآنجمله میرزا مهدیخان بود .

او باگروهی از اهالی استراباد بخدمت نادر تشرف جست وعریضۀ زیر (۱) را

۱ ـ متن عریضه :

«عریضه‌ای که بتقریب تهنیت تسخیر اصفهان بخدمت اقدس نوشته‌اند .

بذروۀ عرض می‌رساند که چون ذی‌شوکتی که تدبیر ملك آرایش آرایش جهان را علت و برق شمشیرجان ستانش آتش افروزخرمن صبر وتوان دشمن ملك وملت باشد و صاحب دولتی که لذت زخم خنجرش گلوسوز اعدای دون وماهچۀ لوای طالعش بسان رایت زرین آفتاب خیره‌سازندۀ خفاش طبعان سیه اندرون بوده، ازآب تیغ آتشبار خاك مذلت برروی دشمنان بادپیما پاشد، دعای بقای عمر واقبالش برخاص وعام وشکر دولتش برعموم وجمهور انام واجب می‌باشد .

لهذا بندۀ اخلاص نژادباتمامی اهل استرآباد درگاه وبیگاه از درگاه احدیت بمسألت دوام ایام عمرشریف قیام وباقدام جبین بطی مراحل دعاگوئی اقدام دارد بتخصیص دربن اوان خجسته و زمان فرخنده که بمعاضدت جنود تأییدات لایزالی ولشکرکشی دشمن کشی نواب مستطاب عالی را

بعرض نادر رساند.

ظاهراً درصحت انتساب این عریضه بمیرزا مهدیخان ایرادی نیست چه هم سبك انشاء وهم وقوع آن درمنشات اورفع هر گونه تردید می کند. منتهی این عریضه نمی‌رساند که میرزا مهدیخان در ایّام دولت افاغنه باصفهان بوده است. چه دور نیست که او از استراباد بخدمت نادر شتافته باشد، جزآنکه بگوئیم بعدراه و نبودن وسیلهٔ سریع و بدتر ازهمه زمستان مانع آمدن‌اواز استرابادباشد.

از قرار حسن تحریرنامه و تقریر کلام کار خود را درین ملاقات میکند. چه بعدازین برخورد است که میرزامهدیخان‌ازبر کشید گان نادرمی‌شودوسرنوشتش‌برای مدت هیجده سال بسرنوشت نادر پیوند می‌خورد.

او که درمجلس نادر بضبط وقایع مأموراست [1] تا قوریلتای دشت مغان شغل منشی الممالکی رانیز ادارەمی کندوبامیرزا علی‌اکبر ملاّباشی‌ومیرزا ابوالقاسم‌کاشی از معتمدان حضور می‌شود. گرچه پس از واقعهٔ دشت مغان شغل منشی الممالکی ازاو گرفته وبمیرزا مؤمن‌خان تفویض می‌شود باز ما دست اورا درهمهٔ‌کارها می‌بینیم. صدور فتحنامه های «قندهار» و «هند» ومقاوله‌نامه‌های ایران وروم بوسیلهٔ او-بعد از واقعهٔ دشت‌مغان - خودشاهد بیّنی است برین مدّعی.

باری حاصل‌این‌ملازمت هیجده‌ساله سفرهای‌دورودرازیست که‌میرزامهدیخان‌در خدمت مولای‌خودمی کند: گاه اورا می‌بینیم که‌ازداغستان رەمی‌سپرد وناظرفتح دهلی

→

فتح دارالملك اصفهان میسروکلیدتدبیروسعی‌بندگان عالی‌مفتاح مملکت کشایی‌هر کشوروشهر کشته نقد ملت محمدیه که دربازار جهان‌کاسد شده بود رواج طلای دست افشاریافته، اورنگ‌سلطنت و جهانبانی که پای فرسود اعدای سر کش کشته بودسر کوب چرخ برین‌آمده، حمداً ثم‌حمداًلله که مجدداً آفتاب وجود قبلهٔ حقیقی برعرصهٔ ملك موروثی تافت وبکوری‌چشم کوتاه بینان‌خاك‌صفاهان از تأثیر قدوم میمنت لزوم و الا درنظرها حکم سرمهٔ صفاهانی یافت. درینصورت فراموش کردن حق اینگونه احسان کجارواست وخاموش گشتن از شکرمروج ملت از دست رفته درکدام مذهب سزاست.امید که دایماً کشور کشای عرصهٔ دولت واقبال وسپه آرای معارك نصرت واجلال باشند»

(از کتاب منشآت میرزا مهدی خان نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملك بشمارهٔ ۳۷۹۹)

۱ - صفحهٔ ٤ تاریخ جهانگشای نادری.

می‌شود ودیگر گاه از ییلاقهای اطراف هرات عازم دجله می گردد ودرمحاصرهٔ بغداد شرکت‌می‌نماید ، و درین سفرهاست که ظفرنامه‌های پرطمطراق «هرات» و«قندهار» و صلحنامه‌های متعدد ایران وروم ازخامهٔ او تراوش می کنند و بعنوان نثر دورهٔ بعد از صفوی در تاریخ ادبیات ایران باقی می‌ماند .

دردهم محرّم الحرام ۱۱۶۰ هجری قمری میرزامهدیخان‌بعضویت هیأت حسن‌ـ نیتی درتحت سرپرستی مصطفی‌خان شاملو باهدایای زیاد (صفحهٔ ٤١٥ جهانگشا) از اصفهان عازم بغداد می‌شود تابوسیله احمدپاشا حاکم بغداد این‌هیأت باهیأت حسن ـ نیت عثمانی مبادله شود وسپس‌بقسطنطنیه رود. ـ نادر نیز درهمان وقت ازطریق یزد و کرمان راه خراسان درپیش می گیردوباساختن‌کله مناره‌هادرشهرهای‌بین راه‌به‌فتح‌آباد قوچان میرسد ودرآنجانتیجهٔ ظلم های بی‌حساب خودرا می گیرد و بدست فرماندهان خود مقتول می‌شود .

خبرمرگ نادردربغداد بمیرزامهدیخان‌می‌رسد ومانع‌رفتن‌اوباسلامبول‌می‌شود. هانری ماتیه می‌گوید: دراین‌اوقات‌حسین‌میرزا نامی‌دربغدادپیداشد وا دّعای‌شاهزادگی صفوی‌را کرد وخود را پسرشاه‌طهماسب‌خواند . ازقرار میرزامهدیخان ازجمله کسانی است که ادعای اورا تصدیق نمود . «الخبریحتمل الصدق والکذب».

بعدازین وقایع بقولی میرزا مهدیخان ازبغداد بکرمانشاه وازکرمانشاه‌بمشهد می‌رود و بقول دیگرـ قول آقای تربیت ـ عازم تبریز می‌شود وبگوشه نشینی وانزواء عمرمی گذراند .

درین‌دوران‌است که تاریخ جهانگشا پایان می‌پذیردوفصل آخرآن برشتهٔ‌تحریر درمی آید فصلی که‌حاوی‌اطلاعات جالبی‌ازاعمال سالهای‌آخرنادرو کور کردن‌رضاقلی‌ـ میرزا وحوادث یکساله بعداز نادراست .

متأسفانه تاریخ‌مرگ اوبدست نیست آنچه مسلم است او تاسال ۱۱۷۳هجری قمری ، که سال پایان کتاب سنگلاخ است ، حیات داشته و از عبارتی که درآخر

کتاب جهانگشاست [1] برمی‌آید که‌او ناظر بسیاری‌ازوقایع بعداز نادرنیزبوده‌است.

بعضی‌ها مرگ او رابین سالهای ۱۱۷۵ و۱۱۸۰ هجری قمری گمان برده‌اند و بعض دیگر او را تا ۱۱۸۲ زنده دانسته‌اند، ولی‌هیچیك از این اقوال مبتنی بر اصل مسلمی نیستند.

اما لقب کوکب :

ریولقب اورا «کوکبی» واستوری «Storey»«کوکب» می‌آورد. درصبح گلشن (ن - ۱۲۹۵) ذیل‌کلمهٔ «کوکب» این لقب برای میرزا مهدی‌خان آمده ولی در ذیل نام «میرزامهدی‌خان» ابداً اشارتی‌بلقب «کوکب» برای اونشده است. واله داغستانی در ریاض الشعراء (نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ۱۵۳۱) ازمیرزا مهدیخانی ملقب به‌کوکب‌نام میبردولی‌متعرض‌این‌نمی‌شود که‌میرزامهدی‌خان مورد بحث او منشی‌نادر نیزبوده‌است.خود میرزامهدیخان‌درمصنفاتش‌ذکری ازلقب«کوکب» برای‌خودنمیکند وآذربیگدلی‌نیزدرآتشکدهٔ‌آذرمتعرض‌این‌لقب برای‌اونمیشود. - ظاهراًهمانطور که در فهرست کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه - جلددوم - ذیل شرح حال«میرزامهدیخان‌منشی» حدس زده شده است این لقب باید ازآن دیگری باشد نه میرزا مهدیخان منشی. در آنجاملقّبٌ به آن‌شاعرهندی‌آمده ولی‌بابودن فرمان سابق‌الذکرباحتمال‌اقرب بیقین می‌توان‌ملقّبٌ به آن را میرزامهدیخان صاحب‌فرمان دانست نه میرزامهدیخان‌منشی نادر که متأسفانه همین اشتباه درتشخیص صاحب فرمان موجب حدس لقب«کوکب» وپندارهایی برای اوائل زندگی او شده است.

اما مصنفات میرزا مهدی‌خان.

آنچه مشهورودرتذکره‌ها وفهارس کتابخانه‌ها آمده میرزامهدیخان‌راپنج کتاب زیر بوده است:

درّهٔ نادره - سنگلاخ - مبانی اللغة - منشآت - جهانگشای‌نادری. -درزیر برای هریك‌چند سطری آورده می‌شود:

---

۱ - «هرگاه صاحبدلی بهم رسد مقدمات بعد دولت نادری‌وکیفیت آشوب و فتنه آن زمان راکه ازحدوحصر افزون... ». (صفحهٔ ۴۳۳ تاریخ جهانگشای نادری)

۱ـ **درّهٔ نادره :** این کتاب که بین منشیان و ترسّل نویسان بعداز نادرشهرت یافته و بموجب آن میرزا مهدیخان برسر زبانها افتاده است یکی از جملهٔ کتبی‌است که معنی فدای لفظ ولفظ شهید صنایع ادبی شده است. ما درین کتاب انواع و اقسام صنایع ادبی را می‌بینیم که گاه‌بانشیب وفرازهای خود نوشته رابارد وزننده میکنند . دراینکه میرزا مهدیخان بوقت نوشتن «درّه» توجّه خاصی‌به «جهانگشای جوینی» و «تاریخ وصّاف» و«تاریخ‌معجم»و«مقامات حمیدی» داشته‌جای هیچگونه شك‌وشبهه‌ای نیست. منتهی‌چون‌مقلّد بوده ـ آنهم مقلّدی که قصد سبقت ازتقلیدشده را دارد ـ چنان در آوردن الفاظ نامأنوس غرق شده که گاه‌برای تشکیل«جناسی» یا «مراعات‌نظیری» یا«ایهام تناسبی»با الفاظ مهجوربازیهاو تصحیف‌ها کرده که همین‌بازیهاموجب خنکی وسستی کلام اوشده وعلیرغم میل او عبارات «وصاف» دل‌انگیزتر ومطبوعتر گردیده است . گرچه شهرت عام براغلاق وپیچیدگی «درّه» و«وصّاف» است ولی بنظراشکال «درّه» و«وصّاف» فقط در بکار بردن لغات مهجورودورافتاده است [1] بطوری که اگر فرهنگ رسایی در دست باشد وخواننده نیز از قواعد وصنایع ادبی بر کنار نباشد در مطالعهٔ‌این کتابها کمتر بجملاتی برمیخورد که باترجمهٔ‌لغات‌بفهم‌نیایند، زیرااستخوان‌ـ بندی جملات همانست که فعلاً بین پارسی زبانان متداول و شایع است . درصورتیکه بعکس‌مشهور گاهگاه‌درنثر«بیهقی» و«قابوسنامه»و«اسرارالتوحید»، که شهرت‌بسلاست وروانی‌دارند، بجملی میرسیم که هیچ‌قاعدهٔ دستوری وضع آنها را در کلام‌تعیین‌نمیکند وجمله بامعلوم بودن معانی یك‌یك لغات کاملاً نامفهوم ومبهم است.

اینکه درتاریخ ادبی زبانی بزمانهایی میرسیم که معانی‌اینگونه فدای هنرهای تزیینی نامطلوب می‌شوند جای همه گونه بحث و دقّت‌است وواقعاًباید دید بچه علّت اجتماعی و قبول عامی است که اینگونه نثر نویسی و شعر گویی مقبول می افتند و بعدها نیز تقلید میشوند ؟ زیرا صنایع ادبی وهنر تزیینی تا آنجا احترام دارند که مفهوم و محتوی کلام را بهتر در دل خواننده بنشانند وزیباتر جلوه دهند ، نه آنکه

۱ ـ خوشبختانه درحاشیهٔ اغلب نسخ خطی«دره» این کلمات ولغات معنی وتفسیرشده‌اند .

چون سرطانی آنقدر رشد کنند که جسم و جان تزیین شده بخطر افتد و نابود شود .

خوشبختانه پیشرفت تمدن واجتماع وبرخوردجدیدمردم باالفاظ،امروزوضعی را پیش‌آورده که دیگر توجّهی باین رطب و یابس نویسیها نمی‌شود .

از کتاب«درّه»نسخ‌خطی زیاد-چهٔ در کتابخانه‌ها وچه نزداشخاص‌موجوداست-ونیز چندین بار بچاپ رسیده‌است .

۲- کتاب سنگلاخ :

این کتاب که فرهنگ لغت ترکی جغتائی و فارسی است همانطور که میرزا-مهدی‌خان درمقدّمهٔ آن‌آورده برای حلّ مشکلات دیوان اشعار ونثر امیرعلیشیرنوائی تحریر یافته است . - اومی گوید : «ازمبادی حال‌بخواندن اشعارامیرنافذالامر کشور بلاغت گستری وسخن آرایی امیر علیشیر نوائی شوقی تام ... بعد ازآنکه فی‌الجمله تتبعی حاصل‌شد منویّ خاطر گشت که لغات مشکلهٔ آنها را جمع سازد وبرمعانی‌آن لغات کتابی‌پردازد.» (ازمقدمهٔ کتاب سنگلاخ صفحهٔ۱ نسخهٔ‌خطی کتابخانهٔ ملی‌بشمارهٔ ۱۱٤۱) .

البته غیر از او کسان دیگر نیز باین کار دست زده‌انـد و او هـم در مقدّمهٔ سنگلاخ یادی از آنها وکارآنها میکند و می گوید : «دونفر رومی کـه اسمشان در تألیفشان مذکور نیست وطالع نام‌هروی و فراغی و ندرعلی ومیرزاعبدالجلیل نصری و بعضی ازلغت فهمان این فن کتاب‌هابر لغت نوائی مدوّن‌ساخته‌اند. اما چون‌در کمال اختصار بودواکثر از لغات را معنی معلوم ایشان نبوده تجاهل کرده‌اند و بذکر آن نپرداخته‌اند ...» بعدازبرشمردن‌معایب‌کارایشان می گوید : « این کمینه درعهد دولت قاآن‌اعظم ... نادرشاه‌افشارباوصف مزاولت خدمت‌سلطانی‌واشتغال بمشاغل دیوانی .... بجمع و تألیف این نسخه پرداخت . » (صفحهٔ ۲ مقدمهٔ نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی) .
پس از این مقدّمات او بغرض ازتحریر این کتاب می‌پردازد ومیگوید : «دربن تألیف بالذات حل لغات کتب منظومهٔ و منثورهٔ حضرت نوائی بود وبعضی از لغات مغولیّه

و رومیه بالعرض ذکر شد. » ـ اوپس‌از شمردن نام یك یك کتب منظوم و منثور نوائی‌اضافه می کند: «چون‌میخواست که این تألیف شامل لغات مشکلهٔ فارسی‌وعربی بعضی‌آنها باشد تابرمطالعه کنندگان ابهامی باقی نمانده تمییزی‌هم درمیان هرسه‌لغت بعمل‌آمده باشد، لهذا درآخر کتاب تذییلی قرار داده لغات فارسی وعربی دوازده جلد منظوم را که اهمّ بود در ذیل آن اجمالاً بحذف شواهد مذکور ساخت . »

ظاهراً این کتاب از زمان مزاولت با نادر شروع بتدوین میشود و بسال ۱۱۷۳ هجری قمری خاتمه میپذیرد .ـ نسخ‌خطی‌آن نسبةً زیاد واخیراً نیز درانگلیس‌چاپ عکسی زیبایی خورده و با مقدمهٔ عالمانه‌ای عرضهٔ بازار شده است .

۳ـ مبانی اللغة :

کتابی‌است دردستور زبان ترکی.ـ میرزامهدی‌خان درمقدّمهٔ کتاب«سنگلاخ» (صفحهٔ ٤ نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی) می گوید : «فراغی درتألیف خود نوشته که‌چون الفاظ ترك ازمیزان ومصدر عاریست بنای کتاب خودرا براستشهاد ازشعرقدما گذاشتم اما قول اوازروی تتبع‌وتحقیق نیست وبهیچوجه شایسته اذعان‌وتحقیق نه، الحق‌ضوابط وقواعدی که در لغت ترك معین ومقرر است نه در لغت فرس هست ونه در لسان عرب‌و تمام صیغ آن موافق است باضابطهٔ علم ادب . ازآنجا که دانستن آنها برطالبان لازم بودآن ضوابط وقواعد را درضمن یك ترصیف و شش مبنی مرقوم وبشواهد وحجج مبرهن ومعلوم ساخته آنرا به **مبانی اللغة** موسوم نمود .»

این کتاب گرچه جزء کتاب سنگلاخ ودرحقیقت‌فصلی‌ازفصول آن‌بشمارمی آید ولی‌ازآنجا که کتاب‌سنگلاخ مباشربحث‌لغت‌واین کتاب‌ببحث قواعددستوری‌پرداخته وموضوع‌آن‌با لغت‌دوتااست،لذا این‌دو کتاب ، که مبین‌دوموضوع‌علیحده‌اند ، بعنوان دو کتاب علیحده برای نویسنده ذکرشد .

۴ـ کتاب منشآت :

این کتاب که حاوی نامه ها و مقاوله‌نامه‌ها و فتحنامه هایی است که از زیر قلم میرزا مهدیخان خارج شده است بهترین معرّف سبك نویسندگی‌اوست .

دراین کتاب ما گاه اورا مغلق نویسی‌می‌بینیم که چون عبارات «دُرّه» در دَره و تپه‌های‌صنایع ادبی‌افتاده وبردیف کردن جناسها پرداخته‌است ودیگر گاه ساده نویسی جلوه می کند که در مسیرهموارعبارات ساده مبیّن عقاید و آراءِ خود میباشد .

ظاهراً این کتاب بهترین معرّف وضع نثر در اواخر دوران صفویست ونیزوجود اغلب‌این منشآت درآن ودردیگر کتب میرزامهدیخان بزرگترین راهنمای مصححین دررفع اشتباهات نسخ مغلوط است .

از کتاب منشآت‌نسخ خطی‌فراوان ونیز چاپ سنگی ازآن بامنشآت قائمقام و امیر نظام گروسی بدست است .

۵ـ کتاب جهانگشای نادری :

این کتاب که در فهرست کتابخانه‌ها ومتون کتب تاریخی و معاصر میرزا‌ـ مهدی‌خان(۱)باسم «**تاریخ نادری**» می‌آید معلوم‌نیست که بچه عنوان نام«جهانگشا» بخود گرفته است. چه نه درمتن کتاب و نه‌درسایر نوشته های میرزا مهدیخان بجایی برنمیخوریم که مؤلّف ازآن به «جهانگشای نادری» تعبیر کرده باشد .

درصفحهٔ ۲۹ متن‌حاضر میرزا مهدیخان بدون توضیح اضافی کتاب خود رافقط «**روزنامچهٔ ظفر**» نام میبرد . ـ ازآنجا که تیمور و فتوحاتش‌سرمشق‌نادربوده‌اند (۲) ظاهراً«روزنامچهٔ‌ظفر» بایدتقلیدی‌از«ظفرنامهٔ تیموری»باشد که بعدها به«جهانگشای‌ـ نادری» تغییر نام داده است. درهرحال امروز این کتاب بین اهل فن بـه «جهانگشای نادری» شهرت دارد وشهرتش دراین‌نام‌آن چنان است‌که نام « تاریخ‌نادری » را بکلی از دهانها انداخته است .

کتاب «جهانگشا» که نمونهٔ‌کامل نثر اواخر عهد صفوی است‌بعکس«درّهٔ‌نادره» لفظ درآن چندان بجای معنی ننشسته وبازیگری های لفظی مزاحم بیان معنی نشده است . یعنی نویسنده‌آنقدر که توجّه‌بمضمون دارد کمتر بشوخیها وخنکی‌های‌صنایع

---

۱ ـ درمجمع‌التواریخ صفحهٔ ۱ آمده : « میرزامهدیخان مؤلف تاریخ نادری »

۲ـ درصفحهٔ ۳۷۱ متن‌جهانگشانادر بآشکارا ازتصمیم‌خودبشاهی‌ایران وهندوتوران‌وروم، که مسند شاهی تیموربوده، دم می‌زند

لفظی پرداخته است . بزبان دیگر صنعت لفظی در آن جنبه طریقی دارد تاموضوعی. البته ازاینکه گذشت نباید اشتباه شود که‌ما در«جهانگشا» بانثری سرو کار داریم که چون نثرهای اداری امروز ساده و خالی از تکلّف ادبی‌است، بلکه بعکس چون عهد نویسندهٔ جهانگشا عهدیست که بازی‌های لفظی بافشار حیرت انگیزی خود را بقالب عبارات جا می کنند ونویسنده چه بخواهد وچه نخواهد باید تن باستعمال آنها دهد . لذا درا‌وج وحضیضهای کلام «جهانگشا» گاه بجملاتی برمیخوریم که صنایع لفظی‌دست از کرشمه و طنّازی خود برنداشته وبجلوه گری‌مشغولند، و پاره‌ای از اوقات‌نیز این جلوه گری‌ها خالی ازلطف و زیبایی نیستند .

***

ظاهراً آنکه قصد تحقیق در کتاب«جهانگشا» دارد، چون این کتاب بحـوادث تاریخی پرداخته است ، باید زمینهٔ تحقیق خود را بدو قسمت کند :

۱ـ زمینهٔ لفظی ۲ـ زمینهٔ مضمونی

البته قبل ازبحث دربن‌دوزمینه‌شایسته‌است کهٔ توجّه مختصری‌نیز بلغات مندرج در کتاب شود تاموضوع تحقیق اوبهتر روشن گردد .

لغات مندرج در«جهانگشا»لغات‌مهجور ونامأنوس«درّه»نیستندبلکهٔلغت‌فارسی‌و عربی‌اند که درفرهنگها موجود ودر محاورات مردمان بکارند.ـ غیرازین دو نوع‌لغت، اصطلاحات منشیان درباری وچندکلمهٔ گرجی‌ولغات ترکی‌چون : «قول» و«سیورسات» و«بیلامیشی» و«یورغه مال» و«ایشیك آقاسی» و «مین‌باشی» وامثال‌آن درخلال‌کلمات زیادبچشم میخورد که‌حاکی‌ازنفوذ زبان‌ترکی بآن روزگاراست .

از لغات که بگذریم مطالب کتاب،همانطور که گفته شد، در دو« زمینهٔ لفظی»و «زمینهٔ‌مضمونی» بایدبشرح زیرمورد بحث قرار گیرند :

۱ـ زمینهٔ لفظی : جملات و لغات جهانگشا که درین زمینه واقع شده‌اند بنظر باید ازدو منظرمورد توجه افتند.

الف : منظر صنایع لفظی وفنون ادبی .

ب : منظر دستوری وصرف ونحوی .

الف:در منظرصنایع لفظی ما باچیره دستی‌ها وزیر کیهای میرزامهدیخان مواجه میشویم که اوباقدرت عجیبی صنایع ادبی را بکار برده‌است بدون آنکه محتاج بلغات نامأنوس «درّه» شودیا دربیمز کیهای سرفصلهای «گیتی گشای نامی» افتد .

در «جهانگشا» به‌صنعت «ترصیع» ، «ازدواج» ، «موازنه» ،«جناس» باقسام آن، «اقتضاب»،«ایهام»،«ایهام‌تناسب»، «تضاد»، «ارسال»، «لف‌ونشر»،«تفریق»،«حسن تعلیل»و «براعت‌استهلال» وامثال آن برمیخوریم که‌نویسنده‌ضمن آنهابدون‌تکلّف‌هنرنمایی ها کرده وبتزیین جملات خود پرداخته‌است .ـ ای‌کاش اوراق این مقدّمه اجـازه بحث تفصیلی در این مورد را میداد تاطلاب علوم ادبی‌ازاینگونه‌صنایع‌مندرج‌در«جهانگشا» با خبرمیشدند.ـمتأسفانه بواسطهٔ ضیق مکان‌باید «این سخن بگذاشت تاوقت دگر».

البته آنچه نباید از آن درگذشت کمك اینگونه صنایع در درج کلام است یعنی گاهگاه نویسنده باکمك‌این‌صنایع‌ازبن‌بستهای‌مطلب‌خارج‌میشود وباحفظ‌وضع موجود اموری خلاف آن وضع‌رابعرصه‌می‌آورد.مثلاً درشکست‌نادراز«توپال‌عثمان‌پاشا» وجودهمین‌صنایع‌درعین‌آنکه قدرت‌نادر را میرساندبیان‌شکست‌وفرار اورانیز می کند یعنی‌ما میبینیم که‌این آیت‌فتح در عین قدرت شکست پذیرفته بدون‌آنکه‌آن‌شکست رخنه‌ای‌درکاخ‌قدرت‌اواندازد.ـ باری‌میرزامهدیخان در«جهانگشا»ازصنایع‌ادبی‌خوب کمك گرفته وآنها را خوب بکار برده است .

ب : منظر دستوری‌وصرف ونحوی : دراین منظر چشم‌ما بچیزهایی‌می‌افتد که اصولاً ازنقایص ادبی‌بشمار می‌آیند.یعنی‌یك‌نگاه‌سطحی باول‌تاآخر کتاب«جهانگشا» ما را متوجه می کند که نویسنده رعایت امور زیر را نکرده است :

۱ـ در اغلب مـوارد کلمهٔ «آن» ضمیر ذوی الارواح استعمال شده در حالـی که نویسندگان فصیح و بلیغ فارسی از بکار بستن « آن » بعنوان ضمیر ذوالارواح استیحاش داشته‌اند .

۲ـ بین صفت وموصوف درتأنیث وتذکیر مطابقه است وحال‌آنکه نویسندگان

فصیح پارسی تاحد امکان ازین تطابق اجتناب میکرده‌اند . بدبختانه امروز ترکیباتی چون « پروندهٔ مربوطه » و « دوسیهٔ مفتوحه » و « دانشکدهٔ مرجوعه » و « کتاب خانهٔ مبارکه » زیاد بچشم میخورد که حاکی ازین تطابق بی‌جا و خارج از رعایت قواعد ادبی است ومعلوم نیست که این تطابق ازچیست . ـ مثل‌آنکه سجع کلام بین « هاء » آخرموصوف و « تاء » تانیث آخرصفت دراینگونه استعمالها بی‌تأثیر نمیباشد .

۳ ـ عیب بزرگ ونقص اساسی « جهانگشا » که گاهگاه نیزموجب تعقید کلام میشودآوردن « ماضی‌نقلی وبعید» است بدون متمم . توضیح‌آنکه اسم مفعولهای افعال پارسی اگر بامتممی‌آیند که ازفعل «بودن» ساخته میشود ، دراینصورت چنانکه این متمم زمان حال فعل «بودن» باشد پیوندآن با اسم مفعول « ماضی‌نقلی» میشود واگر زمان ماضی فعل «بودن» باشد ضم‌آن با اسم مفعول«ماضی‌بعید» میگردد . ـ غالباً برای فرار از تکرار در کلام ، بابودن قرینه ای این متمم را حذف میکنند که شرط عمدهٔ آن مختل نشدن معنی‌است .

حال اگر حذف در کلام بوجهی اتفاق افتد که خواننده گیج شود و در ابهام قرارگیرد ، دیگرآن حذف نه‌تنهاحسن‌نیست بلکه ازمعایب ومقابح کلام نیز بشمار می‌آید . ـ مع‌التأسف درجهانگشا باینگونه حذفهای بی‌قرینه بسیار برمیخوریم که‌در پاره‌ای از اوقات خواننده نمیداند قصد نویسنده « ماضی نقلی » بوده است یابعید ، و مشکل او دوتا میشود وقتیکه فاعلهای این افعال عوض شوند . در این موارد است که تعقید بصورت کامل خود در کلام پدید میآید .

٤ ـ از دورهٔ صفویان تا بامروز رسم غیر صحیحی بین منشیان و نویسندگان اداری متداول ومعمول است که حذف فعل میکنند بدون آنکه متوجه باشند افعال از ارکان کلامند و حذف موجب سستی و بی پایگی سخن میشود . ـ درآثار منشیان دورهٔ قاجار ما باینگونه حذفها زیاد برمیخوریم که نویسنده بی‌مناسبت دست بحذف فعل زده است بدون اینکه توجه به بیپایگی‌سخن خود کند و کثرت این حذفها گاه این گمان را درانسان ایجاد میکند که « حذف را شاید محملی در دستور زبانست . »

بدبختانه عبارات « جهانگشا » نیزازین‌حذفهای بارد بر کنار نیستند یعنی گاه اتفاق می افتد که معمولات فعل يك يك در کلام وجود دارند بدون آنکه خود فعل در کلام موجود باشد وبعبارت دیگرخواننده گاهی درسیاق کلام بفاعل ومفعول‌وظرف برمیخورد که فاقد عامل یعنی «فعل»اند . البته اگردراین موارد قرائن حالی در کلام موجود باشد چندان اشکالی‌پیش‌نمی‌آید زیرا باوجودآن قرائن‌میتوان رفع‌نقص کرد، ولی بحث درصورت عدم قرینه است که آن موجب اشکال میشود وبتعقید میکشد .

بی‌شك این‌نقیصهٔ « جهانگشا » تاحدی بستگی بروال زمان ومنشی گری میرزا مهدی خان دارد . چه عهد او و کار او درمقام منشی گری باعث شده که او باین گونه ولنگاری های دستوری اهمیت ندهد .

از اینها که بگذریم رویهم « جهانگشا » خوب تحریرشده است و تحریر آن بهترین نثر دورهٔ خود میباشد .

اما زمینهٔ مضمونی :

درین زمینه باید توجه بدو امر زیر کرد :

الف : صورت وشکل بندی مضمون .

ب : محتوی واخباری که چنان صورتی را بخود گرفته‌اند .

بزبان دیگراگرقائل بتجوز دراصطلاح باشیم‌باید این‌زمینه‌را چون‌ارسطوئیان از دولحاظ هیولی وصورت بنگریم .

الف: نسبت بصورت وشکل‌بندی‌مضمون‌بایدبگوئیم که میرزا مهدیخان‌ازروش مستقیم ومنطقی پیروی کرده‌است . زیرا کتاب اوابتداء ببحث مختصری از انقلابات و اوضاع نامطلوب اواخرسلطنت شاه سلطان حسین میپردازد وسپس زندگی وسرکشی های نادر را در دوران جنگهای محلی بررسی میکند تاآنکه او بشاه طهماسب‌میرسد وشروع ببالارفتن‌ازنردبان ترقی‌مینماید. ازاینجا ببعد حوادث و وقایع برحسب‌توالی سالها ذکر میشوند که براعت استهلال سرفصلهای هرسال مباشر تعریضی بحوادث آن سال اند، واین خود میرساند که حوادث آن سال درآنسال تحریرنیافته بلکه در آخر

آن سال یاسالهای بعد برشتهٔ تحریر کشیده شده است .

اینگونه وقایع نویسی ، که غالب خاطره نویسهای فرنگی نیز از آن تبعیت میکنند ، باعث میشود که تاحدی خواننده در توالی حوادث قرار گیرد ، یعنی ترتب زمانی وقایع موجب میشود که خواننده نیز بترتب علت و معلولی توجه کند و نطفه هر واقعه را در وقایع ماسبق ببیند .ـ ای کاش تاریخ نویسان قدیم ایران رابا اینگونه تاریخ‌نویسی توجهی بود تا اینهمه خزعبلات ازقلم آنها بروی کاغذ نمی‌تراوید .

ازاینکه بگذریم مورخان گذشته را اعتقاد بیك نوع جبرالهی‌است که بموجب آن حوادث‌عالم‌امکان رادریك پردهٔ ازلی مرتب ومصورمی‌بینند که بمقتضای‌اجل‌مسمای خود ، علی‌التوالی ، از آن لوح محفوظ بعالم کون وفساد می‌آیند و چون قضای خدا خواسته‌است «لامردلقضاءالله ».

اینگونه تحلیل حوادث تاریخی بکرات « بیهقی » را برآن داشته که وقایع ناهنجار را تحمل کند وبخود تسلی‌دهد .

میرزا مهدی‌خان نیز در«جهانگشا» پیروهمین جبراست و گاهگاه باهمین‌جبر خیلی ازقضایای نامستقیم تاریخ را تحمل‌پذیر جلوه میدهد . مثلا کشتار عام دهلی که ازجانگدازترین حوادث ایام نادراست ، اوباذکر « دهردون رنگ فتنه عجیب ریخت ونقش‌طرفه برانگیخت » آنرا بی‌دغدغه می گوید ومی گذرد .

اینکه آیا درتاریخ‌دست‌دیگری پشت دستهاست یا نه واگرباشد این‌دست‌درخود تاریخ‌است‌یا خارج‌ازآن؟ خود ازمطالب دلکش‌وشیوایی‌است که متأسفانه‌ضیق‌صفحات مقدمه مجال بحث درآنرا نمیدهد و با حسرت بایدآنرا طرح کرد وازآن در گذشت.

ب ـ دراین قسمت ، که ما ازآن‌بمادهٔ صورت تعبیر کرده‌ایم یعنی‌حوادث‌منقول در«جهانگشا» بایدبگوئیم که «جهانگشا» دراین موردحاوی مطالب ذیقیمتی‌است که باکاردیگران قابل‌قیاس‌نیست . ـ یك نظربه گزارش «جیمس‌فریزر» یا«نامه‌های بازن» یا کتاب «هانوی» و«هامر» وبالاخره تاریخ «عالم‌آرای نادری» قدرت میرزا مهدی‌خان را در تاریخ نویسی بخوبی نشان می‌دهد ، چه اگر کسی بوقایع « جهانگشا » توجه کند وآن را با وقایع موجود در« عالم‌آرای نادری » قیاس نماید چیره‌دستی نویسندهٔ

«جهانگشا»را بهتر ادراك می کند، زیرا این نویسنده بلوجود قیدهای خدمت وحضور نادر والزام بچشم‌پوشی از پاره‌ای حوادث، باز مطالب را آنطور که بوده‌است می آورد. اینکه می گوئیم «آنطور که بوده است» نظر بعدم دخالت قوه خیال میرزا مهدیخان درتعبیر حوادث است. چه وقتی که‌اجماع وقایع‌نگاران درمطلبی برامری قرار گرفت آنکه سر ازمجمع‌علیه باز زند بتحری حقیقت نپرداخته‌است ودربیان‌وقایع گزافه گو و خیال‌پرداز است تاتاریخ‌نویس و وقایع‌نگار. ـ خوشبختانه باید بگوئیم دراین‌موارد صاحب «جهانگشا» بیش‌از دیگران بتحری واقع دست یازیده است، کافی‌است‌واقعه‌ای از «جهانگشا» با «عالم‌آرای نادری» قیاس شود تا نفس بیان واقعه صحت این قول‌را تأیید کند، زیرا ما در یکی بافسانه سرایی و قصه پردازی برمیخوریم و در دیگری بوقایع‌نگاری و بیان حوادث.

آنچه میرزا مهدی خان در تاریخ خود آورده و بآن شکل و فرم داده وقایع سه گانه زیر است:

۱ـ حوادث قبل از آشنایی نادر با شاه‌طهماسب چه درایران وچه‌درزندگی‌نادر.

۲ ـ حوادث بعد ازآشنایی نادر با شاه‌طهماسب تا زمان کشته‌شدن نادر.

۳ ـ حوادث یکسالهٔ بعد ازمرگ نادر.

ازبین این وقایع بیشترحوادث شق دوم وقایعی هستند که درآنها میرزامهدی‌خان خود حضور داشته وهم گام مولای خود هم‌رزم و هم‌بزم بوده‌است. دراین حوادث است که او اغلب بمشهودات خود تکیه میزند وآنها را بدون دخالت قوه تخیل‌برشتهٔ تحریر می کشد. گرچه بعضی‌را نظر برآن است که‌او مشهودات خود را مداحانه‌ذکر می کند نه باقلم یك مورخ بی‌نظر، ولی با اطلاع از وضع او درخدمت نادر ورویهٔ‌نادر با زیردستان خود، بنظرا گرغیراین می‌بود «تاریخ جهانگشا» صورت نمی‌نمود. باری همین استقامت کلام و مطلب جهانگشا است که موجب شده‌آن بیش‌از کتب دیگر ـ در وقایع زمان نادر ـ مشهور ومستند واقع شود.

آنچه درجهانگشا نیست وشاید ازنقایص‌آن بشمارآید مسأله فعالیت‌ونقشه‌های

نادربرای تهیهٔ نیروی دریایی است. ازقرارنادرپی‌بوجود قوای‌بحری چه‌درجنوب وچه در شمال برده بود و از اهمیت این وسایل در حمل و نقل تدارکات ارتش بخوبی خبر داشت وبرای اینمنظورهم در دریای‌خزردست بتشکیل‌نیروی بحری زد وهم در دریای جنوب،وبرای تحقق‌نقشهٔ‌خودنیز زحمات شایانی کشید که متأسفانه میرزا مهدی‌خان نسبت بآن ساکت‌است. شاید سکوت اواز آن باشد که کتاب‌او «روزنامچهٔ ظفر»است‌و «روزنامچهٔ ظفر» را با این مطالب سروکاری نیست. اگر واقعاً نظر میرزا مهدی‌خان این باشد بایستی خیلی از مباحث استطرادی «جهانگشا»نیزحذف‌شود. ـخوشبختانه «لکهارت»این‌نقیصه‌رارفع ومفصلاً فعالیت‌نادر رادرتهیهٔ نیروی دریایی‌شرح داده است.

محمدکاظم بیك درعالم‌آرای‌نادری جنگ نادررا باشیطان‌پرستهای‌یزیدی‌حوالی موصل ذکر می کند ولی«جهانگشا» سبت بآن ساکت است. شاید بی اهمیت بودن مطلب موجب نپرداختن میرزا مهدی‌خان بآن شده است.

ازین دو که‌بگذریم واقعهٔ کور کردن‌رضاقلی میرزا از وقایعی‌است که اختصار واجمال جهانگشا در ذکرآن ازنقایص این کتابست. ای‌کاش میرزا مهدی‌خان آنرا چون حوادث دیگر بتفصیل مینگاشت تا این همه در پردهٔ ابهام قرار نمیگرفت و معلوم میشدآیارضاقلی میرزا را درتیراندازی بنادر دستی بوده یانه؟

باری همان‌طور که‌تاکنون‌چندین‌بارذکرشده«جهانگشا» ازتواریخ‌متقن‌ودقیقی است که برای ما ازدورهٔ نادر باقی‌مانده ونویسندهٔ‌آن باتوجه بعالم آرای‌عباسی‌یك‌یك مشهودات‌خودرابرشتهٔ‌تحریر کشیده‌است ونیزدرحین‌تقلیداز«عالم‌آرای‌عباسی» گاهگاه ازاسکندربیك منشی سبقت گرفته، درحالی‌که تاریخ نویسان بعدازمیرزامهدی‌خان چون «گلستانه» صاحب «مجمل‌التواریخ» و نامی نویسندهٔ «گیتی گشا» هرچه بیشتر بتقلید از میرزامهدی‌خان پرداخته‌اند خود را بیشتر برباد داده‌اند.

در خاتمه این مقال مناسب است که چند کلمه‌ای در بارهٔ ترجمهٔ هـای کتاب «جهانگشا» گفته‌آید:

بسال ۱۷۶۵ میلادی سیّاح ونویسندهٔ دانمارکی بنام «Carsten Niebuhr» از

شیراز یك نسخهٔ خطی « جهانگشای نادری» خرید و بهنگام باز گشت بدانمارك آن را تقدیم « Kongelige Bibliotek » کپنهاگن کرد که هنوز بدانجاست .

این نسخه بعداً بوسیلهٔ «Sir William Jones» اساس ترجمهٔ جهانگشا بـزبان فرانسوی‌قرار گرفت وبنام: «تاریخ نادرشاه، ترجمهٔ اززبان‌فارسی‌بامراعلیحضرت پادشاه دانمارك» . (Histoire de Nader Chah, traduite du Persan. par ordre de Sa Majésté le Roi de Dannemark)

در لندن بسال ۱۷۷۰ انتشار یافت. آنچه موجب نقص این ترجمه است وجود تحریفات زیاد دراسماء خاص واشتباهات بیّن در تاریخ و زمان وقایع است . از ظاهـر امر برمی آید که «جونز» را چندان علاقه‌ای‌باین‌ترجمه‌نبوده و آن‌براوتحمیل‌شده‌است.

در سال ۱۷۷۳ میلادی از روی ترجمهٔ فرانسوی جونز تـرجمهٔ انگلیسی آن بصورت خلاصه انتشار یافت و بهمان سال T . S . Gadebusch از روی متن فرانسوی جهانگشا ترجمهٔ آلمانی آن را در «Greifswald» انتشار داد . کمی بعد نیز بوسیله Tsarevich David ترجمهٔ گرجی‌آن نیز منتشر شد . (از لکهارت ضمیمهٔ ۳)

۳- تبیین اموری چندمربوط‌بکتاب :

نسخ خطی کتاب «جهانگشا»نسبةً زیاد واستحصاء کامل آن بسیارمشکل‌است خاصّه‌برای حقیر. چه اززمان تحریر آن تا بامروز بیش از دویست سال‌نمیگذرد و هنوز دست ایّام نتوانسته‌است بآن آن کند که باغلب نسخ منحصر بفرد کرده‌است واز اینجاست که در بیشترخاندانهای علم دوست و فضل پرور نسخه‌ای یا نسخی چند از آن یافت میشود که اطلاع دقیق برمجموع آنها همان‌طور کـه گذشت ظاهراً امکان پذیر نیست .

اما نسخ چاپی‌آن : این کتاب چندین بـار بچّاپ سنگی رسیده و«استوری» (Storey) در فهرست خود نام آن نسخ رابرده است که آوردن‌نام آنها دربنجابی‌فایده مینماید .

نسخی که در تهیّه متن‌حاضر مورد استفاده واقع شده‌است پنج‌نسخهٔ چاپی وسه

نسخهٔ خطی است بمشخصات زیر :

الف : نسخ چاپی :

۱ـ دو نسخهٔ‌چاپ سنگی متعلق باستاد معزّز و گرامی جناب آقای‌سعیدنفیسی حفظه‌الله تعالی‌است که بعلامت «الف» و«د» در متن نموده شده‌اند.

نسخهٔ «الف» ، که‌بسال ۱۲٦٤ قمری‌در دورهٔ‌محمدشاه غازی‌بخط عسکراردوبادی طبع شده ، خطش نستعلیق ونسبةً خوش وخواناست، منتها واجد سقطات‌زیاد ودرضبط اسماء حاوی اغلاط آشکاراست .

نسخهٔ «د» فاقد صفحات آخر است ونمی‌تواند خودرامعرفی کند ولی‌یك‌تطبیق دقیق بین‌آن‌نسخه ونسخهٔ «الف» این گمان را پیش می‌آورد که این‌دوازروی‌یکدیگر نوشته‌شده‌اند. زیرا غالب‌اغلاط موجود درنسخهٔ«الف»بعینه درنسخهٔ «د» بچشم‌میخورد. خط این نسخه نیز نستعلیق خوش و خوانا است .

۲ـ نسخه‌ای که درهند چاپ شده‌وظاهراً اغلاط وپریشانی بعضی‌ازجملات‌آن‌از دو نسخهٔ قبل کمتراست . این نسخه در متن با علامت «ب»آمده وخط آن نستعلیق و خوانا و کاغذش زرد وکاهی است . خداوند بمالك عظیم‌القدر آن جناب آقـای دکتر صادق کیا اجر جزیل عنایت فرمایاد که همواره با اینگونه کمکهای کریمانه امثال حقیر را مدیون خود می کنند .

۳ـ نسخه‌ای که در متن با علامت «ج» نموده شده وازآن سرور گرانمایـه و دانشمند یگانه جناب آقای‌دکتر محمد معین‌مدّظله‌العالی‌است که بخط «محمدحسن تفرشی الاصل وتبریزی‌المسکن» حلیه چاپ پذیرفته است . صحت این نسخه ازدیگر نسخ چاپی بیشتر وپریشانی عبارات واغلاط آن از دیگر نسخ کمتر است . خط آن نستعلیق ونسبةً خواناست .

٤ـ نسخه‌ای که درمتن‌با علامت«ه» نشان داده شده‌است. ـ این‌نسخه‌بقلم‌محمد

ابن علی محمد جواد تبریزیست و بشهر شوال ۱۳۱٤ هجری قمری قبول چاپ کرده است . خط آن نستعلیق ودر غالب مواضع ناخواناست. گرچه از بدء تاختم «جهانگشا» را در بر دارد ولی بر اثـر اغلاط بی‌شمار و اضافات ونقصانهای کثیر می‌توان گفت که تاحدی خالی ازفایده است .

نسخ خطی :

۱ـ نسخه‌ایست که بارمز «و» در متن نموده شده واز آن کتابخانهٔ فاضل محترم آقای‌مجتبی‌مرتضوی‌است. جناب ایشان که ازخاندان فضل پرور ودانش دوست بزرگ شیرازاندچون‌نیازاین‌حقیررابجهانگشادانستندبی‌ریاوازنهایت کرم‌نسخهٔ‌خود راباامانت بحقیرسپردند. گرچه «فارغ است‌ازمدح وتعریف آفتاب » ولی‌بملاحظهٔ «من‌لم یشکر المخلوق لم یشکرالخالق» معلوم حقیرنشد که با چه زبانی شکراین لطف ومرحمت ایشان را گزارد .

اینَ نسخه که بقطع ۲۰۰ × ۲۹۰ است از نسخ نسبةً بی‌غلط جهانگشاست . سرفصلهای‌آن بامرکب‌قرمز تحریر شده وخط‌آن نستعلیق وخواناست. متأسفانه کاتب دقیق آن موفق نشده است که کتابت خود را بپایان برد و بحدود یك صفحه از آخر آن برشتهٔ تحریر درنیامده است وبراثر آن نه‌کاتب معلوم شد ونه تاریخ کتابت.آنچه مسلم است کتابت آن باید قبل از ۱۳۱٤ هجری قمری باشد زیرا ازجمله‌ای که به پایان کتاب آمده :

«بتاریخ ۱۲ شهر رجب المرجب ۱۳۱٤ قمری ازمشهدی علی‌اکبر کتابفروش ابتیاع‌شد.» بایست این کتاب درپیش ازسنهٔ فوق نوشته شده باشد .

این نسخه‌بوقت‌مقابله بانسخ دیگربسیار بسیار مورداستفادت‌حقیرقرار گرفت خداوند بمالك‌آن جزاء خیرعنایت فرمایاد .

۲ـ دو نسخهٔ خطی«ح» و«ط»است که‌اوّلی از«راسته بازار اصفهان» ابتیاع شد ودوّمی‌برحسب‌اتفاق از بساط دستفروشی‌در مسجد شاه تهران بدست‌این ضعیف‌افتاد .

نسخهٔ «ح» که تاریخ کتابت‌آن‌بسال ۱۲۰۵هجری‌قمری است بدست«عبدمذنب

عبدالرزاق در بلدهٔ مینو مثال شیراز» تحریر شده است. قطع آن ۱۵۰ × ۲۵۰ و خط آن نستعلیق خوش وریز وشکسته وسرفصلهای آن بامرکب قرمزاست. این نسخه یکی از نسخ کم غلط جهانگشاست که منتها ریزی خط وشکستگی آن در بعضی از مواضع خواندن آن را مشکل می کند. آنچه موجب اختلاف آن با سایر نسخ است وجود سقطات یا اضافاتی‌است که درمتن حاضر با دوستاره نمایش داده شده‌اند.

اما نسخهٔ«ط»: این نسخه بحدی‌خوشخط ونسبةً کم‌غلط‌تحریرشده‌است که‌ابتداء این‌ضعیف رابرآن می‌داشت تاخودآن راگراور کند وبدست خوانندگان‌سپارد. ولی پارگی‌بعضی ازصفحات وازبین رفتن‌پاره‌ای از سطور وسقطات واضافات جملاتی‌ازآن مانع این فکر شد.قطع آن۰ ۲۱×۳۳۰وکاتب آن«محمدحسن»ومحلّ کتابت «تبریز» و تاریخ کتابت «۱۱۹۵» هجری قمری است.آن را سرلوحه‌ایست برنگ بنفش و زرد و جدولی‌بحواشی کتاب برنگ زرد و بدورسطوربرنگهای‌قرمزوزردوبنفش که بدبختانه دست بدایام اغلب این رنگها راشسته وازبین برده است.

سرفصلها واسامی اماکن بخط قرمز خوانا تحریر ودر حاشیهٔ بعضی از صفحات پاره‌ای ازنقاط نیز شرح و توضیح داده شده‌اند که همهٔ آن توضیحات در تعلیقه‌آمده است. ــ کاتب‌آن که‌بسیار دقیق‌بنظرمی‌آید درخوشی خط ازهیچ‌چیز فروگذارنکرده است.این نسخه که بخط نستعلیق درشت نوشته شده بعکس نسخهٔ «ح» از هنرنمایی های خط شکسته نیز برکنار است. البته عبارات آن واجدسقطات واضافاتی است که همه در متن باعلامت‌دوستاره‌نمایش داده شده‌اند.

خط حاشیه ریزتر ازخط متن است و بنظر حقیر کاتب هردو یکی است، ولی بحدس بعضی از اهل فن حاشیه نویس‌آن کسی دیگر جز «محمدحسن» است. اگر این حدس صحیح باشد معلوم می شود که این کتاب بعدها بدست خوانندهٔ دقیقی افتاده است.

باری این نسخه چنانکه خواهد آمد در ضبط اسامی اماکن وبیشتر مواضع بعنوان «**اصل**» قرارگرفت و موارد اختلاف یا اشتباه ضبط آن در تعلیقه آمد.

* *
*

حال که نسخ مورد استفادت این متن‌شناخته شد،ندرزیر اموری چندی که درچاپ حاضر بکار رفته است بعرض میرسد :

۱ـ آیات‌قرانی‌موجود درمتن‌بهمان شماره‌هایی‌هستند که درقران چاپ‌شرکت علمی‌اند. معانی‌آیات نیز ازروی تفسیرابوالفتوح رازی (چاپ اول) آورده شده‌اند که متأسفانه بواسطه نبودن حروف معرب (باصطلاح حروفچین‌ها) در مطبعه و دشواری مشکول کردن‌آیات ، بآخر چاپ کتاب چنین بنظر رسید که اعراب بعضی ازآنها پریشانست . لذا در آخر تعلیقه همهٔ‌آیات دست نویس و گراورشدند تا خدای ناکرده پریشانی‌چاپ موجب اشتباه خوانندگان محترم نشود .

۲ـ نقطه گذاری وسجاوندی (Ponctuation) متن حاضربآن قاعدتی نیست که فرنگیهامراعات می کنند. زیرا استخوان‌بندی‌جملات فارسی و خط‌آن ایجاب قواعد دیگری می کند که متأسفانه تاکنون جز چندمقاله در مجلات مختلف‌نوشتهٔ دیگری متعرض‌آن نشده وقواعد متبعی تاکنون بوجود نیامده‌است که عدول ازآن عدول از مسلّمیّات باشد .

آنچه‌درمتن حاضر هدف قرار گرفت فقط آسان شدن‌کارخواننده بودوبس.زیرا جملات طویل‌وسجع‌وقافیه های «جهانگشا» ایجاب می کرد که بهروسیله شده رفع مشکل نمودودرطول وپشت‌هم‌درآمدن کلمات شکستی واردآورد .ازاین رو ازعلامات فرنگی و تاحدی متداول در فارسی برای اینمنظور کمك گرفته شد ، ولی همراه این علائم قواعد متّبع آنها درزبان فرنگی نیامد. مثلا ازعلامت «،» بیشتر قصد مکث وتوقف خواننده بود تاچیز دیگروبرای این‌قصد هم‌بکار رفت .

۳ـرسم‌الخط:رسم‌الخط‌چاپ‌حاضرـچه‌درمتن‌وچه‌درتعلیقات‌ـتابع‌رسم‌الخط‌مدارك مورد استفادت است. یعنی‌اگرکلمه‌ای درنسخهٔ«ط»با رسم‌الخطی آمده که امروزمتروك شده‌است،حفظ‌رسم‌الخط‌نسخهٔ«ط»شدنه‌رسم‌الخط‌امروز،ونیزدرتعلیقه بگاه‌نقل‌ازمدرکی

تبعیت ازرسم‌الخط آن مدرك شد اگرچه امروز آن‌رسم‌الخط متداول ومعمول نیست .

اما تعلیقه :

امور زیراساس‌تعلیقه‌اندوبرای راهنمایی‌خوانندگان محترم‌در بارهٔ هریك‌چند کلمه‌ای‌آورده می‌شود :

۱ـ **لغاتی** که درتعلیقه معنی‌شده‌اندلغاتی‌هستند که معانی‌آنهابرای‌خوانندگان غیرمتخصص‌ظاهراً دشوار مینماید. انتخاب آنهاچنین‌بود که متن‌جهانگشا بدوفارغ‌ـ التحصیل دورهٔ دوّم متوسطه‌داده شد و ازآنها درخواست گردید تالغاتی را که نا معلوم آنهاست استخراج کنند. آنها لغات موجوددر **تعلیقه** را پس‌ازخواندن همهٔ متن‌بدست دادند. ـ اماحکم‌باینکهٔ این‌لغات کافی‌برای رفع اشکال هرخواننده‌ای می‌باشند یعنی درمتن دیگراشکالی ازجهت لغت باقی‌نمانده‌است، حکمی بی‌اساس و بی‌پایه است، چه امکان دارد همه این لغات معلوم شاگردی باشد که حتی دورهٔ دوم متوسطه را بپایان نبرده است و بالعکس پاره‌ای لغات در متن یافت شوند که معانی‌آن‌ها حتی برای‌اهل فضل‌هم مجهول باشد .

اصولاً آن که قصد خواندن «جهانگشا» رادارد بایدتاحدی‌آشنا بمتون نظم و نثر فارسی باشد خاصه متون قرن دهم و یازدهم هجری . زیرا مشکل‌کار تنها در لغت نیست، چه‌عدم انس‌باینگونه متن‌هابساخود موجب‌اشکال‌فراوان‌بگاه‌مطالعه‌نیزمیشود.

فرهنگ‌ها یا مراجعی که معنی این لغات ازآنها گرفته شده است همه درذیل آن لغت آمده‌اند و نام یك‌یك‌آنها را بردن بنظربیهوده و موجب تطویل کلام است.

دربین مراجع غالباًبنام «ناظم‌الاطباء»برمی‌خوریم‌وغرض‌ازآن کتاب «فرهنگ‌ـ نفیسی» یا«فرنودسار»است‌در لغت‌فارسی‌وعربی، که‌بوسیله «میرزاعلی‌اکبرناظم‌الاطباء» بزرگ خاندان نفیسی در پنج جلد چاپ شده است . اینکه در تعلیقه چـرا بجای «فرهنگ نفیسی» «ناظم الاطباء»آمد تبعیت ازلغت نامهٔ دهخدابود .

ضبط‌لغات با حروف مشکول ، بین دوقلاب ، مقابل هرلغت آمده‌ودرآن رعایت تلفظ عمومی شده است. مثلاکلمه «آباد» در قلاب بصورت«عاباد» ضبط شده تاخوانندهٔ

محترم به تلفظ آن کاملا واقف شود. بعضی ازدوستان را نظرآن بود که این کلمات با الفبای فرنگی ضبط شوند ، ولی چون حدس آن میرفت که ممکن است پاره‌ای از خوانندگان را وقوفی باین الفباء نباشد وعلاوه برآن خودآن «الفباء» را دشواریهای زیاد در براست . بناچار حروف مشکول بجای آن قرار گرفت گرچه نقص فنی چاپ دربعضی ازموارد موجب بی‌حرکت ماندن پارهٔ حروف یا لغزیدن حرکت بروی بعضی ازحروف‌شد ولی با این همه این‌ضبط نیکوتر از ضبط فرنگی بود .

بحثهای دستوری‌و گرامری که‌دربارهٔاین‌لغات آمده‌است چون ازبحثهای نخستین دستور زبان پارسی است مسلماً خالی ازخورده گیری‌ها نخواهد بودولی‌چه باید کرد؟ متأسفانه در زبان پارسی‌تا کنون دستورجامعی‌مدون نشده است که‌عدول ازقواعدمتقن آن ذنب لایغفر درزبان باشد و تاوقتی که این چنین دستوری تدوین نشده استظاهراً کارهادر همین حدود خواهد بود. انشاء الله‌با طرحهایی که‌فعلا برای‌دستور زبان‌فارسی در انداخته شده امیدواریم رفع این محظور درآتیه بشود .

درمعانی لغات تنها اکتفاء بمعنی مورد نظر میرزا مهدی خان نشده است بلکه دربارهٔ هرلغت سعی شده که معانی متضاد و ملازم ومترادف آن‌لغت‌نیز، تا حدی، گفته آیدتا پژوهنده علاوه برمعنی مورد نظر نویسنده بمعانی دیگرهم واقف شود .

۲ـ **اسماء اماکن** : هر کس که یکبار «جهانگشا» را از بدء تا ختم‌بخواندخود را مواجه باتعداد کثیری‌ازاسماء اماکن‌می‌بیند که عدم‌اطلاع برآنها موجب‌ناآشنائی بمسیر قهرمان کتاب میشود ، واین خود نبوغ وقدرت فرماندهی نادر را درابهام نگاه میدارد. علاوه‌برآن‌این‌نقاط‌غالباً اسماء قراء و نواحی دور افتاده‌ای‌اند که‌سیل‌تمدن‌و پیشرفت مدنیت قرن کنونی‌بسرعت‌مشغول دست بردن درتر کیب آنهاست،وحتی‌پاره‌ای ازآنها امروزیاازصفحهٔ گیتی‌محوشده‌یابصورت‌محله ونقطه‌ای درکام‌شهرهافرورفته‌اند ، واین نیزبرای آنانکه‌می‌خواهند ازروی صفحات تاریخ وضع رابهمان شکل‌بنگرند که حادثه اتفاق افتاده ، حائزبسی اهمیت است چه‌آنها می‌خواهنداماکن‌محو شده و

دور افتاده را ـ البته تا آنجا که امکان دارد ـ بصورت روز حدوث واقعه ببینند. تاچون مسافری نباشند که سرگردان و چشم بسته از کوره دههای ماوراء قفقازرهسپار اقصای هندوستان است و باجبار قهرمان کتاب باید در منزلگاههایی، که فقط ارزش نظامی دارند، فرود آید و بدشمن بپردازد، و نداند که چه نبوغ نظامی موجب اختیار این نقطه شده است و یا چه ممیزی در بین بوده که این نقطه بجای نقطه دیگر برگزیده شده است.

باری کیجی وابهام نقاط اینگونه کتب باید بطبع رسانندگان آنهارا ـ درعین آنکه با کلاف‌سردرگمی‌مواجهه‌اند ـ برآن دارد که تن‌بگشایش گره‌ها وعقده های کلاف دهند اگر چه با قیمت‌خون‌جگربرای‌آنها تمام شود، والا کارشان‌موردقبول ارباب نظرنخواهد افتاد.

معمولاً برای رفع‌ابهام‌این‌نقاط وتبیین‌آنها دوراه درپیش‌است: یکی‌راه کورمالی کردن (Tâtonner) و علی‌العمیا دست در مشکل زدن و عقب نقطه رفتن، بدون‌آنکه شخص بداند از کجا باید حرکت کند وبکجا باید برود و نقطه منظورش چگونه رخ خواهد نمود. ـ اینگونه تجسسات که ظاهراً بسیار بدئی‌اند غالباً اصابه بواقع نیز نمیکنند وپژوهنده سرگشته وخسته باناامرادی ازسیرخود برمی گردد.

روش دیگر که‌راه‌استدلالی وریاضی مسأله است، وبنظر باید دراینگونه‌حوادث تاریخی مورد توجه‌قرارگیرد، آنست که‌با اطلاع ازمنطقهٔ وسیع عملیات قهرمان‌مورد بحث، هرمسیر خاص اورا متتبع تاریخ باید چون رسم کنندهٔ منحنی تغییرات توابع ریاضی مورد مطالعه قرار دهد وبارسم منحنی حرکت اوپی بنقطه مجهول ببرد. مثلاً نادر ازفلان شهر قصد شهر دیگر کرده است مسیراو دربن حرکت مردد بین دویاچند راه است که ازین چند راه فقط اسم چند نقطه‌ای ازآن در مدارك کنونی موجودند و نام‌چند نقطه‌ای دیگردرمدارك کنونی ـ فی‌المثل فرهنگهای جغرافیایی فعلی ـ وجود ندارند. ـ کارپژوهنده دراینجا آنست که‌با این‌مفروضات‌موجود دومسأله‌زیرراحل کند:

۱ـ تعیین مسیر واقعی نادر ازبین چند مسیر؟

۲ـ تشخیص نقاطی‌ازمسیر که نام‌آنها درجهانگشاست ومدارك جغرافیایی‌فعلی ازذکروبحث‌آنها ساکتند ؟

طبق راه منطقی دوم بانقاط مشخص درمتن‌باید برسم مسیر حرکت پرداخت و آن را از سایر طرقی که ممکن است مسیر واقع شوند متمایز کرد وسپس بـا تعیین مسیر بروی نقشه‌های قدیم رفت و یا از مدارك تاریخی‌ای کـه اکنون معلوم شده چه باید باشند، کمك گرفت ونقاطمجهول را مشخص کرد وچنانکه‌این مدارك نیزساکت بودند باتوجه بموقعیت آن نقطه و نقاط اطراف‌آن وضع نقطهٔ مورد نظر را حدس زد که اغلب این حدس‌مصاب باواقع یا درحول وحوش واقع‌است، براین تقریر که اگر بعدها مدرکـی بدست آمد و نقطه مورد بحث را نشان داد ، غالباً آن نقطه را نشان می‌دهد که حدس گفته است .

از این گذشته اغلب درضمن این نوع پژوهش‌ها نقاط مشتبه بهم وهمنام نیزاز یکدیگر تمییز داده می‌شوند ومکان مطلوب ازماسوای‌خود مشخص می گردد. مثلا در اطراف «تهران» چند «ابراهیم‌آباد» وچند «سلمان آباد» است که جز باتعیین مسیر حرکت‌نادرمحال‌است‌اصابه به«ابراهیم‌آباد» و«سلمان‌آباد»موردنظر«جهانگشا» کرد.

با این وسیلهٔ تحقیق نقاط جهانگشا یك یك مورد دقت قرارگرفتند . خدا گواه‌است که گاه‌اتفاق افتاد که چند جلد نسخهٔ خطی خوانده شد ـ نسخی که مسیر مشخص شده خواندن آنها را تجویز می کرد ـ تانقطه‌ای شناخته شود ولی همهٔ آنها بی‌تعیین مـراد بپایان رسیدند . چه اشکال‌کارتنها در نقص مدارك و مراجع نبود بلکه اغلب نسخ جهانگشا در ضبط اسامی باهم اختلاف داشتند وپاره‌ای ازاوقات ضبط‌آنها مخالف اجماع نسخ مرجع نیزبود ، وچنین مینمود که براثردست نساخ ضبطبعضی‌از اسماء منقول‌درجهانگشا برغلط است و ای‌کاش‌اغلاط کتاب نیزباین‌جا ختم میشدند و اشتباه ازآن نساخ‌بود نه کس دیگر. چه یك‌مطالعهٔ اجمالی‌بکارهای میرزامهدی‌خان این‌حدس‌را درانسان ایجاد می کند که جناب ایشان نیزدرضبط ونقل‌اسماء جغرافیایی

یکنوع شلختگی و بی‌بند و باری دارند . مثلا کوه « سالند » یا «سالنده» که تواریخ بختیاری آن را چنین ضبط کرده‌اند ازطریق ایشان «سالم» ضبط شده وبا همراه کردن عبارت « سالم وغانم » بآن، احتمال هرگونه تصحیف وتحریفی ازجانب نساخ را ازبین برده‌اند ، و نیز بآخر کتاب « سنگلاخ » « رود سیحون » رودی آمده که از هند به ترکستان میرود!! ترکستانی که درجنگ ایلبارس میرزامهدیخان آن راکاملا دیده‌است وهندی که‌درجنگ محمدشاه نقاط کوچك و ریزش، که ممکن‌است بستراین‌رود شود، همه از زیر نظر او گذشته است .

سرجمع «این بی‌بندوباری نویسنده » و« ضبط مغلوط نساخ» ، بدبختانه تحولات اسماءدرین دویست‌سال اخیرمشکل دیگری اضافه برمشکلات قبل کرده است . توضیح آنکه: گذشت ایام دراین‌دویست‌ساله حروف‌قریب‌المخرج را درپاره‌ای‌ازکلمات بجای هم‌نشانده وباعث‌شده‌است که «علمدشت» زمان‌نادر، امروز«الندشت» ضبط وتلفظ شود.

باتوجه بمطالب‌فوق همواره‌اختلافهای‌موجود درجهانگشا این‌سه حدس‌راپیش می‌آورد : یااین‌اختلاف‌ناشی‌ازمیرزامهدیخان‌است، یاناشی‌از گذشت‌زمان، ویاوابسته باشتباه نساخ .

این‌سه حدس ـ که بااغلب اسماء مغلوط همراه بود ـ از یکطرف وفکر حفظ امانت ودست نبردن باصل‌نوشته ومتن ازطرف دیگر، گاه چنان عرصه رابرای‌تصحیح تنگ مینمود که معلوم نبود چه باید کرد . زیرا اگر دست بتصحیح غلطی زده میشد بعید نبود که این غلط از آن نویسنده بوده و بادست بردن در آن بامانت متن خیانت شده باشد .

بتجویز اهل فن آخر حل این مشکل بآن کشید که یکی ازنسخ خطی بعنوان «اصل» اختیار شود وبدون کم وکاست اسماءآن بچاپ رسد وسپس آنچه لازم تصحیح باشد در تعلیقه گفته و نوشته آید . ـ برای اینمنظور نسخهٔ «ط» که اقدم النسخ و بظاهر حاوی اغلاط کمتر بود بعنوان اصل ـ در اسامی اماکن ـ اختیار شد ونقاط آن بدون دست خوردگی حتی درمواردی که غلط بیّن بود بچاپ رسید تا نه ترجیح بلا-

مرجحی درتصحیح اسماء واقع شود و نه شبههٔ عدم رعایت امانت محقق گردد .

باین ترتیب اسماءِ اماکن ، طبق ضبط نسخهٔ « ط » ،در متن آمدند و اختلاف ضبط ها و اغلاط در تعلیقه نشان داده شدند .

امامدارکی که بعنوان مرجع هراسم مورداستفادت واقع شدند، بیشترمدارکی هستند که نزدیك بزمان تحریر کتاب‌اند یعنی از نقاط بسیار کوچك که هنوزسیل مدنیت‌درآنها دستی نبرده واطلاعات‌فعلی‌ما ـ مثلا ازطریق«فرهنگ‌جغرافیایی‌ایران» ـ که‌تا حدودی موافق مشخصات دویست سال پیش‌آنهاست بگذریم درسایر نقاط بیشتر تکیه‌برمراجع قریب بزمان تألیف کتاب شده است ، ونیزاگر دومرجع دردست داشتیم که‌یکی متعلق‌بدویست قبل‌از«جهانگشا» ودیگری متعلق‌بدویست‌سال بعد از آن بود بیشتر توجه به‌مدرك دویست سال قبل شد زیـرا تحول نقاط دراین دویست سال اخیر بمراتب بیشتر از دویست سال قبل بوده است .

ازین گذشته چون‌سفرهای نادربیشتر شبیه بسفرهای یك‌جهانگرد وسیاح بوده تا سفر یکنفر زمین شناس و جغرافیادان ، لذا دراخذ مدارك جغرافیایی آنقدر که اهمیت‌بسفرنامه‌ها داده شد کمتر بمراجع جغرافیایی توجه گردید یعنی ابتداء برای هرنقطه بسفرنامه‌ها وتواریخ آن زمان رجوع گشت ودرصورت سکوت‌آنها ازمراجع جغرافیایی کمك گرفته شد .

این بود آن رنج دائری که در تهیه اسماء بکار رفت و بصورت موجود در تعلیقه بعرض خوانندگان رسید .

رَأی الناس دهناً فی قواریر صافیا   ولم یدر مایجری علی رَأس سمسم

درپایان این‌مقال ازخوانندگان محترم تقاضامی‌شود که بهیچوجه بنقاط‌موجود درمتن تکیه نکنند وهمواره هرنقطه را در تعلیقه‌ببینند تااگراختلافی دربین‌باشدبآن واقف‌شوند. ـ دیگرآنکه‌نام‌هرمرجع‌درذیل‌اسم‌موردبحث‌آمده‌است وبظاهرمشخصات‌آن طوری آمده که کافی برای شناساندن آن مرجع میباشد ، جز مرجعی بنام « تعلیقه برتذکرةالملوك» وآن عبارت ازتعلیقه‌ایست بزبان‌انگلیسی‌بر کتاب «تذکرةالملوك»،

این مرجع بقلم آقای مینورسکی نوشته شده ، و بوسیله آقای رجب‌نیا بفارسی ترجمه گردیده وبنام «سازمان اداری حکومت صفوی» یا « تحقیقات وحواشی وتعلیقات استاد مینورسکی بر تذکرة الملوك » ببازار آمده است و حاوی اطلاعات تاریخی وجغرافیایی گرانبهایی راجع بدوران صفوی است .

۳- مطالبی راجع بطوایف و ایل‌ها:

این قسمت درحقیقت تتمهٔ بحث سابق یعنی بحث اسماء اماکن است و ازینرو واجد همانهایی است که دراسماءِ اماکن گفته آمد.ـ ازآنجا که پیشرفت صنایع وتمدن بسرعت مشغول اسکان ایلهاوطوایف می‌باشدآن‌چنان سرعتی که ممکن‌است بعدنسلی نه ازایل اثر ماند نه ازسنن ایلی. لذا درتعلیقه سعی‌شده که یورت هر ایل بشکل کامل ومشخص گفته‌اید ـ البته تاآنجا که مدارك موجود کمك می کند ـ برای آنکه اگر آن‌ایل ازایلی خارج‌شود وتن بشهرنشینی دهد وضع زندگی‌وییلاق وقشلاق‌وبالاخره یورت ومساکن‌آن ایجاد اشکال برای‌خواننده نکند. امیدواریم این قسمت ازتعلیقه‌ـ که شاید یگانه مدرکی‌است‌راجع به‌بیشترطوایف مقیم درآسیای‌جنوب غربی‌ـمورد نظر علاقمندان افتد .

۴ ـ مطالب تاریخی تعلیقه

گرچه «جهانگشا» ازبهترین ومستندترین تواریخ دورهٔ نادری‌است ولی‌ازآنجا که نویسندهٔ‌آن منشی نادر بوده وبدست او برکشیده شده‌است و نیز ما ایرانیان‌را در ستایش قلدرها ودیکتاتورها دستی‌است که درکمتر ملتی‌است.لذا پاره‌ای ازمطالب‌آن مجمل‌ونارسا مینمود ولازم بود که روشن‌تروصریحتر دردسترس‌خوانندگان‌قرارگیرد.

خوشبختانه درعرض کتاب « جهانگشا » چند کتاب فارسی‌وچند کتاب‌خارجی، راجع بوقایع زمان نادر، وجود داردکه تطبیق اقوال‌آنها رفع اجمال « جهانگشا » می کند و قضایای مبهم‌آن را عریان‌تر درمعرض نمایش قرار میدهد. ـ درتعلیقه‌برای رفع اجمال و نارسائی کلام تا آنجا که امکان داشت ازاینگونه مدارك استفادت شد و نام‌مدرك نیز در ذیل‌آن بحث‌آمد .

•
• •

درخاتمه این‌ضعیف بی‌مقدار بر ذمه خود فرض میداندتا از سروران وعزیزانی که اورا در بطبع‌رسانیدن « جهانگشای نادری » یاری کرده‌اند با ذکر چند سطری سپاسگزاری کند :

ابتداءِ شکرگزار اولیاء محترم ومعززانجمن آثار ملی وفقهم‌الله تعالی‌است که‌با فراهم‌آوردن وسایل مادی موجب‌شدند که‌این کتاب بطبع آیدومتن حاضرتقدیم گردد.

پس‌از آن از دوست بسیار عزیز ودانشمند خود جناب آقای شیخ‌علینقی‌منزوی حفظه‌الله تعالی متشکر است که با تشویقها و مرغبات خود این بیمقدار را در فراهم‌آوردن « تعلیقه » یاری فرمودند .

دیگر ازآقای محمد مدیرزاده‌کارمند محترم چاپخانه بهمن ممنون است که با مقابله نمونه‌های چاپی این ضعیف‌را بر بسیاری‌ازاغلاط مطبعی ــ که متأسفانه‌براثر ضعف قوهٔ باصره، که سالهاست اورا رنج می‌دهد ـ واقف نمودند. ایّده‌الله‌تعالی‌فی‌الدارین.

بالاخره از سایرکارکنان ومتصدیان چاپخانه بهمن بخصوص‌آقای محمود مطیر رئیس محترم چاپخانه وآقای عباس تقی‌زادگان رئیس قسمت حروفچینی و آقایان مرتضی امید واحمد ذاکر حقیقی اعضاء محترم چاپخانه متشکر است که نهایت لطف وکوشش را در زیبایی و پاکیزگی چاپ حاضر کردند . جزاهم‌الله عنی جزاء خیراً.

گرچه بمصداق :

دولت اگر همدمه‌ای ساختی — عمر بدین نیز نپرداختی
در دلم آنست گنه کرده‌ام — کین ورقی چند سیه کرده‌ام

ولی باز :

آنکس که ز شهر آشنایی است — داند که متاع ما کجایی است .

والسلام علیکم و رحمة‌الله وبرکاته

اول خرداد ۱۳۴۱ ـ سید عبدالله انوار

بسم الله الرحمن الرحیم

بر دانایان رموز آگاهی و دقیقه شناسان حکمتهای الهی واضح و مبرهن‌است که درهرعهد واوان ، که اوضاع‌جهان، منقلب وپریشان، وچرخ ستمگر بکام ستم کیشان گردد . خداوند یگانه ، که مدبّر این کارخانه ، و مقلّب اوضاع زمانه است، ازفیض‌فضل بی‌منتهای خود سعادتمندی را مؤیّد ، ودر عرصهٔ گیتی مبسوط‌الید کند، که بمراهم‌مراحم ورأفت ، بالتیام جراحت قلوب ستمدیدگان پردازد ، و مذاق تمنای تلخ‌کامان زهرحوادث را بشهد عدالت شیرین سازد .

مصداق این‌مقال، حال همایون فال اعلیحضرت قدر قدرت قضا توان، سکندر حشمت دارا دربان ، دشمن کش عرصهٔ جنگ ، زحمت کش طریق نام و ننگ ، مظهر قدرت الهی ، رواج دهندهٔ سکهٔ شاهی ، فرازندهٔ رایت کشور گشایی ، برازندهٔ تخت فیروز بخت جهان آرایی ، زور بازوی خصم‌افکنی و دلیری ، جوهر شمشیر گیتی ستانی و مملکت گیری . سروری که ازسهم خدنگش سطح زمین ازچرخ ترسی‌سپر برسر کشیده ، بلند اختری که از بیم رمح فلك شکافش سپهر برین شکم برخود دزدیده . فتح و ظفر بتیغ تیزش‌چون عرض بجوهر متصل ، و از تندی سیف خون ریزش صورت ازهیولا منفصل ، در قلبگاه نبردش قلوب اعداء قالب بیروح ، و درآوردگاه قهرش ذابح شاة المذبوح . چاوشان بارگاه جلالش بصلای ده روزه خدمت نوید امیدواری صد ساله نعمت بگوش‌جهانیان میرسانند، خوانسالاران بزم نوالش از موايد احسان گونه گونه لذات کام بخشی بکام دور و نزدیک

می‌چشانند. سرافرازی‌ده دیهیم صاحب کلاهی، شقّه طراز لوای شاهنشاهی (۱)، شایستهٔ افسر و اورنگ قاآنیه، قهرمان سلسلهٔ جلیلهٔ ترکمانیه، ضرغام الدهر، غضنفر العصر، الخاقان الاعظم، والقاآن الاکرم، شهنشاه دوران، تاج بخش ملوك ممالك هند و توران :

نظم

خدیو جهان خسرو نامدار نظر کردهٔ لطف پروردگار (۲)

ابوالسیف سلطان **نادر** پادشاه افشار است، که ید بیضاء نمایش در زر افشانی، وطبع مهر آسایش درذره پروری، خورشید اشتهار، ومس قدر زمرهٔ ایلات از تأثیر اکسیر تربیت و کیمیاگری آفتاب مکرمتش، طلای دست افشار گشته. عنایت ازلی ومشیت لم‌یزلی گوهرذات اقدسش را باقتضای مصلحت سنجی در نهانخانهٔ ابداع دست پرور صنع جمیل وقابل استفاضهٔ فیض جزیل میساخت و بمقتضای حکمت بالغه باستعداد مادهٔ قابلیتش می پرداخت، تا هنگامی که خاك ایران آمیخته بخون ستمدیدگان ودر عرصهٔ دوران هر سرکشی بگردن افرازی و صاحب لوائی علم گشت :

نظم

ز جور و ظلم کار اهل ایران بس که درهم شد
برای انتقـام افغان مظلـومان مجسم شد

و تخت سروری ایران پایمال دشمن و آتش جورو بیداد مخالف از هر طرف بخرمن هستی خشك و تر شعله‌افکن گردید، و رسم ملوك طوایف شیوع و فتنه وآشوب از عالی و سافل وقوع یافت، چنانکه از قندهار الی اصفهان طایفهٔ غلیجایی، ودر هرات ابدالی، و درشیروانات لکزیه، ودرفارس

---

۱ ـ درنسخهٔ «و» بین «شقهٔ طراز لوای شاهنشاهی» و «شایسته افسر و اورنگ قاآنیه» جملهٔ «فرازندهٔ چتر ظل اللهی» آمده است .

۲ ـ در نسخ «الف» و «هـ» و «ز» بیت فوق بصورت این عبارت آمده است : «خسرو نامدار، نظر کرده پروردگار» .

صفی میرزانام مجهول النسب، و در کرمان سید احمد نوادهٔ میرزا داود، ودر بلوچستان وبنادر سلطان محمدنام مشهوربه خرسوار، ودر جوانکی عباس نام، ودر گیلان اسماعیل نام ، ودر خراسان ملك محمود سیستانی صاحب داعیه و استبداد گشته ،. گروه رومیّه نیز آذربایجان راازیك سمت آرپه چای تا سلطانیه و ابهر و از طرف عراق از کرمانشاهان الی کزّاربتصرف در آوردند، وروسیّه هم نیز ازباب الابواب دربند تا مازندران جمیع دارالمرز را متصرف و همچنین ترکمانیهٔ صاین خانی استراباد، که اکثر اوقات بفتنه انگیزی وشورش معتادبودند، والوار بختیاری وفیلی، و اکراد اردلان، واعراب حویزه و بنادر، حتّی گوشه‌نشینان میان ولایت ، سر ازاطاعت باز زده اظهارسر کشی و خود فروشی کردند . بمفادآیهٔ کریمهٔ : « سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْراً »(۱) و بفحوای مصراع :

« تا پریشان نشود کار بسامان نرسد »

حکمت بـالغهٔ حضرت داور دادگر، اقتضای ظهورطلیعهٔ آن خسرو فریدون فر را، که از لطف و قهرمظهر آثار جمـالیّه و جلالیّهٔ قهّاری ، واز عقل سحر آفرین نقش کلك بدایع نگار صنع حضرت باری است ، نموده . کوکب بخت سعیدش را کوکبه آرای عرصهٔ جهان، وپرتو طلعت مهر گسترش را روشنی بخش دیدهٔ پیر و جوان ساخت . الحق گنج نهانی بود که دهر عاقبت اندیش از برای روز بد خویش ذخیره گذاشته ، و یا صفدر نام آوری که سلطان قضا برای دفع خصوم حوادث در کمین باز داشته بود . چون سلسلهٔ حوادث عالم کون و فساد بیکدیگر پیوسته. قبل از شروع بذکر صادرات احوال آن برازندهٔ تخت و تاج ، بایراد چند حکایت احتیاج است . لهذا نگارندهٔ این شگرف نامهٔ دلپذیر و طرازندهٔ این تاریخ بی نظیر(۲)

۱ ـ قرآن کریم: سورهٔ ٦٥ آیهٔ ۷ ، معنی: «بکرداند خداوند بعد دشواری آسانی را» ۲ ـ در «ب» « و » بجای «این تاریخ بی نظیر» چنین است : « این شگرف نامه وطرازندهٔ این تاریخ صدق ختامه » .

محمد مهدی بن محمد نصیر استرابادی عفا الله عنهما، که از چاکران حضور پر نور وبضبط وقایع مأمور است، باظهار مجمل اموری که در ایّام سلطنت خاقان شهید سعیدشاه سلطان **حسین**[۱] روّح‌الله روحه تاآغازظهور دولت‌این‌شاهنشاه صاحب تأیید بظهوررسیده، شروع مینماید، که تابرعالمیان منکشف شود که ایران چگونه ایران، و ممالك چه قسم ویران‌بود، که آن حضرت بمعماری عزم متین آن ویرانی را درست کردند، و گلهای این گلشن افسرده را، که ازهجوم سبزهٔ بیگانه پنهان، و لگدکوب حوادث زمان بود، بچه آب ورنگ ازتازگی بعرصهٔ ظهور آوردند .

فرد

سرگذشت عهد گل را از نظیری بشنوید
عندلیب آشفته‌تر می‌گوید این افسانه را

« هٰذٰا کتابُنا یَنطقُ عَلَیکُم بالحَقّ [۲] »

ازجمله آشوبی که درعهد سلطنت خاقان‌مغفور بر همزن هنگامهٔ ملك ایران شد **طغیان‌میرویس غلیجائی** و مقدّمهٔ قندهار بود، که در ماه صفر سال هزار و صد وبیست‌ویك هجری مطابق اودئیل[۳] بوقوع پیوست . تبیین این مقال آنکه : گرگین خان ملقّب بشاهنواز خان والی گرجستان درآن‌اوان‌بیگلربیگی‌قندهاربود. گرجیّه‌ای که‌باتفاق او در قندهار میبودند ابواب بی اعتدالی باز ودست تسلّط بر افاغنه دراز کرده، میرویس غلیجائی حاکم آن گروه ، از جان بستوه ، و از روی تظلم رو بدرگاه فلك شکوه آورد. چون در دربار پادشاهی کسی، ودر دولت‌سرای سلطنت دادرسی‌نیافت ، روی‌ارادت برتافت، و بکعبهٔ معظم‌شتافت، و در حین مراجعت تتبع امور و ملاحظهٔ اوضاع نزدیك و دور کرده، وارد قندهار شد ، و در وقتی که

---

۱ ـ در نسخ « ب » و « ز »این نام وجود ندارد . ۲ـ قرآن کریم سورهٔ ٤٥ آیهٔ ۲۸ ، معنی: «این‌است کتاب ماسخن گوید برشمابراستی» ۳ـ درنسخ« ب » و « و » « سیچقان ئیل » بجای « اودئیل » ضبط شده است . رجوع بتعلیقات شود .

گرگین خان بعزم تنبیه طایفهٔ کاکری در منزل ده شیخ خارج قندهاربود، بر سر او ریخته اورا دستگیرساخت، ومرادخان‌نام افغان‌را ، که خنثی بود ، مأمور نمود که باتمام کارش بپردازد . بعد از این واقعه کیخسرو خان برادر زادهٔ اوبسپهسالاری منصوب گشته، وبخونخواهی عم،با شوکت کسری و جم و افواج مختلفه از طایفهٔ گرج و عرب وعجم بتسخیر قندهار و تنبیه میرویس مصمم شده ، جماعت ابدالی قندهار را، که با افاغنهٔ غلیجائی معاند بودند، جمع ویکسال‌قلعه رامحصور کرده‌نشست . بالاخره* در بیست وششم ماه رمضان‌المبارك سال هزار وصد وبیست وسه‌هجری مطابق‌توشقان‌ئیل*(١) از دست سوءِ تدبیر سر درپای قلعه گذاشته،بعم خویش پیوست . بعد از آن محمد خان شاملو قورچی باشی باین امر مأمور گشته، در زمان مدید طی مراحل کرده تا رسیدن بقندهار روزنامچه عمرش بسر رسید . بعد از او دیگر بامور قندهار نپرداختند تا مقدّمهٔ هرات و شورش ابدالی پدید آمد . میرویس هشت سال در قندهار حکومت کرد . بعد ازآن عبدالعزیز برادرش بجای‌اونشسته، یکسال بامرحکومت‌پرداخت، وبعداز اومحمود ولد میرویس با چند نفر از خاصان او رنگ موافقت ریخته او را مقتول ساختند(٢) .

دیگر شورش افاغنهٔ ابدالی و سانحهٔ هرات بود، که در سال هزار وصدو بیست ونه بعرصهٔ ظهورآمد ، توضیح این مقال آنکه : آن‌طایفه درعدت ازغلیجائی‌پیش وسابق شصت‌هزارخانوار کما بیش‌بودند. عبدالله‌خان ولد حیات سلطان سدوزائی(٣) بعد از شنیدن واقعهٔ قندهار باتفاق اسدالله ولد خود از ملتان نزد کیخسروخان شتافته حاکم ابدالی شد ، تا اینکه

---

١ ـ در « ب » ، « و »: عبارت میان دو ستاره موجود نیست .

٢ ـ در « و » ، « ب » این‌عبارت چنین است « اورا مقتول‌ساخته لوای‌حکومت‌بر افراخت. » رجوع بتعلیقات شود .

٣ ـ در نسخه « ح » و «و»: « حیات خان صدورانی ». رجوع بتعلیقات‌شود.

تقدیرات یزدانی، که تغییر وتبدیل را در آن راه‌نیست، مقدّمهٔ قندهار بآن نحو شد(۱).

عبدالله‌خان با ولد خود وارد هرات شده در آن اوقات ایالت هرات باعباسقلی‌خان‌شاملو می‌بود. چون از ناصیهٔ حال عبدالله خان آثار فسادباطن ظاهر شد، عباسقلی خان او را با ولدش محبوس ساخت. در خلال این‌حال قزلباشیّهٔ هرات بعباسقلی‌خان شوریده،او را بی دخل کردند.

بعد از آنکه این‌خبر بعرض امنای دولت رسید. جعفرخان استاجلو را از دربار شاهی بایالت مأمور و روانه ساختند. مقارن این امور اسدالله با پدرش از محبس فرار و بکوه دوشاخه رفته، شاخ سر کشی برافراخت و بفکر جمعیت افتاده قلعه‌اسفزار را تصرف، و بعد از آن در یك‌فرسخی شهر با جعفرخان حاکم هرات جنگ کرده، او را دستگیر، و شهر را محصور ساخت. بعد ازچندی محصورین از امداد مأیوس گشتند، ودر خفیه وآشکارا راه سازش وطریق آمیزش‌با افاغنه گشودند. در شب بیست وششم ماه رمضان سال هزار و صد و بیست ونه هجری،چند نفراز قریهٔ بلدم(۲)من‌اعمال‌هرات که درشهر محصور، ودر جزو با افاغنه همداستان بودند، نردبانها ترتیب‌داده از سمت برجی مشهور به برج فیلخانه، که در درب عراق واقع‌است، افاغنه را بالا، وافاغنه تیغ استیلا کشیده، بقدر امکان بقتل و غارت شهرپرداختند. بعد از تخلیهٔ شهر از وجود قزلباشیه، افاغنه اسفزارنیز آمده، در شهر هرات توقّف، وباندك وقتی کوسویه وغوریان و سرحدات مرغاب و بادغیس‌را تماماً تصرّف کردند. پس اسدالله بفکر تسخیر قلعهٔ فراه، که در سال قبل بتصرف افاغنهٔ غلیجائی درآمده بود افتاد. شبی علی‌الغفلة ایلغارو با نردبان ببرج قلعه صعود کرده، بپایمردی سلّم حیله‌برفرازحصارمقصود برآمده، آن‌ولایت

---

۱ ــ در «ط» جملهٔ «که گذشت» رااضافه‌دارد. ۲ــدر«ح»، «ط»: بلام. رجوع بتعلیقات‌شود.

را ضبط نموده مراجعت کرد . در این اثناء فتحعلی خان ترکمان از دولت بهیّهٔ صفویّه* بسرداری مأمور*(۱)، ودرتوابع کوسویه تلاقی فریقین واقع گشت. نخست افاغنه مغلوب، و شب بسمت غوریان برگشتند . از آنجا که طالع نامساعد و بخار غرور وپندار در دماغها متصاعد بود، سردار با فوجی متعاقب ایشان کمیت تهوّر برانگیخته ، با صد نفر کمابیش در پشت صحرای مشهور باورنگ(۲) بطایفهٔ افغان برخورده، بی‌باکانه بایشان تاخت . ایشان نیزچون حریف را خیره و چشم بصیرتش‌را از غبار غرور تیره دیدند، توسن گریزرا عنان، و تیغ تیز را ازمیان کشیده ، سرداررا با جمعی از پیشتازان از لباس هستی‌عاری ساختند . بعد از چندی محمود ولد میرویس بعزم استرداد فراه از قندهار حرکت نموده ، مابین فراه و زمین داور در محل موسوم به‌دلارام با اسدالله جنگ کرده ، اسدالله بقتل رسید . محمود چون تصرف قلعهٔ فراه را در حیّز امتناع دید بهمان قتل اسدالله اکتفاء کرده، بقندهارشتافت . در حینی که قزوین‌مقرّ کوکبهٔ خاقان شهیدبود، این‌مراتب را ازجلایل خدمات شمرده بدربارشاهی عرض، و امنای دولت نیز تدلیس او را صدق فرض کرده، اورا بصوفی صافی ضمیر ملقّب ساخته، حسینقلیخان خطاب کردند . نکته‌سنجان قزوین تاریخ قتل اسدالله را چنین یافتند :

مصراع

« اسد را سگ شاه ایران درید .»

* بعد از آن ، زمان دولت زمان‌خان گشته(۳) ، هرات راتصرف ، و عبدالله خان پدر اسدالله را محبوس ساخته ، نهال زندگانی جعفر خان و

۱ ـ در « ح » : « بسرداری فشون منصوب و مأمور سرکوبی‌ابدالیان شد» .

۲ ـ در نسخ « ب » و « و » این کلمه « روزنگ » آمده است . رجوع بتعلیقات شود .

۳ ـ در « ب » چنین آمده است : « بعد از آن زمان زمان خان وارث دولت گشته » در « ح » : «بعد ازآن زمان زمان‌دولت زمان خان گشته » .

گرفتاران قزلباشیه را در سر خیابان باغ نو بدهرهٔ[۱] خونریز سیاست از پای درآورد .

اعیان دولت پادشاهی چون طایفهٔ غلیجائی و ابدالی را مشغول کار یکدیگر، و محمود را نسبت بخود از موافقان اخلاص گستر یافتند ، صفی‌قلیخان ترکستان اوغلی‌را بسرداری‌تعیین‌نموده،با جمعیّت شایان و تدارکات فراوان روانهٔ هرات‌ساختند . در صحرای کافر قلعه فیمابین او و زمان خان تلاقی‌فریقین واقع‌شد، سردار مزبوربی‌سر، و این‌معنی‌بیشتر باعث قوی‌دستی این‌طایفه بی‌پاوسر گردید . افاغنه‌در آن ولایت اقتدارکلی بهمرسانیده، چند سال آن نواحی را درتصرف داشتند، تا آنکه بارقهٔ تیغ جهانگیر حضرت ظلّ‌اللهی ظلمت زدای آن بلاد ، و بازوی دولت نـادره[۲] قالع بنیان فتنه و فساد گردید .

دیگر شورش ترکمانیهٔصاین‌خانی استراباد است[۳] ، که تابع خوارزم‌اند،اما درنواحی‌دشت قبچاق وجرجان سکنی‌دارند. اگرچه[٤] آنها بعضی‌اوقات‌بنابرصرفهٔ کارخود اظهارایلی و انقیادبحکّام استرآبادمی کردند، اما دراغلب اوقات منشأ تاخت و تاز و سرکشی و افساد بودند . در سوالف ایّام سرداران صاحب شوکت بتنبیه ایشان‌تعیین گشته‌، طرفی نبستند، و روز بروز فتنهٔ ایشان تزاید می‌یافت، تا اینکه خورشید ذات جهان آرای اقدس از افق سروری طلوع کرد،وشب پره طبعان سر بزاویهٔ خمول کشیدند .

دیگرشورش لکزیهٔ داغستان و انقلاب حدود شیروان بود :

جماعت‌جارو تلهٔ لکزیه، که اهل شیروان رامصدوقهٔ « **«الْجارِ الْجُنُبِ»**[٥]

۱ ـ « و » : « باره »

۲ ـ « ح » ، « ط »: « نادری »

۳ ـ « ح » ، « ط » : « این گروه گرچه تابع » .

٤ ـ « ح » و « ط » بجای « اگر چه » «و» آمده است.

٥ ـ قرآن کریم سورهٔ ٤ قسمتی از آیهٔ ۳۵ ، معنی : « همسایه بیگانه » .

بودند ایل جاری کرده، وباطایفهٔزاخور که‌درحدودشگّی سکنی‌دارند، اتفاق ورزیده ، تمرد بنیان کردند. حسینعلی خان(۱) حاکم شیروان با جمعیّت خود در صدد تنبیه آن جماعت درآمده ، بعد از ورود بمحال شگّی ، آن جماعت شبیخون آورده،حاکم شیروان را با جمعی‌مقتول، و بقیهٔ لشکرش از تله جسته اموال ایشان بتصرف‌آن طایفه درآمد . بعد از چندی حاجی داود نام مسکوری با احمد خان اوسمی قیطاق(۲) و سرخای لکزی همداستان گشته،اولا احمدخان حاکم‌قبه را ازمیان‌برداشته، متوجه تسخیر شیروان شدند . اما مقصود ایشان بحصول نپیوسته ، معاودت کردند . ثانی الحال حاجی داود بدون رفاقت اوسمی آمده قلعهٔ شماخی را متصرف و حسینخان بیگلربیگی جدید شیروان را گرفته ، بقتل آورده ، و بضبط شیروان و نواحی پرداخت. بعد این مراتب را بدولت عثمانی عرض و راه انتساب بآن دولت معدلت اکتساب راگشود . از دولت عثمانی فرمان ایالت باسم حاجی‌داود صادر و سارو مصطفی‌پاشا بتمکن و امداد او مأمور گشته ، راه مدخلیّت سرخای مسدود شد . چون سرخای در جمعیّت از حاجی داود بیش، و بحسب‌قوت در پیش بود، وسائل برانگیخته فرمان ایالت باسم خود حاصل نموده ، در آن نواحی رایت اقتدار برافراشت . و ساروصطفی پاشا مأمور گنجه گردید .

دیگر تمرد و طغیان ملك محمود سیستانی است . توضیح این مقال‌آنکه : در سال هزار و صد و سی و دو که خبر قتل صفی‌قلیخان سردار بدربار گردون مدار شاهی رسید ، اسماعیل نام غلام(۳) برتبهٔ سپهسالاری فایز، ومأمور بتسخیرهرات گردیده، وارد ارض‌اقدس شد . چون ملك محمود

۱ ــ در «ب» و «و» این اسم «حسنعلی خان» آمده است .

۲ ــ در «و» باملاء قیتاق ضبط شده‌است. رجوع بتعلیقات شود .

۳ ــ در نسخ «و» و «هـ» کلمهٔ «غلام» وجود ندارد .

حاکم تون بنا بر استیلاءِ مادّهٔ غرور و استکبار چندان اقبالی بامر و نهی خوانین‌ارض اقدس‌نمیکرد ، سپهسالارمذکورفتحعلی‌خان‌قاجار بیگلربیگی مشهد مقدس را با فوجی ازقزلباشیه بر سرقلعهٔ تون‌مأمور، و* ملك محمود محصور گشته(١)، يك‌ماه* ایّام محاصره‌امتدادیافت ، تااینکه‌يك شب(٢) پیر محمدنام‌، که فرش ملازمت درخانهٔ فتحعلی خان گسترده‌بود، ازفتحعلی خان رنجیده خاطر گشته ، خود را بقلعه رسانیده ، ملك را از ضعف حال قزلباش آگاهی داد. روز دیگر ملك بهیأت مجموعی بر آمده ، جنگ کرده ، فتحعلی خان بزخم گلوله از پای درآمد . این‌معنی سبب استعداد و اقتدار ملك شده‌، بهمان منوال درآن سرزمین دم از خودرأیی‌میزد، تا اینکه‌مقدمهٔ اختلال اوضاع‌سپهسالار روی داده‌، ملك در ارض اقدس فرمان روا شد(٣) . توضیح این مقال آنکه : بعد از وقوع قضیّهٔ فتحعلی خان مزبور . سپهسالار ایالت ارض اقدس‌را به علیقلی‌خان شاملو ، که درآن اوان بیگلربیگی مرو شاه جهان راداشت‌ودرمشهدمقدّس‌میبود، تفویض‌نمود. امااروزبروزاختلال کار سپهسالار ازدیاد و مـادهٔ انقلاب اشتداد میبافت . سپهسالار چون اطوار علیقلی خان را موافق شیوهٔ نیکخواهی‌نمی‌یافت، از او دل نگران گشته ، خواست او را مسلوب الاختیار سازد . علیقلی خان از مضمون «**وَلاٰ يَحيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ الاّٰ بِاَهْلِه**»(٤) غافل گشته ، جمعی ازاوباش را، که بـا او همداستان بودند بمنزل اسماعیل خان فرستاد . (٥) کشان کشان او را از میان خیابان بالا برده محبوس ساخت و فریدا بکار ایالت پرداخت. در روز

---

١ ـ «ط»: «ملك محمود محصور گشت ومدت يك‌ماه».

٢ ـ «و»: «شبی».

٣ ـ در نسخهٔ «و» بعد از کلمهٔ «شد» بجای «توضیح این مقال» این عنوان آمده‌است : «در بیان اختلال کار اسماعیل خان سپهسالار و تسلط یافتن ملك محمود در ارض اقدس» .

٤ ـ قرآن کریم سورهٔ ٣٥ آیه ٤٣، معنی : «واحاطه نمیکند حیله بد مگر باهل خودش» .

٥ ـ «ط»: «آنها او را کشان کشان ازمیان خیابان‌برده واواسماعیل خان رامحبوس‌ساخت».

یازدهم محرّم سال هزاروصد وسی‌وپنج، که افاغنه بر اصفهان مسلّط گشتند، این واقعه نیز در همان روز در مشهد مقدس بوقوع پیوست، و سر رشتهٔ کار بدست الواط مشهد مقدس افتاد* وعلیقلی خان نیز بساطی که فروچیده بود برچید*(۱) تا آنکه درماه جمادی الاولی همان سال الواط بخانهٔ علیقلی خان ریخته ، او را مقتول، و اسماعیل خان را از حبس بیرون آورده، باز بشغل حکومت مشغول ساختند . امّا ازحکومت جز اسمی با او نبود و الواط خود برتق و فتق مهمات می‌پرداختند . چون حرکات آن جماعت نا ملایم طبع سپهسالار بود بملك محمود مراسله‌ای قلمی(۲)، و او را تکلیف بارض اقدس کردند . ملك محمود چنین روزی را ازخدا خواهان، وبتعجیل روانهٔ ارض اقدس گشته ، مسند تمکّن گسترد . اگرچه الواط را مکنون خاطر آن بود که در روز ورود ملك محمود با تمام کارش پردازند اما بمضمون اینکه:

مصراع

« همه جا دوش بدوش است مکافات و عمل »

این دفعه چرخ کینه جو طالب انتقام از ایشان گشته ، ملك را در تنبیه آن سر کشان دیار بد اندیشی، دست پیشی داده: **وَلَوْلَا دَفْعُ اللّٰهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ** .(۳)

در تتمیم داستان محمود غلیجائی و آمدن او بکرمان و اصفهان :

محمود ولد میرویس در سالی که با اسدالله جنگ کرد و اورا بقتل رسانید این مراتب رابدولت صفویّه عرض، واستدعاء کرد که چون این خدمت محض از راه هواخواهی آن‌دولت ازمن بظهوررسیده ، موکب پادشاهی از آن‌طرف عازم خراسان شود، من هم از قندهار بسمت هرات حرکت می کنم ، تا از

۱ ـ در نسخهٔ «ب» عبارت بین دو ستاره وجودندارد، ولی بجای آن پس ازکلمهٔ «افتاد» عبارت «بعد از چند روز» آمده است . ۲ ـ «ب»: «مراسله‌ای فرستاد» . ۳ـ قران کریم سورهٔ ۲ آیهٔ ۲۵۲، معنی : «اگر نباز داشت خدای بودی مردمان را بهری ببهری تباه گشتی زمین» .

دو طرف بدفع ابدالی کوشیده شود، ومهمّ آن طایفه‌فیصل یابد. امناءساده‌لوح، که دردبستان تمییز عقول مدرکهٔ[۱] ایشان فهم نقطه از خط و درست را ازغلط نمیکرد ، اقوال روی اندود اورا بسمع قبول‌اصغاء، وایالت قندهار را باو القاء کرده ، خلعت وشمشیربرای او فرستاده ، حسینقلی‌خانش خطاب دادند. محمود نیز ببهانهٔ تنبیه ابدالی وارد سیستان و بم گردید ، و درخلال این‌حال طایفهٔ بلوچ عازم تاخت کرمان گشته ، اهل کرمان قلعه را خالی کرده،ملتمس مقدم محمودی شدند . محمود نیز وارد آن ولایت‌شده، مدت نه ماه بضبط کرمان پرداخت . تا اینکه خبر شورش فارسی زبانان قندهار باو رسید وباعث انصراف او بقندهار گردید .

توضیح‌این‌مقال‌آنکه: محموددرحین‌آمدن‌ازقندهاربیجن[۲]سلطان لکزیه‌را که در فراه‌ساکن‌میبودنایب قندهار کرده، عازم کرمان گشت.بیجن سلطان‌مزبورقلعه‌را ازافاغنه‌خالی کرده،باملك‌جعفرخان‌سیستانی، که‌درقندهار محبوس‌بود توطئه‌وتمهید کرده، باظهاردولت‌خواهی‌صفویّه‌سر از گریبان‌خمول برآورده ، بدستیاری فارسی زبانان صلای شورش در داده ، جمعی از افاغنه را که در قلعه بودند بقتل آوردند[۳].محمود بعد از رسیدن این‌خبر، کرمان را تاراج واسیر کرده ، آهنگ قندهارنمود . درسال دیگر باز شوق تسخیر کرمان گریبانگیر عزیمتش گشته ، هشت هزار کس ازافاغنهٔ قندهاروبلوچ و هزارهٔ آن سمت را جمع کرده ، آمدهٔ قلعهٔ کرمان را محصور، و قتل و غارت غیرمحصور کرد . چون ازهیچ طرف احدی بامداد قلعگیان نپرداخت ،

---

۱ ـ « ب » ، « و »: سطحیهٔ .

۲ ـ « د »: بیژن .

۳ ـ در نسخ « ب » ، « د » ، « ج » و « و » بعد از « بقتل آوردند » این عبارت وجود دارد : « و صبح افاغنه بیرون واقف گشته و از یك سمت داخل قلعه گشته بیجن سلطان و ملك جعفرخان را بدست آورده با فارسی زبانان بقتل آوردند » .

اهالی قلعه ناچار طالب امان ومتقبل پیشکش گشته ، درباب تفویض کار قلعه تا انجام کار اصفهان استمهال کردند . محمود نیز اقوال ایشان‌راقبول، و از کرمان عازم اصفهان شد . اعیان دولت بتمهید اسباب قتال مشغول، و در جبّه خانه را گشوده، مردم‌روستایی و بازاری را، که از فنون جنگ عاری بودند، بسیف وسنان و درع و خفتان مکمل. ودر یال و کوپال هر یکی را ثانی رستم یل ساخته ، بجمعیّت تمام بمیدان کارزار شتافتند . روز دو شنبهٔ سیم[۱] جمادی الاولی سنهٔ هزار و صد وسی و چهار هجری‌مطابق اودئیل در کلون‌آباد چهارفرسخی اصفهان تلاقی فریقین واقع شد ، قزلباشیّه مغلوب، و رستم قوللر آقاسی ثبات‌قدم ورزیده، با احمد خان توپچی باشی و جمعی از اعیان کبار دولت مقتول گشتند، و تمامی توپخانه و اسباب اهل اردو بتصرف افغان درآمده ، بقیةالسیف وارد شهراصفهان، و بنای سیبه‌بندی در دروب و محلات‌را گذاشتند . بعد از دو روز محمود وافاغنه آمده فرح آباد اصفهان‌را برای نزول‌اختیار، و از پشت سیبه‌ها آغاز گیر و دار نمودند در غرهٔ جمادی‌الاخری سال مزبور مطابق‌بارس ئیل، که سلطان دارالقرار جهان یعنی‌مهر عالم آرای بعزم‌تسخیر شهرستان حمل رایت اعتلا افراخته ، لشکر بهار برهمزن هنگامهٔ بهمن و غارتگر شهر دی گشت ، افغان هزاردستان با هزارداستان شور افزای فرح‌آبادچمن، وهزارهٔ بلبل و بلوچ خار[۲] مالك پایتخت گلشن گردید . محمودیان در کمال شوکت و استیلا دست بتاخت و تاز دراز کرده ، باندیشهٔ اینکه امداد از طرفی باصفهان‌خواهدرسید سلك جمعیّت خود را از هم نمی‌پاشیدند . اعیان دولت فکری که برای کسر شوکت خصم اندیشیدنداین بود که سلطان محمدمیرزا نام، ولد اکبرخاقان

۱ ـ « ب » ، « و »: « بیستم » رجوع بتعلیقات شود .

۲ ـ در نسخ «ب» و «و» عبارت چنین است : « و هزارهٔ بلبل و بلوچ خارائی گل » .

شهید را، درهفتم رجب بولیعهدی برآورده [۱] بعد از چهار روز اورابدمورـقاپو راجع ، و صفی میرزا برادر اورا بجای او برمسند ولیعهدی تکیه دادند. باز در بیست و هفتم ماه رجب خلع خلعت جهانبانی از او کرده ، قرعهٔ این فال را بنام شاهزادهٔ والا خصال طهماسب میرزا زدند . و در بیست وسیم ماه مبارك رمضان در ظلمت لیل اورا روانهٔ کاشان ساختند ، که شاید در سمت قزوین وآذربایجان جمعیتی منعقد ولشکری مستعد کرده منشأ امری شود . بعد از خروج طهماسب میرزا افاغنه بنای محاصره[۲] گذاشته اطراف شهر را سیبه بندی، و راه آمد و شد را یکباره مسدود ساختند . پس بأس تمام بحال قزلباشیه و خاص و عام راه یافته ، روز بروز قوت ضعف و ضعف قوت پذیرفته ، وآتش غلا ونایرهٔ بلا بالا گرفت ، بحدی که مردم برای اکل میته میمردند ، و بزرگان در اسواق و محلات اطفال خردسال را دزدیده ذبح کرده میخوردند . دلها برای گندم چون گندم سینه چاك میبود، و طایرجانها در غم دانه گرفتار دام هلاك . برای گردهٔ نانی درونها چون تنور بآتش حسرت می‌تافت، و چشم مردم قرصی برای ناهاری سوای پنجه کش خورشید نمی‌یافت . از شور چشمی زمانه عهدی شد که شیرین دهنان بیاد شکر لب خویش‌می‌مکیدند، و شکرلبان برای ریزه قند نباتات می‌خائیدند و بهوس میوه دامن از نخل زندگانی برمیچیدند، و بیاد انگور خاك پای درخت تاك را ازیك میل‌راه چون توتیای غوره بچشم می کشیدند . کسانی که ازجامهٔ ابریشمی تن می‌پوشیدند چون کرم پیله ببرگ خوردن تنیدند . جمعی که بلوزینه کام نمی‌آلودند از شدت جوع بپوست درختان افتادند . اگر دانهٔ ارزنی می‌جستند رفیق خود را پی نخودسیاه میفرستادند،

۱ ـ در نسخهٔ « ب » و « هـ » این عبارت وجود دارد: « چون آثار رشد و فطانت از ناصیهٔ او تفرس نمیشد» .

۲ ـ در نسخه « ح » و « ط »: « محاصرهٔ شهر را » .

و اگر حبهٔ جاورسی می‌یافتند ، در تقسیم آن مته بر خشخاش می نهادند کسی روی پیاز راسیر نمیدید، ودانهٔ ماش ازشاهدانج عدسی عزیزتر گردید. سائلان ازبردن اسم نان تو دهنی میخوردند ، و دیوانگان حسرت خوردن سنگك[۱] طفلان را چون خشت لحد با خود بگور می بردند . لاله برای کباب داغ بر دل بریان می گذاشت ، و قمری در حسرت شامی کوکوزنان می گشت . اوجاق مطبخها کورشد، وچراغ‌دودمانها بی‌نور . اصفهان یکباره ویران گردید ، وقحطی آدم علاوهٔ قحطی نان .

امنای دولت را سررشتهٔ طاقت گسیخته شد ، و خاك عجز و هوان بر سر ایشان بیخته ، تـا آنکه بدادن شهر مصمم گشتند . در یازدهم[۲] محرم الحرام سنهٔ هزار و صد و سی و پنج هجری مطابق بارس‌ئیل ، خاقان شهید رابه‌فرح‌آبادبرده[۳]، افسرسروری برسر آن حسرت کش تاج و افسر زدنـد . همان شب محمود کس برای ضبط خزاین و کارخانجات پـادشاهی روانهٔ اصفهان ساخت ، و خود در چهاردهم ماه مزبور با فرّ فرعونی و بیداد شدّادی‌داخل‌شهر گشته ، سکه و خطبه بنام خود کرد . بعد ازآنکه سنوح واقعهٔ اصفهان درآخرماه‌محرم در دارالسلطنهٔ قزوین‌بطهماسب میرزا رسید. اوبر اورنگ شاهی‌جلوس‌نموده ، نکته سنجان قزوین « آخر ماه محرم » را تاریخ جلوس او یافتند . در ماه صفربعضی از افاغنه برای اخلال‌کار حضرت شاه طهماسب مأمور به قزوین گشتند. بعد از ورود افاغنه بده فرسخی‌قزوین شاه طهماسب با قلیلی که همراه داشت سرخویش، و راه‌آذربایجان در پیش گرفت . اهالی قزوین چون پادشاه را دور و دشمن را پر زور دیدنـد ، بعد از معاهده و استیمان افاغنه را داخـل شهر کردند . افاغنه دست تعدی از آستین برآورده، از کوتاه بینی‌بدست درازی پرداختند. این‌معنی‌را حوصله

۱ ـ درنسخهٔ «ح» : «سنگك» . ۲ـ درنسخهٔ«الف» ، «ح»:«یازدهم» . رجوع بتعلیقات شود . ۳ـ آقای عباس اقبال در مقدمهٔ مجمع‌التواریخ نثر محاصرهٔ اصفهان‌راازنثرهای‌زیبای مجمع‌التواریخ دانسته‌اند وبزعم‌ایشان نویسندهٔ آن مرعشی است و حال‌آنکه‌بواسطه‌قدمت«جهانگشا» نویسندهٔ‌آن میرزامهدی‌خان است‌ومرعشی که‌آنرابدون‌ذکرمرجع‌در کتاب‌خودآورده‌است.

قزوینیان برنتافته ، شمشیر حمیّت آخته وهر کس بمهمان‌خود درآویخته، جمعی از ایشان را بخاك هلاك‌انداختند ، و افاغنه که در باغات خارج شهر بودند سراسیمه عازم گریز و بجانب اصفهان تکاور انگیز گشتند . محمود بعد از استماع این‌خبر بفکردفع‌قزلباش افتاد. در روزی که افاغنه ازقزوین برگشته وارد اصفهان میشدند ، * شروع بملاحظهٔ سان امراءِ معزول و معارف کرده(۱)* ، یکصدوچهارده تن‌ازایشان را ازدم‌تیغ‌تیز گذرانید وهرجا که گمان اهل صلاح و معرفتی میرفت گرفته آشکار و نهان بقتل رسانید . بعد جمعی را به تسخیر شیراز مأمور ساخته ، ایشان رفته نه ماه شیراز را محاصره نموده ، بتصرف در آوردند . محمود قریب بدو سال در اصفهان و ولایات مزبوره رایت حکمرانی افراشته ، آخرالامر وسوسهٔ نفسانی او را بفکر دفع شاهزادگان انداخته ، جمیع اولاد و احفاد خاقان مغفور را که صغیر و کبیر سی ویك نفر بودند ، معروض تیغ جفا ساخته ، نعش ایشان‌را بدارالمؤمنین قم فرستاد . بعد از چندی جنون قوی و فالج شدید باوطاری شد . دیوانه‌وار خودی و بیگانه را می‌کشت . امرو نهی اوبحکم جنون از نفاذ جریان عاطل گردید . در دوازدهم شهر شعبان‌المعظم سنهٔ هزار و صدو سی و شش اشرف بنی‌عمش که بانتظار مرگ اومیزیست ، جمعی از افاغنه را با خودهمداستان کرده ، از کنج اعتزال برآمده، نوبت سلطنت بنام‌خود بلند آوا ساخته ، کس فرستاده محمود را در خفیه هلاك کرده ، ومن حیث الاستقلال جالس سریر حکمرانی گردید . در ایام سلطنت خود کرمان و یزد وبنادروقم وقزوین‌و طهران تاپل کرپی که رأس‌الحد عراق وخراسان است بحیطهٔ تصرف درآورد .

دیگر غلبهٔ روسیه است بدارالمرز گیلانات توضیح این‌مقال آنکه:درحینی که شاه طهماسب درقزوین‌سربافسرسروری‌آراست. اسماعیل‌بیك نامی‌تابین

۱ ـ در نسخهٔ «ح»عبارت بین دو ستاره وجود ندارد .

وزیراعظم را برسم سفارت و عزم استمداد بمملکت روس فرستاد . جمعی از روسیه بموجب طلب و اشارهٔ شاه طهماسب بسر کردگی سردار روسیه آمده ، سفاین ایشان در فرضه رشت لنگر توقف انداخت . وزیر رشت از درمدافعه درآمده ، مغلوب شده ، روسیه رباطی‌را که درنیم فرسخی(۱) رشت‌است محل اقامت ساخته ، بارتوقف گشود . حرف روسیه اینکه(۲) ما بخواهش امنای دولت‌این‌راه‌دور ودرازراطی کرده‌ایم. ایلچی‌شاه‌طهماسب‌بوکالت‌او کل‌دارالمرز را ازنیازآبادتاسرحداسترآباد بدولت‌روسیه تفویض کرد(۳) که‌هم صیانت‌این دولت‌نموده‌وهم بدفع دشمن پردازد . با این‌مدعی‌آنها راه دخل وتصرف را در ولایت‌دارالمرزمیخواستند. اما با این وجودآنها دست‌تعرض‌را کشیده‌داشته ، بهیچ وجه پیرامون‌مال دیوان وغیرآن نمی‌گشتند ، تا آنکه متعاقب سردار بزرگ‌ایشان‌باده‌هزارکس آمده، اختیارجمیع‌دارالمرزراالی‌نیازآبادبموجب نوشته‌ای که‌اسماعیل‌بیك‌بوکالت‌دولت‌علیّه‌صفویه‌بروسیه‌داده‌بود،بخودمنسوب ساخت . از طرف شاه طهماسب ، جمعی بدفع روسیه منصوب گشته،درخارج شهرتلاقی‌فریقین واقع ، وقزلباشیه شکست یافته ، فرار کردند . روسیه رشت و کهدم را متصرف ، و بدون شریك و سهیم و منازع دو سال در آن نواحی بضبط واخذ وعمل وجوهات دیوانی پرداختند ، تا اینکه واقعهٔ قلندرمشهور باسماعیل میرزا در ماسوله ، چنانکه مذکور خواهد شد ، اتفاق افتاد . روسیه بدون جنگ و نزاع آمده ، لاهیجان وتمیجان را که درتصرف قلندر بود ، متصرف گشت . بفاصلهٔ چندی پطرپادشاه روسیه از راه خشگی‌ازسمت قلعهٔ قیزلار(٤) با عساکر بیشمار وارد دربند ، واهالی‌آنجا ازبیم غلبهٔ لکزیه و رومیه که اعدا عدو دولت بودند در بند اذن و رضای اعیان این دولت نشده،

۱ ـ در نسخ « ب » و « و » چنین آمده : « رباطی‌را که درجنب شهررشت واقع‌است . »

۲ ـ در نسخهٔ « ط » :«حرف روسیه این بود . »

۳ ـ در نسخهٔ «ح » : « تفویض کرده است تاصیانت این دولت نموده بدفع دشمن‌پردازیم . »

٤ ـ در نسخهٔ « ب » و « ه » و « ج » و « د » این کلمه « قزلر » آمده است .

از باب اطاعت درآمدند . پادشاه مزبورامر بتخلیه نارین قلعه کرد، وسه هزار تفنگچی که روسیه آنرا سالدات گویند باستحفاظ آنجا گماشته ، بادکوبه وسالیان را نیز* متصرف و بهمان اخذ ومقاطعه مال الوجهات حسابی *[۱] اکتفاء کرده ، معاودت بمقرسلطنت نمود .

دیگر تسلط واستیلاء رومیه است برممالك آذربایجان ، توضیح این‌مقال آنکه : بعد از حرکت شاه طهماسب ازقزوین بجانب تبریز، ازدولت عثمانی ابراهیم پاشا حاکم ارزنة الروم بـه گرجستان ، وعارف احمد پاشابه ایروان ، وعبدالله پاشا کوپرلی‌اوغلی وحسن پاشا والی بغداد به کرمانشاهان و همدان مأمور گشته ، هریك باعساکر بی شمار ازحدود خود رایت عزیمت برافراخته ، وآن دریای لشکرشش جهت آذربایجان را بچار موجهٔ حیرت در انداختند . ابراهیم پاشا ، تفلیس را بحیطهٔ ضبط در آورد ، عارف پاشا به ایروان‌درآمده ، چهارماه قلعه را محصور، چون‌ازجانب اعیان دولت امدادی متصور نبود ، اهالی آنجا طالب امان شده ، قلعه را سپردند .

عبدالله پاشا کوپرلی‌اوغلی هم درآن سال بعزم تسخیرتبریز وایروان حرکت کرد. درحینی که موکب شاهی‌دراردبیل توقف‌داشت ، او برسرتبریز آمده، چون‌صورت‌تسخیرآنجادرآن‌سال‌درآیینهٔ مرادروی‌ننمود ، عطف‌عنان کرده ، درخوی وسلماس قشلاق ، و درسال دیگر باز گشته ، بقهر وغلبه بر آن بلده مستولی گشته ، و اهالی آنجا را عموماً از تیغ تیز گذرانید . حسن پاشا والی‌بغدادنیزرایت عزیمت‌بجانب کرمانشاهان‌افراخت، ودر کرمانشاهان بعد از چند روزی پیمانـهٔ عمرش تمام شده ، وبدارالبقا شتافت . احمد پاشا پسرش از دربار عثمانی سرعسکر و عازم تسخیر همدان شد . فریدون خان مکری که درآن‌اوان‌حاکم همدان بود،ببهانهٔ جنگ‌بیرون رفته ، باحمدپاشا

---

۱ ــ در نسخهٔ «ح» عبارت بین دو ستاره چنین است : « متصرف و بهمان اخذ مال‌کافی. »

پیوست . قشونی و اهالـی همدان بامید امداد سه ماه خود داری و قلعه را ندادند ، تا اینکه احمد پاشا بغلبه و قهر قلعه را مسخر کرده ، قتل و غارت بظهور رسانید .

بعد از آنکه سار و مصطفی پاشا بتسخیر گنجه، وعلی پاشا بتسخیر اردبیل مأمور شدند، بعد از جنگ ومحاصرهٔ ممتد، گنجه نیز بحیطهٔ تصرف رومیه در آمد . بعد از آنکه (۱) رومیه‌متوجه‌اردبیل شود(۲)،موکب شاهی ازاردبیل عازم طهران‌شده ، رومیه‌آمده ، اردبیل ومغانات وزنجان وسلطانیه و محال کزّاز را بحیطهٔ تصرف در آورد . در آن وقت دو سال از جلوس شاه طهماسب انقضاء یافته بود . اشرف چون خبر اختلال آذربایجان و مراجعت حضرت شاه را بجانب طهران شنید ، بسرعت تمام عازم طهران گردید . قریهٔ اندرمان کـه در جنب طهران واقع است ، مضرب خیام حضرت شاهی بود . عساکرقزلباش بمقابله پرداخته ، درسلمان‌آباد طهران‌تلاقی‌فریقین واقع شد. قزلباشیه شکست یافته ، بوادی هزیمت شتافتند . شاه طهماسب از اندرمان عازم مازندران و استرآباد شد . اشرف جمعی را بمحاصرهٔ طهران و سیدال ناصری را سردار نموده بتسخیر قزوین مأمور ، و خود آهنگ اصفهان کرد . اهالی‌قزوین لابد ازدرمقام اطاعت درآمدند . بعدازآنکه موکب شاهی وارد مازندران‌شد،ازآنجا عزیمت استرآبادنموده ، فتحعلی‌خان قاجار رابحکومت سمنان سرافراز، وبا جمعی‌ازترکمانیه وقاجاریه بمدافعهٔ (۳) افاغنهٔ طهران روانه ساخت . مشارالیه در ابراهیم‌آباد طهران ملاقی افغان گشته ، با خلال اضداد و سستی اهل عناد کاری نساخته ، بی‌نیل مراد روانهٔ استرآباد شد . طهرانیان نیزمأیوس‌ازامداد شده ، وبافغانیان‌مطیع ومنقاد گشتند. اهالی‌ساوه وقم که تاآن زمان با اشرف طریق مخالفت می‌پیمودند، راه متابعت گشوده ،

۱ ــ در نسخهٔ «ح» بجای « بعد ازآنکه » کلمهٔ «چون» آمده است. ۲ــ درنسخهٔ «ح» بجای «شود»کلمهٔ«شد»آمده‌است. ۳ ــ در نسخهٔ« ح » و « ط » : « بمقابله »

شهر را سپردند .

گفتار در بیان محاربهٔ پاشایان روم با اشرف افغان و خاتمهٔ کارخاقان فردوس مکان : درسال‌سوم جلوس‌اشرف احمد پاشا والی بغداد ازطرف‌دولت عثمانیه بسرداری‌منصوب ، وبافوجی‌عظیم باتفاق‌خانك‌پاشاحاکم ببه [۱] وعبدالرحمن پاشا حاکم همدان ، وقرا مصطفی پاشا حاکم موصل ، بطلب خاقان مغفورشاه سلطان حسین وتسخیرملك متصرف فیه افاغنه مأمور گشته ، وارد همدان ، و از آنجا جمعی را به دیر آباد [۲] شهر جرد [۳] و فراهان فرستاده ، وایلچی نزد اشرف روانه وپیغام دادند : که افاغنه طایفه‌ای بی‌پا وسروبدون‌اهلیت مالك سریروافسرند . چون پادشاهان وارث پادشاهان می‌باشند ، خاقان سعید را بایشان سپرده ، ازراه ورسم سلطنت عارضی کناره گیرند . اشرف نیزازاصفهان عازم گلپایگان گشته ، چاپار فرستاده ، پادشاه مغفور را که دراصفهان می‌بود ، ازدم تیغ جفا شربت شهادت چشانید ، وسراو را نزد ایلچی روم فرستاده ، جواب ایشانرا بسیف و سنان محول ساخت . این‌معنی نایره افروز خشم رومیه گشته ، احمد پاشا سردار روم با پاشایان و عساکر آن مرز وبوم ازهمدان رایت افراز هجوم شده در شهرجرد [٤] تلاقی فریقین ، و اشتعال نوایر شور و شین بین العسکرین گردید . رومیه مغلوب ومقهورشده ، رخت عزیمت بوادی هزیمت کشیدند . اشرف نیزعازم اصفهان شد . در سال دیگر مجدداً احمد پاشا بهمدان لوای عزم افراخته و طرح مصالحه انداخته ، بنای [٥] ممالك وتعیین حدود و تجدید سنوربااین نهج و دستور کردند که ولایت خوزستان ولرستان فیلی با کزاز و زنجان وسلطانیه

۱ ـ در نسخهٔ «ب»: «بابان» و در نسخهٔ «و»: «بابون»آمده‌است . رجوع بتعلیقات شود .
۲ ـ در نسخهٔ «ب»: « دیزآباد » ودرنسخهٔ «و»: « روزآباد » آمده‌است .
۳ ـ در نسخهٔ «ب» و « و » : « شهرگرد فراهان » آمده‌است .
٤ ـ در نسخهٔ « ب » و نسخهٔ «و» : « شهرگرد » آمده است .
٥ ـ در نسخهٔ «و» « افراز » بجای «بنای» آمده‌است.

و خلخال و اردبیل بدولت عثمانی ، و ولایت سمت شرقی عراق و دارالمرز بافاغنه متعلق باشد . و براین عهد و میثاق اتفاق و رفع غائله نزاع و نفاق کرده ، هریك عازم جا و مقام خویش گردیدند. درسال‌چهارم جلوس اشرف، راشد پاشا نامی از جانب سلطان احمد خان خواندگار(۱) روم برسم سفارت برای تأکید بنای صلح و صلاح ، و تهنیت جلوس اشرف وارد اصفهان ، واز جانب اشرف نیز محمد خان بلوچ مأمور ، وهمراه ایلچی مزبور روانهٔ دربار عثمانی گردید .

گفتار در بیان چند نفری که در ایام فترت ایران بادعای شاهزادگی اظهار خود سری کرده‌اند

اول **صفی میرزا** نامی‌بود که درسمت بختیاری بهم رسید . حقیقت احوال او اینکه : مومی‌الیه شخصی بود از طایفه کرانی ، درسنهٔ هزار وصد وسی وهفت هجری ازخلیل‌آباد بختیاری‌منبعث شده ، ادعای شاهزادگی ، و پسری خاقان شهید نمود . وی می‌گفت که نام من اوّلاً ابوالمعصوم میرزا بوده ، ثانیاً این‌اسم را خود گذاشته‌ام . محمد حسین‌خان‌حاکم بختیاری از راه ساده لوحی باسرخیلان بختیاری وجود او را مغتنم شمرده ، مقدم او را گرامی ومحترم داشته ، سربر ربقهٔ اطاعتش گذاشت . مومی الیه زنی را از شواهد اصفهان شاهد مدعای خود کرده ، بادعای خواهری دریکی ازبلوکات اصفهان گذاشته بود . ازخلیل‌آباد خواجه سرا و آدم فرستاده ، او را نیز با احترام تمام‌آوردند ، درهمانجاافتتاح‌کار کرده ، وارقام باطراف نوشت ، جیقهٔ را بطرف‌چپ‌زده ، خطبه را درمنابر ومساجد بنام‌شاه طهماسب‌خواند ، واسم خود را ثانی (۲) اسم شاه گردانید . عمال شوشتر و کوه‌کیلویه و رؤسای ایلات‌آن سمت نزد او جمع آمده ، کمراطاعت بستند وامرا برأی خود (۳)

۱ ـ در نسخهٔ «ب» و «و» « خواندگار » وجود ندارد.

۲ ـ در نسخهٔ «و» «تالی» آمده است ، درنسخهٔ «ح» و «ط» این کلمه وجود ندارد ،

۳ ـ در نسخهٔ «ب» : «او» بجای «خود» میباشد .

تعیین کرده، ودرآن نواحی کمال‌تمکن‌بهمرسانید ، تاآنکه ازجانب حضرت ظل‌اللهی‌درحینی که شاه طهماسب درمشهد مقدس توقف داشت، بارکان دولت عمل صفی‌میرزامعلوم شد ، امروالاصدور یافت ، که چون شاهزادگی‌منحصر بحضرت شاه طهماسب ، و ادعای او خلاف واقع است ، او را گرفته ، بساطی که در چیده‌اند برچینند . لهذا بر وفق اشارهٔ والا در حینی که ده دشت مقر کوکبهٔ صفی میرزابود ، اورا گرفته بقتل آوردند . این قضیه دراواسط شهر محرم الحرام هزار وصد وچهل هجری واقع شد .

دیگرسید احمد نوادهٔ میرزا داود متولی‌مشهد مقدس‌است ،

ملخص‌احوال او اینکه : بعد از واقعهٔ اصفهان که شاه طهماسب عازم قزوین گردید ، سید احمد بجانب ابرقوه رفت . درآن جا فرمان مجعولی مشعر بر تفویض اختیار مهمات فارس و کرمان بمهر شاه طهماسب باسم خود ابراز، و عوام‌کالانعام را خریداراین جنس کذب طراز کرده ، جمعی ازاوباش رافراهم آورده ، عازم بوانات ومرودشت فارس ، که درهشت فرسخی‌شیراز واقع‌است ، گردید . درآن اوان‌زبردست‌خان‌افغان که‌ازجانب‌محمودحاکم‌شیرازبود ، جمعی را بمقابلهٔ سید احمد فرستاده ، درسرپل‌خان تلاقی فریقین واقع شد. سید احمد منهزم گشته ، باابرقوه آمد . مردم ابرقوه را از کیفیت احوال او و تدلیس حکم مجعول او آگاهی حاصل شده ، او را گرفته، معزول و محبوس ساختند . بعد ازدو ماه از محبس فرار کرده ، بجانب جهرم شتافته ، و سلك‌جمعیت خود را تجدید وانتظام داده ، ازجهرم رفته ، داراب ونیریزرا بدایرهٔ تصرف درآورده ، وجمعیت موفور منعقد ساخته ، رفته کرمان‌را تصرف کرده ، در چهاردهم ماه ربیع‌الاول سنهٔ هزار و صد و چهل مطابق قوی ئیل جلوس، واسم پادشاهی بر خود رانده، سکه وجیقه زد . بعد از چندی‌جمعی از طرف اشرف بگرفتن او مأمور ، و سید احمد در قلعهٔ حسن‌آباد محصور، وبالاخره گرفتار گشته ، اورا باصفهان‌آورده ، بامر اشرف گردن‌زدند، وهوای

سروری را ازسر او بیرون کردند . عاقبت بزور زیاده سری از پا درآمد .

دیگر محمد علی نام رفسنجانی مشهور بصفی میرزا ثانی است، کیفیت احوال‌اواینکه : درماه محرم سنهٔ هزار وصد و چهل و دو[۱] موافق تخاقوی ئیل، اودرلباس درویشی وارد شوشتر گشته ، از آنجا که عقل مردم در چشم ایشان میباشد ، جمعی از الواط او را دیده ، می گفتند که چشمهای این شخص در نظر ما بچشمان صفی میرزا شباهت دارد ، شاید او باشد ولی او تحاشی داشت ، مردم ازعین حماقت جمعیت کرده ، خریدار او شدند . نایب شوشتر باستماع این خبرمتوحش گشته ، ارادهٔ تنبیه اونموده ، او فرار کرده ، به حویزه رفته ، ازآنجا از راه بصره روانهٔ بغداد شد . اعیان دولت قیصری بمباهات اینکه شاهزاده ایران، پناه بدولت عثمانی‌برده است ، بدون تحقیق شاهزادگی او را تصدیق نموده ، مومی الیه را بدربار عثمانی احضار ، و بعد از ورود بحوالی‌اسلامبول مهماندارتعیین ، در اسکودار مکان سکنی و اخراجات برای او قرار دادند . بعد از خلع سلطان احمد خان پادشاه روم ، باعتبار صدور بعضی‌حرکات اورا بشهرسلانیك ، که هیجده منزل آن‌طرف قسطنطنیه ونزدیك بسرحد فرنگ‌است ، فرستادند . بعد ازچندی از آنجا او را به جزیرهٔ یمن فرستاده ، کسان او را مرخص ساختند . تتمهٔ احوال اودر بیان وقایع سال هزار وصد وپنجاه و هشت هجری سمت نگارش خواهد پذیرفت .

دیگر سید حسین[۲] نام قلندری است که از فراه بقندهار رفته ، مدتی در قندهار در یوزه گرد وادی بی‌سامانی‌می‌بود ، واز آنجا همراه افاغنه در کسوت درویشی باصفهان آمد . بعد از قتل صفی میرزای کرانی میان جماعت جوانکی رفته ، خود را بعباس میرزا موسوم ، و ادعای برادری

---

۱ ـ در نسخهٔ «ب» و «و»این تاریخ با عدد « هزاروصد وچهل وسه » ضبط شده است.

۲ ـ در نسخهٔ «و» این نام « سید حسن » آمده است .

خاقان مرحوم کرده ، بتمنای سروری گوشهٔ کلاه هوس‌برشکست، و برمسند این دعوی دروغ راست نشست . ازطوایف جوانکی ومردم اطرافی جمعی را فراهم‌آورد ، چون‌کارش‌مایه نداشت ، حباب‌آسا بهوای‌ریاست سری بر آورده، بسارسر بگریبان عدم کشیده، وشمع دولتش چون از صدق فروغی نداشت ، زود بپایان رسید.

دیگر شخصی در سمت شمیل مینا(۱) بهمرسیده بادعـای پسری خاقان مغفورخود را سلطان محمد میرزا نام نهاده، بشاهزاده خرسوارشهرت یافته ، و در شمیل چهار صد پانصد نفر از اعراب بنـادر را برسر خود جمع کرده ، از آنجا نزد عبدالله خان حاکم بلوچ رفته ، جمعی از بلوچ باعانت او برخاستند. از آنجا بمیان طایفهٔ بازری(۲) آمده، آن طایفه نیز با او متفق و عریمت بندر کرده ، با سید احمد نوادهٔ میرزا داود که درآن اوان اونیز در آن سمتها رایت استقلال برافراشته بود ، مجادله نموده، سید احمد را منهزم ساخت ، وبندر را با محال‌شمیل مینا بحیطهٔ تصرف درآورد . بالاخره جمعی‌ازجانب اشرف بدفع او مأمور گشته ، با اومحاربه وموهی‌الیه شکست یافته ، بجانب هندوستان گریخت . بندر با محال متصرف فیه او ضمیمهٔ ولایات افغانی گردید .

دیگـرزینل نام قلندری است که در لاهیجان بهمرسید ، اوولد ابراهیم خان طسوجی بود ، که با چندنفراز درویشان دریوزه گرد وقلندران مراحل نورد ، رفیق گشته در قریه تنکابن(۳) من اعمال دیلمان بمضمون اینکه :

مصراع

« بعد درویشی اگرهیچ نباشد(٤)شاهی. »

۱ ـ در نسخهٔ «ب» و «د» این کلمه «بندر» ضبط شده است .

۲ ـ در نسخهٔ «و» « مارزی » آمده است .

۳ ـ در نسخهٔ «ب» و «و» و «ح» و «ط» «تکام» آمده است .

٤ ـ در نسخهٔ «ب» و «ط» : «بعددرویشی اگر هیچنداری شاهی. »

از کلاه نمد و پوست تخت ، بهوس افسر وسریر ، و از جریده و شاخ نفیر بفکر علم و نفیر افتاده ، و از چادر قلندری پا بخرگاه دارائـی سلطنت گذاشت . بادعای پسری شاه سلطان‌حسین خودرا اسماعیل میرزا نام نهاد ، وجماعت صوفیان دشتوند ودیلمان‌را فریفته ، رایت تحکم برافراشت، و دیلمان را بارانکوه تصرف کـرد . در آن اوان محمد رضاخـان عبداللو قورچی باشی، که سپه سالار و صاحب اختیار گیلان بود ، ودرلاهیجان توقف داشت ، این خبر را شنیده ، با دو سه هزار کس عازم دفع قلندر گشته ، در کوهستان دیلمان با او محاربه نموده ، شکست یافته ، به تنکابن برگشت . قلندر همان روزداخل‌لاهیجان گشته ، لاهیجان را باتمیجان علاوهٔ متصرفات خود گردانید . محمد رضا خان دوباره جمعیت خود را منعقد ساخته ، عازم لاهیجان گشته ، در رانکوه تلاقی فریقین واقع ، و قلندر مقهورشده، بجانب کهدم گریخت ، ودرآنجا مجدداً سلك جمعیت او از شاهسون و سایر رجال انتظام یافته ، ماسوله من‌اعمال‌رشت را متصرف ، وازآنجا عازم خلخال گشته برحاکم آنجا فایق آمده ، با روسیه که در اردبیل میبودند ، در حوالی‌آنجا جنگ کـرد ، شکست یافته ، بعد از آن میان شاهسون آمده ، جمعی از شاهسون را با خـود متفق ساخته و جمعیت انعقاد داده ، بمغانات رفت و با علیقلی‌خان‌شاهسون که‌دم‌ازهوی‌خواهی روسیه‌میزد، جنگ کرد ، بازمغلوب گشته ، بماسوله آمده ، بالاخره جمعی‌از مردم ماسوله که با روسیه اتفاق و از بی‌حسابیهای قلندریه (۱) تنگ‌آمده بودند ، بردفع قلندر مصمم گشته ، در ماسوله‌برسراوریخته، اورا کشتند ، وسرش رابجهت سر کردگان روس‌بردند .

گفتار دربیان نسب ومولود جناب نادری (۲)

برآگاه دلان دقیقه رس کـه بهین زادگان آباء علوی و امهات

۱ ــ در نسخ «الف» و «ح» و «و» چنین است : « از بی‌حسابات قلندریه‌تنگ آمده‌بودند.»

۲ ــ درنسخهٔ«ب» و «و» بجای «نادری» کلمهٔ «ظل‌اللهی»،ودرنسخهٔ «ج» بجای« جناب نادری » « حضرت ظل‌اللهی نادرشاه » آمده است .

سفلی‌اند . واضح خواهد بود که سعادت یاری که زادهٔ لطف خدای یگانه و گرامی فرزند مادر زمانه باشد ، نه مفاخرتش به نسب است و نه مباهاتش بسلطنت مکتسب . زیرا که بمدلول نص و کتاب این دوامر در پیشگاه نظر بلند همتان پست ترین پایهٔ سلم اعتباراست ، و نازلترین مرتبه‌ای از مدارج افتخار . تیغ برنده را فخر بجوهر خدا داد خویش است نه بکان آهن ، و گوهرشاهوار را نازش بآب ورنگ ذاتی خود است نه بصلب معدن . خصوصاً این برگزیدهٔ خدا و بزرگ کردهٔ لطف ایزد توانا ، که بعد از لطف الهی استظهارش بشمشیرخویش است نه بزوربازوی ایل وعشیرهٔ خویش . دودمانها از نسبت دودمانش چراغ دودمان افروخته‌اند ، وخاندانها از دولت خاندانش دولت خاندان اندوخته . نیام صمصام حدیدش را دولت تیموری درآستین‌است و درتار خم کمندش سلسلهٔ چنگیز و تاتار حلقه نشین .

نظم

ز سهم خدنگش قضا تیز پر — ز تیغ کجش راست پشت ظفر(۱)
اگر نادر افروزد از قهر چهر — چو خورشیدآتش زند درسپهر
اگر مهر از عارضش دم زند — دم صبح آتش بعالم زند
در آتش گریزد سمندر زبیم — نهد سربکوه و بیابان نسیم

دراین‌صورت کلک‌سخن سنج را ازنگارش این مطلب باز داشتن اولی است . اماچون غرض‌مورخ این کتاب‌ضبط‌کلیّات‌احوال‌این‌خدیو بیهمال‌است، وذکر انساب‌نیزازلوازم‌این‌مقال . لهذابرسر‌اجمال‌نگاشته لوح بیان میگردد که‌آن حضرت از ایل قرقلو وقرقلواویماقی‌ازنوع افشار ، وافشار از جنس ترکمان میباشد . مسکن قدیم ایل مزبور ترکستان بود ، در ایامی که مغولیه به ترکستان استیلا یافتند ، از ترکستان کوچ کرده ، در آذربایجان توطن اختیار ، و بعد ازظهور خاقان گیتی ستان شاه اسماعیل صفوی انارالله برهانه

۱ ــ در نسخهٔ «ب» این‌مصرع: « ز تیغ کجش راست کار قدر . »

به تقریبات کوچ کـرده در سر چشمه میاب کوپکان (۱) من محال ابیورد خراسان ، که در سمت شمالی‌مشهدمقدس‌طوس، که‌دربیست فرسخی واقع و در قرب جوار مروشاهجهان‌است توطن‌اختیار، ودرتابستان‌درآنجا ییلامیشی ، ودر زمستان درد ستجرد دره جزقشلامیشی میکردند . تولدآن‌حضرت دریوم شنبهٔ بیست‌وهشتم محرم سال هزاروصدهجری‌مطابق‌لوی‌ئیل درقلعهٔ دستجرد دره‌جز ، در مکانی که بالفعل عمارات عالیه در آنجا احداث و به مولود خانه شهرت یافته ، اتفاق افتاده ، و باسم جد خود ندرقلی بیگ موسوم گـردید . و در پانزده سالگی قدم برمعارج‌رشد گذاشت. چون در میان تاجیك و ترك و خرد وبزرگ مظهرکارهای سترك گشته ، درمبادی حال‌آثار دولت و فرواقبال از ناصیهٔ احوالش ظاهر وامور عظیمه ازدست مؤیدش صادر می‌شد ، و درعالم خود نادر آفاق بود ، بین انام بنادرقلی‌بیگ‌مشهور شد .

٢ ـ در نسخهٔ «الف» و «ز» «کوبکان» آمده است بدون میاب . رك تعلیقات .

گفتار در آغاز کار نادر کامکار بتائید جناب آفرید گار

از آنجا که نقش‌بند کارگاه وجود، ربط وپیوند مزاوجت را تار و پود دیبای بنی‌آدم ساخته، و باین جنس اکسون، طرازجامهٔ قوام ودوام بر بر و دوش بنی نوع بشرانداخته، تجرد مخصوص خداوند صمد است و تفرد شایستهٔ ایزد یگانه «اَلَّذی لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً اَحَدٌ»[1]. حضرت ظلّ‌اللهی در آن اوان که آغاز ایام شباب و جوانی و بهار گلزار زندگانی، و هنگام ریعان عیش و کامرانی بود، مایل تأهل گشته، بابا علی‌بیك کوسه احمدلو که از رؤسای افشاریه ابیورد و همیشه درآن ولایت با ترکمانیه و اوزبکیه معرکه‌آرای بزم رزم و نبرد میبود، واز جامه خانهٔ نسبت خویشی آن دودمان تشریف رسای مفاخرت[2] در بر خویش داشت، آن‌حضرت طالب پیوند وراغب بخواستگاری صبیهٔ آن‌سعادتمند شد. اکثری از حسد پیشگان افشار سالك طریق امتناع و هنگامه آرای جنگ و نزاع گشتند. جمعی‌از رؤسای‌آن‌طایفه باین‌علت هم‌آغوش شاهد فنا و همخوابهٔ رنج و عنا شدند. بالاخره بحکم قضا امر مواصلت صورت وقوع یافته، از آن مخدّره سرادق عفاف در سال هزار وصدو سی ویك هجری درشب یکشنبهٔ بیست و پنجم شهر جمادی‌الاولی ده ساعت و نیم از شب مزبور گذشته، شاهزاده رضاقلی میرزا بوجود آمد. بعد از پنج سال آن مستوره رخ بنقاب تراب کشیده، صبیه دیگر او را در سلك پردگیان حریم عفت انتظام دادند، که نصرالله میرزا و امام قلی میرزا گوهر آن درج و اختر آن برجند.

هرچند که درآغاز ظهور کوکب اقبال این خدیو بیهمال، وقایع و

۱ـ سوره ۱۱۲ آیات ۳و۴ . معنی : کسی که نزاد ونزاده شد ونمیباشد مراوراهمتاهیچکس .

۲ـ در نسخهٔ «و» : « مصاهرت »

اموری کـه در سمت دره جز و ابیورد و مشهد مقدس و قلعه جـات آن ناحیه و دشت از آن حضرت بـا افشاریه اضداد و ترکمـانیه و اکراد و اوزبکیه و سایر ارباب عناد بوقوع پیوست ، و کوشش وسعی‌ایکه از اهل ایران و بد اندیشان دراخلال کار ایشان بظهور آمد ، و جنگهایی که با دور و نزدیك و ترك و تاجیك واقع شد تا آن طایفه را رام و سرحدات را قرین آرام کردند ، اگر شمه‌ای از هزار یك سمت تحریر یابد ، تاریخ مطولی خواهد شد بیرون از اندازه ، و کتابی میگردد خارج ازحوصلهٔ قبول تدوین و شیرازه . ولکن چون دربن‌روزنامچهٔظفر باقتصارسخن‌مأمور(۱) وغرض‌اصلی ضبط کلیات امور است ، لهذا همه جا رسم اجمال و ایجاز را مرعی داشته کمیت قلم را بجانب اختصار عنانگرای می سازیم (۲).

بعد از آنکه بزم آرای دوران در عشرت سرای ایران ساز نا سازی کوك کرده ، در هر گوشه از مخالف و موافق(۳) نواها ، و از هرسری چون کاسهٔ طنبور صداها برخاسته ، ترك و تاجیك چنگ‌آسا سینه بناخن‌حسرت خراشیدند ، و کوچك و بزرگ قانون خرمی از دست داده در دایرهٔ محنت کف زنان افسوس گشتند . هرجا قوی دستی بود سر از گریبان خودسری و گردن‌فرازی برآورده ، پا ازاندازه بیرون گذاشت ، وهرجاخشك مغزی بود مانند چوب قد علم کرده شاخ سربلندی برافراشت . از آن جمله ملك محمود سیستانی بطریقی که سبق ذکر یافت ، رو از جادهٔ اطاعت برتافت و بمشهد مقدس استیلاء یافت . حضرت ظل اللهی تا آن زمان در حدود ابیورد و کلات و باقی سرحدات مشغول ملك داری ، و بچنگال خون ریزجلادت ، شاهباز اوج دشمن شکاری ، و مانند شیر پیوسته صیاد بیشه خویش، و طعمه بخش‌کام بیگانه وخویش بودند . چون دیدند که ساقی چرخ مینای از ساغر

۱ ـ در نسخهٔ «ح»: «ولکن چون نگارنده درین روزنامچهٔ ظفر باقتصار سخن مأمور . »
۲ـ درنسخهٔ «ح» : «می سازد . »
۳ ـ در نسخهٔ «و» و « ح » : بجای « موافق » « مخالف »آمده است .

ماه و مهر خونابهٔ غم بجام اهل ایران ریخته ، حریف تنگ ظرف زمانه از بد مستی کاسه بر سر ضعیفان شکسته، و راهزن فتنه جوی دهر دست تطاول گشوده ، راه آسایش بر روی دور و نزدیك بسته است . این‌معنی را حوصلهٔ غیرت آن‌حضرت برنتافته ، بالهام خداوند بی‌نیاز وارشاد بخت فرخنده طراز، و نیروی عزم بلند و قوت‌همت ارجمند، طوایف افشار و اکراد وباقی ایلات سکنهٔ ابیورد و دره جز و کلات را بحوزهٔ خدمت خود درآورده ، کلات را که حصن حصین و حصار متین‌خدا آفرین بود، با قلعهٔ **دستجرد** و **ابیورد** که پیوسته جولانگاه اشهب گیتی نورد ، و مسکن و مأوای دولت خواهان اخلاص پرورد بود، برای افراختن بیرق حکمرانی اختیار و بیاری جناب آفرید گار ،آغاز کار کردند . آری غضنفر صولتی که مهابت صلابتش نی در ناخن شیران کند ، کجا حوصله ورزد که هر کفتار خصلتی، از روباه بازی چرخ‌پلنگ‌خوبدعوی‌شیرمردی‌گردن فرازد.* سروری که همیشه گردن فرازان گردن‌بطوق عبودیتش‌خم داشته‌اند ، کی روادارد که گردن اطاعت بدیگری خم سازد.*(۱) ایلات عمده که بهمراهی توفیق‌سرقدم ساخته ، سالك طریق اخلاص گردیدند، دوفرقه بودند : یکی‌افشاریه که شرف‌انتساب باآن‌جناب داشتند . و دیگر اکراد ساکن دره‌جز و ابیورد که از ایلات معظم خراسان‌میباشند . هرچند طوایف دیگرنیز درمیانه بهره‌اندوز خدمت خدیو فرزانه می گشتند ، اماآن دو طایفه از بدوحال ، بهمدستی خدای متعال بازوی اقبال خسروی را بمنزلهٔ دو دست خصم افکن و ساعد بخت فیروز را بمساعدت سعادت، بمثابه دوپنجه دشمن شکن بودند.(۲) بعد ازچندی‌بعضی از افشاریه واکراد که صحرا گرد وادی‌ساده‌لوحی بودند ، بوساوس شیطانی مختلف‌الآراء گشته ، ازافشاریه فرقه‌ای که صاحب قلعه و جمعیت بودند ، بمتانت مکان و عدت خود مستظهر شده ، باآن حضرت درمقام‌کاوش ، وبعضی

۱ ـ در نسخهٔ « ط » عبارت بین دو ستاره وجود ندارد .

۲ ـ در نسخهٔ « الف» این جمله چنین ضبط شده : « ساعد بخت فیروز را بمثابه دو پنجهٔ دشمن شکن بودند . »

بارض اقدس رفته با ملك محمود الفت و سازش نمودند ، و از اکراد درهجز وابیوردجمعی باکرادخبوشان پیوسته، وگروهی با ترکمانیه عقد مؤالفت بستند. هریك بقدر امکان رنگها ریخته ، وشعبذه‌ها برانگیخته، وبا دشمنان آمیخته باآن حضرت درآویختند . سوای سیصد چهار صد خانوارایل جلایر، که با طهماسب قلی بیك وکیل و محمد علی بیك و ترخان (۱) و باقی رؤسای خود، قصوری دراعتقاد و فتوری در اخلاص قوی بنیاد راه نداده و در شدت و رخا ملتزم رکاب فیروزی انتساب ، و در سختی و سستی سایه‌آسا ، دنباله رو چترخورشید قباب بودند .آن حضرت با قلت اعوان و کثرت خصمان ، دامن همت برمیان زده ، باتفاق‌هوی‌خواهان ، گزین خوابگاه را خانهٔ زین‌ساخته، رایت عزم افراشته ، وبا هرفرقه بنای گیرودار گذاشت .

دربیان توجهٔ موکب فیروزی‌کوکب مقدس بجانب‌ارض اقدس :

این‌معنی مانند بدرانور روشن ومبرهن است که جلوهٔ جنود کواکب و انجم تا ظهور کوکبهٔ آفتاب ، و بلند پروازی خفاش (۲) طبعان تا طلوع طلیعهٔ نیرجهانتاب است . بنهجی که در مقدمهٔ کتاب سمت گزارش یافت . بعد ازآنکه ملك محمود درارض اقدس آغاز خود سری کرد ، رؤسای‌ایلات خراسان از راه ضعف نفس ، وقوت وهم بطوق خدمت او گردن نهادند، و در اطاعت برویش گشادند . ازآن جمله قلیچ خان نام پاپالو وامام قلی ایرلوی افشار بودند ،که ازدولت نادره روی برتافته نزد ملك محمود شتافتند ، صدور این‌حرکت ازافشاریه برطبع غیورخدیو کامگارناملایم افتاده ، بچاره جویی کارایشان پیك خیال‌را بهرطرف روانه ، و در تدبیراین‌امرطالب بهانه شدند تا آنکه ملك وسائل‌انگیخته ، چون درملك‌خراسان همیشه‌ازجانب آن‌حضرت

۱ـ درنسخهٔ «ح» : « عمرخان » .

۲ـ درنسخهٔ «و» : «شب پره طبعان».

اندیشه مند وهراسان می‌بود . معتمدی را نیازمندانـه بنزد اوروانه کرده ، پیغامات مؤکد بعهد ویمین‌فرستاده ، که ما رااز آن باوض‌اقدس‌بغیر ازصیانت حال مسلمانان منظوری نیست . اگر در عالم ایلی رسم موافقت مرعی گردد منتج فوائد خیروباعث انسداد راه فساد غیرخواهد بود . آن حضرت نیزقبول مسؤول ملك کرده ، عازم ارض‌اقدس شد ، که دو روزی با ملك اظهارصداقت کرده وحشت او را رفع و درخلوت وآشکار شر وجودش رادفع کند . نخست افشاریه و جلایر که درخدمت آن حضرت بودند ممهد گشته ، فرمودند کـه در جرید بازی خود سازی کـرده مهیا باشند . منظور آنکه آن حضرت در اثنای بازی واسب تازی جلو اسب ملك را ربوده ، باتمام کارش پردازند .

هوی‌خواهان نیز هریك بخویشان واتباع درآویخته ، ایشان را از مرکب هستی در اندازند . روزیکه در میدان گاوسلوك مشهد با ملك گرم جرید بازی بودند ، بعزم عنان گیری ملك‌دست‌انداختند ، چون زمام توسن امور در دست رائض قضاست . پشت دست مبارك که یکه تازآسمان درپیشش از پنجهٔ آفتاب ، پشت دست برزمین گذاشته ، دست‌آن حضرت بردهان‌اسب ملك خورده ، جلو بدستش نیامد . ملك ازآنجا که سرمست بادهٔ هوش ربای نخوت بود ، تفرس این‌معنی نکرده ، بعد از انقضاء میدان بجانب شهرعطف عنان کردند . اما آن حضرت پیوسته در کمین وقتی بودند ، تا آنکه بنصایح مشفقانه امالهٔ قلب قلیچ خان و امام قلی کرده ، باظهار التیام ، ایشان را با خود رام ساختند . بعد از آن ملك را بسه فرسخی شهر مقدس ترغیب بشکار کرده، ملك‌بخواهش آن‌حضرت یك روز پیشتر حرکت ، وحضرت ظل‌اللهی روز دیگـر قلیچ خان و امامقلی بیك را بتقریب شکار همراه برده ، بعد از ورود بقریهٔ یامخانه ، من‌اعمال‌مشهدمقدس ، چون صیدبدام افتاده را ازدست رها کردن بمقتضای عقل خداداد نبود . آن دو نفر را که در ظاهر چون قبضهٔ تیغ ، لاف دستیاری ودر باطن بسان دم شمشیر، دم ازخونخواری میزدند . از

میان برداشتند، وازآنجاعازم ابیورد گشته، ایلات آن ناحیه‌را جمع کرده، همّت بدفع کینه جویان گماشتند.

دربیان محاربهٔ جناب نادری با ملك محمود سیستانی بعون حضرت یزدانی

ملك محمود بعداز وقوع این واقعهٔ وحشت انگیز، چون دانست که ازشجرخلاف آن آزادهٔ سرو حدیقهٔ راست کیشی، جزبرگ بید پیکان، ببری نخواهد خورد، و بار گران زیاده سری را که بردوش دارد بسر منزل نجات نخواهد برد، عندلیب جانش نواسنج این مقال گردید:

روز اوّل که دیدمش گفتم   آنکه روزم سیه کند این‌است.

پس باکراد چمشکزك نوشت که یا با من متفق‌شده، بدفع جناب **نادری** پردازید، یا کارجنگ راآماده سازید، اکراد باو جواب دادند که آن‌جناب گردن فرازی است مؤیّد، و دلاوری است مبسوطالید، جمعیّتش بسیار، و استحکام مکانش در غایت اشتهار، تصور این معنی از حوصلهٔ ضمیر ما بیرون، واین‌خیال ازحیّزقدرت ما افزون‌است. ملك چون عذر ایشان را مشوب بمکر دانست، و ازگل رعنای جواب آن گروه استشمام رایحهٔ دو رنگی کرد، عزم تنبیهٔ آن طایفه نمود. چون راه کلات و چهچه و مهنه مشتمل بر کوهستانات عظیم، ومحتوی برقلعه‌جات محکم بود. عزیمت آن سمت را مقرون بمصلحت ندانست، و با پنج ششهزار کس از راه رادکان روانهٔ خبوشان گردید. درمنزل مزبور مجدداً اکراد کس بمعذرت‌خواهی نزد **ملك** فرستاده، پیغام کردند، که حرکتاوباعث وحشتاکراد وموجب‌نزاع وفساداست، بهتراین‌است که‌ازین ماجری‌در گذرد. ازآنجا که ملك‌محمود رامادّه‌خودبینی‌دماغی‌شده‌بود، فرستاده‌اکرادراقطع‌بینی کرده، باز گردانید☆ این‌معنی سبب بی دماغی عموم اکراد گشته، باستیناف(۱) لوازم سر کشی

۱ ــ در نسخهٔ «ه» «استعداد» و در نسخهٔ «ح» جملهٔ بین دو ستاره وجود ندارد

پرداختند* ، و بعزم مدافعه پیش آمدند . اما از نامساعدتی بخت بر گشته فراری، ودرقلعه‌جات خودمتواری شدند . ملك‌بلامانع داخل‌خبوشان گشته ، بنا گذاشت که قلاع اکراد را تاخته وجمعی‌ازعورات واطفال‌ایشان رابرغه مال، ودرارض‌اقدس‌ساکن ساخته ، زمام‌اختیارایشان رابدست گیرد . لذااوّلا تاخت قلعهٔ زیرانلوراکه در دوفرسخی‌خبوشان واقع وسقناق‌آن‌جماعت بود، پیشنهادخاطرساخته ، محاصره کرد . درخلال‌این‌حال خدیوبیهمال‌مانندبلای ناگهان بسروقتش رسید .

توضیح این‌مقال آنکه : بعد ازخبروصول ملك بسمت‌خبوشان حضرت ظل‌اللهی ، چون بحرجوشان، و رعد خروشان با شوکت و شأن وافواج رزم کوشان ، از راه تعصب ایلیّت بعزم اعانت اکراد ایلغار و در ابتدای کار در دو فرسخی خبوشان بفوجی از اتباع ملکی ، که اسباب توپخـانه او را از مشهد مقدس می‌آوردند ، دچار گشت . اکثری را مقتول ، و معدودی از آن گروه از ورطهٔ هلاکت‌جان بسلامت بدربردند . ملك محمود از این واقعه بیخبر، کمند قلعه گیری‌را تاب، وشمشیرعاجزکشی‌راآب داده ، گرم گرفت وگیر وقلعه در شرف تسخیر بـود ، که دفعةً حضرت ظل‌اللهی با جوانان صف شکن، ودلیران مردافکن‌عربده جو ونعره‌زن ازیك‌طرف نمودار گشته، بحملهٔ زهره شکاف ، قلب‌لشکرمحمودی‌را شکافته، خود را بپای قلعه وسران قلعه خود را بپـای‌آن سرور رسانده ، از تنگنای محصوری نجات یافتند .

ملك چون پیش از وقت ، بنا برمراسم حزم در حوالی قلعه سنگری ترتیب داده بود ، بعد از وقـوع تلاقی وشکست از دور قلعه فرار، و در سنگر خود تحصن اختیار نمود . حضرت ظل‌اللهی عورات و اطفـال اهل قلعه را با مال ایشان از قلعه درآورده ، دریك‌طرف قلعه درجانب دشت نزول ، ودرآن شب اکرادی که از خوف ملك در بیغوله ها مخفی گشته بودند، از مژدهٔ ورود موکب اقدس حیات تازه و بهجت بی اندازه یافته ، با رؤسا سرقدم ساخته ،

بخدمت آن‌حضرت پیوستند ، و به تجدید آرزوی مصادقت عهد بند گی بستند. روزدیگر که ملك نیمروز،اعنی‌خورشید جهان افروز، ازقلعهٔ افق‌تیغ کشیده آهنگ خود نمائی کرد. ملك محمود لوای عزم افراخت و طرح جنگ انداخت . چون حریف را قاهر، و دست سعی را ازدامن مطلب قاصر یافت، ناچار گسسته عنان و شکسته سنان روی برتافت ، و تفنگچی و توپخانه را حصار خود ساخته ، بطرف ارض اقدس شتافت[۱] . آن حضرت نیز همه‌جا تا عشرت آباد سرحد مشهد و خبوشان از اطراف ملك گرد انگیزی کردند، تا شایدملك‌ازپناه‌توپخانه‌بمعرکهٔ جنگ‌آهنگ‌نماید، ولی‌فایده‌نکرد . چون طایفهٔ افشار واکراد تا آن زمان منکر تفنگ ، وهمیشه با تیغ وسنان‌خصم افکن میدان جنگ می‌بودند . آن حضرت در آویختن ایشان را بتوپخانه و تفنگ منافی حزم دانسته ، ترك رزم کرده و از عشرت آباد اکراد را مرخص ساخته ، خود بجانب ابیورد صرف زمام عزم کردند . ملك نیز عمر دو باره را مغتنم شمرده وارد ارض فیض توأم گردید .

در بیان تسخیر ینگی قلعه و باقی قلاع ابیورد بزور بازوی ظفر پرورد

چون همگی قلعه‌جات ابیورد ، که در تصرف افشاریهٔ آن حدود می‌بود محمودی شده ، ودرصدد مخالفت‌بودند، ازآن‌جمله جماعت ایرلو[۲] سکنهٔ ینگی قلعه که در ده فرسخی ابیورد واقع است. هرچند که موسم زمستان و لشکر سرما غارتگر تاب و توان بود . لکن حضرت ظل اللهی از آنجا که همیشه سرگرم نشأهٔ تأیید بودند ، بشدت برف و برد ازین عزم ظفر پرورد افسرده دل نگشته ، با دلیران عرصهٔ نبرد ، قلعه مزبور را احاطه و اطراف آنرا بخاك و خاشاك انباشته ، بلند کرده ، آب رودخانه را بقلعه

۱ ـ درنسخهٔ « ح » : « حصار خودساخته بطرف ارض اقدس تکاورانگیزشد » .

۲ ـ درنسخ « الف » « ج » « ه » « امیرلو ».

بستند. آب بر وی کارگر نیامد. پس حواله و سرکوب ساخته، قلعگیانرا هدف تیر و تفنگ کردند. بعد از چند روزی که صواعق بخرمن هستی آن‌طایفه آتش‌افروز بود. اهل قلعه بحبل‌المتین استیمان تشبّث جسته، معذرت جویان و ندامت پویان، گردن بربقهٔ اطاعت گذاشتند. آن حضرت اساس قلعه را بر کنده و اهل آن قلعه را کوچانیده به ابیورد و سایرمحال پراگنده ساختند. اهل قلعهٔ با غواده نیز که طایفهٔ گوندوزلو افشار بوده، و درزمرهٔ اتباع ملك محمودانتظام یافته، رخ ازاخلاص کیشی برتافته بودند، بعد از تمشیت‌کارینگی قلعه، رایت توجه بآن سمت افراخته، مدت سه ماه آن قلعه را بمضیق محصوری انداخته، نخست از دوطرف حواله ها ترتیب داده، خاك ریخته، بلند ساخته، استادان نقب‌زن و چاه جویان خارا شکن آغاز نقب زدن کردند. مقارن وصول نقب بزیر حصار اهل قلعه از کنجکاوی بیل‌وکلنگ بفکربیرونیان پی‌برده، سررشتهٔ نقب‌را بدست‌آورده، خواستند که آب بر آن بسته آتش بیرونیانرا فرو نشانند. بیرونیان پیشدستی(۱) کرده، نقب را از باروت انباشته، آتش زدند. چند نفر از قلعگیان که داخل نقب شده بودند، دود از نهاد هستی شان بر آمده، بادل سوخته و جگر تفته روانهٔ دیار عدم شدند. دیوار قلعه نیز منهدم گشت. امّا قلعگیان باز چوب و خاك ریخته راه دخول بر سپاه نصرت پناه بستند. چون بنقب کاری ساخته نشد، بیل داران پیل توان ازاطراف جمع آورده، چهارحد قلعه را بفاصله صد ذرع کمابیش، از خاك و خاشاك بمثابهٔ تل‌بلند که بیست سی ذرع عرض ونه ذرع ارتفاع آن میشد، استخر گونه‌سد بستند، وآب برآن جاری کردند. در عرض دوساعت آب احاطه حصار کرده، رخنه بر اساس ثبات و قرار دیوار انداخت. بنیاد قلعه بتردستی آن سیل بی‌امان چون خانهٔ حباب بآب رسیده، و در بروج و بیوت آن آثار خَاوِيَةٌ عَلى

۱ ــ در نسخه «و» و «ح» و «ط»: «تیز دستی.»

عُرُوشِهٰا (۱)ظاهر گردید. مردم آنجا کوکب طالع خود رادر برج آبی منقلب دیده ، دست ازجان شستند ، و ازعین اضطراب مانند سرشك از خانهٔ چشم بیرون گشته ، از روی ندامت بپای سرور دوران فرو ریختند . سرور یگانه چهار نفر از رؤسای آن طایفه را که سرمایهٔ فساد بودند، معروض تیغ یاسا نموده، برات نام، کدخدای قلعه را که مردشیطنت پیشه بود، بگلوله تفنگ نشانهٔ تیر«**فَأَتْبَعَهُ شِهٰابٌ ثٰاقِبٌ**»(۲)ساخته ، وبرات حیاتش را بآتش حواله کردند ، و ساکنین آنجا را بقلاع دیگر فرستادند . پس بجانب ابیورد تحریك لوای ظفر پیوند نموده ، و پس از چند روز بهمت بلند ، عزم تنبیه مردم زاغچند کردند . چون قراخان نام ، که بزرگ قلعهٔ مزبور بود، جمعی ازتر کمانیه را با خود متفق ساخته، بهوای دولتخواهی ملك محمود آتش فتنه می افروخت. حضرت ظل اللهی، درحینی که مشغول محاصرهٔ باغواده بوده ، طهماسب قلی ـ بیك وکیل جلایر را با چراغ بیك افشار و جمعی از دلیران نامدار باطفای آن نایره مأمور ساختند . چون آب زاغچند از چارده بند کلات منشعب میشد ، مأمورین در سر ممرّ آب بنای توقف گذاشته و برجی ترتیب دادند ، که محافظت آب کرده، نگذارند که داخل قلعه شود . قراخان نیز باجمعیت خود بعزم مدافعه بر سر برج آمده ، با مأمورین مجادله ، وآنها را شکست فاحش داد ، جمعی را قتیل و چراغ بیك را دستگیر کرده ، *همانا چراغ طالعش خانه روشن میکرد*(۳) روزی که آن حضرت ازتسخیر باغواده فراغت یافته وارد ابیورد شدند . این خبر ملال انگیز بعرض اقدس رسید . شهباز همت والا بعزم شکار زاغ زاغچند چنگل جلادت تیز ، وسر پنجهٔ یلی را خونریز ساخته ، هنگام شام بجناح استعجال حرکت، وازبیراهه میان جبال با دلیران معرکهٔ جدال خود را به چارده رسانیده، متفرقهٔ سپاه راجمع وتهیهٔ

۱ ـ سوره ۲ آیه ۲۶۱ . معنی : « افتاده بر سقفهای خود . » ۲ ـ سوره ۳۷ آیه ۱۰ . معنی : « درآید او را آتش درخشنده . » ۳ ـ در نسخهٔ «ح» جملهٔ بین دوستاره وجود ندارد . و درنسخ «الف» و «د» و «و» چنین است : « همانا طالعش خانه روشن می کرد .»

اسباب قلع و قمع کرده ، ودربرابر زاغچند جلوه فرمای اشهب برق جهند گشتند . ابتدا جمعی ازپیادگان جلادت قرین را بدرب قلعه تعیین‌نمودند، که بنگهبانی راه اقدام‌نمایند ، تااگرترکمانیهٔ قلعه قصد فرارنمایند،اعلام کنند . در آن روز قلعگیان اقبالی نکرده ، خدیو بیهمال بلند اقبال به چارده‌بر گشتند . ازاتفاقات درهمان‌شب جمعی‌از تاتاریه مرو بامداد قراخان آمده ، قراخان با جمعی از قلعه بیرون آمده ، ایشان را در کمین کین باز داشت و خود خفیه بقلعه باز گشت . شب پیادگان درب قلعه ، خروج آن جمع را ازقلعه تصور فرارترکمانیه نموده ، خبربخدیو بلند اختررسانیدند. آن‌حضرت وقت صبح بعزم تعاقب بر مرکب تیزتك سوار شده ، دو فرسخ از چارده دور وبه زاغچند نزدیك شدند . قراخان دفعةً بهیأت مجموعی از قلعه سوار شده و ترکمانیه از سمت میمنه و تاتاریه از جانب میسره از کمینگاه اسب انداخته[۱] ، با شمشیرهای آخته بر قلب سپاه کینه خواه تاخته، آن‌حضرت تکیه بیاری جناب باری عزاسمه کرده بمدلول : « **وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفاً** » [۲] از قلّت خود و کثرت آن گروه اندیشه نکرده ، با دلیران‌افشار پای ثبات و قرار افشرده، دست باستعمال آلت حرب بازیدند ، ودراندك زمانی جمعیت‌آن طایفه چون طره خوبان تاتار تار ومار، و ترکمانیه تماماً روانهٔ وادی فرار گشتند . موکب والا با نصرت و فر و فتح و ظفر به چارده بر گشتند . مقارن آن جمعی از تاتاریه بادای مراسم اعتذار بخدمت خدیو کامگار آمده ، استدعای معاوضهٔ گرفتاران راباچراغ بیك نمودند . آن حضرت مسألت پذیر گشته ، گرفتاران را ازطرفین مرخص ، و همانشب تاتاریه خائب و خاسر عازم مرو شدند . روز دیگر که سلطان این بلند طارم ، ازفرازقلعهٔ چارم رایت اقلیم گیری برافراخت ، *وقراخان شب در مقابلهٔ قرص بدرانورسپر انداخت*[۳] خدیو ارجمند بعزم اتمام کار قلعهٔ

---

۱ ــ در نسخهٔ « ط » : تاخته .
۲ ــ سوره ۸ آیه ٦٦ . معنی : « اگر باشد از شما صد نفرغالب شود بر هزار نفر . »
۳ ــ در نسخهٔ «ط» جملهٔ بین دوستاره وجود ندارد .

زاغچند اعلای لوای ظفر پیوند کردند. چون قراخان حال خودرا تباه، و روز خودرا سیاه دید، دست در دامن استیمان زده، ازقلعه برآمد، ومتعهد خدمتگزاری و متقبل رسم فرمانبرداری شد. آن حضرت نیز سوابق‌حرکات اورا بعفو مقرون، و ترکمانیهٔ قلعه را کوچ داده بصوب‌ابیورد توجه کردند. و از آنجا بقصد تصرف شاهد نسا، که هر روز درآغوش تمنای یکی می‌بود پرداختند. چون ترکمانیهٔ علی ایلی و یمرلی و تکه و یموت که در حدود نساودرون می‌بودند، درمبادی این حال‌باغوای سعیدسلطان‌کلانتردرون‌پاازجادهٔ انقیاد بیرون گذاشته، ولایت را تصرف کرده بودند، حضرت ظل‌اللهی بعزم تنبیه ایشان از ابیورد، بایکه تازان عرصهٔ نبرد وارد نساشده، ومحمد حسین‌بیك، ولد سام بیك وکیل چمشکزك نیز که اظهار یکرنگی واخلاص‌باین‌دودمان دولت اساس میکرد، حسب الاشاره اقدس با جمعی از اکراد هوی خواه از خبوشان بموکب مقدّس پیوست. سعید سلطان برحقیقت حال واقف گشته، چون‌تاب‌مقاومت‌نداشت، باتمامی‌ترکمانیهٔ‌آن‌سمت‌وارد باغواده، سه‌فرسخی نسا و از آنجا برهمنونی بخت سعید با جمعی از رؤسا وارد آستان‌آسمان‌فرسا گشته، اظهارندامت وشرمندگی‌وتجدید عهد صداقت وبندگی کرده، پس زمام عزیمت بجانب ابیورد انعطاف، و محمد حسین بیك چمشکزك رخصت انصراف یافته، درخلال‌آن احوال باز قراخان زاغچندی‌را سرپنجه خذلان گریبانگیرجان گشته با چند نفر درخاطر زشت سرشت مخمر کرد، که علی‌الغفلة گزندی بذات مقدس رساند. یکی از اخلاص کیشان، غدر و کید بد اندیشان را بعرض خدیو ذیشان رسانید. همگی‌ایشان معروض تیغ سیاست و تارك هوای ریاست گشتند[۱]

۱ ـ در دو نسخه «ح» و «ط» این جمله چنین است: حضرت ظل‌اللهی همگی ایشانرا معروض تیغ سیاست کردند.

دربیان نصب رضاقلی خان ازدربارشاهی بامر سرداری خراسان و خاتمهٔ کاراو

در اثنای این احوال رضا قلیخان نامی از دربار شاهی بسرداری خراسان تعیین گشت . ازعرض‌راه درحینی که سردارعازم خراسان بود، بنابر آوازهٔ اشتهار شوکت‌نادری، که سامعه‌افروز دور ونزدیك بود ، اعلام کرد که آن حضرت تا ورود او عازم خبوشان گشته ، وسلسلهٔ جمعیت را با اکراد انعقاد داده ، بتنبیه ملك محمود پردازد . چون بررأی والا معلوم بود ، که معاملهٔ اتفاق اکراد با آن حضرت ممتنع الوقوع است ، بتنهائی با دلیران گزین و رزم‌آزمایان نصرت قرین، لوای توجه بجانب ارض اقدس افراخته ، منزل موسوم به میر کهریزرا، که دریك فرسخی مشهد ودرسمت خیابان علیا واقع‌است ، جولانگاه بادپای ستیزساختند . ملك نیز بااستعداد تمام بمقابله شتافت وفیمابین نائرهٔ حرب‌اشتعال‌یافت . دلاوران ظفرتوأم‌تیغ تیزرا برایشان حکم، وجمعی‌ازاعوان ملك‌راباچند نفرازسر کردگان ایشان روانهٔ دیارعدم ساختند . ملك ازصدمهٔ چنگل شهباز بلارك یلان ، مانند صید زخم خورده شکسته بال خود را به پناه شهر کشید . خدیو بیهمال نیزهمان روز اطراف شهررامسیراقدام جواد صرصرخرام ساخته،شیرخانهٔ قلعه طوس را که موسوم به قلعهٔ حاجی تراب و درسه[1] فرسخی مشهد مقدس و در جانب غربی واقع است ، مقرّ کوکبهٔ نصرت‌انتساب کرده ، راه‌آمد وشد رابرملك بسته ، درهر دوسه روزیکمرتبه ادهم تیزکام را باافواج خون آشام، درحوالی قلعه جولان می‌دادند، وبزخمهای‌کاری سیف وسنان ، زبان زخمهای‌اندوه بردل‌محمودیان می گشادند . محمود چون رزم سازی و میدان داری‌آن‌حضرت را می‌دانست ومعلوم اوبود ، که بجنگ میدان صرفه نخواهد برد . از شهر جدا نگشته ،

١ــ درنسخهٔ «و» : « دوفرسخی» . درنسخهٔ «ح» چنین‌است :«قلعهٔحاجی‌تراب که درجانب‌غربی واقع است . »

پشت بقلعه داده کرّوفرّی می کرد . بسیاری ازمردم توابع آن نواحی،خدمت آن حضرت را اختیار کرده ، همان چهار دیـوار شهررا ملك ، مالك گشت .

درسیاق این حال رضاقلی‌خان وارد خبوشان گشته ، شاهوردی بیك شیخانلو باجمعی دیگر کـه همراه رضا قلیخان بودند ، شعبده انگیز تزویر گشته به رضاقلیخان حالی کردند که هر گاه جناب نادری باین نحو عرصه را به ملك تنگ سازد ، لوای نام وننگ‌افرازد ، سرداری توضایع، ونقص درشأن شوکت تو واقع خواهد شد . رضا قلی‌خان بعد ازاستماع این‌سخنان، کاظم بیك نام ، خویش‌خودرا بجانب‌جناب نادری فرستاد، وپیغام کرد که جنگ باملك مقرون بحزم نیست، عنان تهور را کشیده ، قدم پیش نگذارد . بعد ازوصول فرستادهٔ او وابلاغ این پیام، آن حضرت نیز دست از جنگ برداشته ، بانتظار ورود سردار،همان قلعهٔ حاجی تراب رامقرّ کوکبهٔ فیروزی مآب ساختند . سردار نیزدرسرراه اکراد خبوشان راجمع کرده ، عازم مشهد ومرحله پیمای وادی مقصد گشت. ملك بعدازآنکه شنید، که سررشته‌کار وزماماختیاربدست‌سردار درآمد ، چون حالت او ولشکر معلوم‌ملك بود، خودرا بمژدهٔ ظفرچشم روشنی گفته ، باخاطرآرمیده ، ازمشهد مقدس بعزم مقابله با تفنگچی و توپخانه و استعداد ازراه سرولایت روانه گشته ، بدون‌اندیشه ومخافت‌طی‌مسافت کرده ، واردجنابذ ، وسردار نیزبنه وآغروق را درقلعهٔ حاجی تراب گذاشته ، از راه دهنه باتفاق اکراد متوجه ارض فیض بنیاد گشته ، درباغ خواجه ربیع، یك فرسخی مشهد، نصب خیام‌اقامت کرد ودرآن‌شب خبرورود خودرا باهل مشهد اعلام، وایشان را باطاعت خود و گشودن دروازه‌ها ترغیب‌نمود . هنگام صبح اهل‌مشهد برمخالفت ملك اتفاق کرده ، دروازه‌ها را گشوده ، باتباع ملك که درمیان شهر وبازار بودند درآویخته ، ایشانرامقید، وچندنفرازاعیان را عرق ریز شتاب، برای ابلاغ نوید این فتح‌الباب، روانهٔ نزد سردار نمودند.

ازامور اتفاقیه اینکه : ملك بعد از ورود به جنابذ مطّلع می گردد که سردار از راه دهنه دامن‌همت برزده ، عازم ارض فیض انتساب، و احمال واثقال او ولشکرش درقلعهٔ حاجی تراب است . از استماع این خبردرجنابذ مکث نکرده ، بسمت قلعهٔ مزبور روانه ، وسرداردرهمان‌شب که وارد خواجه ربیع گردید ، این خبروحشت افزای خاطرش گشته ، با جمعیت خود برسر راه ملك رفته تلاقی‌فریقین واقع، وقشون سرداردسته دسته‌ازاطراف بجمعیت ملك حمله ور گشتند . اماچون ملك توپخانه وتفنگچی رامحیط لشکرخود ساخته ، درقشون سردارآن مقدار تفنگچی واستعداد نبود ، حملات‌آن فوج رخنه گربنیان ملك نگشته ، کاری نتوانستند نمود . سردار جنگ راموقوف وعنان‌را بجانب شهرطوس‌داشته ، بستراستراحت گسترد وبربالین غفلت تکیه زد ، لشکریانش نیز شیوه سپهدارخویش را پیش گرفته ، هریك در گوشه‌ای رخت‌آسایش‌افکندند. فرستادگان‌اهل مشهد، بعدازورودبباغ خواجه ربیع، چون جای سردار را خالی‌دیدند بتعاقب اوشتابان گشته ، درمکان مزبوروارد معسکر سردار ، ومژده رسان این اخبار گشتند . سردارنیزهابیل‌خان حاکم اسفراین وکاظم بیك خویش خودرا، باجمعی ازقشون در کمال تعجیل‌بجانب شهر گسیل کرده ، بضبط شهر پرداختند . چون ملك محمود صیانت حرم و منسوبان خود را به مهدی بیك نام مشهدی، که درآن اوان وکیل و مهمات دولتش بود ، محول داشته و اورا در ارك گذاشته بود. مهدی آن شب حرم و کسان ملك را برداشته ، ببرج اطراف دروازه ارك متواری و مشغول دفاع و خودداری شده ، و در همان شب کس فرستاده ملك را ازین واقعه آگاهی بخشید . ملك فی‌الفور با توپخانه وجمعیت بجانب‌شهرایلغار کرده ، ازدروازه ارك که درتصرف مهدی بود داخل شده ، ابواب جنگ گشوده ، قزلباشیه را پای ثبات ازجا رفته ، وداع صبر و قرار کرده ، شهررا گذاشته ، فرار کردند.

ملك بازشهررا متصرف گشت ، وباشهریان نفاق اندیش راه مواخذه و مصادره پیش گرفت . حضرت ظل‌اللهی هرچند که از آئینهٔ آغاز کار صورت انجام رابعین‌الیقین‌دیده (۱) و می‌دانست که مآل کارسردارناپایدار بکجا قرارخواهد یافت ، اما بعد از آنکه غنچهٔ سربسته این امر مبهم درگلبن رسوائی گل کرده ، ومعلوم نظارگیان این‌چمن گردید، که دوحهٔ رفاقت‌آن‌طایفه جزثمر ندامت‌باری، وگلستان احوال ایشان راامید بهاری‌نیست. بدون‌اینکه سردار را ملاقات نماید ، عزم ابیورد کرد . سردارنیزمتوجه خبوشان شد ، وبعد از دوسه ماه بازتهیهٔ سرداری را ازسر و قزلباشیه واکراد را برگرفته (۲) هوس جنگ بی‌درنگ ، و باظهار حیات اعاده این‌تمنای مرده رنگ کرده ، برسر مشهد آمد . دو باره ملك محمود بمقابله پرداخته ، او را بسمت خبوشان گریزان ساخته ، این دفعه کار سرداربالمرة ازحلیهٔ انتظام عاری گشت ، و دیگرلوای اقتدارش قد علم نکرد .

در بیان سرداری محمد خان ترکمان و ظهور داعیهٔ سلطنت ملك محمود ومحاربه با جناب نادری (۳)

در آن اوان که در آذربایجان مقرّ کوکبهٔ پادشاهی می‌بود ، چون این خبر بسمع اعیان دولت رسید ، رقم عزل بر صفحهٔ احوال رضا قلیخان کشیده ، محمد خان ترکمان را بسرداری خراسان منصوب ساختند . اما پیش‌ازآنکه محمدخان واردخراسان شود ، مَلَك عرصهٔ مُلك را خالی دیده ، اولا تسخیر نیشابور را پیشنهاد خاطرساخته ، ملك اسحاق‌برادر زادهٔ خود را بر سر نیشابورفرستاد . جماعت بیات ساکن نیشابور، چون درعرصهٔ خراسان

۱ـ « نسخهٔ « ط » : « میدید » .

۲ـ درنسخهٔ «ح» جمله چنین‌است : « وبعد ازدوسه ماه بازتهیه امور سرداری را ازسر وعموم قزلباشیه و اکراد را برگرفته » .

۳ـ درنسخهٔ «و» : « دربیان‌سرداری محمدخان ترکمان‌و ظهور داعیهٔ سلطنت‌ازملك‌محمود و محارباتی که فیمابین او وحضرت ظل‌اللهی روی نمود . »

سوای جناب نادری کسی ، که امیدیاری و توقع مدد کاری ازاو توان داشت نمی دیدند . در مقام استعانت درآمده ، حقیقت‌حال‌را بحضرتش اعلام و آن حضرت‌نیز بنویدتوجه موکب‌والاوتهدید «**وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ اَهْلَكْنَاهَا فَجَائَهَا بَأْسُنَا بَيَاتاً**»(۱) مژده رسان گوشمال اعداء گشته(۲) ، خود را مستعد وسلك جمعیت را از افشاریه و اکراد کلات و دره جز و ابیورد منعقد ساخته ، متوکل بخدای یگانه و بعزم امداد ایشان روانه گشتند . اکـراد خبوشان نیز بموجب اشارهٔ اقدس بمعسکر همایون پیوستند . بعد از ورود به نیشابور ملك اسحاق مغلوب و مقهور وجمعی از اتباع اواز مرحلهٔحیات دور گشته ، خودش در باغی متحصن شد . بعد از وقوع این امر عالیجناب غفران مآب ملا رفیعای گیلانی ساکن ارض اقدس که سرآمد فضلای عصر بود از جانب ملك برای اصلاح ذات‌البین وارد نیشابـور گشته ، چون شیوهٔ جوانمردی و فتوت اقتضای حمایت طرف عاجز و زبون را میکرد ، مروت کریمانه مقتضی آن شد که ملك اسحاق را ازتنگنای تحصن مرخص وروانهٔ ارض اقدس سازند ، کـه بمعامله رسم عاجز نوازی ملك را رهین احسان و سرافرازی‌ساخته ☆ واستکشاف رأی‌وارادهٔ اونیزدرین‌ضمن کرده‌باشند ☆ (۳) طایفهٔ وحشی نژاد اکراد بنابر واقعات ایام ماضی باین‌معنی راضی نگشته ، قصد گرفتن مال و ایذای حال ملك‌اسحاق کردند . ارادهٔ ایشان چون منشور اذن از دیوان نادری نداشت در عقدهٔ امتناع مانده ، در هنگـامی کـه سرپنجه این اندیشه گریبان خاطر اکـراد را در کشاکش ، و نائرهٔ شرارت انگیزی و هـوای ترکتازی نعل بادپای درونشان را در آتش می داشت ، ملك محمود از حقیقت حال واقف ، بسرعت تمام عازم نیشابور گشت .

۱ ـ سوره ۷ آیه ۳ . معنی : و بسا از دهی که هلاك گردانیدیم آنرا پس آمد آنرا عذاب ماشباهنگام . ۲ـ درنسخهٔ «ب» و «و» : . . . توجه موکب والامژده رسان مدلول « وکم من قریة اهلکناهافجائهاباسنابیاتاً» گشته . ۳ـ درنسخهٔ «ط» : جمله بین دوستاره وجود ندارد.

درمنزل قدمگاه پای ثبات افشرد. آن حضرت نیز باافشاریه و اکراد نیشابور لوای مجادله افراشت. چون ملك محمود ازبیم‌تیغ‌وسنان جان‌ستان دلیران مهابت کیش، توپخانه را سنگر خویش‌ساخته، با خدیوظفر فرجام هرگز بجنگ میدان‌اقدام نمیکرد، کاری ازپیش نرفت. اگرچه‌اساس‌قرارش‌منهدم، و بعضی از لشکریانش منعدم گشتند. اما چند نفر از اکراد و افشار نیز رخت بسرمنزل‌نیستی کشیدند. ابراهیم‌خان برادرآن حضرت نیززخمدار گردید. بنابراینکه همیشه توسن سرکشی طایفهٔ اکراد از مشرب بی‌باکی آب بی لجام خورده ودرمیان سرکردهٔ‌کامل‌الرأیی نداشتند با اولجه (۱) واسبانی که بدست آورده بودند، ازصولت ملکی و غلبهٔ تشویش، هریك سرخویش و راه مساکن خود پیش گرفتند. واز رفاقت‌آن‌جماعت کاری میسرنشد. ملك بعد از وقوع این حال‌نیشابور را محصورساخته، اهل شهرچون خود را درمعرض مخاطره ودرتنگنای محاصره یافتند، ازدرعجز درآمده قلعه را تسلیم، وملك حکومت‌آن ولایت رابه فتحعلی‌خان بیات حاکم سابق تفویض نموده‌آهنگ ارض اقدس کرد. بعد از ورود بارض فیض بنیاد، در خودگمان استعداد و وآغاز فرماندهی واستبداد کرد، ازسبك مغزی جیقه بر سر و سکهٔ سلطنت برسیم و زر زد. چون خود را منسوب به‌کیان می‌دانست کلاه کیانی برای خود ترتیب داد. لکن هاتف قضا ازگفته لسان الغیب این بیت‌را بگوشش می‌خواند:

نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند
نه هر کـه آینه سازد سکندری داند
نه هر کـه طرف کله کج نهاد و تند نشست
سپاهداری و آئین سروری دانـد.

چون اهالی بوقمیج که قصبه‌ایست مابین مشهد مقدس وابیورد سر از

۱ــ درنسخهٔ «و»: «کسیب».

اطاعت او بر تافته بودند ، اوّلاً آهنگ تسخیر آن‌جا کرده ، ملك اسحاق‌را باین امرمأمورساخت. مردم بوقمیج نیزازحضرت ظل‌اللهی‌استمدادنمودند، ولی تا وصول آن حضرت بسرمنزل امداد ، کار از کار گذشته وملك اسحاق بوقمیج را تصرف کـرده ، بر گشته بود . آن حضرت بعزم جولگـای مشهد بسمت رادکان نهضت فرمودند ، ملك نیزازمشهد مقدس بیرون‌آمد که بمدافعهٔ آن حضرت پردازد وازآنجا برسرخبوشان آید . در اشترپی که از مواضع مشهد مقدس است تلاقی‌فریقین‌اتفاق‌افتاد ، تدبیرمخالفت تقدیر ودویست نفرمتجاوز ازاتباع آن حضرت قتیل و دستگیر گشته ، بقیه فرار وعزم خانه ودیار خود کردند . آن‌حضرت با دونفروارد کلات وملك عازم تاخت خبوشان گردید . بعد از صدور این وهن وفتور، افشاریه اضداد و ارباب حسد و عناد فرصت افساد یافته، از راه قصور اعتقاد ، رفته از ترکمانیهٔ سمت درون استمداد، و آن طایفه بتسویلات ایشان تارك عهد انقیاد گشته ، آمدند کـه با آن حضرت بساط مخالفت گسترده،، ابیورد را تصرف نمایند . آن حضرت باز از کـلات عازم ابیورد، ودرخارج قلعه معرکه‌آرای نبرد گشته، افشاریهٔ مزبوررا باترکمانیه شکست داده فراری، وجمعی‌را دربیغوله‌های نیستی‌متواری‌ساختند ، وازآنجا بعزم مدافعهٔ‌ملك مرکب تهور بسمت خبوشان برانگیخته ، تا وصول موکب آن جناب به میاب ، ملك اکراد را تاخته ، وسلك جمعیت ایشان‌را متفرق ساخته ، رایت مراجعت افراخته بود .آن‌جناب‌نیز بجانب‌ابیورد عطف عنان اشهب گیتی نورد کردند . بعداز وقوع این‌مقدّمات محمدخان ترکمان ، که از دربار شاهی بسرداری مامور بود ، واردخراسان گشته ، فتحعلی‌خان بیات که‌ازجانب‌ملك بحکومت نیشابوراقدام می‌داشت، بسبب وصول‌خبرباز آمدن سردارجری* باملك‌درمقام خودسری‌برآمده*(۱)، وآهنگ مخالفت‌ساز کرد . ملك دوباره از راه راست‌آهنگ نیشابور کرد ، فتحعلی‌خان بمقابله پرداخت

۱ــ درنسخهٔ «ح» عبارت بین دوستاره وجود ندارد .

وباقتضای تقدیر دستگیر و گردن او عرضهٔ ضرب شمشیر گشت . محمود بشهر استیلا یافت . وملك اسحاق را بحکومت تعیین ، وعزیمت ارض فیض قرین نموده بعد از تسخیر نیشابور داعیهٔ مدافعه با آن حضرت جایـگیر ضمیرش گشته ، ملك اسحاق را بالشکرش از نیشابور رطلب ، وخود با کوکبه وازدحام بباغ خارج شهر نقل کرد . از اتفاقات : خدیو بیهمال نیز بالهام ایزد متعال رایت افراز جلال بجانب ارض خلد تمثال گشته ، وارد جنابذ ودر آنجا پیرمحمد نامی ، که قبل ازین درمجادله تون از فتحعلی خان رو گردان شده بملك پیوسته بود و در آن اوان از جانب او سردار ومستحفظ آن نواحی بود ، بمدافعه پیش آمده ، مغلوب گشته ، بقلعه هزیمت وموکب والانیز بطرف ارض اقدس عزیمت نمود ، وبعد از ورود بکوشك مهدی دوفرسخی مشهد ازعزم ملك واقف گشته ، حرکت (۱) او را دلیل آمد کار وعلامت لطف پروردگار دانسته ، بسمت کوه سنگین یك فرسخی مشهد حرکت ، واز آنجا کـه پیشکار قدر درسرانجام اسباب سفر این خدیو جهان داور، بدو دست روز و شب وسیله انگیز، و پای سعی آسمان در وادی حاجب روایی این خسرو بلند اختر از کواکب آبله ریز میباشد. بمیامن حسن اتفاق وتأیید خداوند انفس وآفاق ملك اسحاق هم ازنیشابور همان روز حرکت ، ووارد منزل طرق دوفرسخی مشهد گردید . طرف عصر ملك اسحاق ازسمت بابا قدرت وملك محمود ازسمت باغ مزبور باقدرت وشوکت بعرصهٔ کین تکاورانگیز ، وحضرت ظل اللهی نیز با دلیران گردن فراز بیاری خدای بی نیاز باهردوطرف هنگامه آرای میدان ستیزو آویز گردید . تا افول کوکبهٔ سلطان روز ببارقه تیغ جهانسوز دود ازنهاد خرمن صبروقرارایشان برآورده، جمعی کثیررا طعمهٔ شمشیر آبدار، وجمعی را گرفتار قیداسارساخته وتوپخانه ونقاره خانهٔ ایشان را تصرف کردند . ملك محمود وملك اسحاق هردو روی از معرکه برتافته ، بجانب قلعه شتافته ، در مأمن تواری حصاری شدند ، و از

۱ـ درنسخهٔ «و» : «ملك را» .

گرفتاران معرکه‌آنچه اهل‌شهر بودند ، از دیوان‌احسان خدیو بی‌همال‌عطیه اندوز فرمان نجات ، وجمعی که ازخواص‌و کسان ملك بودند مأموربه کلات گشتند . کوکبهٔ والا بجانب کلات انصراف یافت . اما محمود بعد از وقوع این شکست باغوای‌افشاریه ، که‌درسر کشی با اوهمدست و درسلسلهٔ اطاعتش پابست بودند ، نزد ترکمانیه نسا ودرون‌واکراد خبوشان کس‌فرستاده‌فیمابین آن‌جماعت‌سازش‌وایشان‌رامطمئن بوعدهٔ نوازش کرده، بمرافقت‌محمودترغیب وبمخالفت‌آن‌حضرت تحریك کردند . ایشان‌نیزعهدموافقت‌باملك‌محمودبسته بکشاکش‌وساوس‌سررشته‌اخلاص‌راازآن‌حضرت گسسته، وآن‌حضرت بمجرد شنیدن‌این‌خبر، تنبیه ترکمانیه را پیشنهاد خاطرانور ساخته ، وقت صبح که ترك تیغ‌زن اعنی مهر گیتی فروزجلوه گرمیدان روز گردید ، ازابیورد سوار و دریك شبانروز بیست وپنج فرسخ ایلغار کرده ، صبح روز دیگردرباغبادنسا برسرترکمانیه ریخته لوازم قتل وغارت بظهور رسانیدند، و ازآنجا مردم نسا را جمع وقلوب ایشان را مطمئن و قرین استمالت ساخته ، باز ازراه میاب و وکوبکان بجانب ارض اقدس جلوه فرمای اشهب عزم ورایت افراز لوای رزم گشتند . وجلادت کیشان را که ازسهم خدنگشان عقاب پرمیریخت دودسته کرده و دوگوشه کمان کمین را از ره کین زه کردند و خود با چهارصد پانصد نفرسبك روحتر[۲] از نسیم سحر وارد قلعهٔ موسوم به بهار وملك محمود نیزازشهربعزم مدافعه سوارشده همینکه تلاقی فریقین واقع‌شد . آن‌حضرت بقصد اینکه ایشان را بکمین گاه دلیران کشاند و آن صید خون گرفته را بسر تیر رساند جنگی بگریز آغاز نمود کمیت برق تك را بسمت بسقو گرم عنان ویکران گران رکاب‌راتا ظاهرقلعه قازما[۳] سبك جولان ساختند.

۱ـ درنسخه «ب» این جمله چنین‌است : « درگوشه‌ای کمان کمین‌را از راه کین بزه کردند »

۲ـ در نسخه «و» : « سبك روتر » .

۳ـ درنسخ «د» و«ج» و«ه» و«ز» این کلمه «قارقابر» ودرنسخهٔ «و» «فاروقابدر» و درنسخهٔ «ح» «قازومابر» ودر«ط» «قارما».

ملك چون پی بمدعی برده بود، تغییر در نظم جمعیّت خود نداده، بهیأت مجموعی متعاقب رسید، وبازار گیرودار گرم گردید، و کرّ وفرّ ازطرفین بعمل آمد. چون درآن اوان شدت سرما خنکی را ازحد برده، ودلهای یلان از نزول برف مانندآب درجویباران سینه افسرده بود، هنگامهٔ جنگ را سورت گرمی شکسته شد. ملك بجانب ارض اقدس، وآن حضرت روبه ابیوردآورد، و ازآنجا بنابرانقلاب اوضاع مرو متوجه آن ناحیه گشتند.

توضیح اینمقال آنکه: ازقدیم الایام جماعت قاجاریّه مرودراصل مرو، وجماعت تاتاریه وعرب درخارج قلعه سکنی داشتند. فی مابین قاجاریه بجهتی ازجهات که مقتضیات عالم کون وفساد است احداث نزاع ونفاق شد. آن جماعت دیدهٔ خود راازملاحظهٔ عاقبت کاربسته، وهریك بفرقه‌ای ازتاتاربه پیوسته، به جماعت ایشان بدفع یکدیگر پرداختند. تاتاریه این معنی را غنیمت شمرده و درصدد تقویت رأی فاسدآن جماعت درآمدند(۱) تا اینکه رفته رفته قاجاریه ضعیف وتاتاریه قوی گشتند، آن طایفه بعداز ظهورآثار انکسار دراحوال قاجاریه، جماعت یموت راکه از خوارزم آمده بودند و درمحل موسوم به قراقورم یورت گرفته بودند، متفق خود ساخته، درمقام تاخت و تاز درآمدند. قاجاریه نیز چند نفر از رؤسای یموت را بقلعه برده محبوس، ودفعةً برسرایشان ایلغار کرده، جمعی را مقتول ساختند بعد از وقوع این حال جماعت تاتار وعرب کوچ کرده درمحلی مشهوربه کالمی(۲) که در دوازده فرسخی مرو واقع، وسرآب زراعت سکنهٔ مروبود رفته اقامت، وازاویماقیه ماروچاق وترکمانیه استعانت کرده، برسرآب نشستند وآب را ازقلعگیان مقطوع، واهل قلعه را از کشت و زراعت ممنوع ساختند. ملك

۱ ـ درنسخهٔ «و»: «کوشیدند»

۲ ـ در نسخ «و» و «ب» و «ز»: «کال»

محمود از اختلال حال مرویان واقف گشته، بر طبق استدعای تاتاریه یکنفر از ایشان را بحکومت آن ولایت تعیین، وحاکم مزبور باتفاق اشرار ماروچاق و ترکمانیه دست تطاول دراز، تامدت سه سال آن ناحیه را تاخت و تاز کردند(۱). چون اهل قلعه را ازقلت آب و آذوقه کار بفلاکت، وزندگانی بسرحد هلاکت انجامید(۲)، دست توسل بذیل یاری و دامن مروت و مدد کاری آن حضرت زده، بعرض احوال خویش پرداختند. آن حضرت نیز ازراه تعصّب ایلیّت **دامن همت بر میان زده، بعنایت حضرت عزت، بعزم تنبیه آن جماعت از راه طژن رایت عزیمت بآن صوب افراختند.**

در بیان مقدمات الگای(۳) سرخس

چون موکب جهانگشا وارد طژن گردید، باعتبار وفور آب عبور از رودخانه میسر نگشت، و درین سمت آب مکث واقع شد. چون ازصید گاه عزیمت دست تهی باز گشتن ناگوارحوصلهٔ شهباز طبع غیور، ومخالفت طایفه‌ای از اویماقیه سرخس بسر کردگی مودودقلی سلطان جغتایی حاکم آنجا درالسنه وافواه مذکور بود. لذا از کنار طژن آهنگ تاخت سرخس کرده ازبیراهه متوجه مقصد گشتند. شب برسردست آمد وباران شدیدی شد، بحدی که لباس سیه فام ظلمت درقامت شب برنگ آبی مبدل گشت، وسبز خنگ سپهر تیز گرد درآن سرزمین از کثرت سیل وآب، پای بست لای و گل گردید، وآن سیل کوه ربا یعنی لشکر آسمان اوج، فوج فوج، بسان موج، یکدیگر را گم کرده، هریکی بسمتی افتادند، واز شدت باران و کثرت گل نه حالت رکوب بود، و نه قدرت نزول، سررشتهٔ جادّه ازدست بیك نگاه بدر رفت. بهمان طریق آن شب در خانهٔ زین بسر برده، هنگام طلیعهٔ صبح لشکریان بخارج قلعه رسیدند. مودودقلی سلطان چون بلای ناگهانی ونوازل آسمانی را بردرخانهٔ خود مهمان دید، جزانقیاد چاره‌ای ندید، وابواب معذرت گشاده

۱ ـ در نسخهٔ «ط»: «محل تاخت وتاز قراردادند.»
۲ ـ درنسخهٔ «ح»: «ازقلت آب وآذوقه کارشان بفلاکت وزندگانیشان بسرحدهلاکت انجامید.»
۳ ـ در نسخهٔ «و»: «در بیان مقدمات سرخس»

پدرخود را با نزل وپیشکش بخدمت‌والا فرستاد ، وسر کردگان قلاع نیزاز اطراف طریق اخلاص سپردند، وچون توپخانه‌همراه نبود، بکارقلعه نپرداخته بکوچانیدن بعضی ازایلات امروالا عزّ صدوریافت . محبعلی‌سلطان جغتایی که بمحافظت قلعه‌جات اقدام داشت، درمقام ممانعت برآمد، ولی مغلوب و منهزم گشت، وبقلعه تحصن‌جست . اهل قلعه از دراطاعت درآمده، محبعلی سلطان را با اتباع گرفته، بخدمت اقدس آوردند . آن حضرت ایشان را با سه هزارخانوار، ازایلات سرخس وتوابع کوچانیده ، بسمت کلات وابیورد فرستاده ، خود نیزسایهٔ وصول برسرابیوردیان انداختند .

دربیان محاصرهٔ قوزغان وتنبیه تاتاریه مرو ووقایع آن‌زمان.

ازجملهٔ قلعه‌جات افشاریه قلعهٔ قوزغان‌بود، که متعلق‌به عاشوربیک‌پاپالو، و تاآن هنگام تسخیرآن درعقدهٔ تعویق‌مانده بود . چون عاشوربیک با وجود انتساب باین‌دودمان تخم مخالفت درزمین‌دل کاشته، وحق ایلی راکان لم‌یکن انگاشته بود.(۱) جعفرقلی بیک شادلو نیز که ازرؤسای چمشکزك خبوشان بود، درمخالفت این آستان با او همداستان گشته، باعانت اوآمده بود لهذا لواء ظفرالتواء بجانب قوزغان شقه‌کشا گشته ، در اطراف قلعه برجهای متین وسیبه های محکم ترتیب داده شد ، نخست جعفرقلی بیک شادلواظهار اعتذار کرد ، مرحمت خطاپوش(۲) اوراباطایفهٔ اورخصت عبورارزانی‌داشت، وعاشوربیک بتنهایی باجمعیت خود بمراسم قلعه داری پرداخت .

از مؤیدات اقبالی که در حین توقّف موکب منصور در خارج قلعهٔ مزبور اتفاق افتاد آنکه : چون در ازمنهٔ سالفه بنا بر عدم مبالات ایام دولت صفویه، سرحدات‌خراسان‌اکثراوقات‌جولانگاه توسن‌اوزبکیه‌خوارزم وترکمانیه بود . شیرغازی والی‌خوارزم بتصورایّام ماضی ، درمبادی عهدآن

---

۱ ــ درنسخهٔ « ح » این‌جمله چنین است : «حق‌ایلی را نا دیده انگاشته بود . »

۲ ــ در نسخهٔ « ح » : « مرحمت خطا پوش حضرت ظل‌اللهی او را با طایفه »

حضرت اظهار فتنه جوئی‌ورزم سازی، وبارسال جنود اوزبك هوس‌تر کتازی می‌کرد، ولی هردفعه‌اوزبکیّه مغلوب‌یلان مغازی، ومقهوریکّه تازان معارك سربازی می‌گشتند. پس شیرغازی ترك تطاول ودست درازی کرده، بنارابر ارسال‌رسل‌ورسائل وآمد وشد تجّاروقوافل گذاشت. درهمان اوقات جمعی ازتجّار خوارزم وارد ارض فیض قرین شدند، وبنابرآنکه ولایت چهچه در حدود دشت واقع، و مردم آنجا دولت ملك را تابع بودند، ملك ایشان را اعلام کرد که بدرقه همراه کاروان کرده ایشان را به طرْن رسانند. اهل چهچه بمطالبهٔ باج با تجّار نزاع، وایشان را بقتل رسانیده، اموال ایشان را متصرف گشتند. چون درآن اوان شوکت واقتدارآن حضرت، که الحق مادة الحیات مزاج فاسد خراسان، وازسطوت شمشیر خون آشامش دلهای دور و نزدیك هراسان بود، بمسامع دوست و دشمن رسیده، ودربار دولتش قبله انام و مرجع خواص و عوام بود، شیرغازی از شنیدن این خبرایلچی بخدمت آن حضرت فرستاده، تمنای استرداد اموال منهوبه را نمود. آن حضرت لازمهٔ مهربانی نسبت بفرستاده مبذول، ودراستخلاص‌مال واسترضای تجار شرائط التفات معدول داشت. این‌معنی وسیلهٔ رفع غائلهٔ شور وشین و باعث التیام فیمابین شد، وچون پانصد نفرازغلامان خاص موسوم به التون‌جاورا که برسم‌خدمت وامداد روانهٔ موکب ظفربنیادساخته‌بود،آن‌جماعت دراین وقت درپای قلعهٔ قوزغان‌وارد معسکرظفرائرشده، وازنوازشات خدیو فرخنده‌فرّ بهره ور گشتند. ونیزبسبب‌انقلاب اوضاع مرو، رؤسای قاجاریه، که پای تحمّل وقرارشان ازجا بدر رفته، ورویِ‌امیدواری بدربارآن شهریار آورده بودند، دراین اوقات درپای قلعهٔ مزبوربعزپای بوسی‌سربلندی‌جستند. و هم از جانب شاه طهماسب، که درآن اوان در مازندران بسرمی‌برد، حسنعلی بیك معیرالممالك بسفارت واستفسار وتحقیق کارآن کوکب جلی الانوار، که از افق خراسان طالع و فروزان شده بود، وروزبروز فروغ اختر

عالم افروزش بردر و دیوار شبستان گوشها می‌تافت ، مأمور گشت ، و درایام محاصرهٔ آن قلعه، دیده‌بسرمهٔ سلیمانی غبار مقدم والانورانی ، ودست تمنّی را از گلزار خدمت و الا ، بچیدن گلهای رنگا رنگ سعادت ، گرم گل افشانی‌ساخت .آن حضرت فرستادهٔ مزبور را گرامی داشته ، بعداز چند روز او را مرخص ، و کوکبهٔ پادشاهی را بسمت خراسان ترغیب و تحریض فرمودند . چون ترکمانیهٔ علی‌ایلی ساکن درون بازتجدید مخالفت کرده ، برعادت سابقه سراز گریبان سرکشی برآورده بودند . تنبیه‌آن طایفه را وجههٔ همت منصور ، و ظهیرالدوله ابراهیم خان را با جمعی ازسپاه نصرت قرین‌بمحاصرهٔ قلعه‌قوزغان‌مأمورساخته،باهمان‌اوزبکیه‌وجمعی ازجانبازان خاص چپاول بقلعهٔ خورمند که مسکن ترکمانیه بود انداختند .*اموال و دواب‌آن طائفه‌را غارت ساخته*(۱) ایشان نیز ازقلعه‌برآمده مهیای‌جنگ، و جمعی ازایشان بمناسبت پیمان شکنی هدف گلولهٔ تفنگ گردیدند. دلیران‌بسرقلعه یورش برده شیر حاجی‌را گرفتند(۲) . قلعه درشرف تسخیر برآمد که اهل قلعه در دامن‌استیمان درآویختند . حضرت ظل‌اللهی مجدداً ازحرکات ایشان عذر پذیر گشته ، رایت انصراف افراختند . بعد از ورود کوکبهٔ والا بنزدیکی‌قوزغان عاشوربیك قلعه داری رابی‌فایده دیده، وقلعه را تسلیم نمود ، و سربربقهٔ انقیاد گذاشت . پس‌کسان شیر غازی را ، که مدتی دررکاب همایون‌سالك طریق‌سربازی بودند بعطای‌اسب وخلعت نوازش فرموده ، مرخص ساختند . چون تنبیه تاتاریه پیشنهاد ضمیرانور(۳) می‌بود، ازراه چهچه و حوض خان وعباس آباد ساحت مرو را مطرح فروغ ماهچه لواء خورشید ضیاء ساخته ، اولاکس بدلالت فرستاده ، آن جماعت سراز

۱ ـ در نسخهٔ « ح » ، « ط » جمله بین دوستاره وجود ندارد .

۲ ـ در نسخهٔ « ح » ، « ط » ، « و » : « تصرف کردند »

۳ ـ در نسخهٔ «و» : « پیشنهاد ضمیرقدسی تخمیر »

اطاعت برتافتند. آن حضرت متوجه ایشان گشته، فیمابین محاربه واقع، وآن جماعت مورد تنبیه بلیغ، و جمعی از ایشان معروض تیغ بیدریغ گشته، کوچ و کلفت خود را گذاشته، بسمت بند مرو شتافتند، و قلعه بامال ومثال ونسوان واعیان بتصرف درآمد. پس حضرت ظل اللهی مال وغنائم را بغازیان عنایت، و امیران ایشان رامرخص ساخته، عزم تعاقب فرمودند. آن جماعت از در اطاعت درآمده، آن حضرت طائفه مزبور را کوچانیده، در اصل قلعه مرو ساکن و باقاجاریه صلح داده، هردو گروه را مورد عاطفت علیا، و رؤسای فریقین را از ملتزمان رکاب والا ساخته، و اعراب را باخانه کوچ وبه ابیورد فرستاده، عازم ارض اقدس شدند، وباهالی مشهد فرمان نوشته مژده رسان توجه موکب مقدس گشتند.

در بیان توجه اعلیحضرت شاه طهماسب بعزم محاربه (۱) با ملك محمود (۲) بجانب خبوشان و ورود جناب نادری بموکب (۳) شاهی و وقایع آن زمان

بعدازحرکت موکب والا بجانب مرو، ملك محمود چون خود را ازچنگ خصم قوی دست رهادید، بمضمون اینکه:

مهر درخشنده چوپنهان شود شب پره بازیگر میدان شود.

فرصت یافته، از جانب مشهد مقدس بجانب جوین و اسفراین مرحله پیما گشته، که شاید درآن ناحیه بشاه طهماسب تسلط یافته، باخلال کارش پردازد و سررشتهٔ دولتش را از انتظام اندازد. چون صیت مردانگی و فرزانگی آن حضرت درحدود خراسان بلندآوازه، وگلزار افسرده اوضاع آن دیار از زلال جویبارتیغ آبدارش تازه بتازه قرین طراوت بی اندازه گشته، وولایات ونواحی

۱ ـ در نسخهٔ «و»: «مقابله»
۲ ـ درنسخهٔ «و»: «ملك محمود سیستانی»
۳ ـ در نسخهٔ «و»: «بمعسکر»

ابیورد مطلع ماهچه لوای فلك نورد آن حضرت می‌بود . شاه طهماسب کـه درآن اوان در شاهرود و بسطام توقف داشت . بعد از استماع حرکت ملك محمود به جوین ، سپهداری را به فتحعلی خان قاجار تفویض و بامیدواری کردگار ، ومظاهرت و اعانت و مددکاری آن زیبندهٔ سریرشهریاری از راه جاجرم واسفراین روانه، ودرحین حرکت خود حسنعلی بیك معیرالممالك را بخدمت آن حضرت فرستاده ، تمنای مقدم آن سرور فرزانه و نادره زمانه نمود . اما ملك محمود تا آن زمان در سرراه ، قلعه جوین رامحاصره کرده متصرف، ومشغول تسخیرسایرنواحی بود. چون آوازهٔ انصراف موکب نادری از مرو، وعزیمت آن حضرت را بجانب ارض اقدس شنید . این خبر وحشت افزای خاطراو گشته ، دست از گریبان سایرمحال بازداشته ، بسمت مشهد مقدس شتابان شد . مقارن آن حسنعلی بیك ازجانب حضرت شاهی بخدمت والاپیوسته ، چون خبرآمدن شاه طهماسب بمسامع‌وقوف واقفان عتبهٔ دولت رسید، عزیمت ارض اقدس را موقوف، و عنان یکران جهان پیما را بجانب خبوشان معطوف ساخته ، اما درعرض راه همیشه در خاطر خطیرش خطورمی کرد ، که چون فیمابین آن حضرت و اکراد سابقهٔ نزاع و عناد و غبارنقار درغایت ارتفاع است ، احتمال دارد که بعد از ورودموکب والابه خبوشان، آن طائفه احداث فتنه وشر، وکارآن‌حضرت راباشاه طهماسب بناسازی‌منجر کنند . از آنجا کـه همیشه خداوند مسبب الاسباب، و وسیله انگیزاسباب دولت آن جناب بود، عکس این‌معنی ازپردهٔ‌تقدیرظهورنمود :

صد هزاران‌طفل‌سر ببریده شد   تاکلیم‌الله صاحب دیده شد .

شرح این احوال آنکه : فتحعلی‌خان بعد از ورود شاه طهماسب بخراسان ، چون بعضی از طوائف اطراف رو بدرگـاه شاهی آورده ، از آن‌جمله ازطائفهٔ اکراد جمعیتی‌کامل انعقـاد یافته بود ، شاه طهماسب را

بخود سر گران دیده ، عاقبت‌اندیش کارخویش گشته ، ووسیله‌جوی آن شد که بفلاخن تدبیر سنگ تفرقه درمیان آن طائفه اندازد ، وخودرا درامور دولت مقتدر سازد . نجفقلی بیك شادلو را که ازمعتبرین چمشکزك بود مأمور ساخت ، که باتفاق ایل خود به تنهایی برسر مشهد شتافته ، با ملك هنگامهٔ جنگ گرم کند ، تا کوکبهٔ شاهی گرم تك وپو گشته وارد شود . *چون عقل‌خردمند ازقبول اینگونه تکلیف تحاشی‌داشت*(١) نجفقلی بیك سر اعتذار پیش آورد ، وشاه طهماسب بتیغ تدبیر فتحعلی‌خان ، اورا گردن زد . این‌مقدمه باعث‌وحشت آن وحشی‌خصلتان گشته ، چون ابواب قلعه‌را بروی خود بسته دیدند . بهجوم عام و ازدحام تمام دیوار قلعه را شکافته ، بهیأت مجموعی ببالای یام تپه که یکفرسخی شهر خبوشان بود رفته ، در آنجا بنای جمعیّت گذاشتند ، درآن شب غلغله و غوغا در میان اکراد وقشون استرآباد بلند وهرجا که بکردی دست می‌یافتند ، ازلباس ویراقش عریان می‌ساختند . اگرچه از رهگذر امور غبار نفاق فیمابین آن حضرت واکراد متصاعد بود ، لیکن دربن‌وقت چون آن طائفه دست‌را ازدامن‌چاره گسسته دیدند ، ازیام تپه جمعی‌از رؤسای‌ایشان بشکایت این حکایت عازم خدمت آن حضرت گشتند ، و درمنزل میاب در حینی که آن جناب‌متوجه خبوشان بود ، برکاب مستطابش پیوستند ، و بحلف و یمین عهد بندگی بستند ، و صبیهٔ سام بیك وکیل چمشکزك را برای تولید نتایج التیام در همان مجمع نامزد آن نریمان‌جلادت کردند ، وبرای رفع شکرآب‌شیرینی خوردند ، وبمفاد **اَلْعَبْدُ یُدَبِّرُ وَاللّٰهُ یُقَدِّرُ** آیینهٔ تدبیرفتحعلی‌خان‌صورت‌نمای‌عکس مطلوب‌او ، و عکس‌تدبیراوصورت مقصودآن‌جناب گردید. القصه آن حضرت درصدد استمالت اکراد ، ومنع فساد برآمده ، چندنفرازافشاریه

---

١ ـ در نسخهٔ « ح » و « ط » جمله بین دوستاره وجود ندارد

را همراه کرده ، نزدمحمدحسین بیك ولدسام بیك و کیل چمشکزك و شاهوردی بیك شیخانلو(۱) فرستادند ، که مصدرحرکتی نشده ، منتظر ورود موکب والا باشند. و از همان مکان معیرالممالك را نزد شاه طهماسب و فتحعلی خان فرستاده ، پیغام کردند که هرچند این نوع سلوك وناسازی درچنین وقتی که هنگام دلالت وترغیب دلیران غازی وجگرداران معرکه سربازی است ، مقرون بصلاح نبوده ، حال بحکم تقدیر چنین اتفاق افتاده ، من متعاقب وارد شده و اکراد رامی آورم. روز دیگر که خسروسیّارگان بزم فلك را بنورخویش آراست . آن حضرت بـا کوکبهٔ تمام وارد خبوشان ، وشاه طهمـاسب را ملاقات کرده عذرخـواه گناه اکراد شدند ، و رفع مادهٔ نزاع از جـانبین گردید . درآنجا حکومت خبوشان باشارهٔ آن حضرت به محمدحسین بیك تفویض یافته ، واوبخطاب خانی فایز گردید . پس لواء جهانگشا دربیست و دوم محرم الحرام سنهٔ هزاروصد و سی ونه هجری مطابق توی ئیل ازخبوشان بعزم تسخیرارض فیض نشان نهضت فرموده، اولا ملك را از عرض راه باطاعت دعوت کردند ، چون اورا سرپنجهٔ غفلت گریبانگیر ، و برگشته بختی او نگاشته کلك تقدیرگشته بود ، بندادن جواب ، جواب داده ، بسرکشی برخاست و در ارك نشست ، و راه تمرّدگشود و درشهر را بر بست. موکب ظفر در دویم ماه صفر وارد خارج مشهد مقدس و از محاذی ارك از جانب کوه سنگین در کمال عزّ و تمکین با کوکبهٔ رنگین عبور، و زاویهٔ مقدسه خواجه ربیع را مقرّسپاه منصور ساختند ، و در حین عبور از کنارشهرملك محمود از برج ارك شهر شروع بانداختن توپ نا فرمانی و بلند پروازی کرده ، صدای رعدآسای آنرا بگـوش همگنان میرسانیـدند(۲) حضرت ظل اللهی بـا فوجی از لشکر دشمن کوب، تا وقت غروب در پـای ارك با

۱ ــ در نسخهٔ « د » و « ح » و « ط » اینکلمه« شیخوانلو » ضبط شده‌است .

۲ ــ در نسخهٔ « و » : «بانداختن توپ و بادلیج پیغام نافرمانی بگوش همگنان میرسانیدند، »

محمودیان آتش افروز نایرهٔ حرب شدند ، و هنگام شب مانند مهرعالمگیر عازم آرامگه گشتند . ملك محمود ازظهور طلیعهٔ نیّرطلعت خدیوبیهمال ، که هر روز مانند خورشید انور از کنار برجی نمـایان میشد ، بر زوال و وبال اختر دولت خود فال زده ، درششدرحیرت سراسیمه گشت . اماهرروز خدیو بیهمال باطایفهٔ افشار، و باقی منتسبان بپای حصارشهر بند رفته ، از قلعه نیز جمعی برآمده ، پشت بقلعه کرده ، کرّ وفرّی می کردند ، تا آنکه قصّه قتل مرحوم فتحعلیخان بوقوع پیوست .

در بیان قضیهٔ قتل فتحعلیخان قاجار از قضای خالق کردگار.

چون درحین توقف شاه طهماسب دربسطام ، خبرآمدن ملك محمود بی‌خبر بمسامع اعیان دولت شاهی‌رسیده‌بود ، حرکت‌قاجاراسترآبادبدون تدارك و استعداد اتفاق افتاد. ایّام سفربه امتداد ودم سردی لشکر دی اشتداد یافت. سپاهیان را طاقت یساق نمانده ، هرچند که فتحعلی خان مصدر خدمات نمایان نشده‌بود[۱] ولی‌در آن وقت پیشرفت‌کارسلطنت را منظور میداشت . اما چون مزاج شاه طهمـاسب را از استقامت دور میدید ، از کارکنان آن دولت چندان اطمینانی نداشت ، ناچار بی سامانی لشکر را وسیله کرده ، از خدمت شاه طهماسب مستدعی رخصت گردید ، که باسترآباد رفته تهیهٔ سپاه کرده ، باز در ابتدای حوت حـاضر شود . از آنجا که رخصت او در چنین وقت موجب وهن دولت بـود ، هرچند که امراء ان سرکار ظاهراً اظهار رضامندی می کردند ، اما در باطن بفکر دفع اوافتادند . چون بدون اعانت نادری‌ازعهده گرفتن اونمی‌توانستند برآمد. * شاه طهماسب‌مکنون درون را باآن‌حضرت در میان‌آورد*[۲]. آن حضرت فرمودند که کشتن او با شیوهٔ مروت منافی ، وهمان حبس وقید اورا کافی‌است ، هرگاه خاطرشاهی

۱ ـ در نسخهٔ « و » ، « ط » : « هرچند که فتحعلی خان یك دو دفعه مصدر خدمتی شده دران اوقات »

۲ ـ در نسخهٔ « ح » جمله بین دوستاره افتاده است .

باین معنی متعلق باشد او را گیرانیده ، روانهٔ کلات فرمایند ، مشروط بر اینکه بعد از فتح مشهد مقدس باز مرخص باشد . شاه طهماسب نیز بدین نهج اقرار نمود . در روز چهاردهم ماه صفر آن‌سال فتحعلی‌خان را بارؤسای قاجار ، که در دربار شاهی حاضر بودند ، گیرانیده وفتحعلی‌خان را درخیمهٔ آن حضرت محبوس کردند . شاه طهماسب چون میدانست که آن حضرت بوثوق پیمان مستوثق ، و بقتل‌فتحعلی‌خان رضانخواهند داد . تظاهر باراده‌ٔ خود نکرد . طرف عصر که آن حضرت در دربار شاهی مشغول رتق و فتق مهمّات رعیّت و سپاهی بودند . بعضی از نزدیکان شاه طهماسب ، که کینهٔ فتحعلی‌خان را دردل مخمّرمی‌داشتند ، فرصت یافته . درجزو تمهید کرده ، مهدی خان قاجار را که با فتحعلی‌خان خونی بود ، از جانب‌شاه طهماسب بقتل اومأمور ساختند . گماشتگان آن حضرت‌رابخیال آنکه شاه‌طهماسب خود سر مرتکب این امر نگشته ، باشارهٔ آن حضرت خواهد بود ، جرأت منع نکرده ، مامورین باتمام کار او پرداخته ، سرش را بحضورآوردند. پس حضرت ظلّ‌اللهی متکفل امور سلطنت(۱) و مهمات ملکی خراسان گشته ، ایشك آقاسی گری دیوان‌اعلی‌به کلبعلی‌بیك، ولد بابا علی‌بیك، وتفنگ‌چی آقاسیگری‌بعلاوه حکومت سبزوار‌به شاهوردی‌بیك شیخانلو تفویض‌یافت .

در بیان تسخیر ارض اقدس فیض نشان بعنایت قادر سبحان .

بعدازوقوع قضیهٔ فتحعلی‌خان ، حضرت‌ظلّ‌اللهی بدستیاری تأیید یزدانی ، کمر همت بتسخیر ارض اقدس بسته ، هر روز بر سر قلعه رفته معرکه ستیز وآویز را افسرده نمیگذاشتند . اما چون محمود بر قتل‌خان مرحوم مطلع شد . این معنی را موجب احیای دولت خود دانسته ، دلیرانه مصمم شد که بعزم جنگ بر سر اردوی پادشاهی آید . آن حضرت از شنیدن

۱ ـ در نسخهٔ « ح » : « پس‌حضرت ظل‌اللهی بکارسلطنت پرداختند . » ، درنسخهٔ « ط » : « پس حضرت نادری متکفل مهمات ملکی خراسان گشته . »

این حرف سبقت جسته، ساز رزم و بقصدارض اقدس ازخواجه ربیع تحریك لواء عزم کرده ، ملك نیز با توپخانــه و استعداد تمام بمقابله شتافت . در نیم فرسخی خارج قلعه تلاقی فریقین شد . شکست عظیمی بلشکرملك راه یافت، وجمع کثیری‌از اعیان واعوان‌اوباابراهیمخان نامی، که توپچی‌باشی ملك بود ، برخاك هلاك افتاده ' ملك بجانب قلعه هزیمت ، و تحصن‌اختیار کرده ، دیگر روی بآورد گاه نیاورد ' و مدتی قریب دو ماه قلعه محصور ، ودلیران جلادت کیش وملك گرفتار ورطهٔ حیرت‌وتشویش‌می‌بودند ' تااینکه معلوم دور و نزدیك شد که او را بهیچوجه روی بهبودی و کار او را مآل محمودی نیست. همگی‌نزدیکان او رفته رفته دامن یك‌جهتی از او درچیدند، و از آن جمله پیرمحمد نامی که در معرکه تون بملك پیوسته ، و سردار وجملةالملك(۱) او شده بود ' چون دولت ملکی‌رانقش برآب ، ونمود موج سراب دید . در جزوعلیخان نام تابین خودرا بخدمت حضرت ظلّ‌اللهی ، که از ناصیهٔ حال همایونش انوارتأیید ربّانی‌تابنده بود ، فرستاده پیغام کرد که اگرمرا اطمینان‌کامل‌ازجانب‌آن‌حضرت حاصل‌شود ، شب مستحفظین‌را که در دروازهٔ میرعلی‌آمویه میباشند کشته ، دروازه را می کشایم . اماجمعی از لشکریان‌باید در کمین‌بوده، بمجرداعلام من‌داخل‌شهرشوند. درشب‌شانزدهم ماه ربیع‌الثانی هزار و صد وسی ونه هجری مطـابق قوی ئیل * هنگامی که ظلمت شب پردهٔ غفلت بر روی غنودگان بسترخاك آویخته ، و سپهدار ماه افواج انجم و اختر را بتسخیرشهربند سپهر برانگیخته بود * .آن‌حضرت با ده دوازده هزار نفردلاورپیاده' اززاویهٔ خواجه ربیع آهنگ‌پای‌قلعه کرده ، در سمت دروازهٔ معهود ، در مکمن کمین ایستاده ' ظهور وعدهٔ پیرمحمد را آماده شدند . پیر محمد بر وفق تمهیدآن شب پاسبانان را کشته ، سرهای

۱ ـ در نسخهٔ « ط » : « عمدةالملك »

۲ ـ در نسخهٔ «ح» و « ط » عبارت بین دو ستاره وجود ندارد

ایشانرا بپای قلعه افکنده ، و دروازه را گشاده ، خدیو آزاده به نیروی بخت خدا داد ، با پیادگان تیغ زن و دلاوران صف شکن داخل شهر گشته ، آن حوزهٔ خلدقرین راتاصحن و چارباغ متصرف شدند. محمودیان که در محلات و بروج مشغول محـارست بودند از مشاهدهٔ این‌حال‌سراسیمه خود را بارك رسانیده متحصن گشتند . ملك محمود هنگام طلیعهٔ صبح ازدوطرف ؛ یکی از سمت خیابان چارباغ و دیگر ازسمت خیابان سفلی، در کمال جلادت یـورش بشهر درافکنده ، حضرت ظلّ‌اللهی پیادگان رزم کوش و سرداران جوشن پوش را پیش انداخته ، با شمشیرهای آخته ، از دو جانب بجنگ پرداخته ، و تا پـای ارك نخل حیات بسیاری از ایشان را بی‌بار و بـرگ ساخته ، وآن‌جماعت را بارك گریزانیدند .آن روزتمام شهر بتصرف لشکر نصرت قرین درآمده بعد ازآن حضرت شاهی از خواجه ربیع عازم زیارت و طواف ، وسعادت اندوز تقبیل‌آستانهٔ مقدسهٔ ملایك مطاف ، سلطان اقلیم ولایت و ارتضا ، نخل‌حدیقهٔ علی‌مرتضی، علی‌بن‌موسی‌الرضا علیه وعلی‌آبائه واولاده التحیة والثنـا گشته ، باز باردوی خودانصراف‌حاصل کردند . روز دیگر حضرت ظلّ‌اللهی‌آهنگ ارك کرده ، ملك چون راه تدبیر را بسته و دست چاره را شکسته دید ، ازدر استیمان درآمده ، جیقه زیاده سری و راه و رسم چاکری را ازسر گرفت وتخت و اثـاث سلطنت که مرتب کرده بود همراه‌آورده سپرد . ومهدی نام را که دربدوحال تونتاب گرمابه‌های مشهد ، و بمناسبت‌آن عمل درایام حکومت تون باملك در گلخن‌آمیزش‌آب‌سازش گرم کرده ، * و در این اوقات برمسند وکالت ملکی تکیه زده * ، ومنشاء اغوای او بود ، بیاسا رسانیده ، سایر متجنّده و اعوان ملك مورد عفووامان

۱ ــ در نسخهٔ « ط » : « در کمال جلادت یورش بشهر بردند . »

۲ ــ در نسخهٔ « ط » عبارت دو ستاره وجود ندارد .

گشتند . ملك محمود ازراه تلبیس بکسوت فقر تلبس جسته ، بمفاد « ترك الدنیا للدنیا » (۱) ترك ریاست را ترك تارك تجریـد ساخته ، سنگ قناعت برخودبسته وتخت را بپوست تخت تبدیل ، وازخرگاه دارائی‌سلطنت‌بخیمه قلندری و درویشی نقل و تحویل نمود ، و در یکی ازحجرات‌آستانه مقدسه برسم خمول نشست . پیر محمد درازاء این خدمت حاکم جام و جرعه نوش جام مرام گشته . بخطاب سلطانی حائز گشت .

در بیان توجه جناب نادری به خبوشان وصادرات‌آن ایام .

بعد از آنکه کلید فتح مشهد مقدّس بزور بازوی دلاوری بتصرف آن‌زیبندهٔ سریرسروری درآمد ، چندی‌ازاین معنی برنگذشت که عزیمت‌توقف درارض اقدس‌درخاطر انورتصمیم‌یافت، لذاجمعی‌ازافشاریه سکنةًا بیورد وتوابع‌را برای محافظت سرحدات‌آن‌نواحی گذاشته، بقیه را باشاهزادهٔ رضاقلی‌میرزاوحرم محترم بارض اقدس آورده ،آن مکان نزهت بنیان را که مظهرفحوای «**حَسُنَتْ مُستقراً ومُقاماً** (۲)» بود ، دولتسرای توقف وقرارگاه دولت ساختند . چون درمبادی حال‌منویّ و معهود ضمیراقدس‌آن بود ، که بعد ازتسخیرارض فیض نمود ، صفّه و منارهٔ‌آستانهٔ مقدسهٔ رضویه مذهب و زراندود شود . لهذا حکم والا بانجام این امرخیرفرجام صادر گشته ، مناره گنبد مبارك چون بی‌قرینه بود ، منارهٔ دیگر در محاذات‌آن باوج عیوق‌افراختند . که قبّهٔ چرخ برین را عمود ودیدهٔ مهروماه را دومیل زراندود باشد . الحاصل‌حضرت ظلّ‌اللهی بعد از فراغ از حل و عقد امور خراسان کس برای عقد گوهر مقصود که سابقاً دریام تپه خواهشمندآن‌معامله‌شده بودند روانهٔ خبوشان ، وچون بعضی‌ازآن جماعت عراقی و آذربایجانی که مقرّب بساط سلطنت بودند ، از جانب آن حضرت‌تمکین نمی‌یافتند ، واقتدارآن حضرت درمهمات ملکی نا ملایم طبع

۱ـ در نسخهٔ «ب» :«ترك الدنیا للدین احسن من کل شیئی.»
۲ـ سوره ۲۵ آیه ۷٦ ، معنی : خوب قرارگاه‌و ایستاد نگاهیست

ایشان می بود، خفیه درصدد اخلال بر آمده* شاه طهماسب را بخواستگاری مطلوب این مطلب ترغیب، و بجناب نادری رقیب کردند*[۱] **«وَمَا یَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ اِلَّا لَدَیْهِ رَقِیبٌ عَتِیدٌ»**[۲]. آن طایفه سست عهد بهمین سخن سخت شده، فرستادهٔ حضرت ظلّ اللهی را بی نیل مقصود باز گردانیدند، چون در این قسم امور تحمل حوصلهٔ مردم بازاری، که ازعار وحمیت عاری میباشند، برنمی تابد تا بچنین سرورغیورچه رسد. قطع وفصل این امررا بقبضهٔ شمشیر تیز، که محاکمه مرد ونامرد است، رجوع ودر دم باهوی خواهان جان فشان عازم خبوشان گشته، **علی آباد سه فرسخی خبوشان رامضرب خیام عزوشان ساختند. منظوراینکه درخبوشان** که شاه طهماسب واکراد حاضر باشند، بهرنحو که مقدرشده باشد این کارفیصل یابد. مقارن آن احوال شاهوردی بیك شیخانلو حاکم سبزوار وارد خبوشان گشته، محمد حسین خان حاکم آنجا، نوشته‌ای را که حضرت پادشاه در خصوص این مَطلب باو تحریر و بی‌حجابانه کشف نقاب از چهرهٔ شاهد مافی الضمیر کرده بود، بخفیه بخدمت آن حضرت ارسال داشت. باوصف اینکه آن جناب صوراین معنی را برأی العین بی‌پردهٔ مشاهده کرده بود، درپردهٔ خفا داشته تظاهر نکرد. هنگام شام که خسرو تیزروماه ازمنازل سپهر درطلوعید، و تك و تنها بسوی شهرستان غرب گرم شتاب شد شاه طهماسب برهنمایی تدبیر مهتران رکاب، واقتضای ایام شباب بدون اطلاع سرور فلك رخش[۳] براسبی سوار ومهتری ازاصطبل بااورفیق ویار گشته، جریده و تنها در لباس تواری خودرا بشهر رسانید. صبح که حرکت او برأی جهان آرا انکشاف یافت، اسباب وکارخانجات اوراکه درمعسکر ظفراثر بود، برای اینکه پایمال تغلب ودست فرسود تصرف دیگران نگردد مضبوط، وملبوس ومایحتاجی که برای اودر کاربود به‌خبوشان ارسال، وتتمهٔ را باخودبارض اقدس بر گردانیده،

۱ـ درنسخهٔ «و»: جمله دوستاره چنین است: «شاه طهماسب را راغب ورقیب این مطلب کردند.»

۲ـ سوره ۵۰ آیه ۱۷، معنی: نیفکند هیچ گفتاری جز آنکه نزد اوست نگهبانی آماده.

۳ـ درنسخهٔ «و»: «جناب»

واز منزل مزبور حرکت و در یوسف‌آباد، که در سمت غربی خبوشان واقع ومعبر اکراد بود، نزول وراه‌آمد وشدرا برقلعگیان مسدودساختند. درحین عبورمرکب والا ازحوالی خبوشان، از اکراد فوجی برسر راه جنود جلادت بنیادآمده، ببارقهٔ پیکان تیرو گلولهٔ تفنگ اشتعال نائره جنگ کرده، انهزام یافتند. شاه طهماسب بتحریك سبابهٔ تدبیرشاهوردی‌بیك وسایر اعیان دولت، که نبض‌شناسان‌مزاج‌شاهی بودند، ارقام باطراف‌ممالك‌خصوصاً بحکام کرایلی واستر آباد ومازندران نگاشته، حضرت ظلّ‌اللهی را بخیانت اسناد و ازآن گروه استمداد کرده، بملك محمود وملك اسحاق و رؤسای سپاه نیز که در اردوی همایون بودند ارقام‌فرستاد که ترك وفاق آن زبدهٔ آفاق‌نموده، راه نفاق‌پیش گیرند. ملك محمود گرچه‌نخست‌ابرازفرمان‌شاهی نکرد، * ولیکن چون دانست که عاقبت بروزخواهد کرد *[1] بعد از چندی مطلب را بنظر اقدس‌رسانید. هرچند که‌این‌معنی‌سبب نقار خاطروالا گردید، امادرمؤاخذه آن ناسپاسی و حق‌ناشناسی تجاهل فرمودند. بعد از چندی از ایلات اطرافی بامداد قلعگیان آمده، آن حضرت نیز از ارض اقدس حرکت نموده رفته طوایفی که بامداد آمده بودند ازطرف بیرون و قلعگیان ازطرف اندرون[2] بهیأت اجتماعی از سواره و پیاده هجوم آور شده مستعد قتال[3] گردیدند. حضرت ظلّ اللهی بادلیران افشار واخلاص کیشان جانثار بمعرکه‌کارزار بر آمده فریقین بهم‌آویخته و غبار عرصهٔ هیجا را بچرخ دوّار بر انگیختند. جعفرقلی بیك شادلو، که ازمعارف‌چمشکزك بود، درآن‌روز بگلولهٔ‌زنبورك کشته گشته، جمع کثیری عرصهٔ شمشیر آبدار وبقید اسار گرفتار گردیدند، وبقیهٔ ایشان گرم‌خیز میدان فرارشدند. روز دیگر جماعت قراچورلو که در میان‌طوایف اکراد صاحب‌شمشیر بدلاوری ممتاز وشهیرند، جمعیت نموده،

۱ـ در نسخهٔ «ط» عبارت بین دوستاره افتاده است
۲ـ درنسخهٔ «ح» : «درون»
۳ـ نسخه «ح» : «جنگ وجدال کشتند.»

بعزم امداد شاه طهماسب آهنگ قلعه کرده، حضرت ظلّ اللهی بعداز ظهور سپاهی[1] آن راهزنان سر راه بر ایشان گرفته، از آن جماعت نیز جمعی قتیل واسیر گردیدند. چون در صحرا و دشت حبس گرفتاران آن طایفه وحشی‌صفت[2] تعذّرداشت‌چاه طولانی‌حفر کرده، ایشان‌را به‌آن‌مکان‌انداختند، وبعد ازچند روز افنای ایشان را منافی مروّت دانسته، بمقتضای مرحمت و رعایت ایلیّت‌آنهارا مرخص‌ساختند. باوصف اینکه سرما درآن‌سال بحدّی اشتداد داشت، که کوه‌وصحرا، متصل‌ازبرف، درجامه پنبه‌داربسرمیبردند، *وآتش سوزان اگر ازبستر سنجابی خاکسترسربدر میکرد برجای خویش سرد گشته میمرد*[3] خبوشان را درکمال شدّت محصور کرده، قلعگیان را در تنگنای حیرت انداختند. آن حضرت مانند کوه پا برجا ثبات قدم ورزیده‌وآن‌جماعت‌چون‌ازضیق‌محاصره بجان‌آمده‌بودند، وسائط برانگیخته آن حضرت را بترك این‌مطلب تکلیف، وآن‌حضرت نیز بزبان سیف قاطع جواب‌آن‌حرف سخیف را می‌دادند. طایفهٔ مزبوره‌چون دیدند، که ازتوسّط وسایط‌کاری انجام نیافت، مستدعی‌شدند که‌آن عزیزعصراقبال از یوسف‌آباد حرکت، و وارد ارض اقدس‌شده[4]، ایشان نیز متعاقب شاه طهماسب را از خبوشان بارض‌اقدس برده، امرمعهود را صورت دهند. کارکنان آن دولت را غرض‌اینکه شاید ازخارج، ازحکّام ولایاتی که از ایشان استمداد کرده بودند، مددی رسیده ازاقرارخود نکول، وامر مزبوررا برای شاه طهماسب، که درآغوش‌تمنّایش‌خمیازه کش شوق‌این مطلب بود، صورت حصول دهند. اگرچه دلاوران رکاب از بسکه سرگرم رضاجویی آن حضرت بودند برف زمستان را بستر سنجاب[5] تصور کرده، از خدمت دلسردی نمیکردند. امّا

١ ـ درنسخهٔ «ط»: «سپاهی». ٢ ـ نسخهٔ «ح»: «دیوصفت و غول سیرت»

٣ ـ در دونسخهٔ «ح» و «ط» عبارت بین دوستاره افتاده است.

٤ ـ درنسخه «د»: «وعزیمت ارض اقدس‌کنند.»

٥ ـ درنسخهٔ «و»: «سترقاقم»

چون دواب و مراکب ازشدّت سرما در معرض تلف بودند[1] بملاحظه هوای کار وکارهوا حرکت ، وعزیمت ارض با برکت کرده ، بعضی‌ازاسبهای‌خاصّه شاه طهماسب را از ارض اقدس برای او فرستادند ، بازحضرت شاه طهماسب و اعیان‌آن‌دولت بناء را بدفع‌الوقت گذاشته راه تأمل می‌پیمودند، تا مقدمهٔ گرایلی واقع و از رسیدن کمك مأیوس گشتند .

توضیح این‌مقال آنکه : محمد علی خان قوللر آغاسی سابق ولد اصلان خان ، که در ایّام اقتدار فتحعلی خان قاجار ازدربار شاهی دور و از قرب‌بساط مهجورمانده درمازندران‌می‌بود، بعد ازقضیهٔ فتحعلی‌خان ازجانب شاه طهماسب مأمورشد ، که خزینه واسباب سلطنت‌را که‌درمازندران‌می‌بود باردوی شاهی نقل نماید ، مشارالیه بروفق فرمان عمل، و جمعی از غلامان وخاصّان نیز که‌ازشدت‌سردی دی، ودم‌سردی‌فتحعلی‌خان‌درقشلاق‌مازندران متواری‌بودند، دوران‌رابکام و * روی دل‌را ازایام*[2] دیده ،آفتابی‌شده وهمراه مشارالیه بعزم امداد اکرادآهنگ خراسان کردند . بعدازورود به جاجرم، من اعمال گرایلی، رحیم خان حاکم‌آنجا علی‌الغفلة شب برسرمنزل شرف‌الدین نامی، که ملازم حاکم استرآباد و درایام هرج ومرج صاحب‌جمعیّت واستبداد شده وبه محمدعلی‌خان پیوسته بود ، ریخته بسبب سابقهٔ نزاع او را بقتل رسانید . روزدیگر که صبح ازآفتاب پنجهٔ خونین‌بچهره چرخ‌برین کشید ، آهنگ منزل کرده ، محمدعلی‌خان تمامی اثاث سلطنت‌را گذاشته فرار، و رحیم خان تمامی‌آنها را بحوزهٔ اختیار خویش در آورد . این خبر متواتر بسمع شاه طهماسب و اکراد رسید ، یأس[3] کلی بر احوال ایشان راه

---

۱ ـ درنسخه «و» بعد از « درمعرض تلف بودند » جمله « وخدیو فرزانه نیز ازمبادی کار همیشه متوکل بخدای یگانه وعامل حسن مدار باآشنا و بیگانه و جمیع خلق زمانه می بودند . » وجود دارد .

۲ ـ درنسخهٔ « ط » عبارت بین دوستاره وجود ندارد .

۳ ـ در نسخهٔ «ط »: « بأس »

یافت. شاه طهماسب لابداً ازخبوشان حرکت کرده، درحوالی نوروز وارد ارض اقدس شد. پس حضرت ظلّ اللهی کس نزد رحیم خان فرستاده، تمامی خزاین واسباب منهوبه را استرداد، و واصل سرکار شاهی ساختند. درهمان اوان حضرت ظلّ اللهی شبی بعد از تجرّد از علایق جسمانیّه [1] و هو اجس نفسانیّه [2] و اتصال بمجرّدات علویّه، و مشاهدهٔ صور غیبیه، و استضائه از انوار قدسیّه در عالم رؤیا دیدند، که مرغابی بزرگ که آنرا «قو» گویند نمودار گشته، آن حضرت تفنگی در دست داشتند و بجانب آن قو خالی کرده، قورا بدون آنکه آفت زخمی رسد، زده در بغل گرفتند. بعد ازآن بخیمهٔ قبابی [3] که مخصوص آن جناب بود، آمده دربرابرآن خیمه چشمه وحوضی و در میان حوض ماهی سفیدی بود ببزرگی بره، که چهارشاخ قوی داشت، آن حضرت به حاضران فرمودند که اورا بگیرید، همه رفتند نتوانستند، آخر الامر خود دست انداخته، صید کردند و در بغل گرفتند. صبح این خواب را بنزدیکان حضور همایون نقل کردند. شخصی از حضّار این شعر را خواند:

اگر درخواب بینی مرغ وماهی   نمیری تا رسی بر پادشاهی.

در ذکر وقایع قوی ئیل مطابق سال همایون فال هزارو صد و سی و نه هجری.

روز بیست و ششم شهر رجب المرجّب، خسرو سیّارگان رخت بشهرستان حمل کشید، وشاهد گل بپیرهن بهار، درشبستان چمن، ودامان جویبار آغاز جلوگیری کرد. عروسان دلارای لاله و ریحان، در حجلهٔ گلشن به نشوونما برخاستند، ومشاطهٔ قوای نامیه، چهرهٔ لاله رخان نسرین ویاسمین را به غازه و گلگونه دلکش آراست. [4] عندلیب شوریدهٔ حال درعشق

---

۱ ــ درنسخهٔ «و»: «جسمانی». ۲ ــ در نسخهٔ «و»: «نفسانی»

۳ ــ درنسخهٔ «د»: «فتائی.»

گل بدفع خصمان بشور انگیزی تیغ زبان تیز ، و فاختهٔ سوخته بال در هوای سرو سهی بجستجوی رقیبان کوکوزنان از سبزهٔ نوخیز ، ساز وبرگ دشنه وخنجرخونریزنمود* [1] . جماعت اکراد که سخنان ایشان مانند آب ورنگ بهار بی‌اعتباربود ، ازآمدن تقاعد ورزیده واکراد وسکنهٔ کلات و دره جزرا بمخالفت برانگیخته ، وآن طایفه درمحال دره جزبسر کردگی شکر بیك چمشکزکی جمعیّت نموده ، آغاز شورش کردند . و تاتاریه مرو نیز بتحریك ملك محمود طبل یاغیگیری کوفته ، جمعی ازقاجاریه مرو را مقتول ، و قلعه را تصرف کرده ، نقاره بنام ملك محمود بنوازش درآوردند . پس آن حضرت ظهیر الدوله ابراهیم خان را به تنبیه اکراد دره جزتعیین ، وآن طایفه سپر بی‌شرمی برروی کشیده ، با ابراهیم‌خان ازدر ستیز درآمده جمعی از لشکریان خان مزبور بشور انگیزی شکر [2] شربت فنا بتلخی نوشیدند . از یکطرف کلانتر درون با ترکمانیهٔ یمرلی و علی ایلی ، و از یك‌سمت محمدحسین‌خان زعفرانلو وشاهوردی‌خان‌شیخانلوسلسلهٔ جمعیّت را انعقاد داده ، باعدّت واستعداد بمعاونت اکراد پرداختند، وابراهیم خان را در دره جز محصور ساختند . حضرت ظلّ اللهی بعد از شنیدن این خبر دلگزا باشاه طهماسب آهنگ دره جز کرده ، در راه خبررسید ، که جمعی‌از اکراد باکوچ و بنه خود روانهٔ خبوشانند . آن حضرت شاه طهماسب را در میانهٔ مشهد وخبوشان درقلعه‌ای موسوم به دستجرد گذاشته ، خودبخبوشان ایلغامیشی کرده، بآن‌طایفه‌متلاقی گشته، اگرچه بمراعات‌آیین ناموسداری متعرض اسراء وزنان آن راهزنان نگشتند ، اما تمامی اموال ایشان وباقی رؤسای خبوشان را غارت ، و کام ایشان را لذّت اندوز مرارت ساختند . از آنجا متوجه دره جز گشته ، کما ینبغی و یلیق آن طایفه را معروض تیغ

۱ ـ درنسخهٔ « ط » عبارت بین دوستاره وجود ندارد .

۲ ـ درنسخهٔ « ط » : « بشورانگیزی شربت فنا نوشیدند .»

بیدریغ ساختند . تتمه تـاب مقاومت نیاورده ، باسر کردگان خـویش راه خبوشان درپیش گرفتند. جمعی ازدلیران عرصهٔ ستیز درموکب آن حضرت، متعاقب فراریان، تاحوالی‌خبوشان تکاورانگیزشدند، وفوجی نیز باشارهٔ والا برای‌احتراق‌خرمن‌حیات ، وهدم بنیان‌جمعیّت‌ایشان‌اشهب عـزیمت را برق تك و صرصرخیز ساختند . مأمورین جان نثار آن بد کردار را عرصهٔ تأدیب وتدمیر، وسر کردهٔ آن‌جماعت‌را که سلیمان نام شیخانلو بود گرفته ، وچون ازحق‌نعمت همسایگی‌آن حضرت چشم پوشیده بود ، چشمهای اورا **«عِبْرَةً لِلنّاظِرینَ»** ازحدقهٔ برآورده ، قلعهٔ خبوشان را محاصره کردند. سر کردگان ازقلعه برآمده ، دیگرباره متقبّل ومتعهّد شدند که سرازاطاعت‌والابرنتابند. آن حضرت نیز برای اتمام حجت قبول ، و رایت جهانگشایی‌را بجانب‌ارض اقدس پرتوانداز وصول نمودند . و ازآنجا ابراهیم خان باشارهٔ آن حضرت روانهٔ مرو ، و بند سلطانی مرو را شکسته ، تاتاربه آنجا که در مقام طغیان بودند ازبی‌آبی عاجز شده ، وقلعهٔ مرورا سپرده ، در صدد اطاعت درآمدند . اما اکراد خبوشان باز ازعهد خود نکول نموده ، راه پیشینه پیش گرفتند. آن حضرت بفحوای **«لاتُثْنی اِلّا وَ قَدْ تُثَلَّثُ»**[۱] سیم باره ، بارگی عزیمت را بجانب خبوشان جولان داده ، شاه طهماسب هرچند که در باطن طالب این مطلب ومدّعی‌این‌مدعابود،امادرظاهرباز رفاقت کرده،بعدازورودبه‌خبوشان، مخاصمان، خصوصاً بیرام علی بیات که درآن زمان ناظر سرکارشاه طهماسب بود ، چون دیدند که ازین نیرنگها ، نقش موافق تمنّای ایشان از پرده خفا صورت ننمود ، ممهّد گشته ، خواستند که اکراد را به بهانهٔ اصلاح بمیان سپاه‌آن حضرت کرده ، بااین‌وسیله‌کاری از پیش برند . اکراد هرچندایشان را در دوستی‌خود صادق وبآن‌حضرت منافق میدانستند ، اما جرأت بقبول‌این امر نکرده ، که مبادا آن حضرت بعـد از ورود ایشان بمعسکر نصرت اثر

۱ــ درنسخ «ح» ، «ط» این عبارت وجود ندارد .

درین ماه سبقت‌گزین گشته قضیه برعکس نتیجه بخشد. بیرامعلی خان و یاران او چون این تدبیر را در مزاج اکراد بی‌اثر، ونخل تمهید را بی‌ثمر دیدند. حضرت شاهی‌را بجانب نیشابور ترغیب نموده، شاه طهماسب[1] که همیشه‌پای عزمش در راه بیراهی تیزرو و پیك خیالش در نشیب و فراز وادی اخلال در تك ودو بود،[1] چون قدم سعی‌خودرا فرسوده، ورنج‌خودرا بیهوده یافت، از جانب نادری عذرخواه گشته، بجانب نیشابورشتافت. حضرت ظلّ‌اللهی این دفعه کمر همت بعزم تنبیه اکراد بسته، قلعه را محاصره کرده، محصورین چون صورت‌حال‌را چنین دیدند، بطایفهٔ شادلو وقراچورلو که مردشمشیرزن وبهادران صف شکن بودند اعلام[2]، وازایشان استمداد کرده، فوجی‌عظیم ازآن جماعت بکماك محصورین توسن تهوّر برانگیخته، اهل قلعه‌بمیدان جلادت قدم نهاده، ازقلعه بیرون‌آمدند. آن حضرت که همیشه فتح وظفر دواسبه در رکابش روان، و تهمتن اقبالش درمعرکهٔ رزم آوران اسب دوان است[3] باقلعگیان گرم ستیز گشته، ایشان را پی‌سپر وادی گریز ساختند. بعد ازآن متوجه اکراد بیرون شده، قلب جمعیّت ایشان را بحملهٔ زهره شکاف از هم دریده، جمعی کثیرازآن طایفه قتیل واسیر گشته، واسراء را آورده در کنارخبوشان بسیاه چال انداختند. اکراد چون خود را در ورطهٔ عجز وزبونی دیدند، از دراستیمان درآمده، بخدمت‌آن حضرت فایزشده، استدعای انصراف‌موکب مسعود بجانب مشهدنموده، وتعهّد انجام امرمعهود راکردند. پس‌آن حضرت گرفتاران را بمراعات راه ورسم ایلیّت مرخص، ومحمدحسین خان حاکم خبوشان را با ولد شاه وردی‌بیك، وسرکردگان اکرادملازم رکاب ساخته، ازراه سلطان میدان‌بعزم ملاقات شاه طهماسب

۱ ـ درنسخ «ح» و «ط»: «شاه طهماسب که همیشه مقصدش وادی گمراهی وراه عزیمتش طریق بیراهی بود.»
۲ـ در نسخ «ح» و «ط»: «وضع را اعلام»
۳ ـ درنسخهٔ «و» در درمعرکه رزم‌آوران دوان است.»

عزیمت ارض اقدس کرده ، درآنجا محمل کشان هودج مقصود ، از خبوشان وارد گشته ، شاهد مطلوب‌را بشبستان حصول رسانیدند. اگرچه‌درین‌روزنامهٔ ظفر، که نوعروسان دلارای اکثر وقایع بملاحظهٔ‌تطویل مقال حجله آرای خلوت‌سرای‌بیان نگشته درپرده اجمال‌میمانند، وذکر اینگونه امور ازفائده عاری وخارج‌ازدایره مطلب نگاری است ، اما چون مقدّمهٔ مواصلت باباعلی بیك ، و بعد ازآن این وصلت که خون دلیرانش غازهٔ آرایش، و تیغ تیزش گزلك پیرایش بوده ، از مسببات این دولت شمرده میشد . لذا بسرانگشت قلم ، نقاب خفا از چهرهٔ این مدّعی گشوده شد . همانا حکمت بالغهٔ الهی مقتضی‌این بود ، که بوسیلهٔ این‌دو وصلت تولیدنتایج دولت، وتکوین‌موالید قدرت وشوکت‌آن‌حضرت شده ، تاسر کشان افشاروایلات اکراد ، که اعظم ایلاتند بعد ازخودآرایی وخودآزمایی بعجزخود اقرار، وباخدیوآزاده عقد بندگی بسته ، طریق‌خدمت اختیار نمایند ، والاّ این‌مادّه چنان مادّه قابله نبود ، که تولید این همه فساد و خونریزی ، و ایراث نزاع وفتنه انگیزی کند .[۱]

در بیان کشته شدن ملک محمود و ملک اسحاق باشارهٔ قهرمان قهر خدیو آفاق

درخلال این احوال بظهور پیوست ، که تاتاریه درمرو بنام ملك محمود نقارهٔ عصیان فرو کوفته ، و قلعه را ضبط کرده بودند . ملك در جزو هر روزه نوشتجات بایشان قلمی ، و آن طایفه را تحریك بفساد می نمود . چون‌درمقدّمهٔ خبوشان، چنانکه مذکورشدارقامی که ازجانب شاه‌طهماسب مشعر برمخالفت‌آن حضرت صدور می‌یافت ، مخفی‌داشته ، خاطر انور ازین رهگذر غبار آلود کلفت می‌بود . درین وقت ، که بروز این‌خیانت ضمیمهٔ افعال‌سابقه گردید ، افناء برابقاء راجح‌آمد ، محمدخان‌چوله ، بامرهمایون

۱ ــ در نسخهٔ «و» : آیت « ذلك تقدیرالعزیزالعلیم » وجود دارد .

اورا بقصاص خون محمدبیك مین‌باشی‌چوله ، که از کشتگان بیداد محمود بود ، بامِلك‌اسحاق بیاسا رسانیده ، وملك محمدعلی‌را که‌برادر کوچك ملك محمود بود به نیشابور نزد بیرامعلی‌خان بیات فرستادند ، اونیز مومی‌الیه‌را درعوض خون فتحعلی‌خان برادرخود عرضهٔ انتقام گردانید .

هرسری‌شایستهٔ تاج بزرگی کی‌بود   گرنسازی باقضاسردرسرسودا کنی.

بعد ازقتل ایشان ملك اسد الله حاکم سیستان را ، که درآن‌اوان بخدمت‌آن‌حضرت‌آمده بود ، با اولاد واحفاد و کوچ ومنسوبان‌ملك مرخص و روانهٔ وطن مالوف داشتند .

در بیان نهضت موکب جهانگشا بحدود قاین و تنبیه حسین سلطان و کیفیت جنگ محل سنگان

دراثنای توقف رایات جهانگشا درارض‌اقدس حسین سلطان ، که از نقبای سیستان و در حدود قاین بود ، باعتبار انتساب بامِلك محمود آغاز فتنه جنبانی کرده ، نایبی را که از جانب آن حضرت درآن ولایت بود ، از فساد درون بیرون کرد .[۱] حضرت ظلّ‌اللهی فوجی‌را بتنبیه اومأمورساخته ، کاری میسر نشد . چون تنبیه افاغنهٔ سنگان منظور نظروالا بود ، درهفدهم شهر ذیحجة الحرام سنهٔ هزار و سیصد و سی و نه هجری مطابق قوی ئیل ، بمرافقت شاه والاجاه با هشت هزار نفر از سربازان معرکهٔ جانفشانی بهمعنانی تأیید یزدانی از ارض اقدس نهضت فرموده ، بمجرّد وصول آوازهٔ توجهٔ موکب منصور بآن سمت تزلزل در بیان حال آن جماعت راه یافته ، ملك‌کلبعلی ، ولد ملك محمود ، بامِلك لطفعلی برادرزادهٔ اوونقبای سیستان، که درآن مکان بودند ، فرارکرده باصفهان رفته به اشرف غلیجائی‌پیوسته ، و کمر بملازمت اوبستند . حسین سلطان درقلعه تحصن‌جسته ، بعد از ورود رایات نصرت‌آیات ، درمقام ندامت وبندگی‌بصدور عجز وشرمندگی‌برآمده

۱ـ درنسخهٔ « ط » : «ازخبث طینت وزشتی‌رویت به بیرون راند .»

اعتذارش محل قبول یافته ، بعدازانتظام مهام آن سرزمین کوکبهٔ سنگین بجانب سنگان حرکت کرده ، سه روزه قریهٔ اسفندین[۱] مخیم سرادقات عزّوتمکین گشته ، روز رابع به ترتیب هراول[۲] وتیپ ، وانضباط لشکرهژبر نهیب ، و تعیین ساقه و جوانغار ، و آرایش طرح محاربه وبرانغار ، پرداخته وارد مزن‌آباد[۳] شدند . بسبب اینکه مابین آن مکان و زیر کوه ریگ بوم بود ، توپخانه در ریگ نشست . پس آن حضرت جمعی از دلیران را با شترهای کوه کوهان برداشته ، خود برشترمانند مهربربختی سپهرسوارشده، آستین عزم و پای همت برزده ، گاهی سواره ، و گاهی پیاده ، بکشیدن توپخانه می‌پرداختند . ودرشدت صیف که‌آب جز در دم سیف یافت نمیشد ، آنهم نصیب اعداء بود ، یك‌شبانروزدرآن بیابان زحمت توپخانه را کشیده ، و در دوم شهر صفر نزول اجلال به بهدادین واقع گشته ، چون جمعی از افاغنه درقلعه بهدادین ساکن ، وچند روزبود که عساکرفیروزی مآثر ، در انتظارمصالحه ، که افاغنه از راه کید می کردند ، تنگدل‌وجویای‌قتال باآن گروه پیمان گسل بودند . همت والا بدفع آن طایفـه مصمم گشته ، آن جماعت چون خودرا در معرض بلا دیدند ، ازراه خدعه ازقلعه برآمده عهد کردند ، که سر کردهٔ ایشان رفته افاغنه قلعهٔ نیازآباد را مطمئن وخاطرجمع در رکاب اقدس حاضر کرده ، وقلعه را بتصرف جند قاهر دهند . بعد ازاستقرارایـن‌عهد سر کردهٔ مزبور بقعلهٔ نیازآباد رفته ، ازعهد خودبازگشت کرده بازنگشت . آن حضرت نیزخلق بهدادین را بسبب خلف وعده ازتیغ تیز گذرانیده، مال ودواب وعیال ایشان را بمعرض نهیب و اسیری درآورده، رعایای‌آن محل را که با افاغنه اتفاق ورزیده بودند ؛ امان داده ازمؤاخذه ایشان باخذ سیورسات وتوپ کشی اکتفاء کردند . بعضی ازقلعه‌جات اظهار

۱ ـ درنسخهٔ « و » : «اسفدین» ۲ ـ درنسخهٔ « و » : « قراول »
۳ ـ درنسخهٔ « ب » : « مامزن‌آباد » .

اطاعت کرده ، کلانترسنگان ازدادن سیورسات‌تمرّد ورزیده، کس نزدافاغنه باخزر و کوسویه و غوریان فرستاده ، استمداد نمود . پس امر قضا امضاء عزّ نفاد یافت ، که جمعی از دلیران توپ قلعه کوب را از ارض اقدس ملایك مطاف از راه بالای خواف ، برسر قلعهٔ سنگان برده ، قلعه را محاصره ، و منتظر ورود موکب والا ، وطلیعهٔ نیّر نصرت اواء باشند . رایات منصوره در چهاردهم ماه مذکورآمده ، قلعهٔ مزبوررامحصور، ومحاط سپاه منصورساخته، ازطرفین بانداختن توپ وتفنگ هنگامه سازعرصهٔ جنگ شدند .

سانحهٔ عجیبه که در آن اوان اتفاق افتاد اینکه : در حینی که توپچیان بامر والا، گرم پر کردن وانداختن توپ بزرگ بجانب قلعه بودند. حضرت ظلّ اللهی برسرقلعه‌آمده ، محاذی دهن توپ ایستاده ، متوجه‌تعلیم توپچیان بودند . درآن‌اثنا که توپچی توپ‌را خالی کرده، ودوباره مشغول پر کردن‌آن شد ، آن حضرت بالهام غیبی عزم مراجعت کرده ، همین که پنج شش قدم ازآن موضع خطرناك دورشدند ، ناگاه توپ ازحرارت درون‌آتش گرفته ، شرارهٔ شرارت افروخت . سعید سلطان کلانتر درون، وچند نفر از توپچیان وملازمان مروی ، که درآنجا بودند بصاعقهٔ فنا سوختند . اگرچه وقوع این‌حادثه ، ملال‌افزای خاطرها گردید ، امّا ازآنجا که دل حقیقت ـ سرشت اقدس ، کوه پابرجای جهان توکّل ، وضمیرمنیرش لنگرالبرز پیکر دریای تحمّل‌بود ، بصرصرانگیزی ریاح نوائب ، ولطمه‌خیزی امواج‌حوادث ازجا درنمی‌آمد . این امررا براحتراق کوکب طالع خصم بداختر محمول فرمودند . ودرهنگام شام که چرخچی‌مهرازمعرکهٔ سپهر روز ، سربسرمنزل غروب گذاشت ، وماه زرین کلاه بطلایه داری معسکرنجوم فلك ، رایت‌ضیا برافراشت . طلایه داران بپاسبانی قشون مشغول شده ، مانند دیدهٔ انجم و اخترازنگهبانی‌نیاسودند ، وتا طلوع صبح از شهب ثاقبه توپ وتفنگ ، قلعه

سنگان نمونهٔ قلعهٔ ذات‌البروج سپهر ، و از شرارهٔ آسمانسوز بوارق بادلیج وضرب زن ، فضای هامون عرصهٔ چرخ برین‌بود . آن‌شب گلولهٔ توپهای‌صف شکن ، بربرج وباره حصار رخنه افکن گشته ، روزدیگربهمین‌نهج ، توپهای صاعقه بارآتش افروز خرمن هستی مرد وزن می‌بودند ، تا اینکه ازصدمات توپ ، حصارقلعه مانند دل قلعگیان تزلزل یافته ، یك‌طرف برج فرو ریخت، دلیران میدان نبرد یورش برده شیرحاجـی را تصرف کردند . افاغنه بعد از مشاهدهٔ این‌حال ازدراستیمان درآمدند . روز دیگر که صبح صادق تیغ‌مهر بگردن افکنده ، از قلعه افق برآمـد . کلانتر سنگان شمشیر استیمان را هیکل گـردن ساخته ، دست در ذیل ندامت زده ، متقبل دادن سیورسات گشته ، بقلعه برگشت و دوباره سرکشی‌بنیاد نهاد . ازاین واقعه ،آتش‌قهر قهرمان زمان شعله ورگشت . جیش انجم حشر[1] ، بفرمان آن سرور ، قلعه را در میان گرفته ، مشغول ستیز شد . در شب هفتم ماه مزبور قلعه بتصرف درآمد . مردان و زنان ایشان عرضهٔ قتل واسر گشتند ، وآن سرزمین لگد کوب جنود ظفرنشان ، واموال واسباب قلعه حمل مطایای کوه‌توان گشت. بعدازآنکه‌کارقلعگیان‌ساخته ، وقلعه‌ازمتنفس پرداخته شد ، از مستحفظان فرزانه با خزر خبررسید کـه هفت هشت هزار نفرافاغنهٔ هرات باعانت اهل سـنگان، وارد نـیازآبـاد[2] گشته‌انـد. کـوکبهٔ والا نـیز بـعزم مـقابله بـرآمـده خواف را که دریك‌فرسخی سنگان واقع ، وقلعه محکم و مـکان خرم بود ، محل قرار قرار داده بمفاد «لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ»[3] برای‌هرفرقه و گروه منزل ومکانی مقرر فرمودند . روز دیگرافاغنه که بجنگ قزلباشیه جری بودند ، در کمال دلیری وارد دوفرسخی اردوی همایون گشتند . غافل ازاینکه :

فرد :

۱ ــ در نسخهٔ « ط » : « لشکر فیروزی اثر »

۲ ــ در نسخهٔ « و » ، « ز » ، « هـ » : « تاپیاد » .

۳ ــ سوره ٦ آیه ٦٧ . معنی : « برای هرچیزی وقتی مقرر است . »

گربه شیر است در گرفتن موش
لیک موش است درمصاف پلنگ .

چون چشم مردم ایران عموماً ازافاغنه هراسان ، وآن اول جنگ آن‌طایفه بالشکر خراسان بود. حضرت ظلّ‌اللهی که وایافته رموز آگاهی وعیارسنج‌نقد حیات لشکری وسپاهی بود . جنگ میدان رامقرون مصلحت ندانسته ، می‌خواستند که‌آهسته‌آهسته غازیان را باولی(۱) خورطعمهٔ خصم افکنی ساخته ، بتدریج بتقویت دلهای باختهٔ ایشان پرداخته ، بعداز آنکه ایشان را دلیر، و درعرصهٔ دشمن شکاری شیر گیرسازند رخصت میدان‌جنگ دهند . لهذا لشکریان را امرفرمودند که درهمان لشکرگاه خود سازی ، و بتیر و تفنگ دستبازی کرده باشند ، تا رفته رفته جری ، و بعد از خود آزمایی در جنگ میدان ، کارفرمای تیغ دلاوری گردند . پس آن حضرت بعدازترتیب ضابطهٔ لشکرواستحکام سنگر، پانصد نفراز دلیران‌کارآزموده را سوار ، و در تیررس معسکر نصرت‌اثر، بنسیم جلوهٔ بادپای خاك نورد ، آتش افروز نائره جنگ و پیکار گشتند . هرچند غازیان بتمنّای میدان ازجا در آمدند ، خدیو تهمتن رزم ، باقتضای رویـهٔ حزم ، عنان داری توسن عزم ، ایشان کرده ، سپاهیانه با آن گروه‌آغاز دستبرد و بتوپ وتفنگ بنیاد زد و خوردنمودند . جمعی کثیرازافاغنه راطعمهٔ شمشیرحرب ، ولواء ظفررابخون ایشان چرب کردند . القصه تاچهارروز دیگرمعرکهٔ قتال باین نهج‌آراسته ، هردفعه غلبه و نصرت ازاین‌طرف بروجه خواسته بعمل‌آمد . درشب چهارم که سپاه خیمه‌نشین ماه ، درمعرکهٔ سپهر، ازدایرهٔ هاله سپرانداخت واحشام نجوم بدامن دشت فلك هجوم کـرد . افاغنه حرب را بهرب بدل ساخته ، بجانب هرات برگشتند . آن حضرت نیز تعاقب را مقرون بصلاح ندانسته ، حرکت برسرهرات رابوقت دیگرمحول وموقوف ، وعنان اشهب گیتی‌نورد

۱ ــ در نسخهٔ « و » : « بابلی »

عنبرین ستام را ، بجانب ارض اقدس معطوف ساختند .

در بیان وقایع پیچی ئیل موافق سال هزار و صد و چهل هجری و نوروز فیروز آن سال

داور زرین کلاه مهر ، که در سر منزل حوت اظهار نهنگی می کرد ، روز هفتم شهر شعبان ، در ملك حمل از سنجاب[1] بهاری افشای صولت پلنگی کرده ، با تیغ شعشعه ، و رمح و سنان اشعّه ، بخصم افکنی لشکرشتا پرداخته ، خدیو جهانگیر بهار ، که منشور عزلش از دیوان قضا ، درساحت غبرا انتشاریافته بود، دوباره بربارهٔ حکمرانی نشسته افسادپیشگان دی را ازدارالمرز چمن برانداخت . سپهدار بلند مقدارچنار، بتازگی بزور بازوی قوت نامیه بر ممالك گلزار دست یافته ، مبسوط الید گشت . حکم گلهای آتشین وفرمانروای فروردین چون آب بر بسیط خاك جاری شد . مجلس تحویل آراسته ولوازم جشن عید با نصرت و تأیید بتقدیم رسید . چـون از دیوان «**يفعل الله مايشاء و يحكم مايريد**» ، حـکم قضا بزوال آفتاب دولت صفویه تصدیر، وبطلان آن نگاشته کلك تقدیرشده بود . روزبروز امورچنداز مکمن غیب جلوه ظهور می کرد. عقل صایب و رأی مستقیم آنرا بجزتضییع اسباب آن دولت محملی قرار نمی‌داد . مجملا ازمراتب آن احوال اینکه : ارکان دولت پادشاه والا جاه سبك مغزی را با گرانجانی و سخت دلی را بـا سست رایی جمع کرده ، بتقریبات اسباب شکست برای آن دولت والا درست می کردند ، و آنچه منافی مصلحت بود بجلوه‌گاه ظهور می‌آوردند . هرچند حضرت ظلّ اللهی بملاحظهٔ پاس دولت صفویه، بیشتر در مقام منع و تأدیب آن جماعت درمی‌آمد ، ایشان بمفاد «**و لا ينفعكم نصحي ان اردت ان انصح لكم**»[2] کمتر می شنیدند . با وجود اینکه عسس امر و نهیشان پا ازچاردیوار دولت سرا بیرون نمیگذاشت ، پیك جهانگرد قوت طامعه را

---

۱ ـ درنسخهٔ « و» ، « ح » : « سحاب » ۲ـ سوره ۱۱،آیه ۳۷. معنی : « ونفع ندهد شمارا نصیحت من اگر بخواهم که نصیحت نمایم برای شما »

درچهارحدجهان پویه زن ، وجاذبهٔ اشتهاء را درطلب‌جلب منافع ، شحنه هر کوچه وبرزن ساخته ، بسنگ رسوایی وهرزه درایی حلقه کوب دردوست و دشمن می‌بودند ، وآن حضرت بنابرضاجویی‌خاطر پادشاه همه وقت مراعات حال ایشان ، و منع مفسدان و بداندیشان و بدگفتاران[1] نموده بگفتار نرم تألیف‌قلوب‌درشت‌آن نفاق کیشان‌می کردند . مقصوداینکه‌آن‌طایفه دست‌بد دخلی را از گریبان‌حال ولایت کوتاه سازند ، تاآن حضرت باتمام‌کار افاغنهٔ هرات واصفهان پردازند . بعد ازآن این اقتدار وحکمرانی بایشان ارزانی باشد. ولی چون ذات‌آن‌جماعت سرشتهٔ‌آب و گل غرض، وترك عادت بفحوای «**اَلْعادَةُ كَالطَّبیعَةِ الثّانیَة**» موجب مرض بود، ازعین زبانکاری چشم ازطمع خود نپوشیده، ازمضمون « **عَزَّ مَنْ قَنَعَ و ذَلَّ مَنْ طَمَعَ** » غافل گشته، و کار دشمنان رایکسو گذاشته ، دراخلال دولت نادره می کوشیدند . القصه‌پادشاه والا جاه درباب‌توجّه موکب جهانگشا بجانب اصفهان ، مکرر بآن حضرت تأکید والحاح شدید نموده ،آن حضرت هرچند در برابر این گفتگواقامه معاذیر، وبیان موانع ومحاذیر کرده ، می‌فرمودند که مثل ابدالی‌دشمن قوی درهرات گذاشتن ، ورایت عزیمت بدفع دشمن دور افراشتن ، رویه حزم و مقتضای‌استقامت رأی وعزم نیست ، اول‌بتنبیه دشمن همسایه باید پرداخت‌و بعد ازآن کارسفر اصفهان باید ساخت . شاه‌طهماسب‌این سخنان را ناشی‌از بهانه ودفع‌الوقت‌می‌شمرد، واصراررا ازحد برده ، تاآنکه‌فیمابین‌چنین‌ممهّد شد ، که‌آن‌حضرت ازارض‌اقدس ، وشاه والاجاه ازنیشابوربجانب سلطان‌آباد ترشیزحرکت کرده ، درآنجا سلسلهٔ جمعیت رامنعقد ساخته ، باستعدادتمام متوجه هرات شوند. پس هردو وارد سلطان‌آباد گشته، حضرت ظلّ‌اللهی به تهیهٔ کارسفرپرداخته ، بعداز اینکه کوکبهٔ والا در شرف حرکت درآمد ، اعیان دولت شاهی‌نغمه دیگربرطنبور افزوده ، ترانهٔ دیگرساز کردند،* واز

۱ ــ در نسخهٔ «و» ، «ط» این کلمه وجود ندارد .

دایرهٔموافقت خارج آهنگ گشتهٔ عزیمت مازندران نموده *[۱]، باخود مخمّر داشتند، که انجام‌کارهرات وامور خراسان برذمهٔ خدیو بیهمال‌است، ومحمد علیخان ولد اصلان‌خان بایدنایب‌السلطنه وسردار عراق وآذربایجان باشد. بعد بحضرت ظلّ اللهی پیغام فرستادند تا بنحویکه تعهّد کرده اند متوجه هرات بشوند، وخود بقصد مازندران متوجه سبزوارشدند. پس‌خدیو بیهمال ازراه خواف و باخزرعازم هرات گشته، ماهچه لوای فلك مسیرچند منزل راه را رشك فرمای منازل‌ماه منیرساخت. اعیان دولت شاه والا جاه شروع باخلال کارخراسان، و دور ونزدیك را ازخود هراسان کردند. ازآن جمله باهالی بی گناه‌آن حدود خصوصاً بکسان و منسوبان جمعی که از ملتزمان رکاب معسکر نصرت اثر، ودرموکب والا عازم سفربودند، تعدّی آغاز ودست تطاول دراز کرده، خواستند که باین تقریب سنگ تفرقه درمیان لشکرآن حضرت اندازند. آن حضرت چون رخ کار را چنین دیدند، از عزیمت سفر هرات منصرف و بجانب ارض‌اقدس منعطف گشتند. امنای دولت شاهی باز ازحرکت نا صواب خود متقاعد نگشته، برسر قلعه کهنه مشکان[۲] که مابین سبزوار ونیشابور واقع، وبسکنای طایفه‌یی ازبغایری اختصاص داشت حرکت کردند. توضیح این‌مقال آنکه: چون طایفه‌یی ازبغایری سکنهٔ‌آن قلعه سمت هوی خواهی بحضرت ظلّ‌اللهی داشتند، و کارگزاران سرکار شاهی‌بتفریق واستیصال این‌نوع طوایف همت ناقص می گماشتند. بتحریك بعضی‌ازاعیان قتل وتدمیرآن طایفه رانصب العین ضمیرساخته، باجمعی که همراه داشتند ازسبزوار برسرآن‌طایفه ایلغار، وقلعه را تصرف کرده، بنهب و اسرقلعگیان پرداختند. درخلال آن حال بعرض والا رسید که موسی نام دانگی، که از رؤسای ابدالـی هرات بود، با جمعی‌از افاغنه بتاخت ناحیه

۱ ـ در نسخهٔ « ط »، « ح » جمله بین دو ستاره وجود ندارد.

۲ ـ درنسخهٔ « ب »، « و »: « سنگان »

بیارجمند رفته ، حضرت ظلّ اللهی فی‌الفور بقصد سد راه آن طایفه تحریك لواءِ[۱] کرده ، بعد از ورود بقدمگاه نیشابور ، خبر قلعهٔ کهنهٔ مشکان مقروع سمع خدیو جهان گشته ، بشاه والا جاه نوشتند : کـه مقصود ایشان تنبیه بغایری بوده ، بروجها کمل بعمل آمده است، چون همیشه تمنّای تنبیه افاغنه داشته‌اند ، حال آن طایفهٔ ددبپای خود بدام افتاده، وبمیان معمورهٔ مملکت ما پانهاده‌اند ، در کهنه مشکان کاری باقی نمانـده ، جمعیّت خود را برداشته بسبزوار بیایند که سرراه برموسی گرفته شود . شاه طهماسب در جواب او او نوشت که شما به کهنه مشکان نمی‌آئید کـه آب نیست ، و ماهم بسبزوار نمی‌آئیم که غلّه وذخیره نیست. معهذا اعیان آن دولت رااز حکایت خبوشان تجربه حاصل نگشته ، همان معامله سابق را پیش گرفته ، مجدداً بتمامی اهالی ولایات خراسان احکام نوشته ، فرستادند که آن حضرت را از جمیع مهمات ملکی مسلوب الاختیار دانند .آن حضرت چون از گلهای خودروی این جوابها استشمام رایحهٔ نفاق کرده[۲] و دیدند :

هردم ازین باغ بری میرسد تازه تر ازتازه‌تری میرسد.

فی‌الفور محمد حسین خان را به خبوشان فرستادند ، که متوجه ضبط قلعه بوده ، اگر از اکراد احدی خواهد که باردوی شاهی باعانت شاهوردی خان رود ، بممانعت پردازد ، و خود بتعجیل تمام با لشکر انجم احتشام عازم سبزوار گشته ، ازآنجا باز از راه خیرخواهی بحضرت شاهی اعلام کردند ، که ستیز با رعایا شایان شأن سلاطین نیست ، از تقصیر آن طایفه درگذرید ، چون جوابی بروفق صواب نیامـد ، روانهٔ کهنهٔ مشکان گشته ، وقتی بسروقت آنها رسیدند که اتباع پادشاهی تیغ عاجز کشی را

۱ ـ درنسخه « و » : « لوای منصور »

۲ ـ در « ط » این‌جمله وجود دارد : « نفاق کرده وازعلفهای هرزه این نوشته ها مشاهدهٔ عدم اتفاق نموده و »

تیز ، و خنجر بیداد را خون ریز ساخته بعجزهٔ قلعه گرم ستیز و آویز شده بودند . اعیان دولت درب قلعه را بر روی آن حضرت بسته ، از در مخالفت درآمدند . حضرت ظل‌اللهی کس بقلعه فرستاده علت منع را استفسار ، و برای گشودن درب قلعه آن روزچشم براه‌انتظار نشستند . چون‌کار ازتحمل گذشت ، توپ برحصار دروازه بسته ، بعد از آنکه صفیر گلوله بآواز بلند پیغام جنگ بآن طایفه ناخردمند رسانید ، ایشان نیز بهیأت مجموعی ازقلعه برآمده، پشت بدیوارقلعه آغازشلنگ(۱) وانداختن زنبورك وتفنگ کردند. اعلیحضرت شاه بعد از کروفر که کوچه نجات را بن‌بست وسر گردن فرازی را پست(۲) دید ، از میان آن گروه پرخاشجوی اسب اعتذار برانگیخته ، بحضرت ظل‌اللهی پیوست ، وشرط کرد که من بعد از عهد مصادقت نکول ، و از رضای خاطر اقدس عدول نورزد . اما در اثنای اینکه حضرت ظل‌اللهی را ملاقات می کرد(۳) در سراسب مهرخود را ازبغل درآورده به محمدعلی‌ـ خان تسلیم ، واورا باسم نیابت سلطنت مأمورعراق کرده ، محرمان وغلامان خود را باطاعت او توصیه و تأکید نمود و شاهوردی خان ، که محرك این مفاسد ودرصدد خیالات فاسد بود ، فرار کرده ، حضرت ظل‌اللهی‌شاه والاجاه را درنزدیك‌خود جاومقام ، ودربستر آسایش‌آرام دادند . اما امراء واعیان را با محمد علی‌خان ازحضور دور ساخته ، همان شب جمعی ازمقربان وغلامان شاهی بعزم فتنه انگیزی گریخته ، بجانب مازندران رفتند . آن حضرت چون عدم و وجود وحضوروغیبت آن طایفه را مساوی می‌دانستند ، مقررشد که احدی مانع ایشان نشود . روزدیگرشاه طهماسب را باتفاق چراغ‌بیگ افشار وجمعی ازمعتمدان روانهٔ ارض اقدس ، و خود برسر راه موسی دانگی تامحولات ایلغارنموده ، و درآنجا خبر رسید که موسی بیارجمند را تاخته ،

۱ـ درنسخهٔ «و» ، «ح» : شلیك

۲ـ درانسخهٔ «و» : «سرور گردنفراز را قوی دست »

۳ـ در نسخهٔ «و» : «خفیه درسراسب مهرخود را ... »

دو روز پیشتر از میانه قاین و محولات گذشته ، و بطرف هرات رفته است . لهذا موکب والا نیزمراجعت ، و درحین‌انصراف وارد حوالی قلعهٔ فیض‌آباد، که متعلق به میرزا مهدی کلانتر اعراب غلیظی بود، گشته و کلانتر مزبور در قلعه را بسته در دادن سیورسات باب تمرد گشود . پس غازیان بامر والا، که گرفتن شهرها مانند هلال دربند اشارهٔ خم ابروی اوست ، هجوم آور شده ، قلعه را تصرف و کلانتر را سیاست کردند . وازآنجا مشهد مقدس مقر کوکبهٔ ظفر گردید . بازحضرت شاه والاجاه را در امر سلطنت مبسوط الید ساختند .

در بیان کیفیت محاربهٔ ابراهیم خان و اکراد ترکمان درمحل موسوم بهٔگرمه خان

چون بعضی از فتنه جویان هنگامه طلب طالب فرصت بودند که محرك سلسلهٔ فساد و رخنه گردولت خداداد شوند ، از آن جمله ترکمانیه تکه و یمرلو وسالور ، * که مابین درون و استرآباد و نواحی دشت ساکن بودند*(۱) ، بعد از وقوع این وقایع همه روزه بسمت مهنه و درون آغاز دست درازی می کردند . همای همایون فال لوای نصرت انتمای‌در موکب شاهی بعزم تنبیه‌آن طایفه بجناح استعجال بحرکت آمده ، فرمان والا بعز نفاذ پیوست ، که اکراد چمشگزك و قراچورلو درین سفر خیریت اثر ، در معسکرانجم حشر، حاضرشوند.آن طایفه، خصوصاً اکراد قراچورلو بتحریك محمد حسین خان حاکم چمشگزك سر از راه اطاعت باز زده ، و رؤسای اکراد درسمت مانه و سملقان مشهوربه گرمه خان بعزم فساد انعقاد جمعیت کامل کردند . چون موکب شاه والاجاه متوجه سمت مهنه و درون بود . ظهیرالدوله ابراهیم خان را با رحیم خان کرایلی وقشون مزبور ، بتنبیه‌آن جماعت مأمور ساخته ، خود از راه کلات و ابیورد بر سر ترکمانیه روانه

۱ــ درنسخهٔ «ح» عبارت بین دوستاره وجود ندارد .

شدند ، ودرموضع مزبور فیمابین ابراهیم خان واکراد مجادله قوی ، دست داده ، اوّلا اکراد مغلوب گشته ، جمعی ازایشان مقتول ، و هنگام شام که دلیران خون‌آشام بمعسکرخود برمی گشتند ، طایفه اکراد متعاقب ایشان هجوم‌آورشده ، جنگ درپیوستند .

این دفعه ابراهیم خان را پای ثبات و قرار ، از جا رفته ، شکست فاحش یافته ، قرب هزارنفرازغازیان درآن معرکه بمعرض تلف درآمدند . ابراهیم خان باجمعی خودرا بحصار مشهور بقلعهٔ یوزباشی رسانیده ، تحصن جست . رحیم خان و سرکردگان دیگر از همان خارج قلعه هزیمت و بخانه های خود عزیمت کردند . ابراهیم خان بعد ازسه چهار روز درظلمت شب که کار قلعه را آشفته دانست ، از قلعهٔ مزبور بجانب قلعه راز شتافت . درخلال‌آن احوال رایت نصرت‌آیت تاپل‌داغی‌خان (۱)، که دردشت قبچاق واقع‌است ، رفته ازقتل وغارت ترکمانیه واشرارآن سمت فراغت وانصراف یافته بودند ، که درعرض‌راه این‌خبر بسمع خدیوجهان دار رسید . باوجود اینکه حدود مانه و سملقان و درون مشتمل برکوهستانات سپهر نمود و برف راههارا مسدودکرده بود ، تردّد برسواره بسیاردشوار می‌نمود ، آغروق را ازراه‌نسا وابیوردروانهٔ ارض‌اقدس‌وجنود باشاره والاازراه جبل گرماب(۲) برسر اکراد ایلغار ، و همه پیادگان را بشکستن وکوبیدن برف مأمور ساخته ، وبراثرپای‌ایشان بصعوبت‌آن راه‌را طی کرده ، وارد سملقان وگرمه خان گشتند . ابراهیم خان با بقیّه لشکر از قلعه راز عازم خدمت خدیو گردن‌فراز واز روی‌خجالت جبهه سای نیاز شدند . چون ازبرادر والاگهر سوء تدبیر و ازمحمد حسین‌خان فساد ضمیر بظهور آمده بود . بنابرانتظام ضوابط ریاست ومقتضیات قوانین‌سیاست امروالا بحبس هردو صادرگشت و

۱ـ در نسخهٔ «و»: بیلخان داغی. در نسخهٔ «ط» تا «بلخان داغی».

۲ ــ در نسخهٔ «و» : «وخود باشاه والاجاه ازراه چپلی گرماب»

اکراد نیزدرمخاصمت اصرار ورزیده، وتاچند روز هرروز ازقلاع وسقناقات خود برآمده ، آتش جنگ می‌افروختند . و ازآن معاندت سوای خسران چیزی نمی اندوختند تا اینکه جمعی کثیر از ایشان بقتل رسیده ، ناچار متعهد خدمت وچاکری ، ومتقبل(۱) اطاعت وفرمانبری گشته ، عهد کردند که بعد از انصراف موکب والا ، تمامی سرکردگان برسم گرو کوچیده ، روانهٔ ارض اقدس شوند .آن‌حضرت نیزبروفق استدعای عمل ، وبجانب‌ارض اقدس نهضت ، ودرعرض راه ابراهیم خان ومحمد حسین خان را از حبس مرخص‌ساختند ، وتمامی‌معارف اکراد برطبق تعهّد کوچهای خودرا آورده درمشهد مقدّس اقامت ، ودرمقام اخلاص ودولتخواهی قبول ثبات واستقامت کردند ، وازآنجا رحیم خان کرایلی را بدرگاه معلّی‌طلب فرموده ، بایالت استرآباد فایز، وسرافرازساختند .

در بیان شورش استرآباد و نهضت حضرت ظلّ‌اللهی بآن سمت ومقتول شدن ذوالفقار خان بتیغ قهر خدیو زمان

سابقاً سمت تحریریافت ، که در روزیکه مقدمهٔ کهنه مشکان واقع شد ، شاه والاجاه مهرخودرا ازبغل درآورده ،آویز گردن اختیار محمدعلی خان ساختند. محمدعلی خان بافوجی ازغلامان و خاصان شاهی، که حاجب سطوت ظلّ اللهی چوب طرد ومنع درپیش پای ایشان گذاشتنه بود ، وارد بسطام گشته ، ذوالفقارخان بنی عمّ خود را به نیابت مازندران تعیین و از آنجا وارد استرآباد گشت . بعد از چند روز کار استرآباد باخلال اضداد بنزاع وفساد انجامید. ومهم او درآن ولایت رونق نیافت. لذا ایالت‌را به الله قلی‌خان‌قاجارتفویض کرده ، بجانب مازندران شتافت . مقارن‌آن رحیم‌خان کرایلی که ازجانب حضرت ظلّ اللهی بایالت استرآباد منصوب گشته‌بود ، وارد استرآباد ، والله قلیخان عازم هزارجریب دامغان گشته ، ازآنجاجمعی

۱ ـ در نسخهٔ «ح» ، «ط» : «و مترصد فرمانبری ونوکری»

ازقاجار را باخود متفق ساخته ، مراجعت ، وچون دراین میان بتحریك اهل فساد مادهٔ نزاع اشتداد یافته ، وکاربجایی رسیده بود که اهل محلات خون و مال یکدیگر راحلال دانسته ، بنهب اموال وقتل نفوس یکدیگرمی پرداختند ، رحیم‌خان پای ثبات بند نکرده عازم کرایلی ، واللّٰه قلیخان داخل استرآباد گشته ، کس روانهٔ مازندران، وذوالفقارخان را که یارومددکار خود می‌دانست، بداد خواست . او نیز بجمعیت تمام آمده ، دست تعدی بردور ونزدیك گشاد . بعد از چندی سرپنجهٔ هوس ایالت گریبانگیرخاطر ذوالفقار خان گشته[۱] چون اللّٰه قلی خان را مخل و مدعی خود می‌دانست او را گیرانیده ، شب گوسفندوار مذبوح ساخت . بعد از اینکه این حرکت بسمع خدیوکامکار رسید ، بعزم دفع آن ماده فساد افتاد . با جمعیت زیاد بسرعت برق وتندی باد عازم استرآباد گشته ، چون آوازهٔ توجه موکب همایون سامعه ذوالفقارخان راگوشمال داد ، چنانکه دأب یال بندان میدان لاف وخود فروشان بی‌مایه بازار گزاف است ، توپخانه را از راه پس براه انداخته ، خود بعزم استقبال پیش آمد ، اما از خارج شهرقیقاج انداز سهم صلابت گشته ، بعد راه را کج کرده ، یکران پهلوانی را بجانب مازندران تاخته بعد از ورود موکب جهانگشا به بسطام خبرفرار او بعرض والا رسید . پس کس بآوردن پادشاه که درارض اقدس توقف داشت ، روانه ساختند . چون درآن اوان ترکمانیهٔ یموت ساکن دشت قبچاق اظهار بغی و نفاق[۲] می کردند . تنبیه ایشان را از لوازم دانسته تفنگچیان پیاده را روانهٔ استرآباد کرده ، خود از راه دهنه[۳] مرکب ایلغار را تیزتك ، و دریك شب از بسطام وارد کنار اترك ، و فوجی از آن گروه بدرگ را ، عرصهٔ بلارك ساخته ، وارد استرآباد شدند. بعد از پنج شش روز موکب شاهی از مشهد مقدس بتعجیل وارد شده ، آن

۱ـ درنسخهٔ «ح» : «بعد ازچندی سرپنجهٔ هوس ایالت گریبان خاطرذوالفقارخان راگرفته.»

۲ـ درنسخهٔ «و» : «شقاق»   ۳ـ در نسخهٔ «ب» و «و» : «کفشگری»

حضرت متوجه مازندران گشتند وشاه طهماسب را در اشرف متوقف ساخته ، خود با جیوش بحر خروش[۱] عازم بار فروش گشتند . محمد علی خان که از توجه موکب منصور اندیشه مند ، و بسمت آمل رفته بود . بعفوخطاپوش آن حضرت مستظهر گشته ، باز آمد . چون ذوالفقار خان که از غایت تهور چند منزل پیشتر از محمد علی خان ، پیشخانهٔ صبر و قرار را بکوهستان لاریجان فرستاده بود . لذا مقرر شد که حکام و اهالی گیلان راه فرار بآن خیره سر گریزپای مسدود نمایند . مشارالیه که کوچهٔ گریز را بسته یافت ، روی عزیمت برتافت ، و با جمعیت خود بصولت شیر و جرأت موش بجانب بار فروش شتافت . هر چند که دربارهٔ او عفو و اغماض مکنون ضمیر انور می‌بود ، لکن آن کم عقل زیاده سر، غرور از دماغ بیرون نکرده ، باجماعت اطرافی در کمال رعنایی وخود نمایی عزم آمدن کرد . در حین ورود شروع بشلیك[۲] و انداختن زنبورك و تفنگ کرده ، طنطنهٔ شوکت خود را گوش زد دور و نزدیك ساخت . چون این حرکت از رویهٔ ادب دور وآثار فساد از ناصیهٔ حال او جلوه گر عرصهٔ ظهور بود . بعد از ورود بپیشگاه حضور ، دوش[۳] او را که هوای سر گرانی درسرداشت ازبار سرسبك ساختند . وبنا برآنکه خوار و ورامین و طهران درتصرّف افاغنه بود ، جمعی را بمعابر و شوارع آن سمت تعیین ، و فوجی را بسر کردگی محمد زمان خان شاملو بمحافظت راه سمت سمنان ، وحسین قلی خان زنگنه را بسرداری گیلانات که درتصرف روسیه بود ، مأمور ومقررساختند که باتفاق اوغورلوخان زیاد‌اوغلی ، در منتهای ولایت مازندران بمحافظت حدود گیلان پردازند . چون عزیمت سفرهرات درخاطر آن‌حضرت تصمیم داشت،بعد از آنکه رخنه گران فتنه جو را از عرصهٔ دولت زایل ، و از انتظام مهام مازندران فراغ حاصل

۱ـ درنسخهٔ «ح» : «حضرت ظل‌اللهی خود با جیوش بحرخروش »

۲ـ درنسخهٔ «الف» و «ه» : «شلنگك»

۳ـ درنسخهٔ «ح» : «دوش اورا ازبارسرراحت ساختند . »

کردند . ایلچی بطلب گیلانات فرستاده ، رحیم خان را در ایالت استرآباد تمکّن داده ، امر فرمودند که با سپاه استرآباد وگرایلی در ابتداءِ نوروز بموکب فیروزملحق شوند . چون حرم محترم حضرت شاه در ساری می‌بود تدارکات لایق بجهت سرکارخاصّه واتباع ومنسوبان آن سرکاردیده ، پادشاه را درمازندران گذاشتند که متعاقب در موعد مقرّر بعزم سفرهرات در مشهد مقدس حاضر گردند . پس عطف عنان بجانب خراسان کرده ، توپخانه را از راه اسفراین وخبوشان روانه ، و خود از راه جاجرم ونیشابور ایلغار وارض اقدس را مقرّ کوکبهٔ منصورساختند ، متعاقب آن حضرت شاهی و بعد ازآن رحیم‌خان باقشون مأموره درارض اقدس بآن حضرت درپیوستند .

در ذکر وقایع تخاقوی ئیل سال هزار وصد وچهل ویك هجری و نوروز فیروز این سال

در هیجدهم شهر شعبان المعظم ، نقل کوکبهٔ نیّراعظم بسر منزل حمل گشته ، خدیو بهار ساز وبرگ یساق گلزار کرده ، گردن فرازان گل را بخودومغفرغنچه وازهار، ودرع وجوشن‌خضرت‌وخرمی‌انوارسربرآراست . سپاه شکوفه را مقدمة الجیش (۲) لشکر اردیبهشت ماه نموده ، لوای جهان آرایی ازسرو سهی برافراخت . یلان قوی شاخ اشجار از دوحه واغصان تیر وسنان تیز نمودند. *چیره دستان چنار از اوراق مطری پنجهٔ خصم افکنی گشودند*(۲). لاله سپرسیاه‌بردوش‌افکند وگلبن‌عمودغنچه بردست گرفت. تیرکش بندان درختان ازشاخه های کج و راست تیر وکمان برداشتند . و نیزه داران چمن‌سنانهای مشکین کلاله برافراشتند . تفنگچیان پلنگینه‌پوش ابرآزاری گلوله‌های قطره برقالب برگ گل ریختند. وآتشباران برق توپهای‌رعد را برعرادهٔ گردون کشیدند . جنود فروردین باد پایان سبك‌خیز

۲ ـ در نسخهٔ « ح » : «طلایه دار»

۲ ـ درنسخهٔ « ح » و « ط » عبارت بین دو ستاره وجود ندارد .

نسیم را بمدافعهٔ لشکر بهمن برانگیخت . وخطّه گلزار را که ازانقلاب زمان مقام افغان زاغ وزغن گشته بود، از اضداد بیگانه پرداخت، ومحل نغمه‌سرایی قمری وعندلیب ساخت . * معمورهٔ چمن بتازگی پایتخت سلطان بهار ومقرّ قزلباشیه گل گردید. *(۱) مجلس جشن وعیش باسران سپاه وعظمای جیش آراسته گردید . بعد از اتمام سور وسرور برتهیهٔ اسباب سفر ومدافعهٔ خصم خیره سر پرداختند ، و هریك از دلاوران عرصهٔ رزم را با عطای نقد و اسب وسلاح فراخور گنجایش ، بهره‌مند نوازش و بخشایش ساختند .

درذکر احوال طایفهٔ ابدالی وتبیین مقدّمات استیلای ایشان

مجملی ازاحوال افاغنهٔ ابدالی هرات درصدر کتاب نگارش یافت، که در محرم سنهٔ ۱۱۳۵ هجری قمری محمود غلیجایی بر اصفهان مستولی شد ، و محمد خان افغان که در آن اوان حاکم هرات بود بهوس تسخیر مشهدمقدس آمده چهارماه قلعه را بضیق محاصره انداخته ، وبالاخره اطراف ونواحی را تاخته ، رایت عزیمت‌را منکوس ساخت. بعد از ورود اوبه هرات افاغنه براوشوریده ، ذوالفقارخان ولد زمان خان را از شورآبك آورده ، در هرات حاکم ساختند درسال۱۱۳۷ هجری رحمن‌خان ولد عبدالله خان ، که پدرش درایام حکومت زمان خان‌درهرات بقتل رسیده بود ، بعزم‌خونخواهی پدر وارد هرات گشته ، احداث نفاق و نزاع کرد . تا اینکه افاغنه برای اطفای نایرهٔ شر، ذوالفقارخان رابجانب باخزر، ورحمن‌خان را بسمت‌قندهار وفراه ، روانه کرده ، الله یارخان برادر محمدخان را درسال هزار و صدوسی وهشت هجری‌ازملتان‌آورده ، برمکمن(۲) حکومت مکین ساختند . چون عبدالغنی علی کوزائی (۳) که سمت هوی خواهی ذوالفقارخان‌را داشت واز الله یار خان متوحش بود ، چند وقت مدارای وحشت آمیز کرده ، عاقبت

۱ ـ درنسخهٔ « ط » عبارت بین دوستاره وجود ندارد .

۲ ـ درنسخهٔ « ط » ، « ح » : « مکان » . ۳ ـ درنسخهٔ « و » : « علیکوزائی » .

پرده از روی کار برداشت ، و ذوالفقار خان را از باخزر آورده ، رایت نفاق برافراشت. شش‌ماه نایرهٔ جدال‌اشتعال داشت تااینکه افاغنه دامن‌ازاطاعت هردو درچیدند و ذوالفقارخان را بجانب ماروچاق فرستاده ، والله یارخان را بجانب فراه . هریك محالّ و ناحیتی را مالك شدند وافاغنه بی حاکم و سر کرده بسر می بردند ، تا اینکه خبر توجّه موکب منصور گوشزد ایشان گشت . ناچار بایکدیگر رفع کاوش وآغازسازش کرده ، فراه را به‌ذوالفقار خان وهرات را به الله یارخان اختصاص داده ، بفکر تدبیر کار افتادند . در سال هزاروصدوچهل ویک هجری مطابق تخاقوی ئیل حضرت ظلّ اللهی آهنگ سفرهرات کرده ، رایات معلّی بعد ازاجتماع عسکر، در روز چهارم شوال ـ المکرم که چهل و شش روز از نوروز گذشته بود از ارض اقدس حرکت کرده ، النگ یاقوتی را که ازسبزهٔ زمرّدین طعنه برچرخ فیروزه گون‌میزد مقردلیران لعل (۱) خفتان ساختند . وازآنجا کوچ (۲) بر کوچ عازم مقصد گشته، درتربت جام چندروز رحل‌اقامت انداختند. در آن مکان خبر رسید که هزارنفر از افاغنه‌آمده، درباخرز قلعهٔ فرمندآباد را محصور کرده اند . حضرت ظلّ‌اللهی باسه چهار هزارنفرازدلیران معرکهٔ کارزار بتعجیل تمام ایلغار نموده ، بعد از ورود بآن مکان معلوم شد که افاغنه بر گشته‌اند . باز به‌تربت‌جام مراجعت، وتحریك‌لوای آسمان‌سای کرده درمنزل کاریز بترتیب تیپ وقراول ، وتعیین طرح وهراول ، وآرایش ساقه وصول ، وتسویهٔ میمنه ومیسره وقول پرداختند. شب که قراول ماه ، بادیده وران روشن‌ضمیرانجم بدیده بانی‌معابرمدارات فلکی، برفرازاین نیلگون حصاربرآمد(۳) . جمعی ازسپاه کارآگاه را بقراولی‌مأمور، وخود نیز بعدازطلیعه فجر، اعلای‌لوای منصور کرده ، قراولان خبر رسانیدند ، که الله یارخان با جمعیّت و ازدحام

۱ ـ درنسخهٔ « ط » : «آهن خفتان» .

۲ ـ درنسخهٔ « ح » : «وازآنجا عازم مقصد گشتند .»

۳ ـ درنسخهٔ « ط » : «شب که قراول ماه وانجم بدیده بانی برفرازآسمان برآمد .»

تمام وارد کوسویه شده ، آن حضرت اولا برای استمزاج ، شرحی بروسای ابدالی نگاشته ، کلك را صلاح انگیز و ایشان را باطاعت ارشاد و تحریض نمودند، ولی آن جماعت جواب‌را حواله بزبان‌شمشیر تیز کردند. روز دیگر سرحوض دغارود ، مضرب خیام سپهر نمود گشته ، طلایه داران مریخ‌صولت، وپاسبانان کیوان مهابت ،آن‌شب بپاسداری دامن بر کمرزدند . افاغنه‌آمده رباط دیوار پشت کافر قلعه را حصن خود ساخته بسدّ راه پرداختند . پس موکب‌مسعود از دغارود نهضت واز نیمفرسخی قلعه بجانب کوسویه منحرف گشته ، افاغنه لابد ترك سیبه و سنگر ، و آهنگ مقابله لشکر نصرت اثر کردند. چون بنحویکه سبق‌ذکر یافت، طایفهٔ افاغنه بجنگ قزلباشیه دلیر و بروباه بازی شیر گیر شده[1]، براهل ایران استعلاء ، و برولایت استیلاء داشتند .آن حضرت میخواستند که نخست مجاهدان غازی، سپاهیانه باآن طایفهٔ‌خیره‌سر دست‌بازی نموده، بعدازخودآزمایی‌قدم بمیدان کین گذارند، و بسرانگشت سنان جانستان پرده پندار از رخ‌کارآن طایفه بردارند . لهذا توپخانه وتفنگچیان پیاده را حصار لشکر و محیط عسکرساخته ، جمعی از سواران‌نیزه گذار، ویکه‌تازان عرصه گیرودار‌را،دربرابرقول‌همایون، بعنوان طرح تعیین ، وبقانون سپاهیگری هنگامه‌آرای معرکهٔ کین کردند . افاغنه اول بجانب میمنه حمله ور گشتند ، پیادگان طرح بکمك میمنه درآمدند جنگ درپیوست . درآن‌اثنا جمعی ازافاعنه دست بشمشیر، بجانب پیادگان هجوم آور شده ، داخل ایشان گشته ، خیرگی را ازحدّ برده ، پیادگان را پس نشاندند . از برگشتن ایشان ، دلیران نیز سر رشتهٔ جنگ را از کف گسسته ، نزدیك بود که وهنی رو دهد . که مقارن‌آن آیت فتح‌الهی ، یعنی حضرت ظلّ اللهی ، با شمشیر تیز بعرصه ستیز ، تکاور انگیز گشته ، یکنفر ازپیشتازان‌آن فرقه را بخاك هلاك انداخته ، بآب تیغ جانسوزآتش جرأت

۱ ـ درنسخهٔ «ح» ، «ط» : «روباه بازی چرخ شیرگیرشده .»

خصم بادپیما را ساکن ساختند. اگر چه از روی تحمل و شکیب ، بنهیب مهیب افواج پیاده را بمیدان رانده ، سواران افغان را از پیش برداشتند ، اما پای راست آن حضرت کـه سر کوب سر کشان جهان بود ، زخم نیزه برداشت. چون‌شب برسر دست‌آمد ، کوکبهٔ ظفرقرین درهمان مکان‌وافاغنه درحوالی قلعهٔ‌کافرقلعه نزول کردند،باعتبار اینکه آن مکان ازآب دور بود، آن‌شب جیوش بحر خروش از بی‌آبی اندك بی‌تابی کردند ، وبحفرچاهْ آب برآتش عطش افشاندند . روز دیگر که سپاه نجوم ازکافرقلعهٔ ظلمت لیل ، کوس رحیل کـوفت و بجانب غرب میل کرد . افاغنه حرکت و از راه کوسویه گذشته ، در یك سمت آب هری‌رود ، و اردوی همایون نیزمتعاقب ایشان رفته درطرف دیگر رود فرود آمدند . آن روز از هیچ طرف اقـدام بجنگ نشد ، وْ ارادهٔ اقدس آن بود که روز دیگر بعزم کوسویه لوای ظفر افرازند. سحر گاهان چون توپ اژدر دهان افق گلولهٔ‌آتشبارمهررا از دهن درانداخت، وعرصهٔ جهان را ازسیاهی سپاه ظلمت شب پرداخت.معلوم شد که افاغنه در شب توپخانه خود را بمحاذی اردوی نصرت‌قرین آورده ، مهیای جنگ گشته‌اند. پس‌آن طایفه دو دسته شده فوجی‌از ممر رودخانه، و جمعی ازجانب میمنه هجوم‌آور شده ، بدستور روز پیش آغازخیرگی، و اظهارچیرگی کردند،وتفنگچیان پیاده‌را که مستحفظ‌آن سمت بودند،ازجا برداشتند . در آن اثنا باز یکه‌تاز میدان دلاوری ، و طنطنه‌پرداز معرکهٔ سروری،اعنی‌جناب نادری مانند شیر غران با شمشیر بران،خودرابقلب‌سپاه آن گروه زده ، ایشان را ازمیان پیادگان دور، ومفادآیهٔ کریمهٔ«**لِيَمِيزَ اللّٰهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ**»[1]را بظهورآوردند. تاهنگام ظهرنیران قتال اشتعال داشت،بعدازظهرشکست فاحش باحوال‌آن طایفه راه یافته ،وجمعی کثیراز ایشان بوادی عدم شتافته،وبقیة‌السیف[2]روی برتافته، عیال‌واطفال‌خودراکه

۱ ـ سورهٔ ۹،آیهٔ ۳۹ ، معنی: تا جداکند خدا پلید را از پاکیزه

۲ ـ در نسخهٔ «ح» : «آنچه از عسکر مانده بود»

درقلعه‌جات سرراه بودندبرگرفته ، ردیف خود ساخته،تا دروازهٔ هرات‌عنان بازنکشیدند . عساکر فیروزی مآثرداخل‌کافرقلعه شده ، شروع بنهب‌وغارت خیام واسباب آن طایفه لئام کردند، وتوپخانه ونقاره‌خانه آن جماعت‌بدست آمد.حضرت ظل‌اللهی‌ازمنزل رباط چرخه شاه‌طهماسب‌را باآغروق،وتوپهای بزرگ‌بقریهٔ شاده‌روانه،وخود با توپخانهٔ جلو ازراه تیرپل عازم هرات‌شدند. الله‌یارخان وافاغنه مجدداً جمعیت خودرا درست کرده،مابین‌شهرورباط‌پریان دو فرسخی شهر باستقبال آمدند . نخست سفیری با عریضه‌ای مشعربرصلح بخدمت والا فرستادند . بعد ازلمحه‌ای از راه تزویر برآمده ، ازپشت لشکر نصرت اثر بجانب میسره میل ، و بقاعده افغانی عدّه کرده ، سگی را کشته ، بسمت شیران‌بیشه وغا انداختند . بعدازخود ساختگی‌ها بهیأت(۱)مجموعی با شمشیرهای‌آخته، درکمال‌جلادت بقلب سپاه نُصرت پناه‌تاخته ، بپیادگان جلو درآویختند . خیرگی‌آن جماعت بجایی‌انجامید که کار از تفنگ وتیر گذشته بجنگ باکارد و شمیشر رسید . از ابتدای طلوع مهرگیتی فروز ، تا نیمروز بوارق تیغ وخنجر دلدوز خانمانسوز می‌بود . هزار نفرمتجاوز از آن گروه بضرب سیف آبدار بر خاک هلاک افتاده، تتمه با قلب آتشناک، تندتر از باد بجانب کوشک باد صبا شتافتند. هرچند که مقام اقتضای تعاقب می‌کرد اما مراعات رویهٔ حزم مانع آمد واحدی رخصت نیافت که قدم پیشترنهد . همان رزمگاه موقف کوکبهٔ عز و جاه گشته ، همینکه آشوب جنگ فرو نشست ، باد شدیدی برخاست * ، بحدی که نزدیك بود کرهٔ خاك بباد وعالم امکان عناصراز یاد رود(۲)* دو شبانروز طرفین از کثرت گرد و خاك چشم ازجنگ پوشیده درهمان، مکان مکث کردند . روزسیم که شدت باد و کثرت غبار تسکین پذیرفت و باد غرور از دماغ فلك بیرون رفت . باز از جانب

۱ـ درنسخهٔ «ح» : «بحالت جمع »

۲ـ درنسخهٔ «ح» عبارت بین دوستاره افتاده است .

اللّٰهیارخان آدم آمده ، طریق مصالحه‌جست. آن حضرت بزبان‌حال فرمودند :

« تکیه برعهد تو وباد صبا نتوان کرد »

پس فرمودندمادام که جمعی ازرؤسای ابدالی وارد حضور نگشته، تعهد خدمت‌سگالی نکنند ، شاهدمصلحت درآئینه حصول‌صورت‌پذیر نیست. پس از جانب الله یارخان عبدالغنی علیکوزائی ، و چند نفر از معتبرین آمده عهد اطاعت بسته آن حضرت نیز مسؤول آن جماعت را قبول ، و بجانب موبزك عطف عنان ظفرشمول کردند . روزدیگرخبراز اللّٰهیارخان وعبدالغنی ابدالی که سر کردکان معتبربودند، رسید ، مشعربراینکه : ذوالفقارخان حاکم‌فراه باجمعیّت بسیار باعانت ابدالی آمده ، آن طایفه باین اطمینان از معاهده و استیمان‌پشیمان گشته‌اند. بعدازرسیدن‌این‌خبر آن‌حضرت‌هزارنفر ازدلیران معرکهٔ رزمجویی را بسمت فراه که راه (۱) ذوالفقارخان بود ، روانه و قریهٔ شکیبان رامخیم اردوی همایون ساخته ، و دو روز درآن‌مکان رحل‌شکیبایی انداختند . اما ذوالفقارخان شب در ظلمت لیل ازپشت شکیبان گذشته ، در کمینگاه کین‌نشست. روزسیّم بازجمعیّت افغان‌نمودار، واللّٰهیارخان‌بافوجی ازجانب شرق آتش افروز نایره حرب وپیکار، وذوالفقارخان نیز باجمعی‌انبوه از کمین کین درآمده ، برسر اردوی همایون رفته ، متوجه کارزار گشت . حضرت ظلّ‌الهی فوجی از غازیان را بمدافعهٔ ذوالفقارخان مأمور و او را بتیر دلدوز وسنان جانسوز ازسر بنه دور کردند، ازافاغنه جمعی کثیر هدف گلولهٔ توپ وتفنگ ، وزخم تیروشمشیر گشتند . هنگام شام دلیران‌طرفین دست از جنگ بازداشته ، در حوالی قلعه‌ای موسوم به یادگار ، در محاذی یکدیگر نصب لوای قرار کردند .

روز دیگر که کوکبهٔ زرین مهرخاوری آغاز جلوه گری کرد (۲).

۱ـ درنسخهٔ «و» : «مقر»

۲ـ درنسخهٔ «ج» : « که کوکبهٔ زرین فام مهر ازبام سپهرآغاز جلوه گری کرد .»

آن حضرت کس فرستاده، شاه والاجاه‌را ازشاده آورده، بابنه وآغروق وجمعی ازتفنگچیان درمنزل شکیبان گذاشته ، دوباره بجانب هرات اعلای لوای نصرت فرجام کردند . افاغنه بازمابین کوشك‌باد صبا وشکیبان بتهیهٔ جنگ پرداختند . بعدازتقارب فئتین ، بجمعیّت تمام دست بشمشیر حمله‌ور گشتند ازاین‌طرف بشلیك توپ‌وتفنگ عرصهٔ‌رزم‌را از کثرت کشتگان برجلوه گاه خیول‌تنگ کردند. صبحگاهان که مهرزرین لوا ماهچه فلك‌فرسا رانمودار ساخت ، چند نفراز افغانان وارد ، و ازجانب اللهیارخان طالب صلح و امان شدند . آن حضرت فرستادگان‌را بازگردانیده پیغام دادند تا مادامی که عظمای افغان خود بخدمت اقدس نرسند ، تا یکنفراز غازیان را جان درتن ورمق دربدنست ، ترك رزم ، وفسخ این عزم نخواهد شد . بعدازآن جمعی‌از رؤسای‌آن طایفهٔ شرفیاب خدمت سرور گردن فراز ، و از روی اعتذار جبهه سای زمین‌نیاز گشتند، وعرض کردند که افاغنهٔ غلیجائی وابدالی‌هردورعیّت قدیم ایران بوده‌اند،امّاغلیجائی مصدر خیانت گشته، اوّلا قندهار وبعدازآن اصفهان‌را که قرارگاه سلطنت‌است، تصرف کرده، وابدالی‌مدّتها بهوی‌خواهی ایران باغلیجایی درمقام جنگ وجدال بوده است . اگر بمقتضای فتوت بیش ازین بسفك دماء راضی، و درمقام مؤاخذه اعمال ماضی‌نبوده، عطف عنان‌ظفر توأم(۱) کرده وتنبیه‌طایفهٔ‌غلیجایی‌را اهم‌واقدام‌دانند، بعدازتنبیه‌آن‌جماعت گروه ابدالی‌زیاد برسابق درصدد ایلی واطاعت خواهندبود ، وحلقهٔ بندگی بردوگوش‌وغاشیه خدمت دردوش‌خواهند کشید . هرچند که‌این‌معنی‌مخالف رأی‌شاه والاجاه واعیان‌دولت اوبود. اماآن‌حضرت مسؤول‌آن‌طایفه را موقع قبول بخشیده ، ایشان را رخصت انصراف و عنان عزیمت را بجانب شکیبان انعطاف دادند . روز دیگر بیست سی‌نفرازعظمای ایشان ، باپیشکش وهدایا شرف اندوزتقبیل‌رکاب فیروزنشان گشته ، بخلاع فاخره بهره‌مند ، وچندنفر

۱ـ درنسخهٔ «ط» : «الزم»

از رؤسای معتبر ابدالی چاکر رکاب سعادت پیوند گشته ، حکومت هرات به‌اللّٰه‌یارخان استقرار، ورقم‌حکومت باسم او عزّ اصداریافت. پس‌فارسی زبان را که درقلعه جات توابع هرات بودند ، با طایفهٔ جمشیدی سکنهٔ باد غیسات کوچانیده ، بمحال جام و لنگر و نواحی ارض اقدس فرستادند . مقارن آن احوال ، عریضه‌ای ازجانب اللّٰه‌یارخان رسید ، مشعر براینکه غازیان نصرت نشان که ازمنزل‌شکیبان‌بتاخت فراه رفته‌بودند ، فراه راتاخته واسیروغنیمت بسیار بدست انداخته‌اند ، ازجملهٔ اسراء جمعی زنان واقارب‌ذوالفقارخانند، استدعاء میرود که اسرای مزبور بایشان رد شود. فرمان والا با طلاق اسرای او عزّ اصدار یافته ، درچهارم ذی‌الحجة الحرام آن سال‌آن حضرت بفیروزی و اقبال، وارد ارض‌ارم تمثال گشتند. مدت سفرمز بورتا روز ورود به مشهدمقدس دوماه(۱) اتفاق افتاد . از آنجا مجدداً خلاع فاخره با شمشیرمرصع ، برای اللهیارخان ارسال ، واو را بنوازشات مشفقانه مستمال ساختند .

دربیان حرکت اشرف غلیجایی ازاصفهان بجانب خراسان و وقوع جنگ فیمابین او و حضرت ظل اللهی درکنار آب مهمان دوست وانهزام او

بعد ازآنکه مشهدمقدس مقرکوکبهٔ منصور گردید وروزعید اضحی عساکرفیروزی مآثررا رخصت مراجعت باوطان خود دادند . مطمح نظروالا آن بود، که درزمستان‌آن سال برسر ترکمانیه دشت رفته ، موسم بهار را در استرآباد منقضی‌سازند ، ونزدیك برفع(۲) حاصل‌لوای مملکت گیری‌بجانب اصفهان افرازند . بمفاد « اِذٰا اَرٰادَاللّٰهُ شَیْئاً هَیَّأَ اَسْبٰابَهُ » . چون حکم قضا در سرانجام لوازم دولت همه جا برارادهٔ‌آن حضرت سبقت گزین ، و هر تمنایی‌بمحض‌خطورازخاطراقدس بحصول وتیسرقرین بود . بمضمون‌اینکه :

۱ــ درنسخهٔ «و» و«ح» : «شصت روز» ۲ــ درنسخهٔ «و» : « نزدیك بحاصل »

«صید را چون اجل آید سوی صیاد رود .» سر پنجه تقدیر گریبان خاطر و عنان عزیمت **اشرف** را گرفته ، خواهی نخواهی بسمت خراسان کشید ، وآن‌خون گرفته نیزلذت ضربدست‌خراسانیان را چشیدنی شد .

توضیح این مقال آنکه : بعد از نهضت لوای فلك سا بجانب هرات و شیوع این خبر در اطراف ممالك ، اشرف غلیجایی که متصدی امر سلطنت بود چون عرصه را خالی و خدیو بیهمال را مشغول کارابدالی دید ، با جمعیت موفور و کثرت غیرمحصور، روز دوشنبه سیزدهم شهرمحرم‌الحرام سنهٔ هزار و صد وچهل ودو هجری مطابق ایت‌ئیل، بحدود خراسان رایت افراز پیکار شده ، بفاصله چند روز که هنوز عرق خون از جبین تیغ دلیران نخشکیده ، و مرکب تیز گام بهادران چون اشهب زرین لگام مهرو شبرنگ ماه روی طویله و آسایش و آرام ندیده بود ، که این نوید بهجت اثر بمسامع علیه رسیده ، فرامین قضا آیین باجتماع لشکر نافذ ، و توپخانه را از راه سرولایت مشهد و سلطان میدان روانه ساخته ، خود باتفاق حضرت شاه در هیجدهم ماه صفر از راه نیشابور و سبزوار تحریك لوای اژدها پیکر کردند. اشرف نیز از آنطرف تا سمنان آمده ، اولا بر سر قلعهٔ میر سید علی قاضی سمنان که درآن نزدیکی بود رفته ، قلعهٔ او را تصرف ، و قاضی را بدست آورد واز آنجا بمحاصرهٔ سمنان پرداخت . حضرت ظل‌اللهی بمجرد استماع این خبرباحتیاط اینکه مبادا(۱) اهالی سمنان بنا برگرفتاری قاضی بدادن قلعه راضی شوند ، بوساطت چند نفر از افشار و قاجار استر آباد خبر نزد اهالی آنجا فرستاده و آنها را از اخبار توجه موکب همایون ، قرین اطمینان ساخته ، و برثبات قدم وصیانت قلعه تأکید نمودند. بعد از سبزوار بطریق ایلغار مرحله پیما گشتند . اشرف نیزازآمدن توپخانه والامطلع گشت ،(۲) وسیدال افغان را که سردار

۱ـ در نسخهٔ «ح» : «شاید»

۲ـ درنسخهٔ «ح» این جمله اضافه است : «بالفور لشکررا جمع وسیدال افغان را»

و مقدمة الجیش او بود ، برسر توپخانه روانه کرد . در حینی که توپخانهٔ آتش‌فام وارد قلعهٔ مهردشتی‌من اعمال بسطام شد . ازآن طرف نیزدوفرسخی قلعهٔ مزبورمطلع‌ماهچه‌اعلام ظفرفرجام گشته بود. سیدال‌ازبسطام‌بلد گرفته بیك فرسخی قلعه آمد ، و ازآمدن موکب منصورآگاهی یافت ، ازآنجا بلدهارا کشته روی برتافت . درهنگامی که شهربندبسطام مقرّ کوکبهٔ انجم احتشام (۱)گشت ، بسبب کثرت وازدحام سپاه توپخانه در خارج شهر قرار گرفته بود . سیدال با افاغنه شبیخون برسر توپخانه آورد ، ولی کاری نساخت ، و بجانب اشرف لوای هزیمت افراخت . پس روز دیگر رایات جهانگشا متوجه مؤمن آباد دامغان گشت ، سیدال از مؤمن آباد روانهٔ مهماندوست ، و اشرف هم از سمنان پیش‌آمده در مهماندوست بیکدیگر پیوستند. روز شنبهٔ ششم شهر ربیع‌الاول دوسیل بلادرجوش، و دوبحر موّاج درخروش‌آمده ، در کنارآب مهماندوست طرفین دست ازجان شسته ، بمقابلهٔ یکدیگر شتافتند . در آن روز آن حضرت تمامی لشکر فیروز را یك قول قرار داده ، تفنگچیان پیاده را که هریك باسام سوار برابر بودند ، فوج فوج با توپخانه صاعقه بار محیط‌آن‌دریای خونخوار ساختند ومقررشد که افواج ظفرپژوه ، ودلیران انجم‌شکوه ، بهمان نهج گروه گروه ، درجای معین در کمال‌آرام و وقار ضبط عنان ثبات و قرار کرده ، بدون امر همایون ازجادرنیایند ، ودست‌باستعمال آلات حرب‌نگشایند ـ(۲) زهی خدیوی که در میدان رزم چون سپهبد عزمش بسکون بحراشارت نماید موج لنگردار طوفان شود ، و هنگامی که به جنبش کوه گرانمایه امرنماید صخره صماء

---

۱ ـ نسخهٔ «ط» این عبارت را اضافه دارد « وخداوندگار نیکوفرجام »

۲ ـ درنسخهٔ «ب» و «و» این قسمت که بین دو خط آمده چنین است : «الحق در مقامی که سپه‌آرای عزمش بترتیب قوانین رزم لوای قرار افرازد بنهیب حادثه دهراحدی‌گام ازمقام مقر فرا نتواند گذاشت ، وهنگامیکه سیاست‌شاملش بضبط رسوم حزم پردازدبصدمهٔ چرخ ستیزه‌کار کسی‌قدم ازجای خویش نتواند برداشت . »

سبکتر از ریگ روان شود ، ودرشام کین چون منع آتش افروزی کند برق را قوت و قدرت چخماق زدن نباشد ـ افاغنه نیز جمعیّت خود را سه دسته کرده ، ازسه‌جانب جلوریز وبا تیغ‌های کشیده ، وسنانهای تیز، بجانب قول تکاورانگیز ، ومشغول ستیز وآویزشدند . جمعی ازجوانان نامی‌ایشان ، که همیشه در معرکهٔ جلادت پیشتاز و در عرصهٔ خصم افکنی رزم ساز بودند ، پیشاپیش آن طایفه از پی یکدیگر روی به تیپ حمله ور گشته ، همین که بتیررس گلوله رسیدند توپچیان فرنگی نژاد آتش دست ، بدستیاری سوار فتیله امر والا را برسم سرگوشی بگوش توپ رعد خروش رسانیدنـد . از تراکم بخارآسمان‌آثار « یَوْمَ تَأْتِی السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِینٍ »(۱) آشکارکرد، وزمین‌آیهٔ « یَغْشَی النَّاسَ هٰذَا عَذَابٌ اَلِیمٌ »(۲) برگروه خصم پدیدآورد . گلوله توپ آن یکه تازان عرصهٔ بی باکی را ، با چند نفر زنبور کچی و شتران زنبورك ، که بخط مستقیم درمحاذات توپ بودند ، ازپیش برداشت . افاغنه از مشاهدهٔ این حال مانند توپ آتش بجان افتاده ، دود از نهادشان برآمد . آن طایفه ازهرطرف که هجوم آور شدند ، خود را در دریای آتش شناور دیده ، بجانب تیپ خود شتافتند . پس قول همایون بهمان ضابط و ترتیب متوجه تیپ افغان گشته ، بتوپ دیگر علمدار ایشان از پا درآمد . اشرف چون لوای اقبال را سرنگون دید ، (۳) دم را عَلَم کرده ، توپخانه و خیام واسباب خودرا گذاشته ، مانند بخت خود برگشته ، روبگریز نهاد . درآن روز ازسه ساعتی روز تا عصرتنگ ، نوایرجنگ وبوارق توپ و تفنگ فروزان بود . جمعی کثیر از افاغنه و عظمای ایشان مقتول و زنده دستگیر شدند . هرچند کمیت‌تیز گام دلیران ، بقصد تعاقب ایشان سرکشی وجولان می کرد ، ولی چون هنوز تجربه آموز راه و رسم جنگ نبودنـد ، حضرت

۱ـ سوره ٤٤ ، آیه ۱۰ ، معنی : « روزی که آید آسمان بدودی آشکار . »

۲ ـ سوره ٤٤ ، آیه ۱۱ ، معنی: «فروپوشد مردم را این شکنجه‌ایست دردناك . »

۳ ـ درنسخه « خ » این عبارت وجود دارد : «قامت را خم و »

ظلّ اللهی ایشان راعنانداری ننوده فرمودند : که هر وقت ضمیر و واردات غیبی مقرون بصلاح داند ، بتعاقب مأذون خواهم ساخت ·

در امور چندی که در آن حال بوقوع انجامید :

بعد از شکست افغان ، که رایت عزم اشرف نگونسارشد ، موکب جهانگشاواردِ دامغان گشت . ازآنجا کهرأیجهانآرایش آئینهٔ صورت‌نمای امورآینده ، وپرتوحال ماضی و مستقبل برپیشگاه خاطر الهام پذیراقدسش تابنده است، سرپنجهٔ بخت را پیش ازوقت مالك زمام دولت دیده ، ازهمان مکان معتمدی را بطلب ولایات‌آذربایجان برسم سفارت روانهٔ روم فرمودند . پس رأی گیتی‌آرای همایون اقتضاء کرد ، که متعاقب اشرف کوچ بر کوچ عازم اصفهان شوند . بآن عزیمت متوجه منزل آهوان گشته ، در اثنای راه باشاه والاجاه مشغول مکالمه بودند، گفتگوی حقانیت‌آمیز حضرت ظلّ‌اللهی بمفاد «اَلحَقُّ مُرٌّ» برطبع مبارك شاهی ناگوار آمده ، نقاره خانه و خاصان خودرا ازموکب فیروزی کوکب جدا کرده، ازروی خشم‌وقهربجانب تویه‌دارروانه‌شدند .آن حضرت گامی چند رفاقت کرده، هرچندنصایح‌مشفقانه[۱] القاء کردند مفید نیفتاد . پادشاه‌آن روز وارد تویه دارشده ،آنجارحل‌اقامت انداختند . حضرت ظلّ‌اللهی محمدعلیخان وسید علیخان عرب را که دخل کامل در مزاج پادشاه داشتند ، بـارشاد « فَقُولاَ لَهُ قَوْلاً لَیِّناً » [۲] روانـه ساختند ، که بهرزبانی که باشد اورا ازسرطیش بازآورده، بر گردانند . دو روز درسمنان بانتظار شاه والاجاه توقف کرده ، پادشاه نیزازخمار غیظ‌غلیظ افاقه حاصل کرده ، بازگشته ، از گرد راه بخیمهٔ حضرت ظلّ‌اللهی‌شتافته ، بذیل اعتذار غبار نقار ازآئینهٔ خاطر یکدیگر زدودند . پس آن حضرت به حسینقلی خان زنگنه سردار ، و اغورلو خان چرخچی باشی ، که در سمت

۱ ـ نسخهٔ «ح» این جمله را اضافه دارد : « و اظهارات پدرانه »

۲ ـ سورهٔ ۲۰ ، آیهٔ ٤٧ ، معنی : « پس بگوئید مراورا گفتاری نرم . »

گیلانات بمحافظت آن حدود مأمور بودند ، مقرر فرمودند که در میانهٔ قزوین و طهران وارد ساوجبلاغ شوند ، و خود بهمراهی شاه والاجاه بعزم تعاقب اشرف تحریك لوای عزوشرف نمودند .

سانحهٔ عجیبه ای که درآن اوان بظهور رسید اینکه: افاغنهٔ طهران بعد ازشکست اشرف بموجب اعلام او معتبرین بلد را بمیان ارکی که در کنار شهراحداث کرده بودند جمع ، وبصدمهٔ تیغ تیزبنیاد حیات ایشان را قلع ، وقلعه را خالی نموده ، بجانب اصفهان شتافتند، ورجّاله وعوام شهر بعد از فرار افاغنه بمیان ارك ریخته مشغول نهب اموال آن جماعت گشتند . در آخر روز نوبت کسیب به جبّاخانه افتاد. آن ستاره سوختگان دیار نادانی که هرگزخیال چنان روزی را تصور نکرده بودند و ازفرط شادی سر از پا نمی‌شناختند ، با مشعل افروخته بـه جبّاخانه آمده ، ناگهان شرارهٔ آن مشعل بباروت افتاد و چراغ شرارت و بیداد را ، که از خـاندان افغان بیادگارمانده بود، روشن کرد ، وهشتاد نفرمتجاوزاز ایشان را پروانه‌وار بآتش بی‌پروایی سوخت .

دربیان محاربهٔ سردره‌خوارو کسررایات‌شوکت‌اشرف افغانی درمرتبهٔ ثانی

اما اشرف بعد از واقعهٔ شکست مهماندوست عازم ورامین ، و از آنجا اسلام‌خان حاکم‌طهران داوطلب گشت، که‌باتوپخانه مستعدوپنجهزار نفرافغان جنگجو آمده ، سردره خوار را که میان دو کوه واقع وسختی معبرش موررا ازمرورمانع است،بوجود دلیران فولاد پوش‌خودسدآهنین‌بندد. او آن گذرگاه تنگ را با توپهای اژدر دهان ، وفراز کوه را با تفنگچی انبوه کرده، خود باسواران جلادت آیین در کمین‌نشست . غافل ازاینکه بمشت خاشاك راه بر اخگرسوزان و شعله تابناك نمیتوان بست ، و بشیشه بیمغز سنك خارا رانمیتوان‌شکست. پس قراولان‌دیده‌ور ، ودیده بانان تیزنظر القاء

این خبر بسمع خدیو غضنفرفر کرده ، آن حضرت بعداز وقوف بر این حال ازسمند سبك سر پیاده گشته ، پنج شش هزار کس ازتفنگچیان خزیمه ، ونخعی ولاری(١) که پلنگ قلهٔ جنگجویی بودند ، فوج فوج مقدمةالجیش کرده ، بسمت شرقی وغربی کوه تعیین ، وتوپخانه وزنبورکچیان رااز وسط راه، راهی ساختند . خود چون کوه پابرجا دامن همّت بر کمر استوار ، وبیورش پرداختند . بحکم همایون تفنگچیان وتوپچیان چابکدست آهنین چنگ از میانهٔ آن دره تنك بمدافع جانسوز ، وتوپهای برق افروز ، القاء نوایر جنگ کردند،* تفنگچیان پلنگینه پوش پلنگ صولت، ودلیران مریخ کین بهرام سطوت*(٢) ازجانبین کوه هنگامه آرای گیرودارشدند. آن طایفه راچون پای توانائی بسنك آمده بود ، مانند سیل از فراز کوه آهنك نشیب نموده، سواران ایشان نیزاز میان درّه ، توپخانه واثاثه خود را گذاشته ، در کمال خذلان وخواری ازروی شرمساری بجانب اشرف، که درورامین می بود ـ فراری ، و جمعی کثیر ببیغولهٔ فنا متواری شدند . اشرف بعد از ملاحظهٔ این حال توپ قلعه کوبی که از اصفهان همراه آورده ، و قبل برین در ورامین گذاشته بود ، درهمانجاشکسته، توسن گریز رابخانب اصفهان مهمیز داده ، وچون حکومت قزوین درآن اوان ازجانب اشرف به سیدال اختصاص داشت و کوچ و اتباع او باولداو وجمعی از افاغنه در قزوین می بودند، لذا سیدال خواست که خودرا به قزوین رساند . بنابر آنکه حسینقلی خان و اوغورلوخان پیش از وقت بامر والا مأمور بسمت ساوجبلاغ ، وتسخیر قزوین بودندسیدال راه ورود بقزوین رامسدود یافته ، خایب وخاسر باز گشت ، و باشرف پیوست . ولدان او با افاغنه رخت تحصن به نارین قلعه قزوین کشیده باماًمورین بنارا براستمهال ، ودفع الوقت گذاشتند . اشرف بجهت تجدید

١ـ در نسخهٔ «و» : «لالویی»

٢ـ در نسخهٔ « ح » و « ط » عبارت بین دو ستاره چنین است : « تفنگچیان رزمجو و دلیران پلنگ خو از جانبین کوه»

وتهیه وتدارك وارد اصفهان ، واوّلا امر بر قتل عام سکنه بی گناه اصفهان داده ، سه هزار کس متجاوز ازعلماء ومعارف وسایر رجال را از دم‌تیغ تیز گذرانید . از آن طرف حضرت شاه طهماسب نیز باشارهٔ والا برای تنظیم و مهمات ملکی درطهران توقف کرد. وبنابر اینکه عبورتوپخانه ازراه قهرود متعذر بود ، کوکبهٔ همایون ازراه نطنز عازم اصفهان گردید ، درهر منزل قراولان طرفین ملاقی یکدیگر گشته ، سروزنده آن جماعت را بپیشگاه حضور میرسانیدند . باز اسلام خان افغان در حوالی کاشان ، با فوج عظیم بعنوان دستبرد ، دست از آستین جلادت برآورده ، داوطلب جنك گشت ، قراولان این سمت که عدّت‌ایشان زیاده برپنجاه نفرنبود دچار افاغنه‌مزبور ودر سر کوهی محصور گشتند ، ناچار قراولان باتیغهای آخته ، برآن گروه تاخته، سالم‌ازمیان‌آن فوج بیرون‌شتافته ، شرف‌اندوزخدمت(۱)شدند.آری اگر گنجشك ضعیف دست‌آموزتربیت‌آن حضرت شود ، بشهبازبلندپرواز در آویزد ، واگر روباهی به قلاده تعلیمش در آید ،باشیرژیان در ستیزد .

در بیان جنگ مورچه‌خورت ومغلوب شدن افاغنه در نوبت سوم .

اشرف غلیجایی‌چون پیش از وقت ، ازسر عسکر روم که در همدان می‌بود استمداد نموده ، سرعسکر نیر چندنفر ازپاشایان جلیل الشان راباجمعیّت شایان ، بمعاونت او روانه ساخته بود . این دفعه رومیه را نیز رفیق عزیمت ساخته باکوکبه‌واستعداد تمام، و احتشاد و احتشام مالاکلام طریق مقابله سپرد . در مورچه خورت نزول و ماهچه رایت جهانگشایی هم ازاین طرف بباغ میران (۲) پرتو نزول افکنده ، دو فرسخ مابین فریقین فاصله بود . نخست فوجی‌ازاکرادقراچورلو ، که‌بقراولی طلیعهٔ‌نصرت اثر مأمور بودند ، بمقدمهٔ افغان ملاقی ، و شاهد مشکین کلالهٔ تیغ و سنان ببر کردن پیمانهٔ عمر دلیران ساقی گشته ، . اول‌کار را چون آخرکار بدمستان(۳) ساختند.

۱ــ در نسخهٔ «و» : « شرف خدمت اقدس یافتند»

۲ ــ در نسخهٔ «ب» : « میرمیران » ۳ ــ در نسخهٔ «و» : «بزم مستان»

وبیک گردش میدان سرخصمین از بادهٔ ناب آب شمشیر تابناك گرم شده ، چهار صدتن از ایشان بخاك افتادند . از تقریر گرفتاران خبر ورود پاشایان روم بمعسکر اشرف معروض خدمت اقدس شده ، از آنجا که دریای عزم آن حضرت ببحر محیط توکّل پیوسته ، و در هر امری ضمیر بحر حوصله اش سفینهٔ امیدرا بناخدایی لطف خدای یگانه ، بلنگر تحمّل بسته‌بود . این معنی را نیز از نتایج آمد اقبال دانسته ، آن شب فریقین از همان مکان ، با سپاه انجم حشم ، چشم براه انتظار طـلوع طلیعه مهر زرین علـم آسوده ، صبحگاهان، که بیستم‌ماه ربیع‌الثانی بود ، نخست‌ازطرف اردوی کیهان‌پوی همایونی‌طبل‌رزم سازی بلندآوا ، واعلام جهانگشایی‌فلك‌سا گشته، کوکبهٔ سطوت سلطانی، ودبدبهٔ همت سلیمانی ، بجانب اشرف روان ، و بانگیختن گرد هیجا برسر آن طایفه خاکبیز غبار خذلان وهوان گردید . چون‌پشت مورچه خورت محل نزول افغان گشته کوه بلندی که در آن موضع واقع است راه رابر میدان جنك بسته بود ، آن حضرت اراده کردند کـه بر سر اردوی ایشان نرفته از دامنه کوه[۱] متوجه جانب اصفهان شوند ، شاید[۲] که افاغنه ازپشت کوه روبمعرکهٔ رزم آورند . بعد از آنکه موکب نصرت پژوه ، مقارن آن کوه فلك شکوه گردید . اشرف چون در جنگ باعتقاد خوداز تیپ ودسته آرایی آن حضرت کارآزموده واز طریق جنگ خدیو جهان‌تجربه اندوز شده بود . این‌دفعه‌درمقام معارضه‌بمثل درآمده ، بضابطه و آیینی که در مجادلهٔ مهماندوست از شهریار کشورگشا دیده بود، رنگ جنك ریخته ، افواج لشکرخود را در یك سلك انعقاد و انتظام ، واطراف اردوی خودرا بتوپهای کوه بنیان استحکام داده، توپهای ثعبان مهابت رااز جای تیررس ، که گلوله داخل فوج لشکرمی‌شد ، رعدآوا ساخت ، وجمعی

۱ ـ در نسخهٔ «و» : «دماغهٔ کوه»
۲ ـ در نسخهٔ «ح» : «بو که»

ازبکه تازان گزین افغان هم‌قدم بمیدان دلیری گذاشته‌وبمدافعه پرداختند. آن حضرت ازآنجاکه همیشه خداوند عالم رایار ومددکار، و فراز ونشیب جهان را در نظر همت یکسان و همـوار میدانست، مقید بسختی و سستی مکان نگشته، بجانب ایشان‌روی آورد* چون آن‌شهریارجوانبخت‌را ، بارشاد پیرخرد وراهنمائی‌الهام خداوند صمد، درهرجنگ بمقتضای‌مصلحت وقت ، روّیه‌خاص‌واسلوب‌علیحده‌است*(۱). درین کرت‌طرح‌جداگانه ریختند: اولا تفنگچیان بهرام کین ، که‌پیاده‌رو لشکرفیروز جنگ‌و مانند شیرو پلنگ درزنجیرانتظارخدیوبافرهنگ‌بودند،سلسلهٔ‌خودداری‌ازگردن‌برگرفته،باجنگ وچنگال دلیری، برسرتوپخانه‌روان‌شدند،ومتعاقب‌ایشان آن‌حضرت‌اعلام‌ظفر نشان را شقه‌گشا ساخته ، قول نصرت قرین را حرکت دادند. پیادگان دلاور صدای زنبورك و تفنك را آواز چغانه و چنگ وآتش افشانی توپهای فرنگی نژاد را ، در بازار جان فروشی توپ اطلس گلنار روم و فرنك تصور نموده ، درآن دریای آتش، نهنگ آساغوطه ور گشته، تاگوهرشاهوارظفر را بدست آورند. یعنی بـدون محاباودرنگ یورش برده ، توپخانهٔ افغان را بتیز دستی اقبال خـدیو جهان تصرف ، و بآب تیغ آتشبار این شعله جانسوزرا ،که زبانهٔ شرارش بزبانیان میرسید،فرونشانیدند.جانبازان عرصهٔ کین که برسم طرح و کمین سواره مهیّای امر واشاره والا بودند ، باذن‌آن حضرت یورش‌انداخته‌مرکب‌جلادت برانگیختند ، واز دوجانب بیکدیگر درآویختند .

نظم

چودریای خون‌شدهمه دشت وراغ   زمین‌چون شب‌وآسمان‌چون‌چراغ
ز آواز اسـبان و گرد سـپاه   نه خورشید پیدا نـه تابنده ماه

در اثنای گیرودار ،که شعشعهٔ سیف ، وبارقهٔ سنان خیره کن‌چشم

---

۱ - در نسخهٔ «ح» و «ط» عبارت بین دوستاره وجود ندارد

کارزار ، ودست‌اجل سیلی‌زن روی روز کاربود. سیدال بافوجی‌عظیم ازپشت سرلشکر ظفرشعار، وجمعی از افاغنه هم ازسمت دیگر بجانب قول همایون حمله ور گشتند، وآتش‌ضرب وحرب افروختند . اما لطف جناب باری ، و اقبال خدیوکامگار مددکاری ، و دلیران چیره دست ساقه پایداری کرده ، بسیاری از ایشان را از کسوت حیات عاری ، و تتمه را مرحله پیمای وادی ذلّت وخواری ساخته ، اسباب نصرت اندوختند. بعدازآنکه اشرف‌کارخود را تباه و روز دولت را سیاه دید. جمیع توپخانه واثاث سلطنت راگذاشته ، با دل افکار وخاطرپریش‌درکمال‌خذلان وتشویش ، سرخویش وراه اصفهان را درپیش گرفت. آن روز از دوساعت روز تا حوالی عصر نیران قتال اشتعال داشت ، سروزنده بسیاری ازآن طایفه وروميّه بدست‌آمد . آنچه ازروميّه گرفتار کمند اقتدار دلیران شیرشکاربودند . خدیوکامگارتمامی را مرخص و مورد نوازش ساخته ، هر یک از ایشان را بطریق لایق راه نورد وادی «وَ يَنْقَلِبُ اِلىٰ اَهْلِه مَسْرُوراً»(۱) فرمودند،چون‌درروزجنگ که غازیان مشغول ستیز وآویز، و جمعی از سبك مغزان تنگ مایه که در بندرهستی خریدار متاع کاسد تن پرستی میباشند ، از میل توپ ، بتوپ اطلس‌شیفته، وازکلولهٔ تفنگ‌بکولهٔ قماش‌فریفته گشته، به کسیب واخترمه پرداخته(۲) ومطایای‌آمال خودراگران بارمال غنیمت ساخته بودند . حضرت‌ظلّ‌اللهی بمراعات این معنی که مبادا غازیان طمع کار ، از افزونی مال گرانبار، واز فکرجنگ بازمانده ، بذخیره اندوزی که سرمایهٔ آفات و دشمن‌جان‌بنی‌نوع انسانست گرفتار گردند ، تمامی فواخر ملبوسات و فروش و خیمه و خرگاه دارایی وسقرلات واسباب نفیسه را ، که از آن فرقهٔ خبیثه بازمانده بود و فضای هامون ازآنها مشحون و قیمت‌آنها ازمیزان قیاس بیرون بود، یکجا جمع کرده وچون درنظرهمت والاخوار بودند مانند خارآتش زدند.

۱ ـ سورهٔ ۸٤ ، آیهٔ ۱۰ ، معنی : «باز گردد او بسوی کسان خود شادمان . »
۲ ـ درنسخهٔ «ح» : «جمعی‌ازسبك مغزان به کسیب واخترمه دست‌بازیدند . »

چنانکه شاعر گفته :

مالش دشمن ار همی خـواهی   بایـد اول شوی تـو دشمن مال
زانکه منقول اهل عقل بـود   دشمن مال هست دشمن مال(۱)

در بیان تسخیر اصفهان و ورود موکب والا بآن شهر جنت بنیان :

چون اشرف ازمورچه خورت حرکت ، و گریخته بجانب اصفهان رفت . هنگام شام با روز سیاه وارد اصفهان گشت . فی الحال با افاغنه بار بربختی بدبختی بسته ، بسمت شیراز فرار کرد . صبح قریه نشینان حوالی شهر چون واقف گشتند بشهر هجوم آورده با اهل محلات افاغنه ایرا که در خانه ها فرصت گریز نیافته بودند ، ازسرای زندگی بیرون کرده ، بنهب و غارت امـوال افغانی مشغول شدند . بعد از ظهر معارف اصفهان دروب شهر را بسته حقیقت حال را بحضرت ظلّ اللهی عرضه داشتند . در بیست و سوم ربیع الثانی سنهٔ ۱۱۴۲ هجری قمری این خبر بعرض خدیو فیروزفر رسید ، کس برای ضبط خزائن و غنائم تعیین، وخود رایت سعادت را بشهر افراختند. بعد از آنکهٔ خاك اصفهان بیمن قدوم میمنت لـزوم همایون ، حکم سرمهٔ سلیمانی یافت و پرتو طلعت مهر آثار والا بر در و دیوار آن دیار تافت. مردم اطرافی بازماندگان افغانرا فوج فوج گرفته آورده ، اصفهانیان، که ازمردهٔ افغان میگریختند، ایشان را بشمشیر و کارد وتبر(۲) روانهٔ ملك عدم می ساختند. وبفحوای «لَکُمْ فِی الْقِصاصِ حَیوةٌ یا اُولِی الْاَلْبابِ»(۳) حیاتی تازه می یافتند. بعد ازسه روز که اموال افاغنه بحیطهٔ ضبط در آمد. شروع بسان سپاه، وملاحظهٔ لشکر نصرت پناه کرده، غنایم مالا کلام از نقد وجنس واسباب وطلاونقره و غیره برسم جوایز و انعام بذل غازیان ظفر فرجام کرده ، کس برای این مژدهٔ دلپذیر و آوردن حضرت شاه روانهٔ تهران ساختند .

۱ ـ این دوبیت در نسخهٔ «و» نبود .   ۲ ـ در نسخهٔ «ح» : کارد تیز

۳ ـ سورهٔ ۲ ، آیهٔ ۱۷۶ ، معنی : «شمارا در قصاص زندگانی است ای خداوندان خردها . »

بیت

نوید فتح و ظفر چون بپادشاه رسید
نوای عیش و بشارت بمهروماه رسید

از آنجا که غرض کلی ازین سفر تسخیر اصفهان بود ، که بیاری ایزد میسر گشت، و دشمن آوارهٔ دیار ادبار گردید، و نیزخراسان وطن اصلی غازیان ، وآشوب آن سرحد مستغنی ازبیان بود . حضرت ظلّ اللهی بعد از انتظام امور شهر به باجگاه، که خارج شهراست ، نقل مکان فرموده ، تابعد از ورود موکب شاهی، و تمکّن او بر سریر سلطنت روانه خراسان شوند . شاه والاجاه مرحله پیمای طریق مسارعت گشته، در هشتم شهرجمادی‌الاولی وارد اصفهان ، و در عرض راه بمنزلی که حضرت ظلّ اللهی اقامت داشتند نزول فرموده. هرچند که قلباً برفتن آن حضرت بصوب خراسان راغب،ورفع مخل(۱) را طالب بودند . امّا چون میدانستند که اگـر آن حضرت عنان عزیمت بصوب خراسان معطوف دارند. اوضاع سلطنت مختل، وکارهابشکل اول‌خواهد شد. درفسخ این عزیمت نیازمندی اظهار، وبرای توقف‌مبالغه(۲) و اصرار کرده ، آن حضرت بنا را بر تأمل گذاشتند ، روز دیگر باز پادشاه والاجاه سران سپاه را طلب، و اعاده این مطلب کرده، ایشان درجواب عرض کردند ، که جناب نادری تائید یافته رب العزتند و تا پای همت را بمیان گذاشته‌اند، دست سرکشان و گردن فرازان کوتاه گشته، کارها مزاج ونقد دست‌فرسود شاهی‌رواج یافته‌است. درصورتی بعرض‌این‌مطلب توانیم‌پرداخت که‌آن حضرت فریداً مدار الیه کارخانه سلطنت بوده ، راه دخل غیر مسدود گردد و این خود منافی سلیقه پادشاه است ، و عنقریب ارباب غرض در محفل‌دولت بار ، و در مهمات ملکی اقتدار یافته ، مانع پیشرفت امور ، و

۱ــ درنسخهٔ «ح» : «ودفع حضرت‌ظل‌اللهی»

۲ــ درنسخهٔ «ط» : «تأکید .»

باعث بد نامی آن حضرت در پیش نزدیك و دورخواهند شد . همان بهتر که پادشاه خراسانیان را معاف و دیگران را متکفل درکارجهان مطاف سازند ، که اگر وهن و قصوری روی دهد هرزه در ایان حمل برتهاون آن حضرت ننمایند .

مجلس گفتگوی از ظهر تا عصر امتداد یافت ، و هنگامی که نزدیك بود نگین آفتاب از کف سلطان عصر بیرون رفته، خسرو زرین افسرسپهر، دیهیم گوهر نگار مهر را بر زمین زند، شاه طهماسب آشفتگی خاطر وملال ظاهر کرده ، از روی طرح ، افسر از سر و مهر از بغل در آورده ، برزمین زد . آن حضرت چون دیدند که این سخن بر طبع او ناموافق ، و حرکت هم بدون اتمام کار نالایق[1] است. در مقام اعتذار توقف اختیار کرده ، اظهار نمودند که اگر این مسؤول ، مقبول خاطر پادشاه نباشد رضای ما هم منوط برضای ایشان است، گفته بودیم که پایتخت را بدست آورده، حضرت پادشاه را متمکن سازیم ، این معنی بعمل آمد ، انشاءالله تعالی دشمن را بالمرّه آوارهٔ دیار نیستی ساخته ، آن وقت رایت مراجعت افرازیم .

از وقایع ایام توقف اینکه:

خبر رسید معتمدی که ازدامغان بسفارت روم تعیین گشته بود، در تبریز سفر آخرت[2] اختیار کرده ، لهذا رضا قلی خان شاملو را در عوض او بابن امر روانه و مأمور و حکّام نیز به حویزه وکوه گیلویه و بختیاری و ولایات تابعه تعیین فرمودند . چون بنحوی که سابقاً نگارش یافت حسین قلیخان زنگنه وآغور لوخان زیاد اوغلی با فوجی ماموز بسمت ساوجبلاغ و قزوین بودند، پسرسیدال تا چندی بانتظارکار اصفهان، ازایشان استمهال، و مقارن این حال ، شبی مستحفظین را غافل و با کوچ و اسباب بجانب

۱ــ درنسخهٔ «ح» ، «ط»: «ناشایست»
۲ــ در نسخهٔ «ط» : «بجهان دیگر شتافته»

سلطانیه، که درتصرف روسیه بود فرار کرده، پس حکومت قزوین وضبط مال افاغنه بعهدهٔ محمد رضاخان شاملومقرر گشته، حسین قلی‌را بسمت فراهان، وگلپایگان مأمور ساختند که در آن مرزو بوم از جانب عسکر روم خبر دار باشد. مدت چهل روز درآن ملك دل افروز مظفر وفیروز، وبکامگاری و حکمرانی عشرت‌اندوز گشتند.

در بیان توجه رایات همایون بجانب شیراز و کیفیت محاربهٔ زرقان و شکست و انهزام اشرف افغان و تسخیر آن ملك نزهت نشان.

بعد از چهل روز حضرت ظلّ اللهی، بنا برتشابه جزءِ بکلّ و تأسی فرع باصل، دراصفهان تکمیل خلعت سلطنت و افاضهٔ صورت نوعیه بشخص(١) مملکت فرمودند. بسمع آن حضرت رسید که اشرف با افاغنه بمدلول «**اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ**»(٢) ضرب دست دلیران رزم کوش‌رافراموش کرده، درشیراز مکث ومشغول استمداد از جمعیّت اعراب هوله‌وجماعت‌سیمقانی وباقی‌عشایرفارس وبنادراست. حضرت ظلّ‌اللهی‌مجدداً میان همت بدفع آن فرقه بربسته، در روز سوم جمادی‌الاخری کوس‌قیامت غریو(٣) رزم‌سازی رابلندآوا ورایت جهانگیری‌راآسمان فرسا(٤) ساخته، در عین زمستان از راه ابرقو و مشهد مادرسلیمان عازم شیراز شدند. شدّت سرما بحدی بود که اگر قلم‌آغاز وصفش نماید نی برخویش‌لرزد، و اگر دوات بذکر برودتش دهن‌گشاید رطوبت درکامش افسرده گردد. بعد از ورود موکب نصرت طراز به زرقان، پنج فرسخی شیراز، اشرف بازتجدید جمعیّت و احتشام نموده، باستعداد تمام بمقابله پرداخت، و ازطرفین تسویهٔ صفوف‌وترتیب‌اصحاب سیوف گشت(٥). نخست‌افاغنه بهیأت مجموعی‌بجانب

١ ـ در نسخهٔ «ح»: «افاضه صورت نوعیه اداره مملکت» ٢ ـ سورهٔ ٥٨، آیهٔ ٢١، معنی: «مستولی شد برایشان شیطان پس فراموش نمود ایشان را یاد کردن خدا را.»

٣ ـ در نسخهٔ «ح»: «کوس رزم سازی» ٤ ـ درنسخهٔ «ح»: «آسمان‌سا»

٥ ـ در نسخهٔ «ح»: «از طرفین صفوف آمادهٔ جنگ وفریفتن ره سپر نام و ننگ گشته.»

قول حمله‌ور گشتند ، و خیرگی را از حد گذرانده بپیادگان جلو مقارن شدند ، تفنگچیان چابکدست بگلوله‌های جانسوز ایشان را پست کردند . نوبت دیگر بطرف میمنه هجوم‌آور شده ، بانداختن زنبورك و تفنگ غریو غلغله بچرخ فیروزه رنگ رسانیدند. حضرت ظلّ اللهی با فوجی از دلیران عرصهٔ دشمن شکاری بامداد میمنه شتافته بحملات زهره شکاف و صدمات طاقت گداز، اساس افکن‌بنیان قرارآن گروه گشته، جمعی‌از ایشان‌را بخاك هلاك انداختند . اشرف با افاغنه بجانب شیراز دست فرار افراخت . افواج خصم افکن دو فرسخ بتعاقب ایشان تاخته فضای هامون را از خون دشمن لاله گون ، و دامن دشت را جاری مجرای رود جیحون کردند . روز دیگر که میاصدیقِ صبح از شفق زعفران بر جبین سود ، میاصدیق و ملازعفران افغان، با سیدال برسم استیمان وارد زرقان، وشرف اندوزتقبیل عتبهٔ خدیو جهان گشته، جبهه‌ندامت‌رابه ذکر «فَهَلْ اِلیٰ خُرُوجٍ مِن سبیل»(1) زمین‌سای اعتذار ساختند . از جانب خدیو گردون جناب‌اقامهٔ جواب باین‌نحوشد که در حالتی نجات ایشان میسر است که اسرای خاقان مغفور را با اسرای ایرانی که همراه دارند ذکوراً واناثاً تسلیم‌نموده ، خود دسته‌دسته درممالك سلطانی‌اقامت(2) و سرکردگان ایشان نیزدر رکاب نصرت انتساب(3)خدمت نمایند، و ایشان را بنوید امان و وعده ماسبق مستوثق و مرخص ساختند .

صبحگاهان که قطار بختی هفت آسمان بهودج زرین مهر تابان آراسته گشت‌جمازه بانان قضامحمل کش‌این‌عماری شدند، میاصدیق‌وملا-زعفران محمل مهد علیا و ستر کبری را که‌آفتاب سایه پرورد لطف الهی ، و دره ناسفته درج دودمان شاهی بود ، با خواجه سرا بسرای دولت رسانیده دوباره رفتند، که اشرف رامطمئن ساخته بیاورند ، اماسیدال که درروزپیش

١ ـ سورهٔ ٤٠ آیهٔ ١٢ ، معنی : « پس آیا باشد بسوی بیرون رفتن راهی»

٢ ـ در نسخهٔ « ب » و « و » : «مقیم». ٣ ـ در نسخهٔ « و » : « در رکاب نصرت تلثیم »

باردوی همایون آمده بود ، از خلاصی کوچ وولدان خود که در ارك قزوین محصور بودند،آگاهی یافته. همانشب اشرف را بصرافت گریزآورده، اشرف نیز از اهل حرم به بردن دو نفر شاهزاده اکتفاء کرده ، اسماعیل و ابراهیم ولدان محمود را با سه نفر از اولاد و بنی اعمام او و سیزده نفر از اناث که زنان و دختران و همشیره های او و میرویس ومحمود بودند ، فرصت بردن نیافته ، در شیراز گذاشته ، خواجه دیو صورتی را بـرای قتل آن جماعت پربوش تعیین ، و خود تکاور گریز را بجانب قندهار مهمیز زده و خواجه مزبور همانقدر فرصت یافته بود که دو نفر از زوجات اشرف را که یکی خواهر محمود بود بـه قتل رسانیده ، امّ الفساد مادر محمود را زخم منکر زده، نیم جان کرده بود، که بعد از دخول لشکر(۱) ظفر بنیاد او نیز جان بقابض ارواح سپرد. هنوز میاصدیق و ملا زعفران باشرف نپیوسته‌بودند، که اشرف از غلبهٔ اضطراب ضبط ماسکهٔ قرار نکرده فرار، و قراولان موکب نصرت شعار از سیاهی و گرد لشکر افغان تفرس این معنی کرده برای اخبار بخدمت خدیو کامگار می‌آمدند ، که در عرض راه به میاصدیق و ملا زعفران دچار ، و ایشان را با ده پانزده نفر افاغنه باز گردانیده ، آوردند . حضرت ظلّ‌اللهی ایشان را مرخص ساخته، فرمودند که چون باختیار خود باین درگاه آمده بودند نگه داشتن آنها در کیش مروت وشرع فتوت جایز نیست، هر گاه در جنگ دستگیر میشدند بمقتضای وقت عمل میشد. بعد از مرخص‌ساختن ایشان با افواج نصرت نشان بتعاقب افغان پرداخته، بنزدیك پل فسا، که در سه فرسخی(۲) شیراز واقع است، رسیدند. بسبب شدت ایلغار اسب غازیان از کار ، و مراکب از رفتار مانده ، شب نیز بر سر دست آمده بود .آن حضرت بانتظار رسیدن جمعیّت عقب لشکر عنان باز کشیده درنیم

۱ ـ درنسخهٔ« ح » : «لشکر حضرت‌ظل‌اللهی» ۲ـ نسخه «و» دوازده فرسخی.

فرسخی پل فسا منزل کردند. از اتفاقات چند نفر از افشاریه، و اکراد قراچورلو را که مقدمة‌الجیش، و از موکب نصرت کیش نیم فرسخی درپیش بودند. درسرپل فسا ازعقب افغانان رسیده، اشرف اول وهله ازرودخانه عبور و پیر محمد خان مشهور به میاچو[۱] که پیرو مرشد محمود و اشرف، و در میان افغان صاحب عزّ و شرف بود، با جمعی از سربازان و فدائیان افغان، چون راه طریقت با او بود، محافظت راه وضبط سرپل را در ذمهٔ خود گرفته، قراولان را بجنگ مشغول ساخت، تا افاغنه با خاطر جمعی از پل بگذرند. معهذا افاغنه از بیم متهاجم، و جمعی از غلبهٔ خوف در آب غرق، و متاع هستی را بباد فنا دادند، دو سه هزار نفر از اطفال خرد سال، و شیرخواره را با بسیاری اززنان در آن ظلمت لیل که روزنامهٔ «**يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ**»[۲] بود انداخته، راه‌نوردطریق این‌المفر گردیدند[۳]. قراولان سروزنده و اختر مه بسیار بدست‌آوردند. و از جمله مقتولین میاچو بود، که بعد از کرّ و فرّ از عقب کشتگان بسوی دیار نیستی روان گردید، و از فرقهٔ گرفتاران میاصدیق و ملا زعفران بودند، که اجل باز برفقای ایشان زده هر دو اسیر فتراك[٤] دلاوران گردیدند. هر چند که مأمورین خدمت شایسته کرده بودند، اماغفلت عظیمی نمودند که حضرت ظلّ‌اللهی راهمانوقت از این واقعه آگاه نساختند، همانا در اجل بعضی از آن طایفه تأخیری و در انتقام قهاری زود و دیری مقدّر بود، و در حینی که بسیاری از آن طایفه از پل گذشته بودند، آن حضرت با لشکر جهان آشوب چون سیل[٥] بی امان بر سر پل رسیده نخست چشمهای سر کرده اکراد را **عبرةً للناظرین** باشارهٔ سرانگشت از حدقه بیرون آورده، سر کردهٔ افشار را بقطع گوش

۱ ـ درنسخهٔ «و»: «میاجیو» ۲ ـ سوره ۸۰، آیات ۳۵، ۳٦، ۳۷، معنی: «روزی که گریزد مرد از برادرش و از مادرش وزن خود وفرزند خود.» ۳ـ درنسخهٔ «ح»: «طریق فرار و تارك مقرقرار» ٤ ـ درنسخهٔ «ط»: «خم کمند دلاوران»

٥ ـ درنسخهٔ «ح»: «چون سیل بنیان کن»

گوشمال، و کس برای جمع کردن اسراء و اطفال تعیین، و خود با فوجی از جیش منصور متعاقب آن گروه ایلغار، و هشت نه فرسخ راه طی کرده، چون افاغنه بتعجیل گذشته بودند، بازبشیراز عطف عنان فرمودند. ارقام قضافرجام باطراف ممالك اصدار یافت[۱]، که از هر راه آن طایفه عبور نمایند، سر راه بر ایشان بگیرند. از آنجا اولادوزنان و همشیره‌های محمود واشرف را از راه کرمان روانهٔ ارض اقدس، ومیاصدیق وملا زعفران وباقی گرفتان افغان را با منسوبان و اسرای خاندان خاقان مغفور، که از شیراز فرصت بردن نیافته بودند، روانهٔ اصفهان ساختند. ازمعجزه‌کاری دیده دید خدیو بیهمال که صرّاف نقود شناسایی و معیار حقیقت سنج دارالضرب بینایی و دانایی است، آنکه در حین روانه کردن گرفتاران بزبان الهام[۲] بیان بمستحفظان فرمودند، که ملا زعفران راخوب محافظت نمائید، که خود را زنده باصفهان نخواهد رسانید، و مدلول «اَرْبابُ الدُّوَلِ مُلْهَمُونَ» صورت‌وقوع یافته، در سر پل رودخانهٔ «لشنی»، که محبوسین «مُقَرَّنینَ فِی الْاَصْفادِ»[۳] عبورمی کردند، ملا زعفران برای رفع ذلّ وخاکساری خود را سبکتر ازباد بآب انداخته، آتش سرکش حیات را تسکین داد. بقیّه را محصلان باصفهان رسانیده، در میدان نقش‌جهان بکزلك فرمان شاه والاجاه، نقش‌هستی‌ایشان را ازصفحهٔ جهان بستردند، وازعلامات تأییداقبال، که شخص اندیشه[۴] برجهانگیری خدیوبیهمال فال‌میزد؛ اینکه درایام توقّف دربلدهٔ مینو[۵] مثال، روزی در هنگام سواری وعبور ومرور، کوکبهٔ منصوربتکیه گاه لسان الغیب، خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، اتفاق افتاد. در سرمزار، برای پیش‌آمد کار بدیوان آن عندلیب خوش گفتار تفأل کردند[۶]، این غزل آمد:

۱ ـ درنسخهٔ «ح»: «نامه‌ها باکناف نواحی شرف صدوریافت.»

۲ـ درنسخهٔ «ط»: «الهام وبیان»
۳ـ سوره ۱۴، آیه ۵۱، معنی: «بسته شده‌درزنجیرها.»

۴ ـ در نسخهٔ «ح»: «صاحب اندیشه»
۵ ـ در نسخهٔ «ط»: «بلده شیراز»

۶ ـ در نسخهٔ «ح» و «ط»: «زدند»

سزد کـه از همهٔ دلبران ستانـی باج
چرا که بر سرخوبان عالمی چون تاج
ز چشم مست توپرفتنه جمله ترکستان
بچین زلف تو ماچین و هند داده خراج
دهان شهد تـو داده بـخضر آب بقا
لب چو نوش تو برده ز قند مصررواج .

پس‌روان اورا آش‌داده ، بقعهٔ او را با زاویهٔ متبرّک که شاهچراغ امر بعمارت فرمودند .

ازصادرات ایّام‌توقف اینکه : چون همیشه ازمبادی ظهوردولت علیه گورکانیه و صفویّه ، فیمابین اساس دوستی استحکام داشته ' در ایّـام فترت ایران، که رومیّه و روسیّه و هر طایفه مصدر مخالفت و کـم فرصتی شدند ، ازجانب‌آن دولت ابد پیوند امریکه مخالف وفاق بوده باشد بظهور نرسیده بود . لذاعلی‌مردان‌خان شاملو را برای‌تبلیغ‌خبرفتح‌اصفهان‌بسفارت تعیین و روانهٔ هندوستان و درضمن آن مطلب اعلام کردند ، از آنجا که در این مدت افاغنه قندهار نسبت بهردو دولت والاکمال مخالفت ظاهر و باعث فسادهای متواتر گردیده‌اند، تسخیرقندهار پیشنهاد خاطرمی‌باشد ، ازطرف کابل نیز جمعی رابسدّ راه فرار و عبورآن جماعت مأمور کردند .

چندی شهرشیراز از فرّقدوم همیون رشک نگارستان چین وطراز بوده،باتّساق وانتظام‌آن مملکت می‌پرداختند ، تاموسم زمستان‌انقضاء یافته، خورشید جهانتاب از پس پرده سحاب آفتابی شد ، وآفتاب عـرش پیما از کرسی خانه حوت بایوان بهار خرامید . چون قلع مادّه دشمن شده و فتح فارس میّسر وحال خصم ابتر گردیده بود . هرچند کـه عزیمت خراسان در خاطراقدس تصمیم داشت ' اماا گراز سمت کرمان برمی گشتند، بیابان بود و راه چول را چندان غلّه و ذخیره کـه کفایت اهل اردو کند در خرمن

مکنت[۱] موجود نبود ، و اگر از راه اصفهان متوجـه مقصد می گشتند ، بسبب ظهورتطاول افغان و عبور ومرور کوکبهٔ منصور احتمال وقوع تحمیل دوباره براهالی آنجا می رفت ، و این معنی را حوصلهٔ مروت آن حضرت بر نمی‌تافت، وازدولت‌علیه عثمانیه‌نیزجواب صریح دربابِ‌ردّ ولایات‌آذربایجان و همدان و کرمانشاهان برضاقلی‌خان شاملو ایلچی داده نمی‌شد . لـذا در هیجدهم شهرشعبان بعزم‌استردادممالك عراق ، متوجه سمت‌نهاوند وهمدان شده ، واز راه دشت ارژن وکازرون روان گشتند ، و درآخر ماه شعبان منزل باشت من اعمال شولستان مضرب خیام سرادقات عزّوشان گردید .

دربیان وقایع ایت‌ئیل مطابق سال‌فرخنده فال‌هزارویکصد و چهل و دو هجری ونوروز فیروز این سال .

شب غرهٔ شـهر فرخنده فرجـام صیام، خسـرو کـواکبِ حشـم اعـنی نـیّر اعظم ، ازنهانخانه حوت بشبستان حمل علم افراخت واز دیوان خدیوخطّه امکان منشور و الیگری عرصهٔ خاك بقلم نرگس و خط ریحان ، بنام نامی سلطان نامیه اصدار یافت . سروصاحب لواوگلبن از غنچه وگل ، صاحب جیقه و افسر گردیدند . جنود قوای ربیعی رومیان کم فرصت دی را ، که ریشه تصرّف در سرزمین چمن دوانیده بودند ، از چمن دوانیده ، و ممالك گلزار را ازدست ینگچریان فتنه جوی بهمن وعسا کرفتن رهانیده ، لشکر شتا، که دردیار گلستان‌آغازفتنه گری می کردند، ازبیم‌وصول‌موکب سلطان ربیع رخت عزیمت بسر منزل هزیمت[۲] کشیدند . جنود فساد انگیز سرما ، که گرم غارتگری گلشن بودند ، از طنطنهٔ شوکت نوروزی‌آوارهٔ دیارعدم گردیدند.* ارض‌اقدس گلزارازفرّفروردین بانواع ریاحین‌مزّین[۳] * وایالات

۱ ـ در نسخهٔ «ح» : « کشت »
۲ ـ در نسخهٔ «ح» : ازبیم موکب سلطان ربیع رخت عزیمت بوادی گمنامی وهزیمت»
۳ ـ درنسخهٔ «ط» عبارت بین دوستاره وجود ندارد .

کوهساری لاله و گل و احشام[۱] صحرا نشینان ریحان و سنبل را ، بفرمان قهرمان بهار دراطراف دشت وساحت گلگشت دسته دسته‌یورت ومکان معین گشت و اسباب سور و سرور در بزم چمن مهیّا شد . دوشیزگان غنچه در شبستان‌باغ درآغوش گلبن آرمیدند وسروسهی با گل نیلوفرازدواج وعروس باغ از نوید «وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ»[۲] ابتهاج یافت. جشن‌نوروزی مرتّب گشت ، هریك ازسران وسروران‌وعظمای‌ایالات و ولایات، که دررکاب نصرت انتساب بودند ، *بخلعتهای فاخره برو دوش آراستند و مانند غنچه مشت وجیب‌راپراز زر نوروزی کرده*[۳] وبجامه‌های بوته‌دار رنگین، قامت خویش[۴] را پیراستند . سه روزآن عرصهٔ دلفروز مقر رایات فیروز گشت . ازآنجا عازم بهبهان ودر رامهرمز والی‌حویزه‌با مشایخ اعراب وبیگلربیگی کوه گیلویه با رؤسای‌آن مملکت،ادراك سعادت تقبیل رکاب نصرت انتساب نمودند . حسنعلی‌بیك معیّرالممالك‌نیزازجانب شاه جمجاه واردادوی‌معلّی، ودرازاء فتح شیراز افسر مکلل بگوهر برای‌آن حضرت وسیصد دست خلعت برای رؤسای سپاه‌آورده ، خبررسانید که حضرت شاهی‌مهد علیا را که‌اشرف بوساطت میاصدیق وملا زعفران ازشیراز به زرقان فرستاده بود ، مخصوص شبستان‌آن جناب ساخته‌اند . چون شاه والا جاه در ایّام توقف در خراسان همیشه بشاهزاده رضاقلی میرزانوید مصاهرت می‌دادند ، درین وقت که معیر الممالك‌وارد شد ، مجدداً اورا‌باتفاق میرزا ابوالقاسم‌کاشی، که دررکاب بود ، روانهٔ دربار شاهی کرده واز حریم سلطنت ازدواج یکنفر از بنات مکرمات خاقان مغفور را بجهت شاهزاده رضاقلی‌میرزا خواهشمند شده ، پیغام دادند که‌چون غازیانرا حق‌السعی درین‌دولت هست ، هرگاه خراسان را ازممالك

---

۱ - درنسخهٔ «ح» : «احشام صحرانشین گل واغنام بیابان گرد سنبل» ۲ - سوره ۵۰ ، آیه ٥ ، معنی : « رویانیدیم درآن ازهرجفتی خوش آینده . » ۳ - درنسخ «ح» و «ط» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد. ٤ - درنسخ«ح» و «ط» « بجامه بوته‌دار برو دوش آنهارا پیراستند. »

سلطنت مـوضوع و اختیار آن باین طرف محول و مرجوع گردد ، هرآینه خراسان سدّ سدیدی مابین دشمن و ممالك شاهی خواهد بود . پس کوکبهٔ اقبال از رامهرمزبساحت دزفول پرتو وصول افکنده ، وازآنجا وارد شوشتر، وایالت آن ولایت را به ابوالفتح‌خان خویش محمد علی‌خان اصلان رجوع فرمودند . چون بند رودخانهٔ شوشتر، که ازبناهای شاپور ذوالاکتاف‌است ، بسیلاب مرور دهور قصور یافته بود ، همت والا ، که در متانت سادّمسدّسدّ اسکندری است ، بمرمت آن بند پرداخته ، معماران مهندس پیشه و کارآگاهان درست اندیشه[۱] ، برسرکارتعیین واخراجات آنرا ازخزانهٔ عامره مقرّر ساخته ، چون ازطایفهٔ عرب ترکتازی بسپاه عجم واقع میشد ، مشایخ ایشان راگیرانیده[۲] روانهٔ خراسان ، و والـی حویزه را رخصت انصراف دادند ، وازآنجا عازم دزفول‌شدند. بعداز ورود موکب‌والابه دزفول ، محمد خان بلوچ را ، که از طرف اشرف به ایلچی‌گری روم رفته و در همدان چون‌استیصال دولت افغان راشنیده ناچار وارد معسکر فیروزی‌اثرشده بود ، بارداده واونامه ونوشتجات را ، که از جانب سلطان احمدخان پادشاه روم و اعیان آن دولت برای اشرف آورده بود ، ملحوظ نظرانور ساخت . چون از دربندگی‌درآمده بود بعنایت خاص ارجمند ، و بایالت کره گیلویه سربلند گردید.بعلت‌اینکه روددزفول‌طغیان‌داشت،بفرمان والاکلکهایی ترتیب داده بدستیاری سبّاحان و تیزدستی‌آب بازان، جنود مسعود ازآن رود درچندروز بهزارکاك ، مانند فوج نجوم از رود نیل فلك گذشت . درعرض راه ازایلات کوه‌گیلویه و الوار بختیاری و فیلی و اعراب حویزه و باقی طوایف هر جا کـه مفسد ومخالف بود ، بتنبیه وسیاست منسوب ، و حکام بهمگی ولایات منصوب گشته ، ازراه جنایذ[۳] وخرم‌آباد فیلی وارد بروجرد شدند، درقصبهٔ

۱ ــ درنسخهٔ «ح» : « معماران هنرمند وکارآگاهان خردمند . »

۲ ــ درنسخهٔ «ط» : « گرفته »

۳ ــ درنسخ «ب» ، «و» : «خایدر»

بروجرد حسین قلی‌خان زنگنه ، کـه بسرداری حدود فراهان مأمور بود ، بموجب حکم والا با پنج شش‌هزار کس،ازمتجنده ، وارداردوی نصرت طراز شده ، بایالت کرمانشاهان سرافراز گشت ، و عازم آن‌سمت بااستعداد شایان گردید. درهمان منزل حسنعلی بیك معیرالممالك ومیرزا ابوالقاسم کاشی ، از خدمت شاه جمجاه بر گشته ، عهد نامهٔ والیگری خراسان را رسانیده ، مشعربراینکه جمیع ممالك‌خراسان ازقندهار الی پل کرپی ، که رأس‌الحد عراق وخراسان‌است،بضمیمهٔ مازندران ویزد و کرمان وسیستان‌متعلق‌بدولت نادریه باشد . هرچند که همت سرشارآن‌حضرت ازجیقه افسرسر گران بود، اما بتکلیف غازیان واسترضای اهل خراسان،* که جوهرشمشیرشان راناصر این دولت‌خداداد وتقویت بخش‌این شوکت قوی‌بنیادمی‌دانستند[1]* ، رضا داده ، و در ولایات مزبوره سکّه بنام نامی سلطان اقلیم ولایت و ارتضاء علی بن موسی الرضا ، علیه التحیة والثنا زدند .

دربیابان محاربهٔ خدیوسربلند بارومیّه وفتح نهاوند.

چون بعداز ورود به بروجرد ، ازجانب رضاقلی خان شاملو ایلچی روم خبر رسید، که اعیان‌دولت علیّه[2] عثمانیه،بنارابرتعلّل گذاشته،جواب صریح که افاده مدّعی کند نمیدهند ، ونیز کلانتر نهاوند بعرض‌خدیو ارجمند رسانید، که رومیّه آغازتاخت وتاز ودست تطاول بجانب عجزه دراز کرده‌اند. حضرت ظلّ‌اللهی توکّل بایزد کردگار کرده ، وازآن منزل استفتاح کارفرمودند، در اوّل شب با یکه تازان جلادت شعاربرمراکب صبا رفتار سوار ، وبرسم سبای ده فرسخ راه ایلغار کرده ، در هنگام طلیعهٔ فجر که لشکر ترکستان روز ، بسپهداری خدیو خراسانی‌خورشید عالم افروز بسپاه سیاهی[3] شب تاختن

۱ـ در نسخهٔ «ط» و «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد .

۲ ـ در نسخهٔ «ط» : « دولت عثمانیه »

۳ ـ درنسخهٔ «و»: « شامی»

آورد ، ماهچهٔ سرعلم ظفرپرچم باطلیعهٔ اخترصبحگاهی توأم آشکار گشت. رومیان وقتی از خواب غفلت بیدار شدند اجل را بر سر بالین وسپاه بلارا درکمین دیدند . عثمان پاشا نام که سردار رومیهٔ نهاوند بود ، چون همیشه اهل ایران را مغلوب و زبـون دیده ، بهمان خیال عرصهٔ قتال آراسته ، بعد از اشتعال نایرهٔ گیرودار شکست یافته ، بجانب همدان روی برتافته ، فرار و هزار نفر متجاوز از آن گروه با چند نفر از پاشایـان و رؤسای ینگچری واکراد ، که درمعسکر سردار مزبور می بودند ، عرضهٔ شمشیرو جمعی کثیرزنده ودستگیر گشتند . اموال وغنایم بسیاربدست دلاوران ظفر شعارآمده ، ساحت آن ولایت از وجود رومیه تخلیه یافت .

در بیان فتح همدان و کرمانشاه بعنایت حضرت یزدان .

بعد از آنکه نهاوند بحیطهٔ امناء دولت‌ابد پیوند درآمد بمسامع اقبال رسید که تیمور پاشا حاکم « وان » و « خانك »(١) پاشا ولد سلیمان خان بیان(٢) ، که از طرف دولت عثمانی حاکم سنندج بودند ، با چند نفر دیگر ازپاشایان عظیم‌الشأن ، وجمعیت فراوان قریب سی‌هزارتن ازتویسرکان گذشته ، بعزم جنگ وارد ملایر گشته‌اند . حضرت ظلّ‌اللهی که همیشه این‌قسم‌بشارت را ازعطیات ایزدی‌می‌شمردند، فی‌الفوربهمعنانی ظفروهمرکابی‌توفیق *خداوندا کبرشقه گشای‌اعلام نصرت‌پرور گشتند*(٣) درصحرای ملایر، که مکان مسطح و پهناور بود، سیاهی عسکررومیه نمودار شد . خدیو بی‌همال موافق ضابطه وقانونی که دراکثرمعارك داشتند ، سپاه منصور راسه دسته کرده : قول را بعزوجود میمنت نمودآراسته ، رومیه نیز جمعیت خودرا سه دسته کرده ، پای جلادت پیش نهاده ، رایت افراز عرصهٔ کارزار ونایره افروز حرب وپیکار گشتند . چون روداب درمیانه فاصله بود.

---

١ ـ درنسخهٔ «و» : «خانا» ٢ ـ درنسخهٔ «و» : «بیه»

٣ ـ در نسخهٔ « و » عبارت بین دو ستاره چنین است : « خداوند دادگر رایت افراز اعلام نصرت گشته . »

ازهر دوطرف تفنگ آتش فشان بآهنگ رود سر گرم سرود، وبشعلهٔ آواز برق خرمن سوز حیات دلیران جلادت نمود گشته ، همینکه بازار گیرودار گرم از آتش دود تفنگ گردید ، دلیران میمنه میمنت قرین از آب گذشته، باشارهٔ والا بجانب میسره رومیه تاخته ، تیغ کین ازنیام آخته ، تا یکساعت بشمشیر جنگ می کردند. سرو موی جوانان ازخون سردلیران چون صورت پیران خضاب گرفته ، نهال پیکر دلیران از شکفتن شکوفه های شکاف جراحت ، گل صد برگ (۱) گلشن مصاف گردید . سر وقامت دلاوران از خارهای تیر و سنان و گل های جراحت ، گلبن سوری شد . بنوعی بهادران جانبین بیکدیگر در آویختند که علمدار رومیه بضربدست دلیران از پای درآمده ، علم نزدیك رکاب اقدس سرنگون ، ولشکررومیه را پای ثبات وقرارازجا بیرون شده ، تمامی مایعرف ودواب واسب واسباب خودرا ریخته بجانب کوه ، * که در چنین روز پناه عافیت و گریزگاه امان دست و پا گم کرد گانست* (۲) ، گریخته . بهادران خراسان که کوه و بیابان وبحروبر در پیش اشهب برق عنان صرصر جولانشان یکسان است ، سنگلاخ آن وادی پرنشیب و فراز را حارا وحریرچین پنداشته ، تا تویسرکان وحوالی همدان متعاقب ایشان مرکب دلیری برانگیخته ، چون اسبان رومیه در اصطبل فربهی بخورد و خواب معتاد ومراکب برق تك دلاوران همه کوه - پیکر صرصرنژاد بودند، باینجهت اکثر رومیه در گام نخستین اسیردلاوران ظفرقرین گشته ، فوجی عظیم عرضهٔ شمشیر آبدار و فوجی دیگربا پاشای هشترود وچند نفرازپاشایان معتبر زنده گرفتار شدند . غنایم بسیار واسبان قوی هیکل باد رفتار بحوزهٔ اکتساب درآمد . پس تویسرکان مقر کوکبهٔ نصرت اقتران گشته ، بهادران لشکر سروزنده و اخترمه را فوجفوج عرضهٔ

۱ ـ درنسخهٔ «و» : «جراحت گلبرگ»

۲ ـ درنسخهٔ «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد .

پیشگاه نظر ساخته ، مورد جوائز و عطا گردیدند . روز دیگر که موکب جهانگشا در شرف نهضت (۱) بود ، بعرض والا رسید که عبدالرحمن پاشا ، حاکم‌همدان ، سرمایهٔ زندگی را مغتنم شمرده (۲) ، با عساکررومیه سبای وجریده بیرون رفته‌است . مرکب فیروزی نشان از تویسرکان وارد همدان گشته‌جمیع‌اسباب واثاثه و توپخانه وقورخانهٔ‌رومیه‌را ، که درشهرمانده‌بود، بحیطهٔ ضبط درآوردند. ده هزارنفرمتجاوز اسیر، که رومیه از ولایات عراق و آذربایجان بدست آورده بودند ، دربنوقت فرصت بردن نیافته خلاصی یافتند . خدیو جهانگیر امنای سلیم‌النفس تعیین نموده ، همگی را جمع، و دامن عفتشان را از آلایش لوث نگاه بیگانگان و دست تصرف متجنده صیانت کرده ، مرخص‌ساختند ، که روانهٔ اوطان‌خودشوند. اماعبدالرحمن‌ـ پاشا بعد ازتخلیهٔ شهر ازبیم آفت و فرط مخافت از همدان تا سنندج ، که بیست فرسخ راه است،دریك شب طی کرده ، ازهمان راه نزداحمدپاشا والی بغداد شتافته ، اکراد اردلان در حین عبور او سر راه بر او و عسکر رومیه گرفته ، پانصد نفر سروزنده از ایشان بدست آوردند و رؤوس مقتولین بـا گرفتاران در همدان* ملحوظ نظرعاکفان دربار عظمت مدار گردید(۳)* . رومیهٔ سنندج را ترك کرده ، ازآن بوم وبرتحاشی جستند . بعد ازپنج یوم که کوکبهٔ عز واحتشام درهمدان مقام داشت ، خبرشکست حسینقلی‌خان زنگنه حاکم کرمانشاهـان ، کـه از بروجرد بتسخیر آنجا مأمـور شده بود ، رسید .

توضیح این مقال آنکه : حسینقلی خان از سمت کوهستانـات همه‌جا ازخلاف‌جاده، عازم کرمانشاهان، وردوفرسخی‌قلعه، حسن‌پاشانامی، که حاکم آنجا بود ، با عسکررومیه بمقابله پرداخته ، بر حسین قلی‌خان

۱ ـ درنسخهٔ «و» :«عازم حرکت‌بود .» ۲ ـ در نسخهٔ«ح»: «عمردوباره‌رامغتنم‌شمرده . »

۳ ـ در نسخهٔ «ح» عبارت بین دو ستاره چنین است : «از نظر حضرت ظل‌اللهی گذرانید . »

فایق آمده ، جمعی از زنگنه و کلهر راه عدم پیمودند . بمجرد وصول این خبر بمسامع آن حضرت ، (۱) لوای توجه بجانب کرمانشاهان برافراختند، و جمعی از دلیران وغارا برسم منقلای یك منزل پیشتر از موکب همایون روانه ساختند . حسن پاشابمحض‌شنیدن‌آوازهٔ نهضت رایت منصور، توپخانه و قورخانهٔ خورا ریخته بجانب بغداد گریخت . حسین قلی‌خان بدون نزاع و منازعه قلعه را بحیطهٔ ضبط در آورد . چون تمشیت‌کارآذربایجان مکنون ضمیر خورشید لمعان بود ،(۲) بعد ازاستماع این خبر از اسد آباد همدان صرف زمام عزیمت کرده ، کس فرستاده کـه در کرمانشاهـان بنای قلعهٔ جدید گذاشته ، و ازجانب زنگنه وکلهر آنچه جوانان‌کارآمد باشد ملازم ، وامور ولایت‌را منظم ساخته ، شهر و قلعهٔ قدیم را خراب سازند . ونیزسابقاً امروالا بنفاذ پیوسته بود ، که حاکم بختیاری دو بیست نفرخانوار ازمعارف بختیاری کوچانیده ، درحوالی اصفهان جا وسکنی دهد . در این اوقات که آن طایفه موکب والارا دور دیده بودند، باستحکام جا ومکان‌مغرور گشته، از راه نادانی در دادن خانوار نافرمانی کردند پس‌حکم والا صادر شد . که هزار نفر ازآن جماعت را ، که درمعسکرظفراثرسالك طریق خدمتگزاری بودند ، از اسب و یراق عاری کرده ، و بعضی از رؤسا کـه سرکـران راه فرمان برداری بودند مقید ساخته ، به پیر محمد خان حاکم جام سپردند ، که بعد از اخذ مبلغی ترجمان (۳) بجای دویست خانوار چهار صد خانوار ازرؤسای‌آن جماعت‌را بالگای جام نقل‌نمایند . ونیزچون طایفهٔ دره جزین درین مدت با افاغنه اتفاق ورزیده ، لازمهٔ شرارت(٤) و اسر و نهب و غارت بظهور رسانیده بودند ، بعد از تسخیر همدان برای تنبیه آن طایفه جمعی مأمور شدند ،وقلع قلاع ایشان بروجه بلیغ بعمل‌آمد . درحین‌حرکت از

۱ ـ در نسخهٔ «ح» : «جناب نادری لوای توجه . . . »
۲ ـ در نسخهٔ «ح» : «حضرت ظل اللهی . »
۳ ـ درنسخ « و » ، «ح» : «عوض. »
٤ ـ درنسخهٔ « ح » . « و موجب اسرونهب و غارت . »

خراسان فوجی از تراکمه کوکلان، ملتزم رکاب نصرت نشان شده، واز آنجاکه هرگز آن طایفه بمتاعب یساق واسفار شاق، ازراه خودسری، گردن نمی نهادند. درین سفر، که حکم نافذالارکان وباس شدیدالبنیان حضرت ظلّ اللّٰهی ایشان را خواهی نخواهی بزیربار گران کشیده بود، جمعی ازایشان چون فرصت یافتند، بجانب دشت روان گردیده فرار کردند. هرچند که وجود وعدم آن طایفهٔ غدّار در جنب لشکرفیروزفر امری بود خارج از دایره اعتبار، لیکن چون تهاون درجزئیات مورث (۱) فساد درکلیّات می گردد، صدوراین حرکت بر خاطر خطیر آن حضرت گران آمده، طوفان نام قاجار را بافوجی بمفاد «وَ اَرْسَلْنٰا عَلَیْهِمُ الطُّوفٰانَ »(۲) بگرفتن ایشان تعیین، ومحصل مزبوردرخوار، بایشان دچار گشته مضمون آیهٔ « فَاَخَذَهُمُ الطُّوفٰانُ وَهُمْ ظٰالِمُونَ . » (۳) در باره آن گروه بوقوع پیوست، و متعاقب آن باقرخان بغایری را روانه ساختند، که رفته سه چهار هزار نفر ازایلات حوالی استرآباد و توابع را درسلك جمعیّت منتظم نموده، هروقت که از ترکمانیهٔ دشت یاافاغنهٔ هرات نافرمانی بظهور رسد، بامر واستصواب ظهیرالدوله ابراهیم خان، مراسم خدمت بتقدیم رسانند. پس مدت یکماه آن ولایت را محل اقامت موکب نصرت علامت ساخته، بضبط و ربط امور و نظام وترتیب سپاه نصرت پناه پرداخته، کارهای آنجا را انجام دادند.

دربیان حرکت موکب فتح آمیز بجانب تبریزعشرت انگیزصانهاالله تعالی عن التهزیز و وصول خبرقتل اشرف غلیجایی.

بعد از آنکه از نظام مهام همدان و کرمانشاهان فراغ میسر شد. بهوس تسخیر تبریز سلطان خیز خاطر اقدس شوق انگیز گشته، مستقبل حال را از دیوان لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی تفأّل نمودند. این

۱ــ درنسخهٔ « ط » : « باعث .»   ۲ــ سوره۷، آیه۱۳۱ ، معنی : « پس‌فرستادیم برایشان طوفان . »   ۳ ــ سوره ۲۹، آیه ۱٤ ؛ معنی : «پس گرفت آنها را طوفان‌و آنهاستمکارانند .»

غزل آمد :

اگرچه با ده فرح بخش‌و باد گلبیز است
ببانگ چنگ مخور که محتسب تیز است
عراق و فارس گرفتی بشعر خود حافظ
بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است(۱) .

در عزّه شهر محرّم سنهٔ هزار و صد وچهل و سه هجری مطابق ایت ئیل، رایات گیتی گشا از همدان بعزم تسخیر آذربایجان وارد سنندج گشته ، هم درآن منزل (۲) ملا زعفران نام از جانب حسین ولد میرویس برادر محمود وارد ، و عریضه نیازمندی مشعر بر اظهار اخلاص و استدعای رخصت اولاد ونسوان محمود ، که درشیراز گرفتارشده بودند ، بنظراقدس رسانیده ، خبر قتل اشرف را بدین نمط دیباچهٔ صحیفهٔ عرض مطلب گردانیده بود : که بعد از آنکه آن بر گشته روزگار از شیرازمرحله پیمای وادی فرار(۳) شد ، بجانب لار رفت و چون همه جا ارقام قضا فرجام موکد در باب منع عبور آن طایفه عزّصدور یافته بود ، اهل قلعه لار در بروی آن جماعت بسته راه مخالفت گشودند . ایشان هم ازترس جان در جایی قرار نگرفته ، ازراه بم و نرماشیر وسیستان بسمت قندهار فرار ، و مردم قلعه‌جات مزبور همه‌جا بموجب امر و اشارهٔ اقدس خارممانعت برسر راه ایشان ریخته ، بقدرمقدور پای توان ایشان را بسنگ مدافعه ناتوان می ساختند (٤) . اشرف چون بسبب قتل محمود از قندهار کناره جو بود ، ازکنار هیرمند از راه میانه آهنگ بلوچستان کرد ، حسین از این معنی آگاهی یافته با جمعیّت کامل از قندهار وارد لکی ، که از اعمال گرمسیر است گشته ، ابراهیم نام

۱ـ درنسخهٔ « ح » همه ابیات این غزل آمده است .
۲ـ درنسخهٔ «ط» : « جا »
۳ـ درنسخهٔ «ح» : « رو بفرار گذاشت . »
٤ـ درنسخهٔ «ط» : «پای قدرت ایشانرا شکسته و دست جلادت‌آنها رابسته می‌ساختند .»

ملازم خود را باجمعی بطلب اوتعیین نمود ، ابراهیم بتفحص پی واثر بتعاقب اشرف ایلغار کرده ، شب درسیاهی ظلمت به زرد کوه ، که در سمت سفلای شور آبك واقع ، و نزول اشرف نیز درآنجا اتفاق افتاده بود ، وارد شده ، اشرف باز بتکاور گریزمهمیز زده ، بدرمیرود . ابراهیم بتعاقب او می‌پردازد تا اینکه با تفنگ آماده ملاقی او گشته ، همینکه بوی فتیله بدماغش میرسد . [١] خنجر از کمر کشیده بطرف ابراهیم می رود . ابراهیم نیز تیز دستی نموده تفنگ را بسینه اشرف بسته عقده‌ای را ، که در دل تفنگ گره گشته بود ، گشوده دل خود را مانند تفنگ ازغم [٢] خالی‌می کند،وازآنجا مخدرات[٣] علیا ، بنات مکرمات خاقان مغفور را برداشته بقندهارمی‌رساند. وبعد از ورود ملا زعفران جواب عریضهٔ حسین باین نحو صادر شد : بعد از آنکه شاهزادگان مکرّمه را روانه نماید ، اسرای او رخصت خواهند یافت.

و نیز ازجملهٔ وقایع اینکه: در ایّام توقف رایات همایون در شیراز قریب هزار نفر از افاغنهٔ دره جزین بسمت لار فرار کرده فرمان استمالت ازموقف اقبال بایشان مرقوم ، ومقرر شده بوده که از روی اطمینان وارد دربار عزّ و شأن شوند . آن جماعت حکم مبارك‌را دست آویز کرده ازلارالی زارومزاج اصفهان را خـرج باز یافت دانسته هر جا دست می یافتند بناخن تسلّط ، سینه خراش دلهای ضعیفان گشته ، مال ایشان را غارت می کردند . بهمین منوال از زار ومزاج گذشته ، درحوالی ییلاقات بختیاری به پیرمحمد خان حاکم جام ، که محصل آن جماعت بود ، برخورده ، چون فرمان مطاع‌را،* که‌حرزالجیب دوست ودشمن وتعویذ بازوی‌آشنا وبیگانه‌است*[٤] دردست داشتند ، پیرمحمد خان متعرض آنها نگشته . آن طایفه بخاطر [٥] جمعی

١ـ درنسخهٔ «ح» : « اشرف »
٢ـ درنسخهٔ «و» : « هستی خصم » ٣ـ درنسخ «و» و «ط»: « خدرین »
٤ـ درنسخهٔ « ح » عبارت بین دوستاره وجود ندارد .
٥ـ درنسخهٔ «ط» : « با خاطر آرام » .

گذشته ، خود را بقلعه جات دره جزین رسانیدند . چون قبل برین جمعی بتنبیه سرکشان دره جزین تعیین شده بودند درین وقت که این خبرمعروض خدمت والا شد ، بتازگی فوجی را بمعاونت مأمورین وقلع وقمع آن طایفه محصورین روانه ساختند .

دربیان محاربهٔ بارومیّه وفتح دمدم ومراغه وتبریز بتأییدات داور عزیز

در حینی که صفاخانه افشار مرکز دایرهٔ اقبال شد . خبررسید که تیمور پاشا حاکم وان و علیرضا حاکم مکری ، باتفاق پاشایان آن سمت درقلعه میاندواب، که مابین مراغه و دمدم واقع است ، جمعیّت عظیم منعقد ساخته، بتاخت وتازایلات آن‌سمت‌اشتغال دارند . خدیوکامگار بنه وآغروق را در همان مکان گذاشته ، طرف عصر بـا شهب دولت سوار ، و با دلیران خونخوار ایلغار، وبیست و دوفرسخ راه طی کرده . هنگام ظهر ورود کوکبه مسعود بکنار رودخانهٔ قزل اوزن، که آرامگاه تیمور پاشا و عسکر رومیّه بود، واقع‌شد . ازآن طرف رومیّه نیزبتسویدالوف وتسویه صفوف پرداختند و متهورانه پیش‌آمده ، بیرقهای گلگون افراختند . همینکه ازین سرالویه ظفر نهضت یافت و گرد سپاه خونخوار بچشم ایشان درآمد . پای ثبات و قرار ایشان از جا بدر رفته ، بدون تلاقـی و تلاش عطف عنان بجانب مراغه کردند ودلیران ظفرنشان نه فرسخی ایشان را تعاقب کرده ، جمعی کثیر ازایشانرا قتیل وفوجی معتبراز ایشان را دستگیر نمودند . توپخانه واسباب رومیّه بدست آمده ، ولایت دمدم وسا و جبلاع مکری ومراغه و دهخوارقان ضمیمهٔممالك محروسه گردید . روز دیگرآغروق وبنه وارد اردو، وبمعسکر ظفراثر پیوست و عساکر منصوره سروزنده واخترمه‌را ازنظرانور گذرانیده، مشمول عطایا شدند . بعد از دو روز که ساحت مراغه مخیم اردوی همایون بود بعرض رسید ، که جمعی‌از رومیّه بسرکردگی تیمورپاشا به دهخوارقان

چهارفرسخی مراغه، برسم قراولی آمده‌اند. موکب ظفر قرین عازم آنجا گشته،* رومیّه بمحض ظهوراشعهٔ ماهچه لوای جهانتاب بسمت فرارعنانتاب شده*(۱) ، بعد از طی یك فرسخ مسافت ، گرد عظیمی، که آثارفرار رومیّه بوَد ، از دامنهٔ کوه سرخاب ، که در حوالی تبریز واقع است ، ارتفاع یافت . حضرت ظلّ‌اللهی توپخانه را با جمعی از تفنگچیان در آن مکان گذاشته ، خـود با سپاه نصرت پناه جرّار و دلیران نیزه گذار ، بعزم اینکه راه بآن گروه گیرند ، ازبیراهه، که بمقصداقرب بود ، شتابان گشته ، معلوم شد که گردوسیاهی دو فوج است : که یکی از سمت تبریز ، و یکی از دو فرسخی پیشترنمایان می‌شود . پس آن‌حضرت فوجی ازدلیران گزین را بتعاقب فوج پیش‌تعیین ، وخود با بقیّه سواران وتفنگچیان پیاده متوجه فوج‌آخرشدند . **مقارن آن قراولان خبر رسانیدند: که گرد اول مصطفی پاشا، حاکم تبریز،** وینکچری آغاسی وتیمورپاشا وسایرپاشایان، که دراول شب ازتبریزحرکت کرده‌اند ،* رخت گریز بسته،*(۲) از راه صوفیان عازم فرارند. گرد ثانی از بقیّه عسکرروم است ، کـه بقدر سی هزار کس در تبریز جمعیّت داشته‌اند ، بعد از فرار پاشایان ایشان نیز متعاقب ، سر خود گرفته میروند . دلاوران که دنباله رو کاروان پیش بودند ، بسبك عنانی باد پایان برق جولان ، خود را بآن گروه رسانیده ، جمعی از ایشان را عرضهٔ شمشیرخونفشان ساختند، وشیردلانی، که درظلّ رایت اژدها پیکر ، چنگ و چنگال طمع بخون فوج دوم تیز کرده بودند ، بدستور بآن گروه نزدیك شده ، بمحض تقارب فئتین، آن طایفه تمامی‌زنان ونسوان خودواسرای‌آذربایجان‌را، که همراه داشتند، گذاشته ، ازبیم جان خودرابدامنهٔ کوه خواجه مرجان ، که درسه فرسخی

۱ـ درنسخهٔ «ح» عبارت بین دوستاره چنین است : « رومیه بمحض رؤیت ماهچه لوای‌حضرت ظل‌اللهی روگردانده فرار نمودند . » ۲ ـ درنسخهٔ «ط» عبارت بین دوستاده وجود ندارد

تبریزواقع‌است، کشیده ، دلیران ظفرقرین نیزازاطراف ، ایشان رافروگرفته کارفرمای سیف و سنان تیز، ازبأس جگر گدازبقالب قلب خصم لرزه افکن و تب ریز گشته و دامن کـوه سرخاب را از تیغ الماس گون لعل فام ساختند . سوای مقتولینی که عدّت ایشان فزون‌ازحوصلهٔ قیاس وتخمین بود سه هزار نفر زنده با زنان حور پیکر و اسرای نیك منظر و غنایم موفور و اسباب نامحصور بتصرف درآمده ، معدودی از آن گروه ، گوی سرخود را بچوگان دست امید از میدان هلاک و تشویش بدر بردند. هنگام شام که خسرو جهانگیر مهر، تیغ رخشان شعاع را در غلاف و از معرکهٔ سپهرترك مصاف کرد . قریه سهیلان ، که درآن نواحی واقع است ، جولانگاه خیول سهیل جبین و مقرّ کـوکبه عزّوتمکین گشته ، توپچیان زحل هیبت و تفنگچیان مریخ صلابت بجمع‌آوری اسراء فرمان یافته ، همگی را بمعتمدان سپردند که در شهرتبریز بااطلاع امینان محکمهٔ شرع‌انور ، باولیای‌ایشان‌رسانیده، نگذارند که ازمردم چشم بیگانه باطالهٔ نظردست درازی بذیل عفاف ایشان واقع شود ، پس روز دیگر که بیست وهفتم شهرمحرم بود ، لوای جهانگشا بساحت تبریز نوربخشا گردید .

ازمؤیّدات اقبال آنکه : رستم‌پاشانامی که‌ازطرف دولت عثمانیه حاکم هشترود بود ، با فوجـی از رومیّه باعانت مصطفی پاشا، حاکم تبریز، عازم گشته ، ودر همان شب چند نفر را برای ایصال خبر پیشتر روانهٔ تبریز ساختند . چون تبریزیان هنوز سلب لباس رومیّه ازخود نکرده وبا طوایف سپاهیان مخلوط بودند وتمییزتبریزی‌ازرومی متعذربود، لذالشکریان‌ایشان را مردم تبریز تصور کرده ، متعرض ایشان نشدند . ایشان نیز سالم از شهر فرار ، و رستم پاشا را ازین واقعه خبردارساختند . درحینی که پاشای‌مزبور پای برکاب گریزشده بود ، عساکر نصرت قرین (۱) درخارج تبریز باودچار

۱ـ درنسخهٔ «ح» : « عساکرنصرت شعار وسپاهیان سام‌کردار »

و او را با جمعی که همراه داشت گرفته بخدمت خدیوکامکار آوردند . از گرفتاران رومیّه آنچه پاشایان و معتبرین بودند ، بعلاوه جانبخشی ، مورد احسان (۱) گشتند ، و برخصت انصراف مسرور ، و بقیّه اسراء بعرّاده کشی توپخانه مأمور شدند . از آنجا توپهای کوه بنیان و مدافع اژدر دهان آتش فشان را ، که در محاربات رومیّه بدست آمده بود ، روانهٔ خراسان ساختند . و به ابراهیم پاشا وزیر اعظم بتوسط گرفتاران پیغامات دوستانه متذکر از مراتب صلح و صلاح فرستادند . مقارن آن خبر خلع سلطان احمد خان و جلوس سلطان محمود خان برادرش و قتل ابراهیم پاشا وزیر اعظم ، بعرض رسید .

توضیح این مقال آنکه : وقتی که تبریز و همدان در تصرّف مصطفی پاشا ، سرعسکر روم ، وعبدالرحمن پاشا بود تمامی قراء و مزارع و دکاکین و رقبات آن‌دو ولایت از دولت عثمانیه به یمرلی ، که باصطلاح رومیّه عبارت از دیوان باشد ، قرار یافت . ثانی الحال پاشایان باستدعای طایفهٔ ینکچری وصاحبان اوجاق، آنها را باذن وفرمان قیصری ، بآن‌جماعت تملیك ومبایعه کرده ، قیمت آنها را که مبلغ‌های خطیر می‌شد گرفته صرف عسکر کرده بودند . بعد از تسخیر اصفهان رضا قلیخان شاملو ازجانب آن حضرت بطلب ولایات بسفارت مأمور ، و وارد اسلامبول شد . سلطان احمد خان وابراهیم پاشا بنابرانتشار آوازهٔ موکب ظلّ اللهی راضی بقبول مصالحه و رد نمودن ولایت گشته ، طایفهٔ ینکچری و رؤسای اوجاق که ریشهٔ تصرف در گل زمین ، و ولایات آنجا محکم کرده بودند ، وبنوعی غیراز دهرهٔ تیغ بیدریغ ، قلع نهال توقع از آن سرزمین نمیکردند، بدعوی برخاستند* ، که یکجا ولایت را بما میفروشید ، و یکجا بعجم رد می‌نمایید (۲)* ، اگر

۱ـ درنسخهٔ «ط» : «وانعام گشتند .»

۲ـ در نسخهٔ « ط » عبارت بین دو ستاره چنین‌است : «ازطرفی ولایت را بما میفروشید و از طرف دیگر بعجم رد می‌نمائید؟»

متعلق بمرلی‌هم بود قبول این امر نمیکردیم، چه جای اینکه زر داده خریده باشیم، اگر شرعاً خون ومال و عرض و سیرت عجم مباح نبود، چرا محرّك سفرعجم وباعث سفك دماء بین الامم شده، آشوب خوابیده را بیدار وجهان آرمیده را فتنه زار ساختید، و اگر مباح بود چرا در انجام استرداد ولایت باین قیل وقال مانع انجام‌کار بودید. تااینکه آوازهٔ قلع اساس دولت افغانی و اعتلای لوای نادری بجانب آذربایجان انتشاریافته، بقیّةالسیف که ازنهاوند وهمدان رخت بمحروسهٔ امان کشیده بودند، بتواتروارد آن حدود می‌شدند و کیفیّت حال را مذکور می‌ساختند. پادشاه و وزیراعظم از بیم قوی دستی دولت نادری، برای سدّ راه اقوال رجال سایره بعزم سفر آذربایجان وارد «اسکودار» گشته، بعد ازورود کوکبهٔ قیصری‌بآن مکان پادره[1] دلّا کی که در زمرهٔ اوجاق ینگچری بود، پا کی ناپا کی، و استره بی‌با کی را بسنك شرارت تیز کرده، تیغ برروی خلیفهٔ‌اسلام کشید، و این را صلاح نامید. یعنی در استنبول احداث فتنه کرده، جمعی عظیم در معرکه فساد فراهم آورده، پادشاه و وزیراعظم ناچاربرای‌تسکین نایرهٔ شرنعل[2] وارو نه برتوسن عزیمت سفرزده، باستنبول‌برگشته، بچاره جویی، ورفع‌این‌فتنه برخاستند. چون کوشش بی‌اثربود، پادشاه برای استرضای اهل فساد راضی بقتل داماد نیکونهادخودشد ووزیراعظم راخفه نمود، وبعدازهلاك جنازهٔ او رابربالای عرّاده انداخته بیرون فرستاد.

بیت

چنین است آئین گردنده دهر   نه لطفش بود پایدار و نه قهر
نپرورد کس را که آخر نکشت   که‌درمهرنرم‌است‌ودرکین‌درشت.

با وصف این معنی، آن طایفه ترك ازدحام و رفع هجوم غوغای

۱ ـ درنسخهٔ «و»: «پادرنه» ۲ ـ درنسخهٔ «ح»: «عنان رجعت برتوسن عزیمت سفرزد.»

عام نکرده، سلطان احمد خان را خلع، وافسر سلطنت را زیب‌تارك سلطان محمود خان برادر او ساختند . القصه شهر تبریز ، که در دست رومیان ، پایمال جنود عدوان گشته بود، پنج روز مقرالویهٔ ظفر گشت، وعزیمت تسخیر نخجوان وایروان در خاطر خدیو کشورستان تصمیم یافت . عقاب رایت نصرت اثر ، درجناح نهضت ، بال وپر گشود، که مقارن آن در غرهٔ صفر چاپار از جانب رضا قلی میرزا آمد وخبر آمدن افاغنهٔ هرات را بر سر ارض اقدس و وقایع آن سمت را بعرض مقدس رسانیده، وسبب انصراف موکب همایون بجانب خراسان گردید .

در بیان آمدن افاغنهٔ هرات بر سرارض اقدس و شکست یافتن ابراهیم خان

سابقاً در ذکر هرات سمت گزارش یافت که بعد از وقوع محاربهٔ اللهیار خان و افاغنهٔ ابدالی ، مجدداً ایالت هرات را با اللهیار خان مفوّض و مسلم داشتند و عطف عنان عزیمت فرمودند . بعد از نهضت رایات منصور بجانب عراق و آذربایجان حسین غلیجایی، که درقندهار استقرار داشت، چون چیره دستی ساعد این دولت را دیده ودانسته بود که خمیر (۱) مایهٔ فساد ایران میرویس، پدر محمود وبرادر اوبوده‌اند ، وبعد ازطی این سفر نوبت (۲) کار او خواهد بود ، با طایفهٔ ابدالی از درساز گاری بر آمده ، ایشانرا بمخالفت ترغیب ، وآن جماعت را وسوسهٔ او مؤثر افتاده هوس تاخت ارض اقدس ، از گریبان ضمیرشان سر زد . اما اللهیار خان بنا بر انتشار اخبار فتوحات متواتره ، از روی عاقبت اندیشی دست بر دل گذاشته ، پا از جاده پیمان منحرف نمی‌ساخت . باین جهت جماعت ابدالی باوسر گران گشته، درجزو کس بطلب ذوالفقار خان حاکم فراه فرستادند . او نیز بقصد خلاف بر آمده وارد ناحیهٔ هرات شد. اللهیارخان نیز ازدرممانعت درآمدو دوفرقگی درمیان

۱ـ در نسخهٔ «ح» : «مایه فساد ایران .»

۲ـ در نسخهٔ «ح» : «سیه روزی وتیره بختی کار او خواهد بود .»

افغانان بهمرسید. سه ماه براینمنوال نایرهٔ آشوب وجدال اشتعال داشت، تا اینکه ذوالفقار خان غالب آمد، ودر سوم شهر شوال سنهٔ هزار وصدوچهل و دو هجری داخل شهر، و اللهیارخان با کوچ و اتباع خود روانه ماروچاق گردید. پس طایفهٔ افاغنه ازحقوق عنایات حضرت ظل اللهی [۱] چشم پوشیده ودر نقض عهد کوشیدند. ذوالفقارخان را بحکومت اختیار، وبعزم ارض اقدس اعلای لوای اقتدار کرده ، اللهیارخان نیز کوچ ومنسوبان خود را در قلعهٔ ماروچاق گذاشته، باموددو قلی خان حاکم سرخس وبعضی از حکام اویماقیه که بـا او اتفاق داشتند، سه روز پیشتر از ورود افاغنه وارد ارض اقـدس گردید. از جانب ظهیر الدوله ابراهیم خان شرایط اکرام [۲] و مراعات تمام نسبت باو بعمل آمد. ازآنجا که ضمیر منیر حضرت ظل اللهی آئینهٔ صورت نمای احکام قضا وقدر وبمقتضای هوشیار مغزی ، نادیده و ناشنیده از اسرار ضمایر باخبر بوده یقین میداشتند که آن فرقهٔ عهدشکن دروقت رفع حاصل آهنگ تاخت خراسان خواهد کرد. بعد ازتسخیر اصفهان فوجی از جنود مسعود را ازموکب نصرت [۳] نشان روانهٔ خراسان، و از همدان نیز بنحویکه سبق ذکر یافت، باقرخان بغایری را برای جمع آوری سه چهار هزار تفنگچی نواحی استرآباد و توابع فرستاده، مقرر داشتند که در حین ضرورت بمعسکر ابراهیم خان بپیوندند، وبعد به ابراهیم خان نیز فرمان والا بنفاذ اقتران یافت، که غله وافره وذخیره بیشمار در مشهد مقدس سامان کرده ، بعد از ورود دشمن بنا را بقلعه داری گذاشته ، از معارضه اعراض نمایند. ذوالفقار خان با هشت هزار نفر از افاغنه آمده در زاویهٔ خواجه ربیع باب نزول گشود [٤] وآغاز تاخت وتاز کرد. ابراهیم خان خبرورودایشان راعرض نمود، وپانزده روز هر روز پشت بقلعه داده کر و فر میکرد، و این مقدّمه

۱ـ در نسخهٔ «ح»: «جناب نادری.» ۲ـ درنسخهٔ «ح»: «شرایط غریب نوازی.»
۳ـ در نسخهٔ «ح»: «از لشکر همایون.» ٤ـ در نسخه «ط»: «فرود آمد.»

درهنگامی که سنندج مقرّ کوکبهٔ مسعودبود،معروض[1] سدّه جلال گشت. مجدداً در باب جنگ میدان تأکیدات بلیغه بعمل آمد ، واعلام شد کـه بدستوراز روی حزم و بیداری مشغول‌خودداری باشند ، که انشاءاللّٰه‌عنقریب رومیّه تبریز را از آن مملکت بیرون کـرده ، خود را بآن طایفه کم فرصت می‌رسانم، مقارن وصول این جواب باقرخان نیز با چریك‌وتفنـگچی بیرونی وارد ارض‌اقدس‌شده، بعدازچند روزباوصف‌اینکه‌ازاوج‌سمای خاطرظلّ‌اللّهی درباب امر جدال و قتال مکرّرخطاب « **يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هٰذَا** »[2] نازل‌شده‌میدانستند، که کلام آن‌حضرت‌مظهر آیه«**وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوىٰ**»[3] است ، بتحریك جمعی از هوی‌خواهان مغرور، به تیزعنانی توسن‌طبع‌غیور، سپاه منصور را ببرداشتن آذوقه سه روزه مأمور ساخته ، در سمت کوه سنگین بـا کوکبهٔ رنگین ، رایت جنگ افـراخته ، افاغنه نیز بمحاربه پرداختند . دراثنای گیر و دار باقرخان که سر کردهٔ تفنگچیان پیاده بود ، زخمدار گشته ، فوجی ازپیادگان او، که نوآموز راه و رسم جنـگ بودند دل از دست داده ، روی برتافتند . ابراهیم خان با چند نفراسب‌برانگیخته که ایشان‌را ازراه گریزباز گرداند، تفنـگچیانی که درپیش‌هنگامهٔ ستیز[4] وآویز گرم کرده بودند،حرکت او را محمول برفرار دانسته،سررشته‌جنـگ را از دست میدهند ، لشکریان نیز خود داری نکرده روی بشهرستان[5] هزیمت می گذارند،ودرآن روزسوارهٔ بسیار ازمرکب هستی پیاده گردیدند، و جمعی از پیادگان خـود را بچاه و قنوات انداخته در ماتم مرگ خـود لباس‌آبی‌پوشیدند، ابراهیم خان‌نیز درمشهد مقدس تحصن جست. آن‌واقعه در سیزدهم ماه محرّم سنهٔ هزارو صد و چهل و سه هجری در سمت صحرای

۱ـ درنسخهٔ « ح » ، « ط »:«بعرض‌برادرعزیزرسید . » ۲ـ سورهٔ ۱۱ ، آیهٔ ۷۹ ، معنی : « ای ابراهیم برگرد ازین . » ۳ ـ سورهٔ ۵۳ ، آیهٔ ٤ ، معنی : « سخن نمی گوید از هوی . » ٤ ـ درنسخهٔ « ط » . « هنگامهٔ جنگ گرم کرده بودند . » ۵ ـ درنسخهٔ « ط » : « روی بهزیمت می گذارند . »

علمدشت و زرگران مشهد اتفاق‌افتاد. بعد ازظهوراین سانحهٔ حیرت‌انگیز، چون ابراهیم‌خان از خجالت حالت عرض نداشت ، شاهزاده‌رضاقلی میرزا، که درآن اوان دوازده ساله بود،این مراتب‌را بوساطت چاپار معروض‌خدمت خدیوکامکارساخت. چون حضرت شاه طهماسب مکرّر بر زبان جاری‌می‌ساختند، که‌موافق عهدنامه انجام امور عراق و آذربایجان بر ذمّت اولیای این دولت ، و جناب نادری را مملکت علیحده است، وما را بکشور گشایی ایشان کار و احتیاج نیست . لهذا حضرت ظلّ‌اللهی امر خـراسان را اهمّ و تنبیه سرکشان سست عهد هرات را لازم داشته ، بتدبیر تدمیرایشان مصمّم گشتند. مصحوب چاپار سریع‌السیر بشاهزاده[۱] اعلام کردند ، که درحصار استوار قلعه داری پشت بدیوار اطمینان داده ، رخنه در بنیان ثبات و قرار ندهند ، که بعنایت پروردگار ، با دلیران نصرت شعار ، مانند چابك سوار چرخ گیتی فروز ، از ابلق مهر ومـاه ، شب و روز[۲] دواسبه ، مرحله پیما گشتـه ، بسروقت خصم تبه روزگار میرسیم . پس بیستون بیك افشار را ، بایالت تبریز و خطاب خانی و سرداری آذربایجان سربلند ، و جمیع‌اسباب وغنایم و ذخایر رومیّه راکه در قلعه مانده بود ، وصدهزارتومان بیشتربود، باو عنایت ، و امر والا صادر شد ، کـه جمعی از ایلات افشار ومقـدّم و ترکمان را کوچانیده ، در تبریز سکنی ، و شش هزار نفر جوان کاری را در سلك ملازمت منسلك سازد ، و حکومت هـر یك از ولایت انتزاعی را بحکّام‌کاردان تفویض ، و مقرر فرمودند که ولایت را متعلق به حضرت شاه‌طهماسب دانسته ، بخدمتگزاری آن‌آستان بجان وجنان کوشند ، و درآن سفر فرخنده اثر ایلاتی که از فارس و عراق وآذربایجان کوچانیده ، اسب و الاغ و خرجی داده بخراسان فرستاده‌بودند، عدّت ایشان به پنجاه و شش

۱ – درنسخهٔ « ح » : « بشاهزاده رضاقلی میرزا »
۲ – درنسخهٔ « ح » ، « ط » : « از ابلق خورشید و ماه دواسبه »

هزار خانوار میرسید . از آن جمله دوازده هـزار افشار، و از جملهٔ افشار دوهزار خانوار قرقلو بود، که شرف ایلیّت بآن حضرت داشتند ، چون میاب و کـوبکان، بنهجی کـه سبق ذکر یافت ، یـورت قدیم آن حضرت و مسکن طایفهٔ قرقلوبودو جمعی ازآن طایفه کوچیده بامرآن حضرت در ارض اقدس سکنی اختیار نموده بودند ، عوض ایشان از قرقلوی جدید در میاب، وتتمهٔ افشاریه‌رادر کلات مأوی دادند . چهل و پنجهزار خانوار دیگر ترکمانیه واکراد و بختیاری وسایر ایلات متفرقه وطوایف مختلفه بودند، که‌بدستور آنها را تدارك دیده ، در باقی ممالك خراسان متوطن ومسکن(۱) و مکان ییلاق و قشلاق بجهت هر یك معیّن ساختند .

در بیان انصراف موکب ظفرنشان از آذربایجان بجانب خراسان بعزم تنبیه افغان

بعد از قبض و بسط امور ، وگشادکار نزدیك و دور، بنه وآغروق‌را گذاشته، با یکّه تازان عرصه‌وغا ، بجانب خراسان ایلغامیشی کرده ، بدون مکث و درنگ ، وارد قزل اوزن گشته ، و ازآنجا چاپار از ارض اقدس‌وارد ، وخبر رسانید، که بعداز واقعهٔ ابراهیم‌خان، افاغنه گفته بودند حال که مرتکب این‌کار بی‌مآل شده ، و شمشیر عداوت بروی این دولت کشیدیم ، دستهٔ‌این کار را که بیرون می کند ، وهنگامی که خدیو گردون‌مقام، عطف عنان‌باین صوب داده ، بمقام عدالت و انتقام درآید ، چه‌جواب خواهیم داد. پس‌بشرر-انگیزی شرارت دوداز نهاد قراء و مزارع‌و خرمنهای محصول توابع شهر برآورده، نوعی نایرهٔ‌بیدادافروختند، که‌نزدیك‌شد، ازشرارهٔ‌آتش‌آن‌شوروشر ایشان خرمن مهر و ماه* و دستهٔ سنبله وانبار کهکشان وخوشهٔ‌پروین،(۲)* در مزرع سبز چرخ برین درگیرد. بهمه جهت سی و یکروز در حوالی

۱ ـ درنسخهٔ « ح » : « متوطن و ییلاق وقشلاق بجهت هریك. »

۲ ـ درنسخهٔ « ط » عبارت بین دو ستاره وجودندارد .

ارض اقدس بنکث عهد مکث کرده ، مراتع و مزارع را علفهٔ تیغ بیدادی ساختند و بعد از ظهور کمال بغی و فساد روانهٔ هرات شدند . آن حضرت ازاستماع این خبرترك ایلغار کرده ، درشانزدهم ماه صفروارد قزوین‌شده ، و آنچه قشون عراق و فرقه‌های مختلفه‌بود، سوای خراسان ، تماماً مصحوب محمدخان ترکمان ، بخدمت حضرت شاه طهماسب فرستادند ، که در دایرهٔ امرونهی[۱]آن دولت بوده ، پرگاروار سر بر خط[۲] اطاعت شاه بلند اقتدار گذارند ، و در آنجا خبر رسید که ابراهیم پاشا وزیر اعظم قبل از مقدّمه فساد استنبول محمدآقا نامی را ازجانب سلطان احمدخان ، پادشاه روم ، برسم سفارت بطلب صلح روانهٔ خدمت والا نموده مقصود اینکه باین تقریب احوال و اوضاع حضرت ظلّ‌اللهی را ملاحظه و از ارادهٔ خیال آن حضرت مطّلع شود . امر والا بوقوع پیوست که محمدآقای مزبور را بعد از ورود به تبریز روانهٔ خراسان نمایند و نیز سرکردگان افاغنه که دردرّه جزین از در استیمان درآمده بودند ، بشفاعت اسحق سلطان افغان ، که در ایّام استیلای اشرف حاکم یزد و بعد از استیصال او روی نیاز باین دولت عاجز نوازآورده بود ، جبهه سای مسدّه[۳] سعادت قرین گشتند . سه روز آن مکان نزهت آیین ، مقرّ کوکبهٔ عزّ و تمکین شده ، از راه طهران وارد ایوان کی، وچون ترکمانیه‌یموت، ساکن دشت قیچاق ، همیشه راه تمرّد و نفاق مسلوك می‌داشتند ، وباتر کمانیهٔ کوکلان، که درحدود گرایلی‌سکنی داشتند، در تقدیم خدمت و دادن فراریان همدان، بنحویکه سبق ذکر یافت ، رسم فرمانبری متروك میداشتند، ازمنزل مزبورتجدید منازل کرده، چهارهزارنفرازدلیران نصرت‌نشان را از راه بسطام روانه، وموکب‌جهانگشا

۱ ـ درنسخهٔ « ط » : « که سر برپای امر و نهی دولت گذارند . »

۲ ـ درنسخهٔ « ط » : « وسر ازخط اطاعت شاه بلند اقتدار برندارند . »

۳ ـ درنسخهٔ « ح » : «سر نیاز بپای خدیوگردنفرازآوردند . »

از راه مازندران شقّه گشای اعلام ظفر فرجام شده ، وممهّد گشت که درروز پانزدهم ربیع الاول موکب والا از یورش میدان ، چهار فرسخی‌استراباد، بر سر یموت ، وایشان نیز ازدهنهٔ گرایلی برسر کوکلان چپاول اندازند، که تاخت هردو در یك روز اتفاق افتاده ،آن جماعت خبر بیکدیگر نتوانند رسانید. پس کوکبهٔ منصور صبح روز موعود،ازآب اترك عبور، ومکان‌مشهور به « صیّاد » رامطار(۱) عقاب نسرین شعار لوای ظفرالتواء ساختند . درآنجا معلوم شد که آن طایفه بتوسط ترکمانان آغریچه ، که درمیان «کاله دریا » سکنی دارند ، ازتوجّه رایات اقبال آگاهی یافته بسمت خیوق(۲) وجماعت کوکلان بجانب آلاداغ وسیمیارفرار(۳) نموده‌اند . پس‌معاودت به‌استرآباد کرده ، فرامین مطاعهٔ مؤکّده بعموم سرحدات خراسان نوشتند : که راه معامله را برتر کمانیه مقطوع سازند، ودرغرّه ماه ربیع الثانی ازآب گرگان گذشته ، از کنار دشت وحدود مانه و سملقان ، روانه خراسان ، ودر محال قراباغ من اعمال گرایلی جمعی از رؤسای متمردین کوکلان از در عجزدر آمده ، وارد خدمت والا ، و مستدعی عفو تقصیر ، و متعهد دادن یورغه مال شده ، مسؤول آن جماعت قرین قبول وفرمان همایون نافذ شد که خانوار ویورغه‌مال را بتعاقب روانهٔ خراسان‌نمایند. پس عساکر ظفر توأمان(٤) را فوج فوج مرخص ساختند ، که روانهٔ اوطان و دیار خود شوند ، و در بیستم دلو بعزم سفر هرات در ارض اقدس حاضر شوند . در آن مکان از جانب اللهیارخان‌افغان، که در ارض اقدس می‌بود ، عریضه‌ای مشعر بر التماس‌عفو تقصیرات ابراهیم‌خان بدربار مرحمت(۵)نشان رسیده ، وجواب او برین‌نهج از مکمن عزّ اصدار یافت . شرح فرمان عالی : آنکه عالی جاه اللهیارخان

۱ ـ درنسخهٔ «ح» : «مقر کوکبهٔ‌نصرت‌شعارساختند.» ودرنسخهٔ «و» جملات‌بهم ریختگی‌دارد.
۲ ـ درنسخهٔ « و » : « خیوه »
۳ ـ درنسخهٔ « ح » : « رهسپار فرار شده‌اند . »
٤ ـ درنسخهٔ « ح » : «عساکر نصرت قرین »
۵ ـ درنسخهٔ « ط » : « حضرت ظل‌اللهی »

بداند . شرحی که درخصوص اخوی ابراهیم خان عرض واستدعاء نموده بود چون مشارالیه از بی طالعی خود شرمنده و از وقوع شکست ، که از قضای آسمانی بود ، شکسته‌دل و سرافکنده است، من‌بعد بزبان قلم اورانیازاریم، و بشرمساری و خجلت‌زدگی خودش ، که ارباب غیرت را بدتر از آن‌عذابی نیست، واگذاریم. برآن عالیجاه مخفی ومستور نخواهد ماند که طالبان نام و ننگ را در معارك جنگ کشش و کوشش بقدر امکان درکار است ، امّا بعد ازانکه چهرهٔ شاهد فتح از پس پردهٔ غیب جلوه‌ظهـور نکند ، موجب ملامت‌آن طایفه ، که با قبض وبسط جهان معنی کاری و در تقدیرات الهی اختیاری‌ندارند ، نخواهد بود ، زیرا ، بمضمون‌آیهٔ کریمهٔ « **وَمَا النَّصْرُ الاّ مِنْ عِنْدِاللّٰهِ** »(۱) گشایش‌ابواب فتح وظفرمنوط بمقالید تأییدات ایزد داور است نه بزوربازوی سعی‌بشر، باوصف این‌معانی کسانی که فی‌الجمله ازغیرت بهره‌ورند ، به نیزه سنان اعداء سینه سپر می‌سازند ، امّا بطعنه پردازی‌نیزه خطی كلك امثال و اقران تن در نمیدهند ، وبتیغ تیز دشمن سر کش گردن تسلیم می‌نهند وبچوبکاری عصای خامه پدر وبرادر راضی نمیگردند . حرف تند را کشنده‌تر از سیف قاتل،و روی ترش را تلخ‌تر اززهرهلاهل‌می‌دانند .

درد و زخم بیفکن و نام گنه مبر کاتش بگرمی عرق انفعال‌نیست.

از صدور چنین امری مادام‌الحیات در شکنجهٔ خجالت گرفتارقید ملامت بوده ، ممات را بر حیات ترجیح میدهند ، چنانچه اظهرمن‌الشمس است ، که سپهدار زرّین لوای‌مهربعد ازآنکه‌از معرکهٔ سپهر تیغ کشیده روی بهزیمت می گذارد از رنگ زردی بزمین فرو میرود ، و هروقت که رایات جهانگشایی را از مرکز نقطهٔ نصف‌النهار منحرف می‌سازد ، ازفرط شرمساری آفتاب عمر خود را قرین زوال می‌بیند . هرچند که بنابر معانی مذکوره ملامت بر مشارالیه وارد نمی‌آید، که چرا از دشمن شکست‌یافته،

۱ ـ سورهٔ ۳ ، آیهٔ ۱۲۳ ، معنی : « نیست یاری‌کردن مگر از نزد خدای . »

و نمی توان گفت که چراشمع آسااین همه سرزنش رابرخود روا ساخته و ازتیغ تیز روی برتافته، ولیکن سخن درین است که با وصف اینکه مکرّر از جانب ما در باب جنگ روبرو ممنوع وازاوج سمای خاطر الهام مظاهر خطاب: «یا اِبْراهیمُ اَعْرِضْ عَنْ هٰذا»(۱) اورا مسموع شده، باز برخلاف مأمول مصدر این گونه جهل و فضول گشته ، بایستی برهنمونی دلیل عقل طریق مصلحت پوید و یا راه رضای خاطر ما را بر وفق ارشاد جوید. درین‌صورت که سالك‌طریق احدالامرین‌وتابع‌مدلول«وَهَدَیْناهُ النَّجْدَیْنْ»(۲) نگشته طعن و توبیخ را سزاوار وشایسته رنجش و آزار میباشد. حال چون آن عالیجاه درمقام شفاعت والتماس درآمده حسب‌المسؤول این‌دفعه‌زبان‌قلم را از آزردن او کوتاه و بهمان توبیخات سابقه اورا مورد انتباه ساختیم.

دربیان ورود کوکبهٔ مسعود بمشهد مقدس و صادرات‌ایام‌توقف درآنجا

چون حضرت ظلّ‌اللهی منازل‌نزهت مراحل را بسان آفتاب و ماه‌جهانتاب، برسم ایواروشبگیرپیمودند. درآخرماه‌ربیع‌الثانی، صبحگاهی که تاجدار اقلیم چهارم و سریرآرای این بلند طارم، از سفر جانب غرب انصراف یافته از دروازه افق‌قدم بشهر بند نیلی حصارسپهر گذاشت. کوکبهٔ خسرو مُلك سروری، بسطوت بهرامی و صولت ضرغامی، وارد ارض فیض مدار، و درعمارت جنت سرشت چهارباغ، مانند روح درقالب‌عنصری، قرار گرفتند. چون درآن اوقات حادثهٔ شکست بدلهای مردم‌آن دیار راه‌یافته، و هنوز مردم در ماتم کشتگان خویش، اوتار سینهٔ ریش را بمضراب ناخن چنگ‌زن وازجورافغان با نفیرناله وافغان در کوس رویین فلك خروش‌افکن بودند. دلسوختگان طاقهای دل را از استخوان سینه چوب‌بندی نموده، از لاله‌های داغ طرح چراغان می‌ریختند(۳) و برای گرمی هنگامه از سوز

۱ ـ رجوع بصفحه ۱۳۳ شود. ۲ ـ سورهٔ ۹۰، آیهٔ۱۱، معنی: «راه نمودیم او را خیروشر.» ۳ ـ درنسخهٔ «ح»: «دلسوختگان مخزن دل‌را بغم می‌انباشتند وازاشك دیده برگونه‌های خودآب می‌پاشیدند.»

جگرآتشبازیها برمی انگیختندوموشك آه آتشنا کشان هر شب بآسمان میرفت * و گل غرّان ازدل آتشبارشان درهرطرف از آتش غم خروش برمی کشید(۱) * صدای کوس ونقاره را کــه آلت سور و سرور بود ، از آیین غیرت دوردانسته ، در روز ورود اهل شهررا از نواختن نقاره شادیانه و آیین بندی وچراغان ممنوع ساخته ، بهمان توپهای رعد آوازدبدبهٔ جهانگیری و طنطنهٔ ورود در مسامع دوست و دشمن رسانیدند ، وبعد ازسه روز که سفر کشان از رنج راه آسایش گزین شدند. نخست بملاحظهٔ سان افشاریه و ایلاتی ، که از فارس و عراق وآذربایجان بخراسان فرستاده بودند، پرداخته وجمعی ازجوانان نامی ایشانرا برسم ملازمت منتخب ساخته ، فارسان فروسیت پیشه وچابکسواران فراست اندیشه را(۲) برای تعلیم فنون سپاهیگری برایشان گماشته ، بآیینی که ترك سیه مست چشم خوبان باطرّه دلاویز دُرّه بازی، ومردم خنجر گذاردیدهٔ فتان دلیران با کمان سپه توز ابـرو و تیر دلدوز مژگان قلب شکنی و قیقاج اندازی کند ، بمشق و تعلیم پرداخته در اندك روزی هر یك درفنون سواری رستم یل و درخونخواری فرزند رشید زال چرخ وجلادّ داجل شدند.

بیت

اگر از کارفرما روی دستی در میان باشد
بناخن سنگ را آیینه سیما میتوان کردن.

وچون سفرهرات درخاطر آن حضرت تصمیم داشت. اللهیارخان ابدالی که تا آن زمان ، درارض اقدس میهمان ونواله خور خوان میبود ، مستدعی آن شد کــه در ماروچاق توقّف و مشغول دلالت افاغنه شده ، باز در هرات بادراك ملازمت پردازد . لهذا او را بنقود وافره و خلاع فاخره (۳) و خنجر مرصع

۱ ـ درنسخهٔ « ط » عبارت بین دو ستاره وجود ندارد .
۲ ـ درنسخهٔ « ح » : « فارسان چابکسوار و نیزه گذاران رستم کردار . »
۳ ـ درنسخهٔ « ط » : « به سکه‌های سلطانی و جامه‌های جهانیانی . »

وعطایای خاص اختصاص داده، مرخص وروانهٔ ماروچاق ساختند، وچون بنحوی که مرقوم کلك بیان شد اون بیگیان کوکلان درقراباغ محال گرایلی بخدمت آن حضرت آمده ، اظهار ایلیت و تعهد کردند : کـه دویست خانوار برسم یورغه مال بمشهد مقدس آورده ، سکنی دهند . وچون درانجام این امر تأخیر - بظهور رسید احتیاطاً امروالا صادر شد کـه قشون استرآباد به بهانهٔ سفر هرات آمده، درسنخواست توقف ومنتظر امر آن حضرت باشند. آن حضرت(۱) در دوازدهم شهرجمادی الثانی باقلیلی از خاصان جریده و سبای بعزم تنبیه آن طایفه روانه ، و مقارن ورود موکب والابخبوشان ، ترکمانیه نیز بامتثال فرمان وارد گشته ، حضرت ظل اللهی عطف عنان بارض اقدس فرمودند . آن جماعت خانوارمعهود را بارض اقدس آورده سکنی دادند ، و متعهد گشتند که جمعی ازجوانان سپاهی ایل مزبور را درسفرهرات حاضرسازند . چون بنهجی که مذکور شد حضرت شاه طهماسب درصدف(۲) شهریاری فاطمه ـ سلطان خانم ، خواهر قدسیهٔ خود را ، نامزد بهین نتیجهٔ ازدواج عناصر و اجرام ومهین فرزند مادرلیالی وایام ، شاهزاده اعظم رضاقلی میرزا ، ساخته بود . درین وقت که موکب مقدس ببیت الشرف ارض اقدس تحویل نمود ، ارقام مطاعه صادرشد ، که تمامی امراء و حکام وسران سپاه نصرت فرجام ، و عظمای انجم احتشام در بزم ارم نظم سور و محفل عیش و سرور حاضر گردند. پس کارگزاران بدایع طراز ، ونگار بندان صنایع پرداز ، درمقام فرمان- پذیـری دست و بازوی هنروری یازیده ، دراندك روزی عمارت چهار باغ را نمونهٔ هشت بهشت ، و بآیین بندی و طرح چراغان ، رشك چرخ مینو سرشت ساختند . در روز جمعهٔ دهم شهر رجب المرجب ، درحینی که قبهٔ خضرا در آراستگی رشك چترطاووس بود ، و بسیط غبرا در فـرح بخشی

۱- درنسخهٔ «ح» : «جناب نادری»

۲- درنسخهٔ «ح» : « درگرانبها »

خجلت افزای حجلهٔ عروس ، آفتاب خداوند بیت و قمر کدخدای خانه وزهرهٔ زهراسرود سرای جنگ وچغانه بود ، مجلس طوی باهزاران فروزیب ترتیب یافته ، دو هزار دست خلعت گرانبها در آن روز بسر کردگان سپاه وامیران بارگاه وبندگان دربار وچاکران جانسپار ، از جامه خانهٔ نوازش عنایت گشته ، برو دوش هر یك مانند کوه ، آراستهٔ خلاع خارایی سنگین (۱) ، وبسان شاخ گل ، چله پوش اثواب بوته دار و رنگین گردید. ساکنان عرصهٔ خاك ، بساط نشاط آراستند ، و شوخ چشمان افلاك پایکوب سور وسرور برقص برخاستند. تایك هفته برین نهج ، جشن وچراغان وآیین بندی بود ، و دلهای خلایق ازموایدگوناگون لذت اندوز انواع کامیابی و خرسندی گشته ، این هفته را هرهفت شاهد ایام و گلگونهٔ جمال شهور واعوام ساختند . در شب هفدهم ماه قران سعدین واتصال نیرین واقع شده وآن عمارت دلنشین از پرتو وجود مسعود آن دو اختر برج سعادت ، رشك بیت الشرف آفتاب گردید . بعد از سرانجام کار طوی ، برسم سیر و شکار بجانب ابیورد و کلات ، که مسکن اصلی آن حضرت بود ، توجه فرمودند و بجناح(۲) مرحمت سایه گستر فرق آمال سکنه آن دیار ، که حسرتکش دیدارفایض الاثار بودند ، گشتند . چون ترکمانیهٔ خوارزم اکثراوقات آمده درطژن، که منتهی معمورهٔ سرحدات ابیورد است، یورت اختیار ، وبنواحی درون ونسا وابیورد اطاله دست تطاول و اضرار می کردند ، اگرچه ابراهیم خان ، بموجب حکم والا باجمعیت موفور درناحیهٔ درون متوقف ، و بتنبیه آن طایفه مأمور بود . اما چون عزم بلند وهمت آسمان پیوندآن حضرت ، * هرگزتوقع امداد از کسی نداشته * (۳) کار راباميد برادروچاکر نگذاشته،

۱ـ درنسخهٔ «ح» : «بخلاع خارایی سنگین آراستند وغم ایام را از دلهای خود بپیراستند .»

۲ـ درنسخهٔ «ح» : «بال»

۳ـ درنسخهٔ «ح» جملهٔ بین دوستاره وجود ندارد .

لهذا ظهیرالدوله[۱] راباببیورد احضار،ودربیستم‌شهرشعبان‌بافوجی ازفدویان جان نثار ایلغار ، وچهل و پنج فرسخ راه را در سه روز طی کرده، درمحال طرسخون طژن بسروقت آن گروه رسیده ، رجال ایشان‌را عرضهٔ شمشیر و نساء وعورات ایشان‌را اسیر کرده ، ونهب اموال واحراق یورت ومساکن آن طایفه‌بروجه اکمل بعمل آمد.ابراهیم‌خان‌رانیزاز همانجامأمورتنبیه‌ترکمانیه تکّه ، سکنهٔ سرخس، فرمودند. ابراهیم‌خان آن طایفهٔ سرکش رابدستیاری سعی دلیران گردن فراز ، گوشمال کامل بخشیده ، روی توجه بجانب ارض اقدس نهاد . چون سابقاً نگارش یافت که حسین غلیجائی در حین توجه رایات‌منصوربجانب آذربایجان ، افاغنه‌هرات را ، که بااین‌دولت عهد بندگی بسته بودند ، تحریض بمخالفت کرده ، سلسله جنبان فسادمی‌بود ، دراین‌وقت که خبر عزیمت موکب همایون رعب افکن دلهای دور و نزدیك گردید . ذوالفقارخان کس نزد حسین فرستاده بمفاد « **اَلْغَرِیقُ یَتَشَبَّثُ بِکُلِّ حَشِیشٍ** » ازاواستمداد ، و مومی‌الیه نیزباگروه انبوه بعزم اعانت وارد اسفزار شده ، که شاید با یاری یکدیگر از دم تیغ تیمور طالع‌فولاد پیکر خدیو جهان پرور ، که جوهر: «**وَ اَنْزَلْنَا الْحَدِیدَ فِیهِ بَأْسٌ شَدِیدٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ**»[۲] ازآن پیدا ، وتصورش درعالم وهم چاك افکن قلوب اعداست ، رخت بوادی نجات کشیده ، وبخاشاك راه برسیلاب وبشاخص گذربرآفتاب بندد . بعداز ورود به‌اسفزار ، میثاق اتحاد از طرفین صورت استحکام نیافته[۳] ، حسین استخلاص اسرای خود را وسیلهٔ اعتذار ساخته ، عریضهٔ استکانت آمیزمشعر براستدعای رخصت اولاد و نسوان محمود نگاشتهٔ کلك نیازمندی ساخته ، مصحوب ملا زعفران و اسحق سلطان حاکم سابق یزد ، که از جمله آزاد

۱ ــ درنسخهٔ « ح » : « ابراهیم ظهیرالدوله برادرآن حضرت »

۲ ــ سورهٔ ۵۷ ، آیهٔ ۲۶ ، معنی : « فرو فرستادیم آهن را در آن است آسیبی سخت و بهره ها برای مردم . »

۳ ــ درنسخهٔ « ط » اینعبارت: « و آب‌آن دو بیك جونرفته . » نیزوجود دارد .

کرده‌های عفوخدیویگانه بودند، روانه خدمت نمود. مسؤول اودرجهٔ قبول یافته، تمامی اسرای اورا که ذکوراً واناثاً چهارده نفربودند، تسلیم فرستادگان مزبور کرده، ایشان را بانیل مرام و حصول کام باز گردانیده، حسین نیز دو نفرمخدّرات سرادق سلطنت صفویه را، که در شبستان اسار وحجاب استتارمی‌داشت، باملازعفران روانهٔ درگاه سپهررواق‌ساخت. چون‌صرفه در جنگ‌وصلاح‌درمکث ودرنگ ندید ازفراه عازم قندهار گردید. اماباوصف مشاهدهٔ این نوع لطف ومرحمت که بایستی‌مادام‌الحیات سر ازربقهٔ‌صداقت[۱] نپیچد باز فساد ظاهر کرده، دوسه هزار نفر از غلیجایی‌ها را بسر کردگی سیدال باعات[۲] افاغنهٔ هرات فرستاده، حضرت ظلّ‌اللهی بعدازوصول‌این خبر، معتمدی تعیین کرده، آن‌دواختر[۳] برج عفاف‌را ازهمان راه باخواجه سرایان با عزاز باصفهان روان کرده، بحرم شاهی رسانیدند.

رایت افرازی قلم خجسته رقم در مضمار وقایع تنگوزئیل موافق هزارصدوچهل وسه هجری وحرکت موکب فیروزی بینات بجانب هرات و نوروز فیروز این‌سال.

روز پنج‌شنبه دوازدهم[۴] ماه فرخنده صیام که نیراعظم، بعزم تسخیر شهرستان حمل رایت اعتلاء افراشته، سفر کشان شهرستان ربیع را که از رنج یساق دی، در سرای باغ و گلزار قشلاق می داشتند.[۵] موسم حرکت معیّن در رسید. فراشان با فروشان نامیه، اطراف چمن و فضای هامون را، از جوشن لاله و ریحان، بسراپرده‌های رنگین و خیام گلگون بر آراستند. دلاوران صنوبر، و اویماقیه شمشاد و عرعر، باساز و برگ تمام بمعسکرخدیو بهاردرآمدند. افواج فاخته وقمری، طوق بندگی‌خاقان‌ربیع را بگردن گرفتند. گلشن از روی خلاف پیکان بیدتیز کرد، و سبزه دشنه

۱ ـ درنسخهٔ «ح»: «طاعت» ۲ ـ درنسخهٔ «ح»: «بکمك»
۳ ـ درنسخهٔ «ط»، «ح»: «دو دختر» ٤ ـ درنسخهٔ «و»: «یازدهم»
۵ ـ درنسخهٔ «و»: «درسراهای‌جویباروزوایای‌باغ وگلزارقشلاق‌می‌داشتند.»

وخنجروسه برگه سپر وشمشیر برداشت . چشمه سار ازامواج زره دربر، و درخت ازشکوفه کلاه خود بر سرنهاد . نوروز فیروز شبیخون بدارالملك دی‌آورد ، وجنوداردیبهشت راه فتنه بریغما گران زمستان بست. هجوم‌سپاه شکوفه و ازهار شاخ سرکشان شاخسار را شکست . بزم خسروانی مرتب شد وقامت دلیران آراسته بخلاع زرتاری گوناگون وجیب ودامان آمالشان از زر سرخ و سفید مالا مال ومشحون گشت . بعد ازانقضای جشن وسرور و ایام عیش وسور، روز یکشنبه پانزدهم آن شهرسعادت فرجام ، بافر فریدونی و کوکبهٔ کیکاوسی‌ازارض‌فیض‌انتساب‌بمنزل‌طرق‌نصب‌خیام زرین‌قباب کردند. دلیرانی که چند روز از خونخواری دشمن چون دهان روزه دارلب فروبسته بودند آن روز را عید خود دانسته از لذت خون آشامی کام جستند ، و بهادرانی که تشنهٔ خون خصم تند خشم و بخوردن مال غنیمت گرسنه چشم‌بودند، شمشیر کج را براستی‌هلال‌شوال انگاشته، مهرروزه از گنجینه دهان رزم شکسته ، بعد از ورود موکب ظفر فرجام بمنزل پوچ کام ، من محال جام ، بنه وآغروق را گذاشته ، موافق آداب سپاهیگری وروبهٔ رزم‌گستری تعیین چرخچی و قراول ، و ترتیب تیپ وهراول، و تسویهٔ منقلای نموده ، لشکرمحشراثررا سه قول مقرر کرده ، وبرای هرقول ساقه وسول و طرح و کمین‌ازنیزه گذاران رامح قرین، وتفنگچیان مریخ‌آیین، وتوپخانه و زنبورك جداگانه تعیین، وبا آذوقه شش روزه از رباط تومان[۱] آغازراه نوردی وادی کین کردند. فوجی‌ازمقدمة‌الجیش ، و گروهی ازلشکرپرجوش وطیش‌از رباط مزبورچپاول بمحال‌شبش‌وشکیبان وغوریان انداخته ، تمامی آن محال بمعرض‌نهب ویغما درآمد ، قلعه‌جاتی که درعرض راه واقع‌بود، بمحض حرکت مفتاح ارادهٔ دلیران مفتوح ، ومقدمهٔ ظفر وفتوح گشت. روز چهارم شهرشوال المکرم مکان موسوم به نقره سه فرسخی هرات مقر رویین

۱ ـ در نسخهٔ «الف» و «ج» و «د» : «قوبان»

تنان زرین کمر و آهن خایان فولاد پیکر گردید . دیده خصم از دور در چهار آیینهٔ یکه‌تازان ستیزه جو، ازشش جهت، روی‌مرگ را معاینه دید، و بعد از سه روز با فوجی از جنگجویان نصرت طراز و دلیران کینه پرداز، در حوالی شهر رایت افراز ورزم ساز گشته ، ذوالفقار خان نیز برای اظهار جوهـر جلادت از غلاف برآمده، آن روزدلاوران* نصرت نشان با وسعت حوصله *(۱) ، تاعصر تنگ نزدیک باغات شهر با آن‌طایفهٔ باغی‌هنگامه ساز عرصهٔ جنگ شدند . حوالی شام ، که طرفین دست ازجنگ وحرب وپااز مضمار طعن وضرب کشیدند و بر گشتند ، سیدال غلیجایی با جمعی کثیر از سواره وپیاده بعزم‌شبیخون‌نهر شکسته‌ایرا که‌باردوی‌همایون پیوسته‌بود،جاده مقصود ساخته ، از میان آن چون سایه دنباله رو لشکر ظفر اثر گردید . جیوش بحر خروش را از پرده داری ظلمت لیل و تهاجم گرد لشکر وخیل دیدهٔ شناسایی بسته گشته بود ، در وقتی کـه یساقچیان مهیب و توپچیان کیوان نهیب ، دست ازضبط صفوف ونظم و ترتیب تیپ بازداشته ، اکثری در منازل خویش آسایش گزین و جمعی هنوز در خانـهٔ زین بودند ، آن گروه انبوه دفعةً درکنار اردوی همایون بصدای شلیک تفنگ حلقه کوب در جنگ شدند .

از اتفاقات برجی در سر نهر بحکم خدیـو والا احداث یافته بود ، آن حضرت بعد از وصول باردوی سپهر کوکبه ، با سطوت بهرامی وصولت ضرغامی ، برای تفرج اردو بآن برج بلند اساس برآمده ، بـوجود صلابت نمودخودآنرا نمونهٔ برج‌اسد ساخته‌بودند . مقارن‌آن ، افاغنه‌نیز از میان نهر با فتیله‌های سوزان مانندخیل نجوم ازرود کهکشان ظاهر شده ، جمعی ازایشان احاطهٔ برج کرده ،آغازخیر گی کردند . خدیو شیردل* که

۱ ـ در نسخهٔ «ح» عبارت بین‌دوستاره وجود ندارد .

زهرهٔ شیر فلك دربرج سپهرازمهابتش آب میشد*(۱) باهشت نفرازملازمان تفنگچی ، که در خدمت خدیو با سعادت حاضر بودند ، بمدافعه پرداخته ، از بوارق تیر و تفنگ آن برج خاکی را نمونهٔ برج آتش ساختند . دلیران خصم افکن وبهادران قلب شکن‌نیز، از معسکرظفراثر ، پیاده دست بشمشیر بآن تیره روزان درآویخته ، ازجوی تیغ آبدار آب بر آتش آن فتنه ریخته ، جمعی ازایشان را ازسرمنزل هستی دور ساختند . روز دیگر طرفین مستعد قتال ومهیای جدال گشته ، رایات ظفر باشوکت و فرّ بجانب کوه تخت سفر قدبرافراخت و غریو نای و کوس ولوله و خروش در خم چرخ آبنوس انداخت . سواره و پیادهٔ افغان سبق‌جسته ، برای سازجنگ مانند زیر و بم نغمه برنشیب و فراز کوه تخت سفر انداخت ، آن حضرت با گروهی از تفنگچیان متوجّه سر کوه گشته ، جنگ در پیوست . بعد از آنکه از آب خوشگوارخون اعداء ، اطفای نایرهٔ حرارت و تسکین شرر شرارت شد ، جانبین آهنگ مراجعت کردند . نوبت دیگر که هوا صاف وآیینهٔ خورشید شفّاف بود ، (۲) طرفین عزم مصاف کردند . چون این کاسهٔ فیروزه آب درشیر داشت (۳) درعرصهٔ آسمان طرح شورش‌انداخته ، وبفتنه‌انگیزی سبقت گزین گشت . ابر بغریدن آمد و رعد کوس حرب فرو کوفت برق بآتش‌افروزی نایرهٔ شرارت ازجا برجست ، وباران آغاز تیرباران نمود ، و آسمان گلولهٔ تگرگ فرو ریخت . جانبین لابدّ ترآمده وتشنه‌کام بمقرّخود بازگشتند . بعد ازچند روز افاغنه وذوالفقارخان، که همیشه‌اسب‌خودسری در زیرپاوتوسن جلادت را بادپیما داشتند ، خودرا در تنگنای زبونی دیده، نزدیك شد که جامهٔ‌جان برتن درند ، که عهد وپیمان را درمیان‌خود مؤکّد بایمان ساخته باهم ممهّد کردند که این دفعه تا جان در تن و رمق در بدن

۱ ــ درنسخهٔ «ح» و «ط» عبارت بین دوستاره وجود ندارد .

۲ ــ درنسخهٔ «ح» ، «ط» : «دوباره طرفین .»

۳ ــ درنسخهٔ «ح» : «چون‌کاسهٔ‌آسمان‌آب زیاده برخود داشت‌شروع بریختن گذارد .»

دارند بکشش و کوشش پردازند ، تا شاید گوی از میان توانند ربود . روز دیگر، که شام سیه درون رمح و سنان ثواقب کواکب را از زنگ ظلمت منجلی وتیغ خورشید را بخاکستر صبح صیقلی ساخت ، ذوالفقارخان بعهد دوشینه با گروه افغان یکدل و یك زبان بهیأت مجموعی بیرون آمده قلعه ساق سلمان را، که نزدیك معسکر ظفرنشان بود، تصرّف ودرآن مکان توقّف کرده هرروز ازآنجا هنگامه آرای جدال شد . ازینطرف نیزخدیو کشور گشا ، بافرّ وفیروزی صف آرای عرصهٔ دلاوری گشته ، اوّلاً تفنگچیان پیاده از دو جانب دربرابر یکدیگر زانو بر زمین وپهلو برجلادت شیرعرین زدند ، تا سه ساعت ابرِ بلا قطره ریز ، و برقِ اجلْ صاعقه انگیز بود . هیچیك از دلاوران از زخمهای کاری پهلو تهی نمیکردند ، تاآنکه بتأیید الهی پای ثبات دشمن ازپیش بدر رفته ، پس نشست ، وبمفاد آیهٔ کریمهٔ « **سَیُهْزَمُ الْجَمْعُ وَیُوَلُّونَ الدُّبُرَ** » [1] بظهور پیوست . آنگاه یکه تازان عرصهٔ وغاجلوریز برسرآن طایفه دغا حمله ور گشتند . جمعی کثیر ازافغانیان عرضهٔ سیف و سنان وبقیّةالسیف رهنوردطریق فرار وخذلان گشتند . توپخانه ونقاره خانه ایشان بدست آمد . بیست ودو روز آن مکان نصرت اندوز مقرّ کوکبهٔ فیروز گشته ، هرروز دلیران شیرچنگ بنوید فرح مزید[2] « **وَعَدَکُمُ اللّهُ مَغانِمَ کَثیرَةً تَأْخُذُونَها**[3] » وفحوای « **لَهُمْ ما یَشاؤُونَ فیها وَلَدَیْنا مَزِیدٌ** »[4] بادپیمای عزیمت را بچپاول اطراف تیزتك ساخته ، دویست سیصد هزار گوسفند سوای سایر دواب واموال بحیطهٔ اکتساب درآوردندو آن جماعت ازقلعه برآمده پشت بحصار آغاز گیرودار می کردند ، وازجانب دلاوران سهمگین بخدنگ جانسوز دلنوازی ، و بنوك سنان سرافرازی می یافتند . روزی نمیگذشت

١ ـ سورهٔ ٥٤ ، آیهٔ ٤٦، معنی: «زود است هزیمت شوند همه و بر گشته شوند بپشتها .»

٢ ـ درنسخهٔ « ح » : بنوید « وعد کم ....»

٣ ـ سورهٔ ٤٨، آیهٔ ٢١، معنی: « وعده کرد شما را غنیمتهای بسیار که گیرید آنها را .»

٤ ـ سورهٔ ٥٠، آیهٔ ٣٥، معنی: «مر آنهاراست آنچه میخواهند درآن ونزدماست افزونی.»

که نیزه خطی دلاوران ، چون خطوط اشعهٔ مهر تابان سری ازپیشگاه فلك جاه نمیگذرانید ، وشبی نمیشد که صولت بهادران مانند حامل رأس‌الغول با دست وپنجهٔ پرخون سر سر کشی بنظر نمیرسانید .

از جملهٔ وقایع ایّام توقف اینکه: اللهیارخان که‌سابقاً ازارض اقدس مرخص وروانهٔ ماروچاق شده بود درمنزل‌مزبور ، جمعیتی از اویماقیه باد غیسی‌وماروچاقی‌را بهم‌آورده ، باردوی همایون پیوست ، وهمچنین‌محمد سلطان مروی ازمنزل مذکور باسه‌هزار نفر از لشکریان خونخوار بتاخت توابع فراه مأمور گشت . بعد از ورود بآنجا بامصطفی نام ابدالی‌حاکم قلعهٔ خاش جنگ کرده ، وحاکم مزبور را باجمعی از افاغنه مقتول ، و سر اورا باگرفتاران انفاذ حضور والاساخته وقلعه جات خاش و کده را بحوزهٔ‌تصرّف درآورد . چون همّت گیتی کشا را مقصودآن بود ، که اطراف اربعهٔ هرات محصور جنود منصور شود ، در بیست وششم شهر شوّال دوهزار نفر از سپاه نصرت‌قرین‌را بسر کردگی‌کارآگاهان‌رزم‌دیده باتوپخانه واسباب سپاهداری بحراست (۱) سنگرنقره مأمورساخته ، چون‌آب هریرود طغیان داشت ، از سمت زنده جان و کبوترخان که گذرگاهش نسبت بسایر جاها بهتر بود ، عازم پل مالان شدند ، وهنگام ظهرمحل‌موسوم به ده نو محل اردوی نصرت نشان گردید . گرد افواج قاهره از چند میل راه سرمه کش دیده افغان گشته ، تصور چپاولچیان لشکر ظفر کرده ، دلیرانه از قلعه برآمده ، بپشتیبانی دیوار بست قریه شمشادآباد(۲) که حصین وعامربودآمادهٔ جنگ شدند . حضرت ظلّ اللهی که مشتاق چنین روزی بودند فی الفور سر وبر را بدرع و مغفر لطف خدای یگانه آراسته ، برمرکب گردون خرام سوار و مهیای‌کارزار گشته ، تفنگچیان پیاده و توپخانه را باقول همایون ازپیش رو

۱ ـ درنسخهٔ « ح »:«بنگهداری .»

۱ ـ درنسخهٔ « ب » و « و »:«شمس آباد» .

بمقابلهٔ افغان فرستادند، که آن طایفه را مشغول جنگ سازند. آن‌حضرت با فوجی از دلاوران اژدر در، و دلیران غضنفرفرّ، کـه بضرب تیریکه آویز جوزا را دوپیکر و ببارقهٔ سیف وسنان‌خرمن‌عمرخشك وتررا تودهٔ خاکستر می ساختند، ازپشت سرآن گروه در آمده، مابین ایشان و قلعه فاصل، و باستون‌های هایل راه گریز را حایل شدند. ازیك جانب دهان‌آتشبار توپ وتفنگ، ازدم تفنده زبانهٔ «**أعصارٌفيه نارٌفاحترقت**»(۱) مشتعل‌ساخته و ازسمت دیگر رمح وسنان زبان طعن دراز کرده، بخطاب «**هَلْ تُجْزَوْنَ اِلاّ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**» (۲) بنوا سازی‌پرداخت. آن‌طایفه‌چون بقهرخدای‌یگانه از دوطرف خود را دچار سرپنجهٔ بلا و گرفتار ششدرعنا دیدند، آهنگ فرار کرده، شیر شکاران (۳) که تاآن زمان از تعاقب افغان قلادّه منع در گردن داشتند*، باشارهٔ والاسرازسلسله‌خودداری کشیده* (٤)، ازدوطرف چنگ‌وچنگال‌دلیری یازیده، بکشتن‌وبستن‌ودریدن وشکستن پرداختند. جمعی از افاغنه، ازدم شمشیر آتشبار، آب ازسر گذشته بگردن رسید، و فوجی در نهرهای عمیق، آب بگردن رسیده از سر گذشت. سه هزار نفر متجاوز باجمعی از رؤسا درخاك وآب سر بباد فنا دادند، و علم ونقاره خانه ایشان بدست آمد. پس خدیو فلك جناب، مظفر و کامیاب، بجانب منزل عنانتاب گشته، اسب وسلاح مقتولین را بدلیران، ونقد هستی گرفتاران را بمالك میزان عطا فرمودند.

ازحسن اتفاقات اینکه: جمعی از قشون بیات که ازسنگر نقره، بضابطه‌مقرّره، درآن‌طرف‌رودخانه بقراولی‌اقدام می‌داشتند، ازهیجان گرد(۵)

۱ ـ سورهٔ ۲، آیهٔ ۲٦۹، معنی: «بادی گرد که درآن بود آتش پس بسوزد.»
۲ ـ سورهٔ ۲۷، آیهٔ ۹۳، معنی: «آیا جزا داده می‌شوید جزآنرا که بودید می کردید.»
۳ ـ درنسخهٔ «ح»، «ط»: «شیران‌بیشه دلیری وگردان میدان شیرگیری.»
٤ ـ درنسخهٔ «ط» عبارت بین‌دوستاره چنین است: «باشارهٔ والادست ازنظاره کشیده.»
٥ ـ درنسخه «ح»: «هیجان غبار که‌بر فلك تندرفتار.»

که برفلك تیز گرد می‌رسید ، استنباط فرار آن طایفه کرده ، و از صفحهٔ شت سرنوشت کار آن فرقهٔ تبه روزگار را که کلك قضا بخط غبار نوشته ود دریافته ، بگرفتن سر راه برایشان از هریرود گذشته ، بآهنگ رود ، چنگ جنگ ساز وتا پای حصار بمدلول «اَفَاَمِنَ اَهْلُ الْقُرَی اَنْ یَأْتِیَهُمْ بَأْسُنَا بَیَاتاً» (۱) مخالف نوازی‌آغاز کرده ، بمضراب ضرب شمشیر، زخمه ن چهار تار پیکرعنصری ایشان گسستند. روز دیگر که‌خسرو فیروزچنگ خورشید خاوری با کوکبهٔ نیك اختری آهنگ سر پل مقنطرات این رود یل فام کرد ، عازم پل مالان شده ، درچاشتگاه بقریهٔ ناگهان، که در کنار ل واقع بود، نصب خیام اقامت کرده، بحکم داوردارا (۲) شکوه برجهای متین براطراف اردوی ظفر قرین ، سر برسپهر برین سوده ، هریك ازسران سروران لشکر ، در سمت خود خندق ومورچل ترتیب داده، جهان نوی در عرصهٔ خاك بنیاد نهادند . بفاصلهٔ ده روز ، که روز هشتم‌ذی قعدة باشد ، دلاورخان‌تایمنی که بحکومت اوبه وشاقلان وغور وساخر سربلندی داشت با سه هزارنفرتایمنی واوبماقیه، واردمعسکر فیروزی اثرشده، وازنوازشات خدیو بنده‌پرور بهره ور گشت .

از غرایب امور اینکه : در همان ایام روزی که خدیو کامگار. طرف عصر از سواری مراجعت کرده ، در میان خیمهٔ همایون اسلحهٔ حرب از خود کنده ، و بعزم تفرج در جانب شهر بکوشك بلندی که بحکم‌والا بنا شده‌بودبرآمده بودند،هماندم توپچیان‌افغان خیمهٔ‌مبارك رابنظرآورده ، توپی انداختند ، که گلوله اش سقف چادر را شکافته درجاییکه مسند والا انداخته میشد ، از کنار فرش بزمین آمده یکذرع بیشتر بخاك نشست ، و همانا گذشتن این نوع خطر از وقایع عجیبه‌ای‌بود که جزسپرداری حفظ ربّانی وقوت اقبال صاحبقرانی ، محملی ندارد .

۱ـ سورهٔ ۷ ، آیهٔ ۹۶ ، معنی : «آیا پس ایمن شدند اهل مکه اینکه بیاید ایشان را عذاب چاشتگاه .»

۲ـ در نسخهٔ «ح» : «بحکم حضرت ظل اللهی برجهای .»

چون بنحوی که رقم‌زدکلك بیان‌شد ، سمت غربی‌هرات که‌عبارت از منزل نقره باشد ، مقر دلیران آهن خـا ، و جانب جنوب شهر ، کـه سر پل مالان باشد ، مضرب خیام فلك فرسا شده ، و طرف شرقی شهرخالی بود ؛ لهذا در چهارم ذی قعده فوجی از دلیران لشکر ظفر اثر راباتوپخانه و تدارکات شایان مأمورساختند، که از آب هریرود عبور، ودر محاذات قلعهٔ کرخ در جانب شرقی‌شهر لوای توقف افراخته، راه عبور ومرور را برافاغنه مسدود سازند در روزیکه مأمورین عازم سمت شرقی‌بودند حضرت‌ظل‌اللهی از مستقر جلال ، وعساکر سمت غربی از سنگر نقره متوجه شهر شدند، تا آن طایفه بسمت شرقی‌نتوانندپرداخت، ومأمورین هم ازروی اطمینان‌خاطر درمکان مقرر مقام و مستقر (۱) و برج و سنگر بـرای خود توانندساخت . معهذا سیدال با فوجی ازافاغنهٔ غلیجایی وابدالی از در جلادت درآمده، سر راه را بر ایشان گرفته ، جنگ در پیوست . دلیران میمنه و میسره و سرکردگان قلب و طرح ، با اقدام توکل بمدافعه اقدام‌کرده، آن طایفه را شکست فاحش داده ، سرو زندهٔ بسیار بدست آوردند . بعد از چند روز چون محل توقف اردوی شرقی از قلعه دور بود ؛ آن حضرت همت بتغییر مکان داده، شب یکشنبه دوازدهم شهر ذیحجه ، با جمعی از خواص‌عزیمت آن طرف کرده، روز دیگر هنگام صبح که لشکر نجوم ازمعسکر (۲) فلك عزم کوچ‌وسلطان‌زرین کلاه‌مهر بارایت گیتی‌فروز، ازسنگرشرقی آغازطلوع وخروج کرد. اردو را ازآنجا حرکت داده‌متوجه‌قریهٔ اردوخان یکفرسخی شهر هرات گشتند. افاغنهٔ‌بی‌باك‌بازمانندخاشاك که سرراه برآتش(۳)تابناك گیرد وخود درگیرد، بهیأت مجموعی از باب ممانعت در آمده، یکه‌تازان طرح بحکم‌والا برایشان تاخته ، تا کوچه بند شهرتعاقب نمودند. جمعی را هلاك وجمعی ازرؤسای نامی را اسیرخم فتراك ساخته، شترودواب بسیار از

۱ـ در نسخهٔ «ح» : «مقر» ۲ـ در نسخهٔ «ح» کلمهٔ «معسکر» وجود ندارد

۳ـ در نسخهٔ «ح» : «برسیلاب بلاگیرند .»

ایشان بدست آوردند. لشکر نصرت نصیب بضابطه وترتیب، در کمال آرایش وزیب، باغنیمت و کسیب آمده، قلعهٔ اردوخان را مقر، وآن حضرت عطف عنان بمستقر ظفر کردند.

دیگر ازوقایع متنوعهٔ آن ایام اینکه: در شانزدهم شهر ذیحجة الحرام سه هزار نفر از دلاوران نصرت نشان‌را، بتاخت میمنه وچیچکتواز اعمال بلخ روانه، ومأمورین بموجب فرمان، آن نواحی را غارت، وجمعی‌ازاشرار اوزبکیه را، که دران سمت مظهر آثارشرارت بودند، عرضهٔ تیغ تیزساخته، با اسیر موفور وغنایم نامحصور وارد معسکر منصور گشتند. سر کردگان پیرایه پوش خلاع و بهره یاب انواع احسان واصطناع شدند. و هم در آن ایام محمد مومن بیك مروی که سابقاً ازدربار گردون مدار باحکم همایون نزد عبدالله خان حاکم بلوچستان رفته‌بود، که اورا از آن‌طرف‌برسرقندهار بیاورد، مراجعت، وخبر کشته شدن عبدالله خان را بعرض والارسانید.

تبیین این مقال آنکه: عبدالله خان بعد ازوصول خطاب مستطاب خدیوثریاجناب بدعوت «**اِنّی عَبْدُاللهِ آتانِیَ الْکِتابَ**»[۱] لب آداب گشودو آنرا تاج تارك مباهات ساخت و بتدارك سفر قندهار پرداخت. در خلال این حال فیمابین او وخدایارخان، حاکم سند، دعوی و مجادله واقع شد. در آغاز اشتعال نوایر حرب گلوله برسر عبدالله‌خان خورده،ازپای‌درآمد. بلوچیه چون دیدند که بسر سردارشان این‌قضیه آمد، رو از معرکهٔ حرب برتافته، امیر محبت‌خان وامیر امتیازخان، پسران عبدالله خان، عریضه‌ای مشعر بر سنوح این واقعه نوشته، مصحوب بنی‌عم خود برفاقت محمدمؤمن بیك فرستاده، از موقف اعلی نیز فرمان ایالت بلوچستان باسم امیر محبت خان، که ولد اکبر او بود، اصدار و مشارالیه و دیگر اولاد عبدالله خان را، بارسال[۲] خلاع واثواب نفیسه وتفقدات بیشمار امیدوار ساختند.

۱ــ سورهٔ ۱۹، آیهٔ ۳۲، معنی: «بتحقیق من بندهام خدا را داد مرا کتاب را.»

۲ــ در نسخهٔ «ح»: «بارسال اثواب نفیسه مفتخر ساختند.»

در بیان مقدمات دارالرفاه فراه و کیفیت محصوری آن :

بنحوی که سابقاً ایمائی (۱) شد محمد سلطان مروی که ازسنگر نقره بتاخت توابع فراه مأمور گشته بود، بعد از قتل مصطفی و ضبط قلعهٔ خاش، در همانجا توقف داشت. ثانی الحال امام وردی بیك ساریو لیلو نایب کرمان، باحاکم سیستان و قشون کرمان وسیستان، باتفاق محمد سلطان بمحاصره وتسخیر فراه مأمور، ومقرر شد که ظهیر الدوله ابراهیم خان‌نیز، با قشون سرحدات خراسان، از راه طبس عازم فراه گشته، بعد از ورود او تمامی سرکردگان حسب الصلاح او بتقدیم این خدمت اقدام نمایند. در حین‌آمدن امام‌وردی بیك، جمعی ازقشون او بموجب‌فرمان اقدس بتاخت کرشك وبست، از توابع قندهارمعین گشته، مأمورین‌بقلعه بست مستولی، واهل قلعه را تاخت وغارت کردند. مقارن‌آن جمعی ازافاغنهٔ غلیجایی از جانب حسین، بسرکردگی پاروخان نام، که در ایام استیلای افغان حاکم لار وبندر بود، بمدافعه برخاسته، صید شیر شکاران شده، ومأمورین بااسیر وغنیمت بسیار برگشتند، وبه امام‌وردی بیك ملحق، ودرکاخ سنگرساخته بتاخت نواحی فراه پرداختند. اما مقارن ورود ابراهیم‌خان بحوالی طبس خبرتقاعد(۲) ترکمانیهٔ کوکلان* ازجهت‌این‌سفرخیریت‌اثر*(۳) بمسامع علیه رسیده، ابراهیم‌خان بروفق فرمان‌آمدن خود را موقوف (٤)، وعنان بعزم تنبیه ایشان معطوف (٥) ساخت.

توضیح این مقال آنکه :چون‌درحین‌توقف‌موکب‌همایون‌درارض فیض‌نمون‌اون‌بیگیان کوکلان‌متعهدادن‌جمعی‌ملازم گشته‌بودند درین‌اوان ملازمان‌مزبوررا، بنحوتعهد، سرانجام‌وروانه‌ساخته، بعدازورودبحدوداسفراین

۱ـ در نسخهٔ «ح» : «اشاره» ۲ـ در نسخهٔ «ح» : «فساد»

۳ـ در نسخهٔ «ح» عبارت بین دوستاره وجود ندارد.

٤ـ در نسخهٔ «ح» کلمهٔ «موقوف» وجود دارد. ٥ــ در نسخهٔ «ح» : «منعطف»

باعتبار انتشار اخبار موحش ، آن طایفه ایقاد نایـرهٔ شرارت ، و دواب و اسباب رعایای آن محل‌را غارت کرده ، عنان عزیمت برتافتند . بنابروصول این خبر ابراهیم خان بمعاودت مأمور و فوجی دیگر از لشکر نصرت اثر بسر کردگـی اسماعیل سلطان خزیمه و علی قلی بیك ساریولیلو ، باعانت امام وردی بیك نامزد گشته ، فرمان والا بعزنفاذ پیوست ، کـه اماموردی بیك ، تا ورود سر کردگان سبك‌عنانی نکرده ، جلوجلادت را از جـانب قلعه کشیده دارد. امام وردی‌بیك برخلاف‌حکم والاانتظارورود سر کردگان رانکشیده ، برای اظهار رشادت دربیست وهشتم‌ذیحجةالحرام بنه را ازمکان سابق پیش برده ده نو را ، که تا قلعه فراه یـك فرسخ و نیم مسافت داشت ، سنگر کرده نزول ، و در روز ورود ایشان بسنگر ده نو ، علیمردان برادر ذوالفقارخان ابدالی ، که درفراه بود ، با افاغنهٔ فراه درحوالـی شبلی کوه و فراه رود سرراه برایشان گـرفته ، ومحمد سلطان با سر کردهٔ قشون کرمان درمعرکه مقتول شده وافاغنه جری گشتند ، روز دوم وسوم نیزبهمین‌معامله پیش‌آمد . روز سوم دراثنای گیرودار سر کردگان جدید وعساکری که از معسکر همایون مأمور شده بودند ، بسر وقت جنگ رسیدند ، و بپاسداری و ثبات قـدم ، دست قضا ، پنجه زن تاب[۱] و توان افاغنه گشته ، ایشان راشکست فاحش داده ، پانصد نفرازایشان راقتیل وجمعی را زنده ودستگیر کرده ، بقیّه بجانب قلعه فراه فرار کردند. امام وردی بیك بسبب سوء حزم و خود سری ، که سنگر را تغییر داده و بدین تدبیر دو سه نفرسر کردهٔ معتبر کشته شدند ، از نیابت کرمان و سر کردگی قشون منعزل ، و باقـی سر کرگان و دلاوران بازاء این فتح بعنایت خاص مشمول گشتند . بعد از ورود موکب والا بمنزل ناگهان ، کـه رؤسای اویماقیه سعادت یاب تلثیم دربارسپهربنیان شدند ، ایشان را بسر کردگی اسماعیل‌خان ، ولد ابراهیم

۱ــ درنسخهٔ «و» : «دست قضا پنجهٔ طاقت وتوان آن گروه گشته»

خان استاجلو ، با فوجی از دلیران افواج قاهـره مأمور بمحاصره اسفزار ، و با فاصله چند روز جمعی را بسر کردگی سردار سلطان قراچورلو ، بعزم دستبرد،روانهٔ ولایت مزبورساختند . مأمورین ، شب داخل قلعه چنبران(۱) شده ، و در کمین کین نشسته ، هنگام سفیدی صبح جهان افـروز معدودی جلوه گرمیدان ظهور وبروز گشتند . افاغنهٔ قلعه نیز بسیاهی آن جمع قلیل چشم بخت سیاه کرده ، بی‌باکانه ازقلعه اسب‌جلادت برانگیخته ، رزم‌جویان بهرام کین ، از مکمن کمین بر آمده ، تیغ برایشان نهاده سروزنده بسیار و دواب واغنام بی‌شمار بدست آوردند . روزیکشنبهٔ هفدهم محرّم سنه‌هزار وصد وچهل‌وچهار، بازافاغنه‌باذوالفقارخان تجدید عهد کرده ، که‌تا رمقی از ایشان باقی است در کشش و کوشش کوشند . پس دروب قلعه را مانندچشم بصیرت خود بسته ، با جمعیّت تمام از رودخانهٔ هریرود عبور ، و با قراول‌ها آغاز شروشور کردند. حضرت‌ظلّ‌اللهی‌ازفراز منظری ، * که برای تماشای فضای شهرو دشت ترتیب یافته بود*(۲) ، بعادت‌هرروز مشغول نظاره بودند ، کـه بدید بانی ادراك فهم این معامله کرده ، قبل از آنکه قراولان خبر رسانند ، بر مرکب اقبال سوار و با افواج خونخوار ، عازم کارزار شدند . فوجی ازجانب شرقی برسرایشان تعیین ، وخرد باجمعی از پیش ، روی آن طایفه اسب انداخته ، سرو زندهٔ موفور ازیشان بدست‌آمـد. تتمه از فرط اضطراب خود رابآب زده ، جمعی نامهٔ زندگی را درآب شستند . ذوالفقار خان نیز در رودخانه ازاسب غلطیده(۳)، بتردستی طالع بدر رفت . اما اسب سواری او با زین ویراق بدست‌آمد ، همچنین یکدفعه نیزچون نمك زیاده برسایرمأکولات درقلعهٔ هرات نایاب شد ، درظلمت شب فوجی ازآن طایفهٔ نمك نشناس برای تحصیل نمك بسمت کرخ رفتند . بحکم والا فوجی‌مأمور

۱ـ درنسخهٔ «ج» : «حیران» و درنسخهٔ «ح» : «خبران»
۲ـ درنسخهٔ «ح» عبارت بین دوستاره وجود ندارد .
۳ـ درنسخهٔ «ط» : « از اسب بآب افتاده » .

تنبیه آن طایفه نمك گیر شده، وباشمشیر زهر آبگون بتلخی ، شور از جان شیرین ایشان برانگیختند . هر روز دست قضا برین نهج از پرویزن چرخ شور چشم ، نمك برچشم آن گروه می‌بیخت ، تا اینکه زمان محاصرهٔ چهار ماه امتداد یافت . سیدال که ازجانب حسین غلیجایی باعانت ابدالی‌ها آمده بود ، چون اکثر لشکریانش در محاربات عرضهٔ تیغ فساد ، و بقیّه از فقدان قوت گرفتا رجوع وعنا شده بودند . در شب غرهٔ صفرجویای مفرّ شده ازشهر درآمده، روانهٔ وادی گریز گردید .

دربیان تفویض ایالت هرات به اللهیارخان بحکم خدیو زمان

افاغنه چون پای بخت راسست واسباب شکست را درست دیدند . چند نفر از رؤسای ابدالی را نزد اللهیار خان ، کــه در خدمت آن حضرت می‌بود ، روانه کرده، بتوسط شفاعت اومستدعی بنای کارهرات ومتعهّد دادن جمعی خانوار از رؤسای ابدالی گشتند . هرچند که عنقای بلند پروازهمّت آن حضرت ، جزدرقلّه قاف تسخیرآن ملك دلپذیرنشیمن نمیگرفت، امّابنابر صلاح وقت و استمزاج کارآن طایفه از در سختگیری[۱] و ابا درنیامدند . بعداز روانه نمودن فرستادگان ایشان ، چون ابراهیم خان نیزدرآن روزاز اردوی همایون روانه فراه گردید ، منظون ایشان[۲] آن شد کــه حسین غلیجایی از قندهار باعانت می‌آید که باعث رفتن ابراهیم خان شده ، لهذا از قول خود نکول کرده ، پیغام دادند کــه افاغنه برای تحقیق این خبر کس روانه فراه کرده‌اند ، بعد از رسیدن خبر، بمقتضای وقت عمل خواهد شد . این حرکت مروحه جنبان نایرهٔ غضب آن حضرت گردید . فرمان والاصدور یافت که مقاطعهٔ این امر حواله بشمشیر تیز است . من بعد افاغنه ازآمدن ممنوع بوده، درمخالفت وقلعه‌داری کوشند . روز دیگر که هندوی تیره روی

۱ـ درنسخهٔ «ج» و«ح» : «آن طایفه بحسب ظاهر از در سختگیری»

۲ـ درنسخهٔ «ط» : «افاغنه»

شب ، ازانجم و کواکب ، سنگ فتنه ازدامن فروریخت ، وآفتاب زردگوش بعد ازتیغ کشیدن ، بردامن چرخ نیلی آویخت . از پنج دروازهٔ هرات ، از هر دروازه چند نفراز سرکردگان ابدالی وارد اردوی معلی ، ومتعهّد انجام امر مقرّر و مستدعـی صدور منشور امان ، و نیازمند تفویض ایالت هرات باللهیار خان شدند ، دوباره این تمنی پذیرای انجام گشته ، اللهیار خان بایالت هرات سرافراز، وفرمان همایون را زیب فرق[۱] افتخار وامتیازخود ساخته ، با سرکردگان درهیجدهم ماه مزبور روانهٔ هرات شده ، بعد از دو سه روز ، اللهیارخان با سیصدنفر از عظمای[۲] پنج دروازه ورؤسای صاحب نام وآوازه وارداردوی‌ظفرپرورشده وپیشکشهای لایق منظور نظرساخت . بر طبق عرض آن جماعت مقرّر شد کـه ذوالفقار خان با برادرش احمد خان مرخّص و روانه فراه شده ، اقامت‌گزین زاویه اعتزال گردنـد ، اللهیار خان[۳] رخصت‌انصراف بقلعه یافت . عصرروز دیگرافاغنهٔ قلعه، باتوخان[٤] افغان را فرستاده ، عرض کردند که چهل هزار نفر از غلیجایی بمدد ابدالی فراه می‌آیند ، ازموقف فرمان اقدس مرخص باشند که اول بتنبیه غلیجایی پردازند . چون این حرف دروغ وسخن واهی وعاری ازفروغ بود و یادی از لاف وحیله‌وری می‌داد پیغام دادند :

بیت

آن دولتی که می طلبیدیم ازخدا
پرسیده راه خانه‌وخود بردرآمده .

غلیجایی وابدالی هردو با یکدیگرارتباط صوری ومعنوی دارند ، ایشان باهم اتفاق کرده باسپاه نصرت پناه درمعرکهٔ کین‌خودآزمایی نمایند،

۱ـ درنسخهٔ «ح» : «تاج»
۲ـ درنسخهٔ «ط» : « با جمع کثیری از زعمای. »
۳ـ درنسخهٔ «ح» : «اللهیارخان پس‌ازآن رخصت»
٤ـ درنسخهٔ «ج» : « بابی خان »

و آن وقت درمجادله بر روی هم گشایند . پس مقررشد که دلیران بازمستعد چپاول گشته، نهال نیزه وسنان را، که در آن چند روز بانتظار بهارسازگاری در حدیقه ظفر خشك لب وتشنه‌کام مانده بود ، از جویبار خون‌خصم سیراب سازند . اللهیارخان با سر کردگان ازشنیدن این‌خبر آشفته حال گشته ، با روی نیازبدرگاه خدیودشمن‌نواز آمده، چون عهدآن طایفه را مانندآفتاب زمستان وسحاب تابستان‌اعتباری‌نبود، عبدالغنی‌افغانی با بعضی‌ازسر کردگان ایشان مأموربتوقف‌دراردوی همایون واللهیارخان‌رخصت‌انصراف بشهر یافت. در دوم ربیع‌الاول عریضه ای از جانب سر کردگان اسفزار رسید ، مبنی بر اینکه ذوالفقارخان بعداز ورود به اسفزاربا سیداں ، که ازوقت فراردرآنجا توقف داشت، افاغنهٔ اسفزاررا کوچانیده ، روانهٔ فراه ساخته، چون این‌معنی ازدلائل واضحهٔ نفاق بود یوسف شر کردهٔ باریکزائی (۱) را با یکنفر ، از چاکران‌دربار، روانهٔ‌قلعه‌ساخته ، به‌اللهیارخان وسایرسر کردگان تهدیدات وحشت انگیز فرستادند. فرستادگان چون باز گشتند خبر رسانیدند ، که افاغنه‌با اللهیارخان بطغیان‌همداستان گشته ، درمقام سر کشی‌میباشند. پس عبدالغنی را با چند نفر از سر کردگان که در اردوی همایون بودند حبس نظرساخته ، باقی سر کردگان را کـه از دودهٔ جهل مر کب بودند ، مانند مداد بسیاه چال افکندند، ویك‌قلم‌خط بطلان براوراق‌سازگاری کشیدند ، یوسف مزبورچون دوباره صداقت ورزیده‌آمده بود، ازحکم «**اُقْتُلُوا یُوسُفَ اَوِاطْرَحُوهُ**» (۲) مصون مانده ، رخصت انصراف یافت .

در بیان طغیان و محاربهٔ اللهیارخان :

چون اللهیار خان بسپهداری حصانت (۳) حصار ، و سخت رویی متانت دیوار،کار خود را در نفاق و دو رویی یك رو کرده ، دست امیدخود را

۱ ـ در نسخهٔ «ح» : «باریك رانی»

۲ ـ سورهٔ ۱۲ ، آیهٔ ۹ ، معنی : «بکشید یوسف را یا اندازیدش»

۳ ـ در نسخهٔ «ح» : بسپهداری سخت جانی حصار ومحکمی و متانت دیوار . »

ازحبل‌المتین این دولت پایدار گسیخته و بمرمت بروج واستحکام ودربندها پرداخته، ورنگ خیره‌سری وستیزه‌رایی ریخته‌بود. درسیزدهم‌ربیع‌الاولی‌فوجی اززرد گوشان‌نفاق پیشه را درشب سیاه بسمت قلعهٔ سفید فرستاده، آن‌طایفه از تیغ تیز دلیران روی خودرا سرخ یافته ، مجدداً جمعی‌را بطرف بادغیس روان کرده ، ایشان نیزبپا رفته بسر باز آمدند ۰ همچنین موسی‌دانگی که‌با جمعیت‌کامل شب ازچشمهٔ قرنفل بتاخت بادغیسات رفته بود، بامروالاجمعی بتعاقب او، مأمور، وموکب والا با فوجی از بهادران و دلیران جرّار که هر یك در قبض روح ثانی‌عزرائیل بودند،عازم محل‌موسوم به جبرئیل، که معبر چپاولچیان(۱) بود ،گشته افاغنه نیز بهیئت مجموعی ازقلعه بیرون آمده ، پیادگان ایشان از جانب کوه وسواره ازپشت دیوار‌بست تا یکساعت ازشب آغاز جنگ کرده ، شب تار را بستاره ریزی گلوله نمونه روز قیام ، وبشهب شعلهٔ تفنگ و زنبورك سطح زمین را قرینهٔ چرخ نیلی‌فام ساختند. آن‌شب را خدیو فیروز روز در همان مکان ، که پهناور و وسیع بود بروز رسانیده ، صبحگاهان باز اللهیار خان در آمده در دربند گاوشیر از خیره سری دست جلادت گشوده وپای قرارافشرد ، اما از ضرب دست دلاوران سر کوب بلیغ یافته ، جز ندامت وخذلان صرفه‌ای نبرد. درآنجا بعرض رسید که دلاورانی که مأمورتعاقب بودند، بآن طایفه برخورده ، و از شعشعهٔ تابناك سیف‌لامع، که بر نصرت دلیران برهانی است قاطع ، بسیاری از افاغنه سایه‌نشین‌دیوار عدم ، و با شاهد فنا همدم شدند . پس آن حضرت عطف عنان بمستقردولت فرمودند. ونیزدلیران یکدفعه خاك‌عرصهٔ سیاووشان را بسرافشانی‌تیغ‌رویین چون خون سیاوشان رنگین ، و باردوش زمین را از اجساد کشتگان‌سنگین ساختند . ویکبارهم اللهیارخان درسمت کورزان(۲) درجنب هریرود باخرد

۱ ـ در نسخ «ج» و «و» و «ح» کلمات بهم ریخته و لایقرء است .
۲ ـ در نسخهٔ «و» : «کبرزان» و در «ح» : «کبزان»

و بزرگ قلعه‌هنگامه‌آرای عرصهٔ‌کارزار گشته، کوکبهٔ‌والا باتوپخانه‌بمقابله پرداخته ، از باغستان صفوف خصم باغی، بتردستی توپچیان‌آتشین‌دم، گلهای آتشین، دمبدم برمیدمید ، و درلب‌آب‌رود،ازدهان‌زنبورك زبانه‌آتش‌بزبانیان میرسید. تفنگچیان قدرانداز، دربازاربیع وشری‌نقدجان، زر سرخ زخمهای کاری بیشمار ، از خزانهٔ تفنگ، بریکدیگرمیشمردند(۱)، و دلیران‌یکه‌تاز حرف هستی اعداء را از روزنامچه ایّام، بگزلك تیغ جان‌ستان‌میستردند . هنگام شام که صولت قلعه‌دارسپهر، یعنی سورت مهر زرین‌چنگ،شکست. طرفین عازم جا و مقام خویش گردیدند . همچنین هرروز آن گرسنه‌چشمان دیار قحطی ،* درراه‌تحصیل آذوقه*(۲)ازخوردن زخم‌سیف وسنان از جان سیر می گشتند . با وصف اینکه از هر طرف، که‌از گریبان حصار سربدر می کردند ، تیغ مغفرشکاف شیران‌درسرزنش‌ایشان مویی خودداری ، ونیزه بهادران کوتاهی در دل‌آزاری‌آنها نمیکرد ، باز ازشدّت جوع در دل شبها برآمده ، برای دانه‌ای بخوشهٔ پروین در می‌آویختند ، وبرای مشتی‌کاه‌گاو بخرمن کهکشان می بستند ، وبیاد ماست مهتاب می‌لیسیدند ، و بشوق شیر بتباشیر صبح چشم سفید می کردند . لقمه گلوله که از دهان تفنگ‌بیرون می‌جست بجان‌ودل پفك می کردند، ودرعوض مأکول نیش‌تیروسنان رانوش جان کرده،* زخمهای‌کاری‌میخوردند*(۳) روزی‌بپایان وشبی بصبحگاهان نمی‌رسید ، که سی‌نیزه‌وچهل‌نیزه‌سرمعروض‌عرصهٔ‌حضور نمیشد، واسیرومال‌و غنیمت‌زیاده ازحدوحصراحصاءعرضهٔ خدمت‌نمی گشت. چون کوچ‌ومتعلقان اللّهیارخان در ماروچاق می‌بودند جمعی‌را با حکّام بادغیسات بمحاصرهٔ ارك مأمورساخته،ومأمورین ارك را تصرف‌و کسان‌او را بدست‌آورند.

۱ ـ در نسخهٔ « و » این عبارت مغشوش است .

۲ ـ درنسخهٔ « ح »عبارت بین دوستاره چنین است : «هر روزآن گرسنه چشمان دیارقحطی از خوردن زخم سیف وسنان » .

۳ ـ درنسخهٔ «ح» عبارت بین دوستاره وجود ندارد .

دربیان جنگ سمت کبوترخان و وقوع فتح نمایان .

در بیست‌ویکم شهر ربیع‌الثانی، بتازگی جمعی ازافاغنه را هوای بلند پروازی برسر افتاده ، بسمت کبوترخان بال پرواز گشودند . از حسن اتفاق‌آن شب ، جمعی ازشاهبازان اوج‌دشمن‌شکاری بقراولی‌آن سمت‌مأمور گشته بودند . طرفین ، مانند شیشه‌وحجر وپنبه‌و شرر،ملاقی یکدیگر شده، جمعی‌ازآن گروه بمطمورهٔ عدم توطّن ،وبقیّه بویرانهٔحصاری، که درنزدیکی کبرزان‌بود،تحصن‌ساختندودلیران‌نیز باحاطهٔ آن‌مکان‌پرداختند.هنگام‌طلیعهٔ فجر، که‌خسرو زرّین‌افسرمهر پابرکاب‌اشهب تیزگام سپهر گذاشت، قهرمان جهان ازسر کین وقهر با دلاوران ظفرقرین ، متوجّه‌آنجا گشته،الّلهیارخان نیز از قلعه بر آمـده فوجی از تفنگچیان گزین را بمدد محصورین تعیین کرده ،آن طایفه همه جا دوش بدوش رزم‌ساز وحرب کنان با ولوله وافغان روبآن مکان گذاشته، دریای لشکرفیروزی اثر ، که محیط آن ویرانه بود ، بتحریك عصای موسوی اعجاز ، اعنی انگشت و الا ، بمدلول «**فَانْفَلَقَ فَكانَ كُلُّ فِرَقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ**»(۱) کوچه دادند، تاآن طایفه بیاران‌خودپیوسته ، پس آن حضرت سواران خونخوار و دلاوران نیزه گذار را دو دسته کرده ، هردسته‌را درسرراه‌ایشان بیك‌سمت‌تعیین ، وتفنگچیان‌چالاك ،وزنبورکچیان بی باك را در محاذات راه بازداشتند . افاغنه بعد از لمحه ای (۲) درنگ ، پشت‌به پشت داده ، مانند موج ازپی‌یکدیگر روان و چون سیل کوهساران عربده کنان بجانب قلعـه شتابان گشته ، جیوش بحر خـروش بفحـوای « **فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ** » (۳) اطراف ایشان را فرو گرفته ، مؤدّای « **وَحالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ** »(٤) بظهورآوردند.جمعی کثیر از افاغنه غریق لجّهٔ فنا گشته ، آب سنان یك نیزه از سر ایشان گذشت

۱ـ سورهٔ ۲٦ ،آیهٔ ٦٤ ، معنی: «پس‌شکاف پس‌شد هرفرقه چون کوه عظیم .» ۲ـ در نسخهٔ «ط» : «کمی» ۳ـ سورهٔ ۲۰ ، آیهٔ ۸۲ ، معنی : «پس‌فرو گرفت‌آنهارا ازدریا آنچه فرو گرفت آنهارا .» ٤ ـ سورهٔ ۱۱ ، آیهٔ ٤٦ ، معنی : « وحایل‌شدبایشان‌موجی پس‌بوداز غرق شدگان.»

و جمعی هم بقید اسار گرفتار شدند. روز دیگر مجلس مینومثال آراسته، عبدالغنی و باقی‌سر کردگان افغان‌را، که در اردوی فلك تمثال بود، بمحفل اقدس‌بار داده، هنوز آفتاب یك نیزه بلند نگشته بود، که هزاروسیصد نیزه سر برنیزه بلند گردیده، سر کردگان مورد عطایا ونوال، و رؤسای افغان، سربزیر افکنده، غریق‌بحرانفعال گشتند.

دربیان تصرف کردن افاغنه قلعه اوبه را

بعد ازوقوع این‌فتح، درهمان روز طرف شام خبررسید، که افاغنه قلعه اوبه را تصرف کرده، اسماعیل خان استاجلورا، که در اسفزار مأمور باستحفاظ شده‌بود، با میرزا ابراهیم خان کلانتر میش مست، که در آن وقت بحکومت غوریان سرافرازی داشت، و رفقای او بقتـل رسانیده اند.
توضیح اینمقال آنکه: چون فارسی‌زبانان اوبه، درجزو باافاغنه درشرارت همراه بودند، اسماعیل‌خان‌بارفقابتحقیق‌احوال‌ایشان‌مأمور گشت.

باعلام کلانتراوبه‌دوهزارنفرافغان‌بسر کردگی‌شیرم‌واشرف‌سلطان و ایازنام‌ازهرات‌عازم‌اوبه و درخارج‌قلعه کمین کرده،هنگام‌صبح که‌دریچه (۱) مهر انور مفتوح، و دروازهٔ قلعه گشاده شد، افاغنه از کمینگاه بدر آمده قلعه راتصرف کرده، واسماعیل‌خان ورفقای اورابقتل رسانیدند و چون قلعه مشحون (۲) بذخیره وافربود، بنارا بقلعه‌داری گذاشتند. حضرت‌ظلّ‌اللهی فوجی را بمحاصره قلعهٔ مزبور تعیین و فیمابین مقاتله واقع گشته و شیرم و ایاز باجمعی بقتل رسیدند، ونیز درخلال این احوال خبر گرفتاری درویش علیخان هراره ای بعرض والا رسید.

توضیح این مقال آنکه: بعد از ورود موکب والابحدود هرات چون درویشعلی‌خان بنابرمجاورت باافاغنه قندهاراز در جبهه سایی درگاه

۱ ــ در نسخهٔ «ح»: «هنگام‌صبح که‌دروازهٔ آسمان گشوده شد دروازه قلعه نیز گشاده گشت.»
۲ ــ درنسخهٔ «ط»: «قلعه پر از ذخیره بود.»

آسمان‌جاه‌سرباز زده بود. دلاورخان‌تایمنی‌باجمعی‌از دلاوران خراسان به تنبیه او مأمور گشته، و مأمورین یورش‌برده قلعه‌تمران را، که مسکن او بود، تصرّف و او را دستگیرساخته، بدرگاه معلّی فرستادند. مومی‌الیه در روز ورود در درب دولتسرای، که بوسه گاه سرکشان‌بود، بتیغ تیز گران سرتسلیم نهاده، دوش را از بارگران خجلت گردنکشی پرداخت.

در بیان تسخیر دارالسلطنهٔ هرات و انجام کار افاغنه

در اوایل شهر رجب المرجب، اللّهیارخان شیخ الاسلام افاغنه را با سعادت نام معتمد خود، روانهٔ دربار عظمت مدار ساخته، تعهّد نمود که هرگاه افاغنه‌ای که درقلعه او به‌محصورسپاه منصورند، با کوچ‌او که‌دراردوی معلّی میباشند مرخّص گردند، بدون عذر جبهه (۱)سای‌آستان آسمان قدر خواهد شد. از جانب آن حضرت نیزاین مسؤول پذیرای قبول، و وسایط مأمور بتوقّف گشته، فرمان والا درباب رخصت کوچ اللهیارخان، و اطلاق محصورین اوبه عزّ صدور یافت. اللّهیار خان بعد از حصول کام ونیل مرام، شیوه مردی را کنار گذاشته، زن خودرا هلاك کرد، وباز(۲) سپر بی‌شرمی بسر کشید. درچهاردهم ماه‌مزبور، که آن حضرت با فوجی بسمت کازرگاه توجّه فرموده بودند، از غایت جهل و غرور آواز بلند آوای«**بَلْ لَجُّوا فی عُتُوٍّ وَ نُفُور**»(۳) بگوش دلیران غیور رسانیده، مابین تخت سفر و کازرگاه بمعرکهٔ جنگ شتافت، وجامهٔ عمر بسیاری از افاغنهٔ فتنه جو از جویبار شمشیرآبدارشست‌وشویافت. حمزه سلطان‌فوفلزائی،درحینی که ایالت‌هرات به‌اللهیارخان مفوّض‌میشد، برتبهٔ وکالت امتیازیافت‌وباتفاق‌اللّهیارخان‌بقلعهٔ هرات‌شتافت، بعداً رو ازاین‌آستان برتافت ومنشاء تمرّد واستکبار بااللهیار

۱ ـ در نسخهٔ « ح » : «بدون عذر بوسه زن رکاب اعلی‌خواهد شد.»
۲ ـ در نسخهٔ « ط » : «باز دست غدر پیش‌آورد وسپر بی‌شرمی بسر کشید.»
۳ـ سورهٔ ٦۷، آیهٔ ۲۲، معنی : «بلکه لجاج کردند درسرکشی وعناد.»

خان شد . در اثنای فرار گرفتار حقوق خدیو کامگار گشت ، چون محافظت یك دروازه ازجانب اللهیارخان بطایفهٔ فوفلزائی مخصوص بود ، متعهد گشت که هر گاه ازقتل او اغماض شود ، طایفهٔ مزبوره دروازه را برروی گماشتگان این‌دولت خواهند گشود . برای امتحان این ادّعا درشب بیستم رجب مسؤول او را قبول فرمودند ، وامان فوفلزائی، که ازجملهٔ اعاظم افغان بود ، وچند روزقبل از آن از اللّهیارخان رو گردان ودخیل دار الامان دولت ابد بنیان گشته بود ، از خدمت اقدس مستدعی تقدیم این خدمت شده ، روانه شد . اللّهیارخان که دانست حمزه در کجا بنداست از در منع وجدال در آمد و امان در اثنای مقاتله بقتل رسید . بعد از ظهور این واقعه حمزه نیز بحکم قهر(١) قهرمان بتیغ قصاص بی‌امان ازپی امان روان شد . پس درهرطرفی از اطراف شرقی وجنوبی وشمالی هرات نزدیك بقلعه بتازگی قلعچه بلند اساس بنیاد نهاده ، ازهرسنگری فوجی از بهادران (٢) بقلعه‌جات مزبوره مأمور و مقرّرفرمودند ، که بشدّت محاصره وکاررا بقلعگیان تنگ وغذای ایشان را منحصر بگلولهٔ توپ وتفنگ سازند. بعد ازچند روز که آن جماعت دیگر مفرّی و سوای مقام اطاعت مقرّی ندیدند ، ازباب استیمان درآمده، مستدعی رخصت اللهیارخان وعفوزلّات ومتعهد استدراك وتلافی مافات شدند . پس در غرّه ماه مبارك صیام، که باشارهٔ ابروی هلال ، شمشیر دلیران لب از خون‌آشامی فروبست ، وازنقاره خانهٔ آفتاب آوای «نَصْرٌ مِنَ اللّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ»(٣) برخاست ، گرد فتنه فرونشست وندای بخشش آویزه گوش مخالفان گشت . یساقچیان کیوان صلابت برای ضبط دروب و تخلیهٔ قلعه تعیین و هر گروهی ازافغان بموجب امراقدس از دروازهٔ سمت خود فوج‌فوج درآمده ، بفحوای

١ ـ در نسخهٔ« ح » : «بحکم حضرت ظل اللهی.»

٢ ـ در نسخهٔ « ط » : «ازجانبازان .»

٣ـ سورهٔ ٦١، آیهٔ ١٤، معنی : «نصرتی ازخدا وفتحی نزدیك .»

«لَوْ یَجِدُونَ مَلْجَأً اَوْمَغارٰاتٍ اَوْمُدَّخَلاً لَوَلَّوْا اِلَیْهِ »[1] رخت بخارج قلعه وقرای آن نواحی کشیدند . اللّهیارخان ورفقای او که مشمول عطیّهٔ امان شده بودند ، بامنشورعفو وبدرقه عنایت سالم وغانم روانه ملتان گردیدند ، وبرای حمل کوچ باقی افاغنه هم دواب و الاغ سرانجام یافته ، از ابتدای ارض اقدس و ابیورد الی رأس الحد سمنان ، مکان سکنی بجهت ایشان معیّن و ایشان را فوج فوج روانهٔ خراسان ساختند . پیرمحمد سلطان حاکم جام ، که کیفیت[2] احوال اورقم زد خامه اعلام گشته ، بایالت هرات سربلند و بخطاب خانی فایز و بهره مند گردید ، و در هفتم ماه مبارك رمضان باجنود نصرت قرین ودبدبه وآیین داخل قلعه گشته بساط تمکّن گسترد .

در بیان تتمهٔ وقایع فراه و کیفیت تسخیر آن بعون عنایت الله

بنحوی که سابقاً نگارش یافت ، ابراهیم خان ظهیر الدوله بعد از مراجعت از طبس ، بتنبیه طایفهٔ کوکلان مصمم گشته ، بعد از ورود به سنخواست ، آن طایفه از کردهٔ خود پشیمان وفاتح ابواب استیمان شدند ، وجمعی را، که برای سفرهرات تعهد کرده بودند ، روانه هرات و دربار فلك مدارساخته، ملازمان مزبوردرسلخ ماه محرم وارد اردوگاه جهان پناه ومأمور بفراه شدند . ابراهیم خان نیز بعد ازانجام این امر و نظم مهمات سرحدات خراسان ، بموجب اشارهٔ والاباسپاه ابیورد وسرحدات وارد اردوی فلك جاه وازآنجاروانهٔ فراه گردید . درپانزدهم ربیع الاول برسرقلعهٔ فراه تحریك لوای نصرت التواء کرده ، فیما بین محاربه واقع وشکست فاحش بحال آن طایفه راه یافت و سرکردهٔ افاغنه با جمعی بمعرض فنا درآمد . پس ابراهیم خان باشارهٔ همایون درمقام تغییرسنگر برآمده وقریهٔ موسوم به قمررا برای نزول

۱ــ سورهٔ ۹، آیهٔ ۵۷، معنی: «اگر نیابند پناهی یاغارهایی یاسوراخی هرآینه رومی کنند به سوی او .»

۲ ــ در نسخهٔ «ح» : «کیفیت کار وحال او گذشت .»

اختیار، وبا فوجی ازدلیران بآن مکان آمده، مشغول بنای برج وساختن حصار شد. افاغنه ازمشاهدهٔ آن (۱) حال مهیای قتال گشته، ازقلعه برآمده از دوطرف هجوم آورشدند و دلیران خراسان نیز بتأیید کردگار و اقبال خدیو کامگار، صف‌آرای عرصهٔ کارزار گشتند. از گردانگیزی یلان، که مظهر آثار وخسف القمر بود، فتنهٔ دورقمر پیدا، وازولوله وآشوب بهادران که‌حاکی‌ازمدلول **يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ** (۲) قیام قیامت هویدا گشت. در یکساعت هزاروچهارصد نیزه سر در عرصهٔ میدان غلطان و گوی چوگان سنان گردید. سر کردگان و جانسپاران بعطایای خاص اختصاص یافتند. چون در آن اوان مذکور شد، که فراهیان از حسین غلیجایی‌استمداد کرده، ازجانب‌او‌نیزجمعی‌باعانت‌ایشان می‌آیند وهمچنین تاخت بلوچیه گرمسیراتی، که ازحوزهٔ تصرف واختیار حسین‌بود،مطمح‌نظر آفتاب اثر می‌بود. لهذا طهماسبقلی بیك جلایر چرخچی‌باشی لشکر ظفر اثر را با فوجی روانهٔ فراه ساختند که اگر از افاغنهٔ قندهار اثری ظاهر شود باتفاق ظهیر الدوله بمدافعه پردازد، والا طهماسبقلی بیك از راه چاه نجم الدین و پانات بتاخت قلعه جات بلوچ رایت عزیمت افرازد. بعد از روانه شدن طهماسبقلی بیك چون مجدداً کسان حسین برای اظهار اطاعت و اخلاص با پیشکشهای لایقه، وارد دربارفیروزی اختصاص شدند، امتناناً علیه ضمیر حقانیت شناس‌حضرت‌ظل‌اللهی اقتضای تاخت گرمسیرات‌نکرده، طهماسب‌قلی بیك رابمعاودت‌مأمور ساختند.

اما مردم فراه، بعد از آنکه هراتیان را درمانده روز خویش و گرفتار حسرت و تشویش‌دیدند، از امداد (۳) ایشان مأیوس گشته، چند

۱ـ در نسخهٔ «ح» : «مشاهدهٔ احوال واوضاع مهیای وآماده جنگ وقتال شدند.»

۲ـ سورهٔ ۷۵، آیهٔ ۱۰، معنی : «گوید آدمی آن روز کجاست گریختن.»

۳ـ در نسخهٔ «ح» : «از کمك وامداد ایشان مأیوس گشته.»

نفر از رؤسای فراه را برسم استمداد نزد حسین غلیجایی فرستاده ، حسین نیز دوهزار نفر ازجوانان نامی‌خود را بسر کردگی سیدال بمعاونت ایشان ارسال داشت. مقارن‌آن اللهیار خان وارد فراه‌وفراهیان ازفتح هرات آگاه شدند ، وبمظاهرت سیدال اطاعت این دولت را در حوصلهٔ قبول امر محال دیدند . افاغنهٔ غلیجایی‌ازآن طرف هنگام شام داخل‌قلعه وفراهیان نیز از این طرف‌آغاز کوچ کردن کرده وبار بر بختی‌فرار بسته عازم قندهار شدند. نصف شب این‌خبر، بانهاء قراولان، بعرض‌ظهیرالدوله‌رسید. فی‌الفورباجمعی ازسربازان‌عرصهٔ یلی، بتعاقب ایشان شتافته، سروزندهٔ‌بسیار ازایشان‌بدست آورد. چون‌اکثرسپاه رزمسازاز راه‌غلبهٔ طمع‌وآز، که‌درچنین‌اوقات‌حجاب دیده بینایی وپردهٔ راه شناسایی می‌باشد، بکسب غنایم پرداخته‌بودند، بقیة السیف خود را بسرمنزل‌نجات رسانیده ، قلعهٔ فراه تا دلخك و دلارام و توابع را بحیطهٔ تصرف درآوردند . تمامی اموال‌اهل قلعه که بجامانده بود، بدلیران ظفرنشان عنایت و مقرر شد که ابراهیم خان ظهیرالدوله با افواج نصرت نمون روانه موکب همایون گردد. حضرت [۱] ظل‌اللهی بعدازفراغ از ضبط وربط مهام وقبض وبسط امور خاص و عام ، در نوزدهم ماه فرخنده فرجام‌صیام بسیرشهرآهنگ وخاك وسنگ‌آن وادی را ازخرام اشهب‌صرصرتك، عنبرین رنگ ، وبالعل بدخشی همسنگ فرمودند . از کمون و بروزاین‌ظلمت‌ونورآثار «**فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً**»[۲] بظهورپیوست،ونقش«**جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ**» [۳] درصفحهٔوقوع‌نشست. خدیو فلك قدر، مانند بدر از میان شهر گذشته ، تاپای میلهای خارج‌شهر

۱ـ در نسخهٔ «ح» : «جناب نادری بعداز اتمام کار خاص وعام وضبط وربط مهام .»

۲ـ سورهٔ ۱۷، آیهٔ ۱۴، معنی : «پس نیست کردیم آیت شب را وگردانیدیم آیت روز را روشن کننده .»

۳ـ سورهٔ ۱۷ ، آیهٔ ۸۴، معنی : «بگو آمد حق ونابود شد ناحق .»

تشریف برده، طرف عصر بمستقر دولت مراجعت فرمودند .

دربیان رفتن شاه طهماسب برسر قلعهٔ ایروان و بی نیل مرام بازگشتن از آنجا:

سابقاً تحریر یافت که حضرت ظل اللهی بعد از فتح تبریز بسبب وصول خبر سانحهٔ خراسان فسخ عزیمت سمت ایروان و نخجوان کرده ، لوای توجه بجانب ارض اقدس افراختند . باینجهت دست رومیّه ، که ازکار رفته بود ، گیرایی ودل ازدست‌رفتهٔ ایشان‌را شکیبایی حاصل‌شده باطمینان تمام بضبط ولایات پرداختند. چون شاه طهماسب مکرر اظهار می کرد که حضرت ظل‌اللهی را مملکت‌جداگانه است، ودر استردادولایات‌آذربایجان احتیاجی بوجود اونیست. بعدازآنکه رایت‌عقاب پیکر،بجناح‌تعجیل، بال کشای پرچم ظفر ، بجانب خراسان گردید . امنای آن دولت را مظنون آنکه بهیاهوی دست افشانی ایشان، طایر شکسته (۱) بال رومیه‌ازآشیان قلاع رم کرده ، مرغ مراد پربسته بدام وگنج تمنّی در بسته بدامن مرام ایشان خواهد آمد(۲) ، هنوز ارض اقدس مقر کوکبهٔ دولت بود که برای رفع مایقال ارادهٔ خاطر و مکنون ضمیر را بخدیو کشورگیر اعلام کردند. از آنجایی که آن حضرت اعیان دولت شاهی را مرد میدان جنگجویی و مملکت داری‌نمی‌دانستند تا بمملکت گیری چه رسد، درمقام‌منع برآمده‘ ایشان را بتحمل و تأمل امر فرمودند . لیکن حرف آن حضرت در حریم کاخ (۳) صماخ امرای صاحب‌رأی بارقبول نیافته، در ایامی که موکب والا مشغول محاصره وتسخیر هرات بودند، بتقلید آن‌حضرت کمر اجتهاد(٤) بر

۱ـ در نسخهٔ «ح» : «مرغ پروبال‌شکسته رومیه از آشیان فرار کرده .»

۲ـ در نسخهٔ «ط» : « بصید وگنج تمنی در بسته بقید ایشان درخواهد آمد . »

۳ـ در نسخهٔ «ح» : «در گوش ایشان بی اثر افتاد .»

٤ـ در نسخهٔ «ح» : « کمر همت برمیان بسته .»

میان بسته، در ماه جمادی الاخری سنهٔ ۱۱۴۳ هجری از اصفهان با کوکبهٔ تمام و احتشام مالاکلام ، بعزم تسخیر باقی ولایات آذربایجان رایت افراز غرور گشته، بعد از ورود به همدان ولیقلی کنگرلو را برای تهنیت جلوس محمودخان ، با نامهٔ عنبرین شمامه و یکعدد شمامهٔ عنبرین روانه دیار روم ساخته، خود وارد تبریز ودرآنجا ایالت تبریز رااز بیستون بیك افشار ، که جمعیت کامل مستعد و ایل و احشام را بهوای خدمتگزاری منعقد ساخته بود ، گرفته حکومت تبریز را به محمد قلی خان سعدلو تفویض ، و از تبریز با تمامی قشون عراق وآذربایجان وحکام ولایت این طرف رودارس که عدت ایشان بهیجده هزارنفرمیرسد، بجانب ایروان تکاور انگیز شدند. جماعت رومیه اردوباد و نخجوان را خالی کرده ، بقلعهٔ ایروان نزدعلی‌ـ پاشا حکیم اغلی که درآن وقت از دولت عثمانی سرعسکر روم وبا تیمور پاشای ملی مستحفظ آن مرز وبوم بود، شتافتند. علی پاشا نیز از ایروان بر آمده در کنار رود کر سه‌فرسخی ایروان مورچل ومنطریس ترتیب داده، و راه آمد وشد را برجنود قزلباشیه بسته، کوکبهٔ شاهی با دریای لشکر از کر، تندتر ازسیل عبور، و علی پاشا نیزبمقابله آمده، فیمابین تلاقی واقع و رومیه تاب صدمهٔ فوج منصور را نیاورده ، مغلوب وتوپخانه و اردوی خود را برجا گذاشته ، بجانب ایروان منهزم گشته ، قزلباشیه بضبط توپخانه و اثاثهٔ ایشان پرداختند . بعد از اخذ کسیب موکب شاهی از قلعهٔ ایروان گذشته، درجانب‌غربی قلعه درسه فرسخی درمحل موسوم به کنار کر خیام نزول افراختند . بعد از چندروز قزلباشیه چون توسن جلادتشان سرکش ونعل باد پیمای غرورشان درآتش بود زمام خودداری رااز‌دست‌داده ، بدون ضابطه وترتیب بی‌محابا ودرنگ ، مرکب بمعرکهٔ جنگ رانده، تا پای قلعه جلو باز نکشیدند . رومیه نیز باتوپ و تفنگ از بالای حصار و پایین قلعه از در ستیز درآمده، قزلباشیه را عنان‌پایداری از دست، و پای قرار از

جا رفته روی برتافتند ، و بجانب اردوی خود شتافتند . هیجده روز آن مکان مقرّ کوکبهٔ شاهی گشته ، چون راه آذوقه مسدود بود ، غلّه بانحطاط وغلا بارتفاع روی‌آورد ، [۱] دیگردرآن‌مکان مکث وتوقف را مقرون بصلاح ندیده حرکت ، و از راه دو قوزیولوم از ارس گذشته از راه خوی وسلماس وارد تبریز شدند . در آنجا خبر رسید ، که علی پاشا از جانب ایروان ، و احمد پاشا ، والی‌بغداد ، بسرعسکری منسوب ، وبتسخیرآذربایجان و عراق مأمورند . موکب شاهی از تبریز عازم زنجان وسلطانیه گشته ، بعد ازورود بمنزل ابهر ، محمد علیخان قوللر آقاسی بیگلربیکی فارس ، نیز با قشون خود باردوی شاهی پیوست ، و این معنی مایهٔ اعتضاد و استظهار ایشان گردید . از آنجا از راه دره جزین عازم همدان ، و دوباره بجمع آوری قشون و چریك همدان و ولایات و نواحی پرداخته ، درقریه موسوم به کرد خان[۲] من‌اعمال همدان خیام‌توقف افراخت . احمدپاشا نیزبعد ازاستماع خبرشکست شاه والا جاه ، جمعیّت خود را منعقد و درست نموده ، حرکت و بدو منزلی اردوی شاهی رسید از آنجا اظهار صلح و التیام کرد . امنای دولت که تهی دستان متاع خرد بودند ، بنقد جان خریدار کالای این سخن گشته ، یکی از عظمای[۳] اردو را برسم سفارت نزد احمد پاشا فرستادند . روزدیگرطلعیهٔ عسکررومیه نمودار گشت، امنای‌شاهی،که گریبان‌ضمیرشان درکشاکش سرپنجهٔ خوف و رجای صلح وجنگ ودامان خاطرشان گرفتار خارخار گریز و درنگ بود ، ناچار سوار گشته مهیّای کارزار شدند . در این اثنا فرستادهٔ آن طرف ازقلب عسکر رومیه ، باابلاغ مژدهٔ مصالحه عرق آلود شتاب ، آهنگ ایاب کرده ، هنوز باردوی شاهی نپیوسته بود ، که ازاین‌طرف صفیر[٤] خوش تقریرتوپ کوه کوب گرم اضطراب گشته، باآواز

---

۱ ـ درنسخهٔ «ح» : « حضرت شاهی » ۲ـ در نسخهٔ «ح» : «کودخان»

۳ ـ درنسخهٔ «ح » : « زعمای »

٤ ـ درنسخ «ح» و «ط» : « باهنگ خوش توپ وتفنگ گرم اضطراب وجنگ شدند. »

بلند صیت تهوّر قزلباشیّه را بگوش رومیان رسانید. درآن روزحضرت‌شاهی قلب را به محمد خان بلوچ و میمنه را بباقی امرا سپرده، خود در جانب یسار مانند قلب قرار گرفت، چون تدبیر امورجنگ برأی و تدبیر محمد خان بود، مشارالیه با جمعی‌ازقول جدا شده مباشرحرب وباندك طعن‌وضرب عنانتاب جانب هرب گشته، توسن تیز گام خوف سر کشی نموده، بمیسره خورده نظم و قرار میسره را که مستقّر لوای خاص پادشاهی بود، از توزوک انداختند، وبعد ازآن رومیّه بجانب قول هجوم‌آور گشته، رایت قرارایشان را منکوس ساختند. چهار پنجهزار نفـراز سواره و پیادهٔ قزلباشیه در آن معرکه قتیل و گرفتار، و تمامی توپخانه و اثاثهٔ شاهی و اهل اردو بتصرف رومیّه درآمد. پس بقیّةالسیف لشکر فرار کرده، هریك بدیار واوطان خود شتافتند. پادشاه با قلیلی ازخواص عازم اصفهان واحمد پاشا کرمانشاهان و همدان را بدستور ایّام افغان بحیطهٔ تصرف درآورد. علی پاشا هم از ارس گذشته، ازراه خوی وسلماس آمده، قلعهٔ دمدم را که مسکن ویورت افشار است محاصره کرده، امّا رخنه در اساس قلعه داری نتوانست‌افکند. بعد از سه ماه (۱) رفته، مراغه وتبریز راتصرف کرده، محمد خان درمنزل ساروق من‌محال‌قم پی‌بقبایح افعال‌خودبرده، باجماعت‌بلوچ هزاره قرار، وتمرّداظهار کرده، بالاخره باستمالت‌محمدعلی‌خان وغیره‌باز گشته بخدمت پادشاه‌آمد.

از وقایع عبرت‌انگیز آنکه: شاه طهماسب برادری داشت موسوم به اسمعیل میرزا، درحینی که محمود غلیجایی امربقتل شاهزادگان‌نمود. الماس نام، که مباشر خدمت دمورقاپو و مستحفظ شاهزادگان بود، چون به‌اسمعیل میرزا الفتی داشت، او را زخمدار و در جوالـی کرده، از میان شاهزادگان بیرون برد. اسمعیل میرزاحیران بهرطرف تك‌وپو(۲) می کرد

۱ ـ درنسخهٔ «ب»، «و»: «بکماه»

۲ ـ درنسخهٔ «ح»: «بهرطرف‌میر فت تا بکوه کیلویه رسید.»

تا عبورش بولایت کوه گیلویه افتاد . صفی میرزا نام مجعول ، که خود را برادر شاه طهماسب نامیده و در کوه گیلویه لوای اقتدار افراشته بود ، براو اطلاع یافته ، او را احضار ، و گوش و بینی او را بریده ، مرخص ، و اسماعیل میرزا بازمدتی صحرانوردوادی حیرت‌می‌بود، تااینکه دراصفهان در محلّه عباس آباد ساکن گشت . اما در اوقاتی که شاه طهماسب از ایروان مراجعت ننموده و موکب همایون مشغول محاصره هرات بود ، اعیان دولت شاهی رفته رفته بر این معنی مطلع ، و تحقیق احوال او نموده ، بعد از ظهور صحت نسب اودر جزو راه آمیزش گشوده ، بااوهمداستان شده بودند ، که شاه طهماسب رابرطرف ، واورا براو رنگ شاهی‌متمکّن سازند. یکی‌ازاهل‌توطئه نقض عهد کرده وشاه طهماسب را ازین‌معنی‌واقف ساخته، در روزیکه ممهّد بودند که مکنون ضمیر را ظاهر سازند . پادشاه مسابقت جسته ، در هنگامی که اسماعیل میرزا در حمّام بود ، جمعی را فرستاده بر سراوریخته ، اورا دستگیر، وبحضور طلبیده ، بعد ازجواب و سوأل و تحقیق علامات و احوال ، از صدق مقال اسماعیل میرزا تجاهل نموده ، ودر حضور خویش برادر را بتیغ جفا گردن زده ، خون [۱] او را بگردن گرفت .

در بیان مصالحهٔ شاه طهماسب با امنای دولت عثمانی و فسخ آن از جانب حضرت ظلّ اللهی

چون بنحوی که سبق[۲] نگارش یافت . رضا قلیخان شاملو از اصفهان از جانب جناب نادری بطلب ولایات ، و ولیقلی خان کنگرلو از طرف شاه به تهنیت جلوس سلطان محمودخان پادشاه سکندرجاه روم روانهٔ آن مرزوبوم شده بودند . بعد ازآنکه خبرورود موکب شاهی برسرایروان وشکست‌او باولیای‌دولت‌عثمانی‌رسید. رضاقلی‌خان‌را بقلعه‌ماردین وولیقلی‌خان

۱ ـ درنسخهٔ « ح » : « خون برادر را درعین بی‌گناهی بگردن گرفت . »

۲ ـ درنسخهٔ «ط» : « چنانکه گذشت . »

را بجزیره یمن فرستاده ، محبوس ، و اختیار صلح وجنگ‌را به احمد پاشا والی بغداد تفویض نموده ، بعد ازسنوح واقعهٔ شکست همدان، احمد پاشا باحتیاط اینکه مبادا حضرت ظلّ اللهی دوباره ازخراسان بعزم اعانت‌حضرت شاه و بقصد دفع کینه جویی متوجّه روم شود ، باذن و فرمان پادشاه والا جاه‌روم راغب صلح گشته، راغب‌افندی دفتردار را بدربارشاهی فرستاده ، که امر مصالحه را انجام دهد . از دولت شاهی نیز محمدرضاخان عبداللّهلو، که در آن‌اوان قورچی‌باشی‌بود ، مأمورباتمام این‌امر گشته ، با راغب‌افندی، روانهٔ بغداد و مقدمهٔ صلح را برین نهج بنا گذاشتند : ولایاتی را که جناب نادری مفتوح و استرداد کرده‌اند ، اولیای دولت صفویّه متصرف گشته ، این‌طرف رود ارس بایران ، وآن‌طرف بعثمانی متعلق‌باشد و بعلاوه آن نه محلی که از کرمانشاهان با ایران بود به صیغه ارپالیق بسرکاراحمد پاشا مقرّر گردد . بدین دستور[۱] حدود وسنور فیمابین قراریافته، ازطرفین وثائق[۲] معتبره مرقوم‌قلم‌معاهده‌شد. سوادصلحنامه رامصحوب‌حسنعلی‌بیك معیّرالممالك و میرزا کافی بدرگاه معلّی فرستاده ، چگونگی را اعلام نموده ، مشارالیهما درآخر شعبان، درحینی که کارهرات نزدیك باتمام بود ، وارد دربار سپهر احتشام[۳] خدیو گردون غلام شدند . چون‌اینقسم مصالحه خصوصاً بعد از شکست برطبع غیور حضرت ظلّ‌اللهی درست‌نمی‌آمد. لهذا صلحنامهٔ مزبوررا بامضای قبول‌مقرون‌نساخته، در اواسط شهررمضان‌المبارك محمدآقا نامی‌را، که درعهد سلطان احمدخان برسم سفارت‌ازجانب‌ابراهیم پاشا وزیر اعظم آمده بود و بسبب خلع سلطنت از سلطان احمدخان و قتل ابراهیم پاشا جواب‌آن در عقدهٔ تعویق افتاده ومحمد آقا نیز در ارض اقدس

۱ ـ درنسخهٔ «ح» : « بدین ترتیب حدود و ثغور و مرز و سنور. »

۲ ـ درنسخهٔ «ح» : «عهود مؤکد مرقوم قلم معاهده شد . »

۳ ـ درنسخهٔ «ح» : « وارد دربار گردون‌مدار و خدیو والا جاه شد . »

توقف داشت ، بهرات طلب فرموده ، باستعجال روانهٔ اسلامبول ، و بپادشاه روم اعلام کردند ، که یا تمامی ولایات ایران را ردّ نمایند ، و یا آمادهٔ جنگ شوند ، وخبرتوجه موکب والارا بجانب بغداد صریحاً به‌احمد پاشا نیزنوشته ، که درتهیّهٔ کار بوده ، مهمان پذیر باشد ، معتمدی ازافشاریه را نیزروانهٔ اصفهان ساخته ، باعیان دولت شاهی‌توبیخات (۱) شنیعه ، وببلاد ایران‌ارقام‌منیعه‌، مشعر بر توجّه‌موکب‌ظفراثر،باین مضمون عزّ اصداریافت.

شرح فرمان همایون، که بولایات‌ایران نگاشته‌کلک دبیران بلاغت نشان گردیده ، بمسودّه مورّخ :

آنکه کلانتران‌واهالی‌واعیان ممالک محروسه که بتوفیقات یزدانی موفّق، وبتوجّهات خاطروالامستوثق بوده ، بدانند، که ازآنجا که ببرکات و عنایات ایزد داور جلّ شأنه العزیز و یمن تولّای خاندان ائمه اثنی عشر علیهم السلام تیغ فلک سای هلال آسای والا را دردفع دشمن و فتح شهرها خاصیت ماه نو و موکب سعادت قرین را همیشه نصرت وظفر پیشرو وجیوش اقبال نیوش را سروش عیسی رهبر و بازوی با نیروی بخت فیروز را در گشایش قلاع وبلاد دست‌دیگراست، دربن‌اوان میمنت‌نشان که بالطاف‌قادر منّان‌افاغنهٔ‌هرات‌رااز دم شمشیر غازیان غضنفر فر و بهادران اژدهادر **«كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ»** (۲)فراری،وبمصداق **«وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ»** (۳)درقلعهٔ هرات‌متحصن ومتواری بودند ، وبمفاد **« وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ »** (٤)گونهٔ احوال ایشان مبدّل ، وبفحوای **« وَزُلْزِلُوا زِلْزالاً شَدِيداً»** (۵)ارکان‌صبروقرارشان تزلزل‌یافته ، و ازشدت جوع بجان

۱ـ درنسخهٔ «ح» ، «ط» : «توبیخات زایدالوصف .» ۲ـ سورهٔ ۷٤، آیات ۵۱/۵۲، معنی : «گویا ایشان خرهای وحشی‌اند که فرارکرده‌اند از شیران .» ۳ـ سورهٔ ۵۹ ، آیهٔ ۲ ، معنی : «وگمان داشتند که ایشان منع کنندهٔ ایشان است حصارهای ایشان .»

٤ـ سورهٔ، ۳۳، آیهٔ ۲۷، معنی : «وانداخت در دلهای ایشان ترس را .»

۵ـ سورهٔ ۳۳، آیهٔ ۱۲، معنی: «و جنبانیده شدند جنبانیدنی سخت.»

وازخوردن‌سیف‌وسنان‌بامان‌آمده‌بودند،و بمضمون آیه کریمه« **وَاِنْ اَحَدٌ مِنْ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجٰارَكَ فَاَجِرْهُ** »(۱) ومدلول « **اَحْسَنُ العَفْوِ عِنْدَ الْقُدْرَةِ** » آن طایفه را امان و بکوچیدن ازقلعهٔ هرات فرمان دادیم ، و ازشصت هزار خانوار ایشان آنچه تاحال درعرصهٔ فلاکت و ورطهٔ هلاکت بودند ، همگی راباخانه و کوچ «**كَاَنَّهُمْ جَرٰادٌ مُنْتَشِرٌ**»(۲) متفرق‌ساخته ، بممالك‌خراسان الی خوار وشهریار فرستادیم . بحمد الله تعالی بمقالید تأییدات ایزدی ، فتح قلعهٔ هرات میسر وتمامی ایل مزبور با طوایف غلیجایی قندهار ، که با آن طایفه اتفاق ورزیده بودند ، مطیع و مسخر گشته ، طوق اطاعت و چاکری وحلقهٔ منّت وفرمانبری‌را بگردن گرفتند . در خلال این‌احوال که ازانجام مهام فراغی‌حاصل و سر کشان حدود خراسان را تنبیه کامل فرموده بودیم . نوشتهٔ عالیجاه محمد رضاخان عبدالله لو رسید ، مشعر براینکه فیمابین او و اولیای دولت عثمانی‌چنین قرار یافته ، که ممالك آن طرف رود ارس برومی واین‌طرف بقزلباش تعلّق‌داشته باشد . الحق‌این مصالحه درنظرها حکم‌نقش برآب وموج سراب دارد ، زیرا که مقصد اصلی‌استخلاص اسرای‌ایرانست ، که مطلقاً بآن نپرداخته ، وآن امراهم را در ضمن صلح مندرج و مذکور نساخته‌اند . وجود امثال‌ما بندگان که بتوفیق کردگار رتبهٔ برتری واقتدار یافته‌ایم ، همین‌است که بمقتضای«**كُلُّكُمْ رٰاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْؤُولٌ عَنْ رَعِيَّتِه**» یاری ضعیفان نموده ، شرّ مخالفین را از سر مسلمین رفع ، ومادهٔ فساد را از مزاج مملکت دفع کنیم ، نه اینکه قفل غفلت بردل زده ، تابع رأی دشمن و رضاجوی خاطرخصم عهد شکن‌باشیم . «**بِحَوْلِ اللّٰهِ تَعٰالٰى وَقُدْرَتِه**» امروز که روز اعادی تیره و دست اقبال خسروی چیره ، و ضعف بد خواهان قوی وغلبه‌ازآن دین مرتضوی‌است . دراین‌صورت‌ازآن طایفه کم‌فرصت، که آیهٔ

٤ـ سورهٔ ۹، آیهٔ، معنی : «واگریکی ازشرك‌آورندگان‌زنهار خواهندازتو پس‌زنهارده‌اورا.»

٦ـ سورهٔ ٥٤، آیهٔ ۷، معنی : «گویا آنها ملخهای پراکنده‌اند .»

کریمهٔ « فَاِذا جاءَالخَوفُ رَأیتَهُم یَنظُرُونَ اِلَیکَ تَدُورُ اَعیُنُهُم کَالَّذی یُغشیٰ عَلَیهِ مِنَ المَوتِ فَاِذا ذَهَبَ الخَوفُ سَلَقُوکُم بِاَلسِنَةٍ حِدادٍ اَشِحَّةً عَلَی الخَیرِ »(۱) مصداق حال ایشان است ، تحمل این امر کردن از حمیت دور و منافی طبع غیور است . چون صلح مزبور مغایر رضای جناب سبحانی و مخالف مصلحت ابد مدت خاقانی بود ، لهذا بعز امضاء مقرون نفرمودیم . از آنجا که سرپنجهٔ شوق طواف روضهٔ ملایك مطاف امیر المؤمنین و مولای متقین، غالب کل غالب علی بن ابیطالب علیه السلام ، گریبانگیر دل وضمیر حقانیت گزین است، توفیق استخلاص اسرای مسلمین را ازدرگاه احدیت سائل میباشد. انشاءالله بعدازعیدسعید فطر بهمعنانی جنودغیبی وهمرکابی تأییدات لاریبی، ازخدمت سلطان اقلیم ولایت وارتضاء ، علی بن موسی الرضاعلیه التحیة والثنا، مرخص گشته ، باجنود پرخاشجوی قوی چنگ و عساکر هژبرخوی فیروزجنگ، بدون تأمل ودرنگ کوچ بر کوچ عازم کعبهٔ مقصودخواهیم شد.

طغیان نمود شور جنونم بسوی یار
چون سیل میروم همه جاروی بر زمین.

مصراع

« تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد »

« وَلا تَقُولَنَّ لِشَیءٍ اِنّی فاعِلٌ ذٰلِکَ غَداً اِلّا اَن یَشاءَ اللّهُ »(۲)

حافظ اگر قدم نهی درره خاندان بصدق
بدرقهٔ رهت شود همت شحنهٔ نجف .

دشمن آتش نهاد بـاد پیما را بگـو
خاك برسر کن که آب رفته باز آمد بجوی.

۱ـ سورهٔ ۳۳، آیهٔ ۲۰ ، معنی : «پس چون آمد ترس ازدشمن دیدی آنها را که می نگرند بسوی تو می گردد چشمهایشان مانند کسی که پوشیده براو ازمرگ پس چون برود ترسی برنجانند شما را بزبانهای تند درحالتی بخیلند برغنیمت.»

۲ـ سورهٔ ۱۸ ، آیهٔ ۲۳، معنی: «ومگوی البته مرچیزیرا بتحقیق من کننده‌ام این را فردا مگر آنکه بخواهد خدا .»

هر کس درین امر داخل نباشد از کسوت حمیت عاری و بی بهره از سعادت دینداری وسزاوار لعن حضرت باری بوده ، از حوزهٔ اسلام خارج و مردود و در زمرهٔ خوارج داخل خواهد بود .

در بیان وقایع سیچقان‌ئیل مطابق سال هزار و صد و چهل و چهار هجری و نوروز فیروز این سال همایون فال :

عید نوروز این‌سال در بیست ودوم شهر رمضان‌المبارك اتفاق افتاد.

بحکم نوروز سلطانی افواج قاهرهٔ نسیم ، فاتح ارك تو برتوی غنچه و قلعهٔ دربسته ازهار گشته ، ده سرخ لاله وقلعهٔ سفید شکوفه مسخر سلطان بهار گردید.* افغان‌عندلیب‌از کوه دوشاخ‌شاخسار آهنگ‌شورآبك‌شورانگیزی نمود ولشکر یغماگردی وبهمن ازشهربندچمن پابدامن درخت کشید*(۱) قوت نامیه که پیشخانه کش سلطان فریدون حشمت فروردین است ، بعزم دار السلام چمن از ریاحین الوان ، خیام گلگون بر اطراف دشت و صحن چمن و گلگشت زد. خدیوافسرده‌مزاج‌دی، که باعث اختلال اوضاع بستان بود ، بامر قهرمان طبیعت ازشغل وعمل گوشه نشین، و نوباوهٔ گل، که زادهٔ قوت نامیه ونتیجهٔ نفس نباتی بود ، نافذ الامرعرصهٔ خاك وبسیط زمین گشته در دار الضرب چمن از زر سرخ گل سوری ، درهم و دینار لاله عباسی بنام نامی‌سلطان نامیه رواج یافت . خطبای قمری و هزاردستان با هزاران زبان درمنابرقضبان ، بزمزمهٔ دعای پادشاه‌زمان رطب‌اللسان گشته ، مجلس‌تحویل بآیین جمیل ترتیب یافت . نه هزار دست خلاع رخشنده و اثراب ارزنده بسران سپاه و چاکران درگاه از جامه خانهٔ احسان عنایت گ‍ـ . بعد از انقضای جشن‌نوروزی‌کارکنان سرکار والابامر همایون بتهیه یساق سفرعراق پرداخته ، روزعید سعید فطر ازپل‌مالان نهضت و درجولگای کبرزان قباب

۱ ــ در نسخهٔ «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد .

خرگاه آسمانجاه بذروهٔ مهروماه افراخته ، دامنهٔ صحرا از سرادق رنگین ، رشك گلستان چین گشت . ظهیرالدوله نیز آن روز با افواج نصرت نشان از جانب فراه وارد اردوی نصرت پناه ، و روز دیگر همگی پیرایه پوش خلاع آفتاب شعاع شده ، ایالت فراه را بعلاوه حکومت قاین باسماعیل‌خان‌خزیمه و حکومت اسفزار را به اسماعیل سلطان لکزی ولد بیجن (۱) سلطان، که در زمین داور سکنی داشت، مفوّض و هریك را روانهٔ محلّ خود ساختند . طهماسب بیك جلایر را بحکومت قوشخانه (۲) ، جرمغان و حاجیلر و بخطاب خانی سرافراز ، وجمعی از افاغنه را همراه او کرده ، مقرّر داشتند که سه‌هزارنفر ازایلات وتفنگچیان سرحدات آنجا را ملازم گرفته، و رفته در چندیز ، که در جانب دشت قبچاق واقع است قلعهٔ متین احداث کرده ، درآنجا توقّف نماید وهروقت که از یموت و کوکلان حرکتی صادر شود ، بتنبیه ایشان پردازد . بعد از انجام امور مزبور لوای جهانگشا بجانب خراسان در اهتزار آمده ، چون همیشه فتح وظفر دو اسبه باستقبال موکب همایون می‌آمد ، درسنگرجام ازجانب لطفعلی کوسه احمدلو (۳) و عاشور بیك پاپالو ، که از موقف فرمان همایون مأمورتنبیه ترکمانیه طژن بودند ، چاپار وارد و خبر رسانید ، که فوجی از ترکمانیهٔ آن سمت آبکده‌لیك و چشمهٔ حسینخان من محال ابیورد عبور کرده ، آن ناحیه را تاخت ، و سرکردگان با جمعی بتعاقب ایشان پویان و در سمت سفلای قریهٔ پویان سرراه برآن فتنه جویان گرفته ، سرو زنده بسیار بدست آورده ، اسراء و غنایم راتماماً ازآن طایفه‌استرداد کرده‌اند .پس کوکبهٔ والا در روز پانزدهم شوال وارد ارض اقدس گشته، مردم دیدهٔ اعیان از ادراک طلعت مهر پرورش همدیگررا چشم روشنی گفتند و وضیع و شریف از شرف اندوزی

۱ ـ در نسخهٔ «ح» : « بیژن سلطان . »

۲ ـ در نسخهٔ «و» : «راز .»

۳ ـ در نسخهٔ «و» : « فتحعلی بیک » .

خدمت فرخنده گوهرش لآلی شکر الهی را بمنقبت زبان سفتند[۱] . چون حسنعلی بیك و میرزا کافی ، بنحویکه مذکور شد ، در هرات از خدمت شاهی برای ابلاغ مژده صلح آمده بودند ، مقدّمات سفر عراق و عزیمت جانب بغداد و صلاح و فساد بعضی موادّ را با ایشان مذاکره کرده ، ایشان را برفاقت ملاعلی اکبر ملاباشی و میرزا ابوالقاسم کاشی ، در پانزدهم شهر ذیقعده روانهٔ اصفهان ساختند ، که چگونگی را پیش‌ازوقت بحضرت شاهی عرض‌نمایند ، که این‌مصالحه مقرون بمصلحت نیست ، وموکب شاهی‌بجانب قم و طهران نهضت فرمایند ، که درآنجامباحثات وطیّ محاکمات شود ، تا باتفاق متوجهٔ روم وعازم کینه جوئی وقصاص[۱] ازاهالی آن مرزوبوم‌شوند؛ و بعد از آنجا بجانب بغداد اهتزاز لوای مهر لوامع شود . پس بسر انجام اسباب سفرعراق و تهیه و تدارك یساق پرداخته،چون بعد از شکست شاهی در همدان ، در هریك از ولایات ارباب‌بغی‌بخود سری اتفاق نموده ، تمکین حاکم و عامل خودنمی کردند ، لهذا پیش از خود جمعی از سرکردگان را با سپاه بکوه‌گیلویه و لرستان وفارس وسیلاخور و چاپلق وقزوین وسایر ولایات عراق ومغانات واردبیل تعیین، واختیارمهمات آذربایجان رابلطفعلی بیك کوسه احمد لو تفویض فرموده، بهمگی‌حکّام[۳] ممالك احکام مطاعه فرستادند ، که مترصّد طلوع طلیعه همایون‌باشند . چون در محاصرهٔ هرات خدمات پسندیده از عبدالغنی علیکوزانی بظهور رسید ، شایسته ترقی وتربیت بود ، لهذا او را بخطاب خانی و حکومت ابدالی صاحب رتبه وقدر ساخته ،باهمگی‌رؤسای‌افغان‌پیرایه‌پوش‌تشریف‌فاخره کرده، مرخص‌ساختند که بمساکن خود رفته ، روزحرکت رایت مهراشراق بجانب عراق با اسب

---

۱ ـ در نسخهٔ «ح» : «وصنیع وشریف بمنقبت اولآلی شکر الهی راسفتند .»

۲ـ درنسخهٔ « ح » : « انتقام »

۳ـ درنسخهٔ «ح» : «بهمگی کلانتران و عظمای‌ممالك‌احکام‌فرستادند .»

و یراق، من حیث‌الاتفاق، در موکب فیروزی اتّساق حاضر باشد. در هفدهم ذی العقده بعزم اتّساق وانتظام ضوابط حدوددشت وابیورد از راه کلات‌عازم ابیورد گشته ، دو روز در کلات که قلعهٔ خدا آفرین و از امکنهٔ غریبه‌روی زمین است ، بسیر و شکار پرداخته ، از آنجا بجانب ابیورد توجّه فرمودند ودر آن خطهٔ دلگشا ابراهیم خان نیز با سرکردگان‌و عساکر سرحدات از حدود نسا ودرون وارد حضور اعلی گشته ، وضبط و ربط مهمّات خراسان وبستن‌بند سلطانی مروشاهجهان باو مفوّض ، و بعدازیك‌هفته از راه دره‌جز ومیاب و کوبکان‌و خرّم‌دره، که مرتع ایلخیان خاصّه بود ، ادهم زرین‌ستام را صرصر خرام ساخته ، و از نتاجهای[1] گلگون نژاد تیز گرد ، و خانه زادهای رخش پیکر هامون [2] نورد ، بملتزمان رکاب عنایت و چون محل موسوم به‌رادکان، که در دوازده فرسنگی ارض اقدس واقع است ، ازحیثیت آب وهوا براکثر ولایات خراسان راحج است واز مستحدثات معمار همت بلند وبناهای مهندس طبع‌ارجمندآن حضرت ، سابقاً درآن عرصه دلپذیر، عمارت عالیه ،که در نزهت و صفا بی شبیه و نظیر و در رفعت و اعتلاء رشك خورنق و سدیراست ، طرح افکنده بودند ، وارد آن‌مکان گشته ، وآن‌ابنیهٔ دلنشین رابیمن قدوم بهجت لزوم‌غیرت افزای‌بهارستان اردیبهشت وفروردین کردند، و در پنجم ذیحجة الحرام ارض اقدس را مقرّ کوکبهٔ سپهر تزیین ساختند . مقارن‌آن اوان ترکمانیهٔ کوکلان، که‌هنوزچندان [3] بکشیدن بارگران اطاعت تن درنداده بودند ، وارد ارض‌اقدس گشته ، امروالا بصدور پیوست ، کـه کـوچ خود را از سمت شمالی رود خانهٔ مانه بجانب جنوب آورده ، از مانه الی‌حد گرایلی سکنی ، و هزار نفرجوانان نامی بجهت سفر

۱ـ درنسخهٔ «ح» :«کره‌های‌گلگون نژاد.»

۲ـ درنسخهٔ «ط» : «صحرا نورد.»

۳ـ درنسخهٔ «ط» : «که هنوز تن باطاعت کامل نداده بودند.»

عراق در سر راه حاضرسازند ، و در دهم ماه مزبور آدم ازجانب سرداران(۱) روسیّه، کـه در رشت بودند ، با پیشکش و تحف لایقه وارد گشته ، عرایض ضراعت آمیز بنظر رسانیده ، مبنی براینکه مقدّمه تخلیهٔ گیلانات حواله برأی رزین اقدس ، وموقوف بامرو اشاره مقدّس است .

توضیح این مقاله آنکه: سابقاًتحریریافت، کهحضرتنادری درحینی کهمازندرانرامقرّ کوکبهٔفیروزنشانساختند، ایلچیبطلبولایات دارالمرز نزد پادشاه خورشید کلاه روس فرستادند . بعدازآنکهخبرفتحاصفهان وتبریز و غیره بممالك روسیّه رسید ، تخلیه رشت و لاهیجان را روسیّه قبول وانجام این امر را بسرداران خود محمول و موکول ، و ایلچی را رخصت انصراف داده ، در اوقاتی کـه هرات مضرب سرادقات دولت بود ، ایلچی معاودت و حقیقت حال را معروض خدمت والا ساخته ، از آنجا بموجب اذن و فرمان همایون روانهٔ اردوی پادشاهی شده ، فیمابین اعیان دولت شاهی و سرداران روسیّه امر مصالحه چنینانعقاد یافت ، که اعمال گیلان تا سالیانواینطرف کرمتعلق بایران بوده، بادکوبه و دربند و سایر محال آن طرف کر،بعد از آنکه قلعهٔ ایروان از تصرّف روسیّه انتزاع گردد ، بتصرف این دولت داده، و از جانب شاه والا جاه هم وزیری برشت فرستاده شود . چون دوست و دشمن استوانهٔ ذات نادری را باعث قوام بنیان و موجب قرار وثبات واساس وارکان دولت ایران میدانستند ، وهنوز کار هرات فیصل نیافته بود، نزدیك و دور چشمبراه انتظار،وگوش برآواز مآل آنکار میبودند . لهذا روسیّه در تخلیهٔولایاتبنارابدفعالوقتگذاشته، وزیرمذکوردر لاهیجان بصفحه شماری افراد دفترحیرتروز را بشب میرسانید، تا اینکه کار هرات انجام ، و توجّه موکبوالا بسمت عراق تحقّقیافته، سرداران ازراه عاقبتاندیشی کس روانهٔ

۱ـ درنسخهٔ «ح» :«فرماندهان.»

خدمت اقدس نموده ،تمشیت امررا منوط بامر وفرمان آن حضرت ساختند. پس از جانب آن حضرت دونفر از یساولان بمحصلی‌مأمور گشتند، که رفته روسیّه را از دارالمرز اخراج کرده ، هر گاه آن طایفه بنابـر شورش لجّه طغیان،بادبان کشتی‌عزیمت نیفرازند، وردردریا کنارطمع،لنگرتوقّف اندازند چگونگی را سریعاً بعرض والا رسانند .

در بیان نهضت موکب آفتاب اشراق بجانب عراق بتایید ملك الملك بالاستحقاق

چون بهمهٔ جهت فراغ از انتظام مهّم خراسان حاصل گردید . روزجمعهٔ بیست و ششم شهرذیحجة الحرام هزار و صد وچهل وچهارهجری؛ مطابق سیچقان‌ئیل، که بحکم فرمانروای خطّهٔ قضا بیست و چهار دقیقه از ظهر انقضاء یافت . از عمارت چهار باغ عـزم طواف روضهٔ رضیّهٔ رضا ، و استمداد ازروح مطهّر آن پادشاه کشور ولایت و ارتضاء نموده(۱) ، عمارات قدیم را با شعهٔ ماه سرعلم رشك بیت الشرف نیرّ اعظم ساخته ، در شب هفتم ماه محرّم بشوکت کسری وجم؛ خارج شهررا مضرب خیام انجم حشم ، ومقرّ اردوی کواکب خدم ساختند ، و از منزل رادکان‌توپخانه وقورخانه‌را ازسر راه سبزوار فرستاده ،وموکب همایون از راه خبوشان کوچ بـر کوچ عازم مقصد گردید . چون ترکمانیه تاآن زمان هزار نفر ملازم معهود را بر وفق فرمان حاضرنکرده بودند بعد از ورودبسنخواست آغروق را با افواج قاهره از راه بسطام روانه و خود عازم شهرك گرایلی شدنـد . مقصود آنکه اگر ترکمانیه درادای تعهّد اظهار تهاون وتمرّد نمایند از راه دشت بتنبیه ایشان پرداخته به استرآباد منصرف ، و اگـر روسیّه نیز در تخلیهٔ ولایات اهمال نمایند از استراباد و مازندران، بلای ناگهان و نوازل آسمان ، یعنی دلاوران عرصهٔ جانفشانی را، بردرخانهٔ ایشان مهمان سازند . در روزورود به

۱ ــ درنسخهٔ «ح» : «ازروح مطهرآن شاه کشور ولایت استمداد کرده .»

جاجرم پانصد نفر از ترکمانیه مأمور، برسم یساق وارد موکب خورشید اشراق گشته ، بقیّه بسمت دشت فرار کردند . چون موسم شدّت تابستان و آب در دشت نایاب بود . دو هزار مادیان از اسبان سواری غازیان انتخاب کرده ، ودوهزار نفراز دلاوران نصرت انتساب را رفیق رکاب ساخته ، باآب و آذوقه ده روزه قدم بوادی ایلغار گذاشتند. چون در حین حرکت به جاجرم مقرّر شده بود، که‌طهماسب خان جلایر، که در چندیز مشغول بساختن قلعه بود،از راه دشت بجنود ظفرنمود ملحق شود . مشارالیه باجمعیّت خود عازم خدمت(۱) خدیوکامگارشد ، در عرض راه بجمعی ازترکمانیه یموت، که از سطوت سپاه نصرت شعار فرار و درآن مکان اقامت اختیار کرده بودند ، دچار گشته،مردان ایشان طعمهٔ شمشیر آبدار ، و زنان ایشان عرضهٔ اسار گشته، وتاحوالی کوه‌بیلخان ومشهدمصریان‌بتعاقب‌ایشان ایلغامیشی کرده، مانند رنگ پریده و مرغ رمیده نشانی از آن طایفه ظاهر نشد، لهذاصرف زمام عزیمت نموده باغنایم بسیار بموکب والا پیوست . در حین انصراف طهماسب خان جلایر را بتفویض افسر سرداری قندهار سرافراز ، و مقرّر فرمودند که رفته قلعهٔ چندیز را ، که ازآب وآبادی دوراست ، خراب ، واز آنجا عازم هرات گشته ، او و پیر محمد خان بیگلربیگی هرات هریك ششهزار نفراز ایلات وطوایف‌کارآمد را ملازم(۲) گرفته ، باتّفاق یکدیگر مهمّات‌آن سمت را انتظام داده، مهیّای کار قندهار ، وباظهار شوکت واقتدار رعب(۳) افکن دلهای سرکشان‌آن دیار باشند . پس اورا ازهمانجامرخّص و روانه ساخته ، و موکب والا از راه اترك منعطف ، و دربیست وچهارم ماه بکنار رود جرجان وارد گشته ، ارادهٔ توّجه بسمت گیلان ، در خاطر والا تصمیم داشت، که عریضهٔ محصلان‌واهالی گیلان رسید مشعربراینکه: روسیّه

۱ـ درنسخهٔ «ط» : «آستان بوسی خدیو کامگار شد .»

۲ـ درنسخهٔ «ح» : «همراه گرفته»

۳ـ درنسخهٔ «ط» : « لرزه افکن »

بمحض انتشار آوازهٔ ورود موکب والا تمامی گیلانات را خالی کرده و سپرده‌اند . پس حکم میمنت‌نشان باحضار عمّال و رؤسای گیلان عزّ نفاذ یافت، آنها حرکت و از راه علی بولاغی[۱] دامغان روانه ، و در منزل قوشه باردوی همایون ملحق گشته ، واز آنجا ولایت طهران مخیم حشم محتشم گشته ، و عمّال واهالی گیلان درآن مکان شرفیاب تقبیل عتبهٔ سپهر بنیان گردیدند . بعد از تنقیح محاسبات وتشخیص معاملات آن ولایت ایشان رامرخّص ، و شروع بملاحظهٔ سان سپاه فیروزی‌توأمان کرده ، پنجاه هزار تومان برای تجدید اوضاع وتدارك اسباب برسم انعام بحاضرین رکاب انعام فرمودند ، و در منزل شهریار محمد خان‌بلوچ، که از جانب شاه والا جاه بایالت کوه گیلویه سرافرازی‌داشت، بخدمت والافایز گشته، چون طایفهٔ بلوچ واهالی ولایات از بی‌حسابات اوابواب شکایت گشودند لهذا بمعرض مصادره درآمد. محمدعلی‌خان بیگلربیگی‌فارس‌نیز باجمعیّت کامل، که ازقشون‌فارسی‌وعراقی منعقد ساخته‌بود، درقم بموکب والا پیوست . منظورنظراقدس آن بود که از راه فراهان عازم مقصد شوند . چون بحضرت شاه طهماسب تکلیف آمدن بقم و طهران شده بود ، او از این معنی بفکر نفاق کیشی و بد اندیشی افتاد ، وکس بنزد احمد پاشا والی بغداد فرستاده ، بارومیّه بنای سازش گذاشت . چون در چنین وقت ، که امر خطیری مثل سفر روم پیشنهاد همت والا بود ، مخالفت حضرت شاه فعل فاسد ومتضمن مفاسد بود ، برای اصلاح حال او[۲] عطف عنان بجانب اصفهان کردند . بنابرآنکه عبورلشکرمنصوربسبب عدّت از معبر قهرود متعذّر بود ، پیش از حرکت موکب والا افواج قاهره‌فوج فوج بعضی‌از راه‌قهرود وبرخی ازراه نطنز متوجّه اصفهان گشتند. متعاقب[۳] الویهٔ آسمان‌سا واعلام فلك فرسا حرکت کرده ، باغ هزارجریب

۱- درنسخهٔ «ب» و«و» : «علی‌باغ» رك. تعلیقات .

۲- درنسخهٔ «ح» ، «ط» عبارت«حضرت‌ظل‌اللهی» وجود دارد.

۳- درنسخهٔ «ط» : «متعاقب آن »

برای نزول کوکبهٔ پرفر وزیب تعیین یافت .

در بیان ورود موکب والا باصفهان وخلع خلعت شاهی از شاه‌طهماسب وتفویض پادشاهی بشاهزاده عباس‌میرزا ولد او .

خدیو والاجناب بسبب شدّت گرما و تابش آفتاب ، چون ماه جهان‌تاب، که با افواج کواکب شبهاطیّ درجات ومنازل نماید ، برسم ایوار وشب گیر قطع مسالك ومراحل میفرمودند .

در شب سه‌شنبهٔ چهارم شهرربیع‌الاول دوساعت قبل ازطلوع صبح، از منزل نطنز حرکت ، وامرائی که از جانب شاه‌طهماسب باستقبال آمده بودند، از دور باش سطوت باهره و ازدحام جنود قاهره عزّ رکاب بوسی در نیافته، هنگام طلیعهٔ فجر رایت ظفرآیت نورپاش فضای شهر گشته ، درحین ورود کوکبهٔ والا، توپهای اژدر دهان کوه توان، که در بروج شهر ومیدان نقش جهان‌ودرجلوی عسکرظفرهم عنان[1] ، تکیه برارّاده‌های سپهر بنیان داشتند ، عقدهٔ غم را که در دل گره کرده بودند باز، ومانند لولی شعبده‌باز در عرصهٔ نشاط از دهان آتش افشانی آغاز کردند. ازغرّیدن توپهای آتشین دم، اهالی اصفهان، که مانند بخت خود درخواب بودند، بیدار، وازسیاه مستی طالع هشیار گشته ، بتماشاگاه آن سرور شتافتند و صبح و آفتاب را در یکزمان طالع یافتند. القصه حضرت ظلّ اللهی باغ هزار جریب را از نزول موکب مسعود سعادت آباد ساخته ، شاه‌والاجاه‌نیز وارد سر منزل اقدس ، و بهره‌یاب ملاقات گشته، بعداز انقضای مجلس، درعمارات خلوت بساط‌نشاط گسترده، آن روز و آن شب را با خاصّان عشرت طلب بتجرّع اقداح راح ریحانی، ونوشیدن بادهٔ ارغوانی پرداختند. غرض از بزم خلوت آن بود که آن‌شب با حضرت شاهی پیمانهٔ پیمان پیموده وبادهٔ اطمینان نوشند، وآئینه

۱ــ درنسخهٔ «الف»: «جلو ظفرهم عنان» ودر نسخهٔ «ب»:«درجلو ظفر همعنان»ودرنسخهٔ «د»: « بجلوهٔظفر همعنان » .

دلهارا صفاوبدگمانی‌را ازیکدیگر اطفاءِ داده، چشم ازگذشته‌ها درپوشند، وبمصادقت و وفاق کوشند. تا بعداز انجام کار رومیه و انصراف آن حضرت به خراسان ، باز حضرت شاه بدستور سابق بر وفق خاطر خواه بکار مملکت پردازند،وهریك‌ازرخنه‌گران ملك‌را، که‌خواهند، کفیل‌ودخیل‌دولت‌سازند. هرچندآن حضرت از درالحاح درآمدند شاه والاجاه‌بالقاءِ جوابهای‌بیحاصل پرداخته ، چون آن حضرت این وحشت و نفرت را در طبع او ملکهٔ راسخ دیدند ، روز دیگر باحضار سران سپاه‌ورؤسای کارآگاه فرمان‌داده، مجمع کنگاش آراسته، وگفتگوهای دوشینه را بیان کرده فرمودند : که اگر در مدافعهٔ دشمن کوتاهی ودفعیّت واقع شود ، مفاسد عظیمه متصور گردد ؛ واگر اقدام بآن شود در صورتیکه پادشاه همه جا برأی ما مخالف و با مخالف موافق باشد، چگونه اطمنیان برای ما میسّر خواهد بود . اعیان و اکابرهمگی‌عرض کردند:که سررشتهٔ نظم‌دولت‌ایران، که بکشاکش‌دشمنان قوی پنجه ازکف بدر رفته بود ، بزور بازوی آن حضرت بدست آمد ، شاه والاجاه از رأی (۱) و اقبال بری و قامت اهلیّتش عاری از طرازسروریست . ممالك رونق از توجست‌وسلطنت‌حق تست. آن حضرت ازقبول آن تحاشی کرده ، چاره را در تغییر او، و جلوس شاهزادهٔ عالی گهر عباس میرزا ولد شاه والاجاه ، که درآن وقت هفت ماهه بود، دیدند.بنابر نظم کلی ومصلحت ملك، افسروخطاب شاهی‌را بعباس میرزا گذاشته، نوبت‌سلطنت بنام اوبلند آوا ساختند، وارض اقدس رابجهت سکنای شاه طهماسب مقرر داشتند، که در آستانهٔ مقدسهٔ رضویّه‌بجبهه‌سایی زمین نیازوبندگی بپادشاه بنده نواز ، که سلطنت عالم معنی عبارت از آنست، بسر برده، و در چهارم ربیع‌الثانی او را باتفّاق اهل حرم باتخت روان و تدارکات شایان از راه یزد روانهٔ خراسان ساختند . روز دوشنبهٔ هفتم‌آنماه در طالار طویله بزم خسروانی ترتیب داده،

۱ـ درنسخهٔ «ح» : «از اقبال وعقل عاری وقامت اهلیتش‌سزاوارطرازخواری است .»

پنج هزار دست خلعت گرانمایه واثواب مهرپیرایه، فراخور رتبه و پایه، بامیران عظام و سرکردگان کیوان مقام، عنایت‌فرمودند. چون سابق از فارس علی‌مردان‌خان شاملو را بسفارت روانهٔ هندوستان ساخته بودند، درین وقت نیز محمدعلیخان‌قوللرآقاسی وبیگلربیگی فارس‌رانیز برای یادآوری این مطلب روانه، واحمدخان تفنگچی آقاسی پسر زال‌خان را نیز بجانب روس برای تبلیغ خبرجلوس‌مأمور کرده،ودارالسلطنهٔ قزوین رابجهت‌توقّف حضرت شاه عباس و پردگیان حرم سلطنت مقرّر فرمودند . و در خلال این احوال خبر طغیان بختیاری ومقتول شدن احمدخان حاکم ایشان معروض سدّه (۱) سپهر نمود، ومحرّك موکب منصور بآن حدود گردید .

تبیین این احوال آنکه: بعد از ورود رایات همایونی باصفهان احمدخان ولد قاسم‌خان بختیاری، که در سفرهرات ازسعادت (۲) اندوزان خدمت رکاب نصرت انتساب بود، بحکومت بختیاری منصوب، مومی الیه بعداز ورود به خلیل آباد در مقام شتم و ضرب یك نفر بختیاری برآمده، شخص مزبور در زیر چوب مقتول و اقوام او نیز برسر او ریخته، احمد خان را از پای درآورده، کوچ کرده، بجانب گرمسیرات فرار کردند .

فرمان والا بعزّ نفاذ پیوست: که سردار حویزه، که در بهبهان بود، باجمعیت خود عازم شوشتر،وباباخان چاپوشلو (۳) سرکردهٔ لرستان نیز ازلرستان‌بآن طرف رودخانه‌ای، که معبر آن طایفه است،آمده، سر راه برایشان مسدود سازند. در بیست ونهم ربیع‌الثانی بهم عنانی تأیید سبحانی با فوجی ازجنود ظفر نمود، بعزّم تنبیه‌آن طایفه روانه، و مقرّر داشتند که اردوی معلّی بـا توپخانه وآغروق‌شش روز بعدازحرکت موکب منصور، متعاقب ازاصفهان

۱ـ درنسخهٔ«ح»: «آستان‌فلك سان»

۲ـ درنسخهٔ«ط» : «ازبوسه‌زنان رکاب نصرت انتساب بود»

۳ـ درنسخهٔ «ب» و «و» «چاوشلو» آمده است .

روانه گشته درزاویهٔمقدسهٔ امام زاده اسماعیل سهل علی (۱) توقف ومنتظر امر مجدد باشند. در روز نهضت لوای اسمان‌آسا محمدخان بلوچ رامنظور نظرمرحمت اثر فرموده، بنیابت کوه گیلویه سرافراز، ومأمور ساختند که باتفاق امیرخان‌بیك قرقلو ،نایب فارس،بتنبیه شیخ احمدمدنی واعراب‌هوله وسایر اشرارآن‌سمت وبنادرپردازد. پس ازراه‌سبزچشمه متوجّه کوهستانات بختیاری، که در رفعت وبلندی پهلو بچرخ برین میزد گشتند. الحق کلك برهنه پا اگر خواهد، که بذکر شمه‌ای ازصعوبت وسختی آن راه‌پردازد، تا ابد درسنگلاخ‌حیرانی وپست وبلندسر گردانی، قدم فرسای عجزوناتوانی خواهد بود. بعداز ورود کوکبهٔ مسعود بآن حدود، طایفهٔ مربور رخت بقلهٔ قاف نافرمانی،یعنی قلعهٔ بنوار کشیده، محصور شدند. بعداز بیست و یك‌روز سرایشان بسنگ ودل ایشان بتنگ آمده، از قلعه برآمده، قاتلین بالکلیّه بحکم شرع از راه انتقام‌بیاسارسیدند ، ومقرر گردید که سه‌هزار خانواراز جماعت هفت لنگ را کوچانیده روانهٔ خراسان سازند. پس حکومت آنجا به ابوالفتح‌خان ولد دیگرقاسم خان عنایت گشته، رایت جهان گشا ازمیانهٔ لرستان فیلی از راه هلیلان وارد کرمانشاهان ، و در روز نهم (۲) جمادی الاخری اردوی همایون وتوپخانه نیز از زاویهٔ امام‌زاده سهل علی حرکت کرده، در کرمانشاهان بخدمت اقدس پیوست، ونیز بجهت دوبست و سیصد خانوار زند(۳) که درایّام‌استیلاءافغان تاآن‌زمان‌درسمت سرابند وسیلاخور بسرکشی وشرارت مشغول بودند، حکم والا بعهدهٔ باباخان چاپوشلو و سر کردگانی که در بروجردبودند،عزّ اصدار یافت، که بر سرآن طایفه رفته ، تنبیه کامل در باره ایشان بعمل آورده، جمعی از روساء آن طایفه رامقتول، ومابقی را باخانه و کوچ روانهٔ‌خراسان‌نمایند. بعدازآن افواج قاهره، که در

۱ــ درنسخهٔ «و» : «سهل بن علی»

۲ــ درنسخهٔ «د» «دوازدهم» آمده است.

۳ــ درنسخهٔ «ح»: «پانصد ششصد نفرخانوار زند.»

لرستان وبروجرد وهمدان اقامت داشتند، بامر والا درمعسکر نصرت‌اثر، که در کرمانشاهان بود، حاضر گشته، چون قطره بدریا پیوستند .

در بیان توجه موکب‌همایون بجانب‌بغداد و کرکوك وصادرات آن ایام خجسته بنیاد

از کرمانشاهان اعلام گیتی نورد ، فلك‌فرسا ، وطنطنهٔ شوکت در بسیطزمین‌آسمان‌سا گشته، دربیست و دوم ماه‌مزبور، که اواخر قوس بود ، برج حوت محلّ کوکبهٔ نیّراعظم *(۱)، یعنی صحرای ماهی دشت منزل‌ماه سرعلم گردید*(۱) چون احمدپاشای باج آلان، ازجانب احمدپاشای والی بغداد بحکومت زهاب، که درشش منزلی کرمانشاهان واقع است، منصوب و چون جمعی از پاشایان و عسکر عثمانی در آن مکان بمحافظت مأمور بودند ، آغروق‌اردوی همایون وتوپهای‌اژدر مهابت‌رادرماهی دشت گذاشته ، مقرّر گردید ، که کوچ بر کوچ متعاقب بیایند ، وخود بدون مکث و درنگ بافوجی از نهنگان لجّه جنگ، ازماهی دشت بعزم شبیحون‌ایلغار، و بعد از وصول بمنزل کرند، معلوم شد که جمعی از رومیّه در طاق کسری و راههای معروف، که گذرگاه لشکر فیروزی اثر میتوانست‌شد، بقراولی اقدام‌دارند.آن حضرت (۲) بعداز ملاحظهٔ اطراف یمین ویسار جانب‌جنوب کوه بلندی برف داررا، که بکوه کاروان اشتهار داشت ، بنظر در آورده ، بقلاووزی‌الهام ربّانی، و راهنمایی‌تأییدات سبحانی، عنان عزیمت بآن طرف منحرف ساخته، بلدهای مهارت‌پیشه، که صحراگرد و کوه نورد آن وادی قریه بقریه وبیشه ببیشه بودند، بدودست‌الحاح ونیاز بعنان توسن عزم خدیو صاحب اندیشه درآویخته،عرض کردند: که طایر وهم هیچ بلند پروازی در

۱ـ درنسخ «ح» و «ط» جمله بین دوستاره وجود ندارد .

۲ـ درنسخهٔ:«ط» : «آن حضرت جنوب کوه بلند برف‌داری را »

هوای عبور این مکان بال وپر نگشوده، و عنقای عزم هیچ گردن فرازی بقلّهٔ قاف این کوه فلك شکوه آهنگ صعود ننموده است . آن حضرت قبول این معنی نکرده، بازبلند پروازی را درهوای عبور از این مکان پروبال گشوده، هرجا اقبال آسا پیشاپیش لشکر افتاده ، کریوه های کوه ، وبیغوله های آن وضع پرستوه را، گاهی سواره و گاهی پیاده، پیمودنی شدند. آن راهی است بس صعب المسالك، که راه عبورش چون چشم بخیلان تنگ ، وپای اشهب اندیشه ازتصور پست و بلندی جبالش لنگ است،* آسمان بنظارهٔ رفعتش هرروز کلاه آفتاب را ازسر برمیگیرد، بازسر گردان آن امر محال است، *(۱) وچرخ مقوس هرشب بقصد قله رفعتش ناوك شهاب انداخته، تیرمرادش برپای آن بسنگ آمده* ، باز سر گشتهٔ همان خیال است .(۲) القصه آن کوه بلند وآن قلهٔ آسمان پیوند را بصعوبت طی کرده ، هنگام غروب آفتاب بنشیب آمده ، چون پای کوه بعز نزول خدیو فلك شکوه سربر سپهر برین افراشت ، نظم افواج منصور را دسته بدسته مرتب کرده ، باز جواد تیز تك را مرحله پیما ساختند، ودر عرض راه بنابرپرده داری ظلمت لیل سررشتهٔ جاده از نظر گم گشته، آن حضرت خود بجستجوی راه پرداختند، وقدرپانصد وششصد نفر از دلاوران که در اطراف رکاب والاجمع و در آن شب تار پروانه وار جانسپار آن شمع بودند، ازخدمت اقدس غافل نگشته، بقیهٔ لشکر ازعقب میآمدند و بعلت اندك مکثی که درطلب جاده واقع شد، دیدهٔ بختشان مغلوب راهزنان خواب و حرمان پذیر فیض رکاب ظفر انتساب شد .

مقارن طلیعهٔ صبح ، که آن حضرت بحوالی قلعه رسیدند ، این معنی معلوم رأی جهانگشا گشت. ازآنجا که همیشه آن حضرت جنود غیبی را یار (۳)

---

۱ ـ درنسخهٔ «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد .

۲ ـ درنسخهٔ «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد .

۳ ـ در نسخهٔ «ح» : «رفیق .»

وسپاه تأیید اللهی را مددکار(۱) دانسته، درقیدقلیلو کثیرلشکر، و بجمعیت قشون وحشرمستظهرنمیباشند. بعداز ادای نمازبا حاضرین رکاب برسرقلعهٔ زهاب چپاول آغاز، ومرکب ترکتازی را جلوه ساز کرده، رومیه از صهیل اسبدلاوران بیدار گشته، وبفحوای: «فَاَصْبَحُوا فِی دٰارِهِمْ جٰاثِمِین»(۲)اجل را با خود قرین ، و همینکه سر از بستر خواب برداشتند مرگ را بر سر بالین دیده، سراسیمه آهنگ گریز کرده ، جمعی از ایشان عرضهٔ تیغ کین گشته ، احمد پاشای باج آلان و اکثر سران و معارف رومیه زنده گرفتار کمند اقتدار،واسبانفلكخرامجوزهردموبادپایان خاك نورد آتشین سم ، با اخترمه و کسیب ، نصیب یلان ظفر شعار گشته ، اگر چه از ماهی دشت تا زهاببراه متعارف بیست وچهار فرسخ مسافت(۳) است، اما ازبیراهه و کوه سی وپنج فرسخ میباشد ، که آن حضرت با وصف اینکه کوه را برف بسیار گرفته بود، بهمراهی تأیید الهی در یك شبانه روزآن مسافت راطی کرده . بنه وآغروق نیز بعد ازپنج روز بموکب والاپیوست ، و اطراف قلعهٔ زهاب را برجهایمستحکم ترتیب داده، جمعی را برای ضبط غله و ذخیره وتاخت قرای حوالیبهروزتعییننموده، وفرمان دادند که لطفعلیبیك کوسه احمدلو نایب تبریز با سپاه آذربایجان حرکت، وقشونهای اردلان وهمدان را درسر راه بخود رفیقساخته، ازراهقلعهٔ قرهچولان روانه اردوی معلی شوند. بعداز انجام ایــن مهام روز جمعه غرّهٔ رجبالمرجب از زهاب ، اهتزاز لوای ظفر انتساب کرده چون استحکام قلعهٔ بغداد معلوم ، ومحقق بود که اگرموکب والا متوجه بغداد شوند ، احمد پاشا بقلعه داری مبادرت و بتحصن خــواهد پرداخت . لذا منزلبمنزلازراه قلعهٔ علیبیك، عازم کرکوك شدند که شاید احمدپاشا باین تقریب میدان را وسیع دیده، بمعرکهٔ جنگآید، ولیمفید

۱ ـ در نسخهٔ «ط» : «شفیق»

۲ ـ سورهٔ ۷ ، آیهٔ ۷۷ ، معنی : «پس گردیدند در خانهاشان افتادگان . »

۳ ـ درنسخهٔ «ح» : «تا زهاب بیست و چهارفرسخ راه متعارف است . »

نیفتاد،و ازراه بلادت بلدها بعضی‌اسبان واسباب ودواب اهل اردو در حین عبور از آب دیاله بباد فنا رفت. آن حضرت که در بسیط خاك بتیز دستی ادراك، آتش را سالم از آب میگذرانند، لشکر نهنگ پیکر را از عبور منع، وبقدر نیم فرسخ بالاتر بدلالت الهام خدای داور معبر خالی از خطر پیدا کرده،اردو را بدون آفت ومخالفت گذرانیدنـد. در دو منزلی خرماتو قباب خیام عزّوتمکین بذروهٔ چرخ برین پیوسته، نه هزار نفر از بهادران را منتخب، وسه دسته ساخته، هرفرقه را بتاخت سمتی تعیین، وخود فوجی را برگرفته بجانب کرکوك ایلغار، وهنگام طلوع صبح چپاول بسمت قلعه انداخته، سروزنده‌وغنیمت‌بسیار بدست‌آوردند. افواج قاهره‌نیز هریک سمت مأموره را تاخته، باسر و زنده واسیر و مال کثیر باردوی مجاهدین ملحق گشته،دوهزارنفرازطایفهٔ بیات، که درهشت فرسخی کرکوك سکنی‌داشتند، کوچانیده روانهٔ خراسان [۱] ساختند، و از همان مکان هفت هزار نفر از لشکر منصور را بمحاصرهٔ قلعهٔ کرکوك مأمور نموده، لوای نصرت انتماءرا بجانب کرپی[۲] نهضت داده از راه قراتپه عازم بغداد گشتند، و در قراتپه لطفعلی‌بیك نایب‌تبریز باشش هزارنفر ازعساکر آذربایجان ودوهزار نفر ازاکراد اردلان وارد اردوی ظفر نشان گشته، چون راه بسیار تنگ‌بود مقرّر شد که لطفعلی‌بیك با جمعی برسم منقلای از راه داش کرپی بگذرد. قراولان‌جلادت اثردردوفرسخی اردوی ظفر گستر،فوجی از رومیّه را دیده[۳] خبر رسانیدند. فی‌الفورخدیوفیروز جنگ باجمعی‌ازیکه‌تازان براثرایشان شتافته معلوم گردید، که فتّاح نام سرکردهٔ عساکر دیاربکر است، که با دوازده‌هزار نفر از رومیّه‌از جانب احمدپاشا بقراولی‌آن ناحیه‌آمده،دلیران

۱ــ در نسخهٔ «ب» و «و» «نیشابور» آمده‌است.

۲ــ درنسخهٔ «ب» و «و»: «داش کبری»

۳ــ در نسخه «ح»: «مشهود خود را خبر رسانیدند»

مانند گرگ گرسنه که برفوج غنم تا زد ، نخست بگرفتن فتّاح استفتاح کرده ، جمعی‌را مانند رمه پیش‌انداخته ، باردوی‌همایون‌آورده ، که درسلك عرّاده کشان توپخانه والا انتظام یافتند. روزدیگر بعد از ورود بمنزل رباط خان سیزده فرسخی بغداد،(۱) اردوی همایون را درینگجه مأمور بمکث فرموده ، خود هنگام شب ، که افواج نجوم سمائی قطره سان از جسر کهکشان آغاز عبور و خیل کواکب از شوارع مدارات فلکی عزم مرور می کنند ، با فوجی ازیلان منصورمتوجه بهروز گشتند ، که جسر بهروز را را ازتصرف مستحفظان در آرند . آن‌شب تاحوالی صبح‌ایلغار کرده ، ظلمت شب مانع وصول بمطلب گردید . ازآنجا بسمت بغداد چپاول انداخته واز یك فرسخی‌جمعی‌از قراولان رومیّه بمعرض قتل درآمده ، وجمعی ازاعراب کنار دجله ، که درکار عبور بودند ، باسر ونهب در آمدند . چون بسرحد یقین پیوست که احمد پاشا درگاه دل را از غبار تفرقه و تشویش خاك ریز ساخته و بقلعه داری پرداخته است ، از آنجا بجانب ینگجه ، که قرارگاه اردوی ظفرنشان بود ، عطف عنان فرمودند .

از نوادر اتفاقات اینکه : خبر گرفتاری فتّاح وسانحهٔ قراولان که ببغداد رسید . محمد پاشا ، حاکم کوی ، با جمعی از پاشایان و رؤسای رومیّه و دوهزار نفرسوار جرّار نیزه گذار، ازجانب احمدپاشا برای استخبار حال جنود ظفر نمود و تحقیق مقرّ کوکبهٔ مسعود ، از راه راست بجانب ینگجه عزیمت کرده ، آن حضرت ازسمت دیگر بسر بغداد ، قدم فرسای اشهب توجّه شده ، ولی‌هیچیك‌ازآمد و رفت یکدیگرواقف نگشته بودند . صبح که آن حضرت زمام عزیمت بمستقرّ دولت انعطاف دادند ، نشان پی ایشان مشهود دیدهٔ دلیران فرزانه گشته ، براثرآن روان وعسکر رومیّه نیز گرد سپاهی اردوی کیهان پوی را در سمت ینگجه دیده سراسیمه بسمت

۱ـ درنسخه «ح» « حضرت ظل‌اللهی» وجود دارد .

بغداد بر گشته ، که در عرض راه فریقین دچار یکدیگر شدند . اوّلاً خدیوکامکار ، با سه هزارنفر دلیران نامدار ، که پیش تاز و صید گاه دشمن شکاری را هر یك شهباز تیز پرواز بودند ، بایشان درآویخته ، بهر شمشیر شیری وبهرضرب دست دلیری را از پا درآورده ، تتمّهٔ آهنگ فرار کردند. امّا چون جنگجویان رزم ساز در میان آن گروه و قلعه فاصله بودند آن گروه راه گریز نیافته در طرفةالعین همگی ایشان عرضهٔ تیغ کین وبستهٔ خم کمندافواج ظفرقرین گشتند ومحمد پاشانیزدستگیر وبسلسله گرفتاران پیوست . پس رایات جهانگشا بفتح و فیروزی وارد منزل ینگجه گشته ، یك روز برای تقسیم غنائم درآن مکان توقّف ، روز دیگر از آنجا حرکت کرده ، برای تعیین مکان نزول ، خنگ فلك سیرنظر را دراطراف قلعه گرم جولان ساخته ، سران تپه را، که درمحاذی مزار مطهّر وروضه معطّر امامین همامین‌کاظمین‌علیهما السلام و در دوفرسخی بغداد واقع است ، اختیار و در غرّهٔ شعبان‌شادروان شوکت وشأن‌را درآن مکان همدوش‌سپهردوّارساختند .

وازبدایع‌وقایع‌اینکه : در روزپیش که قراولان روم با محمدپاشا صید شیر شکاران گشتند ، بندعلی نام افشار یکنفر عثمانلو را از مرکب هستی درانداخته، سرش راآویزهٔ فتراك جلادت ساخته ، سر گرم تعاقب بود، که از رفقا دور افتاده وسررشتهٔ جادّه را ازدست داده ، شب درآن صحراسرگردان بسرمی‌برد ، درهنگامی که ترك تیغ بند صبح سربریدهٔ خورشید را از دامن درآورد ، بند علی خود را در کنارقلعه بغداد دیده ، مقارن‌آن چند نفراز عثمانلوی اهل قلعه بسروقت او رسیدند . چون پای گریز نداشت تیز دستی کرده ، سررا در گوشه‌ای پنهان ، و دلیرانه‌برایشان ملاقات کرد ، گفته بود که از خدمت آن حضرت می‌آیم و باحمد پاشا پیغام زبانی دارم . پس او را بقلعه نزد احمد پاشا بردند ، مشارالیه باین نهج از جانب آن حضرت ادای پیام و رسالت نمود : چند روز است که این ولایت جولانگاه خیول

دلیران ظفرنشان است ، یا بیرون آمده جنگ کن ، یا قلعه را بسپار. احمد پاشا در جواب گفته بود : آن حضرت بزرگ و فرمانروای ممالك ایران ودرآن دولت صاحب اختیارحلّ وعقدامور است ، لیکن اوازحضرت قیصری نه بسپردن قلعه مأذون است ، ونه بجنگ کردن مأمور. پس جمعی ازینگجریان را همراه کرده اورا بخارج قلعه می‌رسانند . بعدازآنکه این مقدّمه معروض خدمت والا گردید ، فتّاح سرکردهٔ دیار بکررا، بعذر خواهی اینکه تبلیغ این پیام بالقاء خدیوخجسته فرجام نبوده و صورت واقعه نحودیگراست، نزد پاشا فرستادند . درچهارم شهر شعبان المعظم جسر متین ممدود کهکشان نمود ، برروی شط بهترین صورت انجام و اتمام یافت ، وجمعی ازجزایرچیان بمحافظت امام اعظم **ابوحنیفه** معین گشتند ، تا احدی از عوام مصدر بی ادبی نشود وخلاف احترام نکند ، چون قلعگیان ذخیرهٔ آن نواحی راپیش از وقت بقلعه کشیده بودند، مقرّرشد که دواب سپاه فیروزی مآب رفته از خرماتووزهاب ومندلیج آذوقه حملُ ونقلِ اردونمایند، وبنابراینکه کشتیهای دجله را تماماً رومیّه در آن طرف دجله جمع وضبط کرده بودند، بعد از تفحّص بسیارچند فروند کشتی درمیان دولاب ها یافته شد ، جمعی ازافاغنه را سوارآن کرده ، بآن طرف آب فرستاده ، که شاید سنگری درآن سمت ساخته توانند ، فوجی از قلعگیان بمدافعهٔ ایشان پرداختند چهل نفر را مقتول وبقیه بکشتیها نشسته خودرا بساحل نجات رسانیدند . چون احمدپاشا ،والی بغداد،آب دجله را درمیانه مانع دید ، با فوجی ازرومیّه ازسمت کهنه بغدادآمده درمحاذات اردوی معلّی درآن طرف آب منطریس ومورچل بسته ، با توپخانه واسباب کارزار، لوای قرار نصب کرد . مکنون خاطر اقدس آن بود که شاید ایشان را بی خبر دریابند ، لذا بآب ریسمان بندی شخصی فرنگی ، پل چوبی بطریق جسر ، برروی آب تعبیه یافت که اسب و شتر بآسانی ازآن می گذشت .

توضیح این اجمال آنکه : در خلال این احوال شخص مزبور برسم سفارت‌ازجانب پادشاه نمسه[۱] وارد دربارعظمت‌مدار گشته ، بتعلیم‌اووحکم محکم حضرت ظل اللهی فرمانبران چابکدست ، از نخلستان آن ناحیه تخته‌های سطبر وعظیم وچوبهای بزرگ وضخیم ، بطول چهارپنج ذرع قطع و حمل شتران کوه کوهان کرده ، در محل موسوم به دو خاله ، که در هفت فرسنگی بغداد واقع است ، حاضر کرده ، خدیوثریا جناب بعد ازنقل‌اسباب هنگام شام با دوازده هزار نفر سپاه خون آشام روانه ، و هریك از سواران تخته چوبی پیش زین گرفته ، صبح وارد حوالی نهروان، ده فرسخی بغداد، گشته ، آلات خشبیه را با ریسمانهای محکم و طناب‌های قوی بیکدیگر بسته ، وخیکهای بزرگ را پرباد کرده ، درآن چوبها بسته ، مانند جسربر روی آب کشیده ، دوطرف آنرا بقائمه و عمود بزرگ محکم کرده ، بعداز آن خدیو دریا دل با دو هزار وپانصد نفر از آب عبور کردند.ـ هنگام شام که غرهٔ ماه صیام ، ازکشیدن تیغ هلال بر نصرت خاقان بلنداقبال، براعت استهلال می کرد ، چون همیشه آن حضرت را سپاه «**وَ اَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها**»[۲] ازعالم‌غیب‌پیشرومیباشد، لذامقیدبکمی‌وبسیاری‌لشکرنگشته باهمان فوج قلیل‌آهنگ راه کرده و مقرر داشتند که بقیهٔ لشکر هرقدر که میسر باشد از پل یا باکلك از آب گذشته ، متعاقب موکب فیروزی اثر ملحق گردند . تا ظهر روز دیگر هزار و پانصد نفر فرصت عبور یافتند ، که پل سررشتهٔ طاقت را در زیرپای آن گردن فرازان ازدست داده ، گسیخت. فوج ثانی‌هم‌متعاقب بموکب اقدس روان گشتند . حضرت ظل‌اللهی آن‌شب تاصبح ایلغار کردند که شاید غفلة بسر وقت پاشایان رومیه ، که در مقابل اردوی و حظیرهٔ حضرت امامین همامین حضرات کاظمین علیهما السلام پای اقامت افشرده اند ، برسند . بسبب سستی بلدها و اعوجاج و شکستگی راه

۱ ـ درنسخهٔ «ب» : «نمه» در نسخهٔ «و» : «یمینه» رك . تعلیقات .

۲ - سورهٔ ۹ ، آیهٔ ۲۷ ، معنی : « فرو فرستاد لشکرها که ندیدید . »

هنگام طلوع فجر بمحاذات ینگجه ، شش فرسخی بغداد ، رسیده قراولان طرفین دچار یکدیگر گشته ، دونفر ازقراولان رومیه ازدم تیغ دلیران‌زنده بدر رفته ، خبرعبورآن سیل‌جهان‌آشوب را ازآب برومیه رسانیدند. رومیه فی‌الفور بنه و آغروق را ریخته ، سراسیمه بجانب بغداد شتابان گردیدند . چون در آن صورت ایلغار بی فایده بود ، آن حضرت آن روز در آن مکان توقف ، و طرف شام از آنجا عازم بغداد ، و حوالی صبح ، که روز سه شنبهٔ دوم شهر رمضان بود ، بحوالی‌مسجد براثی[۱] رسیدند . هرچند که‌آن‌مکان مشتمل بر نشیب و فراز بسیار بود ، لیکن از هنگامی، که تأیید الهی یارو بازوی اقبال پایدار ومددکار میباشد ، هرپست وبلندی درنظرهمت عالم نورد ایشان سهل وهموار است . حضرت ظل‌اللهی آن فوج اندك را ، که پروانهٔ بی‌پروای شمع‌جهان‌افروز خدیو فیروزبودند ، بهفت قسم انقسام‌داده ، رایت ثبات و قـرار افراختند . احمد پاشا که ملاحظهٔ لشکرنصرت اثر نمود ، بقلت ایشان و کثرت خـود مستظهر ، و حصار قلعـه را مأمـن عافیت پنداشته ، سی‌هزار نفر سواره وپیادهٔ رومیّه‌وینگچری‌را باتوپخانه واستعداد تمام بسر کردگی احمد پاشا،والی غرفه ، وقرامصطفی پاشا بمقابل فرستاد . آن طایفه فوج فوج ازاطراف شیران بیشهٔ‌مصاف ، بصولت زهرهٔشکاف‌طرح جنگ افکندند . نخست اکراد قراچورلومأمور گشته ، که دست بشمشیر بقلب‌آن گروه تازند ودرآن‌خاك پرمغاك* ، که از کثرت‌چاه وسوراخ‌حکم خانهٔ زنبورداشت*[۲]،بنیش سنان‌لذت‌شهدزندگی‌را درکام‌ایشان‌تلخ سازند. پیادگان رومیه که ماشه را برتفنگ سوار کرده ، در کمینگاه انتظاربودند. دفعهٔ شلیك ، وازتفنگ آتشین دم ، دلیران شیروش‌رامانند شیر، ازآتش رم دادند . پس[۳] ترکمانهٔ کوکلان را بمقابلهٔ ایشان مأمور ساختند ، آنها

۱ ـ درنسخهٔ «ب» و «و» : «ابر آثار» رك تعلیقات . ۲ ـ در نسخهٔ «ح» عبارت بین دوستاره وجود ندارد . ۳ ـ درنسخهٔ « ح » : «پس‌آن حضرت ترکمانیهٔ کوکلان . . . » .

نیز بهمین منوال روی برتافتند ، وهم چنین دسته بدسته بامر والا مرکب جلادت بمیدان تاخته و تاب التهاب نـوایر تفنگ نیاورده ، باز گشتند ، سوای دلاورانافغان، که درجای خود شیوهٔ پایداری پیش گرفتند وهر دفعه که رومیّه بایشان حمله ور میگشتند سینه را هدف تیربلا وآماجگاه سهام قضا ساخته ، بزبان سنان ودهان تفنگ جواب ایشان میدادند .

چون افواج رومیّه اکثر پیاده ، و کثرت عدّتشان از حد زیاده ، توپخانه واستعدادشان آماده ، وسپاه اینطرف بسیار کم وهمه سواره وچند روز بود که درسعی وتردّد قدم فرسا بوده ودمی ازکار بیکار ونیا سوده بودند ، آن زیبندهٔ افسرشهریاری با هرفرقه درمقام دلداری برآمده ، ایشان رابصبر و تحمل امر فرمودند . هر چند معلوم دلاوران بود ، که اگر از دشمن روی برتابند مانند دجله عدوی خونخوار درقفاست ، امّا چون معاملهٔ کم با بسیار کمترموافقتمیپذیرد ، دامناینحرف شگرف برآتش افسردهٔ غیرت غازیان بی اثر گشته نزدیك بود که باصابت عین الکمال گرفتار گردند . خدیوبحرحوصله را ازاینواقعه دلدربرمانند ماهی درشبکهٔ اضطراب‌افتاده، لحظه بلحظه در خاك خضوع جبهه سای نیاز وطالب امداد ازخدای کارساز بودند ، که در خلال این حال گرد و سیاهی فوج ثانی ، که ازآب گذشته و بتعاقب میآمدند ، ازچند میل راه عیان گشته ، سرمهٔ چشم ظفر وغباردیدهٔ خصم خیره سر گردید . خدیو مهر افسر یکران جهان پیما را پیش تاخته ، فیالفور ایشان را در گرفته ، مانند لمعهٔ برق ونفخهٔ صرصر ازیك سمت ، و دستهٔ افغان را نیز ازسمت دیگر بجانب رومیّه حمله‌ور ساخته ، بتأییدالهی و سطوات اقبال ظلّ اللهی اساس و قرار رومیّه منهدم و بجانب قلعه بغداد منهزم گردیده ، بتیغ یمانی تا پای قلعه سر افشانی کرده ، پنج هزار نفر متجاوز از ایشان بآتش دستی سیف وسنان آبگون ازپشت باد پایان بخاك هلاك افتاده ، توپخانه واثاثـه ایشانباکهنه بغداد وسرجسر بتصرّف درآمده

هنگام شام بانیل ظفروبلوغ مرام بمحاذی (۱) اردوی ظفرفرجام، که سنگر رومیّه بود باز گشته، نصب اعلام نصرت ارتسام فرموده، در آن روز طایفهٔ افاغنه چون مصدر خدمت شایان و در حقیقت منشاء این فتح نمایان شده بودند، بهره یاب جایزه واحسان، ومشمول عنایات بیکران گشته، چندنفر ازقراچورلووتر کمانیّه، که روی‌ازدشمن برتافته‌بودند عرضهٔ تیغ یاسا گشته، سر کردگان ایشان را بطعن زبان زخمهای‌کاری بردل و جان زدند. فوجی بسمت سرمن رأی وحلّه و نجف اشرف و کربلای معلّی و روماحیه، تعیین نموده، همگی‌آن محال را بحیطهٔ تصرّف درآوردندوهمان قلعه بغدادفقط درتصرّف احمدپاشا باقی‌ماند، که‌آن را هم توپ وحواله‌های سر کوب‌بسته و هر روزه تزلزل در اساس خاطر پاشا و قلعگیان می افکندند. پس حکم همایون صادر شد، که اسباب پل چوبی را که از نهروان از روی آب بآن مکان آورده، در برابر روضهٔ مقدّسه کاظمین علیهما‌السلام بهمان طریق، که مذکور شد، از نو بستند، که افواج ظفر قرین بآن طرف آب‌آمد و شد توانند کرد. پس‌از سرآن تپه کوچ کرده، درنزدیك امام اعظم قبّه شادروان عزّ و تمکین را سایه گستر فرق سپهر برین ساختند، و از جانب حلّه و روماحیه کشتی های بسیار فراهم آورده جسر متین ترتیب دادند، و نیز بمعماری‌عزم متین، قلعهٔ محکم‌درجانب‌غربی کهنه‌بغداد درطرف‌سفلی،وقلعه جات دیگر ازجانب جنوب‌وسمت‌شرقی‌وهمچنین‌حصون‌استوار در کناردجله صورت اتمام یافته، بهریك ازقلعه‌جات فوجی مأمورشدند، ودرسمت‌شمالی قلعه در کنار دجله قلعچه ای ساختند و جمعی را بمحافظت‌آنجا مأمور، و کشتیهای‌فلك رفعت‌علیحده ترتیب داده، تفنگچیان قدر انداز برآنهاسوار کرده، در میان شطّ لنگر انداخته، که بهمه جهت راه بقلعگیان مسدود باشد، که از روی آب بسمت بصره و غیره تردّد نتوانند کرد. در آن اوان

۱ ـ درنسخهٔ «ح» «بمحاذی» وجود ندارد.

شیخ عبدالباقی، شیخ‌المشایخ بنی‌لام ، که صاحب‌جمعیّت زیاد وهمیشه تابع بغداد بود ، وارد درگاه معلّی گشته ، مقرّرشد که باوالی‌حویزه‌سلك جمعیّت خودرا انعقاد داده ، متوجّه تسخیربصره شود .

ازصادرات اموراینکه : غنی‌خان حاکم جهرم با امیرخان بیك نایب فارس‌آغاز مخالفت کرده ، از درخود رایی درآمده ، میرزا باقر کلانتر لار نیزجمعی از اعراب قلعهٔ عوض را، که مسکن شیخ‌احمد مدنی‌بود،جمع وبرسر ولی‌محمد خان بیگدلی حاکم لار ریخته ، اورا مقتول واموال او را غارت کرده بگرمسیرات نزد شیخ احمد مدنی گریخت . لهذا حکّام و سرکردگان‌حویزه و کرمان باتفاق امیرخان بیك بتنبیه‌آن دومفسدمأمور گشتند ومأمورین هردو را بزاویهٔ عدم فرستادند .

در ذکر وقایع اودئیل مطابق سال فرخنده فال‌هزار وصد وچهل و پنج قمری ونوروز فیروز این سال .

بعد از آنکه سرعسکر کنیه خواه دی از جوش وخروش سحاب ، اظهار رعد وبرق ومعارضه باوالی‌خراسان زمین شرق‌نموده،باقتضای تصاریف زمان جنود گلشن‌را بی بار وبرگ وترکمان فیروزچنگ چمن‌را بترك‌تازی عاری ازجوشن وترك ساخته بود ، سپهدار انجم احتشام چرخ چهارم درسیّم شهرشوال سال هزاروصد وچهل وپنج بعزم تجدید اوضاع جهان ، بسرمنزل حمل تحویل کوکبهٔ عزّوشان کرده ، ساز و برگ قوای ربیعی نموده ، گردن فرازان گلستان را از غیرت موی برتن خار شد و خون حمیّت در عروق‌افسرده لاله وشقایق‌بجوش‌آمده،* سبزه‌داران‌شاخسار بقصد کینه‌جویی بشاخ شانه برخاستند، *(۱) ویساقچیان رعدآواز ازافواج ریاحین درساحت دشت و گلزار صفها برآراستند(۲) . یلان نیلوفر فروردین با لشکربهمن

۱ ــ در نسخهٔ «ح» عبارت بین دوستاره وجود ندارد .

۲ ــ درنسخهٔ «ط» : «ترتیب دادند . »

آغاز محاربه نمودند ، و رومیان تیزمغز سرمارا اساس ثبات و قرار خراب ، وینگچریان فتنه انگیز برف و یخ را از ظهور طلیعهٔ اردیبهشت زهره‌آب گشته راه عدم پیمودند . جشن نوروزی بصد فرّ وزیب در خارج قلعهٔ بغداد ترتیب یافت ، زرهای‌کامل عیار درخشان تر از اختردرطبقهای سیمین‌صافی‌تر ازجرم‌آسمان ، براهل بزم بذل وایثار ، وهفت هزار دست خلعت مهر اشعّه واثواب خورشید شعشعه بسران لشکر وعظمای عسکرعنایت گشت . درآن اوقات ازشدّت محاصره‌کارقلعگیان بغداد بحد اضطرار انجامید ، نوعی‌آتش غلا (۱) بالاگرفت که هرروز جمعی ازفرط گرسنگی ازبالای حصار وبروج خود را بزیر انداخته ، وارد معسکرظفر اثر می‌گشتند ، و از جانب خوان سالار فتوت و احسان قاآنی سیر چشم موايد گوناگون گشته ، در اردوی همایون مطلق‌العنان بسرمی‌بردند . درآخر محرّم راغب افندی، دفتردار، و محمدآقا، کدخدای بغداد، ازجانب احمد پاشابرسم‌استیمان‌وارد دربارسپهر امتثال و درباب سپردن قلعهٔ بغداد تاآخرماه صفر تعهّد و استمهال کردند . القصّه هر روز آمد ورفت وسفرا و ابواب گفتگو درمیانهٔ احمد پاشا و امناء دولت ابد مدّت والامفتوح‌بود . درخلال آن احوال توپال عثمان پاشای صدر اعظم سابق، که وزیر اعظم و بسر عسکری منصوب بود ، با صد هزارسپاه کینه خواه روم وارد کرکوك ، و جواسیس درلباس مبدّل این خبررا بقلعه رسانیده ، احمد پاشا درایفاء عهد سست ودرقلعه داری سخت گردید . بعد از ورود سرعسکر مزبور بسامره حضرت ظلّ‌اللهی دوازده هزار نفر جنود قاهره را بسرکردگی امیران کارآگاه بمحاصره ومحافظت بروج وقلعه جات که در اطراف قلعه ترتیب داده بودند مأمور ساخته ، بحدی ضابطه را مضبوط کردند ، که برقلعگیان‌معلوم نگردید که قطره‌یی‌ازآن‌بحر بیکران وذره‌یی

---

۱ ـ درنسخهٔ «ح» : نوعی‌آتش قحط وغلا وفقر وبلا .

۲ ـ درنسخهٔ «ح» «بجرأتی»

از پرتوی آن خورشید تابان کم گشته، پس افواج نصرت پژوه را فوج فوج و گروه گروه، قبل از حرکت رایات اژدها پیکر متعاقب ومتوالی یکدیگر، قراولان ومنقلای لشکر ساخته روانه، وخود در شب یکشنبهٔ ششم ماه صفر بابقیه افواج بحر امواج از خارج بغداد برسم ایلغار حرکت کرده، روز دیگر حوالی صبح بقشون پیش ملحق گشته ، در آن طرف نیز کوکبهٔ سرعسکر بر کنار دجله نمودار گشته ، چون رومیه از کرکوك همه جا کنار دجله را معبر عبور ساخته می آمدند ، همینکه آن دو بحر خونخوار و دو دریای آتشبار قرین یکدیگر گشتند ، در همان مکان، کهموضع شکستهٔ ناهموار و سمت غربی آن ممر دجله زخار بود، نصب خیام قرار کرده وسه طرف دیگر را مورچل ومنطریس ترتیب داده ، قلعهٔ آهنین وحصار آتشین ازعراده توپ وبادلیج در اطراف منطریس بنا نهاده ، و قوائم آنها را بزنجیرهای گران بیکدیگر پیوند داده ، بنوعی که آنرا مقام اقامت و استقرار توپچیان و تفنگچیان کردند ، پس پیشتازان ایشان بمقابله پرداختند . چرخچیان لشکر جلادت اثر ، که همیشه مانند ستارهٔ سحر که پیشرو کوکبهٔ خورشید انورست ، بصولتی *که ترك نیزه گذار مهر سپاه شامی ظلمت را هزیمت دهد*(۱)، بیك حمله ایشان را ازپیش برداشته ، بشعشعهٔ سیف و سنان برق افشان، خرمن هستی جمعی از ایشان سوخته گشته (۲) ، تتمه بدون اینکه بپناه لوای سرعسکر گریزند از همان حربگاه بجانب کرکوك شتافتند . دلیران طرح باشارهٔ والا مانند فوج نجوم به امداد چرخچیان انجم کوکب ، بقلب رومیه اسب انداز هجوم گشته ، آن طایفه عنان پایداری ازدست داده ، بمنطریس خود تحصن جسته ، از اطراف آن شروع با فروختن نائرهٔ توپ و تفنگ و بپشت گرمی توپخانهٔ آتش فشان آغاز جنگ کردند . زمانی ممتد هنگامهٔ گیر و دار گرم بود ، تا اینکه حضرت ظل اللهی بضبط توپخانهٔ آن طایفه

۱ـ در نسخهٔ «ح» عبارت بین دوستاره وجود ندارد.
۲ـ در نسخهٔ «ح» : «ایشان درو گشته»

میان همت بسته ، پیادگان تفنگچی را از سه طرف مأمور بیورش ساخته ، خود با فوجی‌ازتفنگچیان‌چالاك‌ازافاغنه بی‌باك بسرآن‌حصن‌آتشین‌حمله‌ور گشتند . چند نفر از رومیهٔ خیره سر را تارك مغفر بضرب شمشیر برق اثر درهم شکافته ، داخل توپخانه ، وبعضی از توپخانه را تصرف کرده ، از سمت دیگرمتوجه منطریس ایشان گشتند . مقصود آنکه در همان روزکارایشان را بفیصل رسانند . رایات عقاب پیکرنیز، که قول بزرگ درسایهٔ جناح‌آن استقرار داشت ، ببلند پروازی سرکردگان جلادت گستر ، بهوای ظفر از پرچم زرین بصیدگاه خصم افکنی بال و پر گشوده ، بدون امرقدر نمون از مکان مقرر پیش آمده سواره و پیاده بیکدیگر آمیخته و هر کس بتمنای خود اسب بی‌اعتنائی بسمتی برانگیخته ، القصه زمان حرب و اوان طعن و ضرب از چاشتگاه تا عصرتنگ امتداد یافت . چون موضع جنگ درسمت شرقی‌معسکر رومیه ودرجانب دشت اتفاق افتاده وآب دجله درتصرف رومیه و موسم شدت تموز بـود ، از یك طرف لشکر شدید الصولت سورت گرما ، وازیك جانب سپاه قلب سوزعطش بحدی نائره کین را اشتعال داد که‌حوت درتابهٔ فلك بریان ، وعین الثور برتشنه‌کامی شیران وغاگریان میشد :

ز خـورشید گردون مشوش همه	که بودآب‌آن چشمه‌آتش همه
چنان آفتاب آتش افـروختی	که نامش زبان در دهان سوختی
چومرغی شدی در هوا جلوه گر	زتاب خـورش سوختی بـال وپر
دل خاره کاب از تف و تاب بود	سرکـوه را چشمهٔ آب بـود
سمندر کزو آتش افروختی	اگر سوی آب آمدی سوختی .

القصه خدیو بیهمال درحینی که با فوج پیادگان در سر منطریس مشغول گیر ودار بود ، دونفر تفنگچی ازپیادگان رومیه در زیردست و پای اشهب زرین‌ستام‌آن حضرت درآمده، چرخ سفله نواز را شاه اندازی‌بخاطر رسیده، موکب تازی‌نژاد همایون درزیرپای‌آن سرور دارا درایت سکندری

یافت ، پس چابکی کرده بدستگیری تأیید کردگار و عنانداری رایض اقبال سوار ، ومتوجه کارزار گشتند . چون شعشعهٔ طلعت آن شهریار مهر گستر ، که درمیان آن جهان لشکر بمشابه خورشید انور دربرابر فوج اختر ظاهر بود ، مشهود دیده رومیّه گشت ، دیدند که خدیو بحر و برّ مانند سمندر از آتش روی نمی‌تابد گرم ستیز گشته ، از اطراف آن‌حضرت تفنگ پرخالی کردند . اما حفظ الهی سپرداری، وعنایت حضرت باری نگهداری نموده ، گزندی بذات مقدس نرسیده، خدیو همایون فرّ درهنگامی که‌سفینهٔ‌عزمش ببادبانی قوایم بادپای بحرنورد، درلجّهٔ آتش و دریای نبرد شناور بود ، چند نفر ازسواران رومیّه‌را بنوك سنان‌جان‌ستان بخاك‌هلاك انداخته ، یکنفررا بنیزه زدند، که مرد ومرکب‌هردو بصدمهٔ ضرب آن‌حضرت‌بسرغلطیده، ابرش پریوش نیزسرکشی کرده، برمرکب دیو پیکر آن شخص خورده دوباره‌بسر آمده، که جنیبت کشان ازجنائب خاص پیش‌آورده، آن حضرت باز قدم بر حلقهٔ چشم رکاب گذاشته، سوارشدند . چون نوایر عطش ، التهاب افکن جگرشیخ و شاب و قلب سپاه چون قلب شتا از فرط تشنگی بی تاب بود . غلطیدن اسب گردون خرام آن حضرت نیزعلاوه گشته، دلیران‌را گمان آن شد، که مگرسرور کشور تاجداری‌را زخم کاری، وگل اقبالش را در گلشن دورنگ‌جهان موسم خاری رسیده،زمام اختیار ازدست داده، تفنگچیان‌زحل پیکر، ویساقچیان مریخ‌منظر، ازضبط‌نظم لشکرعاجزشده،دست بازداشتند . خدیو گردون توان ناچار از مشاهدهٔ این حال جنگ کنان عطف عنان کرد، کس فرستادند که اردوی همایون واهالی قلعه جات از اطراف کوچ کرده بموکب همایون ملحق شوند، وخود بجانب بهریز توجّه فرمودند . درآن معرکه(۱) جمعی ازدلیران، ازبی‌آبی، دل دریا کرده ، خودرا به آن

۱ــ در نسخهٔ«ح» : «جمعی ازدلیران، خودرا بدریای‌آتش زده جرعه نوش بادهٔ فنا گشتند»

دریای آتش‌زده، جرعهٔ نوش بادهٔ فنا گشتند، و برخی[۱] دیگر از بی تـابی بادهان خشك ولبان تفته بلب دجله روان‌گشته، دست از آب روان زندگی شستند . ملخّص سخن اینکه بهم، جهت دو هزار نفر از دلاوران لشکر و پیادگان تفنگچی وعملهٔتوپخانه عرضهٔ تلف گشتند، وتوپخانه بتصرف رومیّه درآمد ، وجمعی که‌درسمت شرقی دجله بودند، بلامانع آغاز کوچ کرده ، در بهریز بموکب‌والا پیوستند. چون پیش از وقت یکنفر ازرومیّه گریخته این خبررا ببغدادبرده بود، جمعی‌ازقلعگیان بیرون‌آمده‌جسر دجله‌راقطع کرده‌وجمعی که درجانب غربی‌دجله وقلعه‌جات‌آن سمت‌اقامت‌داشتندچون راه عبور رابسته دیدند، باجمعیّت‌ازراه حلّه وحسکه‌باعانت طایفهٔ بنی‌لام و بلدی شیخ داود خزاعی، خودرا بمأمن‌عافیت رسانیدند . سرعسکربعدازاین واقعه وارد بغدادشده‌سه روزمکث کرده، بعدرایت‌عزیمت رابجانب کرکوك افراخت، وموکب همایون بعداز ورود به مندلیج ابواب مشاوره و گفتگو برروی سران وسرکردگان لشکر گشوده، فرمودند که این شکست امری بود مقدّر ودرپردهٔ غیب مستتر، سراز رشتهٔ تقدیر نمی‌توان پیچید، واز حکم قضا نمی‌توان رنجید.چنانچه هاتف گفته :

بمن گر کند بخت و دولت قران
بگیرم جهان را کران تا کران
گرم سلك دولت نیفتد بـدست
من وسرنوشت‌ازازل‌هرچه‌هست .

همگی سرکردگان وسران سپاه بالقاءِ هاتف غیب باعقیده صاف واخلاص خالی از ریب، بخدمت آن‌حضرت عرض کردند :

۱ــدر نسخهٔ«ط»: «برخی دیگر از بی تابی و تشنگی در عین خستگی‌خود را بدجله رسانده ودفترزندگی‌را درآب‌شستند،»

تو آن سایه‌ای برزمین‌از خدای
که دارد درآن سایه منزل همای
اشارت ز تو کین گزاری ز ما
بشارت ز تو جان سپاری ز ما
نداریم اندیشهٔ کار زار
تن ما و تقدیر پروردگار

پس‌آن‌حضرت بااخلاص کیشان باین عزم فاتحه خوانده، آنچه از خیمه و دواب واسباب وباقی مایحتاج ، که درآن سفر عرضهٔ تلف وتاراج شده بود، بولایات حواله کرده ، فرامین مؤکّده درباب سرانجام‌آنها باطراف مملکت در قلم‌آوردند، وبالکای لرستان‌فیلی و کرمانشاهان وهمدان ، حکّام صاحب اندیشه وامینان‌اخلاص‌پیشه تعیین فرموده،ایالت کوه گیلویه‌رابه‌محمدخان بلوچ ،که تاآن زمان بنیابت اشتغال داشت، بعلاوهٔ شوشترودزفول‌مکرمت، ومقرّر فرمودند که باتّفاق امیرخان بیك قرقلو نایب فارس روانه گشته، تا مدّت دوماه تجدیداوضاع سپاه خود کرده، بموکب والا ملحق شوند،ونیزامر همایون بنفاذ مقرون شد که پیر محمدخان بیگلربیگی هرات باشش هزار کس، که‌درهرات‌بود،بصیانت حدودقندهارپردازد، وطهماسب‌قلی‌بیک‌جلایر ،سردارقندهار،باحکّام فراه وقاین وسیستان وتون و غیر آن باشش هزار نفر ازلشکر فیروزی اثر، که تابع امروفرمان اوبودند در موعد مقرّر درهمدان حاضر باشند وهمچنین جمعی ازجوانان غیرتمند خراسان ، که تربیت‌یافته رکاب وکارآزموده خدمت‌خدیو ثریا جناب و شیر بیشهٔ معرکهٔ جنگ‌آوری بودند، بالاستعجال وارد اردوی نصرت اشتمال گردند . بعداز مندلیج بصوب همدان حرکت، ودربیست ودوم‌ماه صفرواردآن‌خطّه نزهت‌بنیان گشتند ، و چون‌سابق‌براین‌برای کوچانیدن‌افشاروالوارفیلی‌واکراداردلان‌وتدارك‌ایشان

صد هزار تومان زر نقد در نزد محصلان موجود بود ، بسبب اینکه این کار درسمت عراق اتفاق افتاده‌وتخلیهٔ حدود عراق ازایلات واحشام مقتضای مقام ومناسب وقت وهنگام نبود، کوچانیدن آن طایفه را بتعویق انداخته، آن وجه را بعلاوهٔ صد هزار تومان دیگر برای تجدید اوضاع لشکر وجبر و نقصان سفر،دسته بدسته و جوقه‌بجوقه بجنودمسعودازخزانه احسان‌مکرمت کرده، جیب ودامان آمال‌لشکریان ازنقود وعنایات مالامال ، وهریك را کـه اسب ده تومانی اسقاط شده بود اسب بیست تومانی‌عطاء ، وهمچنین ازشتر واستر وخیمه‌وچادر وشمشیروسپر وجوشن ومغفروباقی‌آلات حرب واسباب سفرحتّی نعل و میخ دواب وجزویات دیگر که بروفق فرمان و همدستی قدر، ازممالك محروسه روزبروز میرسید فیمابین آن گروه جلادت پرور ، بقدر قسمت‌انقسام‌دادند . درعـرض شصت روز جمیع اموری که موقوف علیه نهضت رایات‌نصرت فرجام بود، صورت انجام یافته،لشکر فیروزی اثروافواج حمیّت گستر، در میعاد مقرّر ، متوالی یکدیگر ، مانند ابربهاری و سیلاب کوهساری، که‌ببحرزخّار پیوندد ، وارد اردوی نصرت پرور و داخل معسکر شوکت اثر گشتند .

ازسوانح حیرت افزا که در ایّام توقف موکب والا در همدان بوقوع‌پیوست اینکه : تیمور پاشای ملی حاکم وان، بعدازوقوع واقعهٔ‌بغداد ازجانب سرعسکر بافوجی از اکراد وجنود رومیّه، عازم تبریز گشته ، در سمت قراچه داغ ، توسن جلادت را جلوه داده ، تبریزیان باقشون مـأموره‌ بمحض شنیدن آوازهٔ حرکت تیمور مزبور درصدد تخلیهٔ قلعه وشهر تبریز درآمده، آغاز کوچ کردند . هرچند لطفعلی بیك نایب تبریز، بمخالفت برخاست، مفید نیفتاده ، آن شهر را خالی و اظهار نافرمانی و بدسگالی کردند . لطفعلی بیك آنروز تا شام بامعدودی‌از افشاریه، وغلامان خراسان

، که همراه داشت، درشهر بند حیرت بسر برده ، چون صیانت قلعه را با آن جمع قلیل درخور امکان خود نیافت، ناچار با اتباع بجانب مراغه شتافت. عبدالرزّاق خان مقدّم، که درآنوقت ازجانب ظلّ اللهی حاکم آن مملکت بود ، در بروی لطفعلی بیك بسته راه بدبختی گشود. ناچار لطفعلی بیك عازم خلخال گشته، حقیقت حال را بعرض اقدس والا رسانید. پس از موقف فرمان بعضی از عساکر منصوره بمحافظت حدود دارالمرز مأمور ، و بیکتاش بیك قرقلو عمّ آن جناب ، که درابیورد می بود ، بخطاب خانی وسرداری دارالمرز و ایالت استرآباد سرافرازی یافت، وباجمعی ازسپاه خراسانی روانهٔ گیلان، وبسیاری از ملازمان آذربایجان را ، که بـرهمزن هنگامهٔ دولت گشته وازمعسکر لطفعلی بیك فراری و در زوایای جنگل دارالمرز متواری شده بودند ، بموجب امر والا بدست آورده در ازاءِ این بی عاری تیغ سیاست برایشان جاری ساخته، وجمعی دیگرهم دراطراف ولایات در دست شحنهٔ تأدیب کشته گشتند، ونیز طایفهٔ بختیاری ، که در کوهستانات خود زاویه نشین بیغولهٔ تواری بودند، ازاستماع واقعهٔ بغداد سراز گریبان خمول برآورده، یکباره ترك اطاعت وفرمانبرداری کردند. چون پیوسته پیشنهاد همّت والا آن بود، که بعد از فراغ از مهمّات سمت روم باز حضرت شاه طهماسب را جالس سریر سلطنت ساخته، بمفاد «**انّ اَرْضی واسعةٌ**»(۱) شهباز بلندپرواز کشورستانی را درهوای فضای اقالیم دیگر بال گشاسازند. درایّام توقّف کوکبهٔ ظفر دربغداد ، که کارها صورت نوعی و کسوت تکمیل ظاهری یافته بود، ملا علی اکبر ملاباشی ومیرزاکافی خلفا را ، برای آوردن حضرت شاهی روانهٔ ارض اقدس ساخته، مامورین نیز در هیجدهم ماه صفر آن حضرت را از مشهد مقدّس حرکت داده ، در عرض راه بودند ، که سانحهٔ بغداد حادث وتعویق مطلب را باعث شد، چون سلطنت اودر چنین وقت، که عزم همایون ظلّ اللهی مقصور

۱ــ سورهٔ ۲۹، آیهٔ ۵۷، معنی : «بتحقیق زمین من فراخ است.»

بانتظام و کین خواهی بود، از مصلحت دور وعایق بعضی امور بود ، فرمان والاعزّ صدور یافت: که مأمورین از راه دامغان در موکب شاه طهماسب وارد مازندران، ومخدّرات سراپرده سلطنت نیز با شاه‌عباس، که درآن وقت سکّه وافسر بنام اوبود، ازقزوین حرکت کرده روانهٔ مازندران گشته، آن خطّه جنت نشان را مقرّ کوکبهٔ عزّ و شأن سازند . طهماسب قلیخان جلایر ، که بحکومت اصفهان سربلند بود ، زمام‌مهامّ عراق را بقبضهٔ اختیار او تفویض وجمعی‌ازسپاه نصرت پناه‌را بمتابعت اومأمور ومقرّرساختند ، وامروالاصادر شد : که ده هزارنفر دیگر ازایلات واحشام ملك عراق را درسلك ملازمت انتظام داده درملك عراق، که وسط ممالك محروسه‌است، مهیّاومستعدّ باشد، تا از هرطرف فتنه جویی بسرکشی گردن افرازد باجمعیّت خود بتنبیه او پردازد . جمعی هم بحدود سلطانیّه معیّن کرده مقرّر شد : که بیکتاش خان سردار گیلان و لطفعلی بیك با حکّام افشار و مقدّم (۱) هریك از حدود ولایت‌خود وغیرولایات خود خبردار بوده درهنگام ضرورت باعانت‌یکدیگر اقدام کنند .

دربیان نهضت‌رایات نادری درمرتبهٔ ثانی بجانب‌روم بعزم انتقام و قضایای آن ایام ورفتن‌موکب والابجانب کرکوك .

بعداز اجتماع سپاه منصور وانتظام و اتّساق امور، در بیست و دوم شهر ربیع‌الثانی، بهم عنانی تأییدات سبحانی، بـا شوکت اسکندری و فرّ سلیمانی، بشوق ملاقات عثمان پاشا سرعسکر، از بلدهٔ همدان رایت افراز لوای کین جویی ومملکت ستانی‌شدند . در روز ورود به کرمانشاهان بانهای منهیان راست بیان خبر رسید : که فولاد پاشا والی ادرنـه و ممش پاشا و محمدپاشا وچند نفر ازپاشایان معتبر وبیست هزار نفر ازعساکر روم وسپاه آن مرز وبوم از جانب سرعسکر، که در قلعهٔ کرکوك توقّف داشت ، در

۱ـ این عبارت جز درنسخهٔ «ج» درسایر نسخ مشوش است .

کنار آب دیاله، هشت فرسخی زهاب، در مکانی که به جمشاه اشتهار داشت نصب خیام اقامت کرده منتظرند که اگر موکب والا بجانب تبریز نهضت کند، ایشان بجانب کرمانشاهان رایت جلادت افرازند، وچنانچه متوجّه کرکوك وبغدادشود، بمقابله پردازند. خدیو فریدون فرّ بمجرّد استماع این خبر بنه وآغروق را گذاشته، بافوجی ازیلان گزین و بهادران ظفر قرین، ایلغار و هشت منزل را در دو شبانروز موطای خیول باد رفتار ساختند. هرچند که مطمح نظر آن بود که روز را بشبیخون برآن طایفه تیره سازند، امّا بنابر عدّت لشکر وتنگی معبر، افواج کواکب واختر ازجادّه مدارات فلکی زودتر گذشت وماهچهٔ لوای سپهدارروز گیتی فروز، پیش ازعبور کوکبهٔ فیروزجلوه گر عرصهٔ ظهورو بروز گشته، آن نیّرجهان افروزشهر کشورستانی، که همه جا مانند ظفر پیشاپیش لشکر نصرت اثر بود، براهنمایی رأی آفتاب پیوند، برفرازتپهٔ بلند، که درآن نزدیکی واقع بود، صعود، وبدیدهٔ تحقیق ملاحظه فرمودند که آن دریای لشکر، که در کنارآب دیاله براوج سپهر نیلگون موج میزد، از لطمهٔ اضطراب، خیام رفیع قباب را حباب وار نگونسار بحرانقلاب دیده، ودانستند که آن گروه ازهیجان غبار و گرد، که برچرخ تیز گرد میرسید، استنباط وصول خصم کرده، ازغلبهٔ اضطراب دست ازعنان وپا ازرکاب نشناخته، سراسیمه برپشت توسن گریزآمده بودند. دلیران خون آشام باشارهٔ والاجلو ریز بآن طایفه شده، اسب انداخته تا پنج فرسخ ایشانرا تعاقب وسروزندهٔ بسیار واخترمهٔ بیشمار بدست آوردند وجمیع احمال و اثقال وخیام واسباب آن طایفه جابجا بحیطهٔ ضبط درآمد. دلیرانی که دوشبانروز باسب وقمچی مرحله پیمای وادی طلب و قدم فرسای بوادی تعب بودند، مالك قطارو مهار شده، آسایش گزین خیام راحت و سایه نشین شادروان استراحت گشتند. بعد از دوروز درهمان مکان خبرحیرت افزای طغیان محمدخان بلوچ ومراجعت او ازعرض راه بعرض والا رسید.

توضیح این مقال آنکه : محمد خان مزبور بنحویکه در ضمن صادرات احوال افاغنه اشارت رفت باتّفاق محمود غلیجایی ازقندهار برآمده بود ، بعد ازآنکه نوبت سلطنت مستعار بهاشرف رسید ازجانب او بسفارت روم مأمورشد ، تا بر گشتن او ازآن مرزوبوم بخت اشرف نیزبر گشته بود . محمد خان چون دست خود را از دامن دولت افغانی گسیخته یافت، لاّبداً وارد اصفهان ، وازآنجا ، با نامه و هدایایی که برای اشرف آورده بود ، بقدم امیدواری باین درگاه آسمانجاه شتافت . خدیوفیروزمند ، که درعرصهٔ غبرا دولت نادره‌اش مهرآسا نورپاش هر نشیب و فراز و پست و بلند است ، با او از درعاجز نوازی درآمده ، بایالت کوه گیلویه عزّ امتیازش دادند . بعد از معاودت موکب والا بخراسان ، آن روسیاه که در میان اعیان دولت شاهی باظهار خود نمایی کارتیغ سیه تاب می کرد ، کج نهادی خود را ظاهرساخته، درجنگ میدان ایران وهمدان منشاء شکست قزلباشیّه ومصدر بی‌حسابات شد ، درحین ورود کوکبهٔ والا به‌عراق، که حقیقت حال او بعرض همایون رسید ، اگرچه اخترعزّتش بعد از چند روزی افول یافت، لیکن باز در روز حرکت موکب جهانگشا ازاصفهان ، نیّرجهان تاب لطف خسروانه، که در ذرّه‌پروری بسان خورشید علم و فروغ بخش ساحت احوال نیك و بد عالم است ، دوباره بدرشبستان روزتیره‌اش نورپاش گشته ، اورا حاکم کوه گیلویه وشوشتر و دزفول ساخت . بعد از واقعهٔ بغداد که امیرخان بیك قرقلو نائب فارس و محمد خان با قشون کوه گیلویه وفارس مأموربرکاب گشتند ، برای آنکه آن ولایت از وجود شاخصی خالی نباشد از همدان احمد سلطان کهرلوی مروی را بفارس و قاسم بیك قرقلورا، که برتبهٔ مهرداری سرافراز بود، بکوه گیلویه تعیین وروانه ساختند . در حینی که محمد خان خاین و امیرخان بیك بعزم اردوی معلّی وارد جایدر از توابع لرستان فیلی شدند سر پنجهٔ بر گشته بختی گریبانگیرحال محمد خان ، وخارخار اندیشه‌های

باطلِ خار زیردم عزمش گشته با فتنه جویان فارس و شوشتر وبلوچ وهزاره از کعبهٔ مقصود رو گردان و بهوای افساد بجانب فارس روان ، و امیرخان بیك با قشون افشاریه وخراسانی ، که همراه اومی‌بودند ، عازم درگاه معلّی گشتند . اگرچه درچنین‌وقتی، که هنگام وزمان خدمتگزاری‌بود ، صدور این حرکت فساد انگیز ازاهل آذربایجان در تخلیهٔ تبریز و ظهور این امر حیرت‌آمیز ازفارسیان درموافقت محمدخان ، بایستی که درعزم قوی اساس مورث وهن و قصور و موجب خلل وفتور گردد ، امّا چون وقوع این گونه حوادث در پیشگاه دل دریا حوصله‌اش ، حکم جنبش خار و خس در برابر لجّهٔ ژرف و لطمات گیاه خشك در بحر شگرف دارد . مطلقاً وهنی در عزم و تزلزلی درخاطر آن حضرت راه نیافته، متوکّلاً علی‌الله تعالی ، با نیّت راسخ وهمّت ثابت ، بعدازپنج روز ، که بنه وآغروق بموکب همایون ملحق شد ، بقصد مقابلهٔ سرعسکر کوچ کرده ، در یازدهم جمادی‌الاول وارد لیلان، سه فرسخی کرکوك، گشتند.روزدیگر که‌سلطان خاوری ماهچه منجوق براوج عیّوق افراخت ، بتمنّای لقای سرعسکر با لشکرجهان وجهان‌لشکردرحوالی قلعه‌ای موسوم به‌علمداران ، که درمحاذات قلعهٔ کرکوك واقع‌است ، تسویهٔ صفوف ظفر وتسوید جنود شوکت وفرّ کرده، عساکرفیروزی مآل‌را ، بآیین روز قتال فوج فوج و گروه گروه نظم یسال دادند . طنطنهٔ دلاوران و ولولهٔ رزم گستران و دبدبهٔ (۱) کوس روئین و غریو (۲) نای زرّین بذروهٔ چرخ برین رسید .

کوکبه و آیینی ازآن سلك و نظم و فرّ و شکوهی ازآن رأی و عزم مشهود دیدهٔ ارباب رزم گردید که آسمان با هزاران چشم بنظارهٔ آن حیران و زبان دوست ودشمن درعالم انصاف بنادره‌کاری آن همّت‌بلندآفرین خوان ، گشت :

---

۱ ـ در نسخهٔ «ح» : «صدای»
۲ ـ در نسخهٔ «ح» : «فریاد»

نظم

سلیمان برینگونه لشکر نداشت
چنین دستگاهی سکندر نداشت
کس این رسم و ترتیب و آیین ندید
فریدون با آن شکوه این ندید[۱]

عثمان پاشا سرعسکر، که بعد از معاودت از بغداد انواع افتخار و مباهات می‌نمود، در قلعهٔ کرکوك و در خارج قلعه بکسر صولت لشکر ظفر شعار نصب خیام و قرار و رفع لوای اقتدار کرده و اطراف اردوی خود را بحفر خندق استوار نموده بود، صحّت کار را درتمارض دیده، ازمعارضه پهلو تهی کرده پهلو بربستر ناتوانی نهاده، جمعی ازسران لشکررومیّه بفرمان او پشت بقلعهٔ و رو بجنگ آورده، دست دلاوری یازیدند. از این طرف نیز دلیران فیروز جنگ رویین چنگ بصولت شیروجرأت پلنگ، بدون تأمل و درنگ، بمعرکهٔ کین آهنگ، و ببدرقهٔ تیغ و سنان، و انداختن توپ وتفنگ، آتش افروز نائرهٔ جنگ شدند. جمعی از آن طایفه را سرها مانند گوی درخم چوگان قوائم مرکبان غلطان، وفوجی دیگرسرخود بر گرفته ازهمان راه بسمت ارزنة الروم شتابان گشته، بقیّه در قلعه تحصّن جستند. رایات منصور تا عصر تنگ در دستگاه جنگ قامت اقامت افراشته، بپنجه گوهرنگار، ماهچهٔ زرّین آن گروه را بمیدان کین اشارت می کردند. چون اثر از عسکر و سر عسکر، بظهور نرسید، در همان مکان نامه‌ای کشنده‌تر از تیر وبرنده‌تر ازشمشیر، که مضمون آن مسکت و گلوگیر، بجناب سرعسکر بسلك تحریر درآورده، مصحوب یکنفر از گرفتاران فرستادند. مشعر بر اینکه: برشوق ملاقات آن جناب راه دورو دراز طیّ کرده، آمده‌ایم اگر از مردی نشان دارید، بمعرکهٔ رزم قدم رنجه ساخته، نان و نمك و اجاق

۱ ـ در نسخهٔ «ب»: «فریدون در ایام خود این ندید.»

عثمانی را برخود حلال سازید . پس بانتظار جواب زمانی درنگ کرده از آنجا کـه وقت مانند دل اعداء تنگ بود ، عطف عنان بمستقرّ عزّوشأن فرمودند . دو روز دیگر بهمین منوال هر روزه برسرقلعه رفته چون کمیت عزم توپال پاشای سرعسکررا در مضمار گیرودار لنگ دیدند ، مقیّد بانجام کار اونگشته ، تسخیرقلعهٔ سورداش را ، که در دومنزلی کر کوك برفراز کوه بلند اساس ومقامجمعیّت اکراد ببه وبلباس ومشحون بذخیره وغلّه بی‌قیاس بود ، وجههٔ همّت سپهرمماس ساخته ، از راه آق دربند متوجّه آن سمت گشته ، کـه شاید این معنی محرّك سلسلهٔ جرأت سرعسکر شده ، از در مقابله درآید . در روزیکه موکب جهانگشا سایهٔ وصول بآن می‌افکند ، قلعهٔ مزبور بحیطهٔ تصرّف درآمده ، جمعی ازاکراد باایلات، کـه از محالّ بعیده باستظهار متانت حصار ازبیم سیلاب شورانگیز و سطوات جنود قاهره پناه بآن قلعه استوار برده بودند ، معروض تیغ آبدار و بسیاری از ذکور واناث بقید اسار گرفته گشته، غنائم موفور بساحت سپاه‌منصور، که بافضای جهان برابر بود ، انتقال یافت . چون محاصرهٔ بغداد پیشنهاد خاطـر قوی بنیاد بود ، فرامین مطاعه بعزّ نفاذ پیوست ، کـه امیر خان بیك با قشون خراسان و افشاریهٔ کرمان، که در طـاق وسـطام کـرمانشاهان مـنتظر فـرمان بودند،آمده ، در کنار آب دیاله درجمشاه، کـه آرامگاه اردوی فولاد پاشا بود ، رحل اقامت انداخته ، بروج مستحکم در آن مکان ساخته ، حکّام اردلان و کرمانشاهان نیز با جمعیّت خود رفته ، غلاّت شهرزور و توابع را برای راتبهٔ ایّام محاصرهٔ بغداد ضبط ، و از کردستانات ونواحی آن دواب و الاغ رفته ، غلاّت مزبور رانقل معسکر امیرخان بیك نمـوده ، در بروج انبار نمایند .

بعد ازسه روز اعلام ظفرطراز ازآن مکان آغاز اهتزاز نموده ، در منزل دوّم مجمع کنگاش انعقاد داده ، درباب عزیمت بغداد وتبریز استشاره

کرده ، فرمودند : اگر چه اهل خراسان را راه صعبی است در پیش و بار گرانی است که بردوش خویش گرفته اند ، امّا هلال لاغرتاتن بسیر سفر ندهد بدرکامل نگردد ، وقطرهٔ نیسان تا دل دریارا طیّ نکرده با بحرزخّار درنیاویزد گوهر شاهوار نشود ، در این حالت که اهـل قلعه از معـاودت سرعسکر مأیوس وبتشویش قحط وغلاء أنوسند ، هر گاه این سیل‌خونخوار بتخریب اساس‌قلعهٔ بغداد روان و آن مکان محاط لشکر بی‌امان شود ، حکم خانهٔ حباب وبنیاد توانای قلعگیان صورت نقش برآب خواهد شد .

نظم :

بازی ما گرچه اول خام میآیـد بچشم
در عقب دارد تماشاهای رنگین نرد ما .

پس همگی‌متّفق‌اللفظ عرض کردند : که مارا تاجان درتن است پا از طریق سربازی نخواهیم کشید و درجان سپاری و فرمانبرداری خواهیم کوشید . بعد از این مکالمات امروالا بصدور پیوست : که اهل اردو دواب راندهٔ خود را روانهٔ شهرزور و غلّه یکماهه را حمل کنار دیاله نمایند ، که بعـد از ورود مـوکب والا به بغداد ، از آنجا بدفعـات نقـل معسکر ظفر بنیاد شود .

دربیان آمدن توپال عثمان پاشای سرعسکر بمقابلهٔ جناب نادری و وقوع محاربه و بقتل رسیدن سرعسکرمزبور.

پس موکب والا وارد محلّ موسوم به قراتپه گشته، اکـراد که ملاحظه کردند سپاه نصرت پناه ذخیره و غلّه بکنار دیاله جمع و ازآن نواحی کوشش کرده می برند ، گمان کردند که ضعف وقصوری بحال این طرف راه یافته و یا امری در جانب ایران حادث شده که مـوجب عطف عنان عزیمت آن‌حضرت‌گشته‌است، لذا سرعسکر را ازاین‌خبر آگاهی دادند و او نیز این معنی را قبول ، و برضعف حال آن حضرت محمول ساخت .

چون زوال کوکب دولت او ، واعتلای دولت ظلّ اللهی مقدّر بود،ممش پاشا نامی را ، که عمدهٔ پاشایان بود ، با دوازده هزار نفر فرستاده ، تا همه جادو منزل‌متعاقب اردوی همایون توسن جلادت جولان دهد . چون قراتپه مقرّ کوکبهٔ جلال بود او نیز آق دربند، هفت درفرسخی‌سورداش‌را ، که مکان مستحکم و در میان دو کوه واقع و معبر آن منحصر بریك راه بود ، مأمن خود ساخته ، خیام اقامت برافراشت . این‌مژدهٔ دلپذیر بانهاءِ قراولان‌بعرض خدیو کشور گیر رسید، که‌روز پنجشنبه غرّهٔ ماه‌جمادی الاخر طرف عصر با فوج گزین ، ازراه‌بازین ، که جادّهٔ غیر متعارف‌بود ومظنّهٔ عبور از آن طرف نمی رفت ، مرکب ایلغار را تیزتك ساخته ، از اتفاقات خواب غفلت دیدهٔ بصیرت قراولان رومیّه‌را، که درخارج‌راه‌بودند، بسته وازعبور موکب‌منصور واقف نگشته ، هنگام صبح دروقتی که جهاندار مهرانوربدربند افق کوکبهٔ وصول افکند (۱).

نظم :

خدیو عدو بند کشور گشای — ز دربند افراخت زرّین لوای .

نخست جمعی از جزایر چیان پلنگ صولت پلنگینه پوش و تفنگچیان برق دست رعد خروش را از دوطرف برفراز کوه جا داده ، داخل در بند شدند . رومیّه مطّلع گشته سراسیمه بتسویهٔ صفوف پرداختند . از طرفین نیران‌قتال اشتعال ودست وبازوی دلاوران بخصم افکنی وخون‌ریزی اشتغال یافت . **از اتفاقات نادره اینکه:** سر عسکربعد از روانه کردن ممش پاشا ، بخیال اینکه مبادا ممش‌پاشا بحضرت نادری غالب‌آمده ، گوی نیکنامی را از میدان رباید ، دست اجل بر قفایش زده بتقریب امداد او متعاقب روانه گشته ، در حین گیر ودار که بارقهٔ بادلیج و تفنگ چشم مهر و ماه را خیره کرده و غبار عرصهٔ کارزار روی سپهرنیلی را تیره ساخته بود ،

۱ ـ درنسخهٔ «ح» : « هنگام صبح که خورشید بدربند افق نزول اجلال کرد . »

طلیعهٔ رایت سرعسکر نمودار ، وسیاهی لشکر ازمحاذات آق دربندترجمان مصدوقهٔ «**يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ**»(۱) گردید.هرچندوصول کوکبهٔسرعسکر و رسیدن چنان فوجی بیحدّ ومرّ ، بیهنگام و بی‌خبر ، بمعرکهٔ شور وشرّ ، بایستی که موجب دلیری رومیّه وتفرقهٔ خاطر دلیران ظفراثر گردد .

اما بمدلول :

رنج راحت‌دان‌چوشد مطلب بزرگ   گرد گله توتیای چشم‌گرگ .

آن حضرت این معنی را عین مدّعی دانسته ، جنود غیبی باعانت آن داور جهان پرور ، کوکبه ران فتح و ظفر گشته . بعد فئتین بمساحت ربع فرسخ رسیده بود ، که حملات مردانه و صدمات دلیرانه افواج نصرت پرور ، صفوف رومیّه را ازپیش‌برداشته ، بقلب سرعسکر، که‌باکمال‌شوکت و شأن در تخت روان می‌آمد، رسید . سرعسکر ناچار بر جنیبت برق رفتار سوار و عازم فرار گردید ، که دلیران سهمگین و یلان عرصهٔ کین متعاقب رسیده ، بایشان درآویختند. چون حضرت‌ظلّ‌اللهی‌بعد از ورود به‌آق‌دربند فوجی را با دلیران ابدالی ازجانبین کوه بمنتهای آق دربند مأمـور ساخته بودند که بعد ازظهور علامات شکست سرراه برآن طایفه بندند، مأمورین نیز از دوجانب بخصم افکنی پرداخته ، وسر وسینهٔ آن طایفه را حواله‌گاه تیغ و سنان ساختند و قرب ده هزار نفر از آن گروه عرضهٔ شمشیر ، و سه هزار تن زنده اسیر سلسلهٔ تقـدیر گردید . سر عسکر را در اثنای هزیمت اللهیار نام‌کرایلی ازمرکب هستی‌انداخته ، سرش را برسردار سنان مظهر آثار سرداری ساخت ، وجمیع اردوی ممش پاشا واحمال و اثقال وتوپخانه و خزانهٔ سرعسکر بتصرّف لشکر نصرت اثر درآمد . چون اعزاز سران (۲) بگـردن سرداران لازم بود ،(۳)سر سرعسکر رابنعش او ملحق و مصحوب

۱- سورهٔ۲۲،آیهٔ۶۱، معنی : « درمی‌آوردشب را درروز. » ۲ ـ درنسخهٔ «ح» : « اعزاز سر سرداران بگردن فرازان لازم‌بود » . ۳ ـ نسخهٔ «ط»«حضرت‌ظل‌اللهی» اضافه دارد

عبدالکریم افندی قاضی عسکر عثمانی ، که از گرفتاران آن معرکه بود ، با تخت روان بسمت روم روان ساخته که برده در مملکت روم مدفون سازند . از آنجاباز بهقراتپه ، که مستقرّ کوکبه عزوشأن بود، مظفروکامران عطف عنان کرده ، پاپا خان چاپوشلو بیگلربیگی‌لرستان را با جمعی تعیین کرده، تادرحوالی‌سرّمن رأی ، صال وکلك بسته از دجله عبور وحلّه و نجف اشرف و کربلای معلّی را بحیطهٔ ضبط درآورده ، ذخیره را ازآن طرف آب بر قلعگیان مسدود ساخته ، منتظر ورود موکب والا باشند . چون اساس خصم قوی بر انداخته و ساحت ملك از وجود دشمن چیره دست پرداخته شد ، بتنبیه تیمور پاشا ، که درمیان رومیّه بوفور جوهرجلادت مشهور بود ، عازم وبا فوجی از بهادرانْ جریده وسبای بجانب آذربایجان عازم گشتند . بعد از ورود رایت جهانگیر به بانه از ساوجبلاغ مکری خبر رسید که تیمور پاشابمجرّد استماع ورود خبرشکست فولاد پاشا درکنار دیاله ، تبریز را خالی کرده، بدیار وان روانه گشته ، لطفعلی‌بیك، نائب تبریز، که درآن هنگام‌درمراغه توقّف داشت ، وارد تبریز، وقلعه را تصرّف کرده است. چون این‌صورت تحقّق‌یافت عنان‌عزیمت‌بجانب قراتپه، که قرارگاه اردوی‌همایون بود، انعطاف داده، ازراه لیلان وارد خرماتو گشتند . درآن مکان خبراقتدار محمدخان‌بلوچ بتواترمعروض خدمت والا شد .

توضیح این مقال آنکه : بنحویکه سبق ذکریافت بعد ازآنکه محمدخان ازجایدرلرستان بر گشته بعزم فساد رایت‌استبداد را برافراشت ، در ابتدای‌کار افشای اخبار اراجیف کرده ، به قاسم بیك، که در قلعه دزفول بود، بمقتضای ذات‌زشت‌خود رقعه‌های‌مکرآمیزنوشت. قاسم بیك که‌ازناصیهٔ احوال‌او آثارنفاق‌دیده‌عازم‌شوشتر گشته، شوشتریان باشارهٔ محمداورا تمکین نداده ، قاسم بیك روانهٔ بهبهان گردید . بعد ازچند روز محمد برسراورفته او را با اتباع بدست آورده محبوس ساخت و ابوالفتح خان حاکم سابق

شوشتر،خویش محمد خان قوللرآقاسی، رابحکومت شوشتر فرستاده ، اهالی آنجا مقدم اورا مغتنم شمرده ، حباب‌آسا کلاه نشاط برهوا انداختند. غافل ازاینکه‌آسمان عنقریب این هوا را از[۱] سر ایشان بیرون خواهد کرد ، و بپاداش این خیال خام ، آش [۲] طرفه پخته کاسه ایشان را مملو خواهد ساخت . اعراب و مشایخ حویزه نیز بـا او سرمـوافقت پیش آورده دست متابعت دادند. او حویزه را به سید عبدالرضا برادر سید علیخان وکوه گیلویه را به شیخ فارس آل کثیر تفویض نموده ، آهنگ شیراز کرد . در یك فرسخی شیراز احمد سلطان مروی با فوجی از قشون فارس و خراسانی و غیره ، که عدّتش بەسه هزار کس‌میرسید ، بمدافعه برآمده مغلوب گشته ، بقلعه‌تحصّن جست. بعد ازسیزده روز، که درقلعهٔ مزبورمحصوربود ، ازفقدان‌آب وآذوقه عاجز شده ، طالب راه نجات شـد . محمد قبول کرد ، کـه احمـد سلطان بالضّرورة از قلعه با اتباع بیرون‌آید ، روز دیگر ایشان را بارفقا تاراج ودر مجلس ناکامی پهلونشین قاسم بیك ساختند . اهالی و اعراب بنـادر نیز با او موافقت ورزیده شیخ احمد مدنی‌وشیخ جبّار، که رؤسای‌آن قوم‌بودند، دم از یك رنگی و وفاق او زدنـد . رفته رفته رایت اقتدارش ارتفاع یافت وعـدّت لشکریانش به ده هزارنفر رسید . بعد ازوصول اخبار مزبوره چون محاصرهٔ قلعهٔ بغداد محتاج بجمعیّت زیاد نبود. محمدحسین خان قاجاربیگلربیگی استرآباد را بسرداری خـوزستان و تأدیب مفسدین و تمکین سید علیخان والی‌حویزه مأمور ، وباقشون استرآباد وغیره از راه «حسان» و«بادرای» [۳] روانه ، واسماعیل خان خزیمه حاکم قائن را بایالت کوه گیلویه سرافراز ، وبهریك از ولایت فارس حاکم جداگانه از رؤسای خراسان تعیین، ودوازده

۱ ـ درنسخهٔ «ح» ، «ط»: «آسمان عنقریب هوی خیره سری را از . . . . »

۲ ـ درنسخهٔ «ط»: «شور یا طرفه »

۳ ـ درنسخهٔ «ب» و «د»: «جسان» و « بادرائی » .رك . تعلیقات

هزار نفر از عساکر فیروزی مآثر را بمرافقت حکّام مزبـوره ، روانهٔ فارس ساختند . حکم والا نافذ شد که طهماسبقلی خان جلایر، که صاحب اختیار عراق بود ، از سمت اصفهان ، و اسماعیل خان خزیمه ازسمت کوه گیلویه با حکّام وجنود انجم احتشام وارد دشتستان شوند تا جمعیّت یکدیگر بهم ملحق شده ، بدفع آن فتنه پردازند. رایات جهان گشا ازمنزل خرماتوعازم سرّمن رای گشته ، شرف انـدوز زیارت آن مکان فیض بنیان شـده ، در آنجا عریضهٔ باباخان چاپوشلو بنظرحجّاب (۱) بارگاه سپهرجناب رسیـد ، که بعد ازعبور ازدجله یکشب درحوالی کهنه بغداد بانتظار اینکه شایـد سرعسکر رومیّه ازقلعه عازم مقابله شود مکث کرده ، چون قلعگیان را از محاربهٔ سابق ، که درآن مکان واقع‌شده بود، سکتهٔ خردپردازخوف ، چنان هوش ربای دماغ شده بود ، که اگرعشرآن لشکر درسراچه آن بوم وبر از باب کینه جویی سالها حلقه بردر میزد بنفس کشیدن باز جواب نمی‌دادند . لهذا روز دیگر که ترك تیغ بند صبح مرصع کمرحلّه زرنگار مهرانور ببر کرد. باباخان بجانب مقصد روان گشته، الی حلّه و اماکن مقدّسه تمام باجگزار راه انقیاد شدند . موکب جهانگشا از سرّمن رأی عازم بغداد ، و دربیست وششم شهرجمادی الاخرسنگرقدیم مقرّ کوکبه فیروز بنیاد گشته، سرادقات جـلال به چابکدستی فرّاشـان مـوکب اقبال ، از ثری‌سرتابثریا افراخته و اطراف وجوانب‌آن منزل‌محلّ قرار ومقام استقرار عساکر ظفر - شعارشد . احمد پاشا بعدازسه روزمعتمدی را از راه اعتذار بدربار فلك‌مدار فرستاده ، اظهارعجز و خجلت و از(۲) دولت عثمانیّه در باب استقرار حدّ و سنور قدیم و ردّ ولایات ، ادّعای کفالت و ابراز فرمان وکالت نموده ، بعد از تکرار درمعاهده ، که چند روز این عهد وملتمس بزبان نیازمعروض خدمت خدیو عاجز نواز می گردید ، مکارم خسروانه پذیرای این مسؤول و تمنّای

۱ـ درنسخهٔ «ح» ، «ط»: «بندگان .» ۲ ـ نسخهٔ «ح» و «ط» کلمهٔ«طرف»را اضافه دارد.

او در پیشگاه رأی انور قرین قبول گشته ، احمد پاشا فرامین موشّح بخطّ شریف و قانون عثمانی بپاشایان گنجه و شیروان وتفلیس و ایروان و غیره درباب تخلیهٔ قلاع‌نوشته ، با معتمدان خود و همراهی گماشتگان این‌دولت روانه کرد. اگرچه درباب بیرون آمدن ازقلعه، که منافی‌قانون دولت‌عثمانی بودمعذرت‌خواست،امّاپیشکشهای لایق‌ازنظر انور گذرانید و گرفتاران این طرف‌را، که‌درجنگ‌همدان‌از لشکرشاهی‌ودرجنگ‌عثمان‌پاشا ازلشکر ظفر-اثردر کنارشطّ‌بدست رومیّه افتاده بودند، مصحوب عبدالله افندی قاضی‌بغداد روانه ساخته ، لوازم خدمت بتقدیم رسانید . ازاین‌طرف نیزتمامی رؤساء و سرکردگان اوجاق وطبقات رومیّه‌را ، که درمحاربهٔ عثمان پاشای توپال در آق دربند گرفتار کمند دلیران ظفرپیوند شده بودند ، تماماً مخلّع ساخته ، مرخّص کردند . گرچه در سفراوّل منظورنظراقدس‌آن بود ، که بعد ازفتح بغداد توفیق زیارت نجف‌اشرف و کربلای معلّی‌را دریابند ، ولی‌آن سعادت میسّر نگشته بود ، دراین وقت که این امرفیصل یافت بلافاصله عازم زیارت امامین همامین‌کاظمین علیهما السلام شده ، وازآنجا ازراه حلّه بادراک‌طواف مشهدین شریفین‌نجف اشرف و کربلای معلّی‌فایز گشته ، عطف عنان‌عزیمت ببارگاه دولت ومقرّسلطنت فرمودند .

دربیان توجه موکب همایون بجانب فارس‌بعزم دفع محمدخان‌بلوچ وشکست محمدخان ووقایع آن زمان .

چون رایات جهانگشا روزپانزدهم رجب درعین اشتداد(۱) زمستان از ظاهر قلعهٔ بغداد کوچیده شد ، توپخانه را از راه خرم آباد فیلی روانهٔ اصفهان ساختند . ابوالفتح خان حاکم سابق‌شوشتر، بنحویکه ایمائی بآن رفت، نیل روسیاهی بر جبین و خطّ بطلان برصفحهٔ دنیا و دین کشیده ، از جانب محمدخان قلعه شوشتر را ضبط ، و مشایخ حویزه نیز با او

۱ ـ درنسخهٔ «ح» : «شدت »

همداستان ونفاق اندیش این آستان گشته ، طایفهٔ کعب و بنی تمیم حوالی دزفول را غارت وافشای این شرارت کردند . کار سردار حویزه نیز معلوم نبود بکجا منجر شود ، لهذا از راه باغسای [۱] لوای گیتی گشای اهتزاز یافته ، بعد از ورود به قلعهٔ بیات بنه وآغروق را روانه دزفول وجمعی را بر سرشوشتر تعیین کرده ، خود بافوجی ازدلیران ازراه بیان[۲] بجانب حویزه شتابان گشته ، روز دیگرطرف صبح وارد حویزه گشته ، محمد حسین خان سردار را ، که تا آن زمان گوشهٔ کلاه جلادت برشکسته درمیان قلعه نسبت باعراب مطیع ترکتازی‌می کرد، بتنبیه‌فارس آل کثیر، که درقلعهٔ خودتحصّن ودرمقام‌مخالفت تمکّن‌داشت ، مأمورساخته، سه روز درآن‌مکان بنظم‌مهمّات پرداخته ، عطف عنان بجانب شوشتر فرمودند . در عرض راه خبر رسید که اهالی شوشتر ازوصول خبرتوجّه موکب همایون بششدر حیرت افتاده ، جز اطاعت چاره ندیده‌اند. پس خدیو ارجمند واردآن قلعهٔ سپهر پیوند گشته ، روز دیگر که سلطان سیّارگان درخلوتسرای افق بلباس سرخ و شفق جلوه آرا گردید و درصندلی فیروزفام فلك قرار گرفت ، فرمان قهرمان قهر بقتل ابوالفتح خان وتاراج‌شهرصادر گشته، بعد ازغارت شوشتروقتل‌آن خیره‌سر، حاکمی ازرؤسای‌خراسان بآن ولایت تعیین، و چون طایفهٔ‌بختیاری، بنحوی که ایمائی بآن شد، در کوهستانات بخود سری سربرآورده بودند . باباخان بیگلربیگی فیلی را باحکّام اردلان وهمدان و کرمانشاهان وبیست وچهار هزارنفرملازم ایلجاری، وبتنبیه آن‌طایفه مأمور کرده ، ازراه دهدشت ، که دار الملك کوه گیلویه است ، متوجّه شیراز شدند . بنه و آغروق را در رامهرمز گذاشته مقرّر داشتند ، که منزل بمنزل متعاقب موکب منصور

۱ ـ درنسخهٔ «ب» و«و»:«باغبانی» ودرنسخهٔ «د» :«باغبان»

۲ ـ درنسخهٔ «ب» و «و»:«بیابان» .

روانهٔ آن حدود شود، دریك منزلی‌بهبهان خبررسید: که طهماسبقلی‌خان از اصفهان واسماعیل خان‌خزیمه ، بیگلربیگی کوه گیلویه ، ازمقرّ حکومت حرکت کرده‌اند که بیکدیگرملحق شده بدفع محمدخان بلوچ پردازند و محمدخان نیزازشیراز باجمعیّت خود بمدافعهٔ ایشان می‌آید . لهذابتعجیل از بهبهان گذشته وارد خیر آباد ، وامر والا باحضار خوانین مزبوره و سپاه ایشان صادر گشته ، مأمورین نیزدرمحل معروف به دو گنبدان باردوی ظفر نشان پیوستند . درآنجا معلوم شد که محمد خان آمده ، در دربندشولستان توقّف ، و جمعی را مقدّمةالجیش فرستاده قراولان این طرف بایشان دچار و بزبان نیزه و سنان بهرعضوی از اعضای ایشان شرح درد جدایی را تکرار کرده ، جمعی از آنها تیز عنانی نموده فرار و خبر ورود جنودِ مسعود را در دربند بگوش محمد خان رسانیدند. محمد خان چون از توجّه موکب اقدس خبر وسوای دلیران نصرت کیش دشمنی مانند کفران نعمت ولی نعمت خویش نداشت(۱) . آن فوج بلا را طلیعهٔ سپاه سردار تصوّر کرده ، باستحکام دربند وعدّت خود مغرور گشته ، اطراف کوه رابا تفنگچیان‌پیاده، وجمعیّت ازحدّ زیاده فرو گرفته ، راه عبور برلشکرمنصورفروبست. آن شب خدیو فیروزمند درنیم فرسخی دربند توقف وصبحگاهان بعزم دفع اواعلای لوای جهانگشا کرده ، وبا خنجر گذاران مریخ صولت و نیزه داران سماك سطوت در محاذات دربند رایت سعادت افراختند . نخست جزایرچیان سهمگین و تفنگچیان صلابت قرین را از جانب شرقی وغربی کوه بیورش مأمور ساختند. فرمانبران بموجب امر خدیو جهان از دو طرف نائرهٔ کین افراخته ، مانند شعلهٔ آتش که میل بمرکز کند ،آهنگ‌صعود کرده، هرچند که تفنگچیان محمد خان از فرازکوه ژاله آتشین از غمام تفنگ فرو ریختند ، دلیران آن را قطرات ابر بهاری و رشحات سحاب کوهساری

۱ـ درنسخهٔ «و» : «کفران نعمت ولی نعمت خویش داشت . »

تصوّر کرده بتردستی قدم برتر گذاشتند وبپایمردی استعلاء برآن قله بلند ، که سربرسپهرمیزد ، دست استیلاء یافتند ویکساعت کامل از طرفین نوایر شور وشین اشتعال داشت ، تا اینکه محمد بعزم نظارهٔ لشکرنصرت اثربربالای کوه برآمد ، همین که جیقهٔ زمرّد نگارهمایون مشهود نظرآن افعی خصال گشت ، دیده اقبال راکور و چراغ زندگی را بی نور دیده دانست که توسن بختش پی ومرحلهٔ عمرش طیّ شده «اَیْنَ الْمَفَرُّ» گویان شبدیز گریزرا بمهمیز تیزانگیزداد . دلاورانی که مانند دشنه بخون اوتشنه بودند بحکم والافوجی ازراه فهلیان وجمعی از راه تنگ کروْ بتعاقبش پراخته ، تا ده فرسخ توسن دلاوری را عنان و دربربستن و زدن و کشتن سپاه آن روسیاه دست از دستهٔ تیغ وسنان بازنکشیدند ، وچون محمد ازبیراهه بدر رفته بود، بهنگام شام صرف زمام بمقرّ ومقام کرده سه هزارنفرمتجاوز از تفنگچیان محمد را، که فرصت فرارنیافته بودند ودرفراز کوه از راه اضطرارجنگی بگریزمی کردند ، تمامی دستگیر دلاوران و از کریوهٔ هستی بمطمورهٔ نیستی روان گشتند ، و جمیع اسباب و مایعرف آن فتنه جو ولشکریانش بمعرض کسیب درآمد . همان مکان طهماسبقلی خان جلایر سردار را با فوجی بتعاقب او مأمور ساختند . امّا او از راه حیله وری ، چند تن ازاعوان خود را بکوه کشید ، شب همه جا برخلاف جادّه از راه باشت وممسنی ومیمند اسب انداز وارد شیراز شده ، زنان خود راکه در شیرازگذاشته بود برداشته ، از راه جهرم عازم لارگشت . سردار نیز روز بعد وارد شیراز وچون محمد خان سابقاً احمال و اثقال خود را با جبّه خانه و آذوقهٔ وافر در قلعهٔ شیراز گذاشته و جمعی از افغان و بلوچ را بمحافظت آنجا گماشته بود ، مستحفظین از باب استیمان درآمده ، قلعه را تسلیم و قاسم بیك و احمد سلطان را از حبس برآورده مرخّص ساخته ،آنها بملازمت سردار کمر استوار بستند. سردارنیز یك روز بانتظار جمعیّت سپاه مکث و باز بتعاقب او با یکّه تازان گزین

توسن‌عزم‌رازین‌کرده[۱]، روان شد. محمد خان بعد از ورود بحوالی لار، یحیی خان بلوچ را برسم استمالت نزد اهـالی آنجا فرستاده، کوتوال قلعه یحیی را با رفقای او گرفته محبوس، و محمد خان را بپیغام تیر وتفنگ از اعانت مأیوس ساخته، محمدخان ناچار بجانب گرمسیرشتافت. مقارن‌آن، سردار که‌تا خطّه لار ازجهت‌ایلغارضبط زمام‌نکرده بود وارد شده، گرفتاران را روانهٔ دارالبوار ساخت. رایات نصرت طراز بعد از شکست محمد خـان منزل‌بمنزل[۲] عازم شیراز، و در بیست و ششم شهر شعبان‌المعظّم واردشهر وآغروق و اردوی‌همایون، که از راه رامهرمز جدا گشته بود، در هشتم ماه صیام بموکب والا پیوسته، خبر فرار محمدخان بسمت گرمسیرات بعرض خدیو گردون سریررسید. امر همایون بعزّ نفاد پیوست که طهماسب‌قلیخان عساکرنصرت شعار را در فسا و جهرم گذاشته، خود با چاپاری عازم درگاه جهان‌پناه شود. سردار نیزدرهیجدهم ماه مزبور وارد وباموراعلیّه وسفارشات بهیّه ارشاد یافته، مأمور شدکه با استعداد تمام رفته، از روی انتهازفرصت بتنبیه محمد و دفع شیخ احمد مدنی و باقی سرکشان اعراب گرمسیروقلع قلاع ایشان پردازد، و نیز در شیراز عریضه‌ای از جانب سردارحویزه رسید مشعربراینکه:سرکشان ومشایخ اعراب، که درقلعهٔ کعبی سکنی دارند، با فارس آل کثیرطالب امان و متعهّد خدمات گشته‌اند.[۳]مقرّرشد که مشایخ مزبور را با اولاد به فارس کوچانیده، از راه خرم‌آباد روانهٔ استرابـاد سـاخته، خـود با عساکر منصوره از راه شولستان وارد اصفهـان شود. در آن اوان شاهزاده نصرالله میرزا، که بر وفق فرمان از خراسان مأمور بحضور شده‌بود، وارد شیراز و بتقبیل بساط گردون قماط[٤] اقدس سرافراز گشت.

۱ ـ درنسخهٔ «ح»: «با سواران بادپای مردانگی را زین کرده»

۲ ـ در نسخهٔ «ح»: «کوچ بکوچ»

۳ ـ نسخهٔ «ط» عبارت «از جانب حضرت ظل‌اللهی» را در اینجا اضافه دارد.

٤ـ درنسخهٔ «و»، «ح»: «سماط»

در ذکر وقایع پارس‌ئیل موافق سال فرخنده فال هزاروصد و چهل وشش هجری‌ونوروز فیروز این سال همایون‌فال .

در چهاردهم شهر شوّال ، در هنگامی که خطّهٔ دلگشای شیرازمقرّ کوکبهٔ ظفر طراز. بود، خسرو فلك اورنگ اعنی مهر منوچهر چهر بایوان حمل خرامیده وبرتخت‌جم‌سپهر بر آمد. کوکبهٔ‌سلطان بهاربعزم جهانگیری نهضت نموده وطفل غنچه ازمشیمهٔ گلبن قدم بعرصهٔ ظهور گذاشت ودر مهد بستان از پستان دایهٔ ابر بهاری شیر نوشید ، و برید صبا نرگس شهلا را از این مژده‌چشم روشنی گفت ، * فساد پیشگان‌دی، که رخنه‌گرقلعهٔ باغ بودند ، بحکم قهرمان قضا از بندرهستی قلع گشتند*(۱) . خاقان گیتی‌ستان قـوای ربیعی بعزم داغستان لاله و شقایق ، یکران سبك خیز صبا و شمال را جولان داده و قلعهٔ شماخی قلهٔ شامخه را که‌آرامگاه جنود تطاول شباط بود ، بهجوم جنودخرداد مسخّر، ولکزیهٔ کوه‌نشین(۲) بهمن را از داغستان کوهستان برانداخت. جشن نوروزی ترتیب یافته ، هریك ازسران پیاده و امیران‌لشکر بخلاع زرتاری‌آراسته پیکر ، و ازشعشعهٔ لباس وخفتان‌زربفت همدوش آفتاب انور شدند . چون ازجانب احمد پاشا،والی بغداد، که‌بوعدهٔ دو ماه برای آوردن وثیقهٔ صلح از دولت عثمانی استمهال کـرده بود ، خبر صریح و جواب صحیح بر نیامد، وبوضوح پیوست که اولیای‌آن دولت‌بسبب انقلاب فارس در امضاء صلح و استقرار سنور بدفع‌الوقت می گذرانند ، لهذا قبض و بسط مهام خـوزستان و بنادر و فارس و کرمان را بطهماسبقلی خان سردار موکول ، و اتمام مهمّ محمد خان بلوچ و شیخ احمد را باو محوّل ، و میرزا تقی شیرازی ، که تا آن زمان باستیفای فارس سرافرازی داشت ، بنیابت‌آن ولایت سربلندی داده ، وخاطرازانتظام امورآنسمت جمع کرده،

۱ ــ درنسخهٔ « ط » عبارت بین دوستاره وجود ندارد

۲ ــ درنسخهٔ « خ » : «قله‌نشین و بیغوله گزین»

درچهاردهم ذیقعدةالحرام بعزم استخراج وانتزاع ممالك، که‌درتصرّف رومیّه وروسیّه می‌بود، رایات نصرت‌آیات ظفرطراز ازخطهٔ شیراز بجانب اصفهان اهتزازیافت. درمنزل آسپاس، من‌محال ایزدخواست، چاپاراصفهان واردوخبر بهجت‌اثر ولادت نوباوهٔ بهارستان دولت‌واقبال شاهرخ میرزا، خلف‌ارجمند شاهزاده رضاقلی میرزا را رسانید، که روز یکشنبه دوازدهم(۱) شهر شوّال مطابق هزارو صدو چهل و شش هجری، بعد از انقضای سه ساعت و کسری ازبطن مطهّرمخدّرهٔ سرادق سلطنت، فاطمه سلطان بیگم بنت خاقان‌شهید شاه سلطان‌حسین **بَرَّدَاللّهُ مَضْجَعَهُ**، قدم‌بعرصهٔ‌وجود گذاشته،ازوزیدن‌نسیم بهجت‌شمیم‌این‌مژده‌روح‌پرور گلهای‌رنگارنگ‌نشاط وشکوفه‌های‌شکفتگی وانبساط درحدائق‌دلهاشکفته گشت. مؤلّف‌این‌تاریخ درحین وصول‌این‌نوید دلپذیر، فی‌الفور در حضور اقدس خدیوبی نظیر، مستقبل‌حال فرخنده مآل آن غصن برومند حدیقهٔ اقبال را بقرآن مجید تفال‌نموده، این آیه آمد.

وَکَذٰلِكَ مَکَّنّا لِیُوسُفَ فِي الْاَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَاْوِیلِ الْاَحٰادِیثِ وَاللّٰهُ غٰالِبٌ عَلیٰ اَمْرِهِ وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النّٰاسِ لٰایَعْلَمُونَ »(۲) وحسب‌الفرمان اقدس بضبط آیهٔ مبارکه مأمور شد، و ازمنزل مزبور در کمال بهجت وسرور نهضت کرده،دربیست‌وپنجم ذیعقده اصفهان‌را مقرّ کوکبهٔ جهانگشاساختند. اهالی اصفهان بگرمی هنگامهٔ نشاط پرداخته: میدان نقش جهان و راسته بازار آن خطّهٔ ارم نشان را از دروازه خواجوالی طوقچی بچراغان و وآیین بندی بساط گلدوزی کشیدند، اهل نغمه و ارباب طرب در هر جا فوج فوج مشغول رامشگری گردیده و رونق شکن بازار زهره و مشتری گشتند. در آن اوان عبدالکریم افندی قاضی عسکر روم، که در محاربهٔ توپال عثمان پاشای سر عسکر دستگیر و نعش پاشای مزبور بمصحوب او

۱ـ درنسخهٔ «ب» و «و»: «پانزدهم» ۲ـ سورهٔ ۱۲، آیهٔ ۲۲، معنی: «وهمچنین جا دادیم مریوسف را در زمین و آموزاندیمش ازتعبیر خوابها و خداست غالب برامرش ولیکن بسیاری‌مردمان‌نمیدانند.»

ارسال شده بود و ازجانب وزیراعظم دولت عثمانی با نامهٔ اخلاص آمیز برسم سفارت بدرگاه جهان پناه آمده و در اصفهان توقّف داشت ، رخصت تقبیل بساط مقدّس یافته ، چون مضمون نامهٔ وزیراعظم مشعر برین بود که عبدالله پاشای کوپورلواوغلی از دربار قیصری بسرداری مأمور وبصلح وجنگ مأذون و دردیاربکر توقّف دارد.(۱) معتمدی نیزازاینطرف بایدنزد پاشای مزبور رفته تاامورىکه مقرون بصلاح دولتین علیّتین باشدطیّ نماید . هرچند که برضمیر الهام پذیر والا لایح بود که غرض اولیای دولت عثمانی تأخیر و دفع الوقت است که شاید رأی جهان گشا را از این قصد منحرف ساخته و ببهانهٔ اظهار دوستی شکستهای کارخودرا درست نمایند. ولی چون حضرت ظلّ اللهی میخواست که ابواب این مطلب بمفتاح سازگاری مفتوح شده ، بدون تضییع نفوس و سفك دماء مدّعی بحصول پیوندد ، لذا برای اتمام حجت احدی را بهمراهی عبدالله افندی از راه بغداد نزد عبدالله پاشا روانه ، و پیغام دادند که مقصود ما ولایت آنطرف آب ارس است ، اگر بتصرف دادند فبها المراد، والاّ مهمان پذیر باشند که خود در این اوقات انشاءالله تعالی و تقدّس بملاقات ایشان رسیده بنای کار می گذاریم . چون قبل برین اعیان دولت روسیّه گیلانات را بموجب اشارهٔ آن حضرت خالی کرده و سپرده ، در باب تخلیهٔ دربند و بادکوبه تااستردادقلعهٔ ایروان استمهال کرده بودند، دراصفهان کنّاس، که از جانب پادشاه خورشید کلاه روس بسفارت مأمورو وارد درگاه معلّی شده بود مقرّر گردید که همه جا درموکب همایون باشد .

در بیان حرکت موکب همایون از اصفهان بعزم تسخیر شیروان و وصول خبر گرفتاری شیخ احمد مدنی و محمد بلوچ و وقایع عرض راه

بعد از انتظام امور اصفهان ، در دوازدهم شهر محرّم الحرام سنهٔ

۱ ـ در نسخهٔ « ح » جمله چنین است : «لذامعتمدی بایدازاین طرف نزد ...»

هزارو صدو چهل و هفت هجری ، لوای عزیمت از راه همدان بجانب مقصد افراشته ، درعرض راه خبر رسید که طهماسبقلی خان سرداربعد از مرخصی از درگاه جهان پناه به تسخیرقلعهٔ خنج و قلعهٔ عوض، کـه مساکن اعراب بندراست ، پرداخته ، بعد ازانجام‌کارایشان بمحاصرهٔ قلعهٔ باغ مشغول‌شده، است. چون قلعهٔ کمشك متعلق‌به شیخ‌احمد مدنی و مومی الیه راس‌الرئیس مخالفان دنیّ بود و جمعیت کامـل از اعراب سیمقانـی و افغان دره جزین داشت‌ومحمدخان بلوچ که درآن‌اوان درقلعهٔ دشت بود ازورود سردارآگاه گشته بعزم استعانت از شیخ احمد عـازم کمشك شده در یك فرسخی آن باجمعیّت‌خود، که عدتش‌بپانصد میرسید، رایت قرارافراخته‌بود. سردارازاین معنی خبردار گشته جمعی را بمحاصرهٔ قلعهٔ باغ و گوشمال‌آن طایفه تعیین نموده ، خود با فوجـی بر سر محمد ایلغار و جمعی از اعوان اورا قتیل و گرفتارساخت ومحمد بامعدودی بسمت‌سواحل فرار کرده، چون شیخ‌احمد از مبادی حال همیشه منشاء اختلال امور سواحل و بنادر بود و مفاسد کلیه از او اوصادر میشد ، سردار بتسخیر قلعهٔ او عازم گشت. در اندك روزی سیبه وحواله بر قلعه مشرف گشته ، شیخ احمد با تمامی اهـل قلعه دستگیر و جمیع قلاع و مساکن‌آن جماعت ، که در بنادر می‌بود ، بتصرّف جنود مسعود درآمد . سردار بفرمان والا قلعه‌جات را، که آشیانهٔ فساد بود، ویران و اهل قلعه راکوچانیده از راه کرمان روانهٔ خراسان، واحمدمزبور را با چند نفر از رؤسای اشرار بـدربار سپهر اقتدار فرستاد . در روز ورود باردوی مسعود آنهـا شربت سیاست چشیده سر بگریبان نیستی کشیدند .

امّا محمد بعد از فرار ازحوالی‌قلعهٔ کمشك ، که راه چاره را مسدود یافت ، بجانب سواحل شتافته ، از آنجـا بکشتی نشسته بجزیره قیس ، که سکنی اعراب هوله است، گریخت. شیخ علاق ، ولدشیخ راشد هوله‌ای ، که کوچ‌او در دربند گرفتار دست غازیان شده بود ، محمد را بـا رفقای او اسیر کمند

تدبیرو دست‌آویز نجات گرفتاران‌خود ساخت ، ودر ازاء این‌خدمت بنوازش احسان وحصول مطلب بهره‌مند گشت. سردارمحمد را بر وفق فرمان‌مقیّداً روانهٔ اصفهان ساخته ، چون مکرّر حضرت ظلّ‌اللهی از تقصیرات او چشم پوشیده و منظور نظرعنایت وصاحب مملکت و ولایت ساخته بودند . دراول مرتبه که ازاصفهان‌عزیمت بغداد می کردند چون او را بنیابت کوه گیلویه تعیین و روانه میساختند ، در عالی قاپو گناهان او را یك یك باو شمرده ، فرمودند اگراین مرتبه مصدرخیانت وشوربختی‌شوی، چشمهای تونمك گیر این اوجاق خواهد گشت ، او نیز انگشت قبول بردیده نهاده مرخّص شد . درینوقت کـه این فساد ظاهر از او بظهور رسید بعد از ورود او باصفهان باشارهٔ همایون در همانجا که این و عده و وعید بعمل آمده بود ، چشمهای آن تیره بخت را«**عِبْرَةً لِلنّاظِرِینَ**» ازحدقه درآورده ، وچون ازحقّ‌احسان مولای‌خودچشم پوشیده بود ، جزای‌عین رابچشم خود معاینه دیده ، بفاصلهٔ دو سه روز با کوری قدم براه‌عدم گذاشت .

درسیزدهم ماه صفرموکب همایون ازهمدان‌حرکت،وچون مقرّر شده بود که عاشور خان‌پاپالو، کـه در آن اوان حاکم‌ارومیّه بود، سه هزار خانوار از افشاریه ارومیّه را کوچانیده در صاین‌قلعه، که محل عبور موکب منصوراست،حاضرنماید، مشارالیه بروفق‌فرمان‌عمل کرده ، رایات جهانگشا از جانب سنندج وارد آن مکان ، و خانوار مذکوره را تدارك دیـده روانهٔ خراسان ساختند و از آنجا عازم مراغـه شده کوچ بر کوچ روانهٔ مغان گردیدند . چون معتمدان احمد پاشا والـی‌بغداد، کـه با فرامین قیصری بـرای تخلیهٔ ولایات گنجه و شیروان و ایروان رفته و پاشایان بحکم غرور ایشان را جواب ردّ داده در تبریز معطّل بودند ، در روز و رود موکب اقدس به مراغه عـرق افشان خجالت گشته ، سعادت تقبیل عتبهٔ خواقین مطاف و رخصت انصراف یافتند . بکتاش خان قرقلو،سرداردارالمرز، را با

جمعی‌از خوانین و حکّام مأمور به‌تبریز و حکّام افشار و مقدّم و مکری‌را مأمور به دمدم ساخته، تا هریك با جمعیّت خود در آن ناحیه توقف کرده منتظر تحقیق خبر صلح وجنگ و مترصّد صدور امرخدیو با فرّ و اورنگ باشند. چون جمعی از طوالش، که در حدود آستارا در جاهای سخت و بیشه‌های پردرخت مسکن داشتند، ازراه زبونی بخت دراو امرخاقان‌فیروز بخت مخالفت‌گونه بظهوررسانیدند، لهذا حکّام آستارا واردبیل و گیلانات با جمعیّت آن نواحی وفوجی از جزائرچیان ظفر پیشه بتنبیه ایشان معیّن گشته، آن گروه را، که دربیغوله‌های جنگل و کریوه های کوه تحصّن و اختفاء اختیار کرده‌بودند، بر وجه بلیغ گوشمال دادند. در نوزدهم شهر ربیع الاول خطّه اردبیل مقرّ کوکبهٔ جلال گردید.

دربیان تسخیرشیروان وغازی قموق وتنبیه لکزیهٔ داغستان وفرارنمودن سرخای ـ بعد از ورود موکب جهانگشا به اردبیل چارپار از جانب عبدالله پاشای سرعسکر وارد، و عریضه آورد مشعر بر اینکه: تا دوسال مطالبهٔ ولایات را موقوف داشته، بعد از دو سال ایلچی معتبری بدربار عثمانی‌فرستاده، ولایات را طلب نمایند تا اولیای آن دولت دربرابر قرال فرنگ بی‌نزاع و جنگ وضع منّت کرده ولایات را بسپارند، ولی از خارج بوضوح پیوست که فرستادهٔ این طرف را تا رسیدن جواب حبس نظر کرده و سایر پاشایان هم بنحوی که سبق ذکر یافت بفرامین قیصری اقبال نکرده،فرستادگان‌احمد پاشا را راه گفتگو نداده‌اند،(۱) و بدستیاری سعی چابکدستان کمند پرخم این گفتگوها درکنگرهٔ دماغ سرعسکر و پاشایان دیگرجا گیرنیست، وقلاع سخت بنیان ایشانرا بهجوم جنودنصایح رخنه پذیر و در حیّز تسخیرنه. چون از جملهٔ پاشایان مزبوره که فرمان معنون بخط شریف باسم ایشان موافق قانون دولت عثمانی اصدار یافته بود

۱ ـ نسخهٔ «ح» عبارت «حتی معلوم شد که» را در اینجا اضافه دارد.

سرخایخان‌لکزی‌بود ، که درآن اوان‌از طرف‌دولت عثمانی‌ولایت شیروان و داغستان را درحوزهٔ اقتدار داشت ، موسی‌خان طالشی حاکم‌آستارا بموجب حکم همایون آن فرمان را مصحوب یکنفر آدم برای سرخای ارسال ، و سرخای حامل فرمان را کشته جواب لاطائل ، که از حوصله دهانش افزون بود ، نوشته در آنجا درج کرده بود : «که ولایت شیروان را بضرب شمشیر شیران لکزیه مسخّر کرده‌ام ، احمد بغدادی و غیر او را چه حدّ آنست که ازاین مقوله امور دم و در وادی اظهار اینمدّعی قدم زنند .» لهذا نخست تأدیب آن خیره سر را پیش نهاد ضمیر انور و فتح شیروان را کلید فتح الباب قلاع دیگر دانسته ، در بیست و پنجم ربیع الاول ورود موکب همایون بکنار کرواقع گشته ، سرخای ازآوازهٔ توجّه آن دریای خونخوار ولطمات جهان آشوب‌آن بحرزخّار ، که رو بدیار شیروان گذاشته است، رخت بقلل جبال داغستان کشیده ، فرارنمود . دربیست ونهم ماه مزبورلوای جهانگشا پرتو وصول برساحت‌قلعهٔ شماخی‌افکنده ، محمد قلیخان سعد لو حاکم اردبیل بایالت آن مملکت سربلندی یافت . چون بعرض رسید که جمعی از لکزیه داغستان در محل موسوم به ایلجی ، که در سه منزلی شماخی واقع وازاصعب‌مواضع است ، سلسلهٔ جمعیّت‌را انعقاد داده درکمین فسادند ، فوجی‌ازسپاه نصرت‌مآثررا بتاخت ایشان تعیین نمودند . پانصد نفر سروزنده و اسیر بسیار از ایشان بدست آمد ، ثانیاً عفوخطا پوش شهریاری باطلاق اسیران فرمانداده ، بیگلربیگی شیروان‌آنها را بدستورخدیو فلك سریر بصاحبان اسیرواصل ساخت . چون‌بعد از گرفتاری محمد وشیخ‌احمد وانجام امور فارس امر مؤکّد صادر شدکه طهماسبقلی خان سردار فارس با بعضی از خوانین به چاپاری وارد دربار سپهر اقتدار شوند ، مشارالیهم در شماخی شرف‌آستان بوسی دریافتند . درخلال آن احوال‌خبررسید که‌جمعی کثیرهمراه سرخایخان درقبله جمعیّت کرده لوای‌فساد برپا کرده‌اند ، پس

شهریار کشور گیر بنه و آغروق را با شاهزاده نصرالله میرزا درقلعهٔ شماخی گذاشته و چون قموق، که در پانزده منزلی شماخی واقع و انتهای داغستان است ، درآن اوان مسکن ومقام سرخای و گریز گاه آن مغرور خود رأی بود برای اینکه او را بچارموجهٔ اضطراب اندازند تدبیر تسخیر آن مکان راوجههٔ همّت ساخته ، روز شنبهٔ نوزدهم ربیع‌الثانی با توپخانهٔ جلو ودوازده هزارنفرازبهادران رزم آزما جریده و سبای آهنگ قموق کرده ، مقرّرشد: که طهماسبقلی خان سردار روز بعد از حرکت ، از فیروز آباد با دوازده هزار نفرلشکر دشمن سوز بعزم تنبیه سرخای متوجّه قبله و بعد از انجام آن امرمقیّد بمعاودت موکب والاواذن مجدّد نگشته، ازراه فارس وسیستان روانهٔ هرات ، وبدستور سابق سرداری قندهار و سپهداری آن سر زمین را مخصوص خویش دارد . در یك منزلی قبرك، من محال داغستان ، خبررسید که سرخای در مَوضع « دیوه باش » ، که مابین قبله وشماخی‌واقع است، با سردار جنگ کرده ، شکست فاحش یافته روانهٔ قموق گردیده است .

توضیح این مقال آنکه : سرخای بعد از واقعهٔ فـرار از شماخی جمعیّت خودرا ازلکزیّه وغیره منعقد ساخته ، وارد قبله ودرآنجا نیزلکزیه جاروتله را جمع وازعلی پاشا والی گنجه واسحق پاشا والی تفلیس استمداد نموده ، اسحق پاشا بنا برمخالفت والی زاده های گرجستان از اعانت پهلو تهی کرده ، امّا علی پاشا ولد خود را با مصطفی پاشا و توپوز پاشا (١) وفتح گرای سلطان تاتاروهشت هزارنفراز رومیّه وتاتاربمعاونت سرخای‌فرستاده ، بهمه جهت بیست هزار کس‌درمعسکرسرخای فراهم‌آمده ، سردارنیز بروفق امر همایون در روز مقرّر از شماخی حرکت کرده ، سرخای پیش از وقت جمعی از تفنگچیان خود را در منزل دیوه‌باش، که از یك سمت بکوه واز یك سمت به بیشه اتصال دارد ، بسر راه جنود منصور تعیین کرده ، پشت

١ ـ درنسخهٔ «ب» و «د» :«توزپاشا»رك. تعليقات .

ایشان را بوجود فوجی دیگر استظهار داد. از این طرف پیشتازان سپاه سردار برجمعیّت اوّل ایشان برخوردند وچون میان جنگل بود از انبوهی دشمن خبر نداشته بتصور اینکه قراث نام غلام سرخای است، که بمقابله پیش آمده، دلیرانه با ایشان بستیزوآویز پرداخته ایشان را مغلوب ومنهزم ساخته، بفوجی که در پشت آن کوه‌لوای قرار افراخته بودند در آویخته، لکزّیه بگمان آنکه حضرت ظلّ اللهی است که باین جرأت بسروقت ایشان رسیده عنان شکیبایی ازدست داده، روی برتافتند. از هزیمت آن گروه قلب لشکر سرخای و پاشایان بهم برآمده، سلك قرارشان از هم گسیخت، و جمعی کثیر از ایشان عرضهٔ تیغ بیدریغ گشته، رومیّه بسمت گنجه فرار و سرخای با معدودی بجانب غازی قموق گریخته، و تمامی اسباب اردوی ایشان اولجه و کسیب دلیران ظفر نصیب گشت. ازآنجا غازیان رفته قلعهٔ چارخمور (۱) را، که احداث سرخای ومکان بسیارمعموربود، نهب وغارت کرده وبعد آن را آتش زده تودهٔ خاکستر ساختند. خدیو مهرافسر بوصول این خبر جمعی رابرسرراه فراریان فرستادند. سرخای چون از عزیمت موکب همایون بسمت قموق مطّلع بود، بعد ازشکست هیچ جا ضبط عنان و قرار نکرده، مرکب گریز را تیزتك ساخته و همان شب ازراه میان کوه گذشت. دلیران هنگام صبح وارد آن مکان گشته، جمعی از لکزیه و تاتاریه، که از راه وحشت طریق فرار را گم کرده وبسمت قموق افتاده و درنشیب و فراز آن راه دور و دراز بناتوانی قدم فرسای حیرانی بودند، دچار لشکر منصور گشته، گردن سیصد تن بزیر زخم شمشیرزن وحلقهٔ کمند خصم افکن در آمد. هنگامی که سلطان بلند اخترمهر ازخنگ سپهرآهنگ نزول کرد، موکب والا وارد آن مکان گشته، بعد ازلحظه‌ای درنگ با فوجی ازدلاوران نیزه گذار وجزایرچیان خونخوار بتعاقب سرخای سمند کوه پیکر درنانورد

۱ـ در نسخهٔ «ب» و «د»: «چاخمزر». رک. تعلیقات.

را بادرفتار ، و درعرض راه بسیاری از آن جماعت‌را، که افتان وخیزان طیّ مسافت می کردند ، قرین هلاك و اسارساختند. تمامی‌ایلخیان و اغنامی که در کوهستانات سخت سرراه بود ، بتصرّف لشکریان درآمد . القصّه درعرض ده روز پانزده منزل صعب‌المسالك را با توپخانه طیّ کرده ، در اکثر منازل توپ وآلات وعرادّه بدوش پیادگان ، از قلل جبال بجرّثقیل نقل و تحویل میشدوبر آن‌نهج‌واردقریهٔ‌خسکرك(۱)،یکمنزلی‌غازی‌قموق گشتند.روزدیگر جواد باد رفتار زرّین ستام آغاز خرام کرده ، در عرض راه عریضهٔ سرخای مشعر براستدعای عفو وتقصیر ، وصدور منشور امان و تأخیرحرکت موکب نصرت توامان رسید . چون در دارالضرب طبع همایون نقد روی اندودحرف او قابل سکّهٔ قبول نمی‌بود ، حکم والا صادر شد که درصورتی درپناه عفو و بخشایش ما خواهی بود که جبین سای حضور اقدس ماشوی ، والّا راه این سیل پرآشوب را بخار وخس اینگونه حیله نتوان بست . وبافسون وافسانه از دم این فوج اژدر مهابت افعی سنان نتوان رست . اما سرخای با تمامی لکزیهٔ داغستان تجدید جمعیّت نموده ، در کنار رودخانه ای دریك فرسخی قموق سیبه بسته وپل را ، که معبرمنحصردرآن بود ، شکسته مهیّای دفاع و جدال شد . ــ آن رود رودخانه ایست که درمیان درّه بس عمیق جاری و آئینه موج روی آبش چهره نمای ماهی وازتعمّق قعرش‌کار غوّاص اندیشه در تباهی است . ــ بعد از زمانی که شعلهٔ آواز شلیك زنبورك و تفنگ از طرفین هنگامهٔ جنگ را گرم کرد ، عبدالغنی خان حاکم ابدالی با طایفهٔ افغان مأمور بعبور شد ، و بسعی بسیار راه باریکتر از مژگان دیدهٔ مور را پیدا کرده ، و چون نور از بصر در طرفةالعین از رودخانه گذشت . سرخای و لکزیه را از ملاحظهٔ اینحال زمام قرار از کف رفته روی بر تافتند . کوکبهٔ مسعود متعاقب فوج افغان آغاز عبور کرده ، تا رسیدن

۱ ــ درنسخهٔ «ب» و «و» : «خیسرك» . رك . تعلیقات

لشکریان لکزیه خود را بکوه رسانیده ، هر چند که جمعی از ایشان خانهٔ زین راخالی کرده رخت بدیار عدم کشیده‌بودند ، لیکن‌سرخای ،که سرفتنه بود ، با معدودی کوچ وکلفت خودرا جریده و سبای از قموق برداشته بدیار چرکس و آوار آواره شد . پس آن دریای لشکر پر شور و شرّ در خانه وسرای وساحت فضای قموق موج زن وقصور وبیوت عالیه را اساس افکن گشتند . بکنجکاوی‌خنجرسعی دلیران‌آن وادی هرراز نهفته و سرّسر بسته که دردرون پنهان داشت آشکار کرد . خزینه و دفنیه و گنجینه سرخای واهالی آنجا ، آنچه درظاهروباطن موجود بود ، دربسته برطبق عرض گذاشته شد . خاص فولاد خان ، ولد عادل گرایخان شمخال ، که بزرگ داغستان بود ، در آن سرزمین شرف اندوزتقبیل عتبهٔ سعادت قرین گشته ، بمنصب عالی‌شمخالی‌وخلاع فاخره سربلندی‌یافته ، متعهّد خدمت ومستدعی عفو تقصیراهالی آن سرزمین گردید . چون‌جنود بهمن ودی پا برکاب وصول و درتنگنای جبال و طرق مانع عبورونزول بودند وکار سرخای نیز قابل آن نبود که خودرا معطل سازند ، بعدازیك هفته که مال آن وادی براندوخته و بنیاد دشمنان برانداخته شد ، جمعی ازلکزیه را ،که درقید اسار گرفتار بودند ، ذکوراً و اناثاً به شمخال‌بخشیده و رقم عفو بر جریده آثام اهل قموق کشیده ، صرف زمام عزیمت کردند . بعد از ورود بمنزل آختی پاره داغستان معلوم شد ،که لکزیهٔ آنجا سرطغیان پیش آورده ، پل رودخانهٔ سموررا ،که معبر کوکبهٔ منصوراست، شکسته قلّه کوه را سقناق کرده‌اند. موکب والاآن روز درآن سمت رود فرودآمده ، بجمع کردن چوب‌واسباب پل فرمان داده، تا وقت غروب پلی درکمال استواری بر آن آب بسته و افواج منصور را فوج فوج مأمور بعبورفرمودند . هنگامی که مهر زرین‌لوا از رود نیل فلك گذشت رایات جهانگشا با سپاه انجم کوکبه عبور و در دامنهٔ کوه نزول کرده ، روز دیگرهنگام صبح که آفتاب جهان‌آرا ازپشت

افق تیغ بر کشید ،[۱] بعزم سقناق آن گروه وصعود بردرجات آن کوه فلك شکوه ، برفراز کوههٔ زین قرار گرفته ، وجمعی‌را هم ازدامنهٔ کوه بموضعی که زنان ونسوان آن طایفه متحصن بودند ، روانه ساختند . آن جماعت‌را پای تحمّل ازجا رفته آغاز گریز کردند ، وآن حضرت باجمعی از دلاوران بتعاقب فراریان پرداخته ، وآن روز ازبام تا شام طیّ پست و بلندآن وادی هولناك کرده ، بسیاری ازآن طایفه را ازشعاب جبال بمغاك هلاك افکندند ، وجمع کثیر اسیر گشته ، تتمّهٔ لکزیه اطفال شیرخواره وپنج وشش ساله را ازفرط دهشت درمیان درّه ها بآب انداخته ، نیم جانی از برای خود مغتنم شمرده ، خودرا بقلّهٔ قاف‌نجات کشیدند . زمانی که خسروشیرسوارخورشید ازین قلّهٔ بلند رخت بسر منزل غرب کشید ، خدیو کشور گیر بعزم آسایش ازبارهٔ کوه مسیربزیرآمده ، منزل گزیدند. چون بسبب صعوبت کوهستانات آمدن اردوی همایون ازآن راه تعذّر داشت امر والا بصدور پیوست که بنه وآغروق از راه ینگجه وشاه داغی‌والبرز روانهٔقبله شود ، و روز دیگر آن حضرت از راه چاخمور روانهٔ قبله گشتند ، وآن راهی بود غیرمسلوك که سرخای در بعضی مواضع کمر کوه را ازسنگ و خشت وآجر وساروج برآورده ، احداث راهی کرده پیاده یك یك درکمال وحشت و خطر از آن می گذشت و سه فرسخ ارتفاع و چهار فرسخ مسافت آن بود . آن حضرت با ملتزمان رکاب تمامی‌آن کوه را طیّ کرده ، بهمدستی ناخن همّت گره ازرشته سردرگم‌آن راه پرپیچ وخم گشوده ، درشانزدهم جمادی‌الاولی محلی‌موسوم به قولقاشین‌، من اعمال قبله، را به محراب نقش‌قدم قبله گاه امم ساختند . بعد ازسه روز بقیّهٔ لشکر فیروز، که از شاه داغی می‌آمدند ، به اردوی بزرگ ، وبنه وآغروق، که درشماخی بود ، بروفق فرمان بموکب فیروزی‌نشان پیوستند. طهماسبقلی‌خان، که‌بسرداری قندهاراختصاص‌داشت، بعد ازشکست سرخای بنحو مقرّر ازشماخی‌عازم هرات شد ، بعداً غنی‌خان

۱ ـ نسخهٔ «ح» عبارت «آن حضرت» را در اینجا اضافه دارد

، حاکم ابدالی ، را نیز بافوجی‌از ابدالی روانه ساختند که در حوالی‌نوروز درهرات به‌طهماسبقلی‌خان ملحق‌شود . درمنزل مزبور عریضه‌ای ازطهمورس میرزا ، ولدنظرعلی‌خان والی گرجستان ، وعلی‌میرزا ، برادرزاده او، بقوائم گردون مسیررسید مشعر براینکه : در حینی که سرخای بسبب جنگ از پاشایان گنجه وتفلیس استعانت کرده و اسحق پاشا والی تفلیس با جمعی ازعسکر رومیّه حرکت کرده به امداد می‌آمده است ، والی‌زاده‌های مزبور بافوجی از گرجیّه جمعیّت ، ودرعرض راه‌کاخت برسر ایشان ریخته ، پانصد نفر از رومیّه قتیل و اسیر ، و سلك جمعیّت آنها تفرقه پذیر گشته ، پاشا فرصت خود سازی نیافته بقلعهٔ تفلیس فرار می نماید . والی زادگان در ازاءِ این خدمت به خلاع مهرشعاع وانواع نوازش واصطناع بهره مندشده بعد ازهفت روز ازقبله (۱) بعزم تسخیر گنجه لوای عزیمت افراختند .

در بیان توجّه موکب نادری بجانب گنجه و محاصرهٔ قلعهٔ گنجه و وقایع آن ایّام

چون از انتظام امور شیروان و تنبیه لکزیهٔ داغستان فراغ حاصل شد. در بیست وچهارم شهرجمادی‌الاولی اعلام ظفرفرجام بصوب قلعهٔ گنجه پرچم کشورگشایی گشوده بامر والا در محاذات کرجسر متین ترتیب یافته، کوکبهٔ عزّ و تمکین با افـواج ظفر قرین عبور ، و روز چهـارشنبهٔ ششم جمادی الاخری در سمت کلیسا کندی گنجه قباب بارگاه عزّ و جـاه بذروهٔ مهرو ماه افراشته شد . علی پاشا، که در آن اوان از دولت عثمانی به ایالت گنجه منصوب و با فتح گـرای سلطان تاتار و جمعی از رومیّه و تاتاریّه بمحافظت قلعه مأمور شده بـود ، شهر را خالی کـرده ، بنا را بر تحصّن و قلعه داری گذاشت . خدیو اسکندر مقام کمیت فلك مسیر مرصع اکام را بجانب قلعه سبك خـرام ساخته مکان سیبه و اطراف قلعه را بدیدهٔ دید

۱ ـ نسخهٔ «ح» عبارت «حضرت ظل‌اللهی» را در اینجا اضافه دارد .

دیده ، روز دیگر از جانب جنوب ازمیان میدان شهر، که تا پای حصارقلعه تخمیناً صدو بیست ذرع فاصله بود ، طرح سیبه ، و جزائرچیان خون آشام دسته بدسته برسر سیبه تعیین ، و از سه طرف دیگر مورچلها معیّن و مقرّر گشته،هرفوج بسمتی وهر گروه بمکانی اختصاص یافت. جمعی ازجزائرچیان قدرانداز ، منارههای مسجد خارج قلعه را ، که مشرف بقلعه و درتیررس آن حصن حصین واقع بود حواله گاه ساخته ، در سر منارهها آغاز کمانداری نموده ، نخست توپچیان رومیّه منارههای مزبور را هدف گلوله آتشبار و بآتش دستی مهارت در عرض سه روز با سطح زمین هموار کردند .

پس توپچیان این طرف منارههای میان قلعه را، که رومیّه سر کوب سیبه داران ساخته بودند ، نشانهٔ توپهای صاعقه بارو در اندك روزی رایت سرافرازی آنها را نگونسار ساخته، برات حیات بالانشینان آن بزم جانبازی را حواله بقابض ارواح ساختند و آن فواره های آتشین را ، که در جویبار خونخواری سر بر فلك کشیده بودند ، از جوش صاعقه باری تسکین دادند و بعد از آن حواله های بلند سپهر پیوند ، که نازل منزلهٔ نوازل سمائی بود، در خارج شهر ازچوبهای قوی ترتیب داده شبها بپای قلعه کشیده سر کوب قلعگیان میساختند . اما همینکه آن قلعههای چوبین قامت استعلاء علم می کردند از برج قلعه اساس سربلندیآنها را بصدمهٔ توپ گران سنگ از پای درآورده، چنان هیأتعظیم را نمونهٔ عظم رمیم مینمودند. پس منجنیقهای گردون توان مرتب گشته ، از هاون خمپاره و دهان منجنیق آیهٔ **«وَاَمْطَرْنا عَلَیْهِمْ حِجارَةً مِنْ سِجّیلٍ»**(۱) برقلعگیان قرائت میشد. فرمان پذیران کوهکن پیشه ببردن جرّ و سیبه کوشیده ، از طرفین بکندن نقب داد فرهاد دستی میدادند . دو سه دفعه از جانب سیبه داران نقب بجانب حصار کشیده آتش زدند ، وخاك بنیاد حصار و جمعی از مستحفظان بباد فنا

(۱) سورهٔ ۱۵ ، آیهٔ ۷۵ ؛ معنی : و بارانیدیم برآنها سنگ ازسجیل . »

رفت . یکدفعه نیزهفت نقب بشعبه های مختلف بنا گذاشتند ، نقّابان رومیّه بیکی از نقبها مطّلع شده باطل نمودند. امّا در شش نقب دیگر، که سه هزار و پانصد من باروت بکار رفته بود ، غافل شدند . حوالی فجر ، که مستحفظان ثوابت و سیّار برفراز این نیلگون حصار با فروختن مشعل نوروضیاسر گرم کاربودند ، اولاً بحکم والایك نقب را آتش داده ، ازاطراف قلعه ولوله یورش درافکندند(۱). قلعگیان بتصوّر اینکه همان یك نقب بوده که نائره شراره‌اش فرونشست ازخوف یورش ببروج وحصار ازدحام و هجوم عام کرده، همینکه فرازآن قلعهٔ استوارمقام استقرارمردان کاردیده گردید، شراره‌ای از آن آتش جانسوز به نقبهای دیگر افتاد و در گرفت ، ازآنجا دود در نهاد اهل قلعه افتاده ، اختر حیات هفتصد تن از حارسان بروج با کوکب عمر ولد علی پاشا والی گنجه احتراق یافت . ازآن طرف رومیّه نیز دو دفعه نقب بپای سیبه آورده ، یکی را سیبه داران مطّلع شده ، باطل کردند . نقب دیگر عقدهٔ دل را شکافته ، از آتش درون ، خانمان سوز سی چهل تن از جرائرچیان سیبه دار گردید . چند مرتبه نقبهای طرفین بیکدیگررسیده ، در همان تنگنای نقب ، با کارد و خنجر و طپانچه دست بگریبان شده ، و یکدفعه نیز وقت عصر در وقتیکه مستحفظان درپشت سیبه مشغول حراست بودند ، رومیّه با خمپاره‌های دستی و تیغ آخته ، غفلتاً از قلعه بیرون دویده خمپاره‌ها را آتش داده ، بجانب سیبه داران انداختند و با تیر و سنگ و تیغ و تفنگ هجوم‌آور شده ، اهل‌سیبه را تا منتهای میدان دوانیده ، ازاین طرف سپرداران(۲) اکراد ودلیرانجلادت‌بنیاد ، با تیغهای کشیده بررومیّه‌در آویخته ، جمعی را در خاك وخون کشیده از سر سیبه دور کردند .

چون شهریار تاج‌بخش کشور گیر ، هر روز سر سیبه‌ها قدم توجّه رنجه کرده ، بکار هریك ازکارگزاران و فرمانبران می‌پرداختند ، قلعگیان

---

۱ ــ نسخهٔ «و» عبارت «ودرکاخ فیروزه‌گون فلك زلزله وشورش درانداختند» را اضافه دارد. ۲ ــ در نسخهٔ «ح» : «سپه داران »

این معنی را دریافته ، درآن وقت‌بنحوی‌نائره توپ وتفنگ را شعله‌ور می‌ساختند ، که اگر حزم خدیوالوالعزم دستی ازدور برشعلهٔ‌آن اخگرپرشور و شرّ نمیداشت ، خرمن عمر بسیاری از راه روان طریق جانسپاری بآن‌آتش جانسوز در می گرفت . دودفعه چنان اتفاق‌افتاد ، که وقتی سرور گردن‌فراز بپشت سیبه روی توجّه آوردند ، وبهمدستی اقبال پایدار سررشتهٔ‌کارزار را بدست کارگزاران هشیار میدادند ، گلولهٔ توپ سرشخصی را پرانیده مغز و خون‌سرآن شخص بسرو صورت‌آن حضرت پاشیده ، درهمانجا تجدید جامه کردند . یکدفعه نیز در مسجد بیرون قلعه ، کـه آن حضرت از سر سیبه روزها بآنجا آمده آسایش می کردند ، گلولهٔ خمپاره از قلعه بمیان مسجد افتاد و یکنفر از ملازمان را از پا درآورد . بهمین نهج مـدّتی نیران قتال آن‌جنگ التهاب داشت وازهیچ طرف تقصیری درزدوخورد نمی‌شد.اکثری از رومیّه و اهل قلعه را باگلولهٔ توپ و تفنگ و خمپاره اساس هستی ازهم فرو میریخت ، و ازآن جمله قوچعلی پاشا ، حاکم برکشاط بود، کـه در سر حصار با ضرب گلولهٔ توپ از پا در آمـد . دیگر ولد علی‌پاشابود، کـه بآتش نقب سوخته و جگر پدر راکباب کرد ، و ازاین طرف نیز علی‌خـان توپچی‌باشی‌بود، که‌درسر توپخانه‌های‌سیبه قرارداشت ، بگلولهٔ خمپاره‌های قلعگیان راه فنا پیش گـرفت . تا غرّه ماه رمضان المبارك اوقات شبانروزی صرف بردن سیبه گشته ، خندق قلعه را بچوبهای عظیم و سنگهای ضخیم انباشته ، سیبه را از خندق گذرانیده بپای شیر حاجی رسانیدند . چـون بسبب برف و باران توبره‌های سیبه از هم پاشیده تودهٔ خاك می‌شد ، دست از بردن سیبه برداشتند و رنگ تدبیر دیگر درآب ریختند . بـرین نهج کـه سمت مشرق و جنوب(۱) قلعه را، که‌آب میگرفت ، سدّ سدید ترتیب داده ،آب برآن‌بستند. دیوارشیرحاجی با حصاربروج آن سمت‌انهدام‌یافته، نصف قلعه را آب فرو گرفت ، ابنیه و عمارات در روی‌آب حکم نمونهٔ‌خانهٔ

۱ــ درنسخهٔ«ب» و«و»:«سمت‌مشرق‌ومغرب»

حباب شد. امّا محصورین باستظهار امداد عبدالله پاشا کوپرلواوغلی، که در آن اوان بسر عسکری منصوب و آوازه آمدنش روز بروز می‌آمـد، پشت بدیوار امیدواری داده، دست از دامن قلعه‌داری بر نمیداشتند. درین چند ماه آنچه لازمهٔ کوشش و تمهید بود در باب تسخیرقلعه بعمل‌آمد. از آنجا که کلید گشایش امور در دست کوتوال قضا و مفتاح ابواب مقاصد در کف تقدیر ایزد بی همتاست تسخیر صورت میسّر نیافت. چون یورش هیچوقت راه و رسم خدیو کشور گشا نبود،فوجی از دلیران خون‌آشام وعسا کربهرام انتقام‌را بسر کردگی چند نفرازخوانین کرام و رؤسای انجم احتشام‌باطراف قلعه مأمور، وآن حصار استوار را در کمال شدّت محصور ساخته، جمعی را بسرداری صفی خان بغایری‌روانهٔ تفلیس فرمودند. چون تسخیر قلاع‌مزبوره بزور بازوی پنجهٔ اقبال بی زوال خسرو دادگر در سال بعد میسّرمی گردد، مجاری حالات این داستان دلپذیرانشاءالله وحده العزیز، درضمن وقایع‌سال آینده نگاشتهٔ قلم صدق‌مقال‌خواهد شد. «سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا»[۱]

از نتایج قوت اقبال اینکه: در ایّام محاصرهٔ گنجه چون اردوی همایون در تیر رس واقع شده بود، سدّ سدیدی در بـرابر خیمهٔ خسروانی کشیدند که تیرمرادتوپچیان بسنگ‌آمده‌باشد[۲]. از اتفاقات[۳] درخیمهٔ حرم محترم روزی در بستر آسایش نشسته‌بودند، عزم دیوان سرای همایون کرده، همینکه از جا برخاسته روانه شدند، بدستوری که درایّام محاصرهٔ هرات اتفاق افتاده بود، فی‌الفور توپی از قلعه انداختند، که گلوله‌آن در پهلوی مسند مبارك بر زمین‌آمد، و چنان‌آفتْ بنگهبانی حفظالهی ازذات بیهمال اقدس گذشت.

۱ ــ سورهٔ ۱۸، آیهٔ ۸۲، معنی: «بگوزود می‌خوانم برشما ازاوچیزی را.»

۲ــ درنسخهٔ «ح»: «کشیدند که اگر تیری اندازد تیرمراد آنها بسنگ آید.»

۳ ــ نسخهٔ «ط» عبارت: «آن حضرت» را اضافه دارد.

گفتار درذکرسرکشان لکزیه جاروتله وباقی صادرات امور ایّام توقّف گنجه ـ در حینی که رایات جاه و جلال ، درخارج قلعه توّقف داشت ، جمعی از رؤسای لکزیه جاروتله وارد دربار شوکت مـدار گشته ، بمعیاد بیست روز تعهّد کردند کـه جمعی ملازم بریساق در رکاب آفتاب اشراق حاضرسازند . چون درآن موعد اثری‌بظهورنرسید، جمعی ازخوانین وحکّام نصرت فرجام را ، که درحدودآغداش مستعدّ ومنتظر فرمان بودند ، بتنبیه آن طایفه تعیین کرده ، فوجی هم از معسکر فیروزی اثـر بمعاونت ایشان نامزد و جمعی از گرجیه‌کاخت نیز بسر کردگی علی‌میرزا، ولد امام قلی‌خان، از آن سمت رودخانهٔ کر باین امر مأمور شدند . مأمورین بعد از انعقاد جمعیّت متوجّه سکنی آن جماعت گشته ، آن طایفه نیز از قلاع و مساکن خود رخت تحصّن بقله کوهی ، که مهین فرزند دودمان البرز بلکه البرز پرورده دامان رفعتش‌بود،(۱) کشیده مانند کوه کمر بجنگ بربسته، دست بخیره سری گشودند،و علی‌الغفلة با سواره وپیادهٔ خود بلشکرفیروزی اثر هجوم آور شده ، اردوی انجم حشم را آماجگاه گلولهٔ تفنگ ساختند ، امّا(۲)خودرا نشانهٔ تیرملامت کرده جمع کثیر ازایشان‌بمعرض‌تلف درآمده، روی برتافتند و بسقناق خود شتافتند . پس سر کـرد گـان یـکصد و پنجاه تن ازآن طایفه را که در دست داشتند از پای درآورده ، بکند و کوب و رفت و روب آن ناحیهٔ پرداختند وتمامی قراءِ و مساکن ایشان راآتش زده، اموال واسباب ایشان را عرضهٔ نهب و خسار واناث وذکور آن طایفه را که فرصت فرارنیافته بودند موردقتل واسارساختند. چون موسم‌زمستان رسیده‌و خیل سرما کره زمهریر را گرمسیر شمرده بییلاق آن مکان رخت نزول کشیده ، وراه‌آن‌جا منحصربیك ممرّ بود که آن را هم لکزیّه بدرختهای

۱ـ در نسخهٔ «ح» : «بلکه البرز پرورده عظمتش بود . »
۲ ـ در نسخهٔ «ط» : «اما نه‌آنها را بلکه خود را . . . »

عظیم وچوبهای‌قوی‌مسدود نموده آب بسته‌بودند، هرچند که آن آب ازیخ(۱) آئینه صیقلی شده بود ، اما یورش صورت امکان نداشت . لهذا بحکم والا غازیان برگشته ، جمعی هم از رؤسای آن گروه ، که در اردوی کیوان شکوه بودند ، بحبس وقید آمده ، انجام‌کارایشان بوقت دیگرحواله گردید. ونیزبعرض رسید، که جمعی ازطوایف بختیاری، که مأمور خراسان بودند . ازعرض راه فرار ودر کوهستانات بختیاری اظهارسرکشی‌واستکبار کرده‌اند، از موقف اعلی بابا خان چاپشلوبیگلربیگی لرستان فیلی ، بتنبیه‌آن طایفه خیره سرمأمور گشته، درمحل موسوم‌به «زز»(۲) درقلّهٔ کوهی، که سقناق‌آن جماعت‌بود ، پیاده ازاطراف کوه یورش برده ، بعد از کوشش و کشش‌بسیار، آن‌طایفه‌رامغلوب، وجمعی از ایشان برودخانهٔ‌آن ناحیه غریق ، وفوجی‌هم ببارقهٔ شمشیر صاعقه بار دلیران دچار حریق گشته ، تتمّه با عیال و اطفال دستگیرشدند و باشارهٔ آن حضرت باالوارسکنهٔ خلیل‌آباد کوچیدهٔ ، روانهٔ خراسان ، ودر ولایت جام پهلونشین ایلیّت رفقا گردیدند . وهم چنین‌حکّام کرمان و سیستان‌را که‌بافوجی بتنبیه بلوچیهٔ بلوچستان و دیزك مـأمـور فرموده‌بودند، بانهاء عرایض حکّام مزبورمعروض عتبهٔ عایا شد که بپایمردی بخت چیره دست خاقانی سرکشان بلوچ و «دیزك» را قرین خذلان و هوان و جمعی را ببلدی تیغ کج براه راست عـدم روانه ساخته و قلعه دیزك را تصرّف کرده‌اند.

در ذکر وقایع سال فرخنده فال هزار و صد وچهل و هفت هجری مطابق توشقان ئیل ـ چون وقت آن شد کـه دارالمرّز بساتین و قلعه‌های شکوفه و ریاحین، که درتصرّف لشکر بیگانه دی بود ، بهجوم ابر آزاری وقلعه‌گشایی جنود ربیع بهاری گشوده گشته ، * ازدریابار(۳)قوّت

۱ـ درنسخهٔ «ح» :«که آن آب از یخ‌یخ »،«ج» : « هرچند که ازیخ بند . »

۲ ـ در نسخهٔ «ح» ، «ط» ،«و»: «زیر» . رك . تعلیقات

۳ـ درنسخهٔ «ح» : «دربار . »

نامیه آب رفته بجویبارعروق اشجار باز و آب تازه بروی کار آید و بنی الاصفر بهمن ، کـه غارتگر گلهای ابیض و احمر گلشن است بتهی دستی راه دیار ناکامـی بپیماید* (۱) . سلطان سیّارگان روزسه‌شنبهٔ بیست وپنجم شهر شوّال سال هزار و صد و چهل و هفت هجری علم افراز خطّهٔ حَمَل گشته ، باب الابواب لاله و گل را ، که کلید گشایشش دربند نقل وتحویل اوبود ، با اهتزاز جیوش ریاح ربیعی بر روی باغ و بستان گشاد . سرعسکر شتا، که عرصهٔ میدان را از کوکبهٔ فروردین خالی دیده ، سه ماه متوالی درقلعهٔ قارص گلزار بمخالفتْ سنجق قرار و بیدق اقتدار افراشته بود ، از خلاف جزپیکان برگ بیدی ثمری نخورده ، وقلاع اربعهٔ ربع مسکون و چهارحد اقالیم سبعه مسخر داور لعل افسر گل ، و خدیو زمرّد سریر سنبل گشته، و دشمن باغی باغ ازشوکت‌نبهره‌بهره‌ای نبرد . مجلس خسروانی ، که گلزار بهار استعارهٔ آب و رنگ ازآن گلشن رنگین و باغ ارم اکتساب نزهت از آن حدیقهٔ خلدآیین می کرد و داغستان لاله و شقایق داغ رشک از آن بردل می‌سوخت و سرخای گل سرخ از خجلت صفای آن فضا قفا بناخن خار می‌خاریـد و او سمی بنفشه از غیرت کبود گشته سر بزیرافکنده در حیرت می‌بود ، مشحون بانـواع خواسته بپاخاسته و برو دوش رؤساء و سران سپاه از اسباب گلگون و خـلاع زرتاری گوناگون آراسته گشته ، بهارستان دیـگر بنظر آمـد . بعد از انقضاء جشن نوروزی نوبت آرایش گلزار پررنـگ و بوی دولت ابد پیوند رسیده ، درآن روز فیروزنخست(۲) استفتاح قلعه گیری‌واسترداد ولایت‌دربند وبادکوبه را کردند .

تبیین این مقال آنکه : سابق سمت ذکر یافت که کناس ایلچی، که ازجانب پادشاه خورشید کـلاه روس بسفارت در اصفهان بهره یاب تقبیل عتبهٔ علیا گشته از ملتزمان رکاب همیون می‌بود ، چون بعدازتسخیرقلعهٔ شماخی

۱ــ درنسخهٔ «ط»عبارت بین دوستاره وجود ندارد .

۲ ــ در نسخهٔ «ح» : درآن روز فیروزبخت استفتاح . . »

خیال انتزاع قلعهٔ دربند و غیره، که در تصرّف روسیّه بود، از ضمیر انور می‌گذشت، ایلچی از عزیمت خاطر اقدس آگاهی یافته، در باب انجام آن امرسه ماه استمهال کرد و بدولت روسیّه بیان حقیقت حال‌راعرض‌نمود. پادشاه خورشید کلاه چون دانست که اهمال و تعلّل او را سودی و عاقبت کار را بهبودی نیست، درباب تخلیهٔ ولایات فرمان فرستاد و کناس را بتخلیهٔ ولایات مأذون ساخت. لهذا در آن روز میمنت اندوز عقد مصالحه فیمابین دولتین‌علیّتین‌بوقوع پیوست. ازطرف قرین الشرّف حضرت ظلّ‌اللهی‌حکّام بولایات تعیین و دربند وبادکوبه‌وسالیان را ضبط، و مقرّر گردید اسرائی که دردست روسیّه باشندجمیعاً باز یافت، و ولایات را تا قلعه سولاق، که رأس‌الحدممالك جانبین‌است،تصرّف کرده، سرداران روسیّه رابدون مزاحمت روانهٔ روس‌نمایند. مأمورین بنحومقرّرفرمان پذیر گشته، ولایات رابحیطهٔ ضبط درآوردند. بعد ازطیّ مرحلهٔ این مدّعی، چون اصل بنای شهر وقلعه شماخی‌درجای نامناسب اتفاق افتاده‌بود و دست تصرّف وتسلّط لشکر بیگانه سرکوب حصار(۱) آن میتوانست شد، همّت والا بتغییرآن مکان تعلّق گرفته، بوقوف و بلـدی دیده وران صاحب نظر، در چهار فرسخی شماخی محلی موسوم به‌آق سو، که مابین رود کر و شهر قدیم واقع است وبحسب مکان امتیاز داشت، معیّن ومقرّر گشته، بفرمان خدیو زمان بنّایان مهارت پیشه ومهندسان درست اندیشه (۲)، باتمام‌آن بنای خیرفرجام دست اهتمام یازیده، دراندك روزی کنگرهٔ‌آن حصن متین را، همدوش قلعهٔ ذات‌البروج چرخ برین ساختند، و سکنه و اهالی قلعهٔ قدیم را کوچانیده‌درآن مکان نزهت نشان سکنی، وآن قلعه را دارالملك‌حکّام و بیگلربیگیان شیروان

۱ـ درنسخهٔ «ط» : «دیوار»

۲ـ درنسخهٔ «ط» : «بنایان صاحب رأی و مهندسان پرسعی.»

قرار دادند . ازاخبار بهجت پرور اینکه ایلبارس خان والی خوارزم حسین وکیل یموت را با سه هزارنفر ازترکمانیه‌بتاخت حدود خراسان فرستاده، آن جماعت دو فرقه گشته ، گروهی بجلکای مانه [1] و فوجی بسمت‌آلاداغ و سملقان ، که مسکن اکراد چمشکزك است، رفته، درحینی که آن‌طایفه مشغول گاوتازی وسرگرم دست درازی بودند ، حکّام‌آن ناحیه باجمعیّت کامل بسروقت ایشان رسیده جمع کثیری را عرضهٔ تیغ ساخته ، ودر ازاء این خدمت بنوازشات خدیوانه اختصاص یافتند .

نهضت موکب نادری بجانب قارص بعزم تنبیه عبدالله پاشای سرعسکر و وقوع محاربه در خارج قلعهٔ ایروان و مقتول شدن سرعسکر

چون مدتی بود که عبدالله پاشای سر عسکر روم با افواج قضا هجوم آن مرز و بوم‌به قارص‌آمده بود ، * هر چند آوازهٔ آمدنش بسیل کوهساری مسارعت وام میداد ، امّا کوه پا برجا از نهضت موکبش گران جانی بعاریت‌میگرفت*[2]. بعدازنوروزسلطانی، که‌ایّام‌محاصرهٔ گنجه‌امتداد یافت ،چون‌سرعسکراز گریبان خمول سر بر نیاورد . اوّلا فوجی را بتاخت نواحی قارص تعیین فرمودند که شاید سلسله جنبان عرق حمیّت سرعسکر گشته از قارص متوجّه گنجه شود . سرعسکربنارابرتجاهل گذاشته ، از معارضه اعراض کرد ، پس توجّه عزیمت بآن سمت در خاطـر والا تصمیم یافت . جمعی از دلیران کیوان مهابت و نیزه گذاران مریخ صلابت را بسر کردگی چند نفر از خوانین بتسدید طرق و ضبط ضابطهٔ محاصرهٔ گنجه مأمور ساخته ، فوجی را هم مقرّر داشتند کـه رفته در آغداش توقّف کرده تاهرگاه لکزیه جاروتله یا داغستان، که همیشه در کمین‌میدان

۱ ــ در نسخهٔ « ب » و « و » : « بانه »

۲ ــ در نسخ «ب» «ط» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد .

خالی‌اند ، انگیز فساد نمایند بیگلربیگی شیروان وحکّام آن ناحیه بتنبیه ایشان پردازند ، و گروهی را نیز برای صیانت و محافظت ایروان بجانب نخجوان تعیین فرمودند . بعد از اتّساق امور وانتظام کارهای نزدیك و دور، در روز جمعه سیزدهم ذیحجة الحرام طرف عصر از حوالی گنجه بحر زخّار اردوی همایون در جوش و آن دریای بیکران در خروش آمده ، در منزل الاکوی،من محال شمس‌الدین‌لو،بعرض اقدس رسید که تیمور پاشای‌ملی، حاکم وان،با ششهزار نفر از عسکرروم و اکراد وان روانهٔ تفلیس است . خدیو جهان پرور ، بمژدهٔ این خبر بهجت اثر ، با فوجی از دلاوران رزم آور ، بعزم اینکه شاید سرراه برآن خیره سر گیرند ، عازم تفلیس گشته ، اردوی همایون‌را مقرّر داشتند که کوچ بر کوچ رفته ، در قلعهٔ لوری بار اقامت گشوده ، منتظر انصراف موکب اقدس باشند . بعد از ورود موکب جهانگشا بسه فرسخی‌تفلیس معلوم شد که تیمورپاشا برای اهل ومحصورین ذخیره برده و سپرده وکار را انجام داده و مراجعت کرده‌است. آن حضرت اراده فرمودند که از میان کوه مشهور به قایقولو از بی راهه بر سر قلعهٔ قازان چایی ، که درنواحی قارص واقع ومحلّ توقّف رومیّه است ، غفلة رفته آن طایفه را تنبیه‌نمایند.* باوصف اینکه در آن زمان یکّه تاز آفتاب در درجات ثور گرم گاوتازی بود باز میان کوهسار ودرّه‌ها بنحوی مالامال برف بود که کوه‌ازدشت‌وچاه ازراه‌تشخیص‌نمی‌یافت.*(۱).آن حضرت پیادگان را در آن راه بکوبیدن برف مأمور فرموده دو شبانروز آن فوج فیروز قدم فرسای سعی گشته سپاه کینه خواه‌دی‌را،* که درآن‌وادی هولناك کوه کوه بر روی هم متراکم بودند ، *(۲) پامال نموده تا شاید سررشتهٔ عبور بدست جنود منصور افتد ،ولی میسّر نشد . چند رخش هامون‌نوردرا زورق

۱ ـ در نسخهٔ « ح » عبارت بین دوستاره وجود ندارد

۲ ـ در نسخهٔ « ط » عبارت بین دوستاره وجود ندارد .

آسا ببادبانی قوائم تیز گردبآن دریای بی کران انداختند ، امّا چنان غرق شدند که تخته پاره‌ای از استخوان‌بندی هیچیك نیز بکنار نیامد، پس مراجعت کرده در قلعهٔ لوری باردوی‌همایون پیوستند ، واز آنجا مکنون ضمیر منیر اقدس را بمصحوب یکی از گرفتاران رومیّه بسرعسکر نوشته ، او را از توجّه موکب منصوربآن سمت آگاهی داده وبا دوازده هزار نفراز عساکر نامدار و دلیران عرصهٔ گیرودار عازم مقصد گشته ، و در غرّه محرّم الحرام یکفرسخی قارص را مقرّ اردوی انجم احتشام ساختند .

شعر :

سحرگاهان که زد چرخ مکوکب
ز زرّین کوس کوس رحلت شب .

آوای نای و غریو کرنای غلغله بر چرخ برین انداخت و اعلام ظفراثر و رایات اژدها پیکر سربقمّهٔ خاك و قبّهٔ افلاك افراخت ، بضابطه و آیینی که می‌بایست و فرّ و شکوهی که می‌شایست در برابر قلعه تسویه صفوف کرده پرچم اعلام زرنگاررا گشودند . چون سرعسکر پیش از وقت باعلام خدیومهرافسر ، ازنهضت کوکبهٔ ظفراثرواقف گشته‌بود، * حصارقلعه داری را مأمن عافیت ساخته‌و باستحکام درون وبیرون‌شهر پرداخت *(۱) و خود درقلعه توقّف وعسکررومیّه ، که شمارآن فوج بیشماروبیکصد وبیست هزار میرسید ، با تیمور پاشای ملی بخارج حصار فرستاده که از روی حزم پشت بدیوارآغاز رزم نمایند . تا عصر بفتنه جویی رزمسازان و شورش انگیزی جانبازان سعی و تلاش شد که شاید آن طایفه از حصار بند قلعه دور و همآورد لشکر منصور گردند ، مفید نیفتاد . چون وسعت قلعهٔ قارص توقّف آن‌عسکرپرشوروشرّرا نمی یافت ، جمعی ازایشان برفراز تلی رفیع، که مشرف بقلعه بود ، نصب خیام قرار و اطراف آنرا به منطریس و خندق

۱ ــ در نسخهٔ « ح » عبارت بین دوستاره وجود ندارد

استوار کـرده ، و توپخانهٔ جلو را بامر همایون بر حوالی قلعه کشیده ، بقلب معسکر بیرونی ایشان بستند . بعد از آتش فشانـی آن اژدرهای ثعبان دهان ، نوبت کارزار [۱] بتیغهای افعی پیکر رسید . سواران و پیادگان باسیف و سنان صاعقه بار بر آن طایفه حمله‌ور گشتند . بمحض تهاجم لشکرفیروزی اثرآن طایفه روی برتافته ، فوجی دیگرازهمان خارج قلعهٔ قارص بجانب وان وارزنة الروم شتافته ، تتمّهٔ خـود را بقلعه کشیده بار تحصّن گشودند . چون شب سیاه خیمه اطلس مشك فام ظلمت را از برای آسایش طناب در کشید . خدیو فیروز روز عطف عنان بجانب اردوی سپهر بنیان کرده، سه روز دیگر آن مکان را مقرّ کوکبهٔ کرّوبی احتشام وتمامی نواحی‌قارص راپایمال سمّ سمندجنود ظفرفرجام ساختند . مکتوب مشتاقانه بحضرت سرعسکر نوشته مصحوب یکی از گرفتاران رومیّه فرستاده ، او را بمیدان جنگ دعوت و ترغیب کرده، جوابی از اونیامد و معلوم شد که‌بنای او بر تغافل است . چون قلعه‌جات گنجه و تفلیس محصور سپاه منصور و همّت والا بمحاصرهٔ قلعهٔ ایروان‌مقصوربود، لذا صرف زمام توجّــه بجانب ایروان کردند ، که شایدسرعسکر برسم امدادِ یکی از قلعه جات‌محصور جلوه گر میدان ظهور شود، و کوچ بر کوچ جنب اوج کلیسا را بافراختن قبّه بارگاه پهلو نشین اوج مهرو ماه ساخته ، وبعداز چند روزبیك فرسخی ایروان نزول کوکبهٔ اجلال فرمودند . حسن پاشا والی ایروان بقلعه‌داری پرداخته، وفوجی از دلیران رزمساز بموجب حکم سرور گردن فراز ، قلعهٔ بایزید را معروض تاخت وتاز ساخته، عثمان آقا حاکم بایزید را دستگیر ، و سر وزندهٔ بسیار بپایهٔ تخت گردون نظیر رسانیدند . عبدالله پاشای سر عسکر ازکار سابق تجربه اندوز نگشته ، بمفادّ «اِذاجاءَ القَدَرُعَمِیَ اَلْبَصَرُ» انصراف موکب نصرت اثر را برضعف حال دلیران وسنوح حادثه در سمت

۱ ــ در نسخهٔ « ب »: « کار زهرچشم تیغهای »

ایروان محمول داشته، مجدّداً جمعیّت آن لشکر شکسته را درست کرده با کثرت وعدّت تمام ، که موافق ثبت دفاتر رومیّه و تحقیق محمد آقای ذخیرهٔچی، که در محاربه بدست آمد،هفتاد هزار سواره وپنجاه هزار پیادهٔ ینکچری بود، عازم ایروان شد. بعداز عبور عسکر روم از آرپه چایی این نوید دل پسند ومژده بهجت پیوند معروض خدمت خدیو ارجمند گشته ، برای سبکباری‌غازیان بنه‌وآغروق اردوی همایون را روانهٔ گوکچه‌ساخته، موکب والا، که‌عدّتش‌بپانزده‌هزارمی‌رسید، بقصداستقبال حرکت وسر عسکر که بهزار کوکبه‌وفرّ می‌آمد وارد محلّ موسوم به‌باغ آورد(۱)، من محال ایروان گشته،چون دست ازدامن حزم کشیده بر نمی‌داشت، آن شب باآن گروه انبوه در دامنهٔ کوه فرود آمد . کوکبهٔ والا نیزتپه‌ای ، کـه در دو فرسخی آن کوه و در جنب‌قریهٔ اخی کندی ایروان واقع وبین العسکرین میدان مسطح بود، برای نزول اختیارنموده، سرعسکر، که طائر رنگش در هوای خیال معارضه ازآشیان عارض می‌پرید بجناحین بادبروت در قلّهٔ قاف بلند پروازی قرار گرفته، آن شب هریك از شیرشکاران را صید فتراك و هردلیری‌را گرفتار کمندبی‌باکی‌تصورمی کرد. امّا حضرت‌ظلّ‌اللهی،* که کوه پابرجای‌جهان‌یلی ولنگر کشتی دریا دلی‌بودند* (۲)، آمدن ایشان‌را دلیل آمد کار واز عطایای حضرت آفریدگار دانسته ، بادل قوی و حوصلهٔ شگرف و عزم ثابت وهمت‌ژرف، تانصف شب بانتظام امور لشکری پرداخته منتظر ظهور صبح فیروزبودند.(۳) آن شب درعالم واقعه دیدند که جانوری مهیب، که‌بگاومیش‌وپلنگ شباهت‌داشت،درمیان خیمهٔرشیدی، که مخصوص آن‌حضرت بود، ودرمنازل زده می‌شد، روبآن حضرت کرده، خدیوشیرصولت نیز باو حمله‌ور گشته قفای گردن او راگرفتند و آن جانور هم شروع

۱ ـ درنسخهٔ « ح »و« ط » : « باغا درد » . رك . تعلیقات

۲ ـ در نسخهٔ « ط » عبارت بین دوستاره وجودندارد.

۳ ـ نسخهٔ «ح» این عبارت‌رادراینجااضافه دارد: « وبا خیال آسوده بخیمه‌خاص‌برگشتند. »

بتلاش کرده،او را محکم کشیده بزانو آوردند . امّا پاهای جانور قائم بود ، آن حضرت باودرآویخته لشکری‌را، که در آنجا حاضر بود به امداد اشاره کردند. هنوزازایشان اعانت بظهور نرسیده بود که آن‌حضرت بقوت‌بازوی شیر افکنی اورا از پای درآوردند. هنگام صبح سران و سرخیلان سپاه را احضار کرده، اولاً جام هوش وساغر گوش ایشان را از بادهٔ تلخ این بیان پرساختند، که دشمن که سرمست می غرور و بادهٔ جمعیّتش پرزور است در پیش رونشسته ، ودو طرف اردو بقلعهٔ ایروان و زنگی چائی پیوسته ، اگر فتوری در عزم وقصوری در رزم واقع شود، راه نجات ازهرطرف بسته‌خواهد بود. بعداز آن خواب شبانه را بیان کرده، دلیران را بمژدهٔ خصم افکنی دلداری و بفتح و ظفر امیدواری دادند . مقارن آن رومیّه از قلعهٔ ایروان بیرون آمده از پشت سراردوی همایون کنار زنگی چایی را فرو گرفتند ، که هرگاه کوکبهٔ والا از بالای تپه بمقابل سرعسکر پردازد ایشان بعسکر نصرت اثر درآویزند. اردوی سرعسکرنیزازپیش روآغاز کوچ کرده، همینکه با کوکبه و ازدحام براه افتاد ، خدیو بلنداقبال، که با افواج خونخوار مکمّل وآراسته ودر کمین کین ایستاده بودند، ازفرازتپه مانند رعد بهاری خروشان و چون سیل کوهساری‌جوشان آهنگ نشیب کرده ، رو بعسکر رومیّه آوردند.سرعسکر روم توپخانه‌را دو دسته کرده ، یکدسته را بجانب یسار داشته، ودسته دیگررابرسرتل، که در فضای میدان واقع‌بود، قرار داده، خود در پناه تلی ایستاد . دو طرف ابرخروشنده جنگ یعنی توپ وتفنگ‌را صاعقه بارساختند. شهریار کشورگیر بافوجی ازجزائرچیان بهرام صولت برسر توپخانه بالای تل ، که سر عسکرآن را پناه خود کرده بود، یورش برده جمعی را نیز برسر توپخانه جانب چپ مأمور ساخته ، قول همایون را برقلب لشکر رومیّه در حرکت آورده، توپخانه های جلو را بر سرایشان بستند . نخست جزائرچیان بهرام کین بپشت گرمی اقبال خدیو

ظفر قرین هجوم آور شده توپخانهٔ روی تل را تصرّف کردند. بنیان پایداری قلب سرعسکر نیز ازصدمات توپهای گران درهم شکسته روبوادی انهزام آورد* . یکّه تازان جلادت آیین و نیزه گذاران ظفر قرین، که درطرح و کمین‌مهیّای کین‌بودند *(۱) ، باشارهٔ خدیو روی زمین‌ازیسارویمین بتعاقب سواران پرداخته ، فوجی نیز بپیشروی پیادگان بر آمده صید های بدام افتاده را جرگه وار احاطه کرده بسرافشانی دست‌یازیدند،کار بجایی رسید که یکنفر تفنگچی‌چریك ده نفرینگچری پیلتن‌را پیش انداخته می‌آورد. سواران لشکر تا کنار آرپه چای از عقب ایشان شتافته ، درآن روز پنجاه هزار نفرمتجاوز ازآن گروه عرضهٔ تیغ هلاك واسیرخم کمند فتراك‌شدند . عبدالله پاشای‌سرعسکررا رستم نام قراچورلو دست‌آویز کرده زنده‌می‌آورد ، اورا جمعی شناخته چنانکه عادت اوباش است‌باو درآویختند. پاشای‌ناتوان بهجوم کشاکش ایشان ازاسب در غلطیده، سرسر کشش بسنگ درآمده نیم جان گشت . قراچورلو چون صید خود را نیم بسمل دید او را ذبح کرده سرش را بنظرانوررسانید . (۲)چون طالعش در محافظت‌آن بزرگ نـاسازی کرد، بنوازش کامل سرافرازی نیافت . سار ومصطفی پاشا والی دیاربکر را، که بمصاهرت سلطان محمودخان پادشاه ذی‌جاه روم اختصاص داشت، جلیل بیك میش مست خراسانی از اسب انداخته چون زخم کاری یافته بـود در عرض راه وفات یافت، که نـعش او را بـاردوی ظـفرقرین آوردنـد. دوازده نفر دیگر از پاشایان وسربلوکان و میران سنجق بهمین نهج سر برسر تیره رأیی گذاشتند . تمامی توپخانه واحمال‌واثقال وخیام ودواب وآلات‌واسباب سرعسکر ولشکریانش فزون ازحیطهٔ حساب بمعرض اکتساب درآمد. این فتح روز یکشنبه بیست وششم شهرمحرّم‌الحرام اتفاق‌افتاد. امّا تیمور پاشای

---

۱ ـ درنسخه « ح » عبارت بین‌دوستاره چنین‌است: «سواران باجلادت ورزمجویان باشجاعت که مهیای‌پیکار بودند . »

۲ ـ در نسخهٔ «ط» کلمهٔ « رستم» در اینجا وجود دارد

ملی در آغـاز اشتعال نائـرهٔ جنگ با اکراد وان رو بهزیمت نهاده (۱) : فوجی ازجانب اوچ کلیسیا ، وفوجی از راه کربی واشترك راه فرارپیمودند. ارامنهٔ دهات آن محال دردرهٔ حوالی اشترك سر راه برایشان گرفته، ارامنه از پیش رو بچوب وسنگ، و دلیران از پشت سر بتیر و تفنگ اسب هستی ایشان را رم داده ، سه چهار هزار نفر از ایشان از بیم جان ، بآن درّه بـی پایان افتاده مرد ومرکب به چاهسار عدم شتافتند . الحاصل برای ضبط و تقسیم غنائم و اعطای جوائز وعطایا درآن مکان فیروزی نشان ، دوروزمکث وآن مکان‌رابه‌مرادتپّه موسوم ونعش‌سرعسکررا باسراوملحق‌ساخته مصحوب محمدآقای ذخیره‌چی به‌قارص ونعش ساروصطفی پاشای داماد رانیزبه قلعه ایروان روان کردند. جمعی‌از گرفتاران رومیّه را نیزخرج راه داده و بدرقه همراه نموده روانهٔ اوطان فرمودند، وچندنفراز گرفتاران‌رومیّه را برای‌نقل این سرگذشت روانهٔ گنجه وتفلیس وایروان ساخته، بهم عنانی فتح وظفر وهم رکابی تأیید ایزد داور کوکبهٔ فیروزی اثر بجانب ییلاق حرکت کرده تپّه تخماق خان را مقرّ کوکبهٔ نصرت پژوه و بشوکت آسمان فرسا آن را تپّه را کوه البرز شکوه ساختند. باباخان‌چاپشلو، بیگلربیگی‌لرستان فیلی را ، که بعداز مقدّمهٔ فتح وظفربموجب فرمان والا باردوی معلّی‌پیوسته‌بود ، باششهزار نفر ازدلاوران رزم گستر بمحاصرهٔ قلعهٔ ایروان مأمور فرمودند. درآن مکان شاهزاده رضاقلی میرزا ، که باحرم محترم ازارض اقدس مأمور بدرگاه معلّی شده بود، وارد وبشرف تقبیل بساط اقدس فایز شد .

در بیان تسخیر قلعه‌جات گنجه وتفلیس و ایروان و وقایع آن اوان خیریت‌نشان.

چون مشیت (۲) حضرت واهب بی منّت ، کـه بست و گشاد حصن حصین جهان و قبض و بسط مهامّ قلعهٔ متین چهار ارکان در دست قـدرت اوست ،

۱ ـ در نسخهٔ « ط » عبارت « درهزیمت و گریز سبقت جسته » رااضافه دارد .

۲ ـ در نسخهٔ «ح» : «خواست» .

بحصول امری تعلق گیرد ، بدون سعی و طلب کلید دارالملك مطلب بدست می‌آید، ورخنه های گشوده ازهرطرف بسته گشته درهای بسته از هر باب گشایش می‌یابد .

مصداق اینمقال مقدّمات قلعهٔ ایروان و گنجه و تفلیس است که درین چند سال نهال پا برجای طایفهٔ رومیّه درآن زمین‌ها ریشهٔ تصرّف دوانیده، بحدی شاخ و برگ سر کشی افراشته بود، که بکشاکش ارّهٔ آمد و رفت ایلچیان ودهرهٔ (۱) حرف وصوت سفراء، بهیچوجه ازپا در نمی‌آمد و این چند وقت که این همه ازسر کشان رومیّه بپایمردی جلادت سردر پای قلعه گذاشتند، دست ازقلعه داری برنداشتند . درینوقت که خبر قضیهٔ سر عسکر به گنجه رسید، اوّلاً علی‌پاشا، والی آنجا، میرزا پاشا نامی‌را باچند نفرازرؤسای اوجاق بدرگاه کیوان رواق فرستاده طالب امان شد. این مسؤول ازحضرت ظلّ اللهی موقع قبول یافته، عبدالباقی خان زنگنه را بهمراهی ایشان بافرمان امان روان ساخته ، بعداز وصول فرستادگان مزبور پاشای مشارالیه در هفدهم صفر قلعه را تخلیه، وبموجب اشارهٔ اقدس با توپخانه و جیمع اسرای ایرانی تسلیم نموده، مستدعی شد که با فتح گرای سلطان، والی زادهٔ تاتار، کام دل از تلثیم عتبهٔ علیا دریافته وبعدازحصول این سربلندی بجانب مقصد شتابند. مقرر شد که علی پاشا و فتح گرای سلطان باتّفاق عبدالباقی خان روانهٔ دربارسپهربنیان، وجمعی ازغازیان فیروزی نشان نیز، رومیّه قلعه را ازآربه چای ، که ابتداء سنوراست، گذرانیده معاودت نمایند . علی پاشا و فتح گرای سلطان بعد از ادراك سعادت کرنش و تلثیم و شرف پابوسی پیشکشهای لایق گذرانیده (۲) ، بنوازشات خاص عزّ اختصاص یافتند . علی

۱ ـ در نسخهٔ « ح » : « داس »

۲ ـ در نسخهٔ « ح » عبارت چنین است : « بعد از ادراك سعادت کرنش و تلثیم و شرف‌پابوس پیشکشهای لایق تسلیم واز نظر انور گذرانیده»

پاشا متعاقب لشکریان خود را از راه قارص فرستادو فتح گرای سلطان تاتار، که ولایتش دارالملك قریم بود ، از راه تفلیس طریق مقصد پیمود . بعد از تخلیهٔ گنجه اسحق پاشا، والی تفلیس، نیز بهمین نهج مورد عفو و امان گشته، در بسیت ودوم ربیع‌الاوّل قلعه را خالی، و آن را با اسرای ایرانی و گرجی وتوپخانه و قورخانه بتصرّف سرداران این‌طرف داده ، خود باروميّه قلعه عازم آخسقه گردید . امّا حسین پاشا ، والی ایروان ، در سپردن قلعهٔ ایروان چهل روز مهلت خواست، چون‌این عهد از پاشامحمول بعذر میشد، لهذا تسخیر قلعه رابعهدهٔمأمورین‌امرنمودند.(۱) دردوم ربیع‌الثانی ازییلاق تخماق خان بجانب قارص لوای کشور گشایی افراختند و در دهم ماه مزبور جانب غربی قارص ، که معبر ارزنةالروم است ، مخیم اردوی کیهان پوی گشته، تیمورپاشای ملی‌حاکم وان ، که ازمعرکهٔ پرآشوب جنگ مرادتپه بپایمردی سعی تیز دستی کرده سرعافیت بدر برده درقارص می‌بود ، باحاکم قارص وقلعه داران بقلعه داری پرداخت . ازکنار آرپه‌چای الی ارزنةالروم تمامی ابنیه وقراء ومزارع وتوابع آن مرزوبوم عرضهٔ غارت گشت . چون بعد ازمقدّمهٔ قتل سرعسکرثانی اعیان دولت عثمانی‌احمدپاشا والی‌بغداد را، که بتهمت تقصیرمنسوب‌ساختهو ازایالت بغداد معزول کرده بودند، مجدّداً بسرعسکری منصوب‌وبجنگ و صلح مأذون ساختند ، او، که‌در ارزنة الروم توقّف‌داشت، عریضه فرستاده‌ومتعهّد انجام امرومصالحه شد. پاشایان واهالی قارص وارزنةالروم نیز عرایض ضراعت آمیز بدرگاه جهان پناه فرستاده تعهّد کردند که کار ایروان را صورت دهند مشروط براینکه خدیو بی‌همال فسخ عزیمت ازآن دیار کرده ، پیرامون‌ایذاء واضرارایشان نگردند . همّت انصاف گزین‌آن حضرت ، که از علوّطبع خطا جزبرخاقان‌چین نگیرند(۲)

---

۱ ـ نسخهٔ «ح» عبارت « حضرت ظل‌اللهی » را دراینجا اضافه دارد

۲ ـ درنسخهٔ «ط» : «که ازعلوطبع خاقان چین را ناچیز گیرند.»

و سخن باحضرت قیصر وزبردستان روم داشته نه برعایای عاجز و زیردستان آن‌مرز وبوم، عرض‌والتماس‌ایشان راپذیرفته، وبراثر آن‌نقیب‌الاشراف‌وقاضی ارزنةالروم باچند نفر ازرؤسای اوجاق وارد قارص، وباتفاق علماء ومعتبرین آنجاکامیاب‌تقبیل آستان‌سپهرنشان‌شده، وبافرمان‌امان‌روانهٔ ایروان گشتند. حسین پاشا اگرچه رفتن ایشان راوقعی نگذاشت ، امّا چون قلعه داری را بی‌سود می‌دید ، آن منشور شفقت و احسان راحجّت نجات خـود ساخت و شروع بتخلیهٔ قلعه کرد ، و در پانزدهم جمادی‌الاولی آن حصن حصین سپهر مانند را با توپخانه و قورخانه و اسراء بگماشتگان این دولت جاوید بنیان سپرده،خود با اتباع‌ومستحفظان قلعه روانهٔدیار روم گردید. حکم‌والابعزّنفاذ پیوست که باباخان بیگلربیگی لرستان و سرکردگان دیگر ،که در کنار زنگی‌چای ایروان مأموربمحاصرهٔ قلعه بودند، رفته‌درشمس‌الدین لوتوقّف و منتظر صدور امرمجدّد باشند .

ازوقایع آن ایّام اینکه : جمعی از لکزیّهٔ داغستان راهوای‌فساد انگیزی سراز گریبان ضمیربدر کرده با چند نفراز اشرارقبّه اتّفاق ورزیده قلعهٔ قبّه را محصور ساخته بودند. خاص فولاد خان شمخال از آن طرف و حاکم دربند از این طـرف با جمعیّت کامل بمدافعهٔ ایشان شتافته ، سیصد سر و زنده از ایشان رابدست‌آوردند وبقیّةالسیف راه‌هزیمت پیش گرفتند . شمخال و جمعی که مصدر خدمت شده بودند (۱) بنوازش و انعام سربلندی یافتند . هم درآنوقت که شمخال آمده و در دربند می‌بود ، اوسمی با جمعی از لکزیّه‌برسرقلعهٔترخو ،که مسکن‌شمخال(۲)است، آمده با اتباع شمخال مجادله کرده،اوسمی مزبور با جمعی بمعرض‌قتل درآمدندو تتمّه بدیار فرار شتافتند .

ازمؤیّدات اقبال اینکه : بندسلطانی‌مرو، که‌بنابرمصلحت ملکی

۱ ـ نسخهٔ « ح » عبارت « براثراین امر ازجانب حضرت ظل‌اللهی » را در اینجا اضافه دارد.
۲ ـ نسخهٔ « ط »عبارت « و مهین قلعهٔ آن مرز وبوم » را اضافه دارد .

دربدو طغیان سیل وآشوب تاتاریّه وشورش مروشاهجهان بحکم والا انهدام یافته‌بود وبعدازآن‌چنددفعه ببستن‌آن‌امرفرموده‌بودند وآبی بروی‌کارنیامده بود، ظهیرالدوله ابراهیمخان، که ماموربستن‌آن بند گشته‌بود ، بند مزبور را بسته‌وآب‌رابقلعه جاری‌ساخته و تشنگان‌مزارع وبساتین‌آن‌سرزمین، از ورود آن رود سیراب و کامیابی اندوختند. و نیز کناس ایلچی روسیّه بنهجی که سبق ذکریافت و دراصفهان شرف اندوز خدمت اقدس گشته‌بودودر موکب همایون می‌بود ، درحینی که رایات نصرت‌آیات ازییلاق ایروان عازم قارص شد ، او را رخصت انصراف‌داده و میرزاکافی نصیری خلفا را بسفارت تعیین‌و بایك [۱] زنجیرفیل وبعضی هدایا بمرافقت او روانهٔ دولت روسیّه فرمودند.

دربیان حرکت موکب‌همایون ازقارص بجانب‌تفلیس ودربند وانتظام مهام‌گرجستان وتنبیه اشرار داغستان

بعد ازاستردادقلعه‌جات‌ایروان وگنجه وتفلیس [۲]، انتظام و انجام امورگرجستان پیشنهاد خاطر اقدس گردید. در هیجدهم جمادی الاولی ازقارص‌عطف عنان بجانب تفلیس کردند ، و مقرر فرمودند که سرکردگانی کـه در تفلیس بودند ، باتفاق طهمورس میرزا و علی میرزا و سیصد نفر از تاوادان [۳] و از ناوران‌کارتیل وکاخت برای بنای‌کارگرجستان روانهٔ دربار فلك بنیان شوند . مأمورین حسب الفرمان در عرض راه ادراك خاکبوسی آستان عزّ و جاه نمودند. هرچند طهمورس میرزا بتفویض‌والیگری اولی و احقّ‌وبمملکت داری الیق بود ، امّا چون علی میرزا از فرقهٔ گرجیّه بشرف اسلام‌مستسعد وبرادرش محمد پاشا در جنگ عثمان پاشای سرعسکر بقتل رسیده بود ، والیگری کارتیل را بعلاوهٔ کاخت بعلی میرزا عنایت ، و او را بخطاب خانی سرافراز وبا جمعی روانه ساخته ، مقرّر فرمودند که طهمورس

۱ ــ درنسخهٔ «ح» : «بادوزنجیر».

۲ ــ نسخهٔ « ح » عبارت « نظم ونسق آن حدود » را علاوه دارد .

۳ ــ درنسخهٔ «ح» : « تاودان وازناوران » ، درنسخهٔ « ط » : «تاوران»

میرزا با ازناوران ازملتزمان رکاب بوده و درظلّ[1] ظلّ اللهی بسر برد . در دومنزلی تفلیس ازمکان براتیل طهمورس میرزا را مرخص فرمودند تا رفته کوچ خود را از کاخت به تفلیس آورد . طهمورس ، که توقع والیگری را باسم خود داشت و در مقدّمات اسحق پاشا خدمت کرده صاحب شمشیر و تدبیر بود ، چون این معنی ازقوه بفعل نیامده بود مأیوس گردیده و با رؤسای گرجیّه توطئه نموده بدون اینکه وارد تفلیس شود ، بخانهٔ خود شتافت . جمعی از ازناوران نیز ازهمان منزل فرارو کوچهای خود را برداشته ، بسمت قراقلخان و روس و چرکس ، که از امکنهٔ صعب المسالك است، بدررفتند . خدیو بیمهال بعد از ورود بمنزل سوغانلوق[2] سپاه نصرت پناه را فوج فوج کرده ، هرفرقه را بسمتی برای منع واستمالت طوائف گرجیّه تعیین ، و در بیست و نهم ماه مزبور شعشعهٔ چتر آفتاب قباب پرتو وصول بساحت تفلیس افکند . از آن جماعت جمعی که در مقام اطاعت بودند مورد امان گشته ، و سرکشان بمعرض مؤاخذه در آمده و شش هزار خانوار از ایشان را کوچانیده روانهٔ خراسان ساختند .

بیست روزتفلیس مقرّ کوکبهٔ نصرت‌قرین گشت وبعد ازآنجا بعزم تنبیه والی قریم رایت نهضت بجانب در بند افراختند .

توضیح این مدّعی اینکه : در حینی که عبدالله پاشای سرعسکر از دولت عثمانیه بسرعسکری منصوب و عازم حدود ایران گردید ، فرمان ذیشان قیصری بنفاذ اقتران یافته بود که خان قریم سلك جمعیّت خود را از فرقهٔ تاتاریه منعقد ساخته از راه سولاق و دربند متوجّه ایران شود . خدیو بیهمال بعد از استماع این خبر علیقلی خان ساریولیلو، بیگلربیگی شیروان، راباحاکم و قشون استراباد و فوجی ازجنود مسعود پیش از وقت

---

۱ ـ درنسخهٔ «ح» : « حضرت ظل اللهی » .

۲ ـ درنسخهٔ «ح» : « سوخانلاق » .رك. تعلیقات .

به در بند مأمور فرمودند که اگر از خان قریم اثری ظاهر گردد در آن نواحی مشغول خود داری بوده معارضه و جنگ روبرو را موقوف داشته مترصّد طلوع طلیعهٔ نیّر اقبال بی زوال و سطوع اشعهٔ ماهچه رایات نصرت اشتمال باشد. در تفلیس معروض سدّه والا شد که والی مزبور با عساکر غیرمحصور بحدودسولاق، که‌سنورمملکت ایران وروس‌می‌باشد، وارد گردیده است. اماپادشاه‌سکندرجاه‌روم،بعدازاینکه‌مشاهده کرد[۱] که‌ولایات‌خواهی نخواهی از تصرّف آن دولت بیرون رفته و این دفعه نوبت حواشی مملکت روم خواهد بود، علی پاشا والی گنجه را، که ازخدمت‌اقدس مرخّص گشته بدربار عثمانی رفته بود، بوکالت آن دولت علیّه روانه می‌سازد که با اطلاع احمد پاشا سرعسکرحدود و سنور را بدستور قدیم بین‌الدولتین‌استقراردهد، و فرمان هم به خان قریم بخط شریف نوشته مصحوب اسلام گرای سلطان ،برادرزادهٔ خان مزبور که در دربارقیصری می‌بود، بچاپاری فرستاده، اعلام می‌دارد که چون حال در میان این دولت بنای صلح و دوستی است آمدن خود را بجانب ایران موقوف، و اسلام گرای سلطان درعرض راه سرعسکر را ملاقات و سرعسکر نیز معتمدی را رفیق او ساخته‌باعریضهٔ اخلاص آمیز روانهٔ درگاه معلّی‌می‌کندواو کیفیّت‌حال ومقدّمهٔ آمدن‌علی پاشا را از دربار قیصری‌بطلب‌صلح‌معروض‌سدّه جلال می‌سازد. اسلام گرای سلطان وفرستادهٔ سرعسکر در تفلیس شرف اندوز تقبیل درگاه سپهر منظر گشته، سلطان مزبور برای‌ایصال[۲] فرمان‌اعلیحضرت پادشاه سکندر جاه روم، از خدمت همایون رخصت طلب شده، چون صدوراین‌جسارت ازخان قریم‌آتش افروز مزاج اقدس شده بود، مانع رفتن سلطان مزبور شده، فرمودند که همیشه بآب شمشیرتیز آتش فتنه را فرونشانده و خصمان شورانگیزرا، که از شکر

۱ ـ درنسخهٔ «و»: «مطلع می گردد»، در نسخهٔ «ح»: «می‌بینند»
۲ ـ در نسخهٔ «ط»: «برای رساندن»

آبی که در میانه ساخته بودند شربت فنا چشانیده‌ایم ، برای برگشتن خان قریم شفاعت قیصری در کار نیست واین حکم را چون تقویم پارینه اعتبارنه، پس سلطان مزبور را روانهٔ گنجه وعبدالباقی خان زنگنه را مأمور ساختند که در تفلیس توقّف کرده علی‌پاشا را ، که برای مصالحه از دولت عثمانیه می‌آید، به گنجه برده در آنجا منتظرفرمان مجدّد باشند . رایات جهانگشا روز شنبهٔ نوزدهم جمادی الاخری از تفلیس حرکت و از راه جاروتله عازم مقصد شدند . بعداز عبور ازآب قاینق چون لگزیهٔ جاروتله را نیز گوشمال درکار بود ، درآنجا اردوی همایون را در کنار آب گذاشته ، عازم تنبیه آن جماعت شدند . ایشان پیش ازوقت مساکن خود راخالی کرده ، برفراز کوه البرز، * که‌دررفعت‌و صعوبت‌مشهورعالم‌است*(۱)،سقناق‌نموده‌بودند . باشارهٔ والا تفنگچیان و جزائرچیان از اطراف کوه بیورش پرداخته ، بآن کوه فلك شکوه صعود و بآتش‌افروزی نائرهٔ جزائر وتفنگ قلّه زمهریری جبل را کرهٔ نار نموده ، یك سمت سقناق را تصرّف کردند . لگزیه چون‌آن فوج بی‌امان را با خود دست بگریبان و بر خلاف عادت بلا را از زمین صاعد بآسمان دیدند، بشوامخ و زوایای جبال متفرق گشته ، خود را بجانب آوار کشیدند و جمعی کثیراز ایشان قتیل واسیر وبیوتات ومنزل ایشان احراق یافت . پس کوکبهٔ والا از راه شگّی وارس ره نورد وادی ایلغار ، و از آنجا عازم اردوی نصرت شعار گشتند . بعد از ورود به شماخی خبررسید که خان قریم ، که بخارج دربند رسیده بود ، چون آوازهٔ توجّه موکب (۲) جلال را شنیده عنان عزیمت بر تافته دو منزل را یکی کرده بجانب قریم شتافته است . بنابرآن حکم والا بنفاذ پیوست که اسلام گرای سلطان ، که در گنجه توقّف‌دارد ، از همان راه معاودت و فرمان قیصری را برده بامنای آن دولت والا بسپارد . چون خان مزبور بعد از ورود بحوالی دربند ایلدار نامی ، از شمخال زاده های سابق، را بشمخالی داغستان منصوب و ایالت

۱ ـ درنسخهٔ « ح » و « ط » عبارت بین دوستاره وجود ندارد .

۲ ـ درنسخهٔ « ط » : «چون خبر عزیمت موکب»

شیروان را به سرخای ، و حکومت دربند را به احمد خان اوسمی تفویض و ده هزار و پانصد تومان با ترکش و شمشیر و کورکا و طوق باو داده ، سرخای نیزولد خودرا باپانصد نفرسوار گزین(۱) بهمراهی خان مزبور تعیین و بعضی از اشرار آن طایفه هم عرصه را خالی دیده با خان دم از وفاق زده بودند . هرچند که ابتدای زمستان و کوهستان داغستان را تمام برف فرو گرفته بود وعبورازمعابرآن بآسانی‌مقدورنبود ، امّاحضرت‌ظلّ‌اللهی،* که پست وبلندجهان راماننذخورشیدجهانتاب‌درنظرانوریکسان می‌شمارند*(۲)، بعزم بلند و همّت ارجمند مقیّد بسختی راه و اشتداد شتا نشده ، تنبیه آن طایفهٔ کم فرصت را پیشنهاد خاطراقدس ساخته ، از راه آلتی آقاج شماخی روانه، وبعدازورود بمنزل درّه کندی، فرمان‌همایون‌بعزّنفاذپیوست ومقرّرشد که سردار داغستان ازدربندآمده وارد منزل درّه، من اعمال طبرسران شده، درآنجا مکث‌ومشغول‌جمع کردن‌غلاّت‌باشند، وبعدبنه‌وآغروق را درموکب شاهزاده رضاقلی‌میرزا ازراه شابران روانه، وخود بافوجی‌ازلشکرنصرت اثر اولاً عازم تنبیه اشرار بدوق وخنالیق گشته ، ششهزار نفراز افواج منصور را نیز بسمت دوقوز پاره و آلتی پاره تعیین، وجمعی‌را هم مأمور ساختنند که در سمت قبری سرراه برفراریان گیرند و بعدازآنکه لوازم‌قتل ونهب بعمل آمد، عطف عنان کرده، درمحالّ قبّه باردوی همایون‌پیوندند . در پنجم‌شهر رجب سمت شمالی قلعهٔ دربند مضرب‌خیام سپهر مانند گشته ، چون بعرض اقدس رسید که ایلدارخان شمخال‌جدید و اوسمی وسرخای سلسلهٔ جمعیّت را انتظام داده، اراده دارند که بر سر خاص فولادخان شمخال روند ، لهذا رایات جهانگشا از دربند شبگیر کرده وارد مجالس که خان محمد ولد اوسمی در آنجا توقف داشت ، گشته ، خان محمد نیز با لگزیه سر مجالس را فرو گرفته‌آغاز ستیز وجمعی ازایشان قتیل و اسیر گشته ، تتمه

۱ ـ درنسخهٔ « و » و « ح » : « لگزی »

۲ ـ در نسخهٔ « ط » عبارت بین دوستاره وجود ندارد .

راه گریز پیش گرفتند. تمامی آن محالّ بامال وافر وغلات وذخایر بتصرّف لشکر فیروزی مظاهر در آمد. روز دیگر ازآنجا حرکت و منزل بمنزل بهمین نهج قتل واسر ونهب واحراق قری‌ومحالّ لگزیّه می‌شد، تاوارد قریهٔ کبدن، که متعلق به خاص فولادخان شمخال بود، گردیدند. لیکن سرخای و اوسمی وایلدار از وصول کوکبهٔ منصور آگاه گشته، هریك سرخودرا گرفته بسمتی فرار کردند. خاص فولادخان با فوج خود در کبدن بموکب همایون ملحق و بشرف جبهه‌سایی آستان عزّ وشأن سرافراز گشت. ازآنجا اعلام ظفر فرجام قاآنی بعزم تنبیه سرخای بجانب قموق اهتزاز یافته، در هفدهم ماه‌شعبان به ذوراق، سه فرسخی قموق وارد، و سرخای نیزجمعیّت موفور فراهم‌آورده، قلل‌جبال‌را سنگر کرده، درّه‌ای را، که معبرجیوش‌دریا خروش بود،فرو گرفته باعتقاد خـود سر راه‌بـر آن‌خیل‌بلابست(۱). خدیو بیهمال تفنگچیان را از چهار طرف مأمور بیورش ساخته، اوّلاً دلیران‌افغان فراز کوه را، ازآن طایفه گرفته‌آتش جنگ وستیزواحداث شور و رستخیز کردند. هنوز افواج دیگر در دامنهٔ کوه درکار صعود بودند، که لگزیّه‌تاب مقاومت نیاورده فرار ویگّه تازان گزین ازمکمن کین بتعاقب پرداخته، تیغ تیز بایشان جاری ساختند وسروزندهٔ بسیار بدست آمد. چون باعتبارتنگی وقت‌وضیق معبر عبور عسکر نصرت پرور در آن روز از آن تنگنا میسر نبود، جزائرچیان زحل تمثال(۲)را بصیانت‌قلل‌جبال‌مأمـور و همان محلّ را محلّ نزول کوکبهٔ منصور فرمودند. در آن اثناء ایلـدار که از لگزیّهٔ داغستان‌وآوار جمعیّت منعقدساخته، ازسمت دیگر بمعاونت‌سرخای‌می‌آمد، چون ازشکست سرخای‌خبر نداشت، جزائرچیان‌سر کوه را لگزیّه‌سرخای تصوّر کرده در کمال اطمینان‌آمدنی شد. بعداز این که کاشف بعمل آمد،

۱ ــ درنسخهٔ « ح »: « بظن خود باخس وخاشاك سد سیل بلا کرد. »

۲ ــ درنسخهٔ « ط »: « مریخ صلابت »

چون خود را با اجل دست بگریبان یافت ، ناچارآغاز زد و خورد کرده به اندك کرّوفرّی راه یاران خویش پیش گرفت ، وجمعی که سرشان سربـار دوش بود[۱] گردن‌بزیرتیغ نهاده، بیکباره‌بدیارعدم شتافتند. روزدیگرلوای جهانگشا بجانب قموق شقّه افرازنهضت شده ، که مقارن‌آن رؤساومعتبرین قموق وارد اردوی‌همایون وطالب امان گشتند، وبعرض‌رسانیدند که‌سرخای کوچ خود را مدّتی پیش از این‌بجانب‌آوار فرستاده خود نیز با اولادبعداز مقدمهٔ شکست بسمت آوار وچرکس گریخته است،و ما بندگان خود را از سال گذشته آزادکردهٔ عفو و بندهٔ احسان خدیوجهان‌می‌دانیم . چون فرار سرخای بسرحدّ تعیین پیوست واهل قموق را نیز درسال پیش‌موردامان ساخته‌بودند، لهذا بکار ایشان نپرداخته، بعزم تنبیه احمد خان‌اوسمی‌عطف عنان بجانب قلعهٔ قریش فرمودند . چـون در وقت توجّه مـوکب همایون بجانب غازی قموق، قاضی‌آق قوشه، والی‌آنجا، از سرراه از در استیمان در آمده، وبعداز گذشتن کوکبهٔ منصوربمقام‌مخالفت برآمده وجمعی را خفیه بمعاونت سرخای فرستاده بود ، این معنی مروحهٔ‌جنبان نائرهٔ غضب خاقانی گشته، بتنبیه قاضی وجماعت آق قوشه جمعی را مأمور، وقاضی با جمعیّت خود در صدد جدال بر آمده شکست فاحش‌یافته مغلوب و مقهور و تمامی اهل‌آق قوشه غارت زده ومنهوب شدند. روز دیگر قاضی بعذر خواهی‌ایّام ماضی شمشیرندامت آویزهٔ گردن بندگی ساخته، وارد اردوی معلّی گشته ، بالتماس او اسرای‌آق قوشه‌را ، که درتصرّف سپاه‌منصوربودند، ردّفرمودند . پس حوالی قلعهٔ قریش مضرب سرادقات جلال گشته؛ اوسمی‌حیله‌ور دختر خودرا برسم کینزان[۲] بشبستان‌دولت ، وچند نفراز معتبرین‌خودرا بدربار گردون‌اقتدارفرستاده،مستدعی[۳] عفووبخشایش‌ومتعهدامتثال حکم‌وفرمایش

۱ ــ درنسخهٔ « ط » عبارت چنین است : « جمعی که سرشان بر دوش گرانجانی می کرد .»
۲ ــ درنسخهٔ « ج » : «چون کنیزان»
۳ ــ درنسخهٔ « ط » : « طالب »

شد ، لهذا تقصیر او مقرون بعفو گشت . بنا براینکه لگزیهٔ سمت دوقوز پاره ، هزار اسب بعنوان پیشکش و خانوارهای معتبر برسم گرو داده و همچنین کدخدایان معتبر طبرسران خانوار هـای فـرمایشی را بمحصّلان سپرده متعهد خدمت وانقیاد گشته بودند وامور داغستان‌هم بهرجهت صورت انجام‌یافته بود، خاص‌فولادخان شمخال‌وباقی کدخدایان وسران داغستان‌را که بموکب والا پیوسته‌بودند، بنوازشات شایسته‌بهره‌مندوبرخصت‌انصراف خرسند، وخانوارهای داغستان و طبرسران را مأمور بدربند ساخته ، زمـام اشهب عزم را از راه شیروان‌بجانب صحرای دلگشای مغان انعطاف دادند.

در بیان ورود موکب مسعود به مغان و طرح بنای سلطنت در آن موضع میمنت نشان .

درهنگامی (۱) که سرابوستان نزهت نشان ایران، باستیلای‌خزان حوادث ، رو بافسردگی گذاشته ، از هر طرف سرکشی قوی شاخ مانند شجرسربرافراخت، وهجوم سبزهٔ بیگانه ریاحین پررنگ وبوی این گلستان را در میان گرفت . * باغبان بی‌اندیشه و بوستان پیرای غفلت پیشه از پیرایش‌باغ‌بنوای‌زغن‌وزاغ‌وصفیر بانگ کلاغ مشغول گشت*(۲). اگرچه خدیو گردن فراز را ، که سر بتاج سلطنت صوری فرو نمی‌آورد، پیشنهاد همت والاآن بود که بعداز استردادولایات مغصوبه این باغ را بآن باغبان ارزانی دارد و ملك ایران را باقلاع مفتوحه در بسته بصاحب ملك سپارد ودر کلات وابیورد که مسکن مألوف‌آن حضرت است ، براورنگ انزواء نشسته بپادشاهی‌عالم معنی پردازد . درین وقت که بقوّت سرپنجهٔ تأییدالهی ونیروی بازوی سعی وغیرت این خدیو عالم‌آگاهی، کلید فتح تمامی‌ممالك از دست رفته بدست آمد و بزور بازوی اقبال همایون فال ، ایـرانیان از زیر بار گـران این ننگ درآمدند و دست سرزنش و توبیخ اغیار بشمشیر

۱ ـ در نسخهٔ « ح » . « در آن اوانی »

۲ ـ درنسخهٔ « ط » عبارت بین دوستاره وجود ندارد .

عزم بلند از سر این فرقهٔ ملامت کش کوتاه شد ، برای کنکاش این امر خطیر چون حوصلهٔ وسعت هیچیك از بلاد توقّف موکب گردون‌بسط را برنمی‌تافت ، جولگای مغان، که عرصهٔ دلپذیر ودر وفور آب وعلف ووسعت صحرا ونزهت مکان بی‌نظیر بود(۱)، بقشلامیشی مقرّر گشته ، فرامین مطاعه بجمیع ممالك محروسه عزّ صدور یافت که حکّام ورؤسا وقضات و علماء و اشراف واعیان ولایت در پانزدهم(۲) جمادی الاخری، در صحرای مغان‌در پایهٔ سریر فلك‌مسیر بقوریلتای حاضر شوند، ونیزحکم همایون بنفاذ مقرون شد که نزدیك به جسر جواد در مکانی که رود ارس و کر بهم می‌پیوندد ، دوازده هزار دست رواق ومنظروسرای‌نزهت‌پرور از چوب ونی برای‌خاصّان ورؤسای لشکر بانضمام حمّامات دلگشا ومساجد روح بخشا ورباطات باصفا ومیدان‌وبازار وسیع الفضاترتیب‌داده‌عمارت‌عالی‌نیز مشتمل برحرمسرا وبیوتات، که شایستهٔ چنان‌خدیو کیوان ایوان باشد، برای نزول آن حضرت باچوب وستون باین قبّه بیستون برافرازند. درینوقت که از انتظام امور داغستان‌و تنبیه‌سرکشان آن کوهستان فراغت روی داده‌بودعطف عنان‌فرمودند . بعداز ورود به حسن قلعه‌سی با معدودی ازخواصّ از اردوی همایون پیش افتاده، شش منزل صعب المسالك‌رادر یك‌شبانروزطی کرده وارد قلعهٔ آق‌سو شده و از آنجا در شب نهم شهر فرخنده فرجام صیام صحرای مغان را مقرّرایات جهانگشاساختند. علی پاشا، که‌ازطرف‌دولت‌عثمانیه‌بطلب صلح آمده بود به همراهی‌عبدالباقی‌خان ، که در گنجه توقّف داشت، مقارن آن وارد گشته ، شرف جبهه سایی‌آستان سپهربنیان رایافت. مأمورین ولایات هم‌آغازآمدن کرده، هرروز فوج فوج سرسرافرازی بتقبیل آستان‌آسمان اوج بر اوج آسمان می‌سودند. در میعادمقرّر جمعیّت کل عظماءواعیان، که عدّت‌ایشان

۱ ـ درنسخهٔ « ط » : «جولگای مغان که دروفورنعم طعنه بربهشت برین‌میزد .»

۲ ـ درنسخهٔ « ح » : « یازدهم »

بصد هزار می‌رسید، دردرگاه سپهر اشتباه‌نظم انعقاد پذیرفت . پس آن‌طایفه را تمام بدرگاه جهان پناه احضار و بوساطت معتمدان مکنون خاطراقدس را بایشان اظهار کرده ، فرمودند که‌شاه طهماسب و شاه‌عباس هردو پادشاه و شاهزادهٔ ایشان در مهد و سریربقا موجودند ، ایشان را و یا هر کس را که برازنـدهٔ افسر سروری مـی‌دانند بریاست و سلطنت بردارند ، آنچه حـقّ کوشش بود درین چند سال بجاآورده و ولایات ایشان را با اسیران ایشان از دست افغان و روس و رومی‌خلاص(۱) کرده‌ایم .

نظم :

حالیا مصلحت وقت در آن می‌بینم
که کشم رخت بمیخانه وخوش بنشینم .

بعداز ابلاغ این پیام همگی آن جماعت دست خودشان را بدامن عجززده عرض کردند :

تا زمیخانه و می نام ونشان خواهد بود
سرما در قدم پیر مغان خواهد بود .

امروز پادشاهی حق آن حضرت است که بآب شمشیر آتشبار خاك ایران را از دشمن بادپیما پرداخته و به‌برق تیغ صاعقه بارآتش‌بخرمن هستی‌اعداء انداخته ، هرگاه حضرتش دیده از ما خاکساران برگیرد ما دیده از خاك ساری درگاه او برنمی‌گیریم :

از آستان پیر مغان سر چـرا کشیم
دولت‌درین سراو گشایش درین درست .

آن حضرت‌فرمودند : ماراهوس‌تاج وافسروهوای(۲) سروری‌درسر نیست ، این نوع سخنان را موقوف دارید کـه منافی رضای خاطر و دور از

۱ ـ درنسخهٔ « ح » و « ط » : « رها »
۲ ـ درنسخهٔ « ط » : « ولای »

اندیشهٔ باطن و ظاهر است. تا یکماه گریبان این مطلب در کشاکش سر ـ پنجهٔ گفتگو می‌بود. چون مبالغه از حدّ گذشت حضرت ظلّ اللهی فرمودند کـه از زمان رحلت حضرت سیدالمرسلین و خـاتم النبیین صلّی‌الله علیه و علی‌آله وسلم، چهار خلیفه بعد از یکدیگر متکفل امر خلافت شده کـه هند و روم وترك همگی بر خلافت ایشان قائلند، و در ایران نیز سابقاً همین مذهب رائج ومتداول بوده است خاقان گیتی‌ستان‌شاه‌اسماعیل صفوی طیّب‌الله ثراه و جعل‌الجنة مثواه، درمبادی حال بنابر صلاح دولت خود، آن‌مذهب را متروك وتشیّع را شایع و مسلوك ساخته، بعلاوهٔ آن سبّ و رفض را، که فعل بیهوده و مایهٔ مفاسد است، در السنه و افواه عوام و اوباش دایروجاری کرده، شرر شرارت بر چخماق زده، بر همزنی برانگیخته و خاك ایران را بخون فتنه و فساد آمیخت. و مادام که این فعل انتشار داشته باشد این مفسدهٔ عظمی ازمیان‌اهل اسلام رفع نخواهدشد. هرگاه اهل‌ایران بسلطنت ما راغب وآسایش خود را طالب باشند این ملت را، که مخالف رویهٔ اسلاف کرام وآروغ عظام نوّاب‌همایون‌ماست، بایدتارك گردند(۱). لیکن* چون امام‌همام(۲) **جعفر بن محمد الباقر علیه‌السلام** امام‌بحق‌ناطق‌است*(۳)،اورا سرمذهب خود دانسته، در فروعات مقلّد طریقه و اجتهاد آن حضرت‌باشند. ایشان نیز متفق‌الآراء این حکم را بسمع رضـا اصغاءِ داشته، گل جعفری این‌مذهب حنیف راآرایش دستار روزگارخود ساخته، ووثیقه برای تأکید واستقرار این مطلب مرقوم وبمهر پاك اعتقادی مختوم کردند و بخزانهٔ‌عامره سپردند. آن حضرت نیز مسؤول ایشان را پذیرای قبول و گلشن آرزوی ایشان را بارور میوهٔ حصول ساخته، فرمودند که چون پادشاه والاجاه روم، خـادم حرمین شریفین است، ما در مقام دوستی این عهد که از جانب

۱ ـ نسخهٔ «و» عبارت «وبمذهب‌سنت وجماعت سالك گردند.» را اضافه دارد.

۲ ـ نسخه «ح» کلمهٔ «حضرت» را دراینجا اضافه دارد.

۳ ـ در نسخه «و» عبارت بین دوستاره چنین است: «چون حضرت امام جعفر صادق‌علیه‌السلام ذریه رسول‌اکرم وممدوح‌امم، و اهل‌ایران بمذهب‌آن حضرت‌آشناست»

شما بعمل آمد بحضرت پادشاه والاجاه روم فرستاده بشرط قبول پنج مطلب بنای مصالحه می گذاریم تا رفـع اختلاف صوری از میانهٔ امّت سیّدالثقلین وخیرالاولین والآخرین محمد رسول ربّ‌العالمین گشته ، مـن‌بعد رسم مؤالفت فیمابین ایران و روم مسلوك شود .

مطلب اول آنکه: چون شما از عقائد سابقه نکول و طریق تقلید امام بحق ناطق جعفر صادق ،که ازائمّهٔحق است ، اختیار و قبول کرده‌اید قضات و علما و افندیان کرام روم اذعـان بصحت آن کرده آنرا خامس مذاهب شمارند .

مطلب ثانی آنکه : چون در کعبهٔ معظّمه ارکان اربعهٔ مسجد ـ [illegible] سلق‌دارد، ائمّهٔ[1] این‌مذهب‌نیزدر یك رکن بایشان شریك بوده بآئین جعفری نماز گزارند.

مطلب ثالث آنکه : هرساله ازطرف ایران امیر حاجّ تعیین شود که بطریق امیرحاجّ مصر و شام درکمال اعزاز و احترام حجّاج ایران را بکعبهٔ معظمهٔ مقصود رسانیده، ازطرف دولت عثمانیه با امیرحاجّ ایران نیز بدستور امیر حاج مصر و شام سلوك و مسلوك شود .

مطلب رابع آنکه: اسراءِ هر دو مملکت نزد هر کس بوده باشند مطلق‌العنان بوده ، بیع وشری برایشان روا نباشد .

مطلب خامس آنکه : وکیلی ازدولتین درپایتخت یکدیگربوده امور مملکتین رابر وفق مصلحت‌فیصل‌میداده‌باشند. انتهی‌المطالب[2] .

پس اهـالی ایران در ازاءِ این مواهب خـاص سرزمین عبودیت را بنقش جبین گل‌ریزان ریاحین شکر گزاری کرده،بدعای بقای دولت واقبال خدیو بیهمال پرداختند .

---

۱ ـ درنسخهٔ « ح » : «پیروان» ، درنسخهٔ « ط » : « معتقدان »

۲ ـ درنسخهٔ « ط » این‌عبارت وجود ندارد

درانجمن سازی ومحفل‌آرایی وشرح جلوس خدیو عالم ونشر روائح وقائع آن اوان بنور فتیلهٔ قلم خجسته شیم و مجمره گردانی دوات مشکین رقم.

نظم :

ساقی بیا کـه یار ز رخ پرده بر گرفت
کـار چراغ خلـوتیان باز در گـرفت
بار غمی که خاطر ما خسته کـرده بـود
عیسی دمی خـدا بفرستاد وبر گـرفت.

رصد بنـدان دقیقه یاب و اخترشناسان بطلمیوس انتساب ، روز پنجشنبهٔ بیست و چهارم شهر شوّال سال هزار و صدو چهل وهشت هجری مطابق لوی‌ئیل را، که دوازده روزبنوروز فیروز مانده بود، برای جلوس همایون معین کردند .کارکنان قوای‌نباتی‌درصحن‌چمن‌مسند زمردفام سبزه گستردند. رنگین قبایان ریـاحین دوش بر دوش در بزم گلشن صف آرا گـردیدند . گردن فرازان اشجار ازغنچه و ازهار تاج طومار بر سر گذاشتند و در لباس مشجّر و بوته‌دار درحاشیهٔ مجلس گلزار زانو بزانو نشستند . بزرگان چنـار دستهای نیاز بر کمر زده در پیشگاه چمن مهیّای کرنش گشتند . یساولان سروآزاد کتك زمرّدی بر دست بیندگی بر سر پا ایستادند.همیشه کشیکان گلهای همیشه بهار برلب‌جویبارصف کشیدند ، * و جارچیان بلند آواز عرعر وصنوبرتوپوز وششپر ازبارخویش بردوش گرفتند*(۱) وریکایان بید مجنون بکلاه قوروقی شلاله‌دار و قبای کوتاه دامن سرو برآراستند ، و سقّایان ابرآزاری بتردستی هوا صحن چمن را تازه‌تر ساختند و فراشان باد بهاری ساحت گلزار را بسبکروحی ازخاروخس پرداختند . پس‌فرّاشان با فرّ و شأن بافراشتن‌بارگاه‌انجم اوتاد مجرّه‌طناب،وآراستن بزم فلك‌شکوهٔ خورشید قباب دست وبازوی‌کارنمایی ازآستین برآورده اورنگ گوهرنگار

۱ ــ درنسخهٔ « ح » عبارت بین‌دوستاره وجود ندارد .

شهریار جهانرا درصدرانجمن همدوش فرقدان ساختند. سران سپاه وعظماء بارگاه و خدمتگزاران جانسپار و حجّاب وخدمت‌پیشگان دربار رخصت‌بار یافته،*ماننداانجم هاله‌بدرآن‌دایره گشتند.*(۱) درآن روزفیروزبعدازانقضاء هشت ساعت و بیست دقیقه طالع بشش درجهٔ اسد، خدیو گردون وقارفرق فرقدان سارا بافسر گوهرنگارآراسته، با فرّ فریدونی و شکوه سلیمانی‌قدم بر فراز تخت جهانبانی گذاشته، زبان حال را بدین‌مقال گویا فرمودند:

نوبت بمن افتاد بگوبید که دوران
آرایشی از نـو بـکندمسند جم را.

غریوتهنیت ازنقاره‌خانه‌و ولولهٔ مبارکباد ازکوس و کرنای‌شادیانه برخاست و فتنه‌هایی که‌ازگردش‌آسمان درایران برخاسته بودفرونشست. بهمدستی تأییدات الهی دست وبازوی قدرت گشوده و دست‌آشوب زمانه بر پشت بسته شد:

افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن
مقدمش یـارب مبارکبـاد بـر سرو وسمن
خوش‌بجای‌خویشتن‌بود این نشست‌خسروی
تا نشیند هرکسی اکنون بجای‌خویشتن.

رؤوس منابر و وجوه دنانیر بنام نامی و القاب گرامی‌آن خسرو دادگر زیب و فرّ یافت، و انوار آفتاب جهانداریش بر در و دیوار شبستان معمورهٔ جهـان تـافت، و جناب سیادت مـآب هـدایت اکتساب میـرزا قوام‌الدین محمد قزوینی «اَلْخَیْرُ فی ماوَقَعَ» را تاریخ جلوس یافته، و بعضی‌ازنکته‌سنجان‌قزوین«لاخَیْرَ فی ماوَقَعَ» خواندند.*(۲)تاریخ‌قوامی را سکه‌دارالضرب کرده، برروی‌دیگرآن «السلطان‌نادر» نقش کردند*

۱ ـ درنسخهٔ «ح» عبارت بین دوستاره چنین است: «مانند هاله بدورآن دایره گشتند.»
۲ ـ درنسخهٔ «و» عبارت بین‌دوستاره وجودندارد.

الهی تا درین فیروزه منظر — بود باقی نشان تخت و افسر
بزیر پایٔ تخت شاهیش باد — بتارکٔ تاج ظلّ اللهیش باد.(۱)

☆☆☆

چون عزیز قلی بیك داد خواه اندخود – من اعمال ام البلاد بلخ – یکی از افشاریّه آنجا و در ابتداء حال بارض اقدس ارم تمثال آمده و از مستظلاّن لوای جهانگشا گردیده بود، حکم اعلی بعلی‌مردان خان حاکم اند خود نافذ شد که در عالم ایلیّت کوچ او را روانهٔ ارض اقدس سازد. علی‌مردان‌خان ازقبول این‌امر سرباز زد و این معنی راطبع همایون گران آمد و تنبیه او را نصب‌العین‌ضمیر انورساختند. درینوقت که‌آغاز بهارستان دولت‌برومند و هنگام‌آرایش باغ و گلزار سلطنت ازشوك شوکت‌سرکشان فساد پیوند بود، زمام امور خراسان بسرپنجهٔ اقتدار رضاقلی میرزا تفویض واختیارمهمات‌آن سرکار را به طهماسبقلی جلایر، که از معتبرین این‌دولت ابد بنیان است، عنایت فرمودند، و بافوجی ازجنود ظفرنمود روانه، ومقرر کردند که در ارض اقدس تهیّهٔ اسباب و استعداد و احتشاد کرده، از راه بادغیس و ماروچاق بعزم تنبیه علی‌مردان خان متوجّه اندخود و ترکستان شوند. سپهسالاری واختیار کل ممالك‌آذربایجان را به ظهیرالدوله‌ابراهیم-خان برادر والاگهر خود عنایت، و مقرّر داشتند که تمامی بیگلربیگیان وحکّام ولایات‌آذربایجان ازحدّ قپلان‌کوه الی آرپه‌چای ومنتهای‌داغستان وگرجستان تابع امر و نهی او باشند. ایالت هرات بتغییر پیرمحمد خانٔ به باباخان چاپوشلو مرحمت گشت. میرزا محمد تقی‌خان شیرازی بایالت فارس و مهدی بیك خراسانی یوزباشی زنبورکچی بایالت شیروان و خطاب خانی‌و امیرالامرائی‌سرافرازی یافتند. پس‌علی‌پاشا والی‌موصل‌را، که بطلب صلح‌آمده بود، مشمول‌عواطف خاقانی کرده رخصت انصراف ارزانی‌داشتند.

۱ – درنسخهٔ «و» و «ح» این دو بیت وجود ندارد.

عبدالباقی خان زنگنه ، کـه از امراءِ معتبر بود ، بسفارت تعیین و باتفاق میرزا ابوالقاسم کاشی و ملاّعلی‌اکبر ملاباشی با نامه همایون و یك زنجیر فیل وهدایای نفیسه روانهٔ دربارفلك اقتدارعثمانی نموده، تا خبرجلوس میمنت مأنوس همایون را با صورت ماجری بپادشاه سکندرجاه روم اعلام ، وانجام امرمصالحه را متعلق بشروط خمسهٔ مذکوره فرمودند . ایلچی دیگری برای تبلیغ پیام مذکوربچاپاری نزدپادشاه خورشید کلاه روس فرستادند و رضاقلی میرزا و ابراهیم‌خان را مرخّص و روانهٔ مقرّحکومت وحکمرانی ساختند. همگی حکّام و قضات و اشراف و اعیان مملکت ، که شرف تقبیل سدّه والا دریافته بودند ، بخلاع وانعامات فایز گشته رخصت انصراف یافتند .

در بهار آرایی قلم باظهار ازهار و ریاحین و وقائع بهجت قرین اوی‌ئیل مطابق سال سعادت اشتمال هزاروصدوچهل و هشت هجری .

نظم

دگر باره جهان از بخت فیروز   طراوت یافت چون ایّام نوروز
بهـار دلـگشا از کامـرانی   نشاط افزا چون دور جوانی .

خسرو گردون‌سریر نیّراعظم بتاریخ روزشنبهٔ[۱] هفتم ذیقعدة‌الحرام بعد از انقضاءِ هفت ساعت و پنجاه وهفت دقیقه،از نهانخانهٔ حوت به‌تختگاه حمل‌خرامید و بر اورنگ جهان‌آرایی نشست، وگلهای ربیعی بتأثیر قوّت نامیه بنشاط برخاستند و طنطنهٔ کوس نوروزی و غلغلهٔ [۲] فتح و فیروزی بر فلك اثیر پیوست . بحکم همایون مجلس‌خسروانی‌آراسته گشته ، قوائم سریر فلك مسیر بشکوه طلعت خدیو ثریا منزلت ، سربرسپهر برین سائید. صنادید ملوك و اعاظم امراء و سران سپاه و مقرّبان درگاه و طبقات خلایق مانند گلهای بهاری‌سروبر را باثواب‌رنگارنگ وخلاع زرتاری‌آراسته وچون

۱ ــ در نسخهٔ « ح » : « یك شنبه » در نسخهٔ «و»: «سه شنبه».

۲ ــ در نسخهٔ « ط » : «و تولهٔ »

غنچه جیب و بغل را از شار های سرخ و سفیدآن انجمن پر زر ساختند . بعدازانقضاء مجلس، که‌هنگام شکفتن گلهای اردیبهشت‌دولت و آرایشگری بستان نزهت بنیان سلطنت علیا بود ، تیمّناً استفتاح کار و افتتاح سخن بتدبیر وتسخیرقلعهٔ قندهارفرموده، افاغنه‌ای را که بلدیّت واستحضارداشتند احضار ومکنون خاطراقدس را اظهار، و کیفیت منازل‌وآب وآذوقهٔ معابررا استفسار ، و رؤسای لشکر را مأمورتهیه وتدارك‌آن‌سفر خیریت اثرفرمودند. چند روز که از اشغال جهانبانی فراغ روی داد ، بارگاه فلك اساس سلطانی را، که نقش‌بدیع طبع میمنت قرین بود ، همدوش خیمهٔ زر نگار گون فلك نموده ،آسمان دیگری بر روی زمین افراختند و چرخ اعظم را ، که‌حاوی این نیلگون‌قباب‌بود، محویّ آن خیمهٔ کهکشان طناب فرموده ورصدبندان اختر شناس را ازتعدّد فلك اطلس‌در شبههٔ حیرت انداختند . * با وصف اینکه شرب شراب مخالف مشرب آن جناب بود ، در آن چند روز برسم تفنّن وآبگردش هر روز درآن بزم سپهر بسطت‌بگردش اقداح راح ریحانی پرداختند . *(۱)

نظم :

در سرای مغان رفته بود و آب زده
نشسته پیر و صلائی بشیخ و شاب زده
سبو کشان همه در بندگیش بسته کمر
ولی ز چتر کله چتر بر سحاب زده
شعاع جام و قدح نور ماه پوشیده
عذار مغبچگان راه آفتاب زده .

صحرای مغان چون سرای مغان نشأهٔ خیز وطبع جوانان(۲)چون

---

۱ ــ درنسخهٔ « ح » عبارت بین دوستاره وجودندارد .

۲ ــ درنسخهٔ «خ» : «خوبان»

دم پیرمیخانه نشاط انگیز گشت. دردوّم ذیحجةالحرام آن سال فرخنده‌فال، رایت نصرت اشتمال بعزم تسخیر قندهار از جولگای مغان دراهتزاز درآمده از گرمرود و هشترود اردبیل، که بوفور آب‌وعلف اشتهارداشت، روانهٔ قزوین ونامه همایون بعزّ نفاذ پیوست که ابراهیم خان درمنزل قراچمن، که‌ازتوابع محال گرمرود است، با سپاه آذربایجان بموکب فیروزی نشان ملحق شوند. بعد از ورود به قراچمن ظهیرالدوله ابراهیم خان نیز سعادت اندوز خدمت گشته، چون طائفهٔ بلباس، که متعلق بخاك روم است، فزون ازحدّ و قیاس مصدرحرکات زشت اساس‌شده‌بودند، فوجی‌ازحکّام کرام و سپاه‌انجم احتشام را بسرکردگی[1] شاهزاده‌نصرالله میرزا وجناب‌ظهیرالدوله ازراه ساوجبلاغ مکری‌برسم سبای‌بتاخت آن‌جماعت‌مأمورساخته، مأمورین‌درعرض‌دوشبانروز چهل فرسخ راه طیّ کرده وارد مسکن آن جماعت گشته، هزار نفر ازآن طائفه‌را، که فرصت فرارنیافته‌بودند، تاخت‌بلیغ کرده، براحدی‌ابقانکردند و بقیّهٔ ایشان درموضع مشهور به‌ترکش، من اعمال‌مکری، سرکوه را سقناق نموده دست بر ترکش جلادت زده مهیّای مدافعه گشتند. دلیران نصرت‌قرین ازاطراف کوه یورش برده سقناق ایشان را، که مکان بسیار صعب بود، بتأیید یزدانی درکمال آسانی بحیطهٔ تصرّف در آورده، هزار نفر بیشتر از ایشان با دو نفر سرکردهٔ معتبرآنها را عرضهٔ شمشیر تیز کرده، تتمّه‌خودرا بقلل جبال کشیده فرارنمودند. ابراهیم‌خان با عسکرآذربایجان روانهٔ‌تبریز وشاهزاده‌مرتضی‌قلی‌میرزا (= نصرالله‌میرزا) باقشون‌رکابی‌عازم‌موکب‌والا گشته، درروزورودکوکبهٔ‌همایون‌بدارالسلطنهٔ‌قزوین * عشرت‌قرین *[2] باردوی ظفرآیین پیوست، و از اخبارات مسرت افزا که در خلال این احوال معروض سدّه سپهر تمثال شد، مقدّمهٔ فتح بحرین بود.

۱ ـ درنسخهٔ « ح »: « فوجی از فرماندهان لشکر فیروزی اثر را بسرکردگی. »

۲ ـ درنسخهٔ «ح» و«ط» عبارت بین دوستاره وجود ندارد

تبیین این مقال آنکه: در حینی که محمد تقی خان بیگلربیگی فارس در جولگای مغان از درگاه عالمیان مطاف رخصت انصراف حاصل می کرد ، حضرت ظلّ اللهی درباب استخلاص و انتزاع بحرین، که چندسال در تصرّف شیخ جبّار هوله‌ای بود ، بلفظ مبارك تأکیدات بلیغه فرمودند . محمد تقی خان بعد از ورود به شیراز فوجی ازقشون فارس را به‌قلعهٔ‌نادریّه بعزم تسخیر بحرین پیش از خود فرستاده ، و خود نیز در شرف حرکت درآمد. چون قبل از ورود بیگلربیگی ، شیخ جبّارعازم کعبهٔ معظمه گشته قلعه را بنایب خود سپرده بود ، نایب مزبور بعد از مجادلات متواتره طاقت قلعه‌داری را از خود مسلوب یافته فرار و بیگلربیگی قلعه را تصرّف کرده کلیدآنرا بدرگاه معلّی‌ارسال داشته ، و در ازاءِ این معنی(۱) بخلاع فاخره عزّ اختصاص یافت و ولایت بحرین نیزعلاوهٔ ولایت ضبطی و حکمرانی بیگلربیگی مزبور گردید . دراثنای این حال عریضه‌ای از جانب دلاورخان تایمنی مشعر بر اظهار ندامت و عفو تقصیر خود استدعاء کردن (۲) بپایهٔ سریر گردون مسیر رسید .

توضیح این مقال آنکه : مشارٌالیه از قدیم‌الایّام باایل تایمنی در محال چقچران(۳)،من اعمال‌زمین داور، سکنی‌داشته، درایّام استیلاء افاغنه بنابرزیاده سری سرباطاعت افغانان فرودنیاورده خودداری میکرد ، تا اینکه بعد از ورود موکب والا به هرات ، بنحوی که سبق ذکر یافت ، در منزل ناگهان با جمعی بمعسکرظفراثر پیوسته ، بحکومت اوبه و شاقلان وغور و ساخر سرافراز گشت. بعد ازتسخیرهرات، که رؤسای اکثر اویماقات بنا بر ضابطهٔ ملکی‌مأموربسکنای قلعهٔ‌هرات‌شدند، دربارهٔ اونیزچنین‌فرمان‌اصدار یافت ولی‌او بنا را بستیزه‌کاری گذاشت. طهماسب‌قلی‌خان جلایرسردار وپیر

۱ ـ درنسخهٔ « س» : « خدمت »

۲ ـ در نسخهٔ « ح » : « وتقاضای عفو خود بپایه سریر . . »

۳ـ در نسخهٔ «ب» ، «د» : «چامچراق»

محمد خان بیگلربیگی مدّتی با او بمدارا عمل کرده ، چون دانستند که بناخن کافرنعمتی سر زیاده‌سری می‌خارد و تا بدستیاری اقبال ابد پایدار او را گوشمال ندهندپا براه‌ادب نمیگذارد،* اورا بحسن‌تدبیربقلعهٔ هرات برده و با هشتصدنفراز کسانش گرفته*(۱) محبوس کردند . ولدان دلاور، که دراوبهٔ شاقلان می‌بودند ، بمحض استماع این خبر کوچ و بنهٔ او را با اهل واتباع بر گرفته بسمت غرجستان فرار کردند . در حینی کـه موکب والا مشغول محاصرهٔ بغداد بود ، دلاور را بحکم اقدس بدرگاه معلّی‌آوردند و ایل او را که از هزار خانوار بیشتر در دست بود به خبوشان روانه ساختند . بعد از ورودمشاٌرالیه بموکب‌همایون،حضرت‌ظلّ‌اللهی‌بنابملاحظهٔ‌حقّ‌سبقت‌خدمت که در آمـدن برکاب فیروزی مآب داشت ، او را مورد بخشایش ساخته و مشمول نوازش فرموده ، تشریف خاص واسب مکمّل با زین و یراق طلا باو عنایت کرده ، رخصت مراجعت دادند . مشاٌرالیه متعهّد شد که در ازاءِ این مواهب بعد از ورود به‌هرات کس فرستاده تا کوچ و اولاد خود راآورده، در هرات‌سکنی گزیند. هرچند که‌ازخط جبین‌اونقش‌تسویلات درونش معلوم‌و خوانا بود ، لیکن از برای اینکه بر ظاهر بینان عالم صورت ، که از کنه معانی بی‌خبرند ، حالت آن تیره درون روشن گشته وقوع آن نوع سلوك را حمل‌برنقص مروّت نسازند(۲)، بسرداروبیگلربیگی مقرّرفرمودند که‌آنچه از مال او بمعرض تلف در آمده باشد ردّ کرده ، او را باتمام ایل او، که در هرات و خبوشان باشند، مرخّص‌سازند که روانهٔ غرجستان گردد. مشاٌرالیه بموجب فرمان عمل کرده ، دلاور نیز بی‌مضایقه کـوچیده با ایل و اعوان روانهٔ غرجستان گردید . درآنجا او دست ازآستین جرأت و سر از گریبان

۱ــ درنسخهٔ «ط» عبارت بین دوستاره چنین است : «لهذا اورا باهشتصد نفراز کسانش گرفته.»

۲ــ درنسخهٔ «ح» : « لیکن‌ازبهرآنکه ظاهربینان بی‌خبرحال‌اوراعمل‌برنقص‌مروت نسازند» .

خودسری برآورده ، اوّلاً با فوجی بر سر اوبه آمده نائب آنجا را با شصت هفتاد نفر از مستحفظان علی‌الغفلة بقتل رسانید . درآن اوان سردار مأمور بفارس گشته بود ، حاکم هرات با فوجی از غازیان بتعاقب او پرداخته ، دلاور ازغرجستان بسمت کوهستان بلخ گریخت . حاکم هرات ضیاع‌وعقار آن طائفه را بمعرض تضییع در آورد و مراجعت کرد . دلاور خان باز عود بمکان خود نموده ، مقارن‌آن سردار نیز از اتمام کار فارس فارغ شده بود و از راه کرمان وارد هرات و جمعی را با دو نفر سر کرده روانهٔ ساخرساخت که باحاکم ساخر بمحافظت آن‌حدود پردازند. دلاور مجدداً بر سر ساخر رفته ، در کمین فرصت نشست . آن دو نفر سر کرده با حاکم آنجا بی‌باکانه از قلعه بر آمده ، همینکه دست ایشان از دامن قلعه گسیخت ، دلاور از کمینگاه بیرون‌آمده ، هر سه نفرسر کرده را با جمعی از مستحفظان ازدم شمشیر گذرانیده از آنجا بجانب غرجستان رفت . سردار نیز بتعاقب او پرداخته ، دلاور پای ثبات بندنکرده ، بسمت بلوچ وهزاره گریخت. سردار چون در تعاقب‌او سودی‌ندید بر گشته احشامات غرجستان را، که همیشه بر گردن کشی عادت و سر عصیان می‌افراختند ، گوشمالی بلیغ داده از آنجا بجانب میمنه و چیچکتو، من اعمال بلخ ، رفته آن محال را غارت و هزار خانوار ازسکنهٔ‌آنجا راکوچانیده ، روانهٔ هرات ساخت . بعد ازآنکه‌دلاور بطرف بلوچ‌وهزاره گریخت ، افاغنهٔ قندهار باعانت اوآمده ، او را درمحلی موسوم به قراجنگل، که درهشت‌فرسخی‌زمین داورواقع‌است، سکنی‌دادند. چون با حسین غلیجائی طریق مؤالفت می‌پیمود . حسین تزویج دختر او را پیشنهاد خاطر ساخته ، دلاور نیز بر طریق مبادله قبول این معامله کرد . حسین ازاین جواب‌برآشفته جمعی‌را بتاخت اوتعیین نموده، اوچون‌درخود آثارتوقّف ندید باز فرار کرده به غرجستان‌آمد، وازآنجا شاهزاده رضاقلی

میرزا را شفیع گناهان‌خود ساخته،عریضهٔ اعتذارآمیزبدرگاه معلّی‌فرستاده، بنا براینکه رایات جهانگشا عازم قندهار بودکار اوحواله بوقت دیگرگشته جوابی از موقف اعلی عزّ اصدار نیافت .

دربیان توجّه موکب نادری بجانب کوهستان بختیاری براهنمایی توفیق حضرت باری

سابقاً کیفیّت احوال بختیاری نگاشتهٔ‌کلك وقایع‌نگار شد ، که‌بعد از تنبیهات مکرّر ، محال جام و لنگر بسکنای آن جماعت مقرر گردید . مجدداً جمعی از آن طایفه که در زوایای جبال و مکامن خمول متواری بودند(۱) ، از تله جسته وگریخته جمعیتی منعقد ساخته از ملازمان رکابی ایشان نیز جمعی بمرور ایّام بایشان پیوسته ، وعلیمرادی (۲) نامی قائد راه روسیاهی وپیش‌آهنگ طریق گمراهی ایشان گردید. نخست از دربارمعدلت معلّی جمعی بتنبیه ایشان مأمور گشته ، در محال زز (۳) ، از آن جماعت مغلوب شدند. ثانیاً باباخان چاپوشلوبا جمعی ازخوانین وحکّام بدفع‌ایشان نامزدگشته با ایشان محاربه و غالب آمده ، و علیمرادی با معدودی سالك طریق فرار گردید. بعد ازآنکه باباخان حسب‌الامر مطاع مأمور دربارسپهر ارتفاع گردید ، علیمرادی باز فرصت جسته ، سلك جمعیّت ترتیب داده در سمت کوهستان دست دزدی و افساد برگشاد . بعد از آن سلطانعلی بیك ابیوردی و نجفقلی بیك شرباشران با فوجی باتفاق حاکم شوشتر و نائب کوه‌کیلویه بامر اقدس عازم گوشمال ایشان گشته ، در پای کوه مشهور به سالم نزول ، وچون بسرحد وضوح پیوست که علیمرادی قله کوه‌را ، که سر برسپهرمیزد ، سقناق خویش‌ساخته ، درآنجا به‌تحصّن پرداخته‌است، قشون

۱ـ درنسخهٔ «ح» : «جمعی از آنها که در زوایای جبال متواری بودند.»

۲ـ درنسخهٔ «ب» ، «و» : «علیمرادی‌نام ممیوند.»

۳ ـ در نسخهٔ « ط » : « رز »

کوه گیلویه وشوشتردرپای کوه توقف ، سلطانعلی بیك و نجفقلی بیك بپای بیباکی آهنگ فراز کرده بعد ازآنکه آن سنگلاخ صعب را بقدم سختی پیموده و بنیمه راه کـوه رسیدند ، آن طایفه جمعی از قله کوه و جمعی از کمر کوه ایشان را در میان گرفته ، بانداختن تفنگ وغلطانیدن‌سنگ مشغول گشته ، هرسر کرده‌ای را باجمعی ازعساکر و غازیان مقتول ساخته و بقیّه سپاه، که درپای کوه سالم مانده بودند، روانهٔ ولایت خودشدند . چون در آن اوان موکب جهانگشا مشغول تسخیر ایروان بود ، دفـع ایشان را بدفع‌الوقت‌انداخته، در این وقت که کوکبهٔهمایون ازقزوین حرکت کرده وارد محال جاپلق وبرورود گردید . علیمرادی سراسیمه رو بوادی نامرادی گذاشته با جمعیّت خود ، کـه عدّت آن بچهار پنجهزار غول دیو افکن پیلتن میرسید ، در محل موسوم به لیروك(۱) ، کـه اصعب امکنهٔ کوه بختیاری است ، سقناق کرده تحصن گزید . پس همّت والا عازم تنبیهٔ آن سرگشتگان بادیهٔ ضلال گشته ، فوجی از غازیان رکاب را با قشون فیلـی واردلان و همدان از جانب ولایتی کـه متصل بکوهستانات فیلی است ، و جـمعی از جزایـر چیان کـوه‌نورد را بـا سپاه شـوشتر و کـرمانشاهان از طرف دشت کرکان (۲) و فرقهٔ عظیمی از افواج قاهره را از طرف ماردشت وگروه انبوه با عساکر کوه گیلویه و جمعی کثیر از راه اصفهان بجانب هزار چم بختیاری مأمور ، و مقرّرداشتند که هرفوجی از سمت خود زوایای جبال و بیغوله های کوه را بپای سعی درنوشته ، جسته وگریخته اشراررا، که شررآسا در میان سنگ باشند ، درآورند . خود بنه وآغروق را باتفاق شاهزاده نصرالله میرزا در منزل چرپاس بروروه گذاشته با سعادت و ظفر در هشتم‌جمادی‌الثانی سنه هزار و صد وچهل ونه هجری ، ازمنزل مزبور عازم

۱ـ درنسخهٔ «ب» ، «و» : «تروك»آمده است . رك . تعلیقات

۲ـ درنسخهٔ «ب» ، «و» : «دشت کردکان»

کوهستان گشتند. همان روز بحوالی کوهی، که جمعی از آن طایفه سنگری ساخته و پای قرار استوار کرده بودند، وارد گشته، جمعی از اکراد وافاغنه را بتنبیه و دفع ایشان مأمور فرمودند. آن طایفه بمتانت مکان مغرور گشته و بمدافعه پیش آمده، مغلوب و مقهور شدند. شب از آن موضع بسنگر لیروك، که قلعه و سقناق بزرگ ایشان بود شتافته، از آنجا جمعیّت خود را بر گرفته، از آب لیروك، که‌به دزفول جریان دارد، عبور کرده پل را شکستند. چون جمعی از لشکرمنصور مأمور بودند که از راه هزار چم از آن طرف رود خانه آمده بضبط پل پردازند، مأمورین اگر چه در وقتی که آن‌طایفه از آب گذاشته بودند بسروقت ایشان رسیدند، امّا باز بمجادله پرداخته ششصد نفر از آن گروه را بمعرض قتل و اسر درآوردند. روز دیگر کوکبهٔ مسعود وارد سرپل گشته، فرمان پذیران باشارهٔ آن حضرت بساختن پل پرداخته، موکب اقدس عبور و فراز کوه عار پناه (۱) مقرّ جنود منصور گردید. در آنجا عساکر فیروزی قرین را منشعب ساخته، دسته دسته بجستجوی احوال آن طایفه بقلل جبال آسمان تمثال تعیین فرمودند. مأمورین جمعی از ایشان را در گوشه و کنار و کریوه بخاك هلاك افکنده، بقدر سه هزار خانوار را بقید اسار گرفتار کردند. از آن مکان بمحل موسوم به دارده(۲) متوجّه گشته، فوجی را بکوه بال(۳) آنجا گذاشته، واز آنجا بگذرگاه تلات توجّه آوردند. در آن مکان فوجی را با قشون الوار مأمور بجبال سمت زندیه و ممیوند تا حدود لرستان ساخته، بازسالم و غانم صرف عنان بجانب کوه سالم فرمودند، و بسه منزل وارد محل گرد بیشه شدند و بانتظام ضابطه مأمورین آن حدود پرداخته(۴)، ساحت بنوار را مطلع رایات

۱ ـ درنسخهٔ «ط» : «غارپناه»

۲ـ درنسخهٔ «ب» ، «و» : «دار دار»

۳ـ در نسخهٔ «ب» ، «و» : «کوه مالی».

۴ـ در نسخهٔ «ح» : «و بانتظام واتساق امور آن ناحیه پرداخته.»

ماهچهٔ خورشید انور ساخته از آنجا بدو منزلی للر[۱] وارد گردیدند.

ازمؤیّدات اقبال وحسن اتفاق اینکه : علیمرادی در سمت کوه کورکش [۲]، که بالگای لرستان فیلی‌پیوسته است، دربیغولهٔ کوهی پنهان گشته ، چند تن از رفقاء او بطلب آب هرسو قطره زن و عرق ریز شتاب بودند ،تا بپای‌آن کوه گذار وبجمعی از غازیان ، که تشنه کام جستجوی او بودند ، دچار گشته ، واز طریق آنها او را با کوچ و عیال و جمع دیگر که با او بودند گرفته ، بخدمت اقدس آوردند . پس فرمان قهرمان قهر بقطع دست وپا و کندن چشم او صادر گشته، [۳] دو روز درصحرای‌هستی، بی‌دست و پا دست و پا میزد تا جان بقابض ارواح سپرد ، و قلیلی از ایشان ، که در زوایای کوه ازین خطاکاری سر بسنگ میزدند ، بالتماس واستدعای رؤسای بختیاری که در رکاب همایون مقلّد بقلاده جان سپاری بودند ، مورد عفو خدیو دارا احتشام شده و بدستور با سایر طوائف خود مأمور بسکنای جام گشتند. یکماه کوهستان آسمان پیونـد بختیاری مسیر اشهب خورشید خرام خدیو گردون سریر گردیده ، از آنجا وارد سرچشمه زاینده رود شده باردوی مسعود پیوستند ، و بعداً از آنجا رایات نصرت‌آیات بجانب اصفهان نهضت فرموده ، در نهم‌جمادی الاخر خاك اصفهان بتأثیر قدوم اشرف اقدس سرمهٔ دیدهٔ مهروماه گردید .

دربیان توجّه افواج قاهره بصوب بلوچستان و نهضت موکب فیروزی شعار بجانب‌دارالقرار قندهار .

چون مدّتی بود که تنبیه و تأدیب سرکشان بلوچستان مطمح‌نظر

۱ـ درنسخهٔ «ب» «و» : «لللر» ، نسخهٔ «ح» : «لر»

۲ـ درنسخهٔ «ب» و «و» : «کور کنش»

۳ـ نسخهٔ «ط» عبارت : «علیمرادی با حال نامرادی دو روز . . .» را در اینجا اضافه دارد .

انور میبود. پیر محمد خان بیگلربیگی سابق هرات و اسلمش (۱) خان بیگلربیگی سابق تفلیس را بسرداری بلوچستان تعیین و با توپخانه و استعداد کامل روانه ساختند. (۲) در هفدهم شهر رجب از اصفهان حرکت فرموده، از راه ابرقو و کرمان و بیابان کرك لوای کشورستانی بجانب قندهار افراختند. در حوالی سیستان مراد سلطان استاجلو، حاکم باب الابواب دربند، را بسبب سانحهٔ قتل مهدیخان بیگلربیگی شیروان مقیداً بدربار فلك اقتدار آورده و او بازاء سزای عمل بیاسا رسید.

توضیح این مقال و تفصیل این اجمال آنکه: درحینی که موکب همایون از کوهستان بختیاری منصرف و وارد سرچشمه زاینده رود گردید، بعرض رسید: مهدیخان که برای انتظام بعضی امور به دربند رفته بود. مرادسلطان استاجلو، که در آن اوان بحکومت دربند سرافرازی داشت، بنابر سابقهٔ نقاری که فیمابین او و مهدیخان بود، امر بیمایه‌ای را دستآویز فساد ساخته، مردم آن ولایت را، *که بسبب مجاورت لگزیّه بهرزه‌درایی و بادپیمائی معتاد بودند*(۳) تحریك بشورش کرده، مهدیخان را بقتل رسانیدند. صدور این حرکت از اهالی دربند دامن زن آتش غضب خدیو فیروزمند گشته، سرداربیك قرقلوی قورچی باشی جلوظفرپیشرو(٤) را بایالت شیروان تعیین و با فوجی از جزایرچیان بهرام کین روانه، وحکومت دربند را به نجف سلطان قرا چورلو عنایت، ومقرّر فرمودند که سردار بیك مرتکبین را بدست آورده، تأدیب و گوشمال کامل داده، نجف سلطان را متمکن سازد. در اصفهان چند نفر از رؤسای دربند وارد

١ـ درنسخهٔ «ب» و «د»: «اسلمس» آمده.

٢ـ نسخهٔ «ح» و «ط» «عبارت خود آن حضرت» را دراینجا اضافه دارد.

٣ ـ در نسخهٔ «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

٤ـ درنسخهٔ «ط»: «لشکر فیروزی اثر»

در گاه معلّی شده معروض سدّه سینه والا ساخته که بعد از آنکه پیمانهٔ عمر مهدیخان در دست اهالی در بند پُر گشت، آنها که ساقی این بزم و مجلس آرای این قصد و عزم بودند، از مستی و غفلت هشیار گشته ، دانسته بودند که عاقبت کاسه این باده در سر ایشان خواهد شکست ، و احتساب شحنهٔ بازخواست خدیوجهان دست مرادایشان را برقفا خواهد بست، لهذا فرار کرده به‌احمد اوسمی قیتاق توسّل جسته (۱) بعضی هم گریخته بارك قلعهٔ دربند تحصن جستند . جمعی از اهل دربند که درین امر سرازرفاقت ایشان چیده بودند ایشان را از ارك به نارین قلعهٔ عدم فرستاده ، و مراد سلطان را که سرمایهٔ فساد بود گرفته ، دربند آوردند . فرمان همایون خطاب به اوسمی مزبور از موقف اعلی عزّصدور یافت تا جمعی را که باوتوسّل جسته بودند مقیّدساخته نزد سردار بیك روانه نماید . اوسمی بروفق فرمان عمل کرده ، سردار بیك ، ایشان را با بقیّه اشرار، که کوچه گرد شهرستان فساد بودند ، بر سر بازار سیاست ازپا درآویخته ، اجسادشان را طعمهٔ کلاب ساخته(۲) وجمعی را که شایسته سیاست نبودندبحکم والا کوچانیده بقلعهٔ جدید شیروان آورده سکنی داده، طایفه صور را از شیروان بجای آن طایفه کوچانیده و برده در قلعهٔ دربند ساکن ، و نجف سلطان را در امر حکومت تمکّن داده و مراد سلطان را مقیّداً بدربار سپهر اقتدارفرستاده ، که مشارٌالیه در روز ورود به تیغ تیز سر برآستان تسلیم گذاشت . بعد از ورود کوکبهٔ گیتی ستان به سیستان حرم محترم و آغروق وبنه را بسر کردگی اماموردی بیك قرقلو ، که درآن اوقات بشغل نظارت بیوتات خاصه سرافرازی داشت ، با جمعی از تفنگچیان فیروزی انتساب در سیستان گذاشته ، در دوّم شهرشوال بفیروزی واقبال ازسیستان رایت افراز لوای همایون فال گشته ، ازراه دلخك ودلارام روانه ، درهیجدهم ماه مزبورخارج قلعهٔ گرشك را مضرب خیام سپهراحتشام

۱ ــ در نسخهٔ « ح » : «پناه آورده »

۲ ــ در نسخه « ط » : «اجسادشان را خوراك مرغان هوایی کرده »

ساختند . افاغنهٔ آن مکان از در قلعه داری درآمده ، توپچیان فرنگی نژاد آتش دست باشارهٔ همایون توپهای کوه توان را باطراف قلعه کشیده [۱]، رعدآوا [۲]و صاعقه بارساخته، وزلزله در بنیان قراربروج وحصارانداختند. قلعگیان از بیم جان بردامن استیمان آویخته ، قلعه را سپردند . از آنجا کلبعلی‌خان افشار،ولدباباعلی بیك، بسرداری‌هزاره‌جات و زمین داور مأمور، و جمعی ازلشکریان را نیز بتسخیر قلعهٔ بست تعیین وبا توپخانه و استعداد تمام روانه ، و در بیست ویکم ماه مزبور کوکبهٔ منصور ازآب هیرمند عبور نموده، چون بسبب موسم زمستان صحرا خالی از علف و همگی غلات را حسین بقلعه قندهار کشیده و تتمّه را با آتش تلف کرده بود ، لهذا از کوشك نخود [۳] عازم شاه مسعود [٤] گشتند و دواب اهل اردو را مقرّر فرمودند که رفته از هزارجات غلّه حمل و نقل لشکر فیروزی اثر نمایندتا شاید باین‌تقریب حسین جلوه گرمیدان جلادت گشته ، ازقلعه بمیدان‌آید. ده دوازده روزآن مکان مقرّ کوکبهٔ عزوشان گردید . ازآنجا کنارارغنداب محاذی مـزار بابا ولی مضرب خیام دلیران عـرصه یلـی شد . در آن شب حسین با فوجی گزین ، شبرنگ جلادت را بعزم شبیخون زین کرده ، از گذرگاه آب بتیز دستی سیل بهاری برسر اردوی ظفر شعارآمد و درحوالی اردوی ظفر اثر شورش و هجوم در انداخت . طلایه داران خنجر گذار ، که مانند مژگان از عین بیداری در اطراف اردو نیزه و سنان بر کف ، صف برصف پیوسته وبسان دیدهٔ انجم واخترطرفةالعین از نگهبانی نظر نبسته بودند ، بایشان در آویخته ، جمعی را بخاك هلاك افکندند و بقیّه خائف و

۱ـ درنسخهٔ «ح» : « توپچیان فرنگی نژاد توپهای‌کوه توان را باطراف »
۲ـ درنسخهٔ «ط» : « پر صدا ساختند .»
۳ـ درنسخهٔ «ب»، «و» : «کرشك نخود .»
٤ـ درنسخهٔ « و : « شاه مقصود »

خاسر بجانب قندهار فرار کردند . اگرچه آن شب در حوالی اردوی کیهان پوی هایهوی بلند شد ، امّا صبحگاهان که پنجهٔ خورشید پرده از روی کار برداشت ، معلوم شد که حسین بود و بقصد شبیخون آمده بود . پس رایات نصرت آیات از آن مکان در اهتزاز آمده ، چون آخر سال بود و آبها طغیان داشت ، سرور گردن فراز بلند اختر اشهب گردون خرام را در لجّه سعی شناورساخته ، براهنمایی حدس و فراست از برابر قریه کوکران، دوفرسخی قلعهٔ قندهار، گذر پیدا کرده،آن لشکر انجم حساب رابا بنه وآغروق سالماً از آب گذرانیده، از سمت کوهی که یك جانب قلعه بر فراز آن واقع است آغاز عبور کرده، اگر چه توپ قلعه برتیپ میرسید ، اما خدیو ثریا جناب رعد و برق توپها را صدای ذباب انگاشته بدون اینکه چینی در جبین فوج خونخوار و یا موجی درآن بحرجهان آشوب زخّارظاهرشود ، در کمال شوکت و وقار گذشته ، در سمت شرقی قلعه بافراشتن بارگاه عزوشان پایهٔ زمین را بآسمان رسانیدند.

دربیان وقائع ئیلان ئیل مطابق سال هزاروصدوچهل و نه هجری .

شب پنجشنبهٔ نوزدهم ذیقعدة الحرام ، بعد از انقضای پنجاه وهفت دقیقه داور خاور مقام شرقی انتساب اعنی آفتاب عالمتاب بر تخت زمرّد فام فلك قرار گرفت و جنود قوای ربیعی بمحاصرهٔ دارالقرار چمن و احاطهٔ قلعهٔ گلشن پرداختند . ازمنه وساعات بهمن و دی رانوبت بست رسیده، * افواج سبك روح نسیم فروردین فاتح قلات غنچه وقیتول شکوفه گشته *(۱) عرصهٔ جهان را ازهجوم لاله و ریاحین شهرصفا ساختند. بحکم خدیوزمین داور مجلس خلدآیین برای جشن نوروزی در کمال فیروزی تزیین یافته ، آن بزم ارم نشان از طبقهای زر سرخ وسفید * گلزار مشحون بلاله عباسی

۱ــ درنسخهٔ «ح» ، « ط » عبارت بین دوستاره وجود ندارد .

گشته *(۲)، سران وسرکردگان لشکر از جامه خانهٔ همّت سرشار بخلعتهای گرانمایه آراسته پیکر گشتند. روز دیگر فتحعلی خان افشار را، که بچرخچی باشی گری لشکر فیروزی شعار سرافرازی داشت، با فوجی از چابکسوران بتاخت قلات مأمور ساختند. شب سوم اسیری از قلعه فرار و خبر آورد که حسین از رفتن غازیان خبردار گشته، هنگام شام سیدال را با چهار هزار نفر از دلاوران نامی افغان بتعاقب ایشان روانه کرده است. خدیو بیمهال فی‌الفور پای فلك فرسا را بحلقهٔ چشم رکاب آشنا ساخته سوار و با جمعی ازدلیران خونخوار عازم ایلغار گشته(۲)، ازشهرصفا عبور کردند.

از اتفاقات امور اینکه: فتحعلی‌خان تاخت‌کاملی کرده بی پاسبان و قراول ونگهبان و چنداول، در دامنهٔ کوهی بار نزول گشوده سیدال نیز بتعاقب وارد، وچون غازیان را از اندیشهٔ حزم عاری وخواب غفلت را در چشم ایشان طاری دید، بقصد اینکه علی الغفلة بر سرایشان تازد و نظم جمعیّت ایشان را ازهم اندازد، در کمین کین بخود سازی‌پرداخته، مقارن آن رایات ظفر آیات آشکار گشته. افاغنه آهنگ فرار کردند. دلیران بتعاقب ایشان مراکب خاك نورد آتشین سم را باد رفتار، و بسیاری ازآن گروه را عرضهٔ تیغ آبدار ساختند. جمعی از افاغنه را بدامنهٔ کوه متفرق وبقیّه باسیدال خود را بقلات رسانیده، تحصّن اختیار نمودند. خدیو نامدار مظفر و کامگار عطف عنان بمقرّ اقتدار کرده اسیر مزبور که این خبر را آورده و موسوم به رسول بود دامن آمالش را لبریز نقود حصول فرمودند. در هشتم ذیحجة الحرام از مکان مزبورتحریك لوای منصور نموده در مکانی موسوم به سرخه شیر که بالفعل به نادر آباد اشتهار دارد، شادروان عزّ و

۱ـ درنسخهٔ «ط» عبارت بین دوستاره وجود ندارد

۲ ـ در نسخهٔ «ح»: «جمعی از دلیران عازم پیکار شده.»

شأن را باوج آسمان افراختند . در آن مکان نزهت بنیان بمعماری رأی رزین ومهندسی طبع سعادت قرین ، قلعهٔ وسیعه مشتمل بر عمارات رفیعه و بازار و چارسوق وآب انبار وحمّامات ومساجد ورباطات وقهوه خانه طرح انداخته، آب تورنك‌را، که درلطافت آبروی کوثروتسنیم بود(۱)، درآن‌جاری ساختند . بنّایان چابك‌دست، که ازاطراف ممالك محروسه جمع آمده ودر معسکر فیروزی اثر حاضر بودند ، دست و بازوی اهتمام یازیده آغاز کار کردند ودر اندك روزی قلعهٔ مزبور درکمال متانت و استحکام بهمرسیده ، و صورت اتمام ابنیه وعمارات آن بر وضع دلنشین سخت انجام یافت . و شهر معمورهٔ خلد تمثال، *که سوادآن طعنه برغرّهٔ بیضای شهرشوّال میزد ، *(۲) بعرصهٔ ظهورآمده ، مانند ماه نوبخوبی طاق انگشت نمای‌آفاق گشت و به نادر آباد موسوم گردید . در هیجدهم ماه مزبور اشرف‌سلطان غلیجایی، که درعهد پادشاهان سلف حکومت غلیجایی بپدران او اختصاص داشت از قلعه فرار وجبهه سای دربار سپهر اقتدار گشته ، منظور نظر عنایت شده متعاقب‌آن معروض سدّهٔ سنیهٔ والا گردید که فوجی از غلیجایی بعزم دستبرد بکنار ارغنداب برآمده‌اند . فوجی از دلیران بدفع ایشان نامزد گشته ، طومار حیات بسیاری از ایشان را بزلال سیف آبدار بآب مالیدند . چون چند روز میدان بایشان داده شده بود که شاید قدم جرأت از قلعه بیرون گذارند ، بعد از وقوع این شکست دیگر سر از گریبان خمول در نیاورده ، بسپر داری متانت حصار بخود داری پرداختند . پس همّت والا بمحاصرهٔ قلعهٔ قندهار مقصور گشته ، در اطراف آن قلعهٔ سپهرمانند بفاصلهٔ ربع فرسخ قلعه جات محکم ، که دایرهٔ محیط تمام قلعه جات شش وهفت فرسخ میشد ، ترتیب دادند و بهر قلعه فوجی مأمور و در هرصد قدم برجی استواراحداث وبهربرج تفنگچی‌بحراست(۳) معیّن گشت . ثانی‌الحال چون

۱ ـ درنسخهٔ « ح » : « که در گوارایی آبرو کوثرمی‌ریخت. » ۲ ـ درنسخهٔ « ط » عبارت بین دو ستاره وجود ندارد . ۳ ـ در نسخهٔ « ح » : بمحافظت

پیادگان افغان در ظلمت شب بعنوان دزدی از میان برجها می گذشتند ، مابین هر برجی دو برج دیگر بنا شد و راه را بکلی برقلعگیان مسدود ساختند. هریك از ایشان که بتحصیل دانهٔ غلّه مانند دانه سر برمی آوردند ، مستحفظان بروج ایشان را بداس شمشیر چون خوشه از پا در می‌آوردند . در سوّم ماه محرّم الحرام سال هزار و صد و پنجاه هجری عریضه‌ای ازسر کردگان ، که مأمور بتسخیر قلعهٔ بست بودند، رسید که توپ و خمپاره بقلعه بسته وافاغنه از در استیمان درآمده ، قلعه‌راسپرده‌اند. ازموقف(۱) اعلی حاکم برای ضبط قلعه تعیین گشته ، لشکر فیروزی اثر افاغنه را بر گرفته وارد دربار سپهر اقتدار شوند. چون در حینی که بتعاقب سیدال از جنب شهر صفا عبور کوکبهٔ منصور واقع میشد، از آنجا(۲) که توپخانه همراه نبود بکار آن نپرداخته بودند ، بعد از مراجعت فوجی با توپخانه واستعداد بتسخیر شهرصفا تعیین گشتند. و درچهارم ماه مزبور معروض رأی واقفان عتبهٔ علیا شد که مأمورین شهرصفا نیز توپهای کوه توان و خمپاره‌های آتش فشان را برق خرمن جان قلعگیان ساخته ، در عرض یکروز قلعه را مسخّر ، و افاغنه آنجا را اسیر و فرمانبر ساخته‌اند . جمعی ازدلیران بمحافظت قلعهٔ مذکور ، و بقیّه لشکر بانصراف اردوی همایون مأمور شدند . درآخر ماه مزبور حرم محترم وبنه وآغروق، که در ماه شوّال از موکب نصرت اشتمال جدا مانده و چندی در سیستان بوده و ازآنجا آمده درفراه توقّف داشتند ، بحکم اقدس وارداردوی معلّی شدند . چون سیدال که قبل ازین از قندهار برآمده و از دمدمهٔ دلیران ظفرشعار فرار و در قلات تحصن اختیار کرده وبا محمد ولد حسین و جمعی از رؤسای افغان در قلات میبود ، فوجی از بهادران عرصهٔ وغا را بسر کردگی(۳) اماموردی بیك قرقلو بتسخیر قلعهٔ مزبوره مأمور ساخته ،

۱ ـ در نسخهٔ « ح » و « ط » : « حضرت » ۲ ـ درنسخهٔ « ط » : « چون »

۳ـ درنسخهٔ «ح» عبارت چنین است: «حضرت ظل‌اللهی جمعی‌ازلشکریان‌منصور رابسر کردگی.»

اماموردی بیك بعدازچندروزیورش برده ، برجی‌را که‌درسمت شرقی قلعه‌واقع بود تصرّف ، ولی‌افاغنه درارك تحصنّ جسته مدت دوماه بخودداری پرداختند . بعداًچون دیدند که سیلاب مرور زمان کوه البرزشکوه قراردلیران را ازجا در نمی‌آورد ، از باب‌استیمان‌درآمده قلعه را تسلیم‌نمودند. اماموردی بیك باشارهٔ اقدس جمعی ازتفنگچیان رابمحافظت قلعه تعیین کرده ومحمد ولد حسین را با سیدال ورؤسای‌افغان، که در آنجابودند، باردوی معلّی فرستاد . چون سیدال بنهجی که درتلو صادرات احوال اصفهان وهرات ذکر یافت مرد فساد پیشه و هنگامه طلب بود باشارهٔ والا دیدهٔ کج بین او را ازحدقه بر آورده‌ولی‌بصیانت حال‌محمدولدحسین‌از روی اعزاز و اکرام پرداختند .

در بیان‌احوال‌بلوچستان ومآل کار سرداران و سرکردگان آنجا.

سبق ذکر یافت که از اصفهان پیر محمد خان واسلمش خان را بسرداری بلوچستان تعیین، وباتوپخانه واستعداد موفور بتنبیه اشرار مأمور ساختند ، بعداز آنکه ساحت قندهار مقرّ اردوی عزّ واقتدار گردید، محمد علی‌بیك سار یولیلو،نائب ایشیك‌آغاسی‌باشی، را در نهم ذیحجةالحرام‌با جمعی‌بتنبیه شیرخان بلوچ وبلوجیه شورابك، که درمقام شورانگیزی بودند ، روانه فرمودند ، و در دو فرسخی شورابك طایفهٔ بلوچ از وارد شدن لشکرمنصور مطّلع ، جمعیّت کرده به عساکرفیروزی مآثر محاربه و آغاز ستیز وآویز کردند.هشتصد (۱) نفر ازایشان عرضهٔ شمشیر تیز شده، واستر واشتر بسیار بحیطهٔ ضبط و کسب‌درآمد. بعداز استیصال آن گروه چون‌طایفهٔ شیرخان که در حوالی خاکی(۲) سکنی‌داشتندبروباه بازی درآن نواحی گاوتازی می کردند شیرشکاران را بتنبیه ایشان ایلغار، وحوالی فجر در هنگامی که

۱ــ در نسخهٔ «ب» و «و»:«هفتصد»

۲ــ :در نسخهٔ «ب» و «و»:«جاکی»

چرخ پلنگ‌خو هنوز دم گرگ از کنار افق بیرون و اظهار نکرده و شیر خان در گوش فیل‌خواب‌خر گوشی کرده‌بود، بپای جلادت برسر ایشان ریخته، فوجی ازایشان را با شیرخان سر کردهٔ آن جماعت از پا درآورده، تمامی مساکن واماکن ایشان را بعرض نهب واسر درآوردند . حکم والاعزّ نفاذ پیوست که‌محمدعلی‌بیك‌بامأمورین‌رفته، درجالق‌وخاران‌بسرداران‌بلوچستان ملحق‌شود وبعداز آنکه انجام‌کارآنجا شد، عازم شورابك‌وبتسخیرقلعه‌جات آن نواحی پردازد . در سوّم ماه محرّم سال هزار وصد وپنجاه هجری امیر محبت خان و امیر امتیازخان ولدان عبدالله‌خان ، که حقیقت اخلاص ورزی های او نسبت باین دولت ابد پیوند سابقاً نگاشتهٔ کلك اجمال شد ، وارد دربار سپهرمدارشده‌وبخلاع‌واسب‌وشمشیرونوازشات‌دیگر قرین‌افتخار گشته ، مجدّداً امیر محبت‌خان برتبهٔ ایالت بلوچستان سرافرازی یافته و حکومت شورابك‌به‌مهراب سلطان نامی، که بقدمت‌خدمت(۱) اتّصاف‌داشت عنایت گشته‌با جمعی‌ازغازیان‌مأمور گشته که بمحافظت قلعه وضبط غلاّت فوشنج‌پردازد، ودوهزار نفراز فرقهٔ کاکری وترنی(۲) که جمعیّت کرده قلعهٔ فوشنج‌رامحصور نموده‌بودند، چون‌ازاین‌طرف‌نیزفوجی‌بمعاونت‌مهراب‌سلطان برای‌رفع‌اشرارمأمور گشت،جماعت‌اشرارراه‌فرار پیمودند.اگرچه سرداران مصدرکاری که‌درایّام‌سرداری‌شدنداین‌بود که‌قلعهٔ جالق‌را ، که بمتانت حصار اشتهار داشت، یورش برده بحوزهٔ تصرّف درآوردند . امّا چون پیرمحمدخان سردار بزرگ مرد کم عقل وزیاده سر و شخص وجودش بناسازی وستیزه رایی مخمّربود، بمحض لجاج از اسلمش خان جدا گشته برسرخاران نرفته غاریان رابدشت و کریوهٔ پرمهالك درخطر انداخته ، وجمعی‌ازلشکریانش‌را بتشنگی وبی آنوقگی تلف و دواب واسباب ایشانرا بر طرف ساخته بود .

۱ ـ در نسخهٔ « ط » : « بندگی و نوکری »

۲ ـ در نسخهٔ «ب» : «تزینی»

لهذا فتحعلی‌خان چرخچی باشی ومحمد علی بیك قرقلونایب ایشیك‌آغاسی باشی ، بحکم والابچاپاری رفته، پیر محمدخان را گردن زده ، سراو را با قشون های مزبور بدرگاه معلّی آوردند .

دربیان تسخیر ام‌البلاد بلخ ووصول‌عمر بدخواهان‌از غره بسلخ

سابقاً صورت تحریرپذیرفت که شاهزاده کامگاررضاقلی میرزا از موقف اعلی مأمور تنبیه علی مردانخان حاکم اندخود، که دردادن کوچ عزیز قلی بیك دادخواه و باقی افشاریهٔ آنجا از باب امتناع در آمده بود، گردید. بعدازآنکه‌ساحت قندهار مقرّ‌الویهٔ‌نصرت شعار شد، شهزاده نیزدر خراسان تدارك توپخانه واستعداد وسرانجام اسباب سفر خیر بنیاد کرده ، از راه بادغیس و ماروچاق متوجه‌اند خودگشت(۱) . چون‌ولایت اند خود معظم ولایت بلخ‌بود و بسکنای ایل افشار اختصاص داشت ، بورود کوکبهٔ مسعود شاهزاده بدو سه منزلی بلخ ، افشاریهٔ آنجا علی‌مردانخان حاکم‌خود را گرفته‌و دست آویز خود ساخته، باستقبال موکب شاهزاده شتافته ، کلید قلعه را بدوسپردند. سکنهٔ‌شبورغان نیز چون طایفهٔ جلایر بودند ، در عالم ایلیّت از باب‌اطاعت درآمده‌و رسم انقیادبجاآوردند(۲).شهزاده بعدازانتظام امور آن دو ولایت علی مردانخان را با چند نفر از رؤسای آن طایفه روانهٔ دربار معلّی ساخته، خود متوجه آغچه شده اهالی آنجا نیز شرط خدمت بجا آوردند.(۳) درغرّه ربیع الاول بنه وآغروق را باجمعی‌از تفنگچیان‌در شش فرسخی بلخ گذاشته، خود در سه فرسخی نزول و صبح روز سوّم که خسرو خاوری علم برطارم چارم‌زد، باکوکبه واحتشام واستعداد تمام رایت توجّه بجانب بلخ افراشت . طلیعهٔ سید ابوالحسن‌خان والی بلخ نیز در یك فرسخی شهر از میان باغات ظاهر گشته ، چون جمعیّت‌مشارالیه موفور و نهر های عمیق در سر راه مانع عبوربود، شاهزاده سپاه منصور رادسته‌بدسته

۱ ـ در نسخهٔ « ح » : « به اندخود رفت . »
۲ ـ در نسخهٔ « ط » : « رسم اطاعت بجاآوردند . »
۳ـ نسخهٔ «ط» کلمهٔ شاهزاده‌اضافه را دارد .

پیاده کرده، در آن نهرهای شکسته و باغات مترا کم بستیز و آویز مشغول ساخت. مخالفین پس از آن روی بر تافته ببالای بروج وحصاردرآمده بمدافعه پرداختند. دلیران سپر جلادت برسر کشیده ، قدم برفراز حصار گذاشته ، دست بتیغ خصم افکنی یازیده ، بسیاری را از شهربند هستی دوروغازیان دروازه را تصرّف کردند[۱]. ابوالحسن خان ورؤسای بلخ بارك تحصّن جسته ، بخود داری پرداختند . ازین طرف نیز فرمان پذیران بحکم شاهزاده توپهای قلعه کوب وخمپاره هارابارک بسته، سه شبانروز رخنه افکن بنیاد حصاروآتش افروز خرمن ثبات وقرار سکنهٔ ارك میبودند ، تا اینکه قلعگیان را بالکلیه سلب صبر و توان گشته ، از درعجز در آمدند و تمامی اهالی باقضات وسادات و اکابرو اعیان جبهه‌سای دربارشاهزادهٔ والاتبار گشته ، قرین عفو وبخشایش وهمگی سران وسر کردگان اوزبکیه وطوایف بلخ و توابع فوج فوج و بلوك بلوك بموکب شاهزاده پیوسته، مشمول نوازش[۲] گردیدند . وجمعی ازخوانین که بعداز شکست والی بچپاول وتاخت سقناق مأمور گشته بودند ، اکثر محال را عرضهٔ نهب واسر ساخته حصار شادمان وقلعهٔمور را بتصرّف در آوردند ، واهالی قندوز، که‌در بیست وپنج فرسخی بلخ واقع است، تا حدودبدخشان ازانتشار آوازهٔ غلبه وقهر سپاه ظفردستگاه درصدد انقیاد درآمده، آن‌ولایت نیز ضمیمهٔ ممالك محروسه گردید. در روز هفتم ربیع‌الثانی آن‌سال همایون فال چاپار ازجانب شاهزادهٔ کامکار واردوخبر فتح بلخ را معروض عاکفان سدّه جلال ساخت. اگرچه شاهزاده‌خلاع‌واسبانی که‌چنان سردار عظیم‌القدر را لایق و سزاوار باشد همراه داشت ، لکن در ازاء این فتح نمایان دوالف وچهل هزار نادری، که باصطلاح متعارف دوازده هزار تومان باشد، باسیصد دست خلعت و چندراس‌اسب‌بازین‌ویراق طلامکلّل بجواهرات گران‌بها، بنزد شاهزادهٔ عالی گوهر ارسال داشتند که فراخورخدمت بهریك از

۱ ـ در نسخهٔ « ح » : « دروازه را بدست‌آوردند . »

۲ ـ در نسخهٔ « ط » : « عفوخطاپوش آن شاهزاده»

سران وسر کردگان سپاه عطانماید. امّا در باب عبور از آب آمویه امری از موقف فرمان صادر نگشته مقرّر گردید که اوضاع بلخ را منتظم وآذوقهٔ وافر سرانجام کرده، تدارکات بلیغه بعمل آورده چگونگی را عرض نماید. شاهزاده بانتظارجواب نپرداخته،بلخ را فی‌الجمله‌انتظامی داده ازآب‌آمویه عبور نموده از راه قرشی عازم بخارا گشت . ازآن‌طرف نیز ابوالفیض‌خان شاه افراسیاب جاه بخارا از ایلبارس والی خوارزم استمداد ، و چهل پنجاه هزار نفر اوزبکیه وایلات ترکستان را در سلسلهٔ جمعیّت انعقاد داده در کمال استعداد وارد قرشی گردید . هرچند تعداد لشکر نصرت اثرشاهزاده زیـاده از ده دوازده هزار نفر نبود ، امـا بفحوای «اَلشِّبلُ یُخبِرُ عَنِ الاَسَد» شاهزاده عدّت خصم را در برابر فوج نصرت اشتمال ، مانند فوج غراب در جنب شهباز تیز چنگال دانسته، متهورانه بکوشش پرداخت . پادشاه بخارا مغلوب وجمع کثیر از لشکر اومقتول گشته، در قلعهٔ قرشی متحصّن شدو لشکر خوارزم بدون تلاش ورزم‌بسمت‌هزیمت عزیمت نمود(۱). پس‌شاهزاده بقصد تسخیرشلدوك(۲) ، که در نزدیك قرشی واقع و در سر راه سپاه‌نصرت پناه بود، رایت نهضت افراخته از چهار جانب طرح یورش انداخته، بقهر و غلبه بر قلعه مستولی شده اهالی آنجا را عرضهٔ شمشیر ، وآن سرزمین را بحیطهٔ‌تسخیردرآورد.لیکن‌باباخان‌چاپوشلو، که‌ازرؤسای‌لشکروبیگلربیگی هرات بود ، در اثنای یورش بضرب گلوله وداع هستی نمود. از اتفاقات در همان اوان که ازکار قرشی فراغت روی داده بود ، شخصی از اشقیاء وفتنه جویان اوزبك که‌ازجوی روان دست طمع شسته(۳) ، خود را دفعةً به‌عزیز قلی بیك دادخواه رسانیده ، اورا بزخم کاری از پا درآورد. حاضران‌نیز فی الفور در او درآویخته، اورا همانجا پاره پاره وبتیغ خونخواره ازدیارهستی

۱ ــ در نسخ « ح » و « ط » : « عقب نشست . »

۲ ــ در نسخهٔ « ط » : « شلاوك »

۳ــ در نسخهٔ «ح» : «شخصی از اشقیاء که دست ازجان شسته. »

آواره کردند (۱). چون این خبر بعرض آقای دادخواه اعنی خدیوداد گر رسید، فرمان همایون خطاب بشاه افراسیاب جاه بخارا وبزرگان ترکستان عزّ صدور یافت ، مشعر براینکه‌چون‌آن‌سلطنت مآب سلیل سلسلهٔ سلطنت چنگیزخان و دوحهٔ خاندان ترکمان‌می‌باشند ، مقرّر فرمودند که شاهزاده بکار بخارا نپرداخته و ازآنجا که در عالم‌ایلی تمکّن‌آن والاجاه بر اورنگ سلطنت موروثی، منظور نظر اقدس میباشد ، چند نفر از رؤسای آن دیار را برای بنای کار واستقرار امور آن مملکت روانهٔ دربار سپهر اقتدار سازند. ونیز حکم همایون بشاهزاده مرقوم شد که منشور عزّت را برای شاه‌والاجاه ارسال داشته، خود معاودت به بلخ نموده بانتظام واتّساق امور آن مملکت پردازد، وهرگاه اهالی توران راه فرمان‌باقدام امتثال پیمودند فبهاالمراد ، والاّ بتأیید الهی از دست جنود قضا گوشمال خواهند یافت . پس شاهزاده حکم همایون را فی‌الحال برای‌شاه‌والاجاه ارسال وترك محاصرهٔ‌قرشی کرده ازآب‌آمویه‌عبور(۲)،وساحت‌بلخ را مقرّ کوکبهٔ منصور ساخت .

امّاحقیقت‌حال‌زمین‌داوراینکه‌درحین‌ورود کوکبهٔ‌مسعودبه کرشك، سرداری زمین داوروهزارجات به‌کلبعلی‌بیك کوسه احمدلوعنایت گشته، او راباتوپخانه‌واستعداد تمام‌روانه‌ساختند.مشارالیه مدت‌نه‌ماه بمحاصرهٔ‌آن قلعه پرداخته کاری نساخت، ودرآخر کار بنای یورش گذاشته ، بعضی از افاغنه نفاق اندیش راکه در معسکر او بودند نزد خویش طلب‌داشته، بایشان‌ممهّد ومعهودنموده بود که رفته افاغنه‌ای‌را که مستحفظ‌بروج‌اندباخود همداستان سازند که درحین یورش بروج دروازه را بدست‌دهند. آن جماعت بـاین بهانه رفته قلعگیان را خبردار وهمگی را در وقت آماده‌کار ساختند. بعداز آنکه غازیان درشب معیّن از بیرون بعزم قلعه‌گیری دامن جلادت برمیان

۱ـ درنسخهٔ«ط»: « اورا همانجا پاره پاره وازدیار هستی آواره کردند. »

۲ ـ در نسخهٔ « ح » : « گذر . »

زده وسپربی باکی را برروی کشیده با اقدام تهوّر بجانب قلعه دویدند ، هریك خود را هدف چندین گلولهٔ جانسوز دیده، تدبیر را مخالف تقدیـر یافته، جمعی کثیر از قشون وچریك لگزیّه فراه ازآن حرکت بی‌هنـگام بقتل رسیدند ، لهذا سردار را در ازاء این سوء حـزم وقصور عزم معزول و بدرگاه معلّی طلب فرموده برای اصلاح کارش حکیمانه چوب تأدیب‌را، که حکم چوب چینی‌داشت، موافق مزاج او یافته ، براو جاری‌ساختند-هریك ازچاکران را سربرفلك رسیده بود اما اورا پابفلك رسید-الحاصل‌دیوانقلی بیک‌افشارعلمداریاشی‌رابا‌تفاق‌بیک‌سلطان‌میش‌مست‌توپچی‌باشی‌بآن‌خدمت نامزد و باسباب نقب کندن وآلات یورش بردن روانه ساختند. مأمورین از روی جدّ وجهد بکندن نقب وبردن‌سیبه پرداخته و در دهم شهر شوّال آن سال خجسته مآل نداخان‌افغان ، کـه ازجانب حسین‌بحکومت زمین داور منسوب بود، ندای امان بگوش غازیان رسانیده، ولد خود را بعزم استیمان بپایهٔ سریر فلك بنیان فرستاده، قلعه را تسلیم سرکردگان نموده، بموجب حکم همایون با افاغنه‌ی که مستحفظان آن حصار بودند، باتفاق یاری بیك سلطان بدرگاه معلّی شتافت،وازجان و مال‌بخشش یافت(۱) . چون افاغنهٔ قندهار چندسال‌بود که درجمع ذخیره وتهیهٔ اسباب قلعه‌داری‌می کوشیدند، و بکثرت آذوقه* وعدّت خود*(۲) و متانت مکان مستظهر گشته، پشت بدیوار اطمینان داده‌ در پناه حصار قلعه داری تحصن داشتند، مدت محاصره ده ماه کامل امتداد یافت . در نهم شهر شوّال عزیمت یورش در خاطر اقدس تصمیم یافته،اوّلاً جمعی‌ازسربازان‌معارك‌جلادت‌بتسخیر برجهای‌خارج قلعه‌پرداخته وآنهارادرحیطهٔ‌تصرّف درآوردند که ازآنجمله‌برج‌عظیمی‌بود، که برفرازتپه رفیع واقع وفوجی از افاغنه با چند توپ مستحفظ آن برج بودند ، آن را

۱ ـ در نسخهٔ « ح » عبارت بعد از «شتافت» چنین است: « و موقف آن سرور را نجاتگاه خود یافت . » ۲ ـ در نسخهٔ « ط » عبارت بین دو ستاره وجود ندارد .

بتأیید الهی مسخر کرده تمامی مستحفظان را زنده گرفتارساختند و بعد از آن بتسخیربرج سنگین پرداختهوآن برج را، که در سمت شمالی قلعه در جانب چهل زینه در قلّه کوهی بسیار بلند واقع است و بقلعهٔ قندهار اشراف دارد ، دلیران بحکم همایون دامن جلادت بمیان زده ، بپایمردی عزم بلند آن را با چهارده برج دیگر ، که از بروج فلك افزون و در فرازآن کوه سپهر نمون طعنه زن چرخ نیلگون بود وسیصد نفر ازافاغنه قدر انداز بمحافظت آن اقدام داشتند ، تصرّف و بکمند اقتدار در شرفات تسخیر آن قرار گرفتند ، و افاغنه بروج تمامی بمعرض قتل واسر درآمده، و خمپاره های ثعبان دهان و توپهای کوه توان ، که گلوله‌های هر یك بوزن هفت وهشت من بود، ازچنان راهی صعب که پیاده را عبور ازآن بسهولت ممکن نبود، بهزار جرّثقیل بالا کشیده ، برقلعگیان و برج مشهور ببرج دده ، که درجانب غربی قندهار واقع‌است ، بستند . الحق عقل محال اندیش ازوقوع این امر غریب در وادی‌حیرانی وتنگنای سرگردانی است، هرکس آن راه تنگ و فضا پر پیچ و خم ، و آن کوه بلند آسمان توام را برأی العین دیده باشد ، بیقین خواهد دانست که بالابردن توپهای کوه مانند از چنان مکانی* که عنقای فلك سیر وهم از تصور قاف قله‌اش پسر میریزد،*(۱) منوط بنفاذ امر پادشاهی ، و چنین‌حکمی البته تالی‌حکم الهی خواهد بود. القصه از برج سنگین توپ وخمپاره را برحال قلعگیان مظهر فحوای صدق انتمای **وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجارَةُ**(۲) ساخته ، پیکرهیولانی برج‌دده را ازصورت‌جسمی‌انداختند . بعدازآنکه بنیان قراربرج دده تزلزل پذیرفت، چون‌جماعت‌بختیاری، که باستحفاظ آن سمت اقدام داشتند،مکرّر داوطلب و مستدعی اذن یورش بودند ، از طایفهٔ مزبور و اکراد چشمگزك ،

۱ ــ در نسخهٔ «ح» عبارت بین دوستاره وجود ندارد .

۲ــ سورهٔ ۲ ، آیهٔ ۲۳ : «آنکه هیزمش مردم باشد و سنگها .»

وافغان ابدالی ازهرطرف سیصدنفر درروز پنجشنبهٔ بیست ودوم شهرذیقعده ، بامر همایون مهیّای کار گشته ، هنگام طلوع فجر بجانب آن برج یورش بردند . چون افاغنه پیش از وقت مطّلع گشته مهیّای دفاع بودند ، قریب دویست نفر از داوطلبان مقتول ومجروح گشته، عروج بر شرفات قصرمقصود میسر نگردید. پس دوباره بعزم یورش مصمم گشتند که بعد از انقضاء جشن نوروز فیروز سلطانی یورش اندازند .

در ذکر وقایع یونت ئیل موافق سال فرخنده فال سعادت اشتمال هزاروصدوپنجاه هجری

هنگامی که شهرستانیان سیاه و سفید لیالی و ایّام شهرذیقعده را ماه‌طالع ازغرّه بسلخ پیوست نوروزکامرانی رسید. یعنی درشب‌جمعهٔ سلخ‌ماه مزبوربعدازانقضای شش‌ساعت و کسری، داور زرّین افسرمهر برسم‌شبیخون عزم تسخیر دارالقرارجهان کرد و ببرج حمل درآمد . افواج سبک‌روح صبا و شمال بصاحب لـوایی سروسهی و رایت افرازی بهـار بچیره دستی چنار مهیّای یورش گشته، بجانب دارالملک گلشن روآوردند . نیلوفر باصولت‌وفرّ قدم بر فرار کنگرهٔ شاخ بلند گذاشت ، وزنبق برسر چهاربرج حصارچمن، بیرق بنفش پرچم‌برافراخت. افغان غراب‌و کلاغ(۱) بنغمهٔ‌قمری و عندلیب تبدیل یافت، ونالهٔ جغدوبوم از بوم‌چمن(۲)بصفیر تذرو و سارک معاوضه‌شد. طوطیان شکرخای که از شورانگیزی دی تلخ مذاق بودند،درقندهارشیرین بیانی شکر افشان شدند ، و افواج زاغ و زغن ، که در عرصهٔ چمن مسکن گرفته بودند ، وطن رانعیق غراب‌البین گفته، درحسرت آشیان مانندفاخته کوکو زنان گشتند . چون خسرو گیتی‌ستان آفتاب جهانتاب هندِ ظلمت

۱ ـ درنسخهٔ « ح » : « نوای کریه کلاغ وغراب »

۲ ـ در نسخهٔ « ط » : « در دارالمرزچمن »

را مسخّر و دارالخلافهٔ جهان را بنور وجود خود منور ساخت . جنود هندی انجم و کواکب ازمدارات بروج راه تواری گزیدند وممالك بنك‌بهارنوروز وقلاع فتح وظفربرروی جهانیان گشاده گشته ، *قلعهٔ بهمن‌فتح‌وازدیوان قضا صوبهٔ بهاء وبلاد سنبل وحصار فیروزهٔ سبزه بچاکری نفس نباتی مقررومعین گردید*(۱). فراشان‌بافروشأن‌بافراختن‌بارگاه‌آسمان‌سا ونصب‌اورنگ‌عرش فرساپرداخته‌وفلك‌اطلس‌درعرصهٔ غبرا(۲) ظاهرنموده، پایه‌زمین را برآسمان افراختند ، و مجلس‌آرایان محفل ارم نگار در کمال فرّوزیب بنظم‌وترتیب بزم نوروزی دست گشادند . رؤسای لشکر و کبرای عسکر و امرای نامدار و عظمای کامگار از جامه‌خانهٔ همت سرشار مانندزرّین کلاهان انجم‌و اختر و نورانی لباسان ثوابت و سیّار بخلعتهای طـلا باف والبسهٔ زر تاری‌برودوش آراسته،درحواشی‌آن محفل مینومثال فراخور رتبه‌وشأن نشستندوایستادند. گنجوران‌کامل عیار طبقهای اشرفی چون اطباق چرخ هشتمین نثارآن بزم نصرت قرین‌ساختند . بعدازغنچه‌گشایی‌باغ وگلزارنوبت قلعه‌گشایی‌اقبال ابد مدارگشته ، در همانروز فیروز بتهیهٔ اسباب یورش پرداختند . چـون طایفهٔ بختیاری دراوّل مرتبه داوطلب گشته کاری نساخته بودند ، باز ایشان را باین امرمأمور وسه چهار هزار نفر از دلیران خونخوار وسربازان عرصهٔ گیرودار رااانتخاب کرده،در شب دوّم ذی‌الحجة خود همراه رفته ،دراطراف قلعه در بیغوله‌های سنگ و زوایای کوه وخفایای جبال در کمین گذاشتند ، و خود نیز آن شب را در برج چهل زینه در پناه کـوه در جاییکه از نظر قلعگیان مستور بـود بانتظارطلیعهٔ سلطان روز ، کـه غیرت روز نـوروز و رشك شب وصل مهوشان دلفروزبود،اختفاء گزیدند ، تاهنگام ظهرآن‌روز، بدون‌اینکه قلعگیان ادراك این‌معنی نمایند، درهمان بیغوله توقّف‌فرمودند

۱ ـ در نسخهٔ « ح » عبارت بین دوستاره وجود ندارد .
۲ ـ در نسخهٔ « ط » : « خاکی »

در اول ظهر، که‌اعدای عصر دولت بیزوال را دم واپسین بـود ، نماز ظهر را ادا واستعانت ازایزد بیهمتا کرده ، نخست ازجانب برج دده سورن انداخته شورش یورش درافکندند . چون سیبه آن سمت بطایفه بختیاری متعلق‌بود آن گروه را بخت یاری کرده ، قـدم بر فراز سلّم مقصود گذاشته ، برج را تصرّف کردند . از آنجا بجانب برج مشهور به چار برج هجوم آور گشته تا مستحفظان‌آنجا بخود پرداختند بیرق استیلاء درآن‌مکان افراختند .افاغنه سه مرتبه بهیأت مجموعی بجـانب چار برج متهاجم گشته ، لازمهٔ خیرگی بتقدیم رسانیدند ، امّا چون فوج فوج از جزایرچیان و تفنگچیان آتش‌دم خنجر گذارمریخ‌صلابت‌برسم کمك بدلیران قلعه گیرمی‌رسیدند ،آن‌طایفه بناچار از چیره دستی جنود قـاهره سر کوب بلیغی یافته روی برتافتند . بهادران نصرت‌قرین نیز که در کمین کین بودند ، ازاطراف‌زورآورشده (۱) بپایمردی تلاش از نردبانها، که ترتیب یافته بود ، بحصارقلعه صعود و عروج و ضبط دروازه و بروج‌را کردند وقلعه بحیطهٔ تسخیر درآمد . حسین‌باقلیلی از افاغنه* فرصت جسته‌بعضی‌اززنان‌خودرابرداشته*(۲) به‌قیتول، که‌درجانب جنوبی قلعه در فراز کوه‌واقع بود، گریخت ، و بقیه آن طائفه ذکوراً واناثاً عرضهٔ شمشیر و اسیر کمند تقدیر گشتند . باشارهٔ والا توپهایی که در بالای کوه و حصار قلعه بود بر قیتول بسته ، ازآن آوازهای رعد خروش انهدام اساس دولت وقصور قصرشوکت حسین را اخبار، و از خواب غفلتش خواهی نخواهی بیدار کردند. روزدیگر که شمع(۳) جهان‌افروزخورشید،ازشبستان لیل بی‌حجاب از زیر پرده احتجاب برآمد .(٤)زینب نام خواهربزرگ‌خود را، که‌عاقلهٔ‌او بود،باچند نفرازسر کردگان غلیجابی‌برسم‌ننوات، که‌باصطلاح افغان عبارت از دخیل بوده باشد ، بخدمت اقدس فرستاده ، فرمان امان از

۱ ـ درنسخهٔ « ح » : « بحمله پرداخته »

۲ ـ در نسخهٔ « ط » عبارت بین دوستاره وجود ندارد

۳ ـ درنسخهٔ « ح » :« شمس»   ٤ـ نسخهٔ « ط » کلمهٔ «حسین» را اضافه دارد .

موقف عفو و احسان خـدیو زمان حاصل کرد . روز بعد باولدان محمود و اقوام و اتباع خود وتمامی رؤسای‌افاغنه ،آن منشور[۱] نجات را تاج تارك افتخار و سرمایهٔ اطمینان و استظهار کرده ، در بارگاه زرین قبابی ، که در خارج دروازهٔ باباولی مخصوص‌نشیمن‌آن حضرت بذروهٔ عیوق افراشته‌بودند، بشرف پابوسی‌سربلند و بنوید جان‌بخشی ومرحمت بهره‌مند گشته ، وهمت بحر خاصیت والا نظر قبول بمال و غنائم قلعگیان ، کـه از تعداد واندیشهٔ محاسبان بیرون بود ، نیفکنده همگی آنها را بدلیران جانسپار عنایت و حسین را با اولاد و اقربا وبنی‌اعمام‌و مالی که مالك بودند ، روانهٔ‌مازندران و سکنای ایشان را درآن ولایت مقرّر داشتند . چون ذوالفقارخان‌ابدالی با احمدخان برادرش که سابقاً از هرات فرار کرده بقندهار رفته و حسین آنها را گرفته محبوس می‌داشت ، درروز فتح قلعه ، ایشان نیزازمحبس‌نجات و بدارالامان حضرت ظلّ‌اللهی‌توسّل جستند. وبعد مرحمت بیکران‌خاقانی ایشان را نیز مأمور بمازندران ، و از مالیات دیوانی معیشت بقدر کفاف در وجه هریك مقرر فرمودند . طائفهٔ غلیجایی مشتمل بر دو گروه میباشند که یك گروه موسوم به هوتکی متعلق به حسین ، وفرقه دیگرتوخی منسوب‌به اشرف سلطان‌است. چون اشرف‌سلطان بنهجی که سبق‌ذکریافت در احراز گوی سعادت سبقت جسته و دربدو ورود موکب والا به قندهار شرف‌اندوز خدمت خدیوکامگار شده بود. حکومت ایل توخی بعلاوه قلات باو تفویض و قلعهٔ قندهار را، که قسمت غربی آن در فراز کوه لکه واقع و فی‌الحقیقة درنحوست‌اساس وتثلیث بنا لکه رخسار دیاروامصار[۲] بود، بحکم والاویران و باخاك تیره‌یکسان، وهمان‌نادرآبادرادارالملك‌و مقرّبرای تمکین‌اهالی آن ولایت ساختند . چون[۳]عهد کرده‌بودند که‌احدی راازاهل اسلام گرفتار

۱ ـ در نسخهٔ « ح » : « فرمان »

۲ ـ در نسخهٔ « ط » : «شهرها»

۳ ـ نسخهٔ « ح » عبارت « آن حضرت » را اضافه دارند

قید اسار نسازند، امر والا بفکّ رقاب تمامی اسرای قلعه، و ایصال آنها بصاحبان اصدار یافته، ایالت آن ولایت را به عبدالعلی‌خان حاکم ابدالی، که سالك طریق اخلاص ورزی و خدمت سکالی بود، مرحمت، و بزمین‌داور و گرشك و بست نیز از رؤسای ابدالی حکّام تعیین، و جمعی از جوانان کارآمد غلیجایی را سان دیده انتخاب وملازم رکاب ساخته، نادرآباد وتوابع را بسکنای ایل ابدالی، که درنیشابور و باقی ولایت خراسان توقف‌وتوطن داشتند، اختصاص‌داده، مقرّرداشتند که ابدالی کوچیده وآمده درآن مکان توقّف، و طائفهٔ هوتکی غلیجایی رفته در امکنه ایشان سکنی نمایند. آن‌جماعت را دربیست وچهارم ماه‌مزبور از ارغنداب گذرانیده، روانه مکان مقرّر ساختند. وفتح‌نامه‌ها بتمامی‌اهالی ممالك‌محروسه بدین نهج عزّاصدار یافت.صورت فتحنامهٔ قندهار که بظهیرالدوله ابراهیم‌خان قلمی شده است.

اعوذ بالله تعالی. فرمان همایون شد آنکه عالیجاه رفیع جایگاه اخویم محمد ابراهیم خان، سپهسالار عظیم الاقتدار آذربایجان و حاکم دارالسلطنهٔ تبریز که بالطاف گوناگون شاهی‌مغرور ومباهی بوده، بداند که لله‌الحمد از روزی که ابواب دارالقرار این‌دولت نادره بکلید عنایات سبحانی برروی روزگارنواب همایون ما گشاده‌شد، بهرطرف که سمند عزم خسروانه ما جلوه گر گشت اگر دریا بود صحراآسا خاك در چشمش انباشتیم، وبهر جانب که صرصر همّت شاهانه ما روی نمود اگر کوه بود چون کاه از پیش پا برداشتیم. و دربن اوان فیروزی توأمان، که امتداد ایّام محاصره قلعهٔ قندهار بیکسال کامل رسید، اولا بنا برامتثال امر شریف **أُدْعُ اِلٰی سَبیلِ رَبِّكَ بِالْحِکْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ**(۱) افاغنهٔ‌محصوره‌قندهاررا بشاهراه‌اطاعت دعوت‌نمودیم. چون‌آن طایفه بمقتضای **وَظَنُّوا اَنَّهُمْ مانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ**(۲) بمتانت بروج واستحکام‌قلعه، که سررفعت برچرخ ذات البروج‌میزد، مغرور،

۱ـ سورهٔ ۱۶، آیهٔ ۱۲۶: «بخوان براه پروردگار خود بدانش و اندرزی نیکو.»

۲ـ سورهٔ ۵۹، آیهٔ ۲: «وگمان داشتند که ایشان منع کننده ایشان است حصارهای آنها»

وبنابر کثرت‌غله وذخائروعدّت خود، که درجنب‌شیرشکاران‌حکم فوج‌ذباب‌و زربهٔ غراب داشتند، دل‌بسته شروشوربرپا کرده(۱)وسراز وادی انقیاد وتسلیم دور کشیدند . همت گیتی‌کشای ما بتسخیر قلعه مقصور، و نخست فوجی از غازیان را مأموربیورش‌وتسخیربرج سنگین وسایربروجی که برفراز کوه در جانب برج دده واقع بود ساخته ، بعد از تصرف بروج مزبور توپ و خمپاره را برخرمن‌هستی‌قلعگیان **کَصَیِّبٍ مِنَ السَّماءِ وَفیهِ ظُلُماتٌ وَرَعْدٌ وَ بَرْقٌ**(۲) آتش فشان ساخته ، بفاصله پانزده روز ازتصرف بروج مذ کور ، روز دوشنبهٔ سیّم شهرحال در اوّل ظهر ، که اعداءِ عصر دولت بیزوال را دم واپسین بود ، دلیران‌اژدر دروبهادران غضنفرفرٌرا ازاطراف کوه‌وقلعه مأموربیورش‌نموده، چون‌توپهای قلعه‌کوب رخنه دربنیان برج مشهوربه دده انداخته ، محافظت آن سمت بجماعت بختیاری تعلق داشت ، آن طایفه را بخت یاری و عون مددکاری وازسایرغازیان پیشدستی کرده برج‌دده را ازتصرف‌قلعگیان بیرون و بعون عنایت قادر ذوالمنن و بپایمردی تلاش‌ومردانگی هجوم‌آور گشته ، دروازه های قلعه را مفتوح و کل قلعهٔ قندهار را بتصرّف درآوردند . چون خبربهجت پرور موجب سرور هوی‌خواهان این دولت روزافزون خواهدشد، وپیوسته چشم‌براه وصول اخبارتازه و گوش برآوازه فتوحات دلپذیرمیباشند، لهذا عمدة الاعیان صفی‌ياربيك‌افشار، يساول‌صحبت، را برای ابلاغ این‌مژدهٔ فرح بخش روانه فرمودیم . از وقوع اینگونه فتوحات نثار مژده لوق رسمی میباشد ، ولیکن چون اهل هر ولایت مژده لوق این فتح را که عبارت از وجه مدد خرج سه ساله بوده باشد پیش از وقت بجان منت داشته داده‌اند ، میباید بوصول رقم اشرف مبلغ دوازده تومان نقد و یکدست خلعت بحامل رقم از عین المال داده ، و سوای‌آن وجه بعلت مژدگانی و نثار بمومی‌الیه

۱ نسخهٔ « الف » عبارت « برپا کرده » را اضافه ندارد .

۲- سورهٔ ۲. آیهٔ ۱۸: «یا چو باران ازآسمان در او تاریکها باشد و رعد و برق می کند .»

واحدی ندهند. حکم اشرف را سواد کرده بهمگی ولایات آذربایجان بفرستند که ایشان را در این فتح استحضار، ونقارهٔشادکامی‌رابنوازش‌درآورده از الطاف روز افزون الهی استبشار حاصل گردد والسلم.

در بیان ورود ایلچیان پادشاه اسکندر جاه روم باتفاق سفرای این دولت ابد پیوند:

سابقاً سمت تحریر یافت که بعداز واقعهٔ شورای کبرای صحرای مغان عبدالباقی خان زنگنه باتفاق میرزا ابوالقاسم صدر و ملا علی اکبر ملاباشی از دربار آسمان قدر، بهمراهی علی پاشا بسفارت روانهٔ دولت عثمانی شده بودند. از طرف قرین الشرف پادشاه اسکندرجاه روم لوازم اعزاز واحترام نسبت بایشان مرعی ومبذول، ومصطفی پاشاوالی موصل، که ازوزراء معتبر آن دولت بود، باتفاق عبدالله افندی، که صدر اناطولی، وخلیل افندی، قاضی ادرنه، بایلچیگری تعیین، و بهمراهی سفراء این دولت از راه بغداد وارد اصفهان گشته، از سمت کرمان مأمور بدربار فلك بنیان شدند. در نوزدهم شهر محرم الحرام سال هزار وصد وپنجاه ویك، که پنجاه روز ازنوروزفیروز گذشته بود، سفراء دولتین وارد نادر آباد و بعد از دو روز بار یافتهٔ حضور اقدس گشتند. * اسبان کوه توان تازی‌نژاد مکمل باساخت وزین مکلل و هدایای نفیسه*(۱)، که پادشاه والاجاه ممالك روم به تهنیت جلوس همایون مصحوب مصطفی پاشا فرستاده بود، از نظر انور گذشته و تبلیغ پیغامات لسانی، و سفارشات زبانی کرده، و باعطاء کرك وسمور واسب‌بازین ویراق طلا سرافرازی حاصل نموده، زیاده برمعمول سلف مشمول عاطفت واحسان شدند (۲). چون‌درنامه پادشاه والاجاه روم درباب سرمذهبی‌حضرت‌امام‌جعفر صادق علیه السلام اذعان صریح نشده، درخصوص اختصاص رکنی ازارکان

۱ـ در نسخهٔ «ح» عبارت بین دوستاره وجود ندارد.

۲ـ در نسخهٔ «ح»: «زیاده مورد لطف قرار گرفتند.»

اربعه،(۱) ازسوابق ازمنه(۲) بیکی ازائمه‌مذاهب اربعه‌مخصوص است‌تغییر آن مؤدّی بفساد می گردد ، ورفتن امیر حاج ایران نیز از راه شام متضمن فتنه است، لذا خواهش کرده بودند که عذر دوماده اولی متلقی‌بقبول گشته،مقرّر گردد که امیرحاج ایران ازراه‌نجف اشرف‌هرساله حجاج را بکعبهٔ‌مقصود رساند .

حضرت ظل اللهی رفتن امیر حاج ایـران را از راه نجف اشرف پذیرفتند بشرطی که محافظین بغداد آن راه را آباد و مایحتاج را هرساله حاضر و آماده سازند، وایلچی را با افندیان‌عظام مورد اعزاز واکرام‌ساخته بوساطت بندگان درگاه این اموررا باایشان گفتگو، وبوجوه شرعیه اقامهٔ دلیل وبراهین کرده، ازنقد وجنس وفواخراسباب اضافه برآنچه درسوالف زمان بایلچیان روم عطا میشد، بایشان مرحمت وچون‌مقدمهٔ تخمیس‌مذهب وتعیین رکن بمعاذیر شرعیه ومحاذیر ملکیه محول و موکول شده بود، و رکن اعظم‌بنیان مصالحه بود، لهذا برای‌مذاکرهٔ آنها علیمردانخان‌بیگلر-بیگی لرستان فیلی را بسفارت تعیین و رفیق مصطفی پاشا وافندیان نموده، در غرّه ماه صفر رخصت نهضت ارزانی وروانهٔ دربار حشمت مدار عثمانی فرمودند .

گفتار در بیان توجه موکب منصور بجانب هندوستان وغزنین و کابل بتوفیق خالق جزء وکل :

قبل برین بنهجی که گزارش یافت، علیمردانخان شاملو را روانـهٔ هندوستان، وبا علیحضرت پادشاه والاجاه اعلام کرده بودند که چون تنبیه افاغنهٔ قندهار مطمح نظر است بناظم صوبهٔ کابل و آن نواحی مقرر گردد که سد راه اشرار نمایند . پادشاه والاجاه در جواب نوشته بودند (۳) که درین خصوص بصوبه‌داران تأکید وخزانه وفوجی از سپاه ارسال گردید که

۱ـ نسخهٔ «ح» عبارت «نوشته بودند چون» را اضافه دارد . ۲ـ نسخهٔ «ح» کلمهٔ «سر مذهبی» را اضافه دارد ۳ـ در نسخهٔ «ح» : «پادشاه جواب دادند .»

در سرراه ممانعت مفسدین قندهار نمایند . بعد از مراجعت علیمردانخان برای تجدید و یادآوری، محمد علیخان قوللرآغاسی ولد اصلانخان را ، که عمدهٔ امرای ایران بود ، بسفارت مأمور ، و پادشاه همایون جاه جواب سابق را اعاده و مذکور ساخته بودند . در اوائل کار قندهار کـه افاغنهٔ آن دیار بسمت کابل آغاز فرار کرده بودند ، فوجی از غازیان برای تسدید راه ، وتنبیه آن طایفه بجانب قلات مأمور گشتند . امّا تأکیدات بعمل آمد که نظربدوستی قدیم ، که فیمابین هندوایران تحقّق دارد ، ازحد مملکت تجاوز نکرده ، سامان محبت را از دست انداز جنود فتن محفوظ ، ومراعات حال رعایا و اهالی آن دولت ابد پیوند را مرعی وملحوظ دارند . و سر کردگان لشکرمنصورمنزل کمانك، چارفرسخی آن مملکت، را تامنتهای کوهستان آن ناحیه تاخته و از آنجا به اولنگ مرغه چپاول انداخته قریب هزار نفر از جماعت غلیجایی را، که درآن نواحی بودند،معروض تیغ هلاك ساختند . مال واسیر(۱) بسیارازایشان بدست آورده، تتمه(۲) بسمت غزنین وکابل فرارنمودند. در خلال این حال معلوم گردید کـه از دولت علیّه گورکانیه کسی بسر راه مأمور ومانع عبور ومرور آن فوج مقهور نیست ، غازیان بنابراینکه مأذون از خدمت اقدس نبودند که از مقام مقرّر قدم فروتر گذارند ، درآنجا مکث و چگونگی را بعرض عاکفان عتبهٔ خلافت رسانیدند . بعد از وصول این خبر محمدخان ترکمان را برسم سفارت برای استفسار خلف وعده تعیین ، و در پانزدهم محرّم الحرام سال قبل بعزم چاپاری از راه سند روانهٔ هندوستان فرمودند وضمناً اشارتی درباب کابل وغزنین بکار رفت . اما امرمؤکد بصدور پیوست که زیاده برچهل روز درآن ولایت مکث نکرده ، زود جواب بخاقان بحر وبر وهفت کشور رسانند . محمد خان وارد هند و ابلاغ پیام همایون

۱ـ درنسخهٔ «ج» ، «ح» : «استر»   ۲ـ در نسخهٔ «ط»: «بقیه»

کرد . پادشاه والاجاه هند در جواب تغافل، و از مرخّص ساختن ایلچی تجاهل نموده، او را رخصت انصراف ندادند . چون یکسال کامل از رفتن محمد خان منقضی شد، دراوایل محرّم هزار و صدوپنجاه و یك، بعد از فتح قندهار، فرمان مؤکّد خطاب به محمدخان عزّ صدور یافت که بوصول حکم اشرف مرخّص است که بر گشته هر گونه جوابی که ازدولت علیّه گورکانیه صادر شده باشد بعرض رساند . حکم همایون را مصحوب سه نفرجلودار از راه سند روانه ساختند. پس‌عزیمت حرکت بسمت کوهستان غزنین و کابل درخاطر اقدس تصمیم یافت ، ودرغرّه ماه صفر ، که ایلچیان روم را مرخّص و روانهٔ آن مرز و بوم فرمودند ، پرچم ظفرانتساب بجانب غزنین در اهتزاز آمده ، ازچشمه مخمور[1]، که حدّمملکت ایران‌وهند است، عبور، و منزل قراباغ، شش فرسخی غزنین، را مقرّ کوکبهٔ منصور ساخته ، ازآنجا شهزاده نصرالله میرزارابتنبیه افاغنهٔ غوربند وبامیان مأمور فرمودند . باقرخان‌نامی، که حاکم غزنین‌بود، ازطنطنهٔ آمدن موکب همایون مغلوب وحشت گشته، فراراختیار وقضاة وسادات وعلمأ و روسأ واعیان غزنین، ببلدی قافله سالاری عجز ونیاز باپیشکشهای‌لایق، روی امیدواری بدربارخسرو عاجز نوازآورده، مشمول عنایت خدیو گردون فراز شدند . کوکبهٔ والا از منزل قراباغ رایت فتح آیت بجانب غزنین افراخته ، در بیست و دوم ماه مزبور ماهچهٔ اعلام جهانگشارا، که آفتاب اقتباس نور ازآن میکرد ، ضیاء بخش ساحت ملك غزنین ساختند . درحین حرکت موکب نصرت شعار از قندهار فوجی از افواج ظفرقرین بتنبیه دهه کندی [2] و دهه زنگی[3] و باقی هزارجات ، که درتقدیم خدمات دیوانی سالك طریق نافرمانی شده بودند ، مأمور گشته

۱ـ در نسخهٔ «ط» و «ح» : «مخور»

۲و۳ـ در نسخهٔ «و» : «دهنه کندی» و «دهنه زنگی»

غازیان تمامی‌مساکن واوطان ایشان را پایمال سم ستور، وبسیاری از رجال را مقتول و نسوان را مأسور نموده، این مراتب را بعرض والارسانیدند و حکم محکم بصدور پیوست که اسرا را مطلق العنان ساخته، فوجی از آن جماعت رابرای ملازمت بر کاب‌نصرت‌انتساب حاضرسازند. همچنین افاغنهٔ هزارجات کوهستان غزنین هریك که بسر کشی گردن افراخته بودند چون درخت سالخورده بنیروی بازوی شوکت قاهره ازپاي در آمدند، و هر یك که پا بجادهٔ انقیاد گذاشته بودند سرافراز عفو خدیو بنده‌نواز گشتند. از آنجا لوای توجه بجانب دارالملك کابل افراخته اعزه و اهالی کابل در دو منزلی‌طریق استقبال پیموده، ادراك تقبیل عتبهٔ سعادت پرورنموده وبتشریف خلاع‌فاخره پیرایهٔ شرف دربر کرده رخصت انصراف یافتند. بعدازمراجعت ایشان جمعی از افاغنه و سپاهی کابل از جاده انقیاد نکول، و شرزه خان و رحیم خان کوتوالان قلعه درپناه حصار قلعه داری از راه نادانی درآمده، روز شنبهٔ سوم ربیع الاول پیشخانه کشان موکب همایون پیشخانهٔ والا را بحوالی قلعه رسانیدند. جمعی از قلعگیان از در ستیز پای جلادت بیرون گذاشته آغاز محاربه کردند.

حاملان‌پیشخانه‌چون مأموربجنگ‌نبودند، بحال‌ایشان نپرداخته، نصب سرادقات گردون شکوه و وضع‌احمال‌اردوی انجم گروه را در اولنگ نیم فرسخی سمت شرقی شهرنموده، کوکبهٔ جهانگشا نیزبعد وارد آن‌مکان گشته، روز دو شنبهٔ پنجم ماه مزبور بعزم سیرسواد شهرو ارك بجانب کوه سیاه سنگ‌آهنگ، وآن طایفه باز بهوای روز پیش بازدحام تمام ازقلعه برآمده مبادرت بجنگ و شروع بانداختن توپ و تفنگ کردند. اینمعنی مهیج مادهٔ غضب خاقان گشته(۱)، جمعی را که در آن وقت در رکاب اقدس حاضربودند(۲)، بتنبیه‌جماعت اشاره‌فرمودند، مأمورین اسب برانگیخته وبا

۱ـ در نسخهٔ «ح». «محرک آتش حضرت ظل‌اللهی گشت.»

۲ـ در نسخهٔ «ح» : «در خدمت امادهٔ بودند.»

شمشیرهای آخته[۱] بایشان درآویخته[۲] تا پای قلعه سرافشانی کردند. همان روز عزم بلند خدیو هفت کشور، بتسخیر قلعه کمربسته اطراف شهر را محصور جنود منصور ساختند؛ از یکطرف بحکم والا توپهای قلعه کوب را بر فراز کوه کشیده، برج مشهوربه عقابین را، * که هم پرواز نسرطایرو آشیان‌عقاب‌زرین‌بال‌چرخ‌دائراست*[۳]، طعمهٔ‌توپهای‌برق‌آثار، وازیکجانب ابرمطیرخمپاره‌ها را برحال قلعگیان صاعقه بارساخته، زلزله دربنیان‌ثبات برج و حصار و اساس قلعگیان انداختند. چند روز اهل قلعه مانند موی آتش دیده میان شعلهٔ شوروشر برخود پیچیده، وچون تاب وتوان راازخود مسلوب دیدند، روز دوشنبهٔ دوازدهم ماه مزبور بهمراهی کاروان عجز و ناتوانی وارد در بارسپهر اقتدار عرش مبانی شده، و بزبان نادانی **اَتُهْلِکُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا**[۴] اعتراف بقصورونافرمانی کرده، قلعه‌راسپردند. ضابطان پیشکشهای لایق ازپیشگاه نظراقدس گذرانیده، خزانه و جبه‌خانه وفیلخانهٔ پادشاهی که درارك بود، بضبط سرکار خاصهٔ شریفه تعلق پذیرفت. شهزاده نصرالله میرزا، که سابق از منزل قراباغ بتنبیه سرکشان غوربند وبامیان وقلعهٔ ضحاك مأمور گشته بود، متمردین‌را تنبیه وقلعه‌جات ایشان راتصرف، وآن جماعت را بحوزهٔ اطاعت درآورده، دربیست وچهارم ماه مزبور از راه چار یك‌کار وارد، و شرف اندوز تقبیل بساط خدیو کامکار گردیده، مقارن آن عریضه محمد علیخان بصحابت قاصد ملحوظ نظر فرخنده مقاصد شدبه مضمون‌اینکه ازدولت گورکانیه‌اورانه‌جواب‌می‌دهند ونه رخصت‌ایاب. لهذا احدی از یساولان دیوان را بچاپاری تعیین، و نامهٔ همایون بپادشاه والاجاه هندنگارش یافت باین‌مضمون که قبل‌برین‌علی مردان‌خان شاملو وبعدازآن محمدعلیخان بسفارت روانهٔ‌دربارسپهراقتدارشاهی شدند ودرخصوص سدراه

۱- درنسخهٔ «ح»: «با شمشیرهای کشیده.» ۲- در نسخهٔ «ح»: «بایشان رسیده»

۳- درنسخهٔ «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

۴- سورهٔ ۷، آیهٔ ۱۵۵، معنی،: «هلاك میکنی ما را بآنچه کردند بیخردان ما؟»

فرار اشرار بآن شاه والاتبار اشعار، وازجانب آن حضرت نیز تعهّدآن‌مطلب بعمل‌آمده ، بنا بروعدهٔ آن پادشاه ذیجاه ، کوکبهٔ عزّ وجاه وارد قندهار گشت. بعداز آنکه خلف وعده ظاهر شد ، ایلچی دیگر را بـرای تجدید مذاکـره روانه ساختیم . الحال یکسال متجاوز شد کـه او را نگاهداشته بجواب‌نامه نپرداختند. اوّلاً درباب وعـده کردن ، و ثانیاً خلف آن بعمل آوردن، بعلاوهٔ آن ایلچی را بخلاف‌قانون‌سلف یکسال‌نگاهداشتن، وجواب مکتوب همایون را درعقدهٔ تعویق گذاشتن همانانا‌شی ازمخالفت‌وبیگانگی ومنافی آثار دوستی ویگانگی خواهد بود. بعداز فتح وتسخیر قلعهٔ قندهار چون وهنی و قصوری که از افاغنه به ایران صدور یافته بود زیاده بـر آن بممالك هندوستان واقع شد [۱]، مظنون اینکه البته تنبیه‌آن طایفه مرضی طبع‌اقدس‌شاهی می‌باشد ونیزاین‌دو دولت را هوی‌خواه‌یکدیگرمی‌دانستیم ، متوجه تنبیه آن حماعت گشتیم . بعداز تنبیه آن جماعت‌چون مردم‌غزنین از باب آداب برآمده بودند، مشمول نوازشات گشتند. امّا اهالی کابل قطع نظر ازآنکه بایست ورود رایات نصرت آیات را مغتنم شمرده، در عالم‌اتّحاد بین‌الدولتین‌بلوازم‌خدمتگزاری‌واعانت پردازند، درسعادت را برروی‌خویشتن بسته، با افاغنه اتّفاق واظهار مراسم شقاق ونفاق کردند . چون این‌حرکت منافی طریقهٔ آداب و پاسداری حرکت موکب ظفر کوکب بـود ، از راه یگانگی که بین‌الحضرتین تحقیق داشت، در مقام تأدیب‌آن طایفه در آمدیم ثانی‌الحال که براهنمایی قائد نیاز روی امید بدرگاه معدلت طرازآوردند ، ایشان را بنا برخاطر * آن پادشاه مورد عفوومشمول‌احسان فرمودیم *[۲]، و مقرّرداشتیم که احدی متعرض‌مال وحال ایشان نگردد وما را ازمبادی حال الی الان سوای تنبیه آن افاغنه منظوری‌نبوده ، باز همان دوستیها منظور

۱ــ در نسخهٔ «ح» : «واقع شده‌بود»

۲ــ در نسخهٔ «ط» عبارت بین دو ستاره چنین است: «آن برادر مشمول لطف ما شدند»

نظر میباشد .

چاپار را بهمراهی چند نفر از اعیان دارالملك کابل در بیست و ششم ماه روانهٔ شاه جهان آباد ساختند که یساول بوساطت نامهٔ همایون‌فال وکابلیان بزبان مقال‌حقیقت‌حال‌را مفهوم پادشاه سلیمان خصال‌سازند. بعداز ورود کابلیان به جلال آباد حاکم آن ملك ایشان را مانع،وبه پیشاورراجع ساخت. یساول را، که به چاپای‌میرفت ، ولد میرعباس نام افغان‌بقتل‌رسانید. چون غلّه و محصول آن ولایت کفایت جوال سپاه نصرت مآب نمی کرد ، لهذافوجی‌ازافواج‌منصوره‌را‌بمحافظت قلعه وارك مأمورساختند، ودردوازدهم ربیع الثانی‌بهمراهی‌تأیید یزدانی، عازم کوهستانات چاریك‌کار ونجراو[۱] و صافی، که‌موضع حاصل خیز ومکان معمور وپر آب وعلف و مساکن طائفهٔ افغان بود، شدند که هم گوشمال سرکشان آن ناحیه بعمل‌آید، وهم‌توسعه در غلّه و ذخیره بهم رسد . افاغنهٔ‌آن سمت بقلل جبال تحصّن جسته،دلیران رزم آزما بحکم والا کوه نورد ودشت پیما گشته ، سقناق ومساکن ایشان‌را بپایمردی جلادت لگدکوب وسرکشان را مقهور و منکوب ساختند . آن طایفه بعدازآنکه خودرا گرفتار مهالك بیکران صدمات‌آن‌فوج، وسقناقات خویش را مستغرق لطمات‌آن دریای‌آهنین موج دیدند ، بجودی جودخدیو بحروبر، که کشتی شکستگان طوفان حوادث را قرارگاه لنگرامان بود، توسّل جسته، بکنار عافیت وساحل امنیت پیوستند . همگی سرکردگان و رؤسای آن طایفه با سعداله‌وملامحمدمیانجیو [۲] واقوام او بدربار معلّی شتافته، خدمت رکاب اقدس اعلی را حلقهٔ گوش غلامی خود ساخته، جمعی را بتقریب بندگی این آستان بشاهراه آزادی رسانیدند . بیست روز آن مکان خرّم از پایهٔ سریر مینونظر سرکوب بزم سپهر وهمدوش ایوان ماه و

۱ـ در نسخهٔ «ط» : «بحزاد» و در نسخهٔ «ح» : «بخرد»

۲ـ در نسخهٔ «ب» و «و»:«میاجیو» ودر نسخهٔ «د»: «میابقو»

مهر گشته ، در بیستم شهر جمادی الاولی لوای توجّه بجانب گندمك، که در خوبی آب و هوا ووفور نعمت وصفا طعنه برسر بستان جنّت‌المأوی‌میزد، افراختند. افاغنهٔ دیگرآن‌سرزمین نیز جمعیّت کرده در قلّه کوه باستحکام اساس خودداری پرداختند. دلیران نصرت نشان بامر اقدس برسر سقناق ایشان عازم شده، آن طایفه چون دشت و کوه رادر زیر پای یکران غازیان یکسان دیدند، طالب امان گشته، رؤسای ایشان وارد دربار فلك شان ، و مشمول عفو خدیوجهان‌شدند. افواج‌بحرامواج، که بتنبیه هزارجات‌مشغول بودند ، خدمات مرجوعه را انجام وجمعی از اولاد آن طایفه را ، در سلك غلامان انتظام داده، دربیست وششم ماه وارد دربار عزّ و جاه گشته ، از آن مکان فوجی بضبط قلعهٔ جلال‌آباد وتأدیب ولد میرعباس افغان ، که مرتکب قتل یساول دیوان شده بود، مامور گشته حاکم جلال آباد ، که مانع رفتن کابلیان شده بود، فرار وباقی اهالی آن دیار طریق اطاعت پیمودند ودر روز پنجشنبهٔ سوّم جمادی الاخری بقدم استقبال‌پیش آمده‌قلعه را بتصرّف‌دادند. چون ولد میر عباس پیش از وقت برفراز کوه احداث‌سقناقهای محکم کرده وجمعیّت عظیم ازمردان‌کار ودلیران معرکهٔ کارزار فراهم‌آورده، اساس‌آنها را بلوازم اسباب خودداری استحکام داده بود، غازیان دسته دسته بسقناقهای اوپیوسته ،آن بنای قوی اساس‌را بدستیاری سرپنجهٔ شوکت(۱) قاهره درهم شکسته تصرّف ، و رجال ایشان را عرضهٔ تیغ هلاك و زنان ایشان را با همشیره‌ها ونسوان ولد میرعباس اسیر فتراك ساخته، بدرگاه معلّی‌آوردند. بعداز ضبط وربط امورآن نواحی، بهارسفلی‌را، که درپنجفرسخی‌جلال‌آباد واقع است ، بچمن آرایی قدوم فروردین اثر رشك بهار، واهالی آن دیار هر کل زمین ازآن وادی را زینت گوشهٔ دستار روزگارخود ساختند.(۲)

۱ـ در نسخهٔ «ط»: «بدستیاری قدرت قاهره .»

۲ـ درنسخهٔ «ح» : «بقدوم خود رشك بهشت‌برین ساختند .»

در بیان ورود شاهزاده رضا قلی میرزا در منزل بهار سفلی بدرگاه معلّی و سرافرازی یافتن بافسر نیابت سلطنت و دارایی ممالک ایران .

چون دراین‌اوقات‌نصرت آیات‌عزم هندوستان وسفر بعیدالمسافت پیشنهاد همّت خاقان گیتی‌ستان بود، خیال نصب و تعیین یکی از فرزندان فرزانهٔ کامگار، وشاهزادگان آزادهٔ نامدار، بدارایی و فرمانفرمایی ممالک ایران از خاطر اقدس می‌گذشت . درکابل امر همایون بعزّ نفاذ پیوست که رضا قلی میرزا، که اکبروارشد اولاد، ودر آن اوقات در سریر حکمرانی بلخ تمکّن داشت، ایالت بلخ را به حسن خان‌بیات، حاکم نیشابور، و بدر خان افشار بیگلربیگی هرات سپرده، وفوجی ازغازیان را بمحافظت‌آنجا گذاشته وضابطهٔ آن مملکت را مضبوط ساخته، از راه‌ضحاك وبامیان وارد اردوی نصرت نشان شود . بعداز وصول خبرفتح بلخ ، که هنوز موکب همایون درنادرآباد توقّف داشت، بشاهزاده امر والاشرف نفاذ یافته بود، که در ایّامی که افواج ظفر شعار ازکاررزم وپیکار بیکار باشند ، متوجّه قندوز شده، امورآن ناحیه را منتظم سازد. شاهزاده بروفق فرمان رایت‌افرازتوجّه بآن ولایت گشته، یوسف‌خان نام قاتاقان(۱)، که تاآن زمان درمقام مخالفت اقامت داشت، باسایرسرکشان‌آن ناحیه تاب‌مقاومت نیاورده، سالك(۲)طریق هزیمت شده ، شاهزاده آن ولایت را خالی از اضداد وعاری از فتنه و فساد در حوزهٔ اقتدار واستعداد درآورد . در اثنای‌آن‌حال ، امرهمایون بشاهزاده واصل گشت ، شاهزاده چگونگی را معروض قوائم سریر سپهر مدار کرد ، مجدّداً حکم مبارك باحضار او اصدار یافت .

شاهزاده راه نورد طریق ارتحال گشته ، بعداز ورود به کابل بنه و

۱ـ در نسخهٔ «ح»: «غاتاخان»

۲ـ در نسخهٔ «ط»: «رهسپر»

آغروق رادر کابل گذاشته، دربیست‌وچهارم‌رجب واردخدمت خدیو کامگار گشته ، روز دیگر حضرت ظل اللهی بملاحظه سان عساکر بلخ ، که در موکب شاهزاده آمده بودند، پرداخته، تا چند روز آن جماعت برسم سان ازنظرآفتاب سان گذشتند. چون اسب بسیاری‌ازایشان در سفربلخ بمعرض اسقاط درآمده بود، بهمگی اسبان تازی‌نژاد واسلحه‌عنایت،ونیابت‌سلطنت ودارایی ایران واختیار عزل ونصب بیگلربیگیان وفرمانداران رابشاهزادهٔ کامگار تفویض، وروز جمعهٔ غره شعبان بعد ازظهر بدست مبارك تارك اوو شاهزادهٔ نصرالله میرزا را بزیب افسر سربلندی داده مقرر فرمودند که در عهد شاهزادگی جیقه را بسمت چپ زنند وبعدازآنکه پادشاهی بهریك‌از اولاد بحکم مالك الملك تعلق گیرد، جیقه را بدستور ملوك بجانب راست زنند . روز یکشنبهٔ سوم ماه شاهزاده رضاقلی‌میرزا را مرخص، وباشوکت وشأن بجانب ایران روان ساختند. روزدیگر لوای جهانگشا بجانب‌جلال‌آباد نهضت یافته، دردهم ماه ازجلال‌آباد گذشته، بجانب‌شرقی بفاصلهٔ شش فرسخی، قباب‌بارگاه عز وجاه بر اوج‌مهر وماه افراشته شد. درآنجا دوازده هزار تن ازیلان پیل افکن برسم منقلای مقرر گردید که در دومنزل‌پیشتر رایت‌افراز شوکت‌وفرباشند،وششهزار کس به پیشخانه کشی‌موکب‌همایون اختصاص یافتند .

در بیان‌توجه‌موجب والا بعزم تنبیه ناصرخان وتسخیرپیشاور:

چون از دولت علیه گورکانیه صوبه داری کابل وپیشاور با ناصرخان می‌بود بعداز تسخیر غزنین و کابل، که آن ممالك از حوزهٔ تصرف گورکانیه‌بدررفت، ناصرخان ازحدود پیشاور سلك جمعیت‌رامنعقدساخته، مشغول‌خودداری‌شد . درحینی که‌اعیان کابل بایذان امرهمایون عازم‌شاه‌جهان‌آباد شدند، منشور عنایت ازموقف اقبال در باب روانه کردن ایشان

باسم ناصر خان عز صدور یافت . ناصرخان بملاحظهٔ پاس حقوق آن دولت ابد پیوند، راه امتثال برفرمان‌همایون بسته، بمروحه جنبانی دامن تحریك بتیز کردن آتش جنگ پرداخته ، بعلاوهٔ این مغنی بیست هزار کس از خیبر و پیشاور را در ناحیهٔ جم رود اجتماع داده ، بمحافظت در بند خیبر اشتغال ورزیده، دوازدهم شهر مزبور منزل موسوم به ریگاب مضرب سرادقات انجم اوتاد مجره طناب گشت، وبنه‌وآغروق را در موکب نصرالله میرزا گذاشته ، خود طرف عصر از راه مشهور به سرچوبه (۱) که کوه بسیار بلند وراه بس صعب ودشوار بود، با فوجی از غازیان جرار و دلیران نیزه گذار، سبای و جریده بعزم تنبیه ناصرخان ایلغار، وصبح روز دیگر ، که دو ساعت ازروز گذشته بود ، سی فرسخ راه طی کرده از بیراهه بسر وقت آن جماعت رسیدند. ناصرخان از آمدن طلیعهٔ همایون‌خبردار گشته بتهیهٔ جنگ برخاسته وصفوف لشکر را آراسته ، پیشتازان سپاه جلو ریز برقلب ایشان‌ریخته ، در طرفةالعین سلك جمعیت ایشان راپرا کنده‌ساخته جمع کثیرعرضهٔ‌شمشیر، وناصرخان‌باجمعی ازرؤسای هندیه‌زنده ودستگیر گشته ، بقیه راه فرار پیش گرفتند . تمامی اردوی و اسباب ناصر خان و لشکریانش‌بحوزهٔ تصرف‌دلیران انتقال‌یافت. بعدازسه روز که‌آن مکان‌مقرّ کوکبهٔ فیروز بود ، بنه وآغروق نیز بموکب والا پیوسته ، متوجه پیشاور شده، آن ملك دلگشا وعرصهٔ نزهت پرور، ازپرتو ماهچهٔ الویه ظفر رشك هاله قمر گردید .

سانحهٔ ملال‌افزا که‌در پیشاور معروض سمع خدیو دارا افسر گردید اینکه:

چون جماعت لکزیه جاروتله ، که در البرز کوه سکنی دارند ، بنابر آنکه مساکن ایشان مشتمل بر کوهستان و جنگل پر درخت و راههای بسیار صعب است ، باستظهار جا ومکان‌بعضی اوقات از درنافرمانی

۱ــ در نسخهٔ «ح» : «سه چوبه»

بیرون می‌آمدند. ظهیرالدوله ابراهیم‌خان سپهسالار آذربایجان بحکم والا عازم تنبیه‌ایشان گشته، اوّلا شعشعهٔ سیف درخشان غازیان سایه پردازهستی اهل سقناق و مساکن ایشان ازاخگرشور وشراحتراق یافته‌مغلوب گشتند. ثانی الحال جمعی از ایشان که فراز کوه را کمینگاه کین و قرارگاه تفنگچیان گزین ساخته بودند، از اطراف آغاز جنگ‌و وسعتکده رزم را بردلیران‌کارآزماتنگ(۱)، وابراهیم خان‌بحکم قضا هدف گلولهٔ تفنگ شد. پس وهن و قصور ازین قضیه پرشور بربنیان عزم ملوکانه راه نیافته ، امیر اصلان خان قرقلو را به ایالت آذربایجان و صفی خان بغایری را ، که سردار گرجستان بود، بسرداری آذربایجان تعیین ومقرّر فرمودند ، که با عساکر آنسمت بقدر امکان بتنبیه وتأدیب آن طایفه و محافظت آن نواحی پرداخته، منتظر انصراف موکب همایون باشند . در پانزدهم ماه فرخنده فرجام صیام پرچم اعلام نصرت فرجام بجانب شاه جهان آباد اهتزاز یافته ، امر همایون بعزّ صدور مقرون شد، که رود اتك راجسر متین بسته ، افواج قاهره چند روزفوج فوج ازآن‌جسر کهکشان شأن گذشته، موکب‌منصور نیز متعاقب عبور کرد . اگرچه تا حال معلوم نزدیك ودور نگشته که در هیچوقت از رودخانهٔ پنجاب بدون سفینه و کشتی عبور میسر باشد ، امّـا براهنمایی قائد اقبال‌خسروی، در هریك از رودخانه‌ها، که نمونهٔ بحرزخّار وشعبهٔدریای‌خونخواربود، معبرو گذرپیدا کرده، سواره ودواب بابار واسباب ازآب گذشته، پنج شش‌هزار کس‌ازسپاه‌لاهور که درآن‌طرف‌آب وزیرآباد، بسرکردگی‌قلندرخان قلعهٔکاخه‌سررا مأمن عافیت ساخته، رایت خودسری افروخته بودند ، قراولان موکب همایون بمدافعهٔ ایشان پرداخته در اساس قرار آن مشت خاشاك، کار سیل بی امان کرده، موکب والا نیز متعاقب از

۱- در نسخهٔ «ح» : « عرصهٔ کارزار را برشجاعان تنگ »

آب گذشته درآن مکان ، سمت رودخانه نصب سرادقات سپهرنمود نمودند . مقارن آن فوج کثیر ازجنود سندیه بسر کردگی زمیندار آدینه گر، که سلسلهٔ جمعیت راانقعاد داده، به امداد زکریاخان ناظم صوبهٔ لاهورمی آمد ،درمحل ملك پور، شش کروهی لاهور، مشهوددیدهٔ قراولان گشته ، فیمابین کاربستیزو آویز انجامید و ایشان نیز بیاران پیوستند ، مگر معدودی (۱) که باقتضای قضا از حلقهٔ دام کمند دلیران رهایی یافتند . بعد از ورود موکب همایون بحوالی لاهور که باغ شعلهٔ ماه مقرّ کوکبه عزو جاه گردید . زکریاخان چون معارضهٔ خود را با فوج منصور، ازقبیل معارضهٔ ظلمت بانوردید ، کفایت خان وکیل مهمات خود را بطلب امان بدربار عزّ وشان فرستاد؛ و خود نیز روز دیگر بر جبهه سایی آشیان فلك بنیان فایز گشته، بیست لك زر وصد زنجیر فیل کوه پیکر و هدایای دیگر برسم پیشکش از پیشگاه حضور انور گذرانیده،لوازم خدمت وانقیاد بتقدیم رسانیده،خلاع(۲)فاخرهٔ خسروانی واسب تازی نژاد، با ساخت وزین زرّین و کمر وخنجر وشمشیر مرصع باو عنایت ونوازشات دیگر درباره او مبذول، وایالت لاهور بدستور سابق به او محوّل وموکول گشت. فخرالدین خان ولد ناظم صوبهٔ کشمیر، کـه مردم کشمیر از حکومت او کناره گیر ورهنورد وادی اطاعت اونبودند وبی سرو سامان در لاهور توقّف داشت،راباز بایالت آن ملك سرافراز کرده روانهٔ آن ولایت، وناصرخان صوبه دار را که ازجملهٔ گرفتاران و دررکاب نصرت اقتران می بود مجدداً بصوبه داری کابل وپیشاورسربلند و فوجی را تعیین فرمودند که بمحافظت وضبط کشتیهای پنجاب پرداخته، متردّدین را روانـه اردوی ظفرقرین نمایند .

۱ــ در نسخهٔ «ح» : «تعدادی»
۲ــ در نسخهٔ «ط» : «ثیاب»

در بیان و نوع جنگ سلطانی فیمابین اعلیحضرت خدیو گیتی ستان وحضرت محمد شاه پادشاه هندوستان و کیفیت تسخیر شاه جهان آباد و وقایع آن بهجت بنیاد :

بعد از آنکه دارالسلطنهٔ لاهور بحیطهٔ تسخیر در آمد ، بعرض ایستادگان پایهٔ سریر گردون نظیر رسید که حضرت محمدشاه پادشاه والاجاه هندوستان از اطراف ممالك مشغول بجمع آوری سپاه وعازم مقابلهٔ کوکبهٔ نصرت پناه است . شرحی نگارش یافت مشتمل براین مضمون : چون نواب همایون ماترکمانیم ، و آن حضرت نیز از دوحهٔ ترکمانیه و سلیل سلسلهٔ گورکانیه، و سوای دوستی امری مرکوز خاطر نبود ، بنابرآنکه ازافاغنه نسبت بهندوستان بیشترازایران بی اعتدالی واقع شده بود ، مظنون خاطرما اینکه البته تنبیه آن طایفه مرغوب طبع امناء آن دولت خواهد بود . باین عقیده ایلچیان فرستادیم و درباب سد راه فرارآن طایفه اظهارنمودیم، متعهد گشتند . بازایلچی دیگریادآوری کرد ، همان جواب راشنیدیم ، ثانی الحال که خلاف آن ظاهـر شد ، محمد خان را روانه کردیم ، یکسال او را نگهداشته ، بجواب نپرداختید . از قراریکه معلوم می شود جمعی در سر زمین آن دولت ریشهٔ تصرف فروبرده ، پادشاه والاجاه را براین امور مکلف می سازند، والاّ آن حضرت رابمقتضای بزرگی ازینگونه موادمضایقه نخواهد بود . حال که اعیان دولت در ارادهٔ خود راسخ بوده وجمعیت خود را درست می نمایند ، وآن والاجاه نیز از خزانه و لشکر تقویت و امداد ایشان کرده در استعداد ایشان می کوشند، انشاءالله تعالی بعدازآنکه خودآزمایی کردند وخوب ضرب دست جنود مسعود رادریافتندآنچه ازمعر که راه سلامت پیش گرفتند ، باز اگرعفوی دربارهٔ ایشان بعمل آمد ، بنابرخواهش و التماس آن جناب خواهد بود .

بعد ازروانه کردن این دسته موکب جهانگشا روزجمعهٔ بیست و ششم شهرشوال ازلاهور نهضت ، واز رودخانه‌های ژرف عبور، و روز دوشنبهٔ هفتم ذیقعدة الحرام وارد سرهند شدنـد ، در آنجا بصحت تحقیق پیوست که محمد شاه باسیصد هزارمرد نامی و دوهزار زنجیرفیل جنگی وسه‌هزار توپ اژدر دهان برق آهنگ ، واسباب واثاثـهٔ رزم وآلات جنگ وارد محل موسوم‌به کرنال، بیست‌وپنج‌فرسخی‌شاه‌جهان‌آباد، گشته، چون‌رودخانهٔ فیض، که علی مردان خان اوزبك آنرا به شاه جهان‌آباد جاری کرده ، از جنب کرنال روان و طرف دیگرش بجنگل پیوسته است ، در آن مکان حصن حصین و غورقان متین ترتیب داده ، توپخانه را محیط اردوی خود ساخته ، بعزم مقابله توقف دارد . خدیحو بیهمال ششهزار نفر از سپاه خون‌آشام را بقراولی‌تعیین فرمودند که تاحوالی‌اردوی محمدشاه رفته دستبرد زده،تحقیق احوال اورا نموده ، چگونگی را بعرض رسانند . بعداز روانه کردن‌ایشان موکب فتح نشان ذیشان ، روزسه شنبهٔ هشتم آن ماه از سر هند حرکت ، وارد منزل راجه سرای(۱)، دوازده فرسخی ، وچهارشنبهٔ نهم ماه وارد قصبهٔ انباله هشت فرسخی ، کـه تا کرنال سی کروه مسافت داشت ، گشته ، حرم محترم وبنه وآغروق را بسر کردگی فتحعلی‌خان افشار چرخچی باشی ، و جمعی ازسر کردگان را درآنجا گذاشته ، روزپنجشنبهٔ دهم شهرذیحجه از انباله حرکت، وپانزده کروه راه‌طی کرده شاهجهان‌آباد رامحل نزول‌اردوی ظفربنیاد ساخته ، قراولان نیزشب پنجشنبهٔ مزبور بحوالی اردوی محمدشاه رسیده ، موافق کیش وروبّهٔ سپاهیگری‌درگوشه‌ای کمان کمین‌رازه کرده ، بسهم دلیری در توپخانهٔ او جمعی را قتیل ، و چند نفر را زنـده دستگیر

۱ ــ در نسخهٔ « ح » : « راجه رای » آمده است .

کرده ، بسرای عظیم‌آباد ، هشت کروهی تانیسر بر گشته ، توقف وشب جمعهٔ پانزدهم ماه مزبور دو ساعت از شب گذشته ، چند نفر از قراولان وارد و گرفتاران را بحضور والاآوردند و تحقیقات زبانی از ایشان بعمل آمد. پس معتمدی راروانهٔ عظیم‌آباد ساخته بقراولان اعلام فرمودند که در همانسرای توقف، وجمعی ازیکه تازان جلادت‌نشان در آن‌حوالی‌ازروی حزم وثبات‌عزم بقراولی پردازند . چون از سرای مزبور تا کرنال شش کروه مسافت داشت: که چهار کروه آن تمام‌جنگل ومشتمل بریك راه باریك، ودو کروه دیگر فی‌الجمله خالی‌ازبیشه وراهش‌همواربود . خدیو بیهمال دلیران شرباشران را دو دسته کرده ، از جانب شرقی و غربی اردوی محمد شاه فرستادند که هریك‌سمت‌خود را ملاحظه وجا ومکان‌نزول‌وهمواری زمین و کیفیت‌جنگل ومیدان‌جنگ راتشخیص‌دهندودرسرای عظیم‌آباد خبربموکب والارسانند.

در روز شنبهٔ دوازدهم‌ماه‌رایت‌جهانگشا ازشاه‌جهان‌آبادمتوجه‌تانیسر، که در ده کروهی‌واقع است ،گردیدند . روز یکشنبهٔ سیزدهم ماه هنگام طلوع صبح لوای آسمان سا نهضت یافته ، قول همایون را بشاهزاده نصرالله میرزا تفویض، * وجمعی ازخوانین را سایه گزین جناح همای‌همایون فال‌شاهزاده ساخته*(۱)، خود بافوجی ازدلاوران یکساعت ونیم‌ازروز گذشته واردسرای عظیم‌آباد گشته، وچون محل مزبور مشتمل بررباط عظیمی بود که بسنگ وآجر برآورده بودند ، حاکم انباله(۲) و اهالی‌آنجا باستحکام قلعه ورباط مغرور گشته، بسر کشی پرداختند. بحکم والا توپ بحصار مزبور بستند ، و همگی‌آنجماعت از بیم‌جان طالب امان گشته ، بپابوس همایون سرافراز و سر بلند شدند ، و در آنجا سر کردگان قراول شرباشران بر وفق فرمان حاضر گشته ، مجدداً هریك سروزنده‌ای که از اردوی محمد شاه بدست آورده بودند ، بنظراقدس رسانیده از گرفتاران زبانی لوازم استخبار بعمل

۱ ـ درنسخهٔ «ط» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد .

۲ ـ درنسخهٔ «ح» : «امواله»

آمد ، بوضوح پیوست که محمد شاه از دستبرد قراولان پا بدامن تحصن کشیده وهمان‌مکان را، که‌جای محکم است، مأمن‌عافیت خود نموده، شربا- شران‌ها، که ملاحظهٔ سمت شرقی وغربی اردو کرده‌بودند، بعرض‌رسانیدند که هزدوطرف‌جنگل است وزمین مسطحی، که‌شایستهٔ نزول کوکبهٔ نصرت آهنگ وقابل‌میدان جنگ باشد، نیست. چون راهی که باردوی محمدشاه میرفت منتهی‌بجنگل‌میشد، ومرضی طبع اقدس نبودآن‌حضرت اراده کردند که بسمت شرقی‌اردوی او متوجه گشته، درطرف پانی‌پت ، که ما بین کرنال وشاهجهان‌آباد واقع است، در میدان وسیع وعرصهٔ هموارى دوسه روزنصب کوکبهٔ فیروز و رفع رایات عالم افروز نموده تااگر محمدشاه بمقابله آمد بجنگ پردازند ، و الاّ از همان‌راه رایات توجه بسمت شاه جهان آباد(۱) افرازند . موکب همایون روز دوشنبهٔ چهاردهم ماه قبل از طلوع فجر از منزل مزبور حرکت ، وازرودخانهٔ فیض گذشته در دوفرسخی اردوی محمد شاه مکان هموار و مسطح دیده ، خیام فلك احتشام را درآن مقام افراشته ، خود باچند نفرازدلاوران ظفرفرجام تانزدیك معسکر محمدشاه، که علمهاو بیرقهای‌ایشان‌نمودار(۲) بود،بادپای‌جهان نورد‌راصبارفتارساخته، وبلشکرگاه ایشان نظر تحقیق انداخته، بمقردولت مراجعت فرمودند. هنگام شام‌بعرض اقدس رسید که برهان الملك سعادتخان ، که صوبه دارچند مملکت ومعظم امرای‌هندوستان بود، با چهل هزارنفر قشون وتوپخانه واستعداد تمام بعزم امداد محمدشاه وارد پانی پت شده،فی‌الحال جمعی‌ازسپاه نصرت‌پناه بمقابلهٔ اومأمورشدند.اگرچه همه‌جابفاصلهٔ نیم‌فرسخ کما بیش‌اطراف اردوی‌محمد شاه جولانگاه خیول نصرت کیش بود که از گوشه و کنار سروزنده گرفته می‌آوردند، اما باز فوجی را همانشب برسر معسکر اوفرستادند . صبح روز سه شنبهٔ پانزدهم ماه از آن منزل حرکت ، وچون رودخانهٔ فیض که بشاه

۱ ـ در نسخهٔ «ح» : «دهلی » ۲ ـ در نسخهٔ «ط» : «آشکار»

جهان‌آباد جاریست وتادریای جمون[۱] یکفرسخ ونیم فاصله دارد ، صبح که کوکبهٔ جهانگیری آغاز نهضت کرد ، قشون نصرت کیش را سه قول قرار داده ، شهزاده نصرالله میرزا را تعیین فرمودند کـه در جانب شمالی دریـای جمون تاحوالی کرنال آمده رایت قرار افرازند ، وشهریار کشور گیر مابین رود فیض ودریای جمون را مسیریکران گردون‌نظر ساختند ، وجمعی‌برای ملاحظهٔ یورت و موضع جنگ، عازم اردوی محمد شاه شدند ودر عرض راه قراولانی که شب برسربرهان الملك سعادتخان مأمورشده‌بودند، وارد وخبر آوردند که سعادتخان‌درنیم‌شب‌از بیراهه‌خودرا باردوی‌محمدشاه رسانیده‌است، وقراولان ازعقب‌اورسیده بسیاری‌از کسان واسباب‌اورااسیروغارت نموده‌اند. پس‌آن حضرت نیز از محاذات لشکر محمد شاه گذشته شرقی اردوی او را بفاصلهٔ یکفرسخ، که میدان‌مسطح‌بود، برای نزول‌اختیار، وبروفق امراقدس نصرالله میرزا بقول همایون ملحق، ودر آن موضع نصب لوای قرار کردند. در اثنای آن حال سعادتخان آگاه شد کـه پیشتازان جنود منصور بنهٔ او را تاخته وتاراج کرده‌اند ، چون ازمردم ایران حوصلهٔ غیرتش اینمعنی را برنتافت[۲] ازراه غرورآمادهٔ جنگ گشت، خان دوران سپهسالارهندوستان با واصل‌خان ، سردار قشون خاص پادشاهی، وجمعی‌ازخوانین عمده باعانت او از جای در آمده ، قشونهای اورا دسته دسته کرده ، باتوپخانهٔ سنگین و احتشام رنگین آهنگ میدان جنگ کردند . این معنی‌محرك عرق‌حمیت محمدشاه گشته ، او نیز با نظام الملك ، که صاحب صوبهٔ ممالك دکن و از عظمای آن دولت بود، و قمرالدین‌خان وزیرممالك وباقی خوانین وصوبه‌داران با جمعیت از حد فزون وفیلان مست وبآتش دستی توپخانه و اسباب آتشخانه بیرون‌آمده، از نیم فرسخی که میدان جنگ بود به غورقان خود

۱ ــ درنسخهٔ«الف» : «خمول»

۲ ــ در نسخهٔ «ح» : «چون حوصله‌اش قبول این معنی را نکرد . »

پشت‌به پشت‌داده، تسویهٔ صفوف‌نموده بعرض‌سیاهی‌لشکر پرداختند.همچنین طـول سپاه آن گروه نیم فرسخ بنظر می آمد . خدیو کشور فیروزی کـه آرزومند چنین روزی بودند، فی‌الفورجمعی‌را بصیانت اردوی همایون مقرر وسروبر را آراستهٔ درع ومغفرساخته، براشهب گردون‌خرام سوارشدند. قول همایون مستقرصولت نصرالله میرزا وجمعی ازخوانین نامدار گشته، توپهای کوه توان را، که میدان جنگ متحمل آتش فشانی آن ثعابین برق آهنگ نمیشد ، درتحت لوای شهزادهٔ والاتبار گذاشتند و رایت آیت **يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللّهِ** (۱) را درعرصهٔ رزمگاه افراشتند وخودباافواج نصرت قرین ومبارزان عرصه کین وتوپهای جلو ، متوجه نبرد و عازم میدان رزم و آورد گشتند :

زبس تعداد لشکر بیکران بود
سر انگشت کوکب خونچکان بود
برون رفت ازهجوم صف کشیده
مژه برهمزدن از چنگ دیده
شد از آمد شد مرد سپاهی
غبار خرمن مه گاو مـاهی
فلک چندان که دامن در کشیدی
سرانجم را بنوک نیزه دیدی .

غریو خم روئین ولوله در چـرخ هشتمین انداخت و پرچم رایات گلگون پرند ساحت سپهر را شفق گون ساخت . چرخچیان طرفین مانند چرخ فتنه‌جو بشورانگیزی پرداخته ، مبارزان جرار و بهادران خونخوار ، دست باستعمال آلات حـرب گشادند . سرهای دلیران مانند گوی در خـم چوگان قوائم(۲)اسبان غلطان شد، و رؤوس سر کشان مانندحباب دردریای

۱ ـ سورهٔ ۳۰ آیهٔ ۳ ، معنی : « این روز شاد شوند گروندگان بیاری خدا .»
۲ ـ در نسخهٔ «ح» : «پاهای»

خون سر گردان ، هرماشه که سوار تفنگ میشد چابك‌سواری را ازمر کب هستی پیاده می‌ساخت، وهراژدها توپی که‌دهان‌آتش فشان می گشاد، بزبان شرر برق هستی خشك و تر می گردید . القصه از ابتداءِ ظهر تا انقضاءِ شش (۱) ساعت نـائرهٔ حرب و آتش طعن و ضرب اشتعال ، وسیف وسنان دلیران‌بسر افشانی‌وخصم‌افکنی اشتغال داشت واز زبانهٔ نارحامیه‌وصف‌حال می کرد. زمین‌از کر وفرسواره‌وپیاده‌تفسیر **اِذٰا زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ زِلْزٰالَهٰا** (۲) می گفت‌وصفیر تیرصدای **فَاَتْبَعَهُ شِهٰابٌ ثٰاقِبٌ**(۳) در گوش جان‌می‌انداخت برق‌سنان جان‌ستان‌صورت **یَکٰادُ الْبَرْقُ یَخْطَفُ اَبْصٰارَهُمْ** (٤) دردیده‌جلوه میداد. و گلولهٔ تفنگ‌مرگ‌آهنگ‌تفسیر **وَجَعَلْنٰاهٰا رُجُوماً لِلشَّیٰاطینَ**(٥) بزبان‌حال‌ادامی‌نمود، وزبان تیغ‌معنی **مَسْحاً بِالسُّوقِ وَالْاَعْنٰاقِ**(٦) ببرهان قاطع بادا میرسانید .

نظم :

شد افروخته آتش رزم و کین
ز خون گشت گلگون سرای زمین
گرفته ز دود تفنگ مهر و ماه
فضای جهان گشت چون شب سیاه
ز نوك سنانهای خارا گذر
شده چشمه چشمه زره سر بسر
ز غلطیدن کشتگان در مصاف
شده پشته بر پشته چون کوه قاف
ز بسیاری کشته و خسته هـا
در آن عرصه خالی شده جای پا

۱- در نسخهٔ «ب» : « چهار پنج ساعت »
۲ — سورهٔ ۹۹ ، آیهٔ ۲ ، معنی : « چون جنبانیده شود زمین جنبانیدنی . »
۳- سورهٔ ۳۷ ، آیهٔ ۱۱ ، معنی : « پس از پی درآید او را آتش درخشنده . »
٤ — سورهٔ ۲ ، آیهٔ ۱۹ ، معنی : « نزدیك است مجره که برآید دیده شان »
٥ — سورهٔ ٦۷ ، آیهٔ ٦ معنی : «گردانیدیم آنها را رانندگان مرشیاطین . »
٦- سورهٔ ۳۸ ،آیهٔ ۳۲ ، معنی : «سودنی بساقها و گردن‌ها .»

تا اینکه سعادت ازلشکر هندیان برتافت، وانهزام در آن لشکر افتاد : سعادتخان ونثار محمدخان برادر زادهٔ او(۱)، که درهودج فیل قرار داشتند ، بهمان نحو با اقرباء و اتباع خود زنده گرفتار ، وخان دوران، که سپهسالار و مدارالیه سلطنت بود ، زخمدار گشته ، یك پسر او با مظفرخان برادرش مقتول ومیاعاشور خان ولد دیگرش بقید اسار درآمده ، خودش نیز روز دیگر بعلت آن زخم، که کار گرافتاده بود، در گذشت. واصل خان سردار قشون خاص محمد شاه باشاهدادخان افغان ویادگارخان و میر حسن خان کوکه و اشرفخان واعتبارخان وعاقل بیك خان و علی احمد خان، که از امرای معتبر بودند ، با قریب صد نفر از امراء وخوانین و عظمای دیگرو سی هـزار از لشکـریان ایشان عرضهٔ شمشیر زهر آبـگون گشته و جمعی کثیر زنده بسلسلهٔ گرفتاری پیوستند . محمد شاه با نظام الملك و قمر الدین خان وزیر اعظم چون قریب باردوی خود تسویهٔ صفوف واعلاء اعلام دولت نموده بودند ، بمعسکر خویش باز گشته دست بذیـل تحصن زدنـد . خزائن بیحدو مرّ و فیلان کوه پیکر وتوپخانه هـای پادشاهی و امرائی را با غنائم بسیار و اثاثه افزون بیشمار بحیطهٔ تصرف در آمدند . تا عصر تنگ عرصهٔ میدان ازوجود (۲) دشمن و سپاه هند خالی، و باجساد کشتگان مشحون گردید . بعد از وقوع این فتح نمایان چون محمد شاه اطراف غورقان خودرا بمورچل وخندق وتوپخانه استحکام داده بود،خسرو گردون شکوه سپاه انجم گروه را اذن یورش نداده ازچهار طرف بمحاصرهٔ اردوی اومأمورساخته، بتسدید راه فرار هندیه پرداختند. چون کارمحمدشاه

۱ــ در نسخهٔ «ح» : «تا اینکه سعادت خان ازلشکرهندیان روی برتافته یکباره بجانب انهزام شتافت ونثار محمدخان برادرزاده او»

۲ــ در نسخهٔ «ح» : «تا غروب آفتاب میدان نبرد از وجود»

باضطرار انجامید، نوشته‌ایکه از لاهوربآن پادشاه ذیجاه نگارش یافته بود: که چون فیمابین حضرتین نسبت ترکمانی و اتّحاد وسلسله جنسیّت تحقّق دارد، وبعد ازجنگ وخودآزمایی هرگاه عفوی درباره اعیان آن دولت بعمل آید، باز بالتماس آن جناب خواهد بود. آن نوشته را وثیقهٔ[1] تشفع، و وسیلهٔ اعتذار ساخته، روز سیم خلع سلطنت ازخود کرده، افسر سروری را از سر بر گرفته، باخوانین وامراء باستظهار تمام وارد دربارسپهر احتشام گردید. در حینی که پادشاه ذیجاه عازم دارالامان حضور اقدس بود، بمراعات نسبت ایلی که فیمابین حضرتین تحقّق داشت، از جانب حضرت ظلّ اللهی شهزاده نصرالله میرزا راتا خارج اردوی همایون باستقبال آن پادشاه فرخنده خصال مأمور، وهنگام ورود تا پیشگاه مسعود آن حضرت نیز تا بیرون خیمهٔ مبارك راه و رسم اعزاز پیموده، ازآنجا که دستگیری در این مقام شایستهٔ آیین سروری است، دست آن حضرت را ازروی تلطّف گرفته، در مسند همایون همنشین خود ساختند. درحقیقت زمام اختیار کل ممالك هندوستان بدست تصرّف دولت نادریه درآمد. محمدشاه چاشت آنروز را در بارگاه خاقانی مهمان آن حضرت می‌بود، اکرامی که ازجانب چنان میزبان شایستهٔ چنین مهمان بود بعمل آمد. بازمحمدشاه بعد ازظهر بمعسکرخود مراجعت کرده، اما افواج قاهره بهمان نهج دست ازمحاصرهٔ اردوی او برنداشتند. روزثانی محمدشاه با امرائی که داشت از اردوی خود کوچ کرده عازم اردوی همایون گردید، و بملاحظهٔ پاسداری حرمت آن خاندان والاتبار، خیمه‌نشینان[2] پادشاه والاجاه و سراپرده و حرم محترم او در کنار معسکر نصرت اثر قرار یافتند. عبدالباقی‌خان زنگنه، که ازاعاظم امراء بود، با جمعی مأمور گردید که همه جا همراهی رکاب آن پادشاه والاجاه نموده، بلوازم مهمانداری و

---

۱ ـ درنسخهٔ « ط » : « آن مکتوب را وسیله »

۲ ـ در نسخهٔ « ط » : « مجلسیان و مصاحبان »

شرائط خدمتگزاری پـردازد . از آنجـا روز پنجشنبه غرّهٔ ذیحجةالحرام رایت جهانگیری بجانب دهلی که بهشاهجهان‌آباد اشتهاردارد، نهضت کرده روز چهارشنبهٔ هفتم مـاه باغ شعلهٔ مـاه مقـرّ کوکبهٔ عزّ و جـاه گشته ، روز دیگر درآنجا توقّف ، وحضرت محمدشاه برای تدارك لوازم مهمانی یکروز پیشتر بامر خدیو بحروبر روانهٔ شهر گردید. روزجمعهٔ نهم ماه از باغ مزبور سواره ، و غازیان از ابتدای باغ تا درب دولت سرای خاص پادشاهی پسال بسته ، پا اندازهـای قیمتی از زربفتهای گرانبها و اقمشهٔ نفیسه از سرکار پادشاهی انداختند . قلعه را که ازمستحدثات طبع پادشاه معدلت‌بنیان شاه‌جهان و دارالخلافهٔ سلاطین‌با عزّوتمکین هندوستان بود، مقرّ کوکبهٔ دولت ساختند ومحمد شاه را نیز درهمان قلعه جـای دادند . در روز ورود موکب اقدس محمد شاه سفرهٔ افتادگی در بزم ضیافت گسترده ، خدیو جهاندار بعد از انقضاءِ مجلس بدلجویی آن حضرت پرداخته ، فرمودند که موافق عهدی کـه روز اوّل قرار یافته ، سلطنت هندوستان باز بجناب حضرت شاه تعلّق دارد ، آنچه شرط امداد و رسم و داد است بمقتضای ربط ترکمانی در بـارهٔ دولت ابد پیوند گورکانیه بعمل‌خواهدآمد. محمد شاه مراسم تکریم‌وتسلیم بتقدیم رسانیده، بشکرانهٔ این‌عاطفت، که تاجبخشی‌را علاوهٔ جانبخشی‌یافت، تمامی‌جواهرخانه و اثاثهٔ پادشاهی و ذخائر سلاطین سلف را ، که دردستگاه سلطنت موجود بود ، مفصّل ساخته بمعرض عرض درآورده ، برسم نیاز نثار و ایثار کرد . هرچند که همّت کان خاصیت بحر نوال خدیو بیهمال ، نظر اعتناء و توجّه برآن کنوز و خزائن ، که جمیع خزائن سلاطین روی زمین با عشری از اعشارآن برابری نمیکرد ، نیفکندو دامان نیازمندی‌راازقبول آن درچید . امّا بنابرمبالغهٔ پادشاه والا جاه‌آیینه این مسؤول نقش‌پذیرقبول گشته ، معتمدان امین بضبط خزاین و بیوتات تعیین فرمودند .

در ذکر وقایع قوی ئیل سال خیریت تحویل هزار و صد و پنجاه و یك هجری

چون افواج خنك روی شتا ، و سپاه سرد مهرزمستان (۱) ساکه بادپیمایان عرصهٔ جهانند ، بهوی‌داری اسفندیار اسفندار، بسهی‌قدان‌ریاحین که‌در دارالخلافهٔ گلزار برطرف جویبار، بار نزول گشوده بودند دست‌یافت، شاخ و شانهٔ اشجار را بمشاجره در هم شکست و رنود و اوباش بهمن در محلات و خیابان چمن دست تطاول افراخته ، سینهٔ گل را بزخمهای کاری چاك چاك ، و گلگون قبایان باغ را از لباس بار و برگ عریان ساخته ، از جیب غنچه همیان زر درآوردند . شب شنبهٔ دهم ذی‌الحجه ، که عید نوروز و اضحی مقارن افتاده بود ، خسرو زرّین افسر مهر ، بقصد دفع فتنهٔ شتا از خلوتسرای حوت بسرای خاص حمل خرامیده ، نو خواستگان قوی بازوی قوای ربیعی یغماگران صبا و شمال را بنهب و غارت آن شهر غارتگر یعنی دیماه فرمان داده ، ثابت قدمان اشجار از غنچه و سه برگه عمود و سه‌برگه بر گرفتند.صاحب کلاهان لاله‌وگل‌ازتاب غیرت چهره‌برافروخته ازجای برجستند. * تیغ‌بندان درختان ازشاخه‌های تیز نیزه‌وسنان برداشته میان‌ستیزچست بربستند* (۲). قوی دستان چناربگوشمال‌فوج پرخاشجوی زمستان ساز وبرگ خویش کردند. * یلان صاحب‌شوکت گلستان ودلیران صنوبر لوای گلگون پرند در عرصهٔ گلشن افراخته بچارسوی بازار فصول روی‌آوردند* (۳). خارو گیاه، که‌جنودسلطان‌دی‌بودند، ازغلبه وهجوم‌لشکر بهار حیرت زده ، بر جای خویش خشك بماندند . حریف زمستان‌چنارآسا باآتشی که خودافروخته بود در گرفت ، * یعنی شعلهٔ گلهای‌آتشین دوداز‌نهاد

---

۱ ــ در نسخهٔ « الف » : « و سپاه زرد چهر زمستان » و نسخهٔ : « ج » و « د » : « بسپاه زردچهر زمستان »

۲ ــ در نسخهٔ « ط » عبارت بین دوستاره وجود ندارد .

۳ ــ در نسخهٔ « ح » عبارت بین دو ستاره وجود ندارد .

زمانه بر آورد. *(۱) روز شنبه طرف عصر خدیو عصر، منزل محمدشاه را بقدوم میمنت انتساب رشک بیت‌الشرف آفتاب ساختند و دهردونْ رنگ فتنه عجیب ریخت ونقش طرفه برانگیخت.

تفصیل اجمال آنکه: در شب یکشنبهٔ پانزدهم ماه، بدون آنکه از جانب محمد شاه اشاره‌ای یا ازطرف معارف تحریکی واقع شود. ولولهٔ فتنه و غلغلهٔ آشوب بلند گشته، جمعی از عوام و اوباش درمیان‌شهر با اهل اردو پرخاش، و ببعضی ازسپاه منصور، که در اصل شهر نزول نموده بودند، درآویخته در مراسم دست درازی کوتاهی نکرده، وچند تن‌ازلشکر ایران را بتیغ نافرمانی و خنجر نادانی ذبیحهٔ قربانی ساخته، خون ایشان را حنای شب عید و خضاب دست امید نموده، سرپنجهٔ دلیری را بمهمان‌کشی رنگین کردند، وازآنجا بپای تهوّر برسرفیلخانه رفته، فیلان‌را متصرّف شدند. حکم والا صادر شد که جمعی ازدلاوران‌درسردروب‌محلات مانندخیل نجوم، که پاسبان‌محلات مدارات فلکند، تا صبحگاهان دیده‌ازخواب نبسته، سیّار وثابت قدم باشند و نگذارند که احدی از غازیان پای ازمنهج خود-داری بیرون گذارند، تا فردا بدانچه مقرّر گردد عمل‌نمایند. هنگام طلوع آفتاب که قهرمان قهرآلودِ صبحْ مهر از دل بدر کرد، وبقصد انتقام تیغ از نیام بر کشید. خدیو شرقی انتساب ازسر کین سروبر را بلباس سرخ وشفق آراست وبا چهرهٔ افروخته وعارض تابناك برپشت خنگ فلك‌برآمد. خسرو بیهمال‌با هیأت‌خشمگین وصورت‌سهمگین‌سوار یکران جهان‌پیما(۲) گشته، و خنجر گذاران نیزه دار وبهرام صولتان کیوان آثار، هالهٔ بدر رکاب هلال آسا شده، ومسجد میان بازار را بقدوم اقدس مسجود(۳) خاص و عام

۱ - در نسخهٔ «ح» عبارت بین دوستاره وجود ندارد.

۲ - درنسخهٔ «ح»: «رخش باد پیما شده»

۳ - درنسخهٔ «ط»: «زینت بخش مساجد عالم ساختند.»

ساختند . درآن مکان بعد ازتحقیق اینکه حرکات دوشینه ازکدام محله و چه‌جماعت صادرشده، دلیران‌را فوج‌فوج بتنبیه‌آن گروه‌تعیین، وامربقتل‌عام آن‌محلات فرمودند . شور محشروآشوب وفزع اکبردرمیان شهرپدیدآمد. فی‌الفور درودیوارعمارات رفیعه نقش **عالیها سافلها**(۱) ومساکن‌اصحابشان صفت خانـهٔ زنبور پذیرفت . بناهای دلکش بزور نشأهٔ شراب نادانی عوام سست وخراب افتاده، ذکور واناث سلسله‌ها مانند نرو ماده زنجیر شیون در گرفتند . سراهایی که طعنه برقصورجنت میزد، بصدمهٔ کنجکاوی یلان‌قصور یافت، و حوضهایی که از چشمه سار لطافت کوثر آب میخورد فواره جوش خون شد(۲) . بازارجوهریان وصرافان و راسته بازار ودکاکین تجار وارباب مکنت وتمامی اسواق شهر بضبط و یغما درآمد . عاقبت‌آن گروه یاغی‌چنار آسا بآتش درون خود سوختند ، و ازین دیـوانگی مانند شاخ بید مجنون آویختهٔ دارسیاست گشتند ، وبشرارهٔ این شرارت دود از دودمانهابرآمد، و سوز و آه دلهای مجرم و بیگناه چون شعله و دود خشک و ترسر برفلك کشید(۳) . الحاصل ازدروازهٔ اجمیرالی‌درب مسجدجامع‌وچندمحله دیگر صغیراً و کبیراً عرضهٔ شمشیر شدند. ازهنگام طلوع نیّراعظم‌تا زمان غروب زبانهٔ‌این‌شعلهٔ‌پرشور وشربرزبانیان‌میرسید،ودر کندو کوب ورفت‌وروب وقتل ونهب واسر تقصیری نشد. هنگام شام که نصف‌آن معموره لگدکوب جنود قهر، وآتش جهل عوام برق خرمن زندگانی سی‌هزارتن خرد وبزرگ شهر شد . اهالی آنجا در مقام استیمان و پادشاه والاجاه بواسطهٔ نظام الملك و قمرالدین خان درصدد شفاعت درآمده، التهاب‌آتش جانسوزغضب پادشاهی بزلال عفو و بخشش فرونشست ، وفرمان دارای بافتوت راه بریغماگران(٤)

۱ـ سورهٔ ۱۱ ، آیهٔ ۸٤ ، معنی : «بلندیش را زیرش .»

۲ ـ درنسخهٔ «ح» : «فواره خون شد .»

۳ ـ درنسخهٔ « ح » : «سوز وآه دلهای‌مجرم وبیگناه بفلك رسید .»

٤ ـ در نسخهٔ «ح» : «فرمان خدیو دادگر راه بریغماگران آن لشکربست . »

لشکر شور وشر بست، واسیرانی که درتصرف لشکریان‌بودند تماماً استر داد وباولیای ایشان تسلیم‌شدند. گویا زمانه بدفع گزندچشم‌بدازسراهاومساکن آن طایفه سپند سوخت. چون در شب شورش سید نیازخان، داماد قمر الدین‌خان، و شهسوارخان، که ازاعاظم هند بودند[1]، برسرفیلخانه رفته مرتکب قتل فیلبان باشی وبردن فیلان شده، و در خارج حصار شهر متحصن گشته بودند. عظیم‌الله‌خان وفولادخان، که ازاعیان دولت گورکانیه‌بودند، بحکم والامأمور گرفتن‌ایشان گشتندآنهاوموی‌الیهمارا باچهارصد وهفتادنفر گرفته بدربار دولت حاضر کردند وهمگی عرضهٔ تیغ یاسا گردیدند.

از وقایع بهجت افزا اینکه: مخدرهٔسراپردهٔ گورکانیه‌را بجهت شاهزاده نصرالله میرزا خطبه کرده، بتهیهٔ اسباب سور وآرایش بزم سرور پرداخته، کنار رود جمون محاذی ایوان دیوان خاص هر شب بچراغان مطلع صد هزار بدر، وتا یکهفته ایام ولیالی عشرت را رشك روز نوروز و غیرت شب قدرساختند. هرروز فیلان کوه پیکر و گاوان فیل‌منظر وشیران اژدهامهابت وببران صاحب صلابت را بجنگ میانداختند[2]. روزیکشنبهٔ بیست و پنجم ماه مزبور شهزاده بدیدن شاه والا جاه رفت. بعد از انقضای مجلس، موافق آداب وآیین‌آن سلسلهٔ علیه خفتان مروارید ومزین بجواهر شاهوار را زیور قامت شاهزادهٔ والاتبارساخته، وچند قطعه الماس نیزتکلّف و سه زنجیر فیل و پنج رأس اسب با ساخت و یراق مرصع برای سواری شاهزاده بپیشگاه جلو کشیدند. شب دوشنبهٔ بیست وششم ماه مزبور مقارنهٔ سعدین واقع شد. الحاصل در عرض چند روز که ضابطان خزاین و بیوتات از انجام شغل مقرر فارغ شدند، حاصل بحروکان وظروف زرین و سیمین و اوانی و اسباب مرصع بجواهر ثمین و اجناس نفیسه چندان بقلم آمد

۱ - درنسخهٔ «ح»: «از بزرگان هند بودند.»

۲ - درنسخهٔ «ح»: «تایك هفته هرروز صحن جنگ وحوشی بود که بهم می‌انداختند.»

که محاسبان اوهام ودفتر نویسان افهام ازحصر واحصای آن عاجز آمدند ، از آن جمله تخت طاوسی بود که کنوز کیکاوس و خزاین دقیانوس روی نمای جواهر شاهوارآنرا میشایست ، ودر ایّام سلاطین سابقهٔ هندوستان دو کرورجواهر که باصطلاح اهل هندوستان هر کروری‌صدلك وهرلك عبارت از صد هزار روپیه است صرف ترصیع آن شده بود، وهم چنین لالی غلطان والماس رخشان ،که نظیرآن در خزاین هیچیك ازملوك سلف وسبق وجود نداشت ، بمخزن دولت نادریه منتقل شد . امراء و خوانین دولت و اعیان دارالخلافه ورایان خود رای و صوبه داران ممالك آرای نیز کرورها ولکها از نقود وجواهر ومرصع آلات و نفایس اسباب برسم پیشکش هدیهٔ بارگاه حضورساختند . سعادت‌خان درآن اوقات وفات یافت. بعداز فوت اومحصل بصوبهٔ لکهنو فرستادند و چهل الف نقد، که باصطلاح ایران دو هزار هزار تومان است ، با فیلان کوه توان اسباب بیکران از صوبهٔ مزبور ، که متعلق به سعادت خان ، بخزانهٔ عامره رسانیدند .

درایام توقف از خزائن سلطنت وپیشکش امراء وصوبه داران دور و نزدیك مساوی پانزده کرور بسرکارهمایون انتقال یافت . ازخزائن وجواهر واسباب کارخانجات و اثاثه سلطنت مقدارخطیر، که فزون از حوصلهٔ تحریر و شایستهٔ سرکار چنین پادشاه بی‌نظیر گردون سریرباشد، بسرکار پادشاه والا جاه گذاشته ، بآن وسیله درمنّت بروی‌بیوتات عامرهٔ گورکانیه گشودند(۱) و بعظماء و رؤساء ، که مصدر خدمات شایسته بودند ، انعامات شایان عنایت ، و بر عموم غازیان و ملازمان ظفر قرین مساوی مواجب ، که از دیوان داشتند ، مرحمت و بخدمتگزاران(۲) اردوی همایون از هر کس که بود بقرارنفری صد روپیه وشصت روپیه برسم انعام شفقت کردند . از خاص وعام

۱ ــ در نسخهٔ «ح» : «براین وجه بیوتات گورکانیه را بی بهره نگذاردند .»

۲ ــ در نسخهٔ «ح» : «بمشاوران وبمشیران .»

اردوی سپهراحتشام وخرد و بزرگ موکب نصرت فرجام، هر کس فراخور رتبه وحال ازخزینه جود وگنجینه احسان‌خدیو بیهمال ادراك حظی‌جزیل و دریافت نصیبی جمیل نموده ، و جیب و دامان آمال را از زروسیم حصول مالامال ساختند . ارقام مرحمت فرجام بهمگی ولایات‌ایران عزصدور یافت که مال الوجه‌های سه سالهٔ اهل ایران را عموماً تخفیف ، و مقرر فرمودند روز سه شنبهٔ سوّم ماه صفر بهمگی امراء و خوانین دولت گورکانیه خلاع فاخره وشمشیر وکارد مرصع واسبان تازی نژاد عنایت ، و مجلس خسروانی آراسته ، بدست مبارك تارك حضرت محمد شاه را بافسر سلطنت سربلند ، و بتفقدات خاص بهره‌مند ساخته ، خنجروشمشیرمرصع زیب میان اوفرموده، وبرو دوش او را بجواهر گران‌بها ، چنانکه عادت هندوستانست ، زینت داده ، و تاج ونگین پادشاهی هندوستانرا کماکان بحضرتش تفویض کردند . محمدشاه بعدازآنکه سربافسرسروری‌آراست استدعا کرد که چون بالطاف بیکران شاه شاهان دوباره صاحب‌تاج‌وتخت و درمیان سلاطین‌جهان فیروز بخت شدم ، ممالك آن طرف آب اتك و دریای سند ، ازحد تبت و کشمیر تا جایی که‌آب مزبور بدریای محیط‌اتصال یابد، بعلاوهٔ ولایات تته وبنادر و قلعه‌جات‌تابعه برسم پیشکش ضبط وبممالك محروسهٔ خاقانی‌انتظام‌یابد(۱). چون‌اکثرممالك شرقی وغربی‌آب اتك ازقبیل غزنین وکابل ازسابق داخل ممالك خراسان شمرده میشد ، آن حضرت نیز قبول و ضمیمهٔ قلمرو قدرت خود فرمودند . در همان مجلس همگی امراء و اعیان دولت گورکانیه را بخدمتگزاری ورضایت جویی‌خاطراقدس‌پادشاه والاجاه ترغیب ولالی‌شاهوار نصایح مشفقانه، که بکارملك و دولت ابد پیوند آید و رسم سلطنت را شاید، آویزهٔ گوش پندنیوش‌پادشاه واعیان‌آن‌دولت‌ساخته، مقررداشتند که درسرا- بوستان هندوستان بتازگی گلهای محمدی فرامین محمد شاه را گل دستار

۱ــ درنسخهٔ «ح» : «برسم پیشکش ضبط شود . »

اطاعت نموده، سکه وخطبه را که تا آن زمان درممالك هندوستان بنام‌نامی شاهنشاهی جاری بود باز باسم محمد شاهی جاری سازند ، و احکام مطاعه مشعر برانقیاد واطاعت آن حضرت بصوبه داران اطراف وراجه‌های اکناف ازموقف اعلی‌عزصدور یافته، محمد شاه را برسریرشاهی[1] تمکن دادند. و جمعی از هنروران و ارباب صنعت هندوستان را بملازمت رکاب همایون مقرر ساختند. روز شنبه با فتح و ظفر در هفتم[2] ماه صفر از شاهجهان‌آباد رایت مراجعت افراخته باغ شعله ماه را مقر قوائم سریرعز و جاه فرمودند، وبهمه جهت پنجاه وهفت روز توقف رایات جهانگشا درشاهجهان‌آباد اتفاق افتاد . بعد از وصول کـوکبهٔ همایون بسرهند ، راه را منحرف ساختــه ، همهٔ‌جاروی رودخانه‌های پنجاب واتك را جسربسته ، ازدهنهٔ کوهستان، که نسبت بسایر امکنه ییلاقیت داشت، متوجه مقصد ، ودربیست وهفتم ماه صفر کنار رودخانهٔ چهناب مشهور به وزیر آباد مضرب خیام سپهر بنیاد گشته ، بعدازآنکه نصف سپاه از آب گذشت چون موسم برسات و شدت آب بود، حوصلهٔ‌جسرطاقت‌لطمات‌آن‌بحرژرف‌رانیاورده،ازهم گسیخت. پس‌بحکم‌والا کشتیها از اطراف جمع و افواج قاهره با کشتی ، و کمی بمرورآغاز عبور نموده، چهل روزموکب فیروزدرآن طرف رود بانتظار گذشتن جنودمسعود لنگرانداخته ، در هفتم ماه ربیع الثانی بناخدایی لطف خدای یگانه خود بکشتی نشسته ، از آب گذشتند . با وصف اینکه همه‌جا عبورموکب انجم شکوه از دامنه کوه واقع میشد ، باز گرمی هوا بحدی اشتداد داشت ، که از شدت حرارت مرغ نَفَس از طیران باز می‌ماند ، و جوشن آهنین در بر دلیران تنور تفیده میشد .

زکریا خان صوبــه دار لاهور و ملتان تــا سر رود چهناب در رکاب

۱ ـ درنسخهٔ «ح» : «اورنگ شاهی»

۲ـ در نسخهٔ «الف»: «هشتم».

فیروزی انتساب ، بلوازم خدمت پرداخت و ازآنجا رخصت انصراف جست، وچون پیشنهاد خاطر اقدس آن بود که بعداز فتح وتسخیرهندوستان بانجام کار ترکستان و خوارزم کـه منبع آشوب خراسان بود پردازند ، لهذا از شاهجهان آباد نجارهای ماهرو کشتی‌سازهای‌صاحب وقوف‌روانهٔ بلخ کرده، مقرر فرمودند که کشتیهای فلك منظر در ساحل رود آمویـه مرتب و مهیا سازند ، تا رایات جهانگشا وارد آن حـدود شود . ابوالفیض خان پـادشاه بخارا از شنیدن ایـن خبر در بحر تحیر غوطه ورگشته ، بتقریب استخبار حالات موکب همایون توقاشی(۱) نام ، معتمد خودرا برسم سفارت باعریضهٔ اخلاص نشان بدربـار عز و شأن روانه ساخت . فـرستادهٔ او در بیستم شهر جمادی الاخر وارد پیشگاه سپهر نمون و فرمان در جواب او بنفاذ مقرون گشته، احدی از ملازمان دربار را نیز با اوزرفیق‌ساخته ، نزد پادشاه مزبور روانه و اعلام فرمودند که آن سلطنت مآب چون از خانوادهٔ قاآنی ونقاوهٔ دودمان چنگیزخانی است ، تمکن او وخیریت مملکت منظور نظر اقدس ، وتوجه جانب ترکستانْ مقصود ضمیرمقدس میباشد. هرگاه با اعاظم توران زمین بقدم فرمانبری پیش‌آید فبها ، والا آنچه در مشیت الهی قرار گرفته باشد ، از قوه بفعل درخواهدآمد. بعداز ورودبمنزل‌حسن‌آباد(۲) من‌محال اتك خاطر انورآن بود که برای ایصال خبر فتح‌هندوستان وانصراف‌موکب گیتی ستان، ایلچی روانهٔ مملکت روم وروس نموده ، در عالم قرب جوار از جـواهر نفیس آن ولایت رسد و حصه ، بجهت پادشاهان ذیشأن آن دیـار فرستند . مقارن آن چاپار وعریضه از جانب احمد پاشا والی بغداد مشعربر وفات علی مردانخان فیلی، ایلچی روم در سیواس ، وتوقف رفقای او بانتظار صدور امر مجدد بنظر واقفان درگاه فلك مماس رسید . لهذا حاجی خـان

۱ ـ در نسخهٔ «الف» و «و» : «قوقاشی» و در «ب» : «بوقاشی» و در «د» : «نوقاشی» رجوع بتعلیقات شود ۲ـ در نسخهٔ «ح» : «حسن ابدال» . رك . تعلیقات .

چمشکزك چرخچی‌باشی را بسفارت روم ، و سردار بیك قرقلو توپچی باشی جلو نصرت پیشرورا بممالك روس فرستاده ، و مساوی دوازده‌هزار تومان جواهر و مرصّع آلات با چهارده زنجیر فیل برسم ارمغان بجهة پادشاه سکندرجاه روم ، و معادل آن برای‌پادشاه خورشید کلاه روس فرستادند ودر بیستم ماه رجب ایلچیان عازم مقصد گشتند .

از اخبار بهجت آثار اینکه: در آخر ماه عریضهٔ شاهزاده رضا قلی میرزا بنظر انور رسید که ایلبارس‌خان،والی‌خوارزم، ازحرکت والابجانب هندوستان آگاه و میدان را خالی تصوّر کرده، جمعیّت موفور اوزبکیّه و ترکمانیّه خوارزم‌را فراهم آورده، بعزم تاخت‌سرحدات خراسان واردطژن، و به‌پنج‌فرسخی سرخس‌آمده،قراولان‌طرفین بیکدیگر برخورده ، دو تن از لشکریان این طرف دستگیر اوزبکیّه شده ، از قرار تقریر گرفتاران ورود موکب شاهزاده به سرخس معلوم ایلبارس خان گشته ، دیگر پای جرأت بپیش‌نگذاشته ، بسمت ابیورد روانه، و قلعهٔ موسوم به قاخلان‌را، که مابین نسا و ابیورد واقع‌است ، محصور* و بطرح‌یورش وافکندن شورش*(۱)اساس آن قلعهٔ محکم بنا را گرفتار لجّهٔ شور و شر ساخته ، اگرچه اهالی آنجا در قلعه‌داری میکوشیده‌اند ، امّا همانوقت داروغهٔقلعهٔ مزبوره درابیوردبرای خبر گیری حال قلعگیان با جمعی عزیمت قلعه نموده ، از اتفاقات درائنای گیرودار ، گرد و غبارجمعیّت داروغه بنظرایلبارس درآمده، بتصوّر اینکه موکب شهزاده‌است که بسر وقت او رسیده ، برفرق دولتش غبار ادبار(۲) افشانده ، سراسیمه ترك قلعه‌گیری کرده ، مانند بخت خود برگشته ، بخوارزم رفته‌وجمعی کثیر از اوزبکیّه که بآن نواحی دست تطاول گشوده وفرصت نیافته بودند که به‌اوزبکیّه و جمعیّت خود ملحق شوند در گوشه و کنار عرصهٔ شمشیرآبدار گشته‌اند. پس‌رایات جهانگشا بجانب مقصد اعتلاء

۱ ــ در نسخهٔ « خ » عبارت بین دوستاره چنین است : « و با حمله وهجوم »

۲ ــ در نسخهٔ « ط » : « نکبت وبدبختی »

یافته ، بحکم همایون رودخـانه اتك را نیز جسر بسته ، جنود مسعود ظفر نمود ، فوج فوج آغـاز مرور و عبور کردند . چون کـوهستان آن ناحیه بسکنای افاغنهٔ یوسف زائی (۱) اختصاص داشت ، و آن طـایفه صاحب جمعیّت موفور و عدّت غیر محصـور ، و در عهود سابقه همیشه مصدر انواع فتن و شرور ، وپادشاهان سلف ازتنبیه ایشان بقصور بودند ، رأی جهان‌آرا بتأدیب آن جماعت دیوسرشت وحشی خصال ، که درحوزهٔ ممالك محروسه سکنی داشتند ، تعلّق یافته ، افواج قـاهره‌را گروه گروه بمساکن ایشان، که جبال آسمان‌شان بود ، روانه فرمودند . اکثر آن طایفه پای‌بست‌سلسلهٔ پاداش عمل ، و گردن عمر آن سر کشان هم آغوش تیغ اجل گشته ، بقیّهٔ رؤسا و سر کردگان‌و سرخیلان‌پا براه‌انقیاد(۲) گذاشتند . فوجی عظیم از آن طایفه بملازمت رکاب ظفر انتساب امتیاز یافته ، موکب همایون از راه پیشاور و خیبر و جلال آباد نهضت فرموده ، در غرّهٔ مبارك مـاه رمضان‌وارد دارالملك کابل و در آنجا تمام سر کردگان و سرخیلان افاغنهٔ آن ولایت شرف اندوز جبهه‌سایی آستان سپهربنیان ، و مورد عنایت بیکران گشتند. بهمه جهت از ولایت سمت غربی اتك ، که بدولت علیّه نـادریّه اختصاص داشت ، چهل هزار نفر افغان پیشاور و کابل و جماعت هزاره و باقی ایلات کوه نشین در سلك ملازمت انعقاد داده، روانهٔ هرات ، و کس تعیین‌فرمودند که درآنجا مشغول‌سرانجام دادن ضروریات ومایحتاج و استعدادآن‌جماعت بوده باشند ، تا رایات نصرت آیـات وارد هرات شود. شش روز خطّهٔ کابل مضرب سرادقات خلافت گشته ، بانتظام مهامّ آن نواحی پرداختند ، و جواهرخانه و خزاین و زوائد اسباب خاصه و احمال اردوی همایون را با فیلخانه و توپخانه بزرگ روانهٔ هرات ساخته ، صوبه داری کابل و پیشاور را کماکان در بارهٔ ناصرخان برقرار و او را با جمعی از خوانین نامدار و

۱ ـ در نسخهٔ « ح » : « یوسف زائی »
۲ ـ در نسخهٔ « ط » : «سر براه اطاعت »

عساکر ظفر شعار مأمور اتّساق و انتظام آن دیار کرده، عازم سمت سند گردیدند.

در بیان حرکت همایون بجانب سند و گرفتاری خدایارخان عباسی و وقایع آن زمان بمیامن لطف ایزد سبحان

خدایارخان عباسی، زمین‌دار سند، درایّام توقّف موکب همایون در هند و همچنین در نادرآباد، که طنطنهٔ جهانداری و دبدبهٔ گیتی ستانی آن حضرت در اطراف آفاق اشتهار داشت، همیشه عرائض بدرگاه معلّی فرستاده، دم از دولت خواهی میزد. درین اوان که هندوستان مسخّر گشته و ممالك سند بعلاوهٔ بعضی ولایات باین دولت روزافزون منتقل‌شد، بایست که سنگ کفران را از دامن باطن فرو ریخته، روی عقیدت بقبلهٔ جهانیان آورد، ولی‌از غلبهٔ خوف و هراس و هجوم‌تشویش ووسواس، خیالات سست اساس بخاطر راه داده، از جبهه سایی کریاس سپهر مماس عالمیان مناص سر باز زده، و چون محال سند از ولایات گرمسیر بتازگی ضمیمهٔ ممالك محروسهٔ خدیو کشور گیر گشته، وموسم زمستان‌نیز آغاز سرد رویی کرده فصل اقتضای سفر گرمسیر میکرد، عزیمت آن سمت پیشنهاد خاطر خطیر شده فرمان همایون‌بنفاذ اقتران‌یافت که محمد تقی‌خان بیگلربیگی فارس با قشون فارس و کرمان و کوه گیلویه و بنادر وحکّام‌مابین، که مأمور سفر مسقط بودند، از راه خشکی وتوپخانه وزوائد قشون با غرابات و کشتیهای دیوانی از راه دریا وارد سند و تهتها[۱] شوند. پس رایات فیروزی آیات جهانگشا درهفتم ماه صیام از کابل‌حرکت، و با توپخانهٔ جلو ازراه بنگش و دیزه‌جات[۲] روانهٔ سند، و دربنگش وکیل و وزیر برای ضبط مداخل و مالیات صوبهٔ ناصرخان و گرفتن ملازم و ملاحظهٔ سان قشون او تعیین، و باتّفاق ناصر خان روانهٔ پیشاور فرمودند. همه جا موکب همایون برسم استعجال راه نورد طریق مقصد گشته، با وصف اینکه تمامی آن سمت

۱ ـ درنسخهٔ « ط »: « تهته ». رجوع بتعلیقات شود.

۲ ـ در نسخهٔ « ح »: « دیرجات »

مشتمل بر جنگل و کوهستانات صعب بود، بعنایت الهی و زوربازوی همّت شاهنشاهی، توپخانه را در کمال سهولت از آن مواضع گذرانیده، درپنجم شهر شوّال وارد دیزهٔ[۱] اسماعیل‌خان گشتند. اگرچه اسماعیل خان اوّلاً بقلعه‌داری پرداخت، امّا چون ثبات و قرار خود را در برابر سطوت خدیو فریدون اقتدار، از قبیل معاملهٔ مشت خس با التهاب نادید و اهالی آن سرزمین را مانند گیاه علفهٔ داس تیغ آتشبار یافت، با رؤسای دیزه بدائره اطاعت درآمد. هرچند که کنار دریای اتك عزیمت سمت سند مقصود ضمیر جهانگشا بود و شش هفت کشتی را بنا بر ملاحظهٔ حزم از مفاصل شکافته حمل فیلان کوه توان کرده همراه آورده بودند که در حین ضرورت بیکدیگر اتّصال دهند، امّا چون‌دیزهٔ اسماعیل‌خان نزدیك بدریای اتك بود کشتیهای بسیار جمع وسفائن که همراه بود بهم پیوسته،توپخانه همایون و عمله و مستحفظان توپخانه را با کشتیها از روی دریا روانه، واز منزل مزبور لوای‌جهانگشا را بجانب دیزهٔ غازیخان‌نهضت داده، ودرپانزدهم ماه مزبور دیزه مذکور را مرکزدایرهٔ دولت ساختند. غازیخان و سرکشان آن دیار روی نیاز بدرگاه فلك اقتدار آورده، تمامی قلعه‌جات آن نواحی در عرض راه، که از سوابق زمان بسرکشی معتاد، و در مقام خودداری و استبداد بودند، مقلّدقلادهٔ انقیاد گشته، مورد عفو و امان، واسماعیل‌خان و غازیخان هریك بدستور سابق بزمین داری دیزه جات خود فائز شده، مشمول‌عاطفت واحسان گشتند. ازآنجا که خدیو بیهمال‌را از مبادی حال شیوهٔ کریمه آن بود که سالکان طریق ضلالت را اوّل بمنهج اطاعت دلالت‌نموده، بعد از اتمام حجّت بتنبیه او پردازند و از شآمت[۲] سرکشی آگاه سازند، فرمان به خدایار خان صادر گشت که در هر باب خود را دربدر و رعایای ملك را گرفتار ورطهٔ شور و شر نساخته، حکم مبارك را

۱ ــ درنسخهٔ «ح»: «دهنه»
۲ ــ درنسخهٔ «ط»: «عاقبت»

تعویذ بازوی نیازمندی، و هیکل گردن امیدواری و سربلندی ساخته، بدرگاه معلّی شتابد. در چهاردهم ذی القعده محلّ موسوم به لارکانه مخیم سرادقات سلطنت گشته، چون در آنجا بعرض اقدس رسید که آن آیهٔ نجات بگوش خدایارخان ازمفادّ **لا یَنفَعُکُمْ نُصْحی**(۱) خبرداده، وباغوای تسویلات نفسانی بسمت کجرات وبندرسورت روی فرارنهاده، لذا بتنبیه او مصمم گشتند و بنه و آغروق را باشاهزاده نصرالله میرزا در لارکانه گذاشته، خود با فوجی از غازیان جریده و سبای در شب شنبهٔ بیست و یکم ماه مزبور بتعاقب او نهضت، و با کشتیها از دریای سند عبور، وبایلغامیشی پرداختند. با وصف اینکه آن طرف دریای سند تمامی جزیره و بیشه و صعوبت طریقش خار راه پیك اندیشه بود، در هفت روز بایلغار آن مسافت بعیده را طی کرده، وارد شهدادپور گشتند. در آنجا عریضه و پیشکش از جانب خدایار خان بدرگاه جهان پناه آمد و بوضوح پیوست که ریش درون او اصلاح پذیر نیست، و عمرکوت(۲) نام محلّی را که در دشت بی آب و آذوقه واقع و بحصانت مشهور وسی‌فرسخ ازآب دور است، بتصور اینکه موکب جهانگشا از ورود بچنان مکانی عاجز خواهد شد، از راه دیگر که آبادی داشت بمکان مزبور رفته، آن قلعه‌را پناه عافیت‌ساخته‌است. خدیوجهان پناه روز شنبهٔ هشتم آن ماه سپاه منصور را ببرداشتن آب و آذوقه امر فرموده، هنگام صبح ببلدی لطف الهی از شهداد پور سوار، و آن شب ایلغارنموده، روز یکشنبهٔ نهم ماه مزبور سه ساعت از روز گذشته، بحوالی عمرکوت رسیدند.ولی‌با وصف اینکه خدایارخان مدتی بود که رخت هزیمت بقلعهٔ مزبور کشیده، تمامی جواهر و خزائن خود را در چاههای بسیار عمیق که طناب و هم(۳)شخص‌دقیق‌بقعر آن‌مشکل‌رسیدی مدفون ساخته‌ومهیّای فراربوده‌وحالت‌منتظره‌برای‌او باقی‌نبوده‌است،‌ولی‌چون‌همیشه‌سرپنجهٔ تائیدات

۱ ــ سورهٔ ۱۱، آیهٔ ۳٦ : «ونفع ندهد شما را نصیحت من.»

۲ ــ در بعضی ازنسخ «امر کون» آمده‌است. ۳ ــ درنسخهٔ «ط» : «اندیشه»

ربّ قدیر مخالفان دولت را گرفتار کمند تقدیر نموده ، خواهی نخواهی بدست می‌دهد . خدایار را قلعهٔ مزبور تیهٔ حیرت و مجلس غفلت گشته ، بعد از آنکه گردموکب فلك کوکب غبار دیدهٔ مرادش شد ، استنباط ورودرایات عقاب پیکر نموده مانند مرغ پر کنده و طائر بال افکنده ازقفس قلعه بر گوشهٔ بام فرار جسته ، آغاز پرافشانی نمود . شاهبازان اوج دشمن شکاری ، که پیشتازان لشکرجلادت اثر بودند . در خارج قلعه‌باورسیدند، او مانند صعوهٔ پر شکسته‌بال تدبیر را بسته دیده ، وخود را بقلعه رسانید و بعد از لمحه‌ای بغیر از اینکه از صدمهٔ چنگل شاهین حوادث بآشیان خفض جناح گزینند ، و راه نجاتی برای خود گمان کنند ، چاره‌ای ندید و با رؤسا دست بدامن استیمان زده ، بپابوس اقدس سرافرازی جست. وتمامی خزائن وسیم و زر و شده‌های لآلی‌و گوهر، که در زوایای زمین پنهان بود ، بحیطهٔ ضبط درآمد . بهرجهت یك کرور متجاوز بتحویل گنجوران کنوز عامره‌انتقال‌یافت. پس‌ازآن‌موکب‌همایون‌روزپنجم‌ذیقعده‌ازعمرکوت عطف عنان کرده، خدایارخان‌هم برسم حبس(۱) بهمراهی‌رکاب‌نصرت انتساب‌مأمور گشته ، در شانزدهم ماه مزبور بتأیید خدای غفور با فتح و فیروزی وارد لارکانه شدند .

در ذکر وقایع پیچی ئیل مطابق سال هزار وصدوپنجاه و دو هجری.

سلطان زرین افسر نیّراعظم ، روزجمعهٔ بیست ویکم شهرذیحجة‌ الحرام‌سنه۱۱۵۲هجری،مربّع‌نشین‌تخت‌گاه‌حمل گشته(۲)، عندلیب باغ ، که ازخدا آباد چمن مانند مرغ آشیان گم کرده سر گردان کوی حرمان میبود،باز باهزارنواصیت‌نوای‌کامرانی‌رادراطراف‌باغ بلندآوازساخت .فاختهٔ زار، که درحسرت‌دارالملك گلشن کوکوزنان می گشت، بطوق بندگی‌سرو

۱ ـ درنسخهٔ « ح » : « گرو »
۲ ـ درنسخهٔ « ط » : « بر تخت حمل نشست » .

آزاد کردن آزادگی برافراشت. رسول نسیم بهار با هدیهٔ مشکبار از جانب دارای فریدون‌فر فروردین، بار وصول بپایتخت گلزار گشود. سلطان یاقوت افسر گل بر تخت زمردفام گلبن تکیه زده بزم خرمی و شکفته طبعی بروی جگر گوشگان گلشن آراست. ملک‌دینار غنچه قلعهٔ خودرا بروی لشکر ربیع گشوده از خرده فشانی متقبل مال و خراج گردید. ساحت گلزار از رستن گلهای لاله عباسی بندرعباسی شد. توران زمین جهان بتر کتازی جنودقوای نامیه بتصرف قزلباش گل درآمد. خوارزمیان دی، که غارتگران صحن چمن و یغمائیان دارالملك گلشن بودند، سر بپوستین گمنامی کشیدند. واوزبکان تنگ چشم شکوفه و ازهار بچاکری کوشیدند. گلهای نافرمانی فرمانبری اختیار کردند و اتراك صحرانشین ریاحین دسته دسته روی اطاعت بدربار سلطان بهار آوردند.

چون از ابتدای کار که مشعل عالم افروز این دولت نادره از پرتو تأییدات الهی روشن وبرساحت جمال جهانیان ضیاء افکن گشت، طریقهٔ مرضیه آن حضرت آنست که هر یك از گردن فرازان که باین دولت خداداد سر بسر کشی برآورد بزوربازوی اقبال بی‌زوال شاهنشاهی ازپای درآورند، وبعد اورا باز از عین مروت دستگیری کرده، بر صدر کامیابی جا دهند.

درینوقت کـه خدایار خان عباسی خدا گیرو اسیر سلسلهٔ تقدیر شد، عاطفت خسروانه، که در کام بخشی دوست و دشمن بر سر بهانه است، باو ازدر اعانت درآمده، بحکم فتوت ولایت سند و تهتها را بسه‌قسم انقسام داده، تهتها را با بعضی از ولایات سند به خدایارخان مرحمت، و او را به شاهقلی‌خان ملقب و مخاطب و سرافراز ساخته و یك سمت سند را کـه به بلوچستان اتصال دارد به محبت‌خان، حاکم بلوچستان عنایت، وشکارپور را با بعضی‌ازولایات‌سند، که در جانب‌علیا واقع شده بود، بخوانین داودپوتره

تفویض، و قامت ایشان را بخلاع نوازش و اصطناع آراستند.

چون حیات‌اللّٰه‌خان، ولدزکریاخان ناظم صوبهٔ لاهور و ملتان در سفر شاهجهان‌آباد از ملتزمان رکاب اقدس و بنیابت والد خود بصوبه داری ملتان فائز و روانهٔ ملتان گشته بود، درین اوقات بموجب امر همایون مجدداً در لارکانه بخدمت والا پیوسته و درسفر عمر کوت نیز طریق‌ملازمت پیمود. در حینی که موکب منصور از لارکانه عازم عمر کوت میشد، فرمان همایون باحضار زکریاخان اصدار یافت، و درین اوان که انصراف موکب همایون ازعمر کوت‌اتفاق افتاد، زکریاخان‌بموجب حکم‌اشرف‌شرف‌اندوز تلثیم عتبهٔ سعادت مشمول و مسؤولات والد و ولد از حضرت خسروی بعز حصول موصول گشت، ودر باب خدمت وانقیاد حضرت محمد شاه تأکیدات مؤکده و سفارشات بلیغه فرموده، درباب‌حیات‌اللّٰه‌خان، که استدعای غلامی خدیو گردون غلام کرده بود، او را به شاهنواز ملقب فرموده، رخصت انصراف دادند. درآن مکان عریضه‌ای ازجانب محمد تقی‌خان بیگلربیگی فارس رسید، که آمدن بسمت سند میسر نشده، وارد کیج مکران، و در آنجا ملك دینار حاکم آنجادر مقام قلعه کشی بر آمده، مشارالیه فوجی را برسرقلعهٔ اوتعیین نموده، براو مسلّط واورابحلقهٔ اطاعت‌درآورده است. بنابراحتیاط از جهت انقضاء موسم دریا، غرابات را از روی دریا به بندرعباسی بر گردانیده، و خود در کیج مکران‌توقف دارد. حکم والاصادر شد که چون‌کارسند بر وجه اتم و اکمل فیصل یافته(۱)، قشون را مرخص ساخته‌باستعجال‌وارد درگاه سپهرتمثال(۲) شود. چند روز بنظم مهمات آن سرزمین و انجام امورآن عرصهٔ سپهر تزیین‌پرداختند. هرچند که‌کامیابان میوهٔ کامرس جهانبانی، که کلید باغ کامرانی عرصهٔ جهان در دست باغبان اقتدار ایشانست، هیچوقت از لذت اندوزی‌میوه های رنگا رنگ متلذذات

۱ ـ درنسخهٔ «ح»: «چون‌کارسند بخوبی انجام یافته بود.»
۲ـ درنسخهٔ «ح»: «اقتدار»

جسمانی و سیربستان سرای مشتهیات نفسانی فارغ نیستند. اما دو چیز بیشتر از سایر حظوظ مرغوب طبع این خدیو کامیاب میباشد، از جنس فواکه خربزه است که بآن رغبت تمام دارند، چنانکه در ایام توقف در بغداد مکرر ازکاریز عباس‌آباد هرات، که فالیز آن را مرتبهٔ مزیت بفالیز تمامی بلاد است خربزه به بغداد می‌آمد، و در اوانی که رایات عالیات در ممالك هندوستان میبود، از بلخ و هرات ومرو شاهجهان، این قافلهٔ حلاوت در راه، و مطایای کوه پیکر گران‌بار ازخربزه‌های نفیس آن بوم وبرپربار گشته، چاشنی‌بخش ذائقهٔ دور و نزدیك بندگان درگاه بود. دیگر اسب خوبست که پیوسته مرضی رائض ریاضت کش طبع همایون میباشد، وچون این معنی مفهوم آشنا و بیگانه، ومعلوم دوست ودشمن گشته، فرماندهان اطراف اسبان تازی نژاد را پیش خرام کاروان پیشکش های خود ساخته، باینوسیله راه‌تقرب‌می‌پویندوبآستان‌خوانین سجده‌گاهش توسل‌می‌جویند. در ایام توقف موکب والا در سند، فرستادهٔ شاه والاجاه محمد شاه با تحف وهدایای مرغوب وارد درگاه جهان‌پناه گشته، چون شاهزاده رضاقلی‌میرزا نیز در خلال اینحال اسبان ممتاز و والی بلخ نوباوهٔ خربزه از بلخ برسم پیشکش تقدیم خدمت خدیو گردون فراز نموده بودند، چند سر اسب کوه‌توان‌با دویست‌بار شترخربزهٔ بلخ بجهت سرکارپادشاه والاجاه‌هندوستان ارسال داشته، و فرستادهٔ آن دولت را معززساخته، رخصت انصراف دادند.

در بیان انصراف موکب همایون بجانب ایران و عزیمت بسمت بخارا و سایر ممالك ترکستان و تسخیر آن‌کشور نزهت بنیان:

بعدازانجام کارهند وفراغ ازنظم مهمات سند(۱)، میان‌همت بتسخیر ممالك توران بسته، فرامین قضاآیین بنفاذ(۲) پیوست که در جمیع ممالك

۱ــ درنسخهٔ «ح»: «ممالك سند»

۲ ــ درنسخهٔ «ح»: «نگاشته شد.»

محروسه اسب و اسباب و اسلحه و ملبوس آنچه میسر شود، بجهت غازیان نصرت نشان، و تدارك سفر ترکستان در هرات حاضر نمایند. چون شاهزاده رضا قلی‌میرزا، که بنیابت سلطنت فائز بود در آن اوان بموجب امر اقدس در طهران، که وسط معموره است توقف داشت، که هم ایام قشلاق را در آنجا بنهایت رساند وهم مهام ملکی‌را پذیرای انجام گرداند. مقرر شد که شاهزاده با قشون های خود در هرات بموکب والا پیوسته، شاهزادگان کامکار را برای ملاقات از ارض اقدس همراه بیاورد. در سیزدهم محرم سنه هزار و صد و پنجاه و دو مطابق پیچی‌ئیل اعلام جهانگشا، بعشرت و کامرانی و شکوه سلیمانی، از لارکانه آسمان ساگشته از راه سیوی و دادر و شال و فوشنج من اعمال بلوچستان، عازم نادرآباد، و روز پنجشنبهٔ هفتم ماه صفر چمن‌خولی‌را، که درحوالی نادرآباد واقع است، مضرب‌خیام عزّوشان ساختند. ایّام سفر میمنت اثر هندوستان از تاریخ غرهٔ صفر سنه ۱۱۵۰، که روزحرکت از نادرآباد است، تا ورود بآنجا دوسال و هفت روز، ومدت حرکت ازشاهجهان‌آباد تا ورودبه نادرآباد یکسال کامل اتّفاق افتاد.

بنهجی که سبق ذکریافت درحین توجه رایات نصرت‌آیات بجانب هندوستان، درپیشاور خبرطغیان لکزیه جاروتله، وسانحهٔ مرحوم ابراهیم خان بعرض اقدس‌رسید، و ازآنوقت عزم انتقام و تنبیه آن جماعت مرکوز خاطر اقدس می‌بود. بعد از ورود موکب والا به نادرآباد، غنی‌خان‌ابدالی بیگلربیگی نادرآباد را با قشون ابـدالی از سفر ترکستان معاف، و مقرر فرمودند که در ابتداء میزان ازنادرآباد روانهٔ شیروان، و درموسم زمستان، که کوه البرز را برف گرفته وراه فراربرآن طائفه مسدود می گردد، بتنبیه ایشان پردازد. همچنین‌فتحعلی‌خان کوسه‌احمد لوی افشار چرخچی‌باشی‌را با جمعی از خوانین وحکّام و پانزده هزار نفر از لشکر نصرت اثرخراسان

باین امر نامزد ، وحکّام گرجستان و آذربایجان را نیز بموافقت و همراهی ایشان مأمورساختند . پس در دوازدهم صفر موکب مظفر از نادرآبادرایت‌افراز ظفر گشته، روز دوشنبهٔ دهم ربیع‌الاول وارد هرات ، وچمن کهدستان یکفرسخی‌شهر،مقرّالویه گیتی‌ستان گردید. چون بسبب بعضی مشاغل‌ملکی تأخیری در ورود شاهزاده رضاقلی میرزا درموعد مقرّر بوقوع پیوست .حکم والا نافذ شد که شاهزادگان‌کامگار دیگر: شاهرخ میرزا و امامقلی میرزا با علی قلیخان،ولد اکبر ابراهیم خان که بایالت ارض اقدس سرافرازی داشت، مقیّد بورود رضاقلی میرزا نشده ، زودتر وارد هرات شوند . ورضاقلی میرزا از راه زورآباد و قراتپه با دغیس بموکب همایون ملحق گردد.

شاهزادگان نیز با علیقلی‌خان در هیجدهم ماه وارد خدمت خدیو ارجمند، و بشرف تقبیل بساط مقدّس سرافراز گشتند. چون تخت طاوسی، که در ایّام سالفه،درهندوستان،سلاطین[1] آنجاباتمام‌رسانیده‌بودند ، بعد از تسخیرشاهجهان‌آباد بجواهرخانهٔ همایون منتقل گشته بود . لهذا همّت‌والا بلندشاهنشاهی، که‌اورنگ‌نه‌پایهٔ فلك‌راپست‌ترین درجات شأن خودمیداند، برآن تعلق‌یافت، که در برابرآن‌سریری‌دیگر باخیمه‌ای که‌لایق آن‌تخت و شایستهٔ چنان شاهنشاهی‌فیروز بخت‌باشد، مکلّل بجواهر[2] آبدار و لآلی شاهوارترتیب‌دهند.لهذا بعدازحرکت‌ازشاهجهان‌آبادبحکم همایون‌استادان صنایع‌کار ومهارت پیشگان جواهرنگار هندی وایرانی،بسرانجام آن تخت وخیمه گوهرآیین پرداخته،مدت‌یکسال، که‌ایّام راه‌بود،تخت‌مزبوررا بهمت خسروی ازلآلی‌غلطان وگوهرهای‌رخشان، که هریك با خراج‌اقلیمی‌برابر و در بهاء و صفا باگوهرهای شبچراغ ماه و لعل درخشان آفتاب همسربود، درکمال زیب و فرّ ترتیب داده ، خیمه‌ای نیز درخـور آن مکلّل بمروارید آبدار وگوهرهای شاهوار نقش پذیرانجام ساخته ، وبتخت و بارگاه‌نادری

۱ ـ درنسخهٔ « ط » : « پادشاهان باشوکت وفر »

۲ ـ درنسخهٔ « ح » : « مرصع بدراری »

موسوم گردید. روز دیگر آن خیمه و تخت را با تخت طاوسی نصب کرده، چند روز مجلس نشاط بر روی شاهزادگان آراسته، حمایل گرانبها و بازوبندهای مرصّع بجواهر ثمین، * که فزون‌ازحوصلهٔ قیاس وتخمین *(۱) بود، بشهزادگان‌عالی‌تبار و علیقلی‌خان عطا، و دارالسلطنهٔ هرات را که تختگاه خاقان مغفور شاهرخ ولد امیرتیمور گورکان بود، بنسبت همنامی بقرةالعین خلافت و جهانداری شاهرخ میرزا عنایت، و سکه دارالضرب هرات‌رابنام نامی آن جناب فرمودند. بعد از طی این مقدّمات شاهزادگان گرامی‌را با نصرالله میرزا مرخّص، ومقرّر ساختند که سه ماه درهرات مکث کرده، در ابتدای میزان، که‌هوا اعتدال یابد، روانه ارض اقدس شوند.

پس رایات نصرت‌آیات در بیست‌وپنجم ماه مذکور با صولت بهمنی وسطوت تهمتنی از جلگای کهدستان حرکت، و در گازرگاه، که از متنزهات مشهور آن ولایت است، نزول و روز یکشنبهٔ غرّه ربیع‌الثانی وارد قرا تپهٔ بادغیس گشتند. در روز ورود موکب جهانگشا رضاقلی میرزا نیز با سپاه آراسته، درسر راه بآیین شایسته* از سعادت تقبیل رکاب اقدس بهره یاب گشت*(۲). آن‌لشکر قیامت‌اثر، که‌دسته‌دسته وجوقه جوقه در کمال‌رنگین واستعداد صف‌بسته بودند، یك‌یك ازنظر آفتاب اثر گذشته، وخدمت‌شهزادهٔ کامکارموقع قبول واستحسان گردیده، و بافسر و بازوبند گوهر نگار سرافرازی یافته، وجواهر نفیسه ولآلی شاهوار بآن یگانه گوهرصدف‌سلطنت عنایت گردید. دوسه روز برای انجام مهامّ‌سپاه درآن منزل مکث و از راه ماروچاق و چیچکتو واندخود عازم بلخ شده، و در هفتم ماه جمادی الاولی موضع مشهور به‌قوشخانه، یك‌فرسخی بلخ، مضرب سرادقات اقبال گشت. چون عزیزقلی‌بیك داد خواه، که‌سبق اخلاص‌و قدمت‌خدمت دربن دولت ابدمدت

۱ـ درنسخهٔ « ط » عبارت بین دوستاره چنین‌است : « که بیش ازحدواندازه‌بود.»
۲ـ درنسخهٔ « ح » عبارت بین‌دوستاره جنین‌است: « سعادت تلثیم رکاب همایون رایافت . »

داشت ، در قلعه شلدوك باخلاص كيشى نقد جانرا باخته بود ، لهذا نياز محمد قوش بيگی، برادر او، بوالى گرى بلخ سربلند و بخطاب خانى بهره‌مند وفائز گشته‌اند خودرا به گداسلطان ، ولد دادخواه، عنايت‌فرمودند. وحكّام و عمّال بولايات تابعه تعيين و در دوازدهم ماه مزبور بسير بلخ و عماراتى كه از مستحدثات(۱) طبع رزين شاهزادهٔ نامدار بود ، تشريف برده، چون سابقاً هزار وصد فروند كشتى، كه هزارمن بار برميداشت، سردار بلخ بامرهمايون روى‌آب‌آمويه مهيّا و آماده كرده بود، مقرّر شد كه كشتيها را ازغلّه وذخيره پر و توپخانه را نيز نقل كشتيها كرده ، آن درياى آتش را با غلّه وذخاير بيحد از روى آب روانه سازند . ورايات نصرت آيات در هفدهم ماه مزبور حركت كرده عازم كليف و كشتيها از روى‌آب به معبر كليف رسيده، فوجى از غازيان با كشتيها ازآب عبور و مأمور شدند همه جا ازآن سمت درآب محاذى اردوى همايون‌بوده، راه نورد وادى مقصد باشند. در بيست وهفتم ماه نزول كوكبهٔ همايون به كوكى، كه‌معبر بخارا بود، اتفاق افتاده، درآنجاولد حكيم بى اتاليق(۲)، كه‌از زمان سابق و درآن اوان عمدهٔ امراى توران‌بود، با حاكم حصار و حاكم قرشى و اكثر رؤسا وعظماى آن طرف‌آب آمويه وارد اردوى معلّى و بشرف آستانبوسى فائز ومقتبّل خدمت گشته ، بخلاع فاخره ونوازشات اختصاص يافتند. از منزل مزبور رضا قلى ميرزا راباهشت هزار نفر از لشكر فيروزى اثر تعيين فرمودند كه برسم منقلاى همه جا دو منزل پيش‌رفته در چارجو توقف نمايد، تاموكب همايون وارد شود. وعليقلى خان را نيز بسمت شرقى‌آمويه مأمور ساخته ، مقرّر داشتند كه همه جا از محاذات معسكر شهزاده مرحله پيما گشته، از ايلات و اهالى‌آن سمت هر كس در مقام ايلى و اطاعت در آمد، صيانت، و متمردين را تنبيه و سياست نمايند. بعد از عبور عليقلى‌خان ازآب مزبور جمعى از ايلات گردن بقلادهٔ

۱ ـ درنسخهٔ « ط » : « از ساختەهاى »

۲ ـ درنسخهٔ « ح » : « آتاليق »

اطاعت و انقیاد نهاده،فوجی که از جادّه اطاعت انحراف ورزیده عازم فرار شده بودند، بمعرض قتل و نهب درآمده، آن فوج منصور با اسیر وغنایم موفور وارد اردوی معلّی گشتند رضاقلی میرزا، که بسمت چارجو مأمور بود، چون سکنهٔ آن ناحیه پیش از وقت بسمت خوارزم کوچیده و رفته بودند، صیدی از آن طایفه دد بدام شیر شکاران معسکر شهزاده در نیامده، در روز چهارشنبهٔ هشتم ماه جمادی الاخر خارج چارجو، مقرّ اردوی کیهان پوی شده، بحکم والا در عرض سه روز جسر متین در آب آمویه مرتّب وافواج قاهره آغاز عبور کرده، فوجی بمحافظت چارجو وصیانت سر جسر و ضبط وجمع محصولات آن نواحی مأمور شدند. در چهاردهم ماه آن حضرت با غلامان و خاصان بکشتیها، که نجّاران هنرمند ایرانی وهندی مشتمل بر نشیمن و عمارات در کمال صنعت و مهارت ساخته، و مخصوص رکوب مقدس بنقاشی و طرّاحی پرداخته بودند، سوار گشته از آب عبور کردند. حکیم بی اتالیق، که وزیر و مدار الیه کارخانهٔ توران بود، با جمعی از نقباء واشراف واعیان بخارا در آن روز وارد دربار عزّ و شرف وبتلثیم عتبهٔ علیا مشرّف، وبخلاع فاخره ونوازشات خدیوانه بهره‌مند گشته، یکروز درآنجا مکث و روز دیگر حکیم بی‌اتالیق را با رفقای او مرخّص فرمودند که ابوالفیض خان‌را مستظهر[۱] باشفاق شاهنشاهی ساخته، بدرگاه سلاطین سجده گاه آورد. موکب همایون از راه قراکول کوچ بر کوچ[۲] عازم بخارا، وروز یکشنبهٔ نوزدهم‌ماه چهار فرسخی بخارا مضرب سرادقات جلال گشته، چون ابوالفیض خان قوّت مقابله را از خود مسلوب، وسپاه ترکمانیّه واوزبکیّه را، که دراین‌مدّت از اقصای ممالك ترکستان فراهم آورده بود، در جنب چیره دستی شوکت شاهنشاهی مغلوب یافت، جز انقیاد چاره ندیده، با حکیم بی‌اتالیق و تمامی خواجه زادگان و نقباء و اشراف وقضاة و امراء و اعیان خود، با جمعیّت تمام ازباب‌اطاعت در

۱ ـ درنسخهٔ « ح » : « مستحضر»
۲ ـ در نسخهٔ « ط » : « از راه قراکول عازم بخارا »

آمده، روی‌امید بدربار سپهراحتشام آورد . در یـك فـرسخی اردوی معلّی نزول، و روز دوشنبهٔ بیستم ماه طرف عصراذن کرنش یافته، بصیقل تفقدات خدیوانه* زنگ زدای‌تفرقه وتشویش‌خاطراو گردیدند*(۱). بعدازاوجمیع رؤسا ونقبا بار یافته پیشگاه حضوراقدس ، وجبهه سای‌آستان گردون نشان مقدّس گشته، رخصت انصراف یافته،بخیمه ومنزل، که برای ابوالفیض خان و اتباع او مرتب گشته بود ، معاودت کردند . در روز چهارشنبهٔ بیست و دوم ماه موکب عزّ و جاه از آن‌منزل کوچ کرده ، نیم فرسخی بخارا مخیم حشم اردوی محتشم گشته ، ابوالفیض خان بخلاع فاخرهٔ خاص وبالاپوش طلاباف و کمر باخنجر مرصّع و اسب تازی نژاد با ساخت و زین طلا ، سر بلند و امراءواعیان‌اونیز بعطایای‌خاص‌اختصاص‌یافته ودرایّام توقّف‌موکب‌جهانگشا دربخارا،به‌ابوالفیض‌خان‌لوازم واسباب بزرگی مرحمت فرموده، اونیزآنچه لازمهٔ خدمت و فرمانبرداری بود ، بتقدیم رسانیده ، جمعی کثیر از ایـلات ترکمانیّه و اوزبکیّه بخارا، وسایر ممالك توران را سواره ومسلح درآورده، ازنظر انور گذرانیده، هرطایفه با سرکردگان خود در سلك ملازمان رکاب نصرت انتساب انتظام یافته، و امر والا نافذ شد که ایشان را پیشتر از توجّه رایات همایون بـرده بخراسان رسانند . چند نفر دیگـر از بیگلربیگیان عظام، و خوانین را با فوجی از لشکر ظفر اثر روانه سمرقند فرموده که از ترکمانیهٔ‌آن نواحی جمعی را بملازمت رکاب اختصاص داده، از راه چارجو روانـهٔ خراسان شوند ، و بهمه جهت بیست هزار نفر ترکمانیّه و اوزبکیّهٔ بخارا وسمرقند وباقی‌ممالك توران ازکامیابان خدمت رکاب، وشرف‌اندوزان ملازمت* اردوی میمنت انتساب*(۲) گشته،بسمت‌خراسان مأمور شدند . در پانزدهم رجب بتازگی برو دوش ابوالفیض خان بخلعت‌آفتاب طلعت زنیت امتیاز و اعتبار، و فرق دولتش بافسر گوهر نگار زیور افتخار یافته ، اختیار

۱ـ درنسخهٔ «ح» عبارت بین دوستاره چنین‌است : « زنگ تفرقه‌را ازخاطراوبرداشتند. »

۲ ـ در نسخهٔ « ط » عبارت بین دوستاره چنین است : « لشکر نصرت قرین »

سمت شرقی رود آمویه و ماوراء النهر باو مرحمت ، و چارجو و باقی محالّ جنوبی وشمالی آمویه را ضمیمهٔ ممالك محروسه فرمودند که بدستور بلخ و ولایات تابعهٔ آن بدولت نادریّه متعلق باشد. چون پادشاهان ترکستان اباًعن جد بخطاب خانی مخصوص بودند، از فرط مرحمت تارك نام ابوالفیض خان را بافسر شاهی سربلند ساخته، شاه ابوالفیض خان خطاب ، فرمودند، وحکّام بتمامی ولایات ترکستان تعیین فرموده، جمعی کـه از روی انقیاد بدرگاه سپهر بنیاد آمده، متعهّد خدمات شده بودند باز بدستیاری عنایت شاهنشاهی درمکمن حکومت تمکّن گرفتند. چون علیقلی خان، که بشرف برادر زادگی آن حضرت سربلندی داشت و در آن سفر از سعادت اندوزان خدمت والا بود، در خاطر اقدس خطور کرد که دره‌ای از صدف دودمان چنگیزخانی در سلك ازدواج اودرآید . ابوالفیض شاه این معنی را مایهٔ مباهات دانست، و بقاعده وقانون سلطنت وراه ورسم ترکمانی *دوشیزهٔ مقصود بشبستان حصول پیوست.*(۱)، ودختر دیگر که درحجلهٔ عفاف بود *بخدمت حریم حرم حرمت و سراپردهٔ عزّت مقرر گردانید*(۲)، ودرین سفرخیر اثر خوارزم آن مخدّره خاندان چنگیزخانی در سلک پردگیان حرم محترم انتظام یافت. چون معروض سدهٔ خلافت گردیده بود که در حدود کابـل بعضی از افاغنهٔ آنجا قدم از جادّهٔ صواب بیرون گذاشته‌اند، لهذا طهماسبقلی خان جلایر را، که چاکر قدیمی این دولت ابد پیوند بود بسرداری تعیین، و زمام اختیار ممالك شمالی آب اتك را از حد تهتهاوسند، وپیشاور الی تبّت، که از هندوستان وضع و بایز دولت خداداد انتقال یافته بود، باوتفویض و جمعی از بیگلربیگیان وحکّام و افواج قاهره از غازیان بهرام انتقام را با او مأمور ساخته، فرمودند که از راه حصار رفته قشون ترکمانیّه و اوزبکیّه آنجا را، که سر کردگان طوائف آنجا متعهد انجام آن شده بودند ملازم گرفته روانهٔ خراسان‌واز آنجاروانه

۱ ـ در نسخهٔ « ط » «درسلك ازدواج او درآوردند . »

۱ ـ در نسخهٔ « ط » : « ودختر دیگر که درحجلهٔ عفاف بود منسلك حریم حرمت‌شد. »

مقصد گشته، بتنبیه‌سر کشان آن نواحی پردازد و بصوبه‌داران کابل و هند و حکّام آن ولایت فرامین مطاعه صادر شد، که بدستور سابق درشغل خود بوده، تابع امرو نهی سردار باشند، ومقرّر شد که زکریا خان صوبه‌دار لاهور و ملتان از آن طرف آب اتك، وسردار مذکور از این طرف با هم برسم اعانت ، طریق موافقت مسلوك داشته ، آنچه متضمن خیریت دولتین عظیمتین باشد بعمل آورند .

در بیان توجّه موکب اقدس بسمت خوارزم وتسخیر آن دیار بقوّت بازوی عزم .

چون درازمنهٔ سابقه، سرحدات خراسان اکثر اوقات دست فرسود تطاول و پامال تصاول جنود اوزبکیّه وترکمانیّه خوارزم شده، وآن ولایت خراب کردهٔ آن گروه، وقصد قصاص وانتقام ازآن جماعت مکنون ضمیر خدیو دارای شکوه می‌بود، خصوصاً در این اوان که ایلبارس واهالی آنجا درغیبت موکب همایون سر از گریبان زیاده‌سری برآورده، قدم بحدود خراسان گذاشته بودند.(۱) همّت والانهمت بتسخیر و تدمیر آن ملك کمال تعلّق داشت. (۲) بعد از انتظام مهامّ ترکستان در شانزدهم ماه رجب، موکب فیروزی حسب، از خارج بخارا کوچ کرده، منزل بمنزل عازم خواررم، وبعداز ورود به خواجه قلعه سی، که تا سرجسر دوازده فرسخ فاصله داشت، بانهاء مستحفظان بمسامع علیّه رسید که تمامی ترکمانیهٔ خرارزم بسر کردگی محمد علی خان اوشاق با اوزبکیه آنجا اتفاق کرده، با جمعیت واستعداد وارد شش فرسخی چارجو شده‌اند. خدیو بلند اختر ، بمجرّد رسیدن این خبر ، بنه و آغروق را مقرّر ساختند که کوچ بر کوچ متعاقب روانه شوند ، وخود بافوج منصور هنگام شام سواره راهنورد وادی ایلغار گشته، ازجسر عبور وآن روز بانتظار گذشتن افواج قاهره در ناحیهٔ چارجو توقّف، وروزدیگر، که بیست و یکم ماه مزبور

۱ ـ نسخهٔ « ح » کلمهٔ « چون » را در اینجا اضافه دارد .

۲ ـ نسخهٔ « ح » کلمهٔ « لذا » را در اینجا اضافه دارد .

بود،بعزم تنبیه‌آن جماعت اعلای لوای خورشید ضیا کـرده ، بعدازظهر آن روز که علامت گردسپاه وجمعیّت‌خوارزم نمودقراولان گشت، خبر(۱) بخاقان بحروبررسانیدند، ومقررشد که غازیان‌شرباشران، که مقدّمةالجیش معسکر نصرت اثر وپیشرو لشکرِ‌باقتح وظفر بودند ، باآن جماعت درآویخته،ایشان را از روی صرفه و حزم بدستبازی مشغول سازند ، تا آن حضرت بسروقت ایشان رسیده دستبازی آن گروه بسربازی انجامد . پس خدیو بیهمال از قول همایون جدا گشته ، با فوجی از یکّه تازان گزین و جانبازان موکب ظفرقرین بعزم مقابله تکاور انگیزعرصهٔ تهور شده ، یك میدان اسب فاصله مانده‌بود که حصار ثبات و قرارآن طایفه مانند دیوارشکسته، که از لطمهٔ سیل ازپای درآید،بزور صدمهٔ ورود آن سیل بی زینهارشکست یافته، روی برتافتند . دلیران جرّار بتأیید الهی و فرمان شاهنشاهی بتعاقب ایشان پرداخته، جمعی‌ازایشان‌را ، ازتف‌شمشیر تابناك، آتش‌بخس وخار زندگانی درگرفت،وفوجی‌راحلقهٔ کمنددلیران‌بهم‌آغوشی‌دربر گرفت،وسروزندهٔ بسیار بپیشگاه عرض پیوست. بعدازآنکه تیغ‌تیزدلیرانْ آن طایفهٔ گردنکش‌را از سروا کرد، بسیاری را روانهٔ دیار عدم ساختند. روز دیگر درهمان‌منزل، که تا چارجو شش‌هفت فرسخ مسافت داشت، برای ملاحظهٔ سرواخترمه‌توقّف ، وروز سیم‌عطف عنان کرده، وارد اردوی‌همایون گشتند. چون رضاقلی‌میرزا را شوق دیدن نصراله میرزا برادرکامکار خود، که ازهندوستان‌آمده بود و در هرات‌توقّف داشت غالب وملاقات او را طالب بود ، لهذا مرخّص گشته ، با علیقلی‌خان روانهٔ مشهد مقدّس، ورایات جهانگشا بانتظار عبور بقیهٔ سپاه منصوروبنه و آغروق، که درعقب‌مانده بود، پنج روزدیگردرآن مکان‌متوقف، وهزار وصد فرولد کشتی، که قبل برین بحکم والا برای سفرخوارزم ترتیب یافته بود، بتوپخانهٔ همایون وغلّه وذخیرهٔ ازحدفراوان، که خوراك دوست و

۱ــ نسخهٔ «ط» در این جا کلمهٔ «آنرا» را اضافه‌دارد.

دشمن بود، مشحون گشته، از روی آب آمویه روانهٔ حدود خوارزم، و کوکبهٔ والا روز پنجشنبهٔ بیست وهشتم ماه کوچ بر کوچ عازم مقصد گردید. در سیزدهم ماه شعبان موضع مشهور به دوه‌بوینی (۱)، که ابتدای معمورهٔ خوارزم است، مضرب سرادقات دولت گشت. چون ایلبارس واهالی خوارزم پیش از وقت تمامی اوزبکیّه وترکمانیّهٔ دشت خوارزم وآرال را جمع ، ودر قلعهٔ هزار- اسب، که‌تا دوه‌بوینی سه فرسخ مسافت داشت ، مستعد جنگ ومهیّای قتل گشته بودند، دوروز دردوه بوینی مکث واقع شد، تاشاید ایلبارس ازقلعه پا بعرصهٔ جنگ گذارد ، ولی این امر صورت نگرفت . آخر الامر آن حضرت دوه بوینی را قورغان‌ساخته، کشتیها وذخائر زائدوآغروق‌اردورادر آن‌منزل گذاشته. روز شانزدهم بجانب هزار اسب نهضت، ونیم فرسخی قلعه را مقرّ اردوی رزم‌جوی‌فرمودند. درآنجامعلوم‌شد که‌ایلبارس‌پای‌جلادت‌پس کشیده، سرقلعه‌داری پیش‌آورده‌است(۲)* چون‌قلعهٔ مزبوره مشتمل‌برخاك ریزمحکم وحصار استوار ومستحکم، وآب‌امویه اطراف آنرا احاطه داشت*(۳)، ویورش بردن‌بچنین قلعهٔ دور از حزم‌میبود، لهذاخدیو کشور گیر بکارقلعه نپرداخته، روز دیگر لوای جهانگشا را بجانب خیوه، که تختگاه ولایت خوارزم‌ووسط مملکت بود، نهضت دادند، تاشاید این معنی سلسله جنبان حرکت ایلبارس گردد . بعداز آنکه کوکبهٔ مسعود یك منزل حرکت کرد، ایلبارس نیز از هزار اسب برآمد،واز کنار آمویه عازم‌آن سمت شد. هرچند که ازاستیلای خوف از کنارآمویه دور نگشته جرأت مقابله نمی کرد ، اما طایفهٔ یموت و تکه وباقی ترکمانیّهٔ آن‌ولایت، که‌از کم خردی بزیاده‌سری‌معتادبودند،بعزم دستبازی پای جرأت پیش گذاشتند. آن حضرت میمنه ومیسره وقلب‌وقول

۱- در نسخهٔ «ب» : «دیوه بونی» در نسخه «و» : «دیوبوسی» . رك . تعلیقات .

۲- در نسخهٔ «ح» : « ایلبارس میل بقلعه‌کشی دارد . »

۳- در نسخهٔ «ط» عبارت بین دو ستاره چنین است : «چون قلعه مزبوز درمیان آب‌آمویه بود. »

را، بهمان ترتیبی که داشتند، از رفتار باز نداشته، خود بافوجی ازجانبازان جلادت پیشه‌وشیرشکاران درست اندیشه، سر راه‌آن جماعت گرفته، سری بسیار ازآنها بر گرفته، بقیّه از ضرب دست غازیان فیروزی طراز، ودلیران گردن‌فراز سر خویش برگرفتند و بایلبارس پیوستند. او از همانجا بلا مکث و درنگ خود را بقلعهٔ‌خانقاه، که ازقلاع خمسهٔ خوارزم که مابین هزار اسب‌و خیوه‌واقع‌است،رسانیده، *لشکرخود را در خارج قلعه فرودآورده‌نصب خیام اقامت کردند،*(۱) موکب‌همایون‌آن روز در همان جنگ‌گاه مکث، وروز دیگر صبح برسرقلعهٔ خانقاه‌حرکت کرده، سه ساعت از روز گذشته حوالی قلعه جولانگاه اشهب ترکتازی دلیران گشت. ایلبارس نیز باتفنگچی زیاده ازحدّ وجمع اوزبکیّه وترکمانیّه وتوپخانه، که داشت،بناچار از در ستیز و آویزدرآمد،وغازیان موکب ظفر نشان، باشارهٔ آن‌حضرت، جلوریز بجمعیّت آن گروه کرده تکاور انگیز گشتند و بعنایت آفریدگار و اقبال بی زوال شاهنشاه جهاندار، آن طایفه را از پیش برداشته، جمعی از ایشان را ببلای شمشیرتیز روانهٔ دیار فنا کردند. بقیّه آن‌جماعت، که دراجل ایشان تاخیری بود، داخل قلعه نگشته ازهمان راه فرار ، وفشون نصرت نمون ایشان را تعاقب‌نموده(۲)جمعی‌راایزدراثنای گریزعرضهٔ‌شمشیرتیز کرده‌هلاک‌وسروزندهٔ بسیاری ازایشان را آویزهٔ نیزه وبستهٔ فتراک‌ساختند. ایلبارس با اوزبکیّه‌در قلعه متحصن گردید .(۳) پیادگان‌رکاب همایون از چارطرف‌مأمور یورش گشته،فی‌الفورتمام خیام وتوپخانه واموال واغنام اوزبک وجمعی ازسپاه و رعیّت ایشان را، که در شیر حاجی قلعهٔ خیمهٔ نشین‌بودند، بدست آورده ، شیر حاجی را تصرّف کردند. پس حواله های آسمان رفعت ترتیب یافته، از

۱ـ در نسخهٔ «ط» عبارت بین دوستاره چنین است : «لشکر را در خارج قلعه مستقر و رحل اقامت در آنجا بیفکندند . »

۲ـ در نسخهٔ «ح» عبارت بین دو ستاره چنین است : « لشکر حضرت ظل اللهی بتعقیب ایشان پرداختند . »

۳ـ در نسخهٔ«ط» : «ایلبارس بقلعه‌پناه برد. »

توپهای رعدآوای اژدردهان وخمپاره های اختر ریز آتش فشان،سه‌شبانروز، برق خرمن سوز صبر و توان و خانمان افروز قلعگیان ساخته و نقّابان چابکدست از چندجا بشکافتن زمین وحفر نقب‌پرداختند. دیوار قلعه‌بضرب توپ قلعه‌کوب ویران، ونقبها بابرج و حصار دست بگریبان گشته ، غازیان جلادت قرین ودلیران بهرام کین مهیّای یورش گردیدند . اهالی قلعه چون خودرا ازشش جهت در ورطهٔبلادیدند باا کثری از رؤسای‌اوزبکیّه درآمده، در بیست وچهارم ماه وارد درگاه جهان‌پناه، وایلبارس باوصف اینکه کشتی خود را تباه، وروز دولت‌خود را سیاه میدید،باز با اعوان‌خود برحالت‌ضلالت باقی، ودر آمدن تعلّل ورزیده ، روز دیگر باشارهٔ اقدس رفته اورا با رؤسای اوزبك، که باواتّفاق‌داشتند، خواهی نخواهی از قلعه در آورده ، در موقف همایون‌حاضر ساختند. هرچند که مرحمت شاهنشاهی اقتضای‌عفو واغماض می‌کرد واجرای تیغ‌سیاست را بردشمن زبون روانمیداشت. امّاچون‌درحین توقّف موکب همایون در بخارا شاه ابوالفیض‌خان شاه* افراسیاب جاه*(۱) توران بحکم اقدس‌چند تن از معتبرین اوزبکیّه را نزد والی مزبور فرستاده، اورا براه ایلیت واطاعت‌دعوت، ودر حین عزیمت‌موکب اقدس‌بجانب‌خوارزم از چارجو نیز دو نفر از خواجگان آنجا برای اتمام‌حجت نزد والی مزبور رفته ، و مومی‌الیه همگی را عرضهٔ شمشیر بیباکی ساخته بود ، لهذا فرمان شاهنشاهی بحکم عدل از در دادخواهی درآمده، اورا با بیست نفر ازرؤسای اشرار، که‌درجمیع‌موادهنگامه‌آرای‌فسادبودند، بیاسارسانیدند(۲).و والیگری رابطاهرخان نوادهٔ محمدخان‌چنگیزی، که با سلاطین توران زمین بنی عم واز خدمت گزاران این دولت‌ابدتوام بود ، عنایت واتالیقان و ایناقان طبق معمول بآن مملکت تعیین فرمودند .

۱ ــ درنسخهٔ « ح » عبارت بین دوستاره وجود ندارد .

۲ ــ درنسخهٔ « ط » : « عرضهٔ شمشیر ساختند. »

از سوانح اموراینکه : باراجیف حکم نهب قلعه در میان اردو منتشر گشته، فوجی ازرجّاله وسایر الناس اردوی[1] همایون، خود سر بجانب قلعه شتافته ، آهنگ تاراج خانقاه کردند . این مراتب معلوم رأی جهان آراء گشت،سی نفر از مرتکبین را در درب کشیکخانه بحکم والا گردن زدند. چون سابق برین ایلبارس بدقزّاق وآرال کس فرستاده واستمداد کرده بود،ابوالخیرخان والی قزّاق بافوجی از قزّاقیّه واوزبکیّهٔ آرال بقلعهٔ خیوه، که دارالملك ولایت خوارزم میباشد، وارد گشته وچون حال را برین منوال دید، عریضهٔ اخلاص آمیز مشعر براظهار اخلاص مندی وبندگی ووفاق مصحوب چند تن از کسان خود روانهٔ خدمت خدیو آفاق نمود . بعداز ارسال عریضه وآدم، خودفرصت جسته وچون بخود سری درآمده بود اطاعت وفرمانبرداری را فوق طاقت دانسته، توسن گریز را بمهمیز انصراف زده ومضمون «الفرار مما لایطاق من سنن المرسلین» راخوانده، بجانب قزّاق شتافت. این خبر که بسمع اقدّس رسید رایات جهانگشا بسمت خیوه حرکت نموده ، چون قلعهٔ مزبور بمتانت مشهور ودرآن قلعه اوزبکیّه را ذخیره وجمعیّت موفور بود، اوزبکیّه پیش از وقت تیز دستی کرده، اطراف قلعهٔ را آب بسته ، باعتقاد خود راه را برغازیان جلادت پرور ، که از دریای آتش روان تر از آب وتندتر از صرصر می گذشتند ، مسدود کرده، ابواب مخالفت گشودند. پس خارج قلعه مضرب خیام سپهراحتشام گشت واطراف قلعه محصور، ومقرّر شد که نهرها حفر کرده آب را در کنار قلعه بصحرا جاری سازند . مأمورین آنجا بانجام این کار دامن همّت بر میان زده، در عرض سه روز اطراف قلعه را مانند کام مرام قلعگیان خشك ساختند. بعدحواله های گردون شکوه انجام یافته، روز چهارم گلولهٔ توپ وخمپاره رااز چار سمت بر قلعه فرو ریختند، و دود از

۱- در نسخهٔ «ح» : «اوغاد الناس لشکر.»

نهادقلعگیان برانگیختند. چون آن طایفه خودرا بجای آب در بحر آتش غوطه‌ور دیدند، هنگام عصر طالب امان و با کلید قلعه وارد در گاه‌سپهر بنیان شدند، ومورد عفو واحسان گشتند. پس حضرت ظلّ اللهی چهار هزار اوزبکیّه کاری و جوانان اعتباری قلاع خمسهٔ خوارزم را سان دیده‌انتخاب، و ملازم رکاب‌نصرت‌انتساب‌ساخته، بخراسان مأمور و محصلان شدید از مکهن جلال تعیین، وتمامی‌اسرا را، که درعهد سلف از ولایت‌خراسان‌برده بودند، ذکوراً واناثاً جمع کرده، بهریك از خویشان و اقربای ایشان که حاضر بودند سپردند. همچنین جمعی از طایفهٔ روسیه که سابقاً گرفتار قید اسار اوزبکیّه شده بودند، با زاد و راحله‌روانهٔ مقصد ساختند. عدد اسرای خراسان بهمه‌جهت دوازده هزار میشد که از آن جمله چهار هزار نفر از آنها در قلعهٔ خیوه میبودند، حضرت ظلّ اللهی بارکش و دوابّ بجهت ایشان مقرّر و جیره و مأکول در وجه ایشان معیّن، وایشانرا روانهٔ خراسان ساختند. در قلعه‌ای چهار فرسخی ابیورد، که‌در موضعی موسوم به چشمهٔ خلجان (۱) که بمعماری همّت‌بلند وسرکاری‌نیّت ارجمندآن‌حضرت احداث شده بود، سکنی‌داده، قلعهٔ‌مزبور رابه خیوه‌آباد موسوم کردند. وچند روز بانتظام امور خوارزم وانجام‌مهامّ آن ولایت پرداخته، چون گذاشتن لشکر زیاد نزد والی باعث‌تحمیل برسکنه واهالی میشد، لهذا تمامی رؤسای خوارزم‌متعهدتقدیم‌خدمات آن‌ولایت و * متقبل‌ادای‌ایلی واطاعت گشته، *(۲) خدیو بیهمال نیز والی را با معدودی در آن مملکت گذاشته، در هفدهم‌ماه صیام از خیوه حرکت وصرف زمام نصرت فرجام کرده، درچهارم شوّال وارد چارجوشدند. بعداز ورودالویهٔ منصور بچارجو، حکیم بی اتالیق، که‌مدارالیه ومعتمدشاه ابوالفیض خان‌بود، ازجانب شاه افراسیاب‌جاه‌با عریضهٔ وپیشکش

۱ ـ در نسخهٔ «ب»: «خلیجان»

۲ ـ درنسخهٔ «ح» عبارت بین دوستاره چنین است: «وقبولی ایلیت کرده».

وارد وشرف اندوز تقبیل عتبهٔ علیّه‌شاهنشاهی و بعنایت خدیوانه مباهی گشته‌، رخصت انصراف یافت. از آنجا رایات جهانگشا بجانب مرو نهضت فرموده ، در مرو نیاز محمدخان، والی بلخ، باحاکم اندخود واکابـر واعیان آن مملکت حسب الامر اقدس جبهه سای نیاز، ودر باب ضبط وربط امور ملکی اوامـر علیّه صادر شد ، و پس از ارشادات بهیّه از موقف اعلی مرخص گـردیدند. موکب والا از راه کلات ومیاب و کوپکان، که مسکن قدیم آن‌حضرت‌است، متوجّه مقصد گشته، بعدازورود بکلات هرچند سابقاً بحکم همایون‌عمارات عالیه وابنیهٔ رفیعه (۱)ترتیب یافته بود، مجدداً طرح‌بازار وچارسوق‌ومسجد و رباط درآن مکان ریخته ، فرمان اعلی نافذ شد کـه کارکنان در اتمام آن سعی جمیل(۲)بظهور رسانند. از آنجا بیگلربیگی وعمال بخیوه‌آباد تعیین‌و برای هریك ازسکنهٔ آنجا ، که پیشتر اسرای خیوه بودند ، سررشتهٔ معیّن و امورآن‌ولایت را منتظم فرمودند و از راه عشرت آبـاد خبوشان وارد رادکان وچند روزی بسیر نزهت سرای آن مکان پرداخته ، در اواخـر شوّال وارد ارض اقدس وشرف اندوز طواف آستان ملایك مطاف پادشاه کشور ولایت‌و امامت وارتضاءسلطان ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه وعلی‌آبائه‌التحیة والثنا گشتند. چون بعد ازفتح هندوستان ، قندیل مرصّع مینا ، که برقبّه مینایی مهرو ماه طعنه میزد ، و هـم چنین بعد از فتح وتسخیر ترکستان ، قفل طلای گوهرآگین مرصّع، که‌بجواهرثمین ترتیب یافته‌بود، نذر روضهٔ رضیّه‌مقدّسه‌رضویّه کرده بودند، وضع هریك رادرمکان موضوع له فرمودند.

واز وقایع ایّام‌توقّف اینکه: قبل‌از ورود کوکبهٔ‌والابارض‌اقدس فرستاده‌ای ازجانب پادشاه والاجاه هندوستان با اخلاص نامه‌وتحف وهدایا و چند زنجیر فیل‌آمده ، در ارض اقدس توقّف داشت . بعد از چند روز بار

۱ ـ درنسخهٔ « ح » : « بناهای عالی »

۲ ـ درنسخهٔ « ح » : « بلیغ »

یافتهٔ پیشگاه حضور شده و هدایا را از نظر اقدس گذرانید ، نوشتهٔ تفویض پرکنات ومحال متعلقه به تهتها وصوبهٔ کابل را ، که در سمت شرقی وجنوبی دریای اتك واقع وموافق عهدنامهٔ بین الدولتین بپادشاه والاجاه تعلّق داشت، بنظر انور رسانید .

توضیح این مقال آنکه : بعضی از پرکنات واقع در سمت شرقی دریای اتك ، در ازمنهٔ سابقه بمصارف اخراجات کابل مقرّر بود ، درحینی که ولایات طرفین رود اتك فیمابین دولتین محدود ومعیّن میشد. پرکنات مزبوره چون در سمت شرقی اتك و درصوبهٔ لاهور واقع بود ، سه سال باین دولت روز افزون حواله شد* که بعد از مدت مزبوره باز بدولت علیّه گورکانیه متعلق باشد *(۱)، وهم‌چنین بعضی پرکنات آن‌طرف آب که متعلق به تهتها و سند میبود ، ناصرخان ناظم صوبهٔ کابل در حین انصراف موکب همایون از هندوستان عرض واستدعا نمود که پرکنات متعلق بمصارف کابل بایدبطریق ابود واستمرار بدولت علیّه نادریّه قرار گیرد . مسؤول او درحضرت شاهنشاهی موقع قبول نیافته ، این سخن بانهاء معتمدان بپادشاه والاجاه محمد شاه رسیده بود . از آنجا که آن حضرت نقاوهٔ دودمان بزرگی وحق‌شناسی بودند، درازاء حقوق عنایاتی که ازاعلیحضرت شاهنشاهی بدولت ابد پیوند گورکانی بعمل آمده بود ، این را مغتنم شمرده برای مزید التیام بصوبه داران لاهورو سندوتهتها فرامین نوشته‌مقرر داشته‌بودند که‌پرکنات مزبوررا، که‌صدوبیست هزار تومان متجاوز مداخل مالیات آنها می‌بود ، از ولایات هندوستان وضع و بعلاوه تهتها و سند وغیره داخل حوزهٔ قدرت شاهنشاهی وضمیمهٔ مملکت حضرت ظلّ اللهی دانند. همچنین ازطرف قمرالدّین‌خان وزیر اعظم‌وامرای هندوستان و صوبه داران لاهور وملتان‌پیشکش‌های شایان بدرگاه فلك‌شأن

۱ ــ در نسخهٔ «ح» عبارت بین دو ستاره چنین است : «که پس از گذشت مدت معین از آن دولت گورکانیه باشد .»

آمده ، فرستادگان ایشانرا بدربار فلك مدار رخصت بار داده ، بنوازشات خدیوانه سرافراز کرده، مرخص بانصراف کردند ونیز ازجانب طهماسبقلی‌خان جلایر سردار کابـل ،که مأمور بگرفتن بقیهٔ قشون ترکستان بود ، عریضه‌ای ملحوظ نظرعا کفان سدّه‌جلال گردید که‌اوزبکیّه قاتاغان،[1] سکنهٔ کولاب ، اوّلاً بهانهٔ اطاعت‌راکلیدباب تزویرساخته،از درحیله درآمده‌بودند. [2]سرداربخیالات باطلهٔ ایشان پی‌برده، ایشان را تنبیه‌کامل وبلیغ، وجمعی را عرضهٔ تیغ‌بیدریغ ساخته، ملازمان رکابی‌آن طایفه را تماماً نظم و انعقاد داده روانهٔ رکاب ، وخود از راه بامیان [3] روانه‌کابل گردیده است .

دربیان حرکت رایات‌گیتی‌ستان از ارض اقدس فیض‌نشان بجانب داغستان .

چون بسبب قتل‌مرحوم ابراهیم‌خان‌تنبیه لکزیّهٔ جاروتلهٔ داغستان منظور نظر آفتاب نشان میبود . بنهجی که سبق ذکر یافت از نادر آباد غنی‌خان افغان ابدالی، بیگلربیگی‌آنجا را ، با افاغنهٔ ابدالی مأمور بتنبیه لکزیّه جاروتله ساختند . دراین اوقات نیز که از تسخیر خوارزم فراغت رو داده‌بود ، فوج کثیربا سرداران‌وخوانین‌نامزدگشته که قبل‌ازآنکه کوکبهٔ همایون روانهٔ شیروان و دربند شود بافروختن نایرهٔ گیرودار هنگامهٔ‌کارزار گرم سازند، تاموکب والا وارد شود. بعد ازین لشکراوزبکیّه و خوارزم‌را پیش از توجه موکب گیتی‌ستان بحکم والا فوج فوج بهمراهی آن دریای آهنین‌موج روانهٔ‌آن سمت کرده ، دو ماه ارض فیض قرین مقرّ کوکبهٔ عزّ و تمکین گشته ، بعد از انجام بزم عیش و نظم جیش ، اختیار امـور ممالك خراسان را بشهزادهٔ نـصرالله مـیرزا تـفویض، و روز چـهارشنبه بـیست ودوم ذی‌الحجة هنگام غروب ماهچهٔ رایات جهانگشاه از ارض اقدس طلوع نموده

۱ ــ درنسخهٔ «ب» : «غاقاتان» و در نسخهٔ «ح» : «قاتاخان»

۲ ــ درنسخهٔ « ط » : « چون »

۳ ــ درنسخهٔ «ب» «ملتان»

چون بسبب عبورو مرور سپاه نصرت پناه اوزبکیه تورانی وخوارزمی، غلاّت راه نیشابور و سبزوار بمصرف رسیده ، و از اتفاقات در آنسال غلا در اکثر ولایات شیوع داشت، وغلّه وذخیره در ولایات سر راه کمیاب بود. لذا الویهٔ فلك فرسا از راه خبوشان و استرآباد ومازندران عازم مقصد گشت . در دوّم ماه محرّم سنه هزارو صدوپنجاه و سه هجری منزل علی‌آباد خبوشان مضرب الویهٔ عز وشأن و مخیم خیام سپهر احتشام گردید .

در ذکر وقایع تخاقوی ئیل مطابق هزارو صدو پنجاه و سه هجری

شب سه شنبهٔ سوم ماه محرم بعد از انقضای سه ساعت خازنان گنجینهٔ تقدیر ، بحکم مالك الملك قدیر،جل‌شأنه، برای مجلسِ تحویلِ خسرو گردون سریرِمهرِ منیر، از زر سرخ وسفید انجم واختر بر طبقهای سیمین افلاك‌چیدند ، وفراشان قضا ازنمایش ریاحین وازهار بساط گلدوزی در صدر ایوان کشیدند . سلطان سیّارگان مربع‌نشین اورنگ حمل گشته ، ریزش ابر آزاری بجوش تردستی اسباب تجمل گل را پایمال سیل طراوت ساخت ، وجرّاح نسیم بهاری گلبرگ وجود تخت‌نشین سریر زمردفام‌چمن یعنی لاله را اززخمی که ازبندق[1]ژاله دریافته‌بود، التیام داد، *خدیوبهار بعزم انتقام داغستان لاله وشقایق مرکب صرصرنژاد صبا را ازبرگ‌شکوفه زین کرده،*[2]* و ریاح ربیعی‌غباراندوه‌دی را، که‌دردلها نمونهٔ البرز گشته بود، زایل‌نمود*[3]. جشن نوروزی‌مرتب گشته، شمخال‌سروسهی، که‌بزرگ داغستان لاله‌زار بود،به‌بیگلربیگی‌قدبرافراشت، وسرخای گل‌سرخ خارخار دورنگی ازخاطر برافشاند . اوسمی سپاه اندرون لاله را فسادی ، که در دل بود، گل کرد. اردوی ظفرشعارمانند کوکبهٔ سلطان بهارخیمه بر دامن‌دشت

۱ ـ درنسخهٔ «الف» : «بیدق»   ۲ ـ درنسخهٔ «ح» عبارت بین دوستاره چنین است : «خدیو بهار بعزم جنگ لاله مرکب را صبا زین کرده»   ۳ ـ درنسخهٔ «ح» عبارت بین دو ستاره چنین است : «باد بهاری غبار اندوه ماه دی را زایل نمود .»

و کوهسار زده عازم مقصد گردید . بعد از ورود به سملقان انقلاب در مزاج هوا راه یافته ، شروع ببارش و آنچه درین خم سربسته بود ، آغاز تراوش کرد . فقدان آذوقه و ذخیره وعلیق نیز علاوهٔ علّت باران گشته ، چون‌سبزه وعلف پا از دامن صحرا کشیده ، ومزارع برای جنود سلیمانی از خانهٔ مور دانهٔ وام می کرد، تا شهرك گرایلی، که‌پنج‌وشش منزل بود ، بده دوازده‌روز طیّ واکثردواب از گرسنگی ازرفتاربازمانده ، پی شدند. بسیاری‌ازاسباب اهل اردو در همانجا حین عبور ازآبها بباد فنا رفت . ازآنجا که هر شدّتی بارخائی قرین و هر خزانی را بهاری در آستین میباشد ، بعد از ورود بشهرك گرایلی دامنهٔ صحرا چون دامن گلچین لبریز سبزه ورياحين بود ، اردوی همایون رادرآنجاافاقه حاصل وایّام عسرت و تعب زائل شده ، هرروز خدیو هفت اقلیم بنای حرکت بیك فرسخ ونیم قرار داده، بتأنی‌طی مسافت کرده ، چندروزی درجانب شمالی رود گرگان (١) سمت دشت نصب خیام ظفراحتشام گشت، تا دواب ازکارمانده بحال آمدند . دران مکان‌عریضهٔ خوانین‌وسر کردگان، که مأمور به جاروتله‌بودند ، بنظر اقدس رسید مشعر براینکه بسرپنجهٔ اقبال و بازوی قوی نیروی بخت بی‌زوال خاقان بیهمال آن طائفه راگوشمال‌بلیغ داده،ابواب دماروهلاك بر روی‌ایشان گشوده‌اند.

توضیح این مقال آنکه : لکزیه جاروتله بتقلّب و تهوّر معروف و بفسادانگیزی موصوف ، و نشیمن ایشان در سمت جنوبی کوه البرز واقع گشته ، وآن کوه از جبال مشهور جهان ودربلندی سرکوب چرخ گردنده است.خوانین وسر کردگان بعد ازآنکه ازموقف‌اعلی‌مرخّص گشته‌بودند، در پانزدهم ذی الحجهٔ وارد کنار رودخانهٔ قانق‌شده ، وآن طایفه سه موضع راکه موسوم به جار ، وجاوخ و آقزی‌پرمی‌باشد استحکام داده ، در هریك

١ - درنسخهٔ«ح»:«جرجان»

سر راه برغازیان گرفته ، بجنگ پرداختند . در سنگر اول ، که جار بود ، غازان زورآور گشته ، جمعی از آن طائفه ناچار همجوار شاهد فنا شدند . چون سمت شرقی کوه در تصرّف لگزیه بود آن طائفه تاب مقاومت نیاورده جار را خالی ، وبه جاوخ رفته ، بنای پرخاش گذاشتند . بعد ازچندروز که درخارج محاربات عظیم و جنگهای متوالی بوقوع پیوست،جمعی از ایشان بقتل رسیدند وجمعی خود را بسنگر سیم که بر فراز کوه واقع و ازاصعب مواضع بود کشیده[۱]، مشغول جنگ شدند . وآن مکانی است بسیار صعب مشتمل ببیشه وجنگل، که برbالای کوه اتفاق افتاده و بیک راه انحصار دارد [۲]، ومشهوربه آقزی پراست، که اگر پیاده گرمروی خورشید برفرازش آهنگ صعود نماید، ازسینه قدم سازد ، و اگر پیک سریع السیرماه بر قبّه اش آغاز بالاروی کند ، خود را از درجهٔ اعتبار اندازد . دلاوران افغان ابدالی داوطلب گشته استدعا کرده که پیش جنگ لشکرظفر اثر باشند .

پس هنگام روزطرح جنگ افکنده،تا شام ازطرفین جمعی بمعرض قتل درآمده ، و نیمهٔ شب مانند دعای مستجاب کـه آهنگ عالم بالا کند ، بپایمردی جلادت آغـاز صعود کـرده ، هرچند لگزیه بغلطانیدن سنگ و انداختن تیر و تفنگ بمدافعهٔ پرداختند ، دلیران باز روی پس نکرده،پای جرأت پیش گذاشتند . اگرچه صد نفر از دلاوران ابدالی مقتول وزخمدار گردیدند ، امّا بتأیید الهی وقوت اقبال شاهنشاهی سنگر را متصرف وچون سمت شمالی کوه مسدود وراه فرار برایشان بسته بودند . جمعی ازآن طایفه ازغلبهٔ هراس سراسیمه از کوه پریده ، بمغاك نیستی افتاده ، و بقیّهٔ ایشان اسیر و دست گیر گردیدند ، مگر معدودی از ایشان که ازمیانه بدر رفتند. تمامی اماکن ومساکن آن طائفه ازصدمهٔ جنود مسعود عالیها سافلها گشته،

۱ ـ درنسخهٔ «ح»: «سخت ترین مواضع بود.»

۲ ـ درنسخهٔ «ط»«آن راه فقط یکی است.»

نمونهٔ قاعا صفصفاً پذیرفت ، و اثری از آبادانی درآن محال باقی نماند . در ازاء این فتح نمایان دویست‌هزارروپیه، که مساوی ده هزارتومان بوده‌باشد، بصیغهٔ انعام و خلعت بها ، در وجـه غازیان و سر کردگان عنایت ، وفرمان عاطفت‌نشان‌مشعر‌برنوید عطایای‌مجدّد از موقف‌اعلی‌خطاب بسر کردگان‌عزّ صدور یافته ، بفاصلهٔ دوسه روز عریضهٔ مجدّد از سر کردگان مزبور رسید که با لکزیه جاروتله مجادله ومحاربه وبر ایشان مسلّط ، وایشان را تا کنار آب سمور و محل موسوم به قصورتعاقب ، و جمعی از ایشان را ازدم‌شمشیر گذرانیده ، عیال واطفال ایشان رابقید اسار درآورده، عرصهٔ جاروتله را که مساکن‌آن طایفه می‌بود ، بالکلیه ازوجودآن طائفه پرداخته‌اند.امّا درحین مراجعت بحکم قضا برف ودمه وصاعقه روی داده ، قریب بـه دویست‌نفر از غازیان میان‌برف تلف شده‌اند.پس‌موکب جهانگشا از کنار گرگان‌حرکت کرده، وارداشرف‌مازندران‌وسه روزآن مکان دلپذیرمهبط عزّ وشرف گردیده ازآنجا از راه سوادکوه عازم مقصد گشتند.

از سوانح حیرت‌افزا اینکه :چون ولایت مازندران تمام‌جنگل وبیشه ، ودرزمان پادشاهان سلف جنگل را تراشیده خیابان احداث کرده‌اند ، که شارع منحصر بهمان خیابان است ، اعلیحضرت شاهنشاهی در اوانی که جنگ و کار زار نمی‌بود . اکثر اوقات با حرم محترم طی منازل فرموده ، و جمعی از خواجه سرایان و غلامان و همیشه کشیکان بقورقچیگری می‌پرداختند . آن روزبطریق معهود طی طریق کرده‌درمحال سواد کوه ازپل سفید گذشته ، مابین زیر آب و بهجان[1] نزدیك بقلعهٔ اولاد، که‌ازمواضع قدیم ودر شهنامه مذکوراست، روز یکشنبهٔ بیست‌وهشتم صفر، که‌مقابلهٔ شمس وقمر واقع وهشت دقیقه قبل ازآن‌قران تحسین‌اتّفاق

١ ـ درنسخهٔ « نسخهٔ « ح » : « بهیجان »

افتاده بود ، روسیاهی بر گشته بخت در پشت درخت در کمین کین نشسته ، درحین عبور ذات اقدس شهریاری را هدف گلولهٔ تفنگ ساخته ازجاییکه تخمیناً بیست قدم فاصله داشت ، تفنگ را گشاد داده، از آنجا که حفظ الهی در هرجا حافظ ونگهبان وجود بیهمال خسرو فرّخ فال میباشد. گلوله رد گشته زیر بازوی راست آن‌حضرت را بقدریك انگشت‌خراشیده، برپشت(۱) دست چپ آمده، از آنجا بگردن اسب خورده اسب بسر غلطید. شاهزاده رضاقلی میرزا درآن روز در سواری همراه بود، خواجه سرایان و غلامان و قورچی‌هاوهمیشه کشیکان‌رکاب را اخبار، وایشان‌سراسیمه وبی تاب بر کوه‌و کمر وبیشه وجنگل‌سواره وپیاده گرم‌جستجو گشته، تاخبردارشدن‌ملتزمان رکاب آن دغا پیشه‌خود را بمیان جنگل وبیشه زده ، بدر رفت. چون‌آن‌راه در دامنهٔ کوه و جنگل بسیار انبوه بود اثری بظهور نرسید. ازآنجا که مربّی وکار فرمای این کارخانه خداوند یگانه است ، تا حال مکرر از اینگونه‌سهام‌از شست‌تیر اندازقضا گشاد یافته،بسپرداری‌الطاف ایزدی از آن حضرت‌رد گشته ، صرصراین‌قسم‌بلایا بهواداری‌فانوس‌حمایت‌حضرت‌سبحانی غباری بدامن‌شمع جهان‌افروزذات‌مقدس‌نفشانده‌است:«یُرِیدُونَ اَنْ یُطْفِؤُا نُورَ اللّٰهِ بِاَفْواهِهِمْ وَیَأْبَی اللّٰهُ اِلاَّ اَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَلَو کَرِهَ الْکافِرُونَ»(۲) القصه از آنجا گذشته ، بعد از ورود رضاقلی میرزا بعزم ییلامشی ازرکاب اقدس‌مرخّص ومأموربتوقّف در طهران گشته ، مالیات طهران باخراجات سرکار شهزاده مقرر گردید. پس موکب همایون در اواسط ربیع الاول وارد قزوین وبعداز پانزده روز ازقراچه‌داغ و بردع وارد قبله وازآنجا از راه شاهداغی‌متوجّه مقصد گشتند. در عرض راه‌تمامی رؤسا وسر کردگان‌طوائف

۱ ـ درنسخهٔ « ب » و « ح » : « شست »

۲ ـ سورهٔ ۹ ، آیهٔ ۳۲ : «میخواهند اینکه‌فرونشانند نور خدارا بدهن‌هاشان ونمی‌خواهد خدا مگر اینکه تمام‌کند نور خود را واگرچه کراهت دارندمشرکان. »

لکزیّه، که‌درشوامخ‌جبال البرزواماکن‌صعب‌المسالك‌داغستان‌مأوایی داشتند، بشرف پابوس مشرف شده، در صدداطاعت وفرمانبرداری درآمده، هریك بسر انجام ملازم وبورغه مال رسد خودپرداختند. درغرّه‌جمادی‌الاخری‌قموق، که منتهای داغستان بود، مقرّ کوکبهٔ همایون گردید. واز سوانحی که درآن مکان بعرض‌رسیدسانحهٔ‌انقلاب خوارزم‌وقتل طاهرخان‌والی‌آنجابود. کیفیت این واقعهٔ‌اینکه: سابقاً در حین توّقف رایات جهانگشا در خوارزم، جمعی‌از اشرار اوزبکیهٔ‌طایفهٔ‌آرال، که‌درسمت شمالی‌خوارزم‌ومتصل بقزاق میباشند ، از صدمات جیوش ظفر شعار فرار اختیار نموده بودند . دربن اوقات نور علی ولد ابوالخیرخان والی‌قزّاق باآن طایفهٔ اتّفاق کرده ، آمـده قلعهٔ خیوه را محصور، بعداز چندی‌برقلعه مسلّط، وطاهرخان با بعضی از رؤسائی که دم‌از هوی خواهی‌این‌دودمان میزدند مقتول، و مقلّدقلادّهٔ والیگری گشته‌است.از استماع این خبرشاهزاده نصرالله میرزا را باجمعی ازسرکردگان و افواج قاهرهٔ خراسان بتنبیه اشرار خوارزم واستردادآن ملك،وحاجی صفی‌الدّین خان (۱) بیات، ومحمدعلی خان‌قرقلو را ازدربار معلّی‌صاحب اختیاربیوتات سرکار شهزاده ساخته، دستور العمل‌مفصل ، که قانون کشورگشایی سلاطین وخواقین آفاق می‌توانست بود، بدیشان داده روانهٔ خراسان فرمودند کـه بتهیه وتدارك آن پرداخته، در نوروز آن سال در رکاب شهزادهٔ ارجمندعازم سفر خوارزم‌شوند. موکب همایون یکماه در قموق مکث، وخاص فولادخان شمخال وسرخایخان قموق واحمدخان اوسمی قراقیطاق، باجمعی از عظماء واهالی داغستان وارد اردوی‌معلّی‌وشرف‌اندوز تقبیل‌عتبهٔ علیا گشته بهره‌یاب عنایات شاهنشاهی ، و بخلاع فاخره و اسب بـا زین و اسباب طلا مباهـی گشتند. در ابتداء ماه رجب بعزم تنبیه سرکشان‌آوار، که مساکن ایشان‌در منتهای داغستان واقع وبحدود چرکس اتّصال‌داشت، عازم گردیدند.صعوبت

۱ ــ درنسخهٔ « ب » ، « و » : « سیف الدین خان ».

راه وسختی اماکن آن جماعت بحدیست که بپایمردی اشهب‌قلم‌طی وادی توصیف آن‌نتوان کرد. ازتمامی آن مرز وبوم‌ازابتداء تامنتهی، که دوازده روز راه‌است،قطعه‌ای زمین مسطح نمی باشد ، وراهی، که دو پیاده پهلوی هم توانند رفت،بصعوبت پیدا میشود ، قطع نظر ازآن‌بحدی ییلاقیت دارد که در تابستان قلل جبال آن از برف خالی نیست و اکثر اوقات تابستان آن بازمستان جاهای دیگر لاف مساوات میزند . پانزده‌روز دیگر در آن نواحی بتنبیه سرکشان آن دیار و اشرار پرداختند.

ازسوانح‌اتفاقیّه‌آنکه: جمعی‌ازجزائرچیان‌را که‌بتنبیه‌فرقهٔ‌لکزیه مأمور ساخته بودند چون آنهارا شخص نابلد همـراه و بدرقهٔ راه بود ، در مقام‌نامناسب مابین کوه پربرف‌آغازجنگ کرده،جمعی‌ازفریقین:« **فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ** »[1] بعرض‌هلاك درآمدند. چون‌موسم عقرب وخریف بود نزول برف وباران وشدّت سرما مانع شد که تنبیه طایفهٔ آوار بروجه بلیغ بعمل آید، لهذا ازآن منزل حرکت وعطف عنان فرمودند، وسرخای نیز باکوچ وبنهٔ خود ازقموق حرکت کرده در موکب همایون وارد دربند گردید. چون احمدخان اوسمی‌را، حین توجّه موکب همایون بجانب‌آوار، از قموق‌باجمعی‌ازغازیان‌مأمور بکوچانیدن خانوار وملازم لکزیه‌قراقیطاق ساخته وروانه فرمودند، امر همایون صادر شدکه غازیان مأمور نیز حرکت کرده در دربند بموکب همایون ملحق شوند. در عرض راه درحوالی چراغ، من اعمال داغستان،بعرض خدیو کشورستان رسید که در حینی که غازیان از قراقیطاق، که‌بیشه وجنگل عظیم بود، حرکت‌می کردند فوجی ازلکزیه وقراقیطاق،بتحریك اوسمی ازمیان جنگل و کریوهٔ کوه‌شروع بشلیك‌تفنگ کرده،وغازیان، که‌درتنگنای‌جنگل خودجمع نمی‌توانستند کرد،بهم‌برآمده بعضی از اسباب ودواب ایشان‌بتصرّف‌لکزیه درآمده وجمعی بقتل رسیده‌اند.

---

١ ـ سورهٔ ٤٢ ، آیهٔ ٥ : «گروهی دربهشت و گروهی درآتش سوزان»

وصول این خبر مروحه جنبان غضب قیامت لهب، ودامن زن نائرهٔ سخط شاهنشاهی گشته، عزم جهانگشا تصمیم یافت که چندی درحدوددربندداغستان توقّف، ومادام که اشرار آن سرزمین را تنبیه ومطیع ومنقاد نسازند ، لوای توجّه بسمتی نیفرازند. احکام همایون عزّ صدوریافت ومحصّلان تعیین شد که ازحدّ تفلیس الی خلخال واردبیل وتبریز، ازخالصجات دیوانی و غیره ، غلّه بجهت سیورسات غازیان باعرّادهٔ توپ ودواب حمل ونقل اردوی معلّی نمایند. رایت نصرت آیات در پنجم شعبان وارد دربند، وروز چهارم آغروق اردوی معلّی را گذاشته با فوجی متوجّه محالّ قراقیطاق گشته، از دربندتاحد ولایت شمخال همه جا بفاصلهٔ دو فرسخ وسه فرسخ قلعه جات محکم ترتیب داده ، جمعی را بآنجا تعیین فرمودند ، که تمامی آن محالّ در تصرّف غازیان بوده ، تا از هر جا اثری از لکزیه بظهور رسددر تنبیه ایشان کوشند(۱). در روز دهم رمضان المبارك مراجعت، وسمت دشت کافری، سه فرسخی دربندرا، که جای پرعلف وآب بود، برای قشلاق اختیار وحرم محترم وبنه وآغروق را با بقیّهٔ اردواز دربند احضار، ومقرّر فرمودند که هریك از رؤسای غازیان خانه‌ای از چوب ونی ترتیب داده ، بتهیّه سامان واسباب زمستان پردازند(۲).

از مؤیّدات اقبال که در اوان توقّف موکب جاه و جلال روی داد اینکه :

سابقاً نگارش یافت که در جنگل مازندران تفنگ بجانب اقدس انداخته بودند. چون بچند نفر ازجماعت تایمنی، که درآن اوقات فرار کرده بودند، مظنّه میرفت، کس برای دستگیری آنها تعیین وفراریان مزبور را درهرات،در حدود اوبه وشاقلان، گرفته، بحضور اقدس آوردند. معلوم شد که نیکقدم،غلام دلاور تایمنی، با غوری آقا میرزا ولد دلاور، که دررکاب فیروزی انتساب میبود، مصدر آن حرکت شده است . آقا میرزا در ازای صدور این جنایت

۱ ـ در نسخهٔ « ح » : « بکار ایشان پردازند . »
۲ ـ درنسخهٔ « ح» جملهٔ « تا زمستان را در آنجا بگذرانند. » را اضافه دارد

بمعرض سیاست درآمد.وچون به‌نیك‌قدم اقرارجان بخشی‌شده بود ، اورااز هردوچشم کور کردند. ونیزدرآن‌اوقات‌آدم ازنزد پادشاه والاجاه هندوستان باتحف وهدایا جهت تهنیت فتح توران وخوارزم وارد، وبعنایات خاقانی سر بلند گشته، رخصت انصراف‌حاصل نمود . هم چنین‌نظیف افندی ومنیف(۱) افندی‌نام، ازدولت عثمانی‌بسفارت‌مأمور، وباتّفاق حاجی‌خان چمشگزك ، که ایلچی روم‌بود، از دربارعثمانی رخصت انصراف یافته، درماه ذیقعدةالحرام وارد دربار سپهر احتشام شده، ونامهٔ پادشاه سکندر جاه روم را، که مشعر بر اعتذار ازقبول‌مذهب جعفری وتفویض رکن بود، رسانیدند. جواب بحضرت پادشاه سابق الذکر مرقوم شد که قبل براین که پادشاهی ایران بسلاطین ترکمان اختصاص داشت،بعضی ازممالك روم وهندوستان وترکستان داخل حوزهٔ مملکت‌آن طبقه بود. بعد ازآنکه باقتضای تقدیرالهی‌سلطنت ایران بسلسلهٔ علیّهٔ صفویّه انتقال یافت در عهد آن سلسله بلخ با توابع بتصرف اوزبکیّه، وکابل وتوابع بتصرف سلاطین هند، وعراق عرب ودیاربکروبعضی ازممالك آذربایجان بتصرف دولت عثمانیّه در آمد . چنانکه بطون سیر و تواریخ بآن مشحون‌است‌وحدّوسنورهم، که‌فیمابین خاقان مغفور امیر تیمور واجداد خلد مکین آن پادشاه سلیمان نگین قرار یافته، معلوم می‌باشد . و در مغان که بتأیید الهی جلوس براورنگ سلطنت ایران واقع شد. منوی و معهود ضمیر گشت که انشاءالله تعالی وحده العزیز ممالك موروثی، که در تصرّف ممالك اکناف‌است، انتزاع واسترداد شود، سوای ممالك متصرّف فیه روم، که اوّلاآن حضرت را بقبول تکالیف خمسه تصدیع دهیم، هرگاه‌صورت حصول‌پذیرد فهوالمراد(۲)،وچون‌غرض‌اصلی‌نظم سررشتهٔ‌ایلیّت است البته در باقی موارد مضایقه نخواهد بود، وملك ومملکت فیمابین جدایی‌نخواهد داشت. وهرگاه مقرون بقبول نگردد مکنون بال را نگاشتهٔ لوحهٔ اعلان

۱ ـ درنسخهٔ « ح » : « خیف »   ۲ ـ درنسخهٔ « ط » : «فهوالمطلوب»

سازیم . درعالم دوستی و برادری توقع داشتیم که امور خمسه را، که متضمن اصلاح حال مسلمین بود، آن‌حضرت نیز ، که خلیفهٔ اسلام بودند، بروجه‌اتمّ واکمل فیصل‌دهند، ولی آن خود درعقدهٔ امتناع ماند . چون میانـهٔ دور و نزدیك ودوست‌ودشمن حرفی گفته‌ایم بطلب حرف خود عازم روم ، ومتوجّه آن مرزوبوم می‌باشیم. امیّدوار هستیم که انشاءالله تعالی بعد از ورود بآن سرزمین درعالم‌مهمان نوازی‌ازطرف‌قرین الشّرف‌آن دولت علیّه امورمعهوده دریغ نگردد.چون‌درخلال آن احمدخان اوسمی‌نیز پسرخود را با دونفر از صبایای خود [1] برسم پیشکش باتّفاق چند نفر از کدخدایان بدرگاه‌معلّی فرستاد وکارداغستان‌نیز قریب‌باتمام‌بود ، لذا افندیان را نیز مرخّص ساخته باجواب نامه روانهٔ‌دربارعثمانی فرمودند. ازجملهٔ عطایای خاص جناب مالك الملك لم‌یزل و قدیم‌لایزال‌جل شأنه‌باین‌خدیوبیهمال آنکه در چنین موسم زمستان، که‌برف لحظه‌ای سررشته نزول را از دست‌نداده، لاینقطع بتاروپود رشته‌های‌سفیدو آبی‌درفضای هوا[2] نسّاجی‌می کرد،ازاطراف ممالك محروسه غلات حمل و نقل اردوی معلّی گشته ، بقدریکه جمعیتی را ، که زیـاد از عدّت انجم و کواکب‌درموکب آسمان شکوه وددرکاب نصرت‌پژوه‌میبودند، کفایت می‌بود. هرچند در صحرای مغان؛ بنحویکه سبق ذکریافت ، مفاسد سبّ‌ورفض‌راتفهیم اهالی‌ایران کرده،ایشان نیزاز صمیم قلب‌کاملاً‌خریدارآن شده بودند . امّا دربن اوقات برای مزید تأکید حکم مؤکّد و فرمان شدید الخطاب‌بهمگی بیگلربیگیان‌عظام و حکّام کرام وسادات عالیمقام‌و علما وفضلای کرّوبی احتشام واهالی شرع مبین‌وواقفان مسالك حق ویقین و کلانتران و کدخدایان و رؤسا و سرکردگان قاطبهٔ قـاطنین و جمهور متوطنین‌ممالك‌محروسهٔ شاهنشاهی و مستظلاّن قصربی‌قصور دولت ابدمدّت ظلّ‌اللهی، ازحدود در بندر الی منتهای‌کابل وپیشاوور صادر گردید ، بـاین

۱ ـ در نسخهٔ « ح » : « بنات خود ». ۲ ـ در نسخهٔ « ح » : « از آسمان »

مضمون که چون شاه اسماعیل‌صفوی، که در سنهٔ نهصدوشش هجری خروج کرد وجمعی ازعوام کالانعام را باخود متّفق‌ساخت، بنابر اغراض‌نفسانی[۱] و ریاست دنیای دنیّ در میان اهل اسلام قدح زناد دوبرهمزنی کرده ، بنای سبّ ورفض گذاشت ، وبداینوسیله احداث مبغضتی‌عظیم بین المسلمین‌نموده لوای نزاع ونفاق‌برافراشت، بحدی که کفره درمهدآسایش استراحت گزین شدند ، ولی فروج ودماء مسلمین‌بمعرض تلف درآمدند. در شورای کبرای صحرای مغان در حینی که جمهور انام وکافّه خاصّ وعامّ ایران ، از نواب همایون ما استدعای امر پادشاهی می کردند، بایشان تکلیف فرمودیم که در صورتی مسؤول ایشان مقرون‌بقبول خواهد شد که ایشان نیز از سبّ ورفض[۲]، که از بدو ظهور شاه اسماعیل در میان اهل ایران شیوع یافته ، نکول وتبری و در فروعات مقلّد امام بحق ناطق جعفر صادق علیه‌السلام باشند، وحقیّت خلافت خلفای راشدین را، که مذهب آباء همایون و اروغ میمون‌ما بوده ، بالجنان واللسان اذعان و قبول کرده ، ازرفض وتبری تبری وبولای ایشان تولی نمایند. برای تاکید اینمعنی از علمای اخبار و فضلای دیندار، که ملتزمان رکاب‌ظفر شعاروپرتواندوز انوارحضور مهر آثار بودند ، تحقیق و استفسار فرمودیم همگی بعرض اقدس رسانیدند که بعد از بعثت حضرت سید المرسلین صلّی الله علیه واله واصحابه اجمعین ، هریك از صحابهٔ راشدین در ترویج دین مبین بذل نفوس و اموال وهجرت از اهل و عیال واعمام واخوان کرده ولوم لئام وتعییر خاص وعام رابرخود قرار داده، باینجهت بشرف صحبت خاص جناب رسالت مآب اختصاص یافته ، پیرایه پوش تشریف نزول آیهٔ وافی‌هدایه «**وَالسّابِقُونَ الاَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَالاَنْصارِ وَالَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ باِحْسانٍ**»[۳] گردیدند، بعد ازرحلت حضرت

---

۱ ـ درنسخهٔ «ح» : «به‌اعتبارغرضهای نفسانی»

۲ ـ درنسخهٔ «ط» : «ازعقاید فاسده و اقوال کاسده»

۳ ـ سورهٔ ۹ ، آیهٔ ۱۰۱ : «پیشی گیرندگان پیشینیان از مهاجران و انصار و آنها که پیروی کردند ایشان را بخوبی»

سیدالمرسلین بنای خلافت باجماع صحابهٔ کبار ، که اهل حلّ وعقد بودند بر خلیفهٔ اول «ثانیَ اثنینِ اذهما فی الغار»(۱) صدرنشین مسند خلافت احمد مختار ابی‌بکر صدیق، وبعداز اوبنصّ و نصب اصحاب بر فاروق اعظم مزیّن المنبر والمحراب عمر بن الخطاب ، وبعداز آن بجناب ذی النورین عثمان بن عفان، وبعدازو بحضرت اسدالله الغالب غالب کل غالب مظهر العجائب ومظهرالغرائب علی بن ابیطالب علیه السلام قرار یافت . هر یك از خلفای اربعه درمدّت خلافت خود باهم سالك طریق وفاق، ومعری ازشوائب خلاف ونفاق بوده، برسم اخوت وایتلاف مرعی وملحوظ وحوزهٔ دین‌مبین را ازتطرق شرك و کین مصون ومحفوظ می‌داشته‌انـد . بعد از خلافت خلفای اربعه رضی‌الله عنهم باز اهل اسلام در اصول عقائد متفق بوده‌اند، اگرچه بمرور دهور وتصاریف اعوام وشهور باعتبار اختلاف علمای‌اسلام دربعضی‌ازفروعات ازقبیل : اداء صوم وصلاة وحج وغیره اختلاف راه یـافت ، لیکن در اصول مذهب ومحبت واخلاص بخدمت حضرت رسالت پناهی واولاد واصحاب او نقص وقصوری وخلل وفتوری راه نیافته، تـازمان ظهور شاه اسماعیل صفوی بهمین دستور مستمر بوده، ایشان نیز برهمنونی‌حکم‌اقدس وارشاد امرمقدس ترك آثار مبتدعه وسبّ و رفض نموده، بل بذیل محبت‌وولای‌آن چهاررکن ایوان دین مبین متشبث گردیدند. درازاء این معنی مانیز سریر و سروری را بجلوس میمنت مأنوس اقدس تزیین داده ، تعهد فرمودیم که عهود خمسهٔ معهوده را باعلیحضرت فلك رفعت خاقان البرین و سلطان البحرین خادم‌ـ الحرمین الشریفین ثانی اسکندر ذوالقرنین ، پادشاه اسلام پناه برادر دارا ـ احتشام،اعنی سلطان ممالك روم ، اعلام وآن امر را بروفق‌مأمول پذیرای اختتام سازیم، که‌مقدمات مزبوره بتأیید الهی قریب‌الحصول ودرشرف‌انجاح ووصول است . درین وقت که ساحت دربند مطلع ماهچهٔ رایات فیروزمند ومقرّ کوکبهٔ آسمان پیوند بود، بتجدید مزیداً للتاکید از برای استحکام

۱ ـ سورهٔ ۹ آیهٔ ٤۰ : « درحالتی که دوم او وقتی او و ابوبکر درغار بودند »

آن کارو اطمینان[1] خاطر حقانیّت‌مدار، ازعلامة العلماء ومجتهد الزمان[2]، ملا علی اکبر ملاباشی وباقی علمای کرام، که در رکاب نصرت انتساب حاضر و مقتبس انوار خدمت فیض مظاهر بودند، درمجالس وخلوات استعلام فرمودیم همان، راتب سابق را معروض داشتند، وبهمه جهت حجاب شبهه و ابهام از پیشگاه ضمیر اقدس ما مرتفع و مادّه تشکیك و تردید مندفع گردید و بحد یقین پیوست که همگی رفض وبدع ناشی ازفتنه انگیزی شاه اسماعیل بوده، والا از صدر اول الی بدءِ ظهور دورهٔ صفوی همگی اهل اسلام در مناهج اصل بریك طریق ثابت و راسخ بوده‌اند. بناء علیهذا المقال بتأیید ربانی و الهام سبحانی، حکم اشرف اقدس اعلی از موقف عزّ و علا شرف صدور یافت که بنحویکه از مبادی اسلام تا هنگام ظهور شاه اسماعیل همگی ایشان خلفای راشدین را خلیفهٔ علی التحقیق میدانسته‌اند، بهمان دستور هریك را خلیفهٔ بحق دانسته ازسبّ ورفض محترز باشند، وخطبای کرام ونقبای عظام دررؤوس منابر اسامی سامی ومناقب ومحامد خلفای کرام را مذکور و جاری ساخته، در تحریر و تقریر نام ایشان را بخیر ورضا یاد و شاد نمایند. علامی و فهامی خلاصة الفضلاء الکرام میرزا محمد علی نایب الصدارةممالك محروسه را باقطار ممالك خاقانی روانه فرمودیم، که مضامین حکم همایون را بهمگی دورونزدیك القاء، و ایشان نیز بسمع قبول و اذعان اصغا نموده، تخلف از مدلول آنرا موجب عذاب الهی ومورد سخط و غضب شاهنشاهی دانند.

در بیان ذکر وقائع ایت‌ئیل مطابق سال ۱۱۵۴ هجری.

شب چهارشنبهٔ چهاردهم محرم الحرام تحویل افتاب عالمتاب ببرج حمل واقع گشته، اوسمی بی اسمدی، که بنیرنگ برجنود ریاحین رنگارنگ استیلاء یافته گلگون قبایان گلزار را از لباس برگ وبارعاری ساخته بود،

١ ـ درنسخهٔ «ط»: «آسایش»

٢ ـ درنسخهٔ «ح» چنین است: «علامة العلمائی ومجتهد الزمائی»

از ظهور طلیعهٔ سلطان‌بهار با لکزی برودت از داغستان کوهسار راه فرار پیمود. قلندر بی برگ و نوای بهمن، که در توران زمین چمن عرصه را از قزلباش آتشخوی گلهای آتشین خالی دیده لوای استبداد برافراشته بود، ازهجوم کوکبهٔ قوای ربیعی وداع دیار هستی نمود. روز چهارشنبه جشن نوروزی و فیروزی در کمال بهروزی وعشرت‌اندوزی بتقدیم رسید. چون‌در در نفس‌قدسی سرشت‌همایون‌مخمّرومعهود بود که بعدازفراغ‌ازامورومملکت روم واتساق اوضاع آن مرز وبوم، سلطنت ایران را بیکی ازشاهزادگان کرام تفویض، وخود در کلات، که مسکن قدیم همایون‌است، بنای گوشه نشینی را، که پادشاهی عالم معنی عبارت ازآنست، بگذارند، لهذا معماران مهارت پیشه ومهندسان درست اندیشه، وسرکاران سخت کوش وکارگزاران صاحب هوش،تعیین فرمودند که در کلات معماری نمایند و ابنیهٔ رفیعه که در رفعت و اعتلاء همدوش ایوان سپهر برین و طاق مقرنس رواق چرخ هفتمین باشد، با بیوتات وحمامات ودکاکین وخانات و آب انبار های کوثر تسنیم، صفا پروروبرکه‌های زمزم‌مزاج‌سلسبیل‌اثر، احداث‌وازاطراف‌ممالك محروسهٔ شاهنشاهی‌نفایس‌اسباب ولطائف‌اثواب وفواخراقمشه وذخائر امتعه وازهرجنس مایحتاج‌وهرنوع‌چیزی، که چنین‌سرکارعظیم‌القدررابآن احتیاج افتد[۱]بزودی مهیّاونقل‌آن‌نزهت سرای‌جنت‌قرین و بهجت آباد خلدبرین، که حصن حصین جهان ورکن رکین معمورهٔ عالم امکانست، نمایند.موکب نصرت اشتمال‌روز پنجشنبهٔ بیست و پنجم ربیع‌الاول، که اواسط جوزای آن سال وهوا را موسم اعتدال بود، اولا تنبیه اشرارطبرسران را وجههٔ همت ساخته، از سمت دشت کافری حرکت وآنچه لازم بود از تأدیب و احراق اماکن، وچرانیدن‌مزارع‌ومحصول‌آن‌طائفه‌بعمل‌آمده، * درآن‌دیاردیّاری‌و ازآبادی‌آثاری‌نگذاشتند*[۲]. وازآنجا عطف‌عنان‌بجانب‌سایرمحال‌داغستان

۱ ـ درنسخهٔ «ح»: «سرکار عظیم القدر بآن محتاج باشد.»

۲ ـ درنسخهٔ «ح» عبارت بین دوستاره وجود ندارد.

کرده، دلیران سپاه در دهات وقراءِ وسقناق‌وقلاع آن طائفه‌کارآتش در بیشه وگرگ درنده دررمه وسیل در ابنیه (۱) کردند . شمخال‌وسرخای دراکثر اوان‌ازملتزمان‌رکاب‌همایون‌بوده، درمراسم‌خدمت(۲)تقصیرنکردند. امّااحمد اوسمی بنابر صدور خیانت کلی ازو، درمقام وحشت و دهشت بوده، بحصانت قلعه و مکان و صعوبت راه مستظهر گشته به قلعهٔقریش، که در بالای کوه فلك شکوه واقع و اطراف آن کوه تمامی‌بیشه و درخت ومشتمل بریك راه باریك بسیار سخت بود تحصّن جست . بعد از تنبیه و اطاعت سرکشان و اشرار کوه نشین داغستان ، و انتظام آن نواحی و تمشیت امور آوار متوجّه قلع قلعهٔ او سمی گشتند . سه روز پیل زوران خصم افکن و بهادران شیر صولت صف شکن ، در سر آن قلعهٔ بلند و قلّهٔ سپهر مانند مستولی شده ، اوسمی ناچار ترك قلعه و حصار و ایل و دیار کرده ، فرار اختیار و آوارهٔ سمت آوار و قدم فرسای صحرای ادبار شد ، و بقیهٔ قلعگیان واهالی قراقیطاق روی‌نیاز بدرگاه خدیوآفاق‌آورده ، از روی عذر خواهی جبهه سای موکب شاهنشاهی گشته ، تقصیرات ایشان بعفو مقرون ، ومقرر شد که آن قلعهٔاستوار را، که از سنگ وآجردر بالای کوه پرداخته بودند،ویران‌بلکه کوه راباخاك یکسان کردند .

سابقاً سمت ذکر یافت که بعد از تسخیر ممالك خوارزم و تنبیه ایلبارس، والی‌سابق، محمدطاهرخان چنگیزی بوالیگری‌آنجامعیّن گشته ، موکب والاعازم خراسان شده‌بود . درایّام توقّف کوکبهٔ مسعود درداغستان بعرض اقدس رسید که اشرارآرال وخوارزم بمظاهرت واغوای ولدابوالخیر خان،والی قزاق،واتفاق ارتوق‌ایناق سربمخالفت برداشته ، پا ازجادهٔ صواب بیرون گذاشته وطاهر خان‌والی را مقتول و ولد ابوالخیرخان را بوالیگری قبول کرده‌اند . چون صدور این حرکت از اهالی خوارزم و آرال با وصف

۱ ـ درنسخهٔ « ط »: « عمارت رفیعه» ۲ ـ درنسخهٔ «ح » : «خدمتگزاری»

مروّت و عنایاتی که ازجانب اقدس شاهنشاهی در ازاء خیانتهای ایام سابق ایشان بظهورپیوسته، عین نا سپاسی و کمال حق نشناسی بود ، لذانصراللّٰهمیرزا را، که نافذالحکم ممالک خراسان بود، با افواج خراسان وتوپخانه واستعداد کامل مأمور تنبیه اشرار خوارزم ، ومقرّر فرمودند که بعد از نوروز عازم آن سمت شود. ارتوق ایناق با اهالی و اعیان و رؤساء و سر کردگان آرال و خوارزم ازتوجّه موکب شاهزاده خبردار ، و ازنشأهٔ بادهٔ سرکشی که دردسر خمار درعقب داشت ، هشیار گشته از روی اضطرار نادم و پشیمان و خائف و هراسان عازم خراسان شده ، در حدود مرو بخدمت شاهزاده پیوسته ، مستدعی عفو گناه و متعهد خدمت و سپردن بقیّهٔ اسراء و دادن فوجی ملازم جدید شد . شاهزاده‌در مرو توقّف ، و بعد از عرض و حصول اذن و رخصت ازخدمت شاهنشاه سلیمان حشمت ، بسبب اینکه پنجهزار نفر از اوزبکیه خوارزم در رکاب نصرت انتساب مشغول خدمتگزاری وسالک طریق سربازی وجانسپاری بودند ، از دربار شوکت مدار خاقانی بمراعات حقوق خدمت ، وضعیف حالی(۱) و ملاحظهٔ پاس نیازمندی و شکسته بالی ایشان ، تقصیرات آن‌طایفه‌را باغماض‌عفومقرون ووالیگری‌برطبق‌مسؤول‌آن‌طایفه‌به‌ابوالمحمد خان ولد ایلبارس ، که از سایه گزینان تحت لوای نصرت مدار شهزادهٔ کامگار بود ، عنایت ، و اتالیقی والـی مزبور را به آرتوق ایناق مرحمت ، واتالیق مزبوربرادرخود راباجمعی از رؤسا روانهٔ رکاب نصرت انتساب نموده، مقرّر فرمودند که شهزاده والی مزبور رامخلّع ساخته روانه، و مجدداً فوجی شایسته برای خدمت رکاب همایون از جوانان کار آمـد آرال و خوارزم گرفته روانهٔ درگاه معلّی و بقیّه اسراء رانیز مستخلص ساخته ، تتمهٔ‌خانوار تکه و یموت آن ولایت را که بدفع الوقت گذرانیده و مانده‌اند ، تماماً کوچانیده روانهٔ خراسان سازد ، و رؤسای آن طایفه بـر وفق فرمان تعهد

۱ـ درنسخهٔ « ح » : «ضعیف نالی»

رخصت انصراف به خوارزم حاصل نموده ، روانهٔ خوارزم و شهزاده بجانب خراسان منصرف ، و در بیست و دوم جمادی الاخری وارد ارض فیض نشان گردید .

در بیان سوانح بلخ وظهور درویش فساد اندیش در آن مملکت و ادعای سلطنت ومآل کار او .

از سوانح امور اینکه بعرض اقدس رسانیدند که در اواسط شهر شوّال شخصی مجهول الحال از اویماقات اوبهٔ و شاقلان در لباس درویشی وارد اندخود و از آنجا عازم بلخ گشته ، در آستانهٔ مقدسهٔ شاهمردان، که نزدیکی بلخ‌است، ادعای امامت واظهارمعجزه و کرامت نموده جمع کثیری از ترك و تاجیك بلخ با عصمت‌اللّٰه‌خان قبچاق وسعید شبرغانی ، واکثری از سرخیلان اوزبك باو گرویده ، در اندك روزی دوازده هزار نفربرسراوجمع و از اطراف تمامی اوزبکیّه حتی نیاز خان والی از عقل خالی ، ازروی نیاز بزیارت درویش مزبور رفته، خاك قدمش‌را بجاروب‌مژگان رُفته‌است.بعد از آنکه رفته رفته کار درویش مزبور بالا گرفت ، والی خائف شده ، جمعی را بر سر او فرستاده فیمابین‌جنگ واقع و قشون‌طرف والی(۱)شکست یافته ، وکیل بلخ درمیانه با جمعی مقتول ، وقشون اوزبك‌دست بفساد آورده، و در بیرون و درون شهر هر یك از مردم خراسان و قزلباش را که دیده بقتل رسانیده‌اند ووالی فعلاً درارك‌متحصن‌شده‌است. بعدازرسیدن‌این‌خبرجمعی از غازیان سرحدات‌بسرداری محمدحسین‌خان‌چمشگزك،بیگلربیگی‌خبوشان، و اللّٰه‌وردی بیك ومحمد قاسم بیك قرقلو وجمعی از خوانین برای دفع‌این فتنه و تنبیه درویش(۲) مزبور با توپخانه و استعداد مأمور بلخ، و مقارن آن بتاریخ‌یوم‌جمعهٔ دوازدهم ذیحجةالحرام خبر رسید که دراثنای محاربه‌باطن درویش وارونه مدد کرده ، عصمت اللّٰه مزبور که‌از جانب درویش بپادشاهی

۱ ـ درنسخهٔ « ح » : « قشون اینطرف »

۱ ـ در نسخهٔ « ط » : « سر کوبی ورفع درویش »

ترکستان نامزد شده بود بگلولهٔ تفنگ زخمدار ، و از ملاحظهٔ این معنی تزلزل در احوال مریدان سست اعتقاد راه یافته ، فرار و درویش مزبور در آستانهٔ شاه مردان بصورت اول مانده ، عصمت الله بعداز دو روزبار سفربسته براه جهنم ایلغار، وخواجه نعمت متولی آستانهٔ مزبور فرصت یافته باجمعی از غازیان درویش نامقیّدرا مقیّدساخته، نزدوالی آورد. جمعی که مانندهوای باطل در سراو بودندمتفرق، وازاشرارنیز، که محرك فسادبودند، جمعی دست‌گیر شده، بمعرض سیاست درآمدند . امر همایون صادرشد که سرداران سابق سررشته کار را از دست نداده، بهمان ضابطهٔ مقرّره عازم مقصد وباتفاق والی بتنبیه اشرارومفسدین، که در چنین امر بی‌پایه هنگامه طلب گشته وفتنه‌بر انگیخته‌اند، مشغول وآن گروه‌را تأدیب بلیغ نمایند. چون‌بنهجی که سبق ذکریافت،اوسمی بجانب آوارآواره گشت وقلعه جات‌ومساکن ایشان با خاك یکسان‌وتمامی محال داغستان‌قریه‌بقریه ومحل بمحل‌پایمال‌سم‌ستوران‌دلاوران ودست فرستودهٔ تطاول‌غازیان گردید. شمخال‌وسرخای، که بزرگ داغستان بودند، باجمعی سرکشان از غاشیه کشان رکاب وملتزمان خدمت و اطاعت گشته،تمام حکام‌واعاظم‌قومان‌ونقای‌وچرکس، که‌در هیچ‌عهدمطیع وفرمان‌بر نبودند ، قلاّده انقیاد بگردن گرفتند . و نیز در خلال آن حال از جانب سلطان‌محمودخان پادشاه سکندرجاه روم نامه‌ای‌رسید مشعربراینکه : * از جانب آن‌دولت *(۱) ازقبول تصدیق‌مذهب جعفری‌ودادن‌رکن کعبهٔ معظمه ، که مخصوص نماز اهل ایران باشد، عذر خواهی کرده اظهار نموده بودند که درازای این دومطلب امر دیگر ازآن حضرت خواهش‌شود. در سال گذشته در حینی که افندیان از دربار عثمانی برای همین معنی‌آمده بودند بتوسط‌ایشان‌صریحاً بپادشاه‌سکندرجاه‌روم‌نوشته‌شد که مهیّاومستعد باشد که بعد از انجام امور داغستان متوجه‌روم وعازم‌آن مرز وبوم‌خواهیم شد. دربن

۱ ـ درنسخهٔ « ط » عبارت بین دوستاره وجود ندارد .

وقت نیز در جواب نامهٔ مزبور همان مراتب نگاشتهٔ قلم تصریح واعلام‌شده، پادشاه والاجاه مزبور را از توجّه موکب جهانگشا برآن مرز وبوم صریحاً آگاهی بخشیدند. پس محمد علیخان قرقلورا بایالت دربند تعیین و جمعی از غازیان را باطاعت او مأمور ساخته‌و در یوم دوشنبهٔ‌شانزدهم (۱) ذیحجّة الحرام سال هزار و صدوپنجاه و چهار هجری از سمت داغستان لوای توجّه بجانب مغان افراختند. چون از روزی که موکب همایون بجانب مغان حرکت کرد برخلاف ایام توقف، که‌هوا در کمال خوشی‌می گذشت، برف وباران شدید شروع بریزش کرده و لاینقطع از پرویزن آسمان آب بر سر ساکنان عرصهٔ‌غبرامی‌بیخت* وقطرات‌سحاب‌سررشتهٔ‌ریزش‌راچون کریمان ازدست‌نمی‌گسیخت*(۲)،* گویا گردش‌آسیای سالیانه گرد سپهرمحتاج چنین آبشار ورفع خشك مغزی دور فلك را اینگونه آب گردشی در کار بوده*(۳)از شدت باران‌اوج سیل بجایی رسید که درانها روآبار هر ـ جبالی از کواکب سحابی(٤) رود کهکشان یاد میداد ، و ساحت خاك عالم آب گشتهٔ لطماتش پهلو بـرچرخ اخضر میزد . اسب واسباب بسیاری از کثرت گل ولای ونزول برف وباران وشدت سرما عرضهٔ‌اتلاف واسقاط‌شد. از دربند تا کنار کر، که ده منزل بود، درعرض چهل روز طی گشته‌درآخر حوت وارد کنار کر گردیدند .

در وقایع تنگوزئیل موافق سال هزار صد وپنجاه وپنج هجری

شب پنجشنبهٔ بیست وچهارم محرم الحرام بعد از انقضای پـانزده ساعت وچهل‌و دو دقیقه ، که خلیفهٔ شب لباس عباسی‌مشك فام در بـرواکلیل فرقدان در سرداشت، سلطان سیّارکان ، که از شدت برد در خیمه تو برتوی

۱ـ در نسخهٔ «ب» و «و»:«پانزدهم»
۲ـ در نسخهٔ «ح» عبارت بین دوستاره وجود ندارد
۳ـ درنسخهٔ «ط» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد .
٤ ـدرنسخهٔ«ب»: «سمایی‌در»

فلك منزوی شده بود، آفتابی شده ازنهانخانهٔ حوت بمربع حمل رخت کشید. سفیر سریع السیر نسیم از جـانب کشور آرای بهار در دارالملك گلـزار بارگشای تحف وهدایای نفحات عطربار گشت. فرمانبران قوای نامیه قزل اوطاق گل سوری را در صحن چمن برافراختند، ولشکر چا لشگر [۱] گل اردیبهشتی بتسخیر ممالك باغ وراغ ازجا درآمده بمحاصرهٔ حصون بساتین وقلاع کوهسار پرداخت . پاشایان باشأن طبایع برای رفع غایلهٔ برودت، که فیمابین خدیو بهمن صولت شباط و دارای اسکندر حشمت ایازحاصل بود، وسائل صبا وشمال را برانگیختند ، وافندیان اعلام سرو وصنوبر بقطع * نخل خلاف و اشجار مشاجرت برخاستند*[۲]، و سادات سبز پوش شمشاد و نارون وقضاة محاسن سفیدشکوفه و نسترن، *که صدرنشینان ایوان بستانند*[۳] در روضهٔ فایض الانوار گلزار سجل نزهت و صفا بخامهٔ یکرنگی نوشتند . و جیوش پرخاشجوی گلهای سوری شوکت وشان شتارا ، که دشمن خانگی گلشن میبودند، بنوك سنان شوك شکستند. جشن نـوروزی آراسته گشت، و بعداز انقضای ایّام عید ، از جسر جواد عبور، و صحرای مغان را قرارگاه کوکبهٔ منصورساخته ، بیست یوم درآن مکان خیام توقّف افراشتند تادواب غازیان بحال آمده بعد از آنجا حرکت واز چهار فرسخی تبریز عبور نموده از راه هشترود وقراچمن روانه ، عاشورخان پاپالو را بایالت تبریز وسرداری آذربایجان سرافراز وشش هزارنفرازلشکرفیروزی اثر را در حوزهٔ اختیار او مقرّرفرموده، امر کردند که بیگلربیگیان وحکّام دربند وشیروان وقراباغ و تفلیس و ایروان هریك باقشونهای خود وحکّام مابین مهیا ومستعد بوده، در حین ضرورت باتّفاق سردارباعانت یکدیگرپردازند. [۴] چون نصرالله میرزا

۱ـ در نسخهٔ «ح» : «وعسکر همایونفر»

۲ـ در نسخهٔ «ط» عبارت بین دوستاره وجود ندارد .

۳ـ در نسخهٔ «ح» عبارت بین دوستاره وجود ندارد .

٤ در نسخهٔ «ح» عبارت چنین است : «درحین ضرورت باعانت سردار پردازند.»

در ارض اقدس توقّف داشت، مأمور شد که باشاهزادگان کامکار : شاهرخ میرزا وامامقلی میرزا، بعزم بساط بوسی وارد دربار معلّی شود. در بیست و چهارم ربیع‌الاول در منزل مریوان وارد وشرف اندوز ادراك خدمت اقدس گشت . فرستادهٔ پادشاه والاجاه هندوستان نیز باتحف وهدایای گرانمایه، که ازآنجمله یکباب قزل اوطاق چوب صندل بود، که باصطلاح اهل‌هند بنگله گویند، واستادان ماهر در شباکی ونقاشی‌آن کمال تصنع ومهارت بکاربرده‌بودند(۱)، درموکب‌شاهزادگان وارد وبنوازشات‌شاهنشاهی‌بهره‌مند گردید ، و منزل‌بمنزل‌اعلام گیتی‌گشاآسمان ساگشته وارد چهارفرسخی سنندج شدند . چون از مبادی حال(۲) عزیمت مملکت روم ازجانب بغداد در خاطراقدس تصمیم یافته بود ، بدان جهت مقرر شد که توپخانهٔ قلعه‌گشا از جانب همدان روانهٔ کرمانشاهان گشته ، در زهاب ، که حد بغداد است ، مکث نمایند . احمدپاشا والی بغداد ازارادهٔ ضمیراقدس واقف ، ومحمدآقا کدخدای خود را با اسبان تازی نژاد و پیشکشهای لایق بدرگاه‌آسمانجاه فرستاده متعهد اطاعت و انقیاد ، ودرباب سپردن اصل قلعهٔ بغداد تا انجام‌کار سرعسکر ، کـه از جانب دولت عثمانی تعیین شده ، استمهال کرد . خدیو جهان‌گشا نیز مسؤول او را قبول و فوجی از عساکر فیروزی اثر را برای ضبط سامره وحله ونجف اشرف و کربلای معلی و حسکه و رماحیه وتوابع کنار دیاله و باقی نواحی و توابع بغداد ، تعیین و قوجه خان شیخانلوی چمشکزك را بسرداری جانب بصره سرافراز ، وبیگلربیگی حویزه وحکام شیراز وفیلی و شوشتر و دزفول و اعراب آن سمت را بتسخیر شهر(۳) بصره مأمور، ومقرّر فرمودند که با غراباتی که درساحل حویزه مهیّا شده ، ازشط

۲ـ در نسخهٔ «ط» : «کمال هنر وصنعت مرعی داشته بودند.»

۱ـ درنسخهٔ «ح» : «چون از ابتدای امر»

۳ـ از نسخهٔ «ط» : «بندر»

العرب عبور، و بانجام امرمقرّر و تسخیر بصره پردازند. ازهمان منزل در نهم جمادی‌الاول نصرالله میرزا باباقی شاهزادگان و زواید احمال و اثقال روانهٔ همدان، وفرستادهٔپادشاه والاجاه هندرامشمول نوازشات خاقانی کرده‌رخصت انصراف‌ارزانی‌داشته،مساوی‌پنج‌لك، که هرلك باصطلاح‌این‌عصر پنجهزار(۱) تومان باشد، جواهر نفیسه و مرصع آلات از جواهر خانهٔ خاص جدا و با یکصد ویك‌زنجیرفیل کوه اندام برای پادشاه جمشیداحتشام (۲)مصحوب میرزا محسن نیشابوری همشیره زاده سعادتخان روانـه و جمعی از ارباب طرب هندی، کـه در سلك مطربان سر کار انتظام داشتند، چون جمعی را قانون سازندگی وفنون‌نوازندگی‌بطریق هندآموخته ودررقص ورامشگری بدستور آنجا آنها را ماهرساخته بودند، ایشان را نیز مرخص فرمودند. و چون منظور نظر اقدس آن بود که قشلامیشی در حدود بغداد بعمل آید، فرمان همایون بعزّنفاذ پیوست که غلات شهرزورحمل ونقل بغدادشود. پس اعلام جهانگشا از راه شهر زور و قلعهٔ جوالان در اهتزاز آمده، خالد پاشا حاکم بابان وشهرزور، و سلیم بیك بنی‌عم خالد پاشا باتفاق عظما و رؤسای اکراد وارد در بار خلافت مدار گشته، بخطاب خانـی و ایالت آن ولایت سربلندی‌یافتندوتمامی‌آن مرزوبوم و کردستانات روم‌بحوزهٔاطاعت درآمدند، ازآنجا متوجّه کرکوك و در چهاردهم جمادی الاخری ظهر کرکوك مضرب سرادقات دولت گردید. اهالی‌آنجاباستحکام قلعه مغرور شده* راه اطاعت بسته *(۳)وراه‌مخالفت گشودند. چون توپخانهٔ‌همایون، که‌ازراه کرمانشاهان و زهاب رفته بود، بایستی باردوی معلّی ملحق شود، بانتظار ورود توپخانهٔ همایون چند روزمکث‌وبعد ازیك‌هفته که توپخانه بموکب همایون پیوست قلعه را ازچهارطرف نشانهٔ تیر گلولهٔ توپ وخمپاره کرده، یکروزازبام‌تاشام

۱ـ درنسخهٔ «و» : «بیست وپنجهزار»

۲ـ درنسخهٔ «ح» : «شاه فلك جاه»

۳ـ درنسخهٔ «ط» : «عبارت بین دو ستاره وجود ندارد.

آن آتش بلا را بر جان قلعگیان نازل منزلهٔ نوازل سماوی ساختند. عصر آن روز، که روز دوشنبهٔ بیست ویکم ماه مزبور بود، قلعگیان از تف آن آتش جانسوز بجان‌آمده و ازتاب صدمات توپهای قلعه شکن و خمپاره‌های بنیاد افکن بی‌تاب وتوان و مستدعی امان شدند. عفو خطا پوش قاآنی از باب پوزش پذیری درآمده، رؤسای‌ایشان را پیرایه پوش‌خلعت عفو وبخشش ساخته، فوجی را نیزبضبط قلعهٔ اربیل، که ازقلعه‌جات معتبرآن ولایت بود، تعیین فرمودند که آن نیز در یك روز بضرب گلولهٔ توپ قلعه‌کوب و آتش انگیزی خمپاره های خانمان سوز بضبط وتسخیر درآمد.

در بیان گشودن پرچم اعلام آفتاب مماثل بعزم تسخیر موصل و وقایع آن زمان

چون در حینی که موکب جهانگشا درکرکوك بود، محمد آقا از جانب احمدپاشا برای مذاکره وانجام مطالب معهوده وبنای مصالحه روانهٔ استنبول شده و منظور نظر اقدس آن بود که از کرکوك تجاوز نشود. درآنجا سواد فرمانی ازپادشاه سکندرجاه روم، که برطبق فتوای‌شیخ‌الاسلام وافندیان عظام صادر شده بود، (۱) بنظر خورشید اثررسید مشعر براینکه: قتل واسر طایفهٔ ایران عموماً مباح و مذهب ایشان مخالف مذهب اسلام است. امنای‌دولت عثمانی‌آن فرمان‌وفتوای را مصحوب عبدالله‌افندی‌بموصل فرستاده، حسین پاشا والی حلب‌را نیز(۲) باجمعی ازپاشایان وعساکرعثمانی بمعاونت‌اومأمورساختند. این‌معنی‌محرّك‌عزم‌ثابت‌خسروانه گشته، روزچهار-شنبهٔ چهاردهم شهررجب لوای‌نهضت‌بجانب موصل فلك‌فرسا، وروزپنجشنبهٔ بیست وسوم ماه مزبورموکب ظفرکوکب درچهار فرسخی‌موصل سایهٔ نزول انداخته، قوچ پاشا، حاکم کوی، که ازمحافظان قلعه‌بود، بافوجی‌ازسپاه روم مرکب تهوّربمیدان رانده وبمقابلهٔ پیشتاران‌منصوربر آمده جمعی‌ازایشان

۱ـ در «نسخهٔ «و» عبارت « از خارج بنظر اقدس رسیده » را اضافه دارد.
۲ـ در نسخهٔ «ح» : « حسین پاشا والی‌حلب را با حسن پاشا والی موصل»

عرضهٔ شمشیر گشته، بقیّهٔ فرار وبمأمن عافیت تحصّن جستند. درروزشنبهٔ بیست وپنجم ماه مزبور نیم‌فرسخی شهر مطلع طلیعهٔ شوکت وجلالت وجوار مزار شریف حضرت یونس علیه وعلی نبینا السّلام مضرب سرادقات اقامت گردید. اولا یك دونفر ازعلمای موصل را برای القاء والهام مدّعی بدربار معلّی طلب نمودند. پاشایان از فرستادن ایشان تحاشی نموده بقلعه داری پرداختند. پس حکم همایون بمحاصرهٔ قلعه صادر گشته، فرمان‌پذیران ازدوجانب قلعه جسر کهکشان پیوند بررودخانهٔ موصل بسته، توپهای اژدهاهیبت[1] دوزخ لهب وجزایرچیان کیوان کین جلادت حسب، فوج فوج آغاز عبور کرده وبسرانجام اسباب قلعه گیری وبردن سیبه وحفر نقب اشتغال ورزیدند. بعدازآنکه آن دریای آتش محیط قلعه گردید در شب جمعه هشتم شعبان هنگام سحر نقب را آتش زدند، کاری میسّر نشد. چند شبانروز بهین نهج بتوپ وتفنگ و ستاره ریزی خمپاره های آسمان آهنگ روزقیامت برقلعگیان آشکار کردند، وبگلولهٔ توپ وخمپاره دوداز نهاد جانها و گرداز بنیاد خانمانها برآوردند، وبنیان حیات قلعگیان از صدمات توپ وخمپاره‌ها زیر وزبر واساس شوکت وشأن ایشان مظهر آثار «انَّ شانئَكَ هُوَ الْابتَرُ»[2] میشد، تا اینکه پاشایان چون دیدند که عزم قوی بنیاد خسروی ازسراین مطلب بازنخواهد گشت، جمعی ازعلمای اعلام وافندیان کرام ورؤسای اوجاق را با اسبان تازی نژاد کوه پیکر و پیشکشهای لایق بدربار سپهرمدار فرستاده، متعهد گشتند که جمعی را بدربارقیصری فرستاده امور معهوده را، بنحوی که دلخواه اقدس است، بین‌الدّولتین صورت انجام دهند، ازآنجا که اطفاء شرارشرّ و * تسکین شعلهٔ ضرر*[3] منظور نظرانور میبود، قبول این مسؤول فرموده ایشان را بپیرایه پوش امان و شرف اندوز تشریف عفو و اطمینان ساختند. پاشایان نیز قاضی ومفتی موصل را با چند

۱ـ در نسخهٔ «ح»: «هیئت» ۲ـ سورهٔ ۱۰۸، آیه ۳: « بدرستی که دشمن تواوست دم بریده» ۳ ـ در نسخهٔ «ح» عبارت بین دوستاره وجود ندارد.

نفـر از رؤسا روانهٔ اسلامبول نموده بعـرض حـال پـرداختند . مقارن آن محمد آقا ، کـه از جانب احمد پاشا بدربار عثمانـی رفته بـود ، وارد و خبر آورد که پادشاه اسلام پناه روم او را بحضور خود طلبیده بالمشافهه فرموده اند که در عالم دوستی این توقّع را نداشتیم کـه جناب نادری از حدّ وسنور تجاوزفرمایند ، هر گاه ادّعای ایشان انجام مدّعاست درراس‌الحد مملکت خود گفتگو نمایند وامورمعهوده بحصول مقرون خـواهد شد ، امّا تخمیس مذهب موهم حدوث فتنهٔ عام وموجب اختلال دولت‌ابدفرجام است، مجّرد ازلفظ خامس در گذرند، ودرباب مصالحه(۱) احمدپاشا مأذون ومختار است که بین‌الدولتین انجام دهد، لذا دردوّم رمضان المبارك عطف عنان‌بجانب کرکوك فرمودند . چون زیارت اماکن مقدّسه مکنون ضمیر اقدس بود ، بعداز ورود بقراتپه در جلگای خانقین بنه واردوغازیان را گذشته بافوجی عازم عتبات عالیات گردیدند ، و در منزل شهروان سلیمان‌بیك ، کدخدای بغداد، با محمدآقا ومعتبرین دیگر ازجانب احمد پاشا با پیشکشهای لایق وارد و با عطایای خنجر مرصع کمر و خلاع فاخره و انعامات وافره رهین احسان گشتند. محمدآقا برای ابلاغ خبر انصراف موکب همایون و قبول امر مصالحه ازجانب احمدپاشا مجدّداً روانهٔ دربارقیصری گردید.اعلیحضرت شاهنشاهی بعدازآنکه از زیارت مراقد منوّره کاظمین علیهماالسلام سعادت اندوختند بکشتیهایی، که احمد پاشا درکمال زیب وزینت در کنـار دجله ترتیب داده بود، ازآب عبور وبمزار ابوحنیفه رفته عصر منصرف بقباب‌شرف وروز دیگر از راه حلّه عازم نجف اشرف گشتند. چون تمامی علمای‌ایران وبلخ وبخارا وافغان وسایر بلاد توران در رکاب اقدس حاضر بودند وهمگی همّت آن حضرت مصروف باتّحاد مذهب اسلام و رفع نزاع از میانـهٔ امت حضرت سیّدالانام بود . علمای مشهدین شریفین وحلّه و توابع بغداد را نیز

۱- در نسخهٔ «ط» عبارت چنین است : «درباب مصالحهٔ بقیه احمد پاشا مأذون .»

احضار ودرآستانهٔ مقدّسه علویّه وعتبهٔ بهیّه غرویّه مجلس مذاکره و انجمن محاوره انعقاد دادند که طرفین با یکدیگر گفتگو نموده* مواد منافرت را مندفع و حبل (۱) مغایرت را منقطع سازند* ، لهذا علمای فریقین در آن درگاه عرش اشتباه مجتمع گشته بعداز مقاوله که مشرب ملّت عذب محمدیه را ازآلایش شکوك شبهات تصفیه دادند وثیقه‌ای مشعر بر کیفیّت ماجری بمسوّده راقم حروف مرقوم وبمهرهمگی‌افاضل وحضّار مختوم ونقلی ازآن درخزانهٔ مقدّسه غرویّه ضبط وبهر سوادی از بلدان ممالك محروسه سوادی ازآن انفاذ یافت . شرح وثیقهٔ مزبوره اینست : غرض از تحریراین وثیقه نمیقه آنست که چون بعداز بعثت حضرت خاتم النبیین صلّی‌الله‌علیه وآله هریك از خلفای راشدین در ترویج دین ببذل نفوس و اموال اشاعه مساعی مشکوره‌ومجاهدات‌مبروره کرده پیرایه پوش تشریف‌آیهٔ وافی‌هدایه «وَالسّابِقُونَ الْاَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَالْاَنْصارِ»(۲) گردیدند. بعدازرحلت جناب‌سیّدالابراربااجماع صحابهٔ کبار، که اهل‌حل‌وعقدکارامت، بوده‌اندبنای خلافت برخلیفهٔ‌اول (۳) وبعدازآن بنصّ نصب اصحاب برخلیفهٔ ثانی (٤) و بعد از آن بشورای و اتفاق بذوالنورین و بعد از و باسدالله الغالب مظهر العجایب ومظهر الغرایب علی‌ابن ابیطالب علیه‌السلام قرار گرفت ، وهریك ازخلفای اربعه درمدت خلافت خود ناهج مناهج التیام وایتلاف و معرّی از شوایب اختلاف بوده رسم مصادقت ملحوظ، وحوزهٔ ملت محمدیرا از تطرق شرك‌و کین محفوظ میداشته‌اند. بعدازانقضای‌آن مدت که خلافت به بنی-

۱ـ در نسخهٔ «و» : «نخل»

۲ ـ سورهٔ ۹ ، آیهٔ ۱۰۱ : «پیشی گیرندگان پیشینیان از مهاجران و انصار»

۳ـ نسخهٔ « ب » و «و» این جمله را اضافه دارد « ثانی‌اثنین اذهمافی الغار صدرنشین مسند خلافت احمد مختار ابی‌بکر الصدیق رضی الله عنه »

٤ـ نسخهٔ «ب» و «و» جملهٔ « فاروق اعظم مزین‌المنبروالمحراب‌عمربن‌خطاب رضی‌الله عنه» را اضافه دارد

امیه وبعداز وبه بنی عباس انتقال یافت، ایشان نیز بهمین ملت وعقیده باقی بودند، تااینکه درسال نهصد وشش هجری که خاقان کشورستان شاه اسماعیل صفوی خروج و برمعارج سلطنت عروج کرده بتعلیم علمای آذربایجان و گیلان و اردبیل تزییف حقیّت خلفای ذیشأن وامالهٔ قلوب عوام ازمطاوعت ومتابعت ایشان نموده بعلاوهٔ آن سبّ و رفض را *که خامه اسلة اللسان از هجنت ذکر آن صریر درکام خاموشی می کشد*(۱) شایع ودرمنابر ومساجداز اینگونه اقوال اعلان و انواع فضایح وفظایع کردند، وبسبب اینمعنی اهل سنّت وجماعت آغاز معادات وترك مصافات کرده، قتل ونهب واسر این فرقه را مباح دانستندونتیجةً ازطرفین باعث قتل وغارت وفتنه وآشوب بین المسلمین گردیدند، * بحدیکه اسرای امت خیرالوری درفرنگ وباقی ولایات عرضهٔ بیع وشری گشتند*(۲) و این مقدّمه تا ایّام دولت خاقان مغفورشاه سلطان حسین متداول بود، تا اینکه رفته رفته ترکمانیّه دشت وافغانیّه قندهارورومیّه ازاطراف رخنه دربنیان ممالك ایران انداخته واساس سلطنت وملك را ویران کرده وقلع واستیصال ایرانیان را برخودلازم دانستند. چون مشیت مالك الملك لم یزل باسری تعلّق گیرد اسباب آن ازپردهٔ مکنون بساحت ظهور وشهود میآید. لهذا کوکب ذات بیهمال و نیّر وجود سعادت اشتمال اعلی حضرت قدر قدرتِ کیوان مهابتِ مریخ صلابت، ملجاء السلاطین ومرجع الخواقین، قهرمانِ دودمانِ رفیع الشأن ترکمانیه ، برق خرمن سوز سرکشان جهان بتأییدات سبحانیه، تاج بخش ملوك ممالك هند وتوران، ظل حضرت سبحان نادردوران خلّدالله ملکه وسلطانه، بنحوی که درابتداء تاریخ نادری تفصیل حال خجسته مآلش مذکور ومسطوراست، ازمطلع ملك ابیورد آغاز طلوع وبنیاد سطوع کرده ظلمت زدای ساحت ایران گشته ممالکی را که باقتضای

۱ ـ در نسخهٔ «ح» عبارت بین دو ستاره وجود ندارد .

۲ـ در نسخهٔ «ط» عبارت بین دوستاره وجود ندارد .

انقلاب دهر بتصرف غیر درآمده بود ، بزور بازوی تأییدالهی وقوت سرپنجهٔ اقبال شاهنشاهی انتزاع و کسر بنیان شوکت ارباب عناد ونزاع نمودند، تااینکه درسال هزار و صد وچهل‌وهشت در شورای کبرای ، که عموم وضیع وشریف ایران‌را احضار و مجلس مشورت را انعقاد دادند که آن جماعت هر کس را خواهند بسلطنت اختیار نموده بنائی بر کار خود بگذارند ، اهـالی ایران دست در دامن ابرام و الحاح زده عرض کردند که خداوند عالم پادشاهی را بآن‌حضرت وآن حضرت را بما کرامت فرموده ، ما را اختیاری درتغییرحکم الهی نیست واین سلطنت حق آن‌جناب است، بنحویکه از روز اول‌صیانت ما کرده عرض ونفس مسلمانان را از چنگ دشمنان قوی رهایی داده‌اند باز درمقام محارست ما باشند و ستمدیدگان ایران را بامید دیگری نگذارند. اعلیحضرت‌شاهنشاهی نیزفرمودند که هر گاه اهالی ایران بسلطنت ما راغب وآسایش خودرا طالب باشند درصورتی مسؤول ایشان تلقی بقبول و مقرون بحصول‌خواهدشد ، که سبّ و رفض را ، که مخالف رویهٔ اسلاف کرام وآباء عظام نواب همـایون ماست ، تارك و بر منهج حقیّت خلافت خلفای راشدین سالك وناسك شوند. ایشان نیزازراه حقّانیت بدون شائبه امانیت متفق‌الآراء این‌حکم قدسی را بسمع اذعان اصغاء و وثیقه برای توکید این‌مطلب‌نوشته بخزانهٔ عامره‌سپردند. اعلیحضرت شاهنشاهی‌نیزدر ازاء این‌معنی‌ایلچی روانهٔ دولت علیّه‌عثمانی کرده، از اعلیحضرت‌سکندرحشمت باسط بساط امن‌وامان ناشررایات «**اِنَّ اللّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْاِحْسانِ**»(۱) سلطان البرّین وخاقان ـ البحرین خادم الحرمین الشریفین ثانی اثنین اسکندر ذوالقرنین ، داور دارا درایت کیخسرو غلام و خدیو گردون شکوه انجم احتشام پادشاه اسلام پناه روم ابدّالله بقائه طالب پنج مطلب شدند .

اول اینکه: اهل ایران ازعقاید سالفه وسبّ ورفض نکول ومذهب

۱ ـ سورهٔ ۱۶ ، آیه ۹۲ : « بتحقیق خدا می‌فرماید بعدالت و احسان »

جعفریرا ، که از مذاهب حقّه است ، قبول نموده ، قضاة و علما و افندیان کرام روم اذعان کرده آن را خامس مذاهب شمارند .

دوم اینکه : چون در کعبهٔ معظمه ارکان اربعهٔ مسجدالحرام بائمّهٔ مذاهب اربعه تعلق دارد، ائمّه مذهب جعفری درر کن شافعی با ایشان شریك بوده، بعد از ایشان علیحده با امام خود بآیین جعفری نماز گزارند .

سیّم اینکه : هرساله ازطرف ایران امیرحاجّ تعیین شود که بطریق امیرحاجّ مصر وشام، درکمال اعزاز واکرام حجّاج ایران را بکعبهٔ مقصود رساند ودر دولت علیّه عثمانیه امیرحاج ایران تالی امیرحاج مصروشام باشد.

چهارم اینکه: اسرای دومملکت درنزد هر کس بوده باشند مطلق‌العنان بوده بیع وشری برایشان روا نباشد .

پنجم اینکه: وکیلی ازدولتین درپای تخت یکدیگر بوده امورمملکتین را بر وفق مصلحت فیصل میداده باشند ، که باینوسیله رفع اختلاف صوری و معنوی از میانهٔ امت حضرت سیّدالثقلین (ص) گشته ، من بعد بمقتضای « انَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اخْوَةٌ »(۱) رسم الفت وبرادری فیمابین اهالی روم وایران مسلوك باشد . امنای دولت ابدپیوند عثمانی چند مطلب را که عبارت از تعیین امیرحاج و اطلاق اسرای جانبین و بودن وکیل در مقرّ دولتین باشد قبول و حقّیت مذهب جعفری را تصدیق کرده ، باقی مواد را بمحاذیر شرعیه و معاذیر ملکیه موقوف ساخته بودند . ایلچیان ذیشان مخصوص این مطلب ازطرفین آمد وشد کرده ، ازان طرف اقامهٔ اعذار و ازین طرف بردّ اعتذار ببرهان ساطعه و حجج قاطعه القاء واظهار جواب میشد . چون در عرض هفت هشت سال این مقدّمات بآمد وشد سفرا صورت انجام نیافت دربن سال خجسته فال تنگوزئیل، که موافق هزار وپنجاه وپنج هجری می‌باشد، کوکبهٔ همایون قاآنی و اردوی ظفرمقرون خاقانی بعزم اینکه در خاك روم خالی از

۱ــ سوره ۴۹ ، آیه ۱۰ : «جز این نیست گروندگان برادرند»

هوای نفسانیّت بآب گفتگو آتش فتنه را منطفی و مـایهٔ فساد و نزاع را از میانهٔ اهل اسلام منتفی گردانند، از تمامی مملکت ایران و بلخ و بخارا شیوخ اسلام و قضاة کرام وعلمای اعلام را برای مذاکره و مقاولهٔ این امور بموکب منصور احضار و برسم مهمانی وارد آن سرزمین گردیدند که مطالب معهوده را با مقدّمهٔ ملك موروثی طیّ نمایند. درینوقت که در نجف اشرف بعتبه‌بوسی * وتقبیل‌تراب روضه‌علیّه‌غرویّه *(۱) فائزومشرف گردیدند، جمعی ازعلمای نجف اشرف و کربلای معلّی و حلّه ومحالّ توابع بغداد را درحوزهٔ گفتگو حاضر ساختند، مجدّداً امر همایون بعز نفاذ پیوست کـه چون در مذهب هیچگونه قصوری وفتوری‌نیست الاشیوع سبّ‌ورفض، که ازبدودولت صفویه درمیان امّت‌نبویّه شیوع یافته، علمای کرام که دعائم کاخ اسلامند با یکدیگر مجلس‌محاوره ومذاکره‌آراسته منهل امت نبویّه را، که از هجوم افواج اختلاف‌امم آمیخته‌بگل‌ولای‌شکوك وشبهات گشته‌است، اصفا وبزلال حق‌ارشاد و بماءِ معین‌صفوت وسداد نایرهٔ فسادرا اطفاء دهند. لهذا مأمورین مقرر درردرگاه عرش‌اشتباه حضرت یعسوب‌الدّین وامام‌المتقین امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام بطی مقاولات واظهار عقـاید پرداخته، ماجری بنهجی است که درمشهد شریف بشهادت آن‌حضرت نگارش میبابد.

عقیدهٔ اسلامیهٔ داعیان‌دوام دولت قاهرهٔ‌نادریه وعلمای ممالك‌ایران اینکه: بعدازرحلت حضرت سیدالمرسلین‌صلّی‌الله‌علیه‌وآله خلافت باجماع امت بر خلیفهٔ اول ابوبکرصدیق و بعدازو بنص واتفاق بر فاروق اعظم‌عمر بن‌خطاب* وبعد ازو بشوری اتفاق اصحاب بر ذوالنورین *(۲) وبعد باسدالله الغالب‌علی‌بن‌ابیطالب‌صلوات‌الله وسلامه‌علیه قراریافته بمؤدی آیهٔ وافی‌هدایه «وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ»(۳) وبفحوای آیهٔ‌شریفهٔ «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَن-

۱- درنسخهٔ «ح» و«ط» عبارت بین‌دوستاره وجودندارد. ۲- درنسخهٔ «ح» عبارت‌بین‌دوستاره وجود ندارد. ۳- سورهٔ ۹، آیهٔ ۱۰۱: «پیشی گیرندگان پیشینیان ازمهاجران و انصار که پیروی کردند ایشانرا بخوبی «خشنود گشت خدا از ایشان و خشنود گشتند از او»

المؤمنین اذ یبایعونك تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم»(۱) وحدیث شریف «اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم» خلیفهٔ بر حق وربط مواصلت فیمابین ایشان محقق بوده، همه بایکدیگر رسم موافقت وبدون مغایرت سلوك میداشته اند، و بحدّی رسم مؤاخات فیمابین ایشان مرعی بوده که بعد از رحلت خلیفهٔ اول و ثانی از دار دنیا از جناب مرتضوی سؤال حال ایشان کردند آنحضرت فرمودند «امامان قاسطان عادلان کانا علی الحق وماتا علی الحق» وخلیفهٔ اول نیز در شأن جناب مرتضوی گفته «لست بخیرکم وعلی فیکم» خلیفهٔ ثانی درحق آنجناب مکرر می گفتند «لولا علی لهلك عمر» و نظایر این که بکمال رضامندی ایشان از یکدیگر دلالت دارد بسیار است . درسال نهصد وشش هجری که شاه اسماعیل صفوی خروج نمود، اشاعهٔ سبّ ورفض بخلفای ثلاثه نمود و این معنی باعث ظهور فساد و منشاء نهب اموال عباد گردید، ومورث مبغضت و معادات فیمابین اهل اسلام شد، تااینکه بمقتضای « قل اللهم مالك الملك تؤتی الملك من تشاء»(۲) شاهنشاه عالم پناه سریر آرای تخت سلطنت گشته بنحویکه درفوق قلمی شد ، در شورای کبرای صحرای مغان از این داعیان استکشاف فرموده ما نیز عرض عقاید اسلامیهٔ خود نموده بودیم ، حال نیز که در روضهٔ مقدّسه علیّه علویّه از داعیان مجدداً استفسار فرمودند ، عقاید اسلامیه داعیان بنهج مسطور است که از رفض وتبرّی تبری میجوییم وخلفای راشدین را بترتیب مذکور خلیفه علی التحقیق حضرت سیدالمرسلین میدانیم وشك وشبهه نداریم بنحویکه جناب قدوة العلماء الاعلام شیخ الاسلام وافندیان عظام دولت علیّه عثمانیّه تصدیق مذهب جعفری نموده اند مقلد طریقهٔ آن- حضرت و بر این عقیده راسخ و ثابت قدم میباشیم و آنچه سمت تحریر یافته

۱ ـ سوره ٤٨ ، آیه ١٨ : «بتحقیق خوشنود است خدا از گرویدگان چون بیعت کردند ترا زیردرخت پس دانست آنچه را در دلهاشانست »

۲ ـ سوره ۳، آیه ۲۵ : «بگوای بارخدا خداوند مطلق پادشاهی میدهی پادشاهی آن را که خواهی . »

محض خلوصِ فؤاد و صمیم قلبْ ونقد این مدعی مصفا از شایبه غش وقلب است و هر گاه خلاف از ما بظهور رسد از دین بیگانه و مورد غضب خدای یگانه وسخط شاهنشاه زمانه باشیم .

عقیدهٔ اقل داعیان دولتین علیتین علمای نجف اشرف و کربلای معلّی و حلّه و توابع بغداد آنکه امام جعفر صادق علیه السلام ذریّه رسول اکرم و ممدوح کل امم ونزد ائمّه ملل مقبول ومسلّم است ، وازقراریکه علماءِ بلاد ایران عرض وتحریر کرده‌اند، ونزد داعیان تحقّق یافته ، عقاید اسلامیه اهل ایران صحیح وفرقهٔ مزبور قائل بحقیّت خلفای کرام و از اهل اسلام و امّت حضرت سیدالانام علیه الصلوة والسلام میباشند، وهر کس که باین فرقه اظهار عداوت دینی وملت کند او از کسوت دین عاری و خدا و رسول واکابر دین ازوبری بوده، در داردنیا محاکمه او با سلطان عصر ودر سرای عقبی باجبّار شدیدالبطش والقهر خواهد بود .

عقیدهٔ اقل الدّعاة علمای قبة الاسلام بخاراوبلخ اینکه عقیدهٔ صحیحهٔ اسلامیه اهالی ایران بنحویست که علمای فوق بیان نموده‌اند و این فرقه داخل اهل اسلام و امّت حضرت خیرالانام میباشند وهر کس که باین جماعت اظهار عداوت نماید خارج از دین و محروم ازشفاعت حضرت سیدالمرسلین بوده در دنیا بازخواست آن با پادشاه آفاق ودرعقبی با شاهنشاه علی الاطلاق خواهدبود واختلافی که معتقدین عقاید مسطوره را درفروعات با ائمّه مذاهب اربع میباشد منافی ومغایر اسلام نیست واصحاب این اعتقاد از اهل اسلام و قتل و نهب و اسرطرفین ، که مسلمان و امّت محمّدیه و برادر دینیّه‌اند ، بر یکدیگر حرام است .

در بیان انصراف موکب همایون از نجف اشرف بجانب آذربایجان

چون قبل برین حکم همایون بتذهیب گنبد عرش سای مبارك نافذ

گشته بود، فرمان‌پذیران ومأمورین بروفق امر مقرّر طلاکاری قبّه همایون‌را، که پهلو بر چرخ مقرنس میزد، در کمال زیب وفر انجام‌داده، همگی مورد عنایت گشتند، و بهمه جهت ده الف، که مبلغ پنجاه هزار تومان بوده باشد، خرج تذهیب گنبد فلك انتساب بحساب درآمده ، که آن‌حضرت از مباشران آن صورت محاسبه‌را نگرفتند وحساب ایشان‌را محوّل بحضرت شاه ولایت‌پناه فرمودند، و از سرکار حضرت آسیه سیرت گوهرشاد بیگم والدهٔ شاهزادگان کامگار نصرالله میرزا و امامقلی میرزا نیز صدهزار روپیه تحویل داده شد که صرف مرمت کاشی‌کاری دیوار صحن مقدس نمایند وشمامهٔ مرصّع بجواهر ثمین و مجمر طلای گران بها وقف آستانه مقدّسه ساختند، واز آنجا عازم کربلای معلّی گشته و در غرّه ماه شوّال شرف‌اندوز طواف روضه ملایك مطاف ، و از سرکار نواب مهدعلیا وستر کبری بانوی حرمسرای عفاف رضیه سلطان بیگم، بنت خاقان مغفور شاه شهید شاه سلطان‌حسین، نیز بیست هزار روپیه که هزار تومان باشد برای تعمیر مسجد جامع پشت سر مبارك تحویل کارکنان گردید . وبعد از پنج روز رایات نصرت آیات ازسمت مسیّب بجانب بغداد انعطاف یافت و بخدام وارباب استحقاق اماکن ثلاثه ائمّه اربعه علیهم آلاف الثناء والتحیة وامام ابوحنیفه یک الف پنج هزار تومان باشد بصیغهٔ نذروجوایزازخزانهٔ احسان عطاومرحمت فرمودند. احمد پاشا مکرر اسبان کوه پیکر گردون خرام وپیشکشهای لایق بدربار سپهر احتشام فرستاده ، فرستادگان او همه‌جا حاضر وحق خدمت و اداب بتقدیم رسانیدند، وازطرف قرین‌الشرف شاهنشاهی نیز آنچه حق احسان وبنده‌پروری ولازمهٔ عنایت ومرحمت گستری بود درباب او وفرستادگان بظهور رسید .

چون سرداران جانب عربستان بصره را در کمال شدّت محصور و قلعهٔ قرنه را نیز تصرّف کرده بودند، مقرّرشد که چون امرمصالحه فیمابین جاری شده سرداران دست‌ازمحاصره برداشته روانهٔ اردو شوند . ونیزمقرّر شد که قلعهٔ

کرکوك و اربیل وقرنه و باقی ولایت را ، که بضرب شمشیر آبدار بتصرّف آمده‌بود، خالی‌نموده بتصرّف احمدپاشا بدهند. پس‌موکب والاازظَهرِ بغداد حرکت‌وازجسری که درحوالی ینگجه بسته‌شده‌بود عبور وشهروان‌رامضرب سرادقات عزوشان ساختند .

دربیان انقلاب اوضاع دربند و شیروان وتوجّه موکب با عزوشأن نصرالله میرزا به‌تنبیه اشرار وتسکین فتنهٔ آن دیار

در حینی که موکب همایون از دربند بجـانب روم توجّه میکرد، محمدعلیخان‌قرقلوافشاررا بایالت دربندتعیین‌وفوجی‌را بمتابعت اومأمور، ودر حین ورود بمغان حیدربیك افشار سرکردهٔ جزایر چیان را بایالت شیروان و خطاب خانی سرافراز ساختند. در بیست و دوم شعبان در وقتی که ساحت موصل مضرب قباب عزّ وجاه بود خبر انقلاب شیروان رسید .

توضیح‌این‌مقال‌آنکه: بعدازسنوح قضیه‌ظهیرالدوله ابراهیم‌خان، که‌محمدعلی‌بیك‌ولدش* باسم اوموسوم *[1]وبایالت‌آذربایجان فایز گردید، سام‌نام مجهول‌الحال ومجعول‌النسب بسرسام سروری مبتلا گشته ، در حدود آذربایجان ادّعای شاهزادگی و پسری خاقان مغفور شاه سلطانحسین نمود . ابراهیم خان بینی او را قطع و او را بیدماغ کرده مرخص ساخت، اوبجانب داغستان رفته بیسروسامان درمیان لکزیه بسرمیبرد . محمد ولدسرخای، که درایّام‌توقّف موکب منصوردرداغستان سر ازاطاعت باز زده درولایت‌آوار به بیغوله‌ها و کوه وجنگل متواری میبود،[2] درینوقت که لوای فلك فرسا را متوجّه روم دید سام بینی بریده را ، که هنوز باد نخوت در دماغ داشت، از راه کوتاه بینی وخبط دماغ شاخص‌فتنه کرده و جمعیّت نزد او منعقد ساخته در مقام تحریك اهالی طبرسران ودر بند درآمد، وازآنجا که عوام کالا نعام

۱ــ در نسخهٔ «ح» عبارت بین دوستاره چنین است : «مسمی باسم او»

۲ــ در نسخهٔ «ط»: «در گوشه جنگلها مخفی‌بود .»

را از کنه امور خبر و وقوفی از تمییز خیروشر ونفع وضررنمیباشد، باغوای او بعضی از هنگامه طلبان آن دیارفریفته گشته، نوشته‌جات باهالی‌شیروان از جانب ایشان آمد وشد میکرد، تا اینکه این مراتب را محمد علیخان سردار دربند بعرض اقدس رسانید. چون قلعهٔ دربند سرحدیت داشت، حیدر خان از موقف اعلی بمعاونت اومأمور گشته بنابراینکه حالت اهل‌داغستان ودر بند باعتبار قرب جوار بمردم شیروان نیز سرایت کرده بود در میان شماخی وشابران حیدرخان را گرفته محبوس ، بعد از چند روز مقتول و اموال اورا غارت کردند ومحمد ولد سرخایرا باسام بشیروان آوردند. قلعهٔ آق سورا، که مقرّحکومت بود،بتصرّف‌ایشان داده لوای مخالفت افراختند، واهالی طبرسران وشابران طوعاً و کرهاً مقلّد قلاده اطاعت ایشان شدند. این خبر که به دربند رسید دامن زن آتش نفاق اشراری، که کینهٔ دیرینه از این دولت والا در سینه داشتند ، گردیده از روی دو دلی کار را یکرو کردند . از آنجا جماعت مغانی‌وغیره، که مأمور بمحافظت‌قلعه قیرمن‌اعمال در بند میبودند، جمعی از افشاریه را که برایشان مأمور بودند کشته قلعهٔ قیررا بتصرف لکزیّه داده، بسام ومحمد ملحق گشتند. محمد علیخان بعداز وقوع این واقعه جمعی ازرؤسا و اشراردربند را باملازمان مغانی، که مظنّه فساد برایشان می‌رفت، از مرحلهٔ هستی دور و جمعی را ، که چشم از حقوق دولت پوشیده بودند، نیز کور کرده‌روانهٔ مغان‌ساخت ، وخودباستحکام قلعه و بروج دربند پرداخته و حقیقت حال را بعرض عاکفان سدّه جلال رسانید. اگرچه عاشورخان افشار پاپالو سردار آذربایجان، که در ایروان میبود ، بشنیدن این خبر با جمعیتی که داشت‌برای تسکین مادّه شرّبجانب شیروان ایلغار وباحاجی خان چمشگزك بیگلربیگی گنجه ،که در کنار کرّتوقف و مشغول بستن جسرشده بود ، اتفاق کرد ، لیکن بعد ازآنکه بعرض اقدس

رسید، کریمخان افشار بیگلربیگی ارومی را برای تسدید راه فساد بجانب مغانات مأمور، وفوجی از غازیان را نیز بمعاونت عاشورخان تعیین فرموده ، امر همایون باحضار نصرالله میرزا ، که در ییلاق همدان توقف داشت، عزّ اصدار یافته؛ شاهزاده نیز درهیجدهم رمضان‌المبارك درمنزل لیلان، درحینی که موکب همایون از کرکوك عبور و عازم سمت بغداد بود ، بشرف تقبیل بساط اقدس فایز گشته (۱) فتحعلی خان افشار چرخچی باشی وجمعی از خوانین وپانزده هزار نفر از غازیان رکاب را ملازم موکب شاهزاده فرموده روانهٔ شیروان ساختند . شاهزاده بعداز ورود به تبریز حسب‌الحکم‌همایون جمعی را بسرکردگی‌فتحعلی‌خان پیشتر روانه ساخته که بعاشورخان‌ملحق شود وخود متعاقب ازتبریز متوجّه مقصد گردید(۲). بعداز ورودفتحعلی‌خان روز چهارشنبهٔ چهارم ذیقعدة الحرام سام واشرار لکزیه وشیروان با تیپ و نقاره وفوجی عظیم از اشرار لکزیه وشیروانی از فرازکوهی، که بالای باغ شاه است ، به نشیب آمده مهیای جنگ گشته، فتحعلی‌خان وعاشورخان‌نیز سر راه برایشان گرفته، جنگ درپیوستند. بتأییدالهی سرپنجهٔ ساعد اقبال شاهنشاهی سیلی‌زن چهرهٔ تهوروعنان تاب توسن جلادت ایشان گشته، هزار نفر متجاوز سروزنده‌باعلم ونقاره‌خانهٔ ایشان بدست‌آمده، محمد ولدسرخای زخمدار وبابقیة‌السیف فرارنموده، سام‌با معدودی‌بصوب گرجستان گریخت. پس بمحاصرهٔ قلعهٔ آقسوپرداخته، دراندك روزی‌قلعه را تصرّف وجمعی کثیر ازلکزیه را ، که بمحافظت قلعه اشتغال داشتند ، زنده دستگیر کردند تتمه احوال سام در بیان وقایع سال‌آینده مذکور خواهد شد .

دربیان طغیان محمد تقی‌خان شیرازی بیگلربیگی فارس و کیفیت تنبیه او

چون درحین توقّف موکب‌جهانگشا درحوالی دربند کلبعلی‌خان

۱ــ در نسخهٔ «ح» : « بشرف پای بوسی پدر انور رسید . »

۲ــ در نسخهٔ «ح» : « وخود بعد از آنها از تبریز حرکت و عازم مقصد گردید.»

کوسه احمد لوی افشاررا بسرداری، وتقی‌خان را مجدداً بایالت فارس‌تعیین وروانه، ومشارالیهما مدّتی درآن‌سمت‌بسربرده‌کاررا بیشترمختل کرده‌بودند. لهذا محمد حسین خان قرقلوی امیر آخورباشی را که از سفر ایلچیگری روس برگشته و در درگاه معلّی میبود، بسرداری تعیین و بچاپاری روانه و کلبعلی‌خان وتقی خان را بدربار سپهر اقتدارطلب فرمودند.

بعد از ورود محمد حسین خان بعمّان چون تقی خان قشونهای فارس را بخود متفق ساخته، خیالات باطله پیشنهاد خاطر کرده بود. جمعی ازسرکردگان باغوا و تمهید برسرکلبعلی‌خان ریخته‌اورا ازپای درآورده، ودر صدد گرفتن محمدحسین‌خان برآمدند. محمدحسین خان ازاین‌معنی واقف وخایف گشته برکشتی‌نشسته، خود را بساحل‌نجات رسانید، وازآنجا بشیرازآمد. تقی‌خان نیزباجمعیّت خود عازم شیرازگشت. محمدحسین‌خان خود را بیکطرف کشیده، حقیقت حال را معروض سدّه سپهرتمثال ساخت. تقی‌خان وارد شیراز شده، رایت عصیان برافراخت. ازموکب‌همایون‌جمعی باعانت‌محمد حسین خان وتنبیه‌تقی‌خان مأمور گشتند. تقی‌خان بعدازآنکه چندی بقلعه‌داری پرداخت عاقبت دستگیر شدونزهتکدهٔ عشرت‌طرازشیراز بشآمت اعمال او مورد قتل ونهب واسر گردید، ومقرّرشدکه اورا خنثی واز یکچشم کور کرده بدرگاه‌معلی‌آورند واولاد اورا، که دراصفهان میبودند، بقتل رسانند. مأمورین برطبق فرمان عمل‌نموده اورا مقیّد به‌پیشگاه‌حضور رسانیدند.

دربیان شورش استراباد ونهضت موکب ظفر نشان بجانب آذربایجان بعون عنایت ملك منان

رایات نصرت آیات در پانزدهم شهر ذیحجّه الحرام از شهروان بغداد بعزم آذربایجان حرکت کرده، بعداز ورود بحوالی‌ماهیدشت کرمانشاهان‌بعرض

اقدس رسید که بعضی ازجهالّ واعیان قاجار بسبب سوءِ سلوك محمد حسین خان، حاکم آنجا، باطایفهٔ یموت متفق وداخل شهر استراباد گشته، ولدمحمد حسین‌خان، که ازجانب پدر نایب بود ، فرار وبنزد بهبودخان چاپشلو سردار اتك رفته‌است . حکم معلّی درباب تادیب اشرار بعهدهٔ بهبودخان عزصدوریافت، ومحمدحسین خان نیز ازاردوی همایون باین امر مأمور گردید. مأمورین با جمعیت واستعداد برسر استرابادرفته براهل آن ولایت مستولی، وبنابراینکه فیمابین بعضی از قاجاریه ومحمدحسین خان عداوت دیرینه تحقّق داشت لوازم قتل وسفك و نهب وبیباکی از محمد حسین خان نسبت بگناهکار و بی گناه بظهور رسیده، وآن ولایت نیز پایمال دست انداز او گردید. بعد از ورود موکب همایون بکرمانشاهان ابراهیم خان ، ولد ظهیرالدوله را که نسبت برادرزادگی بآن حضرت داشت، بسپهسالاری حدود کردستان ولرستان فیلی تعیین و فوجی از غازیان را با او مأمور ومقرر فرمودند که در حدود کرمانشاهان توقف و از حدّ کرند الی منتهای ولایت همه‌جا افواج منصوره مشغول قشلامیشی بوده، باپاشای بغداد مراسم قرب جوار مرعی میداشته باشند. بنحویکه سابقاً مذکور شدنصرالله میرزا ، که در سال پیش متوجّه خوارزم بود، بعداز ورود بمرؤسای خوارزم وسرکردگان آرال باتفاق ارتوق ایناق والی نزد شاهزاده آمده، متعهّد دادن ملازم و کوچانیدن طایفه یموت شده بودند. نصرالله‌میرزا ابوالغازیجان، ولدایلبارس، را بموجب امر اقدس بوالیگری تعیین وارتوق ایناق را صاحب اختیارکار او کرده، ایشان را روانهٔ خوارزم نموده معاودت کردند. بعداز چندی بعض از اشرار خوارزم بایموت متفق و ارتوق ایناق را مقتول ساختند . این مراتب بعرض اقدس رسیده وعلیقلی خان را بسپهسالاری مأمور وروانهٔ خراسان ساختند که تدارکات خود رادیده در سال دیگر بعزم تنبیه یموت متوجّه خوارزم شود، بعداز ماهیدشت لوای توجه بجانب قلمرو علیشکر افراشتند .

در بیان وقایع سیچقان ئیل مطابق سنهٔ هزار و صدوپنجاه و شش هجری

سلطان طارم چهارم روز جمعهٔ پنجم ماه صفر بعد از انقضای شش ساعت و شش دقیقه ازمنزل ماهیدشت حوت بقلمروحَمَل نقل کوکبهٔ جلال کرده، خدیو کشور کشای بهار ازسرو وشمشاد رایت نهضت برافراخت ، و خاقان جهان آرای ربیع ازرعدابر آزاری طنطنهٔ کوس رزم افکنی و کشور کشایی بلند آوا ساخت . افواج قاهرهٔ چمن ساز و برگ نمایش کـرده، بعزم دفع لشکربهمن برخاستند . جنود اشجار از غنچه و ازهار[1] سرو بررا بمغفر و جوشن بر آراسته ، سر عسکردی از جلوهٔ کوکبهٔ اردیبهشتی فی ـ الحال رخت عزیمت بوادی هزیمت کشید. وسپاه شامی شب از هـم آوردی ترکان ازمنه و آفات نوروزی در ساعت رو بانحطاط آورده اظهار انکسار کرد . در منزل کنگاور مجلس خسروانی با هزاران زیب و زینت انعقاد یافته، جشن نوروزی بفرّ وفیروزی انقضا یافت.چون درآن اوان ازاحمدپاشای جمال اوغلی، که از دولت قیصری بسرعسکری منصوب ودرقارص میبود، و از جانب محمدعلی رفسنجانی کرمانی، که بصفی میرزا اشتهارداشت * ودرابتداء کتاب کیفیّت حال او در رفتن بخاك روم گذشته واعیان دولت عثمانی نظر با احتیاطی که از حضرت خاقانی داشتند اورا شاخص اعتبار کرده بهمراهی سرعسکرروانه کرده بودند*[2]،نوشته جات ببعضی ازولایت آذربایجان فرستاده، عباراتی، که زیاده برحوصلهٔ اوبود[3]،درآنها درج ونقد جلادت را بزرگانه خرج نوشته جات مزبور کرده بود ، بنظر رسید ، مهیّج مادهٔ غضب و محرّك سلسلهٔ نهضت همایون گشته وارد حوالی ابهر شدند. درآنجا بسمع اقدس رسید که سرعسکر مزبور از طرف دولت عثمانی معزول واحمد پاشا وزیر اعظم سابق بسرعسکری منصوب گشته است.چون محمدآقافرستادهٔ والی بغداد، که

١ ـ نسخهٔ « ح » عبارت « وموج آبشار » اضافه دارد .

٢ ـ در نسخهٔ «ح» عبارت بین دو ستاره وجودندارد . ٣ ـ در نسخهٔ «ح» : «ازدهان»

برای انجام امر مصالحه بدربار عثمانی رفته بود، در اسلامبول توقف داشت، بانتظار وصول خبر ازجانب مومیٰالیه مراحل مقصود بتأنی طی میشد. وحکم همایون خطاب بسردار ایروان اصداریافت که متعرض رعایای آن حد و سنور نگشته ، اسرائی که ازطرف روم بدست آورده مرخص ساخته ، بسرعسکر قارص مراسله وبااو از در ارتباط درآید .

سردار مزبور بموجب فرمان عمل نموده ، سرعسکر مشارالیه در جواب نوشته بود که ازمقدمات صلح درپیش من خبری نیست ومن ازدولت عثمانی مأمورم که صفی میرزا را برده در ایران متمکن سازم . بعداز آنکه جواب سرعسکر معروض سدهٔ خلافت گردید.اعلام شد که آمدن اوموجب تصدیع او میگردد ، مهمان پذیر باشند که عنقریب رایات همایون بشوق ملاقات او وصفی میرزای مجعول وارد آن حدودخواهد گردید. پس باین عزم رایات نصرت آیات نهضت بجانب قارص افراخته شد، ودرعرض راه خبر گرفتاری سام، که ازمحاربهٔ شیروان فرار نموده بود،رسید .

توضیح این مقال آنکه : بنهجی که درطی واقعات سال قبل مذکور شد،(۱) سام بعداز واقعهٔ شیروان، که شکست یافته منهزم شد ، اراده داشت که نزد گیوامیلاخور گرجی بمحال گرجستان رود. طهمورث خان مطلع شده دردرهٔ آخکلك سرراه براو گرفته،دربیست وچهارم ذیقعدةالحرام او را باچند تن زنده دستگیر کرده،مقیداً بقلعهٔ قراقلخان فرستاده واین مراتب را بعرض اقدس رسانید. مقرر شد، که یك چشم سام را کور کرده(۲) اورا با چند نفر گرفتاران رومیه نزد احمد پاشای سرعسکر بقارص وآخسقه بفرستند، وچون صفی میرزا نیز در نزد اوست برادران مجعول یکدیگر را دیدن نمایند . بعداز ورود رایات نصرت آیات بحدود کوری گرجستان مقدمهٔ شکست رومیهٔ معروض سدهٔ سینهٔ اقدس شد،وحقیقت آن براینمنوال است که بعداز آنکه همت اولیای دولت

۱ ــ در نسخهٔ «ح» : «چنانکه در وقایع سال قبل گذشت .»

۲ ــ در نسخهٔ «ط» : «نابینا کرده»

عثمانی بتمکّن محمد علیخان رفسنجانی ، مشهور بصفی میرزای ثانی قـرار یافت، ازجمله تدابیری که درکار او بکار کردند اینکه خزانه وهدایا بجهت احمدخان اوسمی ومحمد ولدسرخای‌وحکّام آواردر جنگتای و کدخدایان طبرسران‌و محال دربندارسال، ونامهٔ متملقانه‌بهریك‌نوشته وایشان راترغیب بانقیاد وامداد صفی میرزا نمودند. یوسف‌پاشا، والی‌آخسقه،از دولت عثمانی مأمور بایصال خزانه وابلاغ فرامین گشته ، بعداز ورود او بحوالی کوری طهمورث‌خان که‌درآن‌اوان، والی‌کاخت‌بود،باتفاق‌علیخان‌قلیجی‌بیگلربیگی تفلیس درآن نواحی در مرصد کمین بود . یوسف پـاشا * از راه احتیاط پشت بکوه‌داده میان جنگل راسقناق کرده اقامت، وعطایا وهدایا وفرامین را باجمعی از بیراهه روانهٔ داغستان‌نمود. *(۱)خوانین‌نیز، که بلد راه ورسم سپاهیگری وحزم‌بودند،پیش‌ازوقت‌فوجی‌را درسر راه مهیّاداشتند. مأمورین بآن‌طایفه فرصت عبور نداده جمعی از ایشانرا از تیغ گذرانیده، وفوجی‌را نیز گرفتارقید اسارساختند، وتمامی هدایا وفرامین را بدست‌آوردند.یوسف پاشا از استماع این خبر قرین وحشت و انیس دهشت گردیده فرار، و از غایت خوف در عرض راه چون نقش قدم ازپا درآمده وفات یافت . وبعد از آنکه چگونگی این مراتب را بعرض اقدس رسانیدند ، طهمورث خان در ازاء این نیکو خدمتیها بوالیگری کاخت سرافراز شد. چون بعد ازانجام مهمات سمت شیروانات‌امر همایون باحضار نصرالله میرزا صادر شده بـود . شاهزاده نیز بموکب والا پیوسته، پس رایات جهانگشا از حدود نخجوان عازم مقصد گشته از ییلاق گوکجه دنکر عبور واز شش فرسخی آرپه‌چای در موضع‌موسوم‌به‌خانقی‌بنه‌وآغروق را گذاشته،روزپنجشنبهٔ دوازدهم‌جمادی الاخری‌موکب‌همایون‌بجانب‌قارص * نهضت کرده و درخارج‌قلعهٔ‌قارص *(۲)

۱- در نسخهٔ «ح» عبارت بین دو ستاره چنین است : « از راه حزم خود درجنگل نشست و عطایا را ازبیراهه بطرف داغستان راهی کرد.»

۲- در نسخهٔ «ح» عبارت بین‌دوستاره وجودندارد .

ماهچهٔ رایات نصرت آیات را باوج سموات برافراشتند. چنددفعه‌سرعسکر وپاشایان‌بازدحام‌پشت بدیوار قلعه روبمعرکهٔ جنگ آوردند. هردفعه‌جمعی از لشکر عثمانی قتیل ودستگیر گشته بقیّه فراری ومشغول قلعه‌داری‌شدند. بنه وآغروق وحرم محترم نیز بامر همایون در دوازدهم رجب وارد اردوی معلّی گردید. پس در اطراف قارص قلعه جات وسنگر های محکم ترتیب داده، جمعی ازغازیان را باتوپخانه بهرطرف روانه کردند.چون احمدلکزی جنگتایی بموجب امر وفرمان پادشاه روم با فوجی از لکزیه بمعاونت سر - عسکر بقارص آمده بود. لکزیه که کار را بدینموال‌دیدنـد، شب بهیئت مجموعی از قلعه بیرون آمده، آهنگ گریز کردند. جمعی از طلایـه داران معسکر نصرت اثر ازفرار ایشان باخبر، وبتعاقب ایشان مأمور گشته، جمعی ازایشان را عرضهٔ تیغ هلاك ساختند. چون ایّام محاصره امتداد و اختلال احوال سرعسکر اشتدادیافت، بسیاری از لشکر رومیّه آغاز فـرار کردند. سرعسکر از راه اضطرار عبدالرحمن پاشانامی را با احمد افندی کسریه‌لی (۱) که در دولت کسری‌معدلت قیصری بکتلبت موسوم‌وازمعارف روم بود، باچندنفر ازسر کردگان اوجاق با پیشکشهای لایق بدربار کیوان مدار فرستاده، متعهّد شد که مقصود این طرف را در دربار عثمانی‌صورت‌دهد، بعداز آمد ورفت‌مکرّر، که این مسؤول در حضرت شاهنشاهی‌عزّ قبول‌یافت، سرعسکر احمد افندی کسریه‌لی رابا چند نفر از روسا روانهٔ دربار عثمانی نموده، چون موسم زمستان نزدیك وشدت سرمای قـارص معلوم(۲) وتوقف متعذربود،وغلهٔوآذوقه‌درجانب‌آخسقه‌وآخکلك‌وفور داشت. لهذا* موکب همایون*(۳)در دوم‌رمضان‌المبارك ازقارص‌بجانب‌آرپه چای نهضت نموده از آنجا متوجه‌آخسقه وآخکلك گشته‌آن‌مکان دلپذیررا محل‌اقامت‌ساختند،

۱ ـ در نسخهٔ «ح» : «کسلریه‌لی»
۲ ـ در نسخهٔ «ط» : «وشدت سرمای فارص‌زمهریر مینمود.»
۳ ـ نسخهٔ«ح» عبارت «پیشنهادخاطرهمایون‌شد که»رادراینجااضافه‌دارد.

و تمامی حاصل و غلات آن نواحی را بمصرف رسانیدند، وچون منظور آن بود که در بردع قشلاق واقع شود کسان ساعی معین گشتند که درحوالی بردع درمکانی، که از حیثیت آب وعلف امتیازداشت، چند هزار دست‌خانه وسرای مرغوب از نی وچوب ترتیب‌دهند وخودازراه آقجه قلعه‌وقزاق‌عازم گنجه وبردع ودر ابتدای‌ذیقعدةالحرام واردمقامی که برای‌قشلاق‌تعیین‌شده بود، گردیدند. بعد ازچند روز که دواب آرام گرفتند،چون تنبیهٔ لکزیهٔ داغستان نصب‌العین ضمیربود، با وصف اینکه زمستان اشتداد داشت در بیست ودوم ذیقعدةالحرام بافوجی از غازیان سبای بجانب داغستان توجّه فرمودند، ازجسر جواد عبور، وهمه‌جا دو منزل یکی ایلغار نموده، در ششم ذیحجةالحرام از دربند گذشته،وغازیان را چهار دسته کرده از چهار جانب چپاول انداختند. تمامی‌آن طایفه‌را که باطمینان‌خاطردر آن نواحی‌بودند وحرکت موکب‌والارا درچنان‌فصلی، که‌آب درشکم ماهی یخ می‌بست*(۱) و عین شدت زمستان بود *(۲)باین کیفیت تصور نمیکردند، تاخت وغارت کرده دواب واغنام فزون ازحساب وشمار بدست آوردند. بعداز آنکه سه چهار روزمشغول کسب‌وتاخت‌وتازاطراف‌بودند،تمامی روساء وسرکردگان داغستان‌واردرگاه سپهر بنیان‌شده پیرایه‌پوش خلاع عفو واحسان گشتند. * آری تا متحمل این قسم مصائب نشوند و خود را سپهر سان بی آرام نسازند،افسر از فغفور وقیصر نتوانندبرداشت وتا پای در طریق طلب ننهند محبوبهٔ ملك را عبث‌در آغوش‌مرادنتوانند کشید.*(۳) القصه‌بعدازعیداضحی حرکت بجانب دربند کرده، وامور آنجا را انتظام داده از راه‌طبرسران‌عازم بردع، ودر پنجم محرّم وارد مقرّ دولت شدند، وبیست روز دیگر آن مکان مضرب سرادقات عز وشأن گشته، چون آب و علف سمت شمالی رود کر

۱ـ نسخهٔ «ح» عبارت «وآتش درمجمر برف‌میشد» رااضافه دارد.
۲ـ در نسخهٔ «ح» و «و» عبارت بین دوستاره‌وجود ندارد.
۳ـ در نسخهٔ «و» عبارت بین دوستاره وجود ندارد.

درکمال وفور بود، در بیست وپنجم روز مزبور با بنه و آغروق حرکت و از کر عبور فرموده، وارد محال ارس گشتند.

در بیان وقایع اودئیل مطابق سال هزار ویکصد و پنجاه وهفت

چون ازدربار سلطان قضا، سپهبد اسفند و جنود شتاعزم ایران زمین چمن کرده، اظهار صولت بهمنی، وسرعسکر رومی نژاد برف‌اعلان داعیهٔ رویین تنی مینمود، و داورفلك سریر،یعنی‌مهر منیر، برا شهب گردون مسیر بر – آمده بمدافعهٔ عسکر سرما گرم‌مرحله پیمایی‌بود. روزشنبهٔ‌شانزدهم صفر با افواج‌دیماهی درنقطهٔ اعتدال‌ربیعی‌متلاقی گشته[۱]، جیوش قوای‌نامیه‌بعداز کرّوفرّرخنه ساز اساس شوکت بَرد، وسرعسکردی، که لوای جلادتش در خفقان وسیف تهوّرش‌مسلول بود، حرارت غریزیش فانی شده،برجای‌خویش سرد گردید.

روز یکشنبه مجلس خسروانی باشکوه سلیمانی ترتیب، وقامت سرداران بخلاع زرتاری زینت‌و زیب‌یافته، قریب‌سه ماه ییلاق شکّی مقرّ خیام سپهر احتشام گردید. درآخر جوزااز حدود شکّی وآن نواحی عطف عنان کرده از رودکر عبور و از سمت خاچین از راه میان کوه عازم گوکجه ییلاق ایروان شدند. در عرض راه عارضهٔ شدیدی عارض ذات همایون گشته چند منزل راه رابا تخت‌روان‌طی فرمودند. بازبعنایت حکیم علی‌الاطلاق‌از دار الشفاء «**وَاِذامَرِضْتُ‌فَهُوَ يَشْفِين**»[۲]شفای‌عاجل کرامت گشته، مزاج‌اقدس بقوت‌صحت وبهبودی قرین و در دوازدهم جمادی الاخری جلگای گوکجه مضرب‌خیام عزّوتمکین گردید.

در بیان محاربهٔ یکن محمد پاشای سر عسکر روم ومآل کار سر عسکر مذکور.

چون متواتر خبر میرسید که از دولت عثمانی یکن محمدپاشا،وزیر اعظم

۱ـ در نسخهٔ «ح»:«بالشکر بهاری بافواج دیماهی در نقطه‌اعتدال ربیعی‌زد.»

۲ ـ سورهٔ ۲٦،آیهٔ ۸۰ : «وچون بیمارشوم پس او شفا دهد مرا.»

سابق، بسرعسکری‌منصوب، وباچلیك(۱) پاشای ،والی ایدین دده ، و پانزده نفر از پاشایان وسر کردگان و جمعیّت و ازدحام بی‌حد ومراز سمت ارزنهٔ الروم وقارص وعبدالله پاشای جبه(۲)چی بااحمد خان والد سبحانوردی‌خان، بیگلربیگی اردلان ، که ازین‌دولت والا روی برتافته برومیه پیوسته بود، و جمعی دیگر از پاشایان وافواج رومیّه از راه دیار بکر و موصل بمقابله و مقاتله‌تعیین‌شده،هریك از سمت مأموربه بجانب‌ایران می‌آیند. لهذا نصرالله میرزا، که ازعراق‌بدربارسپهر رواق‌طلبیده شده‌بود، بتنبیه رومیّه، که‌ازسمت دیاربکر وموصل میآمدند، تعیین و بمسارعت روانه وافواج منصوره را، که از سمت کرمانشاهان ولرستان‌و کردستان‌مشغول‌ییشلامیشی بودندبمعسکر شاهزاده مأمور ساختند . چون مکنون خاطر اقدس آن‌بود، که شاهزادهٔ ارجمند امامقلی میرزا وابراهیمخان،ولدابراهیمخان، را، که بعداز قضیهٔ والدش‌باین نام نامی وبخطاب اخوت‌سرافراز بود،متاهل‌فرمایند. لهذاحکم همایون بتهیهٔ‌اسباب‌سور وسرورنافذ گشته،چند روز بساط‌نشاط وبزم‌انبساط در ییلاق گوگچه آراستند.وبعداز انجام کارطوی زمام اختیار خراسان را بامامقلی‌میرزا وانتظام مهام‌عراق را بابراهیم‌خان تفویض ، واردو را باتدارك شایسته در پنجم‌ماه‌رجب روانهٔ مقصد،وبنه و آغروق رامأمور بتوقف درییلاق حدود تبریز نموده،خود نیز در روزمزبور بعزم مقابلهٔ سرعسکر رایت افراز لوای ظفر گشتند ، ومکنون ضمیر انورآن بود که در نواحی قارص وارزنهٔ الروم برهمزن هنگامهٔ جمعیت سر عسکرشوند . مقارن آن خبر رسید که دست اجل برفقای‌سرعسکرزده اورا خواهی نخواهی باین سمت‌میآورد.لهذا کوکبهٔ‌همایون درنهم ماه مذکورازایروان عبور ومرادتپه،دو فرسخی‌ایروان را ، که مقام جنگ عبدالله پاشای کوپرلی‌اوغلی‌بود،قرارگاه‌دولت‌ساختند.

۱ ـ درنسخهٔ « ح » : «علی‌بیك پاسا »

۲ ـ درنسخه « ح » : « چته چی »

یکن محمد پاشای سرعسکر نیز با صدهزار سواره و چهل هزار پیادهٔ ینگچری واستعداد تمام روز دهم بعدازظهر آمده، در دوفرسخی اردوی همایون دامنهٔ کوه را محل نزول ساخت و خیام اقامت افراشته باستحکام مکان واحداث سنگر ومنطریس پرداخت.* پس روز چهار شنبهٔ یازدهم از طرفین تسویهٔ صفوف وتسوید الوف گشته، نایرهٔ بلابالا و آتش طعن و ضرب دامن چرخ معلّی گرفت.*[۱] بعدازحملات متواتره بتقدیرخدای قادر شکست برلشکر عثمانی افتاده،جمعی کثیر ازآن‌جماعت‌بقتل‌رسیدند وسرعسکر بلشکرخود تحصّن‌جست، و بسبب ظلمت شب رایات ظفر آیات نیز بمقرجلال منصرف گشته[۲] جمعی ازجیوش دریا خروش‌بمحافظت‌طرق سمت قارص وحراست اردوی سرعسکر مأمورشدندوراه‌تحصیل غلّه وذخیره‌برعسکر عثمانی‌مسدود شد،وهرروزه جمعی ازقشون‌رومیه در حوالی‌اردوی اوعرضهٔ‌تضییع‌میگشتند، واز هرجهة عرصه برسرعسکر تنگ گشته، دانست که تیغ زنان او مردان میدان خصم‌نیستند.لذابنارا بجنگ‌طورفرنگ گذاشته،هرروزه‌بقدرربع‌فرسخ با سواره وپیاده سنگرومنطریس ترتیب‌داده، دلیرانه پیش آمد، تا اینکه بچند کوچ بنیم فرسخی اردوی همایون رسید و رایت توقف برافراشت. همانشب جمعی از سپاه کینه خواه باشارهٔ والابرسم شبیخون بحوالی‌اردوی رومیه رفته، ولوله وانقلاب‌بحال‌ایشان افکندند[۳]. آن شب تزلزل باحوال عسکر راه یافته جمعی فرار کردند. سرعسکر چون حال را بدینموال دید با اعیان عسکرعثمانی‌طرح مشارکت افکنده، بنا گذاشت [۴] که‌همان شب باسواره وپیاده باردوی معلّی شبیخون‌زنند. عصرآن‌روز، که جمعه‌بیست

*۱ـ در نسخهٔ «ح» عبارت بین دو ستاره چنین است: «پس روز چهارشنبه بین طرفین آتش بلابالا گرفت.»

۲ـ درنسخهٔ «ح»:«بمستقر عزوجلال‌عطف عنان کرد.»

۳ـ در نسخهٔ«ط»:«شور وشربحال ایشان افکندند.»

۴ـ در نسخهٔ «ح»: «قصدآن کرد»

ویکم ماه مذکور بود ، چاپار وعریضه ازجانب نصرالله میرزا رسید مشعربر اینکه سرعسکر جانب دیار بکر اولاحاکم بسمت بابان وشهرزور فرستاده ، سلیم‌خان‌حاکم بابان‌اورا مدخل‌نداده، او کوچ وبنهٔ‌خودرا در قلعهٔ‌سورداش متحصن ساخته،خود بارؤسای اکراد بخدمت شاهزاده پیوسته،ازآن‌طرف‌سر عسکر مزبور با احمد اردلانی طوایف اکراد بلباس را جمع ، و با جمعیت موفور عازم موصل گشته، ازاین‌طرف نیز شاهزاده‌بقصد مقابله رایت عزیمت افراخته، درحوالی موصل تلاقی فریقین واقع ، وبمحض تهاجم جنود مسعود شکست برعسکر رومیّه افتاده، جمعی کثیر ازآن جماعت قتیل و گرفتارو سرعسکر با بقیّةالسّیف سالك طریق فرار گردیده است .

پس خدیو بیهمال فی‌الحال بشکرانهٔ‌ایزد متعال پرداخته ، نوشتهٔ شاهزاده رامصحوب یکی‌از گرفتاران رومیّه بجانب‌اردوی‌سرعسکرفرستاده، هنوز آن شخص داخل اردوی اونشده بود که کوکبهٔ سپهدار اردوی،یعنی آفتاب گیتی افروز، عزیمت‌بملك‌شام نموده، مقارن آن انقلاب وآشوب در میان اردوی رومیه‌بهمرسید و گرد برفلك تیز گردآغاز صعود کرد و معلوم شد که سرعسکر جلیل الشان، که در کمال قوت وتوان بود ناتوان گشته ملك‌هستی را وداع وبادهردون ترك نزاع کرده است ، عساکر رومیه چون خود رابی‌سر دیدندبی‌دست‌وپا گشته، سراسیمه‌پا بگریز برداشتند. قشون‌هایی که در اطراف عسکر رومیه بودند فی‌الفور بایشان درآویختند، جمعی را مقتول‌وتمام‌توپخانه وخیام‌واسباب‌آن‌جماعت‌را، که برجا مانده‌بود،بحیطهٔ ضبط وتصرف در آوردند . فوجی ازجنودنصرت نمودازجانب‌اردوی همایون بعزم تعاقب اسب جلادت برانگیختند تا اربه چای همه‌جا آن جماعت را ، که فوج فوج مشغول فرار بودند عرضهٔ شمشیر ساخته، ده دوازده هزار نفر از ایشان را برخاك هلاك‌انداخته، پنجهزار نفر متجاوز باچند نفرازپاشایان

ورؤسا زنده دستگیر گردیدند . پس خدیو جهان بشفاعت مروت جمعی از گرفتاران را، که مجروح و ناتوان بودند، مرخص ساخته، باتفاق جاموش حسن آقا، که ازسر کردگان اوجاق وعظمای گرفتاران رومیه بود، روانهٔ قارص ، و چهار هزار نفر را روانهٔ طهران، وجمع کثیری راهم روانهٔ تبریز ساختند.

چون قبل برین در باب رکن کعبهٔ معظمه منورة زادهاالله شرفا وتعظیما، وسرمذهبی حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام بدولت علیهٔ عثمانیه تکلیف واظهار، وبعداز ابرام واصرار معلوم شد، که اعیان دولت عثمانی از قبول آن کار در مقام تحاشی وانکار میباشند. لهذا بعداز واقعهٔ سرعسکر وانهدام لشکر روم نامهٔ دوستانه باعلیحضرت پادشاه اسکندر جاه روم نوشته و مصحوب چاپاری از راه بغداد روانهٔ دربار عثمانی فرمودند . مبنی بر اینکه هرچند ایلات ترکمان وعجم، که درایران وتوران سکنی دارند، فرمان قدرت شاهنشاهی ایشان راخواهی نخواهی تابع (۱) امرشاهی وسالك طریقهٔ آگاهی ساخته، که خلل و تغییری در بنیان آن راه نخواهد یافت، اما تکالیفی که از جانب اهالی ایران باآن دولت شده بود چون علمای اعلام واهالی آن دولت ابد فرجام از قبول آنها دامن الفت بر چیده‌اند واصرار درآن بیشتر موجب خونریزی ومنشاءِ فتنه انگیزی است . لهذا ازآن تکالیف نکول وترك آنها که مقصود ومأمول ارکان دولت عثمانی ومایهٔ نزاع بوده بالکلیه از این طرف بعمل آمد، ومن بعد اساس محبت ودوستی بین الحضرتین استمرار و استقرار خواهد داشت. پس موکب همایون روز پنجشنبهٔ بیست وهفتم ماه مزبور از مراد تپه ، که مقرّ جلال بود ، از راه چورس و محمودی و سلماس نهضت فرمودند. و نیز درهمان منزل سه نفر ایلچی (۲) معتبر از جانب پادشاه والاجاه ختن با تحف و هدایا وارد دربار معلّی گشتند، نامه و هدایا را ازنظر اقدس گذرانیدند .

۱ ــ در نسخهٔ «ط» : «تحت»

۲ ــ در نسخهٔ «ح» : «سفیر»

تبیین این مقال آنکه: دو نفر از اولاد چنگیزیه میباشند که یکی بسلطنت ختا ودیگری بپادشاهی ختن منسوبند، ودرین اوان چون آوازهٔ عظمت وصولت وصیت قدرت وسطوت شاهنشاهی، که در اطراف و اکناف عالم پیچیده درآن ممالك نیز اشتهار یافته، پادشاه مزبور درمقام مجانست و موانست(۱) درآمده سه نفر ازمعتبرین دولت خود را فرستاده، راه دوستی گشاد. مضمون نامه اینکه: ازامرسلطنت وپادشاهی آن حضرت، که بحکم مالك الملك لم یزل(۲) اتفاق افتاده، بسیارخوشحال میباشیم، درعالم اتحاد و یکدلی ورابطهٔ ایلی، از ایلاتی که در حوزهٔ اقتدار ما میباشند، هر قدر که در کار ما میباشد، برای خدمت آن دولت مهیا وحاضر خواهند بود. ونیز ایلچیان شفاهاً بعرض اقدس رسانیدند که بعضی ممالك مابین ختن وتوران واقع است و ایلاتی، که درآن میان هستند، طریق خدمت نمیسپارند، چون اختیار مملکت توران با حضرت شاهنشاهی است لذا ازجانب آن جناب فوجی تعیین شود که اهل ومملکت را، که متعلق بتوران زمین بوده، وضع، ومتعلقات این دولت را باین دولت وا گذارند، که بی غایلهٔ اشتباه حد وسنور دولتین معین باشد. چون موکب همایون عازم خراسان بود، رای اقدس باینقرار گرفت که بعداز ورود بخراسان جمعی را بجهة انجام این امر معین و روانه فرمایند. جواب محبت انگیز اشفاق آمیز بشاه والاجاه مزبور مرقوم ونه رأس(۳) اسب باشمشیر ویراق طلا و باقی نفایس بجهت شاه والاجاه مذکور ارسال، وایلچیان را رخصت انصراف عنایت فرمودند. سابق نگارش یافت که علیقلی خان را بسبب صدور نافرمانی(٤) طایفهٔ یموت وخوارزم مأمور بتنبیه آن جماعت فرموده بودند. حقیقت حال

۱ــ در نسخهٔ «ح»: «درمقام بندگی ودوستی»

۲ــ در نسخهٔ «ح»: «بحکم خدای یگانه»

۳ ــ درنسخهٔ «ح»: «نه توقوز»

٤ــ در نسخهٔ «ح»: «بسبب حدوث سر کشی‌ها»

علیقلی خان مشارالیه اینکه : بعد از ورود بخوارزم ابوالغازیخان و عموم ریش سفیدان و اشراف خوارزم و ایران طریقهٔ استقبال پیموده مراسم خدمت بتقدیم رسانیدند . لیکن جماعت یموت با سایر ترکمانیهٔ اتفاق نموده ، درحوالی اورگنج بمقابله آمده شکست فاحش خورده جمعی کثیر ازایشان مقتول ومال واسیر بسیار از آن جماعت بدست غازیان درآمده، چون آن طایفهٔ دیگر محل توقف درآن ولایت نیافته مساکن خود را عرضهٔ نهب و غارت دیدند، کوچ خودرا برداشته بسمت کوه بیلخان، که در حوالی استراباد واقع است، فرار کردند. علیقلی خان چندی بانتظام امور آن نواحی پرداخته والی را در مملکت خوارزم تمکن داده، بموجب امر همایون عطف عنان، ودراوانی که موکب فیروزی نشان درساوجبلاغ مکری توقف داشتند وارد ارض فیض نشان گردید . پس حکم همایون خطاب بآن طایفه عزّ صدور یافت ومحصل تعیین شد که فراریان یموت ، که به بیلخان آمده‌اند، هزار نفر ازجوانان کار آمد خودرا برسم ملازمت برکاب اقدس فرستاده ، خودبدستورسایرترکمانیه در زمرهٔ ایلات بلوازم ایلی وانقیاد قیام نمایند، والا مستعدتنبیه مجدد باشند .

رایات نصرت آیات(۱) ازچورس ومحمودی وسلماس عبور وازراه همدان عازم فراهان، وازآنجا نصرالله میرزا را ازراه مازندران واستراباد روانهٔ ارض اقدس ساختند. وموکب جهانگشا متوجه اصفهان ودر چهارم ذی‌الحجه وارد آن خطهٔ مینونشان(۲) گشتند، وتا ورود موکب شاهزاده بحدود استراباد طایفهٔ یموت نیز بموجب فرمان عمل وملازمان مقرره را تدارك وتسلیم نموده بودند .

پس رایات جهانگشا دردهم ماه محرم الحرام سال هزاروصدوپنجاه وهشت هجری از اصفهان نهضت، وازراه اردکان وبیابان طبس عازم ارض اقدس و کوچ بر کوچ طی مراحل نموده، دربیست و سیم ماه صفر وارد ارض اقدس و مشهد مقدّس گردیدند .

۱ ــ در نسخهٔ «ح» : «اعلام جهان گشا»

۲ ــ در نسخهٔ «ط» : «جنت طراز»

در بیان وقایع پارس ئیل مطابق سال هزار وصدو پنجاه وهشت

شب دوشنبه بیست‌وششم ماه صفر* که پیشکاران زرین لباس نجوم واختر*(۱) بامر «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ اِنَّكَ بِالْوادِ الْمُقَدَّسِ طُوىً» (۲) پا برهنه بانجمن آرایی محفل سپهر پرداخته ، اسباب زرین وسیمین در بزم فلك چیده ، خدمتگزاران قضا وقدر بساطهای گلدوزی برفراز ایوان چرخ نیلی کشیدند. داور جهاندار خورشید بعداز انقضای پنج‌ساعت و دوازده دقیقه برسم شبگیر بر تختگاه حمل خرامید* وخزانه داران قوای نامیه در کلات جهان ابواب مخازن نشوونما گشوده، از گوهرهای غلطان شبنم ولالی آبدار قطرات سحاب سلکهای منظوم و عقود منضود کرده برطبق عرض گذاشتند*(۳) و گنجوران قوای نامیه ازلعل ویاقوت لاله وشقایق، وزمردوفیروزهٔ سبزه وسه برگه آنچه در مکامن امکان ممکن بود برساحت گلزار چیده، از گلهای ملمع عرصهٔ خاك رامینا ومرصع ساختند . خسروخاوری باظهار دلگرمی دفع برودت ازعرصهٔ جهان کرده، دبیران چابکدست چنار باقلم شاخسار برصفحات دشت واوراق گلزار بمصالحه نامه نگار شدند، ایلچیان فلك شادروان ابر آزاری برای اطفای آتش کانون فتنه درحدود شهرستان فصلین قطره زنان گشتند. جشن نوروزی در ارض اقدس منقضی شدوچون سیر متنزهات کلات وعمارات جنت آیاتی، که در آن قلعهٔ خدا آفرین ورشك معمورهٔ روی زمین احداث شده بود، مکنون ضمیر انور میبود. دربیست وپنجم ربیع الاول از ارض فیض نشان عازم آن مکان و چند روز مجلس سرود وسرور آراسته، بعیش وعشرت وتماشای آن نزهت سرای وانتظام امور آنجا پرداختند. کرورهای نقد با حاصل بحروکان و نفایس بیکران، که بمرور دهور ازاقالیم جهان درآن مکان جمع آمده بود ، بمعرض عرض در آورده، وتحویل امینان هوشیار ومعتمدان ذوی الاعتبار کردند. موکب

۱ـ در نسخهٔ «ح»: «که کارگران خوش لباس ستارگان»

۲ ـ سورهٔ ۲۰ ، آیهٔ ۱۲ : « پس بکن نعلینت را بتحقیق تو در وادی پاکیزه طوائی.»

۳ـ در نسخهٔ «ط» عبارت بین دوستاره وجود ندارد .

همایون از کلات عازم عراق و بعداز ورود بمحال ساوجبلاغ نصب خیام اقامت کرده، چون‌بایلچیان‌پادشاه ذیجاه ختن مقرّر فرموده بودند که فوجی بجهة قرار داد حد وسنور ممالك ختا وختن وتوران زمین مأمور فرمایند. بنابراین‌بهبودخان چاپشلووچندی‌ازخوانین وسر کردگان را باافواج‌قاهره بخدمت مزبوره مأمور وبا تدارکات شایان روانهٔ ترکستان فرمودند که به بخارا رفته‌از آنجا بصوب‌مقصد شتابند. سابقاًسمت ذکریافت که درصحرای مغان بعداز تکفل امر سلطنت مقدمات رکن کعبهٔ معظمه وغیره ازمطالب خمسه، که مذکورشد، ازاعلیحضرت پادشاه اسلام پناه روم خواهشمند وبر ذمت همت آسمان پیوند لازم ساخته بودند که مطالب مزبوره را بدوستی التیام‌ویابشمشیرخون‌آشام، که‌فاصل‌هرامریست،درهرصورت‌فیصل وانجام(۱) دهند. چون‌چند سال گریبان این‌مطلب دردست گفتگومیبود و از کشاکش آمدورفت ایلچیان نخل دعوی وبیدخلاف انقطاع نیافت، وهرمرتبه که رایات فیروز آیات جاه وجلال بعزم انجام‌مطالب معهوده بجانب‌مملکت‌روم پرچم‌گشا میگردید،درایران‌فتوری حادث می‌شد که موجب فسخ عزیمت آن‌جناب می گردید،تااینکه بعداز قضیه یکن محمد پاشا آن حضرت از سرمطالب معهوده‌درگذشته‌نکول‌فرمودند(۲)، و بدولت‌عثمانی بتوسط چاپار این مراتب را اعلام‌نموده پادشاه سکندر جاه روم نیز اینمعنی‌رامغتنم‌شمرده نظیف افندی را، که سابقاً در داغستان نامهٔ بدربار معلّی آورده، مجدداً به چاپاری برای تحریر صلح نامه و تعیین شروط مصالحه روانه خدمت اقدس نموده،مومی الیه‌درحینی که‌ساوجبلاغ‌مضرب خیام‌عزوشأن‌بود با نامه‌قیصری وارد اردوی همایون گشت، و از جانب پادشاه سکندر جاه روم وثیقهٔ سپرده از این طرف وثیقه

۱ــ در نسخهٔ «ح»:«درهرصورت بانجام‌رسانند»

۲ــ در نسخهٔ «ح»:«صرفنظر ونکول فرمودند»

مجملی بمهر امینان دولت باو داده شده. پس نظیف افندی را رخصت انصراف ارزانی داشتند.

بعداز ورود او بدربار عثمانی اعیان آن دولت احمد افندی کسریه‌لی را ، که درقارص ازجانب سرعسکر بخدمت اقدس آمده بود، پایهٔ وزارت داده بسفارت ایران مأمور و باهدایا و نفایس بسیار روانه و ازطرف اعلیحضرت شاهنشاهی نیز مصطفی‌خان شاملو و کاتب این حروف بسفارت تعیین و با تخت طلای میناکاری مرصع بلآلی غلطان، که حاصل عمان را درجیب ودامان داشت، وخیمهٔ زربفت که با خیمهٔ زرنگار سپهر برابری مینمود ودوزنجیر فیل رقاص، که ازتحایف و غرایب هندوستان بود، برای پادشاه والاجاه روم با نامهٔ دوستانه و صلحنامه ارسال داشته، نامهٔ همایون را بکاتب حروف باصلحنامه تفویض و هدایا را بمصطفی خان تسلیم ودر دهم محرم الحرام یکهزار وصد وشصت، که موکب همایون از اصفهان حرکت میکرد کمترین را بامصطفی‌خان روانه ساخته موکب همایون مجدداً از راه یزد و کرمان عطف عنان بجانب خراسان فرمودند.

صورت صلحنامه که از اینطرف بمسوده راقم حروف مرقوم گشته‌است:

بسم‌الله الرحمن الرحیم : الحمدلله‌الذی انام عیون الفتن بایقاظ قلوب السلاطین، واجری عیون الامن بین الانام بانطماس انهار المنافرة من بین الخواقین والاساطین، واصلح بمصالحتهم ما فسد من امور المسلمین، واذهب غیظ قلوبهم لیشفی صدور قوم مومنین ، ونزع ما فی صدورهم من غل وحقود ، و امرهم بایفاء العهود کما ورد فی کتابه المجید «یاایها الذین آمنوا اوفوا بالعهود»(۱) وصلی الله علی محمد صاحب المقام المحمود وعلی آله و اصحابه ولاسیما خلفاء الرشیدین الذین بذلوا فی اصلاح الدین غایة الجهود، امابعد: چون درشورای کبری صحرای مغان که اهالی ایران ازنواب همایون مامستدعی قبول سلطنت شدند، بنابر

۱ ـ سورهٔ ۵ آیهٔ ۱: «ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید وفا کنید بعقدها.»

اینکه از بدء خروج شاه اسماعیل صفوی‌سبّ ورفض در ایران علانیه شیوع ومعادات ومبغضت فیما بین روم وایران‌بآن‌تقریب ظهور و وقوع داشت ، نظر بمذهب حنفی اهل سنت وجماعت، که مختارآباء کرام واسلاف عظام ما بوده ، از سلطنت ایشان تحاشی ، و بعداز آنکه الحاح مکرر ازان گروه ناشی شد، امر فرمودیم که هرگاه آن طایفه باللسان تارك اقوال لاطایل و بحقیت خلفاءِ کبار قایل شوند،بحصول مسؤول نایل خواهند شد.ایشان‌هم حکم اقدس را قبول واز حالات سالفه نکول کردند، چون اعلیحضرت قدر قدرت،اعظم سلاطین جهان، و افخم خواقین دوران ، خدیو سلیمان حشم ، خسرو خورشید علم، ناصر الاسلام والمسلمین، قامع الکفار و المشرکین ، خاقان البرین وسلطان البحرین، ثانی اسکندر ذوالقرنین ، خادم الحرمین الشریفین، برادر جهان داور گردون بارگاه ، پادشاه اسلام پناه، ظل الله السلطان الغازی سلطان محمودخان مدالله ظلال خلافته‌علی رؤوس العالمین، خلیفهٔ اهل اسلام وفروغ مشعل دودمان ترکمانیه بودند ، برای مزیدالفت بین الحضرتین ورفع غوایل شور وشین ازمیانهٔفریقین‌نواب‌همایون‌مامطالب خمسه را که دروثایق سالفه مسطوراست‌از پادشاه سکندر دستگاه مأمول و بعداز تکرار آمد وشدسفراءآن‌حضرت نیز سه‌ماده را متلقی بقبول ودوماده را بمعاذیر شرعیه ومحاذیرملکیه موکول ساخته،بموجب نوامج نوافج‌ختام خواهشمندفسخ این‌مرام گردیدند، اگرچه نواب‌همایون‌ما که‌بنسایم‌محبت غنچه گشای ازهاراظهار این‌مطالب گشتیم سوای رفع‌تباغض ودفع تناقض واراحهٔ عباد وازاحهٔ آثار عناد منظوری‌نداشتیم، لیکن بنابر خواهش آن پادشاه سلیمان مقام وحفظ‌ناموس‌اسلام تکالیف معهوده متروك‌وطریق مسالمت مسلوك داشته، این نوید آرام بخش را بخدیو فلك رخش اعلام‌نمودیم. اما چون بعضی از ممالك عراق وآذربایجان در ازمنهٔ سابقه بسلاطین ترکمان

تعلّق داشت که بسبب اختلاف انگیزی شاه اسماعیل بـدولت علیّهٔ عثمانیه انتقال یافته، ضمناً اظهارشد که هر گاه برطبع اقدس پادشاه اسلام پناه شاق و مخالف رسم وفاق نباشد، یکی از آن دو مملکت برسم عطیّه از آن حضرت بحوزهٔ ممالك محروسهٔ این طرف انضمام یابد ، و آن حضرت را ازراه برادری در ردّ وقبول آن مختار ساخته بودیم، ودر نامهٔ همایون، که از آن دولت والا مصحوب افتخار الاماجد نظیف افندی عزّ وصول بخشید ، اندراج یافته بود: که اگرچه نظر بمآثر مشکوره ومساعی مبروره، که از دولت نادریّه درامحاء و ازالهٔ آثار بدع بظهور پیوسته، دولتین علیتین را متّحد میدانیم، لیکن بنابر بعضی جهات خاطر اقدس متعلق بر آنست که بنحویکه مواد سابقه منفسخ شده، از آن مطلب نیز برای مزید الفت والتیام، اغماض واغضاء، ومصالحهٔ ایّام خدیو خلد مرابع، سلطان مرادخان رابع، ممدود وممضی شود، تا دوستی در میانهٔ دو دولت عظمی واخلاف کرام و اعقاب عظام نسلاً بعد نسل در عرصهٔ روزگار باقی وپایدار بماند. ازآنجا که اعلیحضرت پادشاه اسلام پناه وعدهٔ اینگونه دوستی ممدودوحبل محبت را بعقود مواثیق مسدودفرموده‌اند ، مانیزمراعات سنن دوستی را برذمهٔ خود واجب و رضا جوی خاطر آن حضرت و آرامش بلاد را اهم مطالب واعظم مآرب شمرده، بعداز وصول نامهٔ مسکیةالختام مأمول ثانی آن خدیو اسلام را نیز بحسن ارتضاء مقرون، ومعتمدی ببنای امر مصالحه مأمور ساختیم. فیمابین معتمدان دولتین امر صلح بیك **اساس** و**شرط** وسه **ماده** و**تذییل** براین نهج قراریافت واستحکام پذیرفت .

اساس: صلحی که درزمان خاقان خلدمرابع سلطان مرادخان رابع واقع شده ، فیمابین دولتین مـرعی و حدود و سنوری که در میانه مقرّر بود بهمان دستوراستقرار داشته، تغییر وخلل در ارکان آن راه نیابد .

شرط: من بعد فتنه نائم وتیغ در نیام بوده،آنچه لایق شأن طرفین و مقرون بصلاح دولتین باشد معمول، واز اموریکه مهیّج هر کدورت ومنافی مصالحهٔصالحه ومسالمهٔ سالمه باشد ازطرفین اجتناب ورزند. انشاء الله تعالی این دوستی و محبت در میانهٔ دو دولت عظمی و احفاد این دو خانوادهٔ کبری مادام اللیالی والایام الی یوم‌القیام قائم و دائم وبرقرار باشد .

مادّهٔ اولی: حجّاج ایران و توران ، که از راه بغداد و شام عازم بیت‌الله الحرام باشند ، ولاة و حکّام سرراه ، ایشانرا محلّ بمحلّ سالمین و آمنین بیکدیگررسانیده، صیانت حال ومراعات احوال ایشانرا لازم دانند .

مادّهٔثانیه: از برای تأکید مودّت وتوثیق محبّت، دوسال شخصی از آن دولت درایران و از ایران درآن دولت بوده اخراجات ایشان از طرفین داده شود .

مادّهٔ ثالثه: اسرای طرفین مرخص شده، بیع وشری برایشان روا نبوده و هریك که خواهد بوطن خود رود از طرفین ممانعت ایشان نشود .

تذییل: حکّام‌سرحدات ازحرکاتی که منافی‌دوستی است احتراز کنند وسوای آن اهالی ایران ازسبّ ورفض مقطوع اللسان بوده مرتکب نگردند ، ومن بعد که بکعبهٔ معظمه ومدینهٔ مشرّفه وباقی ممالك آمد وشد کنند ازطرف روم بدستور حجاج آن مملکت وسایر بلاد اسلامیه باایشان سلوك شده، از ایشان دورمه وسایر وجوه خلاف شرع گرفته‌نشود، وهمچنین در عتبات عالیات هم مادام، که مال‌تجارت در دست‌آن جماعت‌نباشد، حکّام ومباشرین بغداد باج نخواهند . وهریك که مال تجارت داشته باشد ، مال حسابی از ایشان اخذ شده زیاده‌مطالبه نشود، وازاین طرف نیز باتجّار و اهالی رومیّه عمل بهمین منوال بوده ، و آنچه بعد الیوم از اهل ایران بروم وازروم بایران آیند حمایت نشده بو کلاء دولتین‌تسلیم شوند. لهذا ما

نیز مراتب مزبوره راممضی داشته ، عهد فرمودیم که مصالحه مذکوره وعهود مشروطه همیشه بین الدولتین واعقاب واخلاف حضرتین مؤبد وبرقرار ومخلد وپایدار بوده، مادامی که ازجانب آن دولت عظمی امری مخالف عهد ومیثاق و وفاق بظهور نرسد ازاین طرف نقض و خلل در قواعد آن راه نیابد ، **فَمَنْ نَکَثَ فَاِنَّمَا یَنْکُثُ عَلٰی نَفْسِه وَمَنْ اَوْفٰی بِمَا عَاهَدَ عَلَیْهُ اللهَ فَسَیُؤْتِیهِ اَجْراً عَظِیماً**(۱)

وحرر ذلك فی شهر محرم الحرام من شهورسنه الف ومائة وستین من الهجرة النبویه علی هاجرهاالف الف سلام وتحیّة .

در بیان وقایع توشقان ئیل مطابق سال پر اندوه وملال هزارو صد و شصت هجری .

شب سه‌شنبهٔ نهم شهر ربیع الاول بعداز انقضاءِ یازده ساعت و سی‌ودو دقیقه، خسرو زرّین کلاه آفتاب بدارالامان حملْ نقل کوکبهٔ جلال و عدول از ماده اعتدال نموده ، آغاز زیادتی کرد . موسم جوش غروربهار گشته، بید مجنون سر بشوریدگی برآورد. زنبق خبط دماغ یافت ، و شبنم از نرگس عرق فتنه کشید. گل برای گرفتاری بلبل هزار رنگ ریخت* . ابوابچیان سار وسارنگ ابواب تقریر برای سیمداران شکوفه ونسترن گشودند*(۲)، وسخنوران هزار دستان اززرابواب الفها باسم غنچه نوشتند ، وارباب قلم نرگس وسنبل ازروی اوراق دفتر گل سخنان خلاف بیدرا در حضرت سلطان ربیع بصد شاخ وبرگ سبز نمودند، وکتکداران اشجار دهان گلها را با مشت غنچه وچوب شاخساربخون آغشته، فراشان قوای نامیه(۳) بزرگان چنار را برفلك کشیده، نسقچیان یتیم آزاری غوره‌های خوشهٔ تاك رااز دار آویخته، قمری راطوق قرابغراب گردن افکنده ، وفاخته را بخاکستر نشانده ، ودرخت سیب سه شاخ را دوشاخ کرده ، چشم نرگس را ازحدقهٔ حدیقه برآوردند،و اشجار را در طرف جویبار ازسلاسل موج زنجیر برپای نهادند، وازسروهای باردار کلّه

۱ ــ سورهٔ ۴۸ ، آیهٔ ۱۰ ، معنی : « پس هر که بشکست پس جز این نیست می‌شکند برخویشتن وهر که وفا کرد بآنچه عهد کرد برآن خدارا پس زود میدهد اورا مزد بزرگ . »

۲ ــ درنسخهٔ «ح» عبارت بین دوستاره وجود ندارد . ۳ ــ در نسخهٔ « ح » : فراشان باد صبا

منارهها در راستهخیابانهای چمن‌ترتیب دادند، *وپای دسته گل را بچوب و ریسمان بستند*(۱). درختان قوی ساق کنده بر پا ، دوش بدوش در مجلس گلزار نشستند. هندویان گلهای آتشین‌را بر آتش سوختند ومسیحیان گل مریم را چون زنّار از گلو کشیدند . ساحت گلگشت بمسلمانان گلهای محمدی آتشکدهٔ نوبهار گشت، وشعلهٔ نالهٔ بلبل لالهرا آتش بجان‌انداخت. چنار دست تطاول برافراشت ونسیم کلاه شکوفه‌را ازسر ربوده سر شاخسار را بی‌کلاه گذاشت . گل در کمال خواری برای خردهٔ زر از چوب آویخته شد وخون لاله و شقایق در هر گل زمین‌ریخته. اندام بنفشه ازچوب جفای چمن کبود گشت وجویبار را آب طاقت‌ازسر گذشت . بید راه خلاف گزید وگل رعنا دورویی ورزید . گردن فرازان باغ یاغی(۲) گشته سر بسر کشی برآوردند ، و قورچیان صبا اسباب تجمل گل را بیغما بردند . جگرگوشگان گلشن از سبزه و سه برگه دشنه بر روی یکدیگر کشیدند ، و چمن پیرایان بساتین و جوانان ریاحین نوزادگان گلها را بدست خویش سربریدند . جشن نوروزی درخارج شهر کرمان بادولت واقبال‌انقضاء یافته، ازآنجا موکب همایون عازم مشهد مقدّس و چون بخت را وارون و اوضاع را دگرگون یافتند، نصرالله میرزارا با شاهرخ میرزا و باقی شاهزادگان و جواهرخانه و نفایس و اسباب سلطنت ازعرض راه بخیال « **لَایَمَسُّنَا فِیهَا نَصَبٌ وَلَا یَمَسُّنَا فِیهَا لُغُوبٌ**(۳) »روانهٔ کلات، وخودواردارض‌اقدس گشته، تیغ زهرآبگون بیرحمی را جلا داده جلادانه بعاجز کشی و سفك دماء بیگناهان پرداختند .

در بیان خاتمه کار خاقان غفران مآب و کیفیّت قتل او با اولاد و اعقاب .

خدیو بیهمال از بدو حال تا هنگامی که از سفر خوارزم برگشته

۱ ــ در نسخهٔ « ح » عبارت بین دوستاره وجود ندارد .
۲ ــ درنسخهٔ « ط » : « باغی »
۳ـ سورهٔ ۳۵ آیهٔ ۳۲: «نمی‌رسد ما را در آن رنجی نمیرسد ما را در آن ماندگی.»

عازم داغستان شدند، درامرسلطنت وجهانداری یگانه، ودر راه و رسم معدلت و عاجزنوازی مردانه بودند . اهالی ایران نیز از خرد وبزرگ و تاجیك و ترك فدویانه نقدجـان در راه او می باختند . بعـد از آنکه داغستان مسیر کوکبۀ خلافت مصیرشد، بنابراستیلای و ساوس وتوهمات چند قرةالعین جهانداری وجهانبانی رضاقلی میرزا را، که فرزندمهین و ولیعهدوار شداولاد بود ازنظرانداخته، دیدۀ جهان بین اورا از بینایی عاطل ساختند[۱].ازغصه و غم فرزند ارجمند تغییر در احوال ایشان راه یافته آشفته مزاج گشتند . در خلال این حال ازمردم ایران ، که پروردۀ حقوق این دولت بودند، امور چند بظهور آمد که بیشتر سبب تغییر عقیدت آن حضرت گشته، ورق حسن سلوك را بر گردانیدند. ازآنجمله در حینی که ازسفر خوارزم صرف زمام عزیمت کرده عازم داغستان بودند، بنحویکه گذشت، وجودشریفشان را، که باعث امن وامان جهانیان بود ، نیك قدم غلام بی سروپای هدف گلولۀ تفنگ ساخته، مشخص بود کـه ظهور چنین امری از چنـان شخص بدون تحریك شاخصی نیست . و دیگر درآن اوان که از دربند رایت افراز مملکت روم گشتند،منظورشان آن بود کـه تا اسلامبول عنـان اشهب همّت را کشیده ندارند.اهالی فارس و بنـادر عموماً با تقی خان شیرازی، که ببرکت تربیت آن حضرت[۲] از نازلترین پایه میرابی شیراز برتبۀ ایالت کل فارس و عمان سرافراز گشته بود، اتّفاق نموده وکلبعلی خان کوسه احمد لوی سردار را، که خالوی شاهزادگان بود، بقتل رسانیده لوای مخالفت برافراشتند. وهم چنین اهـالی شیروان حیدرخان افشار حاکم خود را مقتول ساخته ، محمد، ولد سرخای لکزی،را، باسام نام مجهول الحال، که کیفیت حال اودرطی وقایع سال قبل نگارش یافت، بسلطنت برداشتند. و قاجاریه استراباد هم با ترکمانیه

۱ ـ درنسخۀ « ح » : « او را از حلیه بینایی عاطل ساختند »

۲ ـ درنسخۀ « ط » : « که بحسن تربیت واصطناع حضرت ظل اللهی »

متفق گشته سر بسر کشی بر آوردند . ظهور این حرکت بدان تقریب بیشتر سبب شدّت مادّه واز طرفین اسباب وحشت و نفرت آماده گشته، حرکات آن جناب از نظم طبیعی افتاده[1]، و راه مروت بسته، باب ابواب گشودند. باینطریق که عمّال ممالك را در محکمهٔ حساب حاضر میکردند، بی اندیشهٔ روز حساب در مقام مؤاخذهٔ ایّام اخذ و عمل در آمده ، بدون اینکه از جانب احدی تقریر و حکایتی یا ادّعاء و شکایتی واقع شود . آن جماعت که در ولایات دستی و بلکه ناخنی نداشتند که قفای سر توانند خارید از پا بر فلك کشیده از ناخن بدر میکردند، تا آن بیگناهان بیدست و پا گشته، هر کدام ده الف و بیست الف که هر الفی پنجهزار تومان بوده باشد، از دست چوب باقلمهای شکسته بپای خود می نوشتند[2]. این دفعه ضرب و تعذیب را برایشان شدیدتر میکردند، تا دستیاران و اعوان خود را بقلم دهند. ایشان نیز ناچار آنچه از خویش و بیگانه و هم شهری و هم خانه و دور و نزدیك و ترك و تاجیك دیده یا ندیده و اسمش را شنیده بودند، شریك خود بقلم میدادند. و کار بجایی منجر شد که بجاهایی که جغد در بام آن آشیان کرده و آبادی از بوم و بر آن ویرانه عزلت گزیده بود، آلاف الوف، که اگر اوراق درختان زر میشد مقابله با عشر عشیر آن نمیکرد، حواله میکردند. بفقیری که نقیری در بساط نداشت، و از برای دیناری همیشه درهم بود الفها رَسَدْ میرسانیدند، و بمسکین بی اسم و رسمی، که در سفر بعوض نان خشك کماج خیمه میخایید و درحضر برای نان شب بقرص مهتاب چشم سفید میکرد، مبلغها اسم نویس میکردند. اگر احیانا احدی درمقام انکار در آمده از قبول آن گردن می پیچید فی الفور طناب بر گردن او می پیچیدند، و اگر برای استشهاد باستدعای « **وَاسْئَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فيها** »[3] دم میزد در دم بشهادتگاه عدمش میرسانیدند. پس بایست

١ ـ درنسخهٔ « ط » : « حرکات آن جناب را از نظم طبیعی انداخت. »

٢ـ درنسخهٔ « ح » : «ازدست چوب بپای خود می‌نوشتند »

٣ ـ سورهٔ ١٢ ، آیهٔ ٨٢ ، معنی : « وبپرس از اهل دهی که بودیم در آن . »

از خوف جان درصدد تسلیم و رضا بوده معترف بگناهان مامضی باشد. بعد از آنکه تقصیرات ایشان در دارالضرب تعذیب سکّه بزر میشد علی‌الحساب گوش و بینی اورا قطع و چشمهای ایشان را کور کرده،محصلان شدید برای تحصیل آن‌وجه بیوجه روانه‌ساخته ، محصّلان نیز در کوچه و برزن بهر زن ومردی که دچار میگشتند درآویخته زر مطالبه میکردند. سیمین تنان را بعلت نقره‌فام بودنْ پوست ازتن باز میکردند، وخورشید طلعتان‌را به بهانهٔ زرداری مانند آفتاب بر فلك میکشیدند . بهر کس که چون غنچه مشت زری بومیبردند برنگ گل جامهٔ جانش را چاك میزدند . و جمعی که بسان سروْ سالها بیك قبای سبز مدارا میکردند بکشاکش ارّه جفا از پایش درمیآوردند، واکثر بیگناهان‌نقد جان را بعلاوهٔمال تسلیم مینمودند. باز نجاتی برایشان میسر نگشته این حواله از ورثهٔ ایشان بهمسایه و از همسایه بمحلّه و ازمحلّه بشهر و ازشهربمملکت و ازمملکت بولایتِ‌دور-دستْ‌دست بدست سرایت‌میکرد. الحق کسی تا آن‌دوررا نمیدید تسلسل‌را نمی‌فهمید که بچه معنی است. وتا زنجیرخانهٔ احتسابش‌را مشاهده‌نمیکرد زنجیر عدل نوشیروان‌را نمیدانست که از چه سلسله‌است. هیهات‌این‌وجوه محال از کجا بوصول و مطلوب پادشاه چگونه بحصول می‌پیوست .

مصرع

ز عشق تا بصبوری هزار فرسنگ است.

بعد از آنکه لاوصول گشتن این وجوه معلوم رای معدلت پیرای میشد ، بیگناهانرا که بجای هردانگی از الف نخورده هزار چوب خورده بودند ، بتقصیر حواله جات لم یصل و مساعی بیحاصل (۱) و حقوق ثابته دیوانی معطّل گشته، باپاهای مجروح وچشمهای نابینا(۲) بزجر وعقوبت روانه راه

۱ ـ درنسخهٔ « ح » « حواله‌جات لاوصول وحاصل های بی‌محصول »

۲ ـ درنسخهٔ « ح »: « باپای شکسته وچشم های بسته »

عدم میساختند . این‌دفعه نوبت بمحصلان‌رسیده، بتهمت طمع کاری واخذ مهلتانه و اغماض بمعرض مصادره در آمده ، و نوبت ابواب در فراز بام بنام ایشان کوفته شده ، اینوجه را ازایشان میخواستند. وایشان‌هم باین‌منوال در زیرچوب *درخت‌افتراء را ازبرای خرد وبزرگ بصد گونه شاخ و برگ میآراستند *(۱) . سه نفر از خدا بیخبر را سه پایهٔ اوجاق کیوان شان بل چهار رکن ایوان مثلث بنیان ساخته بودند که آنچه بر زبان الهام بیان یا بخاطر وحی‌ترجمانشان میگذشت، فی‌الفور زبانهارا بتصدیق وتحسین‌ومدح وآفرین آن نادره‌کار سحرآفرین نغمه‌سرا ونواپرداز« **وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ** »(۲)می‌ساختند، وهر گاه عیاذاًبالله‌قصوری ونقصی در اوامر علیه واقع میشد،ایشان بیادآن‌حضرت میانداختند و خودرا شاهد تعریف‌نموده، درخط‌وخال‌جمال دلارای شاهد اعتقادش افزوده، برنگ‌آمیزی ونیرنگ سازی میپرداختند. مع‌هذاازاین تعدیات بهیچ وجه‌اطفاءِ حرارت غیظ نادری نگشته‌نایرهٔ بیدادرابحدی اشتداد دادند که چندنفر هندووارمنی و مسلمان را در میدان‌نقش‌جهان‌اصفهان‌میان‌آتش‌افروخته‌سوختند.ودر دهم محرم‌الحرام سنهٔ‌هزاروصدوشصت‌هجری، که ازاصفهان حرکت کرده‌بجانب خراسان‌میآمدند، بهرمملکتی که‌وارده‌ی‌شدند کله‌مناری‌ازرؤوس‌رؤساوضعفای بیگناه‌ترتیب‌می‌یافت.درآن‌اثنااهالی‌سیستان‌سرازاطاعت‌باززدند.علیقلی‌خان را، که برادر زاده وپروردهٔ ظلّ تربیت آن‌حضرت بود، باتفاق طهماسب‌خان جلایر،سردارکابل،مأموربتنبیه‌آن‌جماعت کرده،مقارن‌آن‌عمّال آن‌سرکارات، که بپای‌آن حساب آمده بودند ، از شدت ضرب وشتم نادری دروغها برهم سرشتند. صد الف‌باسم علیقلی‌خان وپنجاه الف باسم طهماسبخان ابواب نوشتند، ومحصلان‌بتحصیل این‌وجه مأمور وبسرعت برق و بادروانه گشتند.

۱- درنسخهٔ « ح » : عبارت بین دوستاره چنین است : «چراغ بی فروغ دروغ را برای خرد و بزرگ روشن می‌ساختند »

۲ - سورهٔ ۵۳ ، آیهٔ ۳ و ٤ ، معنی : « وسخن نمیگوید از هوی نیست او جز وحی که وحی کرده شد . »

علیقلی‌خان چون میدانست که‌درعذر و انکار در حـریم نادری بهیچ‌وجه باز نیست و اورا بشنیدن جواب و تحقیق صدق‌و کذب‌کارنه، اوهم با سیستانیان متّفق گشته آغازمخالفت نمود.طهماسبقلی‌خان که ازبدو حال هر گزخیانت پیرامون خاطرش و شایبهٔ نفاق حوالی باطن وظاهرش نگشته‌بود، وهرچیزی در هرجا می‌اندوخت از روی صدق برطبق اخـلاص گـذارده بسرکار نادری میداد، بعد از استماع پنجاه الف ابواب متوحش گشته ، اوّلاً درمخالفت با علیقلی‌خان موافقت‌نموده، غرض او این‌بود که دولت با یکی از اولادجناب نادری شده ، و سلسلهٔ او منقرض نشود ، وعلیقلی خان بدستور سپهسالارو صاحب اختیـار و اقتدار دولت باشد . وثانی الحال که از دواعی ضمیر علیقلی خان مطلع گشت ، چون شخص هوشمند ومآل اندیش بود، دانست که‌کار او بیمایه و ارّه بربیخ درخت تنومند چنین دولتی گذاشته ازبن و ریشه قطع خواهد کرد ، از موافقت تخلف کرد و بمقام نصیحت در آمـد . چون علیقلی‌خان‌مزبور گرفتار وساوس‌شیطانی وهوا جس‌نفسانی بود، نصایح خیرخواهانه طهماسبقلی‌خان، برطبع‌او گران‌آمده‌طهماسبقلی‌خان رامسموم ساخته ، رایتِ استبداد بر افراخت ، و داعیهٔ خود را باطراف ممالك منتشر ساخت.جمعی، که‌ازبیم‌سطوت قاآنی سربگریبان گمنامی کشیده کنار گرد وادی‌بی‌سامانی‌بودند، باعلان تمردپرداخته،درمقام‌طغیان درآمدند.ازآنجمله اکراد خبوشان بودند که‌یکباره ترك اطاعت کرده بنای سرکشی گذاشته و ایلخیان‌خاصه‌را، که‌درقوروق رادکان‌میبود، تاخت کرده‌بردند(۱).پادشاه‌بعداز ورود بارض فیض نمود بتنبیه اکراد خبوشان مصمم گشت(۲) درشب‌یکشنبهٔ یازدهم‌جمادی‌الاخری‌سال هزاروصدوشصت‌هجری، درمنزل‌فتح‌آباد خبوشان محمدبیك قـاجار ایروانی و موسی‌بیك ایرلوی افشار طارمی و قوجه بیك

۱ ــ درنسخهٔ « ح » : « وبرده بودند .»

۲ ــ در نسخهٔ « ط » : « کمربست »

کوندوزلوی افشار ارومی وحسین بیك شاهوار ، باشارهٔ علیقلی‌خان وتمهید صالح‌خان قرقلوی ابیوردی ومحمدقلیخان افشار ارومی کشیکچی باشی وجمعی از همیشه کشیکان، که پاسبانان سراپردهٔ دولت بودند، نیمه‌شب داخل سراپردهٔ گشته پادشاه رامقتول، وسری که از بزرگی درعرصهٔ جهان نمی گنجید در میان اردوی، گوی لعب طفلان ساختند. صبحگاهان که این خبر انتشار یافت اردوی همایون بهم بر آمده طوایف افغان واوزبك باتفاق احمدخان ابدالی، که هوی خواه دولت نادری بودند، پاس حقوق نمك آن اوجاق را مرعی داشته به افشار ولشکریان اردو آغاز ستیز کردند. افشاریه نیز جمعیت خود را منعقدساخته با افاغنه بمجادله پرداخته، ایشانرا از پیش برداشته پس نشاندند. و اردورا غارت کرده، احمدخان چون تجسس و کوشش را بیفایده دید، دستهٔ افغان را برداشته ازآنجا روانهٔ قندهار شد. و افشاریه اردو حقیقت حال را بعلیقلی خان، که از سیستان آمده و در هرات میبود، عرض کردند . علیقلی خان چون یکران مراد رادر زیر ران خود دید مسارعت ورزیده وارد مشهد مقدس وسهراب نام غلام خودرا با طایفهٔ بختیاری وجمعی دیگر برسر کلات فرستاده، از اتفاقات مستحفظین برجی از بروج کلات، نردبانی درخارج حصار گذاشته از آنجا آب برای خودمیاوردند، غافل شده، نردبان را در همان مکان گذاشته ازنشیب وفرازاقبال (۱) بی‌خبر، مأمورین پی باین معنی (۲) برده علی الغفله بپایمردی معارج همت بر شرفات کنگرهٔ مقصود صعود نموده و از سمت دربند ارعونشاه داخل کلات و آن حصن و حصین و قلعهٔ خدا آفرین را، که از غرایب امکنه روی زمین است، تصرف نمودند. نصرالله میرزا باتفاق امامقلی میرزا و شاهزادهٔ کامگار شاهرخ میرزا هریک براسبی سوار وبجانب مرو فرار نموده، کاظم بیک برادر علیقلی خان، که در آن وقت در کلات میبود، تاخارج شهر کلات بتعاقب شاهزادگان پرداخت.

۱ ـ درنسخهٔ « ط » ، « از پست وبلندی سخت »

۲ ـ درنسخهٔ « ط » : « مدعی »

وچون بایشان نرسیده بود، مراجعت کرده، ودوست محمد چهچهه‌ای، که قوشچی نصرالله میرزا بود بتعاقب پرداخته وحقوق نمك ومراعات ایشانرا منظور نداشته، امامقلی میرزا و شاهرخ میرزا را از نه فرسخی برگردانید، و قربانعلی خویش خود را بتعاقب نصرالله میرزا روانه، وقربانعلی درموضع موسوم بحوض سنگ بنصرالله میرزا دچار شد. نصرالله میرزا شمشیرکاری بقربانعلی زده، او را از اسب انداخته خود بدررفت. جمعی ازقراولان مروی در راه بنصرالله میرزا برخورده او را گرفته بکلات آوردند. رضا قلی میرزا را باشانزده نفر از اولاد واحفاد وخرد وبزرگ، که در کلات میبودند، بزاویهٔ عدم فرستاده. نصرالله میرزا و امامقلی میرزا را باشاهرخ میرزا بارض اقدس آورده، علیقلی خان چشم از خدا وخلق پوشیده پاس صلهٔ رحم وبنی عمی[1] را منظور نداشته آن دوبرادر را، که هریك گل دسته‌ای از ریاحین ریاض سلطنت وپادشاهی بودند، درمشهد مقدس بشمشیر بیرحمی مقتول، وشاهرخ میرزا را که در آن اوان چهارده ساله بود، مخفی ودرارك مشهد مقدّس محبوس ساخته، خبرقتل اورا منتشر گردانید. منظورش اینکه اگر اورا درپادشاهی استقلال باشد، اورا نیز بعقب دیگران روانه سازد، واگر اهل ایران پادشاهی اورا قبول نکرده از اولاد خاقان کشورستان خواسته باشند، شاهزاده را، که **مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیَانِ**[2] سلسلهٔ نادریه ودودمان سلسله علیّه صفویه است، برای سروری در دست داشته باشد.

دربیان سلطنت علیشاه وابراهیم شاه وخاتمه کار ایشان

چون علیقلی خان از انجام کار شاهزادگان دیده ودل را فروغ و فراغت بخشید. دربیست وهفتم جمادی الثانی آن سال در ارض اقدس جلوس کرد وخود را علیشاه وعادلشاه نامید، وسکه وخطبه بنام خود کرد. ودرآن تاریخ پانزده کرور نقد مسکوك، که هر کروری پانصد هزارتومان باشد، در

۱ ــ درنسخهٔ « ح »: « خویشی »
۲ ــ سورهٔ ۵۵، آیهٔ ۱۸، معنی: « وروان نمود دودریارا که بهم میرسند. »

خزاین کلات موجود بود. سوای جواهر خانه وباقی تحایف ونفایس، که فزون ازحساب و قیاس محاسبان وهم وانـدیشه و چندین قطار شتر کـوه کوهان حامل‌دفتر وسررشته‌آن‌بود، علی‌شاه تمامی‌نقود واسباب نادری‌را از کلات‌حمل‌ونقل‌مشهدمقدس نمود ، و ازمضمون «اِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُسْرِفینَ»(۱) غافل گشته.وفحوای«اِنَّ الْمُبَذِّرینَ کانُوا اِخْوانَ الشَّیاطینِ»(۲) راناشنیده انگاشته، دست بتبذیرواسراف گشوده‌وبی مصرف‌بوضیع‌وشریف برافشانده، نقرهٔ خام را ببهای شلغم پخته و گوهر شاهوار را بجای سنگ وسفال‌بخرج داده،حسنعلی بیك معیرالممالك را با سهراب گرجی‌غلام، نظام بخش‌کار- خانه سلطنت‌ساخته بعیش وعشرت‌پرداخت. وابراهیم خان برادرخودرا، که از او کوچکتروازبرادران دیگربزرگتر بود،سردار وصاحب اختیاراصفهان نموده، بآنجا فرستاد. تمامی ایلات افشاریه وسایرطوایف‌آذربایجان وعراق وجماعت‌بختیاری، که‌خاقان گیتی ستان کوچانیده در محال خراسان‌سکنی داده بودند،فرصت‌یافته کوچیده روانه‌اوطان خودشدند. و اکراد خبوشان بعداز آنکه مطایای حرص وآزراگرانبار نفایس نمودند رو از او برتافته بنای مخالفت گذاشتند. علیشاه برسرخبوشان رفته ایشان را مطیع ساخت، وبسبب شدت قحط وغلای خراسان ازآنجا عازم مازندران گشته، هفت‌ماه متجاوز در مازندران توقف کرده* اللهیارخان باجماعت توخی ودسته‌ای از افاغنه، که درآذربایجان مشغول خدمت ومأمور باطاعت امیراصلانخان قرقلو سردارآذربایجان بود، بعداز فتح‌تبریزو گرفتاری سام، ازامیراصلان خان متوحش شده روانهٔ عراق شد که بخدمت علیشاه رود . عطاءاللّه‌خان با اوزبکیه‌ایکه در محال فارس بمراقبت محمد رضاخان قرقلو و کرم خان هوتکی افغان، که بتنبیه یاغیان گرمسیر فارس مأمور وبعد از قتل‌خاقان

۱ - سورهٔ ٦ ، آیهٔ ١٤٣ ، معنی : « بدرستیکه او دوست ندارد اسراف‌کنندگان را. »

۲ - سورهٔ ١٧ ، آیهٔ ٢٩ ، معنی : « بتحقیق گزاف‌کنندگان باشند برادران‌شیاطین. »

مغفور ازجماعت گرمسیری شکست یافته بودند، از آنجا بعزم اردوی علیشاهی روانه عراق و باصفهان آمده وقشونها را نزد ابراهیم خان گذاشته، خود بچاپاری نزد علیشاه رفته خدمت اختیار کردند*(۱). چون سهراب خان غلام مدارالیه و امیر و معتمد علیه دولت علیشاهی بود و حسنعلی بیک معیرالممالک وجود اورا در کارخانهٔ سلطنت مخلّ کار خودمیدانست تمهیدی برانگیخته اورا مأمور اصفهان ساخته، که در جزءِ عنانداری توسن اقتدار ابراهیم خان نماید، ابراهیم خان پی بخیالات او برده اورا بقتل رسانید. وافاغنه واوزبکیه را باجمعی ازروسا، که نزد او بودند، بدانه ریزی احسان بدام الفت کشیده باخود متفق ساخته، وپروبال بلند پروازی گشوده بفکر خود سازی افتاد، و سلیم خان قرقلوی افشاررا، که واحدالعین ودنیا رابیك چشم میدید، صاحب و راتق و فاتق مهمات سرکار خود کرده عمواغلی خطاب داده، و دست توسل بذیل کرامات شفیعای ابرو، که دراصفهان اظهار کشف و کرامات میکرد، زده ازاو استمداد درامر سلطنت کرد. شفیعا نیزوعدهٔ چهل سال سلطنت باو دادو آن سخیف العقل سخنان زرق آمیز اوراقبول کرده، از جان ودل مرید ومعتقد او گردید. ودرآن اوان امیر اصلانخان قرقلوی افشار، که ازجانب خاقان ممالك ستان بسرداری آذربایجان مأمور و بنابر بعضی بواعث از علیشاه متوهم میبود، ابراهیم خان با او ازدرملاطفت برآمده، اورا باخود متفق ویکجهت نموده پرده از روی کار برداشت، وجمعی از متجنده را با افاغنه واوزبکیه‌ای که در اصفهان بودند برسر کرمانشاهان فرستاد. امیرخان ولدیاربیك میش مست توپچی باشی، که در آن اوقات بحکومت کرمانشاهان مأموربود، با قشون ابراهیم خان جنك کرده مغلوب ودستگیرشد، ولشکریانش شهر کرمانشاهانرا با تجار وزوّاری که درآنجا بودند، غارت کرده، بآن نواحی

۱ـ عبارت بین دوستاره جز درنسخهٔ « ط » درنسخ دیگر نیست.

استیلاء یافتند. ابراهیم خان از اصفهان آهنگ آذربایجان کرده، علیشاه از این‌معنی اندیشناك گشته از مازندران بعزم تنبیه برادر حرکت نمود. ابراهیم‌خان هم‌امیر اصلان‌خان‌را از آذربایجان احضار کرده،سپاه‌را‌مستعد وجمعیت خودرا منعقد ساخته، مابین زنجان وسلطانیه تلاقی فریقین واقع گشت . فوجی ازلشکریان علیشاه طریق نفاق‌پیش گرفته، درهمان جنگ‌گاه از علیشاه جدا شده باابراهیم‌خان ملحق گردیدند. بقیهٔ قشون علیشاه شکست یافته وهر یك سرخود بر گرفته متفرق شدند. علیشاه باسه نفر از برادران خود و معدودی از خواص بطهران گریخت. ابراهیم خان، سلیم خان قرقلوی را فرستاد، علی‌شاه را بابرادران‌بدستیاری میرزا محسن‌نام ، که ازجانب علی‌شاه‌حاکم آنجاونمك‌پروردهٔ‌احسان‌او بود،وجمعی‌ازرجاله‌واوباش‌طهران‌گرفته‌آوردند. ابراهیم‌خان چشم ازبرادری وکوچکی وبزرگی پوشیده بتحریك‌سلیم‌خان واحدالعین،برادر مهتر[1]خودرا کور کرده، امیراصلان‌خان بعد ازانجام‌کار علیشاه با جمعیت خود روانهٔ‌تبریز، وابراهیم‌خان روانهٔ‌همدان گردید.امیر اصلانخان را درآن سمت اختیارکاملی بهمرسیده،لاف استبداد وبزرگی‌زد. ابراهیم‌خان بفکر دفع او افتاده،ازهمدان حرکت ودرحوالی مراغه باامیر اصلانخان جنگ کرده بر اوفایق گشت.امیر اصلانخان برهنمایی‌کاظم‌خان قراچه‌داغی‌واعتمادی[2] که‌بر دوستی‌او داشت،خودرا بکوهستان قراچه‌داغ کشیده، در آنجا کاظم‌خان ببهانه‌ای اورا دستگیر کرده،نزد ابراهیم‌خان آورد. ابراهیمخان اورا با ساروخان برادرش درتبریز مقتول‌ساخت. بعد از این‌مقدّمات ابراهیمخان را اقتدار کلی بهمرسیده تمامی قشونهای خاقان کشورستان، که درسرحدات ممالك آذربایجان وکردستان و لرستان و خوزستان وفارس‌وبنادر وکرمان‌بودند، با طوایف افغان واوزبك‌باو‌پیوسته،

١ ـ در نسخهٔ «ح» : «مهین برادرخود»

٢ ـ درنسخهٔ «ح» : «حسن عقیدتی»

جمعیت بی نهایت انعقادداده، چنانکه عدّت لشکریانش بیکصد و بیست هزار نفر میرسد . چون شمع دولت علیشاهی از ظهور صبح کاذب دولت ابراهیمخان سر بگریبان نیستی کشیده و چراغ اقبال ابراهیمخان آغاز خانه روشنی می کرد، و کوکب بختش نیم صباح مانند ستارهٔ سحری آغاز درخشیدن می نمود(۱). حسین بیك برادر خودرا سردار وصاحب اختیار خراسان کرده، باتفاق علیقلی خان یار قدیمی خود ومحمد رضا خان قراچورلو بخراسان فرستاده، شهرت داد که پادشاهی بارث و استحقاق متعلق بحضرت شاهرخ است و او را غیر از اطاعت و انقیاد و تمکین آن حضرت بر مسند سلطنت منظوری نیست. شاهزاده بسمت عراق توجه نموده، اورنگ سلطنت را بجلوس همایون زینت بخشد. منظورش اینکه درلباس این تلبیس خزاین مشهد مقدس را نقل عراق نموده، و قلوب اهالی خراسانرا نایل بخودساخته، در یتیم سلطنت و جهانبانی را باین حیله بدست آورد. خوانین اکراد ورؤساء و عموم اهالی خراسان بعداز ورود حسین بیك بخراسان جواب دادند، که نهضت آن حضرت بعراق بنزد ابراهیمخان لزومی ندارد، در خراسان جلوس واقع خواهد شد . او هم اگر بگفته خود صادق باشد آمده طریق موافقت بسپرد. پس همگی باین معنی همداستان شده، شاهزاده را از ارك بر آوردند . شاهزاده از قبول سلطنت تحاشی کرده، درمقام ابا و امتناع درآمد. خوانین در روضهٔ رضیّه رضویّه جمعیت نموده عهد و پیمانرا بقسم مؤکّدساخته، همگی دست بیعت دادند. شاهزاده نیز ناچار مقلّد امر پادشاهی گشته در نهم(۲) شهر شوال سنه هزار و صدوشصت ویك هجری درارض میمنت مانوس بر تخت سلطنت نشست. «**سلطان اعظم**» تاریخ جلوسش آمد. ابراهیمخان نیز بعداز استماع این خبر درهفدهم ماه ذیحجه الحرام آن سال بمخالفت برخاسته بروسادهٔ سلطنت نشست، و با

۱ ـ درنسخهٔ «ح» : «وکوکب بختش کم کم شروع بدرخشیدن کرد .»

۲ ـ درنسخهٔ «ح» : «هشتم»

نقد قلب‌سکهٔ پادشاهی‌بنام خودزد. چون(۱) برادرش ازمضمون صدق مقرون « وَلاَ تَبْسُطْهاَ كُلَّ الْبسط فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً » (۲) عدول جسته ومانند نسیم‌در افشاندن زر و سیم باددستی کرد وبعطای آلاف الوف هر‌بی‌سروپای تنگ مایه را پرمایه ساخته، و این را کرم نامید، وبساط دیگر گسترده هر سفله را نواله‌خور اسم خانی وصدرنشین پشت بام‌رعونت وحکمرانی‌ساخته، صاحب منزلت و پایه گردانیده و این را تألیف قلوب اسم گذاشت.

شعر

چون عَلَم هر بی اصولی صاحب پیرایه شد
همچو منبر هر جمادی بود صاحب پایه‌شد.

از آذربایجان با جمعیّت موفور عازم خراسان گشته،بنه وآغروق را با علی شاه کور، که مقیّد و همراه داشت، بقم‌فرستاده، بعد ازورود بمنزل سرخه سمنان لشکریانش ، که هر روزکاسه‌لیس ظرف زمان دولت شخصی بودند، زهر بیوفایی‌درکاسه‌اش کرده، بعضی‌نزد شاهرخ و برخی باوطان خود شتافتند. ابراهیم‌شاه با طایفهٔ افغان، که با او موافقت ورزیده بودند، ناچار روانهٔ قم‌شده ، مستحفظان قم دربرویش‌بستند. ابراهیم‌خان افاغنه رابنهب شهر فرمان داده ، در کند و کوب و رفت وروب آن ساحت دلپذیر تقصیر نکرده قم‌را نمونهٔ‌شهرری‌ساخت. وافاغنه ازوجداشده‌عازم قندهار ودرعرض راه‌بهرولایت که رسیدندقتل وغارت‌نموده خراب‌ساختند. پس‌ابراهیم شاه‌از آنجاعطف عنان کرده براهنمایی‌عمواوغلی به‌قلعهٔ‌قلاپور تحصن‌اختیار کرد. اهل قلعه‌اورامقید وچگونگی‌رابدربار شاهرخ‌عرض‌نمودند. وحسب‌الفرمان شاهرخ درهمانجا اورااز‌دوچشم کوردر عرض راه خراسان بامر شاهرخ با دیدهٔ‌نابیناهلاك‌ساخته،ونعش‌اورا بارض‌اقدس آوردند، وعلیشاه‌بنه رانیز‌بارض

۱ ـ درنسخهٔ « ح » : « مثل »

۲ ـ سورهٔ ۱۷ ، ۳۱ ، معنی : « ونگشاآنرا تمام گشودن پس بنشینی نکوهیده پشیمان »

اقدس برد ودرروز ورود بقصاص خون شاهزادگان با دیده کور سررادر زیر پا دیده بی‌روان از عقب برادر روان شد . وچون بر بنی‌اعمام خود رحم‌نکرده و قطع صلهٔ‌رحم نموده‌بود، مضمون این شعر:

دیدی که خون ناحق پروانه شمع‌را
چندان امان نداد که‌شب‌راسحر کند.

ما صدق حالش گردید .

☆☆☆

چون غرض از تحریر این کتاب مجملی از مفصل افعال و کیفیت احوال و مملکت گیری و کشورستانی خاقان‌جهان گیر مغفوربود نه وقایع ایام بعد ازآن حضرت ـ گرچه از وقایع ایّام وکارهای آن خدیوجم احتشام هم ازهزاریکی‌واز بسیاراندکی‌مرقوم قلم شکسته رقم گشت ونهایت‌برسبیل اختصارمطّلعات امورخاقان سپهر اقتدار نگاشتهٔ خامهٔ اظهار گردید ـ لذا هرگاه صاحب دلی بهم‌رسد، مقدّمات بعد دولت نادری و کیفیت آشوب‌وفتنهٔ آن زمان‌را ،که از حد وحصر افزون وتقریرآن ازحوصلهٔ زبان قلم‌بیرون است ، تحریرخواهد نمود .

تعليقاتُ

ص ۱ ، سطر ۳ : مدبر [مُ دَ بْ بِ رْ] (اسم فاعل باب تفعیل) نگرندهٔ پایان کار . (از منتهی الارب) .

ص ۱، سطر ۴ : مقلب [مُ قَ لْ لِ بْ] (اسم فاعل باب تفعیل) . برگرداننده . (از منتهی الارب) .

ص ۱ ، سطر ۵ : مبسوط الید [مَ بْ سُوطُ لْ یَ دْ] (ترکیب‌اضافی ـ اضافه اسم مفعول بنایب فاعل) . گشاده دست .

ص ۱ ، سطر ۵ : مراهم [مَ رَ ا هِ مْ] (جمع، صیغهٔ منتهی‌الجموع). مرهم‌ها . مرهم : چیزیست که برجراحت می‌نهندتابهبودی یابد. (ازمنتهی‌الارب).

ص ۱ ، سطر ۵ : مراحم [مَ رَ ا حِ مْ] (جمع، صیغهٔ‌منتهی‌الجموع). مرحمتها، شفقتها ، الطاف . (ازمنتهی الارب).

ص ۱ ، سطر ۵ : التیام [اِ لْ تِ یا مْ] (مصدرباب افتعال ـ ثلاثی‌مجرد«لام») . به شدن زخم ؛ سازواری نمودن بین دوچیز.(از منتهی الارب)

ص ۱ سطر ٦ : مذاق [مَ ذَ ا قْ](اسم‌مکان).کام ، چشیدنگاه.(ازمنتهی‌الارب).

ص۱ ، سطر۸ : قدرقدرت [قَ دَ رْ قُ دْ رَ تْ] (ترکیب اضافی ـ اضافهٔ مشبه به بمشبه ـ مجموعاً صفت«اعلیحضرت»). قادر ، توانا ، قوی دست . (از ناظم الاطباء)

ص ۱، سطر ۸ : قضاتوان [قَ ضا تَ وَ ا نْ] (ترکیب‌اضافی ـ اضافهٔ مشبه‌به بمشبه ـ مجموعاً صفت برای «اعلیحضرت») . توانا ، قادر ، قوی .

ص ۱ ، سطر ۱۰ : فرازنده [فَ ر ا زَ نْ دَ] (اسم فاعل) . بالاکننده . (ناظم الاطباء) .

ص ۱ ، سطر ۱۱ : برازنده [بَ رَ ا زَ نْ دَ] (اسم فاعل) . چیزی که می‌برازد و می‌زیبد . (ناظم الاطباء) .

ص ۱ ، سطر ۱۳ : ترسی [تُ رْ سی] (صفت نسبی). چون سپر ، «تُرس» بمعنی سپر است .

ص ۱ ، سطر ۱۴ : **رمح** [رُ مْ ح] (اسم).نیزه . (منتهی الارب)

ص ۱ ، سطر ۱۵: . . . چون عرض بجوهر متصل . . . صورت ازهیولی منفصل:

ارسطوئیان را نظربراین‌است که انفکاك «هیولی»از«صورت» و « عرض » از « جوهر » جز در ذهن در وعاء دیگرمحقق نیست وبهیچوجه در عالم خارج این اتصال بانفصال نمی گراید .

ص ۱ ، سطر ۱۶ :**آوردگاه** [عا وَ رْ دْ گاهْ] (اسم مکان). محل‌جنگ وجدال، رزمگاه . (ناظم الاطباء) .

ص ۱ سطر ۱۷ : **ذابح** [ذَا بِ حْ] (اسم‌فاعل). کشندۀ حیوان وستور وچارپایان. (از منتهی الارب) .

ص ۱ سطر ۱۷ : **شاة** [شاَتْ] (اسم) . گوسفند نروماده . (منتهی الارب).

ص ۱ سطر ۱۷ : **مذبوح** [مَ ذْ بوُ حْ] (اسم‌مفعول) . ذبح کرده شده . (ازمنتهی‌الارب) .

ص ۱ ، سطر ۱۷ : **چاوشان**[چاُوشانْ] (اسم،جمع). برهان‌قاطع‌مفردِ آنرا«چاووش» ضبط کرده ونقیب لشکر وقافله معنی نموده است .

ص ۱ ، سطر ۱۷ : **صلا** [صَ لاْ] (اسم).فریادی که برای طعام دادن‌بدرویشان وفقیران یا فروختن‌چیزی کنند. (از ناظم الاطباء)

ص ۱ ، سطر ۱۹ : **نوال** [نَ وَا لْ] (اسم) . دهش ، عطا . (از منتهی‌الارب) .

ص ۱ ، سطر ۱۹ : **موايد** [مَ وَا ی دْ](جمع،صیغۀمنتهی‌الجموع).مفردآن‌مائده است‌ومائده بمعنی‌خوردنی وطعام وخوان‌آراسته بطعام‌می‌باشد.[اگر برسفره طعام‌نباشد خوان‌نامند]. (ازمنتهی الارب).

ص ۲ ، سطر ۱ : **دیهیم** [دَ یْ هی مْ] (اسم). تاجی که‌مخصوص پادشاهان‌است، تخت ، چاربالش-چتر. (برهان قاطع).

ص ۲ ، سطر ۱ : **شقه** [شُ قْ قَ] (اسم). پارچه ای که در سر علم‌بندند. (آنندراج).

ص ۲ ، سطر ۱ : طراز [طِ ـ یا ـ طَ رْ ا زْ] (اسم) . علم جامه .(آنندراج) .

ص۲، سطر۱ : لوا [لِ وا] (اسم). درفش لشکر کشان . عَلَم خُرد. (منتهی‌الارب) .

ص ۲ ، سطر ۲ : ضرغام [ضَ رْ غا مْ] (اسم).شیر بیشه ، مرد دلاور . (منتهی‌الارب)

ص۲، سطر۲: دهر [دَ هْ رْ] (اسم) . روزگار ، دنیا ، زمانه . (ازمنتهی الارب)

ص ۲ ، سطر۳ : غضنفر [غَ ضَ نْ فَ رْ] (اسم).شیر بیشه ، مرد درشت اندام ودرشتخوی.(از ناظم‌الاطباء).

ص ۲ سطر ۳ : قاآن [قاعان] (اسم) . پادشاه ذیشأن عظیم و عادل و سخی . لقب پادشاهان ترکستان وچین باشد . (ازلغت نامهٔ دهخدا) .

ص ۲ سطر ۷ : بیضاء [بَ یْ ضا ءْ](صفت‌مشبهه‌مؤنث). سفید .(ازاقرب‌الموارد). یدبیضاء بمعنی دست سفیداست ومعروف‌است که موسی چون کف دست خودرا بمردمان می‌نمایاند کف دست اواز سفیدی می‌درخشید و بدین سبب به « صاحب یدبیضاء » معروف بود

ص ۲ ، سطر ۸ : مهر آسا [مِ هْ رْ عا سا] (صفت مرکب).خورشید مانند(۱)

ص ۲ ، سطر ۹ : اکسیر [اِ کْ سی رْ] (اسم) . کیمیارا گویند وآن جوهریست گدازنده وآمیزنده و کامل کننده یعنی مس‌راطلامی کند.(برهان‌قاطع).

ص۲ ، سطر۹ : طلای دست افشار [طَ لا یِ دَ سْ تْ اَ فْ شا رْ] (ترکیب وصفی) . طلای خالص . (از ناظم الاطباء ذیل کلمهٔ زر در ترکیب « زر دست افشار ») .

ص ۲ ، سطر ۱۰ : ازلی [اَ زَ لی ـ یا ـ لی یْ] (صفت نسبی). منتسب بازل . ازل چیزیست که او را آغاز نیست . (از اقرب الموارد) .

ص ۲ ، سطر ۱۰ : لم یزلی [لَ مْ یَ زَ لی ـ یا ـ لی یْ](۲)(صفت نسبی) .آنچه

---

۱ ـ مهر+آسا ـ کلمهٔ«آسا» و«سا»دوپسوندمی‌باشند که‌ملحق بآخر اسم میشوند وصفتی دال برشباهت می‌سازند . رك .«حاشیهٔ برهان‌قاطع» .

۲ ـ این‌کلمه‌مرکب‌است‌از : لم + یزل + یاء نسبت . «یزل» مضارع مجزوم «یزال» می باشد .

او را آخری نیست ، جاوید .

ص ۲ ، سطر ۱۱: نهانخانه [نَ ها نْ خا نِ] (اسم مرکب) . خلوت خانه ، جاییکه در زیر زمین می‌سازند جهت نشستن در هوای گرم ، مخزن . (از ناظم الاطباء) .

ص ۲ ، سطر ۱۱ : ابداع [اِ بْ دا عْ] (مصدرباب افعال) . نو بیرون آوردن . (از منتهی الارب) .

ص ۲ ، سطر ۱۱ : دست پرور [دَ سْ تْ پَ رْ وَ رْ] (اسم مفعول مرکب مرخم) دست پرورده ، تربیت شده .

ص ۲ ، سطر ۱۱ : استفاضه [اِس ْتِ فاضَ] (مصدرباب استفعال) . طلب فیض کردن . (از اقرب الموارد) .

ص ۲ ، سطر ۱۱ جزیل [جَ زِ یْ لْ] (صفت مشبهه). کثیر ، بسیار فراوان . (از منتهی الارب).

ص ۲ ، سطر ۲۱ : غلیجایی [غَ لِی جا یی] (اسم‌خاص).این کلمه‌بصور«غلیجایی» و«غلجه‌ای »و«قلزایی»و«غلیزایی»و«غلزهٔ»آمده‌و نام‌طایفه‌ایست که‌درقندهار زندگی می کنند و ییلاق و قشلاقشان بحوالی آنجاست . در زمان سلطان محمودبعضی ازاثقال واحمال‌اوبوسیله این طایفه غارت شد وبراثرآن تعداد زیادی از آنها از دم تیغ او گذشتند . در دورهٔ تیمور نیز قدرت و قوت این طایفه قابل ملاحظه بود وطبق‌مدارکی که دردست است غلیجائیان دراواخر صفویه با دربارهلی‌سروسرّی داشتند وبتحریك وتوطئهٔ آنجا علیه‌حکومت مرکزی (ایران)بتحریك‌مشغول شدند که سرانجام بقیام میرویس کشید . دو تیره‌های «توخی» و«هوتکی» متعلق باین طایفه‌اند .

بتاریخ «سرجان ملکم»جلد اول ص۲۸۶و«تاریخ ایران سایکس» ص ۳۴۱ و « قاموس جغرافیایی افغانستان » ذیل کلمهٔ « قندهار » رجوع شود .

ص۲ ، سطر ۲۱ : ابدالی [اَبْ دالی] (اسم خاص).ابدالی نام طایفه ایست که به هرات سکونت دارند(۱).این طایفه پس از آنکه تسلیم نادر شدند در رکاب او سلحشوریها کردند . مشهور است دونفر از آنها یکی « سدو » از تیره « ماميزايى » و دیگر « احمد » از قبیله « بارکزایی » (۲) شکایت از حاکم خود نزد شاه عباس اول بردند. فصاحت و ذکاوت « سدو » آنچنان در شاه عباس موثر افتاد که حاکم ظالم را از آنجا برداشت و دونفر مزبور را بریش سفیدی ابدالی معین کرد.افرادنسل« سدو » بعد ها آنقدرنزد افغانان محترم شدند که اگر یکی از سدوزایی ها کسی را می کشت احدی حق شمشیر کشیدن براورانداشت . احمد شاه درانی سرسلسله پادشاهان کابل از سدوزایی است واونام «ابدالی »(۳) را به « درانی» براثر خوابی که درویشی دیده بود، گردانید. «بتاریخ ملکم» ص ۲۵۸ و ۲۸۶ و «سایکس» ص ۳۴۶ و «قاموس جغرافیایی افغانستان»ذیل کلمهٔ«هرات»و«دایرة المعارف اسلامی»رجوع شود.

ص۲ ،سطر ۲۱ : شیروان [شی رْ و اْ نْ](٤)(اسم خاص) . نام ناحیتی است وسیع در آنطرف رودخانهٔ ارس . حمدالله مستوفی آرد: از کنار آب « کر» تا«دربند

---

۱ ـ مرعشی می گوید : «فرقهٔ ابدالی بسال ۱۰۰۰ هجری از کوهستان کابل که مسکن اصلی آنها بوده بسبب بعضی حوادث بحوالی هرات آمده درآنجاسکنی نمودند وبطریق صحرانشینان ییلاق ایشان درحوالی بادغیس که ازسردسیرات آن ملك ودرضلع شمالی است می بود وقشلاق ایشان درضلع شرقی هرات که او به و شاقلان است تاضلع اسفزار که آن سبزار می گویند» رجوع به «مجمع التواریخ مرعشی » ص ۱۹ شود .

۲ـ « باریکزائی »

۳ ـ درتاریخ احمدشاه درانی علت تسمیه این قوم بابدالی چنین آمده است : ابدال لقب یکی از اجداد احمدشاه درانی است . این مرد مدتها درخدمت خواجه ابومحمد ابدال چشتی سیروسلوك کرد وچون بکمال رسیدآن بزرگوار لقب ابدال را باوعطاکرد و ازآن پس این نام براو وخاندان اوماند وسرانجام نام آن طایفه شد .

٤ ـ ضبط صحیح «شیروان » « شروان » [بفتح شین] است و خاقانی شاعر معروف منتسب باین ناحیه است واو دربیت زیر این ضبط را آورده :

عیب شروان مکن که خاقانی هست زان شهر کهابتداش شر است.

باب‌الابواب» ولایت «شروان» می‌باشد. شهرهای آن: باکویه، شماخی، فیروز آباد و شابران است.

(از «نزهت‌القلوب» مقالهٔ‌سوم‌ص۹۲، چاپ لیدن)

ص ۲، سطر ۲۱ : لکزی [لَ کْ زِ ی] (اسم خاص). این نام‌بصورت « لکزی » و « لگزی » و «لزکی» و «لزگی»[۱] نیز آمده‌است و آن نام‌قومی‌است که بقفقاز سکونت‌دارند. این‌طایفه‌براثر تنگی جاوحمله‌طوایف‌دیگرچون ترك وتاتار از داغستان‌مقر اصلی‌خود ترك جا کرده وبنواحی گرجستان وقومان ونقاط دیگر قفقازرفته‌اند. بعضی ازجغرافیانویسان نام « آوار » را که متعلق بیك قبیله آنهاست باشتباه اطلاق بر همهٔ‌این‌طایفه کرده اند. این طایفه‌مرکب از ۵۰ تیره وبسیار زیرك وجسور می‌باشند

(از قاموس الاعلام ترکی)

ص ۳، سطر ۲ : جوانکی[۲] [جاَنَ کی] (اسم خاص). نام تیره ای از هفت لنگ بختیاریست که بشمال خاوری اهواز بین ایزه (ایذه) و بهبهان و رامهرمز وهفتکل‌قشلاق‌دارند. این‌طایفه‌بسیارشجاع وبقدیم‌مصدرشرارتهاوطغیانهایی زیادی در صفحات جنوب شده‌اند رجوع‌به«عالم آرای عباسی» چاپ دوم صفحات ۵۰۳، ۵۲۵ و«فرهنگ‌جغرافیایی‌ایران‌جلد ششم» و«تاریخ‌بختیاری سردار اسعد» صفحات آخر شود

ص ۳، سطر ۲ : واقعهٔ سلطان محمد میرزا مشهور بخر سوار : «زبدة‌التواریخ» او را صفی میرزا ذکر کرده و سبب ملقب شدن او را به خر سوار چنین آورده است :

۱ ــ درمتن هردوضبط «لکزی» و«لگزی» رعایت شده است

۲ ــ ضبط این‌کلمه‌در«فرهنگ‌جغرافیایی‌ایران» و«تاریخ‌سرداراسعد» بدون«واو» آمده ولی‌در «عالم‌آراعباسی»ومتنهای «جهانگشا»با« واو» ضبط‌شده‌است‌چون حدس واومعدوله بودن‌آن‌میرفت‌ضبط قدیم(ضبط‌عالم آرا) رعایت‌شد.

« صفی میرزا نام که شاهزادگی را جعل کرده مدعی بود که ازاولاد صفویه و از پسرهای شاه سلطان حسین است و در محاصرهٔ اصفهان بصورت مبدل بیرون آمده وحال آنکه روزی که‌شاه سلطان‌حسین بفرح آباد نزدمحمود رفت اولاد او تمامی در عمارت دمورقاپو بوده مطلقامذکور نشد که‌شاهزاده یا دیگری از اصفهان گریخته باشد- بهرتقدیر مدتی در کوه گیلویه‌شهرت پیدا کرده وجمعیتی نموده وتاخت وتاز می کرد والاغ سوار میشد و لباس سیاه‌می‌پوشید ومیگفت که نذر کرده ام که تا افغان را برطرف نکنم اسب سوار نشوم ورخت سیاه رابیرون نیارم . غرض چندی که در کوه گیلویه بود مشهور بشاهزادهٔ خرسوار شده تا آنکه نواب سپهر رکاب شاه‌طهماسب‌ثانی که در خراسان بود ارقام‌باهل کوه گیلویه نوشته مردم آنجا او را گرفته بقتل رسانیدند. »

(از«زبدة التواریخ» نسخهٔ‌خطی کتابخانهٔ ملی شمارهٔ ۱۲۶۶)

ص ۳ ، سطر۴ : اربه چای[1] [اَ رْ پَ چایْ] (اسم خاص) . نام رودیست بحد ترکیه وروسیه و نزدیك قارص که پس‌از ۸۰ میل جریان از شمال بجنوب برود ارس می‌ریزد . (از لغت نامهٔ دهخدا)

ص ۳ ، سطر۵ : سلطانیه [سُ لْ طانی یَ] (اسم خاص) . نام یکی از دهستانهای حومهٔ شهرستان زنجان‌است که‌برسر راه زنجان وقزوین قرار دارد . چمن بزرگ سلطانیه درآنجاست . قصبه سلطانیه دارای آثارباستانی و۳٤آبادی بزرگ و کوچك می‌باشد .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد دوم) .

ص ۳، سطر ۵ : ابهر [اَ بْ هَ رْ] (اسم‌خاص). نام‌شهری‌است و«اعتمادالسلطنه»در وصف‌این‌شهرآورد: ابهردر۶۰هزار ذرعی‌غربی‌قزوین وچهل‌هزار ذرعی‌شرقی سلطانیه واقع‌است. درربع فرسنگی‌شهرقلعه خرابه‌ایست موسوم به «دارا».

۱ ـ این‌کلمه « آربه چایی » نیزآمده است .

بعرض شمالی ۳٦ درجه و ۲۰ دقیقه وطول شرقی ٤٥ درجه و ۲۲ دقیقه .
به « مرآت البلدان» جلد ۱ و« نزهت القلوب مستوفی » و«معجم البلدان » ذیل کلمهٔ «ابهر» رجوع شود .

ص ۳ ، سطر ٥ : کزاز [کَ زْ ز ا زْ] (اسم خاص) . یکی از دهستانهای بخش آستانه اراك است که بین « قره کهریز » و « سربند» و وسط بخش آستانه قرار داد . آب وهوای این ناحیه سردسیری است [۱]
(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۲)

ص ۳ ، سطر ۷ : صاین خانی [صاْیِ نْ خاْ نی] (اسم خاص) . نام طایفه ای از ترکمانانست که درنواحی قبچاق واسترآباد سکونت داشته‌اند. این طایفه کمتر مطیع حاکمی شده و فقط گاهگاهی سر باطاعت حکام استرآباد می گذارده‌اند. [۲]
ازحاشیهٔ نسخهٔ خطی«ط»ورجوع به«مرات البلدان» جلداول صفحهٔ ۵۳۰ شود.

ص ۳، سطر ۸ : فیلی [فِ یْ لی] (اسم خاص) . نام طایفه‌ای از لـران پشتکوه است . درسابق این نام بتمام لرستان کوچك[۳] اطلاق میشد .
(از تاریخ بختیاری سردار اسعد) .

ص۳، سطر۸ : اردلان [اَ رْ دَ لاْ نْ] (اسم خاص). نام طایفه‌ای از ایلات کرد ایرانست که درسنندج مسکن دارند. افراد این ایل بحسن خلق وجلادت معروفند[٤]

---

۱ ـ کزاز بدوران صفوی محل ایل بیات مقیم ایران بوده . و اسکندر بیك ترکمان می گوید ده‌هزارخانه‌ازاین‌ایل‌در کزاز و کرهرودسکنی‌دارند.(عالم‌آرای عباسی‌ص ۱۹٦ چاپ دوم)

۲ ـ میرزا مهدی خان در صفحه ۸ (همین کتاب) آنها را تابع خوارزم و ساکن قبچاق و جرجان می‌آورد .

۳ ـ سابقاً حدود لرستان کوچك ازجنوب دزفول و ازشمال کرمانشاهان وازمشرق آبدز واز مغرب سرحد عثمانی بود و کبیر کوه آن را بدو قسمت پیشکوه و پشتکوه تقسیم می کرد .
(تاریخ بختیاری) .

٤ ـ آقای پور داود این کلمه رامرکب از«ا ر د» بمعنی درستی و راستی و پارسایی و «لان» مزید موخر می‌دانند . (از فرهنگ ایران باستان)

(از لغت‌نامهٔ دهخدا)

ص۳، سطر ۱۴ : جمالیه[جَ ما لِی یَ](صفت‌نسبی)[1]. ترکیب‌وصفیِ «صفاتِ‌جمالیه» بصفاتی اطلاق می‌شود کـه ذات باری تعالی بـآن ها متصف می‌باشد . چون قدمای‌ثمانیه.

(از حواشی شرح تجرید قوشچی نسخهٔ خطی نگارنده)

ص ۳، سطر ۱۴ : جلالیه [جَ لالی یَ] (صفت‌نسبی) ترکیبِ وصفیِ «صفاتِ‌جلالیه» بآن صفاتی اطلاق‌می‌شود که ذات‌باری‌برتر ازآنست که‌تا بدانها متصف‌شود. (از حواشی شرح تجرید قوشچی‌نسخهٔ خطی نگارنده).

ص۳، سطر۱۵ : کلك [کِ لْ كْ] (اسم). هرنی‌میان کاواك، نی قلم کتابت . (ازناظم الاطباء) .

ص ۳، سطر ۱۵ : بدایع[بَ دا یِ عْ] (جمع‌بدیعة). چیزهای‌نادر، امورعجیب. (از منتهی الارب) . چیزهای تازه .

ص۳، سطر ۱۸ : صفدر [صَ فْ دَ رْ](صفت، اسم)[2]. آنکه صف‌لشکرراازهم‌درد . (از آنندراج) . بهادر،دلیر، صف شکن .

ص۴، سطر ۱۵ : اودئیل [اُ وْ دْ ئی لْ] (اسم). سال گاو . توضیح آنـکه منجمان ترکستانرا دوریست که بردوازده می گردد وبنام دوراثنی‌عشری معروفست . دربن‌دور هرسال‌بنام جانوریست ابتداءِ این دور از بودن آفتاب در نیمه دلو می‌باشد و اسامی آن‌ها بدینقرار است :

۱ـ سیچقان‌ئیل (سال‌موش).	۲ـ اودئیل (سال گاو).
۳ـ بارس ئیل (سال‌پلنگ).	٤ـ توشقان ئیل (سال‌خرگوش) .
٥ـ لوی ئیل (سال‌نهنگ).	٦ـ ئیلان ئیل(سال مار) .
۷ـ یونت‌ئیل (سال اسب) .	۸ـ قوی ئیل (سال گوسفند).

۱ ـ جمالیه=جمال+یاء نسبت+ تاء تأنیث .

۲ ـ صفتی است که گاه بجای موصوف می‌نشیند .

۹ـ پیچی ئیل (سال‌میمون). ۱۰ـ تخاقوی ئیل (سال‌مرغ).
۱۱ـ ایت ئیل (سال‌سگ) ۱۲ـ تنگوزئیل (سال خوك).

(از ناظم الاطباء)

ص ۴، سطر ۱۵ : قیام میرویس را بعضی از نسخ‌در «اودئیل» وبعض دیگر در «سیچقان ئیل» ضبط کرده‌اند . از آنجا که این قیام بسال ۱۱۲۱ هجری اتفاق افتاد و سال ۱۱۲۳ هجری - سال کشته شدن خسرومیرزا- مطابق‌باتوشقان‌ئیل‌است. سال ۱۱۲۱ حتماً اودئیل‌خواهدبود زیرا ازتوشقان‌ئیل‌چون‌بقهقرا رویم‌ابتداء «بارس‌ئیل» وسپس‌به «اودئیل» می‌رسیم .

ص۵، سطر ۱: ۱۲: کری [کَا کَ ر ی](۱) نام فرقه‌ای‌ازافاغنه‌است که‌درحوالی «فوشنج» و «شرح رباط» مشرق‌رویه قندهارزیست‌می کرده‌اند.

(ازمجمع التواریخ مرعشی‌ص۵)

ص۵، سطر ۱ : ده شیخ [دِ هْ شِ یْ خْ] (اسم‌خاص) . نام قریه ایست درسه یاچهار منزلی قندهار (۲)

(از مجمع التواریخ مرعشی ص۶)

ص۵، سطر ۷ : سال کشته شدن خسروخان گرجی را ، درحوالی قندهار ، جهانگشا «۱۱۲۳» هجری قمری ذکر کرده ولی مرعشی «۱۱۲٤» و کلمهٔ «خسرو میرزا» (۳) را ماده تاریخ آن آورده است .

(از مجمع التواریخ‌مرعشی ص ۱۷)

ص۵، سطر۱۵: قیام میرویس(٤) ومحمودغلیجایی: چون‌حمله‌غلیجائیان‌برهمزن تاریخ چند صد ساله صفویان‌است‌واصفهان مدتها دردست افغانان‌بآتش‌بیداد سوخت‌ذیلاً قضیهٔ شورش‌آنها ازمنابعی غیر «جهانگشا» آورده می‌شود :

۱ ـ قاموس جغرافیایی افغانستان از ذکر این نام ساکت است .
۲ ـ قاموس جغرافیایی افغانستان این ده را ذکر نکرده است .
۳ ـ خسرومیرزا مساوی «۱۱۲٤» است .
٤ ـ درمجمع‌التواریخ این نام امیراویس آمده است (صفحهٔ ۲) .

همایون پادشاه هند بسال ۹۵۲ هجری قندهـار را تصرف و بشاه طهماسب اول صفوی، حامی خود، تقدیم کرد . ولی بعدازین پیشکش خود منصرف شد وهدیه خود را پس گرفت . شاه عباس اول چندی بعد این‌ناحیه را تسخیر کرد وتازمان مرگش قندهار جزو ایران بود . بعداز شاه عباس اول قندهار دوباره از کف ایرانیان خارج گشت،تا آنکه شاه عباس دوم باز آنرا ضمیمه ایران کرد. واین‌بار تا دورهٔ شاه‌سلطان حسین در کف ایرانیان باقی ماند.

در دورهٔ شاه سلطان حسین قندهاریان دست بشورش زدند و دولت ایران مجبورشد « وختانگ » گرجی معروف به گرگین را بالقب شاهنواز خان‌حاکم قندهار کند . گرگین‌خان‌با کوشش‌وقساوت زیاد شورش اهالی را سرکوب کردوآنقدر درظلم وستم پیش‌رفت که قندهاریان بناچار هیئتی از طرف خود بتظلم نزد دربار اصفهان‌فرستادند وازتجاوزات گرگین‌شکایت بشاه‌بردند. گرگین پس‌از اطلاع ازین ماجری درمقام انتقام برآمد ودست باعمال شدیدتری‌زد . ازآن جمله میرویس نام راکه‌ازبزرگان وکلانتران قندهار[1] بودتحت‌الحفظ باصفهان فرستاد وبدربار نوشت کـه برای سکون قندهـار لازم است میرویس در اصفهان[2] شهربندباشد

میرویس چون باصفهان رسید.بواسطه کفایت و درایت خـود[3] در دربار راه‌یافت وبراثرآن‌توانست اجازه زیارت بیت‌الله[4] را ازشاه اخذ کند وبسوی کعبه بشتابد . درسفر حج چون سنی بود دست خطی اززعمای‌تسنن

---

۱ ـ مجمع التواریخ مقر امیراویس را قلات غلزه‌ای (کلات غلجایی) که مابین غزنین و قندهار است ذکرمی‌کند.(ص ۳).

۲ ـ مجمع التواریخ می‌گوید : «امیراویس خودش بقندهار برای تظلم رفت . » (ص ٤) .

۳ـ مرعشی‌می‌گوید:«رابط‌بین‌امیراویس‌ودربارصفوی محمود آقای‌خواجه‌سراناظر کارخانجات شاه سلطان حسین‌صفوی بود . وامیراویس باهدیه نمودن چند تخته شال‌کشمیر ونفایس‌اقمشه بلاد هندوستان در دربار راه پیدا کرد . » (از مجمع‌التواریخ ص ٤) .

٤ ـ مرعشی‌مسیرحرکت اورا شیراز وبحرین وقطیف ولحسا وسپس مکه ذکرمی‌کند .

گرفت مبنی براینکه قتل‌شیعیان ونابود ساختن آنها از واجبات استواین دستخط چنانکه بعداً خواهیم برای میرویس بسیار سودمند افتاد.

چون میرویس باصفهان برگشت‌نظرسفیرروس رانیزبخودجلب کرد وباو حالی‌نمود که دولت‌ایران‌قصد حمله به گرجستان رادارد و گرگین‌خان یکی از عوامل این ماجری است. دربار ایران پس از چندی میرویس را بکلانتری‌قندهارمنسوب کرد واورا درسال ۱۱۲۰ هجری‌قمری‌بدون آنکه گرگین‌خان را عزل کند به قندهار روانه ساخت.

گرگین چون از ورود میرویس بقندهار اطلاع یافت عمل دولت را نوعی توهین بخود دانست وبرای‌خفت میرویس دختر او را تقاضا کرد(۱)

---

۱ - مرعشی‌صحبتی ازین تقاضا نمیکند ومی گوید:میرویس چون بقلات رفت باب مراوده باسران طایفه غلیجایی گشود و عهد ومیثاق از آنهاعلیه گرگین‌خان گرفت وبخفیه بجماعت کاکری کس فرستادو آن‌هارا ترغیب بشورش کرد.» وبگرگین‌خان اظهار نمود که این‌جماعت بسیار شریر و مفسدند وتاقلع‌مادهٔفسادایشان کرده‌نشود فتنه‌فرونخواهدنشست. باید که‌سپاه ولشکرجمع‌نموده برسر ایشان رفت. بهمین اراده گرگین‌خان از فتنهٔ قندهار با عساکرخود برآمده و بجمیع سرکردگان و سرداران قندهار از افاغنه و بلوچ و غیرهم احکام فرستادکه باید در اردوی اوحاضر شوند. امیر اویس نیزنصف سپاه خودرا که بقدر دوسه هزار بودند طلب داشته ازنظر گذرانید وسان‌آنها نموده و سه چهارهزارسپاهی مستعدکارآمدنی خودرا نوشته فرستادکه مستعد وحاضر بوده هروقت خبر کنم دومنزل یکی کرده خود را بتعجیل برسانند وچون‌شاهنواز خان باسپاه خود بقریه ده شیخ که سه چهار منزلی قندهاراست رسید. بمصلحت امیر اویس وغیره سرداران برادرزادهٔ خود اسکندر میرزا که درمیان فرقهٔ گرجیه به الکسندل میرزا مشهوربود سرفوج نموده باعمدهٔ سپاه خود برسریاغیان کاکری فرستاد وجمیع سر کرده ها را که سرخیلان فوج قندهار بودند بگرو نزد خود در آنجا نگاهداشت بتمهیدآنکه اگر سرداران همراه فوج باشند شاید در جنگ کوتاهی نموده گریخته به وطن خود روند واگر درنزد اوحاضر باشند بازتدارك ممکن‌است ومنجمله باآنها امیر اویس نیز بود وچون‌عمدهٔ فوج برسرمهم‌رفتند وقدری‌شاگردپیشه‌وعمله‌کارخانه‌جات وچند نفرمعدودی ازیوزباشیان باگرگین‌خان باقی ماندند. امیراویس اول شخصی را بعنوان خفیه نزد سرکردگان فرقهٔ کاکری فرستادکه شما مقدمه را طول داده گاهی دم ازصلح وگاهی دم از جنگ زنید تامن دراینجا کار به مدعی‌سازم. آنگاه شخص دیگری را بنزد فوجی که درملك خود گذاشته بود فرستادکه خود را به تعجیل تمام درعرض سه چهارروز بمن‌رسانید.

چون لشکر اونزدیك رسیدند بقدر دوصد سوارکارآمدنی ازآن عسکربعنوان خفیه طلبید و

بقیه درصفحهٔ بعد

میرویس پس ازین تقاضا رؤسای غلیجایی را فراهم آورد و بآنان فتوای علمای سنی را دربارهٔ قتل شیعیان نشان داد آنها بنان و نمك و شمشیر و قرآن هم قسم شدند که سزای این حاکم ظالم مسیحی را با شمشیر بدهند.

میرویس پس از اخذ میثاق ازسران غلیجایی وارد عمل شد و بنای مکر گذاشت. دوشیزه زیبایی را بعنوان دختر خود نزد گرگین فرستاد وبا این عمل گرگین را بخود برسرمهر آورد و رشته محبت را آنقدر تاب داد تا آنکه گرگین را بمیهمانی بباغی در خارج قندهار دعوت کرد. چون گرگین درآن باغ میهمان میرویس شد، میزبان وهمقسمانش برمیهمان و اتباعش شمشیر راندند. وپس ازاین قتل میرویس لباس گرگین خان را پوشیده با اسب او بقلعه قندهار آمد، وبی آنکه ایجاد سوء ظنی کند در قلعه وارد وبآنجا متمکن شد. بعد بکمك سایر همشهریهای خود پادگان ایرانی و گرجی را غافلگیر کرده همگی را ازدم تیغ گذراند وخود کوس حکومت قندهار را زد(۱)

۱ ــ «مرعشی» طرز ورود میرویس رابقندهار چنین شرح میدهد:
«آنگاه امیراویس اسباب و یراق ولباس فوج گرگین خان را بافاغنه خودپوشانیده بهیئتی که گرگین خان در سواری میبود خودرا آراسته متوجه قندهار گردید و بمردم خود تأکید نمود که هر کس پیشتر ازفوج اومتوجه قندهار شود او را بکشند وراه هارا بنحوی سپرده وبند نمود کـه هیچکس نتوانست این خبررا باطراف رساند وشب وروز تاخته هیچجا آرام نگرفت تاآنکه شب سیم ربعی ازشب گذشته خودرا بقندهار رسانید وپیشتر دو کس را فرستاد تاخبرنمایند که خان رسید.
مردم قلعه چون ازدور ایشیك آقاسیان مندیل بسر و کتلها و شاطران ومشعلچیان را بهیئت سواری گرگین خان دیدند یقین کردند که گرگین خان خواهد بود وقتی دروازه راگشودند امیراویس بتعجیل تمام بی توقف خودرا باندرون دروازه انداخت و کشیکچیان و دروازه بانان را بزیر تیغ گرفتند

بقیه در صفحه بعد

خود در وقت رسیدن آن قشون که قریب نصف شب بود سوارشده درحرم سرای گرگین خان آمد. بقولی آنکه بی محابا برگرگین خان ریخته اورا دستگیر نموده و بروایتی اینکه بدست خواجه سرا بگرگین خان پیغام فرستاد که خبرموحشی ازفوجی که برسر یاغیان رفته بمن رسیده باید بندگان خان زود تشریف آرند که عرض نمایم وتدارکی که درخور آن باشد کرده شود. چون گرگین خان ازحرم بیرون آمد اورا دستگیر کرده همان دم بدست مرادنام افغانی که گویند خنثی بود بقتل رسانید ودرهمان گرمی بخیمهٔ یك یك سرداران رفته بحیله همه آنهارا بقتل آورد.» ــ چنانکه ملاحظه میشود قول مرعشی دراینجا بخلاف اقوال تاریخ نویسان دیگر است.

یکدسته از سوار نظام گرجی که در حدود ششصد نفر بودند، در وقت وقوع این حادثه در شهر حضور نداشتند. سه روز بعدوقتی که بشهر مراجعت کردند چون گرگین‌خان را کشته یافتند، بادفاع دلیرانه‌ای ازخود خود را بخراسان (۱) رسانیده دولت ایران را از سانحهٔ گرگین خان با خبر ساختند.

دولت ایران بعداز سانحه فوق در ازاءِ آنکه بسرکوبی افغانان پردازد با آنها از در مصالحت درآمد و سفیری نزد میرویس بجهت سازش فرستاد. میرویس روی موافقت نشان نداد وبسفیر ایران گفت:«ساعت انتقام فرا رسیده تا تلافی نکنیم ازپای‌نمی‌نشینیم».دربار شاه سلطان حسین ناچار شد که‌برای‌تنبیه‌غلیجاییان کیخسروخان(۲) گرجی برادرزاده گرگین‌خان

۱ - مرعشی می‌گوید: «چون این خبربلشکر الکسندل میرزا رسیدآنچه افاغنه همراه او بودند واز توابع میرویس، فرارنموده ملحق‌بفرقه کاکری شده باتفاق‌آنها نزد امیر اویس آمدند و الکسندل میرزا باسپاه قزلباش بتعجیل تمام متوجه قندهار گردید که شاید قلعه را بتدبیری بدست آرد.چون بحوالی قلعه رسید در قلعه را مسدود ودست تصرف خودرا ازگرفتن آن‌قلعه‌کوتاه دید. لاجرم بیرون قلعه فرود آمد و پیش از آمدن الکسندل میرزا امیر اویس چون توابع و لواحق گرگین‌خان را با نعش او ازده شیخ همراه خود بقندهارآورده بود به الکسندل میرزا از روی‌مکر پیغام فرستاد که من این‌کار را بسرخود نکرده‌ام بلکه وقتی که دراصفهان بودم امرای پادشاهی مرا نوید حکومت قندهار بشرط قتل گرگین خان داده بودند. الحال من منتظر ورود فرمان ایالت قندهارم وآن عنقریب خواهد رسید. شمارا بهترآنست که قبایل وبازماندگان عم خودرا با نعش‌او گرفته باصفهان روید.

الکسندل میرزا ناچار تن باین‌سخن در داده تابوت عم خودرا باعورات وقبایل برداشته‌روانه هرات گردید. این وقایع درسال ۱۱۲۲ هجری وقوع یافته بود.» (مجمع‌التواریخ صفحات۷و۸)

۲ - مرعشی عزیمت خسروخان‌را بصوب قندهار وشکست ارتش ایران را مفصلاشرح میدهد وما برای تبیین‌امرذیلا قول‌او را می‌آوریم: بقیه در صفحه بعد

وقلیلی ازسپاه که درشهرمانده بودند اکثر درخواب وبعضی نیم‌خواب حیرت وبهت آنهارا در ربوده و تمام قلعه مسخر شد، هر که دست برآورد کشته گردید و کشیکچیان برهمه خانه هـای سرداران فرستاد آنچه متعلقان گرگین‌خان بودندهمه را حبس وقیدنمود وجمیع اموال واسباب وکارخانجات ونقد گرگین‌خان را ضبط نمود وبتصرف درآورد ودرقلعه را محکم کرد وباطراف وجوانب نزدقبایل افاغنه وغیرآنها، هر که راگمان معاونتی‌داشت، بوعده‌های جمیل وامیدواری‌ها بنزد خودطلبید.»

را روانه قندهار کند. کیخسرو در ابتداء میرویس را شکست داد و کرسی نشین اورا محاصره کرد وبراثر محاصره شدید او افغانـان از درپـوزش در

«شاه سلطان حسین و ارکان سلطنت او خسرو میرزا برادر زادهٔ گرگین خـان را بخطـاب سپهسالاری و سرداری سپاه قندهار مفوض نموده ، باتفاق جمیع امرای خـراسان و حاکم هرات و علیقلیخان حاکم کرمان با قریب پنجاه هزار سوار و پیاده و توپخانه و خزاین وآنچه لازمهٔ جنگ بود همراه نموده روانه قندهار نمودند وخسرومیرزا بعد طی مراحل ومنازل از راه خراسان ومشهد مقدس وهرات بکنار رود هیرمند که سه چهار فرسخی قلعهٔ قندهار است رسید و امیر اویس پیش‌از ورود خسروخان با لشکر وجمعیتی که موافق استعداد و توانایی او بود ازقلعهٔ قندهار برآمده کنار رود هیرمند را سیبه بسته سد راه عبور لشکر خسروخان گردیده بود .

چون خسروخان بآنجا رسید عبور لشکر او دشوار گـردید ، بقدر یـك هفتهٔ هر دو لشکر روبروی هم نشسته بودند که درین بین خبر به امیر اویس رسید که سرکردگان فرقهٔ ابدالی باپنج شش هزار سوار مستعد بمعاونت و مدد خسروخان می‌آیند. چون فیمابین فرقهٔ ابدالی و غلزه‌ای عداوتی از سابق بود امیر اویس را از غایت جلادت و دلیری بخاطر رسید کـه بقدر سه چهار هزار سوار جرارکارآمدنی یکه‌تاز برداشته بی‌خبر برسر راه ابدالی رود وآنها را دربین راه شکست داده تار و مار نماید ودراینجا کنار رود هیرمند کـه سیبه‌ها درکمال مضبوطی است عبور لشکر قزلباش نخواهد شد .

بهمین عقیده فوج خود راگذاشته با لشکر انتخابی شباشب بی‌خبر برسر فرقهٔ ابدالی رفت و شب دوم وقت سحر علی‌الغفلة شبیخون بر فرقهٔ ابدالی زد و جمع کثیری ازآنها را با چندسردار بقتل رسانید و سایر سپاه ابدالی را متفرق گردانید . و درین بین روز دیگر از لشکر امیر اویس یك دوکس ازرعایای قندهارشیعه‌مذهب که افاغنه‌آنها را «فارسی زبان» می‌گویند ازجای دوردست ازآب گذشته خودرا بلشکر خسروخان رسانیدند ونزد خان رفته ظاهر نمودند که امیر اویس‌دیشب بقصد شبیخون فرقهٔ ابدالی رفته در لشکر حاضر نیست و سپاه‌کارآمدنی او همراه اوست ، در اینجا مردم ناکاره بی‌سردارند ، فرصتی به ازاین بدست نخواهدآمد ، بهتر اینست که بجلدی وچالاکی‌از دریا عبور نموده خود را بقلعهٔ قندهار باید رسانید و در قلعه نیز فوج چندانی از افـاغنه نیست و رعایا ومردم فارسی زبان همگی منتظر و دست بدعایند که هروقت لشکر قزلباش برسد از اندرون معاونت نموده در قلعه را بر روی فوج قزلباش گشایند .

خسروخان بمحض شنیدن این خبر بتعجیل از رود عبور نموده وفوج امیر اویس بسبب بی‌سرداری ممانعت نتوانست کرد وبهمین نحو پاشنه‌کوب خودرا بقلعهٔ قندهار رسانیدو بمحض رسیدن بعضی از سرداران فوج داخل دروازهٔ قلعه شدند و افاغنه‌ای که در قلعه بودند بسبب نبودن‌سردار و غلبهٔ حیرت ازین واقعه وهجوم رعایا و فارسی زبانان اندرون قلعه ازآنها حرکتی نتوانست شد.

درین بین اولا و بالذات تقدیر در مشیت الهی و ثانیاً بتدبیرات ناقصهٔ بعضی از مشیران کـه بخسروخان گفتند که اگر شما باین سهولت تسخیر قلعهٔ قندهار نمایید واین خبر بحضور پادشاهی رسد متصدیان وکارکنان پادشاهی از شما بازخواست خزانه ومحاسبهٔ خرج آنها را خواهندخواست

آمدند وتقاضای تسلیم کردند ، مشروط براینکه عفو عمومی در باره آنان صادر شود . کیخسروخان که تشنه انتقام بود این شرط را نپذیرفت و گفت

واین معنی موجب وهن احوال‌شما وقلت منافع خواهد بود. بهترآنست که بالفعل مردمی که‌داخل قلعه شده‌اند باز باید طلبید ومقدمهٔ محاربه را طول باید داد تا صعوبت این امر در نظرها موجب عظم این‌کار گردد ودست‌آویزی برای خرج خزاین بدست‌آید . خسروخان ازبخت‌بر گشتگی وسوء تدبیر مردم را از دروازهٔ قلعه بقهر وجبر باز گردانید. و درین بین امیر اویس وقت شب چون بعد از جنگ با ابدالی فتح کرده مراجعت نمود لشکر خود را در جای خود نیافت وهم وهراس بر او مستولی گردید ، میخواست از همانجا روانهٔ قلات علزه‌ای، که مسکن اصلی‌او بودگردد ، بعضی از افاغنه که رفیق او بودند گفتند که مصلحت دراین است که اول تحقیق باید کرد کـه بر قلعهٔ قندهار چه‌آمد اگر بتسخیر قزلباش درآمده باشد، چنانکه ظاهرظن وگمان همین است، پس گریختن و خود را بمساکن خود رسانیدن سهل است واگر صورتی دیگر گرفته وبتصرف قزلباش در نیامده باشد، هرچند این‌معنی ظن‌ضعیفی است' پس‌چرا باید رفت وبفتح‌وظفر امیدوار باید بود بهمین‌خیال جاسوسی را بطرف قلعه فرستادند ، در اندك وقتی جاسوس مراجعت نموده بر کیفیت حادثه اطلاع داد . فی‌الفور امیر اویس از راه «دروازهٔ ماشوری» که پشت قلعه است خود را شباشب باندرون قلعه رسانیده و سجده شکر بجاآورده بفتح وغلبه خود متیقن گردید وهر برجی بسرداری وهردروازه‌ای بسالاری مقرر گردانید و خود روز و شب مسلح و مکمل بر دور قلعه می گردید و مردم را تشجیع می کرد و می گفت عنقریب فتح وظفر نصیب من خواهد شد واین قوم‌را اگر فتح درنصیب بود قلعهٔ گرفته را از دست نمیدادند .

ازین جانب خسروخان اطراف وجوانب قلعه را بر سپاه قسمت نموده وهرسرداری را درسیبهٔ مقابل‌دروازه مقررنمود چنانکه خوددربرابر«دروازهٔ بابا ولی»فرودآمد وعلی‌قلیخان حاکم کرمان را درسیبهٔ برابر «دروازهٔ خواجه اویس قرن» مقرر کرد وفرقهٔ گرجیه راکه عمده سپاه اوبودند نزدخود درسیبهٔ «دروازه بابا ولی» وکوه «چهل زینه» تعیین‌نمود وفرقهٔ قاجار وغیره سپاه خراسان را درسیبهٔ «ماشوری» و «دروازه خواجه خضری» نشانید وبهمین ترتیب سپاه اوبفکرنقب زدن سیبه وپیش‌بردن روز وشب سرگرم گردیدند .

اما خسروخان باعتبار غلبهٔ غرور و بخاطر نیاوردن سپاه افغان در امر قلعه‌گیری مساهله و مماطله می‌نمود وبخاطرداشت که‌هروقت که بخواهدباندك توجهی‌قلعه را می‌تواند مستخلص کرد واز طرف افاغنه چون دیدند که سپاه قزلباش درکمال سستی وبی‌اعتنائی‌است چندین‌بار ازقلعه برآمده گاهی درشب وگاهی در روز دستبردهای نمایان می‌نمودند. چنانکه چندین مرتبه برسیبه‌ها ریخته هر مرتبه صد و دوصدکس ازمردم سپاه‌را بقتل رسانیده همچون برق لامع خودرا بقلعه میرسانیده و از اندرون قلعه نیز شب و روز متواتر و متوالی گلولهٔ توپ و تفنگ مانند ژاله وبرق بر سپاه و لشکر بیرونی میریخت وهرروز جمعی کشته وزخمی می‌شدند وامیراویس باطراف وجوانب کوهستان بالوس افاغنه خطوط نوشته آنها را تحریض بر دزدی و راهزنی و تاراج نمودن قافله‌ها که بلشکر و اردوی خسروخان می‌آمدند می‌نمود وهرجاکه‌سپاه خسروخان برای تحصیل‌آذوقه باطراف‌میرفت

جز تسلیم بلاشرط بهیچ تسلیم دیگر تن نمی‌دهم. میرویس که مرگ روباروی را می‌دید، مردانه کوشش کرد و چون فصل تابستان رسیده بود و قحطی و گرما

اکثر از دست افاغنه شکست خورده بر می‌گشتند وکاری ازپیش نمیرفت وسپاه قزلباش از دوجهت با خسروخان یکدل وموافق نبودند یکی آنکه ایشان مسلمان و او گرجی بود هرچند درظاهراظهار اسلام نموده بود اما باطناً باطریقهٔ اسلام و مسلمانی آشنایی نداشت زیرا که سرداران سپاه اوهمگی گرجی و بر مذهب قدیم خود بودند وهرروز در مجلس او که شیلان و سفره کشیده می‌شد بطریق کفار گرجستان لحم خنزیر وخمر علانیه می‌خوردند وسر کردگان سپاه قزلباشیه بایست زیردست سرداران گرجی بنشینند و بخاطرهای ایشان این معنی گران می‌آمد. دوم آنکه خسروخان بسبب غرور اعتناء باحوال سرداران قزلباش نمی‌نمود و در داد ودهش وطلب و تنخواه نیز کوتاهی می‌کرد و باندك تقصیری سرداران سپاه را خفیف و بی‌عزت می‌نمود.

بسبب این جهات تمام سپاه دل‌شکسته وآزرده بودند و تن بجنگ نمی‌دادند چنانکه روزی از روزها یکی از بنی‌اعمام خسروخان که سردار عمدهٔ گرجستان بود با علی‌قلیخان حاکم کرمان سواره ایستاده بودند که ازطرف «دروازهٔ خواجه‌اویس‌قرن» قدری سپاه‌افغان ازقلعه برآمده وازتخته پل‌گذشته برسر سیبه‌ای از سیبه‌ها ریختند و فیمابین اهل سیبه و افاغنه جنگ درگرفت و چون بعضی از اهل سیبه برای حوائج خود باردو رفته بودند در سیبه جمعیت قلیلی بود، فرقهٔ افاغنه دوفرقه شده نصفی‌برسر سیبه ریخته بودند ونصفی دیگر بر سر راه اردو، درجاهای‌پست وبلند کمین کرده بودند که اگر کسی از اهل لشکر بمدد سیبه‌آید مانع آیند و از بالای بروج گلوله توپ و تفنگ مثل تگرگ آتشین می‌ریخت. سردار گرجی بغیرت‌آمده بعلی‌قلیخان تکلیف رفاقت نمود که خود را بمعاونت مردم سیبه باید رسانید. علی‌قلیخان تساهل‌نموده سردار گرجی از فرط تهور وغیرت با قلیلی از مردم که همراه داشت اسب انداخت و او را معلوم نبود که در بین راه افاغنه سد راه‌اند. چون وسط راه رسید فرقهٔ افاغنه از اطراف و جوانب در آمدند و با او دست بگریبان شدند. از بالای بروج نیزتوپ وتفنگ بی‌نهایت سر دادند چنانکه درآن روز ازاهل‌سیبه که اکثر لشکر گرجی بودند کم کسی جان بدر برد وهمگی مقتول گردیدند. این معنی موجب هراس عظیم بر دلهای سپاه قزلباش گردید وخسروخان علی‌قلی‌خان را در موقف طعن وتشنیع‌واهانت درآورد و گفت که بنی عم مرا تو بقتل رسانیده‌ای نه افاغنه.

دراین بین فصل تابستان روی داد وبسبب نرسیدن آذوقه و قلت ورود غلات گرانی درلشکر بهم رسید علاوهٔ آن وبا و بیماری درمیان لشکر پیدا شد. رفته رفته‌کار بجایی رسید که خسروخان ومردم لشکر را معلوم گردید که دراین سال باین پایه مردم فتح قلعهٔ قندهار ممتنع است باید که رفته درهرات ومشهد که ییلاقات خوش هوا دارد فرودآمده فکر لشکر جدید و سپاه تازه زورنموده باز مراجعت کرد.

چون این‌خبرشهرت یافت، بامیراویس‌رسید ازراه‌مکروحیله عرضی‌متضمن معاذیری‌چند که منجملهٔ آنهااین‌بود که‌بسبب‌بدسلوکی گرگین‌خان ازمن‌این‌حرکت‌شنیع روی‌داد وبالفعل‌برجان‌خود ترسانم اگر نواب‌خان متعهدجان وناموس‌من‌شوندآنچه دست‌مکنت من‌بآن برسدآنراپیشکش‌نموده‌و

بارتش ایران بیداد می کرد. حمله مجدد میرویس موجب گسیختن اردوی ایران و کشته شدن کیخسروخان شد. واز ۲۵ هزارتن قشون ایرانی فقط هزارتن جان بسلامت بردند بعدازین حادثه اعیان دولت و شاه سلطان حسین صفوی محمدزمان خان(۱) قورچی باشی را بالشکری گران بسر کوبی میرویس فرستادند. محمد زمان خان پس ازعزیمت ازاصفهان درحوالی خراسان جان بقابض ارواح سپرد.

مجموع این حوادث کار میرویس را مستحکم کرد وموجب شد که او تاسال ۱۱۲۷ هجری قمری بی دغدغه فرمانروای قندهار باشد. درسال ۱۱۲۷(۲)

۱ ـ درتاریخ ایران سایکس این نام «محمد رستم» آمده .

۲ ـ مرعشی آنرا یکی ازشهورسال ۱۱۲۸ یا ۱۱۲۹ هجری قمری ذکرمی کند (ص ۱۸) .

قلعهٔ قندهار را سپرده بهرچه ازآن جانب مأمور شوم بجاآرم وبالفعل اگر مطمئن از نواب خان شوم آمده پابوس می نمایم وعذر تقصیرات خود می خواهم وچون عیال واطفال افاغنه همگی در قلعه اند هرگاه نواب خان چند منزل از قلعه دورشوند من عیال و اطفال خود وافاغنه را برداشته بمأمنی می رسانم وقلعه را بهرکه حکم شود می سپارم . خسروخان ازشنیدن این خبر بسیار مسرورومطمئن گشته همهٔ مطالب ومستدعیات امیراویس را پذیرا گردید و مردم لشکر بسبب شنیدن این خبر شروع بکوچ نمودند وخسروخان بسبب غلبه غرور و بی وقوفی و ناکرده کاری درصدد ممانعت سپاه برنیامد و مقرر چنین شد که توپخانه و اردوبازار وکارخانجات کوچ نمایند وخود جریده با قدری از سپاه توقف نماید چه وعده بود که امیراویس بعد از دوروز ازقلعه خواهد برآمد که چون امیر اویس از قلعه برآید اورا خلعت داده فی الفور سوارشوند، وشبی که فردا وعدهٔ برآمدن امیر اویس بود نیز اکثری از مردم همراهی او سوار شده آخرشب رفتند و با خسروخان چهل پنجاه غلام و خدمتکار و نهایت صد سوار از مصاحبان و رفقا باقی ماندند . وقت صبح خسروخان عادت خواب داشت . چون صبح شد وکیفیت احوال را امیراویس معلوم نمود با چهارپنج هزار سوار مستعد ازقلعه برآمده اول بر خسروخان ریخت و اورا بـا جمیع رفقا فی الفور بقتل رسانید و ازآنجا بتعجیل تمام خـود را بکارخانجات خسروخان واردوبازار که پیشتررفته بودند زد. بعضی را درمنزل «خرمالیغ» که منزل اول باشد وبعضی را درمنزل دوم که «کشك نخود» است وبعضی را تا «گرشك» بدست آورده سرداران را بقتل رسانید ومردم ادانی را عریان وبرهنه نموده جمیع کارخانجات وخزاین وتوپخانه واسلحه و یراق و اسبان وشتران بی نهایت بدست آورده سرانجام سلطنت او دوبالا گردید و بعد ازآن سرکردگان و رؤسا وسرخیلان وهزاره جات وفرقهٔ «طاهری» و«جمشیدی» و«خسروی» و«تیموری»، که اولوس صحرانشین حوالی «قندهار» بودند، وسرکردگان بلوچ و غیره را تاخت وتاراج و غارت نموده اکثری رابااطاعت خود درآورد وآنچه طاقت مخالفت نداشتند بجاهای دوردست مانند هرات وسیستان وکرمان متفرق شدند . این واقعه درسال یك هزارو یك صدوبیست و چهـار هجری واقع شد وکلمهٔ خسرو میرزا تاریخ قتل او و حدوث آن واقعه است. به «مجمع التواریخ» صفحات ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱٤ و ۱۵ و ۱٦ و ۱۷ رجوع شود

هجری قمری میرویس در قندهار جان داد و برادرش عبدالعزیز(۱) بحکومت رسید(۲) عبدالعزیز قصدداشت که با حکومت مرکزی کنار آیدوبدین جهت سفرائی با سه شرط زیر باصفهان فرستاد:

۱ـ دولت ایران باید ازمالیات وخراج قندهار صرفنظر کند.

۱ ـ درتاریخ سایکس وسرجان ملکم این نام «عبدالله»آمده است.

۲ ـ در « مجمع‌التواریخ » رفتن‌محمد زمان ومرگ او وتمکن‌میرویس وعبدالعزیزبرسریر حکومت بتفصیل آمده است ودرزیر مختصری ازآن کتاب نقل می‌شود.

« چون این خبر (خبر کشته شدن‌خسرومیرزا) باصفهان رسیدموجب کدورت خاطرپادشاه‌و امراءگردید و محمد زمان خان قورچی باشی را باسپاه جدید وخزانه و توپخانه سرانجام نموده و ارقام بجمیع سرداران خراسان و استراباد و قاجار و کرد چمشگزك وگرایلی فرستاده همه را باتفاق او مأمور بسفرقندهار نمودند وچون زمان خان از اصفهان‌برآمد، همه‌جابرای جمعیت سپاه وسرانجام یراق واسلحهٔ آنها وانتظار حضور سرداران وسرکردگان بتأنی طی مسافت می‌نمود. چون بحوالی بسطام وجاجرم، که مابین سرحد خراسان واستراباد است ، رسید چند روز بانتظار سرداران قاجار وگرایلی توقف نمود ، دربین بین مزاج او ازحیز اعتدال منحرف شده امراض متضاده‌بربدن او مستولی گردید و دراندك وقتی سفرآخرت را برسفرقندهار ترجیح داده روانهٔ عالم عقبی گشت و مقارن این ، حادثهٔ هرات وبقتل آمدن حاکم آنجا وغلبهٔ فرقه ابدالی‌وقوع یافت.ـدیگر ازدرگاه پادشاهی کسی متوجه قندهار نگردید زیرا فرقهٔ ابدالی درهرات سد راه قندهاربودند. وبعدازآن امیراویس درقندهار بفراغ بال بساط حکومت گسترده‌درکمال استقلال سلوك‌می‌نمود وبرای‌احتیاط وعاقبت اندیشی برادرخود حاجی«امکو»نام را باقدری ازهدایا وتحف واسبان عراقی واستران‌بردعی وغیره که از اموال گرگین‌خان وخسروخان بدست‌آورده بود با عریضه‌ای متضمن براخلاص ورسوخ بندگی و اینکه این امور را محض برای اظهار دولتخواهی سلسلهٔ تیموریه بجا آورده‌ام بخدمت پادشاه هندوستان که درآن وقت فرخ سیربود وامرای پادشاهی مع نه مهر ویك صد و یك روپیه مسکوك بنام فرخ سیرارسال نمود و شنیده شد که ازین جانب نیز فرمان استمالت متضمن ایالت صوبهٔ قندهار و خطاب حاجی امیرخانی باخلعت وشمشیر و فیل ارسال نموده بودند. العلم‌عندالله. بعد ازآن امیراویس دریکی‌ازشهور سال یکهزار ویکصد وبیست وهشت ویکهزار ویکصدوبیست‌ونه هجری بیمارشده‌بمستقردرك جحیم ، که مسکن اصلی‌خودبود ، روانه گردید ومجموع زمان‌حکومت امیر اویس درقندهار بعد ازکشتن گرگین خان الی مردن اوشش سال بود.

بعد از آن عبدالعزیز برادر اوبجایش نشسته یك سال بامر حکومت پرداخت وبعد ازآن محمود ولد امیر اویس که آثار رشد واقبال از ناصیهٔ‌اوهویدا بود باچند نفرازخاص‌خیلان‌وفارسی‌ـ زبانان وچندکس ازاقوام‌واقارب اتفاق نموده بی‌خبربرسرعم‌خود ریخت واورا فی‌الفوربقتل‌آورده‌لوای حکومت بر افراخت وزیاده برایام پدر درتألیف قلوب سرداران افاغنه و جمعیت سپاه و تسخیربلاد کوشش نمود. » (از مجمع التواریخ صفحات ۱۷ و ۱۸)

۲ـ هیچ نیروی خارجی نباید بقندهار فرستاده شود .

۳ـ منصب حکمرانی در خانواده او موروثی گردد .

این پیشنهادها برطبع افغانیان گران آمد وسرانجام بآنجا کشید که تامحمود پسر میرویس با چهل تن از اتباعش عبدالعزیز ـ عم خود ـ را بقتل رساندو حاکم قندهار شود .

برای اطلاع بیشتر بتاریخ «سایکس» و «سرجان ملکم» و «روضة الصفای ناصری» رجوع شود .

ص ۵، سطر ۱۶ : قیام ابدالی‌ها وفرستادن فتحعلیخان[۱] ترکمان‌را مرعشی بتفصیل آورده و سال واقعه را ۱۱۲۸ هجری قمری ذکر می‌کند .

بصفحات ۱۹،۲۰،۲۱،۲۲ «مجمع التواریخ» مرعشی رجوع شود .

ص۵، سطر ۱۸ : عدت [عُ دْ دَ تْ] (اسم) . استعداد، آمادگی. ج: عدد [عِ دَ دْ] (از ناظم الاطباء)

ص۵ ، سطر ۲۰ : ملتان[۲] [مُ لْ تانْ] (اسم خاص) . بنابرقول قاموس الاعلام ترکی ملتان ایالتی است بهندوستان (پاکستان فعلی) باحدود زیر: شمال . «دیرهٔ اسماعیل‌خان» و «شاهپور» و «راولپندی»؛ شرق: «لاهور»؛ جنوب: «بهاولپور»؛ غرب: «دیرهٔ غازیخان»؛ ـ از گفتهٔ یاقوت وصاحب «حدودالعالم» برمی‌آید که این‌شهر درقدیم بسیار آبادان ودرپیش از اسلام بتخانهٔ آن معروف وقبلهٔ بت‌پرستان هندوستان بوده است . یاقوت می‌گوید این شهر بنام « فرج بیت‌الذهب » معروف و این وجه تسمیه بدان سبب است که چون مسلمانها این شهر را گشودند ضیق‌حال وقحطی برشهرحکمروا بود ولی پس ازفتح شهر طلا به

---

۱ ـ یکی از کارهایی که فتحعلی‌خان ترکمان کرد این بود : چون‌بمشهد مقدس‌رسیدبیهانه اینکه جنگ با ابدالی جهاد است دست درخزانهٔ حضرت رضا برد ومقدار زیادی ازطلا ونقره وعود سوز ومنقل را برداشت وازآن سکه زد وبنام خرج قشون بمصرف رساند وگفت پس ازجنگ اصل رامع شئی زاید برخواهم گرداند .بصفحهٔ ۲۷ «مجمع التواریخ » رجوع‌شود.

۲ ـ قاموس جغرافیایی افغانستان از دهی در۶ کیلو متری غرب قریه هلو کابل ؛ از اعمال قندهار ، بنام ملتان بحث می‌کند که ملتان مذکور در فوق نیست .

بمقدار زیاد بدست آمد و براثر آن گشایشی دست داد. یاقوت ازین نقطه دیدن کرده و ازمعسکر امیرآنجا که بر نیم‌فرسخی خارج شهر قرار دارد و بنام « جندراون » معروفست نام می‌برد.

به «معجم‌البلدان» و «حدودالعالم» ضمیمهٔ گاهنامه ص٤٤ رجوع شود.

ص٦، سطر۹ : دوشاخه(۱) [دُ شاخِ] (اسم‌خاص). نام کوهی است بجنوب غوریانِ هرات‌بارتفاع ٦٩٣٤ مترازسطح‌دریا، واقع در٦١ درجه و۳۳ دقیقه و۸ ثانیهٔ طول‌شرقی‌و ۳٤ درجه و ٤ دقیقه و ۲٤ ثانیهٔ عرض شمالی.

به «قاموس جغرافیایی افغانستان» و« نقشهٔ جغرافیایی ایران ترسیمی ارتش » رجوع شود.

ص٦،سطر۱۰: اسفزار [اِ سْ فِ زْار] (اسم‌خاص). نام‌ولایتی‌است‌بافغانستان جنوب هرات‌وبرسرراه زرنج. درقرن چهارم‌این‌ولایت علاوه‌برشهرمرکزی خودبنام اسفزارچهارشهرعمده‌بنامهای «ادرسکر»و«کوران» و«کوشك» و«کواشان» داشته است. «لسترنج» میگوید شهرمرکزی آنجا فعلا بنام سبزوار هرات مشهور است تا با سبزوار نیشابور اشتباه نشود. «زمچی‌اسفزاری» ازقلعهٔ آن بنام «حصار مظفر کوه» ـ ظاهراً همین قلعهٔ مورد بحث جهانگشاست ـ نام می‌برد که برسرپارهٔ کوه‌ازسنگ خاراقراردارد ویکی‌ازدرهای‌آن‌درپای کوه بر کنار رود اسفزاراست بقول‌او هیچ سواری نمی‌تواندبپای دیوارآن برسد.

به « روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات » و « سرزمینهای خلافت شرقی » ص ٤۳۷ رجوع شود.

ص٦، سطر۱٤ : بلدم [؟] (اسم خاص).

بنابر قول آقای مایل هروی عضو انجمن تاریخ افغانستان‌این نقطه ملدم [مَ لَ دُمْ] و در جنوب غربی هرات واقع است. بعضی از نسخ جهانگشا

۱ـ درقاموس جغرافیایی افغانستان » و «مجمع‌التواریخ » مرعشی (ص۲۰) این نام«دوشاخ» آمده است.

آنرا «بلام» ضبط کرده‌اند (۱).

ص۶، سطر۱۹ : کوسویه [کوُ سُویَ] (اسم‌خاص). درغرب‌هرات‌ونزدیك رودخانهٔ آن و بشمال «خرگرد» «کَوسویه» قرار داشته است. حافظ ابرواز باغهای آن‌جا که ازآب «هرات‌رود» مشروب میشده سخن‌می‌گوید. زمچی‌اسفزاری آنرا خطه معموره‌ای میآورد که درمیان صحرا قراردارد و بردورآن فصیلی ازگل برآورده‌اند و نیز از حملهٔ چنگیز بآن‌جا بتفصیل سخن می‌گوید. لسترنج مساحت‌آنرا یك سوم شهر «بوشنج» ـ که مجاورآن‌است ـ می‌آورد.

به «روضات‌الجنات فی‌اوصاف‌مدینه هرات» ص۱۲۱ و «سرزمینهای خلافت شرقی» ص۳۸۳ و «قاموس جغرافیایی افغانستان» رجوع شود.

ص۶، سطر۱۹ : غوریان [غوُرِیانْ] (اسم خاص). در ۶۶٫۵ کیلومتری غرب شهر شهر هرات بین ۶۱ درجه و۲۸ دقیقه و۱۰ ثانیه طول شرقی و ۳۴ درجه‌و۲۰ دقیقه و ۳۷ ثانیه عرض شمالی غوریان قرار دارد بحدود زیر :

شمال : کران ؛ غرب : ایران ؛ جنوب : شین‌وند ؛ شرق : زنده جان ؛ ـ رودهریرود چون‌اززنده جان گذشت سرتاسر غوریان راطی‌میکند. حمدالله مستوفی شهرستان آنجا را «آهنگران» نام میبرد و یاقوت وزمچی اسفزاری از قلعهٔ معروف آن بنام «فیروز کوه» سخن می‌گویند. در حدودالعالم پادشاه غوریان تابع امیر «گوزگانان» آمده است.

به «قاموس جغرافیایی افغانستان» و «نزهت القلوب» چاپ دبیر سیاقی ص ۱۹۰ و «روضات‌الجنات زمچی» ص۳۵۵تا ۳۶۰ و «معجم‌البلدان» و «حدودالعالم» ص ۶۳ رجوع شود.

ص۶، سطر۱۹ : مرغاب [مُ ـ یا مَ رْ غابْ](۲) (اسم خاص). قاموس جغرافیایی

۱ ـ صاحب« روضات‌الجنات‌فی اوصاف مدینه هرات » که‌شرح‌مشبعی ازنواحی اطراف هرات می‌آورد نسبت باین نقطه ساکت‌است. علاوه براین‌در کتابخانهٔ ملی چندین‌نسخهٔ خطی ازسفرنامه‌های هرات موجود است ـ درحدود صد واندی سال پیش تحریریافته‌اند ـ که درهمهٔ آنها متأسفانه این نقطه‌نیامده ، امید است اگر کسی‌آنراشناخت حقیر راباخبر کند ۲ ـ ضبط از «لسترنج» است

افغانستان آنرا رودی ذکرمیکند که از «کوتل تخت» و کوههای «بادغیسات» سرچشمه گرفته وپس از انضمام با «دره‌بام» در «لوح سرخ» وسپس بارود «چچکتو» درقریهٔ «شیخ‌الله» درحوالی «ماروچاق» ازافغانستان خارج میشود.

لسترنج (سرزمینهای خلافت شرقی ص۴۲۳) مسیرآنرا قسمتی بین جبال غور ـ شمال خاوری هرات ـ ومرو کوچك ذکرمی کند وقسمت دیگر با انحرافی بطرف شمال تا حدودمرو بزرگ میآورد که پس ازانشعاب رودهای کوچك از آن در بیابانهای «غز» ناپدید می‌شود. ابن‌حوقل «مرغاب» را مصحف «مروآب» واصطخری «مرغاب» را نام محلی میداند که این رود از آنجا سرچشمه گرفته است.

بصفحهٔ ۳۵ کتاب «شرح آسیای مرکزی» نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی شمارهٔ ۱۱۳۹، که شرح مفصلی ازاین رودآمده است، رجوع شود.

ص۶، سطر۱۹ : بادغیس [بادْغیسْ] (اسم‌خاص). بادغیس نام ناحیتی است بشمال غربی هرات وبنا برقول قاموس جغرافیایی افغانستان «بادغیس» باتمام نواحی خودبین رودخانهٔ «هریرود» وآبهای علیای «مرغاب» واقع است وازسطح دریا ۸۸۴ متر ارتفاع دارد. این ناحیه ازیك سلسله جویباری، که از کناررود «مرغاب» کشیده شده، آبیاری میشود. بر اثر حملهٔ چنگیز باد غیس ویران شد و فعلاً در قسمت شمالی آن قبایل «پشتون» سکونت دارد. حافظ ابرو «بادغیس» رالفظ دیگر «بادخیز» ذکرمیکند وحدودآنرابشرح زیرمیآورد: شمال: آب مرغاب؛ غرب: اعمال سرخس وجام تا کوسویه؛ جنوب: اعمال فوشنج و هرات؛ ونیز ازشهرهای مشهورآن «لنگر امیرغیاث» را معرفی میکند. زمچی اسفزاری بتفصیل از «بادغیس» و وضع جغرافیایی آن در قرن ۹ هجری وشهر های معروفش سخن میراند.

به «روضات الجنات اسفزاری» ازصفحه ۱۳۳ تا۱۵۲ رجوع شود.

ص۶، سطر۲۰ : فراه [فَ راهْ] (اسم‌خاص). قاموس جغرافیایی افغانستان این نقطه را ناحیتی معرفی می کند که در جنوب غربی افغانستان بین خطوط ۶۰ و

٦٣ درجه و٣٥ و٤٩ دقیقه و٢٥ و٥٣ ثانیه طول شرقی و٣١ درجه و٢٨ و ٥٣ دقیقه و١٠ و٥٦ ثانیهٔ عرض شمالی وبه ارتفاع ٧٥٧ متر از سطح دریا قرار دارد. مرکز آن بنام «فراه» و حدود آن: کوهستان «غور» و نواحی «هرات» و «زاهدان» و کوه «ملك» و مضافات «بلوچستان» میباشد. صاحب «حدود العالم» آنرا ناحیتی گرمسیری و دارای نخلستان‌های زیاد می‌آورد. یاقوت[١] این‌شهرراازنواحی «سجستان» وبرجانب‌راست مسیرقاصدی ذکر می‌کند که از «سجستان» به «هرات» می‌رود. زمچی‌اسفزاری‌توابع‌زیادی برای آن‌نام‌می‌برد واز نقطه‌ای‌بنام «بارندك» دریك‌فرسنگی آن‌یادمیکند که‌واجد طاق سنگی است که دائم از آن‌آب می‌چکد و مردم‌بزیارت آن میروند.

به «قاموس جغرافیایی افغانستان» و «روضات الجنات فی‌اوصاف مدینه هرات» ص ٣٣٦ و٣٣٧ «ومعجم‌البلدان» و «حدود العالم» و «تذکرهٔ جغرافیای ایران بارتلد» ترجمهٔ سردادور ص ١١٩ رجوع شود.

ص٧، سطر ٦ : اورنگ [اُرَنْ گْ] [١] (اسم خاص). این نام به این‌شکل واشکال دیگر شبیه بان در فرهنگهای جغرافیایی دیده نشده [٢] فقط در «قاموس جغرافیایی افغانستان» ذیل کلمهٔ «غوریان» از ناحیه‌ای بنام «اورنگ» اسم برده شده است که‌بنظرهمان «اورنگ» متن‌است[٣] زیرا «مرعشی» در «مجمع التواریخ» محل کشته شدن فتحعلی‌خان راحوالی «غوریان» ذکرمی کند که با توجه بقول او وقول «قاموس جغرافیایی افغانستان» نقطهٔ مورد بحث باید «اورنگ» باشد.

ص٧، سطر ١٠ : زمین‌داور [زَ می نْ دا وَ رْ] (اسم خاص). بستری که رودهیرمند ازجبال «هندوکش» تا «بست» داردواقع دردره‌ایست‌بنام «زمین‌داور». جغرافیا

---

١ ـ «یاقوت» و صاحب «حدودالعالم» آنرا «فره» [بفتح فا و راء] آورده‌اند.

٢ ـ دربعض ازنسخ «جهانگشا» «زوزنگ» و دربعض دیگر «ارزنگ» آمده است.

٣ ـ درنقشهٔ جغرافیایی ایران (ترسیم دایره‌جغرافیایی ارتش) ازنقطه‌ای بنام «روزنگ» در «غوریان» کنار نهر «هریرود» نام برده شده که‌آن نقطه نیز بمحل مورد بحث می‌خورد وشاید همان نقطه‌ای باشد که «قاموس جغرافیایی افغانستان» «اورنگ» ضبط کرده است.

نویسان‌عرب این نام را بتمام‌ولایت‌داده ومعرّب آنـرا بنامهای «ارض داور» و «بلدداور» ضبط کرده‌اند که مرادهمان معابر کوهستانی است کـه درقدیـم آبادان وپرجمعیت‌بوده است وچهار شهر بزرگ باسامی «درتل»، «درغش»، «بعثین» و «شیروان» داشته . یاقوت قرای زمین داور را مجاور «رخج» و «بست» و«غور» ذکرمیکند.(۱)

به «سرزمینهای خلافت‌شرقی»ص۳۷۰ و«معجم‌البلدان» و«قاموس جغرافیایی افغانستان» رجوع شود .

ص ۷ ، سطر ۱۰ : دلارام [دِلاْرامْ] (اسم خاص). محلی‌است بافغانستان در۴۳/۵ کیلومتری‌غرب قریهٔ «واشیر»، برسر راه «فراه»، بین‌خط ۶۳درجه و۲٤دقیقه و٥٦ ثانیه طول‌شرقی‌و۳۲ درجه و۱۰ دقیقه و۲۵ ثانیه عرض‌شمالی. این‌محل از«گرشك»۱۲۲ کیلومترواز«فراه»۱۳۳ کیلومترواز«قندهار»۲٤٤ کیلومتر و از «کابل» ۷۵۹ و از «هرات» ۴۰۳ کیلومتر فاصله دارد . در این محل کاروانسرایی‌است بهمین‌نام که منزلگاه مسافرین می‌باشد .

(از قاموس جغرافیایی افغانستان جلد دوم) .

ص ۷ ، سطر ۱۳ : در حینی که قزویـن مقـرّ کوکبهٔ خاقان شهید بود :

مرعشی گوید علت رفتن شاه سلطان حسین بقزوین بدان جهت بود که فتحعلی خان داغستانی وزیر اعظم مصلحت چنان دید که چون سپاه عراق وخراسان مکرر ازافغانان‌شکست خورده‌اند ، وهم وهراس بی‌نهایت‌ازافاغنه در دل ایشان جاگرفته و با این سپاه کاری ازپیش نخواهد رفت . مصلحت آنست که بقزوین رفته شود زیرا که قزوین از یك طرف متصل ببلاد آذربایجان‌وازسمتی‌دیگرمتصل ببلادخراسان‌است ونیز فوج خیزترین بلاد ایران ومجمع سپاه جنگی‌بلادآذربایجان می‌باشد. ازآن بلادسپاه تازه زور طلب‌باید نمود تاباستعداد وسرانجام لایق و سزاوار متوجه مهم شوند . . . .

۱ ـ قاموس جغرافیایی افغانستان حدودآن‌را چنین ذکر می کند :

شمال : «بغنی‌بغرا» ؛ جنوب : «رود هیرمند» ؛ شرق : «ده راهود» ؛ غرب : «موسی‌قلعه» ؛

شاه سلطان حسین‌خودمزدی سلیم‌النفس وراحت دوست بود . . . لذا متوجه قزوین شد و در آنجا رحل اقامت افکند .

رجوع بصفحه ۳۱ « مجمع التواریخ » مرعشی شود

ص ۷ ، سطر ۱۳ : جلایل [جَ لا یِ لْ] (جمـع جلیل). امور بـزرگ . منه : **جلایل امور** : معظم‌امور . (از منتهی الارب) .

ص ۷، سطر ۱۴ : تدلیس [ت دْ لی سْ] (مصدر باب تفعیل) . پنهان کردن عیب متاع بر خریدار . خدعه . مکر . فریب (از منتهی الارب) .

ص ۷ ، سطر ۱۹ : زمان خان : مرعشی او را محمدزمان خان معرفی می کند. (ازمجمع التواریخ‌صفحهٔ ۲۷)

ص ۸ ، سطر ۱ : دهره [دَ هْ رِ] (اسم) . حربه‌ایست دسته دار مـردم گیلان و مازندران را ، دسته اش از آهن و سرش چون داس در غایت تیزی که بدان درخت نیزاندازند . داس دروگری ؛ سم تراش (آلتی که نعلبندان بدان سم ستوررا می‌تراشند) ؛ شمشیر کوچك و دودمه که‌سرآن مانندسرسنان باریك وتیز است . (ازناظم الاطباءِ)

ص ۸ ، سطر ۵ : صفی قلیخان ترکستان اوغلی را بسرداری تعیین نموده .. : درجنگ بین صفی‌قلیخان [۱] وابدالی ها بین قول «مرعشی» و«میرزامهدی خان»اختلاف فاحش وجود دارد . توضیح آنکه میرزا مهدی‌خان فرماندهٔ ابدالی را درجنگ باصفی‌قلیخان شخصی بنام «محمد زمان خان» می‌آورد درصورتیکه مرعشی «اسدالله‌خان» ذکرمی کند باین‌ترتیب طبق قول‌مرعشی اسدالله خان با دو فرمانده ایرانی جنگ کرد و فاتح شد که یکی از آنها فتحعلی‌خان‌بود ودیگری صفی‌قلیخان. وسپس‌اسدالله‌بدست محمود غلیجایی کشته شد وبعد از او محمد زمان بحکومت رسید. ولی طبق قول میرزا مهدی خان اسدالله خان فاتح جنگ با فتحعلی خان بود وبعد کشته شد

۱ ــ مرعشی او را مردی تندخو و حسود وکینه ورز نام می بردکـه قساوتها وکشتن های بی‌جا کرد .

و جانشینش بنام محمد زمان برصفی‌قلیخان غلبه کرد

بصفحهٔ ۲۷ «مجمع التواریخ» مرعشی رجوع شود .

ص۸، سطر ۶ : کافر قلعه [کا فِ رْ قَ لْ عَ] (اسم‌خاص) . نام‌نقطه‌ایست‌بافغانستان نزدیك مرزایران.(۱) توضیح آنکه چون از هرات درامتدادهریرود حرکت کنیم وبطرف‌مرزایران‌رویم پس از عبور از «شکیبان» و«شابش» و«تیرپول» به « کوهسان » میرسیم کافر قلعه نقطه‌ایست در نزدیك کوهسان .(۲)

از نقشهٔ جغرافیایی ایران (ترسیمی ادارهٔ جغرافیایی ارتش)

ص۸، سطر۹ : بارقه [بارِ قَ] (اسم فاعل مؤنث) . معنی وصفی آن « برق زننده » و «درخش». است.منه : «سحاب‌بارقه» . ـ معنی‌اسمی‌آن «شمشیر» است . منه: « الجنة تحت‌البارقة ». (از منتهی‌الارب)

ص۸، سطر ۱۰ : قالع [قالِ عْ] (اسم‌فاعل) . بر کننده ، بر کشنده ، برهنه کننده. (ازمنتهی الارب).

ص ۸، سطر ۱۳: جرجان [جُ رْ جانْ][۳] (اسم خاص) . ایالتی است بجنوب خاوری دریای‌خزرومشتمل‌برجلگه های‌پهناور ودره‌هایی که‌ازدورودخانهٔ «گرگان» و«اترك» سیراب می گردند. درقدیم‌این‌ایالت‌بظاهرازتوابع خراسان بحساب می‌آمد ولی در حقیقت خود ایالت مستقلی بود . در دورهٔ مغولان «جرجان» خراب‌شدوآنچه‌ازآن باقی ماندبراثرلشکرکشی‌های‌امیرتیمور درقرن‌هشتم بکلی‌ازبین‌رفت. اززمان‌مغول ببعداین‌ناحیه‌آن‌از توابع «مازندران» گردید.

کرسی‌نشین جرجان شهریست که آنرا «من گرگان» می گویند. ابن‌حوقل درقرن چهارم ازآن دیدن کرده و می گویدآب رودخانهٔ گرگان

۱ ـ مجمع‌التواریخ آن را درشش منزلی «هرات» ذکر می کند . (ص۲۷) .

۲ ـ در«قاموس جغرافیایی افغانستان» از چهار«کافرقلعه» نام برده شده‌است که یکی‌ازاعمال «فراه» ودیگری از توابع «بلخ» وسدیگر متعلق به « مزارشریف » وچهارمی ازآن «پروان» است و هیچیك‌ازآنها نقطه موردبحث‌نیست . در«فرهنگ جغرافیایی‌ایران»(جلدنهم) ازدهی بنام«کافرقلعه» دربخش «فریمان مشهد» نامبرده‌شده که‌آن‌نیز «کافرقلعه» موردنظرجهانگشا نیست ونبایدباآن‌اشتباه شود .

۳ـ «جرجان» راامروز «گرگان» می‌نامند.

ازمیان آن می گذردوشهررا بدوقسمت می نماید که باپلی بهم مرتبط می باشند. گرگان بجانب شرق و «بکیرآباد» بجانب غرب واقع وهردومجموعاً باندازه «ری» می باشند.

به « سرزمینهای خلافت شرقی » و « نزهت القلوب » و «فرهنگ جغرافیایی ایران » و «جغرافیای سیاسی کیهان» رجوع شود.

ص۸، سطر۱۳ : دشت قپچاق[1] [دَ شْ تِ قِ پْ چا قْ] (اسم خاص). نام دشتی است بشمال بحرخزر. حمدالله مستوفی آنرا چنین می آورد:

«دشت قپچاق برشمال بحرخزر و در اقلیم ششم قرار دارد. دارای صحاری وعلفزارهای نیکو وعمارات وبلاد وقری اندکست. ساکنین آنجا اکثر طوایف صحرا نشین وبیابان گردند.

از بلاد مشهور قپچاق « خزر» است که صحرا را بدوباز خوانند و دشت خزر گویند. زمین آن هامون و علفزارهای نیکو و دواب ومواشی فراوان دارد. معاش اهل آنجا ازین علفزارها وآبش از عیون می باشد.»

(از نزهت القلوب مقالهٔسوم چاپ لیدن ص ۲۵۸)

ص۸، سطر ۱۵ : افساد [اِ فْ سا دْ] (مصدر باب افعال) . تباه کردن. (ازمنتهی الارب). فاسد کردن. خرابی رساندن.

ص۸، سطر ۱۵ : سوالف [سَ وا لِ فْ] (جمع سالفه). گذشته‌ها، دیرین‌ها. (ازمنتهی الارب)

ص۸، سطر ۱۸ : خمول [خُ مو لْ] (مصدر). حقارت، مذلت، تاریکی، ظلمت. (ازمنتهی الارب)

ص۸، سطر ۲۰ : جارتله [جا رُ تَ لْ لِ] (اسم خاص). این نام بصورت «جار» نیز آمده است. «قاضی عبداللطیف افندی» در تاریخ خوانین شکی از «جار» بکرات نام برده است. اعتمادالسلطنه آنرا ناحیتی از «لکزستان» می داند که شهرمشهور

۱ ـ این نام «قبجاق» و «قبچاق» و «قفجاق» نیز آمده است.

آن بنام «جار» درصد وسی ودوهزار گزی جنوب غربی تفلیس است. طبق نقشه «آرو وسمیت» انگلیسی (مرسومهٔ ۱۸۲۸ میلادی) «جار» بین گرجستان و داغستان و شکی وبیلقان بشرح زیر قرار دارد:

شمال آن متصل به «داغستان علیا» است و ازسمت مغرب بوسیله رود الزان وصل به ایالات «کاخت» میشود. درقسمت جنوب ازطریق رود «الزان» مجاور «گرجستان» است. ناحیه شرقی «جار» محدود به جبال «اللهآباد» و این جبال فاصله فیمابین «جار» و «داغستان سفلی» می‌باشد.

پایتخت «جار» درتنگهٔ کوه قراردارد ورودخانهٔ مهم آن رود «الزان» است که ازشمال کاخت جاری شده وپس از گذشت ازجار وشکی و قراباغ ببحرخزر می‌ریزد.

به «مرآت‌البلدان» جلدچهارم و «تاریخ‌داغستان» نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۲۳۶۸ رجوع شود.

ص۹، سطر ۱: زاخور [زَاخُورْ] (اسم‌خاص). نام قومی‌است که بحدود تفلیس و کنار نهر «کر» سکنی دارند. یورت آنها و کوه نزدیك یورت آنها نیزبنام «زاخور» میباشد. زبان اهالی آنجا زبان‌خاصی‌است که با زبان اهالی «غازی قموق» ونواحی‌اطراف آن فرق دارد.

به «تاریخ‌داغستان» نسخهٔ‌خطی کتابخانه‌ملی شمارهٔ ۲۳۶۸ رجوع‌شود.

ص۹، سطر ۱: شکی [شَ کْ کی] (۱) (اسم‌خاص). ناحیتی‌است به شیروان ویاقوت آنرا درکنار نهر کر ونزدیك تفلیس ذکر می کند (۲).

به «معجم‌البلدان یاقوت» و «تاریخ داغستان» نسخه خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۲۳۶۸ و «بستان‌السیاحه» رجوع شود.

ص۹، سطر ٦: قیطاق (۳) [قیْ طاقْ] (اسم‌خاص). نام طایفه‌ایست که بداغستان (٤)

۱ــ ضبط فوق رایاقوت ازاصمعی‌نقل می کند ومی گوید نام دیگراین‌محل «شقی» می‌باشد.

۲ ــ در نقشهٔ بغایری این ناحیه در شیروان آمده و «کوت‌کاشین» و «چاخمز» درشمال و «پیرسعید طاغی» درجنوب آن قرار دارد و رود «آچی‌چای» ازآن می گذرد.

۳ــ یورت این طایفه را قیتاق می‌نامند (اطلاق اسم حال برمحل).

٤ــ در بعضی ازمتون «قیتاق» ضبط شده است.

زیست می کنند . این طایفه ازرشیدترین وجسورترین طوایف آن‌ناحیت‌اند ونام آنها در بعضی از کتب « قراقتیاق » آمده است .

به «تاریخچهٔ نادرشاه‌مینورسکی» ص۵۲ و«عالم‌آرای عباسی»صفحهٔ ۷۳٤چاپ‌دوم و«تاریخ داغستان»نسخهٔ کتابخانهٔملی‌شمارهٔ۲۳٦۸ رجوع‌شود.

ص۹، سطر ۷ : قبه [قُ بْ بَ] (اسم خاص) (۱) نام‌ناحیتی است بشیروان درجنوب آب سمور . ناحیهٔ « قلهان » از توابع آن می‌باشد .

به «تعلیقهٔ مینورسکی برتذکرة الملوك» و « عالم آرای عباسی » صفحات ۸۱ و ۷۰ چاپ دوم و « تاریخ داغستان» نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۲۳٦۸رجوع‌شود .

ص۹، سطر ۹ : اوسمی [اوُ سْ می] (اسم) . لقب رئیس طایفهٔ قـراقیتاقهاست . مینورسکی تلفظ داغستانی این کلمه را «اوتسمی» می‌آورد .

به «عالم‌آرای عباسی» و«تاریخچهٔ نادرشاه مینورسکی» صفحهٔ ۵۲ و «تاریخ داغستان» نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی شمارهٔ ۲۳٦۸ رجوع شود .

ص۹، سطر۹ : شماخی [شَ ماَ خی](اسم‌خاص). بساحل‌غربی دریاخزرایالت‌شیروان است وقصبهٔ‌آن شماخی‌نام‌دارد . مقدسی درقرن‌چهارم هجری‌آنجا را دیده و باغها و گندم فراوان آنجا را می‌ستاید . حمدالله مستوفی طول آنرا ازجزایرخالدات «خدل» وعرضش را ازخط استواء «ملط» می‌آورد. یاقوت می‌گوید این شهر از اعمال «باب الابواب دربند» است و با استفاده ازین قول اصطخری ادعای جدید البنا بودن آنجا را می‌کنند . امّا قول اصطخری : ثم تعبرالکرالی « شماخی » و لیس فیها منبر اربعه عشر

۱ ـ شیروانی‌آنرا بلده‌ای بشیروان ذکر می کند ومی گویند ازآنجا تا«شماخی» سه‌روز راه است وطایفه‌ای از اعراب بدانجا سکونت دارند .

فرسخاً . (۱)

به «نزهت القلوب» و«معجم البلدان» رجوع شود .

ص ۹، سطر ۱۲ : معدلت [مَ عْ دِ لَ تْ] (مصدر میمی «عدل») . دادِ کردن ، دادرسی کردن ، عدالت . (از منتهی الارب) .

ص۱۰ ، سطر ۱ : استکبار [اِ سْ تِ کْ با رْ] (مصدر باب استفعال) . بزرگی نمودن ازخود ، گردن کشی کردن، بزرگ‌منشی کردن . (ازمنتهی‌الارب) .

ص ۱۰ ، سطر ۳ : تون [تُ و نْ] (اسم خاص)(۲) .شهری است بخراسان در ٤۲٦ کیلومتری مشهد و ۷۲ کیلومتری گناباد و دامنهٔ کوههای کلات . حمدالله مستوفی آنرا از شهرهای اقلیم چهارم ذکر می کند که طولش از جزایر خالدات « صبك» وعرضش ازخط استواء « لدك »(۳)می‌باشد. بنقل مستوفی این شهر درزمان قدیم بسیار آبادان بوده ولی بعهد او شهر متوسطی شده است وهمو ازخندق‌وحصار و باغهای این شهر وبخصوص خربزه شیرین‌تون شرح مفصلی می آورد . اعتمادالسلطنه بنقل قول از مسافری بنام محمد مجدی می گوید شهرتون بسبك شهرهای چین ساخته شده‌است یعنی مدور با دوحصار وخندق عمیق .

به«فرهنگ جغرافیایی‌ایران »جلد نهم و« نزهت‌القلوب» و«مرآت‌البلدان» جلد اول رجوع شود .

ص۱۰ ، سطر ٦ : قزلباش [قِ زِ لْ باشْ] (اسم‌خاص)، کلمه‌ایست ترکی بمعنی « قرمز سر » واین‌کلمه‌بصورت نام‌اطلاق به‌اتحادیه‌ای از هفت ایل ترکمان میشود بنام های زیر :

۱ ـ سیف‌الدوله سلطان محمدبن فتحعلی‌شاه بسال ۱۲۷۹ درسفرمکه خود ازین شهردیدن کرده واز وضع خیابانها و کوچه‌ها وسنگفرش‌ها وزراعت ووضع اقلیمی‌آن‌جابتفصیل بحث‌می کند . سفرنامهٔ مکه‌نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی‌بشماره ۷٦۱ .

۲ ـ امروز این شهربنام «فردوس» است .

۳ـ طول شرقی‌آن ۵۷ درجه و۱۰ دقیقه وعرض شمالی‌آن ۳٤ درجه ویکدقیقه‌بمبدء های فرهنگ جغرافیایی ایران است .

استاجلو

شاملو

تکلو

بهارلو

ذو القدر

قاجار

افشار

این اتحادیه شاه اسماعیل صفوی‌را درتاسیس حکومت کمك فراوان کردند، وعلت تسمیهٔ آنهابا‌ین نام بواسطهٔ‌مندیل‌قرمزی‌است که برسرمی گذاشتند. (ازدائرة‌المعارف اسلامی).

ص ۱۰، سطر ۱۹: فریداً [فَ ر ی دَ نْ] (قید). بصورت تنهایی ، بحالت‌انفراد .

ص ۱۱ ، سطر ۷ : رتق وفتق[رَ تْ قُ فَ تْ قْ](دومصدرمعطوفند ـ عطف نقیض بر نقیض) . بند وبست کردن کارها ، تمشیت‌امور . (از ناظم الاطباءِ).

ص ۱۱ ، سطر ۱۰ : تمکن [تَ مَ کْ کُ نْ] (مصدرباب تفعل)[۱]. جای گرفتن ؛ منزلت داشتن نزد پادشاه ؛ برپای بودن وقادر شدن برچیزی .

(ازناظم الاطباء) .

ص۱۱، سطر۱۷ : درتتمیم داستان محمودغلیجایی‌و آمدن او بکرمان‌و اصفهان:

نخستین حملهٔ محمودبایران بیشترجنبه غارت وتاخت وتازداشت‌تایك‌حملهٔ بنیان کن نظامی . توضیح‌آنکه محمود پس از استقرار برسریرحکومت از جنوب سیستان گذشت و با غارت نرماشیر خود را بحوالی کرمان رساند . دراینوقت با کمك زردشتیان موفق شد که شهر کرمان را قبضه کند ، سردار

۱ ـ مصدر ثلاثی آن «کون» است واسم مکان ثلاثی‌آن « مکان » می‌باشد و از «مکان» مصدر باب تفعل ساخته اند .

معروف صفوی لطفعلی خان برادرزن[١] فتحعلی خان وزیرشاه سلطان‌حسین که ناکامیاب از جنگ مسقط بر گشته وتشنه فتح وکامیابی بود[٢] با قلیلی از سپاهیان خودمردانه برمحمود زد واو را از کرمان دور وسوارنظام لایقش محموذ ومحمودیان را تادروازه های‌قندهار تعقیب کردند.[٣] لطفعلی‌خان‌پس ازین فتح نمایان شروع بتقویت پادگان کرمان‌وتهیه قشون برای‌سر کوبی محمودوفتح‌قندهارنمود که بدبختانه‌شاه‌غافل ودرباریان‌خائن نقشهای‌اورانقش برآب‌ساختند. چه شبی‌براثرتوطئه درباریان وتلقین‌اینکه فتحعلی‌خان وزیر با تدبیر او قصد کشتن شاه‌را بکمك کردها دارد ، شاه را بر آن داشتند که فتحعلی‌خان‌رااز‌دوچشم‌نابینا کند[٤].وسپس‌بقتل‌رساند. گرچه‌شاه‌پس‌از کور کردن او متوجه مکر اطرافیان وبی گناهی وزیرکاردان خود شدواو را در مجلس‌عام تبرئه کرد ولی‌این‌عمل اودیرشده بود وبا ازدست رفتن اومقدمات سقوط صفویان فراهم شد . زیرا پس‌از بر کناری فتحعلی خان برادر زن او لطفعلی‌خان-مذکوردرفوق-نیزازکاربیکار وبصورت مفتضحانه‌ای‌احضارشد[٥] و بر اثر آن قشون فراهم شده اوبیکباره از هم پاشید .

درین اوقات سال مصیبت بار ١١٣٤ هجری قمری‌پیش آمد درین سال آنچه آفات‌ارضی وسماوی که‌لازم برای‌تزلزل روحیهٔ ملتی‌باشد بظهور رسید .

شماخی بر اثر حمله لزگیها بغارت رفت . ابدالیها بآتش بیداد خراسانرا سوختند .[٦] شهرتبریزهم‌براثرزلزله‌ای‌شدیدفروریخت‌وازهمه بدترآن بود

١ ـ مرعشی لطفعلی‌خان را عم فتحعلی‌خان ذکر می کند . صفحهٔ ٣٠ «مجمع‌التواریخ» .

٢ ـ برای اطلاع از جنگ مسقط بصفحات ٣٢ تا٤٧ «مجمع‌التواریخ» مرعشی‌رجوع شود .

٣ ـ در «مجمع‌التواریخ» و«جهانگشا» این‌جنگ بصورت دیگرو کاملا مخالف «قول‌سایکس» وصف شده است رجوع به صفحات ٥٣ تا ٥٤ مجمع‌التواریخ شود .

٤ ـ محل حدوث این‌سانحه وجریان‌کامل‌آن درصفحهٔ٤٨ «مجمع‌التواریخ»آمده است .

٥ ـ بصفحهٔ ٥٠ «مجمع‌التواریخ» مرعشی رجوع شود .

٦ ـ حملهٔ ابدالی بنا بر قول مرعشی با سال ١١٣٤ هجری قمری تطبیق نمیکند . رجوع بصفحات ٢٩ و ٣٠ «مجمع‌التواریخ» شود .

که یکباره آسمان روشن و صاف اصفهان تاریك شد و خورشید چون گلولهٔ سرخ فام وخون آلودی در آمد وبایرانیان خرافاتی آنروز خبر از حادثهٔ شومی داد . این حوادث از یك سو وضعف وجبن شاه و درباریان و کمبود مردان کاری از سوی دیگر ندای اضمحلال خاندان صفوی را بگوش می‌رساند .

محمود پس از شکست از لطفعلی‌خان وفرار بقندهار همواره از حملهٔ لطفعلی‌خان بشهر خود مضطرب وپریشان بود وچون خبر ازعزل اویافت دوباره تشجیع شد وبا لشکری بقصد ایران از قندهار بیرون آمد . او در زمستان ازلوت گذشت وپس ازفتح نرماشیر عزم تسخیر قلعهٔ کرمان راکرد ولی حمله و مقاومت پادگان کرمان چنان شدید بود که محمود در پی یافتن مستمسکی برای رفع مزاحمت خوداز کرمان افتاد . اتفاقاً کرمانیان باپرداخت مبلغی وجه باو از او تقاضای رفع محاصرهٔ کرمانرا کردند (۱) . محمود که درپی چنین فرصتی می گشت با اخذ آن وجه بسوی یزد رفت و در یزد هم کاری از پیش نبرد ، و چون از وضع دربار و اصفهان اطلاع داشت تصمیم بحمله باصفهان ویکسره کردن کارآنجا گرفت . گرچه درضمن‌راه سفرائی ازدربار پیش او آمدند و وعده مبالغی وجه باو دادند ولی او چون از کار اصفهان و دربار با خبر بود بدون اعتنا بپیشنهاد های سفراء تا قریه «گلون‌آباد» پیش راند ودرآنجا برای حملهٔ اساسی توقف کرد. لشکر محمود دراین‌وقت بیست هزارنفر و آتش عمده او فقط صد توپ کوچك زنبورك بود . البته این گروه واجد روحیهٔ بسیار عالی بودند که بیشتر از هر سلاحی آنان‌را بکار می آمد .

شاه سلطان حسین، که وضع را بدینگونه دید ، مجلس عام نظام خود را تشکیل داد و در آنجا برای مقابله با محمود بشور پرداخت . او قصد داشت که محمود را تا کنار دیوارهای شهر اصفهان‌پیش کشد وپس‌ازخسته کردن

۱ – این قول‌مخالف‌قول میرزا مهدیخان درصفحهٔ ۱۲ « جهانگشاءست .

او با حمله‌ای او را از پا در آورد ـ عملی که درعرف نظامی بدفاع موسوم است ـ این نظر بشدت از طرف والی‌عربستان که درجلسه حضورداشت‌طرد شد و اوشاه را از دفاع دربرابر مشتی افغانی بی‌سروپا منع کرد و گفت این گونه مدافعه وهن بزرگی بتو وخاندان تواست. بهتر آنست که درحمله کوشیده شود. نظر والی عربستان باتفاق آراء پذیرفته شد و حمله جای دفاع را گرفت.

لشکر ایران بآن روزها درحدود پنجاه هزارتن با توپخانه بسیار قوی بود، ودرسه قسمت بجدال پرداخت: دوجناح درحدود سی هزار تن ویك قلب‌در حدود ۱۵ هزارتن‌باضافه سواره نظام والی‌عربستان ولرستان وافراد توپخانه. برجناح راست لشکر ایران رستم خان رئیس گارد [۱] سلطنتی فرماندهی می کرد وجناح چپ زیرنظروزیر شاه سلطان حسین عمل می‌نمود، والی لرستان درتحت فرمان والی عربستان قرار داشت. ریاست کل قوا نیز بدست رستم‌خان‌فرماندهٔ‌جناح‌راست‌بود.ـ‌درمقابل‌این‌طرح‌عملیاتی‌ارتش‌ایران‌محمود قوای‌خودرادرچهارقسمت‌بجنگ کشید: جناح‌راست‌اورا امان‌الله‌خان‌افغان‌و جناح‌چپ را زردشتیان وقلب راخوداو بابهترین افراد رزمجوی‌افغانی‌اداره می کردوعقب‌لشکرش‌صدعراده‌توپ کوچك زنبورك اوقرارداشت، وبااین‌طرح جنگ گلون آباد آغاز شد. ابتداء سوار نظام والی عربستان برجناح چپ محمودزدوچنان بسرعت‌عمل کرد که محمودیان عقب‌نشستند واعراب شروع بغارت آنان کردند. جناح چپ ایران نیز دست بحمله برد وافغانها را عقب نشاند. دراین وقت‌افغانها‌بایك مانورماهرانه بشتران‌زنبورك خود، که درعقب اردو قرارداشتند، اجازه ورودبعملیات را داده وبا یرده برداشتن ازروی‌آنها وآتش‌مستمروشدید روی‌ارتش‌ایران موجب‌ازهم‌پاشیدگی‌جناح‌چپ لشکر ایران شدند. افغانها بدون تأنی ازین فرصت استفاده کردند وخود رابعقب

۱ ـ در مجمع‌التواریخ «قوللرآغاسی» آمده است. (صفحه ٤٩)

لشکر ایران وتوپخانهٔ شاه سلطانحسین رسانیدند و با اشغال توپخانهٔ عظیم ایران وآتش آن برروی پیاده نظام شاه سلطانحسین نظم لشکر ایران رااز هم گسیختند و ایرانیان با دادن ده هزار نفر کشته باصفهان عقب نشستند. افغانها بازاء تعقیب ایرانیان شروع بغارت اردو کرده وجنگ گلون آباد با پیروزی آنهاخاتمه یافت. محمود گرچهازین جنگ فاتح بیرون آمد ولی او درست از وضع خود اطلاع نداشت زیرا پس از فتح یکباره دست ازحرکت کشید وبحال سکون نشست وحتی بایرانیان نیزاجازه داد که داخل اردوی او شوندوبقایای توپخانهخودراجمع کنندوببرند.(۱) علاوه برین ازظاهر اعمال او برمی آمد که قصد بازگشت بقندهار را نیز دارد که درین بین جاسوسان او خبر وحشت وهراس اهالی اصفهان را باو رساندند و او را از موقعیت عظیمش باخبرساختند. محمود پس از اطلاع از وضع خود بقصد حمله باصفهان ویکسره کردن کارصفویان تا فرح آباد پیش راند. اهالی جبان فرح‌آباد بجای مقاومت در برابر افغانها نه تنها خود فرار کردند بلکه پادگان قوی آنجا راباخود برداشته باصفهان بردند. پس ازین عقب نشینی ایرانیان، محمود بابرداشتن آخرین مقاومت محلی یعنی دفاع مردانهارمنیان جلفا(۲) کارمحاصرهٔ اصفهان را تمام ساخت.

در ایام محاصره اصفهان محمود دوبار بیکی از پلهای شهراصفهان حمله برد باراول شکست خورد و باردوم دراثر همت محمد(۳) آغای خواجهٔ سفید پوست دربار تا چند مرحله ازحوالی اصفهان دورشد وحتی این شکست

۱ ـ مرعشی گرفتن توپ ها وایذاء افغانها را بحساب رشادتهای میرزا ابوالقاسم نامی، که از خاندان صفوی بود، می گذاردومی گوید همین میرزا ابوالقاسم چندی بعد در زمان محاصره اصفهان ـ سربزیرپای این بی باکی خود گذارد و کشته شد. صفحات ۶۰ و ۶۱ «مجمع التواریخ».

۲ ـ برای اطلاع ازمقاومت ارمنیان جلفا وتسلیم آنها درمقابل محمود وپرداخت هفتاد هزار تومان وجه نقد وتقدیم پنجاه دختر ارمنی بمحمودیان وبدینوسلهدفع شراو، بتاریخ «سرجان ملکم» رجوع شود.

۳ ـ سایکس این نام را «احمدآغا» ذکر کرده است. صفحهٔ ۳۲۷ «تاریخ ایران جلد دوم سایکس».

اورا بخیال بازگشت بقندهار انداخت و بدربار پیشنهاد کرد که با اخذ مبلغی وجه وازدواج با یکی ازشاهزادگان صفوی حاضر بعقب‌نشینی‌است. ایرانیان باین دوشرط او توجّه نکردند و جواب منفی باو دادنـد . محمود ازین جواب عصبانی شد و حلقهٔ محاصرهٔ اصفهانرا تنگتر کرد و بـاغارت کاروانیانی که به اصفهان خواربار می‌آوردند قحطی وحشتناکی در آنجا پدید آورد. گرچه در دوران محاصرهٔ اصفهان ملك محمود سیستانی بقصد کمك اهالی اصفهان حرکت کرد وموجب تقویت روحی اهالی آنجا شد ولی اوهم بدبختانه با اخذ رشوتی از طرف افغانان بخراسان پس نشست .

ازحوادث قابل تحسین این دوران دفاع دلیرانهٔ مردم قصبهٔ «بن اصفهان» در برابر غلجائیان است . توضیح آنکه امان‌الله افغان پس از قطع قـافله خواربار لارستان مصادف با ضربت شدید اهالی بن اصفهان شد. گرچه محمود برای تقویت او کس فرستاد ، ولی حملهٔ آنها بقدری سریع بود کـه کمك محمود کاری ازپیش نبرد ودرین مبارزه یك برادر وعمو ودوپسرعموی محمود باسارت رفتند . محمود ازشاه ایران آزادی آنان را خواستار شد ولی هنوز فرستادگان شاه به بن اصفهان نرسیده بودند که اسراء ازطرف اهالی کشته شدند و این عمل باعث شد که محمود همه زندانیان ایرانی را بکشد و بفرح آباد عقب نشیند .

باری شدت قحط وغلا در اصفهان بآنجارسید که مردم مردم می‌خوردندو یك روزاهالی بعزم رفع محاصره بدربار رفتند وازنیّت خودشاه راباخبر کردند. درین وقت محمدآغای مزبور از ناراحتی مردم استفاده کرد وبا کمك آنها ضربت سخت دیگری برمحاصره کنندگان زد ولی درین بارهم شاه غافل ونالایق ودرباریان خائن وپست در ازاء کمك باو درتضعیف او کوشیدند ، وحتی شاه گفت که این فضولیها باو نیامده است ، وبراثراین ناجوانمردیها محمدآغ

خود را مسموم کرد وجان سپرد .

باری شدت گرسنگی کار رابآنجا کشانید که روزی شاه درضمن عزای عمومی براسب سوار شد وبرای تقدیم تاج وتخت بفرح آباد رفت .

پس از ورود بفرح آباد محمود اورا مدتـی در انتظار گـذاشت و بالاخره بارداد. چون شاه سلطان حسین به محمود رسید اورا نشسته یافت و باو چنین خطاب کرد :

«ای فرزند ارادهٔ خداوند عالم نیست که من بیش ازین پادشاه باشم وقت آن رسیده است که تو برتخت ایران جلوس کنی. من سلطنت خود را بتو گذاشتم خداوندترامؤیّد بدارد.»(۱) بعدازین چندکلمه شاه‌سلطان‌حسین طرّه شاهی را ازسربرداشت وبوزیر محمود داد. وزیر اوچون خواست کـه طرّه شاهی را بر سر او ببندد محمود ابا کرد و بالنتیجه شاه سلطان حسین از جابرخاست و طرّه سلطنت خودرا برمندیل محمود بست . محمود کـه تا این وقت ساکت بود بسخن‌آمد و گفت : «چنین‌است بی ثباتی اقبال‌دنیا! مالک‌الملک‌اوتعالی‌است‌ملک بهرکس که خواهدمی‌بخشدواز هرکه خواهد انتزاع می کند ازیکی می گیرد وبدیگری می‌دهد . لکن من عهدمی کنم که ترا بجای پدرخود دانم ودرهیچکار بدون صواب دید تواقدام‌ننمایم.»(۲)

روز دیگرشاه سلطان‌حسین در بارعام محمودبا درباریان خودحاضر شد و باو تهنیت سلطنت گفت (۳) و باین ترتیب حکومت صفویان پس از دویست‌واندی‌سال‌خاتمه یافت . گرچه شاه طهماسب وشاه عباس چند روزی دولت مستعجل ونیم بندی داشتند ولی ازسلطنت جزنام چیزی باآنها نبود .

۱ ـ نقل از تاریخ‌سرجان ملکم .

۲ ـ نقل ازتاریخ‌سرجان ملکم .

۳ ـ در « زبدةالتواریخ » نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی (شماره ١٢٦٦) از ورود محمود باصفهان وضبط خزانهٔ صفویان ومعین شدن‌آیینه‌خانه برای اقامت شاه سلطان حسین وانتخاب چند نفر ازاهل حرم برای‌نکاح برادرمحمود ، حسین ، بتفصیل سخن رفته است .

برای اطلاع بیشتر به«تاریخ ایران سایکس» و«سرجان ملکم» و «روضة الصفا» ناصری رجوع شود.

ص۱۲، سطر ۳: اصغاء [اِ صْ غاءْ] (مصدر باب افعال). گوش‌داشتن بسخن کسی. (ازمنتهی الارب).

ص۱۲، سطر۴: القاء [اِ لْ قاءْ] (مصدرباب افعال). افکندن.

(از منتهی‌الارب).

ص۱۲، سطر۱۸: هزاره [هِ زْ ا رِ] (اسم خاص). نام یکی از طوایف افغانستان است که درقلعه‌نو[1]بادغیسات‌زندگی‌می‌کنند.بارتلدآنهارا ازاقوام مغولی می‌داند که در قرن سیزدهم میلادی بسرزمین افغانان آمدند.

از«روضة‌الصفا» جلد دهم‌ذیل «ذکرمأموریت‌سپاه‌ظفرپناه‌بسرداری جناب آصف الدوله اللهیارخان» و «تذکرهٔ جغرافیای ایران» تألیف بارتلد ترجمهٔ سردادور صفحهٔ ۱۰۱

ص۱۳،سطر۲: استمهال [اِ سْ تِ مْ هالْ] (مصدرباب استفعال). مهلت خواستن. (ازناظم الاطباء)

ص۱۳، سطر۳: تمهید [تَ مْ هی دْ] (مصدرباب تفعیل). بند وبست کردن. (از ناظم الاطباء)، آماده کردن، مهیا کردن.

ص۱۳،سطر۴: جبه خانه [جَ بْ بَ خا نَ][2](اسم‌مرکب). اسلحه‌خانه، قورخانه، مخزن لشکر. (از لغت‌نامهٔ دهخدا ذیل کلمهٔ «خانه»).

۱ـ قاموس جغرافیایی‌افغانستان(جلد سوم) مشخصات جغرافیایی«قلعه نو» راچنین‌می‌آورد: شهریست مرکز بادغیسات هرات که بین ۶۳ درجه و۷ دقیقه طول شرقی و۳۴ درجه و ۵۹ دقیقه و۲۵ ثانیه عرض شمالی واقع وازکابل، براه هرات، ۱۲۴۶ کیلومتر و ازهرات ۱۶۵ کیلومتر فاصله دارد. شیروانی یورت آنها را بزرگتر و با حدود زیر ذکرمی‌کند:

مشرق: ولایت چترال وجبال بدخشان؛ مغرب: خراسان؛ جنوب: زابل‌وکابل؛ شمال:ارض طخارستان؛ و همو می‌گوید درحدود دوماه طول‌می‌کشد تااین‌یورت پیموده‌شود. (ازبستان‌السیاحه)

۲ ـضبط دیگر این لغت «جباخانه» است.

ص۱۳، سطر ۵ : خفتان [خَ فْ تانْ] (اسم). این لغت بصورت «خفدان» نیز ضبط شده و آن نوعی از جبه و جوشن است که در روز جنگ می‌پوشند. (از آنند راج)

ص۱۳، سطر ۵ : درع [دِ رْ عْ] (اسم). زره آهنی. ج : ادرع [اَ دْ رُ عْ]، ادراع، دروع. (آنند راج).

ص ۱۳ ؛ سطر ۷ : ظاهراً این تاریخ باید بیستم جمادی‌الاولی باشد

ص۱۳، ۸ : کلون آباد (۱) [کُ لونْ عابادْ] (اسم خاص). دهی است از دهستانهای حومهٔ اصفهان، تابع قصبهٔ قهاب، این‌ده در ۲۱ کیلومتری خاور اصفهان و برسر راه شوسه واقع است.

به «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد دهم و «نصف جهان فی تعریف اصفهان» (۲) (نسخهٔ عکسی کتابخانهٔ ملی) رجوع شود.

ص۱۳، سطر ۱۲ : فرح آباد [فَ رَ حْ عاباذْ] (اسم خاص). نام قصر تابستانی شاه سلطان‌حسین‌صفوی بوده‌بسه میلی اصفهان. این قصر بسیار مستحکم ساخته شده بود و باستیانهای زیاد داشت. ـ شاه سلطان حسین‌صفوی نیز در آن ایام نیروی عمده‌ای در آنجا متمرکز کرده بود.

به «تاریخ ملکم» و «تاریخ ایران سایکس» جلد دوم ص۳۵۳ و «تاریخ نادرشاه لکهارت» و «مرآت‌البلدان» جلد اول ذیل کلمهٔ «اصفهان» و «کتاب «نصف جهان فی تعریف اصفهان» (نسخهٔ عکس کتابخانهٔ ملی) رجوع شود.

ص۱۳، سطر ۱۳ : سیبه [سی بِ] (اسم). لغتی است ترکی بمعنی مورچل و آن خندقی باشد که در پناه آن جنگ کنند (۳). (از آنندراج).

ص۱۳، سطر ۱۵ : حمل [حَ مَ لْ] (اسم خاص). نام برج اول از افلاک است و آن برج

۱ـ این نام در «فرهنگ جغرافیایی ایران» و «مجمع التواریخ» و «نصف جهان...» باکاف فارسی و در نسخ متعدد «جهانگشا» باکاف عربی آمده است. در متن رعایت ضبط نسخ «جهانگشا» شد.

۲ـ در نسخهٔ «نصف جهان...» نام دیگر این محل «جیلون آباد» آمده و نویسنده آن کتاب جنگ «کلون آباد» را بتفصیل بیان کرده است. ۳ ـ درحاشیهٔ «مجمع التواریخ» این کلمه چنین تعریف شده است : سیبه یا «سیبا» کلمه‌ایست ترکی بمعنی سنگر وخاکی که برای حفظ لشکر درجلوی آن توده کنند. (ص۸).

بصورت میش نراست صاحب دوشاخ، سراو بطرف مغرب ودم او بطرف مشرق وپشت بشمال وپا بجنوب، و متوجه شده است بسوی پشت خود. روزی که آفتاب درین برج داخل شود آن روز «نوروز» است. شرف آفتاب درین برج میشود ومدت‌ماندن آفتاب را درین برج فروردین گویند. (از آنندراج)

ص۱۳، سطر ۱۵ : رایت [رَ اَ یَ تْ] (اسم). علم، درفش، لوا، ج: رایات.
(از ناظم الاطباء).

ص۱۳، سطر۱۵ : اعتلاء [اِ عْ تِ لاءْ] (مصدرثلاثی‌مزید باب‌افتعال). بلندشدن.(۱)
(از ناظم الاطباء).

ص۱۳، سطر ۱٦ : افغان [اَ فْ غانْ] (اسم). فریاد، زاری. (آنندراج):

افغان زتو شوخ نامسلمان افغان
افغان ز تو آفت دل و جان افغان
افغان بچه در دل تو رحمی نیست
ازدست‌تو افغان بچه افغان افغان.

(نقل از آنند راج).

ص۱۳، سطر ۱٦ : هزاردستان (۲) [هَ زَ اَ رْ دَ سْ تانْ] (اسم). بلبل.
(از برهان قاطع).

ص۱۳،سطر ۱۹ : امداد [اِ مْ دَا دْ] (مصدرباب‌افعال). یاری‌دادن‌لشکررا‌ازغیرخود.
(ازناظم الاطباء).

ص۱۴، سطر ۱ : دمورقاپو(۳) [دَ مو رْ قا پو] (اسم خاص). دمور قاپونام یکی از باغهای وسیع - تقریباً بمساحت بیست هزارمتر مربع - دورۀصفوی‌باصفهان

---

۱ - این مصدر بصورت لازم و متعدی هر دو استعمال میشود

۲ - این نام بصورت «هزارداستان» نیزضبط شده است.

۳ - درمحاورات مردم‌اصفهان و«مجمع‌التواریخ» مرعشی‌این نام «دمیرقاپی»آمده ؛ «دمور» بترکی «آهن» و «قاپو» بمعنی «در» است.

است. این باغ در پشت مطبخ[۱] و نزدیك عمارت خورشید و عالی‌قاپو و هشت‌بهشت و سایر عمارات دولتی قرار داشته و شاهزادگان صفوی دوران طفولیت خود را درین باغ می‌گذراندند. چون ظل‌السلطان قاجار متصدی امر حکومت اصفهان شد آنرا بعنوان خالصه بیکی از علمای روحانی اصفهان فروخت و وضع آن تا این اواخر بصورت باغ باقی بوده: اخیراً قسمت قسمت شده و بشکل خانه‌ها درآمده است. (از یادداشتهای آقای همایی).

ص۱۴، سطر ۸ : باس [ب عْ سْ] (اسم). بیم، عذاب، سختی قوت درحرب، دلیری. (از منتهی الارب).

ص۱۴، سطر ۱۰ : غلا [غَ لا] (اسم). قحطی و گرانی نرخ غله ودیگر مأکولات. (از ناظم الاطباء).

ص۱۴، سطر ۱۱ : اکل‌میته [اَ كْ لِ مِ یْ تَ] (ترکیب اضافی) خوردن مردار.[۲]

ص۱۴، سطر ۱۱ : اسواق [اَ سْ وا قْ] (جمع سوق). بازارها. (از ناظم الاطباء).

ص ۱۴، سطر ۱۴ : ناهار [نا ها رْ] (اسم). ناهار درلغت چیزیست که برای ناشتاشکن ورفع گرسنگی خورند. مجازاً بمعنی غذایی است که در وسط روزخورند. امروزه در تداول نهار می‌باشد:

بامدادانت دهد وعده بشامی خوش   شامگاهانت دهد وعده بناهاری.

(از حاشیهٔ برهان قاطع).

ص۱۴، سطر۱۵ : شورچشمی [شو رْ چَ شْ می] (حاصل مصدر مرکب). نظر بد کردن، بدچشمی، نظر کردنی که موجب آزار شخص منظورشود.

۱ـ در «نصف جهان فی تعریف اصفهان» این باغ چنین وصف شده: «دمرقاپو که محبس بزرگ صفویه (این قول مخالف قول مذکور در فوق و قول «زبدة التواریخ» است) بوده و دیوار آن باقی است درآن سمت (پشت مطبخ) است.»

۲ ـ مسلمانان را عقیدت است که اضطرار در مخمصه سبب مباح شدن اکل میته میشود، مقصود آنها این است که اکل میته گرچه حرام است ولی اضطرار آن را مباح می‌گرداند.

ص ۱۴، سطر ۱۷ : خاییدن [خایی دَ نْ] (مصدر) . بدندان نرم کردن و جویدن باشد . (برهان قاطع) .

ص ۱۴ ، سطر ۱۸ : توتیای غوره [تُوتیایِ غُورِ] (ترکیب اضافی) . توتیایی که درآب غوره خیسانده میشود[1] . (ازفرهنگ نظام) .

ص ۱۴ ، سطر ۲۰ : لوزینه [لَ وْ زی نِ - یا - نَ] (اسم) . هر نانخورشی که درآن مغز بادام کرده باشند . هرحلوایی که از مغز بادام ساخته باشند . (ازناظم الاطباء) .

ص ۱۴ ، سطر ۲۰ : جوع [جوُ عْ] (اسم مصدر) . گرسنگی (ازمنتهی‌الارب)

ص ۱۴ ، سطر ۲۱ : پی‌نخود سیاه فرستادن : نظیر«پی‌قوطی‌بگیربنشان‌فرستادن» چون مادر مشغول کاری باشد و کودك خرد سال او با گریه یا بازیگوشی او را ازکار باز دارد ومادر او را باطاق یا خانه دیگر فرستاده گوید : «برو قوطی بگیربنشان را بیاور» . طفل چون معنی این جمله را نمی‌داند اگر برود وپیغام بگوید شنونده داند که مادر او مشغول کاریست وطفل را باید مدتی درآنجا سر گرم و مشغول داشت . مثل را درجایی گویند که کسی را ببهانه‌ای ارجاع‌کاری ازسرباز کنند . نظیر:«سرش رابیخ‌طاق کوبیدن .» (از امثال وحکم دهخدا) .

ص ۱۵ ، سطر ۱ : جاورس [جاوَرْسْ] (اسم) . نوعی از غله است که گاورس نیزمی گویند . [2] (ازناظم الاطباء)

ص ۱۵ ، سطر ۱ : مته بخشخاش گذاشتن . نظیر: «مو از ماست کشیدن. » نهایت دقت درکاری کردن، خرده نگرش بودن .

(از امثال وحکم دهخدا)

---

۱ ـ آنندراج این نوع توتیا را چنین آورده: توتیایی است که ادویهٔ چنددرآب غوره انگور صلایه کنند و برای تقویت بصارت درچشم کشند . وحید گوید :

علاج خویش کن از توتیای غورهٔ می — تراکه دیده بگلهای باغ روشن‌نیست.

۲ ـ درفرهنگ «اشتنگاس» لفظ انگلیسی‌آن « Millet » آمده‌است .

ص ۱۵ ، سطر ۲ : شاهد انج [شا هْ دْ ا نَ جْ] (اسم) . دانهٔ گرانبها .
(ازناظم الاطباء) .

ص ۱۵ ، سطر ۵ : قمری [قُ مْ ری] (اسم). نام پرنده‌ایست که آنرا فاخته نیز گویند . (از ناظم الاطباء) .

ص ۱۵ ، سطر ۸ : هوان [هَ وا نْ] (مصدر ثلاثی مجرد ومصدردیگر آن «هون» است) . خوار وذلیل گردیدن . (از منتهی‌الارب) .

ص ۱۵، سطر ۹: ظاهراً یازدهم محرم صحیح است.

ص ۱۵ ، سطر ۱۴ : سنوح [سُ نو حْ] (مصدر ثلاثی‌مجرد باب «فتح») . پیدا و هویدا شدن . (از ناظم الاطباء) . اتفاق‌افتادن .

ص ۱۵ ، سطر ۲۱ : استیمان [اِسْ تی ما نْ] (مصدرباب استفعال با ابدال‌همزه بیاء). اعتماد کردن ، امین یافتن ، زنهار خواستن. (از منتهی الارب) .

ص ۱۶ ، سطر ۱ : آخته [آ خْ تَ] (اسم مفعول) . بر کشیده (۱)

ص۱۶ ، سطر ۳ : تکاور [تَ کا وَرْ] (اسم) . اسب وشتر باشد که عربان فرس و جمل گویند . (از برهان قاطع)

ص ۱۶ ، سطر ۱۱ : احفاد [اَ حْ فا دْ] (جمع) . اولاد ، زادگان فرزندان ونوه‌ها.
(از ناظم الاطباء)

ص ۱۶ ، سطر ۱۳ : طاری [طاری] (اسم فاعل) . آینده ، ناگاه درآینده . ج : « طراء » و « طرءاءْ » (ازناظم‌الاطباء) .

ص ۱۶ ، سطر ۱۷ : اعتزال [اِ عْ تِ زا لْ] (مصدرباب افتعال) . گوشه گیری کردن، کناره‌جویی وخلوت‌نشینی‌وجدایی‌ازمردمان کردن.واپس کشیدگی ازکار وشغل کردن ، استعفای ازکار کردن (از منتهی الارب) .

۱ ـ بر کشیدن وبر آوردن‌تیغ را ازغلاف‌آختن گویند. (ازبرهان قاطع). ـ لغات «آهختن» و«آهیختن» بهمین معنی و ازهمین لفظ است .

(ازحاشیهٔ برهان قاطع)

ص۱٦، سطر ۱۸ : آوا [عاوا] (اسم) . آواز ، صوت ، آهنگ صدا .
(از ناظم‌الاطباء) .

ص۱٦، سطر ۱۸ : کس فرستاده محمود را در خفیه هلاك کرد : سرجان ملکم مرض محمود وروز های آخر او را چنین شرح می‌دهد : «بالجمله بعد از مراجعت از سفر یزد، محمود چون صورت حال بدینمنوال یافت وسرپنجهٔ عقلش از حل عقدهٔ مشکلات عاجز ماند بامید مدد غیبی میل ریاضت کرد تا شاید بسبب نخوردن غذا مالك ملك‌هوا ولوا شود.بعضی‌درین باب‌حرکت او را نسبت بجنون داده‌اند وفی الحقیقه اگـر جنون نبود وسواس غریبی بود. منشاء این خیال آنکه یکی از عقاید هنود است که روح چون از عوایق جسمانی رهد، بعوالم روحانی رسد. این را «تاپاسا» گویند واین‌عقیده از هندوستان بتمام ممالك آسیا رفته است. چنانچه متصوفهٔ ایران وفقرای اسلام و جوکیان هنود بجهت انجام این مطلب که بعبارة اخری غلبه بر نفس خوانند ریاضتهای شاقه می کشند و تاچند روز بهیچوجه غذایی که بدل مایتحلل بدن باشد نمیخورند مگر گاهی پاره‌ای نان خشکی و شربت آبی، و در عرض اینمدت خیال را متوجه شیئ واحد می‌سازند وعلی‌الاتصال ذکر می گویند تا اینکه بخیال خود بروز تجلیات الهیه و مطالب حقه بر ایشان می‌شود . فی الحقیقه اینها هیچ نیست.مگر پریشانی قوه متفکره و عروض خیالات واهیه که سبب آن فقدان غذا ومشقتی است که بربدن‌وارد می‌شود واین عادت در بلاد افاغنه نیز شیوع وعموم دارد . محمود باین امید که در زاویهٔ ریاضت راه خلاصی از بادیهٔ هلاکت جوید یا باین گمان که چون کاری نتوانستیم کردشاید مولی خود کاری بکند دخمهٔ تاریکی‌اختیار کرد وتا چهارده پانزده‌روز بدون‌آنکه غذایی صرف کندآنجا بسربردوچون بیرون آمد از چهرهٔ زرد و جسم لاغر و چشم گسیختهٔ او بخوبی استنباط میشد کـه سیلی صدمه صورت نوعی مزاجش را تغییر داده است بعد از آن

دیگر روی آرام ندید وشدت سودا چنان بردماغش راه یافت که بهر کس گمان بدبردی و باندك چیزی از جای جستی حتی‌آنکه اگر یکی از دوستانش نزد وی شدی پنداشتی که ارادهٔ قتل او دارد در این حالت بود که صفی میرزا پسر بزرگ شاه سلطان حسین از اصفهان گریخت بدون اینکه بتحقیق مطلب پردازد حکم کرد که جمیع فرزندان خانواده سلطنت را جز شاه سلطان‌حسین بقتل رسانند. جمیع شاهزادگان را دریکی‌ازصحنهای سرا جمع کرده، محمود خود بـا یك دو نفر از خواص خود بقتل‌ایشان پرداخت [۱]. شیخ محمدعلی حزین گوید که سی ونه‌نفرشاهزاده درآن‌روز شربت ممات چشیدند. محرران‌فرنگستان بیشترمی‌نویسند. یکی‌ازایشان گوید کـه از میانهٔ شاهزادگان دو طفل کـه از همه خردتر بودند بشاه سلطان حسین پناه بردند، پدر فرزندان‌خود را درآغوش گرفت. محمودقدم پیش‌گذاشته خنجربجانب یکی ازایشان‌انداخت خنجر ببازوی شاه‌سلطان حسین‌آمد وخون‌جاری‌شد محمود راباهمهٔ بیرحمی چون‌نظربرزخم پادشاه بیچاره افتاد غضبش‌تسکین یافت‌وآن‌دوطفل ازچنگ اجل رستند [۲] واثری که این‌عمل‌دردماغش کردسبب‌مالیخولیای‌عظیم‌شده‌بدیوانگی سخت کشید. شیخ محمد علی حزین گوید چنان دیوانه گشت که گوشت خود را کنده

---

۱ ـ درزبدةالتواریخ نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی (شمارهٔ ۱۲۶۶) آمده است: « بعدازچند روزی بعنوان سیر محمود بعمارت دمورقاپوی که شاهزاده‌ها آنجا می‌بودندرفته دوازده نفرپسرهای نواب مالك رقاب ـ شاه سلطان حسین ـ وشش نفربرادرهای آنمظلوم را آن کافربی‌رحم خودبقتل رسانیده یکنفرطفل‌هفت‌ساله‌باقرمیرزانام، که‌بسبب طفولیت‌درنزدپدرش ـ مالك رقاب ـ بودآنمظلوم بآن طفل مشغول بود، آن مردود بی‌دین دردامن پدراورا شهید کرده بعدازآنجا بیرون‌آمده بعداز دوری آزاری بهمرسانیده که هردو دست خود را بدندان جویده و تمام گوشت‌بدن خود را بدندان کنده ودرمدت ایام آن‌آزار، غذای‌آن مردود نجاست بود که فضلهٔ خود را می‌خورد وبغیراز فضلهٔ خودهرچه می‌دید دورمی‌انداخت »

۲ ـ درعبرت نامه نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی‌بشمارهٔ ۳۵۵ تعداد شاهزادگان مقتول صدوپنجاه واندی آمده است.

میخورد. (۱) واز اطبای ایرانی وافغان کاری ساخته نشد، استمداد از دعای پادریهای ارامنه کردند بیماری زیادشده وچون خبرحرکت طهماسب‌میرزا بافاغنه رسیدآنها ازبیم آنکه مباداکاربدرازا کشد پیش‌ازفوت محموداشرف را بپادشاهی برداشتند. یکی ازمحرران فرنگستان گوید که اشرف پیش ازآنکه برتخت نشیند حکم کرد تا سرمحمود را بنظر او برسانند و تاسر محمود را نیاوردندبرتخت‌ننشست واین بجهت انتقام خون پدر بودودیگری گوید که محمود بسختی‌هرچه تمامتر مرد. این قول احتمالش‌بیشتر است. شیخ محمد علی‌حزین گوید که مادرش چون‌دید که ازحیاتش امیدی‌نیست گفت تا اورا خفه کرده از زحمت بیماری رهاندندعمرش قریب بیست‌وهفت ومدت سلطنتش سه سال بود.» (ازتاریخ سرجان‌ملکم).

ص۱۶، سطر ۲۰ : پل کرپی(۲) [پُ لِ کُ رْ پی] (اسم خاص) . نام پل سنگی ای بوده که در سرحد بین عراق و خراسان قرار داشته است . مینورسکی محل آن را بجایی‌می‌آورد که میرزا مهدی خان بیان می کند یعنی سرحد بین عراق وخراسان . (۳)

بحاشیهٔ صفحهٔ ۲۳ «تاریخچهٔ نادر شاه مینورسکی» رجوع شود.

ص۱۶، سطر از۱۷ تا **۲۱ : جلوس اشرف :** سرجان ملکم می گوید:«چون‌اشرف بر تخت‌آمد.افغانان‌را برمزاج‌وکاربینی‌وشجاعت‌اووثوق واعتمادی‌تمام بودواول کاری که کرد الیاس سرتیپ فوج خاصهٔ محمود راکه بنیك سیرتی و مروت موصوف بود بجهت تعلقی که بمحمود داشت با امان‌الله خان وجمعی دیگر

---

۱ ـ درروضة‌الصفا آمده : که او درقازورات خود خفتی واین بیت را زمزمه کردی :

نه ماهه خون حیضی چون‌آبله برآرد　　　دوساله خون پاکان آخرچه آوردبر

۲ ـ این اسم درنسخ متعدد جهانگشا بصور « پل کوپی » و « پل کرپی » آمده است .

۳ ـ اعتمادالسلطنه درمطلع‌الشمس ذیل سمنان می‌آورد : « در نیمفرسخی لاسکرد راه چند قدمی درمیان پستی و بلندی است بعد ازآن نهر کوچکی دیده می‌شود معروف بباریك آب وآب آن درهمان حوالی‌بمصرف می‌رسد قدری ازینجا گذشته مجرای آبی‌است عمیق و کم عرض کسه‌جا برروی‌آن‌پل بسته ودرعمق‌مجری‌آب‌قلیلی‌جاریست . این پلهامعروف به « پل کرپی »می‌باشد وپل کرپی خاك سمنان را ازبلوك خوار تهران جدا می کند » .

که فقط گناهشان این بود که اتفاق کرده اورا قبل از فوت محمود بسلطنت برداشته بقتل آورد ... وبرسر جمع افعال اواخر ایام محمود را انکار بلیغ واکراه شدید نمود وحکم کرد تا مادر محمود یکشب درمیدان با کشتگان بسر برد وبعد از آن فرمودتا جسدهای ایشان را با احترام تمام درجنازه گذارده بقم برده مدفون ساختند . . . این افغانی محیل برای آنکه مردم را خوب رام کند تاج شاهی را برد ودرپای سلطان حسین بیچاره گذاشت واصرار کرد که برسر گذارد وپای برسریر نهد. سلطان حسین ازین معنی ابا کرد گفت من عزت وآسودگی را درعزلت وغنودگی یافته‌ام. بالاخره مجلس تقلیدبازی باینجا ختم شد که سلطان حسین باصرار بادست خود تاج برسر اشرف گذاشت .»

ص۱۷، سطر ۳ : فرضه [فُ رْ ضَ] (اسم) دهانهٔ جوی، رخنه‌ای که از آن آب کشند. جای در آمدن بکشتی از لب دریا . (از منتهی الارب) .

ص۱۷، سطر ۷ : تفویض [تَ فْ و ی ضْ] (مصدر باب تفعیل) . سپردن، واگذار کردن، تسلیم کردن . (از منتهی الارب) .

ص۱۷، سطر ۷ : نیاز آباد [نِ یازْ عاباد] (اسم خاص) . نام نقطه‌ای بوده است در منتهی الیه شمال غربی ایالات دارالمرز وغرب دریای خزر (۱) وازقرار نوشتهٔ «سایکس» باید در حوالی ملتقای رود «کر» و «ارس» باشد .

ص۱۷، سطر ۱۵: کهدم[کُ هْ دُ مْ](اسم خاص). نام ناحیتی است به گیلان ومینورسکی محل آنرا «در کنار کانال سفیدرود آنجا که سفید روداز کوه خارج میشود» ذکر میکند .(۲)

به «تعلیقهٔ مینورسکی بر تذکرة الملوك» ص۲۰۱ و «عالم آرای عباسی» رجوع شود .

ص۱۷، سطر ۱۷ : ماسوله [ماسوُلِ] (اسم خاص) . نام ناحیتی است کوهستانی واقع در

---

۱ ـ درعبرتنامه نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۳۵۵ نیازآباد نزدیك شیروان در کناربحر خزر آمده است .

۲ ـ این کلمه «کوهدم» نیز ضبط شده است .

جنوب غربی فومن بحدود زیر :

شمال : مـاسال ؛ مغرب : خلخال ؛ جنوب : تا پشتکوه خمسه : طول آن ۳۰ کیلومتر وعرضش ۱۲ کیلومتر وارتفاعش ازسطح دریا ۱۰۵۰ متر است. اهالی آن غالباً آهنگر وچاروق سازند .

به «جغرافیای سیاسی کیهان» ص ۲۷٤ و «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد دوم رجوع شود .

ص ۱۷، سطر ۱۸ : لاهیجان [لاهی حانْ] (اسم خاص). نام ناحیتی است در شمال ایران بحدود زیر :

شمال : بحرخزر؛ مغرب: موازی؛ جنوب: دیلمان؛ مشرق: لنگرود ورانکوه[۱]. لاهیجان دشت وسیع وحاصلخیزیست که در جنوبش ارتفاعات مختصری دیده میشود. طول آن ازشمال بجنوب ٤٤ وعرض آن ۲۵ کیلومتر است. مرکزش شهر لاهیجان است که یکی ازمراکز قدیمی گیلان وسابقاً پایتخت «بی‌پیش» بوده‌است. این شهردر کنار شمرود ودر ٤۵ کیلومتری مشرق رشت ودوازده کیلومتری لنگرود قرار دارد .

به «جغرافیای سیاسی کیهان» ص ۲۷۰ و «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد دوم و «جغرافیای رشت ومازندران» نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۸۸٦ رجوع شود .

ص ۱۷، سطر ۱۸ : تمیجان [تَ می جانْ] (اسم خاص) . دهـی است جزء دهستان املش بخش رودسرشهرستان لاهیجان ــ این ده در ۵ کیلومتری باختررودسر بر کنار راه املش و رودسر قرار دارد . آب و هوای آن مرطوب ومحلش در جلگه است. (ازفرهنگ جغرافیایی ایران جلد دوم).[۲]

ص ۱۷، سطر ۲۰ : قزلار[۳] [قِ زْ لارْ] (اسم خاص). نام شهریست مابین باب الابواب

۱ ــ حدود مذکور از جغرافیای سیاسی کیهان اخذ شده است .

۲ ــ حمدالله مستوفی آنرا از اقلیم چهارم وجزو شهرهای وسط گیلان می‌آورد .

۳ ــ در بستان السیاحه این کلمه « قزلر » ضبط شده ومعنی آن « دختران » آمده است.

در بند وحاجی ترخان ازتوابع‌روسیه. هوای‌آن سرد ومردم‌آن‌ترک‌زبان‌و اکثر حنفی مذهب وقلیلی امامیه و نصاری‌اند . شیروانی می‌گوید من این نقطه را ندیده وبا مردمش برخورد نکرده‌ام ولی کسان زیادی را دیده‌ام که به قزلار رفته‌اند .

به «بستان السیاحه» و «تاریخ داغستان» نسخهٔ خطی کتابخانهٔملی بشمارهٔ ۲۳۶۸ رجوع شود .

ص۱۷ ، سطر ۲۰ : دربند[دَ رْ بَ نْ دْ](اسم‌خاص).دربند، که‌اعراب«باب‌الابواب» می‌نامند، در آخرین نقطهٔ شمالی ایالت شیروان قرار دارد و از معروفترین بنادر دریای خزر میباشد . ابن حوقل این شهر را از اردبیل، کرسی‌ایالت آذربایجان،بزرگترمی‌داندومی گوید دروسط این‌بندر،لنگرگاه‌سفاین‌است ودرین لنگرگاه، که از دریا بداخل پیش رفته، بنائی است،مانند سدی بین دو کوه مشرف‌برلنگرگاه،ودردهانهٔ لنگرگاه جایی که کشتی‌ها بدان‌داخل میشوند زنجیری کشیده شده‌وبرین زنجیر قفلی زده‌اند چنانکه هیچ کشتی نمی‌تواند ازآنجا خارج وداخل شود مگر با اجازه کسی که مأموراین‌کار است. سدمزبور ازسنگ‌وسرب ساخته شده و گردخودشهر نیز باروی‌مرتفعی از سنگ است که چندین برج و دو دروازه دارد : دروازهٔ بزرگ و دروازهٔ کوچك . این شهر از مناطق اسلامی واز اطراف محاط بممالك اهل کفر است .

به «سرزمینهای خلافت‌شرقی» و«نزهت القلوب» و«مرات‌البلدان» جلد اول رجوع شود .

ص۱۷، سطر ۲۱ : اعداعدو [اَ عْ دْ ا عَ دُ وْ وْ] (ترکیب اضافی ـ اضافه افعل التفضیل بمعمول). سخت دشمن، دشمن بزرگ .

(از ناظم‌الاطباء).

ص۱۸، سطر ۲ : بادکوبه [بادْ کوُ بِ] (اسم خاص) . بندریست بساحل «دریای

شور» در سه مرحله‌ای شهر شماخی [۱]، آنرا «باکو» و «باد کوبه» هردو می‌گویند [۲]. درین شهر باد زیاد می‌وزد ودرودیوار آن‌را می‌کوبد[۳] ازاین‌رو ابنیه وعمارات آن ازسنگ ساخته شده وسطح آنها قیراندوداست . مشهور است که «انوشیروان‌دادگر این‌شهررا بپا کرد .ـ ملوك «شیروان» چون خود را از احفاد این پادشاه می‌دانستند در تعمیر آن ساعی و کوشا بودند بجانب شرق «بادکوبه» آتشکده‌ای ازقدیم بوده وهنوزهم آثار آن باقی است .

(از لغت‌نامهٔ دهخدا) .

ص۱۸، سطر ۳ : سالیان [سال یاْن] (اسم‌خاص). بندریست که شرق وجنوبش‌متصل به «دریای گیلان» وجانب دیگرش رود «کر» و «صحرای مغان» میباشد . وسعت آن بیست فرسخ در ده فرسخ وسمت شمالی آن قصبهٔ «سالیان» است و این بندر بنام آن معروف شده . «سالیان» دوهزارباب‌خانه دارد وازبناهای ملوك «شیروان» میباشد .

از «آنند راج» و به «تاریخ داغستان» نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۲۳٦۸ رجوع شود .

ص۱۸، سطر ۳ : روسیه بادکوبه وسالیان را متصرف شد : برای اطلاع‌بیشتراز لشکرکشی روسها بآن نـواحی بـه کتاب «پیشروی روسیه درقفقاز» تألیف «John. F. Baddeley» رجوع شود .

ص۱۸، سطر ۷ : ارزنةالروم [اَ رْ زَ نَ ةُ رْ رومْ] (اسم خاص) . شهریست بـه «ارمنیّه»[٤] وبنا برقول‌حمدالله مستوفی : «ارزن الروم‌ازاقلیم‌چهارم‌وطولش

۱ ـ فرهنگ نفیسی آنرا درکنار دریای اسکون در شبه جزیرهٔ آپشرون میآورد .

۲ ـ این شهر که امروز مرکز آذربایجان‌شوروی است ازنواحی‌نفت خیزآن کشوراست‌ومحصولات دیگرش گوشت وفرآورده‌های شیمیایی وتنباکومی‌باشد ، (ازجغرافیای سیاسی ممالك همجوار).

۳ ـ این وجه تسمیه که آنرا بجهت باد ازکلمهٔ «باد کوبیده» آورده‌اند بقول مینورسکی وجه‌تسمیهٔ عوام پسندیست .

٤ ـ فرهنگ نفیسی برای آن ضبط دیگری بصورت «ارض روم» آورده ولسترنج می‌گوید ارمنی‌ها آنرا کرن (Karin) ویونانیهاتئودوسیوپلیس «Theodosiopolis» می‌گفته اند . ارزنة الروم شهر معروف قالیقلا و در هشت فرسخی شرق قلعه بزرگ اویك است . رجوع به «سرزمینهای خلافت شرقی» شود .

ازجزایرخالدات «عو» وعرض آن‌ازخط استواءِ «لطم» است درآنجاکلیسیایی است درغایت عظمت چنانکه عالی‌تر ازآن عمارت درآن ملك نیست و درو گنبد عالی بود، پنجاه گز درپنجاه گزوبعض ازطاق آن گنبد، شب ولادت حضرت رسول فرود آمد وچندانکه می‌خواهند که باز جای کنند عمارت نمی‌پذیرد وفرود می‌آید و در برابرآن کلیسیا مسجدی برشکل کعبه، طول وعرض آن مانند کعبهٔ مسلمانان‌ساخته‌اند وآنرا نمودار کعبه می‌خوانند.»
به «نزهت القلوب» و«قاموس الاعلام ترکی» رجوع شود.

ص۱۸، سطر ۷: گرجستان[1] [گُ رْ جِ سْ تانْ] (اسم خاص). نام ناحیتی است بآنطرف رود «کر» وبنابر قول مستوفی حدود آن تا ولایات «اران» و «ارمن» و «روم» امتداد دارد. مردم این ناحیه تاقرن هشتم هجری آیین اسلام نپذیرفتند وبراثر فتوحات «تیمور» مسلمان شدند.[2]

به «نزهت القلوب» و«معجم‌البلدان» و«سرزمینهای خلافت‌شرقی» و «سفرنامهٔ گرجستان» نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۱۸٦٥. و«قاموس الاعلام ترکی» رجوع شود.

ص۱۸،سطر۱۰: چارموجه [چا رْ مَ وْ جِ ـ یا ـ جَ] (اسم): گرداب. (ازناظم‌الاطباء).

ص۱۸، سطر ۱۱: تفلیس [تِ فْ لی سْ][3] (اسم خاص). حمدالله مستوفی

۱ ـ لسترنج می‌گوید فرنگیان گرجستان را «جورجیا» تلفظ می‌کنند و یاقوت آنرا «جرزان» بضم جیم وسکون راء ضبط کرده است.

۲ ـ مستوفی شهرهای معروف آنرا: «الان»، «انی»، «تفلیس»، «خنان» و«قارص» می‌آورد. برای اطلاع اززبان واوضاع اجتماعی‌اهالی‌آن به«گلستان‌ارم» (نسخهٔ‌خطی کتابخانهٔ ملی بشماره ۲۳٦۸) رجوع شود. درکتاب جغرافیای سیاسی ممالك همجوار ص ۱۱۹ وضع فعلی گرجستان چنین آمده: در ۲٦ مه ۱۹۱۸م. شورای ملی‌گرجستان درتفلیس استقلال این‌کشور را اعلام و در ۲۵ فوریه ۱۹۲۱م. آن کشور بعنوان جمهوری شوروی سوسیالیستی درآمد.بعدها بسال ۱۹۳٦م. یکی ازجمهوری های اتحاد جماهیرشوروی شناخته شد. ـ مساحت آن ۷٦۲۰۰ کیلومتر مربع و کوههای قفقاز درشمال آن است.

۳ ـ یاقوت آنرا بفتح «تاء» ضبط کرده‌وجایگاهش رااز‌قول بعضی‌بارمنیه وازقول‌بعض‌دیگر به اران می‌آورد ومی‌گوید این شهر قصبهٔ جرزان(گرجستان) ونزدیك باب الابواب‌می‌باشد.

«تفلیس» را از اقلیم پنجم می‌آورد که طولش از جزایر خالدات «فج» و عرضش از خط استواء «مح» (۱) است‌ومی گوید: «در دره‌ای‌افتاده‌است که طرفی از آن با کوه است و آب کر برمیان‌آن روان است(۲)ازطرفی‌عمارات بر روی کوه ساخته‌اند. چنانکه‌هر رسته خانهایی زمین کوی رسته‌علیاست. درآنجا حمامات بسیار است که‌آب گرم ازو زاینده است و بآتش احتیاج ندارد.»

از «نزهة القلوب» چاپ دبیرسیاقی صفحهٔ ۱۰۸ و به«مرآت البلدان» جلد اول و«جغرافیای تفلیس» نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی شمارهٔ ۲ رجوع شود.

ص۱۸، سطر ۱۵ : ایروان [ایْ رْ وْ ا نْ] (اسم‌خاص). ایروان ناحیتی است ارمنی نشین در اطراف رود «ارس». صاحب «مرآت البلدان» کـه خود ازین شهر در حدود صد سال قبل دیدن کرده (۳) آنرا چنین وصف می کند:

در حدود صد هزار گزی جنوب غربی «تفلیس» و پنجاه و چهار هزار گزی شمال « آغری داغ » در کنار رودخانهٔموسوم به «ایروان چای» ایـروان قرار دارد وآن از بناهای «ایروان» دوم است. شهر «ایروان»درجلگه‌واقع ودر اطرافش باغهای آبادان زیاد است. اهالی این شهربیشتر ارمنی هستند علاوه بررودخانهٔ «ایروان چای» رودخانهٔ کوچك دیگری نیزباین‌شهرجاری میشود وباتقسیم‌بشعبات متعدد باغها وعمارات آنرا سیراب‌می‌نماید. برحسب روایات «ایروان» مذکور قلعه‌ای در نزدیکی ایـن شهر بنا کرد کـه دور آن چهار میل بود. ایروان را برجهاست و سمت شرقی آن‌بواسطه نزدیکی

۱ ـ یاقوت طولش را۶۲ درجه وعرضش را۴۲ درجه می‌آورد. ۲ ـ ابن‌حوقل‌برای این شهر دوبارو ذکر می کند وآنرا خرم و بسیار مستحکم با سه دروازه می‌آورد که رود کر از میان آن می گذرد و حمامهای آبگرم دارد. جغرافیای ممالك همجوار ص ۱۲۰ نام فعلی تفلیس را تی‌بی‌لیس ذکرمی کند ومی گوید فعلاپایتخت گرجستان است. ـ سیف الدوله بسال ۱۲۷۹قمری ازین محل‌دیدن کرده‌وبتفصیل‌ازوضع‌جغرافیایی‌وصناعی‌آنجا درسفرنامهٔ خودیادمیکند«سفرنامهٔمکه» نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی‌شمارهٔ ۷۶۱ ۳ـ بهنگام رفتن‌وبازگشت ازسفرفرنگستان درسالهای ۱۲۸۰ و۱۲۸۳ هجری قمری.

برودخانه دیوار نداردواز شهربقلعهٔ ایروان تقریباً سه هزارقدم مسافت‌است، کلمهٔ ایروان بزبان ارمنی بمعنی «منظر» است ودرتسمیهٔ این شهر باین‌اسم گویند کشتی نوح بعدازآنکه درقلهٔ «آغری داغ»فرودآمدوآبی که‌محاط باقطار و اقطاع زمین بود بمدلول آیهٔ کریمه : «یا ارض ابلعی مائك ...» بزمین فرو رفت ، اول صحرائی که‌بنظرآمد دشت « ایروان » بود (۱) لهذا باین اسم موسوم شد .

«شاردن» ازین شهر دیدن کرده و می‌نویسد ایروان شهر بزرگی است و با وجود باغها واشجار زیاد که در داخل شهر غرس شده است ، معهذا کثیف می‌باشد و عمارات عالیه ندارد واطرافش کوهستان است . دورودخانه یکی بزرگ موسوم به «زنگی چای» و دیگر کوچك معروف به «قرخ بلاغ» اولی ازخارج شهر و دومی از وسط‌آن می گذرد . قلعهٔ ایروان که درخارج شهر می‌باشد خود شهرکی است و اهالی آن از مسلمانان ایران می‌باشند. ارامنه را بآنجا دکاکینی است که روز بدکان آمده مشغول کسب و کار می‌شوند وشب چون در قلعه منزلگاهی ندارند بشهر می‌روند. دوهزارسپاهی ازجانب شاهان‌ایران‌درایروان‌ساخلواست‌وچندعراده توپ همیشه‌بآنجاست. عمارت حاکم در قلعهٔ ایروان قرار دارد وبروی رودخانهٔ« زنگی‌چای » نظر می‌اندازد .

اعتماد السلطنه (صاحب مرآت البلدان) می گوید من قلعهٔ « ایروان » را دیدم واز عمارت‌عالی‌ی که شاردن وصف کرده جز خرابهٔ ان اثری نبود. شاردن می گوید در «ایروان» میدان مربع بزرگی است که دارای درختان است و درین میدان اسب دوانی می کنند . اعتماد السلطنه مـی گوید آن میدان فعلا موجود است .

در ده فرسخی ایروان‌بجانب«تفلیس» دریاچه‌شیرین واقع‌است که سرچشمهٔ

۱ ـ محققان واقفند که اینگونه فقه‌اللغه را مبنای علمی نیست .

رودخانهٔ «زنگی چای» بدانجا می‌باشد . در این دریاچه ماهی قزل آلا بزرگی یك نوع دیده شده است در وسط این دریاچه جزیره‌ایست که در آن جزیره کلیسایی متعلق بنهصد سال قبل وجود دارد . کلیسای معروف «اوچ-کلیسیا» که ارامنه آنرا «اشت زمیازی»(۱) می‌گویند بدو فرسخی ایروان است و طبق قول «شاردن» در جزء کتب موجود درین کلیسیا کتابی است که می‌گوید نام قدیم شهر ایروان «واقارشاپاط» بوده : « واقار » اسم یکی از سلاطین ارمنی و «شاپاط» بزبان ارمنی بمعنی شهر است (۲)
بصفحات ۱۰۵ و۱۰۶ و۱۰۷ «مرآت البلدان» جلد اول و «نزهت القلوب» و«معجم البلدان یاقوت» ذیل کلمهٔ «ایروان» و «سفرنامهٔ شاردن» و «قاموس الاعلام ترکی» رجوع شود .

ص۱۸، سطر ۱۸ : خوی [خُ یْ] (اسم خاص) . این ولایت در شمال غربی دریاچهٔ «ارومیه» واقع ، و دارای قراء مهم و حاصلخیزیست که در دره‌ای بارتفاع ۱۱۰۰ متر قرار دارد . طول درهٔ خوی ۲۹ و عرضش ۱۲ کیلومتر است واز کاریزها مشروب میشود . مرکز این ولایت شهر «خوی» است که در ۳۸ْ ۳۳َ ۷ عرض شمالی و۴۵ْ ۱َ ۵ طول شرقی واقع شده وفاصله آن از شهر «تبریز» ۱۴۳ کیلومتر ودر محل تقاطع‌دوراه مهم تجارتی «تبریز» به «طرابوزان» و «ارومیه» به « جلفا » قرار گرفته است. «قتورچای»(۳) ، که شعبه ای از «ارس» است ، از سه کیلومتری آن میگذرد . دراوائل قرن نوزدهم‌بزمان فتحعلی شاه‌قاجارهیئت اعزامی ژنرال « گاردان» فرانسوی بدورشهر بارویی کشید . در ۱۸۲۷میلادی روسها آنجا رامحاصره کردند ولی بر اثرشجاعت مردم‌کاری ازپیش‌نبردند وفقط بواسطهٔ عهدنامهٔ‌ترکمان چای سه هزارقشون روس موقتاً در آنجا متوقف شد که پس ازدریافت خسارت آنجا را تخلیه

۱ - «اوچمیادزین کلیسیا» ۲ - این شهرفعلاپایتخت‌ارمنستان‌شوروی است . ۳-قطورچای

کردند .

(از جغرافیای سیاسی کیهان) و بـه « نزهت القلوب » و«معجم البلدان» و«فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد چهارم رجوع‌شود.

ص۱۸، سطر۱۸: سلماس [سَ لْ ماسْ] (۱) (اسم خاص). نام شهریست‌به‌آذربایجان درجنوب غربی « **خوی** » . ـ ارتفاع‌آن از سطح دریا ۱۳۵۰متر و کنار رود « چهریق » قرار دارد . این شهر درجلگه ای بطول ۲۵ کیلومتر وعرض۱۶ کیلومترواقع (۲) است .

به «معجم البلدان» و«جغرافیای سیاسی کیهان» ص ۱۵۲ و «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد چهارم رجوع شود .

ص۱۹، سطر ۴ : گنجه [گَ نْ جِ - یا - جَ] (اسم خاص) . شهریست بـایالت « اران » و در شمال‌غربی « بردعه » بر سر راه « تفلیس » . جغرافی نویسان عرب آنرا « جنزه » نوشته‌اند (۳) وقزوینی رودخانهٔ این شهر را «قردقاس» نام می‌برد ، و « شمکور » را در شمال غربی‌آن می‌آورد که خرابه های‌آن هنوز باقی است . مستوفی گنجه را از اقلیم پنجم می‌داند کـه طولش از جزایر خالدات «فج» و عرضش از خط استواء «م . لد» است . او می گوید این شهربسال۲۳۹هجری قمری ساخته‌شده (٤) و شهری‌خوش‌و مرتفع‌است، ودرین معنی گفته‌اند (٥).

۱ ـ یاقوت درمعجم‌البلدان آنرا بفتح « سین» و «ل» آورده‌است .

۲ ـ بسال ۱۳۰۹ شمسی زلزله سختی درین شهر روی داد و براثر آن اکثر ابنیه وقراء و قصبات آن فروریخت بعداً بمهندسی اسدالله خاورزمین‌شهرجدیدی. اسم شاهپور بجای شهرویران قدیم‌بناشد

۳ ـ امروز گنجه را الیزابت پل « Elizabetpol می‌نامند .

٤ ـ لسترنج می گوید این شهردر ۲٤۰ قمری بوسیله متوکل از نوساخته شد وبه‌متوکلیه معروف گردید .

٥ ـ سیف‌الدوله در سفرنامهٔ مکه خود وضع جغرافیایی و مدنی این شهر را در سال ۱۲۷۹ قمری بتفصیل ذکر میکند . به « سفرنامهٔ مکه » نسخهٔ‌خطی کتابخانهٔ ملی شمارهٔ۷۶۱رجوع‌شود

چند شهر است اندر ایران مرتفعتر از همه
بهتر و سازنده‌تر از خوشی آب و هوا
گنجهٔ پر گنج در اران صفاهان در عراق
در خراسان مرو وطوس، در روم باشدآقسرا.

به «نزهت القلوب» صفحات ۹۱ و۹۲ چاپ لیدن و «سرزمینهای خلافت شرقی» رجوع شود.

ص۱۹، سطر ۶ : اردبیل [اَ رْ دِ بی لْ] (اسم خاص) . ناحیتی است در شرق آذربایجان که از رودخانه «بالق چای» (ماهی رود) مشروب میشود. مرکز آن شهر اردبیل است که در ۴۸° و ۲َ طول شرقی و۳۸° عرض شمالی و ۱۵۷۰ متری ازسطح دریا قرار دارد وفاصله‌آن تامرز ایران وشوروی قریب ۴۰ کیلومتر میباشد. این شهردرفلاتی،بشکل‌دایره، ساخته‌شده‌ودرمغرب آن کوه سبلان واقع است. ازبناهای این‌شهر مقبرهٔشیخ صفی‌الدین اردبیلی‌جد صفویانست که ژنرال پسکویچ روسی در زمان جنگ ایران و روس بسال ۱۸۲۸ میلادی‌آنرا غارت کردو کتابهایش‌رابموزهٔپطر گرادانتقال‌داد. ژنرال گاردان دراطراف شهر بارویی ساخته که اکنون خرابهٔآن موجوداست.

به «جغرافیای سیاسی کیهان» و «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد چهارم و «نزهت القلوب» و «معجم البلدان» رجوع شود.

ص۱۹ ، سطر ۷ : مغان [مُ غانْ] (اسم‌خاص). نام‌یکی‌از دهستانهای‌پنجگانه‌بخش گرمی شهرستان‌اردبیل است.این دهستان درشمال‌بخش‌ودرناحیه کوهستانی قرار دارد. آب وهوایش گرم وازه۹۶ آبادی بزرگ و کوچك تشکیل یافته است. مرکز آن «بیله سوار» وقراء مشهورش «باباش کندی» ، «زرگر» ، «گوك تپه» و«شیرین‌آباد» است.(۱)

---

۱ ـ دشت مغان نیز در این ناحیه واقع است.

به «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد چهارم و «جغرافیای سیاسی کیهان» رجوع شود.

ص۱۹، سطر ۱۱ : اندرمان [اَ نْ دَ رمانْ] (اسم‌خاص). فرهنگ‌جغرافیایی‌ایران آنرا دهی جزء دهستان غار بخش شهر ری ودر ٤ کیلومتری شمال‌باختری شهر ری می‌آورد ومیگوید ناحیتی‌است واقع در جلگه، که‌بقعهٔ امامزاده ابوالحسن بدانجاست. (جلد یکم).

ص۱۹، سطر ۱۲ : سلمان‌آباد [سَ لْ مانْ عاباْدْ](اسم‌خاص). سلمان‌آباددهی‌است از دهستان غاربخش ری شهرستان طهران که در ۱۵ کیلومتری جنوب باختری ری و۱۲ کیلومتری باختر کهریزك قرار دارد.(۱) (از فرهنگ جغرافیایی ایران‌جلد یکم).

ص۱۹،سطر ۱۹ : ابراهیم‌آباد [اِ بْ رٰاهی مْ عابادْ] (اسم‌خاص). درحوالی‌طهران چهار ابراهیم‌آباد وجود دارد که دوتای آنها جزء دهستانهای ساوجبلاغ وشهریار ودوتای دیگر جزء بخش ورامین‌اند.

ظاهراً ابراهیم‌آبادمورد بحث‌یکی ازدو ابراهیم‌آباد بخش‌ورامین است بمختصات جغرافیایی زیر :

۱–ابراهیم‌آباددهی‌است‌جزءدهستان‌بهنام‌سوخته‌بخش‌ورامین‌واقع در ۲٤ کیلومتری شمال‌خاوری ورامین‌ویك کیلومتری جنوب راه‌خراسان.

۲–ابراهیم‌آباددهی‌است‌جزءدهستان‌بهنام‌غرب‌بخش‌ورامین‌واقع‌در

---

۱ - دراطراف تهران دو« سلمان آباد »دیگربمشخصات زیروجوددارد که بنظرنقطهٔموردبحث جهانگشا نیستند.

الف : سلمان آباددهی است از دهستانهای فشافویه بخش شهر ری شهرستان طهران واقع‌در ۳۸ کیلومتری جنوب غربی ری.

ب : سلمان آباد دهی‌است ازدهستانهای بهنام‌غرب بخش ورامین شهرستان طهران ،واقع‌در ۱٤ کیلو متری ورامین.– گرچه باتوجه به جنگ « ابراهیم آباد » ظن این میرود که این «سلمان آباد» محل جنگ بوده و « ابراهیم آباد » نیز « ابراهیم‌آباد» شمارهٔ ۲ مادهٔ بعد باشد.

۲۰ کیلومتری جنوب خاوری ورامین کنار راه فرعی حصار حسن بیك . (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلدیکم).

ص۱۹، سطر ۲۰: بی نیل‌مرادروانه استراباد شد : در روضة‌الصفای ناصری بتفصیل ازجنگ فتحعلی خان‌قاجارباافاغنه درابراهیم آباد و کشته‌شدن‌صدنفرافغانی وعدم امداد بفتحعلی خان وعزیمت او درشب سخن رفته است . بجلد هشتم آن کتاب ذیل «ذکر محاربه خان جلادت بنیان ..» رجوع شود .

ص۲۰، سطر ۴ : باتفاق خانك پاشا حاکم به : دربعضی‌ازنسخ‌جهانگشاکلمهٔ «ببه» «بابان»آمده‌است. خانك‌پاشا نام‌حاکم سلیمانیه بزمان‌نادر است.درسلیمانیه طایفهٔ ببه که‌کرد و بسیار سلحشورندزندگی‌می‌کنند . بزرگان این طایفه «بابان» نامیده میشوند .

بصفحات ۵۹ و ٦۰ «رحلهٔ منشی بغدادی» و«روضة‌الصفا» جلد دهم ذیل«در ذکروروداحمدچلبی» و«کلمهٔ«قره‌چولان» دربن‌تعلیقات رجوع‌شود.

ص۲۰ ، سطر ۷ : دیرآباد [دِیْ رْ عاباد] (اسم خـاص). در اغلب‌نسخ جهانگشای مورد ارجاع‌حقیر این‌کلمه‌چنین‌آمده ولی‌بنظرصحیح آن«دیزآباد»است(۱) بمختصات‌جغرافیایی زیر :

دهی است از دهستان شراء پایین بخش شهرستان اراك واقـع در ۳۰ کیلومتری‌جنوب‌باختری کمیجان‌و کنارجاده‌ملایر‌ـ‌خنداب.این‌دهکده در ناحیتی کوهستانی‌قرار داردورودخانهٔ«قره‌چای» ازآن‌می گذرد،بروی‌این رودخانه آثاری از پل خرابه‌ای است‌که از ابنیهٔ خدابنده است . درجنوب آن زیارتگاهی است باسامی ابوالحسن و امینه خاتون که می گویند پسر ودختر امام چهارمند .

۱ـ در فرهنگهای‌جغرافیایی‌دهی‌بنام‌دیرآباد درآن‌حوالی‌دیده‌نشدوآنهانیزازذکر «روزآباد» وحتی « زورآباد »ـ که قول یکی از نسخ است ـ ساکتند . اماچنانکه ملاحظه می کنید«دیزآباد» درآن حدود وجود دارد ومختصاتش بمانحن فیه میخورد لذا با حفظ قول اغلب نسخ درمتن دیزآباد شرح داده شد .

از «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد یکم و کتاب «اسامی قراء و قصبات اداره آمار».

ص۲۰، سطر ۷ : شهرجرد[۱] [شَ هْ رْ جِ رْ دْ] (اسم خاص). شهرجرد دهی است از دهستانهای مشك آباد بخش فرمهین شهرستان اراك. این ده در ٤٥ کیلومتری فرمهین واقع و ازمناطق سردسیری است.

(ازفرهنگ جغرافیای ایران جلددوم).

ص۲۰، سطر ۱٦ : شین [شَ یْ نْ] (اسم). عیب، زشتی.

(از منتهی الارب).

ص۲۰، سطر ۱۷: رومیه مغلوب و مقهور شده رخت عزیمت بوادی هزیمت کشیدند :

«سایکس» و «ملکم» ازین جنگ بحث میکنند و ازحیله‌ای که اشرف بکار برد وندایی که درداد- مبنی بر آنکه : «ما (افغانان و ترکان) سنی مذهب هستیم و سزاوار نیست بخاطر رافضیان بجان هم افتیم» - بتفصیل سخن می‌رانند ومی‌گویند این کلام تأثیر بسزایی در لشکر ترك کرد و یکی از علل عقب نشینی ودست ازجنگ کشیدن آنها شد.

بتاریخ ایران «سایکس» و «سرجان ملکم» رجوع شود.

ص۲۰، سطر ۱۹ : سنور [سِ نوُ رْ] (اسم). سرحد، مرز. (از اشتنگاس).[۲]

ص۲۱، سطر ۱۱ کرانی [كُ رْ رانی] (اسم خاص). از قرار تقریر میرزا مهدیخان و «تاریخ سیاقی»[۳] «کرانی» باید نام طایفه‌ای باشد. شوریده شیرازی نیز دربیت زیر ازخان این طایفه نام برده :

یك عبدالحسین خان سرهنگ بود   دگر خان کرانی لنگ بود.

متأسفانه تا آنجا که استفسار شد وضع این طایفه بطور دقیق معلوم نشد البته

۱ ـ این کلمه در نسخ متعدد «جهانگشا» بصور «شهریزدجرد»، «شهرگرد»، «شهرجر» آمده است.

۲ ـ Frontier

۳ـ درعالم آرای نادری «کرانی» آمده است.

«کران» نام مناطق چندی در ایران است [۱] ولی مستبعد می‌نماید که طایفهٔ مزبور متعلق باین مناطق باشند [۲]

ص۲۱، سطر ۱۲: خلیل آباد [خَ لی لْ عاباد] (اسم خاص). نام ناحیتی است بحوالی الیگودرز که یورت تیره چهار لنگ بختیاری است. [۳] مخفی نماند که در حوالی الیگوردرز دوده بنام خلیل آباد وجود دارد که هردو، محل ومسکن تیره چهارلنگ اند ومشخصات آنها بدینقرار است:

۱ـ دهی است ازدهستان بربرود بخش الیگودرز شهرستان بروجرد، واقع در ۳۰ کیلومتری جنوب خاوری الیگودرز و ۵ کیلومتری جنوب راه چمن سلطان به آب باریك، مردم این ناحیه لر و آب وهوایش معتدل است.

۲ـ دهی است ازدهستان جاپلق بخش الیگودرز شهرستان بروجرد، واقع در ۲۸ کیلومتری شمال الیگودرز کنار راه مالرو «آش میـیان» به باباقله این ناحیه در جلگه واقع و آب و هوایش متعدل است.

به «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد ۶ رجوع شود.

ص ۲۱، سطر ۱۶: ربقه [رِ بْ قَ] (اسم). رسن که دارای عروه‌ها و گوشه

---

۱ ـ اینك اسامی آنها: الف: ناحیتی در چهارمحال بختیاری بین «چوله‌چه» و «ده‌چشمه» (ازتقریرات آقای پژمان بختیاری)

ب: قریه‌ای از قراء سیرجان (بستان‌السیاحهٔ) ورؤسای آنها را خان می‌گویند. شایدشعر در شوریده نظر باین گونه «خان» باشد.

ت: «کران» و «کوشك» و «جوباره» و «دردشت» با چند مزرعه ازاصل اصفهان. (نزهت‌القلوب)

ث: «کران» و «ایراهستان» ناحیتی است بگرمسیر فارس. (نزهت‌القلوب)

ج: یاقوت درمعجم‌البلدان از «کران» های دیگر نام می‌برد که بهیچوجه قابل انطباق با مانحن فیه نیستند

۲ـ ازمطالعه صدر و ذیل جملات «جهانگشا» با توجه به «خلیل‌آباد» برمی‌آید که کران باید نام طایفه‌ای در حدود بربرودوجاپلق باشد. «عالم آرای نادری» (چاپ عکسی روسیه ورق ۳۳) آنرا «کراتی» آورده است. آنچه به نظر می‌رسد باید این نام گرائی باشد و گرائی ناحیه‌ایست نزدیک شوشتر(تاریخ خوزستان احمدکسروی صفحه ۱۰۶).

۳ـ در تاریخ بختیاری، سرداراسعد عشیره‌های منشعب از چهارلنگ و مقیم در خلیل‌آباد را بتفصیل آورده است

باشد وبربره وبزغاله بندند . ج : ارباق، رباق . (از منتهی الارب)

ص۲۲، سطر۵ : دهدشت [دِ هْ دَ شْ تْ] (اسم خاص) . دهی است ازدهستان بویر احمدی سردسیر، بخش کوه گیلویه شهرستان بهبهان. این ده در ۴۱ کیلومتری شمال خاوری بهبهان و۳۲ کیلومتری شمال خاوری راه شوسه آرو به بهبهان قرار دارد. این ناحیه کوهستانی با آب و هوای معتدل است.

به «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد ششم و «فارسنامهٔ ناصری» رجوع شود.

ص۲۲، سطر ۸ : سید احمد نواده میرزا داود : در پاورقی صفحهٔ ۷۵ « مجمع التواریخ» نسب سید احمد شاه چنین آمده است :

«السید احمدشاه ابن المیرزا ابوالقاسم ، که درسنهٔ «۱۱۳۶» بدست افاغنه متقول شده، ابن النواب المیرزا محمد داود، متولی روضه رضویه در خراسان که درسنه «۱۰۹۲» تولیت را دارا شدودرسنه «۱۱۲۱» فوت نمود، ابن المیرزا عبداللّٰه خان ابن المیرزا شفیع، مستوفی کل موقوفات ایران درزمان صفویه، ابن المیرزا رحمهٔ اللّٰه ابن المیرزا ابوالحسن ابن المیرزا قوام الدین محمد ابن امیر عبدالقادر ابن الامیر قوام الدین محمد ابـن الامیر نظام الدین علی ابن الامیر قوام الدین محمدبن الامیر تاج الدین الحسین [یا «الحسن»] ابن السلطان الاکرم المیرسیدمرتضی خان المرعشی، پادشاه طبرستان، ابن السلطان الاعظم المیر سید علیخان ، پادشاه طبرستان ، ابن السلطان الاجل السید کمال الدین ، پادشاه طبرستان، ابن سید الملوك العلماء المیر قوام الدین مشهور بمیر بزرگ موسس سلطنت مرعشیه درشمال ایران ونسب ایشان تا حضرت سیدالساجدین مشهور آفاق است . »

ص۲۲، سطر ۱۰: ابرقوه ـ یا ـ ابرقو [اَ بَ رْ قُو] (اسم خاص). ابرقوه نام یکی ازبخشهای شهرستان یزد است که بجنوب باختری آن ولایت قرار دارد، بامشخصات زیر:

شمال. بخش خضرآباد؛ جنوب: بخش بوانات آباده؛ خاور: بخش نیریز؛ باختر: شهرستان آباده؛ ابرقوه ناحیتی است واقع در کویر که کوههای زیر

ارتفاعات آن می‌باشد :

۱ـ ابرکوه که کینه عالی نیز نامیده میشود .

۲ـ کوه گدار شورو کوه اعلی که در شمال باختری آن قراردارد.

۳ـ کوه سیاه و کوه کلیشك که درباختر آن است .

قصبهٔ مرکزی آن بنام ابرقواست بطول ۵۳ درجه و۱۷دقیقه و۳۰ ثانیه شرقی وعرض ۳۱ درجه و۸ دقیقهٔ شمالی وبارتفاع آن ۴۵۴ مترازسطح دریا . ـ این ناحیه ازمناطق گرمسیری است .

(ازفرهنگ جغرافیایی ایران‌جلد دهم) .

ص۲۲، سطر ۱۳ : مرودشت [1] [مَ رْ وْ دَ شْ تْ](اسم خاص). در جلگه‌ای که از شرق شیرازتاشمال آن‌ممتداست‌بلوك سردسیرمرودشت‌قراردارد. طول آن درحدودهشت فرسخ‌ومشتمل‌برسی‌وشش‌پارچه‌آبادی است. وازرودخانه‌ایکه از جانب سیوند می‌آید مشروب میشود . این‌رودخانه پس‌ازمشروب کردن مرودشت درنزدیکی‌پل‌خان برودخانهٔ‌کامفیروزمی‌ریزد وازبندامیرمی‌گذرد. شهر استخرقدیم‌در اراضی مرودشت قرار داشته .

از«آثار عجم » محمد نصیر فرصت شیرازی‌ص ۱۳۲ و «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد ۷ و«فارسنامه ناصری» .

ص ۲۲، سطر ۱۳ : بوانات [بَ و ا نا تْ] (اسم خاص). نام یکی از بخشهای دوگانه شهرستان آباده است که درجنوب خاوری آن شهرستان ، باحدود ومشخصات زیر قرار دارد:

شمال‌وخاور: شهرستان یزد ؛ جنوب: بخش نیریز وشهرستان شیراز؛ باختر: بخش مرکزی شهرستان‌آباده ؛ هوای این بخش‌معتدل ودرقسمتهای‌شمالی بالنسبهٔ سرداست . آب مشروبی وزراعتی آن‌ازچشمه‌سارمی‌باشد .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد هفتم)

۱ ـ درحاشیهٔ « آثار عجم » « مردشت » ضبط دیگر این نام آمده است .

ص ۲۲ ، سطر ۱۹ : نیریز [ن یْ رِی زْ] (اسم خاص) . نام یکی از بخشهای چهارگانه شهرستان فساست با حدود ومشخصات زیر :

شمال:بخشهای بوانات ازآباده وزرقان ازشیراز ؛ خاور:شهرستان سیرجان ؛ باختر: بخش اصطهبانات ؛ جنوب:بخشهای داراب واصطهبانات ؛ قصبهٔ مرکزی آن بنام نیریز است که در ۱۰۸ کیلومتری شمال خاوری فسا و ۲۸۸ کیلومتری خاور شیراز با مختصات جغرافیایی زیر قرار دارد:

طول شرقی: ۵٤ درجه و ۲۰ دقیقه . ـ عرض شمالی: ۲۹ درجه و ۱۲ دقیقه . ـ ارتفاع ازسطح دریا ۱۵۸۷ متر.

به «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد ۷ و «فارسنامهٔ ناصری» رجوع شود .

ص ۲۲ سطر ۱۹ : داراب [دَ ا رَ اب] (اسم خاص). نام یکی از بخشهای چهارگانه شهرستان فساست که درجنوب خاوری این شهرستان واقع وحدود ومشخصات آن بدینقرار می باشد:

شمال: بخش نیریز ؛ جنوب: بخش مرکزی لار ؛ خاور: بخش حاجی آباد شهرستان بندر عباس؛ باختر: بخش اصطهبانات وبخش مرکزی فسا ؛ قصبهٔ مرکزی بخش داراب «داراب» نام دارد ودر ۱۱۱ کیلومتری خاورفسا واقع است بامختصات جغرافیایی زیر :

طول شرقی: ۵٤ درجه و ۳۳ دقیقه ؛ عرض شمالی: ۲۸ درجه و ٤۷ دقیقه؛ ارتفاع ازسطح دریا ۱۱۸۱ متر .

به «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد هفتم و «فارسنامهٔ ناصری» رجوع شود.

ص ۲۲ ، سطر ۲۳ : حسن آباد [حَ سَ نْ عا با دْ] (اسم خاص). فرهنگ جغرافیایی ایران (جلد هفتم) مشخصات این ده را چنین می آورد :

دهی است از دهستان «فسارود» بخش داراب شهرستان فسا که در ۲۷ کیلومتری باختر داراب (۱) وشمال راه مالرو «فسارود» به بخش شش ده قرار دارد.

۱ ـ فارسنامهٔ ناصری آنرا در ٤ فرسخی داراب می آورد.

این ده در جلگه واقع است با آب و هوای مناطق گرمسیری .

ص ۲۲ ، سطر ۲۳ : مرعشی پس از ذکر این جنگ و رشادتهای سید احمد خان مدت محاصره را هشت نه ماه می‌آورد و قشون افغانی را با سه فرمانده باسامی زیر باقوائی درحدود ده دوازده هزارتن پیاده وسوار معرفی‌می کند .

۱ ـ تمورخان (عازم از اصفهان).

۲ ـ محمدخان بلوچ (عازم از شیراز) .

۳ ـ حاکم لار (عازم ازلار) .

بصفحات ۷۸ و ۷۹ « مجمع‌التواریخ » مرعشی رجوع شود .

ص ۲۳ ، سطر ۹ : حویزه [حُ وَ یْ زَ] (اسم خاص) . نام یکی از بخشهای شهرستان دشت میشان است . این بخش درجنوب‌سوسنگرد واقع وهوایش گرم است . ساکنین آنجا عرب‌وبزبان‌عربی‌صحبت می کنند . مرکز این بخش نیز بنام حویزه است که در ۴۰ کیلومتری جنوب خاوری سوسنگرد قرار دارد وازآب رودخانهٔ کرخه مشروب میشود (۱) .

به«فرهنگ‌جغرافیایی‌ایران»جلدششم رجوع‌شود .

ص ۲۳ ، سطر ۱۲: اسکودار [اُ سْ كُ دُ ا رْ] (اسم خاص) . شیروانی آنرا چنین می‌آورد (۲)

« بندریست معظم وشهریست‌مکرم . آن‌قطعه‌ای‌ازاسلامبول است. وچون‌دریافاصله است میان او واسلامبول وسمت اناطولی واقع است‌لاجرم آن شهر را از بلاد اناطولی‌نوشته‌اند . طرف شمال ومغرب آن گشاده‌است

---

۱ ـ درفرهنگ جغرافیایی ایران این‌نام با هاءِ هوزضبط شده یعنی ـ هویزه ـ ولی یاقوت آنرا « حویزه » ذکر کرده‌است مصغر«حوزه». مستوفی‌حویزه را ازاقلیم‌سوم ذکر کرده که‌طولش‌از جزایر خالدات « فذه » وعرض از خط استواء « ل » و او می گوید شاپورذوالاکتاف آنرا ساخت و شهری وسط وگرم است و درو قوم صابیان بسیارند . (نزهت‌القلوب) . شیروانی‌آنرا در دو منزلی دزفول می‌آورد . رجوع به « بستان السیاحه » شود

۲ - در بستان‌السیاحة « اسکدار» ضبط شده است .

ودر آن قبرستانی است که طول آن یك فرسخ وعرضش نیم فرسخ است و بر سرهر قبری سروی رسته و سر بفلك کشیده و برروی‌هر قبرنرگس بسیار روئیده است . »

به «بستان السیاحه» چاپ دوم ص ۷۰ و «قاموس الاعلام ترکی» رجوع‌شود .

ص ۲۳ ، سطر ۱۴ : سلانیك [سَ لا نِ یك] (اسم خاص) . این ناحیه که بنام « سالونیك » فعلا مصطلح است ناحیتی است بجنوب‌غربی ترکیه ودرجانب غربی شبه جزیرهٔ کالسیدیك (۱) در راس خلیج سالونیك . جانب شرقی آن ارتفاعات کالامارا (۲) وجانب شمالی و غربی آن دشت رسوبی است که از رسوب دورودخانه واردار (۳) و ویستریزا (٤) بوجود آمده است .

ص ۲۳ ، سطر ۱۵ : قسطنطنیه [قُ سْ طَ نْ طَ نی یَ] (اسم‌خاص).قسطنطنیه که همان اسلامبول کنونی است سالها پایتخت خلفای آل عثمان بوده و درسال ۱۲۷۹ هجری یکی از شاهزادگان قاجار بنام سیف الدوله سلطان محمدبن فتحعلیشاه درسفرمکه خود ازآن‌دیدن کرده وبسیار دقیق ازوضع آبادانی آن بحث‌نموده است وکمتر شرحی باین‌منقحی‌از قسطنطنیهٔ آن ایام بزبان فارسی است

رجوع کنید به «سفرنامهٔمکه» نسخهٔ خطی کتابخانه ملی‌بشمارهٔ ۷۶۱.

ص ۲۳ ، سطر ۱۶ حویزهٔ یمن : درنسخهٔ «ح» و«ط»چنین‌آمده‌است ولی‌بی‌شك سهو وصحیحش« جزیرهٔ یمن» (۵) می‌باشد .

ص ۲۴ ، سطر ۶ : شمیل [شَ می لْ] (اسم خاص) . شیروانی آنرا قصبه‌ای از توابع‌فارس ذکرکرده که از بندر عباس دو مرحله دور ومردمش شیعی

۱ ـ Chalcidic

۲ ـ Kalamara

۳ ـ Vardar

۴ ـ Vistriza

۵ ـ مخفی نماند که « یمن » شبه جزیره است نه جزیره.

مذهبند. «بستان‌السیاحه» صفحهٔ ۳۲۱ . ـ «فرهنگ جغرافیایی ایران» (جلد هشتم) ازدو «شمیل» بامختصات زیرنام می‌برد که درحوالی بندرعباس واقعند:

۱ ـ دهی است از بخش مرکزی شهرستان بندر عباس واقع در ۸٤ کیلومتری خاور بندرعباس برسر راه مالرو احمدی به میناب . این ده درجلگه واقع وآب وهوایش گرمسیری است .

۲ ـ دهی است از دهستان فارعان بخش سعادت آباد شهرستان بندرعباس ، واقع در ٤۰ کیلومتری خاور حاجی‌آباد، برسرراه مالرو حاجی آباد به فارعان .

ص ۲۴، سطر ٦: مینا [می‌نا] (اسم) .لنگرگاه کشتی . (از ناظم الاطباء)

ص ۲۴ ، سطر ۱۰ : بازری ['با زِری] (اسم‌خاص) . نام‌دیگر [۱] ایل «باصری» است . ایل‌باصری یکی از پنج ایل خمسهٔ فارس می‌باشد که تیره‌های آن بدین نامند :

« چاربنیچه »، « شکاری » ، « علی‌قنبری » ، « علی‌میرزایی » ، « ویسی » ؛ ییلاق وقشلاق این‌ایل درنواحی فارس و جنوب ایرانست .

(از جغرافیای سیاسی کیهان صفحهٔ ۸۸)

ص ۲۴ ، سطر۱۸ : دریوزه‌گرد [دَ رْیو ُزِ گَ رْ دْ] (نعت فاعلی‌مرکب‌مرخم). صفت است مرکسی راکه برای گدایی ازینسو بدانسو می‌رود [۲]

ص۲۴ ، سطر ۱۹ : تنکابن[تُ نْ ـیاـنِ کا بُ نْ](اسم خاص).نسخ‌جهانگشادر نقل این اسم متشتتند بعضی آنرا « تنکابن » (نسخ ثقه) و بعض دیگر تکام [۳](نسخ‌بیشتر)ضبط کرده‌اند. در«عالم آرای‌عباسی»ازتنکاین‌بنام‌محلّی

---

۱ ـ این نام در بعضی از نسخ «مازری» آمده است . ـ درتداول‌عامیانه‌نیز « بازری » است .

۲ ـ این صفت گاهی بدون موصوف می‌آید دربن حالت اسم است نه صفت .

۳ ـ فرهنگ‌ها از ذکر « تکام » ساکتند . « رابینو» وفرهنگ جغرافیایی ایـران از دهی بنام تکامجان با مشخصات زیر نام می برند که مستبعد است نقطه مورد بحث باشد : تکامجان دهی است جزءِ دهستان اشکور علیا بخش رودسر شهرستان لاهیجان . واقع در ۵۲ کیلومتری جنوب رودسر و ۲٦ کیلومتری جنوب خاوری سی‌پل ـ

از محال گیلان یاد شده و در صفحهٔ ٥٣٤ آن(چاپ دوم) یکی ازحدود «رستمدار»ناحیه تنکابن گیلان آمده‌است. اعتمادالسلطنه درجلداول«مرآت البلدان»ذکری از اینکه تنکابن از نواحی گیلانست نمیکند. رابینو آنرا از نواحی مازندران می‌آورد. (بخش انگلیسی ص ۲۱) (۱) فرهنگ جغرافیائی ایران تنکابن را همان « شهسوار » امروز معرفی می کند که‌از شمال به دریای خزر، واز جنوب‌به سلسله جبال‌البرز، و از خاور بدهستان قشلاق،وازباختر ببخش رودسر محدوداست.(جلددوم) .

ص ۲۵ ، سطر۲ : نفیر [نَ فی رْ] (اسم). قسمی از آلات موسیقی است که **کوچکتر از کرنا و بوق برنجین ونای می‌باشد. فریاد**

(از ناظم‌الاطباء).

ص ۲۵ ، سطر ۴: دشتوند[دَ شْ تْ وَ نْ دْ] (۲) (اسم‌خاص). این ناحیه در فرهنگ های جغرافیایی یافت نشد (۳) شاید « دشت‌زر » باشد که تاحدی بمحل مورد بحث می‌خورد ومشخصات آن بقرارزیراست :

دهی است ازدهستان عمارلو بخش رودبار شهرستان‌رشت ، واقع در جنوب خاوری رودبار و۳۱ کیلو متری شمال‌خاوری پل‌لوشان .

(فرهنگ جغرافیایی ایران جلد دوم)

ص۲۵، سطر ۴ : دیلمان [دِ یْ ل مانْ] (اسم خاص) . ناحیتی است‌به گیلان، و در تقسیمات کنونی کشور از اعمال شهرستان لاهیجان آمده بحدود زیر :

---

۱ ـ مینورسکی آنرا بین گیلان ومازندران ذکر می کند . تعلیقة تذکرةالملوك ص ۲۰۱ .

۲ ـ ضبط حدسی است ومأخذ صحیح ندارد .

۳ ـ حتی آنچه احتمال تصحیف و تحریف نیز درکلمه داده میشد مورد توجه و تفحص واقع گشت ونقاط حدود « عمارلو» و « دیلمان » (البته تاآنجا که فرهنگ‌ها نشان می‌دادند) همگی‌رسیدگی شد واین نام بدست نیامد .

شمال: سیاهکل؛ جنوب و باختر: عمارلو؛ خاور: سمام؛ ـ دیلمان منطقه‌ای کوهستانی است با شیب ملایم ومحصور بارتفاعات منشعبه از کوه درفك که سرچشمه رودخانه چاك رود بدانجاست. مرکز دیلمان قصبهٔ قدیمی دیلمان وقراء مهم آن عبارت از : اسپیلی ـ واقع در یك کیلومتری شمال دیلمان ـ و قریهٔ آسیابر ـ واقع در ۹ کیلومتری باختردیلمان ـ می‌باشد. جمع قراء دیلمان فعلا ۱۳۴ آبادی بزرگ و کوچك بعلاوه صدها مرتع است. رعایای آن در زمستان برای تأمین معاش و استفاده از هوای گیلان بسیاهکل و نقاط دیگر لاهیجان می‌روند و در بهار دوباره مراجعت می کنند.[۱]

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد دوم)

ص۲۵، سطر ۵ : رانکو [رانْ کوه] (اسم خاص). نام منطقه‌ایست از گیلان به حدود زیر :

شمال: دریای خزر؛

جنوب: خطالراس اصلی سلسله جبال البرز، که حد طبیعی گیلان وقزوین است؛

خاور: شهرستان شهسوار . (چابکسر آخرین ده رانکوه از طرف خاور می‌باشد) ؛

باختر: بخش مرکزی لاهیجان (دیزبن آخرین ده رانکوه ازجانب باختر است) ؛

بنابراین منطقهٔ رانکوه همان بخش های رودسر ولنگروداست .

به «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلددوم ص۱۲۸ و «سفرنامه استرباد ومازندران رابینو» و «تعلیقهٔ مینورسکی بر تذکرة الملوك» ص۲۰۱ رجوع شود.

۱ ـ آنچه گذشت وضع کنونی دیلمان است و معلوم نیست که درقدیم نیزوضع آنجا چنین بوده .

ص۴۵، سطر ۱۳ : خلخال [خَ لْ خالْ] (اسم‌خاص) . نام ناحیتی است بآذربایجان خاوری‌با مشخصات زیر :

حدود : شمال: شهرستان اردبیل؛ جنوب: شهرستان زنجان؛ شرق: کوههای طالش ؛ باختر:شهرستان‌سراب ومیانه؛ـ آب‌وهوا: درقسمت‌شرقی ودامنهٔ کوههای‌طالش سردسیر، در شمال وجنوب وباختر معتدل و کنار رود «قزل اوزن» گرمسیر است .

ارتفاعات : رشته جبال طالش در قسمت خاوری وجبال بر کش در باختر وقراول در جنوب این شهرستان قرار دارد .

قصبهٔمرکزی خلخال«هروآباد» وبخشهای‌مهم آن:«شاهرود»«کاغذ کنان » و « سنجید » است .

به «فرهنگ جغرافیای‌ایران»جلدچهارمو«جغرافیای‌سیاسی کیهان» رجوع شود .

ص۴۵، سطر ۱۵ : شاهسون [شا هْ سَ وَ نْ] (اسم خاص).شیروانی این‌نام‌راچنین تعریف می کند :

« شاهسون مختصر عبارتی است بمعنی هر که شاه را دوست دارد بیاید.(۱) لهذا ازهرفرقه آمده وطاغیان شاه را شکست دادند وپادشاه آن جماعت را شاهسون نام نهاد. اکنون (زمان شیروانی) در میان‌آنها طوایف مختلفه است. مسکن ایشان درملك مغان‌و آذربایجان وعراق‌وفارس(۲)است وقلیلی در خراسان وکابل وکشمیر سکونت دارنـد و در غریب نـوازی و مهمانداری وشجاعت برامثال خود طریق سبقت سپارند.»(۳)

۱ ـ اصطلاح ترکی آن : « شاهسون‌کلسون . »

۲ ـ در اطراف ساوه طایفه‌ای از شاهسونها ، که بنام شاهسون اینالو هستند ، زیست می کنند . مینورسکی می گوید محل‌اولی‌آنها دقیقاً معلوم نیست. (تعلیقه برتذکرةالملوك)

۳ ـ شیروانی می گوید علت بوجود آمدن شاهسونها نمك بحرامی قزلباشها بود و براثر این‌کافر نعمتی شاه عباس اول شاهسونها را بوجودآورد . مینورسکی در تعلیقة برتذکرةالملوك می گوید: بزمان شاه طهماسب اول‌نیزشاهسونها بسیار بـودند . برای اطلاع بیشتربدائرةالمعارف اسلامی ذیل کلمهٔ شاهسون «*SHĀH* - SEWAN» (مقاله فاضلانه مینورسکی) مراجعه شود .

از «بستان‌السیاحه» چاپ دوم اصفهان صفحهٔ ۳۱۹ وبتاریخ «سرجان ملکم» و «عالم آرای عباسی» و «روضة الصفای ناصری» رجوع شود .

ص۲۵، سطر ۲۲ : آباء علوی [عابا ع ُ - یا - ِع ل ْ وی ی] (ترکیب وصفی). افلاك، سیارات . (ازناظم الاطباء) .

به «فرهنگ اصطلاحات فلسفی» رجوع شود .

ص۲۵، سطر ۲۲ : امهات‌سفلی [اُ م ْ م َهات ِ س ُ - یا - س ِ ف ْ لی ی] (ترکیب‌وصفی). کنایه ازعناصر اربعه است .

ص۲۶، سطر ۲ : مباهات [م ُ با ُ هاة ْ] (مصدر باب مفاعله). تفاخروخودستایی کردن . (ازمنتهی الارب) .

ص۲۶، سطر ۴ : سلم [س ُ ل ْ ل َ م ْ] (اسم) . نردبان . ج : «سلالیم» ، «سلالم» . (از منتهی‌الارب).

ص۲۶، سطر ۵ : کان [کا ُن ْ] (اسم) . معدن . (از ناظم‌الاطباء).

ص۲۶، سطر ۶ : صلب [ص ُ ل ْ ب ْ] (اسم). پشت، کمر،موضعی از کمر که مخزن منی بآنجاست .

(از ناظم‌الاطباء) .

ص۲۶، سطر ۸ : استظهار [اِ س ْ ت ِ ظ ْ ها ُ ر ْ] (مصدرباب‌استفعال). این کلمه‌درفارسی بمعنی «پشت گرمی» است .

ص۲۶، سطر ۱۰ : صمصام [ص َ م ْ صا ُ م ْ] (اسم). تیغ برنده‌ای که دولانشود . (از ناظم‌الاطباء).

ص۲۶، سطر ۱۱ : خم کمند [خ َ م ِ ک َ م َ ن ْ د ْ] (ترکیب اضافی) . آن قسمت از کمند که بگردن پیچیده شود .

(از ناظم الاطباء)

ص۲۶، سطر ۱۶ : سمندر [س َ م َ ن ْ د َ ر ْ] (اسم). جانوریست‌ذوحیاتین شبیه‌بچلپاسه

ووزغ که درازای آن ۱۲ سانتیمتر است. گویند این حیوان بآتش میرودو
درآن زندگی می کند.

(از ناظم الاطباء) وبکلمهٔ «حربا» در «لغت نامهٔ دهخدا» رجوع شود.

ص۳۶، سطر ۱۸ : بیهمال [بی هِ ما لْ] (صفت). بی‌همتا، بی شریك، بی انباز، بی - قرین، بی مانند.

(از ناظم الاطباء).

ص۳۶، سطر ۲۰ : قرقلو [قِ رِ قْ لوُ] (اسم خاص). نام‌تیره‌ای از ایل‌افشار است که در خراسان وحدود دره گز فعلی سکونت داشته‌اند.

به «تعلیقهٔ مینورسکی برتذکرة الملوك» و «عالم آرای عباسی» و کتاب «شیر مرداتك» ص۵۲ رجوع شود.

ص۳۶، سطر ۲۰ : اویماق [اُ یْ ما قْ] (اسم جمع). تبار، قبیله. ج : اویماقات :

کلید قفل جماع است زر ولی کوزر
سراغش ازچه بلدگیرم و کدام ایماق.(۱)

(ملا فوقی یزدی بنقل آنند راج).

ص۳۷، سطر ۱ : کوپکان - یا - **کوبکان**(۲) [کوُ پْ - یا - بْ کا نْ] (اسم‌خاص). دهی است از دهستان میانکوه بخش چاپشلو شهرستان دره گز، واقع در ۳۸ کیلومتری جنوب‌غربی چاپشلو، برسر راه‌عمومی قوچان بدره گز. این‌دهکده درناحیهٔ کوهستانی‌قرار داردو دارای آب وهوای سردسیری است.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۹).

ص۳۷، سطر ۲ : طوس [طوُ سْ] (اسم خاص). آبادیست بشمال غربی مشهد واز دوشهر «طوس‌بالا» و «طوس پایین» بمختصات‌زیر تشکیل‌یافته :

۱ - درآنندراج «ایماق» ضبط شده است.

۲ - در بعضی از نسخ جهانگشا این ده «کوبکاب» و «فرهنگ جغرافیایی ایران» «کیکان» ضبط نموده است. سایکس ازین محل دیدن کرده وعکس آن رادرتاریخ ایران خودآورده است.

شهر طوس بالا :این نقطه فعلا از دهستان میان ولایت بخش حومهٔ شهرستان مشهد می باشد که در ۳۰ کیلومتری شمال باختری مشهد واقع است با مختصات جغرافیایی زیر :

عرض شمالی:۳٦درجه و ۳۰دقیقه. طول شرقی:۹۵ درجه و ۳۲ دقیقه.

شهر طوس پایین : دهی است از دهستان میان ولایت بخش حومهٔ شهرستان مشهد ، واقع در ۲۸ کیلو متری شمال باختری مشهد بجانب خاور کشف رود . طول جغرافیایی آن ۵۹درجه و ۳۳دقیقه شرقی و عرض آن ۳٦ درجه و ۲۸ دقیقه شمالی .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم) و به «جغرافیای سیاسی کیهان» و «نزهت القلوب» چاپ دبیر سیاقی صفحهٔ ۱۸۵ و «مطلع الشمس» اعتمادالسلطنه- که بتفصیل این نقطه را شرح داده - رجوع شود.

ص۲۷، سطر ۳ : مرو [مَ رْ وْ] (اسم خاص) . در فرهنگهای جغرافیایی اغلب این نام بصورت مروشاهجهان(۱) می آید . بخصوصیات زیر :

در کنار مررود، که سرچشمه اش درجبال غور بشمال خاوری هرات است، شهر مروقراردارد. توضیح آنکه مرورود پس از سرازیر شدن ازجبال غور به مرو کوچك می رودوسپس از آنجا بشمال منحرف می شودومروشاهجهان را مشروب می کندو بعدبریگستان های غز فرومی رود .

ابن حوقل و مقدسی وضع شهرمرو را چنین توصیف کرده اند: مرکز شهرقلعتی (۲) نسبةً بزرگ است که درمکان مرتفعی قرار داردو گرداگرد آنرا شهر داخلی فراگرفته. این شهررا چهار دروازه بخارج مرتبط میسازد وبیرون آن حومهٔ پهناور مروقراردارد اسامی دروازه های مزبور عبارتند از :

۱ـ یاقوت شاه جهان رابمعنی «جان شاه» دانسته است ولی شاهجهان معرب «شاهگان» فارسی و بمعنی شاهانه و شاهوار است.

۲ ـ در سفرنامهٔ مرو (نسخه خطی کتابخانه ملی بشماره ۱۳٦۵) ازین قلعه سخن رفته و بنظر تا سال ۱۲۷۷ هجری قمری آن قلعه وجود داشته است .

۱ـدروازه شهر(باب المدینه) که‌در جنوب باختری مرو وبرسرراه سرخس قرار دارد .

۲ـدروازهٔ سنجان که برسرراه حومه بنی ماهان ونهراسعدی و در جنوب خاوری آن واقع است .

۳ـدروازهٔدرمسکان که در شمال‌خاوری‌واقع وازآنجا بماوراءالنهر میروند .

۴ ـ دروازهٔ بالین که در شمال‌باختری مرو است. نهر رزیق ازباب المدینه داخل‌شهرمی گردد وبچندین حوض می‌ریزد. در باختراین‌نهر نهر ماجان‌است که‌حومهٔ پهناورماجان را مشروب‌میسازد. درمرو دومسجداست. مسجد کهنه ومسجدنو ـ مسجدنودارای میدانی‌است که‌هم محل‌فرمانفرمای مرو است وهم زندان شهر بدانجاست . در باختر نهر ماجان نهر هرمز فره جریان دارد که تاانتهای حومه مرورا مشروب می کند. دراطراف‌آن خانه‌و محلاتی می‌باشد که بدستور حسین‌ازامرای طاهریان ساخته‌اند .(۱)

به «سرزمینهای خلافت شرقی» و «بستان‌السیاحه» و«حدودالعالم» و«نزهت‌القلوب» و «معجم‌البلدان» و « سفرنامهٔ مرو » نسخه‌خطی کتابخانه ملی بشمارهٔ ۱۳۶۵ رجوع شود .

ص۲۷، سطر ۳ : توطن [تَ وَ طْ طُ نْ] (مصدرباب تفعل). جای گرفتن. (از ناظم الاطباء) . وطن اختیار کردن ، مسکن گزیدن .

۱ ـ صاحب حدودالعالم مرو را شهر بزرگ می‌داند ونشست میر خراسانرا قبل از بخارا در مرو ذکر می کند. اواز قلعه مرو که قهندز است یاد وبنای‌آنرا بطهمورث نسبت می‌دهد. حمدالله مستوفی مرو را ازاقلیم چهارم وطولش را از جزایر خالدات « صوز» و عرضش را از استواء « لزم» ذکر می کند. اوبنای کهن دز (قهندز) مرو را بطهمورس نسبت می‌دهد و ساختمان شهر آنرا به اسکندر رومی منتسب می کند . مسجد جامع مرو را از بناهای ابومسلم خراسانی می‌داند وحاکم نشین کردن مرو را بدستور مأمون می‌آورد ـ البته با چندین مرتبه تغییر یافتن ـ او انگور و خربزه عالی آنجا را می‌ستاید . از قرار قول مستوفی مرو بزمان او خراب بوده است . رجوع به « نزهت‌القلوب » (مقالهٔ سوم صفحهٔ ۱۵۶ چاپ لیدن) شود.

ص۲۷، سطر ۳ : ییلامیشی کردن [یِ یْ لا می شی کَ رْ دَ نْ] (مصدر مرکب) بجای سرد وخوش هوایی برای توقف در مدت تابستان رفتن .

(از ناظم الاطباء)

ص۲۷ ، سطر۸: تاجیك [تاجی کْ] (اسم خاص) . مردم غیر عرب وترك و مردم پارسی ومردم عربی که درمملکت پارسیان زائیده شده و بزرگ گشته و برآمده باشند . ــ غلام آزادی که مشغول کشاورزی وزراعت باشد. (۱)

(از ناظم الاطباء)

ص ۲۷ ، سطر ۹ : در مبادی حال آثار دولت و فر . . . : تاریخ‌نویسان ازذکر روزهای نخستین نادر ساکتند . گرچه در « عالم آرای نادری » و در کتب بعضی از سیاحان (۲) ورمانهایی که برای نادر نوشته شده‌داستانها وحکایاتی باین روزها نسبت داده میشود ولی همهٔ آنها افسانه وساختهٔ‌تخیل‌اند.

از گفتار میرزامهدی خان (صفحه۲۶) وازمعرفی که نادر ازاجداد خود به نصرالله میرزا ــ در شب زفاف این شاهزاده با دختر پادشاه هند ــ کرده برمی‌آید که او مردخود ساخته و عصامی بوده و در ترقیاتش هیچگونه‌خون واستخوانی موثرنیفتاده است .

ص۲۸ ، سطر۳ :اکسون [اِ ــیاــ اَ كْ سُونْ] (اسم). جامهٔ سیاه‌قیمتی که بزرگان جهت‌تفاخر پوشند . نوعی از دیبای سیاه

(از انجمن آرای ناصری) .

ص ۲۸ ، سطر ۳ : قوام [قَ وامْ] (اسم) . مایهٔ زیست،آنچه که وجود چیزی‌بسته بدان باشد ، اصل چیزی .

(از منتهی الارب)

ص ۲۸ ، سطر ۷ : ریعان [رَ یَ عانْ] (اسم).اول‌هرچیزوبهتر آن.(ازناظم‌الاطباء).

۱ـ برای اطلاع دقیق از زبان و وضع قومی تاجیك بمقالهٔ تاجیك (Tādjik) «دائرةالمعارف اسلامی » و « قاموس‌الاعلام ترکی» رجوع‌شود. دراینجا بیشترجنبه‌لغوی‌آن‌درنظر گرفته شده‌است.

۲ ـ رجوع به‌کتاب « Otter » و کتاب « Hanway » شود.

منه : ریعان عیش: بهترین ایام زندگی .

ص ۲۸ ، سطر ۱۰ : تشریف [تَ شْ ر یِ فْ] (مصدر باب تفعیل ، اسم) . خلعت ، پایزه ، پوششی که امراء وپادشاهان برای بزرگ گردانیدن کسی بوی دهند .

(از ناظم‌الاطباء).

ص ۲۸ ، سطر ۱۲ : هنگامه [هَ نْ گا مِ] (اسم). فساد ، آشوب ، آشفتگی ، غوغا ، شور .

(از ناظم الاطباء) .

ص ۲۸ ، سطر ۱۴ : عنا [عَ نا] (اسم) . زحمت ، رنج ، مشقت .

(ازمنتهی‌الارب).

ص ۲۸ ، سطر ۱۴ : مواصلت [مُ وا صِ لَ تْ] (مصدرباب مفاعلة). پیوستگی و اتصال (از ناظم الاطباء). زناشویی کردن، ازدواج کردن .

ص ۲۸ ، سطر ۱۵ : سرادق [سُ را دِ قْ] (اسم) . سراپرده(۱) وخیمه‌ای ازپنبه. (از منتهی الارب) .

ص ۲۸ ، سطر ۱۵ : مخدره [مُ خَ دْ دَ رَ] (اسم مفعول باب تفعیل) . پرده‌نشین، کنایه اززن باحجب وپاکدامن وباشرم وحیا .

ص ۲۸ ، سطر ۱۸ : تراب [تُ رابْ] (اسم). خاك . ج : « اتربه » ، « تربانْ »

(از منتهی‌الارب).

ص ۲۸ ، سطر ۱۹ : درج [دُ رْ جْ] (اسم) . طبله‌ای که زنان پیرایه و جواهر در وی نهند .

(از ناظم الاطباء)

ص ۲۹ ، سطر ۸ : شیرازه [شی را زِ] (اسم).آنچه درجزوبندی کتاب ودر کنار آن جزو دوزند . ـ کنایه از اساس واصل هرچیز است ، امری که مایه

---

۱ ـ بعضی‌ها آنرا معرب «سراپرده» می‌دانند .

قوام چیزهاست

(از ناظم الاطباء).

ص ۲۹ ، سطر ۱۳ : طنبور [طَ نْ بوُرْ] (اسم) . نوعی از بربط که دارای گردن درازی می‌باشد و گویند که این لفظ ماخوذ از کلمهٔ « دنبه بره » فارسی است بواسطه شباهتی که بآن دارد .

(از ناظم‌الاطباء).

ص ۲۹ ، سطر ۲۲ مینا: [می نا] (اسم) . آبگینه سپید و الوان ، آبگینه و شیشهٔ شراب وساغر وپیاله .

(ازبرهان قاطع).

ص ۳۰ ، سطر ۲ : تطاول [تَ طا وُ لْ] (مصدر باب‌تفاعل) . گستاخی ، ستیزگی درشتی ، جور وتعدی واخذ ناحق .

(از اقرب‌الموارد).

ص ۳۰ ، سطر ٦ : دره جز [دَ رْ رِ ج زْ] (اسم خاص) (۱) دره جز نام یکی‌از شهرستان های خراسان است‌باحدود ومشخصات‌زیر :

شمال : مرز ایران وشوروی ؛ خاور : بخش سرخس از شهرستان مشهد ؛ جنوب باختری : شهرستان قوچان ؛

آب و هوای این ناحیه آن قسمت که داخل کوه هزار مسجد است سردسیر و آن قسمت که در جلگه قرار دارد نسبة گرم است .

ارتفاعات : دو رشته‌ارتفاع درطرف خاور امتداد دارد ودر هرمحلی باسامی خاص‌نامیده میشود . ـ قله اصلی این ارتفاعات هزار مسجد است و از شعب‌مشهور آن زرین کوه و گردنه معروف‌الله اکبرمی‌باشد.راه قوچان و دره جز ازین گردنه می گذرد که در قسمت جنوبی ٤٤ پیچ دارد .

رودخانه : این ناحیه را دو رودخانه است : ۱ ـ زنگالو که از کوههای هزار مسجد سرچشمه می گیرد واز شمال باختری بجنوب‌خاوری

۱ ـ درفرهنگ جغرافیایی ایران این ناحیه « دره گز» ضبط شده‌است.

جریان دارد . ۲ ـ درونگر که از کوههای امامقلی و شمخال جاری میشود وقسمتهای درونگر را مشروب می نماید .

به «فرهنگ جغرافیایی ایران » جلد نهم و « کتاب شیرمرداتك »رجوع شود.

ص ۳۰ ، سطر ۷ : دستجرد [دَ سْ تْ جِ رْ دْ] (اسم خاص) . فرهنگ جغرافیایی ایران آنرادهی از دهستان چناران بخش حومهٔ شهرستان مشهد معرفی می کند که در ۵۸ کیلومتری شمال باختری مشهد و کنار راه مشهد به قوچان قرار دارد . این ده در جلگه واقع و آب و هوایش معتدل است .

به « فرهنگ جغرافیایی ایران» جلدنهم و« اسامی دهات و قراء اداره آمار » و پاورقی صفحهٔ ۳۸ کتاب «شیرمرداتك» ذیل کلمهٔ« دستگرد» رجوع شود .

ص ۳۰ ، سطر ۷ : حصن [ح صِ نْ] (اسم) . بنا و جای استوار که درون آن رسیدن نتوانند .

(از منتهی الارب)

ص ۳۰ ، سطر ۷ : حصین [حَ صی نْ] (صفت مشبهه).محکم، استوار .

(از منتهی الارب)

ص۳۰، سطر۸: اشهب[اَ شْ هَ بْ]این کلمه اگر«اسم»باشد بمعنی«شیر»،«اسد»است. واگر«صفت‌مشبهه» باشدچیزیست که سیاه وسپیدبرآن غالب‌است .

(از منتهی الارب)

ص ۳۰ ، سطر ۱۰ : صولت[صَ وْ لَ تْ] (مصدر) . یکدفعه حمله کردن .

در تداول فارسی زبانان کنایه از خشم وقهر وزور ودرشتی است .

ص ۳۰ ، سطر ۱۵ : انتساب [اِ نْ تِ سا بْ](مصدر باب افتعال) . پیوستگی و قرابت ونسبت کسی جستن .

(از ناظم‌الاطباء)

ص ۳۰ ، سطر ۱۹ : ساعد [ساعِ دْ] (اسم) . بازوی انسان .

(از آنندراج) .

ص ۳۱ ، سطر ۴ : جلایر [جَ لا یِ رْ] (اسم خاص) . نام ایل ترکی است [۱] که یورتشان در مرزهای شرقی خراسان وارتفاعات غربی نسا بوده و گروهی نیز از آنها به شبرغان افغانستان رفته درآنجا یورت اختیار کرده‌اند .

به « تعلیقهٔ مینورسکی برتذکرة‌الملوك» رجوع شود .

ص۳۱، سطر ۸ : اعوان [اَ عْ وَ انْ](جمع). مدد کاران،یاران،نصرت کنندگان.

(از ناظم الاطباء) .

ص۳۱، سطر ۸ : قباب [قِ بابْ] (جمع) . مفرد این کلمه قبه‌است وقبه‌بنای گرد برآورده و گنبد میباشد .

(از ناظم الاطباء) .

ص۳۱، سطر ۱۲ : بدر [بَ دْ رْ] (اسم) . ماه شب چهارده ، کاك .

(از ناظم الاطباء) .

ص ۳۱ ، سطر۱۴: نیر[نَ یْ یِ رْ] (صفت ، اسم). روشنی دهنده، روشن کننده- خورشید .

(از ناظم الاطباء) .

ص۳۲، سطر ۸ : جرید بازی‌کردن [جَ ری دْ بازی کَ رْ دَ نْ] (مصدرمرکب).

در تاریخ بختیاری سرداراسعد چنین آمده :

«جرید» عبارت از چوب کوچکی است که در تاخت اسب باقوّت تمام برزمین می‌زنند و چون بلند میشود آنرا سواره در هوامی گیرد این عمل «جرید بازی کردن» است .[۲]

ص۳۲، سطر ۱۱ : گاو سلوك [گاْ وْ سُ لوُ كْ] (اسم‌خاص). دهی بااین‌نام‌درنواحی مشهدوجود ندارد . « فرهنگ جغرافیایی ایران » (جلد نهم) از دهی‌بنام

۱ـ رشیدالدین فضل‌الله این ایل را ازاولاد طوغان واز اویماقات ایغور می‌داند ولی کسروی آنرا ازطوایف افشار ذکرمی‌کند. (از کتاب شیرمرد اتك ص ۲۱۱).

۲ـ ناظم‌الاطباء این مصدررابمعنی « جنگ بازی کردن» و«جنگ کردن آموختن»آورده‌است.

«گودسلوك(۱)» بمشخصات زیر اسم می برد که بنظر همان نقطه مورد بحث است:
دهی ازدهستان تبادکان بخش حومهٔ وارداك شهرستان مشهد ، واقع دریك کیلومتری خاور مشهد .

ص۳۲، سطر ۱۸ : اماله [إمالَ] (مصدرباب افعال) . بر گردانیدن ، خم دادن . (از منتهی‌الارب) .

ص۳۲ ، سطر ۲۲ : یامخانه(۲) [یامْ خانِ] (اسم خاص) . نام قریه بسیار کوچکی بوده‌در قرب مشهد وبشمال آن که فعلاً وجود ندارد .

از حاشیهٔ «نسخهٔ خطی ط»

ص۳۳،سطر ۱۰: جمشگزك-یا-چمشگزك(۳)[جِ-یا-چِ مِشْ گَ زِكْ](اسم‌خاص). نام یکی‌ازایلات‌قدیمی‌ایرانست. این ایل بعقیده درسم (۴) از شیعیان کرد است که هزارنفر ازآنها بخدمت حکومت صفوی درآمدند وشاهان صفوی نیزعده‌ای‌ازآنها را از «خوار» و «ورامین» کوچانیده بخراسان بردند.(۵) به «عالم‌آرای عباسی» و « تعلیقهٔ مینورسکی برتذکرةالملوك » و

۱ - ظاهراً مؤلفین فرهنگ جغرافیایی ایران در ضبط این‌کلمه اشتباه کرده‌اند زیرا در تداول مردم مشهد این نام «گوسلوك» است نه «گودسلوك» و «گوسلوك» نیز تلفظ عامیانه «گاوسلوك» می‌باشد .

۲ - یام اسبی را گویند که درهرمنزلی بگذارندتاقاصدی که بسرعت رود برآن سوارشودتا منزل دیگر. (برهان قاطع) . درحاشیهٔ مطلع الشمس یام لغت مغولی بمعنی چاپار و چاپارخانه آمده است . غالباً مراکز پستی در بین راهها همراه با آبادیهای کوچکی بوده که از کارکنان اداره پست تشکیل میشده است. این آبادی‌ها پس از ترك شدن آن مسیرپستی ازبین میرفته‌اند . درفرهنگ جغرافیایی ایران ازدودهکده بنام« یام » نام برده‌شده که‌هیچیك بما نحن فیه‌نمی‌خورد.

۳ - مینورسکی نام دیگر این ایل را « چمشگزکلو» و «مجمع‌التواریخ» وبعضی‌ازنسخ جهانگشا « چمشگزك » آورده‌اند . در متن بعلت استعمال هردو نام ، «جمشگزك» و «چمشگزك» - هردو - آورده شد .

۴ - Dersim

۵ - اعتمادالسلطنه در مطلع الشمس می‌آورد : جمشگزك ایلی از اکراد آخال نشین بوده که پس از ضعف حکومت مرکزی از یورت خود فرارو به یورت کرایلی که قوچان و شیروان‌و بجنورد و سملقان باشد حمله بردند وبجای‌آنها دراین نواحی سکونت کردند تیره‌های : زعفرانلو ، شادلو،کافرانلو، عمارلو،قراچورلو ازاین‌ایل‌است.

کتاب «شیرمرداتك» پاورقی صفحهٔ ۸۸ رجوع شود.

ص۳۳، سطر ۱۵ : استشمام [اِ سْ تِ شْ مامْ] (مصدرباب استفعال). بوئیدن. (از منتهی الارب).

ص۳۳، سطر ۱۶ : مهنه -یا- میهنه[مِ هَ نِ - یا - می هَ نِ] (اسم‌خاص). لسترنج «مهنه» را نام قصبه ابیورد ذکر می کند و مستوفی از مقام شیخ ابوسعید ابوالخیر بدانجا نام می‌برد و آنرا از توابع خاوران می‌آورد. (۱)

به«سرزمینهای خلافت شرقی» صفحهٔ ۴۲۰ و«نزهت القلوب»چاپ دبیرسیاقی ص ۱۹۴ رجوع شود.

ص۳۳، سطر۱۶ :چهچهه [چَ هْ چَ هِ] (اسم خاص). نام رودخانه و دهکده‌ایست در سرحد شرقی خراسان بمرز ایران و ترکمنستان روس و نزدیك به قریه امیرآباد. این دهکده مرکز دهستان پساکوه کلات است که در ۸۵ کیلومتری جنوب خاوری کلات قرار دارد. - طبق قرار داد بین ایران و روس (۲) آب رود چهچهه بدو قسمت میشود یك قسمت از آن بایران می‌آید و قسمت دیگر بروسیه میرود (۳)

ص۳۳، سطر ۲۳ : استیناف [اِ سْ تی نافْ] (مصدرباب استفعال). از نوآغاز کلام کردن، از نو شروع کردن، ازسرگرفتن. (از ناظم الاطباء).

۱ - در پاورقی‌صفحهٔ ۲۰۱ کتاب شیرمرداتك« مهنه »چنین‌آمده‌است: ناحیتی است در یك کیلومتری مرز فعلی ایران وشوروی ودر۳۸ کیلومتری شمال شهردره‌گز که طبق قرارداد آخال‌از ایران جدا شده‌وجزء خاك‌ترکمنستان روس قرارگرفته است. بماده پنج قراردادایران‌وروس‌راجع بتقسیم‌آب سرحدی مراجعه شود.

۲ - ماده ٤ قرارداد : تمام آب رود چهچهه باآبهای‌کلیه شعب‌آن بدوقسمت منقسم می‌گردد که یك قسمت‌آن برای استفاده ایران خواهد بود و قسمت دیگرآن بر خاك روسیه جاری خواهدگردید مأمورین فنی طرفین معاهدتین مقدار آب‌رود چهچهه‌را در خط سرحدی و درکلیه نهرهایی که از رودخانه چهچهه درخاك ایران ازخطسرحدی تا محل تلاقی آب‌گرم باآب خوز (نزدیك قریه امیرآباد) جدا میشود معین خواهندکردکلیه مقدارآبی که در نتیجه تعیین مذکور حاصل میشود مقدارآبی است که باید بدوقسمت متساوی منقسم گردد.

۳ - درخراسان چند چهچهه دیگر وجود داردکه بمانحن‌فیه نمی‌خورد. رجوع به «فرهنك جغرافیایی ایران» و «مطلع‌الشمس» شود.

ص۳۴، سطر ۳ : عورات [عَ وْ رٰاتْ](جمع عورة). هرچه ازدیدن ونمودن آن شرم آید « عورة »است.ـ کنایه از اهل بیت وپردگیان مردم است .
(از ناظم الاطباء) .

ص۳۴، سطر ۳ : یرغه مال کردن [یَ رْ غَ مـالْ کَ رْ دَ نْ] (مصدر مرکب) .
کفالت وضمانت کردن . (از ناظم الاطباء).

ص۳۴، سطر۵: زیرانلو [ز ی رانْ لوُ] (اسم خاص) . این نقطه در فرهنگ هـای جغرافیایی یافت نشد. ظاهراً «زیدانلو» است و«زیدانلو» نام دونقطه بحدود درونگر بخش نوخندان شهرستان دره گز است بمشخصات زیر :

۱ــ زیدانلو بالا: ناحیتی‌است‌در۹ کیلومتری‌شمال باختری‌نوخندان برسرراه مالرو عمومی محمدتقی‌بیك .

۲ــ زیدانلو پایین : ناحیتی است در ۸ کیلومتری شمال باختری نوخندان برسرراه مالرو عمومی محمدتقی‌بیك .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم)

ص۳۴، سطر ۵ : خبوشان [خَ بوُ شانْ] (اسم خاص) . خبوشان نام دیگر قوچان است [۱] بمختصات زیر :

شمال : مرز ایران و شوروی ؛ خاور : شهرستان دره گز ؛ باختر : شهرستان بجنورد ؛ جنوب : شهرستان مشهد ؛ هوای این ناحیه در تابستان معتدل و در زمستان بسیار سرد است .

کوههای قوچان: شمال کوه هزارمسجد وجنوب کپی کپکان‌است که تا شمال تبادکان امتداد دارد و در نقاط مختلف به اسامی : کورداغ ، قره تپه ، داش بلاغ و بیوك داغ موسوم است .

---

۱ ــ اعتمادالسلطنه‌درشرح‌سفر ۱۳۰۰ قمری‌ناصرالدین‌شاه‌بخراسان‌می‌گوید‌قوچان نام مغولی خبوشان واز نواحی کردنشین خراسانست . یاقوت آنرا شهر کی درنیشابور قدیم می‌آورد که‌مرکزش « استواء » است . حمدالله مستوفی آنرا شهر وسطی ازاقلیم‌چهارم ذکر می کند که قصبهٔ آن«استواء» وبعهد هلاکوخان و ارغون‌خان تجدید بنا شده‌است.

رودخانه : رودخانهٔ اترك ازخاور قوچان بطرف باخترجریان‌دارد.

اهالی : درآنجا ایلات زعفرانلو، پیچرانلو، میلانلو مقیمند .

مرکزقوچان‌بنام قوچان‌است ودر دوازده کیلومتری جنوب‌خاوری شهر قدیم(۱) قرار دارد. دهستانهای حومهٔ قوچان : دغائی ، خسرق ، کهنه فرود ، شهر کهنه و فاروج است .

به « فرهنگ جغرافیایی ایران » جلد نهم و « جغرافیای سیاسی کیهان » و « سفرنامهٔ هزار و دویست و هشتاد و سه هجری ناصرالدین شاه بخراسان» رجوع‌شود.

ص ۳۵ ، سطر۷ : عشرت آباد [عِ شْ رَ تْ‌عا با دْ] (اسم خاص) . در خراسان سه دهکده بنام عشرت آباد (۲) وجود دارد که بنظر حقیر هیچیك بنقطه مورد بحث نمی خورد . ظاهراً این نقطه عزت آباد (۳)است بمختصات زیر: دهی است ازدهستان بیز کی حومهٔ شهرستان مشهد، واقع در۴۹ کیلومتری شمال غربی آن شهرستان .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلدنهم).

ص۳۵، سطر۱۲ : ابیورد [آ بی وَ رْ دْ] (اسم خاص) . در حاشیهٔ بیابان مرو و بخاور نسا درآنسوی کوه ، ابیوردواقع بوده که گاهی آنرا باوردمی گفته‌اند مقدسی ازین ناحیه دیدن کرده و آنرا از نسا بهتر یافته است و بقول او بازار ابیورد پر رونقتر از بازار نسا و خاکش حاصلخیزتر از آنجاست .

۱ ـ بسالهای ۱۳۱۲ و۱۳۱۱قمری قوچان براثرزلزله‌ای‌بهم فرو ریخت وسپس تجدیدبنا شد. چون این تجدید بنا بعهده ناصرالدین شاه اتفاق افتاد نام دیگر آن قوچان ناصری شد. رجوع به «مطلع‌الشمس» شود.

۲ ـ سه عشرت‌آباد مزبور : یکی ازدهستان‌های کاشمر ، دیگری ازدهستان‌های نیشابور، وسدیگر ازدهستان‌های تربت حیدریه است .

۳ ـ البته در خراسان عزت آباد دیگری بمختصات زیر وجود دارد که‌آنهم‌با ما نحن فیه تطبیق نمیکند :

عزت‌آباد دهی‌است‌ازدهستان‌تکاب بخش‌نوخندان شهرستان دره‌گز .واقع در ۱۸ کیلومتری جنوب خاوری نوخندان

حمدالله مستوفی[۱] ازفراوانی میوه ابیورد سخن می‌راند و«رباط کوفن» را، که در شش فرسخی آن واقع است ، وصف می کند و می گوید این رباط را عبدالله بن طاهر درقرن سوم بنا کرد وچهار دروازه دارد و در آن مسجد جامعی است . نام قدیم ابیورد « خابران » یا « خاوران » بوده و مرکزش «مهنه» یا «میهنه» نام داشته است . اعتمادالسلطنه ابیورد را از مستحدثات « اوردبن گودرز » می‌آورد و فتح آنرا بدست قوای اسلامی در ۳۱ هجری ذکر می کند و می گوید بنقل بعضی آنرا احنف بن‌قیس تمیمی گشود . ـ بعقیده اعتمادالسلطنه یکی ازسرچشمه‌های اترك درنزدیکی ابیورد است[۲]

به «سرزمینهای خلافت شرقی » و « نزهت القلوب » و « مرات البلدان » جلد اول ص۱۰رجوع شود.

ص ۳۵ ، سطر ۱۴ : ینگی قلعه [یِ نْ گی، قَ لْ عَ] (اسم‌خاص) . دراطراف قوچان و دره گزسه ینگی قلعه وجود دارد. گرچه از قول میرزا مهدیخان برمی‌آید که در زمان‌خود نادر « اساس قلعه بر کنده » شد ولی باتوجه باطراف وتطبیق‌ابیوردبه‌دره گزینگی قلعه‌موردبحث،ده‌بامشخصات‌زیراست :

دهی است ازدهستان قره باشلوبخش چاپشلو شهرستان دره گز ، واقع در سه کیلومتری شمال‌خاوری چاپشلو و ۷ کیلومتری باختر شوسهٔ عمومی قوچان به دره گز .

ص ۳۵ ، سطر ۱۷ : ایرلو [ای رْ لوُ] (اسم خاص) . نام طایفه‌ای ترك زبان ، از تیره افشار ، است بخراسان . ـ جمعی از آنها در خمسهٔ عراق زیست می کرده‌اند.

به « گلشن مراد » و « مرآت البلدان » رجوع شود .

---

۱ ـ مستوفی ابیورد رااز‌اقلیم چهارم بامختصات‌جغرافیایی‌زیرمی‌آورد: طول ازجزایرخالدات « هج م » وعرض ازاستواء « لز که » .

۲ ـ درکتاب«شیر مرداتك » ابیورددر حدود دره گز کنونی ذکر شده است. بپاورقی ص ۱۲ آن کتاب رجوع شود .

ص ۳۵ ، سطر ۲۰ : **برد** [بَ رْ دْ] (اسم) . سردی ، سرما .

(ازمنتهی الارب).

ص ۳٦ ، سطر ۱: **حواله** [ح و ا لِ] (اسم).چوب بستهای بزرگی بوده است که قوای مهاجم برای تسلط بقلعه‌دشمن درست‌می کردندواز آنجا آتش‌و سنگ برقلعه دشمن فرومیریختند . (ازعالم آرای نادری‌نسخهٔ‌چاپ عکسی‌روسیه).

ص ۳٦ ، سطر ۳ : **تشبث** [تَ شَ بْ بُ ثْ] (مصدر باب تفعل) . در آویختن ، چنگ‌زدن .

(از منتهی‌الارب).

ص ۳٦ ، سطر ۳ : **حبل المتین** [حَ بْ لُ لْ مَ تی نْ] (ترکیب وصفی ، اسم) . طناب محکم ، کنایه از عهد استوار است .

(از ناظم الاطباء).

ص ۳٦ ، سطر ٦ : **باغواده**[۱] [باغْ وادِ] (اسم خاص) . نام ناحیتی بوده بحدود نسا وابیورد . فرهنگ جغرافیایی‌ایران‌از ذکر این نقطه ساکت‌است[۲] به«عالم آرای‌عباسی»[۳] وپاورقی صفحه۱۳ کتاب «شیرمرداتك» رجوع‌شود.

ص ۳٦ ، سطر ٦ : **کوندوزلو** [کوُ نْد وُ زْ لوُ] (اسم خاص) . نام فرقه‌ای از افشاریه است که بحدود دره گز کنونی یورت‌داشته‌اند .

به «مرآت‌البلدان» جلد اول رجوع شود .

---

۱ ـ عالم‌آراء عباسی‌آن‌را « باغباد » ضبط کرده درنسخ متعدد جهانگشا « باغواده »و«باغباده» و « باغباد » هرسه آمده است ازآنجاکه حدس استعمال هرسه نام بوسیله میرزا مهدی خان میرفت لذا در متن هرسه نام آورده شد . درصفحه ۳۵ ترجمهٔ فـارسی نادر شاه تألیف لکهـارت این کلمه باشتباه « بغداد » ضبط شده است .

۲ ـ چون حدود دره‌گز تاحدی با ابیورد تطبیق میکند بایستی « باغباده » در حدود دره‌گز کنونی باشد .

۳ ـ عالم‌آرای عباسی‌باغبادرا یورت ترکمانان صاین‌خانی ذکر می‌کند در صورتیکه میرزا مهدی‌خان آنرا یورت ایل کوندوزلو می‌آورد .

ص ۳۶ ، سطر ۹ : **مضیق** [مَ ضی قْ] (اسم مکان اجوف یائی)[۱] مکان تنگ ، جای تنگ . ج : مضایق.

(ازاقرب‌الموارد).

ص ۳۶ ، سطر ۱۰ : **خارا شکن** [خا رْ اش ِ کَ نْ] (اسم فاعل مرکب مرخم) . شکننده سنگ خارا ، مجازاً صفت کسانی است که بکار های سخت می‌پردازند [۲]

ص ۳۶ ، سطر ۱۱ : **نقب** [نَ قْ بْ] (اسم) . راهی‌است که در زیر زمین ، از جایی بجای‌دیگر، می‌سازند .

(از ناظم الاطباء) [۳]

ص ۳۶ ، سطر ۱۶ : **تفته** [تَ فْ تَ - یا - تِ] (اسم مفعول). بسیار گرم شده ، تافته ، گداخته . ـ مجازاً برآزرده و کوفته و مکدر اطلاق میشود .

(از ناظم الاطباء).

ص ۳۷، سطر ۱ : **برج آبی** [بُ رْ جِ عابی] (اسم مرکب) [۴] نام بروج [۵] «جوزا» و «میزان» و «دلو» است .

(از ناظم‌الاطباء).

ص ۳۷ ، سطر ۲ : **سرشك** [سِ رِ شْ كْ] (اسم) . قطره‌ای که ازطرّهٔ بام‌می‌چکد ، قطرهٔ‌اشك. (از ناظم‌الاطباء).

ص ۳۷ ، سطر ۴ : **یاسا** [یاسا] (اسم) . این‌کلمه درترکی بمعنی «ماتم» و مجازاً درمعنای «قتل» مستعمل‌است. در کتب لغت‌ترکی بمعنای «قتل» ، «غارت» ،

---

۱ ـ این کلمه درزبان‌عربی‌اسم زمان و مصدر میمی نیز هست ولی درفارسی بیشتر بصورت اسم مکان‌بکار می‌آید .

۲ ـ این صفت گاهی بجای موصوف می‌نشیند و درین صورت احکام‌اسم برآن جاری میشود.

۳ ـ نقب در اصطلاح نظامی قدیم براه های زیر زمینی اطلاق میشد که محاصره کنندگان قلاع ازخارج قلعه بدرون قلعه میکشیدند وباآتش دادن‌آن بتخریب ونفوذ درقلعه میپرداختند .

٤ ـ این کلمه اصلا مرکب وصفی‌است وبعداً صورت اسمی بخود گرفته .

۵ ـ برج هریك از دوازده بخش فلك است که درمدارآفتاب واقع میشود

«قصاص» نیز نوشته‌اند . ــ یاسا بمعنی «رسم» و«قانون» و «قاعده» نیز آمده است[۱] (از آنندراج)

ص ۳۷ ، سطر ۸ : **زاغچند** [ز ا غْ چَ نْ دْ] (اسم خاص) . درجهانگشا این کلمه « زاغچند » ودر «عالم‌آرای نادری» تالیف محمدکاظم بیك « زاغچه » آمده است . و آن نام‌قلعتی بوده بنزدیکی ابیورد ، اغلبْ تاتارهای ساکن آن با تاتارهای مرو درتمرد وسرکشی‌موافقت داشته‌اند .

بورق‌های ٤١ و٤٥ «عالم‌آرای نادری» چاپ عکسی روسیه رجوع شود.

ص ۳۷، سطر ۲۰ : **چنگل** [چَ نْ گَ لْ] (اسم) . مخفف چنگال وآن پنجهٔ مردم وحیوانات دیگر باشد از پرنده وغیره ،

(ازبرهان قاطع).

ص ۳۷، سطر ۲۰ : **جلادت** [جَ لا دَ تْ] (مصدرثلاثی) . چست و چالاك بودن ، دلیر بودن .

(از منتهی الارب)

ص ۳۷ ، سطر ۲۱ : **استعجال** [اِ سْ تِ عْ جالْ] (مصدرباب استفعال). طلب عجله وشتاب کردن [۲]

(از اقرب الموارد)

ص ۳۸ ، سطر ۱٦ : **طره** [طُ رْ رَ](اسم). زلف، کاکل ، موی پیراسته برپیشانی.ــ کنارهٔ هرچیزی .

(ازناظم‌الاطباء).

ص ۳۸ ، سطر ۲۱ : **خائب** [خا ءِ بْ] (اسم فاعل) . نـا امید ، بی مـراد ، ناکامیاب.

ص ۳۹ ، سطر ٦: **علی ایلی** [عَ لی‌عی لی] (اسم‌خاص). نام‌طایفه‌ای از ترکان بوده

۱ ــ قواعد وقوانین‌چنگیزی را اصطلاحاً «یاسا» می گویند . رجوع بتاریخ مغول عباس‌اقبال آشتیانی شود .

۲ ــ درفارسی گاهی مشتقات این کلمه بمعانی ثلاثی مجردآن می‌آید .

که در حدود «دره گز» و «سرخس» سکونت داشته‌اند.- این‌طایفه‌همواره براثرحملات طوایف کو کلان ویموت درفشاروزحمت بوده وموردغارت‌آنها واقع می‌شده‌اند.

به ورق ۳۸ «عالم آرای نادری» و«روضة الصفا» ناصری جلدنهم‌رجوع‌شود.

ص ۳۹ ، سطر۶ : یمرلی(۱) [یَ مِ رِ لی](اسم‌خاص). نام‌تیره‌ای ازترکان‌بوده که در حدود «دره گز» و «قوچان» سکونت داشته‌اند.- ترکمانان کو کلان و یموت همواره باین طایفه دست‌برد می‌زده‌اند.

به ورق ۳۸ «عالم‌آرای نادری» و«روضةالصفا» ناصری جلدنهم رجوع شود.

ص۳۹، سطر ۷ : نسا [نِ سا] (اسم خاص). لسترنج نسا را دره پهناوری می‌داند که امروز(دره گز) نامیده می‌شودوبحدس‌او شهرنسا همان «محمدآباد» دره گز است اگراین‌نظرصحیح باشد حدود فعلی‌نسا طبق قول‌فرهنگ جغرافیایی ایران«جلد نهم» چنین است :

شمال: مرز ایران وشوروی؛ خاور : بخش سرخس؛جنوب باختری: شهرستان‌قوچان؛ ومختصات‌شهرنسا-یعنی‌محمد آباددره گز-بدینقراراست: شهری‌است‌بشمال گردنه معروف به الله‌اکبر.

مینورسکی‌نسا رانزدیك بادگیربمغرب عشق‌آباد ذکرمی کند که قابل‌انطباق بر حدود دره گزاست. (ازتعلیقهٔ‌منیورسکی بر تذکرةالملوك ص ۱۹۷) (۲)

ص۳۹، سطر ۷ : درون [دَ رُ ونْ] (اسم خاص) : نام‌ناحیتی‌بوده بشصت کیلومتری خاورشهرستان دره گزونزدیك مرز ایران و شوروی که باعشق‌آباد درحدود

۱ - عالم‌آرای نادری‌آنها «یمری لی» ضبط‌کرده است.

۲ - مقدسی از مسجد نیکو و بازار پررونق آن سخن می‌گوید. ابن حوقل نسارابااندازه سرخس وآب آن را ازکوهستان‌مجاورمی‌داند. قزوینی نام دیگر نسا را شهر فیروز ذکر می‌کند وبنظر او این تسمیه ازآن جهت است که فیروزپادشاه قدیم نسارا ساخت درپاورقی «شیرمرداتك» «نیسا» نیز بجای نساآمده است.

۳۶ کیلومتر فاصله داشته‌است . (۱) امروز این ناحیه بنام درونگراست(۲) ولی‌سابقاً آنرا با «ابیورد» و «نسا» همراه می‌آوردند. در قرار دادمرزی‌تعویض فیروزه وحصار(۱۸۹۳میلادی)بین ایران وروس ازدنبالهٔ دره‌آن - درنزدیکی لطف‌آباد - بنام « درون » نام برده شده است .

بپاورقی صفحهٔ ۲۰۸ کتاب«شیرمرداتك»رجوع شود.

ص۳۹، سطر ۱۸ : خذلان [خِ ذْ لان] (مصدر) . ضعف ، سستی ، بازماندگی ، درماندگی، بی بهرگی . (از ناظم‌الاطباء).

ص۳۹، سطر ۱۸ : مخمر [مُ خَ مْ مَ رْ] (اسم مفعول باب‌تفعیل).سرشته،تخمیرشده. (ازمنتهی‌الارب).

ص۴۰،سطر ۱۰ : میرکهریز (۳)[می رْ كَ هْ ر ی زْ](اسم‌خاص).دهی‌است‌ازدهستان تبادکان بخش حومهٔ وارداك شهرستان مشهد،واقع در ۲ کیلومتری شمال مشهدنزدیك‌راه‌مشهدبه قوچان.

(ازفرهنگ‌جغرافیایی ایران‌جلدنهم).

ص۴۰، سطر۱۴ : بلارك [بَ لاْ رَكْ] (اسم).ضبط دیگر این کلمه «بلالك» است و بلارك بمعنی‌شمشیرباجوهر می‌باشد . (ازناظم الاطباء).

ص۴۰، سطر۱۷: قلعهٔ حاجی تراب [قَ لَ عَ یِ حاجی تُ رْابْ](اسم خاص). نام قلعتی بوده در سه فرسخی مشهد وبجانب غربی آن (قول‌میرزا مهدیخان). در «عالم آرای نادری» کـه ذکر این محاربـه‌شده است و در فرهنگهای

---

۱ ـ مینورسکی درون رامنطقه‌ای‌بین عشق‌آبادوقزل‌اروداث‌ذکر کرده‌است (تعلیقه برتذکرة الملوك) در پاورقی کتاب«شیرمرداتك»(ص۲۰۸) آمده: تسمیه آن‌به« درون »بواسطهٔ آنست که« درون» در داخل کوهستان درهٔ گز قرار گرفته بعکس ناحیه « بیرون» که درخارج این کوهستان قراردارد .

۲ ـ فرهنگ جغرافیایی ایران درونگر را یکی ازدهستان های چهارگانه بخش نوخندان درهٔ گز معرفی می کندکه از۱۶ آبادی بزرگ وکوچك تشکیل یافته ومرکزآن قریه محمدتقی بیك‌می‌باشد. درپاورقی‌صفحهٔ۲۰۸ کتاب«شیرمرداتك»آمده‌است که‌تغییرتسمیه«درون » به « درونگر» بواسطه‌قلعه‌ایست درآن ناحیه بنام « درونگر » .

۳ ـ این نام در فرهنگ«جغرافیایی ایران»« میل کاریز » ضبط شده و در تداول عامیانه نیز چنین مستعمل است .

جغرافیایی متأسفانه ازین قلعه نامی نیامده . ـ «فریزر» انگلیسی از قلعه خرابه‌ای بحوالی مشهد و در مشرق چمن قهقهه ذکری بمیان می‌آورد که با توجه بحدود قهقهه (۱) بنظر قلعهٔ حاجی‌تراب همین قلعه خرابه است . زیرا محل آن بامختصات مذکور از طرف میرزا مهدیخان تطبیق می‌کند. اعتماد السلطنه ازین قلعه خرابه دیدن کرده ودرمطلع الشمس آنرا چنین می‌آورد :

«در حوالی چمن قهقهه قریه‌ایست موسوم بقریهٔ قهقهه و قلعه خرابه‌ای نیز در طرف مشرق چمن است که طول آن ششصد ذرع و عرض پانصد وهشتاد وپنج ذرع می‌باشد . این قلعه‌را چهاردروازه می‌باشد که عرض مدخل دروازه پانزده ذرع است و از ثخن دیوار قلعه شش ذرع باقی‌مانده، خشتهای باجسامت در بنای دیوار قلعه بکاررفته چنانکه ثخن هرخشتی هفت سانتیمتر وعرض وطول خشت چهل‌سانتیمتر است. وازین رو از کلفتی وقطر دیوار معین می‌شود که در بنای دیوار قلعه عمده نقطه مقصود استواری و استحکام آن بوده است ... واردوی معظمی ازخراسان‌غالباً دراین‌قلعه اقامت داشته است یا شهری بوده است قبل ازطوس وپس از خراب شدن آن شهر طوس آباد شده ..». ـ آنچه در اینجا مشکل می‌نماید و تطبیق را تاحدی دشوار می‌کند این است که‌چه شده تازمان فریزر واعتماد السلطنه (در حدود هشتاد تا صد سال بعد از نادر) نام این قلعه بکلی ازیاد رفته است .

ص۴۰، سطر ۱۹ : ادهم [اَ دْ هَ مْ] (صفت مشبهه) (۲) .کلمه‌ایست که وصف «شتر» و«اسب» می‌کند وقتی که برنگ خاکستر گون آنچنان باشند که سیاهی کاملاً برسپیدی غالب بود .

---

۱ ـ قهقهه‌دهی است ازمیان ولایت بخش‌حومهٔ شهرستان مشهد،واقع در۱٤ کیلومتری‌شمال باختری مشهد ویك کیلومتری شمال کشف رود . (ازفرهنگ جغرافیایی جلد نهم) . درمطلع‌الشمس فاصله قهقهه تا مشهد سه فرسخ (همان قول میرزا مهدیخان) آمده که‌کمی بافاصلهٔ معین شده ازطرف‌فرهنگ جغرافیایی ایران اختلاف دارد .

۲ ـ درفارسی گاهی این صفت جای موصوف می‌نشیندودرین صورت اسم است .

(از منتهی الارب) .

ص۴۱، سطر ۱ : کروفر کردن [کَ رْ رُ فَ رْ رْ کَ رْ دَ نْ] (مصدر مرکب)[۱] .
جنگ و گریز کردن .

ص۴۱، سطر ۱۶ : سرولایت [سَ رْ وَلای تْ] (اسم خاص) . نام یکی از بخشهای شهرستان نیشابور است که در شمال باختری این شهرستان واقع و محدود است: ازطرف‌خاور بکوه نیشابور وازجنوب به بخش قدیشه واز باختر بدهستان سلطان‌آباد طبس وبخش صفی‌آباد ازشهرستان سبزوار . ــ مرکز این‌بخش بنام سرولایت‌است که در اطراف شوسهٔ قدیمی «طهران ــ مشهد» قرار دارد . (از فرهنگ جغرافیایی‌ایران جلدنهم) .

ص۴۱، سطر ۱۷ : جنابذ [جُ نابَ ذْ] (اسم خاص) . نام دیگر «گناباد» است[۱] بمشخصات زیر :

حدود : شمال : شهرستان تربت حیدریه‌وکاشمر؛ باختر: شهرستان فردوس؛ خاور: بخش‌رشخوار ازشهرستان تربت‌حیدریه؛ جنوب: بخش‌قاین شهرستان بیرجند وفردوس؛ قسمت جنوب باختری این منطقه کوهستانی و شمال خاوری‌آن جلگه است که بکویر منتهی می گردد. ازقسمت خاوری نیز بدشت وجنگل اتصال دارد .

ارتفاعات: ارتفاعاتی که ازباختراین‌شهرستان‌بخاورآن کشیده‌شده باسامی زیر موسومند:

سیاه کوه ، کوه میسور ، براکوه ، کوه چنگور ، ترس کوه ، کوه شتران.

دهستانهای کاخك ، زیبد ، میان تکاب و قسمتی از قراءِ دهستان مرکزی‌وبیدخت دردامنه ودره‌های خاوری‌این‌ارتفاعات واقع است .

از«فرهنگ جغرافیایی ایران» جلدنهم و«جغرافیای سیاسی کیهان»

---

۱ ــ این‌کلمهٔ مرکب از «کر» بمعنی «هجوم وحمله» و فر بمعنی«گریز وبازگشت» است .

ص۴۱، سطر ۱۸ : دهنه [دَ هَ نِ] (اسم خاص). نقطه‌ایست در ده کیلومتری شمال مشهد بین چمن قهقهه و باغ خواجه ربیع .

ص۴۱، سطر ۱۸ : خواجه ربیع [خا جَ رَ بی عْ] (اسم خاص). نام یکی از مقابر مشهور مشهد است که در میان باغی بشمال مشهد قرار دارد .

فاصله این باغ از دروازه نوقان مشهد شش هزار و هفتصد قدم و مدفن خواجه ربیع بن خیثم[۱] ـ یکی از زهادثمانیه ـ در وسط آن است .

(از مطلع الشمس جلد دوم صفحهٔ ۲۷۱) .

ص۴۲، سطر ۱۵ : اسفراین [اِ سْ فَ رایِ نْ] (اسم خاص)[۲] . اسفراین یکی از بخشهای سه گانهٔ شهرستان بجنورد است که در دامنهٔ کوه شاه جهان و شمال کوه هرده قراردارد. حدودآن: شمال: بخش شیروان و بخش جرمیه بجنورد؛ جنوب : بخش جغتای؛ خاور : بخش صفی آباد؛ باختر : شهرستان گرگان؛ قسمتی از آبادیهای اسفراین دردامنهٔ کوه شاهجهان و تپه ماهورهای اطراف آن قرار دارد [۳]. فعلا اسفراین را چهاردهستان است .

۱ـ دهستان حومهٔ درمیان ۲ـ دهستان جاجرم ۳ـ دهستان سنخات[۴]
۴ـ دهستان شقان . ـ این دهستانها دارای ۱۵۴ آبادی بزرگ و کوچکند.

به «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد نهم و کتاب « اسامی دهات و قراء اداره آمار » و « جغرافیای سیاسی کیهان» رجوع شود .

ص۴۳، سطر ۲۰ : بیات [بَ یاتْ] (اسم خاص). نام ایلی است که یورت اصلی آنها در عراق برسر راه بغداد وسلیمانیه است . منشی بغدادی می گوید : چون

۱ ـ اعتمادالسلطنه ازین قبر دیدن کرده ومفصلا در مطلع الشمس آنراشرح می‌دهد .

۲ ـ یاقوت می گوید اسفراین را درقدیم مهرجان می گفته‌اند (معجم البلدان) .

۳ ـ حمدالله مستوفی می گوید اسفراین ازاقلیم چهارم وطولش ازجزایر خالدات « صا » و عرضش ازاستواء «لواج» است. شهرمتوسطی است ودرمسجد آنجاکاسه بزرگی است ازروی ؛ دورش دوازده گزخیاطی وازآن بزرگتر کاسه پیش ازین کس نساخته‌است . درشمال قلعه‌ایست بنام «دزصعلوك» آبش از رودخانه های قلعه وهوایش ناساز گاراست .

۴ ـ «نقشهٔ جغرافیایی ایران»(ترسیمی ارتش) و « سفرنامهٔ ۱۳۰۰ قمری ناصر الدین شاه » آنرا « سنخاص » ضبط کرده‌اند .

از بغداد بسلیمانیه رویم باید ازدونقطه «کفری» و«دوزخرماتو» عبور کنیم بین این دونقطه درحدود هفت فرسخ راه است وجاده ازمسیل می گذرد که در بهار عبور از آن مشکل می‌باشد. درین نواحی ایل بیات سکونت دارند وتعداد خانواده‌های آنها به‌هزار میرسد. زبان این‌ایل ترکی و کردی وعربی ومذهب آنان شیعه وسنی است. اسبهای ایل بیات‌درعراق‌عرب‌معروفند(۱)

(از ص ۵۰ رحلهٔ منشی بغدادی متن‌عربی).

ص۴۴، سطر ۱۱: ذات البین [ذاتُ لْ بَ یْ نْ] (ترکیب اضافی). حال (ازاقرب الموارد). حالت، وضع (۲).

ص۴۴، سطر ۱۴: رهین [رَ هی نْ] (وزن فعیل بمعنی اسم مفعول) (۳) گرو گذارده شده، شیئی‌ای که بگرو گذارند. (از اقرب الموارد).

ص۴۴، سطر ۲۰: نعل‌در آتش‌داشتن [نَ عْ لْ دَرْ آتَ شْ دْ اشْ تَ نْ](مصدر مرکب). کنایه ازبیقراری و اضطراب است (٤)

ص۴۵، سطر ۱: قدمگاه [قَ دَ مْ گاهْ] (اسم خاص). نام یکی از بخشهای نیشابور است که از شمال به کوه بینالود و از خاور بدهستان پیوه ژن و از جنوب بشهرستان‌کاشمر وازباختر ببخش حومهٔ مشهد محدود است. مرکزقدمگاه قصبهٔ قدمگاه است که در ۲٤ کیلو متری خاور نیشابور و بر سر راه شوسهٔ

۱ ـ صاحب بستان السیاحه می‌گوید بیات نام طایفه‌ایست که از قدیم در ایران و توران و هندوستان و روم سکونت داشته‌اند. اکثر شیعه وکمی حنفی‌اند. او با آنها معاشرت زیاد داشته و اخلاق ورفتار آن‌هارا می‌ستاید. (بستان‌السیاحه چاپ‌دوم ص۱۷۹). اسکندربیك درعالم‌آرای عباسی (صفحهٔ ۵٤٤ چاپ دوم) می‌گوید: عده‌ای ازاین ایل درحدود نیشابور وبلوك معدن سکونت دارند.

۲ ـ اصطلاح «اصلاح ذات البین» بمعنی نیکوکردن وضع و حالت است. منه قوله تعالی: «واصلحوا ذات بینکم».

۳ ـ در زبان عرب گاهی فعیل بمعنی «اسم مفعول» می‌آید چون ذبیح بمعنی «مذبوح».

٤ ـ جادوگران قدیم را رسم برین بود که وقتی می‌خواستند کسی را مضطرب وبیقرار ودل برکنده ازجایی‌نمایند نعل‌درآتش می‌گذاردند وبخیال‌آنها شخص‌مورد نظرمضطرب وبیقرارمی‌شد. (از امثال وحکم دهخدا)

عمومی طهران مشهد قرار دارد .

به «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد نهم و «جغرافیای سیاسی کیهان» و «مطلع‌الشمس» رجوع شود.

ص۴۵، سطر ۱ : افشرده [اَ فْ شُ رْ دَ] (اسم مفعول) . فشرده ؛ استوار کرده . (از ناظم الاطباء) .

ص۴۵، سطر ۶ : ابراهیم‌خان [اِ بْ رٰاهی مْ خانْ](اسم‌خاص).مقصودابراهیم‌خان ظهیرالدوله برادر نادر است که در داغستان - بهنگام سفر تاریخی نادر بهندوستان - کشته شد . این برادر در همه سختی‌ها همراه نادر بود و با وجودآنکه چندبار مورد بی‌لطفی نادر قرار گرفت بازدست ازاو نکشید . - لکهارت اورا بلیاقت‌وکاردانی‌نادرنمیداند ولی‌درصمیمیت اوبنادرشکی‌ندارد.

ص۴۵، سطر ۱۷ : هاتف [هاتِ فْ] (اسم‌فاعل) .آوازه دهنده‌ای که‌آوازش‌شنیده شود وخودش دیده‌نشود .کنایه ازسروش وفرشته است.

ص۴۵،سطر۲۳: بوقمیج [1][بُ قْ می جْ] (اسم‌خاص) . دهی‌است ازدهستان درز- آب بخش حومهٔ شهرستان مشهد ، واقع در ۸۶ کیلومتری شمال باختری مشهد و۲ کیلومتری باختر راه مالرو عمومی‌مشهد به انجیشش. این‌دهکده در کوهستان واقع و هوایش معتدل است .

به «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد نهم و کتاب «اسامی‌دهات و قراءِ اداره آمار عمومی» رجوع شود .

ص۴۶، سطر ۴ : جولکا -یا- جولگا [جُ لْ کا - یا - گا] (اسم) . ملك ، دیار ، زمین هموار ، دشت [2] . (از ناظم الاطباءِ) .

ص۴۶، سطر۵: رادکان [رٰادْکانْ] (اسم‌خاص) . رادکان یکی ازدهستانهای بخش حومهٔ شهرستان مشهد است بحدود زیر :

---

۱ - فرهنگ جغرافیایی ایران‌آنرا « بقمج » ضبط کرده است .

۲ - می گویند « جلگه» مصطلح بین مردم مأخوذ ازین کلمه است .

شمال وشمال خاوری: کوه هزارمسجد ؛ جنوب وجنوب باختری: دهستان‌چناران؛ باختر: کوه تخت رستم. ــ رودخانهٔ کشف‌رود ازاین‌دهستان سرچشمه می گیرد وتاپل خاتون میرود. ــ قسمتی از این دهستان در کوه و قسمت دیگردرجلگه قراردارد وآب وهوایش‌معتدل وسالم است . ــ مرکز آن بنام رادکان است که در ۸۸ کیلومتری شمال باختری مشهد و بر سرراه شوسهٔ قدیمی مشهد بقوچان قراردارد .

به « فرهنگ جغرافیایی ایران » جلد نهم و « مطلع الشمس » جلد اول صفحات ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ رجوع شود (۱)

ص ۴۶ ، سطر ٦ : اشترپی [اُ شْ تُ رْ پِ یْ] (اسم‌خاص) . این‌نام درفرهنگ های جغرافیایی مورد ارجاع حقیر یافت نشد (۲)

ص ۴٦ ، سطر ۱۲ : تسویل [تَ سْ وی لْ] (مصدرباب تفعیل). فریب دادن ، اغواء کردن . (از منتهی الارب) . ـ ازین کلمه است اصطلاح «تسویلات شیطانی » .

ص ۴٦ ، سطر۱۷ : میاب [مِ یا بْ] (اسم خاص) . دهی است از دهستان میانکوه بخش چاپشلو شهرستان دره گز ، واقع در ٤٥ کیلو متری جنوب باختری چاپشلو و سه هزارگزی جنوب شوسهٔ عمومی قوچان بدره گز . این ده در کوهستان واقع و آب وهوایش معتدل است .

به « فرهنگ جغرافیایی ایران » جلد نهم و « اسامی دهات وقراء اداره آمار » رجوع شود

ص ۴۷ ، سطر ۱۰ : کوشك مهدی [کو شْ کِ مَ هْ دی] (اسم‌خاص). دهی‌است

---

۱ ــ اعتماد السلطنه از رادکان دیدن کرده وبتفصیل از رادکان قدیم و رادکان جدید و ابنیه رضاقلی‌میرزا بدانجا سخن می گوید . یاقوت صاحب (معجم البلدان) رادکان را شهر کی از خاك طوس ذکر می کند و می گوید اصل خواجه نظام‌الملك از آنجاست .

۲ ــ فرهنگ جغرافیایی ایران از دهکده‌ای بنام « شتریا » با مختصات زیر نام می برد که قابل تطبیق بر محل مورد بحث جهانگشاست : دهی‌است ازدهستان چناران بخش حومهٔ شهرستان مشهد واقع در ٤٨ کیلومتری شمال باختری مشهد و یك کیلومتری جنوب راه قدیمی مشهد بــه قوچان .

از دهستان میان ولایت بخش حومهٔ وارداك مشهد، واقع در ۱۷ کیلومتری شمال باختری مشهد کنارراه شوسهٔ مشهد بهقوچان. ـ این دهدرجلگه قرار دارد و آب و هوایش معتدل است.

به « فرهنگ جغرافیایی ایران » جلد نهم و کتاب « اسامی دهات و قراء اداره آمار » رجوع شود.

ص۴۷، سطر ۱۱: کوهسنگین [کوُهْ سَ نْ گیِ نْ] (اسم خاص). این محل که همان « کوه سنگی » معروف است بنا برقول اعتمادالسلطنه باین مختصات میباشد: «درحوالی مشهدتقریباً درطرف جنوب کوهیستمعروف به کوهسنگی، و در جلو آن ایوانی است که دهنهآن بیست و نهپاست و طول سی و نه پا و ارتفاع آن غیر «ازاره» صدوسی خشت، جنبین ایواندوطبقه ودو گوشوار دارد، و در عقب گوشوارهای فوق اطاقست. جلویایوان . . . . . حوضی در جلوی ایوانست طولاً پنجاه وپنج پا وعرضاً سیوهفتپا، اینحوضازپاشویه، که نیم ذرع از کف زمین بالاتر است، ویك «ازاره» بالایآن، ودورهٔ حوض همهمفروش بسنگاست، وقطعاتسنگ دوذرع ویکذرع مربع باششگره قطر تراشیده شده، وجمیع سنگها عبارت ازیکصد وبیست وچهارپارچه است».

(از مطلع الشمس جلد دوم صفحهٔ ۲۸۱)

ص ۴۷، سطر ۱۶: طرق [طُ رُ قْ] اسم خاص). دهی است از دهستان تبادکان بخشحومهٔ شهرستان مشهد، واقع در۷ کیلو متری مشهد وبرسرراه شوسهٔ شهنه بهنیشابور. این ده در جلگه قرار دارد وآب و هوایش معتدل است. اعتمادالسلطنه (۱) ازین ده بتفصیل صحبت می کند و از قرار گفته او مثل این است که این نقطه در زمان سلطنت ناصرالدین شاه آبادان و بزرگتر

۱ ـ اعتمادالسلطنه می گوید مقابل کاروانسرای قریهٔ طرق، تپه مصنوعی است معروف بهتپهٔ نادری، که مطلقاً دخلیبزمان نادرنداشته، ومعلوم نیست بچهعلت عوامآنرا تپهٔنادری می گویند این تپه برسر دو راه واقع شده: یکی راه شریفآباد ودیگر راه حوض پایین، که اولی مالرو و دومی کالسکه رو است.

از امروز بوده است .

به « فرهنگ جغرافیایی ایران »جلدنهم و«مطلع الشمس» اعتماد السلطنه جلد سوم صفحات ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ رجوع شود .

ص ۴۷ ، سطر ۱۷ : باباقدرت [بابا قُ دْ رَ تْ] (اسم خاص) . نام نقطه‌ای بوده نزدیك مشهد وبر سر راه مشهد به نیشابور . توضیح آنکه چون از دروازهٔ خیابان سفلی یا دروازهٔ عیدگاه مشهد خارج میشدند ابتداء بحوض بابا قدرت [۱] وبعد به رباط باباقدرت ـ که ازمستحدثات اسحق خان‌قرائی بوده ـ میرسیدند و پس از عبور از رباط بابا قدرت‌بحوض‌حاجی سید تقی زیارت خان می‌رفتند و بعد از آن به طرق منزل می کردند .

(از مطلع الشمس اعتماد السطنه جلد سوم صفحهٔ ۱۴) .

ص ۴۷، سطر ۱۹ : افول [اُ فو ُ لْ] (مصدر) . غایب شدن ، ناپدید شدن .

(از منتهی الارب) .

ص ۴۷ ، سطر۲۳ : تواری [تَ وا ری] (مصدرباب‌تفاعل) . پوشیده شدن ، مستور شدن .

(از اقرب الموارد) .

ص ۴۸ ، سطر ۱۷ : بهار [بَ هارْ] . (اسم خاص). دهی‌است [۲] ازدهستان‌تبادکان بخش حومهٔ شهرستان مشهد، واقع در۱۲ کیلومتری شمال مشهد وبرسر راه مالرو عمومی مشهد به کلات . ـ این ده درجلگه قرار دارد وآب و هوایش معتدل است .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۹) .

ص ۴۸، سطر۲۰: بسقو [بُ سْ قُو] (اسم) . این لغت در فرهنگهای مورد ارجاع

۱ ـ درفرهنگ جغرافیایی ایران ازدهکده‌ای بنام « باباقدرت » نام برده شده که بهیچوجه قابل تطبیق بامکان موردبحث جهانگشا نیست زیرا این‌ده در۵۳ کیلومتری شمال باختری صفی‌آباد شهرستان سبزوار واقع است .

۲ ـ در متن جهانگشا از قلعه بهار نام برده شده که ظاهراً قلعهٔ این ناحیه بوده‌است .

یافت نشد. «در عالم‌آرای نادری» از آن و از «بسقوگاه» چندین جا صحبت شده وازفحوای کلام عالم‌آرا برمی‌آید که «بسقو» بمحلی اطلاق میشده که عده‌ای بآنجا کمین‌می کردند وسپس‌دسته‌ای از آنها جدا می‌شدند وبجنگ خصم می‌رفتند وباخصم جنگ بگریز می کردند و در حال او را فریب داده دمادم خویش تا بسقو می کشیدند. خصم بی‌خبر ناگاه بافراد مقیم در بسقو برمی‌خورد ودست وپای خود را گم کرده یامغلوب میشد یا فرارمی کرد.(۱)

(از اوراق ۱۴۵و ۱۴۷ «عالم آرای نادری» چاپ عکسی روسیه)

ص ۴۸ ، سطر ۲۱ : **قازما** [؟] (اسم خاص) . این نام باینصورت و صور مسطور درپاورقی (صفحهٔ ۴۸ جهانگشا) در هیچیك از فرهنگهای جغرافیایی دیده نشد . ـ در دونسخهٔ خطی‌جهانگشا متعلق بکتابخانهٔ ملی‌بشماره‌های ۲۰۵۱ و ۱۵۳۳ این نام بصورت «فارفارمد» و«فاروفارمد» ضبط شده است. بااین‌دو ضبط و فرهنگ جغرافیایی ایران کلید حل مشکل بدست می‌آید برین تقدیر : اولا نقطه مورد بحث‌یکی نیست ودوتاست : «فار» و «فارمد» ، وثانیاً نقطهٔ اول نیز «فاز» است نه «فار» ، و اینك مختصات آنها :

فاز دهی است ازدهستان تبادکان بخش حومهٔ شهرستان مشهد، واقع در ۲۰ کیلومتری شمال خاوری مشهد و کنار راه عمومی مشهدبه کلات .

فارمد دهی است از دهستان تبادکان بخش حومهٔ شهرستان مشهد ، واقع در ۳۳ کیلومتری شمال خاوری مشهد و ۴ کیلومتری شمال باختری تبادکان (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم)

ص ۴۸ ، سطر ۲۱ : **یکران** [یَ كْ رَ ا نْ] (اسم). اسب اصیل وخوب وسرآمد. اسبی که رنگ آن میان زرد وسرخ باشد. اسبی که در رفتن یك پای را کوتاه تر از پای دیگر دارد . اسب اشقر که یال ودمش سپید باشد .

(از ناظم الاطباء) .

۱ـ شاید «بزخو» مصطلح تهرانیان از همین کلمه باشد.

ص ۴۹، **سطر ۴ : سورت** [سَ وْ رَ تْ] (اسم) . شدت، اشتداد، تندی ، حدت ، تیزی. منه : سورت سرما : شدت سرما .

(از ناظم الاطباء) .

ص ۴۹ ، **سطر۱۵:قراقورم** [قَ رُ ا قُ رُ مْ] (اسم خاص). فعلا نام منطقه وسیعی است بشمال خراسان آنطرف مرز ایران وشوروی.ـ یورت غالب ترکان ابتداء بانجا بوده وسپس از آنجا بطرف ایران سرازیر شده‌اند . شهر قراقورم درین منطقه بقدیم پایتخت اونک خان کرایلی بوده. وچنانکه در تواریخ مسطور است اونک خان چنگیز را پس از مرگ پدر در کنف حمایت خود گرفت وداماد خویش کرد وبر اثر حمایت او چنگیز بامارت رسید(۱) .

به « جهانگشای جوینی » و « دائرة المعارف اسلامی» تحت کلمهٔ « Karakorum» و « مطلع الشمس » جلد اول رجوع شود .

ص ۴۹ ، **سطر ۱۵ : یورت** [یُ رْ تْ] (اسم).کلمه‌ایست ترکی بمعنی آرامگاه ، منزل ، مسکن ، محل توقف .

(از ناظم الاطباء) .

ص ۴۹ ، **سطر ۱۷:ایلغار** [ای لْ غارْ] (اسم). کلمه‌ایست ترکی بمعنی «شبگیر» و « شبیخون » . ـ مسافرتی که در شب با تندی و چالاکی انجام می‌شود ایلغار می‌نامند . (از ناظم‌الاطباء) .

ص۴۹ ، **سطر۱۸: کالمی** [کالْمی] (اسم خاص) : این نقطه کالمی نیست و بنظر « کال » یا «شوره کال» (۲) است بمشخصات زیر :

چون از مشهد بطرف مرو رویم ابتداء از کال یاقوتی به اق دربند (۳)

---

۱ ـ در کتاب احوال تراکمه (نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشماره ۶۲۰) از قراقورم بتفصیل سخن رفته و حدود آن بین دریای خزر و رودآمویه آمده است .

۲ ـ این نقطه را شوره‌کال از آن جهت می‌گویند که دربیابان خشك ونمکزار قرار دارد.

۳ ـ نقطه‌ایست در پانزده فرسخی مشهد .

وسپس به‌شورجه (۱) وازآنجابحشمت‌آباد ، سه‌فرسخی شهر ناصری و در کناررودخانهٔ‌هرات ، میرسیم . مسیرما تااینجا درامتداد رودخانهٔ کشف رود است. بعد ازحشمت‌آباد به «شوره‌کال» وسپس به «شوجه کل» یك فرسخ دورتر از « شوره‌کال » خواهیم رسید . ــ شوره‌کال (۲) قلعه خرابی‌بوده که بسابق لشکرها درآنجا مسکن می کرده‌اند .

(از سفرنامهٔ مرو نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۱۳٦٥) .

ص٤٩، سطر ۲۰ : ماروچاق (۳) [مارُوچاقْ] (اسم خاص) . قریه‌ایست در ۳۲ کیلومتری شمال غربی بالامرغاب ولایت هرات . ــ واقع در ٦۳ درجه و۷ دقیقه و۳۰ ثانیه طول شرقی و۳٥ درجه و٤٤ دقیقه و۲۲ ثانیه عرض شمالی.

(از قاموس جغرافیایی‌افغانستان جلد۳)

ص٥۰، سطر۹ : الکا ـیاـ **الگا** [اُلْ کا ــ یا ــ گا] (اسم) . ملك ، بوم ، زمین . (برهان قاطع) در حاشیهٔ برهان قاطع حدس زده شده که این لغت ممکن است تحریفی از ارتا (arta) باشد .

ص٥۰، سطر ۹: سرخس [سَ رَ خْ سْ] (اسم خاص). نام یکی ازبخشهای‌شهرستان مشهد است که بخاور این شهرستان و کنار مرز ایران و شوروی قرار دارد باحدود زیر:

خاور : رودخانهٔ هریرود ؛ شمال خاوری : آس تپه تا پل خاتون ؛

---

۱ ــ فرهنگ جغرافیایی ایران آنرا « شوریجه » ضبط کرده است .

۲ ــ کال ظاهراً بمعنی بیابان و صحراء است . زیرا درکتب جغرافیایی خیلی از نقاط را با «کال»می‌بینم که باین معنی است. اعتمادالسلطنه «کال» را بمعنی‌جا ومقام می‌آورد ومی گویددر لسان اهل مازندران بمعنی گود است . ازمطلع‌الشمس ذیل «کالپوش» .

۳ ــ قاموس جغرافیایی افغانستان‌آنرا « ماروچك » ضبط کرده است. ــ درپاورقی صفحهٔ۲۷ مجمع‌التواریخ مرعشی‌آمده : « اصل این‌کلمه مروجق است که بترکی بمعنی مروکوچك است در مقابل مروبزرگ یعنی‌شاهجهان که یکی ازچهار شهربزرگ وآباد خراسان درایام قبل‌ازاستیلای مغول بوده . مروجق را در قدیم مرودالرود می‌گفتند و قدری در جنوب بالامرغاب حالیه است در کنار نهرمرغاب » . از مقایسه این قول با قول قاموس جغرافیایی افغانستان معلوم میشود که مکان ماروچاق کنونی‌با ماروچاق قدیمی کمی فرق دارد .

شمال: بخش کلات؛ باختر: کوه الاداغ؛ جنوب: بخش جنت آباد؛ قصبه آن بنام سرخس است که در ۱۸۰ کیلومتری خاورمشهد برسرراه مشهدبسرخس قرار دارد.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم).

ص۵۰، سطر ۱۰: تجن-یا- طژن [تَ جِ نْ - یا - طَ ژِ نْ] (اسم‌خاص). نام قسمتی ازرودخانهٔ هریرود است با مشخصات زیر:

از دامنهٔ جنوبی کوههای بابا در افغانستان هریرود سرچشمه می گیرد که‌پس‌ازعبور ازغور ومشروب کردن هرات بشمال‌متوجه میشود و خط سرحدی ایران را تشکیل میدهد. - این‌رود درقسمت سفلی‌بنام تجن موسوم (۱) است که وارد ریگزارهای خوارزم می گردد.

(از جغرافیای طبیعی کیهان ص ۹۶).

ص۵۰، سطر ۱۶: سبزخنگ [سَ بْ زْ خِ نْ گ] (ترکیب‌وصفی‌مقلوب،اسم‌مرکب). کمیت واسب سرخ تیره؛ مجازاً اسم است مرآسمانرا.

(از ناظم الاطباء).

ص۵۱، سطر۹: قوزغان(۲) [قُو زْ غا نْ] (اسم خاص). «قوزغان» یا «گوزگان» نام یکی از بخشهای دره‌گز بزمان نادر بوده است. امروز قلعهٔ قوزغان از نواحی اتک‌شمالی‌است که طبق قرارداد مرزی آخال ۱۸۸۱میلادی‌ضمیمهٔ ترکستان روس شده است. - درهٔ قوزغان در سه کیلومتری مرز ایران و شوروی واقع و با رودخانهٔ آن از متفرعات محال اتک جنوبی و جزء خاک ایران در شهرستان دره‌گز است.

(از پاورقی شیر مرداتک ص ۳).

ص۵۱، سطر ۱۳: شادلو [شا دْ لُو] (اسم‌خاص). نام طایفه بزرگی است که در زمان

---

۱ - ناحیه‌ای که در کنار رود تجن است بنام تجن‌خوانده میشود. ۲ - قوزقان ضبط دیگراین‌کلمه‌است ودرترجمهٔ فارسی کتاب لکهارت «قوزغان‌چرقان» آمده است.

صفویان از کردستان به بجنورد کوچانیده شدند و درنتیجهٔ تماس با طوایف کرایلی بزبانی مخلوط از ترکی و کردی - ترکی زبان کرایلی و کردی زبان اصلی شادلو - صحبت می کنند (۱).

به «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد نهم ذیل کلمهٔ «بجنورد» رجوع شود.

ص۵۱، سطر ۲۰ : مبالاة [مُ با لاْ ةْ] (مصدر باب مفاعله). التفات کردن ؛ تدبیر کردن؛ اندیشه وتفکر درکاری کردن ؛ توجه داشتن؛ بصیرت داشتن.

(از ناظم الاطباء).

ص۵۲،سطر۵ : خوارزم [خارَزْمْ] (اسم خاص) . نام ایالت وسیعی است بشمال خراسان کنونی که رودخانهٔ جیحون ازمیان آن می گذرد. - جانب باختری جیحون در این ایالت یعنی قسمت ایرانی نشین خوارزم را پایتخت جرجانیه یا ارگنج ، و جانب خاوری جیحون یعنی قسمت ترك نشین آنرا پایتخت کاث بوده است . - شهرهای خیوه وهزار اسب وقلعه خانقاه ازنقاط مهم خوارزم بوده‌اند

از «سرزمینهای خلافت شرقی» و«مرات البلدان» جلد دوم .

ص۵۲،سطر۱۰ : سطوت[سَ طْ وَ تْ] (مصدر ثلاثی مجرد). حمله کردن ، هجوم کردن . - قوت داشتن، قدرت داشتن .

(از ناظم الاطباء) .

ص۵۲ ، سطر ۱۲ : انام [اَ نامْ] (اسم جمع) . خلق ، آنچه برروی زمین است .

(از منتهی الارب).

ص۵۲، سطر۱۳: منهوبه [مَ نْ هوُ بَ] (اسم مفعول مؤنث) . تاراج شده ، بغارت برده شده .

(از اقرب الموارد) .

۱ - اعتمادالسلطنه ، در مطلع‌الشمس ،این ایل‌را شاخه‌ای ازایل چمشکزك می‌داند، که از اکرادآخال نشین بوده ودر عهد شاه سلطان حسین صفوی به یورت کرایلی حمله بردند و از یورت کرایلی از «چناران سفلی» تا «سملقان» نصیب آنها شد .

ص۵۲، سطر ۲۳ : جلی الانوار [جَ لِیّ یُ لْ اَ نْ وْ ار] (ترکیب اضافی ـ اضافه صفت مشبهه بمعمول) . تابان ، درخشنده ، رخشان .

ص۵۳، سطر ۲۰ : حوض خان [حَ وْ ضِ خانْ] (اسم‌خاص) . نام آب‌انباریست(۱) که عبدالله‌خان(۲) درسه راه بادغیس وهرات ساخت وازقرارقول اسکندر بیك ترکمان بزمان او حصاری بردور آن بوده است .

(از عالم آرای عباسی صفحهٔ ۷۴۵ چاپ دوم)

ص۵۳، سطر ۲۰ : عباس‌آباد [عَ بْ با سْ عابادْ] (اسم‌خاص) . این نقطه‌بین‌حوض خان ومرو قرارداشته وبا مطالعه حدود آن ظاهراً باعباس‌آباد بمختصات زیر تطبیق می‌کند :

دهی است ازدهستان کندکلی بخش‌سرخس شهرستان مشهد،واقع در ۴ کیلومتری شمال باختری سرخس و۳ کیلومتری خاور اتومبیل رو سرخس به چهل‌کمان .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم)

ص۵۴، سطر ۱۷ : جوین [جُ وَ یْ نْ](۳) (اسم‌خاص) . در شمال کوه جغتای وبر سرراه قوافل بسطام ونیشابورجوین‌قرار داشته واهل‌خراسان‌آنرا«گویان» می‌نامیده‌اند .ـ حدودش ازجانب قبله بیهق و ازشمال تاجاجرم می‌رسید، و قصبهٔ آن « آزادوار » بود . مستوفی از قصبات « فریومد » و « بحرآباد » و «اروکازری» و«دلبند» و«خوارشاه» آن صحبت می کند . امروز مرکز آن جغتای است .(۴)

---

۱ ـ از عبارت « عالم‌آرای عباسی» برمی‌آیدکه « حوض‌خان » واجد قلعه‌ای نیزبوده است .

۲ ـ مقصود عبدالله خان اوزبك است که اورا خان‌کلان نیز می‌گفته‌اند.

۳ ـ ضبط ازیاقوت است .

۴ ـ جغرافیای سیاسی کیهان آن را با ۸۸ قریهٔ حاصلخیز می‌آورد و از معدن سنگ شاه مسعودی وابریشم‌آن صحبت می‌کند .

به «جغرافیای سیاسی کیهان» و «معجم البلدان» یاقوت و «نزهت‌القلوب» رجوع شود .

ص۵۴ ، سطر ۱۹ : صیت [صی ْت] (اسم) . شهرت ، آوازه .
(از منتهی الارب) .

ص۵۵ ، سطر ۱ : ماهچه[1] [ما هْ چ] (اسم) . سر علمی را گویند که بصورت ماه ساخته باشند یعنی گرد ومدور وصیقل زده ازطلا ونقره وغیره . در حاشیهٔ برهان قاطع ماهچه چنین آمده است : شکل هلالی بود که بر سر علم‌ها وچترهای پادشاهان‌سلجوقی ودیگرامرای‌ترك بعداز ایشان زده‌میشد و«ماه علم» و«ماهچه چتر» که درشعرهای معاصر سلاجقه وخـوارزمشاهیان مکرر آمده اشاره بآنست . خاقانی در مدح علاءالدین تکش خوارزمشاهی می‌گوید :

ماهچهٔ چتر او قلعهٔ گردون گشاد
مورچهٔ تیغ اوملك سلیمان گرفت.

(از حاشیهٔ برهان قاطع).

ص۵۵ ، سطر ۲ : بسطام [بَ سْ طاْم] (اسم‌خاص). درنیم‌فرسخی‌شمال‌شرقی‌شاهرود شهر بسطام قرارگرفته [2] که مقبره بایزید بسطامی بدانجاست .

به «فرهنگ‌جغرافیایی ایران» و «مطلع الشمس» اعتماد السلطنه جلد اول و « جغرافیای سیاسی کیهان » رجوع شود .

---

۱ ـ ماهیچه نیزبجای ماهچه آمده است .

۲ ـ یاقوت‌آنرا بکسر«باء» ضبط کرده وبسطام راشهربزرگی درقومس‌برسرراه نیشابور بعداز دامغان‌می‌آورد .حمدالله مستوفی‌آن‌را ازاقلیم‌چهارم وطولش‌را ازجزایرخالدات « فط ك » وعرضش‌را ازخط استواء «لوی» ذکرمی‌کند ومی‌گویدشهر کی‌است باآب وهوای معتدل. (نزهت‌القلوب).

ص۵۵، سطر ۵ : جاجرم [جا جَ رْ مْ] (اسم خاص) . نام یکی از دهستانهای بخش حومهٔ شهرستان بجنورد است که از ۱٤ آبادی بزرگ و کوچك تشکیل یافته .ـ مرکز آن قصبه جاجرم است که در ۹۰ کیلومتری جنوب خاوری بجنورد ، بر سرراه اتومبیل رو میان آباد قرار دارد. این دهستان در جلگه واقع و آب و هوایش گرمسیری است . بقسمت باختری جاجرم ـ روی تپه ـ قلعه‌ای از سنگ ساخته شده که می گویند این قلعه از مستحدثات سلطان جلال‌الدین‌سلجوقی ومعروف بقلعه جلال‌الدین است. (ازفرهنگ جغرافیایی‌ایران جلد ۹). در«سفرنامهٔ»۱۳۰۰هجری قمری ناصرالدین شاه بخـراسان و« مطلع الشمس » و « مـرآت البلدان » از جاجـرم و قلعهٔ جلال‌الدین‌بتفصیل‌صحبت شده است وطبق قول‌اعتمادالسلطنه‌پس‌ازحرکت ازچمن‌کالپوش‌بجلگهٔ نردین وپس ازنردین بدره وازآنجا بجاجرم می‌رسند در زمان اعتمادالسلطنه جاجرم قصبه معتبری بوده است . (۱)

ص۵٦، سطر ۱۰ : یام تپه [یامْ تَ پْ پِ] (اسم خاص). چون ازعلی‌آباد قوچان قدری بگذریم بقریه یام میرسیم که وصل بچمن لیلی است . در نزدیکی آن تپه‌مصنوعی‌است معروف‌به یام‌تپه . ـ اهالی‌می گویند در«یام‌تپه» چاهی‌است معروف بچاه سعد وقاص ، که سعد وقاص را در اوان جنگ معروف در آن چاه انداخته‌اند ولی اینحرف بنظرمعقول نمی‌آمد . ـ ازیام تپه که بگذریم چمن لیلی است .

(از مطلع الشمس جلد اول ص١٤٨) .

۱ ـ حمدالله مستوفی‌جاجرم را از اقلیم چهارم وشهری متوسط میداند ومی گوید در حوالی آن راه درحدود دو روز از زهرگیاه می گذرد وبدین‌جهت لشکربیگانه برآن نمی‌تواند دست یابد او ازقلعه‌آن جا و از دو درخت چنار دربای‌آن قلعه یاد می کند ومی گوید هر که صباح پوست آن درختانرا بەدندان گیرد مبتلا بدندان درد نمیشود ازاینجهت پوست‌آنها را بدندان برده‌اند .

(ازنزهت‌القلوب چاپ دبیرسیاقی ص۱۸٤)

ص۵۶، سطر ۱۷ : حلف [حِ لْ فْ](اسم).سوگند، عهد،پیمان که‌درمیان‌قومی باشد.

(از منتهی الارب) .

ص۵۶، سطر ۱۷ : یمین [یَ می نْ] (اسم) . سوگند ، قسم . (۱)

(از ناظم الاطباء) .

ص۵۶،سطر ۱۹: نریمان [نَ ری مانْ] (اصل صفت بوده وبعداسم خاص شده). این کلمه در اوستا مرکب از دوجزء است «نئیر» + «منه» [Naire – manah] که اولی‌بمعنی «نر» ودومی ازریشه (man) به‌معنی‌اندیشیدن است و جمعاً «نرمنش» و«مردسرشت» معنی میدهد. در پهلوی این‌کلمهٔ اوستایی به معنی دلیر و پهلوان ترجمه شده است . نریمان ابتداءِ صفت « گرشاسب جهان پهلوان » بوده ولی بعداً نام پدر« گرشاسب» درآثار ادبی فارسی آمده است یعنی « سام بن گرشاسب بن نریمان » .

(از حاشیهٔ برهان قاطع) .

ص۵۸، سطر ۷ : دربیان قضیه فتحعلی‌خان‌قاجار : گرچه‌میرزامهدیخان‌باتمهیدی می‌خواهد ذمهٔ‌نادر را ازریختن خون فتحعلی‌خان بری کند ولی اغلب‌تاریخ نویسان دیگر برآنند که عامل اصلی ازبین رفتن فتحعلی‌خان قـاجار نادر بوده واو بود که موجب شد فتحعلی‌خان دور از ایل وتبار خود کشته شود. البته مخفی نماند که اگر نادر اقدام ببر داشتن فتحعلی خان نمی‌کرد حب ریاست ونزاع واختلاف برای‌مقام حتماً فتحعلی‌خان را ـ بقول لکهارت‌ـ بر آن میداشت که نادر راازبین‌بردارد. منتها نادر دراینمورد مثل‌موارد دیگر از پیشدستی سودجست و مبارزه را برد. مضحك آنست مرگ فتحعلی خان قاجار باعث‌شد که تاریخ نویسان زمان قاجارباجماع(۲) درتحقیر نادرازهیچ

۱ ـ در اصطلاح فقهی وحقوقی « یمین » برسوگند هایی اطلاق میشود که با اعمال مخصوص بجا می‌آورند .

۲ ـ عبدالرزاق مورخ عهد قاجار می‌گوید نادر بفتحعلی‌خان نیرنگ زد . صاحب‌روضةالصفا بعنوان‌دیگر نادر رامتهم‌میکندوحتی‌وقایع‌وفتوحات اورابوجه مختصروناچیزبرشته‌تحریردر می‌آورد.

چیز کوتاهی نکنند .

ص۵۹، سطر ۶ : وثوق [وُ ثُو ُ قْ] (مصدر). محکمی، استواری، پایدار بودن. ـ اعتماد (از اقرب الموارد) .

ص۵۹، سطر ۶: مستوثق [مُ سْ تَ وْ ثِ قْ] (اسم فاعل از باب استفعال) . استوار، پایدار، ثابت . (از اقرب الموارد).

ص ۵۹ ، سطر ۱۵ : ایشیک آقاسی گری [ا یِ شیِ كْ عاقاسی گَ رِ یِ] (حـاصل مصدر مرکب) [۱] عمل ایشیك آقاسی باشی [۲] مینورسکی در تعلیقه بر تذکرة الملوك صفحهٔ ۸۸ ایشیك آقاسی باشی را چنین تعریف می کند :

ایشیك آقاسی باشی بطور تحت اللفظ «رئیس سران درگاه» ترجمه میشود و وظیفه‌اش بردو گونه بوده . یکی آنکه درمجامع و مجالس عمومی ریاست تشریفات داشته و از جانب دیگـر سرپرست دربانان و نگهبانان و آقایان بوده است . دیگر از وظایف ایشیك آقاسی خوابیدن کنار دروازهٔ کاخ بوده . ـ حوزهٔ اقتدار اومنحصر بقسمت خارج قصر تا دروازهٔ حرم بود. از مجاورت دروازهٔ حرم « ایشیك آقاسی باشی حرم » که از لحاظ مقام از وی پائین‌تر بود فرمان میراند . از امتیازات ایشیك آقاسی باشی یکی این بود که از قیمت پیشکشی ها که بدرگاه سلطان می آورند ده در صد بطور اضافی می گرفت . [۳]

ص۵۹، سطر ۱۵ : تفنگچی آقاسی گری [تُ فَ نْ گْ چی عا قاسی گَ رِ ی]

---

۱ ـ کلمه‌ایست مرکب از « ایشیك آقاسی » ترکی + «گری» فارسی بمعنی ایشیك آقاسی بودن نیز آمده .

۲ ـ ناظم الاطباء ایشیك آقاسی باشی را رئیس دربار پادشاهی و داروغهٔ دیوانه خانه تعریف کرده است .

۳ ـ مینورسکی وظایف فوق را از آن ایشیك آقاسی باشی های صفویه میداند و مستندش دربن مورد «تذکرةالملوك» ونوشته‌های شاردن وسیاحان دیگر است. شك نیست که درزمان نادر نیز وظایف آنها همان بوده است که در دورهٔ صفویان بوده .

(حاصل مصدر مرکب)[۱] عمل تفنگچی آقاسی . تفنگچی آقاسی داروغه دیوانخانه بوده که بحراست دیوانخانه میپرداخته است .[۲]

ص ٦٠ ، **سطر ۱۵ : میرعلی آمویه** [میِ رْ ع لیِ عا موُیِ] (اسم خاص) . نام دروازه‌ای بوده بمشهد. اعتمادالسلطنه شش دروازه‌زیررا برای مشهدمی‌آورد:

۱ـ دروازهٔ نوقان . ۲ـ دروازهٔ پایین‌خیابان . ۳ ـ دروازهٔ بالاخیابان. ٤ ـ دروازهٔ سراب. ٥ ـ دروازهٔ ارك . ٦ ـ دروازه عیدگاه . ومی گوید مشهد را دو دروازه دیگر بوده است که یکی از آنها دروازهٔ میر علی آمویه[۳] نام داشته و اهالی می گویند چون یکی ازین دو دروازه باز شود فتنه درمی گیرد .

به « مطلع الشمس جلد دوم ص ۲۲۹ » رجوع شود .

ص ٦۱ ، **سطر ۴ : محارست** [مُ حا رَ س تْ] (مصدر باب‌مفاعله) .محافظت کردن ، حراست کردن ، نگهبانی کردن .

(از منتهی الارب) .

ص ٦۱ ، **سطر ٦ : چارباغ** [چاربا ْغ] (اسم خاص) . نام محله و خیابانی بوده بمشهد . ـ این خیابان درمحلهٔ چارباغ قرار داشته ومحلهٔ چارباغ درجانب غربی شهر بین محلهٔ «سراب»[٤] و «بست مبارك» واقع بوده است .

بصفحه ۲۳۹ «مطلع الشمس» جلد دوم رجوع شود

---

۱ ـ این کلمه مرکب از « تفنگچی » و « آقاسی » و « گری » است بمعنی تفنگچی آقاسی بودن نیز آمده .

۲ـ مینورسکی، در صفحهٔ ۵۴ تعلیقه تذکرةالملوک میگوید: تفنگچی‌ها افرادی بوده‌اند که با تفنگهای کوتاه وشمشیر وخنجر مجهز بوده واز نیرومندترین کشاورزان انتخاب میشده‌اند ودرتحت نظر تفنگچی باشی تربیت می‌یافته‌اند . ـ «آقاسی» بنا برقول ناظم‌الاطباء کلمه‌ایست مغولی بمعنی داروغهٔ دیوانه‌خانه .

۳ ـ فریزر وخانیکوف از «دروازهٔ میرعلی‌آمویه» ذکری بمیان نمی‌آورند . ولی عالم‌آرای عباسی آن را نام برده است .

٤ ـ اعتمادالسلطنه حد غربی‌محلهٔ سراب را وصل بباروی شهر می‌آورد .

ص ٦١، سطر ١٦ : **جیقه** [جی قِ] [1] (اسم) . زیور مرصع از گوهر ها که مردان برسر دستار و کلاه، و زنان بر چارقد زنند .

(از ناظم الاطباء) .

ص ٦١، سطر ١٩: **گلخن** [گُ لْ خَ نْ] (اسم) . آتشخانه ، تابخانه ، کورهٔ حمّام . ـ حمّام .

(از ناظم الاطباء) .

ص ٦١، سطر ٢١ : **اغواء** [اِ غْ و اءْ] (مصدر باب افعال) . گمراه ساختن ، بضلالت انداختن ، فریب دادن .

(از منتهی الارب) .

ص٦٢، سطر ١ : **تلبیس** [تَ لْ بی سْ] (مصدرباب تفعیل) . درآمیختن ، پنهان داشتن مکر وعیب از کسی .

(از منتهی الارب) .

ص ٦٢، سطر ٢ : **ترك** [تَ رْ كْ] (اسم) . کلاه‌خود ، مغفر که درروزجنگ بر سرنهند ومیان بند عمامه .

(ازناظم‌الاطباء) .

ص ٦٢، سطر ٢ : **تارك** [تارَكْ] (اسم) . کلهٔ سر، فرق‌سر. ـ هرچیز که درجنگ برسر گذارند همچو خود و مغفر .

(ازناظم الاطباء) .

ص ٦٢، سطر ٣: **پوست تخت** [پوُسْ تْ تَ خْ تْ] (اسم مرکب) . پوست اغنام واحشام که از جسم چهار پا کنده شود و برای زیر انداز بکاررود . معمولا دراویش پوست تخت بکار می‌برند .

ص ٦٢، سطر ٤ : ازخرگاه سلطنت بخیمهٔ قلندری ودرویشی‌نقل‌وتحویل‌نمود:

ازبین محاربات که نادر دربدایت‌کار خود کرد تا شکست اول ابدالیها ، تمام

---

[1] ـ ناظم الاطباء آنرا بصورت « جیغه » نیزضبط کرده است . جقه بتشدیدقاف تلفظ عامیانه آنست

کردن‌کار ملك محمود سیستانی بسیار مهم بوده است وتاریخ نویسان آنرا از عداد محاربات محلی خارج کرده و بصورت واقعهٔ قابل ازرش ذکر می‌کنند . انصافا در تمام این منازعات ایل جلایر و افشار نهایت جانبازی را کردند وطهماسبقلی خان جلایر ـ رئیس آن ایل ـ خالصاً ومخلصا خود و ایل خود را در پیشرفت کارنادر گذاشت و چنانکه خواهیم دید این سردار تا آخرین روزهای نادر وعمر خود برای نادر شمشیرزد وحتی‌نقشه‌ای‌داشت که اگر عمل می‌شد خاندان افشار بآن زودی ازهم نمی‌پاشید، منتها دست مرگ مهلتش نداد .

ص ۶۳ ، سطر ۵ : **جام** [جاْم] (اسم‌خاص) . مقصود تربت جام است که یکی‌از بخشهای هفتگانهٔ شهرستان‌مشهدمی‌باشد، که‌ازطرف خاور برودخانهٔهریرود (مرزایران وافغانستان) وازباختربه طیبات وفریمان و ازشمال به جنت‌آباد وفریمان واز جنوب بمرز ایران و افغانستان ودهستان یوسف‌آباد محدود است . مرکز آن شهرك تربت جام است که در ۱٤٤ کیلو متری مشهد ، و ٦٦ کیلومتری مرز ایران وافغان ، وبرسرراه مشهد وهرات قرار دارد .

به « فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد نهم و«جغرافیای‌ـ سیاسی کیهان » رجوع‌شود .

ص ۶۳ ، سطر ۱۴ : **منوی** [مَ ْن و ی ی] (اسم مفعول) . قصد شده ، نیت‌شده (از اقرب الموارد) .

ص ۶۳ ، سطر ۱۵ : **مذهب** [مُ ذَ هْ هَ ْب] (اسم مفعول) . زراندود ، ساخته شده با تار های زر .

(از ناظم الاطباء) .

ص ۶۴ ، سطر ۱ : **یوسف آباد** [یوُ س ِ ْف عاباْ د] (اسم‌خاص) . دهی‌است ازدهستان شهر کهنه بخش حومهٔ شهرستان قوچان ، واقع در ۱۵ کیلو متری شمال باختری قوچان و یك کیلو متری شمال شوسهٔ قدیمی قوچان بشیروان

این دهکده در جلگه واقع و آب و هوایش گرمسیری است
(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۹) .

ص ۶۴ ، **سطر ٦ :گرایلی** [گ ِ ر ا یِ لی] (اسم خاص) . نام‌ایل ترك‌نژادی بوده که درحدود ولایت‌استر آباد (۱) مکان داشته‌اند درصفحهٔ ۱۵٦ «مطلع‌ـ الشمس»ـ جلداول ـ تاریخ این‌ایل چنین‌آمده است: « ازقوچان تابجنورد وجاجرم وکالپوش‌مسکن‌طایفهٔ گرایلی‌ـ که دراصل گرائیت لی (۲)میباشند‌ـ بوده وچون اکرادآخال‌نشین باین‌حدودُ ونواحی آمدند گرایلی‌ها رامتفرق ساختند. اما گرایلیها بنا بر مسطورات تواریخ صحیحه طوایف مغول از قبایل بزرگ معتبر وبا مغول همسایه بوده بلکه مذهبا ونژاداً (مقصود بر حسب نژاد است) ولساناً با آنها نسبتی داشته اند لیکن ازجهت تمدن بر مغولهای چنگیزخانی تقدم داشته چراکه شهر قراقرم پایتخت اونك خان پادشاه گرایلی بود وقبل از آنکه مغولها آنجا را متصرف شوند وضع‌شهری ومدنیت داشت بعد از آنکه پدر چنگیزخان درگذشت و ایل و الوس او شوریدند خود نزد اونك خان آمده باو ملتجی شد وبمصاهرت او نایل گردیده چند سال درکنف رعایت و حمایت او . . . . اما طوایف گرایلی ساکن ایران باید بعد از چنگیزخان یعنی با هلاکوخان که از هرده خانوار از طوایف مغول یك خانوار باخود حرکت داده عزیمت‌یورش‌نموده باشد. . . طایفه‌های دیگر تاتار و مغول با هلاکوخان تاشامات . . . رفته و درآنجا توقف کردند لکن طایفهٔ گرایلی از خراسان تجاوز نکرده درآنجا ماندند تا این اواخر قراخان آنها را متفرق ساخت . تبیین آنکه اول جد ایلخانی های زعفرانلو که در قوچان حکمرانی‌داشته ودارندشاهقلی‌سلطان

۱ ـ مینورسکی درتعلیقهٔ تذکرة الملوك وصاحب عالم‌آرای عباسی نام دیگر « گرایلی » را را « گرائی» ذکر می کند .

۲ ـ رابینو‌یورت آنها را حدود استراباد و ایلات استراباد را ازنسل آنها می‌داند . از سفرنامهٔ مازندران و استراباد بخش انگلیسی ص ۱۲۷ .

بوده پس از آنکه شاه عباس اول هرات ومرو وچهچهه ومهنه وباورد ونسا و درون که در خط اخالست از تصرف اوزبك خارج ساخت شاهقلی سلطان را لقب امیرالامرائی داد ودرخط آخال گذاشت وچهل هزارخانوار از اکراد چمشگزك را، که‌دوسه‌سالی‌در ورامین‌الگا داشتند، کوچانیده درناحیه‌مزبور سکنی داد که جلو اوزبك را داشته باشند در سلطنت شاه سلطان حسین که اموردولت مختل گردید اکرادآخال نشین‌ازتاخت وتاز«ارگنجی» وبخارایی شوریده روبکوه ومعقلهای سخت گذاشتند ودرآن زمان ولایت قوچان و شیروان وبجنورد وسملقان مسکن طایفهٔ کرایلی بود ، اکراد برای اینکه یورتی بجهت خود بدست‌آرندبنای زد وخورد را باطایفهٔ کرایلی گذاشتند ودراندك زمانی آنها را از محالات مزبور خارج ساختند » .

ص ٦۴ ، سطر ٢١ : قراچورلو [قَ رٰ ا چُ رْ لوُ] (اسم‌خاص) . در دورهٔ نادر کلمهٔ قراچورلو بدو معنی بکار میرفته است (١).

١ ـ سربازان پیاده‌ای که بقول شارل پیکلت اسلحهٔ اکثرآنها نیزه وزوبین وبعضی تفنگ ، ومقامشان از جزایرچی پست‌تر و تعدادشان شصت هزار نفر بوده است .

٢ ـ تیره ای ازاکرادچمشگزك که پس از ترك ناحیهٔ‌آخال و ورود به خراسان فعلی وتجاوز به یورت کرایلی از یورت کرایلی نواحی قوچان نصیب آنها شد .

به « مطالع الشمس » جلد اول ص ١٥٨ و کلمهٔ «کرایلی» در همین تعلیقات رجوع شود.

ص ٦٥ ، سطر ٥ : افناء (٢) [اِ فْ نا ءْ] (مصدرباب افعال) . ازبین بردن ، نابود کردن . فانی گردانیدن .

١ ـ در پاورقی صفحهٔ ٢٩ «مجمل‌التواریخ گلستانه» حدسیاتی‌برای این کلمه زده شده‌است.

٢ ـ بواسطه حفظ رسم‌الخط فارسی درمتن « افنّای » آمده

(ازاقرب‌الموارد) .

ص٦٦، سطر ۸ : مهجور [مَ هْ جُو رْ] (اسم‌مفعول) . جدا مانده، جدا کرده شده، گذاشته شده در جایی .

(از منتهی الارب) .

ص٦٦،سطر ۲۰ : متواتر [مُ تِ و ا تِ رْ] (اسم فاعل باب تفاعل) . پیاپی‌آینده ، از پس یکدیگر آینده بمهلت[۱].

(از منتهی الارب) .

ص٦٧، سطر ۴ : هواجس [هَ و اُ جِ سْ] (جمع، صیغه‌منتهی‌الجموع)خاطرها، وآنچه در دل گذرد .

ص٦٧ ، سطر ۱۳: صبح این خواب را بنزدیکان حضور همایون نقل کردند : سرجان ملکم می گوید : نادر از اول فتحی که در خراسان کرد شروع به بیدار کردن مردم بخیالات آیندهٔ خود شد مثل اردشیر بابکان‌هرشب‌خوابی دید و هر روز در تعبیرآن جوابی شنید از جملهٔ آن خوابها همین خواب کذایی است که منجمان متملق او گفتند این خواب دلالت بر رسیدن تو بتخت شاهی و سلطنت میکند . «سایکس» نیز مثل «ملکم» اعتقاد به این خوابها ندارد وازفحوای کلام ایند وبرمی‌آید که خواب های‌نادر ساختگی و بمنظور خاص بوده است .

ص٦٧ ، سطر ۲۲ : **غازه** [غازِ] (اسم) . گلگونه وآن سرخی‌میباشد که زنان‌بروی مالند . (برهان قاطع) . سرخاب .

ص٦٧، سطر ۲۲ : **گلگونه**[۲] [گُ لْ گو نِ] (اسم) . غازه وسرخی زنان باشد . (برهان قاطع) ، سرخاب

---

۱ ـ خبر متواتر خبریست که بحد شیاع رسیده و بین ناقلین آن فرض توطئه وجعل آن امکان نداشته باشد .

۲ ـ این کلمه بنا برحاشیهٔ برهان قاطع مرکب از«گل» و «گونه» است ومعادل «گلغونه» و «گلاگونه» می‌باشد .

ص۶۸ ، سطر ۱ : **فاخته** [فاْ خ ْ تِ] (اسم). پرنده‌ایست که آنرا «قمری» و « کو کو» و «نانیز» می گویند . (از ناظم الاطباء) .

ص۶۸، سطر ۴ : **تقاعدورزیدن** [1] [تَ قاْ عُ دْ وَ رْ زِ ی دَ نْ] (مصدر مرکب). خود داری کردن ، کوتاهی کردن .

ص۶۸ ، سطر ۲۲ : **کماینبغی ویلیق** [کَ ماْیَ نْ بَ غی وَ یَ لی قْ] [2] آنچنانکه سزاوار وشایسته میباشد [3]

ص۶۹، سطر۴ : **هدم** [هَ دْ مْ] (مصدر) . شکستن، ویران کردن، (ازمنتهی‌الارب). خراب کردن، نابود کردن .

ص۶۹، سطر ۵ : **صرصر** [سَ رْ سَ رْ] (صفت) [4] اینکلمه وصف باداست و «باد۔ صرصر» باد سخت آواز می‌باشد .

ص۶۹ ، سطر ۶ : **تدمیر** [تَ دْ میِ رْ] (مصدر باب تفعیل). هلاك کردن ، هلاکی افکندن بر کسی .

(از منتهی الارب) .

ص۶۹ ، سطر ۱۵ : **بارگی** [باْرِ گی] (اسم) . اسب، اسب‌نیکو وقوی،اسب پالانی و بار کش . (از ناظم الاطباء) .

ص۶۹،سطر۲۳ : **معسکر** [مُ عَ سْ کَ رْ] (اسم‌مکان). لشکر گاه. (ازمنتهی‌الارب)، جای ومکان سپاهی .

ص۷۰، سطر ۱۶ : **ورطه** [وَ رْ طَ] (اسم) . هر زمین پست مغاك و هرزمین همواره بی راه ونشان؛ هرامر دشواری که در وی روی رهایی نباشد ؛ گل[گِ لْ]

---

۱ ـ این کلمه مرکب است از « تقاعد » + « ورزیدن » . تقاعد مصدر باب تفاعل و بمعنی « نشستن » است .

۲ ـ **ك** « حرف جر » + **ما** « موصوله » + **ینبغی** « صله » + **و** « حرف عطف » + **یلیق** « معطوف برینبغی » . « ما » دراینجا محلا مجرور است بواسطه « ك » حرف جر .

۳ ـ این معنی معنیِ است که فارس زبانان درتعابیر خود برای‌آن بکار میبرند .

٤ ـ در متن جهانگشا این کلمه مجازاً بمعنی « اسب » و « شتر » استعمال شده است . (البته مجاز مرسل) .

تنگ و گلزار که چون گوسفند درآن افتد رها نشود .

(از منتهی الارب)

ص۷۰ ، سطر ۲۱ : سلطان میدان [سُ لْ طاٰنْ مِ یْ داٰنْ] (اسم خاص) . دهی است از دهستان سرولایت بخش سرولایت شهرستان نیشابور ، واقع در ۵ کیلومتری جنوب باختری چکنه بالا . ـ این ده درمنطقهٔ کوهستانی قراردارد و آب و هوایش معتدل است .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۹) .

ص۷۱، سطر ۱ : هودج [هوُ دَ جْ] (اسم) . کجاوه‌ای که در آن زنان سوارشوند؛ عماری شتر . ج : هوادج .

(از منتهی الارب) .

ص۷۱، سطر ۱ : محمل‌کشان [مَ حْ مِ لْ کِ شانْ] (اسم) . (۱) آنانکه سرچارپای کجاوه را می کشند وآنرا رهبری میکنند .

ص۷۱ ، سطر۷ : گزلك(۲) [کِ زْ لِ كْ] (اسم) .کارد کوچك‌دسته درازرا گویند، نوعی ازقلمتراش راهم گفته‌اند که سرآن برگشته و دنباله‌اش باریك باشد وبیشتر از جانب مصر آورند .

(از برهان قاطع) .

ص۷۱، سطر۱۳ : ایراث [ای راثْ] (مصدر باب افعال) . باعث شدن ، سبب شدن ، چون : «اورثه الحزن هماً» یعنی «سببه‌له» . (ازاقرب الموارد) .

ص۷۱، سطر ۱۸ : نقاره [نَ قارِ ـ یا ـ نَ قْ قارِ] (اسم) . نوبت و نوعی از طبل کوچك دوتایی و کوس .

(از ناظم الاطباء) .

۱ ـ این کلمه مرکب از « محمل » و « کش» است ، « کش» مرخم « کشنده » میباشد وبا این ترتیب « محمل‌کش » نعت فاعلی مرکب مرخم است و نعوت در فارسی چون بصیغه جمع آیند اسم می‌شوند .

۲ ـ حاشیهٔ برهان قاطع آن‌را همان «گزلیك» متداول می‌آورد

ص۷۱، سطر ۲۳ : کلفت [کُ لْ فَ تْ] (اسم) . زحمت ، رنج ، تصدیع، محنت .
(از ناظم الاطباء) .

ص۷۲، سطر ۱ : مین باشی [میِ نْ باشی] (ترکیب اضافی) . فرماندهٔ هزار نفر .
(از مینورسکی در تعلیقه برتذکرةالملوك ص ۶۱) .

ص۷۲، سطر ۱۲ : قاین [قا یِ نْ] (اسم خاص) . نام یکی از بخشهای پنجگانه شهرستان بیرجند است که‌ازشمال به گناباد وتربت حیدریه وازخاور بمرز ایران وافغانستان واز باختر بشهرستان فردوس و از جنوب ببخش حومه و بخش درمیان محدود است . این‌بخش ازپنج دهستان بنام دهستان مرکزی، نیم‌بلوك ، پسکوه ، دهان وزیر کوه تشکیل یافته .
(از فرهنگ جغرافیایی ایران‌جلد نهم) .

ص۷۲، سطر ۱۵ : سنگان [سَ نْ گانْ] (اسم خاص). این سنگان همان «سنجان» است که یاقوت و مستوفی آنرا از شهرهای خواف آورده‌اند و مختصات جغرافیائیش بدینقرار است : سنگان قصبهٔ مرکزی دهستان پایین خواف بخش خواف شهرستان تربت حیدریه است ، که در ۱۴ کیلومتری جنوب خاوری‌تربت‌حیدریه ویك کیلومتری شوسهٔ عمومی‌تربت حیدریه‌به نیازآباد واقع است .
(از فرهنگ جغرافیایی ایران‌جلد نهم) وبه «سرزمینهای‌خلافت شرقی» رجوع شود .

ص۷۳ ، سطر ۱ : مهام [مَ هاْ مْ مْ](جمع).کارهای‌بزرگ‌ودشوار،کارهای‌بااهمیت.
(از ناظم الاطباء) .

---

۱ ــ در این‌حدود سنگان دیگری با مختصات زیروجود دارد و مستبعد است که قابل‌انطباق با نقطهٔ مورد بحث جهانگشا باشد ، اینك وضع جغرافیایی آن :

دهی است‌ازدهستان‌های بخش رشخوار شهرستان تربت حیدریه که ازخاور بدهستان رشخوار ازشمال وباختر ببخش‌حومه وازجنوب ببخش‌قاین ازشهرستان بیرجند محدود است . قصبهٔ مرکزی این‌دهستان بنام سنگان معروف ودر ۲۴ کیلومتری شمال باختری رشخوار برسر راه شوسهٔ عمومی تربت بخواف قراردارد . (ازفرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم) .

ص۷۳، سطر ۲ : اسفندین (۱) [؟] (اسم خاص) . این نقطه بی‌شک غلط و صحیح آن «اسفدن» (۲) است با مشخصات زیر : دهی است از دهستان زهان، بخش قاین شهرستان بیرجند. این ده در ۷۴ کیلومتری جنوب خاوری قاین و برسر راه اتومبیل‌رو قاین به یزدان قرار دارد .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم) .

ص۷۳، سطر ۳ : هراول [هَ رْ ا و لْ] (اسم) . پیش‌رولشکر، مقدمة الجیش.

(از ناظم الاطباء) .

ص۷۳، سطر ۴ : ساقه [سا قِ] (اسم) . دنبالهٔ لشکر . (آنند راج) .

ص۷۳، سطر ۴ : جوانغار (۳) [جَ وْ ا نْ غار] (اسم). دست‌چپ وطرف چپ باشد ، میسره . (آنند راج) .

ص۷۳، سطر ۴ : برانغار [بَ رْ انْ غارْ] (اسم). دست راست وطرف راست .میمنه .

(از آنندراج) .

ص۷۳، سطر ۵ : مُژن آباد [مُ ژْ نْ عابادْ] (اسم خاص) . دهی است ازدهستان پایین خواف بخش خواف شهرستان تربت حیدریه، واقع در ۵۶ کیلومتری جنوب باختری رود و برسرراه شوسهٔ عمومی قصبه رود به قاین .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم) .

ص۷۳، سطر ۵ : زیرکوه [زِی رْ کوهْ] (اسم خاص). نام یکی ازدهستانهای بخش

---

۱ ـ درفرهنگهای جغرافیایی مورد رجوع دهی بنام اسفندین یافت نشد . فرهنگ جغرافیایی ایران ازدهی بنام «اسفندان» در مشهد نامی می‌برد که جزو دهستان میان ولایت بخش شهرستان مشهد است ولی بنقطهٔ مورد بحث نمی‌خورد .

۲ ـ فرهنگ جغرافیایی ایران «اسفدن» را بکسراول وسکون ثانی وکسر ثالث و فتح رابع وسکون خامس ضبط کرده است . ـ درنسخهٔ «و» «اسفدین» بجای «اسفندین» آمده است .

۳ ـ این کلمه بصورت «جوانغار» نیز ضبط شده است . برای اطلاع از «هراول» و «برانغار» و «جرانغار» رجوع بصفحه ۱۲۴ تزوك تیموری چاپ میر محمدباقر طهرانی سال ۱۲۸۵ هـ . ق . شود .

قاین شهرستان بیرجنداست که‌ازخاور بمرز ایران وافغانستان و ازجنوب به دهستان طبس مسینا واز باختر بدهستان زهان و از شمال به بخش خواف محدوداست .

این دهستان در سراسر مرز واقع و سکنه‌اش اغلب از طوایف و ایلات مرزی بوده ودرتحمل مشقت مقاومت زیادی نشان میدهند . در میان این‌طوایف مشهور است که اسکان آنها بامرنادرشاه افشار برای‌همین‌منظور بوده است، وبقولی چون‌خط سیرنادرشاه، بطرف افغانستان ودامنهٔ‌خیبر، از مهرك- ناحیه‌ای واقع دراین دهستان-بود، اوبمنظور حفظ خط رجعت‌خود این‌طوایف را یعنی‌طوایف (بهلولی - دلاکه) رادراین دهستان وسیع مرزی استقرار داد.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم) .

ص۷۳، سطر۷ : بختی [ب ُ خ ْ تی] (اسم) . شتر قوی پشم دار دو کوهانه منسوب به بختر که طاقت سرمای بسیار دارد .

(از منتهی الارب) .

ص۷۳،سطر ۹: صیف [ص ِ ی ْ ف] (اسم) . تابستان ، ایام بعداز ربیع .

(از منتهی الارب) .

ص۷۳، سطر ۱۱ : بهدادین [ب ِ ه ْ د ا دی ن ْ] (اسم‌خاص). دهی‌است‌ازدهستان‌پایین خواف بخش شهرستان تربت حیدریه ، واقع در٤۸ کیلومتری باختر رود و برسرراه شوسهٔ عمومی قصبه رود به‌رشخوار . ـ این ده در جلگه قرار دارد و آب و هوایش‌معتدل‌است .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم) .

ص۷۳، سطر ۱۳ : کید [کِ ی ْ د] (مصدر) . مکر کردن، فریب‌دادن، حیله کردن .

(از منتهی الارب) .

ص۷۳، سطر ۱۶ : نیاز آباد [نِ یا زْ عابا دْ] (اسم‌خاص). دهی‌است ازدهستان‌پایین خواف بخش خواف شهرستان تربت حیدریه ، واقع در۴۵ کیلومتری خاور ناحیهٔ رود . (۱)

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم) .

ص۷۳، سطر ۱۷ : جند [جُ نْ دْ] (اسم) . سپاه ، لشکر .

(از منتهی الارب) .

ص۷۳، سطر ۱۷ : قاهر [قا هِ رْ] (اسم فاعل) . چیره شونده .

(از اقرب الموارد) .

ص۷۳، سطر۲۲ : سیورسات [سُ یوُ رْساتْ] (اسم). مایحتاج‌وملزومات لشکر که قبل از ورود آن تهیه کنند . (از ناظم الاطباء) .

ص۷۴، سطر۳:باخزر [با خَ زْ رْ] (اسم خاص) . لسترنج مختصات جغرافیایی این ناحیه را چنین ذکر می کند : نـاحیهٔ « باخزر » یا « گواخزر » در جنوب جام و درخاور رود هرات واقع است(۲) ، درآنجا مجرای رودخانهٔ هرات بشمال می‌پیچد. کرسی باخزر درسابق شهر مالین‌بوده واز مسافتهایی که در

۱ـ درآن حدود نیازآباد دیگری بامشخصات زیر قراردارد :دهی‌است ازدهستان زاوه بخش حومهٔ شهرستان تربت‌حیدریه واقع در۲۰ کیلومتری‌خاورتربت‌حیدریه و ٤ کیلومتری جنوب شوسهٔ عمومی تربت حیدریه بباخزر . (از فرهنگ‌جغرافیایی ایران جلد ۹) .

۲ ـ حمدالله مستوفی آنرا ولایتی از اقلیم چهارم ذکر می کند واز قصبه‌آن بنام « مالان» که چای عظیم ویرنزهت است نام می‌برد . (نزهت القلوب چاپ لیدن‌ص۱۵۳) . یاقوت‌می گوید: نام آن بلغت پهلوی « بادهرزه » (زیرادرمحل وزش‌بادهای‌سخت است) وعده قرایش ۱۶۸ آبادی و قصبه‌اش بنام مالین است . شیروانی آنرا بین هرات و مشهد مقدس ، و قرایش را ۵۰ آبادی می‌آورد و می گوید مردمش حنفی وکمی شیعه‌اند و بقول او ساکنین آن از اقوام هزاره بوده و محمد خان شهرکی بنام شهر نو در آنجا بنا نموده است . کیهان حدود آنرا شمال : جام ؛ مشرق هریرود؛ مغرب: ترشیز ؛ جنوب قاین ؛ ذکر می کند .

کتب مسالك ثبت شده برمی‌آید که شهر کنونی « ناو » در محل همان شهر مالین است. مالین درقرن چهارم شهری آباد وازآنجا غله وموز وپارچه‌های فراوان صادر می کرده‌اند .

ص۷۴، سطر ۴ : خواف [خا ْف] (اسم خاص) . نام یکی از بخشهای پنجگانه شهرستان تربت حیدریه است با حدود زیر :(۱)

شمال وخاور: بخش‌طیبات وقسمتی ازمرز ایران‌وافغانستان؛ شمال وباختر: بخش رشخوار؛ جنوب: بخش قاین ؛

این‌ناحیه کوهستانی است وفقط قسمتهای جنوب رود شور و کنار مرز افغانستان درجلگه قرار دارد .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم) .

ص۷۴، سطر ۱۸: نوائب [ن وَ ا ءِ ب] (جمع نائبه) . سختیها، مصیبت‌ها ، کارهای دشوار . (از منتهی الارب) .

ص۷۴، سطر ۱۹ : احتراق [اِ حْ تِ رَ ا ق] (مصدر باب افتعال) . سوختن . (از منتهی الارب) . آتش گرفتن .

ص ۷۴ ، سطر۲۳ : شهب ثاقبه [شُ هُ بِ ثاقِ بَ] (ترکیب‌وصفی) . این‌ترکیب جمع « شهاب ثاقب » ، و شهاب ثاقب بمعنی « شعله افروخته » است . (از ناظم الاطباء) . اصطلاحاً « شهاب ثاقب » بستاره هایی اطلاق می‌شود که در شب از گوشهٔ‌آسمان بگوشه دیگر میروند .

۱ ـ یاقوت حدود آنرا از یکطرف به بوشنج واز طرف دیگر به زوزن‌ذکرمی کند وآنرا از اعمال نیشابور می‌آورد که دارای سه شهر سنجان وسیراوند وخرجرد است . مستوفی طول‌خواف را از جزایر خالدات « حجك » وعرضش را ازاستواء « له ك » می‌آورد وقصبات « سلاسه » « زوزن» و « سنجان » را از توابع‌آن می‌داند . شیروانی دومرتبه از آنجا گذشته وآنرا مرکب ازسی‌پارچه ده می‌آورد و می گوید آسیای بادی در آنجا زیاد است . لسترنج خواف را در جنوب باختری با خزرمی‌آورد ونام قدیم‌آنرا «خواپ» ذکرمی کند ومی گوید سنجان (سنگان) ازشهرهای‌آنست.

ص۷۵، سطر ۱ : ذات البروج [ذ ا ت ُ ل ْ ب ُ ر ُو ج ْ] (اسم خاص) . فلك هشتم که آنرا درشرع کرسی خوانند .

(از آنندراج) .

ص ۷۵ ، سطر ۱ : بادلیج (۱) [با د ِ لی ِ ج ْ] (اسم) . نوعی از توپ است .

(آنندراج) .

ببادلیج سحر چرخ چون گلوله گذارد
بودخزینهٔ باروت بی درنگ ستاره .

(ملاطغرا بنقل آنندراج)

ص۷۵ ، سطر ۲ : ضرب زن [ض َ ر ْ ب ُ ز َ ن ْ] (اسم) . قسمی از اسلحه آتشی است که آنرا توپ نیز گویند (۲) .

(از ناظم‌الاطباء) .

ص ۷۵ ، سطر ۳ : باره [با ر ِ ه ْ] (اسم) . دیوارحصار . قلعه .

(از ناظم الاطباء) .

ص ۷۵ ، ۹ : ذیل [ذ َ ی ْ ل ْ] (اسم) . دامن .

(از ناظم الاطباء)

ص ۷۵ ، سطر ۱۱ : حشر [ح َ ش َ ر ْ] (اسم) . جمعیّت ، انجمن ، مجمع .

(از ناظم‌الاطباء) .

ص۷۵ سطر۱۴ : مطایا [م َ طایا] (جمع مطیّه) (۳) . شتران سواری ، ستوران سواری که در سیرخود کوشش کنند وشتاب نمایند .

(از منتهی الارب) .

---

۱ ـ فرهنگ نفیسی آنرا «بادلیجه» ضبط کرده است .

۲ ـ بنظر می رسد که ضبط این کلمه باید بسکون « با » باشد و خودش اسم فاعل مرکب مرخم . ـ معلوم نیست ضم «با» درآن‌چگونه وبچه‌دلیل بوده‌است. شایدتلفظ عامیانه‌ملاك‌ضبط باشد.

۳ ـ مطایا جمع مطیه است بروزن فعالل البته با مراعات قوانین اعلال درجمع‌های منتهی الجموع دروزنهای « فعیله » ناقص .

ص ۷۵ ، سطر ۱۵ : متنفس [مُ تِ نَ فْ فِ سْ] (اسم فاعل از باب تفعل) . نفس کشنده ، دم زننده ، حیوان ، درنده .

(از منتهی الارب) .

ص ۷۵ ، سطر ۱۷ : برآباد [بُ رْ عا بادْ] (اسم خاص) . دهی است از دهستان پایین خواف بخش خواف شهرستان تربت حیدریه ، واقع در ۲۱ کیلومتری جنوب خاوری رود . این ناحیه در جلگه قرار دارد و آب و هوایش گرمسیری است .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم) .

ص ۷۶، سطر ۴ : وایافته [وا یا فْ تِ ـ یا ـ تَ] (اسم مفعول) بازیافته ، دریافته فهمیده .

(ازناظم الاطباء ذیل کلمهٔ «وایافتن»).

ص ۷۶؛ سطر ٦ : باولی [با وْ لی] (اسم) . مرغی است که بعضی از پروبال آنرا کنده درپیش‌شاهین وبازسردهند تاآنها بآسانی آنرابگیرندوبرشکار کردن چالاک شوند.

(از ناظم الاطباء) .

ص ۷۶ ، سطر ۲۰ : هاله [هالِ] (اسم) . خرمن ماه .

(از ناظم الاطباء) .

ص ۷۷ ، سطر ۱ : ستام [سِ تامْ] (اسم) . ساخت زین ، یعنی لجام و یراق زین اسب مُحلّی بزرونقره .

(از آنندراج) .

ص ۷۷ ، سطر ۵ : سنجاب بهاری [سَ نْ جابِ ب هاری] (ترکیب وصفی) . سنجاب غیر از معنی معهود کنایه از « سبزه » است (از برهان قاطع) و سنجاب بهاری کنایه از سبزه بهاری است .

(از آنندراج) .

ص ۷۷، سطر ۶ : شعشعه [شَ عْ شَ عَ] (اسم) . روشنی آفتاب[۱] .

(از آنندراج) .

ص ۷۷ ، سطر ۷ : شتاء [شِ تاْءْ] (اسم) . زمستان ، سرما . ج : شتی ، اشتیه .

(از منتهی الارب) .

ص ۷۷، سطر ۸ : ساحت [ساحَ تْ] (اسم) . بارگاه، درگاه، سرای، چهار گوشه، جانب درونی هربنا ، فضا وگشادگی میان سرایها . ناحیه ، کنار،مملکت.

(از ناظم الاطباء) .

ص ۷۷ ، سطر ۸ : غبرا [غَ بْ را] (اسم) . زمین.

(از منتهی الارب) .

ص ۷۷ ، سطر ۱۴ : تصدیر [تَ صْ دی رْ] (مصدر باب تفعیل) . نوشتن عنوان و صدرنامه .

(از ناظم الاطباء) .

ص ۷۷ ، سطر ۱۵: مکمن [مَ کْ مَ نْ] (اسم‌مکان) . کمینگاه، جای کمین .

(از ناظم الاطباء) .

ص ۷۷، سطر ۲۲ : عسس [عَ سَ سْ] (اسم) . گزمه ، شبگرد ، شحنهٔ شب .

(از ناظم الاطباء) .

ص ۷۸ ، سطر ۱۴ : معاذیر [مَ عا ذی رْ] (جمع‌معذار). پوزشها ، بهانه‌ها.

(از ناظم الاطباء).

ص ۷۸ ، سطر ۱۴ : محاذیر [مَ ها ذی رْ] (جمع محذار) . چیزهایی که از آنها حذر می کنند ومی‌ترسند وپرهیز می کنند .

(از ناظم الاطباء) .

ص ۷۸، سطر ۱۹: سلطان‌آباد [سُ لْ تانْ عا بادْ] (اسم خاص) . دهی است از دهستان ازغند بخش فیض آباد محولات شهرستان تربت حیدریه واقع در

۱ ـ این کلمه دربهارعجم‌بمعنی مطلق‌روشنی آمده‌است . ـ شراب نیز ارمغانی شعشعه است

۱۸ کیلومتری جنوب باختری فیض آباد محولات بر سرراه شوسهٔ عمومی کاشمر . این دهکده درجلگه قرار دارد و آب و هوایش معتدل است.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم) .

ص۷۸ ، سطر ۲۰ : ترشیز [1][تُ رْ شی زْ] (اسم خاص) . شهریست بخراسان باحدود زیر :

خاور : تربت حیدریه ؛ شمال: نیشابور ؛ مغرب: کویر ؛ جنوب : بجستان ؛ آب و هوای آن گرمسیریست و در اطراف آن قصبات قدیمی مانند کندر وغیره یافت میشود . ــ میگویند زردشت درین شهر سرو کشمر را کاشت که بزمان متوکل عباسی قطع و ببغداد حمل گردید .

(از جغرافیای سیاسی کیهان ص۲۰۱) .

ص ۷۸ ،سطر۲۳ : نغمهٔ دیگر در طنبورافزودن: این مثلی است ترجمه شده از مثل عربی زیر :

«**زادفی الطنبور نغمة اخری**» این مثل براین‌اصل‌استواراست که اگر یك تار براو تارساز اضافه شود آهنگ آن خارج از دستگاه می‌شود (از صاحب مجمع الامثال میدانی) . ــ آنرا برای گفتار ناموزون و بیجا . می‌آورند. فارسی زبانان این مثل را درموردی استعمال‌می کنند که شخصی در مورد خلافی خلاف دیگر سربار اعمال قبل خود کند ·

ص ۷۹ ، سطر ۱ : خارج آهنگ [خارِجْ عا هَ نْ گْ] (صفت‌مرکب). مخالف آهنگ ، ناموافق ، ناموزون . (از ناظم الاطباء) .

۱ ــ ترشیزرا امروزکاشمرمی گویند وطبق تقسیمات کشوری حدودآن بدینقراراست: خاور: شهرستان‌تربت حیدریه؛ شمال: شهرستان نیشابور؛ باختر وشمال باختری: شهرستان سبزوار و کویر جندق؛ جنوب: کوه‌بخاب وبلوك بجستان وشهرستان گناباد. (ازفرهنگ جغرافیایی‌ایران‌جلدنهم) .

حمدالله مستوفی آنرا از اقلیم چهارم وطولش را از جزایر خالدات « صب » و عرضش را از استواء « له » ذکرمی کند . «نزهت‌القلوب چاپ لیدن ص۱۴۳ » .

یاقوت آنرا «طرشیز» بفتح «طاء» می‌آورد و «ترشیش» و «ترشاش» رانیز ضبط ودیگرآن ذکر کرده است . « معجم البلدان » .

ص ۷۹ ، سطر ۱۴ : مشکان [1] [مِ شْ کا نْ] (اسم خاص) . نام ده مرکزی دهستان دربقاضی بخش سرولایت شهرستان نیشابور است . این‌ده در ۴۰ کیلومتری جنوب باختری جلگه بالا قرار دارد

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم) .

ص ۷۹ ، سطر ۱۵ : بغایری [بَ غایِ رِی] (اسم‌خاص) . نام‌تیره‌ایست‌ازترکمانان کرایلی که پس‌ازرانده شدن ازیورت اصلی‌خود ـ قوچان‌وحوالی‌بجنورد‌ـ درباِم و صفی‌آباد سبزوار سکونت گزیدند [2].

به « مطلع‌الشمس » اعتمادالسلطنه ذیل «قوچان» وایلات آن رجوع شود .

ص۸۰ ، سطر۱ : بیارجمند [3] [بِ یا رْ جُ مَ نْ دْ] (اسم‌خاص). نام‌یکی‌ازبخشهای شاهرود است. ـ این بخش درقسمت جنوب خاوری شاهرود و حاشیهٔ کویر واقع وهوایش بزمستان معتدل و در تابستان گرم است و از دو دهستان بنام «مرکزی» و«خارطوران» تشکیل یافته که دهستان مرکزی کوهستانی و «خارطوران» دشت وشنزار است .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلدنهم) .

ص۸۰ ، سطر ۳ : مقروع سمع[مَ قْ رُو عِ سَ مْ ع] (ترکیب‌اضافی) [4] مسموع، شنیده، بعرض رسیده .

ص۸۱ ، سطر ۷ : شلنگ [شِ لَ نْ گْ] (اسم) . «برهان‌قاطع»شلنگ را برجستن

---

۱ ـ درنسخه « ب » و « و » این‌نام « سنگان » آمده که بی‌شك غلط است زیرا « سنگان » باحدود بیان‌شده ازطرف میرزا مهدیخان تطبیق نمیکند .

۲ ـ میرزا مهدیخان محل آنها را قلعهٔ مشکان بین سبزوار و نیشابور ذکر می‌کند .

۳ـ لسترنج نام‌دیگربیارجمند را « بیار» آورده و بنابر قول مقدسی بیارجمند درقرن‌چهارم دارای قلعه و بازارهای معمور وکشتزارهای سرسبز و باغستانهای پرانگور بوده‌است .شیروانی آب وهوای بیارجمند رابسیارساز گاروبردمش راشیعه‌امامیه ذکرمی‌کند. رجوع‌به«بستان‌السیاحة»شود .

۴ ـ اضافه اسم مفعول بنایب فاعل .

وفروجستن شاطران بجهت ورزش تعریف کرده است ونیز مشق راه رفتن بسیار را برنهجی که پاشنهٔ پای بسرین برسد معنی دیگر آن آورده است ومی گوید ضبط دیگر این کلمه [شِ لِ نْ کْ] است. این معانی برهان قاطع با آنچه در جهانگشا قصد شده قابل تطبیق نیست زیرا در آنجا غرض ازین لفظ معنی ایست که مرادف معنی «شلیك» است. فرهنگ آنندراج ذیل لغت «شلك» [شِ لْ لِ كْ] آورده : آواز چندبندوق است که بیکبارگی سردهند این لفظ ترکی است . « فرهنگ دمزن » : شلك را بمعنی دهانهٔ توپ وتفنگ معنی کرده است. بی شك شلك همان شلیك متداول کنونی است ولی دانسته نشد که شلنگ دراین معنی بچه روی است بنظر «شلنگ» تصحیف یا سهو نساخ (۱) در کلمهٔ « شلیك » است .

ص۸۱، سطر ۲۲: محولات [مَ حْ وِ یاـ وَ لاْ تْ] (اسم خاص)(۲). نام یکی از بخشهای تابعهٔ شهرستان تربت حیدریه است بحدود زیر: شمال و خاور: بخش حومهٔ رشخوار؛ جنوب : شهرستان گناباد؛ باختر: شهرستان کاشمر؛ اراضی محولات از حاصلخیزترین اراضی تربت حیدریه است .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران(۳) جلدنهم) .

ص۸۲، سطر ۲ : فیض آباد(٤) [فِ یْ ضْ عاْ باْ دْ] (اسم خاص) . نام قصبهٔ مرکزی بخش «فیض آباد و محولات» شهرستان تربت حیدریه است . ـ این قصبه در جلگه واقع وآب و هوایش معتدل وسازگار است .(۵)

---

۱ ـ در « روضة الصفای ناصری» بکرات لفظ « شیلنگ » درین معنی آمده است .

۲ ـ ضبط با فتح « واو » نیز برای آن شنیده شده است .

۳ ـ فرهنگ جغرافیایی ایران این نام را تحت « فیض آباد و محولات » ضبط کرده است.

٤ ـ در خراسان دهکده بنام فیض آباد بسیار است و حتی در حدود ما نحن فیه نیز دوفیض آباد وجود دارد که مستبعد است بما نحن فیه بخورد زیرا یکی از آنها فیض آباد بخش قاین است که در ٤۵ کیلو متری جنوب خاوری قاین واقع ، و دیگری فیض آباد بخش رشخوار شهرستان تربت حیدریه است که در ۲۸ کیلومتری جنوب باختری رشخوار قراردارد.

۵ ـ شیروانی فیض آباد را قصبهٔ «نشان» و از توابع « تربت » ذکرمی کند .

(از بستان السیاحة)

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم) .

ص۸۲، سطر ۱۰: گرمه‌خان(۱) [گَ رْ مِ خا نْ] (اسم‌خاص). نام‌یکی‌از دهستانهای بخش حومهٔ شهرستان بجنورد است که ازشمال بدهستان تکمران و کیفان واز جنوب به کوه باباموسی و از مشرق بخاك زعفرانلو متصل است. مرکز این دهستان گرمخان ودر ۱۸ کیلومتری شمال خاوری بجنورد وبرسرراه شوسهٔ عمومی قوچان وبجنورد قرار دارد .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم) .

ص۸۲ ، سطر ۱۳ : تکه [تِ كْ كَ - یا - تِ كَ] (اسم خاص) . نام طایفه‌ای از ترکمانان است که بحوالی مرو(۲) سکنی دارند . این طایفه از حیث عدت نسبت بسایر طوایف ترکمن زیادترند وناحیه «قرایاب» محل‌زراعت‌آنها- فاصله این محل تا قلعهٔ مرو در حدود چهار فرسخ است - و«خان کچن» - سه فرسخ ونیمی مرو - جایگاه‌آنهاست .

(از « سفرنامهٔ مرو» نوشتهٔ سید محمد لشکرنویس نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۱۳۶۵)

ص ۸۲، سطر ۱۳ : سالور [سالو رْ] (اسم‌خاص) . نام‌طایفه‌ای ازترکمانان‌است که درحوالی مروسکونت داشته‌اند . این‌تیره‌ازحیث جمعیت کمترازطایفه تکه ومسکن ویورتشان « یل‌آقان » چهار فرسخی مروبوده‌است (۳)

۱ - در فرهنگ جغرافیایی ایران این نام «گرمخان» [garm _ xân] ضبط شده است. ظاهراً ضبط جهانگشا صحیح نیست زیرا درتواریخ آن دوره این دهکده بصورت «جرمغان» (یعنی بدون هاء) آمده که این‌خود دال بر زاید بودن « هاء » است. اعتمادالسلطنه‌آنرا درمطلع‌الشمس «گرمخوان » و « جرمخوان » ضبط کرده یعنی بدون هاء ؛ و عالم‌آرای نادری نیز «گرم - خوان » آورده است .

۲ - میرزا مهدیخان محل آنها را سرخس و اراضی مابین درون و استراباد ذکرمی کند که البته این قول منافات با مطالب فوق ندارد زیرا تیره هایی از این ترکمانان غالباً از یورت اصلی خود مهاجرت می کنند و در نقاط دیگر سکنی می گزینند .

۳ - مطلع‌الشمس آنها را ساکن اطراف سرخس می‌آورد .

(ازمطلع‌الشمس صفحهٔ ۳۶۰ جلد دوم).

(از «سفرنامهٔ مرو» نوشتهٔ سید محمد لشکرنویس نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی شمارهٔ ۱۳٦٥)

ص ۸۲، سطر ۲۰ : مانه [ماِن] اسم خاص) . نام یکی از بخشهای تابعهٔ شهرستان بجنورد است که در باختر بجنورد قرار دارد واز سه دهستان باسامی «مانه» و « سملقان » و «جرگلان » تشکیل یافته و ساکنینش از اکراد شادلو و تراکمه خاوری میباشند . ـ دهستان « مانه » که یکی از سه دهستان این بخش است مرکزش «پیش‌قلعه» است و۲۷ آبادی بزرگ و کوچك دارد .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلدنهم) و به «مطلع الشمس» جلد اول ذیل کلمهٔ بجنورد رجوع شود .

ص ۸۲ ، سطر ۲۰ : سملقان [سَ مَ لْ قاْن] (اسم خاص) . نام یکی‌ازدهستانهای بخش مانه شهرستان بجنورد است که درباختر بجنورد و کسبایر قراردارد . این دهستان در جلگه واقع و باطراف آن تپه‌های مرتفعی است که آنـرا از سایر دهستانها جدامی کنند وبترتیب عبارتنداز : درشمال وشمال باختری کوه دوچنگ که مانه را ازسملقان مجزامی کند ، در جنوب ارتفاعات پلنگ ، ودرجنوب‌خاوری رشته ارتفاع آلاداغ ، و درخاور ارتفاعات کانی سالان و کشانك است که فاصل سملقان از کسبایر میباشد .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلدنهم) رجوع به «مطلع‌الشمس» جلد اول ذیل کلمهٔ بجنورد شود .

ص ۸۳ ، سطر ۷ : قلعهٔ یوزباشی [ق لْ عَ ی یو زْباشی] (اسم‌خاص) . نام قلعتی بوده بشمال مانه ودر ناحیهٔ جرگلان بجنورد(۱)

(از حاشیهٔ نسخهٔ خطی « ط ») .

۱ـ این قلعه مثل آنست که ازصد سال پیش وجود نداشته زیرا سیاحانی که ازصدسال قبل خراسانرا دیده‌اند و حتی اعتماد السلطنه که منطقه بجنورد را مفصل شرح می‌دهد نست باین قلعه ساکت است . ـ فرهنگ جغرافیایی ایران نیز ازین قلعه نام نمی‌برد . مینورسکی محل شکست ابراهیم خان را در نواحی درون، که بعقیده او مغرب عشق‌آباد است، ذکر می کند .

ص ۸۳ ، سطر ۱۱ : پل خان داغی [؟] (اسم خاص) . این نام بی شك غلط و صحیح آن « بل خان داغی » یا « بیل خان داغـی » است و آن نام سلسله جبالی در قرب « کراسنودسك » است ، و بدو رشته تقسیم میشود یکی بنام « بلخان کبیر » و دیگر « بلخان صغیر » . بلخان داغی بجبال « دامانی » و « کورانداغ » و « گلستان » و « قراداغ » می‌پیوندد و تادره هریرود امتداد می‌یابد(۱)

(ازجغرافیای طبیعی کیهان ص ٤٤) .

ص ۸۳ ، سطر ۱۵ : آغروق [عاْغ رُ ق](۲) (اسم) . احمال ، اثقال .

(از یادداشتهای آقای دکترمعین).

ص ۸۳ ، سطر ۱٦ : جبل گرماب [ج َب ِل گ َ رْماب ْ] (اسم‌خاص). این نام باین شکل واشکال « چپلی گرماب» و «جیلی گرماب » و« چبلی گرماب» آمده (۳) بنظر صحیح آن « چیل گرماب » است ـ چیل پیشوندی است که باول بعضی ازنامهای این‌نواحی‌اضافه میشود . ـ زیرادرآن طرف خط سرحدی دو قلعه « گرماب» و «قلقلاب» وجود دارد که درست در مسیر نادر واقع بوده و وضع جغرافیایی گرماب بنا برمادهٔ سوم قرارداد۱۸۸۱ میلادی بین ایران و روس بدینقرار است :

«قلعهٔ گرماب دردرهٔ رودی که‌آبش اراضی‌ماوراء بحرخزر را مشروب می کند ودرشمال خطی واقع است که بموجب فصل اول(٤) سرحد بین

۱ ـ درآنطرف شهر نسای خراسان شهری بنام « بلخان » یا « ابوالخان » وجود داشته که رود جیحون در قدیم‌الایام‌بآن میرسیده‌است .(ازسرزمین‌های خلافت شرقی)

۲ ـ این کلمه بصورت « آغرق » نیز ضبط شده است .

۳ـ فرهنگهای‌جغرافیایی(البته‌فرهنگهای‌موردارجاع‌حقیر)وکتب‌تاریخی‌ازذکراین‌نام‌ساکتند.

٤ـ فصل اول : « . . . از چات خط سرحدی در سمت شمال‌شرقی‌قلل سلسله کوه‌های‌سنگرداغ و ساکریم را متابعت کرده و بعد در سمت شمال بطرف رود چندر متوجه شده و در چقان قلعه به بستر رود مزبور (رود اترك) میرسد ازاینجا در سمت شمال بـه قلل کوههایی کـه فاصل دره چندر و دره سومبار است ... پس ازآن خط سرحدی در امتداد قلل بسوی جنوب شرقی ...نرسیده بانتها گرماب بجنوب بر گشته . . . . »

متصرفات طرفین است .

ص۸۴، سطر ۲۳ : هزار جریب [هِ زْ ا رْ جَ رِ یْ بْ] (اسم خاص). نام یکی از دهستانهای چهار دانگه شهرستان ساری است (۱) . که بین دهستان‌های «سورتیجی» و «شهریاری» ودرطول وطرفین «زارمرود» قرار دارد. این منطقه کوهستانی ودارای جنگلهای انبوه وسردسیر است .(۲)

(ازفرهنگ جغرافیایی ایران جلد سوم).

ص۸۵، سطر ۱۲ : دأب [دَ عْ بْ] (اسم). رسم ، عادت ، خو .

(ازمنتهی الارب) .

ص۸۵، سطر ۱۲ : یال بند [یا لْ بَ نْ دْ] (اسم فاعل مرکب) . آنکه کاری را بطور گستاخی و غرور انجام می‌دهد .

(از ناظم‌الاطباء). (۳)

ص۸۵، سطر ۱۴ : قیقاج انداز [قِ یْ قاجْ اَ نْ دا زْ] (اسم‌فاعل‌مرکب‌مرخم)(۴) نعت (۵) است مرکسی را که در حال سواری بچپ وراست تیر می‌اندازد .

ص۸۵، سطر ۱۸ : بغی [بَ غْ یْ] (مصدر). ستم کردن ، ظلم کردن .(۶)

(از منتهی الارب) .

ص۸۵، سطر ۲۰ : دهنه [دَ هَ نِ] (اسم خاص) . ظاهراً محل مناسب درین ناحیه

۱ـ در جهان‌گشای نادری این ناحیه ازنواحی دامغان‌آمده ولی طبق تقسیمات جدید کشور از نواحی ساری ذکر شده است ۰ اعتماد السلطنه در مطلع الشمس چون ازدهات واعمال دامغان نام می‌برد ذکری‌از «هزارجریب» دردامغان نمی کند . ـ شاید اصل‌عبارت میرزا مهدیخان درجهانگشا « هزار جریب ودامغان» باشد.

۲ ـ حدودآن : شمال : اشرف ؛ مغرب : ساری و سوادکوه ؛ جنوب : سمنان و رود نیکا ؛ مشرق : شاهکوه ۰ (جغرافیای سیاسی کیهان ص ۲۹۱)

۳ ـ به فرهنگ ناظم‌الاطباء ذیل‌کلمهٔ « یال » و ترکیب « یال بستن » رجوع شود .

٤ ـ این کلمه مرکب از « قیقاج » بمعنی «کج » و « تیرخمیده » و « انداز» [نعت فاعلی مرخم از انداختن] می‌باشد .

۵ ـ از نعوتی است که گاهی بجای منعوت می‌نشیند و مسندالیه واقع میشود .

٦ ـ این مصدر با حروف جاره متعدد معانی متعدد می‌دهد .

«دهنه کفشگری»(۱) است بمختصات زیر :

دهی‌است ازدهستان‌سدن رستاق بخش‌مرکزی شهرستان گرگان، واقع در۱۶ کیلومتری‌باختر گرگان .ـ این‌ناحیه در دشت قرار دارد وآب و هوایش معتدل و مرطوب است .

به«فرهنگ جغرافیایی‌ایران» ذیل‌کلمهٔ« کفشگیری»رجوع شود.

ص۸۶، سطر ۱ : اشرف [اَ شْ رَ فْ] (اسم‌خاص) . اشرف که امروز بهشهر نامیده می‌شود در ۲۵ کیلومتری شمال خـاوری ساری و ۷۸ کیلومتری بـاختر گرگان و۸ کیلومتری‌جنوب خلیج میانکاله واقع‌است. طول‌شرقی آن۵۳ درجه و۳۳ دقیقه وعرض شمالی‌آن ۳۶ درجه و۴۳ دقیقه می‌باشد. این شهر ازبناهای دورهٔ صفویه وعهدشاه‌عباس اول‌است ودرآ نجا«قصرصفی آباد»، بدو کیلومتری جنوب باختری شهروبرروی‌ارتفاعات مسلط بشهر،قراردارد ونیز «باغشاه» وبنای «چشمه عمارت» درجنوب ومتصل بشهراست وهمچنین آثار خرابه «سد عباس‌آباد» در۷ کیلومتری جنوب خاوری بچشم میخورد .(۲)

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد سوم).

ص۸۶، سطر۲ : بارفروش [با رْ فُ روُ شْ](اسم‌خاص). این‌نقطه‌همان‌شهر بابل(۳) کنونی‌است که‌طول‌شرقی‌آن:۵۲درجه‌و۴۴دقیقه‌و۲۰ثانیه وعرض‌شمالی‌آن: ۳۶ درجه و ۳۴ دقیقه و ۱۵ ثانیه می‌باشد ، و مشخصاتش بدینقرار است :

۱ـ البته درآن‌نقطه‌دهی بنام «دهنه»داریم که ازدهستانهای کوکلان بخش‌مرکزی شهرستان گنبد قابوس است که در ۷ کیلو متری شمال کلاله قرار دارد . مستبعد است این نقطه محل مورد بحث باشد . صحیح« دهنه کفشگری»است که در نسخ « ح » و « ط »« کفشگری»آن حذف ودرنسخ « ب » و « و » « دهنه » آن محذوف است .

۲ـ درزمان «شیروانی» نیز اکثرعمارات‌فوق خراب بوده‌است واوهم ازآثارخراب‌آن صحبت می کند . شاردن ایـن ابنیه را بطور مفصل می آورد و علت آبادانی اشرف را مازندرانی بودن مادرشاه عباس ذکر می کند . اعتمادالسلطنه نیزمثل شیروانی ازآثار خرابه‌آن ابنیه سخن‌می گوید. رجوع به « جلد اول مرآت‌البلدان » و « سفرنامهٔ شاردن » و «بستان‌السیاحه» شود .

۳ ـ این تغییر نام درسال ۱۳۰۶ شمسی بعمل‌آمد

شهرستان شاهی در۲۵ کیلومتری و آمل در۳٦ کیلومتری ودریای مازندران در ۱۸ کیلومتری آن واقع و از شهرهای بزرگ مازندرانست .(۱)

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد سوم).

ص۸٦،سطر ۳ : آمل [عامُ لْ] (اسم خاص) . شهریست بمازندران ، واقع در ۳٦ کیلومتری جنوب باختری بابل و۲۱ کیلومتری جنوب محمودآباد وکنار رودخانهٔ هراز. بطول شرقی ۵۲ درجه و۲۱ دقیقه وعرض شمالی ۳٦ درجه و ۲۵ دقیقه و ارتفاع ۸۰ متر از سطح دریای مازندران . (۲)

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد سوم).

ص۸٦، سطر ۵ : پیشخانه [پیْ شْ خانَ] (اسم). رواق وپیشگاه خانه، وایوانی که در مرتبه دوم ساخته باشند. ـ چادر وخیمه‌ای که درمسافرت ازپیش فرستند .

(از ناظم الاطباء).

ص۸٦، سطر ٦ : لاریجان [لاُری جانْ] (اسم‌خاص). ناحیتی‌است بمازندران که از شمال بآمل واز مشرق به بندپی واز جنوب بدماوند و از مغرب بدلارستاق محدوداست. این ناحیه دارای آبهای فراوان وبواسطهٔ خاکهای آتش‌فشانی بسیار حاصل خیز است .(۳) (ازجغرافیای سیاسی کیهان ص ۲۹۵) .

۱ ـ قدیمترین مرجعی که از «بارفروش» نام برده کتاب هفت اقلیم احمد رازی است که آنرا «بارفروش ده» ذکر کرده است . لسترنج شهر « ممطیر » یا « مامطیر » را در طبرستان همین بارفروش امروزی می‌داند ، یاقوت از مسجد جامع و آبادیهای آن‌وصف زیاد کرده است . رجوع به « سرزمینهای‌خلافت‌شرقی» و«معجم‌البلدان» و«بستان‌السیاحه» و«مرآت‌البلدان» جلداول‌ص ۱۵۵ شود.

۲ ـ لسترنج آمل را کرسی طبرستان در دوران خلفای‌عباسی ذکرمی کند . یاقوت بندرگاه کوچك آن را بنام « اهلم » نام می‌برد . ـ این‌شهر بعدهابدست امیرتیمور خراب‌شد. اعتمادالسلطنه از پل طولانی وکم عرض وآجری آمل صحبت می کند و می گوید هر که درآمل قصد ساختن خانه کند کافی است زمین را حفرنماید وآنقدرآجر ومصالح ساختمانی بدست می‌آورد که بدون‌احتیاج بخرید مصالح می‌تواند خانه خود را بنا کند. ـ رجوع به « سرزمینهای خلافت شرقی » و « معجم‌ـ البلدان یاقوت » و « مرآت‌البلدان » جلد اول و « بستان‌السیاحه » شود .

۳ ـ شیروانی آنرا ازنواحی مازندران می‌آورد و مذهب اهالی آنجا را شیعه ذکر می کند «رابینو» ازین‌محل دیدن کرده‌و ازوضع جغرافیایی‌و دهات‌آن‌سخن می‌راند رجوع به«بستان‌السیاحه» و « سفرنامهٔ مازندران و استراباد رابینو بخش انگلیسی» شود .

ص۸۶،سطر ۱۶ : خوار [خا رْ] (اسم خاص). نام ناحیتی است درحوزهٔ طهران(۱) که ازشمال بفیروز کوه ودماوند واز مشرق بسمنان وازجنوب بکویر واز مغرب به ورامین محدوداست. درشمال آن بنه کوه قراردارد ـ که جانب غربی آن متصل بقره آقاج یاسیاه کوه می‌شود و بعضی ازقسمتهای این کوه درمغرب تا کویر پیش می‌رود مانند کوه نمك ـ درجنوب شرقی آن «ایوان کی» واقع و کوه کج در جنوب غربی آن است . (از جغرافیای سیاسی کیهان ص۳۵۵).

ص۸۶، سطر ۱۶ : ورامین [وَ رْ ا می نْ] (اسم خاص) . نام ناحیتی است درحوزهٔ طهران که ازشمال بلواسان وازمشرق بخوار وازجنوب بکویر ومسیله واز مغرب به‌غار وفشاپویه محدوداست، درشمال آن سیاه کوه قراردارد. ـ اراضی ورامین ازرسوبات جاجرود می‌باشد (۲)

(از جغرافیای سیاسی کیهان ص ۳۵۶) و به «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد نخست و کتاب «اسامی دهات و قراء ادارهٔ آمارعمومی» رجوع شود .

ص۸۷، سطر ۱۳ : خدیو [خَ دِ یْ وْ] (اسم) . پادشاه ، امیربزرگ، رئیس، مالك. (از ناظم الاطباء) .

ص۸۷، سطر ۱۴ : یساق [یَ ساقْ] (اسم). تیاری جنگ (۳) آمادگی جنگ .

۱ ـ لسترنج می‌گوید اعراب شهر«خوار» را غربی‌ترین‌شهرهای «قومس» وبرسرراه خراسان ومهمترین شهرهای خاوری ری وبصورت « الخوار » ضبط کرده‌اند. این شهر در کتب قدیم بصورت «خواررى»آمده تا با «خوارفارس» اشتباه نشود . ابن‌حوقل وقزوینی وحمدالله مستوفی ازین شهر نام برده‌اند . شیروانی خوار را بلوکی حار با آب وهوای ناسازگار و پشه‌خیز ذکر کرده که طرف شمال آن گرفته و اطرافش گشاده است و می‌گوید در دو مرحله‌ای طهران واقع است .

۲ ـ لسترنج می‌گوید ورامین بعدها جای ری راگرفت وکرسی ایالت جبال شد. شیروانی آنرا در دو مرحله‌ای طهران می‌آورد و دهات آبادان آن را وصف می‌کند . (بستان‌السیاحه)

۳ - درآنندراج این لغت بصورت « یاساق » و «یاسا» آمده است . از عبارت جهانگشا مفهوم آمادگی برای‌جنگ فهمیده میشود . درپاورقی صفحهٔ ۱۲۴ مجمع‌التواریخ نیزاین‌لغت بمعنی تهیه جنگ ودفاع آمده است . درحاشیهٔ صفحهٔ ۵۸ ، تعلیقهٔ تذکرةالملوك» «یسق» بمعنی‌ترتیب و نظم و قانون و عوارض‌است . ودرهمان صفحه‌آمده : درزبان روسی « یاساك » بعوارضی که قبایل‌سیبری بصورت پوست تسلیم می‌کنند اطلاق میشود ، مینورسکی « یاساقی » را مقابل‌چریك‌آورده و شرح مفصلی درین باره داده است .

(از آنندراج) .

خفتان و زره ز تیغ تیزش
دل کسب نکرد در یساقت .

(ظهوری بنقل آنندراج) .

معنی دیگر آن «دیوان» و «دربار» است :

برند دست بدست اهـل عشرتم همه روز
چو قحبه‌ای که بزورش برند شب به یساق.

(ملافوقی یزدی بنقل آنندراج).

ص۸۷، سطر ۱۴ : خود [خوُدْ] (اسم). کلاه سپاهی که از آهن یا فلز دیگر سازند.
(از منتهی الارب) .

ص۸۷، سطر ۱۴ : مغفر [مِ غْ فَ رْ] (اسم آلت،اسم). زره‌خود که زیر کلاه‌پوشند، زره پاره‌ای که مرد باسلاح درجنگ بر روی افکند .

(از ناظم الاطباء) .

ص۸۷، سطر ۱۴ : خضرت [خُ ضْ رَ تْ] (اسم). سبزه ، منه: «ارض کثیرةالخضرة».
ج : خضر .

(از اقرب الموارد) .

ص۸۷، سطر ۱۴ : انوار [اَ نْ وَ ا ر] (جمع نور - بفتحح «نون» و سکون «واو» و «راء») شکوفه‌ها ، غنچه‌ها .

(از منتهی الارب) .

ص۸۷، سطر ۱٦ : دوحه[دَ وْ حَ] (اسم) . درخت بزرك ، تنهٔ درخت، درختستان، بیشه، باغچه . ج : دوح، دوحات .

(از منتهی الارب) .

ص۸۷،سطر ۱۷ : مطری [مُ طَ رْ رَ ا] (اسم مفعول‌باب‌تفعیل). تازه، مصفا،آبدار۔ پرداخت شده . (از منتهی الارب) .

ص۸۷، سطر ۲۰ : کلاله [كُ لالَ] (اسم). موی پیچیده و مجعد ، زلف آویزان بر پیشانی وکاکل . ـ دستهٔ گل .

(از ناظم الاطباء) .

ص۸۷، سطر ۲۱ : آزار [عاْضاْرْ] (اسم) . نام ماه ششم از سال رومی است و نـام دیگر آن «آزر» می‌باشد .

(از ناظم الاطباء) .

ص۸۸،سطر ۱۴ : شور آبك [شُورْ عا بَ كْ] (اسم‌خاص). درافغانستان دوناحیه‌بنام شورابك است: یکی شورابك واقع در غرب گرشك و۲۱ کیلومتری آن و دیگرشورابك از اعمال ولایت قندهار که بین ٦٤ و۷٦ درجه و۹ و۵۲ دقیقه و۱٤ و٦٦ ثانیه طول شرقی و۲۹و۳۰ درجه و۲۹ و۳۲ دقیقه و۱۱ و۳٦ ثانیه عرض‌شمالی قرار دارد و دارای۲۷ پارچه ده است وهوایش بسیار گرم‌وآبش در نهایت کمی است (۱).

(از قاموس جغرافیایی افغانستان) .

ص۸۹، سطر ۱۱ : النگ یاقوتی [اُ لَ نْ گ یاقوُتی] (اسم خاص) (۲)درفرهنك جغرافیایی ایران (۳) ناحیه‌ای‌بنام النگ یاقوتی وجود ندارد. در«سفرنامهٔ مرو» (نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی‌شماره ۱۳٦۵) ازکال‌یاقوتی نام برده‌شده که در سه فرسخی شهر مشهد قرار دارد و ظاهراً همین نقطه مورد بحث است .

ص۸۹، سطر ۱۴ : فرمند آباد(٤) [فَ رْ مَ نْ دْ عابادْ] (اسم‌خاص) . دهی‌است از

۱ ـ در «مجمع‌التواریخ» نیز این حادثه نقل و از «شورابك» نام برده شده‌است بدون آنکه مکانش تعیین شود شاید شورابك قندهار باشد .

۲ـ «اولنگ» یا «اولانگ» در زبان مغولی بمعنی‌چمن است. (مجمع‌التواریخ پاورقی‌ص ۱۲۸) النگ یاقوتی باید در اصل مرکب اضافی باشد که بعداً علم شده ولی اگر این نقطه قابل انطباق باکال یاقوتی باشد ، علمیت آن درمحل تردیداست .

۳ ـ فرهنگ جغرافیایی ایران‌از ناحیه‌ای بنام یاقوتی در٦ کیلومتری شمال خاوری تربت جام نام می‌برد که مستبعد است قابل انطباق بر . مانحن فیها باشد .

٤ـ در «فرهنگ جغرافیایی‌ایران» از «فرمندآباد» ذکری بمیان نیامده وبجای‌آن«فرمان آباد» آمده ولی نقشهٔ جغرافیای بغایری این نام را «فرمندآباد» ضبط کرده است .

دهستان یوسف آباد پایین ولایت باخزر بخش طیبات مشهد ، واقع در سه کیلومتری جنوب طیبات وسر راه اتومبیل رو طیبات به کرات . ناحیتی است واقع در جلگه باآب وهوای معتدل .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم ذیل کلمهٔ «فرمان آباد») .

ص۸۹، سطر ۱۷ : کاریز [کاری زْ] (اسم‌خاص). دهی است ازدهستان یوسف‌آباد پایین ولایت باخزر بخش طیبات شهرستان مشهد ، واقع در ۱۰ کیلومتری شمال خاوری طیبات وبرسر راه شوسهٔ عمومی تربت جام بطیبات . این ده درجلگه قرار دارد وآب وهوایش معتدل است .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم) .

ص۸۹، سطر ۱۸ : قراول [قَ را وُ لْ] (اسم). پیشرولشکر، فوجی که پیشاپیش‌رود واز سپاهی ونموداری دشمن خبر دهد. ـ سپاهی که در جلو دیگر سپاهیان ـ وقت راحت باش بایستد و از آنها نگاهبانی کند .

(از ناظم الاطباء) .

ص۸۹، سطر ۱۸ : طرح [طَ رْ حْ] (اسم). نام فوجی‌است ورای میمنه ومیسره‌وآن امدادواعانت بجمیع‌قسمتها. دروقت‌زورآوردن‌غنیم بآن‌قسمت‌ها می کند.

(از لغت نامهٔ دهخدا) .

ص۸۹، سطر ۱۹ : قول [قوُلْ] (اسم) . قلب سپاه در هنگام جنگ .

(ازناظم الاطباء). وبه پاورقی «مجمع‌التواریخ» ص۷۳رجوع‌شود .

ص۹۰، سطر ۱ : استمزاج [اِ سْ تِ مْ زاجْ] (مصدرباب‌استفعال) . استفسار ازقصد و اراده کسی کردن ، پرسش از رأی و عقیده وصحت وسلامتی کسی کردن .

(از ناظم الاطباء).

ص۹۰، سطر ۴ : دغارود [دَ غا رُودْ] (اسم خاص) (۱) دهی است از دهستان‌پایین

---

۱ ـ در فرهنگ جغرافیایی ایران این‌نام «دغارون» آمده است . ـ «حوض دغارود» در متن مرکب اضافی است ، وحوض درآن نواحی غالباً به «آب‌انبار» اطلاق میشود.

ولایت باخزر بخش طیبات شهرستان مشهد، واقع در ۱۱ کیلومتری جنوب خاوری طیبات و کنار راه شوسهٔ عمومی طیبات باسلام قلعه .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم).

ص ۹۱ ، سطر ۸ : رحیل [رَحی ل] (مصدر) . کوچ کردن .

(از منتهی الارب) .

ص ۹۱ ؛ سطر ۹ : هریرود [هَ ری رُودْ] (اسم خاص) . نام‌رودخانه ایست که‌از کوههای شمال خاوری افغانستان سرچشمه‌می گیرد وپس‌از عبوراز جنوب شهرهرات بطرف اسلام قلعه جریان پیدا می کند ودر کنار اسلام قلعه‌بطرف شمال امتداد می‌یابد، ازین محل‌به بعد مرز طبیعی ایران و افغانستان را تا بیست ودو کیلومتری‌دهانه‌نردبان‌تشکیل می‌دهد، وپس‌ازعبوراز «پل‌خاتون» و «شیرتپه» و «قلعه قصاب» و «سرخس» تا نزدیکی «لقمان‌بابا» مرز طبیعی ایران و شوروی میشود وسپس از خاك ایران خارج میگردد .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم ذیل‌کلمهٔ «مشهد»).

ص ۹۲ ، سطر ۳ : لئام [لِ عامْ] (جمع لئیم) . مردمان بخیل . نا کس .

(از ناظم الاطباء).

ص ۹۲ ، سطر ۴ : رباط چرخه [رِ با طِ چَ رْ خَ](اسم‌خاص). درقاموس‌جغرافیایی افغانستان این نام « رباط چرخر » بامشخصات زیر ضبط شده است :

قریه‌ایست بفاصله ۱۹ کیلومتری شمال شرقی غوریان وبرسر راهی که به هرات میرود . ـ این قریه از اعمال هرات و بین ٦١ درجه و ۳۷ دقیقه و۳۷ ثانیه طول شرقی و۳٤ درجه و۲٦ دقیقه و١٤ ثانیه عرض شمالی واقع است .

ص ۹۲ ، سطر ۵ : شاده [شا دِه] (اسم خاص) . قریه‌ایست در ۲۳ کیلومتری شمال شرقی غوریان وازاعمال هرات که بین ٦١ درجه و۳۹ دقیقه و۳٦ ثانیه طول

شرقی و۳٤ درجه و۲٤ دقیقه و ۸ ثانیه عرض شمالی قرار دارد.[۱]

(از قاموس جغرافیایی افغانستان جلد سوم).

ص ۹۲، سطر ۵ : تیرپل[۲] [تی رْ پُ لْ] (اسم خاص). موضعی است در ۸۵ کیلومتری جنوب شرقی «کهسان» ناحیهٔ غوریان هرات که بین ۶۱ درجه و ۱٤ دقیقه و ۵۰ ثانیه طول شرقی و ۳٤ درجه و ۳۵ دقیقه و ۳۷ ثانیه عرض شمالی قراردارد. بارتلد بنای آنرا ظریف و محکم ذکرمی کند ومی گوید فعلا (زمان بارتلد) احتیاج باصلاحات مختصری دارد.

(از قاموس جغرافیایی افغانستان جلد اول و « تذکره جغرافیای ایران » بارتلد ص ۱۱۳).

ص ۹۲، سطر ٦ : رباط پریان[۳] [رِباطِ پَ ریانْ] (اسم‌حاص). نام‌ناحیتی‌است بافغانستان‌درفاصله ٦ کیلومتری‌شمال‌غربی‌شهرهرات،واقع‌بین ٦۱ درجه و۵۷ دقیقه و۸ ثانیه طول شرقی و ۳٤ درجه و۲٤ دقیقه و۱۲ ثانیه عرض شمالی.

(از قاموس جغرافیایی افغانستان).

ص ۹۲، سطر ۸ : لمحه [لَ مْ حَ][٤] (اسم). وقت کم و زمان اندك وقلیل، آن، لحظه. (از ناظم الاطباء).

ص ۹۲، سطر ۱٦ : بادصبا [بادِ صَ با] (اسم خاص). این نام در فرهنگهای جغرافیایی یافت نشد [۵]«کشمیش‌اف» ازین محل نام برده و آنرا کوشك

---

۱ ـ چون از هرات بطرف ایران در حرکت آییم پس ازگذشت از « بست » و«شکیبان»و «آب قو» به «شاده» میرسیم. ۲ـ درنقشه جغرافیای ایران (ترسیمی‌ارتش) این‌نام «تیر پول» ضبط شده و در چند موضع این تعلیقه نیز به تبعیت از آن نقشه، «تیرپوُل» آمده است. ۳ـ در قاموس جغرافیایی افغانستان این نقطه «پریان» ذکرشده ولی عالم‌آرای عباسی وسفرنامه‌های متعدد هرات (نسخ خطی کتابخانه ملی) باجماع رباط پریان ذکر کرده‌اند. ٤ـ وزن فعله از«فعل» برای بیان مره می‌آید. ۵ ـ روضات‌الجنات زمچی وقاموس جغرافیایی افغانستان ـ که‌نقاط مختلف هرات را شرح مـی‌دهند ـ متأسفانه نسبت باین نام ساکتند. البته شك نیست که میرزا مهدیخان با ذکر مصرع « تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کـرد » این کلمه را استعمال کـرده و تصحیف و تحریفی در آن واقع نشده است. اما این که‌آیا این‌نقطه بااین نام وجود داشته و امروز از بین رفته است غیر از قول « کشمیش‌اف» مدرکی دیگر دردست نیست ازعبارت میرزا مهدیخان برمی‌آیدکه محل‌آن در حدود « شکیبان » یعنی شمال و شمال غربی هرات بوده است.

باد صبا ذکر کرده ولی ازتعیین محل آن ساکت است . درقاموس‌جغرافیایی افغانستان از «صبا زار» ودرنقشه‌جغرافیایی بغایری از« صباباد» (از نواحی هرات) نام برده شده‌که مستبعداست بمحل مورد بحث خورد .

ص۹۳، سطر ٦ : مویزك [مَ و ی زَ كْ] (اسم‌خاص) . این‌نام درقاموس‌جغرافیایی افغانستان نیامده و کتب تاریخی‌دیگر نسبت‌بآن ساکتند. زمچی (۱)وحافظ ابرو از دهکده‌ای بنام «نویزك» نام می‌برند که از قرای فوشنج و نزدیک به هرات است ، بنظر نقطه مورد بحث همین «نویزك» می‌باشد .

ص ۹۳ ، سطر ۱۲ : شکیبان [شَ كَی بانْ] (اسم‌خاص). نام ناحیتی‌است بافغانستان بین «بست» و «آب قو» ، درشمال‌غربی هرات وبرسرراه مشهد به‌هرات.(۲)

ص ۹۳ ، سطر ۲۰ : یادگار [یادِ گارْ] (اسم خاص) . نام قلعتی‌است در ۲٤/۵ کیلومتری‌غرب‌هرات‌و کنارراه‌هرات و گلرخان بامختصات جغرافیایی‌زیر:

طول‌شرقی : ٦۱ درجه و ٥٤ دقیقه و۲۸ ثانیه .

عرض شمالی : ۳٤ درجه و۲۲ دقیقه .

(از قاموس جغرافیایی افغانستان جلد ٤).

ص ۹۴ ، سطر ۴ : تقارب [تَ قا رُ بْ] (مصدرباب تفاعل) . نزدیك شدن بعضی از قوم ببعض دیگر (۳).

(ازناظم الاطباء).

ص ۹۴، سطر ۴ : فئتین [فِ ءَ تَ یْ نْ] (اسم ، مثنی) . دوجماعت ، دو طایفه .

(از منتهی الارب) .

---

۱ ــ اینك عبارت زمچی :

«درین چند سال در یکی از قرای فوشنج که نویزك می گویند چشمهٔ آب پیدا شده که‌همان اثر دارد و خاصیت آب دارو دارد » . « روضات‌الجنات فی اوصاف مدینة هرات ص ۱۲۰ »

۲ ــ قاموس جغرافیایی افغانستان از ذکر این نام ساکت است . در حاشیهٔ روضات‌الجنات زمچی بنقل ازحافظ ابرو از دهکده‌های «شکیبان» و«سکوان» ازقراء «فوشنج» نام برده شده است.

۳ ــ تقارب بمعنی فوق حتماً مضاف الیهی چون « قوم » یا « فئتین » لازم دارد .

ص ۹۴ ، سطر ۱۶ : سفك دماء [سَ ْف كِ دِ ماءْ] (ترکیب اضافی) [۱] . ریختن خونها.

ص ۹۴ ، سطر۱۹ : غاشیه [غاشِ یَ] (اسم) . زین پوش ، زین پوش که رکابدار بردوش اندازد .

(از ناظم الاطباء) .

ص ۹۴ ، سطر ۲۳ : تقبیل [تَ قْ بی لْ] (مصدرباب‌تفعیل). بوسه دادن. بوسه زدن. (ازمنتهی‌الارب) .

ص۹۴ ، سطر ۲۳ : خلاع [خِ لا عْ] (جمع) . خلعتها .

(از ناظم الاباء) .

ص ۹۵ ، سطر ۳ : جمشیدی [جَ مْ شی دی] (اسم خـاص) نـام طایفه ایست بافغانستان کـه یـورت آنها بین میمنه و ماروچاق است . بارتلد آنهـا را ایرانی می‌داند ومحل ویورتشان را « کشك» می‌آورد . [۲]

(از «سفرنامهٔ مرو» نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی‌شمارهٔ ۱۳۶۵ و «تذکرهٔ جغرافیای ایران» بارتلد ص۱۰۱).

ص ۹۵ ، سطر ۴ : لنگر [لَ نْ گَ رْ](اسم خاص) . دهی است از دهستان‌کاریز نوبخش تربت جام شهرستان مشهد ، واقع در ٦٤ کیلومتری شمال باختری تربت جام وبرسر راه شوسهٔ عمومی مشهد به تربت جام . این دهکده در جلگه قرار دارد وآب و هوایش گرمسیریست. [۳]

---

۱ ـ اضافهٔ مصدر بمفعول .

۲ ـ میرزا مهدی‌خان محل آنها را « بادغیسات » و عالم‌آرای‌عباسی «غرجستان» را یکی‌از متصرفات این طایفه نام می‌برد . کشمیش‌اف می گوید در عهد نامه صلحی که بین نادر و هراتی‌ها امضاء شد یکی از مواد آن مراجعت این‌طایفه شیعی مذهب بایران بود. در «روضة‌الصفاء» جلد دهم یورت این ایل « کوشك » آمده است که در ٦٦٫۵ کیلو متری جنوب قلعه نو بادغیسات هرات قرار دارد .

۳ ـ درخراسان دهکده بنام «لنگر» زیاد است و ظاهراً نقطه مورد بحث جهانگشا دهکده فوق می‌باشد .

(ازفرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم) .

ص۹۵ ، سطر ۱۰ : مدت سفرمزبورتا ورود به مشهد مقدس دوماه اتفاق‌افتاد: تاریخ بر گشت نادر بمشهد ٤ ذوالحجة مطابق اول ژوئیه ۱۷۲۹ میلادیست و برای اطلاع بیشتر می‌توانید بکتاب «سولویف» فصل نوزدهم مراجعه کنید .

ص ۹۵ ، سطر ۱۲ : مستمال [مُ سْ تَ مالْ] (اسم مفعول بـاب استفعال) (۱) دلنواخته شده ، تسلی داده شده . ــ بسوی خود میل داده شده .

(از ناظم الاطباء) .

ص ۹۵، سطر۱۸: مطمح نظر [مَ طْ مَ ـحِ نَ ظَ رْ](ترکیب‌اضافی)(۲) . هرچیز که بدقت دروی بنگرند . ــ جای نشانه تیراندازان .

(از ناظم الاطباء) .

ص ۹۵ ، سطر ۲۰ : رفع حاصل [رَفْ عِ‌حا صِ لْ] (ترکیب‌اضافی)(۳)برداشت محصول ، برداشت کشت وبرز .

ص ۹۵ سطر ۲۲ : تیسر [تَ یَ سْ سُ رْ] (مصدرباب تفعّل) . آسان شدن .

(از ناظم الاطباء)

ص ۹۶، سطر۱۱ : بهادر [بَ ها دُ رْ] (صفت) . شجاع ، دلیر ، بکمال وآزموده درجنگ ، قوی ، پهلوان .

(از ناظم الاطباء).

ص ۹۶ ، سطر ۱۶ : قلعهٔ میرسید علی قاضی [قَ لْ عِ یِ میرْ سَ یْ یِدْ عَ لِی قاضی] (اسم خاص) . این نام درفرهنگ ها وتواریخ موردارجاع حقیر یافت‌نشد واطلاعات‌زیربتوسط آقای‌سرهنگ منوچهروقار رئیس‌ژاندارمری سمنان فرستاده شده است .

---

۱ ــ ثلاثی مجرد این کلمهٔ اجوف یایی است

۲ ــ اضافهٔ اسم مکان به مصدر.

۳ ــ اضافهٔ مصدر بمفعول.

«قلعهٔ میر سیدعلی قاضی امروز معروف به شیر قاضی است و آن قلعه‌ایست واقع در ۳ کیلومتری جنوب شهر سمنان، که‌قنات نو کلاته از جانب‌غربی آن می گذرد. قنات مزبور قریب دوسال است که خشك شده و فعلا قلعهٔ مزبور بیش از یکنفر ساکن ندارد. در جنوب غربی این قلعه ده آبادیست بنام خیرآباد. ـ و زمینهای اطراف قلعه وقف طایفهٔ شریعت پناهی های سمنان است.

حدود قلعه: شمال: سمنان؛ جنوب: زمینهای ده خیر آباد؛ شرق: رودخانهٔ دوبندی که فعلا خشك است؛ غرب: دو دهستان ملك آباد ور کن‌آباد؛ در زیر قلعه نقبی وجود دارد که بسیار بزرگ وباشتر می‌توان از آن گذشت.»

ص ۹۷ ـ سطر ۲

مهر داشتی [؟] (اسم خاص) این نام با این ضبط غلط و صحیح آن مهروشنی [مَ هْ رَ وَ ش نی] است. این نقطه در هفت یا هشت فرسخی بسطام قرار دارد و در آنجا قلعه‌ای بوده که اکنون آن قلعه موجودست این قلعه دارای قنات آبی است که در یک شبانروز قریب یک جریب زمین آن را مشروب می‌کند و آن متعلق بدو مالک است یکی حاجی آقا رضای شجاعی و دیگری حاجی محمد خجالی.

(ازتقریرات آقای محمدعلی شفیعی مدیرکتابخانه فرهنگ شاهرود)

ص۹۷، سطر ۹: مومن آباد [مُ ءْ مِ نْ عاباد] (اسم خاص). دهی است ازدهستان دامنکوه بخش‌حومهٔ شهرستان دامغان، واقع در۳۶ کیلومتری خاوردامغان

۱ ـ یکی از بخشهای شهرستان سبزوار است که در باختر آن شهرستان وبر سرراه شوسهٔ مشهد ـ طهران قرار دارد.

۲ ـ در مطلع‌الشمس اعتمادالسلطنه از قلعه خرابه‌ای بنام «قلعهٔ دستی» صحبت می کند «که چون از کلاته خیج (دراطراف بسطام) بطرف خوش ییلاق حرکت کنیم دو کوه طرفین کم کم به یکدیگر نزدیك شده دهنه‌ای تشکیل می‌دهند قبل ازآنکه داخل دهنه شوند در طرف مغرب‌تلی است که در انتهای آن قلعه خرابه‌ایست بنام «قلعهٔ دستی» که آثار بروج و بیوتات آن‌هنوز هست».

و یك کیلومتری جنوب شوسهٔ دامغان بشاهرود. این ده در جلگه قرار دارد و آب وهوایش معتدل است.

(ازفرهنگ جغرافیایی ایران جلد۳). وبه «مطلع الشمس» اعتماد السلطنه جلد سوم رجوع شود.

ص۹۷، سطر ۱۰: مهماندوست [مِ هْ مانْ دُوْس تْ] (اسم خاص). نام قصبهٔ مرکزی دهستان دامنکوه بخش حومهٔ شهرستان دامغان است. این قصبه در ۲۱ کیلومتری خاور دامغان ـ کنارراه شوسهٔ دامغان ـ درجلگه قراردارد[۱].

(از فرهنك جغرافیایی ایران جلد سوم).

ص۹۷، سطر ۲۰: صخرهٔ صمّاء [صَ خْ رِ یِ صَ مْ ماءْ] (ترکیب وصفی). سنگ سخت است.

(ازناظم الاطباء).

ص۹۸، سطر ۲۲: چون هنوز تجربه آموز راه ورسم جنگ ... جنگ مهمان‌دوست یکی ازشاهکارهای نظامی نادر است چه او باقشونی در برابر افغانها ایستاد که بکلی روحیه خود را نسبت بافغانها باخته بودند و بقول میرزا مهدیخان ازمرده افغانی می‌هراسیدند. گرچه جنك مهماندوست اولین مبارزهٔ نادربا افغانها نبود واو درجنك با افاغنه سنگان (صفحهٔ۷۶ متن) وجنك با ابدالی‌ها ضرب شستی بآنها نشان داده بود. ولی آن جنگها با این جنگ چه ازلحاظ کمیت وچه از لحاظ کیفیت تفاوت فاحش داشت وازهمین جنك بود که حقارت و زبونی در ارتش ایران جای خود را بشجاعت ودلاوریهای آنچنانی داد که تاریخ نظامی ایران تا باقی است بآنها فخر خواهد کرد.

باری ارزیابی نتیجهٔ این جنك و عدهٔ لشکر طرفین طبق مدارك خارجی‌ها [۲] چنین است:

۱ ـ اعتمادالسلطنه در مطلع الشمس جلد سوم (ص ۲۶۲) از «مهماندوست» و از قلعه وبرج و بارو وحتی این جنگ بتفصیل بحث می کند.

۲ ـ میرزا مهدیخان نسبت باین مطلب ساکت است.

۱ـ اوتر [1] نیروی افغان را پنجاه هزار نفر بیان می کند .

۲ـ هانوی [2] ارتش ایران را بیست وپنجهزار نفرمی‌آورد .

۳ـ کوکل [3] تلفات افغانرا دوازده هزار نفر واز آن ایرانیان چهار هزارنفر ضبط کرده است .

ص۹۹، سطر ۱۰ : آهوان [عا هُ وٰ انْ] (اسم‌خاص). این‌ده درفرهنگ جغرافیایی ایران نیامده است [4] واعتماد السلطنه آنرا چنین ذکر می کند .

«از قوشه که بطرف سمنان‌حرکت کنند منزلگاه آهوان است، راه شش فرسخ واز مشرق بمغرب مایل بجنوب می‌باشد . دوفرسخ بآهوان مانده راه در میان کوههای پست می‌افتد ، در نیمفرسخی آهوان رضی‌آباد است وآن عبارت ازطویله ودکانی است که چشمهٔ آبی درپهلوی آن‌میباشد، آهوان سطحه‌ایست مستدیر که ازاطراف جبال وتلال بطور دائره بـرآن محیط شده و در سمت جنوب شرقی آن چند اثر ازعتیق و جدید موجود است، ازآنجمله رباطی معروف برباط انوشیروانی ...»

ص۹۹، سطر ۱۳ : تویه دار [توی دٰارْ] (اسم‌خاص) .این نام‌بی‌شك غلط است[5] وصحیح آن تویه دروار [توی دَ رْ وٰ ارْ] بامشخصات زیر می‌باشد :

نام یکی از دهستانهای بخش صیدآباد شهرستان‌دامغان است.این دهستان در قسمت شمال باختری صیدآباد وباختر دامغان واقع وهوای‌آن سرد و منطقه‌ای کـوهستانی و مـرکب از سه آبـادی: «تـویه»، «دروار» و «صح» است . (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلدسوم) .

---

۱ - Otter, ۲ _ Hanway ۳ - Cockell.

٤ـ معلوم نیست که چرا این نام در « فرهنگ جغرافیایی ایران» نیامده ، شاید بعلت آن باشدکه در آنجا فعلاً دهی نیست ، اما در اغلب سفرنامه‌های خراسان (نسخ خطی کتابخانهٔ ملی) از نقطه آهوان نام برده شده است .

٥ ـ زیرا با توجه بصدر و ذیل کـلام میرزا مهدیخان و دقت در مسیرحرکت نادر ورجوع به « فرهنگ جغرافیایی ایران » باین نام بر میخوریم نه نام دیگر .

ص۹۹، سطر ۱۸ : طیش [طَ یْ شْ] (مصدرثلاثی). سبك بودن‌عقل ، خفت عقل . ـ عدم ثبات . ـ خشم . (از منتهی الارب) .

ص۹۹، سطر ۲۲: چرخچی [چَ رْ خْ چی] (اسم). چرخچی‌ها مأمورین اطلاعـات بوده‌اند : تعیین اردوگاه و جایگاه لشکر دشمن و اطلاع از وضع دشمن و اکتشاف طرق محول بآن‌ها بوده است .(۱)

(از ترجمهٔ « تاریخ نادر شاه » تالیف کشمیش اف نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی شمارهٔ۱۶۲).

ص۱۰۰، سطر ۲ : ساوجبلاغ [ساوُجْ بُ لاُغْ] (اسم خاص) . نـاحیتی است بین تهران وقزوین بامشخصات زیر :

شمال : طالقان و کوههای فشند ؛ مشرق : ارنگه و غار؛ جنوب : شهریار ؛ مغرب : قزوین ؛

ساوجبلاغ را می‌توان بسه قسمت‌تقسیم کرد. قسمت‌شمالی‌عبارتست از دامنهٔ کـوههای طالقان وفشند ؛ قسمت وسطای آن دامنه وجلگه که از آبهای کوههای مزبور مشروب میشود. قسمت سوم کوههای «القادر» ورود «القادر» است که در جنوب واقع است .

(از جغرافیای سیاسی کیهان ص ۳۶۵) .

ص۱۰۰،سطر ۱۵ : سردره خوار [سَ رِ دَ رِ یِخارْ] (اسم خاص) . چون از « ایوان کی » دو فرسخی بطرف خوار طـی شود به سردره خوار میرسیم ، مسافت داخل « سردره خوار » یکفرسخ ونیم وفاصلهٔ انتهای «سردره‌خوار» تا قشلاق (گرمسار کنونی) نیز یك فرسخ و نیم است . ـ اعتماد السلطنه این‌محل را چنین ذکر می کند :

«از ایوان کی تانیم فرسخ بدهنه (سردره خوار) مانده ، زراعـات

۱ ـ در « تذکرهٔ شاه طهماسب اول » و « عالم‌آرای عباسی » زیاد باین نام بر می‌خوریم وبا مقایسه‌کارآنها درآن کتب با تعریفی که« کشمیش‌اف» کرده صحت قول« کشمیش‌اف» تأیید میشود .

ایوان کی دو سمت جاده بود، وخوب زراعتی است؛ از آنجا تا دهنهٔ سردره این نیم فرسخ کویر نمك بود ، در دهنهٔ سردره یك کاروانسرای سنگی و یك قراولخانهٔ کوچك چهار برجی قدیم مخروبه‌ای بود، که می گویندازبناهای سلطان سنجر است . . . وارد سردره که میشود دهنهٔ تنگ است متدرجاً وسعتی پیدا می کند تا اواسط درّه بازمضیق میشود تابجلگه خوار کوههای دو طرف خشك وشور وغالباً خاك است وجزجانور های موذیه چیزی ندارد درمیان سردره که وسیع میشودیك کاروانسرای مخروبه خیلی قدیم است. اول (سردره)آخر (ملك ورامین) و اول (ملك خوار) است . »

(از مطلع الشمس جلد سوم ص ۳۴۵) .

ص۱۰۱، سطر ۲ : خزیمه [خُ زَ یْ مَ] (اسم خاص). نام طایفه‌ای از اعرابست که در حدود سیستان و خراسان جنوبی می زیسته‌اند. امروز این طایفه از صورت ایلی و کوچ نشینی بیرون آمده و اسکان یافته‌اند . در جنگهای نادر و دوران هرج و مرج بعد ازنادر این‌طایفه مصدر سلحشوریهای زیادی شده‌اند .

به «مجمع التواریخ مرعشی» و«مجمل‌التواریخ گلستانه» و«تاریخ گیتی گشای نامی» رجوع شود .

ص۱۰۱، سطر ۳ : نخعی [نَ خَ عی] (اسم خاص). نام طایفه‌ای عرب است که در خراسان زندگی می کرده‌اند وازعبارت جهانگشا ومجمل‌التواریخ گلستانه و«مجمع‌التواریخ» مرعشی[۱] برمی‌آید که افراد این‌طایفه در رکاب نادر و دوران بعداز نادر دلاوریهای زیادی کرده‌اند .

ص۱۰۱، سطر ۳ : لاری [لاٰ ری] (اسم خاص) . این نام در اغلب نسخ جهانگشا

۱ ـ «جهانگشا» و «مجمل‌التواریخ» این طایفه را «نخعی» ذکر کرده‌اند ولی مجمع‌التواریخ «نخی» آورده‌است به صفحات ۱۱۲ و ۱۳۷ مجمع‌التواریخ رجوع کنید

چنین آمده و بی‌شك غلط وصحیح آن «لالوی» است و آن نام طایفه‌ای‌عرب است که در خراسان زیست می کرده‌اند.[۱]

ص۱۰۱، سطر ۷ : مدافع [مَ دافِ عْ] (جمع مدفع)[۲]. مدفع هرچیزی است که بدان دشمن را دفع کنند. ــ توپ.

(ازناظم الاطباء).

ص۱۰۲،سطر۴ : قهرود [قُ هْ رُ و دْ] (اسم‌خاص). نام یکی ازدهستانهای بخش قمصر شهرستان‌کاشان است. ـ این دهستان در حومهٔ قمصر واقع و ناحیتی کوهستانی وخوش‌آب وهواست. ــ قصبهٔ این‌دهستان‌بنام قهروداست که در ۱۲ کیلومتری‌جنوب‌باختری قمصرو بر سرراه‌کاروانروی‌قدیمی‌کاشان‌باصفهان قرار دارد.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد سوم).

ص۱۰۲، سطر ۵ : نطنز [نَ طَ نْ زْ] (اسم خاص). نام یکی از بخشهای‌شهرستان کاشان است که قصبهٔ آن بنام نطنز با مشخصات زیر می‌باشد: ناحیتی است واقع در ۳۲۶ کیلومتری طهران و ۷۵ کیلومتری جنوب خاوری کاشان و۷۱ کیلومتری باختر اردستان با مختصات جغرافیایی ذیل : طول شرقی : ۵۱ درجه و۵٤ دقیقه ، عرض شمالی : ۳۳ درجه و۳۱ دقیقه ، ارتفاع از سطح دریا ۱۳۷۲ متر ؛ این قصبه و مزارع مربوط بآن در دره خاوری کرکس کوه واقع و بسیار سرد سیراند.[۳]

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد سوم).

ص۱۰۲ ، سطر ۱۴ : مورچه خورت [موُرْچِ خُ رْ تْ] (اسم خاص). دهی است

۱ ــ اعراب مقیم خراسان سه طایفه‌اند : عرب نخعی (بقول «مجمع‌التواریخ» نخی) و عرب «لالوی» و «عرب زنگوئی». رجوع به مجمل‌التواریخ گلستانه شود.

۲ ــ مدافع صیغه منتهی‌الجموع است.

۳ ــ جغرافیای سیاسی کیهان حدودآنرا بدین‌ترتیب بیان می کند : شمال: کاشان؛ مشرق: کویر؛ مغرب: جوشقان؛ جنوب: مورچه‌خورت؛ حمدالله‌مستوفی می گوید حاکم نطنز «وشاق» نام داشته وبدین سبب قلعه آنجا را وشاق گویند.

ازدهستان برخوار[۱] شهرستان اصفهان، واقع در ۵۰ کیلومتری شمال اصفهان (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۱۰) و رجوع « به نصف جهان فی تعریف اصفهان » (نسخهٔ عکسی کتابخانهٔ ملی) شود.

ص۱۰۲، سطر ۲۰ : **باغ میران** [باغِ می رٰانْ] (اسم خاص). دهی است ازدهستان طرق رود بخش نطنز شهرستان کاشان، واقع در ۴۵ کیلومتری جنوب باختری نطنز و ۹ کیلومتری شوسهٔ نطنز باصفهان . ــ این ده دردامنهٔ کوهستان قرار دارد و آب وهوایش معتدل است .[۲]

(ازفرهنگ جغرافیایی ایران جلد سوم) .

ص۱۰۳، سطر ۴: **بحر محیط** [بَ حْ رِ مُ حی طْ] (ترکیب وصفی). اقیانوس ــ این ترکیب در نقشه‌های جغرافیایی برای « اقیانوس کبیر » علم شده است .

(از ناظم الاطباء) .

ص۱۰۳، سطر ۱۰ : **دبدبه** [دَ بْ دَ بَ] (اسم). آواز عظیم ، صدای دهل ، اظهارجاه وعظمت وشوکت، بزرگی.

(از ناظم الاطباء) .

ص۱۰۳، سطر ۱۱ : **خاکبیز** [خاکْ بی زْ] (اسم فاعل مرخم)[۳] غربال کننده خاک ، بیزندهٔ خاک ، کنایه از خاک پاشنده وخاک ریزنده است بجهت تحقیر طرف وخصم[٤]

ص۱۰۳، سطر ۲۱ : **ثعبان** [ثُ عْ بٰانْ] (اسم) . مار بزرگ دراز کلفت ، خواه نر باشد خواه ماده . اژدها . (از منتهی الارب) .

---

۱ ــ «جغرافیای سیاسی کیهان» اراضی برخوار را درمنطقه کویر ذکر کرده وقرای معروف آن را « مورچه‌خورت » و « گرگاب » آورده است . ــ حمدالله مستوفی برخوار را مرکب از سی‌و دو پاره دیه می‌آورد و دیه جز را از معظم قرای آن ذکر می‌کند (از نزهت‌القلوب)

۲ ــ این نام در بعضی از نسخ جهانگشا باغ میرمیران ضبط شده که بی‌شك غلط می‌باشد.

۳ ــ از نعتهایی است که گاه بجای منعوت خود می‌نشینند .

٤ ــ فرهنگ نفیسی(ناظم‌الاطباء) بنقل‌از«برهان‌قاطع» معانی زیررابرای این کلمه آورده‌است : کسی که خاک کوچه و بازار را جهت نفع خود جاروب کند و بیزد ، کسی که برای حصول مقصود بکارهای سخت و حرفتهای پست قیام نماید ، مردم دقیق‌النظر ، مردم باریك‌بین.

ص۱۰۴، **سطر ۵ : صمد** [صَ مَ دْ] (صفت مشبهه). مهتر ، سید ،آنکه در مهمات آهنگ وی کنند . ـ پاینده ـ رفیع ـ بی‌نیاز .

(از اقرب الموارد) .

ص۱۰۴، **سطر ۱۱ : چغانه** [چَ غانِ] (اسم) . نغمه ونوایی از موسیقی است.(۱)

(از ناظم الاطباء).

ص۱۰۴، **سطر ۱٦ : زبانیان** [زَ بانِ یا نْ] (اسم، مثنی) . دوستاره روشن بر دوشاخ برج عقرب وآن منزل شانزدهم از منازل ماه است .

(از ناظم الاطباء) .

ص۱۰۴، **سطر ۲۱ : راغ** [راغْ] (اسم). دامن کوه که بجانب صحرا باشد ، مرغزار سبز باشکوه . ـ عمارت ییلاقی .

(از ناظم الاطباء) .

ص۱۰۵ ، **سطر ۲۱ : سقرلات** [سَ قَ رْ لاتْ] (اسم). نوعی از جامهٔ پشمین که از فرنگ آورند ورنگ آن سرخ پر رنگ است .

(از ناظم الاطباء) .

ص۱۰٦، **سطر ۱۴ : بعداز آنکه‌خاك اصفهان بیمن قدوم‌میمنت لزوم همایون حکم سرمهٔ سلیمانی یافت :** ورود نادر باصفهان واخراج افغانان از آن شهر اهمیت نادر را بالا برد وبرای اولین‌بار بین نادر وخارجیان تماس بر قرارشد. کنسول‌فرانسه «شوالیه‌دو گاردان» (۲)، که بعداز برادرش مدت‌دو سال ونیم بود که در اصفهان توقف داشت، بخدمت نادر رسید ، و در کتاب خود شرح مفصلی از قیافه و طرز کار و روش حکومت نادر می‌آورد ، و نیز «ویلیام کوکل» کمیسر کمپانی‌انگلیسی‌هند شرقی‌و«جان گیکی» بخدمت

---

۱ ـ در «برهان قاطع» علاوه برمعنی فوق معانی زیر برای‌آن آمده است : نام سازیست که مطربان نوازند ، بعضی گویند ساز قانون است . چوبی شبیه بمشته حلاجی که یکسرآنرا بشکافندو چند جلاجل درآن تعبیه کنند و بدان اصول نگاهدارند ـ قصیدهٔ شعر راگویند ـ مردم کوشنده .

۲ ـ Chevalier de Gardane

نادر رسیدند و حتی نادر برای دلجویی آنها ابتدا قول و قراری برای رفع خسارت‌ازآنها بزمان افغانها داد که‌بعداً دراثر رقابت بین کمپانی«هلندی»و « هند شرقی » بین نادر و کمیسر کمپانی انگلیسی هند شرقی بهم خورد . غیر از اینها کشیشهای فرانسوی چندی نیز بخدمت نادر رسیدند . (۱)

ص۱۰۷، سطر ۷ : باجگاه [باجْ گاهْ] (اسم‌خاص) . این محل‌بطوردقیق معین‌نشد. بنا بــر قول یکــی از مطّلعان نام نقطه‌ای بوده در بیرون شهر اصفهان و منتهی الیه هــزار جــریب بــرسر راه کاروانیانی که باصفهان آمــد و رفت می‌کرده‌اند (۲) . العلم عندالله

ص۱۰۷، سطر۹ : درهشتم شهرجمادی الاولی وارد اصفهان : ورودشاه‌طهماسب باصفهان تاثیر عمیقی در او گذاشت . هانوی (۳) می گوید : چــون شاه طهماسب باصفهان آمد واز خرابی مفرطی که در زمان افغانها بــرسر شهر آمده‌بود اطلاع یافت ملول‌شد . خاصه وقتی که قصرپدررا چون لانه جغدی دید . ــ اوضمن گردش در کاخهای ویران، ناگاه زن پیری را دید که دست بگردن اوانداخت وشادی کنان خود را باو معرفی کرد. معلوم شد این زن مادر اوست که در دورهٔ تسلط افغانها بالباس کلفتی و در عین گمنامی خود را از شرآنها مصون‌داشته است .

ص۱۰۸، سطر۸ : طرح [طَ رْ حْ] (مصدر) . بدخویی کردن . (ازناظم الاطباء) . عصبانی شدن . قهر کردن .

ص ۱۰۹ ، سطر۲ : فراهان (٤) [فَ را هانْ] (اسم‌خاص) . نام یکی‌ازبلوکهای

---

۱ ــ برای اطلاع بیشتر به‌کتاب لکهارت متن انگلیسی‌آن مراجعه شود .

۲ ــ درسابق که قافله می‌خواست بداخل‌شهر واردشود دربیرون شهرباجی بجهت مال‌التجاره می‌پرداخت . نقطه‌ای که مأمورین وصول این‌باج درآنجا قرار داشتند بنام باجگاه مشهوربود ، در شیراز نیز نقطه‌ای بنام باجگاه در دو فرسخی شهر وبرسر راه‌کاروانیان وجود دارد.

3 - Hanway .

٤ ــ این نام فرهان نیز آمده است .

حاصلخیز اراك است که درشمال سلطان آباد واقع شده واز رود کوچکی موسوم به‌شهر آب‌مشروب‌میشود.قرای‌معروف‌آن«خسروان»و«ساروق»است.

(از جغرافیای سیاسی کیهان) وبه «فرهنگ جغرافیایی ایران» رجوع شود .

ص ۱۰۹ ، سطر ۳ : گلپایگان [گُ لْ پا یِ گا نْ] (اسم خاص) . یکی‌ازشهرهای مرکزی ایران است که ازشمال به کمره و ازمشرق به جوشقان وازمغرب بجاپلق وازجنوب به خونسارمحدود واراضی‌آن‌بیشترمسطح است . حمدالله مستوفی می گوید جربادقان (۱) (گلپایگان) ازاقلیم چهارم و طولش از جزایر خالدات « فه لب » وعرض ازخط استواء « لدم » وآب آن از رودی است که بقم می‌رود . یاقوت محل‌آنرا میان کرج واصفهان ومجاور همدان ذکر می کند .

به «جغرافیای سیاسی کیهان» و «نزهت‌القلوب» و «معجم‌البلدان» رجوع شود .

ص ۱۰۹ ، سطر ۹ : صورت نوعیه [صُ و رَ تِ نَ وْ عی یَ] (ترکیب وصفی). صورتی که مشخص نوع می شود . در کتاب « لغات و اصطلاحات فلسفی » ص ۱۷۰ چنین آمده است : صورت نوعیه امری است که موجب اختلاف اجسام میشود وبعبارت دیگر آنچه موجب اختلاف نوعی اجسام ومبدءِ آثار خارجی مختلف و مخصوص بهریك از انواع است صورت نوعیه می‌نامند و باعتبار اینکه «جسم طبیعی» بدان تمام میشود « کمال» می گویند وباعتبار تأثیر آن در غیر«قوت» می گویند و باعتبار مبدئیت آن برای افعال ذاتیه «طبیعت»می‌نامند و درهرحال صورت جسمیه مقوم جسم است .

۱ ــ مستوفی نام اصلی گلپایگان را «گلبادگان» می‌آورد ومی گوید این نام پس از تعریب جربادقان شده است . یاقوت می گوید اصل پارسی «جربادقان» کلمهٔ «گربادان» ، بوده است .

ص ۱۰۹ ، سطر ۱۶ : مشهد مادر سلیمان [مَ شْ هَ دِ ما دَ رْ سُ ل یْ ما نْ] (اسم خاص) . دهی است از دهستان مشهد مرغاب بخش زرقان‌شیراز، واقع در ۱۰۵ کیلومتری شمال خاوری زرقـان و ٤ کیلومتری شوسهٔ اصفهان . این ناحیه درجلگه واقع وآب وهوایش معتدل است .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد۷ ذیل‌کلمهٔ «مادرسلیمان»)

ص ۱۰۹ ، سطر ۱۹ : زرقان [زَرْقانْ] (اسم خاص) . درآثار عجم فرصت‌شیرازی این ناحیه چنین وصف شده است :

قصبه ایست میان مشرق و شمال‌شیراز، و چون از دروازهٔاصفهان، که در سمت شمال شرقی شیراز واقع است ، حرکت کنیم پس از پیمودن دو فرسنگ راه به « باجگاه » می رسیم و اگر از « باجگاه » سه‌فرسنگ دیگر پیش رویم بقصبهٔ زرقان خواهیم رسید . ایـن قصبه در دامنهٔ کوه بسیار مرتفعی واقع است ودرحدود دوهزار خانه دارد وتاکستان وانگورش معروفست . بربالای کوهی که این قصبه در دامنهٔ آن قرار دارد جلگه های وسیعی است کـه در بعضی از نقاط آن آثار ابنیه و عمارات قدیمی یافت میشود . قنات جمشیدی از نزدیك این قصبه می گذرد و ممری ازین قنات منشق شده کـه برروی آن طاقی زده اند که ارتفاع سقف وگشادگی و عرض‌آن بحدیست که دوسه سوار با نیزه می‌توانند ازآن عبور کنند . قبر سید عمادالدین نسیمی شیرازی (مقتول بسال ۸۳۷ هجری) بدانجاست .

برای اطلاع از وضع فعلـی آن به « فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۷ » رجوع شود .

ص ۱۱۰ ، سطر ۷ : اشرف با افاغنه بجانب شیراز دست فرار افراخت : تعـداد قشون اشرف در جنگ زرقان بیست هزار نفر ، و از بهترین سربازان افغانی بود ، اتفاقاً اشرف هم نهایت سعی خود را در این جنگ کرد منتها قدرت فرماندهی نادر و غرور سربازان ایرانی نقشهٔ او را در هم کوبید ،

وبدورهٔ اقتدار افغانها در جنوب ایران خاتمه داد .

به تاریخ نادرشاه لکهارت متن انگلیسی رجوع شود .

ص۱۱۰ ، سطر ۱۱ : عتبه [عَ تَ بَ] (اسم) . آستانهٔ در ، چوب بالایین در دربار شاهنشاهی .

(ازناظم‌الاطباء).

ص۱۱۱ ، سطر ۱۲ : ماسکه [ما سِ كَ] (اسم فاعل مونث) . نگاهداری کننده ، خودداری کننده .

(ازمنتهی‌الادب).

ص۱۱۱ ، سطر۱۳ : تفرس [تَ فَ رْ رُ سْ] (مصدرباب‌تفعل) . از روی علامت پی بچیزی بردن ، دریافت کردن بفراست وزیر کی .

(از منتهی‌الارب).

ص۱۱۱ ، سطر۲۰ : پل فسا [پُ لِ فَ سا] (اسم‌خاص). نام‌پلی‌است‌در۱۶ کیلومتری شیراز وجهرم میان اجوار وباباحاجی .

(از لغت‌نامهٔ دهخدا).

ص ۱۱۲ ، سطر۴ : میاچو [می‌یا چو] (اسم خاص) . این‌نام باین شکل‌وشکل «میاجیو» آمده‌است ، صحیح آن معلوم‌نشد[۱] زیرا چنانکه‌در ذیل‌ملاحظه می کنیم عبارت مرعشی که حاوی شرح حال اوست خود در ضبط این نام متشتت است. اینك شرح حال او بنابرنقل مرعشی :

«شخصی‌را که ازروی‌تعظیم‌وتکریم به«**میانجی**»مشهوربود که در صحبت بعضی ازمرتاضین و فقرای توران تحصیل بعضی از اشغال واوراد بر طریقهٔ فقرا نموده بود وپاس‌انفاس وحبس نفس‌ورزیده بود چنانکه دراواخر بهمین نام مشهور شده و نام اصلی او معلوم نبود در آن اوقات بـه محمود

۱ ـ روضة الصفا « میـان جیو » ضبط کرده و مرعشی « میان جـی » و « میانجیو » هر دو آورده است .

برخورده اورا معتقد خود ساخت و ببعضی ازاشغال واعمال فقراء اورامشغول گردانید لکن چون **میانجیو** این طریقه را از استادی کامل بنحوی که شاید وباید اخذ نکرده بود... اورا صفائی درباطن حاصل نبود...»

(از صفحهٔ ۵۲ مجمع‌التواریخ) .

ص ۱۱۲ ، سطر ۱۱ : این المفر [آیْ نَ لْ مَ فَ رْرْ] (جملهٔ استفهامی). گریزگاه کجاست ؟

ص ۱۱۲ ، سطر ۱۵ : فتراك [فِ تْ رَاكْ] (اسم) . تسمه ودوالی که ازپس‌وپیش زین اسب آویزند . (ازناظم الاطباء) .

ص ۱۱۳ ، سطر ۱۳ : رودخانهٔ لشنی [رُودْ خا نِ یِ لَ شْ نی] (اسم خاص) . نام رودخانه ایست که از ناحیهٔ « لشنی » فارس می گذرد. این‌ناحیه یورت ایل لشنی و دارای ٤١ قریه است ودر ٦٦ کیلومتری جنوب غربی شیراز قرار دارد.ـ شمالش به حومهٔ شیراز واردکان‌وممسنی، مشرقش به بلوك خواجه و سیاخ وحومهٔ شیراز و جنوب آن بفراشبند وجاره و مغرب‌آن به کازرون می‌رسد . درین ناحیه بواسطهٔ کوهستانهای بسیار چشمه و رود زیاد است و رودخانه لشنی از آنها تشکیل میشود .

ص ۱۱۴ ، سطر ۷ : شاهچراغ [شاهِ چِ رَاغْ] (اسم خاص). بقعه‌یکی از برادران حضرت‌رضا علیه‌السلام ـ بنام سید میراحمدبن‌موسی‌بن جعفرـ است که در زمان خلافت مأمون عباسی بین سالهای ۲۲۰ تا ۲۲۳ هجـری بشیراز آمد ودرآنجا وفات یافت ودرهمین مکان مدفون شد . گنبد و رواق‌آن در زمان اتابك ابوبکر ساخته شد و در زمان تاش خاتون مادر شاه ابواسحاق بسال ٧٤٥هجری‌قمری‌رواق‌و گنبدآن‌تعمیراساسی‌یافت. ضریح‌این بنای زیبا را فتحعلی‌شاه قاجار در سال ١٢٤٣ هجری قمری‌ساخته است .

(از کتاب جغرافیا و اسامی دهات و قراء کشور اداره آمارعمومی جلد دوم ذیل کلمهٔ شیراز)

ص۱۱۴ ، سطر۲۲ : ابتر [اَ بْ تَ رْ] (صفت‌مشبهه) . دم بریده ، بی‌جانشین . ـ مفلس . (از منتهی‌الارب) .

ص ۱۱۴ ، سطر۲۴ : چول [چو ُ لْ] (اسم) . بیابان وجای خالی از آدمی .

(ازناظم‌الاطباء) .

ص۱۱۵ ، سطر۷ : دشت ارژن [دَ شْ تْ اَ رْ ژَ نْ] (اسـم خـاص) . نام یکی از دهستانهای بخش کوه مره نودان شهرستان کازرون است کـه از شمال به ارتفاعات بن رود و کوه‌انار، وازشمال خاوری به پل معروف‌قره آغاج، و از جنوب باختری‌بارتفاعات کتل پیره زن، وازجنوب به ارتفاعات کوه مره ـ سرخی، واز باختربارتفاعات گاوکشك، و از خاور به کوههای پراشکفت محدود است . مرکز آن‌بنام دشت ارژن معروف و از توابع کوه‌مره‌نودان شهرستان کازرون می‌باشد کـه در ٦٢ کیلو متری جنوب خاوری نودان و کنارراه‌شوسهٔ شیراز بکازرون قرار دارد .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران‌جلد هفتم)،

ص۱۱۵ ، سطر ۷ : کازرون [کازِرو ُ نْ] (اسم خاص) . نام یکی از شهرستانهای هشتگانه استان هفتم کشور است بحدود زیر :

شمال وشمال باختری: شهرستان بهبهان؛ شمال‌خاوری : شهرستان شیراز؛ جنوب وجنوب‌باختری: شهرستان بوشهر؛ جنوب‌خاوری: شهرستان فیروزآباد .

شهرکازرون مرکز این شهرستان است. ـ سابقاً شهرشاپور، که در ۲۰ کیلومتری شمال باختری کازرون فعلی واقع است ، اهمیت داشت ولی بعداً آن شهر جای خود را باین شهر داد .

(ازفرهنگ‌جغرافیایی‌ایران‌جلد۷)وبه«فارسنامه ناصری» و«نزهت القلوب» و«معجم‌البلدان یاقوت» رجوع شود .

ص۱۱۵، سطر ۸ : باشت [باشْ تْ] (اسم خاص) . دهی است ازدهستان پشت کوه باشت و یابوئی بخش گچساران شهرستان بهبهان . این ده در ۵ کیلومتری شمال راه اتومبیل رو بهبهان بکازرون واقع و ناحیتی کوهستانی ومعتدل می باشد.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد۷) .

ص۱۱۵، سطر ۸ : شولستان [شوُ لِ سْ تاٰنْ] (اسم خاص) . ناحیتی است محدوداز شمال ومغرب ببلوك شش ناحیه و کوه گیلویه و از مشرق به اردکان واز جنوب ببلوك کازرون .

این منطقه از وقتی که بیورت الوار ممسنی تعلق یافته بنام «ممسنی» معروف شده است .

(از جغرافیای سیاسی کیهان ص۹۰) .

ص۱۱۵، سطر۱۷ : ینگچری [یَ نْ گِ چَ رِ ی] (اسم خاص) . این کلمه ترکی و بمعنی قشون جدید است.[۱] این قشون که دردولت عثمانی از زمان «اورخان» بوجود آمده دربین ترکها ، باسامی «اوجاقلو» و«موظفین» نیزشهرت داشته است.

(نقل از پاورقی ص۳٤ رحلهٔ منشی بغدادی).

ص۱۱۵، سطر ۲۰ : طنطنه [طَ نْ طَ نَ] (اسم) . آوازه ،کر و فر ، شوکت و جاه و جلال .

(از ناظم الاطباء) .

ص۱۱٦، سطر ۱۰ : رامهرمز [رٰ ا مْ هُ رْ مُ زْ] (اسم خاص) . نام یکی ازبخشهای اهواز است . این بخش ازشمال به باغ ملك و هفتگل وازخاور بشهرستان بهبهان واز جنوب بخرمشهر وازباختر ببخش مرکزی شهر اهوازمحدود است. قصبهٔ آن بنام رامهرمز اشتهار دارد که طول شرقی آن ٤۹ درجه و ۳۷ دقیقه وعرض شمالی آن۳۱ درجه و۱٦ دقیقه و۳۰ ثانیه می باشد .

(ازفرهنگ جغرافیایی ایران جلد ٦) .

۱ ـ « ینگ » و«ینگی» درترکی بمعنی «جدید» و « چری » بمعنی «قشون» است.

ص۱۱۶، سطر ۱۳ : مکلل [مُ کَ لْ لَ لْ] (اسم‌مفعول باب‌تفعیل). تاج وا کلیل‌بر سر نهاده . ـ ملمع . ـ درخشان .

(از ناظم الاطباء).

ص۱۱۶، سطر ۱۷ : مصاهرت [مُ صا هَ رَ تْ] (مصدرباب مفاعله). دامادی وقرابت وخویش یافتن .

(از منتهی الارب) .

ص۱۱۶، سطر۱۷ و۲۰ : «مخصوص شبستان‌آن جناب‌ساخته‌اند... درین وقت ... یکنفراز بنات مکرمات خاقان مغفوررا بجهت شاهزاده :

بوتکف می گوید دختر شاه سلطان حسین (۱) یعنی دختری کـه بوسیله میاصدیق وملازعفران ازشیراز به زرقان فرستاده‌شده‌بود، ومخصوص‌شبستان نادرگردید ابتداء زن شاهزادهٔ گرجی بنام داودام «Davdam» بود و از او پسری دوازده ساله داشت . خواهر او که دختردیگر شاه سلطان حسین‌بود و بزنی شاهزاده رضاقلی میرزا درآمد فاطمه سلطان بیگم نام‌داشت وبعدها در خراسان انتحار کرد (۲)

بتاریخچهٔ نادرشاه مینورسکی رجوع شود .

ص۱۱۶ ، سطر ۱۹ : بنات [بَ نا تْ] (جمع) . دختران، دوشیزگان .

(از اقرب الموارد) .

ص۱۱۶،سطر ۲۱ : حق السعی [حَ قْ قُ سْ سَ عْ یْ] (ترکیب اضافی) . مزد و پاداش زحمت .

(از ناظم الاطباء) .

ص ۱۱۷ ، سطر ۵ : بند رودخانهٔ شوشتر [بَ نْ دِ رُودْ خا نِ یِ شُو شْ تَ رْ] (ترکیب اضافی، اسم خاص). حمزه اصفهانی می گوید :

۱ ـ نام این دختر رضیه خانم بود .

۲ ـ علت انتحار این شاهزاده خانم بواسطهٔ آگاهی ازمرگ فجیع برادرخود (شاه طهماسب) وبرادر زاده هایش بدست میرغضب شاهزاده رضاقلی میرزا ، شوهراو، بود .

« در خوزستان رودهای بسیاریست که بزرگتر از همه رودخانهٔ دجیل است که از شوشتر می گذرد وچون شهرشوشتر در مکان بلندیقرار گرفته‌شاپور ذوالاکتاف برای آنکه آب این رودخانه را بشهر بیاورد نهری ساخته‌است که یکی ازعجایب عالم است این نهر یك میل طول دارد وهمه مسافت را باسنگهای‌تراشیده ونتراشیده، که‌باقلاب آهنی‌بهم متصل‌شده‌اند ، سنگفرش کرده ودرز آنها را باسرب گرفته وآب‌راجریان داده‌اند وبسیار کارشگفت آور است » .(۱)

ص۱۱۷ ، سطر ٦ : سادمسد [سادْ دِ مَ سَ دْ دْ] (ترکیب اضافی) (۲) قائمقام، نایب مناب، جانشین . (از اقرب الموارد) .

ص۱۱۷،سطر ۱۷ : کلك [كَ لَ كْ] (اسم). بسته های چند ازچوب ونی وعلف که برهم بندند ومشکی چند پرباد کرده برآن نصب کنند و بروی‌آن نشسته از آبهای عمیق عبور کنند .

(از ناظم الاطباء) .

ص۱۱۷ ، سطر ۲۲ : جنابذ [؟] (اسم خاص) . این نام باینصورت وصور «جنایدر» و «خایدر»درنسخ مختلف جهانگشا آمده که بی‌شك غلط وصحیح‌آن«جایدر» [جایْ دَرْ] با مشخصات زیراست (۳):

۱ ــ در«جغرافیای سیاسی کیهان» این بند بنام ترعه میان‌آب‌آمده که در مغرب شهر و در مقابل ارگ قرار دارد درکتاب « اسامی دهات و قراء اداره آمار » از نهرهای عظیمی که سابقاً از رودخانهٔ کرخه مجزا می‌شده و شهری را در ۲٦ کیلو متری شمالغربی شهر شوش کنونی مشروب می کرده است بحث شده .

۲ ــ اضافهٔ اسم فاعل به اسم مکان .

۳ ــ درجغرافیای لرستان نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ٤٨٤اين‌ناحيه چنين‌آمده است : جایدر در دامنه کوه مهله قرار دارد وپل‌کرد دختر که برروی رودخانهٔ کشکان‌زده شده دراین‌ناحیه می‌باشد . جایدر در بهار بسیار با روح ونضرت و تمام صحرایش پر از بابونه و ریاحین است . بقعه سید نعمت‌الله جزایری درنزدیکی پل کرد دختر قرار دارد وشاعری درتعریف‌آن چنین سروده :

سنگ می گردد زمرد دربهار جایدر همچو کشکان سلسبیلی‌در کنارجایدر.

بعضی ازطوایف حسنوند درآنجا بسر می‌برند .

دهی است ازدهستان بالاگریوه بخش ملاوی شهرستان خرم‌آباد، واقع در ۱۵ هزارگزی جنوب ملاوی و ۱۷ هزارگزی خاور راه شوسهٔ خرم‌آباد به اندیمشك. آب آن از رودخانهٔ کشکان و بقعهٔ سید نعمت‌الله جزایری درآنجا است.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۶) وبه«مرات البلدان» رجوع شود.

ص۱۱۸، سطر ۲ : متجنده [مُ تَ جَ نْ نِ دَ] (اسم فاعل از باب تفعل). سپاهی شونده، شاغل لشکری.

(از اقرب الموارد).

ص۱۱۸، سطر ۱۹ : سبای [سُ با یْ] (صفت). سوار جریده را گویند و «سبای سوار» و «سبه‌سوار» و «زبده‌سوار» هرسه مستعمل است یعنی سواری که مایحتاج خودرا مختصراً بفتراك بسته ومسلح ومکمل یراق میراند.

(ازحاشیهٔ‌تاریخ داغستان نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۲۳۶۸).

ص۱۱۹، سطر ۳ : نهاوند [نِ ها وَ نْ دْ] (اسم خاص). شهرستان‌نهاوند ازمشرق به «ملایر» وازمغرب به«هرسین» کرمانشاه و«کاکاوند» لرستان واز شمال‌به «تویسرکان» وازجنوب به«الشتر» و«دلفان» محدود است. خاك‌نهاوند بین‌دو رشته کوه موسوم به«گرو» و«اردیشان» است که بموازات‌هم یکی‌درجنوب غربی‌ودیگر درشمال‌شرقی‌قراردارد. سرچشمه‌اصلی‌رود گاماسب‌در کوههای این‌ناحیه واقع‌است واین‌رود پس‌ازمشروب کردن اراضی‌نهاوند به رودخانهٔ قره‌سومی‌ریزددر محل دوآب. ــ مرکزآن شهرنهاوند است که بسیارقدیمی و از شهرهایی‌است که تاریخ چندین‌هزار ساله دارد (۱) این شهر درجنوب ملایر واقع و بچهار بلوك تقسیم می‌شود:

الف : بلوك نهاوند باحومه؛ ب : بلوك علیا ؛ ج : بلوك سفلی ؛ د :

۱ ــ یاقوت حدود آن را در قبلی همدان و مسافت میان همدان و آن شهر را سه روز راه ذکر می کند.

بلوك خزل (۱) .

(از کتاب«اسامی‌دهات قراء اداره آمار» و«جغرافیای‌سیاسی کیهان»).

ص۱۱۹، سطر ۱۹ : معارك [مَ عارِكْ] (جمع منتهی‌الجموع) (۲) هنگامه ها ، غوغاها ، ازدحامها .

(از ناظم الاطباء) .

ص۱۲۰،سطر ۵ : خضاب [خِ ضاْ بْ] (اسم) . وسمه، حنا، گلگونه .

(از ناظم الاطباء) .

ص۱۲۰، سطر ۱۰ : مایعرف [مایُ عْ رَ فْ] (ماموصوله وصله،اسم مرکب) . همه دارایی .
(ازناظم الاطباء) .

ص۱۲۰، سطر۱۴ : خارا [خاْ رْاْ] (اسم) . نوعی از پارچه ابریشمی موجدار است.

(از ناظم الاطباءِ) وبه « نظام قاری » رجوع شود .

ص۱۲۰،سطر ۱۴ : تویسرکان [تُو یْ سَ رْ کاْنْ] (اسم‌خاص) . شهرتویسرکان در دامنهٔ جنوبی الوند واقع و مرکب از دوقصبه «توی» و «سرکان» است که تشکیل شهرمزبور را می‌دهند . تویسرکان از شهرهای قدیمی است ومقبره حبقوق (۳) پیغمبر یهودی در یك کیلو متری آن قرار دارد و مشهور است که او درزمان سلطنت «شلمن‌اثر» پادشاه آشور بایران دعوت شد و بتبلیغ دین کلیمی پرداخت و کتابی مشتمل بر سه جزء (٤) از او باقی است که کلیمیان آنرا محترم می‌دارند. ــ تویسرکان ازچهارناحیه تشکیل شده بنام های زیر :

الف : تویسرکان؛ ب : خرم‌رود؛ ج : کرزان‌رود؛ د : قلقل‌رود .

---

۱ ــ حمدالله مستوفی آن را از اقلیم چهارم باطول « فج یه » ازجزایر خالدات وعرض«لدك» ازخط استواء می‌آوردو می گوید آب آن از رودخانهٔ الوند است .

۲ ــ این کلمه جمع « معرکة » و « معرك » هردوآمده .

۳ ــ حبقوق [بفتح «حاء» و «باء»] تقریباً درهزار وپانصدسال‌بعد ازموسی بایران آمده است .

٤ ــ جزءِ سوم این کتاب، بنابرقول اهل‌فن،ازفصیح‌ترین وبلیغ‌ترین اثر ادبی باستان‌است

(از کتاب «اسامی دهات و قراء اداره آمار» و «جغرافیای سیاسی کیهان»).

ص۱۲۰، سطر ۱۹ : هشترود [هَ شْ تَ ـ یا ـ تَ رُوُدْ] (اسم‌خاص) . ناحیتی‌است به آذربایجان ، در مغرب گرمرود و دامنه های شرقی سهند . ـ این ناحیه از رودخانه های «قرانقو» و «آج دوجمش» ـ که از شعبات قزل اوزن‌می‌باشند ـ مشروب می‌شود ، و صاحب مراتع متعدد است . مرکز آن سراسکنداست که در کنار یکی از شعب قرانقو قرار دارد و دارای ۱۸٤ قریه است .

(از جغرافیای سیاسی کیهان ص۱۷۱) .

ص۱۲۱، سطر ۸ : سلیم النفس [سَ لی مُ نْ نَ فْ سْ] (ترکیب اضافی) . (۱) بی اذیت پاك نژاد .

(از ناظم الاطباء) .

ص۱۲۱، سطر ۱۱ : مخافت [مَ خا فَ تْ] (مصدر میمی). خوف ، ترس .

(از منتهی الارب) .

ص۱۲۱ ، سطر ۱۵ : عاکفان [عاکِ فانْ] (جمع، اسم) . عاکف بمعنی مقیم و معتکف است . کسی که برای عبادت در مسجد مقام کند .

(از ناظم الاطباء) .

ص ۱۲۱، سطر ۱۶: تحاشی [تَ حاشی] (مصدر بابت تفاعل). حاشا گفتن ، امتناع کردن . ـ منکر شدن .

(از اقرب الموارد) .

ص۱۲۲، سطر ۱ : زنگنه [زَ نْ گِ نِ] (اسم خاص) . نام ایل کردی است که در طالان دشت هلیلان (۲) مسکن دارند .

(از جغرافیای سیاسی کیهان).

ص۱۲۲، سطر ۱ : کلهر [کَ لْ هُ رْ] (اسم خاص) . نام یکی از ایل های کرد است

---

۱ ـ اضافهٔ صفت مشبهه به معمول .

۲ ـ نقطه‌ایست دراستان‌پنجم فعلی و در مغرب ماهیدشت .

که درناحیه ماهیدشت وهارون‌آباد و فیروزآباد ییلاق دارند[۱] این ایل بسیار سلحشور و در تاریخ ایران نقش مهم ایفاء کرده است.

(از «جغرافیای سیاسی کیهان» و «تعلیقه برتذکرة الملوك») .

ص۱۲۲، سطر ۳ : منقلای [مَ نْ قَ لاٰیْ] (اسم) . مقدمة‌الجیش، پیشرولشکر . ـ پیشگاه[۲]

(از ناظم الاطباء) .

ص۱۲۲، سطر۷ : لمعان [لَ مَ عاٰنْ] (مصدر) . درخشیدن ، روشن شدن .

(از اقرب الموارد) .

ص۱۲۲، سطر ۷ : اسدآباد [اَ سَ دْ عاباٰدْ] (اسم‌خاص). نام یکی‌ازبخشهای‌چهارگانه شهرستان همدانست. ـ این‌بخش درجنوب باختری شهرستان همدان واقع ومحدود است‌ازشمال‌ببخش‌قروه ازشهرستان سنندج وازشمال‌خاوری ببخش بهار شهرستان همدان واز جنوب خاوری به‌شهرستان تویسرکان و ازجنوب ببخش کنگاور شهرستان کرمانشاهان واز طرف باخترببخش‌سنقر وکلیائی شهرستان کرمانشاهان .

(ازفرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۵) .

ص۱۲۲،سطر۱۶ : یراق [یَ رٰا قْ] (اسم). سلاح. ساز. سامان. پوشاك. آلت‌وابزار.

(از ناظم الاطباء) .

---

۱ ـ مینورسکی‌یورت این‌ایل‌را بین‌ماهیدشت ومندلی می‌آورد ومی‌گوید به‌سه شعبه تقسیم می‌شده‌اند ودر « پلنگان » و « درتنگ » و « ماهیدشت » سکنی داشته‌اند . کیهان مرکزاین ایل را کیلان غرب ویورت آنهارا «شیان» ، «بره شمین» ، قلعه شاهین دبر می‌آورد . بصفحه۶۲جغرافیای سیاسی کیهان رجوع شود . ـ امـا مشخصات جغرافیایی ماهیدشت و هارون‌آباد و فیروزآباد : این نقاط در ناحیه ای واقع اند کـه از شمال به «روان‌سر» و از مشرق به « کرمانشاه » و از جنوب به «لرستان» وازمغرب به« کرند» محدود است .

طوایف متعلق بایـل کلهر بدینقرارند : خالدی ، شیانی ، سیاسیا ، کاظم خانی ، تلش ، خمان ، کرگا ، کله پا ، قوچمی، هارون‌آبادی، منصوری ، کله جوب ، الوندی ، شوان، ماهیدشتی، بداغ بیگی ، زینل خانی ، شاهینی ، موش گیر ، کمره .

۲ ـ این کلمه بصورت «منغلای» نیزضبط شده است.

ص۱۲۲، سطر ۱۸ : ترجمان [تَ رْ جُ مانْ] (اسم) . جریمه ، تاوان(۱)

ص ۱۲۲ ، سطر ۱۹ : دره جزین [دَ رْ رِ جَ زِ یْ نْ] (اسم خاص) . این‌ده از توابع همدان است(۲) و بدهستانهای دره جزین‌علیا وسفلی تقسیم میشود که حدود کل آن بدینقرار است : شمال : کوههای خرقان؛ جنوب : حاجیلو ؛ مشرق: پیشخور ؛ مغرب : دهستان سرد رود ؛ این دهستان مرکب از ۸۵ دهکده است که ۱۶ قریهٔ آن کوهستانی وسردسیر و۶۹ قریهٔ آن درجلگه واقع و معتدل است. مرکز آن رزن‌است که در کنار جادهٔ قزوین به‌همدان قرار دارد .

(از کتاب جغرافیا واسامی‌دهات وقراء اداره‌آمار).

ص۱۲۳ ، سطر ۱ : کوکلان [کوُ كْ لانْ] (اسم‌خاص) . نام تیره‌ای ازترکمنهای مقیم صحرای ترکمن‌است. ـ یورت این‌ایل ازشمال به رود اترك وازمغرب به بحرخزر و از مشرق به‌کوه قوچان و از جنوب به رود گرگان محدود است . ترکمنهای کوکلان بیست و هفت تیره اند و تیره‌های مهم آن : قرابی خان ، آی درویش وتسمیك می‌باشند.

(از جغرافیای سیاسی کیهان)

ص ۱۲۳ ، سطر ۷ : غدار [غَ دْ دار] (صفت ، صیغه مبالغه) . مکّار، حیله‌گر، خائن ، فریبنده .

(از اقرب الموارد) .

ص ۱۲۳ ، سطر ۸ : تهاون [تَ ها وُنْ] (مصدر باب تفاعل) . غفلت ، اهمال ،

۱ ـ این لغت درفرهنگها یافت نشد ولی صاحب عالم‌آرای عباسی‌این کلمه را زیاد استعمال کرده واز مرادفهایش معنی « جریمه » فهمیده می‌شود :

« ... تا موازی ده هزار تومان جریمه و ترجمان بازیافت شده تنخواه مواجب و مرسومات قورچیان وملازمان درگاه شد . » (ازعالم‌آرای عباسی صفحهٔ ۵۰۳ چاپ دوم) . آقای دکترمعین این لغت را مصحف « ترزبان » می‌دانند .

۲ ـ حمدالله مستوفی آن را « درگزین » می‌آورد ومی‌گوید « درقبل دهی بوده از ناحیت اعلم و امروز قصبه ایست » .

سهل انگاری .

(از منتهی‌الارب) .

ص۱۲۳، سطر۸: مورث[موُرِثْ] (اسم فاعل باب افعال) موجب ، باعث ، مسبب .

(از ناظم الاطباء) .

ص ۱۲۳ ، سطر ۲۰ : تهزیز [تَ هْ زِی زْ] (مصدر باب تفعیل) ، جنبانیدن .

(از اقرب الموارد) .

ص ۱۲۴ ، سطر ۱۱: قتل اشرف افغان : سرجان ملکم می‌گوید : اشرف پس از سرگردانی بسیار، دربیابان بپسرعبدالله‌خان بلوچ بنام ابراهیم‌خان برخورد واوسر اشرف رااز تن جدا کرد. ــ لکهارت می‌گوید «مارتین‌فرنچ» نماینده کمپانی هند شرقی در گزارشی که بین نهم وبیستم سپتامبر ۱۷۳۰ میلادی برای اداره مرکزی کمپانی درلندن می‌فرستد می‌نویسد یك تن افغانی بنام محمد خان که سابقاً رئیس تشریفات اشرف بوده است به بصره آمده و نقل میکند که درحوالی قندهارناگهان بقوای حسین قندهاری برخورده‌اند و آنان اشرف را بهلاکت رسانده‌اند و او (محمد خان) توانسته است از کرانهٔ بلوچستان فرار کند وبا کشتی از راه مسقط ببصره آید .

ص ۱۲۴ ، سطر ۱۳ : لار [لارْ] (اسم خاص) . ناحیهٔ لاردرفارس واقع وحدودش بدینقرار است :

شمال : داراب و جهرم ؛ جنوب : بندر لنگه ؛ مشرق : بندر عباس ؛ مغرب : دهستان علامرودشت و دهستان قیر و کازرین ؛ ــ مرکز آن شهرستان لار است که برسرراه‌شوسهٔ شیراز به‌لنگه قرار دارد [1] فاصله آن از شیراز ۳۶۶ کیلومتر واز بندر لنگه ۳۰۶ کیلومتر وازبندرعباسی ۳۵۹ کیلومتر است . در مغرب لار در کوه «اژدها پیکر» خرابه‌های قلعهٔ «اژدها پیکر» واقع ودرشمال غربی شهردر دامنکوه‌محلی است‌موسوم بقدمگاه که

۱ ـ حمدالله مستوفی آن را نزدیك کنار دریا با مردمی تاجرپیشه معرفی می کند .

از ابنیه قدیمی است .

به کتاب « اسامی دهات و قراء اداره آمار» و « جغرافیای سیاسی کیهان » رجوع شود .

ص ۱۲۴ ، سطر ۱۶ : بم [بَ مْ] (اسم خاص) . یکی از ولایات کرمان است که از مشرق به کویر واز شمال به ساردویه وجبال بارز و از مغرب به جیرفت و اسفندقه واز جنوب به نرماشیر محدوداست. مرکز آن بم نام دارد که در دویست کیلومتری جنوب شرقی کرمان قرار دارد . این شهر از نظر نظامی همیشه مهم بوده ودر زمانی که آغا محمدخان به بم رسید اهالی آنجا را قتل عام کرد . رود بم از وسط این شهر می گذرد .

(ازجغرافیای سیاسی کیهان).

ص ۱۲۴ ، سطر ۱۶ : نرماشیر [نَ رْ ما شی رْ] (اسم خاص). نام یکی ازشهرهای کرمان است بحدود زیر :

شمال: بم ؛ مشرق: کویر ؛ جنوب : بلوچستان ؛ مغرب: جیرفت ؛ هوایش از بم گرمتر وهنگام ظهراز کوههای اطراف بادی می‌وزد که معروف به « کوه باد » است . بتابستان‌ها این باد بیشتر از جانب شمال می‌وزد.

(از جغرافیای سیاسی کیهان).

ص ۱۲۴ ، سطر ۱۹ : هیرمند [هی رْ مَ نْ دْ] (اسم خاص). رودیست بطول ۱۱۰۰ کیلومتر که در ۶۰ کیلومتری کابل از کوه بابا سرچشمه می گیرد. این روداز طویلترین رودهای بین سند وفرات است که راه تاریخی بامیان وپیشاور بفاصله ۲۰ کیلومتری سرچشمه آن قراردارد. شعبه مهم آن بنام ارغنداب است(۱).

۱ ـ حمدالله مستوفی آرد : «آب هیرمند که آن راآب زره خوانند ازجبال غور برمی‌خیزد وبر ولایت بست می گذرد و چند نهر ، که یك گذار اسب بدشواری دهد ، ازو برمی گیرند ولایات بسیار برآن مزروع می کنند چون بسیستان میرسدآن ولایت را سقی کرده فواضلش در بحیرهٔ زره می ریزد طول این رود صد و سی و پنج فرسنگ باشد . » (از نزهت القلوب) . رجوع به « قاموس جغرافیایی افغانستان » و «سرزمینهای خلافت شرقی» شود .

(ازجغرافیای طبیعی کیهان).

ص۱۲۴ ، سطر۲۱ : لکی [لَ کی] (اسم خاص) . نام یکی از قـراء « گرمسیر » افغانستان است و مزار صالح‌جان درین قریه قرار دارد.

به « قاموس جغرافیایی افغانستان » ذیل « گرمسیر » رجوع شود .

ص۱۲۴ ، سطر ۲۱ : گرمسیر [گَ رْم سی رْ] (اسم خاص) . نام ناحیتی است بافغانستان ازتوابع گرشك که تخمیناً بین٦٤ و٦٦ درجه و٨ و٥٥ دقیقه و ١٢ و٤٨ ثانیه طول شرقی و٢٩ و٣١ درجه و٢٣ و٢٦ دقیقه و١٢ثانیه عرض شمالی‌قراردارد، بحدود زیر :

جنوب : خط سرحدی بلوچستان ؛ شرق : قلعه‌بست ؛ شمال: گرشك ریگستان ودشتهای مار گوی ؛ غرب : قریه رودبار چهاربرجك چخانسوز .

گرمسیر را قرای چندی است که از آنجمله‌اند :قریهٔ نهالان ، قریهٔ هزار جفت ، قریهٔ ده زکریا ، قریهٔ لکی ، قـریهٔ سفار و چند قریهٔ دیگر .

به « قاموس جغرافیایی افغانستان جلد سوم » رجوع شود .

ص ۱۲۵، سطر۲ : زردکوه [زَرْدْکوُ هْ] (اسم خاص) . نام کوه کوچکی است درنزدیکی شورابك از توابع گرشك افغانستان .

ص۱۲۵ ، سطر ۳ : شورابك [شوْرعابَ كْ] (اسم خاص) . قریه ایست درجانب غربی گرشك وبفاصله ٢١ کیلومتری آن که بین ٦٤ درجه و ٢٠ دقیقه و ٤٢ ثانیه طول شرقی و ٣١ درجه و ٥٠ دقیقه و١٣ ثانیه عرض شمالی قرار دارد .(١) (از« قاموس جغرافیایی افغانستان جلد سوم»).

ص ۱۲۵ ، سطر۱۵ : راز [را زْ] (اسم خاص) . درنسخ جهانگشای مورد ارجاع حقیراین‌نام چنین‌آمده که بی‌شك غلط و صحیح‌آن « رار »(٢) با مختصات زیر است :

١ ـ درنواحی اطراف قندهار دهی بنام شورابك وجود دارد که مختصات جغرافیایی آن در همین تعلیقات آمده است.

٢ ـ دربین اهالی به «لار» معروف است .(از کتاب « نصف جهان فی‌تعریف اصفهان »)

ناحیتی است از توابع اصفهان وحاوی قسمت شرقی چهار محال که ازجنوب بشیراز و از شمال به فریدن واز شرق باصفهان وازغرب به‌مزدج محدود است و به «رارعلیا» و «رارسفلی» تقسیم میشود رارسفلی آبادتروقراء «سامان» و «چاله شتر» و «ده کرد» از آبادیهای آنست.

به «تعلیقهٔ مینورسکی برتذکرة الملوك» و «تاریخ بختیاری سرداراسعد چاپ سنگی» و «نصف جهان فی تعریف اصفهان» (نسخهٔ عکسی کتابخانهٔ ملی) رجوع شود.

ص ۱۲۵، سطر ۱۵: مزاج [؟]، این نام غلط و صحیحش «مزدج» با مختصات زیر است:

ناحیتی است واقع در جانب غربی «رار» و جنوب «فریدن» و شمال «رارو کیار» از توابع چهار محال اصفهان.

از «تعلیقه مینورسکی برتذکرة الملوك» ص ۲۰۲ ورجوع به «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد ۱۰ و (نصف جهان ...» شود.

ص ۱۲۵؛ سطر ۲۰: حرز [حِ رْ زْ] (اسم) تعویذ. ج: احراز.

(از ناظم‌الاطباء).

ص ۱۲۵، سطر ۲۰: تعویذ [تَ عْ وی ذْ] (اسم) (۱)، دعاهایی که جهت دفع بلا در گلووبازو بندند. (از ناظم‌الاطباء).

ص ۱۳۶، سطر ۵: دمدم [دُ مْ دُ مْ] (اسم خاص). نام قلعتی بوده بجنوب ارومیه (۲) که یورت اصلی طایفهٔ افشار در آنجا قرار داشته

۱ - این کلمه وکلمهٔ حرز در اصل مصدرند ولی در فارسی بصورت اسم استعمال می‌شوند.

۲ - «روضة الصفا» محل آن را بین «میاندواب و مراغه» و آقای فلسفی در «کتاب زندگانی شاه عباس اول» جلد دوم (صفحهٔ ۴۰۰) در سه فرسنگی شهر ارومیه می‌آورند. برای اطلاع از وضع و ساختمان این قلعه ذیلا قول اسکندر بیك ترکمان را می‌آوریم: «قلعهٔ مذکور بربالای کوه بلندی ازسنگ یك پارچه طولانی کم عرض واقع شده که سطح آن گاو دنبال است دوطرف آن که شمالی وجنوبی است درهٔ عمیقی است که ازپائین به‌بالا جزبانردبان خیال

(از تاریخچهٔ نادرشاه مینورسکی صفحهٔ ۳۰) .

ص ۱۲٦ ، سطر ۷ : صفاخانه [صَ فا خاْنِ] (اسم خاص) . دهی است ازدهستان گوی‌آغاج بخش شاهین دژشهرستان مراغه، واقع در۳۱ کیلومتری‌جنوب خاوری شاهین دژ و۵ر۸ کیلومتری جنوب راه ارابه‌رو شاهین دژ به تکاب. این‌ده کوهستانی و آب وهوایش معتدل است.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ٤) .

ص۱۲٦، سطر ۹ : میاندواب [میاْن دُعابْ] (اسم خاص) . نام یکی از بخشهای شهرستان مراغه است، که در جنوب باختری مراغه و کنار دریاچهٔرضائیه واقع شده و هوایش در قسمت خاوری بخش معتدل ودرقسمت‌باختری کنار دریاچه گرم است با حدود زیر :

← نتوان رفت وازغایت ارتفاع محتاج بحصار نبوده وحصار نکرده از دوطرف دیگر که عرض قلعه است شرقی آن در بلندی است که بجبال اتصال دارد و حصاری مضبوط مرتفع مع بروج عالی ساخته یك دروازه دارد غربی‌آن که بزمین نزدیکتر است وحصاراستوار ترتیب داده یك دروازه درجانب‌جنوبی حصار دوم قرار داده‌اند که از دروازه تا روی زمین راهی است در میان سنگ در نهایت تنگی که عبور یك سوارازآنجا بغایت دشوار است وسیبه پیش‌بردن بجز دوطرف که شرقی وغربی باشد میسر نیست ودر جانب شرقی ازپای حصار تا یك تیر پرتاب سنگ یك لخت است که از نقب زدن وجسر کندن مصون ودرمنتهای‌آن برروی سنگ کنار دره ازخوف نقب وممانعت نقبچیان برجی عظیم در غایت ارتفاع اساس نهاده‌اند که فی‌الحقیقه‌آن هم قلعه چه ایست که باصل قلعه اتصال یافته و تاآن برج بدست درنیاید محال است که سیبه بپای قلعه توان برد وآب قلعه ازحوض بزرگی است که به آب باران پرمی‌شود اما درمیان دره جانب شمالی حریم قلعه چشمه‌ایست که آب قلیلی داده وامیر خان تنقیه آن چشمه کرده برسرآن حوض فراخور آب ساخته که از اول شب تاصبح پر می‌شود و یك روز شرب خواص‌اهل قلعه راکفایت می کند و برروی حوض گنبدی ساخته پشت‌آن را بزمین هموار کرده اند که ازنظر بیرونیان پوشیده و پنهانست وآن را « سولق » می‌نامند وبجهت محافظت حوض خانه وآب بردن برجی‌درجنب دیوار قلعه واقع شده وباصل قلعه متصل گشته درجانب‌جنوبی یخدانی درجنب قلعه ترتیب داده اند که در زمستان به یخ وبرف پرمی کنند وحوض از زیرآب‌آن ساخته شده‌که هرچه درتابستان و شدت‌گرما از یخ وبرف آب شود درحوض جمع شده در هنگام قلت آب وگرما بکارآید واین یخبندان را نیز قلعه چه کرده تیرانداز و تفنگ انداز بقاعده مقرر گذاشته‌کمال استحکام داده‌اند وآن را بوزلق وقارلق نیز گویند وراه‌آن نیز، بدستور راه سولق، بر بیرونیان مخفی‌است . » (ازعالم‌آرای عباسی‌چاپ دوم صفحهٔ های ۷۹٦و۷۹۷).

شمال : دهستان گاودول شهرستان مراغه؛ جنوب:رودخانهٔسیمین رود (تاتائو) ودهستان شهرویران مهاباد؛ خاور : رودخانهٔ زرینه رود؛ باختر: دریاچهٔ رضائیه. قصبهٔمرکزیاین بخش بنام میاندواب است بامشخصات زیر:

شهریست واقـع در ٥٦ کیلومتری شمال خـاوری مهابـاد و٤٠ کیلومتری شمال بوکان و٥٥ کیلومتری جنوب باختری مـراغه و ١٨٧ کیلومتری جنوب باختریتبریز. ـ بطول شرقی٤٦ درجه و٦ دقیقه و عرض شمالی ٣٦ درجه و٥٨ دقیقه و٢٠ ثانیه .

(از فرهنگجغرافیایی ایران جلد ٤).

ص١٢٦، سطر ١٣ : قزل اوزن [قِ زِ لْ اَ وْ زَ نْ] (اسم خاص). نام رودیست که از چهل چشمهٔ کردستان سرچشمه می گیرد،وپس‌ازعبور از گروس‌وپیوستن برودهای دیگر با رودخانهٔ شاهرود ـ که ازطالقان سرچشمه می گیردوطارم سفلی‌را مشروب می کند ـ در نقطه‌ایقبل ازمنجیل پیوسته وبنام سفید رود بسمت شمال‌شرقی جریان‌می‌یابد، ودرحسن کیاده بدریای خزر می‌ریزد.(١)

(از جغرافیایطبیعی کیهان ص٦٨).

ص١٢٦، سطر ٢٠ : ساوجبلاغ مکری [سا وُ جْ بُ لاٰ غِ مُ کْ ر ی] (اسم خاص) . ناحیه ایست بجنوب کردستان کهاز مشرق به صاین قلعه وافشارمتصل است. مساحت آن درحدودسیزده‌هزار کیلومتر مربع‌وساکنین آن‌ازطوایف کردهای مکری‌اند. آنها بزمستان در دههای آن ناحیه ساکن‌میشوند و در تابستان‌به ییلاق میروند .(٢) (ازجغرافیای سیاسی کیهان‌ص١٧٦)

ص١٢٦، سطر ٢٠ : دهخوارقان [دِ هْ خارِ قاٰ نْ](اسم‌خاص).نام یکی‌ازبخشهای چهارگانه شهرستان تبریز است بامشخصات زیر :

---

١ ـ حمدالله مستوفی می گوید مغولان سفید رود را « هولان مولان » ـ بنابر نقل لسترنج «اولان مولان» ـ یعنی رود سرخ می گفته‌اندکه بترکی « قزل اوزن » میشود .

٢ ـ دراثرتغییر نام این ناحیه امروز به «مهاباد» معروف ودر «فرهنگ جغرافیایی ایران» بتفصیل شرح داده شده است .

شمال : بخش اسکو ؛ جنوب : دهستان سراجوشیر؛ باختر: بخش اسکو؛ خاور : دریاچهٔ رضائیه ؛ مرکز این بخش بنام دهخوارقان است که در ۵۱ کیلومتری جنوب باختری تبریزوبرسرراه شوسهٔ مراغه تبریز قرار دارد بمختصات جغرافیایی زیر :

طول شرقی:۴۸درجه و۸۵دقیقه و۲۹ ثانیه، عرض‌شمالی:۳۷ درجه و۳۶ دقیقه‌و۱۵ ثانیه .

(ازفرهنگ‌جغرافیایی‌ایران‌جلد ۴).

ص۱۲۷، سطر ۴ : کوه سرخاب [کوُهِ سُرْخاب] (اسم خاص). (۱) نام کوهی است بمشرق شهرتبریز. ـ یك طرف آبادی شهر تبریز باین کوه وصل است. (از مرآت البلدان)جلد اول ذیل کلمهٔ تبریز .

ص۱۲۷، سطر ۱۳ : صوفیان [صوُفیانْ] (اسم خاص). نام یکی از دهستانهای پنجگانهٔ بخش شبستر شهرستان تبریز است باحدود زیر :

شمال : بخش زنوز؛جنوب: بخش‌اسکو؛ خاور : شهرستان‌تبریز.ـ آب‌وهوای‌این‌ناحیه‌معتدل‌وقصبهٔ‌مرکزی آن نیزبنام‌صوفیان‌است که در۲۶ کیلومتری‌خاور شبستر و۳۳ کیلومتری شمال خاوری تبریز قرار دارد .

(ازفرهنگ‌جغرافیایی ایران جلد ۴).

ص۱۲۷،سطر ۲۱ : کوه‌خواجه مرجان [کوُهِ خاجِ مَرْجانْ] (اسم خاص) . نام کوهی‌است‌در حدودشانزده کیلومتری شمال باختری تبریز که دهکدهٔ خواجه مرجان (۲) در دامنه آن واقع است .

ص۱۲۸، سطر ۳ : ودامن کوه سرخاب را از تیغ الماس گون : این‌عبارت‌غلط

۱ ـسرخاب نام یکی از محلات تبریز نیزمی‌باشد . ـ مقبرةالشعراء دردامنه این کوه واقع است . رجوع به « تذکرهٔ ملاحشری » معروف به « روضهٔ اطهار » شود .

۲ ـ این دهکده در ۱۲ کیلومتری جنوب خاوری شبستر و ۲ کیلومتری شوسهٔ و راه آهن تبریز به مرند در ناحیتی کوهستانی و سردسیر قرار دارد .

رجوع بجلد سوم « فرهنگ جغرافیایی ایران » شود

وصحیح آن« کوه‌خواجه‌مرجان»است. زیرا« کوه سرخاب» در مشرق تبریز واقع و با محل عملیات که درشمال غربی تبریز بوده مناسبتی ندارد.

ص۱۸۲؛ سطر ۸ : سهیلان [سُ هَ یْ لاْنْ] (اسم خاص). این‌کلمه اسم غیر عامیانه قریهٔ«ساوالان»است (۱) که‌طبق«قول‌فرهنگ‌جغرافیایی ایران»مشخصات آن بدینقرار می‌باشد:

دهی است از دهستان صوفیان بخش شبستر شهرستان‌تبریز، واقع در ۱۷ کیلومتری جنوب خاوری شبستر و۲ کیلومتری شوسهٔ‌تبریز ومرند ویك کیلومتری‌راه‌آهن‌جلفا. ـ این‌ناحیه درجلگه قراردارد وآب وهوایش معتدل‌است.

ص۱۲۸، سطر ۱۲ : مردم چشم [مَ رْ دُ مِ چَ شْ مْ] (ترکیب اضافی). سیاهی چشم وحدقه که‌آنرا«تارا» نیز می‌گویند.

(از ناظم الاطباء).

ص۱۲۸،سطر ۱۲ : اطاله نظر [اِ طاْ لَ یِ نَ ظَ رْ] (ترکیب اضافی)، (۲) نظر طولانی انداختن، نظر انداختن، چشم چرانی کردن.

(از اقرب الموارد).

ص۱۲۹، سطر ۸ : خبر خلع سلطان احمد خان وجلوس سلطان محمود خان:

چون سلاطین عثمانی با سلاطین صفوی وبعدازصفوی چه‌ازطریق جنگ و چه‌ازراه صلح درتماس بوده‌اند. اینك شرح مختصری ازنخستین خدیوآنها تا آخرین سلطانشان در زیر آورده می‌شود:

۱ـ **عثمان‌اول.** (ملقب‌بغازی) ـ پسرطغرل پادشاه خوارزم ـ تولد ۶۵۸ ه. ق ـ جلوس۶۹۹ ه. ق ـ مرگ۷۲۷ ه. ق.

---

۱ ـ این نام در سفرنامه‌های: « شاردن »، « تاورنیه » و« ملکم » و« فلاندن »وجغرافیاهای قدیم و جدید یافت نشد. خوشبختانه تاریخ تبریزآقای مینورسکی گره ازکار گشود وچنانکه در صفحهٔ ۶۱ این تاریخ (ترجمهٔ فارسی) آمده « سهیلان » نام غیر عامیانه « ساوالان » است که نام عامیانه دیگرش « سنخ کوپر» است.

۲ ـ اضافهٔ مصدر بمفعول.

۲ـ **اورخان** . (مخفف ارغون خان) ـ پسر دوم عثمان اول ـ موسس ینگچریها ـ مرگ ۷۶۲ هـ . ق.

۳ـ **سلطان مراد اول** . پسر دوم اورخان ـ مقتول بدست یکی از اهالی بسال ۷۹۲هـ . ق .

۴ـ **بایزید اول** . (ملقب بایلدرم)ـ پسر سلطان مراد اول ـ اسیر امیر تیمور ـ در حین اسارت در آق شهر جانداد .

۵ـ **سلطان سلیمان اول** . بدست برادرخود **موسی** بسال ۸۱۳هـ.ق. خلع و خفه شد .

۶ـ **سلطان محمد اول** . در ۸۱۶هـ . ق بر تخت نشست ـ **موسی** را از سلطنت بر کنار کرد ـ در ۸۲۲هـ . ق. در گذشت.

۷ـ **سلطان مراد دوم** . دوبار از سلطنت استعفا کرد ـ در دورهٔ سوم سلطنت بفجاة بسال ۸۵۵هـ . ق. در گذشت .

۸ـ **سلطان محمد دوم** ـ (ملقب بفاتح)ـ در ۸۵۵هـ.ق. قسطنطنیه را فتح ـ در ۸۸۶ هـ . ق. بمرگ طبیعی در گذشت .

۹ـ **سلطان بایزید دوم** . جانشین پدر شد و براثر شورش ینگ‌ـ چریها از سلطنت بر کنار گردید .

۱۰ ـ **سلطان سلیم اول** . فاتح مکه و مدنیه ـ اولقب « خادم الحرمین الشریفین » را بالقاب خود اضافه کرد ـ بسال ۹۴۷ هـ . ق در گذشت .

۱۱ـ **سلطان سلیمان دوم** . چهل و هفت سال سلطنت کرد ـ بسال ۹۷۴ هـ. ق . بمرگ طبیعی جانسپرد .

۱۲ـ **سلطان سلیم دوم** . پسر سلطان سلیمان دوم ـ معروف بمخمور ـ در ۹۸۲ هـ . ق . بنوبه‌غش در گذشت .

۱۳ـ **سلطان مراد سوم** . وی یکی از شاهان خوشگذران عثمانی ـ دارای ۱۳۵ تن اولاد بود ـ براثر عیاشی‌های زیاد بسال ۱۰۰۴ هـ.ق. فوت کرد.

۱٤ـ **سلطان محمد سوم** . پس از جلوس بر تخت ۱۹ نفر از برادران خود را کشت ـ بسال ۱۰۱۲ هـ . ق . از دنیا رفت .

۱٥ـ **سلطان احمد اول** پس از جلوس مزاحم اخوانش نشد ـ بسال ۱۰۲٦ هـ . ق. در ۲۸ سالگی جانداد .

۱٦ـ **سلطان مصطفی اول** . برادر سلطان احمد بود ـ خواجه سرایان او را در حرمسرا حبس و از شاهی معزول کردند .

۱۷ـ **سلطان عثمان دوم** . پسر سلطان احمد اول ـ بجای عموی خود نشست ـ بعداز چندی خلع ودوباره «مصطفی» سلطان شد ومصطفی «عثمان ـ دوم» را بقتل آورد .

۱۸ـ **سلطان مراد چهارم**.(معروف بسفاك) ـ پسر سلطان احمد اول ـ در ۱۰۳۳ هـ . ق بجای مصطفی بتخت نشست ـ بسال ۱۰٥۰ هـ.ق. ازجهان رفت .

۱۹ـ **سلطان ابراهیم اول**. برادر سلطان مراد ـ در سال ۱۰٥۸ هـ.ق. از سلطنت عزل شد ـ ده روز بعد از عزل شدن کشته شد .

۲۰ـ **سلطان محمد چهارم**. پسر سلطان ابراهیم ـ تاسال ۱۰۹۹ هـ . ق . سلطنت کرد ـ سپس معزول ومحبوس شد .

۲۱ـ **سلطان سلیمان سوم** . برادر سلطان محمد چهارم ـ تا سال ۱۱۰۳ هـ.ق. سلطنت کرد.

۲۲ـ **سلطان احمد دوم**. پسر سلطان ابراهیم ـ چهارسال سلطنت کرد ـ بمرض استسقاء جانسپرد .

۲۳ـ **سلطان مصطفی دوم** . پسر سلطان محمد چهارم ـ بجای عموی خود بر تخت نشست ـ براثر شورش مردم خلع شد .

۲٤ـ **سلطان احمد سوم** . بر اثر شورش ینگچریها بسال ۱۱٤۳ هـ . ق . از سلطنت معزول شد .

۲٥ـ **سلطان محمود اول** . پس از جلوس بتخت ۲٤ سال سلطنت

کرد - براثر ابتلاءبسنگ مثانه درگذشت .

۲۶- **سلطان عثمان ثالث** . برادر سلطان محمود اول - بی حد سفاك بود - در۱۱۷۱ه . ق . درگذشت .

۲۷- **سلطان مصطفی سوم** . وی با روسها جنگ کرد - بسال ۱۱۸۷ه.ق.جانسپرد .

۲۸- **سلطان عبدالحمید اول** . با روسها جنگ کرد - بسال ۱۲۰۴ ه.ق. در گذشت

۲۹- **سلطان سلیم سوم** . بسال ۱۲۲۲ ه . ق . معزول شد- یکسال بعد بقتل رسید .

۳۰- **سلطان مصطفی چهارم** . درباریها براوشوریدند و او را خفه کردند .

۳۱- **سلطان محمود دوم** . بسال ۱۲۲۳ ه . ق . بتوسط رئیس ینگچریها بر تخت شاهی نشست - با روسها جنگ کرد - بسال ۱۲۵۵ ه . ق . درگذشت .

۳۲- **سلطان عبدالمجید** . پسر بزرگ سلطان محمود دوم- اومانع عملیات محمد علی پاشا خدیو مصر شد .

۳۳- **سلطان عبدالعزیز** . برادر سلطان عبدالمجید و پسر دوم محمود بود - در ۱۲۷۸ ه . ق . بر اثرشورش مردم از سلطنت خلع شد.

۳۴- **سلطان مراد پنجم** . بعدازسلطان عبدالعزیزبسلطنت نشست.

۳۵- **سلطان عبدالمجید دوم** . تا سال۱۳۲۷ه.ق. حکومت کرد.

۳۶- **سلطان محمد پنجم**.ازسال۱۳۲۷تا۱۳۳۶ه.ق.سلطنت کرد.

۳۷- **سلطان عبدالمجید دوم** . از سال ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۱ ه . ق. پادشاهی کرد .

۳۸ـ **سلطان عبدالعزیز ثانی**. از ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۲ هـ . ق .
حکومت کرد. دراین سال جمهوریخواهان بقیادت«مصطفی کمال»قیام کردند وحکومت عثمانی را از سلطنتی بجمهوری بر گرداندند .

(از«تاریخ آل عثمان»نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۲۴۰ و پاورقی طبقات سلاطین اسلام لین پول) .(۱)

ص۱۳۰، سطر ۱۱ : پاکی [پاکی] (اسم) . تیغ سرتراشی ، استرهٔ سرتراشی .
(از ناظم الاطباء)

ص۱۳۰، سطر ۱۱ : استره [اُ سْ تُ رِ] (اسم). تیغ دلاکی که‌بدان موی‌سرتراشند.
(از ناظم الاطباء) .

ص۱۳۱، سطر ۴ : نخجوان [نَ خْ جَ وان] (اسم خاص). بشمال رود ارس شهر «نخجوان» یا«نخچوان» قراردارد که‌جغرافیا نویسان عرب‌آنرا «نشوی» و از شهرهای آذربایجان ذکر می کنند . در دورهٔ مغولان این شهر اهمیت بسزایی پیدا کرد . مستوفی آنرا شهرآبادی‌می‌آورد که‌نام دیگرش «نقش‌ـ جهان»است . قلعهٔ‌النجیك‌در حوالی‌شرق این‌شهرو کوه پربرف«ماست کوه» درشمال آن واقع است .ـ ازضیاء الملك ، وزیر معروف سلاجقه ، درآنجا گنبدی بیادگار مانده و شرف‌الدین علی یزدی ازپل ضیاء الملك نیزسخن گفته است که آثار خرابه آن نزدیك قلعهٔ کرـ پانزده میلی نخجوانـ برروی ارس باقی است .(۲)

به «نزهت‌القلوب» و«سرزمینهای‌خلافت‌شرقی» و«ظفرنامهٔ‌تیموری» رجوع شود .

---

۱ ـ بین « تاریخ آل عثمان » و «طبقات سلاطین لین پول» فقط درسلطان سلیمان اول‌اختلاف است اولی او را ذکر می کند ودومی اورا درجزو سلاطین نمی‌آوردبغیراز اینمورد هردو کتاب نام سلاطین رابتفصیل تاعبدالحمید دوم میآورند وبقیه نامها از پاورقی کتاب طبقات سلاطین‌آورده شد .

۲ ـ در «سفرنامهٔ مکه» بتفصیل ازوضع شهر و موقعیت‌آن بسال۱۲۷۹ هجری‌قمری سخن رفته است . (از نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۷۶۱) .

ص ۱۳۳ ، سطر ۱ : سده [سُ دْ دَ] (اسم) . درخانه ، درگاه ، ساحت خانه .
(از ناظم الاطباء) .

ص ۱۳۴ ، سطر ۱ : علمدشت [عَ لَ مْ دَ شْ تْ] (اسم خاص). این ناحیه همان « النبدشت » [۱] فعلی است که نام یکی ازمحلات شهر مشهداست. ـ « فرهنگ جغرافیایی ایران » (جلدنهم) مشخصات آنرا چنین می آورد :

دهی است از دهستان تبادکان بخش حومهٔ شهرستان مشهد ، امروز این ده جزء مشهد شده ودر کنار خیابان کوه سنگی قراردارد.

عرض جغرافیایی آن ۳۶ درجه و ۱۸ دقیقه شمالی و طول شرقی آن ۵۹ درجه و۳۶ دقیقه است .

ص۱۳۴ ، سطر ۱ : زرگران [زَ رْ گَ رانْ] (اسم خاص). نام صحرائی وسیع بوده بحوالی کوه سنگی وجنوب مشهد .[۲]

(ازحاشیهٔ نسخهٔ خطی « ط »).

ص ۱۳۴، سطر۱۶: مقدم [مُ قَ دْ دَ مْ](اسم خاص).نام ایل بزرگی است باذربایجان که یورتشان در جنوب شرقی مراغه و دریاچهٔ رضائیه و درحوالی حوزهٔ « قزل اوزن » واقع است .

به«دائرة المعارف اسلامی» رجوع شود .

ص ۱۳۴ ، سطر ۲۰ : جنان [جَ نا نْ] (اسم) . قلب ، روح . ج : اجنان .
(ازناظم الاطباء).

ص ۱۳۶ ، سطر ۱ : نکث عهد [نُ كْ ثِ عَ هْ دْ] (ترکیب اضافی) [۳] پیمان شکستن ، نقض عهد کردن .

(از ناظم الاطباء).

---

۱ ـ این نام در متنهای جهانگشای مورد ارجاع حقیر « علمدشت » ضبط شده است .

۲ ـ این نقطه درفرهنگهای جغرافیایی و سفرنامه های مشهد یافت نشد و ظاهراً اکنون محلتی است بداخل شهر .

۳ ـ اضافهٔ مصدر بمفعول

ص۱۳۶، سطر ۱۷ : ایوان کی [1][اِیْ وُاِن کَ یْ] (اسم خاص). نام‌نقطه‌ایست بجنوب طهران، برسر راه طهران و سمنان که چون از خاتون آبادبطرف قشلاق وسمنان رویم باید از ایوان کی بگذریم. اعتمادالسطنه ازین نقطه دیدن کرده و آنرا چنین می‌آورد :

« دهی است معتبر با قلعهٔ قدیمی و پنج برج که یکی از برجها آجری ودروازه قلعه است». بنظر اعتمادالسلطنه آبادی خانه‌ها و دکاکین « ایوان کی » از خاتون آباد بیشتر و میوه آنجا انار وانجیراست .

به « مطلع الشمس» جلد سوم‌ص ۳۴۴ و«فرهنگ‌جغرافیایی ایران » رجوع شود .

ص ۱۳۶ ، سطر ۱۷ : یموت [یَ مُوتْ] (اسم‌خاص) . نام‌تیره ای ازترکمانان‌مقیم صحرای ترکمن است که یورت آنها از شمال به « اترك » و از مغرب به «بحرخزر » و از مشرق به « کوه قوچان » و از جنوب به « رود گرگان » محدود است . این‌ایل از پانزده تیره کوچکتر تشکیل‌یافته که مهمترین آنها: «جعفربای» و «آتابای »و«آق‌آتابای »و«چارواردوچی» نام‌دارند. [2]

(ازجغرافیای سیاسی کیهان).

ص ۱۳۷ ، سطر ۳ : یورش میدان [یُ رُ شْ مِ یْ دْاْن](اسم خاص) . نام ناحیتی وسیع است بنزدیکی استرآباد و ابتدای یورت ایل یموت

(ازنامهٔمیرشکار ناصرالدین‌شاه).

ص۱۳۷ ، سطر ۶ : صیاد [صَ یْ یاْ د] (اسم‌خاص) . نام ناحیتی است بجنوب رود اترك واقع در یورت طایفهٔ یموت باسترآباد .

(ازحاشیهٔنسخهٔخطی«ط»).

۱ ـ این نام را « ایوان کیف » نیز ضبط کرده‌اند . (جغرافیای سیاسی کیهان)

۲ ـ میرزا مهـدی‌خان‌محل‌آنها را «قبچاق» و مینورسکی استپهای شرقی استراباد ـ حدود مذکور در فوق ـ می‌آورد. (از تعلیقه بر تذکرةالملوک ص ۲۰۱).

ص ۱۳۷ ، سطر ٦ : مطار [مَ طا رْ] (اسم‌مکان) . محل پریدن ، محل‌طیران .(۱)
(ازاقرب الموارد).

ص ۱۳۷ ، سطر٦ : التواء [اِ لْ تِ وٰ اْ ء] (مصدرباب افتعال) . تافتن ریسمان .
(از ناظم الاطباء) .

ص ۱۳۷ ، سطر ۷ : کاله‌دریا [کالِ دَرْیا] (اسم‌خاص) . این نام بی‌شك غلط وصحیح آن « میان‌کاله » (۲) بامشخصات زیر است :

شبه جزیره‌ایست درشمال خلیج گرگان بطول٦٠ کیلومتر وعرض از ۱/٥ تا ٦ کیلومتر . اراضی آن بوته زار که مرتع گاو داران تراکمه است . نقاط « آشور بزرگ » ، « میان قلعه » ، « تازه آباد » ، «امیرآباد» و «کهرباران» در داخل آن قراردارند.ـ براثرعقب‌نشینی آب‌دریا متدرجاً به عرض «میان‌کاله» افزوده‌می‌شود . (۳)

(از فرهنگ جغرافیایی‌ایران جلد ۲).

ص ۱۳۷ ، سطر ۷ : آغریچه [عاقْ رِی چَ] (اسم‌خاص). نام‌فرقه‌ای ازترکمانان صاین خانی است که در میان کاله سکنی داشته اند .
(از «مجمع التواریخ» ص ۲۳ و « عالم آرای عباسی» ص۱۰۳ چاپ دوم) .

ص ۱۳۷ ، سطر ۸ : خیوق [خی وَق] (اسم‌خاص). این نام معرب خیوه است که بشمال خراسان کنونی و در آنطرف مرز ایران وشوروی قرار دارد .(٤)

---

۱ ـ اصل‌این کلمه اجوف یایی‌است‌وامروز درفرهنگهای عربی بمعنی «فرودگاه»آمده‌است

۲ ـ در نسخهٔ « ط » این‌نام‌باخط‌قرمز «کاله‌دریا» آمده‌است‌وکاتب کلمهٔ«میان»را، که جزءِ این نام است ، ظرف مکـان فرض کرده . چون مبنای کارحفظ مسطورات نسخهٔ « ط» ، خاصه دراسماء خاص ، بود . لذا باحفظ ضبط آن نسخه نام مزبور در اینجا تصحیح شد .

۳ ـ در عالم‌آرای‌عباسی‌این نام« میان‌کال » ضبط شده‌است‌با مختصات زیر: « سرزمینی است که آب دو یا سه طرف آنرا فراگرفته یك طرف بخشکی متصل است طول‌آن تخمیناً سه‌فرسخ و عرض‌آن‌در منتهی آب جانب خشکی چهار دانگ فرسخ کمابیش است که رفته رفته باریکتر شده بآب دریا منتهی می گردد . » (ص ٩٤٤ چاپ دوم).

٤ ـ مقدسی محل‌آن را در حاشیهٔ کویر کنار نهری که ازسمت جیحون جدا میشود معین کرده است .

این شهر بعد از دورهٔ تیمور رفته رفته بر اثر توجه سرکردگان ازبك آباد و کرسی خوارزم شد وشهر معروف «ارگنج» را تحت الشعاع قرارداد. جغرافی‌نویسان عرب درقرن چهارم آنرا شهر کی نام برده اند که چندان وسعت ندارد. خیوه بوقت حملهٔ‌مغول در دفاع از «ارگنج»سهم‌بزرگی را ایفاء کرد (۱).

شیخ نجم الدین کبری‌صوفی معروف قرن هفتم دراینجا بدنیاآمد وبسال۶۱۸هجری قمری درجنگ بامغولان کشته شد وبنابرقول‌ابن‌بطوطه بنزدیکی «ارگنج» دفن گردید. ـ امیرتیمور دستورآبادانی باروی خیوه را داد (۲) وفعلاً خیوه ازمتصرفات‌آسیایی‌روسیه است.

به «سرزمینهای خلافت‌شرقی» رجوع شود.

ص ۱۳۷، سطر ۹: آلاداغ [عالاداقْ] (اسم خاص). نام رشته جبالی است با مشخصات زیر:

ارتفاعات آلاداغ در قسمت باختری بجنورد و موازی مرز ایران وشوروی است که بطرف خاور امتدادداردِ. انشعابات این رشته تمام منطقهٔ بجنورد را در برگرفته تاخط مرزی پیش می‌رود. ازقلل معروف‌آن یکی قلهٔ‌شاه جهان‌است بارتفاع ۳۳۵۰مترد‌رجنوب‌بجنورد، ودیگرقله سرویا بهار است‌بارتفاع۳۰۵۰متر که‌چمن‌معروف کالپوش‌دردامنه آن‌قراردارد، وبالاخره قلهٔ سعدلوك (صعلوك) بارتفاع ۲۳۲۰ متراست که در دهستان «سنخواست» قراردارد وعبورازآن مشکل است بین انشعابات این کوه دره‌های حاصلخیز زیاد یافت میشود.

۱ ـ یاقوت ازقلعهٔ آن نام برده ومذهب اهالی را درقرن هفتم حنفی ذکر کرده است.

۲ ـ قول شرف الدین علی‌یزدی درظفر نامه.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم ذیل کلمهٔ بجنورد) .

ص ۱۳۷ ، سطر ۹ : سیمبار [سیِ میار] (اسم خاص) . این نام غلط و صحیح آن « سیمبار » یا « سومبار » است و آن نام رودیست که از « دامانی کوه » سرچشمه می گیرد و پس از طی مسافتی ضمیمهٔ اترک می شود و بدریای خزر می ریزد.

(از جغرافیای طبیعی کیهان ص ۷۲) .

ص ۱۳۷ ، سطر ۱۱ : آب گرگان [عاب ِگُ رْگان] (اسم خاص) . نام رودیست که ازدامنه های غربی کوههای بجنورد وسملقان خراسان سرچشمه می گیرد و پس ازطی مسافتی بدوفرسخی شهر قدیم گرگان دوشعبه میشود وازجنوب شرقی بدریای خزر میریزد. (ازمرآت البلدان جلداول ص ۱۷۰) .

ص ۱۳۷ ، سطر ۱۳ : قراباغ [قَ راباْغْ] (اسم خاص) . نام ناحیتی است بشمال وشمال غربی چمن کالپوش. ـ طایفـه گرایلی سابقاً بآنجا سکونت داشته‌اند وپس ازقتل نادر این ناحیه براثر حمله ترکمانان خراب شد و ازبین رفت .

ص ۱۳۸ ، سطر ۱۵ : زهر هلاهل [زَ هْ رِ هَ لاْ هِ لْ] (ترکیب وصفی) . زهـر کشنده ، زهر مهلك .

(از ناظم الاطباء).

ص ۱۳۹، سطر ۱۴ : ایوار [اِی وْار](اسم). وقت عصر، هنگام پسین، مقابل شبگیر.

(از ناظم الاطباء).

ص ۱۴۰، سطر ۱ : موشك [موُ شَ كْ] (اسم). نوعی ازوسایل آتش بازی است که شبیه بموش ساخته میشود و بجای دم بآن چوب باریك بلندی وصل می کنند. این شئی را پس از آتش دادن بالامی اندازند وچون بهوارود بشکل شهاب دیده می شود .

(از فرهنگ نظام).

ص ۱۴۰، سطر ۹ : فروسیت [فُ رُو سیِ یَ تْ] (مصدر) . زیرك وماهر شدن در اسب

سواری . (از ناظم‌الاطباء).

ص۱۴۱، سطر ۶ : سنخواست (۱) [سَ نْ خاسْ تْ] (اسم خاص) . نام یکی از دهستانهای چهارگانه بخش اسفراین شهرستان بجنورد است که از ۲۰ آبادی بزرگ و کوچك تشکیل یافته (۲) . مرکز این دهستان سنخواست است که در ۵۵ کیلومتری باختری اسفراین و ۲ کیلومتری شمال مالرو عمومی «میان‌آباد» بجاجرم قراردارد. این ناحیه‌درجلگه‌واقع‌وآب وهوایش معتدل است .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم).

ص۱۴۱، سطر ۲۳ : بسیط غبرا [بَ سی طِ غَ بْ را] (ترکیب اضافی). کنایه از سطح زمین است .

ص۱۴۲، سطر ۲ : طوی [طُ یْ] (اسم) . جشن .

(ازحواشی جهانگشای جوینی) .

ص۱۴۲، سطر ۱۱ : قران سعدین [قِ رانِ سَ عْ دَ یْ نْ] (ترکیب اضافی). مقارنهٔ دوستارهٔ سعد مانند مشتری وزهره درهر برجی . (ازناظم‌اطباء) . ــ کنایه از عروسی و ازدواج است .

ص۱۴۲، سطر ۱۱: اتصال نیرین [اِ تْ تِ صالِ نَ یْ یِ رَ یْ نْ] (ترکیب اضافی). پیوند خورشید و ماه . ــ کنایه از عروسی و ازدواج است.

ص۱۴۳ ، سطر ۳ : طرسخون [؟] (اسم خاص) . متنهای جهانگشا درضبط این کلمه

---

۱ ــ این نام «در فرهنگ جغرافیایی ایران» و متنهای جهانگشای مورد ارجاع چنین ضبط شده، ولی در « نقشه جغرافیایی بغایری » و «مطلع‌الشمس» « سنخاص » آمده است و از قراری که اعتماد السلطنه نقل می کند « سنخاص » را « سنگ خواست » نیز نوشته اند .

۲ ــ اعتماد السلطنه می گوید چون از جاجرم بقصد بجنورد درحرکت آییم راه از سنخاص می گذرد وسنخاص از انتهای کوه «سنگ تراشان» وابتدای کوه «بهار» شروع می‌شود ودر شمال آن کوه صعلوك (سعدلوك) وطرف جنوب جبال جوین وجغتای واسفراین وسبزوار ونیشابور قراردارد .

متشتتند (۱) عالم آرای نادری آنرا «ترساخان» ضبط کرده (صفحهٔ ۱۱۹ چاپ عکسی روسیه) واز قراء طژن (۲) آورده است ونام دیگرآنرا «قومی» ذکر می کند . اجمالا ناحیتی است بحوالی مرز ایران و شورویودرشمال شرقی خراسان .

ص۱۴۳،سطر ۱۹ : استکانت [اِ سْ تِ کانَ تْ] (مصدر باب استفعال) (۳) . فروتنی وخضوع کردن .

(از اقرب‌الموارد).

ص۱۴۴، سطر ۱۲ : مضمار [مِ ضْ ما رْ] (اسم) . میدان اسب دوانی . جای ریاضت دادن اسب،میدان جنگ ـ مدت ریاضت دادن‌اسب (۴) ـ غایت اسب‌درسباق.

(از ناظم الاطباء).

ص۱۴۵،سطر۵:زرتاری [زَرْ تاری] (۵) (اسم مرکب). زری و پارچه‌ای که نسج آن از زر باشد .

(از ناظم‌الاطباء).

ص۱۴۵، سطر ۱۳ : پوچ کام [پوُ چْ کامْ](اسم‌خاص).

لسترنج آن راکرسی جام در قرن چهارم می‌آورد و نام آن را بوزجان ذکر

---

۱ ـ بعضی از نسخ« ترسخون »وبعض‌دیگر« ترخون » و بالاخره‌نسخ‌ثالثی« طرسخوان »ضبط کرده‌اند بنظر ضبط « طرسخوان » بفتح «سین» باضبط « عالم آرای نادری» مناسب تر است .

۲ ـ طبق قرارداد۱۸۸۱ میلادی ایران وروس خط سرحدی تا مخرج کوه ها از دره تجن امتداد می‌یابد.پس ازآن خط سرحدی در سمت مشرق به دره تجن متوجه شده و قدری جنوب تر از خرابه های قلاع کشوت قلعه (کشاد قلعه) به مجرای تجن متصل میشود و بستر تجن‌را الی ذوالفقدکه اول نقطهٔ متصرفات افغانستان است متابعت می کند .

۳ ـ درثلاثی مجردآن بین اهل‌لغت وصرف اختلاف است بعضی‌آنرا «اجوف واوی» وبعض دیگر « اجوف یایی » می‌دانند .

٤ ـ گویند مضمار اسب چهل روز است‌که باسب علف می دهند و سپس آن را بقوت اول برمی گردانند واین مدت را ایام تعلیف گویند . (از ناظم‌الاطباء).

۵ ـ ضبط از ناظم‌الاطباء

۶ ـ امروز درتداول اهل محل «بوجگه » است وآثار خرابه‌آن نیز ازدورمشهود می‌باشد .

می‌کند ولی می‌گوید ایرانیان آن را «بوزگان» و اخیراً «پوچگان» می‌نویسند.

(سرزمینهای خلافت شرقی ص ۳۸۲)

ص۱۴۵، سطر ۱۸ : رباط تومان [رِباطِ توُماْنْ] (اسم خاص) . این ناحیه امروز بنام «تومان آقا» معروف است و بکنار مرز ایران و افغانستان ورود هریرود قرار دارد و بر « غوریان » و «شبش» وتیرپول (تیرپل) یعنی نواحی واقع در امتداد هریرود مشرف می‌باشد، بطوری که اگر از تربت شیخ جام باین نقطه آییم مسلط برنواحی مزبور خواهیم شد .

ص۱۴۵، سطر ۲۰ : شبش (۱) [شَ بَ شْ] (اسم خاص). نام نقطه‌ایست واقع درغرب هرات که چون از مرز ایران بگذریم ودرامتداد هریرود راه هرات درپیش گیریم بعداز عبور از «کهسان» و«تیرپول» (تیرپل) باین نقطه می‌رسیم .

(از نقشهٔ جغرافیای ایران ترسیمی دایرهٔ جغرافیایی ارتش).

ص۱۴۵، سطر ۲۳ : نقره [نُ قْ رِ] (اسم خاص) . نام نهر ومحل وپلی است نزدیک هرات . (۲)

ص۱۴۶، سطر ۲ : چهار آیینه [چَ هارْ عایی نِ] (اسم مرکب). نوعی ازسلاح است که در روز جنگ پوشند .

(از ناظم الاطباء).

---

۱ ـ نقشه‌های جغرافی بزبان فارسی این نقطه را «شابش» و«شاباش» ضبط کرده‌اند وعلت آن ضبط فرنگی کلمه است که بالفبای فارسی درآمده، چه همه این نقشه‌ها اززبان فرنگی بر گردانده‌شده‌اند . «قاموس جغرافیایی افغانستان» درذیل غوریان (نه بصورت علیحده) آنرا شبش و کشمیش اف «شباش» آورده . در روضة الصفای ناصری جلد دهم ذیل « حرکت اردوی معظم ازبسطام بباخزر و جام » « شبش » نام چمنی آمده که درکنار هریرود قرار دارد .

۲ ـ در روضة الصفا جلد دهم ذیل « ذکر بیرون آمدن متجنده هرات بعزم شبیخون ... » از سنگر نادری در «ساق سلمان» بیکفرسخی هرات بر لب نهر نقره بحث شده ، اعتمادالسلطنه در مطلع الشمس (جلد دوم ۳۵۲) از پل نقره بر روی این نهر بسه‌فرسخی هرات نام می‌برد. لکهارت آن را شهر کی در ۲۰ میلی هرات می‌آورد .

ص۱۴۶، سطر۱۷: از اتفاقات برجی در سرنهر بحکم خدیو والا : کشمیش‌اف می گوید نادردر آن‌برج زنگی‌بزرگ احداث کرده بود که هروقت‌ساکنین برج‌محتاج‌بکمك‌شوندباحرکت‌ریسمانی که‌زنگ‌بآن‌بسته‌شده‌بودزنگ را بصدادر آرندتاازلشکر بیرون کمك‌ببرج‌رسد. چون‌نادر پابآن برج گذاشت سیدال افغان از دروازهٔشمال‌غربی هرات‌بیرون راندوبعدازا ودسته‌ای‌دیگر ازهمان دروازه‌خارج شدوهردوبطرف‌آن‌برج، که مقرنادربود، پیش راندند. قراولان مقیم در برج هشت نفر بودند،نادر ازتعداد قلیل قراولان وجمعیت کثیر خارج بهراس افتاد و با حرکت ریسمان کمك طلبید ، براثر صدای زنگ چند دسته از پیاده نظام‌نادرخودرا ببرج‌رساندندونادررا نجات دادند.

ص۱۴۷ ، سطر ۱ : شیرفلك [شی رِ فَ لَ كْ] (ترکیب اضافی) . کنایه از برج اسد است . ــ آفتاب .

(از ناظم‌الاطباء).

ص۱۴۷،سطر۷: تخت‌سفر (۱) [تَ خْ تِ سَ فَ رْ] (اسم‌خاص). نام کوه کوچکی است در۴ کیلومتری هرات ودر شمال پارك عمومی آنجا ، این کوه بر دور نمای خرم‌وشاداب جلگه حوالی‌شهر هرات مشرف است .

(از قاموس جغرافیایی‌افغانستان).

ص۱۴۸ ، سطر ۲ : منجلی [مُ نْ جَ لی] (اسم فاعل).روشن، آشکار .

(از ناظم‌الاطباء).

ص۱۴۸، سطر ۴ : ساق سلمان (۲) [ساقْ سَ لْ مانْ] (اسم‌خاص).نام‌ناحیه ایست بشمال غربی‌هرات‌وبفاصله ۹ کیلومتری آن که بین ۶۲ درجه و ۱۴ دقیقه

۱ــ در قاموس جغرافیایی افغانستان در ذیل «کوه تخت صفر» این نام با «صاد» ودر ذیل هرات با «سین»ضبط شده‌ولی. در مراجع‌دیگر با« سین »آمده است.

۲ ــ «قاموس جغرافیایی افغانستان» آنرا «ساخ سلمان» ضبط کرده و در روضة‌الصفای ناصری جلد دهم از سنگرنادری در ساق سلمان برکنار نهرنقره بحث شده است . نقشه جغرافیایی ایران (ترسیمی دایرهٔ جغرافیایی‌ارتش) آنرا « سخ سلمان » نوشته است .

و ۳۰ثانیه‌طول‌شرقی‌و۳٤ درجه و۲۳ دقیقه و٤۲ ثانیه‌عرض‌شمالی قرار دارد.

(از قاموس‌جغرافیایی افغانستان).

ص۱۴۸ ، سطر ۸ : عرین [عَ رِ یْ نْ] (اسم) . بیشه ، درختانی که جایگاه شیر و کفتار و گرگ ومار باشد .

(از منتهی الارب) .

ص۱۴۸، سطر ۹ : خاش [خا شْ] (اسم‌خاص) . نام یکی از قصبات بزرگ خاشرود است(۱)

(ازقاموس‌جغرافیایی‌افغانستان ذیل خاشرود).

ص۱۴۹،سطر ۱۰ : کده [کَ دِ] (اسم خاص) . قلعه‌ایست در ۲۹٫۵ کیلومتری‌شمال شرقی‌چخانسور از اعمال فراه‌که بین ۶۲درجه و۱۷ دقیقه طول شرقی‌و۳۱ درجه و۲۱ دقیقه و۲۵ ثانیه عرض شمالی قراردارد (۲)

(ازقاموس‌جغرافیایی افغانستان).

ص۱۴۹، سطر ۱۵ : زنده‌جان [زِ نْ دِ جا نْ] (اسم‌خاص).نام‌ناحیتی‌است در۲٤٫۵ کیلومتری شرق غوریان از توابع هرات ، بین ٦۱ درجه و ٤٤ دقیقه و۵ ثانیه طول شرقی و۳٤ درجه و۲۱ دقیقه و۱۸ ثانیه عرض شمالی .ــ نام قدیم زنده جان «فوشنج »(۳) بوده‌است .

(ازقاموس‌جغرافیایی‌افغانستان).

ص۱۴۹، سطر ۱۵ : کبوتر خان (٤) [کَ بوتَ رْخا نْ](اسم‌خاص).موضعی‌است‌در

۱ ــ خاشرود از توابع « بکوا » و ازاعمال فراه است بحدود زیر : شمال : بکوا ؛ غرب : چخانسور؛ جنوب: ریگستان؛ شرق: شورابك و دلارام. ــ درافغانستان بحدود فراه «خاش» دیگری وجود دارد که قصبه و دهکده نیست بلکه ریگستانی است بین ٦۱ درجه طول شرقی و ۳۱ درجه عرض شمالی

۲ ــ این قلعه فعلا خرابه است ۳ــهمان«فوشنج» یا«فوشنك»یا«پوشنك»معروف‌است.

٤ــقاموس جغرافیایی‌افغانستان آنرا«کفترخان»ذکر کرده‌و کشمیش‌اف‌محل آنرابین«سنگی‌ــ قزی»و «ده نو»آورده‌است . (از نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی‌بشماره ۱٦۲).

۵۷٫۵ کیلومتری غرب هرات، بین ٦١ درجه و۵۷ دقیقه و ۵۸ ثانیه طول شرقی و٣٤ درجه و٢٦ دقیقه عرض شمالی.

(از «قاموس جغرافیایی افغانستان» ذیل کفترخان)

ص۱۴۹، سطر ۱۶ : پل مالان [پُ لِ مالاٰنْ] (اسم‌خاص). نام پلی است بروی هریرود در ٦٫۵ کیلومتری جنوب هرات و برسر راه‌هرات وقندهار، بین٦٢ درجه و ١دقیقه و٢ ثانیه طول شرقی و٣٤درجه و١۵ دقیقه و٢٩ ثانیه عرض شمالی.(١) (ازقاموس جغرافیایی افغانستان)

ص ۱۴۹ ، سطر ۱۶ : ده نو [دِ هْ نُ] (اسم‌خاص) . قریه‌ایست‌در٢١ کیلومتری جنوب شهر هرات ، بین ٦٢ درجه ویك دقیقه و ٢ ثانیه طول شرقی و ٣٤ درجه و ١۵ دقیقه و٢٩ ثانیه عرض شمالی .

(از قاموس‌جغرافیایی افغانستان).

ص ۱۴۹ ، سطر ۱۹ ، شمشاد آباد [شِ مْ شادْ عابادْ] (اسم خاص) . این نام باین‌شکل‌بی‌شك غلط‌وصحیح آن«شمس آ باد»است که در نسخ « ب »و « و » آمده و مشخصات آن بقرار زیر است :

قریه‌ایست در١٩ کیلومتری جنوب غربی‌شهرهرات، بین٦٢ درجه و ٢ دقیقه و ٢۵ ثانیه طول شرقی و٣٤ درجه و ١۵ دقیقه و ۵٩ ثانیه عرض شمالی . (از قاموس جغرافیایی‌افغانستان).

ص ۱۵۰ ، سطر ۳ : جوزاء [جَ وْ زاٰءْ] (اسم، اسم‌خاص). نام‌برج‌سوم ازبروج دوازده گانه‌است‌و آن‌یکی‌ازصورجنوبی‌آسمان‌است که‌بصورت مرد قایم بدو کرسی‌منطقه‌ای بسته وشمشیری‌حمایل‌انداخته وبدست‌راست عصایی بالای سر گرفته ودست چپ در آستین کشیده است.

(از ناظم الاطباء)،

---

١ ــ در قاموس‌جغرافیایی افغانستان ذیل‌کلمهٔ هرات تاریخ این پل بتفصیل آمده‌است. بنابر نقل حبیب‌السیر این پل درزمان‌مؤلف‌آن کتاب ٢۵ چشمه داشته ودرسال ١٣٠٢ شمسی دولت‌افغان آنراترمیم کرده است .

ص ١٥٠ ، سطر ٥ : حائل [حاءِ لْ] (اسم خاص) . فاصل ، حجاب میان دوچیز ، هرچه که بین دوچیز قرار گیرد و منع از اتصال کند .

(از اقرب الموارد).

ص ١٥٠ ، سطر ٥ : هائل [هاءِ لْ] (اسم فاعل) . هولناك ، مخوف ، ترسناك .

(از اقرب الموارد) .

ص ١٥١ ، سطر ٨ : ناگهان [نا گَ هانْ] (اسم خاص) . نام قریه ای بوده در نزدیکی پل مالان برسر راه بین هرات وقندهار .

(از تاریخ نادرشاه کشمیش اف نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ١٦٢).

ص ١٥١ ، سطر ١١ : مورچل [موُ رْ چَ لْ] (اسم).مورچال و آن گودالی است که بهنگام محاصرهٔ قلعه‌ها دراطراف آن می کنند. این لفظ اصلا «چال مور» بوده ودر اثر قلب مکانی وحذف بصورت « مورچل » درآمده است .

(از «ناظم الاطباء» و حاشیهٔ تاریخ سرجان ملکم).

ص ١٥١ ، سطر ١٣ : اوبه [اُ بْ بِ] (اسم خاص) . نام یکی از توابع هرات است که از شمال به « بادغیسات » واز جنوب شرقی به « تولك » وازشمال غرب به « کرخ » واز مشرق به « چشت شریف » و از غرب به « زرغون » محدود است . این ناحیه از هرات[1]. ٩٦ کیلومتر واز کابل ١٢٥٨ کیلومتر فاصله دارد .

(از قاموس جغرافیایی افغانستان).

ص ١٥١ ، سطر ١٣ : شاقلان [شا قُ لا نْ] (اسم خاص). قریه ایست در ٥٩ کیلومتری جنوب شرقی شهر هرات[2]، بین ٦٢ درجه و ٤١ دقیقه و ٢٦

---

١ ــ در شرق هرات است .

٢ ــ حافظ ابروآنرا در دامن کوه یحیی آباد واقع بر جانب شرقی و جنوبی هرات ذکر می کند . اسفزاری «شاقلان» رابعدازشهرهرات ازنواحی وسیع آن منطقه می آورد.
(روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات صفحهٔ ١٠٤)

ثانیه طول شرقی و ۳۴ درجه و ۱۴ دقیقه و ۱۲ ثانیه عرض شمالی (۱)

(ازقاموس جغرافیایی افغانستان).

ص ۱۵۱ ، سطر ۱۳ : ساخر (۲)[ساخِ رْ] (اسم خاص). نام ناحیتی‌است ازتوابع غور ازاعمال هرات بحدود زیر :

مشرق: پرجملان؛ مغرب وجنوب : پرچمن؛ شمال : پایین حصار.

این ناحیه سردسیر و کوه « واله»درمنتهی الیه آن واقع است .

(ازقاموس‌جغرافیایی افغانستان ذیل«ساغر»).

ص ۱۵۱ ، سطر ۱۳ ، تایمنی (۳) [تایْ مُ نی] (اسم خاص) . نام ایلی‌است که در نواحی جنوب هرات زیست می کنند (۴) .

ص ۱۵۲ ، سطر ۶ : کرخ [کَ رُ خْ] (۵) (اسم خاص) . نام ناحیتی است بشمال شرقی هرات‌ودر۲۴ کیلومتری آن.-این‌ناحیه‌بین۱۲درجه و ۲۴ و ۵۵ دقیقه‌و ۳۶ و ۵۶ ثانیه طول شرقی و ۳۴ درجه و ۲۱ و ۴۰ دقیقه و ۲۴ و۳۵ ثانیه عرض‌شمالی‌قراردارد. کرخ رامناظرزیبا بسیار است ومحل‌موسوم‌بخواجه چهارشنبه از بهترین نزهتگاههای آن است .

(از قاموس جغرافیایی افغانستان).

---

۱ ـ در صفحهٔ ۳۰۰ « عباسنامه » تصحیح « ابـراهیم دهگان » ایـن نام بصورت « اوبه شافلان »آمده ودر قـاموس جغرافیایی افغانستان نیز « شافلان » ضبط شده است ولی صفحهٔ ۲۲۹ عباسنامه آنرا شاقلان ذکر می کند. ـ مؤلف«عباسنامه»باستنباط‌از«هرات‌نامه»محل‌آنرا صحرایی در نزدیک هرات می‌آورد. شافلان در تلفظ امروز.

۲ ـ قاموس جغرافیایی افغانستان‌این نقطه‌را «ساغر»و «ساخر» درذیل «ساغر»ضبط کرده‌است.

۳ ـ این نام « طایمنی » نیز ضبط شده‌است . رجوع به عالم‌آرای نادری (چاپ عکس‌روسیه) شود .

۴ ـ عبدالکریم بخارایی این‌ایل‌را از اویماقیه «هرات» می‌آورد که در زمان نادر محل‌آنها «چقچران»ازاعمال«زمین داور»بوده‌است.رجوع به «چقچران»دراین تعلیقه شود.

۵ ـ حافظ ابرو و برهان قاطع آنرا کروخ «بفتح‌کاف‌عربی»ولی‌حاشیهٔ‌برهان ضبط‌آنرا بفتح «کاف» و ضم « راء » پذیرفته است . حافظ‌ابرو کرخ‌رابشمال‌شرقی‌هرات ومتصل ببادغیس‌آورده است که‌از آب رودخانه و کاریز مشروب میشود . زمچی اسفزاری آنرا نزدیك هرات ذکر می کند و صاحب حاشیهٔ برهان قاطع فاصله کرخ را تا هرات ده فرسنگ نوشته است .

ص ۱۵۲ ، سطر ۱۹ : اردوخان [اُ رْ دُ و خا نْ] (اسم خاص) . نام قریه‌ای بوده در مشرق هرات و بنیم‌فرسخی آن . ـ کشمیش‌اف می گویدنادر باآوردن قشون معظمی باین ناحیه محاصرهٔ هرات را کامل کرد .

ص ۱۵۳ ، سطر ۵ :چیچکتو [چی چَ کْ تو ُ] (اسم‌خاص)[1]. نام قریه‌ایست ازقراء میمنه از توابع قیصارافغانستان . توضیح آنکه در قسمت غربی قیصار و از فاصله ۹ کیلومتری آن تنگی شروع می‌شود که عرض آن از یك تا سه کیلومترتغییرمی کنداین‌تنگ رادره چیچکتومی گویند که ازنقاط خوش آب و هوای افغانستان است .

(از قاموس جغرافیایی افغانستان) .

ص ۱۵۳ ، سطر ۵ : میمنه [مِ یْ مَ نِ] (اسم خاص) . میمنه درمنتهی الیه شمالی‌افغانستان بین ٦٦ و ٦٤ درجه طول شرقی و ۳۵ و ۳۷ درجه عرض شمالی واقع است. طول آن از شمال بجنوب بین ۳۵۰ و ۳۰۰ کیلومتر و عرض آن ازشرق بغرب بین ۱۵۰ تا۲۰۰ کیلومترتغییرمی کند. مرکزآن قصبهٔ میمنه است که بین ٦٤ درجه و ٤١ دقیقه و ۱۵ثانیه طول شرقی و۳۷ درجه و ۵۵ دقیقه و۳۵ ثانیه عرض شمالی قراردارد .

(از قاموس جغرافیایی افغانستان).

ص ۱۵۳ ، سطر ۹ : اصطناع [2][اِ صْ طِ ناع] (اسم خاص).نیکویی کردن ، کسی را بر گزیدن .

(ازاقرب الموارد).

ص ۱۵۴ ، سطر ۱۰ : بست [بُ سْ تْ] (اسم خاص) . درساحل چپ رودهیرمند ودر ملتقای ارغنداب وهیرمند شهر «بست» قرار دارد که در۱۲۵ کیلومتری غرب قندهارو۸ کیلومتری‌جنوب شرقی گرشك واقع‌است.بست درقدیم‌یکی

۱ـ درمتون تاریخی چیچکتو بصور « جیچکتو » و « جچکتو» و «جیجکتو» ضبط شده‌است.

۲ـ مصدر ثلاثی مجرد این‌کلمه « صنع » ومصدرباب افتعال‌آن « اصتناع » است. چون درین مصدر « تاء » بعداز حرف صفیرآمده قلب به « طاء » شده است .

از شهرهای آبادان بوده ولی امروز خرابه ای بیش نیست .

به «قاموس جغرافیایی افغانستان» رجوع شود .

ص۱۵۴، سطر ۱۰ : گرشك [گِ رِ شْ كْ] (اسم خاص) . درجانب غربی قندهار واحه بزرگ گرشك قرار دارد . شهر گرشك سابقاً در طرف راست رود هیرمند ودرین واحه قرار داشته است بعدها آبادی از طرف راست هیرمند بطرف چپ آمد وطرف راست بکل متروك ماند . ـ شهر گرشك کنونی در قسمت چپ آن رود است . قراء گرشك بصورت واحه‌هایی کوچك در دامنهٔ کوههای شمالی وغربی آن قراردارند .

(از قاموس جغرافیایی افغانستان) .

ص ۱۵۴ ، سطر ۱۲ : پاروخان [پاْ روُ خاْ نْ] (اسم‌خاص) . این نام در بعضی از نسخ «باروخان بابی» آمده است .

ص۱۵۴، سطر ۱۴ : کاخ [کاْ خْ] (اسم خاص) . چون ازطریق رود هیرمند از «بست» به «زرند» رویم رود هیرمند در میان این دو شهرخمید گی دایره مانندی بسمت جنوب طی‌می کند درنیمه راه این‌خمید گی‌شهر رودباراست نزدیك رودبارشهر« کش» قرار داشته که همان «کاخ» امروزیست . (۱)

(از سرزمینهای خلافت شرقی صفحهٔ ۳۶۸) .

ص۱۴۵،سطر ۱۵: طبس [طَ بَ سْ] (اسم خاص) . نام یکی ازبخشهای سه گانه شهرستان فردوس است که از شمال به بروسکن و کویر نمك و از خاور به بشرویه وبجستان‌وخوسف واز باختروجنوب بکویرلوت‌محدوداست . هوای آن بواسطه کویر بسیار گرم و سوزان و قصبهٔ آن طبس نام دارد که در ۲۱۵ کیلومتری فردوس وبرسر راه مشهدویزد واقع است . قسمتهای شمال خاوری وخاور وباختر آن کوهستانی است

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد۹).

۱ ـ قاموس جغرافیایی افغانستان از ذکرنام این شهر ساکت‌است.

ص۱۵۵، سطر ۱۱ : شبلی کوه [شِ بْ لی کو هْ] (اسم خاص) . نام کوه کوچکی است بحوالی فراه ودر شمال غربی آن (۱)

(از حاشیهٔ نسخهٔ خطی «ط»).

ص۱۵۵، سطر ۱۲ : فراه رود [فَ رٰاهْ رُودْ] (اسم خاص) . نام رودیست بشمال غربی شهرفراه، بین۶۲ درجه طول شرقی و۳۲ درجه عرض شمالی. طول آن تقریباً ۳۲۰ کیلومتر ومنبع آن سیاه کوه ومصب آن هامون سیستان است .

(از قاموس جغرافیایی افغانستان جلد سوم) .

ص۱۵۶، سطر ۳ : چنبران [چَ نْ بَ رٰانْ] (اسم خاص). کشمیش اف آنرا «خبیران» آورده ومی گوید قلعه‌چه‌ای است بین هرات واسفزار ، بر سر راه بین این دو ناحیه (۲) .

(از نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی شمارهٔ ۱۶۲) .

ص۱۵۷، سطر۳ : پرویزن [پَ رْ وی زَنْ] (اسم) . آلتی باشد که بدان آرد وشکر وادویه حاره کوفته و امثال آن بیزند . (از برهان قاطع) . الك ، غربال.

ص۱۵۷، سطر ۳ : بیختن [بی خْ تَ نْ] (مصدر) . چیزی را ازغربال وموبیز بیرون کردن . (از ناظم الاطباء) . الك کردن، غربال کردن .

ص۱۵۷، سطر ۲۰ : مروحه [مِ رْ وَ حَ] (اسم آلت) . بادبزن . ج : مراوح .

(از منتهی الارب، اقرب الموارد) .

ص۱۵۸، سطر ۱ : زرد گوش [زَ رْ دْ گو شْ] (صفت مرکب) . منافق، مذبذب ؛ بدخواه، کینه‌ور؛ متملق . (از ناظم الاطباء) .

---

۱ ـ کشمیش اف این کوه را « شاقلان کوه » ضبط کرده است واز آنجا که شاقلان دردامنهٔ کوه یحیی آباد واقع است (بنا بر قول حافظ ابرو) بایستی شبلی کوه از متفرعات کوه یحیی آباد باشد.

۲ ـ کشمیش اف می گوید اهالی اسفزار باذوالفقارخان عهد بستند که درقلعه مذکور گرد هم آیند و باردوی نادر حمله کنند تاشاید راهی برای رفع محاصره هرات پیدا شود . نادر از خیال آنها واقف شد و برسر توطئه کنندگان رفت و جمع ایشان را متفرق کرد . ـ فرهنگ جغرافیایی افغانستان از ذکر این نام ساکت است .

ص ۱۵۸، سطر ۲ : از پنج دروازهٔ هرات از هردروازه چند نفر : در روضة ـ الصفای ناصری پنج (۱) دروازه هرات بدین اسامی آمده است :

۱ـ دروازهٔ ملك (برطرف ارگ) ؛ ۲ـ دروازهٔ عراق ؛

۳ـ دروازهٔ خوش ؛ ٤ـ دروازهٔ قبچاق (۲) ؛ ٥ـ دروازهٔ قندهار ؛

(ازروضةالصفای‌ناصری جلد دهم) .

ص۱۵۸، سطر ۱۲ : باتوخان [باتوُخانْ] (اسم خاص) . این نام در بعضی از نسخ «بابوخان» آمده است .

ص۱٦۰، سطر ۳ : قلعهٔ سفید [قَ لْ عَ ِ ی ِس فی ِ دْ](اسم‌خاص). نام‌قریه‌ایست در ۱۸/٥ کیلومتری‌شمال‌هرات ازتوابع‌انجیل‌وازمحال‌هرات که بین‌٦۲ درجه و۹ دقیقه و٥۰ ثانیه طول شرقی و۳٤ درجه‌و۲۹دقیقه و٥٥ثانیه عرض‌شمالی واقع است .

(ازقاموس جغرافیایی‌افغانستان جلدسوم).

ص۱٦۰، سطر٦ : چشمه قرنفل[چِ شْ ِم ی ِق َ ر َ نْ ُف لْ](اسم‌خاص). نام‌چشمه‌ای بوده است‌برجنب کازرگاه هرات .(۳)

(از عالم آرای نادری نسخهٔ چاپ عکسی روسیه) .

ص۱٦۰، سطر ۷ : موسی‌دانگی‌بتاخت بادغیسات رفت، بامروالاجمعی بتعاقب او مأمور شدند : طبق قول کشمیش‌اف قحطی در هرات بیداد می کرد اللهیارخان کس‌ببادغیسات‌فرستادتاخواروباربجهت هرات‌ارسال‌دارند. موسی دانگی‌بجهت تحویل‌بارهابه‌جبرئیل‌رفت. نادرنیزباجمعی‌ازقشونی که مأمور شرق‌هرات بودند بطرف‌جبرئیل حرکت کرد . اللهیارخان ازحرکت نادر مطلع‌شدوبرسراه‌اوایستاد وجنگ‌درپیوست. این‌جنگ درتمام‌مدت‌شب وتا

۱ ـ درقاموس جغرافیایی افغانستان از چهار دروازه هرات باسامی زیر نامبرده شده است: « ملك » ،«عراق» ، «خوش» و«قندهار» . (قاموس جغرافیایی افغانستان ذیل‌کلمهٔ هرات) .

۲ ـ روضةالصفا درجلد نهم : این دروازه‌را « قوطی‌چان » می‌آورد.

۳ ـ درعالم‌آرای نادری این نام «چشمهٔ قلنفر» ضبط شده است .

صبح روز بعد ادامه داشت . براثر آن اللهیارخان راه هزیمت پیش گرفت ومـوسی دانگی نیز بارها را گذارد وبکوه پاراپامیز فرار کرد .

(از نسخهٔخطی کتابخانهٔ ملی‌شمارهٔ ۱۶۲)

ص۱۶۰، سطر ۸: جبرئیل [جَ بْ رَ ءِی لْ] (اسم‌خاص). قریه‌ایست‌در۷٫۵ کیلومتری شمال غربی هرات ، بین خط ۶۲ درجه و ۶ دقیقه و ۳۶ ثانیه طول شرقی و ۳۴ درجه و۲۲ دقیقه و ۵۹ ثانیه عرض شمالی .

(از قاموس‌جغرافیایی افغانستان) .

ص۱۶۰، سطر ۱۴ : دربندگاو شیر (۱) [دَرْ بَ نْ دِ گا وْ شی رْ] (اسم‌خاص). نام نقطه‌اایست بر کنار رودخانهٔ هریرود ، و در جنوب شهر هرات .

ص۱۶۰، سطر ۳۰ : سیاووشان (۲) [سِ یا و وُ شا نْ] (اسم خاص) . قریه ایست در ۱۹٫۵ کیلومتری جنوب‌شرقی هرات ، بین۶۲ درجه و۱۶ دقیقه‌طول‌شرقی و۳۴ درجه و۱۳ دقیقه و۱۵ ثانیه عرض شمالی .

(از قاموس‌جغرافیایی افغانستان).

ص۱۶۰، سطر ۳۲ : کورزان [؟] (اسم خاص) . این نام بی‌شك غلط وصحیح آن «گازران» است وآن نام نقطه‌ای است بر جنب هریرود ، در غرب هرات ، برسرراه کبوترخان (۳) .

---

۱ ـ اصولا «دربندگاوشیر» به دوازه‌هایی اطلاق می‌شود که در رودخانه‌های بزرگ برای ذخیره وتغییر مسیرآب احداث می کنند . رجوع به«آثار عجم» فرصت شیرازی ذیل «بندامیر» شود . ـ «دربندگاوشیر» فوق نیز یکی از دربندهایی است که بر روی رودخانهٔ هریرود احداث کرده بودند .ـ کشمیش‌اف‌محل این جنگ را کنار هریرود می‌آورد ومی گوید اللهیارخان بقصد «روزباغ» (این نام درقاموس جغرافیایی افغانستان «روضه باغ» ودر۱۰٫۵ کیلومتری جنوب‌شهر هرات ذکر شده‌است) حرکت کرد وسرانجام‌کارش بجنگ در «دربندگاوشیر» کشید.

۲ـ «قاموس‌جغرافیایی‌افغانستان» و«نقشه‌جغرافیایی‌ایران» این‌نام‌را«سیاه‌وشان» ضبط کرده‌اند.

۳ ـ در نسخهٔ مورد استفاده حقیر این کلمهٔ «کورزان» و «کبرزان» هر دو آمده است . مینورسکی آنرا«گازران» و کشمیش‌اف «کاریزان» ذکرمی کند . بنظراصل کلمه«گازران» بوده‌و «کورزان» در حقیقت شکل تبدیل‌یافته(تبدیل‌الف به واو) «گازران» است که بعدها دردست نساخ «واو» «گوزران» نیز به «باء» تبدیل و علاوه برآن «راء» و«زاء» قلب مکانی شده است . فتامل

ص۱۶۱، سطر ۴ : قدر انداز [قَ دَ رْ ا َ نْ د ا زْ] (اسم فاعل‌مرکب مرخم). تیر اندازی که تیرش خطا نکند.

(از آنند راج).

میدهی از جا کمانداری اگر سستی کند

از قدر اندازی تیر بلا غافل مباش.

(میر رضی دانش بنقل آنند راج).

از قضا چشم سیاه تو بیادم آمد

قدر انداز نگاه تو بیادم آمد

(صائب بنقل آنند راج).

ص۱۶۱، سطر ۱۵ : تباشیر [تَ باشی رْ] (اسم).اول صبح، اول هرچیز.

(از ناظم‌الاطباء).

ص۱۶۲، سطر ۶ : مطموره [م طْ مو رَ] (اسم مفعول، اسم).خانه زیرزمین که در آن طعام وجزآن نهند. (از ناظم الاطباء). نهانخانه.

ص۱۶۲، سطر ۷: کبرزان [؟](اسم‌خاص).به«کورزان»دربن‌تعلیقات‌رجوع‌شود.(۱)

ص۱۶۳، سطر۱۳ : شیرم [؟] اسم خاص). این‌نام‌دربعضی‌ازنسخ جهانگشا«شیدم» و درتاریخ کشمیش‌اف«شیدان» آمده است.

ص۱۶۴، سطر۲ : تمران [تِ مُ ران] (اسم‌خاص).(۲) درقاموس جغرافیایی افغانستان این نام«تیموریان» با مشخصات زیرضبط شده است:

ناحیتی است بفاصله ۱۱۰ کیلومتری قندهار و در جنوب غربی آن، بین ۶۵درجه‌و۳۹ دقیقه و۳۰ ثانیه طول شرقی و۳۱ درجه و۳۱ دقیقه و ۴۰ ثانیه عرض‌شمالی.

---

۱ ـ کشمیش‌اف تاریخ این‌جنگ را۱۲ اکتبرومینورسکی ۱۲۳اکتبرذکرمی کند ومی گوید محاصره‌شدگان شب هنگام براثر استراحت پیاده‌نظام نادر فرار کردند.

۲ ـ نسخ جهانگشا وکشمیش‌اف‌آنرا «تمران» ذکر کرده‌اند وکشمیش‌اف می گوید درویش خان را پس ازشکست مغلولا به پیش نادرآوردند وبحکم اوبقتل رسید.

ص۱۶۴، سطر ۱۵ : گازرگاه [گاْزُ رْگاْ هْ] (اسم خاص).(۱) نام نقطه ایست در دو میلی شمال شرقی شهر هرات که مدفن خواجه عبدالله انصاری بدانجاست.(۲) (ازقاموس جغرافیایی افغانستان ذیل کلمهٔ هرات) .

ص۱۶۴، سطر ۲۰ : هرات [هَ رْ ا تْ] (اسم خاص) . قاموس جغرافیایی افغانستان حدود ومشخصات هرات را چنین می آورد :

بگوشهٔ شمال غربی افغانستان ولایت هرات بین ۶۵ درجه و ۳۵ دقیقه و۶۰ ثانیه و۵۵ درجه و۵۰ دقیقه و۶۶ ثانیه طول شرقی و۱۵ درجه و ۴۵ دقیقه و۳۲ ثانیه و۳۸ درجه و۳۰ دقیقه و۳۶ثانیه عرض شمالی قراردارد و مرکز آن شهر هرات است. ـ در«قاموس جغرافیایی افغانستان» و«روضات الجنات اسفزاری» و« تذکره جغرافیای تاریخی بارتلد» و«کتاب سرزمینهای خلافت شرقی» تاریخ هرات وتحولاتی که برسر این شهر آمده وآراء جغرافیانویسان عرب دربارهٔ آن بتفصل آمده است .

در زیر وضع نظامی شهرهرات بزمان نادرشاه از کتاب کشمیش اف (نسخهٔ خطی کتابخهٔ ملی بشماره ۱۶۲) نقل میشود .(۳)

«شهر هرات در جلگه کنار هریرود قرار دارد. این جلگه از آنجا که بسیار معمور وحاصلخیز است بمروارید دنیا معروف شده، بواسطه رود هایی که از هرات می گذرد این شهر از جهت پرآبی قابل مقایسه با

۱ ـ جامی آن را «گازرگاه» از «گازر» بمعنی جامه شوی گرفته ولی اسفزاری وشیروانی اصل آن را «کارزارگاه» فرض کرده اند بارتلد نیز بهمین اصل توجه کرده است . بنا بقول اسفزاری در ۲۰۶ هجری قمری در این محل جنگی واقع شد وبراثر آن این ناحیه چنین نام گرفت . شیروانی می گوید در ۱۵۰ هجری قمری جنگی بین مسلمانان هرات و خوارج درین نقطه اتفاق افتاد و بعد از آن جنگ باین نام خوانده شد .

۲ ـ حافظ ابرو می گوید بلوك «پروانه» و «هورشنگ» برشمال شهرهرات واقع است و کوهی درمیان است که آن را «گازرگاه» می گویند .

۳ ـ در کتابخانهٔ ملی نسخی چند دربارهٔ هرات وجود دارد که هیچیك بخوبی کتاب کشمیش اف این شهررا وصف نمی کنند .

هیچ‌یك ازبلاد آسیای مرکزی نیست. بشهرهرات نه نهر بسیار بزرگ و عریض وارد می گردد که کثرت آب بعضی ازآنها باندازه‌ایست که مزاحم ومانع عبور ومرورعابرین می‌شود . آب این‌نهرها بحوض هرات می‌ریزند و این حوض آنقدر وسیع است که اگر شهر هـرات محاصره شود آب آن احتیاج ده هزار نفر را برای مدت چهارده ماه تأمین می کند وهمین وفـور آب وقابلیت‌اراضی‌است که‌درحوالی‌هرات دهستانهای‌زیادبوجودآمده‌است.

مطلعین می گویند هرات قابلیت اسکان دو کـرور جمعیت را بآسانی‌دارد. وضع جغرافیایی‌این‌شهریکسان نیست بجانب شرق‌آن تعدادی تپه‌دیده می‌شود. جنوب هرات‌تا پنج فرسخ صحرای‌صاف ومسطحی‌است که بکوه «سنگی‌قزی» ختم می‌شود . بشمال‌غربی هرات دو کوه‌پست وجوددارد که فاصله این دو کوه ازهم هزار ذرع واز هرات هزار وسیصد ذرع است و چون از بالای‌دو کوه بداخل هرات نظراندازیم فقط برجی که بالای حوض است دیده میشود . در شرق هرات و بهزار ذرعی‌آن کوه پاراپامیز قراردارد که‌شعبات‌آن تمام شمال‌هرات را احاطه کرده وازبالای این کوه شهروقلعه نظامی هرات بخوبی نمایانست .

شکل هندسی این شهر مربع وطول ضلع آن تقریباً هزار وچهار صد ذرع است . شهر را خاکریز و حصار سنگی فرا گرفته و عرض پایین خاکریز تقریباً هفتاد ذرع وارتفاع آن بیست ذرع است.دراطراف‌خاکریز باستیونهای عالی بناشده ودربالای آن دیوار خشتی کشیده‌اند که عرض پایین آن چهار ذرع است .

این دیوار در هلالی ازبرجها قراردارد که تعدادشان‌یکصدوپنجاه برج است. مقابل خاکریزخندقی حفر شده (بعرض‌هیجده ذرع‌وارتفاع‌شش ذرع) ومی‌توان آنرا در صورت لزوم ازآب پر کرد . بجنوب غربی هـرات باستیون‌بسیار محکمی‌ساخته‌اند موسوم‌به «برج خاکستر».

امّا قلعه نظامی :

این قلعه بشکل مستطیل بربالای تپهٔ خاکی و مصنوعی بنا شده است. طول آن یکصد ونود ذرع وعرض آن شصت‌وسه ذرع می‌باشد.مسافت این قلعه از حصار جانب شمالی شهر دویست وپنجاه ذرع وبدورآن‌مثل‌شهر خندقی حفر شده است. دیوار قلعه ازآجر و بین آن تاحصار شمالی از دو طرف خندق است وسرانجام این دوخندق بخندق‌خارج‌شهر منتهی‌می‌شوند. فاصله قلعهٔ نظامی ازخندق خارج شهر حکم قلعهٔ علیحده‌ای دارد که این قلعهٔ معروف بقلعهٔ نو می‌باشد. مساحت قلعه نو هزار ودویست ذرع واراضی دورآن نوعاً صلب وخشك بوده وقابل کشت وبرز نیست بعکس آن اراضی سمت جنوب است که تاحدی قابل زراعت می‌باشد. در جنوب هرات برکه های چندیست که در زمستانها از آب پرمی‌شود ودر تابستانها بواسطه این ذخیره زمستانی پرآب است. علاوه برحوض مزبور چشمه کوچکی بسمت شمال شرقی شهر قرار دارد که بهنگام محاصره هرات آب آن می‌تواند تاحدی رفع نیاز اهالی را بنماید. محیط شهر هرات یك فرسخ و مساحت محلی که شهر درآن واقع است نیم فرسخ وکسریست. بین هریرود وهرات یك فرسخ وپل مالان مهمترین پلی است که درناحیهٔ هرات برروی‌این رود بسته‌اند. این پل بیست ونه دهنه دارد که بمرور ایام اغلب دهنه های آن خراب وهمین خرابی موجب معطلی عابرین می‌باشد .

این بود وضع طبیعی وساختمانی هرات و از اینجا معلوم می‌شود که کشورگشایانی که قصد تسخیر هرات را دارند باید خود را ازجانب شمالی وفراز جبال‌بشهر رسانند».

ص۱۶۵، سطر ۱۱ : قلعچه [۱] [قَ لْ عَ چَ] (اسم‌مصغر). قلعهٔ کوچك، دژ کوچك.

۱ ـ نسخ «ح» و «ط» این ضبط راآورده‌اند که امروز متداول ومرسوم نیست. درنوشته‌های امروزی «قلعه چه» بجای‌آن می‌آید . این‌کلمه مرکب از«قلعه»+«چه» (علامت تصغیر) است .

ص١٦٦، سطر ٢١ : قمر [قَ مَ رْ] (اسم‌خاص). قاموس‌جغرافیایی‌افغانستان‌از کوهی بنام قمر نام می‌برد که ظاهراً قریهٔ مورد بحث جهانگشا در حوالی آن بوده است.ـ اما مختصات کوه قمر :

کوهی است درجنوب غربی قلعهٔ او کل ـ قلعه‌ایست در٤ کیلومتری شمال شرقی قلعهٔ مندل (١))ـ ازتوابع شین دند(٢) ولایت‌هرات که تقریباً بین٦٥ درجه و٣٨، ٤٣ دقیقه و٣٥، ٥٢ ثانیه طول شرقی و٣٣ درجه و٥ و٦ دقیقه‌و ٢ ثانیه عرض شمالی واقع است .

ص ١٦٧ ، سطر ١٤ : چاه نجم الدین [چاهِ نَ جْ مِ دْ دی نْ] (اسم خاص) . در افغانستان دو ناحیه مجاور بنام هــای « **ریگ شورابك** » و « **ریگستان**» وجود دارد . ـ حدود اولی یعنی « ریگ شورابك » :

شمال وشمال شرقی : شورابك قندهار ؛

غرب : **ریگستان** ؛

جنوب : سرحدبلوچستان‌وافغانستان ؛

وحدود دومی یعنی« ریگستان » :

شمال : خواجه علی ؛

غرب : ریگستانهای چاربرجك وچخانسور ،

جنوب : سرحد افغانستان‌وبلوچستان ؛

چنانکه ملاحظه‌می‌شود درشمال بلوچستان (البته بلوچستان‌قدیم) ونواحی جنوب افغانستان ریگ زارهای خشکی است که نبودن آب جاری دراین ریگ زارها موجب حفرچاه‌هایی‌شده‌است (٣)که ایجاد ونگاهداری‌آن با زحمت فراوان‌وخرج زیادهمراه است ـرجوع بصفحهٔ٣٥٤ جلد دوم قاموس

١ ـ « مندل » در ٢٧ کیلومتری غرب شین دند قرار دارد .

٢ ـ « شین‌دند » در ١٣٠ کیلومتری هرات است.

٣ ـ درجلد دوم کتاب مرکزآسیا تألیف ماك گرگور«Mac Gregor» ازسه چاه حفر شده بوسیلهٔ نادر در راه « وزیرستان » و حوالی « وان خواه » جنوب غزنین بحث شده است .

جغرافیایی افغانستان شود ـ این چاه ها پس از مدتی خشك می‌شوند و ازبین‌می‌روند. امروزچاههای معروف ناحیهٔ «**ریگ شورابگ**» عبارتنداز: «چاه کله دنگ» ، «چاه چبولی» ، «چاه مروچ» ، «چاه بدنگ» و«چاه‌سیر» است وچاههای معروف‌ناحیهٔ «**ریگستان**» : «چاه سکالك »، «چاه سالیان» ، « چاه رباط » ، « بهرام چاه » ، « چاه بولو »، « چاه شاه اسماعیل » و « چاه تل‌آب»و« چاههای‌کانی» که از١٥تا٢٠ چاه می‌باشد وچند چاههای دیگر است که در عمق ریگستان پراکنده اند .

دوچاه نجم‌الدین‌وپانات(١)ـ (که باحتمال اقرب بیقین‌پایاب است چنانکه درحاشیه نسخهٔ خطی « ط » نیزچنین تصحیح شده ـ باید دو چاهی باشند که بزمان نادر دراین‌منطقه وجود داشته و فعلا ازبین رفته‌اند ، محل آن‌ها با اراضی‌منطقهٔ « ریگستان» تطبیق می کند).

ص ١٦٧ ، سطر ١٥ : پانات [پاناتْ] (اسم خاص) به « چاه نجم الدین» درین تعلیقات رجوع شود .

ص ١٦٧ ، سطر ١٨ :گرمسیرات [گَ رْ مْ سی ر اْت] (اسم خاص) ناحیتی است باافغانستان باحدود زیر :

شمال : گرشك وریگستان ودشتهای مارگوی‌چخانسور؛

غرب : قریهٔ رودبار مربوط به چهاربرجك‌چخانسور؛

جنوب: خط سرحدی بلوچستان ؛

شرق : گذربارانه و قلعه بست واراضی نهر بغرا؛

این ناحیه بین ٦٤ و٦٥ درجه و٨ و٥٥ دقیقه و١٢ و٤٨ ثانیه طول شرقی و ٢٩ و٣١ درجه و٢٣ و٢٦ دقیقه و١٢ ثانیه عرض شمالی واقع است .

(ازقاموس‌جغرافیایی افغانستان) .

---

١ ـ در نواحی خراسان « پایاب » بقناتی اطلاق می‌شود که باید باچند پله پایین رفت تا بمظهرآب آن رسید . تهرانیها آنرا « پاکنه » می گویند .

ص ۱٦۸ ، سطر ۱۱ : دلخك [1] [دَ لْ خَ كْ] (اسم خاص). چشمه‌ایست در ۸۹ کیلومتری جنوب غربی و اشیر ایالت گرشك، بین ٦۳ درجه و۵۰ دقیقه و ۳۰ ثانیه طول شرقی و۳۲ درجه و۳ دقیقه و۱٦ثانیه عرض شمالی .

(از قاموس‌جغرافیایی‌افغانستان).

ص ۱٦۸ ، سطر ۱۷ : کموں [كُ مونْ] (مصدر،اسم). پنهان شدن ، پوشیده‌شدن (از ناظم الاطباء) . کمینگاه .

ص ۱٦۸ ، سطر ۱۷ : لعل بدخشی [لَ عْ لِ بَ دخْ شی] (ترکیب وصفی) . گوهری‌سرخ رنگ که‌معدنش‌دربدخشان است . می گویند دراوایل‌خلافت بنی‌عباس درزمین ختلان زلزله ای عظیم روی داد و کوه سکنان‌شکافته‌شد وکان لعل پدید گشت .

(از ناظم الاطباء) .

ص ۱٦۹ ، سطر ۱۹ : صماخ [صِ ماخْ] (اسم) . گوش ، سوراخ گوش ، ج : اصمخة . (از منتهی‌الارب) .

ص ۱۷۰ ، سطر ۵ : شمامه [شَ ما مِ] (اسم) گلوله ای بشکل گوی مرکب از مواد خوشبو که در دست گرفته می‌بویند .

(از ناظم الاطباء) .

ص۱۷۰ ، سطر ۱۰ : جماعت‌رومیه‌اردو بادو نخجوان‌راخالی کرده‌بقلعه‌ایروان: لکهارت می گوید : ایرانیان ابتداء فاتح آمدند و ترکها باعقب نشینی از نخجوان واردوباد به ایروان متحصن گردیدند . شاه طهماسب پس ازین فتح نمایان شروع به پیشروی بطرف شمال شرقی کرد و با شکست ترکها بمحاصرۀ ایروان پرداخت . هنوز هیجده روز از ایام محاصره ایروان نگذشته‌بود که بشاه‌طهماسب‌خبررسید که‌ترکهاخطوط‌مواصلاتی اورا قطع کرده‌اند . او بدستپاچگی از ایروان عقب نشست و بتبریز آمد . در تبریز

---

۱ ـ درقاموس جغرافیایی افغانستان این نام بصورت « دلخاك » ودرنقشه جغرافیایی بغایری « دلخك » آمده عباسنامه دهگان نیز آن را « دلخك » ضبط نموده است .

مطلع شد که علی‌پاشا ، حاکم ایروان ، ازایروان خارج شده بطرف ایران می‌آید واحمد پاشا نیز بقصد تسخیر عراق از کرمانشاه گذشته است.شاه طهماسب بناچار بمقابله احمدپاشا شتافت‌ودرنزدیکی همدان‌موضع گرفت. احمد پاشا چون‌بدومیلی‌شاه‌طهماسب رسید. ابتداء پیکی‌به نزدشاه‌طهماسب فرستاد و شاه نیز متقابلا پیکی نزد احمد پاشا روانه کرد . هنوز پیك دوم احمد پاشا نرسیده بود که شاه طهماسب پنداشت احمد پاشا قصد حمله بایرانیان وقشون اودارد. لذادستورشلیك وحمله صادر کرد . سوارنظام‌ایران سه بار برسوار نظام‌عثمانی‌حمله‌برد وچنین بنظررسید که شاه طهماسب فاتح آمده است که ناگاه پیاده نظام منظم عثمانی با مقاومت مردانه خود ابتداء پیاده نظام ایرانی را از جلو برداشت وسپس کار سوارنظام ایرانی را ساخت شاه طهماسب باسه هزار تن ازسپاهیان خود بمحاصره افتاد و بناچار بقیمت دادن تلفات زیادی و گسیخته شدن نظم لشکرش، خود را ازحصار درآوردو باصفهان عقب‌نشست. این‌شکست موجب شد که اولااحمدپاشا همدان را تا حدود ابهر بدست‌آورد وثانیاً علی‌پاشا از راه خوی وسلماس بمراغه وتبریز رسد وثالثاً درقسمت جنوبی‌ایران خوزستان وحویزه را پادگان عثمانی‌مقیم عراق عرب تصرف کند .

ص ۱۷۰ ، سطر ۱۰ : اردوباد [أُرْدوُبادْ] (اسم خاص).شهریست نزدیك ملتقای رودخانه‌ایکه از سمت جنوب‌برودارس می‌ریزد . قلعه دزمار در ساحل آن قرار داشته و یاقوت ازین قلعه نام برده است.مستوفی انگور و غله و پنبه اردوبادرا وصف‌می کندوسرچشمه‌آبش را از کوههای قبان‌می‌آورد.

به « معجم البلدان » و « نزهت‌القلوب » چاپ اول ص ۱۰۳ و « سرزمین های‌خلافت‌شرقی » ص ۱۸۰ رجوع شود .

ص ۱۷۰ ، سطر ۱۴ : کر [كُ رْ رْ] (اسم خاص) . نام رودی است بگرجستان که

سرچشمه‌اش بجبال غربی تفلیس است (۱)

ص ۱۷۰ ، سطر ۱۱ : علی پاشا حکیم اغلی [عَ لی پا شا حَ کی م اُ غ لی] (اسم خاص). این نام‌را مینورسکی« علی‌پاشا حکیم‌اوغلو »ضبط کرده‌است.

ص ۱۷۱ ، سطر ۱۱ : کردخان(۲) [؟] (اسم خاص)مینورسکی آنرا« قوریجان » ذکر کرده و محلش را ۵ فرسنگی شمال شرقی همدان آورده است .

ص ۱۷۱ ، سطر ۱۹ : خارخار [خا رْ خا رْ] (اسم) . خارش، خلجان،تعلق‌خاطر. (ازناظم الاطباء).

ص ۱۷۲ ، سطر ۵ : هرب [هَ رَ بْ] (مصدر) . گریختن ، فرار کردن . (ازمنتهی الارب) .

ص ۱۷۲ ، سطر ۶ توزك [تو زُ ك] (اسم).سامان ، آرایش ، نظم ، ترتیب . (از ناظم الاطباء) .

ص ۱۷۲ ، سطر ۸ : منکوس [مَ نْ کو س] (اسم مفعول) . واژگون، سرنگون. (ازاقرب الموارد) .

ص ۱۷۲ ، سطر ۱۵ : ساروق [سا رُو قْ] (اسم خاص). حمدالله مستوفی آنرا دارالملك فراهان می‌آورد که طولش‌ازجزایر خالدات « فدك » وعرضش از استواء «لدن» وهوایش‌معتدل‌و آبش‌ازکاریزهاست . درآن‌ولایت‌بحیره‌ایست که مغولان آنرا«چغان‌ناوور»می‌خواندند. درحوالی‌آن‌شکارگاه نیکویی‌است (ازنزهت‌القلوب چاپ دبیرسیاقی‌صفحه ۷۶) .

---

۱ ـ لسترنج می‌گوید : دو رودی که ایالت اران را از دوجانب احاطه کرده درنزد یونانیان « اراکسس » و « سیروس » نام داشته است ولی اعراب آنها را « نهرالرس » (ارس) و نهرالکر (کر) نامیده اند . رود ارس بنابرقول مستوفی از کوههای قالیقلا وارزنة الروم سرچشمه می‌گیرد وپس‌از مشروب کردن ارمن وآذربایجان وایروان‌با «کر» و « قراسو » درحدود گشتاسفی بدریای خزر می‌ـ ریزد و رودکر از جبال غربی تفلیس در گرجستان سرچشمه می‌گیرد وپس ازعبور ازتفلیس‌شعبه‌ای ازآن به بحیره‌شمکور وشعبهٔ دیگرپس‌ازضم‌باآب‌ارس‌وقراسو درحدودولایت گشتاسفی بخزرمی رود.

۲ ـ درفرهنگهای جغرافیایی مورد ارجاع حقیر « کردخان» و« گردخان» ـ نامهای موجود درنسخ متعدد جهانگشا ـ یافت نشد .

ص ۱۷۳ ، سطر ۵ : عباس آباد [عَ بْ با سْ عا با دْ](اسم خاص). نام محلتی بوده است باصفهان که فعلا خیابان عباس آباد از آن می گذرد این خیابان درجهت خاور بباختر قرار دارد ومبدأش چهارباغ ومنتهایش خیابان شاهپوراست .
(از «فرهنگ جغرافیایی ایران» جلد دهم ذیل کلمهٔ اصفهان و به «نصف جهان فی تعریف اصفهان» رجوع شود) .

ص ۱۷۳ ، سطر ۱۶ : در بیان مصالحهٔ شاه طهماسب : شاه طهماسب براثر شکست های متوالی در دهم ژانویهٔ ۱۷۳۲ میلادی تن بمصالحهٔ باعثمانی داد(درجهانگشا مفاد این صلحنامه آمده است) . طبق این صلحنامه تبریز بایرانیان بر گشت بازگشتن تبریز بایرانیان مخالف نظر اغلب عثمانیها بود و ایجاد نارضائی زیاد کرد ولی ترکها ازترس نادرتن بامضاء آن دادند [۱] گرچه براثر آن عثمان پاشا از صدرات عظمی خلع شد (جریان خلع اودرذیل توپال عثمان پاشا خواهد آمد) ولی بازعهد نامه بامضاء رسید .
از تاریخ نادرشاه لکهارت متن انگلیسی

ص ۱۷۳ ، سطر ۲۲ : ماردین [ما رْ دی نْ] (اسم خاص) . مشرف بشهردنیسر ودرسه فرسخی شمال آن بین راه راس العین ونصیبین قلعهٔ ماردین قرارداشته واین قلعه درقرن چهارم بنام دژماردین موسوم وپایگاه امرای حمدانی بوده است . و دژ ماردین درقلّه کوهی بوده که در سمت جنوبیش آبادی بزرگی وجود داشته است. درقرن ششم این آبادی پرجمعیت وخانه هایش چون پلکانی بالای یکدیگر بود . ابن بطوطه ازماردین دیدن کرده است و ازپارچه های پشمین آن نام می برد. درآن زمان دژماردین به «قلعة الشهباء» معروف بوده است . به « سرزمینهای خلافت شرقی» رجوع شود .

ص ۱۷۴ ، سطر ۷ : قورچی باشی [قو رْ چی باشی] (اسم) . رئیس جبه خانه ، رئیس اسلحه خانه . (ازناظم الاطباء) .

۱ ــ رجوع به کتاب هامر « Hammer » فصل شصت وششم شود .

ص۱۷۴، سطر ۱۱ : ارپالیق [اَ رْ پاَ لی قْ] (اسم) اقطاع . تیول .
(از تاریخچه نادرشاه مینورسکی صفحه ۳۱).

ص۱۷۵، سطر ۱۴ : نیوش [نِ یُو شْ] (اسم فاعل مرخم). گوش کننده ، شنونده .
(از ناظم الاطباء) .

ص۱۷۶، سطر۶ : مقالید(۱) [مَ قا لی دْ] (جمع ، صیغه منتهی‌الجموع) کلیدها ـ گنجینه‌ها . (از ناظم الاطباء) .

ص۱۷۶، سطر ۱۲ : ارس [اَ رَ سْ] (اسم خاص). نام رودیست در شمال ایران و در مرز بین‌ایران وشوروی . به«رودخانهٔ کر»دراین تعلیقات رجوع شود .

ص۱۷۹ ، سطر ۷ : قوشخانه [قوُ شْ خا نِ] (اسم خاص) . نام یکی‌ازدهستانهای بخش باجگیران شهرستان قوچانست که از شمال بمرز ایران و شوروی و از جنوب ببخش شیروان واز خاور بدهستان پیچرانلو و ازباختر بدهستان کیفان محدود است . این ناحیه کوهستانی و مرکز طوایف زعفرانلو و پیچرانلو درآنجاقراردارد مرکزآن بنام حلوا چشمه معروفاست .(۲)
(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم) .

ص۱۷۹ ، سطر ۷ : جرمغان [جَ رْ مَ غانْ] (اسم‌خاص) . این‌ناحیه‌همان«گرمخان» است که مختصاتش درین تعلیقه گذشت .(۳)

ص۱۷۹، سطر ۷ : حاجیلر [حاَ جی لَ رْ] (اسم خاص) . نام‌طایفه‌ای ازترکمانست که در « مینو دشت » یا «دشت مینو» استراباد سکنی داشته‌اند .(٤) بخود

---

۱ ـ مفردآن « مقلاد » است که اسم آلت می‌باشد .

۲ ـ دربعضی ازنسخ این‌نام «راز» آمده ومختصات « راز » دراین تعلیقات یافت میشود .

۳ـ دربعضی‌ازنسخ « جیفان»آمده که همان«کیفان»است‌بمختصات جغرافیایی زیر: کیفان نام یکی از دهستان‌های بخش‌حومه شهرستان بجنورد است که از ۱۶ آبادی بزرگ و کوچك تشکیل شده وقصبه‌آن‌نیز کیفان‌نام دارد.این‌دهستان در۸۵ کیلومتری شمال خاوری بجنوردو۱۵ کیلومتری خاورشوسهٔ عمومی بجنورد بحصارچه قراردارد . (ازفرهنگ جغرافیایی ایران‌جلد نهم).

٤ ـ مینورسکی یورت ایل حاجی لررا درکبود جامه‌ذکرمی کندکه در جنوب غربی گنبد قابوس است . (از تعلیقهٔ مینورسکی برتذکرة الملوك ص ۲۰۰) .

دشت مینو حاجیلر(۱) می گفته‌اند . (از لغت‌نامهٔ دهخدا) .

ص۱۷۹ ، سطر ۱۰ : چندیز [؟] (اسم خاص) . در بعضی از نسخ جهانگشا «جندیر»و در عالم‌آرای نادری و بعض نسخ دیگر جهانگشا «چندیر» آمده است . ـ محل‌آن طبق‌قول عالم‌آرای نادری سرحد دشت قبچاق ـ حد جانب ایران ـ تعیین شده است . (۲) به حاشیهٔ ورق ۱۴۹ «عالم آرای نادری» نسخهٔ چاپ عکسی روسیه رجوع شود .

ص۱۷۹، سطر ۱٦ : آبکده لیك [؟] (اسم‌خاص) . این‌نام بی‌شك‌غلط(۳) ودرفرهنگ جغرافیایی ایـران جلد نهم « ایلدلیك » [اِی ل ْ دَ لی كْ] (٤) آمده بمختصات زیر :

دهی است از دهستان لاین بخش کلات شهرستان دره گز ، واقع در۳۱ کیلومتری شمال باختری کلات و در درون دره‌ای بآن نواحی ،هوای این دهکده معتدل وآبش از رودخانه است .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم) .

ص۱۷۹ ، سطر۱۷ : چشمهٔ حسینخان [ِچ ش ْ مِ ی ح ُ سَ ی ْ ن خان ْ](اسم‌خاص).

---

۱ ـ فرهنگ جغرافیای ایران (جلد دوم) در ذیل«مینودشت»می گوید نام قدیم این محل «حاجی‌لر» بوده است .

۲ ـ درحاشیهٔ عالم‌آرای نادری ازتعداد قشونی که باید در این‌قلعه بساخلو گذارده شود (سه هزار غلام) و نیزاز عمل‌این ساخلوبتفصیل بحث شده است . ظاهراً قصد نادزآن بود که باین‌وسیله جلوگیری ازاعمال‌آتی ترکمانان یموت و کوکلان بنواحی جنوبی کند . ـآنچه‌بنظر حقیرمیرسد این ناحیه باید چندر [بضم « چ » و « د »] باشد و « چندر » نام رودخانه و دره‌ایست که بشمال خط سرحدی ایران ـ حدایران وترکستان روس ـ قراردارند وخط سرحدی‌درسمت‌شمال‌ازقلل کوههای فاصل بین دره چندر وسومبار می گذرد و رودخانهٔ چندر نیزآبش بدوقسمت می‌شود قسمتی بایران و قسمتی دیگر بروسیه می‌رود. بقرار داد۱۸۸۱ میلادی بین ایران و روسیه‌رجوع شود .

۳ ـ درنسخ مختلف جهانگشای نزد حقیر این‌دهکده بنامهای « بکده لیك » و«ایکده لیك» نیزآمده است .

٤ ـ نقشهٔ جغرافیای بغایری آن را « ایدلیك » ضبط کرده و بنظر این ضبط صحیح است چه « ایدلیك » بمعنای « سنجد زار » است .

این نام بی‌شك غلط وصحیح آن «چشمه خلیجان»[۱] است که درحدودخیوه‌ـ آباد [۲] کنونی قرار داشته .

ص۱۷۹، سطر ۱۸ : پویان [پوُیاْنْ] (اسم خاص) . نام دهکده‌ایست بآن طرف رود اترك و نزدیك ابیورد و خیوه آباد کنونی و از محال ترکمانان یموت و کوکلان .

(از حاشیهٔ نسخهٔ خطی «ط»).

ص۱۸۰، سطر ۱ : سفتن [سُ فْ تَ نْ] (مصدر). سوراخ کردن ، سوراخ شدن ، تراویدن ، تراوش کردن .[۳]

(ازناظم الاطباء) .

ص۱۸۰، سطر ۱ : منقبت [مَ نْ قِ بَ تْ] (مصدر) [٤] هنر،ستودگی،کارهای‌نیك. (از ناظم‌الاطباء).

ص۱۸۰، سطر ۱۴ : سیلاخور [سی لاْخُ رْ] (اسم خاص). منطقهٔ‌سیلاخور درجنوب غربی بروجرد واقع است باین حدود : شمال : جاپلق ؛ مشرق : بروجرد ؛ مغرب: خرم‌آباد . ـ‌این‌منطقه کوهستانی ودارای‌آب فراوان ومراتع وسیع است . سیلاخور به‌سیلاخور علیا که مرکزش اشترینان و سیلاخور سفلی که مرکزش چالان چولان است تقسیم می‌شود .

(ازجغرافیای سیاسی کیهان).

ص۱۸۰، سطر ۱۴ : جاپلق [جاپَ لَ قْ] (اسم‌خاص) . ناحیتی است واقع درمشرق سیلاخور که بواسطه تنگهٔ ازنا از عراق جدا می‌شود. این‌ناحیه مرکب از چندین‌دره‌است که دربعضی‌ازقسمتهاعریض شده وتشکیل دشتهایی می‌دهد .

۱ ـ لسترنج از «خلیج خلیجان» درقسمت‌جنوبی دریاچه‌ارال صحبت می‌کند که محل‌آن‌قابل تطبیق‌بااین موضع نیست .

۲ ـ نام شهری است که نادر درقرب « ابیورد» ساخت .

۳ ـ این مصدر بصورت لازم و متعدی استعمال می‌شود .

٤ ـ این کلمه در عربی مصدر ودر فارسی بصورت اسم بکار میرود .

هوایش در زمستان سرد و قصبات مهمش قاقان و الیگودرز است .

(از جغرافیای سیاسی کیهان ص٤٤٤)

ص۱۸۱،سطر ۱۵ : خورنق [خَ وَ رْ نَ قْ] (اسم‌خاص) . این‌نام‌معرّب «خورنه» و آن عمارتی‌بوده‌است بسیارعالی که نعمان‌بن‌منذربجهت بهرام گورساخت و عجمان یك قصرآنرا خورنگه نام کردند . یعنی‌جای نشستن‌بطعام خوردن ، وقصر دوم راکه سه گنبد متداخل بود وبجهت معبد و عبادتخانه تمام کرده بودند بسه دیر موسوم ساختند زیرا بزبان پهلوی گنبد را «دیر» گویند .

(ازبرهان قاطع) .

ص۱۸۱،سطر ۱۵ : سدیر [سَ دِ یْ رْ] (اسم خاص) . محفف «سه دیر» است و آن عمارتی‌است که نعمان‌بن منذربجهت بهرام گور ساخت بعضی گویندسدیر معرب سه دیر است .(۱)

(ازبرهان قاطع) ورجوع به مادّه قبل شود.

ص۱۸۲، سطر۴: ضراعت [ضَ رٰاعَ تْ] (مصدر) . فروتنی کردن ، تواضع کردن ، خضوع کردن، نیازمندی وتضرع کردن .

(از منتهی الارب) .

ص۱۸۲، سطر ۷ : خورشیدکلاه [خُ رْ شی دْ كُ لا هْ] (اسم خاص) : لقبی است که فارسیان بپادشاهان روس می‌داده‌اند .

خورشیدکلاه مورد بحث میرزا مهدیخان « ملکه ایوانونا» ست .

۱ ــ نهریست وگویند قصریست وآن معرب است واصل‌آن بفارسی « سه دله » یعنی درآن قبه‌های متداخل است وابومنصور ازقول لیث‌گوید نهریست به حیره و ابن السکیت بنقل ازاصمعی گوید « سه دیر » فارسی است واصل آن « سه دل » است یعنی درآن سه قبهٔ متداخل است وهمان است‌که مردم امروزآن را « سد لی » (بکسر اول ودوم وسوم مشدد) گویند . عرب‌آن را تعریب کرده « سدیر » گفته‌اند . عمرانی گوید « سد یر » موضعی است معروف به حیره وگوید«سدیر» نهریست وگویند قصری است نزدیك خورنق‌که نعمان اکبرآن را برای یکی ازملوك عجم (بهرام پنجم) ایجاد کرد . (نقل ازحاشیهٔ برهان‌قاطع).

ایـن پادشاه از شیوع وبـا در گیـلان و تلفاتـی (۱) کـه بقشون روس مقیم در گیلان‌وارد شد ترسیدونامه‌ای بشاه طهماسب نوشت ورسماً نظریات خودرا برای تخلیه گیلان اعلام کرد. اندکی بعد بارون شافیروف سفیر روسیه وارد گیلان شد وبایاری ژنرال لواشف قرار دادی با ایرانیان برای تخلیهٔ گیلان با توجه بنظر ملکه امضاء کرد.

(از تاریخ نادرشاه لکهارت).

ص۱۸۳، سطر ۲۰ : شهرك گرایلی [شَ ْهَ رَكِ گَ رٰایِ لی] (اسم‌خاص). در سمت شمال وشمال غربی چمن کالپوش (۲) کوهی است‌موسوم به سرا کوه بدون دامنه شبیه بدیوار ، در دامنهٔ غربی سرا کوه‌آثارآبادی بزرگی دیده می‌شود که‌آن‌را کرنك‌می‌گویند. ازقرار شهرطایفهٔ گرایلی (۳) بااینجابوده واز چند چشمه مشروب میشده است.

(از « مطلع الشمس » اعتماد السلطنه جلد اول ص۱۰۰).

ص۱۸۴، سطر ۱۱ : مشهد مصریان [مَ ْشْ هَ دِمِ صْ رِیٰا ْنْ](اسم‌خاص). درقسمت سفلای رود اترك (٤) ناحیتی است که نام سابق‌آن دهستان بوده ـ بواسطه انتساب بطوایف ده ـ دربن ناحیه بقایا وخرابه شهر بسیار آبادانی در قبل ازاسلام بچشم می‌خورد. این‌شهر که همان مشهدمصریان است ظاهراً براثر حمله وایلغارمغولان‌وترکهاازبین‌رفته‌است. درزمان‌آبادانی آنجادورودخانهٔ اتـرك و سومبار بوسیله نهری بطول پنجاه کیلومتر ایـن شهر را مشروب

---

۱ ـ بوتکوف عدهٔ روسهایی که در عرض ۱۲ سال توقف بکنار بحر خزر از بین رفتند بین یکصد وسی تا دویست هزار نفر نقل می‌کند که ازین عدهٔ چهل پنجاه هزار نفر قشونی بوده‌اند.

۲ ـ چمن‌کالپوش از شمال به‌گرگان ، از جنوب به نردین ، ازمشرق به جاجرم واز مغرب بفارسیان و فندرسك محدود است.

۳ ـ در سابق حدود دوازده هزار خانوار گرایلی درکالپوش ساکن بوده اند که بعد از کشته شدن نادرشاه افشار بر اثر حمله طایفهٔ ترکمانان به‌کالپوش این جماعت‌متفرق شده‌اند.

(ازمطلع الشمس جلد اول ص ۱۰۰).

٤ ـ مینورسکی محل‌آن را نزدیك « بیلخان داغی » می‌آورد.

می کرده‌اند .

به «جغرافیای طبیعی کیهان» صفحهٔ ۷۳ رجوع شود.

ص۱۸۴،سطر ۲۰ : اترك [اَ تْ رَ كْ] (اسم خاص). نام رودیست که ازهزار مسجد سرچشمه می گیرد ودربستری بطول ۵۰۰ کیلومتر روبمغرب جریان دارد . این رود در قلعهٔ چات با رود سومبار (۱) ضمیمه می‌شود ، و پس از تشکیل دریاچهٔ هایی ببحرخزر می‌ریزد. درسرچشمه اترك حوض (۲) بزرگی بعرض وطول پنجاه متر وجود دارد که درآن چندین چشمه آب گرم جاریست . (ازجغرافیای طبیعی کیهان‌ص۷۲) .

ص۱۸۴، سطر ۲۱ : رود جرجان [رُودِ جُ رْ جانْ] (اسم خاص) (۳) رودیست که سرچشمه‌اش جبال آلاداغ بجنورد است و از آنجا روبمغرب جریان دارد . طول این رود سیصد کیلومتر وبا ضمیمه شدن رود جاجرم وپشت بسطام بآن وگذشتن از خم وپیچهای کوهها وصحرای کو کلان وشهر قدیم گرگان و دشت ترکمن درشمال استرآباد دوشعبه شده وسرانجام وارد خلیج استراباد میشود عمق متوسط آن ۱۵ متر است .

به «جغرافیای طبیعی کیهان» ص۷۲ و«رود گرگان» دربن‌تعلیقات رجوع شود .

ص۱۸۵ ، سطر ۳ : علی بولاغی [عَ لی، بوُلاغی] (اسم خاص). نام چشمه‌ایست(٤) در شمال شهردامغان وبچهار فرسخی آن. این چشمه روبجنوب جاریست و پس‌ازضمیمهٔ شدن چند چشمه دیگربآن ومشروب کردن قرای واقع درسر راه خود بشهر دامغان می‌رود .

به «مطلع الشمس» و «فرهنگ جغرافیایی ایران» ذیـل کلمهٔ

---

۱ ـ سرچشمهٔ این رود کوه « دامانی » است .

۲ ـ محل آن قوچان است.

۳ ـ این کلمه در حقیقت ترکیب اضافی است و مضاف الیه اسم خاص می‌باشد .

٤ ـ نام دیگرآن «چشمه علی» است .

«دامغان» رجوع شود .

ص۱۸۵ ، سطر ۳ : قوشه [قوُ شَ] (اسم خاص). دهی است ازدهستان قهاب صرصر بخش صیدآباد شهرستان دامغان. این ده در ۱۵ کیلومتری جنوب باختری صیدآباد و۳۶ کیلومتری دامغان وبرسرراه‌شوسهٔ دامغان بسمنان قراردارد. آب وهوایش معتدل وناحیتی‌است غیر کوهستانی .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد سوم) .

ص۱۸۵، سطر ٦ : تنقیح [تَ ْن قی‌ِ ح] (مصدرباب تفعیل) . پاکیزه کردن، تفحص کردن، تحقیق وتجسس کردن .

(از اقرب الموارد) .

ص۱۸۵،سطر ۹ : شهریار [شَ ْه ریا ْر] (اسم خاص) . ناحیتی است در غرب تهران بحدود زیر :

شمال : ساوجبلاغ؛ مشرق : غار؛ جنوب : پشاپویه؛ مغرب : ساوه؛ این ناحیه فقط در قسمت مغرب واجد ارتفاعات است که این ارتفاعات خود دنبالهٔ کوههای نمك ساوه می‌باشد . آبی که شهریار را مشروب می کند از رودخانهٔ کرج والقادر منشق میشود ودرشهریار بنام «سیاه‌آب»مشهوراست.

(از «جغرافیای سیاسی کیهان » ص ۳٦٦ و۳٦۵) .

ص۱۸٦،سطر ۹ : دورباش [دوُ ْرباْش] (اسم). [۱]نیزه‌ای که‌سنانش‌دوشاخه بوده و آنرا مرصع کرده‌اند و پیشاپیش پادشاهان می کشند تا مردمان بدانند که پادشاه می‌آید و خود را بکناری برند . چاووش، نقیب قافله ـ عصا ، نیزه کوچك ، چوبی که چاووش قافله بردست می گیرد ، تبرزین ، ناچخ .

(از ناظم‌الاطباء).

---

۱ ـ این کلمه گاه بعنوان فعل امرنیز استعمال می شود و درینصورت بمعنی « راه بده » ، « کناری رو» است .

ص۱۸٦، سطر ۹ : باهره [با هِ رِ] (اسم فاعل مؤنث). عالی، آشکارا، هویدا .
(ازناظم الاطباء) .

ص۱۸٦، سطر ۱۲ : میدان نقش جهان[مِ یْ دْ انِ نَ قْ شِ جَ هاْنْ] (اسم خاص).
این میدان ، که نام دیگر آن میدانشاه است ، بطول ۵۰۰ متر و عرض ۱۵۰ متر است . عمارات تاریخی عالی قاپو و مسجد شاه و مسجد شیخ ـ لطف‌الله وسردر قیصریه دراطراف آن قرار دارند ، در وسط این میدان فعلا یك استخر مربع‌مستطیل بزرگ با فواره و گلکاریهای زیبا ایجاد شده که گردشگاه عمومی است .
(ازفرهنگ جغرافیای ایران ذیل کلمهٔ اصفهان)و رجوع به « نصف جهان فی تعریف اصفهان » شود .

ص۱۸٦،سطر ۱۳ : لولی [لُولی] (اسم). ظریف، نازك، شاد، زیرك، چست، دانا ـ مردم بی حیا ـ گدای در خانه ـ نام زنان فاحشه خوشگل ـ کولی .
(از ناظم الاطباء).

ص۱۸٦، سطر ۱۵ : سیاه مستی [سِ یا هْ مَ سْ تی] (حاصل‌مصدرمرکب) . افتادن و بیهوش بودن براثرمستی زیاد . (از ناظم الاطباء) .

ص۱۸٦، سطر ۲۰ : تجرع [تَ جَ رْ رُ عْ] (مصدرباب‌تفعیل) . جرعه‌جرعه‌نوشیدن آب ومانند آن .
(از اقرب الموارد) .

ص۱۸٦ ، سطر ۲۱ : اقداح (اَ قْ دا حْ) (جمع) . کاسه‌ها، پیاله‌ها، قدحها .
(از اقرب الموارد).

ص۱۸٦، سطر ۲۱ : راح [راْحْ] (اسم) . می ، شراب .
(از اقرب الموارد) .

ص۱۸٦،سطر ۲۲ : پیمانه پیمودن [پِ یْ مانِ پِ یْ مو دَ نْ] (مصدرمرکب) . شراب نوشیدن. (از ناظم الاطباء) .

ص ۱۸۷ ، سطر ۱۹ : نوبت [نَ وْ بَ تْ] (اسم). نقاره[۱] را گویند که در اوقات شب و روز نوازند. (ازبرهان قاطع) .

ص ۱۸۷ ، سطر ۲۴ : طالار طویله [طاْلاْرِ طَوِیْلَ] (اسم خاص) . نام یکی‌از عمارات صفویان است‌باصفهان . سیف‌الدوله پسر فتحعلی شاه قاجار درحدود صدو اندی سال[۲] پیش ازین محل دیدن کرده ودر سفرنامهٔ مکه خودآنرا چنین توصیف می کند.

«طالار طویله‌عمارت‌و طالاری بوده که در طویله خاصه[۲] شاه‌عباس قرار داشته است . علی‌مراد خان زند بعدها این عمارت و طالار را ازطویله جدا کرده و دورآنرادیوار کشیده و درآن احداث حوض و دریاچه وباغچه نموده وفعلا (زمان سیف‌الدوله) دیوانخانهٔ عمارت شاهی‌است . دیوارهای این طالار مزین بآیینه و نقاشی است و در شاه نشینش چند پارچه سنگ قراردارد [۳] که بومآنرا سیاه کرده و از بوته‌گل انداخته‌اند . ارزش این سنگها مجهـول و از جمله عجائب‌اند جنس آنها مصنوعـی است و بعضی می گویندآنهارا از هندوستان‌آورده‌اند ولی‌اغلب اصفهانیان براین نظرند که دراصفهان‌ریخته شده‌اند» .

(نقل از سفرنامهٔ مکه نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۷۶۱) .

---

۱ ــ « نوبت‌کوفتن » نقاره کوفتن‌است وآن در زمان اسکندر سه نوبت بود وبعد ازآن‌چهار کردند و در زمان سلطان سنجر پنج نوبت شد بسبب آنکه دشمنان سلطان جمعی را بجهت هلاك او نشانده سحر می کردند و سلطان روز بروز ضعیف و نحیف می‌شد . دانایان آن زمـان بفراست دریافتند وفرمودند که غیروقت نوبت بایدزدن وآواز انداختن که سلطان فوت شد ودیگری برتخت نشست، چنان کردند چون ساحران شنیدند دست ازکار وبارخود کشیدند وسلطان بحال خود بازآمد وآن را مبارك دانسته پنج نوبت می‌نواختند . (ازحاشیهٔ «برهان قاطع» ذیل‌کلمهٔ نوبت).

۲ ــ«درسفرنامهٔ‌شاردن»و«مرآت‌البلدان‌جلداول» و«نصف‌جهان‌فی‌تعریف‌اصفهان»این‌محل‌بتفصیل بحث‌شده‌است.منتهی‌توصیف‌شاردن اززمانی‌است که‌این‌بنا درنهایت‌آبادانی بوده‌وتوصیف‌اعتمادالسلطنه از روزگارحضیض‌آنست. خاصه‌آنکه‌در زمان‌ظل‌السلطان ازقرارمسموع‌خرابی های زیادی‌بانجا وارد آمده است . لذا قول « سیف‌الدوله» راکه هم نزدیك بزمان نادروهم‌دوراز خرابیهای‌ظل‌السلطان‌است در اینجا آوردیم . ۳ ــ درین طویله ازقرار هزارآخر ازسنگ یك پارچه بوده‌است .

ص ۱۸۸ ، سطر ۱۰ : تبیین این احوال آنکه : این واقعه درتاریخ بختیاری سردار اسعدذیل «واقعهٔسال هزار و صدوچهل‌وپنج» آمده‌است ورؤوس‌مطالب آن همانست که میرزا مهدی خان در جهانگشا آورده ، منتها در آن‌جا مسیر حرکت نادر مفصل ذکر شده است .

ص ۱۸۸ ، سطر ۱۳ : شتم [شَ تْ مْ] (مصدر) . دشنام دادن ، طعن‌زدن ،طنز گفتن، آزار رسانیدن ـ ستم کردن ـ فساد نمودن (از اقرب‌الوارد) .

ص ۱۸۹ ، سطر ۴ : هوله [هَ وْ لَ] (اسم‌خاص) . نام طایفه‌ای از عربانست که‌در جزیره کیش مقیم بوده اند . ایـن جزیره را سابقاً قیس می گفتند و قیس بمختصات جغرافیایی‌زیر است :

جزیره‌ایست واقع درجنوب ایران بطول چهار فرسخ وعرض‌قریب بدو فرسخ. رجوع به «فارسنامهٔ ناصری» صفحهٔ ٣١٦ شود .

ص ۱۸۹ ، سطر۵: سبزچشمه [سَ بْ زْ چِ شْ مِ] (اسم خاص) . این نام باین شکل غلط وصحیحش «سرچشمه»(۱) است که مراد از آن « سرچشمهٔ زاینده رود » است‌بمختصات زیر :

سرچشمهٔ زاینده‌رود در کوهرنگ زرد کوه لرستان واقع ونزدیك به یورت طایفهٔ بختیاری است. این رود ابتداء از تنگ قاضی تا مشرق‌قلعهٔ شاهرخ بسمت شمال شرقی‌جریان‌داردو پس ازآن از شمال شعبه‌ای موسوم به خرسنگ بآن ملحق میشود وبمشرق می‌رود وپس از طی مسافتی بشمال بر گشته شعبه‌ای از قمشه و شعبه دیگری از تهران در پـل وزگون بآن می‌پیوندد .

به«نزهت‌القلوب» و«جغرافیای طبیعی کیهان» و«مرات البلدان» جلداول

۱ ـ در جنوب نقطه‌ای بنام « سبز چشمه » وجود ندارد . در سفرنامهٔ مورگان و فرهنگ جغرافیایی‌ایران از «سبزآب» درنواحی جنوب بحثی رفته ولی محل‌آن بهیچوجه بامحل مورد بحث جهانگشا تطبیق‌نمیکند . ـ درتاریخ بختیاری سرداراسعد ضمن‌بیان واقعهٔ ١١٤٥ هجری‌چنین‌آمده: « نادر از راه سرچشمه متوجهٔ کوهستانات بختیاری شد . »

ذیل کلمهٔ « اصفهان» رجوع شود .

ص ۱۸۹ ، سطر ۱۰ : بنوار [؟] (اسم خاص) . این ناحیه در « فرهنگ جغرافیایی ایران » بنه‌ور(۱) آمده است(۲) بمختصات زیر:

دهی است از بخش قلعهٔ زراس شهرستان اهواز، واقع در ۱۶ کیلومتری جنوب باختری قلعهٔ زراس و کنار راه مالرو مزار خشک . این ناحیه کوهستانی و آب وهوایش معتدل است .

ص ۱۸۹ ، سطر ۱۳ : هفت لنگ [هَ فْ تْ لَ نْ گْ] (اسم خاص). نام یکی از دوطایفه بختیاری است که تیره‌های کوچك آن عبارتند از :

۱ـ دورکی. ۲ـ دیناری ۳ ـ بابادی. ٤ـ بختیاروند

۵ ـ جانکی سردسیر (۳)

(ازجغرافیای سیاسی کیهان) ورجوع به «تاریخ بختیاری» سرداراسعد شود.

ص ۱۸۹ ، سطر ۱۵ : هلیلان [هُ لی لا نْ] (اسم خاص). محال هلیلان در مغرب تنگ تیر ـ تنگ تیربعد از گل دره و گل‌دره وزردلان درجنوب ماهیدشت قرار دارد ـ واقع است و بشکل مثلثی است که بتوسط شعبه‌ای از گاماسب، که از کوه کاجاورسرچشمه می گیرد، مشروب میشود .

(از جغرافیای طبیعی کیهان) .

ص ۱۸۹ ، سطر ۱۶ : امامزاده سهل علی [اِ ما مْ زا دِ سَ هْ لِ عَ لی](اسم خاص). در تاریخ بختیاری سردار اسعد این نقطه امامزاده اسماعیل معروف به «سهل علی» ذکر شده و از قرار قول اسکندربیك تر کمان « امام زاده اسماعیل » در محلهٔ کلیار(٤) اصفهان است .

۱ ـ « بنه ور » بضم «باء» و کسر «نون» وفتح «واو» آمده است .

۲ ـ دربعضی ازنسخ « بناوار » ذکر شده .

۳ ـ در تاریخ بختیاری این تیره بتفصیل شرح داده شده است .

٤ـ در کتاب «نصف جهان فی‌تعریف اصفهان» این نام «کلبار» آمده و از قرار قول نویسندهٔ آن کتاب غیراز «امامزاده‌اسماعیل» «امامزاده‌هارون ولایت» نیز در «کلبار» است.

رجوع به صفحهٔ ۸۷۰ «عالم‌آرای عباسی» چاپ دوم شود .

ص ۱۸۹ ، سطر ۱۸ : سرابند [سَ‌راْبَ‌نْ‌دْ] (اسم‌خاص). نام‌ناحیتی‌است درجنوب غربی کزاز برسر راه بروجرد و سلطان‌آباد ، هوای‌آن سرد و قرای آن در حدود ۱۳۰ آبادی و مرکزآن قریهٔ حصار است .

(از جغرافیای سیاسی کیهان) .

ص۱۹۰ ، سطر۳ : کرکوک [کَ‌رْکوُکْ] (اسم خاص).شهر زیبایی است بشمال عراق : قلعه آن برسر تلی واقع وخود شهردراطراف این قلعه قرار دارد . اهالی‌آن از ترکهای ینکچری وا کرادند که اکثرمسلمان و شافعی مذهب وقلیلی حنفی وتعداد بسیار کمی مسیحی و یهودی‌اند .

(از رحلهٔ منشی بغدادی صفحهٔ ٦٤ متن‌عربی) .

ص ۱۹۰ ، سطر ۷ : ماهی دشت [ماْ هی‌ِ دَ‌شْ‌تْ] (اسم خاص) . نام ناحیتی است بکرمانشاهان بمختصات زیر:

شمال : روانسر ؛ مشرق : کرمانشاه ؛ جنوب : لرستان ؛ مغرب : رود کرند. ـاراضی این دره‌رسوبی وحاصلخیز و محصول عمدهٔ آن غلات و لبنیات و حبوبات است .(۱) (از جغرافیای سیاسی کیهان) .

ص ۱۹۰ ، سطر ۹ : زهاب [زُهاْب] (اسم‌خاص). نام یکی‌ازدهستانهای بخش‌سرـ پل زهاب قصرشیرین است بااین حدود : شمال : دهستان ازگله وخانه شور؛ جنوب : راه شوسهٔ قصرشیرین به کرمانشاه ؛ خاور : کوه شاهین‌وگاومیشان؛ باختر : کشور عراق . (ازفرهنگ جغرافیایی ایران جلد ٥) .

---

۱ ـ درنزهت القلوب این‌نام«مایدشت» آمده که پنجاه پاره دیه ازمتعلقات‌آن‌است. فرهنگ جغرافیایی ایران (جلد پنجم) حدودآن را چنین ذکر می کند :

شمال‌آن کوه سفیداست که‌بین‌دهستان‌های‌دروفراهان‌وحومهٔ شهر کرمانشاه باماهی‌دشت قرار دارد ؛ جنوب آن سلسله‌ارتفاعات جنوبی‌ماهیدشت‌است که هرنقطهٔ آن بنامی مشهور و بین‌ماهی دشت و دهستان های‌شیان، هرسم و عثمانوندواقع است . خاور آن بدهستان بالاوند زردلان محدود وباخترش به‌بخش سنجابی متصل‌است.

ص۱۹۰، سطر ۱۴ : کرند [کِرِنْدْ] (اسم خاص). یکی از بخشهای شهرستان شاه‌آباد است که‌از شمال به گوران وازجنوب ببخش گیلان‌غرب‌وازخاور ببخش مرکزی‌شاه‌آباد واز باختر بدهستان‌پاطاق‌از بخش پل‌زهاب‌قصرشیرین‌محدود است . ـ قصبه مرکزی آن کرند است که از شهرستان شاه‌آباد‌می‌باشدودر ۳۵ کیلومتری شمال باختری شاه‌آباد و ۸۰ کیلومتری قصرشیرین و کنار راه شوسه قرار دارد . (از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۵) .

ص ۱۹۰ ، سطر ۱۷ : کاروان [کاْرِوْاْنْ] (اسم خاص). در جهانگشا این نام چنین آمده است. مینورسکی آنرا « کاروان » ذکر کرده و « گهواره » احتمال داده است . مرحوم رشید یاسمی می گوید « گهواره » نیز صحیح نیست و کوهی که درین ناحیه وجود دارد بنام گاره [؟] که مخفف « گاوراه» است و در پنج فرسخی مشرق کرند قرار دارد

(از تاریخچه نادر شاه مینورسکی) .

ص۱۹۰ ، سطر ۱۸ : قلاووزی [قَ لاْ وُ وزِ ی] (حاصل‌مصدر) . هدایت ، دلالت. (از ناظم‌الاطباء) .

ص۱۹۱ ، سطر ۴ : کریوه [کَ رِی وِ] (اسم) . کوه پست وپشتهٔ بلند، زمین بلند و پشتهٔ‌خاکی که باران‌آنرا رخنه کرده وبزیرآمده باشد. زمین سراشیب، راه دشوار. (از ناظم‌الاطباء) .

ص۱۹۱ ، سطر۹ : ناوك [ناْوَكْ] (اسم) . تیر خرد و کوچك ؛ تیری که بچابکی و راستی بنشانه برخورد ؛ تیری که از نی ساخته شده ومرغان را بدان شکار کنند ـ لوله‌میان‌کاواك که درآن‌تیر کوچك گذاشته می‌اندازند ـ دستگیر کمان . (از ناظم الاطباء).

ص۱۹۲ ، سطر۳ : صهیل [صَ هِی لْ] (اسم).آواز اسب ، شیههٔ اسب .

(از اقرب‌الوارد).

ص ۱۹۲، سطر۸: جوزهر [جَ وْزَ هَرْ](اسم، اسم‌خاص).سرودم اژدهاـستاره ذوذنب

ـ فلك‌اول قمر که بمنزله ممثل‌او می‌باشدـ هریك ازعقدهٔ راس‌و ذنب‌را نیز گویند که محل‌تقاطع فلك حامل ومائل قمراست وآنرا گوزهر می‌نامند. (ازناظم‌الاطباء).

ص۱۹۲، سطر ۹ : اخترمه [اَ خْ تَ رْ مَ] (اسم). کلمه‌ایست ترکی‌ازمصدراختر- ماق بمعنی تفحص و تجسس کردن .(۱) این‌کلمه مال یا غنیمتی است که با تفحص‌وتجسس‌ازخصم بدست می‌آید. ازاطلاقات جهانگشاومجمل‌التواریخ برمی‌آید که این کلمه برمطلق غنیمت نیزاستعمال میشود .(۲)

ص۱۹۲،سطر۱۵: بهروز [بِ هْ رُ وْ زْ] (اسم خاص).این نام بی‌شك غلط و صحیح آن «بهریز» است چنان که در صفحهٔ ۲۰٦آمده وبهریزنام دیگر شط دیاله است.(۳) رجوع به «دیاله» درین تعلیقات شود .

ص۱۹۲، سطر ۱۷ : قره‌چولان [قَ رَ چو لاْنْ] (اسم‌خاص) .نام‌ناحیتی است‌درشمال شرقی سلیمانیه .(٤) (از تاریخچه نادرشاه مینورسکی) .

ص ۱۹۲ ، سطر ۲۱ : قلعهٔ علی بیك[قَ لْ عِ یِ عَ لِی بِ یْ كْ](اسم‌خاص) . نام قلعه‌ایست‌بشمال بغدادو بین‌بغداد و کرکوك . این قلعه فعلاً مخروبه وبنام «علی بیك سرا» معروفست . (از تقریرات آقای مصطفی‌جواد) .

---

۱ ـ از سنگلاخ میرزا مهدیخان . ۲ ـ لغت نامهٔ دهخدا و سایر فرهنگهای مورد ارجاع‌ازمعنی‌این‌کلمه ساکتند. لغت‌نامهٔ دهخدافقط با ذکر مثالی ازآن گذشته است .

۳ـ مینورسکی این محل را بهریزذکر کرده ولی «بلدروز» احتمال داده است در«دره‌نادره» نیز از بهریز نام برده شده‌است .ـ دو عبارت صفحهٔ «۱۰۳۹» و«۱۰٤۳» عالم‌آرای عباسی بهریزرا نام دیگر «دیاله» معرفی می کنند .

عبارت صفحهٔ ۱۰۳۹: «کنار نهربلاد رود از انهار آب دیاله که بشط بهریـز اشتهار دارد». عبارت۱۰٤۳ همان کتاب تکلیف صله «که» موصوله را معین می‌سازد : « در کنارنهربلاد رودازانهار آب بهریز »

٤ـ صاحب روضة الصفامی گوید : شهرزور ولایتی‌است که درشمالش‌ارومیه وجنوبش کرمانشاه و مشرق مرز کردستان و مغربش خاك کرکوك قرار دارد . دریکی از جبال آن قلعه ایست مشهور به «چولان»بواسطه کثرت بادام کوهی ـ زیرا اکراد بادام کوهی را چولان می‌نامند ـ درسه فرسخی چولان شهر سلیمانیه قرار دارد .

(از روضة الصفا جلد نهم ذیل« در ذکر ورود احمد چلبی‌از بغداد .... ») .

ص۱۹۳، سطر ۱ : بلادت [بِ لا دَت] (مصدر) . کند هوش بودن ، کودن بودن .
(از ناظم الاطباء) .

ص۱۹۳ ، سطر ۲ : دیاله [دِ یا لِ - یا - لَ] (اسم خاص) . نام رودیست که در قسمتهای مختلف باسامی« گاورود» و«سیروان رود» و«دیاله» خوانده‌میشود. این رود از کوههای حوالی گردنهٔ اسدآباد در مغرب کوه الوند سرچشمه می گیرد وبسترش از مشرق بمغرب تا سرحدعراق است. ـ این رود درطول بستر خود از تنگه های باریك راهی برای خود حفرمی کند وبا گذشت از جبال«شاهو» و«کله سر» بطرف جنوب غربی‌منحرف میشود وبالاخره بدجله میریزد .

(از جغرافیای طبیعی کیهان ص۹۶) .

ص۱۹۳، سطر ۵ : خرماتو (۱) [خُ رْ ما تو] (اسم خاص) . قریه‌ایست از قراء کرکوك بعراق . ـ در قرب خرماتو نهر بزرگی است که در بهاران بسیار پرآب است . در یکی از کوههای نزدیك آن معدن نفط سیاه و نمك وجود دارد . در قلّه کوه دیگر و نزدیك به خرماتو قلعه ایست که یکی از چهار دیوار آن خراب شده‌است. اهالی آنجا کرد و مذهبشان علی‌اللهی و بسیار غریب نوازند .

(ازرحلهٔ منشی بغدادی ص ۵۵ متن‌عربی) .

ص۱۹۳ ، سطر ۱۴ : قراتپه [قَ رَ ا تَ پْ پِ] (اسم خاص). چون ازبغدادبطرف سلیمانیه حرکت کنیم در بین راه قراتپه واقع و فاصله آن از «دللی‌عباس» شش فرسخ است .

قراتپه قریه بزرگی‌است که ساکنینش کرد وعربند واغلب‌بزبان ترکی صحبت می کنند. این قریه در جنب تل بزرگی ازخشت وگل قرار

۱ـ صاحب رحله این محل را «دوزخرماتو» وحاشیهٔ نویس رحله آنرا «توزخرماتو» ضبط کرده است .

دارد و بسبب آن تل به «قراتپه» موسوم است. ـ چون باران بااین تل ببارد درآن سکه هایی از مس و نقره و طلا یافت می‌شود. ـ عرض این تل ۵۰ ذرع وارتفاع آن ۲۰ ذرع است.

(ازرحلهٔ منشی بغدادی ص۴۵ متن عربی).

ص۱۹۳، سطر ۱۴ : کرپی [کُ رْ پی] (اسم‌خاص). این نام محفف «داش کرپی»(۱) و «داش کرپی» کلمهٔ ترکی است بمعنی «پل سنگی». سیف الدوله قاجار درحدود صدواندی سال پیش ازین محل گذر کرده و آنرا چنین وصف می‌کند:

«داش کرپی پل سنگی است برروی دجله دریکساعتی (۲) دیاربکر، راه همه سرازیر ودر دره ودارای باغها وآسیاهای متعدد که همه ازرود دجله مشروب میشود». (۳)

(ازسفرنامهٔ مکه نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۷۶۱).

ص۱۹۳، سطر ۲۰ : دیاربکر [دِ یا رْ بَ کْ رْ] (اسم خاص). چون از حلب بطرف عراق حرکت کنیم پس از گذشت از «حیین» و «بیگلربیگی» و «خان‌افشار» و «قایماق» به «دیاربکر» میرسیم. از «قایماق» تا «کوده» ده‌ساعت واز «کوده» تا «دیاربکر» چهارساعت راه‌است، راه سنگلاخ وازپستی وبلندی می گذرد در بین راه دره وسیعی است که آبادیها ومزارع ومراتع نسبةً زیادی دارد. شهردیاربکردرجلگه واقع وشمال ومشرق آن درسره بسیار گود وبزرگی قرار دارد که شط بغداد درآن جاری است. قلعهٔ دیاربکر بسیارمرتفع ودارای خندق های محکمی است بناهای آن سنگی واز سنگی ساخته شده که عجمان آنرا «سنگ پا» میگویند. مسجد جامع آن، که پیش‌ازاسلام آتشکده بوده،

۱ـ مینورسکی آنرا «دشت کورپی» و «تاش کوپرو» ذکر کرده است.

۲ـ مقصود از مدت فوق مدتی است که کلك بروی دجله مسافت بین دیار بکر وداش کرپی را می‌پیماید.

۳ـ دهات اطراف «پل سنگی» نیز بااین نام مشهور است.

بسیار باعظمت است. مسجد دیگری ازابنیه‌آل عثمان درآنجا یافت میشود که‌آن نیز بسیار عالی است . رویهم رفته شهردیاربکر از حیث آبادانی در ردیف حلب است وچون ازدیاربکر بطرف عراق رویم منزل بعد «داش - کرپی» است.

(از سفرنامهٔ مکه نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشماره ٧٦١) .

ص١٩۴، سطر ٣ : رباط خان [رِباطِ خانْ] (اسم خاص). نام ناحیتی است درهشتاد کیلومتری بغداد وحوالی ینگجه .

ص١٩۴، سطر ٧ : جسر بهروز [جِسْرِ بِهْرُوزْ] (اسم‌خاص) . این نام غلط وصحیح آن «جسربهریز» است. جسربهریزنام پلی‌است که برروی رودخانهٔ دیاله قرارداشته‌است . درصفحات « ١٠٣٦ » و«١٠٣٧» عالم آرای‌عباسی از جسرنظامی بهریز سخن رفته و از عبارت این دوصفحه معلوم میشود که در دست داشتن جسر مزبور واجد اهمیت برای مهاجم بوده است.

ص١٩۴، سطر ١٣ : ینگجه [یَنْکِج] (اسم خاص) . چون از بغداد بطرف سلیمانیه حرکت کنیم بفاصله پنج فرسخی بغدادبدهکده «جدیدة» ازقراء خالص میرسیم- خالص نهریست‌منشق ازدیاله- قراء خالص درحدود پنجاه آبادی‌اند که همگی آبادان و باغهای پر میوه دارند . بعضی از آنها واقع بر ساحل دجله و بعض دیگر بآنطرف ساحل در صحرا واقع‌اند که ازآن جمله است دهکدهٔ«ینکجه». فواصل این قراءِ ازهم درحدود یك فرسخ و مردم‌آنجا باستثنای مردم قریه «هبهب» همه شیعه‌اند .

(ازرحلهٔ منشی بغدادی صفحهٔ ٥٠متن‌عربی) .

ص١٩۴، سطر ١٦ : کوی [کُویْ](اسم‌خاص) . محلی‌است‌بعراق‌ازتوابع‌دیاربکرو نام دیگرآن «کویسنجق» است . (١)

١- در نقشهٔ جغرافیای ایران (ترسیمی ارتش) این نقطه «کوی سنجك» آمده که در شمال سلیمانیه قرار دارد یعنی‌درشمال سلیمانیه ابتداء نقطه «چم جمال» وسپس «شوان» و بشمال شوان «کوی سنجك» واقع است .

شهر آن زیباودرحدودچهارهزارخانواردارد. قلعهٔ آن‌محکم‌وعشایرش درسرزمینی که ازطرفی تا نزدیك‌خوی واز طرف‌دیگر تا حوالی‌اربل‌است یورت دارند. به«رحلهٔ منشی‌بغدادی» صفحهٔ ۶۱متن‌عربی‌رجوع شود .

ص۱۹۵، سطر ۱۱ : سران تپه [سَ رْ انْ تَ پْ پِ] (اسم‌خاص). درجهانگشامحل آن دو فرسخی‌بغداد و محاذی کاظمین ذکر شده است ولی مرحوم یاسمی درحاشیهٔ « تاریخچهٔ نادرشاه مینورسکی» وجودچنین‌تپه و ارتفاعاتی رادرین حدود نفی می کنند .

به « یاورقی صفحهٔ ۳۶ تاریخچهٔ نادرشاه» رجوع‌شود .

ص۱۹۵ سطر ۱۳ : شادوران [شادُرْ وْ انْ] (اسم). پردهٔ‌بزرگی مانند شامیانه؛ سرا پرده‌ای که درپیش درخانه وایوان امراء وبزرگان‌وسلاطین کشند؛ سایبان؛ فرش‌منقش؛ بساط بزرگ گرانمایه . (از ناظم الاطباء).

ص۱۹۶،سطر۱۳ : مندلیج [1][مَ نْ دَ لِی جْ] (اسم‌خاص) . نام‌ناحیتی‌است‌نزدیك سرحد ایران ودرشرق عراق عرب که چون ازبغداد بطرف خانقین حرکت کنیم ، پس‌ازعبور از بعقوبا راه بطرف شرق میرود درامتداد این راه پس‌از گذشت از « بلد روز» بمندلیج می‌رسیم .[2]

ص۱۹۶، سطر ۱۴ : دولاب [دُولاْبْ] (اسم خاص). چرخی است که بدان از چاه آب کشند وزراعت را آبیاری کنند، خرپله، چرخاب، چرخ . (ازناظم الاطباء) .

ص۱۹۷ ، سطر ۳ : نمسه [نَ مْ سِ] (اسم خاص) . نام دیگر کشور اطریش است .

ص۱۹۷، سطر ۵ : دوخاله [3] [دُخاَلِ] (اسم خاص). چون ازبغدادبقصد سلیمانیه

۱ــ این‌نام «مندلیجین»و«مندلیچین»و«مندلی»نیز آمده‌است. یاقوت‌درمعجم‌البلدان‌آنرا «بندنیجین» ذکر می کند و می گوید لفظی‌است مثنی که مفردش بندنیج است . حمزه اصفهانی « بند نیجین » را معرب «وندنیکان» فارسی می‌داند . فقیه معروف عماد بن‌کامل‌بندنیجی منسوب باین‌ناحیه است.

۲ــ منشی بغدادی می گوید حاکم مندلیج را بزمان او«ضابط» می گفته‌اند درمقابل «بیك» و «وکیل المتولی» و «والی» که نام حکام ولایات دیگر است.

۳ــ در رحلهٔ منشی بغدادی این نام «دوخلة» ذکر شده است.

درحرکت آئیم پس ازطی پنج فرسخ راه به «جدیده» میرسیم. در بین راه بفاصلهٔ یك فرسخی بغدادمحلی است بنام « توابی طهماس » (۱) که ازقرار معسکر نادر بوده‌است . چون ازجدیده بحرکت خود ادامه‌دهیم ودرحدود هفت وهشت فرسخی طی کنیم بتعدادی قراء، بفاصله یك فرسخ‌ازهم، می‌رسیم که یکی ازآنها «دوخاله» است .

(ازرحلهٔ منشی بغدادی صفحات ۴۹ و ۵۰ متن‌عربی).

ص۱۹۷، سطر ۸ : نهروان [نَ هْ رَ وَ انْ] (اسم‌خاص). چون‌ازبغدادبطرف کرکوك رویم راه از نهروان می گذرد ، یعنی پس‌ازبغداد به «جدیدة» می‌رسیم واز جدیده اگر بمسافت هفت‌فرسخ پیش رویم‌بنهروان خواهیم رسید. نهروان نهریست قدیمی وبدون آب که مبدء و منتهایش معلوم نیست. درجنب آن منزلگاهی است باین نام (۲) .

(از رحلهٔ منشی بغدادی صفحهٔ ۵۳ متن عربی) .

ص۱۹۷ ، سطر ۱۳ : براعت استهلال[بَ رَ اعَ تِ اِ سْ تِ هْ لَالْ](ترکیب‌اضافی). صنعتی است در انشاءِ کلام که دال بر مقصد و مبتنی برمراد باشد . مثل آنکه مصنف ویاشاعر در ابتدای خطبهٔ کتاب و یا در مطلع قصیده الفاظی چند ایراد کند که مشعر برمطالب او بود .

(از ناظم الاطباء) .

ص۱۹۷،سطر۲۲ حظیره [حَ ظِ یْ رَ](اسم). جای‌خرماخشك کردن‌ـمحوطهٔ‌چوپانی (۳)

(از منتهی‌الارب).

ص۱۹۸،سطر ۷ : مسجد براثی [مَ سْ جِ دِ بَ رَ ا ثا] (اسم خاص) . مسجدیست بر سرراه بین کاظمین و بغداد . این مسجد کوچك ونام دیگرش «مسجد

۱ـ این‌کلمه ترکیب اضافی‌است ومضاف آن‌جمع‌تابیه بمعنی «تل» است ومضاف‌الیه‌آن‌مخفف طهماسبقلی ـ لقب نادر ـ می‌باشد.

۲ـ این محل همانجایی است که حضرت علی برخوارج زد وآنانرا شکست داد .

۳ـ ترکیب خطیرة القدس ازاین‌کلمه وبمعنی بهشت است . (ازاقرب‌الموارد) .

سنگ علی» است. علت تسمیهٔ آن به «برائی» بدانست که حضرت علی شبی در سفر نهروان باین مکان در منزل کشیشی از نصاری براثی نام فرودآمد واورا مسلمان کرد. اما وجه تسمیهٔ آن بسنگ علی بدانست که آن حضرت در سفر نهروان شبی بدانجا منزل گزید و اطرافیان را از خوردن آب دجله منع کرد و برای رفع تشنگی آنها از سنگی آب درآورد. (۱)

(از سفرنامهٔ مکه (۲) نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۷۶۱).

ص۱۹۸، سطر ۱۵: غرفه [غُ رْ فَ] (اسم خاص). نام ناحیتی است بر سر راه بغداد و کرکوك که چون از «خالص» قصد کرکوك کنیم راه از غرفه می گذرد. این راه بر اثر کمی آب ودوری ونا امنی، راه بس خطرناکی است.

(از رحلهٔ منشی بغدادی صفحات ۵۲و۶۳ متن عربی).

ص ۲۰۰، سطر ۷: روماحیه(۳) [رُ ماحی یَ] (اسم خاص). نام ناحیتی است از نواحی عراق در یك منزلی کوفه ـ مردم آنجا شیعی مذهب و از طایفه خزاعی اند آب آنجا از شط فرات، وهوای آن گرم وحاصل آن برنج است. دراین ناحیه نخلستان نیز وجود دارد. (ازبستان السیاحة صفحهٔ ۲۹۶).

ص۲۰۰، سطر ۷، سرمن رای [سُ رْ رَ مَ نْ رَعا] (اسم خاص). سرمن رای نام دیگر « سامرا» است که مشخصاتش بنا برقول لسترنج بدینقرار است:

شهر سامرا که هفت نفر ازخلفای عباسی بیش از نیم قرن (ازسال

۱ـ یاقوت در معجم البلدان مفصل ازین مکان نام می برد. لسترنج در «سرزمینهای خلافت شرقی» ناحیتی دیگر بنام «ربض براثا» را وصف می کند ومی گوید: «راه انبار که از دروازهٔ کوفه شروع میشود از میان براثا می گذرد وپس از یك فرسخ بشهر محول در کنار نهر عیسی میرسد.»

۲ـ در سفرنامه این نام «براسا» آمده است.

۳ـ در نسخ جهانگشا «روماحیه» و«رماحیه» ـ با «واو» وبدون «واو» ـ هردو آمده است. بستان السیاحه آنرا «رماحیه» ضبط کرده است. آنچه امروز بین مردم متداول است «رماحیه» بفتح «راء» وتشدید «میم» است. درنقشه جغرافیای بغایری (اگر اشتباه نباشد) رماهیه با هاء « هوز» آمده است.

۲۲۱ تا ۲۷۹ هجری قمری) آنرا پایتخت خویش قرار دادند . قبل‌از فتح مسلمین نیز معروف و نام آن در زبان آرامی« سامرا »بوده‌است. و معتصم عباسی آنرا پس از پایتخت کردن « سرمن رای » نامید یعنی « مسرور میشود هر آنکه آنرا ببیند » ـ یعقوبی در پایان قرن سوم شرح‌مفصلی از سامرا و کاخهای آنجا آورده است . خود شهر نیز در کنار خاوری دجله واقع و کاخهای متصل بشهر تا هفت فرسخ در امتداد شط جای داشته‌است. جانب غربی دجله هم ازداشتن کاخها و بناهای فراوان بی‌نصیب نبوده‌وهریك از خلفا پولهای هنگفتی خرج تزیین این گردشگاهها کرده‌اند . در سابق اراضی وباغ های سرسبز جانب باختری سامرا ازنهرهایی مشروب میشدند که منشعب از نهر اسحاقی بود. قبر امام علی‌النقی و امام حسن‌عسکری به «سامرا» است . (ازسرزمینهای خلافت شرقی) .

ص۲۰۰ ، سطر ۷ : حله[1] [حِ لْ لَ] (اسم خاص). شهریست در شانزده‌فرسخی‌بغداد و بر سر راه بغداد وبصره[2]. این‌شهرازشهرهای قدیمی است ودرآنجا پلی برروی‌شعبه‌ای‌ازفرات قراردارد. سابقاًشهربابل درجانب غربی‌آن واقع بوده است. ساکنینش بسیارشجاع‌وغریب‌نوازندومذهبشان‌شیعه‌وسنی‌است.قریب صد خانوار یهودی نیز درآنجا ساکنند .

(از رحلهٔ منشی بغدادی صفحهٔ ۹۰ متن عربی) .

ص۲۰۱ ، سطر ۱ : بنی لام [بَ نی لا م] (اسم خاص). نام‌یکی‌از قبایل بزرگ «طی» است که بسواحل‌شط‌العرب‌سکنی‌دارند. اکثرآنها در استان «عمار» زیست می کنند . قبیلهٔ معروف صبیح از قبایل ملحقه به آنها (بنی‌لام) است .

۱ـ صاحب بستان السیاحه می گوید حله: «در زبان عربی بمعنی قومی است که جایی نزول نمایند ودر ایشان کثرتی باشد، وحله نام چند موضع است ومشهورترین‌آنها حله بنی مزیداست و آن شهریست بین کوفه وبغداد وبرجانب شرقی کربلای معلی.ـ سابقاًآن موضع را جا می گفتند و اول کسی که‌آنرا عمارت کرد امیر سیف‌الدوله صدقه ابن منصور بن علی بن مزید اسدی بود. »

۲ ـ زیرا از بغداد تا اسکندریه هشت فرسخ واز اسکندریه تا حله هشت فرسخ است .

(از پاورقی رحلهٔ منشی بغدادی صفحات ٥٠ و٩٥ متن‌عربی) .

ص٢٠١ ، سطر ٦ : عوض[1] [ِع وَ ض] (اسم خاص). قصبه‌ایست ازدهستان حومهٔ بخش مرکزی شهرستان‌لار، واقع در٣٤ کیلومتری باخترلار کنار راه‌فرعی خنج . این ناحیه در جلگه واقع و هوایش گرم است .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ٧) .

ص٢٠١، سطر ٢١ : شاخ‌شانه [شا ْخ شا ِن] (اسم) . تهدید ، تخویف.[2]

(ازناظم‌الاطباء).

ص٢٠٢، سطر ٧ : از شدت محاصره‌کار قلعگیان بغداد بحد اضطرار انجامید: آتش قحط و غلای در بغداد بحدی بالا گرفت کـه وضع بغداد شبیه ایام محاصرهٔ اصفهان، بدست محمودغلجایی، شد . هانوی می گوید نادراز روی استهزاء چند هندوانه نزد احمدپاشا فرستاد واحمدپاشا نیز درمقابل‌مقداری ازبهترین نانهای بغدادرا برای او روانه کرد . برای آنکه روحیه‌مدافعین بغداد خراب شود نادر هر دوهفته یکبار ده‌دوازده هزارنفر ازلشکریان خود را شبانه چند فرسنگ عقب می‌برد و فردا با صدا و طنطنه بحوالی بغداد می‌آورد وباین ترتیب ترس در دل مدافعین می‌انداخت

به « تاریخ نادرشاه لکهارت» و« کتاب هانوی» رجوع شود.

ص٢٠٢ ، سطر١٥ : توپال عثمان پاشا [تُوپا ْل عُ ثْما ْن پا ْشا] (اسم خاص). وی یکی ازسرداران لایق ومردان سیاست عثمانی است . مولدش مالت‌بودو

١ـ در فرهنگ جغرافیایی ایران این کلمه «**اوز**» ضبط شده است.

٢ـ نام‌طایفه‌ای‌از گدایان‌است که شاخ گوسپندی‌رابریکدست وشانه‌ای‌رابردست دیگر گیرند وبر در خانه وپیش دکان مردمان ایستند وآن شاخ را بدان شانه کشند وصدایی غریب ازآن برآید تا مردمان چیزی بدیشان دهند واگر احیاناً اهمالی رود کاردی بـر کشیده اعضای خود را مجروح سازند و بعضی‌کارد را بدست پسرخود دهند تا وی خویش را مجروح سازد تاازین فعل‌شنیع اومردم نفرت کرده زودتر چیزی بایشان دهند. اگر کسی چیزی از کس دیگر خواهد ویا حاجتی طلبدکه میسر نشودگوید چون حاجت مرا برنمی‌آوری تورا یا خود را می کشم آنشخص در جواب می گوید «شاخشانه می کشی؟» یعنی تهدید می کنی.

(از ناظم الاطباء) و رجوع به «آنندراج» تحت «شخشانه» شود .

در ضمن سفر دریایی که بقاهره می کرد و حامل پیامی از طرف سلطان عثمانی بود باسارت یکی از ناوهای اسپانیولیها درآمد. اودرضمن محاربه‌با این ناو از ناحیه ران زخم برداشت و ازآن روز لنگید و لقب توپال براثر این لنگیدن براو گذارده شد ـ توپال بترکی بمعنی چلاق است. عثمان‌ـ پاشارا آن ناویان باسیری درمالت بصاحب‌منصب فرانسوی بنام «ون‌سان آرنو» فروختندواو توپال راآزاد کرد وتوپال توانست بقاهره رود ومأموریت خودرا انجام دهد. کم‌کم عثمان‌پاشا درقشون عثمانی طی‌مدارج کرد تابسال ۱۷۱۸ میلادی در جنگ مرّه بر ضد ونیزیها و اطریشیها فاتح آمد و درنتیجه این فتح طبق قرارداد «پاساروبتز» عثمانی‌صاحب جزیره مرّه شد. درسال ۱۷۳۱ میلادی توپال بمقام‌صدراعظمی رسید. ـ اوهمیشه ازجنگ با ایران وحشت داشت و از موافقان قرار داد صلح با ایران بود ولی شاه و درباریان عثمانی بااین قرارداد موافق نبودند تا اینکه حاجی بشیرخان معروف به‌قزلراقا، که یکی از صاحب‌نفوذان دربارعثمانی بود، با او برسرعناد افتادو برای ازبین برداشتن او در پی بهانه گشت. اتفاقاً توپال بالرد کینول سفیر انگلیس‌از در خصومت درآمد وهمین عمل بهانه‌کافی بدست قزلرآقا داد و موجب شد که با سعایت او ابتدا توپال بعنوان حاکم طرابوزان از پایتخت تبعید و سپس به ارزنةالروم فرستاده شود، بعدازارزنةالروم اوبفرمانداری‌ایروان و بعدازآن‌بعنوان «سرعسکری» بجنگ بانادرآمد که‌درجنگ‌دوم‌بان عاقبت شوم دچارشد.

به تاریخ نادر «کشمیشف» و «لکهارت» و «کتاب هامر فصل ۶۵» رجوع شود.

ص ۲۰۳، سطر ۷: چون رومیه ازکرکوك همه جاکنار دجله را ممر عبور ساخته می‌آمدند: در تعیین محل جنگ بین تاریخ‌نویسان اختلاف‌است:

فن هامر محل جنگ را سی‌فرسنگی بغداد می‌آورد ولی مارتن فرنج آن‌را «جدیدة» ذکر می‌کند.

باری از ساعت هشت صبح نبرد آغاز شد ابتداء جلوداران دو طرف بهم درآویختند و دسته‌ای از پیاده نظام افغانی و ایرانی شروع بپیشروی کردند و چندین توپ از عثمانیان را بغنیمت گرفتند. ولی کمی بعد توپخانه قوی عثمانی بسختی لشکر ایران رازیر آتش گرفت ودرحمایت آتش توپخانه، عثمان پاشا از شمال شرقی رزمگاه شروع بحمله کرد. اول مانع پیشروی افغانان و ایرانیان شد و یکساعت بعد به حمله عمومی دست زد و بدون توجه بفرارعده‌ای‌ازلشکریان‌خودبیست هزارنفراز قوای ذخیرهٔ‌خود را بجنگ کشید ومیدان نبرد را اداره کرد.

نادرشاه که فرماندهی لشکر ایران‌را بعهده داشت ناگاه تیرخورد و اسبش در زیر پای‌اودرغاطید، ولی‌او بدون توجه باین پیش‌آمد اززمین برخاست وباسوارشدن براسب دیگر بازفرماندهی ایرانیانرا بعهده گرفت.

اتفاقاً درینوقت باد شمالی بسختی و بزیان لشکر ایران می‌وزیدو براثر آن‌دیدایرانیان‌ازبین‌رفت. وزیدن‌بادازیکسو وتشنگی و گرماازسوی دیگر وبدتر ازهمه درغلطیدن‌اسب‌نادر برای‌مرتبه‌دوم‌درزیرپای‌اووشایع‌شدن مرگ نادر بین‌لشکرایران، موجب گسیختن نظم قشون ایران شدوهرچه نادر سعی درحفظ نظم آنها کرد موفق نشد. بالنتیجه جنگ اول اوباعثمان پاشابادادن سی‌هزارتن کشته وازبین‌رفتن‌تمام بنه وتوپخانه بنفع‌عثمان پاشا خاتمه‌یافت. آنچه‌درین‌باره‌اهل‌فن‌می گویندعلت‌حقیقی‌شکست‌نادرغروربیحد اوبودچه‌اگراوبراثراین غروراز‌خطوط‌محکم خویش در خارج بغدادخارج نمیگشت‌ودرآنجاپذیرای عثمان پاشا می‌شد بی‌شك باشکست‌عثمان‌پاشاکار بغدادرا نیزیکطرفه‌می کرد.ـ امااز آنطرف‌این‌فتح‌هم‌برای‌عثمان‌پاشاچندان نفعی‌نداشت چه او درین‌نبردبیست‌هزار کشته‌دادوعلاوه‌برآن «نادر» ازدست

اوسالم‌جست کهٔ همین‌نجات‌او موجب‌جنگ‌دوم‌واز بین رفتن‌عثمان‌پاشاشد .
به کتاب «لکهارت» و «هانوی» رجوع شود .

ص ۲۰۳ ، سطر ۱۰ : زخار [زَ خْ خا رْ] (صیغه مبالغه). دریای بسیار پر آب .
(از منتهی‌الارب) .

ص۲۰۴، سطر ۱۴ : حوت [حُوتْ] (اسم). ماهی ؛ نام برجی از بروج فلکی- برج دوازدهم- است.
(از اقرب‌الموارد) .

ص۲۰۴، سطر ۱۵ : عین‌الثور [عَ نُ نْ ث ث وْ رْ] (اسم‌خاص). نام ستاره‌ایست که آنرا دبران نیز گویند .
(ازآنندراج) .

ص۲۰۴ ، سطر ۲۰ : سمندر [سَ مَ نْ دَ رْ][1] (اسم).جانوریست نوحیاتین‌شبیه به چلپاسه و وزغ که درازای آن ۱۲ سانتیمتر ومشهور است که این حیوان درآتش زندگی می کند.
(ازناظم‌الاطباء) .

ص ۲۰۵ ، سطر ۱ : رایض [رْ ا یِ ضْ][2](اسم‌فاعل) . رام ودست‌آموز. ج. راضة، رواض .
(ازناظم‌الاطباء) .

ص ۲۰۵ ، سطر ۱۰ : ابرش [اَ بْ رَ شْ] (صفت مشبهه). برنگ سرخ و سپید درهم آمیخته - اسبی که نقطه‌هایی برخلاف رنگ‌خود دربدن داشته‌باشد .
(ازمنتهی‌الارب) .

ص۲۰۵ ، سطر ۱۴ : قلب شتا [قَ لْ بِ ش تا] (ترکیب‌اضافی). مجازاً بآتش اطلاق

۱- این کلمه بضم‌وفتح و کسر«دال»آمده‌است .
۲- ضبط فوق ضبط فارسی زبانانست وعربها بجای «یاء» همزه می‌آورند .

میشود[۱].

ص۲۰٦ ، سطر٦ : بهریز [بِ هْری زْ] (اسم خاص). بهریزنام‌دیگر نهردیاله‌است. رجوع‌به « بهروز» و « دیاله » درین تعلیقات شود.

ص ۲۰٦ ، سطر ۹ : حسکه [حِ سْكَ] (اسم خاص). ناحیتی است از بلاد عراق عرب از مضافات ملك خزاعی در دو منزلی حله . اکثر قرای آن در کنار فرات وجوانب اربعه‌آن گشاده است . آبش خوشگوار و هوایش حار ومردمش عرب و محصولش برنج است .

(از بستان‌السیاحه) .

ص۲۰۸ ، سطر۱۹ : قراچه‌داغ[۲] [قَ رَا چِ دَا غْ](اسم خاص) . نام ناحیتی است کوهستانی ، بین رود ارس و کوههای قرا داغ . مرکز آن شهر اهر است که ازسطح دریا ۱۴۷٦ مترارتفاع دارد. باطراف آن ۱۴٦ پارچه‌آبادیست (ازجغرافیای سیاسی کیهان).

ص۲۱۰، سطر۲۰ : انهاء [اِ نْ هاْ ءْ] (مصدر باب افعال). رسانیدن‌خبر وپیغام‌وامثال آن (از اقرب الموارد) .

ص۲۱۰،سطر۲۱ : ادرنه [اَ دِ رْ نِ] (اسم‌خاص).این‌شهررافرنگیها«اندرینوپل»[۳] می‌نامند ودر قسمت ترکیه اروپائی (تراس) [٤] واقع است . سلطان مراد اول بسال ۱۳٦۰ میلادی آنرا گشود و روسها بسال ۱۸۲۹ میلادی آنـرا فتح کردند. تسار پادشاه روسیه دراین شهر باترکها عهد نامه‌ای امضاء کرد که بر اثر آن استقلال یونان شناخته شد .

۱ــ اگر کلمهٔ «شتا» قلب شود یعنی الف در اول و «شین» در آخر آید این کلمه « آتش » میشود .

۲ــ این نام «قراجه داغ» نیز آمده است

۳ــ Andrinople.

۴ــ Thrac.

ص۲۱۱ ، سطر ۱ : جم شاه [جَ مْ شاهْ] (اسم‌خاص).محلی است‌درهشتاد کیلومتری زهاب ودر کنار رودخانهٔ دیاله .

ص۲۱۱،سطر ٦ : موطئ [مَ وْ طِ ءْ] (اسم مکان).جای‌قدم .

(از آنندراج).

ص۲۱۱ ، سطر ۲۰ : قمچی [قَ مْ چی] (اسم) . تازیانه .

(از ناظم‌الاطباء).

ص۲۱۱. سطر ۲۱ : بوادی [بَ وادی] (جمع بادیه) . بیابانها .

(از اقرب الموارد) .

ص۲۱۲، سطر ۲۳ : جایدر [جایْ دَرْ] (اسم خاص) . به «جنابد» درهمین‌تعلیقات رجوع شود .

ص۲۱۳ ، سطر ۹ : ژرف [ژَ رْ فْ] (صفت) . گود، عمیق .

ص۲۱۳،سطر۱۲ : لیلان [لِ یْ لانْ] (اسم خاص). نام یکی‌ازنواحی کرکوك‌است که بسه فرسخی آن قرار دارد . این ناحیه از سه قریه کوچك ونزدیك بهم تشکیل شده‌است . اهالی زارعندوبکردی وترکی‌صحبت می کنند . مذهب اکثر آنها علی اللهی و کمی شافعی است .

(از رحلهٔ منشی بغدادی‌ص**٥٦ متن‌عربی**) .

ص۲۱۳،سطر ۱۳ : منجوق [مَ نْ جوُ قْ] (اسم) . گوی وقبه وماهچهٔ زرنگارعلم ورایت. رایتی که بر کنگره های برج جهة اعلام نماز جماعت افراخته می‌شود . چتر وسایبان ــ تاج ــ گوی، ودیگر زینتهایی که بر بالای منار و برج آیین می‌بندند .

(از ناظم الاطباء) .

۱ـ این نام «جم شاه» ودر تداول اهل محل «چم‌شیر» است .

رجوع بپاورقی «تاریخچهٔ نادر شاه» مینورسکی‌شود.

ص۲۱۳، سطر ۱۴ : عیوق [عَ یْ یو ُ قْ] (اسم‌خاص) . ستاره‌ایست‌خردوروشن‌وسرخ در طرف راست کهکشان .

(ازناظم‌الاطباء) .

ص۲۱۳، سطر ۱۵ : قلعهٔ علمداران [قَ لْ عَ یِ عَ لَ مْ دا را نْ] (اسم‌خاص). در مقابل شهر جدید «کرکوك» شهر قدیم آن واقع‌است. درین شهر آثارابینه قدیم زیاد و در جزو آنها قلعه خرابه‌ایست که بین اهالی به « علمداران » شهرت دارد .

ص۲۱۳، سطر ۱۷ : یسال [یَ سا لْ] (اسم) . کلمه‌ایست ترکی‌بمعنی‌جناح لشکر، پر لشکر . (از ناظم‌الاطباء وآنندراج) . تاجی که از گل و ریاحین‌سازند ودر روزهای جشن و عید بر سرنهند .ـ جمعیت واجتماع .

(از برهان قاطع واز ناظم الاطباء) .

ص۲۱۴، سطر ۱۰ : پهلو تهی کردن [پَ هْ لو ُتُ هی، کَ رْ دَ نْ](مصدرمرکب). کناره کردن ودوری گزیدن؛ پرهیز واجتناب نمودن ازچیزی واز کسی. ـ تنها شدن .

(از ناظم الاطباء) .

ص۲۱۴، سطر ۱۵ : قوائم [قَ وا ءِ مْ] (جمع) . چهار دست وپای . ـ چارپایان . (از اقرب الموارد) .

ص۲۱۴، سطر ۲۰ : مسکت [مُ سْ کِ تْ] (اسم فاعل) . کسی یا چیزی که خاموشی می‌آورد وسبب سکوت می‌شود .

(از اقرب الموارد) .

ص۲۱۵، سطر ۶ : بلباس [بَ لْ با سْ] (اسم خاص). نام طایفه‌ایست از کردان که بجنوب آذربایجان و شمال عربستان مسکن دارند . این طایفه حنفی

مذهبند و از رسوم مذموم آنها فروش فرزندان است .

(از بستان السیاحه صفحهٔ ۲۱۵)

ص۲۱۵، سطر ۶ : بیه [بَ بَ هْ] (اسم خاص) . به کلمهٔ «خانك پاشا» درین تعلیقات رجوع شود .

ص۲۱۵، سطر ۷ : آق دربند [عاقْ دَ رْ بَ نْ دْ] (اسم خاص). نام یکی از گردنه هایی است بنزدیکی قراتپه . [۱]

ص۲۱۵، سطر ۱۶ : طاق سلطان[۲] [طاق سُ لْ طانْ] (اسم خاص) . این نقطه ظاهراً «طاق وسطام» است و آن نام دیگر «طاق بستان» می‌باشد که برسر سه راهی کرمانشاه و همدان و کردستان و ۹ کیلومتری خاور کرمانشاه قرار دارد به «تاریخچهٔ نادرشاه مینورسکی» و «فرهنگ جغرافیایی ایران» رجوع شود .

ص۲۱۵، سطر ۱۹ : شهرزور [شَ هـ رِ زُورْ] (اسم خاص) . در چهارمنزلی شمال غربی دینور [۳] بشمال سیراوان ولایت شهر زور در ناحیه‌ای بهمین اسم واقع بوده است . ابن حوقل شهر زور را در قرن چهارم شهر مستحکمی با برج وبارو وقلعه خاص معرفی می کند وطوایف مقیم آنجارا از اکراد می آورد. ابن مهلهل سیاح قرن چهارم از قراء وشهرهای آن بحث می کندومی گوید شهر عمده آن بمناسبت اینکه بین راه مدائن و سیز محل واقع بوده ایرانیان آنراشهر نیمراه موسوم و کوههای مجاورش را « شعران» و«زلم» مینامیده‌اند. در زمان حمدالله مستوفی شهر زورمحل اکراد وبسیار آبادان بوده‌است . فعلا ولایت شهر زورنام سابق خودرا حفظ ولی شهر قدیم درمحل

۱ــ لکهارت می گوید نادربا غافلگیری عجیب خوددرین نقطه به دوازده هزار نفر از سربازان ممش پاشا ضربه شدیدی زد .

۲ــ در فرهنگهای جغرافیایی مورد ارجاع «طاق سلطان» یافت نشد.

۳ــ دینور در بیست وپنج میلی مغرب کنگوار وکنگوار بعد از قریهٔ صحنه وصحنه بطرف مشرق وآنسوی بیستون قراردارد .

خرابه هایی است بنام یاسین تپه .

به«سرزمینهای خلافت شرقی» و« نزهت‌القلوب»رجوع‌شود .

ص۲۱۶ ، سطر ۳ : نیسان [نِ یْ سانْ] (اسم) : نام ماه هفتم ازماههای رومیان‌است. معروفست که ازقطرات باران دربن ماه در صدف مروارید بهم رسد ــ مجازاً باران این ماه را نیسان نیز گویند . (از آنند راج) .

ص۲۱۷،سطر ۴ : سورداش [سو رْ داشْ] (اسم خاص) . ناحیتی است از تـوابع سلیمانیه بشمال عراق در دومنزلی کرکوك .

به«پاورقی صفحهٔ ۵۹ رحلهٔ منشی بغدادی» رجوع شود .

ص۲۱۷، سطر ۸ : بازین[۱] [با زی نْ] (اسم‌خاص) . ظاهراً همان «بازیان» است که از توابع سلیماینه می‌باشد .

به«پاورقی رحلهٔ منشی بغدادی صفحه ۵۹» رجوع شود .

ص۲۱۸،سطر ۸ : بعد فئتین بمساحت ربع فرسخ‌رسیده بود : در نسخ جـهانگشا چنین آمده‌است . ظاهراً بجای کلمهٔ «بمساحت»باید کلمهٔ «بمسافت» باشد زیرا کلمهٔ «بمسافت» اقرب بمعنی واصطلاح است .

ص۲۱۸، سطر ۱۱ : جنیبت [جَ نی بَ تْ] (صفت) [۲] اسب کتل. ج: جنائب.(از ناظم الاطباء). اسبی که یدك اسب دیگر می‌آورند .

ص۲۱۹ ، سطر ۵ : صال [سال] (اسم). چوبهای بهم پیوسته که درروی‌آب اندازندو بر روی آن بار و چیز دیگر حمل کنند . هر چیز که در روی آب روان حرکت کند .[۳] (از ناظم الاطباء) .

۱ــ بازین درفرهنگهای‌جغرافیایی یافت نشد ولی باتوجه بمسیر نادرناحیه «بازیان» درمسیر نادرواقع میشود .

۲ــ اصل‌این کلمه «صفت» است ولی گاهگاه بجای موصوف می‌نشیند ومسندالیه واقع‌میشود.

۳ــ درحاشیهٔ «تاریخ وجغرافیای‌خیوق» (نسخهٔ‌خطی کتابخانهٔ ملی‌شمارهٔ ۱۶۶۱)آمده: صال نوعی قایق است که از ده بیست تیر، از چند جا سوراخ شده، و مربوط بهم ساخته میشود ودر روی رودخانه‌ها برای حمل بکارمی‌رود .

ص۲۱۹، سطر ۱۱ : بانه [بان] (اسم خاص) . نام یکی از بخشهای شهرستان سقز است بحدود زیر :

شمال : خط الرأس ارتفاعات بین بانه وبخش مرکزی سقز ومهاباد؛

جنوب : خط الرأس ارتفاعات بین بانه ودره شیلر کشور عراق ؛

خاور : خط الرأس ارتفاعات بین دهستان سرشیوه میرده وبخش بانه؛

باختر: بخش سردشت شهرستان مهاباد ؛

مرکز این بخش قصبه بانه است که در ٦٦ کیلومتری جنوب باختری سقز و٥٦ کیلومتری سردشت و۱۹۷ کیلومتری مهاباد قرار دارد .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ٥).

ص۲۲۰، سطر ۱۹ : حسان (۱)[؟] (اسم خاص) . این نام بی شك غلط و صحیح آن « جسان » است و « جسان » از توابع بغداد و بچهار منزلی آن قراردارد . به «رحلة منشی بغدادی» و«عالم آرای عباسی ص ۱۰۸۷» وروضة الصفا جلد دهم «تحت مجملی از بلاد عربستان داخله خاك ایران» رجوع شود.

ص۲۲۰، سطر ۱۹: بادرای (۲) [؟] (اسم خاص). نام ناحیتی است از توابع بغداد ودر

۱ـ در «روضة الصفا» و«عالم آرای عباسی» این نام «جستان» آمده ولی رحله آنرا «جسان» (باصاد) ضبط کرده و حاکم «جسان» درروزگار « منشی بغدادی » « ضابط» عنوان داشته است .

۲ـ در روضة الصفا جلد دهم ذیل «مجملی از حال بلاد عربستان داخله خاك...» این نام «بادرائی» آمده و منشی بغدادی آنرا «بدرائی» ضبط کرده است باحتمال قریب بیقین این ناحیه همان « بادوریا» است که یاقوت آنرا درمعجم البلدان با مشخصات زیر می آورد :

«بادوریا ناحیتی است ازمتعلقات قصبه «استان» واقع در مغرب بغداد وامروز (زمان یاقوت) جزو قصبه نهرعیسی بن علی محسوب میشود که «نحاسیه» و«حارثیه» و«نهرارما» از نواحی آن می باشند در جنب «بادوریا» قسمتی از بغداد بنا شده که قصبات «قریه» و«نجمی» و«رقه» از متعلقات آنست. معروفست که جانب شرقی «صراة» رابادوریا وجانب غربی آنرا «قطربل» می نامیده اند . این نام دراصل «بادوریا» بفتح راء بوده وپس از تعریب بادوریا بکسرشده است .

و ادیت فی بادوریاءِ و مسکن خراجی و فی جنبی کنار و یعمر

ابوالحسن علی بن احمد بن سعید البادوری منسوب بدانجا واز مقاتل حدیث کرده است.

چهار منزلی آن ومجاور «جسان»

به «روضة‌الصفا» و«رحلهٔ منشی بغدادی» رجوع شود .

ص۲۲۳، سطر ۱ : کعب [کَ عْ بْ] (اسم‌خاص). نام یکی‌ازشعوب بنی‌لام است که در حدود ۳۰۰۰ نفر جمعیت دارد .

به «تاریخ بصرهٔ‌میرزاحسن نصرةالوزراء ص۱۱۵» رجوع‌شود.

ص۲۲۳ ، سطر ۳ : باغسای[1] [باغْ سایْ](اسم‌خاص). دراطراف‌جلگه‌بین‌النهرین و پای پشتکوه در ناحیه‌ای بین آخرین دامنه هـای کوه و نقطه‌ای کـه رودخانهٔ «تورسك» ازنظرها محو می‌شود مکانی است که پوشیده از تلها و خرابه های شهرهای مستحکمی می‌باشد که بزمان قدیم « کاسی‌ها » بجهت ایستادگی‌دربرابرعیلامی‌ها و «آسوریها» آنها را بنا نموده‌بودند . ازعمده ترین تل های این ناحیه تل «باغسای» و تل «سلیمان تپه» و تل «سبعات خریز» است . (از جغرافیای غرب ایران ص ۲۹۱).

ص۲۲۳، سطر ۵ : بیان [بَ یا‌نْ] (اسم خاص) . گوشه ایست ازنواحی بصره بر جانب شرقی دجله و راه حصن مهدی از آن می گذرد . بیان در سابق تابع حصن مهدی و حصن مهدی خود از اعمال ((اهواز)) بوده است.

(از معجم البلدان یاقوت).

ص۲۲۴، سطر ۵ : خیرآباد [خِ یْ رْ عابادْ] (اسم خاص) . دهـی است از دهستان مرکزی بخش حومهٔ‌شهرستان‌بهبهان، واقع در۲۰ کیلومتری جنوب‌بهبهان و۲۰ کیلومتری جنوب خاوری راه بهبهان به اهواز .[2]

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ٦).

۱ــاین نام را مینورسکی «بغسای» و«بکسای» وجغرافیای غرب‌ایران «بکسایه» آورده‌است .

۲ــ فرهنگ‌جغرافیایی‌ایران‌ازدودهکده «خیرآبادبالا» و«خیرآبادپائین»نام‌می‌برد که‌مستبعد نیست این دو خیرآباد بزمان نادر یک ده بوده، وهمان دهکده‌ای باشند که منظور جهانگشاست.

خیرآباد بالا دهی‌است ازدهستان بویراحمدی گرمسیری بخش کوه‌گیلویه شهرستان‌بهبهان کنار راه شوسهٔ آرو به بهبهان.

خیر آباد پایین دهی است از دهستان بویر احمدی گرمسیری بخش کوه‌گیلویه شهرستان بهبهان کنار راه شوسهٔ آرو به بهبهان

ص۲۲۴ ، سطر ۶ : دوگنبدان [دُ کُ نْ بَ دانْ](اسم‌خاص). دهی‌است‌ازدهستان زیرکوه باشت و بابوئی بخش گچساران شهرستان بهبهان ، واقـع در ۲۳ کیلومتری شمال باختری گچساران کنارراه شوسهٔ گچساران به بهبهان .ــ این ده ازنواحی کوهستانی باآب وهوای معتدل است .

(ازفرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۶).

ص۲۲۴، سطر ۱۷ : سماك [سَ ماكْ] (اسم خاص) . نام ستاره ایست و آن منزل چهاردهم است از منازل قمر (۱) (از آنند راج) .

ص۲۲۴، سطر ۲۲ : ژاله [ژالِ] (اسم) . تگرگ را گـویند و بعضی شبنم را هم گفته‌اند . (آنند راج) :

فراقت کشت خسرو را که بیمش بدزروز بد

ملخ زد کشت دهقان را که می‌ترسیداز ژاله .

(امیرخسرودهلوی بنقل آنندراج) .

ص۲۲۴،سطر ۲۲ : غمام [غَ مامْ] (اسم) . ابر راگویند (از اقرب الموارد) . ــ ابر مرده را گویند و آن چیزیست مانند نمد کرم خورده که چون در ظرف آب گذارندآب را بخود کشد وبعضی گویند حیوانی است دریایی‌وقتی که بمیرد آب اورا برساحل‌اندازد . (از آنند راج) .

ص۲۲۴،سطر ۲۳ : رشحات [رَ شَ حاتْ] (جمع رشحة) . رشحه آبی است که از جایی می‌تراود وبجایی می‌چکد . (از اقرب‌الموارد).

ص۲۲۴، سطر ۲۳ : سحاب(۲) [سَ حاب] (اسم). ابربهار .

(از آنند راج) .

۱ــ صاحب منتخب نوشته که سماك دو است یکی را «سماك اعزل» ودیگری را «سماك رامح» می‌گویند. آن هردو بمنزله‌دوپای برج است سماك رامح ستاره‌ایست که نزدیك او ستاره دیگراست وآنرا نیزه سماك گویند وسماك اعزل نزد خود ستاره دیگر ندارد زیرا اعـزل در زبان عـرب مرد بی‌سلاح می‌باشد.

۲ــ سحاب نام شمشیر ضراربن خطاب و نام عمامهٔ حضرت پیغمبر نیز است . ــ سیماب را اکسیریان سحاب می نامند .

ص۲۲۵، سطر ۸ : تنگ کرا [تَ نْ گْ کُ رْ را] (اسم خاص) . در فرهنگهای جغرافیایی ایران این نام یافت نشد [۱] نقشه جغرافی‌ایران ترسیمی ارتش از تنگی بنام «تنگ کرد» [۲] بجانب شرقی فهلیان نام می‌برد که ظاهراً همین نقطه مورد بحث است .

ص۲۲۵، سطر ۸ : فهلیان [فَ هْ لِ یانْ] (اسم‌خاص). فهلیان مرکز بخش فهلیان و ممسنی [۳] شهر کازرون است ، که در ۷۴ کیلومتری شمال باختری کازرون و کنار راه شوسهٔ کازرون ـ بهبهان قرار دارد .

(از فرهنگ جغرافیایی‌ایران جلد۷).

ص۲۲۵، سطر ۱۷ : میمند [مِ یْ مَ نْ دْ] (اسم خاص) . نام یکی از دهستانهای هفتگانه بخش مرکزی شهرستان فیروزآباد فارس است بحدود زیر :

شمال : کوه سفیدار ودهستان خفرجهرم؛ جنوب:دهستان‌سیمکان؛

خاور : دهستان گوکان بخش‌خفر؛ باختر : ارتفاعات پودنوو پشمه؛

مرکز این دهستان قصبه میمند است که در ۳۶ کیلومتری شمال خاوری فیروزآباد واقع‌است، وبوسیله راه فرعی بشوسهٔ فیروزآباد شیراز در تنگ آب مربوط میشود .

(ازفرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۷).

ص۲۳۶،سطر ۶: دارالبوار [دْ ا رُ لْ بَ وْ ا رْ] (ترکیب اضافی ، اسم). کنایه‌از

---

۱ ـ فارسنامهٔ ابن بلخی وفارسنامهٔ ناصری و آثارعجم نیز از ذکر این نام ساکتند .

۲ ـ یکی از مطلعان می‌گفت صحیح آن «کرا» و «گرد» از اشتباهات نساخ است . این محل فعلاً یورت «ایل جاویدی» از تیره ممسنی است و محلش بین اردکان وفهلیان وفاصله‌اش از اردکان هشت فرسخ است این‌ناحیه کوهستانی و مستور از جنگل بلوط می‌باشد .

۳ ـ فهلیان وممسنی یکی ازبخشهای چهارگانهٔ شهرستان کازرون است بحدود زیر: شمال خاوری و خاور : بخش اردکان شیراز ؛ شمال وشمال باختری و باختر : شهرستان بهبهان؛ جنوب خاوری : بخش کوه مره نودان ؛ جنوب و جنوب باختری : بخش خشت ؛ هوای آن گرم و آب زراعتی آن از رودخانه فهلیان است .

دوزخ و جهنم است .

(از ناظم‌الاطباء) .

ص۲۳۶، سطر ۱۷ : قلعهٔ کعبی [قَ لْ عَ یِ کَ عْ بی] (اسم‌خاص) . دهی است از دهستان زیدون بخش حومهٔ‌شهرستان‌بهبهان ، واقع در۳۶ کیلومتری‌جنوب باختری بهبهان و کنار راه شوسهٔ آغا جاری به بهبهان . آب این ناحیه از رودخانه خیرآباد است .

(از فرهنگ جغرافیایی‌ایران جلد ٦).

ص۲۳٦، سطر ۲۲ : قماط [قِ ما طْ] (اسم) . رسنی که پای گوسفندان را بدان بندند ــ دست و پابند کودکان گهواره‌ای ــ قنداق.

(از آنند راج).

ص۲۳۷، سطر ۴ : اورنگ [اُ رَ نْ گْ] (اسم) . تخت پادشاهی ، سریر .

(ازبرهان قاطع).

ص۲۳۷، سطر ٦ : مشیمه [مَ شی مَ] (اسم) . آتون و آن پوستی است که بچهٔ رحمی در وی می‌باشد . ج : مشیم، مشائم .

(از ناظم‌الاطباء).

ص۲۳۷، سطر ۷ : نرگس شهلا [نَ رْ گِ سِ شَ هْ لا] (ترکیب‌وصفی) . نوعی‌از گل نرگس است که بجای زردی وسط سیاهی دارد چون چشم انسان .

(از ناظم الاطباء).

ص۲۳۷ ، سطر ۱۱ : شباط [شُ با طْ] (اسم).نام ماه پنجم ازماههای رومی‌است .

(ازناظم‌الاطباء) .

ص۲۳۸، سطر ۳ : آسپاس [آ سْ پا سْ] (اسم خاص) . نام یکی‌از دهستانهای دوازده گانه بخش مرکزی شهرستان آباده است که تقریباً درجنوب خاوری‌این بخش قرار دارد بحدود زیر :

شمال : ارتفاعات مادر دختر ؛ باختر : دهستان دز کرد ؛ خاور :

گردنهٔ غلام کشته و کوه لای گرد ؛ جنوب : دهستان حسن آباد ؛ مرکز این دهستان ده آسپاس است که در ۴۲ کیلومتری جنوب باختری اقلیدو کنار راه فرعی ده بید به‌آسپاس قرار دارد .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۷) .

ص۲۲۸، **سطر ۳ : ایزدخواست** [ایِ زَ دْ خاسْ تْ] (اسم خاص) . نام یکی از دهستان های دوازده گانه بخش مرکزی شهرستان آباده است که در شمال باختری آن بخش واقع و بحدود زیر است :

شمال : کوه‌بندك ولاتور؛ باختر : ارتفاعات سمیرم ؛ جنوب : کوه عریان ؛ خاور : دشت شورجستان ؛ رودخانهٔ ایزد خواست از وسط این دهستان جاریست .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۷).

ص۲۲۸، **سطر ۹ : شمیم** [شَ میِ مْ] (اسم). بوی خوش ـدرخت بدانجهت که ستور آنرا می‌بویند .

(از منتهی الارب) .

ص۲۲۸ ، **سطر۱۹: دروازهٔ خواجو** [دَ رْ وا زِ یِ خا جو] (اسم خاص) . نام دروازه‌ای بوده است باصفهان درمنتهی‌الیه پل خواجو (۱) وبرسر راه قدیم اصفهان و شیراز ۰

ص۲۲۸، **سطر ۱۹: راسته‌بازار اصفهان** [را سْ تِ بازارْ](اسم خاص) . بازار مسقف وطویل اصفهان است که ازمیدان شاه شروع می‌شود وتامسجدجامع ادامه دارد ۰ (البته دروضع فعلی) .

ص۲۲۸، **سطر ۱۹ : طوقچی** [طَ وْ قْ چی] (اسم خاص) . نام یکی ازمحلات اصفهانست که درشمال شرقی‌اصفهان واقع وقبرصاحب بن عباد بدانجاست .

(از مرات البلدان جلد اول ذیل کلمهٔ اصفهان) .

۱ ـ پل خواجوآخرین پل شرقی زاینده رود است .

ص۲۲۹ ، سطر ۷ : لایح [لاْ یِ حْ] (اسم فاعل). روشن، درخشان، آشکار .
(ازاقرب الموارد) .

ص۲۲۹، سطر ۱۸ : کناس [؟] (اسم خاص) . نـام نمایندهٔ روس است بضبط میرزا مهدی‌خان . نام واقعی این شخص «س. د. گولیتسین [۱]» بوده واویکی از شاهزاده های زیرك وسیاستمداران کهنه‌کار روس‌است که قبلاً سمت سفارت کبرای‌روسیه را دراسپانیا وپروس بعهده داشت. وی در۲۰ یا ۳۱ مه۱۷۳٤ میلادی‌بحضور نادر باریافت [۲]

(ازتاریخچهٔ نادرشاه مینورسکی وتاریخ‌نادرشاه‌لکهارت) .

ص۲۳۰، سطر ۳ : خنج [خُ نْ جْ] (اسم خاص) . نام یکی از دهستانهای ششگانـه بخش مرکزی لار است بحدود زیر :

شمال : دهستانهای بید شهر وبناورویه ودهستان افرز از شهرستان فیروز آباد ؛

جنوب : دهستان ارو و بیرم ؛

خاور : دهستان حومهٔ لار ؛

باختر : دهستان علامرودشت بخش کنگان ؛

قصبهٔ مرکزی‌این‌دهستان نیزبنام‌خنج‌است و در۹۰ کیلومتری‌شمال باختری لارو کنار راه فرعی لار به خنج قرار دارد .

(ازفرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۷).

ص۲۳۰، سطر ۴ : باغ [باْ غْ] (اسم خاص) . یکی ازدهکده های دهستان صحرای باغ بخش مرکزی شهرستان لار است که در ٦۰ کیلومتری جنوب باختری لار و بر کنار راه فرعی لار به بیرم قراردارد . این دهکده درجلگه واقع و

1 _ Sergei Dimitrievitch. Golitsine.

۲ ـ او درفتح قلعهٔ‌گنجه توپخانه قلعه‌گیری وبهندسین باکو را تحت اختیار نادر گذاشت. رجوع به کتاب بوتکف و کتاب شنیز «Schenese» شود .

و هوایش گرم است .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۷).

ص۲۳۰، سطر ۵ : کمشك [کِ مْ شِ كْ] (اسم خاص) . نام دهی است از دهستان فرامرزان بخش بستك شهرستان‌لار، واقع‌در ٦٠ کیلومتری جنوب باختری لارو دامنه شمالی کوه رستاق . هوای این دهکده گرم است .

(ازفرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۷).

ص۲۳۰، سطر ۷ : دشت [دَ شْ تْ] (اسم‌خاص). این نقطه امروز بنام «دشتی» است بمختصات زیر :

دهی است از دهستان صحرای باغ بخش مرکزی شهرستان لار ، واقع در ٤٥ کیلومتری جنوب باختری لار. این دهکده در جلگه قراردارد و هوایش گرم است .

(ازفرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۷).

ص۲۳۰ ، سطر ۲۲ : جزیرهٔ قیس [جَ زِ یِ رِ یِ قی سْ] (اسم‌خاص) (۱) نام‌دیگر جزیرهٔ کیش است .

به «اعراب هوله» درین تعلیقات رجوع شود .

ص۲۳۱، سطر ٦ : عالی قاپو (۲) [عالی قاپو] (اسم خاص) . قصرمعروف صفویان است درمیدان شاه اصفهان .

ص۲۳۱، سطر ۱۰: چشمهای آن تیره‌بخت را عبرةللناظرین ازحدقه درآورده :

جیمس فریزر واقعهٔ محمدخان بلوچ وجنگ اورا با نادرشاه بشکل دیگر نقل می کند و قول‌او درزیرآورده می‌شود :

« محمدخان بلوچ که یکی‌ازسرداران طهماسبقلی خان (نادر شاه)

---

۱ ـ این کلمه درحقیقت مرکب اضافی است ومضاف الیه‌آن‌اسم خاص می‌باشد .

۲ ـ برای‌آشنایی بوضع ساختمانی این‌قصر به « سفرنامهٔ شاردن » و«سفرنامهٔ مکه» (نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی ۷٦۱) و « مرآت البلدان » جلد اول تحت نام اصفهان و « لغت نامهٔ دهخدا » کلمهٔ اصفهان رجوع شود .

است برضد اوقیام کرد وشاه طهماسب را بشاهی خواند وباسی هزار تن‌بعزم جنگ نادر بکمین‌نشست. نادرچون این‌خبر را شنید فوراً دست ازمحاصرهٔ بغداد برداشت وباتعجیل بسوی یاغیان شتافت.

محمدخان ورفقا در وقتی که منتظر او نبودند او را در مقابل خود یافتند. ابتداء بتصوراینکه لشکر روبروی‌آنها نادر نیست ویکی ازافسران او است که می‌آید اسب برانگیختندوبرای مقابله‌رهسپارشدند. هنوزبیش ازهفت‌هشت‌فرسخ‌راه طی نکرده‌بودند که قشون مقابل‌سررسیدوطهماسبقلی خان‌با تنی چند از لشکرخود بمحمدخان بلوچ برخورد. محمدخان چون دید که‌طهماسبقلی خان با معدودی سپاه بدست اوآمد بسیار خوشحال شدو بفرماندهان سپاه خود گفت بسهولت اورا قبل‌ازآنکه بقیه سپاهش سربرسد شکست خواهم داد. اما بمحض‌آنکه این دو سیل لشکر بهم رسیدند غرش فرمانهای طهماسبقلی‌خان ترس شدیدی برآنها انداخت وبحمله اول فرار کردند. محمدخان بلوچ که شخصاً مردی شجاع وجنگاور بود چون نادررا تنها یافت باو حمله برد ولی‌نتوانست‌کاری بکند. لذا برگشت وراه خود را با شمشیر باز کرد وبطرف خلیج فارس اسب راند. درآنجا چون خواست با کشتی‌یکی ازاعراب از خلیج بگذرد، آنهایی که درآنجا بودندبامیدجایزه اورا گرفتند وپیش‌طهماسبقلی‌خان بردند. طهماسبقلی‌خان برای دست‌یافتن بخزانه های محمدخان وشرکاء اودستور داد تا اورا بحبس اندازند. محمد - خان در محبس خودرا دارزدودر گذشت. با درنوردیده شدن طومار عمر او معلوم نشد که اوباچه کسانی‌سروسرداشته وخزانه‌اش‌در کجا بوده است. عمر این مرد شجاع که صفات عالی داشت باین شکل بسر رسید و اگر اقبال نداشت ولی بابزرگترین مردان جنگی مشرق زمین مقابلی کرد و بهترین سواران ایران زمین بود».

از آنچه گذشت اختلاف فاحشی بین قول فریزر و میرزا مهدی

خان دیده می‌شود .ظاهراً فریزربین طهماسبقلی‌خان جلایرو طهماسبقلی‌خان لقب نادر، دربعضی ازمواضع اشتباهاتی کرده است .

ص۲۳۱، سطر ۱۶ : صاین قلعه [صایِ نْ قَ لْ ـِع] (اسم خاص) . در پنج فرسخی مشرق سلطانیه و برسر راه ابهر قریه قهود واقع است و بنا بر قول مستوفی مغولها آنرا صاین قلعه می‌نامیده‌اند وهنوزهم بنام صاین وجود دارد. نام دیگر این قلعه « باتوخان » است . در نیمه راه صاین قلعه و سلطانیه قلعه مرتفع «سرجهان» برفرازقلّه کوهی‌قراردارد که درپنج فرسخی‌سلطانیه‌است .

(از سرزمینهای خلافت شرقی) .

ص۲۳۲،سطر ۱ : مکری [مُ کْ ر ی] (اسم خاص) . نام طایفه‌ای از کردانست که بنواحی مهاباد کنونی زیست می کنند .

بمقالهٔ ساوجبلاغ (Sa'udj - bulak) مینورسکی در دائرةالمعارف اسلامی رجوع شود .

ص۲۳۲،سطر۴ : آستارا [عاسْ تارا] (اسم‌خاص) . نام یکی‌ازبخشهای اردبیل‌است بحدود زیر :

شمال : روسیه ؛ باختر: طالش؛ خاور : دریای خزر؛جنوب: قره‌سو؛ مرکزآن بنام‌آستاراست که در۷۲ کیلومتری شمال خاوری‌اردبیل‌وبر کنار دریای خزر واقع است .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ٤) .

ص۲۳۲سطر ۱۱ : غازی قموق [غازی قُ موُ قْ] (اسم‌خاص).نام‌ناحیتی‌است‌بجانب شمالی سریر(۱) و غربی قیطاق .(۲) اهالی آن بیشتر روس و بزمان تسلط خزریان بدانجاآمده‌اند. علاوه برروسها سه طایفه «غاچی» و«مچه»و«قموق»

۱ ـ سریر ناحیتی است بشمال غربی دربند وسه منزلی‌آن .

۲ ـناحیتی‌است بشمال دربند ومرکزآن سمندر یعنی « ترخو » است .

نیز درآنجا سکونت دارند. «غاچی‌ها» از نسل «غون» و«سلاون» و«آوار»و «خزر» اند؛ «مجه» از طایفهٔ قریش و« قموق» از کماکهای قدیمی اند زبان اهالی غازی قموق زبان خاصی است که بازبان همسایگانش اختلاف زیاد دارد.

بطلیموس «قموق» را بقیه طایفهٔ «کام» و« کماك» می‌داند که محل آنها از آنها نام گرفته وبدان تسمیه شده است.

(از تاریخ داغستان نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۲۳۶۸).

ص۲۳۲، سطر ۱۱ : داغستان [دٰاغِ سْ تاٰنْ] (اسم خاص). داغستان بین‌چهل‌ودو تا چهل وچهار درجه عرض شمالی وشصت و سه تا شصت و شش درجه طول شرقی قرار دا‌ رد بحدود زیر :

شرق : دریای خزر؛ شمال : رودترك ؛ غرب : املاك چرکسان و ادسا، جنوب غربی : گرجستان ؛ جنوب شرقی : شیروان؛ قسمتی از شمال شرقی آن بحسن‌مکانت معروف ، بخصوص درسواحل‌دریا ورود ترك که‌براثر وفورآب بسیارقابل‌زراعت است. قسمتی ازشمال‌شرقی‌آن اگرچه‌حاصلخیز است ولی بواسطه وجود جبال صعب زندگی درآن سخت وپر مشقت است.

مسعودی داغستان را بسال ۳۳۲هجری قمری مرکب ازسه ناحیه می‌آورد بدینقرار :

اول قیطاق که از دربند بطرف شمال واقع وحاکم نشینش‌سمندر یعنی ترخواست. - می گویند نوشیروان‌آنرا بنا کرد و بعد پایتخت خاقان خزر شد وچون سلمان بن ربیعه آنرا بگرفت خاقان پایتخت خود را به اتل برد. اهالی سمندر خزری و تعدادی مسلمان و یهود بین‌آنها زندگی می کنند. ابن حوقل می گوید روس ها در ۳۵۸ هجری سمندر را فتح و عمارت و باغهای کثیر وآباد آنجا را ویران کردند.

دوم سریر که در شمال غربی و بسه منزلی دربند قرار دارد.
شاه آنرا فیلان شاه می گویند وبردین نصاری‌است. بعضی ها درتسمیهٔ این شهر به سریر برایننند که یزدجرد ساسانی‌چون‌ازاعراب‌مغلوب شد تخت‌خود را بوسیله یکی از اولاد بهرام چوبین بکوه فتح یعنی قفقاز فرستاد واوآن تخت را بناحیتی که حالاسریرمی گویند قرار داد. بعض دیگر، چون‌حکیم نظامی، وجه‌تسمیهٔ آن را سریر از آنجهت می‌دانند که تخت کیخسرو در آنجا بغاری بوده است، بالاخره رأی گروه سوم برین است که شاه این ناحیه بر کرسی زربن می نشیند. نزدیك سریر ملك رزه گران است که حالا کوبه چی می‌نامند.
سوم کوهستان قوموق است که برجانب شمالی سریر و غربی قیطاق قرار دارد و مردم آنجا بردین نصاری‌اند. ایشانرا پادشاه نیست و این ناحیه بر سرراه‌ملك«الان»است.

(ازتاریخ داغستان نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۲۳۶۸).

ص۲۳۲، سطر ۱۶ : قرال [قَ - یا - قِ رُال ْ] (اسم). کلمه ایست ترکی بمعنی پادشاه وسردار ومهتر قوم.

(از آنند راج).

ص۲۳۲، سطر ۱۰ : کنگره [کُ نْ گِ رِ] (۱) (اسم). بلندی هر چیز را گویند عموماً وآنچه برسردیوار حصاروقلعه ودیوارهای دیگر سازند وآن راعربان «شرفه» خوانند.

(از آنند راج).

ص۲۳۳، سطر ۱۵ : ایلجی [ای لْ جی] (اسم‌خاص). درتاریخ‌داغستان‌این‌نام«مجی» آمده که درسی فرسخی شماخی واقع و ازاصعب مواضع‌آن ناحیه است.(۲)

۱ - درآنندراج این کلمه بضم‌کاف وکاف ضبط شده ودراصطلاح فارسی زبانان کنگره لوك دیوارهای قلاع است که فراز ونشیب دارد وشبیه خطوط منکسر می‌باشد. ۲ـ در بعضی نسخ «ایلقی».

به «گلستان ارم[۱]» نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۵۱۸ و تاریخ داغستان بشمارهٔ ۲۳٦۸ رجوع شود .

ص۳۳۴، سطر ۷ : فیروز آباد[فی رُوزعا بادْ] (اسم‌خاص).درفرهنگهای‌جغرافیایی مورد ارجاع این‌نام دیده‌نشد. عباسقلی قدسی‌در«گلستان ارم» ازشهر«فیروز قباد»[۲] نام میبرد که در نزدیکی شماخی قراردارد. ظاهراً نقطه مورد بحث جهانگشا باید همین «فیروز قباد» باشد ·

به«گلستان ارم» دو نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشماره‌های ۵۱۸ و ۲۳٦۸ رجوع شود .

ص۳۳۴، سطر ۱۱ : قبرك[۳] [قَ بْ رَ كْ] (اسم‌خاص). نام‌دهکده‌ایست ازاعمال کوره من محال داغستان .

(از «گلستان ارم» نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۵۱۸).

ص۳۳۴، سطر ۱۲ : دیوه‌باش[٤] [؟] (اسم خاص). این‌نام بی‌شك غلطوصحیح آن «دیوه باتن» است و آن ناحیتی است بین قبله وشماخی که ازیکطرف‌بکوه وازطرف دیگر به بیشه اتصال دارد .

(از «گلستان ارم » نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی‌بشمارهٔ ۵۱۸ و ۲۳٦۸) .

ص۳۳۴،سطر ۱۸ : توپوزپاشا (اسم خاص) . در بعضی از نسخ جهانگشا این نام «توزپاشا» ودر تاریخ داغستان «انورپاشا» آمده است .

ص۳۳۵ ، سطر ۱۱ : اولجه[٥] [اُ لْ جَ] (اسم) . کلمه ایست ترکی بمعنی اسیرو

---

۱ ـ این کتاب همان «تاریخ داغستان» است .

۲ ـ قدسی می گوید بنظراین فیروزقباد همان «دزقباد» مجمع‌البلدان است .

۳ ـ این‌نام در نسخهٔ شمارهٔ ۲۳٦۸ گلستان ارم‌کتابخانهٔ ملی « قربك » و در نسخ مختلف جهانگشا « قیرك » و « قرك » ضبط شده است .

٤ ـ مینورسکی‌آن را « داواباتان » وتاریخ داغستان بشمارهٔ ۲۳٦۸ «دوه باتان » ولکهارت « دیوه باتن » آورده است . بنظر « دیوه باش » از اشتباهات نساخ است‌که « تن » را باشتباه « ش » نوشته‌اندومتأسفانه روضةالصفا هم‌آن‌را«دیوه‌باش» ذکر کرده است .

٥ ـ ضبط دیگر این کلمه « اولجا » است .

غارت و غنیمت .

(از ناظم الاطباء) .

ص۲۳۵، سطر ۱۲ : چارخمور [؟] (اسم خاص) . این‌نام بی شك غلط وصحیح آن چاخمزاست وچاخمزناحیتی‌است بحوالی‌شکی[۱].بنابرقول عباسقلی قدسی قلعهٔ آن ازمستحدثات سرخای خان بوده که بدست‌طهماسبقلی خان جلایر غارت وآتش زده شده است .

به «گلستان ارم» نسخهٔ خطی کتابخانـهٔ ملی بشمارهٔ ۲۳۶۸ رجوع شود .

ص۲۳۶، سطر ٦ : خسکرك [؟] (اسم خاص) . این نام بـی شك غلط و صحیح آن «خسرك»[۲] است وآن نام قریه‌است درحوالی غازی قموق ــ سرخای خان بعداز شکست از راه میان کوه بالاتر ازخسرك فرار کرد .

بتاریخ داغستان (گلستان ارم). نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۵۱۸ رجوع شود .

ص۲۳۷، سطر ۴ : آوار [عارار] (اسم خاص) . نام طایفه‌ای از طوایف لزگی است که بداغستان ودراطراف نهر «کوك سو» سکنی‌داشته‌اند . این‌قوم مسلمان وسنی مذهب بوده وبدفعات‌برای حفظ استقلال‌خود باروسهاجنگ کرده‌اند که‌سرانجام درمقابل‌روسهاتسلیم‌شدند . زبان‌آوارهازبانی شبیه بزبان‌لزگی هاست وحاکم‌نشین‌آنها سرزمنیی بوده‌است بمساحت ۱۵۲۰ کیلومترمربع

(از قاموس الاعلام ترکی) وبه «کلمهٔ‌«Avare» درلاروس بزرگ . رجوع شود .

ص۲۳۷، سطر ۱٦ : آثام [عاثام] (جمع‌اثم) . اثم بمعنی گناه، می، قمار، هرکاری که

۱ ـ چاخمز درشمال شکی وغرب کوتکاشین قرار دارد . (ازنقشه جغرافیایی بغایری).

۲ ـ درنسخهٔ خطی‌داغستان‌بشمارهٔ ۲۳٦۸ این قریه «خزیك» ضبط شده است .

انجام آن ناروا باشد.

(از اقرب‌الموارد).

ص۲۳۷، سطر ۱۷ : آختی پاره [عاخْ تی پارِ](اسم‌خاص). نام ناحیتی‌است بداغستان بر کنار رود سمور.(۱) درغرب مسکرجه .(۲)

(ازتاریخ«**داغستان**»نسخه‌های‌خطی کتابخانهٔ‌ملی بشمارهٔ های **۵۱۸** و ۲۳۶۸).

ص۲۳۷، سطر ۱۹ : سمور [سَ موُ رْ] (اسم‌خاص). نام رودیست بداغستان(۳) که شهرهای « امامقلی‌کندی » و« مسکرجه » و« آختی‌پاره » بر کنار آن قرار داشته‌اند.

ص۲۳۸، سطر ۱ : سقناق [سُ قْ نا قْ] (اسم). مکان زندگی ، یورت ، جایگاه ـ کمینگاه .

ص۲۳۸، سطر ۱ : کوهه [کُ هَ] (اسم). زین‌اسب‌را گویندوپیش زین اسب‌راپیش کوهه وپس زین راپس کوهه نامند. (از آنند راج) :

ز کوهه بآغوش بردارمش   بنزدیکی زال سام آرمش .

(فردوسی بنقل آنندراج).

ص۲۳۸، سطر ۶ : شعاب [شِ عا بْ] (جمع شعب) . شعب آب‌راه در زیر زمین و گشادگی میان دو کوه است .(۴)   (از آنند راج) .

---

۱ ـ قدسی صاحب تاریخ داغستان می‌گوید چون نادر به آختی پاره رسید متوجه شد که پل رود سمور بوسیله لزگیان ازبین رفته وآنهادر قله کوه‌درقلعهٔ شهبانی بکمین نشسته‌اند.نادرابتداء دستورساختن پل را داد و در غروب از آن رود گذشت .

۲ ـ درنقشه جغرافیای بغایری محل « مسکرجه »کنار رود سمور وشمال قالاجیق‌آمده‌است.

۳ ـ عباسقلی قدسی گمان برده که رود « الیانوس » همین رود سموراست و می گوید ازین رود تا « شابران » پشته‌ای بطول دوفرسخ وجود دارد که طبق آثار موجود در محل ، ظن این‌می‌رود که بقدیم دریا تا این محل ادامه داشته و بعدها براثر خشك شدن دریا محل مزبور از زیر آب خارج شده‌است . بتاریخ داغستان نسخهٔ خطی کتابخانهٔ‌ملی بشماره۵۱۸ رجوع شود

۴ ـ شعب نیزداغی است مراشتران را .

ص۲۳۸، سطر ۱۳: ینگجه [یَ نْ گِ جِ] (اسم خاص). این نام باین شکل در جهانگشا آمده (۱) وبی‌شك غلط وصحیح آن بنا برقول قدسی «مسکنجه» است و آن ناحیتی است در داغستان برسر راه قبله .

(از تاریخ داغستان نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۲۳۶۸) .

ص۲۳۸، سطر ۱۳ : شاه داغی(۲) [شاهْ داغی] (اسم خاص) . ناحیتی است نزدیك پطروسك وبرسر راه قبله . اکنون آنرا «مخچ‌قلعه» می گویند (۳)

به «تاریخچهٔ نادر شاه مینورسکی» و«تاریخ داغستان» نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی شمارهٔ ۵۱۸ رجوع شود .

ص۲۳۸، سطر ۲۰ : قولقاشین [؟] (اسم خاص) . این نام باین‌شکل غلط وصحیح آن « قوتقاشین » است (٤) که بصورت « کوت کشن » نیز ضبط شده . قوتقاشین از اعمال شکی و بنزدیك آن است (٥) (از تاریخ‌داغستان نسخهٔ خطی کتابخانهٔ‌ملی شمارهٔ ۵۱۸ و تاریخچه نادرشاه مینورسکی).

ص۲۴۰ ، سطر ۱۱ : جر(٦) [جَ رْ] (اسم). شکاف وزمین‌شکافته . (برهان قاطع) .

ای برادر چشم من زینها وزین عالم همه
لشکری انبوه بیند در رهی پرجوی وجر

ناصر خسروبلخی.

ص۲۴۱، سطر ۱۴ : جزایرچی [جَ زاٰیِ رْ چی] (اسم) . نام دسته‌ای‌ازپیاده‌نظام

۱ ـ ینگجه نام نقطه‌ایست درعراق عرب وربطی‌بداغستان ندارد .
۲ ـ در تاریخ داغستان این نام « شاه تاغی » آمده است .
۳ ـ شعبه‌ای از رود سمور باین ناحیه می‌آمده است .
٤ ـ درنسخهٔ ۵۱۸ تاریخ‌داغستان‌این‌نام«قوتقاشین»ودرنسخهٔ ۲۳٦۸ « قودقاشین »آمده است.
۵ ـ بغایری این نقطه را درشمال شکی وبشرق چاخمز آورده است .
(از نقشهٔ جغرافیای‌بغایری).
٦ ـ در متن های خطی جهانگشای نادری این کلمه با تشدید « راء » آمده که بی شك غلط است .

معروف ایرانی است که نفرات آن مسلح بتفنگ بوده وتعداد آنها درزمان نادر به بیست هزار نفر میرسیده است (۱).

(از شارل پیکلت).

ص۲۴۲، سطر ۱۳ : برکشاط (۲) [بَ رْکْ شا ْط] (اسم‌خاص). نام‌رودخانه‌ومحلی است درآن طرف رودارس بناحیهٔ قراباغ وبر سر راه گروسی به قلعه شوشی ودر چهار فرسخی آن .

به «تاریخ نو» تألیف جهانگیر میرزا صفحهٔ ۱۹ و ۲۰ رجوع شود .

ص۲۴۱، سطر ۱۹ : شیرحاجی [شی، رْ حاجی] (اسم) . صاحب‌آنندراج می‌گوید: «شیرحاجی‌حصاریست که بردورحصار درون‌باشد واز کتب تواریخ‌معلوم‌شد . ودرنسخهٔ‌مخلص‌دیوارمستحکم‌است که گردقلعه‌های جنگی کشند» . میرزا عبدالغنی قبول آرد :

حامی دیــن محمد حیدر خیبر گشاست

قلعهٔ شرع متین را شیرحاجی مرتضی‌است.

برای اطلاع بیشتر به‌کلمهٔ «قندهار»درین تعلیقات رجوع‌شود .

ص۲۴۳، سطر ۵ : کوتوال [کوُتْ وِ‌ال] (اسم) . نگهدارنـدهٔ قلعه وشهر واو را

۱ ـ تاریخ‌تشکیل «جزایرچی» یا «جزایری» بزمان‌شاه‌عباس ثانی می رسد . او برای‌اولین بار ششصدنفر پاسدار جزایری‌تشکیل‌داد که کلاه‌آنها‌نوك تیزوپارچه‌ای شبیه‌بکلاهك‌شنل‌بودبانواری پهن از پارچهٔ سرخ که گیرهٔ نقره‌ای داشت‌واسلحهٔ آنهاشمشیروخنجروتفنگ کوتاه(باکالیبر بزرگ) مفضض ومزین بانقره بود . شاردن می‌گوید افراد جزایری از تفنگچی آقاسی فرمان می بردند . بحاشیهٔ صفحهٔ ۵۶ «تعلیقهٔ مینورسکی برتذکرة الملوك» رجوع شود . ابراهام‌کرتی خلیفه کلیسای معروف ارامنه (اوچ‌کلیسا) جزایرچیان نادر را چنین وصف می‌کند : افراد این رسته تفنگهایشان بلند و چون صف می بستند قنـداق تفنگ را بزمین می‌گذاردند ولوله آن را بسوی آسمان نگاه میداشتند ومانندعصا بآن تکیه می کردند باروتدان بعضی‌ازآنها ازنقره و باروتدان بعض دیگرطلا بود کلاه‌های‌آنهامدین‌بود که ازدوجانب آویخته می‌شد ونام «الله» که به شکل مختلف بنظرمیرسد برآن نقش‌بسته بود از دیدن آنها مو بربدن انسان ازترس راست می‌شد .

۲ ـ درتاریخ نو این‌نام « برگشاد » ودرمجمع‌التواریخ « برگشات » آمده است .

سرهنگ‌هم میگویند . بعضی این کلمه را هندی می‌دانند (۱) که مستعمل فارسیان است. زیرا کوت در هندی بمعنی قلعه است .

(از برهان قاطع) .

ص۲۴۴ ، سطر ۶ : آغداش (۲) [عاقْ داش] (اسم خاص). نام ناحیتی‌است بشمال ارس وبرسر راه ارس به گوکچه .

به «تعلیقهٔ مینورسکی برتذکرةالملوك» وجلدنهم «روضةالصفا» ذیل «ذکر تسخیر شیروانات» رجوع شود .

ص۲۴۴ ، سطر ۱۹ : خسار [خَ سارْ] (مصدر) . خسران ، زیان کردن در تجارت ، مغبون شدن . (از ناظم الاطباء) .

ص۲۴۴، سطر ۲۱ : زمهریر [زَ مْ هَ ری رْ] (اسم خاص) . آن‌جای بسیار سرد که نزدیك بانتهای کره هواست .

(از ناظم الاطباء) .

ص۲۴۵ ، سطر ۱۴ : دیزك [دی زَ كْ] (اسم خاص) . این‌نام‌درفرهنگ جغرافیایی ایران دزك [دُ زَ كْ] آمده به مشخصات زیر :

دهی است از دهستان بخش سرباز (۳) شهرستان ایرانشهرواقع‌در ۶ کیلو متری خاور سرباز ـ کنار راه مالروسرباز بزابلی . این ناحیه کوهستانی است .(۴)

۱ ـ درحاشیهٔ برهان قاطع‌این کلمه «کتوال» ضبط واصل‌آن هندی‌گمان رفته‌است. بحدس حاشیه نویس برهان‌قاطع این کلمه ممکن‌است ازطریق‌محمودبایران‌آمده‌باشد .

۲ ـ این کلمه اگرترکی باشد بمعنی «سنگ سپید» است و معمولا «آق» ترکی با قاف می‌آید نه با غین ـ چنانکه روضة الصفا ازین ضبط تبعیت‌کرده ـ ولی چون تاریخ داغستان آن را «آغطاش» آورده و در تعلیقهٔ مینورسکی و نسخ خطی جهانگشا با غین آمده لذا رعایت‌متن خطی جهانگشا شد .

۳ ـ درسفرنامهٔ بلوچستان (نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۴۳۰) محل فوق یعنی دزك بکسر دال وفتح زاء آمده که‌در اطراف فهرج ودر دوسه منزلی آن قراردارد .

۴ ـ امروز قلعهٔ دزك به قلعهٔ داورپناه تغییر نام یافته است .

(ازسرگذشت بلوچستان سپهبد جهانبانی)

ص۲۴۶ ، سطر ۱ : بنی الاصفر [بَ نِ لْ عَ صْ فَ رْ] (اسم خاص) . [1] مردمان یونان- همهٔ فرنگیان.

(از ناظم الاطباء) .

ص۲۴۶، سطر۸: سنجق [2] [سَ نْ جَ - یا - جُ قْ] (اسم) . کمربنـد ، منطقه ، میان بند ، تنگ . [3]

(ازناظم‌الاطباء) .

ص۲۴۶،سطر ۱۱ : باغی [4] [باْغی] (اسم فاعل) . نافرمان، ظالم ، بدکار .

(از اقرب الموارد) .

ص۲۴۶،سطر ۱۱ : نبهره [نَ بْ هْ رِ] (صفت) . پول بد وسکه قلب و ناسره، هر- چیز قلب ونارایج .

(از ناظم الاطباء) .

ص۲۴۶،سطر ۱۶ : مشحون [مَ شْ حو نْ] (اسم‌مفعول) پر کرده‌شده، مملو، پرشده.

(از اقرب الموارد) .

ص۲۴۷، سطر۹: سولاق [سو لا قْ] (اسم خاص) . نام رودوقلعتی‌است [5] بداغستان وطایفهٔ قموق [6] بین این رود ورود «ترك» زندگی می کنند .

(از تاریخ داغستان نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۲۳۶۸).

ص۲۴۷، سطر ۱۶ : آق سو [عاقْ سوُ](اسم خاص) . نام محلی است بچهارفرسخی

---

۱ ـ این کلمه در اصل مرکب اضافی است منتهی برای معنی جمعی علم شده است .
۲ ـ این لغت ترکی است .
۳ ـ بمعنی « شهرستان » نیزآمده است که اصطلاحی‌است در جغرافیای سیاسی عثمانی .
٤ ـ این کلمه اسم فاعل از « بغی » است و « بغی » درلغت عرب بمعنی « طلب کردن » نیز می‌آید . جمع آن « بغاة » است .
۵ ـ لکهارت آن را مرز ایران و روس ذکرمی کند .
٦ ـ امیرتیمور این طایفه را بازحمت زیاد مطیع کرد .

شماخی[۱] ودرغرب آن. قدسی می گوید: چون محل آقسو[۲] در آن نواحی از سایر امکنه بهتر بودو آب کر نیز بآنجامی نشست، نادرشهر آقسورا بنانهاد باری آق‌سو از جمله شهرهایی است که نادرساخته است. به «تاریخ داغستان» نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۵۱۸ و «تاریخچهٔ نادرشاه مینورسکی» رجوع شود.

ص۲۴۸، سطر ۱۹ : مهابت [مَ ها بَ تْ] (مصدر میمی ثلاثی مجرد) . بیم ، ترس ؛ خشم ؛ بزرگی ، عظمت ، شکوه ـ این کلمه در زبان مغولان به «فیلبان» نیز اطلاق میشود[۳] (از آنندراج).

ص۲۴۸، سطر ۱۹ : صلابت [صَ لا بَ تْ] (مصدر ثلاثی مجرد) . سخت بودن، سخت گردیدن ، محکم شدن . (از اقرب الموارد).

ص۲۴۹ ، سطر ٦ : شمس الدینلو [شَ مْ سِ دْ دی نْ لو] (اسم خاص) . نام طایفه‌ای از ترکانست[٤] که بحدود قراباغ[۵] سکونت داشته‌اند . محال ویورت ایشان نیز بهمین نام بوده است . صاحب تاریخ داغستان (نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۵۱۸) می گوید پس از کشته شدن علاءالدوله ذوالقدر[٦] نوه‌های او بمحال شمس الدینلو آمدند ومحال مزبوراز آن ایشان شد.

۱ ـ لکهارت آن را در ۱۵ میلی جنوب باختری شماخی می آورد .

۲ ـ درعالم آرای عباسی از رود «آقسو» که ازین محل می گذرد نام برده شده است.(صفحهٔ ٦۸).

۳ ـ اخذ معنی « فیلبان » ازلفظ « مهابت » براثرابدال « واو » به « باء » در کلمه هندی «مهاوة»، است، زیرا « مهاوة » بهندی « فیلبان » است . (از آنندراج) .

٤ ـ عالم آرای عباسی از امراء این ایل وحکومت آنها برقراباغ ـ ازجانب صفویان ـ یاد می کند.

۵ ـ قراباغ ناحیتی است درشمال ارس و شرق رود کر ـ حاکم نشین آن سوشی نام دارد . (از نقشهٔ جغرافیای بغایری و تعلیقهٔ مینورسکی بر تذکرة الملوك) .

٦ ـ ذوالقدر ایلی ترك نژاد است که در البستان شمال مرعش (مرعش شهریست ازشهرهای شام و ازجند قنسرین که جانب جنوبش گشاده و اصل شهر در زمین پست و بلند افتاده و شیروانی این ناحیه را دیده است) زندگی می کردند وبعدها حکومتی تشکیل دادند که آخرین آنها علاءالدوله است. این شخص بدست ساطان سلیم عثمانی ازبین رفت. مینورسکی کلمهٔ ذوالقدر رامعرب «ذوالغدر» ترکی می داند . اینك نام شاهان این سلسله :

۱ـ زین الدین قرەجه	۲ـ خلیل بیك بن زین الدین	۳ـ سولی بیك زین الدین
٤ـ نصیر الدین محمد بیك بن خلیل	۵ـ سلیمان بیك بن نصیر الدین	٦ ـ ارسلان بیك بن سلیمان
۷ـ شاه بوداق بیك بن سلیمان	۸ـ شهسوار بیك بن سلیمان	۹ـ علاءالدوله بن سلیمان

ص۲۴۹ ، سطر ۱۰ : لوری [لو رِی] (اسم خاص) . نام قلعتی است بگرجستان بین گنجه وقارص برسر راه تفلیس وتومانوس . حکام این قلعه، بدورهٔصفویان، غالباً از خوانین «قزاقلر» و«شمس الدینلو» بوده اند (۱).

(از «تاریخ‌داغستان»نسخهٔخطی کتابخانهٔملی‌شمارهٔ۵۱۸و«عالم آرای‌عباسی»).

ص۲۴۹ ، سطر ۱۴ : قایقولو [قای ق لو] (اسم خاص) . این نام باین شکل غلط وصحیح آن «قالیقلا» (۲) است که بحدود ارزنةالروم قرار دارد وسرچشمهٔ آب ارس بدانجاست .

به حاشیهٔ صفحهٔ ۶۵ کتاب «جغرافیای طبیعی کیهان» رجوع‌شود.

ص۲۴۹ ، سطر ۱۵ : قازان چایی [قاز ان چایی] (اسم خاص) در نواحی قارس نقطه‌ای‌بنام «قازان‌چایی»(۳) وجود ندارد باتوجه‌بحرکت‌نادر، بنظراین‌کلمه «قارص‌چایی»است‌وآن‌نام‌رودیست که‌ازشمال‌شهرقارص‌میگذردونهری‌از آن نیز بداخل شهر قارص میآید. ــ قلعهٔ قارص چایی‌قلعتی بوده است در کنار این رود(٤).

ص۲۴۹، سطر ۱۷ : ثور [ثَ وْ رْ] (اسم) . گاونر. (ازاقرب الموارد). ــنام‌برج دوم از سال است‌یعنی اردیبهشت .

ص۲۵۰ ، سطر ۸ : مکوکب [مُ کَ وْ کَ بْ] (اسم‌مفعول). ستاره دار. ــ ازمیخهای زر وسیم میخکوب شده . (از اقرب‌الموارد).

١ ــ مینورسکی می‌گوید بر اثر برف نادر چند روزی در لوری توقف‌کرد و سپس در ٢٤ مه ١٧٣٥ میلادی عازم قارص شد .

٢ ــ لسترنج می‌گوید : اصل کلمهٔ « قالیقلا »که جغرافی‌نویسان عرب مکرر ازآن نام‌برده اند معلوم نیست و بلاد قالیقلا منطقه‌ایست‌کوهستانی بین « ارسناس » و « فرات » غربی که‌در باختر آن بلاد طرون واقع است . (ازصفحات ١٢٤ و١٢٥ سرزمینهای خلافت‌شرقی).

٣ ــ در بستان آباد نزدیك تبریز « قازان چایی » وجود داردکه بما نحن فیه نمی‌خورد . نزدیك قارص متأسفانه مراجع‌حقیر نقطه‌ای‌باین‌نام‌رانشان‌نمیدهند .

٤ ــ درسطر ٢٢ صفحهٔ٢٤٩متن آمده : «چندرخش هامون‌نورود رازورق‌آسا ببادبانی‌قوائم تیزگردبآن‌دریای‌بی کران‌انداختند». ــدراین‌جمله‌اگر«بان‌دریای‌بی کران »اشاره به « میان کوهسار و دره‌ها » نباشد ممکن است تعریضی به « رود قارص‌چایی»باشد .

ص۲۵۰، سطر ۱۱ : قمه [قَ مِ] (اسم) . میان سر ، فرق سر . (از ناظم‌الاطباء).

ص۲۵۰،سطر۲۰ : هماورد [هَ ما وَرْدْ] (اسم). چون دو کس باهم‌جنگ کنندهر یك مردیگری را هماورد باشد چون همتاوهم کوشش (۱) (از برهان قاطع) .

ص۲۵۱ ، سطر ۱۰ : سمند [سَ مَ نْ دْ] (صفت) . نام رنگی است مایـل بزردی مر اسب را . (۲) (از ناظم‌الاطباء) .

ص۲۵۱ ، سطر ۱۶ : اوچ کلیسا [عوُچْ کَ لِی سا](اسم‌خاص) . نام‌کلیسای‌معروفی است‌به‌ایروان که‌در ۲۷٫۸ورستی‌تفلیس‌قراردارد(۳)این‌کلیسارا «اوچ‌میآدزین» نیز می‌نامند.ـ سالتیکوف (٤) روسی مشاهدات خودرا ازین‌کلیساچنین‌شرح می‌دهد : « وضع آن عمارت بسیار عجیب وغریب مینمود . دیوار های آن همه منبت کاری وخطوط عجیبه داشت. کشیش اینجا که مرد پیر متعارفی بود برای ما قدری پنیر بز وسرشیر گاومیش وشراب وسایر غذاهای دیگر حاضر نمود . بعداز صرف ناهار ازآنجا مراجعت بمنزل نمودیم . (۵) »

۱ ـ این کلمه از«هم»(پیشوند اشتراك)+«آورد» (جنگ) تشکیل شده است .

۲ ـ گاهی این نام براسب‌صاحب‌رنگ‌مایل‌بزردی‌اطلاق‌میشود. درلغت‌فرس‌آمده:سمنداسب زرده‌بود.

۳ ـ از جغرافیای قفقاز نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشماره ۲

٤ ـ سالتیکوف در۱۸۳۸ میلادی ازین‌محل‌دیدن کرده‌وبنای آنرا بسال‌سیصدوسه‌میلادی‌نسبت‌می‌دهد.

۵ ـ کشمیش‌اف شرح رفتن نادر را باوچ کلیسا چنین می آورد : « روسای روحانی و کشیشان آنجا با لباس رسمی خـود تا در کلیسا باستقبال آمده بهره‌یاب تقبیل رکاب شدند . نادر وارد کلیسا شد و برجی راکه در وسط کلیسا بنا شده بود وعیسویان آنرا مقدس می‌دانستند تماشا نموده‌شرحی از تفاصیل آن از رؤسای مذهبی سؤال نمود.پس ازآن رؤسای مزبور مشغول عبادت و دعا شده نادر هم باکمال دقت اصغاء می کرد و بعد از ختم عبادت سیصد عدد مسکوك طـلا از جیب فتوت خود باوچ کلیسا برسم اعانه اعطا و باکمال رأفت و عطوفت روحانیین را فرداً فرد وداع فرمود و موقع حرکت اظهار کرد که باکمال اطمینان و طیب خاطر زندگی نموده از هیچ جهت وحشت نداشته باشید ، زیرا کلیسای شما بمنزلهٔ خانهٔ من ودر تحت حمایت من است . احـدی را قدرت ایذاء و مزاحمت شما نیست و فرمانی مشتمل بر اینکه احدی را حق نزدیك شدن بآن مکان واذیت وآزار ساکنین آنجا نیست نوشته در کلیسا گذاشت » . (از کتاب کشمیش‌اف نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۱۶۲)ـ آبراهام کرتی « Abraham de Crète » کشیش‌معروف‌اوچ کلیسا آمدن نادر را به اوچ کلیسا و رفتاری که نسبت بکلیسا کرد و ٤۵۰ روبل‌روسی که‌بکلیسا و خلیفه دادبتفصیل‌شرح می‌دهد بکتاب «تاریخ من و نادر،پادشاه ایران» رجوع‌شود.

(ازسفرنامهٔ سالتیکوف نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ۱۷۳۲).

ص۲۵۱، سطر ۲۰ : قلعهٔ بایزید [قَ لْ عَ ِیِ بایَ زِی دْ] (اسم‌خاص) . نام قلعه و ناحیتی است درخاك ترکیه وجنوب کوه‌آرارات که سرچشمه رود «ماکو» یا «زنگمار» بدانجاست .

به «تعلیقهٔ مینورسکی برتذکرة الملوك» و «جغرافیای طبیعی کیهان» و«عالم آرای عباسی»صفحات ۷۴۱و۷۴۲ و ۱۰۸۶ رجوع شود .

ص۲۵۲، سطر ۶ : گوگچه(۱) [گُ گْ چَ] (اسم خاص).نام دریاچهٔمعروفی‌است بشمال شرقی ایروان و جنوب کارتیل که «چپقلو» در شمال و «بایزید» در غرب و «مزرعه»درجنوب‌شرقی آن‌قراردارد.رودخانه زنگی چای‌باین‌دریاچه منتهی میشود .(۲)

ص۲۵۲، سطر ۸ : باغ آورد (۳) [باْ غْ عاوَرْ دْ](اسم‌خاص). نام‌دشت‌وسیعی‌است به نزدیکی‌ایروان .

ص۲۵۲،سطر۱۱، آخی کندی (٤) [عاْخی ِ كَ نْ دِ ی] (اسم‌خاص). نام قصبه‌ایست در نزدیکی زنگی‌چای بحوالی ایروان .

(از تاریخ‌نادر شاه‌لکهارت).

ص۲۵۲، سطر ۱۳ : بروت [بُ رُ و تْ] (اسم) . موهای پشت لب. شارب ، سبلت . (از ناظم الاطباء).

ص۲۵۳، سطر ۱۱ : زنگی چایی (۵) [زَنْ ِ گی چاْ ِیی] (اسم خاص) . نام‌رودیست بایروان . به کلمهٔ « ایروان» درین تعلیقات رجوع شود.

۱ ــ مینورسکی در «تعلیقهٔ تذکرةالملوك»آنرا « هفت دریاچه » نام برده است.

۲ ــ حوالی این دریاچه از نواحی خوش و ازییلاق های ایروان است .

۳ ــ درنسخ مختلف جهانگشا این‌نام « باغادرو» و«باغوارد»آمده ولی‌صحیح‌آن «باغ‌آورد»است که بزبان ارمنی « اغورد» می گویند.بحاشیهٔصفحهٔ۱۰۵ «تاریخچهٔ نادرشاه‌مینورسکی»رجوع‌شود.

٤ ــ یکی از معمرین‌ارامنه‌آنرا «آغی کندی» تلفظمی کرد واز کثرت‌تاکستانها وشراب آن روایت‌ها می گفت . العهدة علی‌الراوی .

۵ ــ این نام را « زنگی‌چای » نیز می‌نویسند . .

ص۲۵۴ ، سطر۱۳ : نیم بسمل [نی مْ بِ سْ مِ لْ] (اسم‌مرکب).نیم کشته، مذبوحی که هنوز جان داشته باشد. (از ناظم‌الاطباء).

ص۲۵۵،سطر۲ : اشترك [اُ شْ تُ رَ كْ] (اسم خاص). نام محلی است بین اوچ‌ـ کلیسا وایروان، برسر راه اوچ کلیسا به اکوارد (۱)

ص۲۵۵،سطر۳: کرپی [كُ رْ پی] (اسم‌خاص). نام ناحیتی‌است بجنوب اکوارد(۲)

ص۲۵۵، سطر ۸ : مراد تپه [مُ رَ ا دْ تَ پْ پِ] (اسم خاص). نام تپه‌ایست در باغاورد بدو فرسخی کوه «آرای» از شعب کوه الاقزی. (۳)

ص۲۵۵، سطر۱۴: تپهٔ تخماق خان [تَ پْ پِ یِ تُ خْ ماْ ق خاْنْ] (اسم‌خاص). نام‌ناحیتی‌است ییلاقی‌ازنواحی گوگچه که درحوالی‌ایروان وبرسرراه‌قارص و ایروان قرارداد. بین این ناحیه و قارص قریب هشت‌روز راه است.

ص۲۵٦ ، سطر۱۵ : فتح گرای سلطان [فَ تْ حْ كِ رْاىْ سُ لْ طاْنْ] (اسم خاص).نام یکی از خانان قریم (کریمه) است. این خانان از حدود ۸۲۲ هـ. ق. تا۱۱۹۷هـ. ق. بر بلاد«بلغار»و«قریم»و«کافا»حکمراندنبودراواخرمقام خانی‌غازان وقریم وقاسموف نیزبایشان‌اضافه‌شد. طغاتیمورجوانترین‌فرزند

---

۱ ــ کشمیش اف می‌گوید چون نادرقصد اکوارد کردچند روزی در اشترك برای آسایش قشون توقف نمود.

۲ ــ اکوارد درقرب ایروان است. کشمیش‌اف می‌گوید چون قشون عثمانی به کرپی‌رسید اردوی ایران از دور نمایان‌شد. تاکتیك عمل طوری بود که قشون عثمانی‌می‌بایست ازوسط اردوی ایران عبور نماید.

۳ ــ مینورسکی محل آنرا درغرب ایروان ذکر می‌کند وکشمیش‌اف می‌گوید نام قدیم آن «آق تپه» بوده است که پس‌ازفتح‌مزبوربه «مبارك تپه»تغییرنام یافت. ابراهام کرتی‌خلیفه‌اوچ‌ـ کلیسا نیز نام این قلعه را قبل از فتح « آق تپه » وبعد از فتح « مبارك تپه » می‌آورد ومی‌گوید نادر با ۱۸۰۰۰ تن سپاهی درآق‌تپه اردو زد و خرگاه خاصهٔ او را دربالای این تپه برپا کردند و اطراف آنرا با سه چهار دیوار ببلندی شش ذرع نیمدایره شکل محصور نمودند تا در صورت حمله ناگهانی سپاهیان ترك ، ایرانیان از آنجا با توپ و تفنگ دفاع کنند. نادر بعد از جنگ باو و « ملیك مکرتوم » دستور داد که در فراز تپه بیادبود این فتح‌خرگاهی بشکل‌همان خرگاه‌بسازندو آنان نیز درظرف چهل روز این بنا را بپایان رسانیدند.

جوجی برقسمت چپ سیراردو حکومت کرد وباحتمال قوی اردوگاه شخص اوددرّهٔعلیای شط ولگا یعنی‌بلاد بلغار را شامل‌میشد . پسر طغاتیموربامارت قریم و کافا رسید . این خاندان گاهی بعنوان پیشقراولان عثمانی و زمانی بشکل اتّحاد باروسیّه در روابط بین این دو دولت مداخله میکردند تاسرانجام روسیّه وعثمانی متفقاً تصمیم به ازبین برداشتن آنها گرفتند وآنهارا مضمحل کردند . اینك نام افراد این خانان :

۱ـ حاجی گرای	۲ ـ نور الدوله
۳ـ منگلی گرای اول	٤ ـ نور الدوله (مجدداً)
٥ـ جانی بیك گرای اول	٦ ـ منگلی گرای (مجدداً)
۷ـ محمد سا گرای اول	۸ـ غازی گرای اول
۹ـ اسلام گرای اول	۱۰ـ صاحب گرای
۱۱ـ دولت گرای اول	۱۲ـ محمد گرای ثانی
۱۳ـ اسلام گرای ثانی	۱٤ـ قاضی گرای ثانی
۱٥ـ فتح گرای اول	۱٦ـ قاضی گرای ثانی (مجدداً)
۱۷ـ سلامت گرای اول	۱۸ـ جانی بیك گرای ثانی
۱۹ـ محمد گرای ثالث	۲۰ـ جانی بیك گرای‌ثانی (مجدداً)
۲۱ـ عنایت گرای	۲۲ـ بهادر گرای
۲۳ـ محمد گرای رابع	۲٤ـ اسلام گرای ثالث
۲٥ـ محمد رابع	۲٦ـ عادل گرای
۲۷ـ سلیم گرای اول	۲۸ـ مراد گرای
۲۹ـ حاجی گرای ثانی	۳۰ـ سلیم گرای اول (مجدداً)
۳۱ـ سعادت گرای ثانی	۳۲ـ صفا گرای
۳۳ـ سلیم اول (دفعه سوم)	۳٤ـ دولت گرای ثانی

۳۵- سلیم اول (دفعه چهارم)	۳۶- غازی گرای ثالث
۳۷- کپلان گرای اول	۳۸- دولت گرای (مجدداً)
۳۹- کپلان گرای اول	۴۰- قرا دولت گرای
۴۱- سعادت گرای ثالث	۴۲- منکلی گرای ثانی
۴۳- کپلان گرای اول (مجدداً)	۴۴- فتح گرای ثانی
۴۵- منکلی ثانی (مجدداً)	۴۶- سلامت گرای ثانی
۴۷- سلیم گرای	۴۸- ارسلان گرای
۴۹- حکیم گرای	۵۰- قریم گرای
۵۱- سلیم گرای ثالث	۵۲- ارسلان گرای (مجدداً)
۵۳- مقصود گرای اول	۵۴- قریم گرای (مجدداً)
۵۵- دولت گرای ثالث	۵۶- کپلان گرای ثالث
۵۷- سلیم گرای ثالث (مجدداً)	۵۸- مقصود گرای ثانی
۵۹- صاحب گرای ثانی	۶۰- دولت گرای ثالث (مجدداً)

۶۱-شاهین گرای. درسال ۱۱۹۷ هجری قمری مطابق ۱۷۸۳ میلادی قریم تسلیم روسیه شد. (از «طبقات سلاطین اسلام» لین پول ترجمهٔ عباس اقبال صفحات ۲۰۹ تا ۲۱۲).

ص۲۵۶، سطر ۱۶ : تلثیم [تَ لْ ثی مْ] (مصدر باب تفعیل). بوسه دادن، بوسیدن ــ لثام ودهان بند بردهان نهادن.

(از اقرب الموارد).

ص۲۵۶، سطر ۲۰ : کرنش [کُ رْ نِ شْ] (مصدر). لغتی است ترکی جغتایی [۱] بمعنی سلام کردن؛ اطاعت کردن؛ بریاست شناختن؛ سرفرود آوردن.

(از حاشیهٔ برهان قاطع).

ص۲۵۷، سطر ۲ : قریم [قِ ر یِ مْ] (اسم خاص). این کلمه نام دیگر کریمه است و

---

۱ - در ترکی جغتایی این کلمه «کورنیش» است.

اغلب آنرا قرم [قِ رِ مْ] نیزضبط می کنند . شیروانی آنرا چنین می‌آورد : کشوریست عظیم ومحتوی بر بلادقدیم که همه دراقلیم پنجم واقعند. این ناحیه ازسه طرف بدریای اسود و ازجانب شرقی بمملکت روس محدود است. می گویند هفتصد میل محیط آنست ومردمش حنفی مذهب وتفنگ ساز وتیرانداز ند .

ص۲۵۷، سطر ۶: آخسقه [عا ْ خ ِس قِ ـ یا ـ قَ] (اسم خاص). ناحیتی است درقرب ارزنة الروم و ازاعمال گرجستان مسق .

(از عالم آرای عباسی صفحهٔ ۷۸۵).

ص۲۵۷، سطر ۷: محمول بعذر میشد : ممکن است کلمهٔ «بعذر» «بغدر» باشدزیرا عبارت «محمول بغدر میشد» نیزدراین مورد بی‌محمل نیست. چون نسخ «ح» و« ط » هردو « بعذر » آورده بودند . لذا در متن تبعیت از آن دونسخه شد .

ص۲۵۷، سطر ۱۰ : قارص [قا ْ رْ ص] (اسم خاص) . نام ناحیت وسیعی است بشمال ایران و در جنوب اردهان بر سر راه بین آذربایجان و ارزنة الروم که رود «قارص چایی» ازآن میگذرد. شهر معروف آن بنام قارص است که بر کنار جادهٔ « گمری» به « حسن قلعه‌سی » قراردارد (۱) .

به «بستان السیاحه» و«نقشهٔ جغرافیای بغایری» رجوع شود .

ص۲۵۷، سطر ۱۱ : وان [وا ْ نْ] (اسم خاص). نام شهر (۲) وقلعه ودریاچه (۳) ایست

۱ ـ اسکندربیك ترکمان قلعهٔ قارص را مابین چخور سعد و ارزنةالروم ذکر می کند که یکطرف آن بگرجستان مسق پیوسته است.

۲ ـ لسترنج می گوید شهر «وان» در ساحل دریاچه واقع وسابقاً عظمتی داشته‌است. حمدالله مستوفی آنرا از اقلیم چهارم می‌آورد واسکندربیك ترکمان ازحوادث گوناگونی که دردوران صفویان براین شهر و قلعه گذشته صحبت می کند . ناصرخسرو در سفرنامهٔ خودنیز ازین شهر ـ که برسر راه خوی به اخلاط است ـ نام می‌برد .

۳ ـ دریاچه وان یا ارجیش از معروفترین دریاچه‌های ارمنیه‌است که برسواحل آن شهرهای « اخلاط » و « ارجیش » و « وان » و« وسطان» جای داشته است : اصطخری طول آن رابیست فرسخ ذکر می کندوماهی نمك زده آنجارا ـ موسوم به طریخ ـ می‌ستاید. بین ارجیش وخوی سابقاً جاده‌ای بوده است . (از سرزمینهای خلافت شرقی) . مینورسکی یورت ایل پازوکی را در نزدیکی« کیفی » و « الاشکرت » بشمال این دریاچه می‌آورد .

بارمنستان‌ودرشمال‌غربی‌ایران.دوشهر«خوی»و«وان»بریك‌امتدادقراردارند[۱].

ص۲۵۸، سطر ۲۰ : ترخو[۲] [تَ رْ خوُ] (اسم خاص) . نام ناحیتی است بداغستان ودر ۱۵۰ کیلومتری شمال غربی دربند .[۳]

(از قاموس الاعلام‌ترکی).

ص۲۵۹ ، سطر۱۶ : تاواد [تاوادْ] (اسم خاص). لقبی‌است ازالقاب عظمای گرجی . بصفحات ۲۴۷ و۲۹۶«عباسنامهٔ» ابراهیم دهگان رجوع شود .

ص۲۵۹، سطر ۱۶ : ازناور [عَ زْ ناوَرْ] (اسم خاص) . نام بزرگ وزعیم واشراف گرجی‌است .

به«عالم‌آرای‌عباسی»صفحات ۸۶و۸۹و۶۹۰و۷۳۰رجوع شود .

ص۲۵۹، سطر۱۶ : کاخت[۴] [کاخْتْ] (اسم‌خاص). ناحیتی است‌بشرق گرجستان و در شمال رود کروآلازان .[۵]

(ازدایرة المعارف شوروی).

---

۱ ــ در نقشهٔ جغرافیای بغایری از « وان » دیگری به شمال « اچمیادزین‌کلیسا » و جنوب « آشتاداق » وشرق « آق تپه » (مراد تپه) نام برده شده است .

۲ ــ این نام « تارخو» نیزآمده است .

۳ ــ درتاریخ داغستان (نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی‌بشمارهٔ ۵۱۸) بنقل ازمسعودی «تارخو»نام دیگرسمندرذکرشده که‌قصبه ومرکز قیطاق‌است وبشمال‌دربندقراردارد. یاقوت‌می‌گویدسمندرشهری است درعقب‌باب‌الابواب که دارالملك‌خزریان‌است وبین‌آنجاتاباب‌الابواب درحدودچهار روزراه‌است.

۴ ــ این ناحیه راکاختی نیز می‌نامند

۵ ــ مادام کارلاسزا می گوید: کاخت را قلب گرجستان می‌نامند یکی بواسطه شراب معروف آن که درحقیقت حیاتبخش و بمنزله قلب است و دیگر بواسطه حمیت اهالی آن محل. شاه عباس اول صفوی کاخت را خراب کرد و هرقل دوم آخرین پادشاه گرجستان آنرا آباد نمود . چون شاه عباس‌بگرجستان حمله برد . اسرای زیادی ازآنجا گرفت ازآنجمله ملکه‌کاختیونا زوجه داوید شاه گرجی بود . شاه‌عباس این زن را بحرمسرای خودآورد وقبل از مزاوجت با او دستور داد که دین اسلام را قبول کند آن زن امتناع کرد شاه متغیر شد ودستور داد تا اورا شقه کنند جلاد چنین کرد پس ازکشته شدن اویکی از تجار گرجی سر و دست این زن را بگرجستان برد. بعدهاآن زن در گرجستان یکی از اولیاءِ وقدیسین وشهیدان شد که هر سال‌در روزمرگش عزای عمومی برپامیشود (ازسفرنامهٔ مادام کارلاسزا بگرجستان نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۱۸۶۵).

ص۲۵۹،سطر۱۶ : کارتیل(۱) [کارتی ِل] (اسم‌خاص). شهریست بگرجستان بین رودخانه کرو الازان (۲) . این شهر بین ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ متر از سطح دریا ارتفاع‌دارد ودرجنوب‌شرقی گرجستان‌واقع‌است. (ازدایرةالمعارف شوروی).

ص۲۶۰،سطر ۲ : براتیل [ب ِ رَ ا تی ِل] (اسم‌خاص). نام ناحیتی است‌بگرجستان و قرب تفلیس که بین‌این‌نقطه وتفلیس درحدود پنجاه کیلومتر راه است .

ص۲۶۰ ، سطر ۸ : قراقلخان [قَ رَاقُ لْ خا نْ] (اسم‌خاص). ناحیتی است به ـ گرجستان و در اقصای آن که بواسطه جنگلهای سخت وبیشه‌های‌انبوهو صعوبت‌راه‌یکی‌ازپناهگاههای گرجیانست.

(ازعالم‌آرای عباسی چاپ‌دوم ص۱۰۲۹).

ص۲۶۰، سطر ۸ : چرکس [چَ رْ کَ سْ] (اسم خاص).نام ولایت (۳) وقومی(٤)است بشمال دربند .

ص۲۶۰،سطر۹ : سوغان لوق (۵) [سوُغانْ لُ قْ] (اسم‌خاص). ـ نام‌ناحیه‌وتنگه ایست در نزدیکی‌تفلیس. (۶)

---

۱ ـ این نام «کارتلی» نیز آمده است .

۲ـ رودخانهٔ الازان (قانق) درگرجستان جاری و سرچشمه‌اش کوه باربالای ازکستان‌است (ازسفرنامهٔ مادام کارلاسزا بگرجستان نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی‌شمارهٔ ۱۸۶۵).

۳ـ صاحب بستان‌السیاحه آنرا از اقلیم پنجم می‌آوردومی‌گوید اکثر مردمش‌شافعی‌مذهبند.

٤ ـ در تعلیقهٔ بر تذکرةالملوك (حاشیه صفحهٔ ۱۸۷) آمده : درزبان فارسی‌آنچه ازدربند پایین‌تر باشد بنام ازکی وآنچه شمال آن باشد چرکس خوانده میشود .

۵ ـ درتاریخ کشمیش‌اف این‌نام « سوکان لوك » ودر کتاب جنگ روس وعثمانی (اسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۲٤۷۱) « سکانلوغ » آمده است.

٦ ـ در سفرنامهٔ مکه (نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۷۶۱) این‌محل « سقان لی »ضبط شده که از «قده» بآنجا هفده ورست وازانجا به‌تفلیس‌ده ورست راه است. راه قده‌بآنجا ابتداازگردنه می‌گذرد و دارای پستی وبلندیست سمت راست راه جلگه ومصفا وسمت چپ کوه قرار دارد . آخر راه و نزدیك به «سقان‌لی» باز جاده به پست وبلندی میخورد تا به « سقان‌لی » برسد. اما «سقان‌ـ لی » محلی آبادان و دارای پستخانه و دکاکین وعمارات عالی است .

ص۲۶۱، سطر ۳ : سطوع [سُ طو ُع ْ] (مصدر) . برآمدن آفتاب ، دمیدن صبح ، درخشیدن برق . (از منتهی‌الارب) .

ص۲۶۲، سطر ۲ : پارینه [پا ری َن] (صفت منسوب). کهنه ، قدیم .
(از ناظم الاطباء) .

ص۲۶۲، سطر ۷ : قاینق (۱) [؟] (اسم خاص) . نام رودخانه‌ایست بشمال غربی شیروان که سرچشمهٔ آن و سرچشمه رودخانهٔ قبری از آبی است که در دره تنگی جریان دارد که بجادهٔ کارتیل منتهی میشود .

(از « تاریخ داغستان » نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۲۳۶۸ و «عالم آرای عباسی» صفحهٔ ۸۷۵ چاپ دوم) .

ص ۲۶۲، سطر ۱۶ : شوامخ [ش َ وا مِ خ ْ] (جمع) . بلند . ـ متکبر، کسی که‌بینی خود را بواسطهٔ تکبر بلند نگاه دارد .

(ازناظم‌الاطباء) .

ص۲۶۳، سطر ۲ : کورکا [کو رْ کـا] (اسم) . لغتی است ترکی بمعنی طبل بزرگ و کلان . (از ناظم الاطباء) .

ص۲۶۳، سطر ۹ : آلتی آقاج (۲) [عا لْ تی عاقا چ ْ] (اسم خاص). نام‌ناحیتی‌است بداغستان بین شماخی (۳) و دره کندی. این ناحیه از مواضع‌صعب العبور از کیان جاروتله است .

ص۲۶۳، سطر ۱۰ : دره کندی [دَ رِ ركَ نْ دی] (اسم خاص) . نام محلی‌است بین شماخی وقبه (٤)

---

۱ ـ مینورسکی درتاریخچهٔ نادرشاه آنرا «قانیق» و در « تعلیقهٔ تذکرة الملوك» «قنوق» ضبط کرده است . درعالم آرای عباسی این نام « قانق » آمده ونام دیگرش « آلازان » ضبط شده‌است. رجوع بپاورقی شمارهٔ ۲ صفحهٔ ۶۹۸ شود .

۲ ـ مینورسکی آنرا « آلتی اقاج » ذکر کرده است .

۳ ـ تقریباً درشمال شرقی شماخی وشرق « استراخان‌کا » واقع‌است.

٤ ـ لکهارت آنرا « دژکندی » نام برده است .

(ازتاریخ داغستان نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۲۳۶۸).

ص۲۶۳، سطر ۱۱ : دره [دَ رْ رِ] (اسم خاص) . نام ناحیتی است از نواحی طبرسران بقرب دربند .

ص۲۵۳، سطر ۱۱ : طبرسران [طَ بَ رْ سَ رانْ] (اسم خاص) . نام ناحیتی است بنزدیك شیروان وبحدود دربند (۱) .

بصفحهٔ ۳۸ تاریخ ادبیات براون ترجمهٔ رشید یاسمی وصفحات ۷۸۶ و ۷۸۷ عالم آرای عباسی رجوع شود .

ص۲۶۳، سطر ۱۳ : شابران [شا بَ رانْ] (اسم خاص). دهی است از اعمال اران یا توابع دربند که ازآنجا تا شیروان سه روز راه است (۲) .

(از یاقوت درمعجم البلدان).

ص۲۶۳، سطر ۱۴ : بدوق [بَ دُ و قْ] (اسم خاص) . نام ناحیتی است به حوالی قبه و بغرب آن ، طایفهٔ بدوق منسوب باین ناحیه‌اند و زبانشان تاتی است . این طایفهٔ غالباً با دست اندازی بنواحی اطراف موجب ناراحتی و مزاحمت همسایگان خود می‌شوند .

(ازتاریخ داغستان نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۵۱۸) .

ص۲۶۳، سطر ۱۴ : خنالیق [خَ نا لی قْ] (اسم خاص). نام محلی است بغرب قبه، مردم آن نیز بهمین نام موسوم وبزبان خاصی که غیرزبان تاتی است صحبت میکنند.

(ازتاریخ داغستان نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشماره ۵۱۸) .

ص۲۶۳، سطر ۱۵ : آلتی پاره(۳) [عا لْ تی پا رِ] (اسم خاص). نام ناحیتی است به قبه که

۱ ـ درصفحهٔ ۲۰ تاریخ عالم آرای عباسی آمده که سلطان حیدر درطبرسران شهادت یافت ودرآنجا مدفون شدوبعدها (بیست ودوسال بعد) شاه اسماعیل صفوی نعش او را ازآنجا باردبیل آورد وبخاك سپرد .

۲ ـ حمدالله مستوفی آنرا از مستحدثات انوشیروان عادل ذکرمی کند . شیروانی هوای آنرا مایل بگرمی می‌آورد ودر تاریخ داغستان مؤلف می گوید شاه اسماعیل صفوی جمعی از اتراك بیات ساکن عراق را کوچانید ودردربندوشابران جای داد که بگاه ضرورت درحمایت حکام آنجاقیام نمایند.

۳ ـ تاریخ داغستان این محل را « شش پاره » نام برده است .

زبان اهالی آن تاتی است .

به «تاریخ داغستان» نسخهٔ خطی کتابخانه ملی بشمارهٔ ۵۱۸ رجوع شود.

ص۲۶۳، سطر ۱۵ : دوقوز پاره [دُ قْ قوُزْ پاٰ رِ] (اسم خاص) . نام ناحیتی است در قبه بحوالی آختی‌پاره ازمساکن لزگیان .

به «تاریخ داغستان» نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۲۳۶۸ رجوع شود .

ص۲۶۳، سطر ۱۶ : قبری [قَ بْ رِ ی] (اسم خاص) . نام رودخانه‌ایست بحوالی گرجستان . این رودخانه با رودخانهٔ قانق از یك منبع سرچشمه می گیرند .(۱) بصفحات ۲۳۵ و ۸۷۵ «عالم‌آرای‌عباسی» رجوع شود .

ص۲۶۳، سطر ۲۱ : مجالس [مَ جاٰ لِ سْ] (اسم خاص). نام‌قریتی‌است بداغستان . این قریه در سنهٔ ۹۹۶ قمری بوسیله حسنعلی‌اوسمی، امیر دلیر و هوشیار داغستان در موضعی که اهالی برای مشورت فراهم می‌آمدند بنا شد . (۲)

(از تاریخ داغستان نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۲۳۶۸).

ص ۲۶۴ ، سطر۴ : کبدن (۳)[كُ بْ دَ نْ] (اسم‌خاص) . نام قریه‌ایست‌بین «مجالس» و «غازی قموق» . دروجه تسمیهٔ این قریه به کبدن در تاریخ داغستان چنین آمده که چون امیرتیمور بلده عذر را محاصره کرد . عذر سوادی عظیم و قریب هفت هشت هزارخانوارداشت. اهالی‌در مقابل‌امیرتیمورسخت مقاومت کردندوامیرتیمورنتوانست‌کاری ازپیش‌برد، بناچار [illegible]نان ازدر[illegible]اح درآمد وبا فرستادن امتعه بشهر صندوقهایی حاوی افراد لشکر خود بشهر برد . سپاهیانی که بدین ترتیب بشهر درآمدند ازداخل وبقیهٔ سپاه از خارج دست بیورش بردند و شهر را مسخر کردند . فعلا عذر دهی است در ملك

---

۱ ـ تاریخ داغستان آنرا « قبر» و در حدود قبه ذکر می کند .

۲ـ دودمان امرای داغستان دو شعبه بودند یکی در «مجالس» ود[illegible]ی در «ینگی کند» توقف داشتند وچون یکی‌ازآنها بردیگری فایق می‌آمد در «باشلی» می‌نشست ودیگری را ازبین می‌برد. در دورهٔ شاه سلیمان صفوی‌شعبه مقیم در « ینگی کند » بر «شعبهٔ مجالس» غالب‌آمد وپس‌ازین‌غلبه همهٔ افرادخاندان‌مقیم «مجالس» ازبین‌رفتند جزطفل خردسالی‌بنام «حسین‌خان». (ازتاریخ‌داغستان)

۳ ـ درتاریخ داغستان « کوبدن » آمده وبنظر « واو» آن واوحاصل ازاشباع ضمه است.

شمخال .ــ بعدازین واقعه کبدن‌نامی کور ازشاهزادگان قموق‌به نزد امیر تیمورآمد وباو گفت‌من کورراازتولنگ‌سوالی‌است که‌چراشاهی باین‌قدرت باید بجنگ ما آید چه داریم که ازما بگیرد. شاه راخوش آمد ودستورداد تا قریه کبدن را باو بخشیدند واین قریه بعد ازآن بنام اومسمی شد٠

(از تاریخ‌داغستان نسخهٔ‌خطی کتابحانهٔ ملی بشمارهٔ ۵۱۸).

ص۲۶۴، سطر ۹ : ذوراق [ذُ رٰاْ قْ] (اسم خاص) . تاریخ داغستان‌آنرا «شراط(۱)» می‌آورد . و می گوید در سه فرسخی غازی قموق واقع است .

ص۲۶۵،سطر۱۲: آق قوشه(۲) [عاٰقْ قوُ ش](اسم‌خاص). نام‌ناحیتی‌است‌درداغستان بشمال‌دربندومجاورقیطاق‌وصورحی.اهالی‌آنجاراززبان خاصی استوباین‌زبان نیزدرصورحی‌تکلم میشود .

(ازتاریخ داغستان نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی‌بشمارهٔ ۵۱۸)

ص۲۶۵، سطر ۱۱ : قریش [قُ رَ یْ شْ] (اسم خاص) ٠ نام قلعتی است بداغستان و شمال دربند، از آنجا میتوان به غازی قموق رفت .

۲۶۷، سطر ۷ : قوریلتای [قُ ر ی لْ تاٰ یْ] (اسم). لغتی است مغولی بمعنی‌مجمع کنگاش ومشورت وجشن . (ازفرهنگ وصاف).

ص۲۶۷ ، سطر ۸ : جسرجواد [ج سْ ر جَ وٰ ادْ] (اسم‌خاص). تقریباًدرمنتهی‌الیه حد شمالی دشت‌مغان ومجاور قره‌قیوق‌آنجا که دورودارس و کربهم میپیوند جسر جواد (۳) قرار دارد(٤) .

۱ ــ هردونسخهٔ تاریخ داغستان (نسخ ۵۱۸ و ۲۳۶۸) درضبط «شراط» متفق‌اند ولی‌بعضی ازنسخ جهانگشا آنرا« دوزاق »ضبط کرده‌اند. چون‌این‌نقطه نقطهٔ معتدبه نبود درمراجع دیگرنام‌آن یافت نشد .. ۲ ــ مینورسکی‌آنراآق قوچه ضبط کرده‌است (ازتاریخچهٔ نادرشاه مینورسکی)٠

۳ ــ جواد نام دره سفلای رود ارس است . (از مینورسکی درتعلیقه برتذکرةالملوك)

٤ ــ ظاهراً این جسر درسال بیست ویکم جلوس‌شاه‌عباس اول بسته شده‌است زیرااسکندربیك منشی « در ذکر مراجعت موکب نصرت قرین از شیروان » چنین می گوید : « چون‌خاطرخطیر از انتظام مهمات شیروان و داغستان فراغت یافته عزم مراجعت مصمم گردید علیخان بیك جوانشیر را حکم شد که به جواد رفته بترتیب جسر پردازد و او متوجه آن خدمت گشته در اندك روزی جسری درکمال استحکام اتمام یافت» . (ازعالم‌آرای عباسی صفحهٔ ۷۵۳چاپ دوم) .

به «تاریخ داغستان» نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی شمارهٔ ۵۱۸ رجوع شود.

ص۳۶۷، سطر ۱۵ : حسن قلعه‌سی [حَ سَ نْ قَ لْ عَ سی] (اسم‌خاص). نام‌ناحیتی است مابین قارص وارزنة الروم، بین۴۰ درجهٔ عرض شمالی و۱۰ درجهٔ طول غربی نصف النهار مار بر مبدء تهران.

(از عالم‌آرای عباسی صفحهٔ ۶۶۶ و «نقشه جغرافیای بغایری») .

ص۳۶۸، سطر ۱۴ : بادپیما [با دْ پِ یْ ما] (صفت، اسم). [۱] مردم‌مفلس،لاابالی، بی فایده گوی، بی‌حاصل، درغگو. ــ کنایه ازاسب واستر وشتر تیز رفتار است. ــ مردم سیاح وبیابان گرد.

(از برهان قاطع) .

ص۳۶۸، سطر ۲۰ : ماراهوس‌تاج‌وافسر وهوای سروری در سر نیست : قضیه دشت مغان باین سادگیها که میرزا مهدیخان نقل می کند نیست زیرا نادر از روزی که دست بتاخت وتاز زد وسرکشان محلی را یکی بعد ازدیگری از بین برداشت تا روزی که بخدمت شاه طهماسب رسید وباکشتن فتحعلی خان قاجاریکه تازمیدان امرونهی‌شد وبالاخره قهر وآشتی‌هایی که‌درزمان ملازمت باشاه طهماسب کرد وسپس اعتراضی که بعهدنامه شاه طهماسب با ترکان عثمانی نمود وبراثر آن اورا ازمیان داشت و بعد بفتوحات شگرفی در ماوراء قفقاز نائل‌آمد، همه وهمه بعزم شاهی وتکیه بر اورنگ خسروی ایران‌بود. اوخوب‌می‌دانست که خاندان صفوی درایران دارای قدرت‌عظیمی هستند ــ زیرا این خانواده تنها ریاست سیاسی ندارند بلکه دارای نفوذ مذهبی میباشند و علاوه بر آن مرشدی اهل حق و صوفیان نیز با ایشان است ــ و سلطنت را از چنگ آنان بدر آوردن کار آسانی نیست و حتماً کشمکش‌ها و خونریزیها در پی خواهد داشت. واقعاً قضیه هم همانطور

۱ ــ اصل کلمه وصف است که بجای موصوف می‌نشیند

بود که او می‌پنداشت چه بعدها که اوبسلطنت رسید هرروز نغمهٔ مخالفی‌از گوشه‌ای ساز شد و هـر بار مخالفان را قول برین بود کـه سلطنت از آن صفویانست و نادر مردغاصبی بیش‌نیست ومارا کم وکاستی ازاو نمی‌باشد.این اعتقاد عمیق مردم بصفویان باعث شد که حتی بعداز نادر علیشاه هم متوجه این امر باشد وازاولاد نادر شاهرخ میرزا را که از بطن دختر شاه سلطان حسین‌است ور گی بخاندان صفوی میرساندنکشد وباقی گذاردتااگر درامر سلطنت موفق نشود باز اعتقاد قدیم مردم بخاندان صفوی موجب شود که آنها سر بحکومت شاهرخ گذارند. در هر حال نادر دست بتشکیل انجمن مغان زد و بظاهر وانمود کرد که قصد شاهی ندارد ولی در باطن مراقب بود که نغمهٔ مخالفی برنیاید و چون شنید میرزا عبدالحسین ملاباشی در خفی اظهار داشته است که ایرانیان موافق سلطنت صفویانند بیدرنگ دستورداد تا اورا درحضور خود اعدام کنند.(۱)

منابع ایرانی قوریلتای مغان را بهمان نهج نوشته‌اند کـه میرزا مهدیخان آورده‌است. اگرچه محمدکاظم‌بیك درعالم آرای نادری اضافه بر گفتار میرزا مهدیخان ازمجلس شراب نادر بحث میکندومیگوید قصدنادر ازین مجلس گرم کردن سرمدعوین بود تا در حال مستی از مکنون آنها باخبر شود ولی بازمفاد قول اوتاحدی شبیه بقول میرزا مهدیخان است. از منابع غیرایرانی نوشته ابراهام کرتی کشیش وخلیفهٔ معروف اچمیادزین۔ کلیسا بسیار باارزش است.

این کشیش که کمی قبل‌ازجنگ معروف‌مرادتپه (بقول‌اوجنگ آق تپه) بخدمت نادررسید ومورد لطف اوقرار گرفت. بعداً برای حضور در قوریلتای دشت مغان احضار شد . او در کتاب خود بنام « تاریخ من ونادر ، پادشاه ایران» ازین واقعه بطورتفصیل بحث می کند که اینك بعضی ازنکات

۱ ـ بکتاب اوتر « Otter » جلد اول صفحهٔ ۳۳۲ وکتاب «هانوی» Hanway رجوع‌شود.

آن مختصراً آورده میشود :

ابراهام کرتی ابتداء ازمنزلهای ساخته شده ازنی وازمجلس نادرو ازبارعام عید رمضان او یادمی کند و می گوید جاه وجلالی که مجلس نادر داشت آنچنان درمن‌اثر گذاشت که متوجه تعداد مدعوین نشدم. سخنان او درینجا بسیار دلکش‌وخواندنی است. اوبعکس‌محمدکاظم بیك بجای شراب از شربت ومجلس شربت نادر سخن‌می‌راند وسینی‌های طلا وجامهای زرین آنجا را وصف می کند ونیزمی گویدچگونه رامشگران درین‌مجلس‌بدست افشانی وپایکوبی پرداختند. بعداز عید فطر بامر نادر، خانهای حاضر درین قوریلتای بدسته های شصت تا صد نفری‌جمع‌شدندوهمه از خودمی‌پرسیدند که غرض ازین تجمع‌چیست وچه‌بایست کرد. درین بین میرزا محمدخان، میرزا زکی‌خان ، وکیل طهماسب خان ، معیرباشی (صاحب عیار اصفهان) عبدالقدیم‌خان (میرزای‌کاشان) وعلی‌اکبر(میرزای خراسان و صندوقدار) نادر[۱] آمدندوبجارچیان دستوردادند که‌نمایندگان‌هرولایت‌رانزدآنهابرند وسپس هردسته رابمحوطه‌ای‌برند که گروهی ازجارچیان‌درآنجا صف بسته بودند. بآنها گفته شد که خان اعظم میگوید مشورت کنید وفعلاً که‌وضع حکومت ایران صافی گشته ودست بیگانه ازسر مردم این سامان دور شده است کسی را برای خود انتخاب نمائید زیرا من‌از کثرت جنگها وقشون‌کشیهاخسته شده‌ام واحتیاج‌باستراحت‌دارم ومیخواهم بقلعه‌خود درخراسان روم وبعبادت‌پردازم. زودترمرا باخبر کنید وتانه‌ساعت ازروز گذشته باینجا آیید وجواب‌خود را بدهید .

ما دسته بدسته بمشورت پرداختیم واز ترس یکساعت زودترحاضر شدیم وهمگی یك کلام گفتیم هیچکس بهتر ولایقتر ازخان نیافتیم‌اومارا از دست ناپاکان وغارتگران نجات داد او بما حیثیت وافتخار بخشید با این

۱ ـ او همواره نادر را « خان مخوف » و « اسکندر ثانی » و درینجا « خان اعظم » خطاب می کند.

همه چگونه می‌توانیم دست از دامن او کشیم و بدیگری پردازیم. اگراو از ما سیر شده ومی‌خواهدبخراسان رود بهتر است ما رانیز باخودبخراسان برد . پس ازاعلام رأی ازطرف ما فردای آنروز بازهمه دعوت شدیم ودریك جا فراهم آمدیم وسپس وکیل طهماسب بسخن درآمد :

بیگها، آقایان، خانها، خلیفهٔ بزرگ ارامنه وای آنانکه ازدورترین نقاط ایران باینجا آمده‌اید بهوش باشید و گوش فرادارید :

حال که نظر برین شد تامن باستراحت نپردازم من هم باسه شرط پادشاهی شما را می‌پذیرم :

۱ـ ازین پس ازشاه‌طهماسب‌وپسرانش‌طرفداری‌نکنیدو نیز ازخاندان صفوی اگر کسی پیدا شود اورا بزندان افکنید و کتباً تعهد کنید که‌اگر برخلاف آن عمل کنید جان وخاندان شما بباد رود و تمام دارایی شما ضبط شود .

۲ـ دست ازسب ورفض عمر وعثمان بازدارید که این عمل موجب دشمنی ایران وعثمانی است وچنانکه باین عمل ادامه ندهید همه نزاعها ازمیانه برخواهد خاست.ـ دست برسینه گذاردن آنها بوقت نمازودست‌رها کردن شما در صلوة نبایدموجب بغض‌وکین وایجاد دشمنی وحقدشوداگر دربیت‌الله آنها از چارسونمازمی گزارند شمانیزمی‌توانید بدون جهت‌خاصی نمازبخوانید .

۳ـحال که مراسلطان‌خود کرده‌اید سوگندبخورید که نست بمن وپسر وخاندانم وفادار باشید وازهرطغیان وسرکشی سرباز زنید واگربعداً سرپیچی کنید خون شما مباح باشد.ـ پس ازین گفتار وکیل طهماسب از رای ما جویا شد وهمه یکدل تصدیق گفتاراورا کردیم .

روز چهارم شوال پنج ساعت از روزبرآمده تمام دعوت شدگان‌بر سفرهٔ ناهارخان دعوت شدند وباز بهنگام ناهار نادر دم ازجدایی زد و گفت

دیگری را انتخاب کنید وازمن درگذرید تابخراسان روم و در قلعه خود عزلت گزنیم زیرا دیگر قدرت لشکرکشی ندارم ولی بزرگان باز اصرار کردند تا او بالاخره راضی شد و گفت :

اکنون که زیاد اصرار می‌ورزید باید متوجّه باشید که من مورد بغض کثیری از مردم ایرانم‌وشاید حق باآنها باشد زیرا چه خاندانهایی که برانداختم وچه افرادی را که کشتم وچه توانگرانی که بروز سیاه‌نشاندم خوبست ازین پس ایران بـرای مدتی روی آرامش ببینند . همه گفتند ما جانسپاریم وآنچه‌آن خسرو کرده نیکو بوده و این اعمال از لوازم کارهای نظامی‌است . باز شرایط گذشته را دوباره برای حضارخواندند ودوبارجواب مثبت شنیدند . من زیرلب گفتم : «بارخدایا اگرمرتکب گناهی شدم مرا ببخش» .ــ پس‌ازاین‌جلسه‌خان‌بمدعوین‌خلعت‌میدهد . درینجاابراهام کرتی ازخلعت خود صحبت می کند .

روزدوشنبهٔ هفتم شوال ابراهام بخدمت‌خان تشرّف می‌جوید ونادر درباره‌زراعت‌وآبادانی محل توصیه وسفارش می‌نمایدوروز دوشنبهٔ ۲۱ شوال او از دشت مغان حرکت می کند ومنتظرروزتاجگذاری نمی‌شود .

یکی‌از کشیشان‌همراه ابراهام کرتی بنام «ترتوما» درمحل‌می‌ماند ودر مجلس تاجگذاری نادرحاضرمیشود. اومی گوید: روزپنجشنبهٔ۲۴شوال سال ۱۱٤۸ هـ. ق. پنج ساعت از روز برآمده میرزا زکی خان تاج شاهی‌را بر دست گرفت وبرسر نادر نهاد ومیرزا عسکر ملاباشی‌قزوینی‌خطبه خواند ودرتمام مدت خطبه همهٔ‌خانهاورجال‌بزانودرآمده ودست‌بدعا گشوده بودند و چون خطبه بپایان رسید جمله به پیش خان بخاك افتادند و مجلس سور وسرور شروع شدونادرشاه ایران گشت .

ص۳٦۹، سطر ۷ : مثوی [مَ ثْ وا] (اسم مکان). منزل، سرا، جای باش . (ازمنتهی الارب).

ص۲۶۹، سطر ۸ : سب [سَ بْ بْ] (مصدر) . فحش دادن ، زشت گفتن ، نفرین کردن، لعن فرستادن .

(از اقرب الموارد) .

ص۲۶۹، سطر ۸: رفض [رَ فْ ضْ] (مصدر) . ترك کردن و انداختن چیزی‌است . (از ناظم الاطباء) . کنایه ازلعن و طرد خلیفه اول‌است .

ص۲۶۹، سطر ۱۴ : آروغ [عارُوغْ] (اسم). این‌کلمه‌مصحف«اوروغ»[۱] ترکی‌است وبمعنی قوم ، خانواده ، قبیله و طایفه است .

ص۲۶۹، سطر ۱٦ : حنیف [حَ نیِ فْ] (صفت مشبهه) . مایل ازهردین باطل بسوی دین اسلام ؛ ثابت بردین اسلام ، مسلمان راست دین . (از ناظم الاطباء) . دین راست .

ص۲۷۱ ، سطر ۹ : رصد بند [رَصَ دْ بَنْ دْ] (نعت‌فاعلی‌مرکب‌مرخم)[۲] تعیین کننده حرکات واحوال کواکب دررصدگاه .

(ازناظم الاطباء).

ص۲۷۱، سطر ۱۰ : روز پنجشنبهٔ بیست وچهارم شهر شوال : مینورسکی این تاریخ را پنجشنبه چهارم شوال ۱۱٤۸ ذکر کرده (تاریخچه نادر شاه‌ترجمهٔ فارسی صفحهٔ ٥۷) که بی شك غلط و صحیح آن قول صاحب جهانگشاست زیرا ابراهام کرتی آنرا ۲٦ فوریه ـ البته بحساب قدیم ۸ مارس ـ می‌آورد که این با ۲٤ شوال تطبیق می کند .

ص۲۷۱،سطر ۱۷ : کتك [كُ تَ كْ] (اسم) . چوبدست قلندران‌است . (ازفرهنگ رشیدی) . در لهجهٔ یزد کتك بمعنی چوب گازر است .

(از فرهنگ نظام) .

ص۲۷۱، سطر ۱۹ : ریکایان [ر یِ کاْیانْ] (اسم). جمع «ریکا»ست و«ریکا» بمعنی

۱ ـ این کلمه با « قاف» نیز ضبط شده است.

۲ ـ ازصفاتی است که بجای موصوف می‌نشیند .

معشوق ومطلوب ومحبوب است.

(ازناظم الاطباء).

ص۲۷۱ ، سطر ۱۹ : توپوز [تُ پُ زْ] (اسم). چوبدستی‌است سر گرد وشبیهٔ گرز.

ص۲۷۱ ، سطر ۲۳ : مجرة [مَ جَ رْ رَ] (اسم) . آسمان دره ، راه کهکشان .

(از آنند راج) .

ص۲۷۲، سطر۸ : شادیانه [شا دِیا نِ] (قید) (۱) بطور شادی، بطورعیش وعشرت .

(از ناظم الاطباء) .

ص۲۷۳، سطر۳ : اندخود ـ یا ـ اندوخود(۲) [اَ نْ دُ خُ دْ] (۳) (اسم خاص) .

شهری است در ۶۳ کیلومتری شمال غرب شبرغان وازاعمال میمنه که بین ۶۵ درجه و۶دقیقه و۶ثانیه طول‌شرقی‌و۳۶ درجه و۵۷دقیقه و۲۴ ثانیه عرض شمالی قرار دارد(۴) . جادهٔ عمومی بلخ وهرات ازآن می‌گذرد ودر ۱۲۰ کیلومتری جنوب مجرای «اکسوس» یا «آمودریا» واقع است .

(از قاموس جغرافیایی افغانستان) .

ص۲۷۳ ، سطر ۵ : مستظل [مُ سْ تَ ظِ لْ لْ] (اسم‌فاعل). پناه‌جوینده‌بسایه‌وظل.

(از ناظم الاطباء) . کسی که خود را درتحت حمایت کس دیگر قرار دهد .

ص۲۷۳،سطر ۹ : شوک [شَ وْ کْ] (اسم) . خار، هرچیزسرتیزی ، خسک ، خس ، گلبن خاردار . (از ناظم الاطباء) .

۱ ـ این کلمه معنی اسمی نیز دارد و معنی اسمی آن هرسازی است که در عیش و عشرت نوازند و نیز بمعنی‌محلی است که‌آن ساز را نوازند.

(ازناظم‌الاطباء).

۲ ـ درقاموس جغرافیایی افغانستان این‌نام « اندخوی » ودر«معجم‌البلدان» وبعضی‌ازمتن‌های جهانگشا و « مرات‌البلدان جلد اول » و « بستان‌السیاحة » نیز « اندخوی » ودر«سرزمینهای‌خلافت شرقی » « اندخوی » و « اندخد » و « ادخد » و « انخد » آمده است .

۳ـ مرات‌البلدان بنقل از یاقوت آنرابفتح « د » ضبط کرده ولی ازضبط « اندوخود » حدس ضم دال رفت وامروز نیز با ضم دال تلفظ میشود .

۴ ـ بنقل‌یاقوت منسوب بآنجا « انخذی » «نخذی» است واین شهربین بلخ ومروقراردارد .

ص۲۷۳، سطر ۱۳ : احتشاد [اِ حْ تِ شا دْ] (مصدر باب افتعال). گرد آمدن قوا برای معاونت. جمع شدن برکاری.

(از منتهی الإرب).

ص۲۷۳، سطر ۱۷ : قپلان کوه [۱][قَ پْ لا نْ کو هْ] (اسم خاص). نام رشته جبالی است در جنوب دره‌ای که رود قزل اوزن تشکیل می‌دهد. این دره قپلان کوه و کوه قراول را ازبزغوش جدامی‌سازدو راه تبریزبتهران ازآن می‌گذرد. مهمترین قسمت قپلان کوه تخت بلقیس است.

(ازجغرافیایی طبیعی کیهان صفحهٔ ۵۸ ذیل «قافلانکوه»).

ص۲۷۴، سطر ۲۲ : صنادید [صَ نا دی دْ] (جمع). مهتران، بزرگان، روساء.

(ازمنتهی الارب).

ص۲۷۶، سطر ۳ : گرمرود [گَ رْ مْ رُودْ] (اسم خاص). ناحیتی است بآذربایجان در جنوب سراب که رود «قرانقو» ازآن می‌گذرد.[۲]

(از جغرافیای سیاسی کیهان صفحهٔ ۱۷۰).

ص۲۷۶، سطر ۳ : هشترود [هَ شْ تْ رُودْ] (اسم خاص). ناحیتی است بآذربایجان واقع در مغرب گرمرود ودامنه‌های شرقی سهند که ازرود قرانقو ـ شعبه‌ای ازشعبات قزل اوزن ـ سیراب میشود. زمستانهای این ناحیه سخت وتابستان‌هایش معتدل است.

(از جغرافیای سیاسی کیهان ص ۱۷۱).

ص۲۷۶، سطر ۴ : قراچمن[۳] [قَ را چَ مَ نْ] (اسم خاص). دهی است ازدهستان

۱ ـ امروز این کوه به « قافلانکوه » مشهور است.

۲ ـ حمدالله مستوفی آنرا ولایتی می‌آورد که « درو صد پاره دیه بوده و هوایش خوشتر از میانج و حاصلشان غله و پنبه و انگور و میوه و برنج ودیگر حبوبات باشد . . . »

(از نزهت‌القلوب).

۳ ـ در فرهنگ جغرافیایی ایران این نام « سیاه چمن » ولی در جغرافیای سیاسی کیهان (صفحهٔ ۱۵۵) « قره‌چمن » ضبط شده است.

عباسی بخش بستان آباد شهرستان تبریز ، واقع در ۲۶ کیلومتری جنوب خاوری بستان آباد ویك کیلومتری شوسهٔ میانه به تبریز .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ٤ ذیل «سیاه چمن »).

ص۲۷۶، سطر ۱۳ : ترکش [ت رْ كِ شْ] (اسم‌خاص) . دهی‌است ازدهستان منگور بخش حومهٔ شهرستان مهاباد (ساوجبلاغ مکری)، واقع در ٥٤ کیلومتری جنوب باختری مهاباد و٥ر٤٥ کیلومتری‌باختر شوسهٔ مهاباد بسر دشت ــ این ناحیه کوهستانی و سردسیر است .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد٤) .

ص۲۷۷، سطر ٥ : قلعهٔ نادریه [قَ لْ عَ یِ نا دِ رِیَ](اسم‌خاص).قلعتی‌است[۱] واقع دریك فرسخ ونیمی منامه[۲] .

ص۲۷۷ ، سطر ۱٦ : چقچران[۳] [چَ قْ چَ را نْ] (اسم خاص) . ناحیتی است از اعمال غورات تابع هرات، بین خط ٦٥ و٦٦ درجه و۱۱ و ٥ دقیقه و ۱۸ و ۲۳ ثانیه طول شرقی و٣٤ و٣٥ درجه و۲۰و۲٦ دقیقه و٤٧ و٥٥ ثانیه عرض شمالی . ــ هوای‌آن در زمستان بسیار سرد است .

(از قاموس جغرافیایی افغانستان) .

ص۲۷۸، سطر٦ : غرجستان [غَ رْ جَ سْ تا نْ] (اسم‌خاص). ناحیتی‌است‌بافغانستان بحدود زیر :

غرب : هرات ؛ شرق : غور ؛ شمال : مروالرود ؛ جنوب : غزنین ؛

---

۱ ــ در « جغرافیای طبیعی کیهان » صفحهٔ ۱۰۷ آمده : این محل‌کاملا موقعیت نظامی‌دارد و درآن‌جا خندق بزرگ وعمیقی وجود دارد که هنوز چوبهای زورق درآن خندق یافت میشود . از قرار معلوم سابقاً عکس بعضی ازسلاطین خصوصاً نادرشاه را در روی سنگ حجاری کرده و در قلعه نصب نموده بودند ولی متأسفانه امروز اثری ازآن‌نیست .

۲ــ منامه بندر معروف ومرکز بحرین است این‌نام را معرب « منعمه» می‌دانند ولی‌اصل‌آن « مینابه » است که « میان آب » پارسی است وبحرین ترجمهٔ عربی‌آن می‌باشد.

(ازجغرافیای طبیعی کیهان صفحهٔ ۱۰۷).

۳ ــ در قاموس جغرافیایی افغانستان این نام « چخچران » ذکر شده است .

نام حقیقی آن غرشستان وعوام آنرا غرجستان می‌نامند (۱).

(از معجم‌البلدان یاقوت).

ص۲۷۹، سطر ۱۶ : میمنه [مِ یْ مَ نَ] (اسم‌خاص). نام ناحیت وسیعی‌است باقصای شمالی افغانستان که بین ۶۶ و ۶۴ درجهٔ طول شرقی و ۳۵ و ۳۷ درجه عرض شمالی قرار دارد . طول این ناحیه از شمال بجنوب « ۲۵۰ » الی « ۳۰۰ » کیلومتر و عرض آن ازشرق بغرب « ۱۵۰ » الی « ۲۰۰ » کیلومتراست . سه ولایت : «مزار شریف» و «کابل» و «هرات» آنرا احاطه کرده وشمالش کشور جماهیرشوروی است . فاصله آن ازکابل براه مزار شریف و شبرغان واندخوی ۹۵۹ کیلومترمی‌باشد . (از قاموس جغرافیایی افغانستان‌جلد ٤)

ص۲۷۹، سطر ۱۹ : قراجنگل (۲) [قَ رٰاجَ نْ گَ لْ] (اسم‌خاص) ، قریه‌ایست‌در ۵٫۲ کیلومتری شمال فراه نزدیك رود فراه بین ۶۲ درجه و ۳٤ دقیقه و ۲۳ ثانیه طول‌شرقی و۳۲ درجه و۳۹ دقیقه و۱۸ ثانیهٔ عرض شمالی. (۳)

(از قاموس جغرافیایی افغانستان) .

ص۲۸۰، سطر ۱۳ : زز [زَ زْ] (اسم‌خاص) . نام رودخانه ومحال‌اطراف‌آن رودخانه است درچهار لنگ بختیاری (٤) این رودخانه برودخانهٔ مارون می‌پیوندد و درپشت‌بر برود(۵) جریان می‌یابد. (۶) (ازتقریرات آقای‌پژمان بختیاری).

۱ـ شیروانی مردم آنجا را اکثر شیعی مذهب و درشت‌خوی می آورد و اصل « عبدالواسع جبلی » و« نزاری» را بدینجامی‌داند . زمچی اسفزاری ازین ناحیه‌یاد کرده‌است رجوع بصفحهٔ ۳۶۵ « روضات‌الجنات فی اوصاف مدینه هرات » شود . درقاموس جغرافیایی افغانستان این‌نام یافت نشد .

۲ ـ در قاموس جغرافیایی افغانستان این نام « سیاه جنگل » آمده است .

۳ ـ درافغانستان دوقراجنگل وجوددارد که مختصاتش‌با ۸ فرسخی‌زمین‌داور تطبیق نمیکند ونیزدو « سیاه جنگل» وجود داردیکی‌نام تپه‌وتل‌ودیگری‌نام‌قریه موردبحث‌جهانگشاست زیرا بادقت درحدود «زمین‌داور» و«فراه» نقطه‌مورد بحث جهانگشا این‌قریه خواهد بود .

٤ ـ کوه « زز » نیزبمناسبت همان رودخانه مسمی به زز شده است

۵ ـ در جغرافیای لرستان (نسخهٔ‌خطی کتابخانهٔ ملی‌بشماره ٤۸٤) ازسرآب « زز »نام برده شده که‌آن با « کهمان » و«امیران» رودخانهٔ « الشتر » را تشکیل می‌دهد ودرجلگهٔ«الشتر »جریان می‌یابد

۶ ـ در تاریخ بختیاری سردار اسعد ذیل واقعهٔ سال هزار و صد و چهل وهشت هجری نام محل جنگ « زز » ذکر شده است .

ص۲۸۰، سطر ۲۰ : سالم [1] [سا لِ مْ] (اسم خاص) . نام یکی از کوههای سخت بختیاریست که در گرمسیر واقع وبرسرراه بازفت قرار دارد .

(از تقریرات آقای پژمان بختیاری) .

ص۲۸۱، سطر ۱۱ : لیروك [2] [لی رُ كْ] (اسم‌خاص) . دهی است از دهستان زلقی بخش الیگودرزشهرستان بروجرد، واقع در۷۰ کیلومتری جنوب الیگودرز ودر کنار راه مالرو دره شگفت به ایلرد . این ناحیه کوهستانی و سرد-سیر است .
(ازفرهنگ جغرافیایی ایران‌جلد ٦) .

ص۲۸۱، سطر ۱٦ : گرگان (اسم خاص). این‌نام باین‌شکل غلط‌وصحیح آن کرگان [كَ رْ گا نْ] است بمختصات زیر :

دهی است از دهستان ای تیوند بخش دلفان شهرستان خرم آباد واقع در ۲۵ کیلومتری شمال نورآباد و۱۵ کیلومتری خاور شوسهٔ‌خرم‌آباد به‌کرمانشاه .
(ازفرهنگ جغرافیایی‌ایران جلد ٦).

ص۲۸۱؛ سطر ۱٦ : ماردشت [ما رْ دَ شْ تْ] (اسم‌خاص) . نام‌نقطه‌ایست واقع در چهارلنگ بختیاری‌بنزدیك دزفول که یورت طایفهٔ محمدصالح بدانجاست.
(از تقریرات آقای پژمان بختیاری).

ص۲۸۱، سطر۱۸ : هزارچم [هِ - یا- هَ زا رْ چَ مْ] (اسم‌خاص). «هزارچم» یا «هزار چمه» نام ناحیتی است بین «بازفت» [3] و « اندکا » براه گرمسیر و نزدیك

---

۱ - این کوه در تاریخ بختیاری « سالند » ضبط شده و آقای پژمان نیز آنرا « سالند » و « سالنده » نام می‌برند . میرزا مهدی خان آنرا « سالم » آورده و با همراه‌کردن جمله « سالم و غانم » بآن شك هر گونه تحریف وتصحیفی را ازبین برده است .

۲- درتاریخ بختیاری سرداراسعد این‌نام تبرك بفتح‌اول ودوم وسوم‌آمده ومختصاتش طبق‌قول فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۱۰ چنین است : تبرك (در فرهنگ جغرافیایی با « ط » آمده) دهی‌است‌ازدهستان بازفت بخش اردل شهرستان شهر کرد، واقع‌در۷۰ کیلومتری شمال اردل‌ومتصل براه مالروعمومی.- این ناحیه کوهستانی و دارای جنگل وقشلاق‌عشایراطراف مسجد سلیمان‌است.

۳ - **بازفت** [بضم«زاء» وسکون«فاء» و «تاء»] (اسم‌خاص) . نام یکی‌ازدهستانهای بخش‌اردل شهرستان شهر کرد است که در باختر شهر کرد قرار دارد . حدود و مشخصات آن بشرح زیر است :
←

مسجد سلیمان . (از تقریرات آقای پژمان بختیاری).

ص۲۸۱، سطر ۲۱ : چرپاس(۱)[چَ رْ پاسْ] (اسم خاص).دهی‌است است ازدهستان بربرود بخش الیگودرز شهرستان بروجرد، واقع در ۱۸ کیلومتری جنوب باختری الیگودرز ویك کیلومتری شمال راه مالرو «انوج» به «خونسرخ» . این ناحیه درجلگه واقع ودارای آب وهوای معتدل است .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد۶) .

ص۲۸۲،سطر۱۲:عارپناه(۲) [عاْ رْ پَ ناْهْ](اسم‌خاص) . نام کوه‌ویورت‌طایفه‌ایست بنزدیکی بازفت . طایفه مقیم باین‌نقطه نیزبه «عارپناه» موسومند .

(ازتقریرات آقای پژمان بختیاری).

ص۲۸۳ ، سطر ۱۷ : بال (اسم خاص) . این نام غلط و صحیح آن «بلال» (۳)است و آن نام کوهی است در نزدیکی دار دره و حوالی‌بازفت بخاك بختیاری.

←

حدود : شمال ارتفاعات هفت‌تنان . جنوب بلوك ده دز . خاوررشته‌ارتفاعات زرد کوه‌بختیاری. باختر رشته ارتفاعات کوه دیناران‌و کوه موری کوه کمستان و کوه ملك .

مشخصات : این دهستان در دره طـولانی کـه در میان دو رشته ارتفاع بلند کـه در جهت جنوب خاوری بشمال‌باختری بموازات هم کشیده شده‌اند و بین جنگل بلوط قرار دارد و مهمترین کوه‌های آن بدینقرار است .

الف ـ رشته ارتفاعات زردکوه بختیاری که در حد خاوری این دهستان واقع است .

ب — رشته ارتفاعات کوه مفاروق و کوه کمستان و کوه ملك وهزار چشم .

ج — ارتفاعات هفت تنان در شمال دهستان واقـع شده و تقریباً عمود بدو رشته ارتفاع نامبرده است .

مهمترین گردنه‌آن گردنه زرد کوه‌است که بسیارصعب‌العبوروتنگ خرسان دردهستان بازفت بزرگترین تنگ است . (ازفرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۱۰) .

---

۱ ـ در فرهنگ جغرافیایی ایران این‌نام « چرباس »آمده است.

۲ ـ در نسخ متعدد جهانگشا « غازپناه » و « غارپناه » ودر تاریخ سردار اسعد « کوه غاز» آمده‌است . صحیحش همان‌است که درفوق گذشت . آقای پژمان بختیاری معتقدند که ضبط این کلمه باید« آرپناه » باشد نه « عارپناه » زیرا کلمه «آر» با « آریا » و «آریائی » ازیك ریشه‌است.

۳ـ در تاریخ‌بختیاری سردار اسعد این نام بلال ضبط شده است. شاید اصل «کوپالی» باشد.

ص۲۸۲ ، سطر ۱۷ : دار دره [دارْ دَرْ رِ] (اسم خاص). نام‌نقطه‌ایست درنزدیکی بازفت وبر سرراه آن ، این نقطه را « دره دار» نیز می‌نامند.

(از تقریرات آقای پژمان بختیاری).

ص۲۸۲،سطر ۱۸ : تلات [تَ لاٰتْ] (اسم خاص). در تاریخ سردار اسعد بختیاری این نام « تلاب » ضبط شده و این ضبط صحیح است باری آن نام تنگه و معبریست در خاك بختیاری برسراه بازفت.

ص۲۸۲، سطر ۱۹ : ممیوند [مَ میِ وَ نْ دْ] (اسم خاص). نام یکی از پنج تیره چهارلنگ بختیاریست. توضیح آنکه طایفهٔ چهارلنگ بختیاری مشتمل بر پنج تیره بزرگ است بدینقرار :

۱ـ محمود صالح

۲ـ کزسی

۳ـ زلقی

٤ـ موکوئی

۵ـ ممیوند

(نقل از تاریخ بختیاری سردار اسعد).

ص۲۸۲،سطر۲۰ : گردبیشه [گِ رْ دْ بی شِ] (اسم‌خاص). درفرهنگ‌جغرافیایی ایران از دوگرد بیشه نام برده شده است که هردوازمحال‌بختیاریند. اینك مختصات هریك از آنها :

۱ـ گردبیشه ده کوچکی است ازدهستان خانمیرزا بخش‌لردگان شهرستان شهرکرد ــ این ناحیه کوهستانی ودر۲۷ کیلومتري شمال خاور لردگان ومتصل براه عمومی لردگان به پل‌کر است.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۱۰).

۲ـ دهی است از دهستان مکاوند بخش هفتکل شهرستان اهواز، واقع در۳٦ کیلومتری شمال‌باختری‌هفتکل، کنارراه شوسهٔ‌مسجدسلیمان ــ

این محل یورت طایفهٔ بختیاریست.(۱)

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۶).

ص۲۸۴، سطر ۱ : للر [لَ لَ رْ] (اسم خاص) . دهی است از دهستان بازفت بخش اردل شهرستان شهرکرد ، واقع در صد کیلو متری شمال باختر اردل و ۵ کیلومتری راه عمومی.ـ این دهکده درناحیتی کوهستانی قراردارد .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۱۰) .

ص۲۸۴ ، سطر ۳ : کورکش (اسم‌خاص) · این‌کلمه نام دیگر «کبیر کوه» است(۲) که در خاك لرستان واقع واز رشته جبالی است که درطرف راست رودخانهٔ سیمره ودشت عراق قراردارد .

ص۲۸۴ ، سطر ۷ : پس از فرمان قهرمان قهر بقطع دست و پا و کندن . . . لکهارت می گوید چون علیمرادی شکست خورد به کورکش پناهید و در آنجا بغاری پنهان شد روزی زنی ازپردگیان او بطلب آب از غار بیرون آمد و اتفاقاً بدست مأمورین نادر افتاد . آنها براثر فشار و زجر زیاد محل علیمرادی را ازاو گرفتند وسپس ازچند طرف بغارپناهگاه اوحمله بردند. علیمرادی چون خطر را رویا روی دید برای حفظ ناموس ابتدا پردگیانی خودرا کشت وسپس دلیرانه بجنگ ایستاد . بعداز سه روز مقاومت عاقبت از پای در آمد و تسلیم قوای نادر شد . بعد باو آن رسید که در جهانگشا مسطور است .

۱ـ بنظر نقطه مورد بحث جهانگشا این ده است نه ده قبلی.

۲ـ « جهانگشا » و« تاریخ بختیاری » و « نادرشاه لکهارت »این نام را چنین ذکر کرده‌اند فرهنگهای جغرافیایی‌موردارجاع‌ازذکرچنین نام‌ساکتند . ـ عالم‌آرای عباسی‌چاپ‌دوم(صفحهٔ ۴۷۵) از « کورکوه » نام می‌برد که مابین‌لرستان وبغداد واقع‌است و کتاب «جغرافیای غرب ایران» ذیل کلمهٔ کبیرکوه (صفحهٔ ۲۷) می گوید: عوام‌آنرا « کورکوه » می گویند. لذا« کورکوه »عالم‌آرای عباسی ظاهراً باید « کورکش» جهانگشا باشد که در لرستان واقع وآن همان کبیر کوه معروفست.

اینکه آیا علیمرادی یکی ازسرداران‌وبزرگان ایران‌بوده که تن باطاعت نادر نمی‌داده است و یاآنکه دزدی بوده که باسقناق کردن کوه و گذرگاه‌بقطع راه می‌پرداخته‌است اقوال‌تاریخ متشتت است. تاریخ‌بختیاری در یك جا اورا دزدگردنه زن معرفی می کند و در جای دیگر از بزرگان بختیاری‌می‌آورد. لکهارت هدف علیمرادی را شبیه بهدف محمدخان‌بلوچ ذکر می کند ومی گوید قصد اوازین نافرمانی بشاهی‌رساندن شاه طهماسب وفرمانفرمایی خودبرنواحی جنوب‌ایران‌بود واین‌قصدازاعلامیه‌ای که‌خطاب بطرفدارانش کرده فهمیده‌میشود .اودراعلامیه‌خودآورده‌چون‌نادر راشکست دادم بخراسان‌قشون‌خواهم فرستاد وشاه طهماسب راآورده‌شاه می کنم وپس از آنکه عده کثیری بمن پیوستند ، شاه طهماسب بعراق عجم و خراسان حکم‌خواهدراند ومن فرمانروای همدان وفارس و کرمان خواهم شد .

ص۲۸۴، سطر ۴ : کرك [كُ رُ كْ] (۱) (اسم‌خاص) . نام قریه‌ایست (۲) بین ریقان و بم وبشش فرسخی‌بم . هوای‌این ده دربم ونرماشیر بخوبی‌معروف وآب‌آن گوارا وسرچشمه‌اش از کوه «جبالبارز» است که در سی‌فرسخی قرار دارد .

به«سفرنامهٔ بلوچستان» نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۴۳۰ رجوع شود .

ص۲۸۵،سطر ۱۵ : صور [صوُ رْ](اسم‌خاص). نام‌طایفه‌ای‌بوده بشیروان .صاحب تاریخ‌داغستان‌می گوید«سردارخان»آنهاراازآنجا کوچانیدوبدربندبرد .(۳)

---

۱ - این ضبط را سفرنامهٔ بلوچستان (نسخهٔ‌خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۴۳۰) داده ودرآنجا بصورت « کروك » نوشته شده است .

۲ - سابقاً دربن‌نقطه شهری‌آبادان بوده ومقدسی این‌ناحیه‌رابا «باهر» که درهمسایگی آن قراردارد توأماً ذکر واز نخلستانهای زیادش یاد می کند .

۳ - در تاریخ داغستان از تنگه « صور » و « صورحی » نام برده شده که میرساننداین نام‌تنها نام قوم خاصی نبوده بلکه بنام محل نیز اطلاق میشده است . صاحب تاریخ داغستان برای صور دو حدس زده یکی‌آنکه‌آن تصحیف « صول » است وصول شهرکی بوده بسه فرسخی دربند ودیگر آنکه « صور » از کلمه « سور » بمعنی حصار آمده و سبب تسمیه آن شهر به « صور » بواسطه سدیست بدانجا .

ص۲۸۶، سطر ۵ : هزاره‌جات [هَ زْا رِ جاْتْ] (اسم خاص). هزاره‌جات نام منطقه وسیعی است در مرکز افغانستان که از ۳۷ کیلومتری شمال غرب کابل شروع میشود و تا گرماب و کوتل ویامه کك ازاعمال لعل وسرجنگل وجنوب دره صوف و گزاب و خدیر دایکندی تا شمال قندهار ادامه دارد. مرکز آن «دایزنگی» است. (از قاموس جغرافیایی افغانستان).

ص ۲۸۶، سطر ۱۰: کوشک نخود [کُ شْ کِ نَ خُ دْ] (اسم خاص)(۱). نام ناحیتی است ازاعمال قندهار واقع در ۶۵ درجه و۲۹ دقیقه و۳۵ ثانیه طول شرقی و۳۱ درجه و۵۲ دقیقه و۲۹ ثانیه عرض شمالی. (از قاموس جغرافیایی افغانستان).

ص۲۸۶، سطر ۱۰ : شاه مسعود [شاْ هْ مَ سْ عوُ دْ] (اسم خاص). قاموس جغرافیایی افغانستان آنرا «شاه مقصود» با مشخصات زیر ضبط کرده است:

نام کوهی است بافغانستان در جنوب‌غربی زیارتگاه شاه مقصود، واقع در خاکریز ازاعمال قندهار. این کوه بین ۶۵ درجه و۸ دقیقه و۱۲ ثانیه طول شرقی و۳۱ درجه و۴۸ دقیقه و۱۲ ثانیهٔ عرض شمالی قرار دارد.

(از قاموس جغرافیایی افغانستان).

ص۲۸۶، سطر ۱۳ : ارغنداب [اَ رْ غَ نْ د اْ بْ] (اسم‌خاص). نام ناحیتی‌است از اعمال قندهار باآب وهوای معتدل. دریای‌ارغنداب بدین ناحیه است وازین دریا دوازده نهر منشق می‌شوند که موجب آبادانی محل شده‌اند. درجنوب ومشرق ارغنداب دو کوه بنام «باباولی» و «مرنجان» وجود دارد.

(از قاموس جغرافیایی افغانستان).

ص۲۸۵، سطر ۱۴ : مزار باباولی [مَ زْا رِ باْ باْ وَ لیْ] (اسم‌خاص). نام زیارتگاهی است در بابا ولی (۲) بافغانستان که مردم قندهار اغلب برای زیارت

۱- درقاموس جغرافیایی افغانستان «کشك نخود» ضبط شده است.

۲ - بابا ولی قریه‌ایست در ۷٫۵ کیلومتری شمال غرب قندهار، بین ۶۵ درجه و۴۰ دقیقه و ۵ ثانیه طول شرقی و ۳۱ درجه و ۳۹ دقیقه و ۲۲ ثانیه عرض شمالی. این دهکده تفرجگاه اهالی قندهار است.

بدانجا میروند . (ازقاموس جغرافیایی افغانستان) .

ص۲۸۷، سطر ٦ : کوکران [کُ کَ رانْ](اسم‌خاص).نام‌محلی‌است درده کیلومتری قندهار و مزار میرویس بابا بدانجاست .

(ازقاموس جغرافیایی افغانستان) .

ص۲۸۷، سطر ۱۰ : ذباب [ذُ با بْ] (اسم) . مگس ، زنبور عسل . جمع : اذبه ، ذبان ، ذب . (ازمنتهی الارب).

ص۲۸۷، سطر۱۹ : قلات [قَ لا تْ](اسم خاص). نام ناحیتی است بحوالی قندهار، واقع در ٦٦ و٦٧ درجه و۲۳دقیقه و۷ و۲۳ ثانیه طول شرقی‌و۳۱ و۳۲درجه و۲۵ و۵۵ دقیقه و۸و۱۲ثانیه عرض شمالی. مرکز آن بنام قلات است که‌بر سر راه عمومی‌کابل وقندهار قرار دارد .

(از قاموس جغرافیایی افغانستان) .

ص۲۸۷، سطر ۱۹ : قیتول [قی تو لْ] (اسم خاص). نام قلعتی بوده است بحوالی قند هار . بپاورقی کلمهٔ «قندهار» دربن تعلیقات رجوع شود .

ص۲۸۷، سطر ۲۰ : شهر صفا [شَ هْ رِ صَ فا] (اسم خاص) . نام موضعی است بین راه قندهار وکابل. دربن‌موضع سابقاً شهری بوده که فعلاً از آن جز خرابه چیزی باقی‌نمانده است. حدودآن: شرق: کوه باغ؛ غرب : تاک‌معین؛شمال: کوه دره؛ جنوب : قریه‌بامازی وتپه‌های‌بامازی؛ فعلاً درآنجاجز چند دکانی که رفع حاجت مسافرین را کندآبادی دیگر نیست .

(از قاموس جغرافیای افغانستان) .

ص۲۸۸ ، سطر ۱۳ : چنداول [چَ نْ دا وُ لْ] (اسم). لغتی‌است ترکی‌بمعنی‌ساقه فوج وفوجی که جهت حفاظت ازپس‌لشکرمی‌آیدبرخلاف‌هراول ، چند اول را پساهنگ نیز می گویند . (از ناظم الاطباء) .

ص۲۸۸، سطر ۲۴ : سرخه شیر [سُ رْ خِ شی رْ] (اسم‌خاص). قاموس جغرافیایی افغانستان آنرا قرارگاه نادر باطراف قندهار ذکر می کند.

ظاهراً همان «نادر شهر» است که در۵ر۶ کیلومتری قندهار کنونی واقع وفعلاً ویرانه است.

به «قاموس جغرافیایی افغانستان» ذیل «قندهار» و «نادرشهر» رجوع شود.

ص۲۸۹، سطر۴: تسنیم [تَ سْ نی مْ] (اسم خاص). نام آبی است در بهشت که در بالای غرفه‌ها روانست.

(از آنند راج).

ص۲۸۹، سطر ۴ : تورنك [تُ رَ نُ كْ](اسم‌خاص).نام‌دریای واراضی‌حاصلخیزیست در افغانستان بناحیه قندهار . دریای تورنك بوسیله کوه تورکانی ازقندهار جدامیشود.اراضی‌تورنك وادی‌حاصلخیزیست که قندهاردرآن قراردارد.[۱]

(از قاموس‌جغرافیایی افغانستان‌ذیل کلمهٔ «قندهار»).[۲]

ص۲۹۱، سطر ۱۶ : شورابك [شوْ رْ عا بَ كْ] (اسم خاص) . کشمیش‌اف آنرا یکی ازشهرهای بلوچستان واول شهرآن می‌آورد. (نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۱٦۲) . با توجه بصدر وذیل قول او و میرزا مهدیخان وحدود «ریگستان شورابك» واینکه‌بنابرقاموس‌جغرافیایی‌افغانستان قوم «براهوئی بلوچ» بریگستان مزبورمقیمند . بنظر شورابك مورد بحث ناحیتی است به افغانستان بمختصات زیر :[۳]

۱ ـ این دریا درجنوب غربی قلعه سرکاری که بین ٦۵ درجه و۳۵ دقیقه و۲۵ ثانیه طول شرقی و۳۱ درجه و۱۵ دقیقه و۳۸ ثانیه عرض شمالی قرار دارد.

۲ ـ در قاموس جغرافیایی افغانستان ازشهر تورنك بجانب جنوب غربی قلات و بر سر راه قندهار وکابل نام برده شده است که آن شهر نیز درهمین اراضی قرار دارد.

۳ ـ در فرهنگ جغرافیایی ایران از دهکده « شوراب » در ٤۰ کیلومتری جنوب بمپور و ۱٤ کیلومتری خاور شوسهٔ بمپور به چاه‌بهارنام برده شده‌است که بعید است نقطه مورد بحث باشد.

حکومتی است درجه ٤ ازتوابع قندهار که بین ٦٤ و٦٦ درجهو ۱۹ و۵۲ دقیقه و۱٤ و۲٦ ثانیه طول شرقی و۲۹ و۳۰ درجه و۲۹و۳۲ دقیقه و۱۱و۳٦ثانیهٔ عرض‌شمالی قرار دارد، واز ۲۷ پارچه آبادی ویك ریگستان (ریگستان شورابك) تشکیل یافته است .

(از قاموس جغرافیایی افغانستان) .

ص۲۹۱، سطر ۲۱ : خاکی [خا کی] (اسم خاص) . این نام درفرهنگهای‌جغرافیایی مورداستفاده حقیروحتی‌نسخ‌خطی‌مرجوعه یافت نشد . تیمسارسپهدجهانبانی در کتاب عملیات قشون در بلوچستان (صفحهٔ ۱۳ چاپ دوم) ازطایفه‌ای‌بنام « خاکی‌زهی» درناحیتی بهمین‌نام ـ که درسراوان بلوچستان قراردارد ـ نام می‌برند که‌یورت‌آن‌طایفه‌است.ظاهراً نقطه‌موردبحث‌جهانگشا این‌نقطه‌است .

ص۲۹۲، سطر ۱ : شیرخان [شیِ رْ خا نْ] (اسم خاص) . ملك شیرخان بنا برقول تاریخ کرمان (سالاریه) ازنژاد صفاریان بودهوبزمان نادر،بر بمپور ومضافات آنجا حکم میرانده‌است .

(از تاریخ کرمان تصحیح باستانی پاریزی‌صفحهٔ۳۰۵) .

ص۲۹۲، سطر ۵ : خاران [خا رانْ] (اسم خاص) . نام یکی از نواحی مرزی (۱) بلوچستان است .

(از هشت سال درایران سایکس) .

ص۲۹۲، سطر ۵ : جالق [جا لُ قْ] (اسم‌خاص) . نام قصبه‌ایست ببلوچستان که‌در دوفرسخی فهرج وبشرق آن قراردارد .

(از «سفرنامهٔ بلوچستان» نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی‌بشمارهٔ۴۳۰ و بفرهنگ جغرافیایی‌جلد ۸ رجوع شود) .

۱ ـ مقصود مرز بین ایران و افغانستان است .

۲ ـ کتاب « اسامی قراء و آبادیهای ادارهٔآمار. » دهستان جالق را با ۱٦ پارچه آبادی می‌آورد .

ص۲۹۲، سطر ۱۴ : ترنی[1] [تَ رِ نی] (اسم خاص) . نام طایفه‌ای است که در «ترین» از توابع قندهار زیست می کنند .ـ « ترین » محدود است :

از شمال : به گیزاب ؛ از شرق : به کلان ارزگان ؛ از غرب : به ده راهرو ؛ ازجنوب: به نیش ازتوابع خاکریز .

(از قاموس جغرافیایی افغانستان) .

ص۲۹۳، سطر ۱۷ : آغچه [عاقْ چِ] (اسم خاص) . نام شهر مرکزی شبرغان و از اعمال ولایت مزارشریف افغانستان است . این شهر بین خط ٦٦ درجه و ۹ دقیقه و٤٨ثانیه طول‌شرقی و٣٦درجه و٥٥ دقیقه و٤٠ثانیه‌عرض شمالی‌واقع‌و فاصله‌آن از مزارشریف ۹۶ وازکابل۷۱۷ و ازهرات۷۱۷ کیلومتراست.[2]

(از قاموس جغرافیایی افغانستان) .

ص۲۹۴، سطر ۱۴ : حصار شادمان [ح صاٰ رِ شاٰ دِماٰ نْ] (اسم خاص) . در علیای رود قبادیان [3] و باخترپل سنگی[4] شهر واشجرد واقع بوده که باندك مسافتی در جنوب آن قلعه بزرگ «شومان» قرارداشته‌است .

شرف الدین علی یزدی در وصف جنگهای امیرتیمور مکررازاین قلعه بنام « حصار شادمان» نام می‌برد وغالباً آنرا بصورت مختصر «حصار» یا « حصارك » می‌نویسد .

۱ ـ منسوب به «ترین » باید «ترینی» باشد ولی اغلب نسخ «ترنی» ضبط کرده‌اند .

۲ ـ در کتاب«شرح‌آسیای مرکزی» نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی‌بشمارهٔ ۱۱۳۹ این‌نقطه چنین آمده‌است: « درپنج فرسنگی شبرغان درراه بلخ ولایتی‌است ، خان نشین ، موسوم به‌آغچه وشهری دارد که آنرا نیز آغچه می‌نامند . دیوار وخندقی محیط این‌شهراست وقلعه و ارکی دارد که محل توقف خان است . »

۳ ـ درباختر رودخانهٔ وخش ناحیتی است که از جنوب برود جیحون محدود است . اعراب آنرا«صغانیان» وایرانیان «چغانیان» می‌نامیده‌اند. قسمت خاوری این ناحیه معروف به قبادیان‌بوده وشهری باین اسم و بر ساحل رودی باین نام قرار داشته است . برای اطلاع بیشتر رجوع به «شرح آسیای مرکزی » نسخهٔ خطی کتابخانهٔ‌ملی‌شمارهٔ۱۱۳۹ شود.

٤ ـ مقصود « پل سنگی » است که برروی رود وخشاب وجود داشته واسم آن بترکی « تاش کوپروك » بوده است .

(از « سرزمینهای خلافت شرقی » ص ٤٦٨) و بعالم آرای عباسی رجوع شود.

ص۲۹۴، سطر ۱۴ : قلعهٔ مور [قَ لْ عَ یِ مُ رْ](اسم‌خاص). قسمت‌خاوری بادغیس سابق، که ازسیزده فرسخی‌هرات شروع میشد، به« کنج رستاق» معروف بود وسه‌شهر بزرگ داشت باسامی «ببن» و« کیف» و« بغشور » .ــ خرابه‌های شهربغشور، که یکی ازشهرهای بزرگ کنج رستاق بود، گویا همان‌باشد که امروز به قلعهٔ مور (۱) معروف است.

(از سرزمینهای خلافت شرقی ترجمهٔ پارسی‌ص٤٣٩).

ص۲۹۴، سطر ۱۵ : قندوز [قَ نْ دُ زْ] (اسم خاص). نام ناحیتی است بافغانستان بامشخصات زیر :

ناحیتی‌است بین خطوط ٦٨ درجه‌و٥٢و ١٨دقیقه و١٦ ثانیه طول شرقی‌و٣٦درجه و٢٢و٥٨دقیقه و١٢و٣٠ثانیه‌عرض‌شمالی این ناحیه‌ازاعمال قطغن وبفاصله ۷۳ کیلومتری بغلان است.

به « قاموس جغرافیایی افغانستان » ذیل « قندز » و«شرح آسیای مرکزی» صفحهٔ ۳۰ نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۱۱۳۹ رجوع شود.

ص۲۹۴، سطر ۱۵ : بدخشان [بَ دَ خْ شا نْ] (اسم خاص) نام یکی‌از ولایات افغانستان است بحدود زیر :

شمال: دریای‌آموی ؛

مغرب: قطغن ؛

جنوب : هندو کش؛

مشرق : چترال وترکستان شرقی ؛

دریای‌آمویه در جوارآن قراردارد.

۱ ــ درنقشهٔ جغرافیایی ارتش از « قلعهٔ مور» (با ضبط« قلعهٔ مر») نام برده شده که‌ازسطح دریا ۱۳۳۳ متر ارتفاع ودرکنار راه‌آهنی قرار دارد که ازشمال بادغیس می‌گذرد.

(از قاموس جغرافیایی افغانستان) و به صفحهٔ ۲۹ «شرح آسیای مرکزی» نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۱۱۳۹ رجوع شود.

ص۲۹۵، سطر ۵ : قرشی [قَ رْ شی] (اسم خاص). قرشی نام دیگر نخشب است بمختصات زیر :

زیر شهر کش (۱) بسمت باختر آن شهریست که امروز بنام‌قرشی خوانده میشود واعراب قرون وسطی آنرا «نسف» وایرانیان «نخشب» می‌نامیدند. نخشب‌درقرن چهارم قهندزی‌داشت با ربضی‌آباد درخارج شهروبا رو بی دارای چهار دروازه : دروازهٔ بخاریه، دروازهٔ سمرقند، دروازهٔ کش، دروازهٔ غوبدین. نخشب بسابق‌در کنار رودخانه‌ای‌واقع بود که ازفاضل‌آب رودهایی تشکیل میشد که از روستاهای کش می‌گذشتند. دارالاماره آن کنار این رودخانه، و در موضع معروف به سرپل واقع بود.

بصفحات ٤٩٨ و٤٩٩«سرزمینهای‌خلافت‌شرقی» رجوع شود.

ص۲۹۵، سطر ۱۴ : شلدوك (۲) [شِ لْ دُوكْ] (اسم خاص). نام‌قریه‌ای است‌بفاصله یك فرسخ ونیمی غرب نخشب (قرشی).

(از کتاب‌تاریخ‌نادر کشمیش‌اف‌نسخهٔ‌خطی کتابخانهٔ‌ملی‌بشمارهٔ۱٦۲).

ص۲۹٦، سطر ۱۳ : آب آمویه [عابِ عامویِ] (اسم خاص). دراواخرقرون‌وسطی یعنی مقارن دورهٔ هجوم مغول نام جیحون (۳) و سیحون از استعمال افتاد وبجای رودجیحون (٤) «آمویه» یا «آمودریا» وبجای رودسیحون«سیردریا» معمول شد.

(از سرزمینهای خلافت شرقی).

---

۱ ـ از شهرهای نزدیك «بخارا»ست.

۲ ـ کشمیش‌اف این ناحیه را «شیدوق» ولی لکهارت «شلدوك» ذکر کرده است.

۳ـ کلمهٔ «اوکسس» نام یونانی این رود است واین‌کلمه در «وخشاب» که یکی‌از شعب‌آنست هنوز باقی است.

٤ـ سرچشمهٔ جیحون را ابن رسته وجغرافیا نویسان عرب در«پامیر» ذکر کرده‌اند.

ص۲۹۷، سطر ۶ : چوب چینی [چوُبِ چی، نی،] (اسم) . نام گیاه دارویی است که ریشه وساقه‌وبرگ‌آن گیاه‌برای معالجه پاره‌ای‌از امراض مفید است .
(از «رساله‌ای در خواص‌چوب چینی» نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ۷۹۰) .

ص۲۹۸ ، سطر ۳ : چهل زینه [چِ هِ لْ زِی نَ] (اسم‌خاص) . نام کوه وقلعهٔ‌متعلق باین کوه است در قندهار .

به پاورقی « قندهار» دربن تعلیقات رجوع شود.

ص۲۹۸ ، سطر ۱۲ : برج دده [بُ رْ جِ دَ دِ] (اسم خاص) . نام یکی ازبرجهای قدیم قندهار است .

به‌پاورقی کلمهٔ «قندهار» دربن‌تعلیقات‌رجوع شود.

ص۲۹۹، سطر ۱۷ : سارك [سا رَ كْ] (اسم) . سار . نوعی پرنده‌ایست کمی درشت‌تر ازگنجشك (از ناظم‌الاطباء).

ص۲۹۹،سطر ۲۰ : نعیق غراب البین [نَ عی قِ غُ را بِ لْ بَ یْ نْ](ترکیب اضافی) . فریاد وبانك زاغی که حکایت از فراق می کند .

ص۳۰۱، سطر ۲ : سورن انداختن [سوُ رْ نِ اَ نْ دا خْ تَ نْ] (مصدر مـرکب) . الله اکبر گفتن لشکریان با آواز بلند درهنگام تاختن‌برخصم. شرف‌الدین علی یزدی درظفرنامه آورد :

سپه کار پیـکار پـرداختنـد
کور که زده سورن انداختند.

هیاهوی اتراك وقت محاربه :

ز هر دو طرف سورن انداختند
هژبرانه بریکدگر تاختند .

ملاعبدالله هاتفی

ص۳۰۲، سطر ۴ : دروازهٔ باباولی [دَرْ وازِیِ باٰباو لی] (اسم خاص) . نام‌یکی از دروازه‌های‌معروف‌قندهار است که‌بسمت شرقی‌آن قراردارد .

به‌پاورقی «قندهار» دربن تعلیقات رجوع شود .

ص۳۰۲، سطر ۱۹ : لکه[1] [لَ كِ] (اسم خاص) . نام کوهی است برجانب غربی قندهار . این کوه را «لکی» نیز می گویند .

(از«مجمع‌التواریخ» مرعشی‌صفحهٔ۱۱) و به پاورقی«قندهار» دربن تعلیقات رجوع شود .

ص۳۰۳، سطر ۱ : فك‌رقاب [فَ كْ كِ رِ قاٰ بْ] (ترکیب اضافی) . آزاد کردن بندگان . (از ناظم الاطباء) .

ص۳۰۳، سطر ۵ : جمعی از جوانان کار آمد غلیجایی راسان دیده انتخاب و ملازم‌رکاب ساختند : کشمیش‌اف‌می‌گوید: «چون افاغنه برطریقهٔ اهل سنت بودنداهالی ایران همیشه‌آنها راآزار می‌نمودند. خصوصاً پس‌ازواقعهٔ فتح‌قندهاربیش ازپیش‌صدمه بآنهارسانیده بمذهبشان بی‌احترامی‌میکردند، ونادرشاه مخصوصاً قدغن اکید فرمود که کسی بدان طایفه و مذهب آنها خلاف احترام روا ندارد وباهالی قندهار هم اظهار فرمود که عنقریب‌مذهب شیعه وسنی متحد شده مخالفت ومغایرت ازبین برمیخیزد» .

(از نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشماره ۱۶۲) .

ص۳۰۳، سطر ۱۴ : مباهی [مُ باٰ هِی] (اسم فاعل ازباب مفاعله).مباهات کننده‌و فخر کننده، ناز کننده .ـ سرافراز کرده شده. مغرورو‌خودستاینده .

(از ناظم الاطباء) .

ص۳۰۴، سطر ۲ : زربه [زِ-یا- زَرْبَ](اسم). یك‌آغل گوسپند .یك آب راهه .

(از ناظم‌الاطباء).

۱ــ اهل هند این‌کوه را «لکه» می‌نامند.

ص۳۰۴، سطر ۱۴ : قندهار [قَ نْ دِ ها رْ] (اسم خاص) . قند هار طبق تقسیمات جدید یکی ازهفت ولایت افغانستان است که بین ٦٤ و٦٨ درجه و۸ و ۵۱ دقیقه و۲۰ و۲۱ ثانیه طول شرقی و۲۸ و۳٤ درجه و۱۲ و۱۳دقیقه و۲۰و۲۵ ثانیه عرض شمالی قرار دارد. مرکز این ولایت شهر قندهار است که در۵۱۵ کیلومتری کابل و ٦٤۷ کیلومتری هرات واقع است . این شهر از سطح دریا تخمیناً ۱۰۷۷ متر ارتفاع وچهار دروازه باسامی زیر دارد :
دروازهٔ کابل، دروازهٔ هرات، دروازهٔ شکارپور، دروازهٔ عید گاه .(۱)
(از قاموس جغرافیایی افغانستان) .

۱ - برای اطلاع از وضع قندهار بزمان نادر در زیر قول مرعشی از مجمع‌التواریخ نقل کرده میشود :

« آن قلعه‌ایست مشتمل بر هفت حصار وسیع‌الفضاء واقع از جانب غربی در دامن کوه‌لکی که‌آنرا اهل هند کوه لکه گویند وآن کوهی است در غایت ارتفاع وقلعهٔ‌آن کوه منیع که‌آنرا کوه قیتول وارگ زمرد شاه‌باختری نیز گویند محصوراست‌بحصاری رفیع وعریض که ارتفاع‌آن تخمیناً شش‌ذرع تواند بود ویك حصاردیگر احاطهٔ‌آن نموده ودروسط آن حصارزمینی است مرتفع که قلعهٔ حاکم‌نشین وموسوم به ارگ است بر بالایی واقع شده وازدیوار شمالی آن قلعه حصاری مشتمل بر سنگ انداز وکنگره وفصیل که آنرا مردرو نیز گویند بسیار عریض ومتصل بارگ کشیده شده‌ودر منتهای دیوار مذکور که متصل بارگ است که دو دیوار واقع شده یکی شیرحاجی و دیگر بدن محاذی هم در نهایت استحکام وخندقی عریض عمیق بدیوار شرقی قلعه اتصال یافته واز رکن‌غربی ارگ نیز بهمین هیئت دیوار متصل بدیوار جنوبی قلعه سرانجام یافته وجانب غربی ارگ که کوه لکه درآن سمت واقع شده مشتمل بر سه دیوار متین وعریض است که بمحاذات یکدیگر بفاصله بسیاری کشیده شده چنانچه مابین هر دو دیوار قلعهٔ وسیع وعریضی صورت حصول یافته و هریك از دیوارهای مذکور غربی از حصار جنوبی قلعه بقلهٔ‌کوه لکه اتصال یافته که از کشیدن حصارهای مزبور هفت قلعه متین مستحکم که هریك از دیگری منفرد وجدا بنهایت متانت موصوف است بهم رسیده ودر هریك از قلاع مذکوره برکه‌ها و آب انبارها که ساکنین از رهگذرعطش تعب نیابند مهیا شده وآنچه از اقوال متر‌ددین واهل تحقیق معلوم برفقیر شده باین نحو است که قلعهٔ قندهار مشتمل برهفت حصار مستحکم وحصین رصین بوده است :

اول : حصار دور شهر که آن را شیر حاجی نیز گویند .

دوم : قلعه‌ای که اهل هندآن را دولت‌آباد واهل ایران قلعه بدن می‌نامیده‌اند .

سوم : قلعهٔ مندوی باصطلاح هند.

ص۳۰۵، سطر ۴ : در بیان ورود ایلچیان پادشاه سکندر جاه روم : بمعیت سفیر عثمانی یك موسیقی دان ارمنی بنام «آ رتن» بقندهار آمد . او وقـایع این سفر ومشاهدات خود را مفصل نوشته است .

به «تاریخچهٔ نادرشاه مینورسکی» ونوشته «آرتن» رجوع شود.

→ چهارم : قلعهٔ ارگ.

پنجم : قلعهٔ فراز کوه فیتول .

ششم : حصاری که علی مردان آن را وضع کرده بود.

هفتم : قلعه کوه چهل زینه که درزمان شاه جهان که علی مردان خان قلعهٔ قندهار را باهل هند داد حسب الحکم شاه جهان پادشاه قلیچ خان قلعه دار حصاری بر دور کوه چهل زینه کشید و این کوه چهل زینه کوهی است واقع درمابین شمالی وشرقی قلعهٔ قندهار ومشرف برقلعه‌ای که درزمان بابر پادشاه حسب الحکم سنگتراشان چهل زینه سنگی تراشیده برسر آن کوه را پیدا کرده بودند و چون آن کوه اشراف زیادی داشت بابر پادشاه عمارتی مختصر بر قلهٔ آن کوه ساخت و شبهای ماهتاب بر فراز آن کوه رفیع برآمده سیر ماهتاب می‌امود ، بسبب اشراف آن کوه قلیچ خان حصاری بردور آن کشیده آنرا داخل قلعه نمود .

اما دروازهای قلعه قندهار پنج دروازه بود :

اول : دروازهٔ ماشوری که غربی قندهار است ؛

دوم : دروازهٔ بابا ولی یعنی بابا حسن ابدال که مزار اونیزدر آنجاست ودرشرقی آن واقع است ؛

سوم : دروازهٔ خواجه اویس قرن که درسمت شمال است ؛

چهارم : دروازهٔ خواجه خضر که درسمت جنوبی واقع است ؛

پنجم : دروازهٔ علی قاپی ؛

واما بروج مشهورهٔ قلعهٔ قندهار برسه برج است :

اول : برج آستانهٔ درویش مجنون قتال ؛

دوم : برج خاکستر ؛

سوم : برج دده ؛ واین برج دده پست ترین برجهای قلعه وبرروی زمین است که درزمان شاه عباس ثانی که قلعهٔ قندهار محاصره بوده، اندرون قلعه ازطرف شاه جهان دوست مخاطب بخواص خان که صوبه دار قندهار بود محصور گردید ودده نام تفنگچی از تفنگچیان شاه عباس بوده که از راه آن برج جمعی از رفقا را باخود برده داخل قلعه گردید وبهمین فتح روی داده بنا براین آن برج ببرج دده مشهور شد و چنانکه در زمان نادرشاه کـه قلعه قندهار را محاصره نموده بـود چنین مسموع شد که فرقهٔ بختیاری رابختیاری نموده، ازهمان راه برج دده شبنگاه بی خبر برقلعه مستولی گردیدند .

پوشیده نماند که بروج حصارهای هفتگانه قلعهٔ قندهار ازینجاه متجاوز بودند. لکن چون این سه برج هریك مسمی بنامی بودند مذکور گردید

باغات مشهورهٔ قندهار که بیرون قلعه بود : ←

ص۳۰٦ ، سطر ۱۸ : گفتار در بیان توجه موکب منصور بجانب هندوستان :
وضع مالی ایران براثر جنگهای زیاد نادر ودوران هرج و مرج قبل از او بحد عجیبی خراب و بد شده‌بود که‌نادر برای‌فرارازاین‌مضیقه‌مالی‌می‌بایست دست بتاخت کشورپرثروتی چون هندوستان زند . مینورسکی‌بنقل‌ازسولویف Soloviefـ نماینده‌روس‌مقیم‌اصفهان‌ـمی گوید‌مادراحمدخان که‌چندی بروسیه‌ایلچی‌بوددرین‌اوقات‌مجبورشدتن‌بخدمتکاری نمایندگی روس دهد .

ص۳۰٦ ، سطر ۲۳ : صوبه‌دار [صوُبِ دارْ] (نعت فاعلی مرخم) . حاکم .
(از مقدمهٔ مجمع التواریخ) .

ص۳۰۷، سطر ۱۰ : کمانك [کَ مانَ كْ] (اسم خاص).نام نقطه‌ای بوده است به‌ـ افغانستان ودر چهار فرسخی‌قلات غلزائی.(۱)

ص۳۰۷، سطر ۱۱ : مرغه [مَ رْ غَ] (اسم خاص) . نام منطقه‌ایست در۱۷ کیلومتری شمال شرق حکومت سپین بولدك قندهار .
(از قاموس‌جغرافیایی افغانستان‌ذیل کلمه «مرغه چمن») (۲)

---

۱ ـ درمتن « چهار فرسخی آن مملکت » آمده که بی شك غلط است زیرا مشارالیهٔ کلمهٔ « آن » در دوجمله قبل «هندوستان» می‌باشد وکمانك درچهارفرسخی «هندوستان» نیست .

۲ ـ درقاموس جغرافیایی افغانستان این نام « مرغه چمن » ودرجهانگشا « اولنگ مرغه » آمده است از آنجا که « اولنگ» بزبان مغولی همان « چمن » است . لذامختصاتش درفوق برای نقطه مورد بحث جهانگشا آورده شد .

← اول : باغ میرزاکامران پسر بابرپادشاه برادرهمایون پادشاه عم اکبرپادشاه است که درزمان ایالت خود درقندهارساخته بود .

دوم : باغ‌گنج علیخان پدرعلی مردان خان است که درزمان‌شاه عباس‌ماضی‌ساخته بود .

سوم : باغ نظرعلی مردان خان است که اونیز در حکومت خود بعد از پدر در قندهارساخته بود . » (ازمجمع التواریخ مرعشی ص١٤) .

اگر بمندرجات قاموس جغرافیایی افغانستان‌ذیل کلمهٔ‌قندهار توجه کنیم می‌بینم بین‌قندهاری که درآنجا شرح داده شده وقندهاری که مرعشی شرح داده است اختلاف فاحشی وجود دارد . این اختلاف بعقیدهٔ حقیر مؤید این نظر است که قندهار قدیم (یعنی قندهار مشروح درفوق) همانطور که میرزا مهدیخان می گوید بدست سربازان نادر کاملا ازبین رفت و قندهار جدید بجای آن در حدودنادرآباد بپاشد. کشمیش‌اف نیزاین نظر راتایید می کند. گرچه قاموس جغرافیایی افغانستان بشدت از پذیرش این مطلب ابا دارد .

ص۳۰۸ . سطر ۱۰ : چشمه مخمور [چ ِشْ م ِ ی ِ مَ خ موُ رْ] (اسم خاص) . این نام در مراجع دیگر «چشم مخمور»(۱) آمده ، در کتاب «افغانستان فریزر تیلر»(۲) چشم مخمور « هماس مو گور » حدس زده شده است . اگر این حدس صحیح باشد «هماس مو گور» درشمال‌قلات غلیجایی وجنوب چهارده غزنین واقع است .

ص۳۰۸ ، سطر ۱۱ : قراباغ [قَ رٰا باٰ غْ] (اسم خاص) . (اسم‌خاص). ناحیتی است از اعمال غزنین که بین۶۷ و ۶۸ درجه و۱۱ و۳۶ دقیقه و۳۳ و۴۲ثانیه طول شرقی و۳۳ درجه و۱۹ دقیقه و ۳۸ و ۴۳ ثانیه‌عرض‌شمالی واقع‌است.بحدود زیرمی‌باشد :

غرب : کوه گلکو وقسمتی از جاغوری ؛

شرق: گیر؛

شمال : حکومت‌اندر ؛

جنوب: مقر ؛ به«قاموس جغرافیایی افغانستان»رجوع شود .

ص۳۰۸ ، سطر۱۲ : بامیان[بام ِ یاٰ نْ] (اسم‌خاص). نام‌ناحیتی‌است‌بافغانستان، میان دامنه های مرکزی دو کوه «هندو کش» و«بابا»، بین ۶۷درجهٔ و۲۹ دقیقه و ۴۱ ثانیه طول شرقی و۳۴ درجه و۳۳ دقیقه و ۲۲ ثانیه عرض‌شمالی. بامیان از نظر بودائیان یکی ازکانونهای مذهبی درپیش ازاسلام بوده وچون برسر راه آسیایی «چین»و«هند» قرار داشته‌است. علما وزوّار همیشه ازآنجاعبور کرده ودرمعابد دهگانه آن راهبین‌بزرگ بتألیف وترجمه کتب مذهبی ، که اینگونه مسافران می‌آوردند، می‌پرداختند . درسال۱۹۳۰ میلادی‌یکی ازین شواهد در مقابل مجسمهٔ ۳۵ متری بودا کشف شد .

(از قاموس‌جغرافیایی‌افغانستان) .

---

۱ ـ بنظر « چشم مخمور » و « چشمهٔ مخمور » ترجمهٔ « عین المخمور » (ترکیب اضافی) باشد که مترجمین بعضی « عین » را « چشم » وبعضی دیگر«چشمه» ترجمه کرده‌اند .

۲ ـ Afghanistan by « Sir Kerr Fraser ‒ Tytler »

ص۳۰۸، سطر ۱۲ : غوربند [غو ُ رْ بَ نْ دْ] (اسم خاص). ناحیتی است از اعمال حکومت پروان بافغانستان، بین ۶۸ درجه و۵۸ دقیقه و۱۲ و۴۸ ثانیهٔ طول شرقی و۳۴ و۳۵ درجه و۱۲ و۴۶ دقیقه و۱۲ و ۲۴ ثانیه عرض شمالی. ـ این ناحیه سابقاً تا منتهای « دره شکاری » امتداد داشت ولی امروز غوربندجزء حکومت پروان است ودره شکاری نیز درقسمتهای مختلف از توابع حکومتهای مختلف می باشد .

به«قاموس جغرافیایی افغانستان» رجوع شود.

ص۳۰۸، سطر ۲۰ : دهه کندی [دَ هِ کَ نْ دی] (اسم خاص). نام ناحیتی است بافغانستان از توابع دایزنگی واز اعمال هزاره جات و متعلق به کابل. ـ این ناحیه سر زمینی است کوهستانی بارتفاع ۴۰۱۸ متر از سطح دریا که بین ۶۵ و۶۷ درجه و۳۹ و۴۳ دقیقه و۳۰ و۵۹ ثانیه طول شرقی و۳۳ و۳۴ درجه و۱۳ و۴۹ دقیقه و۲ و۱۸ ثانیه عرض شمالی قراردارد .

(ازقاموس جغرافیایی افغانستان ذیل «دای کندی»). (۱)

ص۳۰۸، سطر ۲۰ : دهه زنگی [دَ هِ زَ نْ گی] (اسم خاص) . ناحیتی است کوهستانی بافغانستان جزء منطقه هزاره جات از اعمال کابل، دارای قرای متعدد ومشهور . رودهای هیرمند وهریرود وخاشرود از کوهستانهای این ناحیه سرچشمه می گیرند . بین آنجا و کابل راه شوسه وجود دارد .

به « قاموس جغرافیایی افغانستان » ذیل کلمهٔ « دایزنگی »(۲) رجوع شود .

ص۳۰۹، سطر ۲ : ماسور [مَ ءْ سو ُ رْ] (اسم مفعول) . اسیر، محبوس ، بدام افتاده . (از اقرب الموارد) .

ص۳۰۹، سطر ۱۲ : رحیم خان [رَ حی مْ خا نْ] (اسم خاص) . درقاموس جغرافیایی

---

۱ ـ این نام درنسخ مختلف جهانگشا « دهنه کندی » و « دهه کندی » و « ده کندی » آمده ولی قاموس جغرافیایی افغانستان آنرا « دای کندی » ضبط کرده است .

۲ ـ در نسخ مختلف جهانگشا این کلمه « دهنه زنگی » و « دهه زنگی » و « ده زنگی » آمده ولی قاموس جغرافیایی افغانستان آنرا « دایزنگی » ضبط کرده است .

افغانستان ذیل کلمهٔ «کابل» این نام «رحیم دادخان» آمده است .

ص۳۰۹، سطر ۱۲ : درپناه حصار قلعه داری از راه نادانی درآمد : این قلعه همان قلعهٔ «بالاحصار» است که درجنوب شرقی شهر کابل واقع و بر روی کوه کوچکی بنا شده که در سابق از قلاع جنگی افغانستان بوده است .

به «قاموس جغرافیایی افغانستان» ذیل «کابل» و «بالاحصار» .

رجوع شود .

ص۳۰۹، سطر ۱۷ : اولنگ [اُ لَ نْ گْ] (اسم خاص). کشمیش اف آنرا قصبه ای در نیم فرسخی کابل می آورد که فاصله اش از تنگه نیم فرسخ و از کوه سیاه (۱) نیز نیم فرسخ است .

(از اردو کشی نادرشاه بهندوستان تألیف کشمیش اف ترجمهٔ اتابکی صفحهٔ ۱۲).

ص۳۰۹، سطر ۲۰ : سیاه سنگ [سِ یا هْ سَ نْ گْ] (اسم خاص). نام تپه‌ای سنگی ودهی کوچك است بافغانستان، که در چهار کیلومتری شمال شرقی شهر کابل قراردارند . این ده در دامنه این تپه سنگی واقع است .

(از قاموس جغرافیایی افغانستان) .

ص۳۱۰ ، سطر ۴ : عقابین [عُ قا بی ن] (اسم خاص). نام برج مرتفع کابل بوده که طبق قول کشمیش اف این برج برروی یکی از کوههای اطراف کابل قرار داشته است وسربازان بختیاری ولزگی نادر پادگان آن محل را باانداختن نارنجك های دستی تسلیم کردند .

(از اردو کشی نادرشاه بهندوستان تألیف کشمیش اف ترجمهٔ اتابکی صفحهٔ ۱۳).

ص۳۱۰، سطر ۴ : نسرطایر [نَ سْ رِطا یِ رْ] (اسم خاص). نام ستاره ایست.ــ فارسی زبانان این ستاره وستاره دیگررا که «نسر واقع» است دوشاهین می گویند .

(از ناظم الاطباء) .

۱ــ مقصود کوه «سیاه سنگ» است

ص۳۱۰، سطر ۶ : مطیر [1] [مَ طی رْ] (صفت مشبهه). بارنده، پرباران.
(از آنند راج).

ص۳۱۰، سطر ۱۵ : ضحاك [ضَ حْ حاكْ] (اسم خاص).نام ناحیتی است در ۱۵ کیلومتری جنوب شرقی قلعه سرکاری بامیان بافغانستان وازاعمال‌حکومت اعلی پروان. این ناحیه بین ۶۷ درجه و۵۸ دقیقه و۱۳ ثانیه طول شرقی و ۳٤ درجه و٤۹ دقیقه و۳٤ ثانیه عرض شمالی قرار دارد.
(از قاموس جغرافیایی افغانستان).

ص۳۱۱، سطر ۱۲ : غزنین [2][غَ زْ نی نْ] (اسم خاص). نام یکی از شهر های معروف و آبادان افغانستان است که در جنوب غربی‌کابل بین‌خط ۶۷ و۶۸ درجه و۳۰ و٤۲ دقیقه و۲۷ و۳۶ ثانیه طول شرقی‌و۳۳ درجه‌و۱۹ و٤٤دقیقه و١٤ و۳۵ ثانیهٔ عرض‌شمالی قرار دارد. شهرغزنین‌برتقسیم‌آبریز«ارغنداب» و«ترنك» بربالای بلندی، واقع شده که اطراف آنرا حصار محکمی‌احاطه کرده است.بجانب شمالی شهر تپه بالاحصار قرار دارد که درین تپه قلعهٔ جنگی مستحکمی وجود داشته وازآن وقلاع دیگر بهنگام دفاع استفاده می‌کرده‌اند. بارتلد می‌گوید غزنین قدیم در بیست وپنج ورستی شمال غزنین کنونی بود وبراثر چندین مرتبه خرابی‌ازمرکزیت‌قدیم‌خود، بزمان غزنویان، افتاد ولی بعد از آنجا کهٔ بر سرراه کاروانیان هند واقع است تاحدی‌اهمیت‌تجاری خودرا حفظ نمود. رودخانه هایی که غزنین و گردیز برساحل آنها بوده‌اند بدریاچه‌آب ایستاده‌میریزند امروزغزنین ازشهرهای آبادان افغانستان می‌باشد.

به«جغرافیای تاریخی ایران‌بارتلد» و«قاموس‌جغرافیایی‌افغانستان» رجوع شود.

---

۱ ـ این‌کلمه وزن فعیل‌است ازمطر [بفتح « میم » و « طاء »]
۲ ـ این نام « غزنه » و « غزنی » نیز آمده است

ص۳۱۱، سطر ۱۳ : کابل [کا بُ لْ] (اسم‌خاص). تقریباً نزدیك بمرز شرقی افغانستان شهر کابل- که پایتخت کنونی آن کشوراست- بین خطوط ٦٨ و٦٩ درجه و١٧ و٣٥ دقیقه و١٨ و٥٨ ثانیه طول شرقی و٣٤ درجه و ٣٨ دقیقه عـرض شمالی قرار دارد. لسترنج منطقهٔ کابلستان قدیم را منطقه وسیعی ذکرمیکند که در مرزهای بامیان وشمال غزنه واقع و کابل شهر عمدهٔ آن منطقه‌بوده است. طبق قول یعقوبی این شهر محل رفت وآمد تجاربوده وازآنجاهلیله های‌بزرگ کابلی‌صادرمیشده‌است. بارتلدمی گویدسرداران‌عرب‌موفق بگشودن کابل نشدندوفقط‌بااخذجزیه‌وخراج‌ازاهالی قناعت ورزیدندوفقط‌یعقوب‌لیث بود که برای اول بارموفق شد این شهر را ملحق بکشورهای مسلمان کند. بعدها کابل دردست خاندان تیموری افتاد و«بابر»ازآنجا بهند رفت.

کابل را قهندزی بود بابارو‌های بلند که برای ورود بآن جزیك راه راه دیگری نداشت. رودخانهٔ کابل که شعبه‌ای‌از نهراندس (نهرمهران) است پس از سرچشمه گرفتن از هندوکش باین شهر می‌آمد وفعلاً این شهر بزرگترین شهرافغانستان وآبادترین بلاد آنجاست.

برای اطلاع بیشتر به «قاموس جغرافیایی افغانستان جلد سوم» و «جغرافیای تاریخی ایران بارتلد» و«سرزمینهای خلافت‌شرقی» رجوع شود.

ص۳۱۱، سطر ۱۷ : شقاق [شِ قا قْ] (مصدر باب مفاعله). دشمنی کـردن ؛ خلاف کردن، ضرر رسانیدن‌بمردم.

(از اقرب الموارد).

ص۳۱۲، سطر ۳ : شاهجهان آباد [شا هْ جَ ها نْ عابا دْ] (اسم‌خاص). شهردهلی یاشاه جهان‌آباددرپنجاب‌هندوستان‌واقع‌استودرمیان‌حصارمحکمی‌قراردارد. رودخانهٔ‌جمنااز کنارقلعهٔ‌دهلی‌می گذرد. درداخل آن‌قلعه‌دودیوان‌خانه‌بزرگ است، یکی‌رادیوانخانهٔ عامه ودیگری‌رادیوان خانهٔ خاصه‌می‌نامند. علاوه بر آنها درآنجا چندین عمارت عالی‌دیگراست که همه از سنگ مرمرساخته

شده از آنجمله مسجد دهلی است که تمام‌آن‌از سنگ مرمر بنا کرده‌اند بفاصلهٔ نه میلی ازشهر دهلی‌مناریست که بطرز جالبی ساخته‌شده و آن را منار قطب صاحب‌می‌نامند که‌تقریباً صدوبیست ذرع ارتفاع‌دارد.[۱]

(از «جغرافیای‌هند» نسخهٔ‌خطی کتابخانه‌ملی‌بشمارهٔ۱۶۳۷)

ص۳۱۲،سطر ۵ : جلال‌آباد [جَ لا لْ عا با دْ] (اسم خاص). مرکزولایت شرقی‌است بافغانستان.این ولایت ازکابل تقریباً ۱۸۲ کیلومتر فاصله دارد و برسر راه کابل وپیشاور و کنار دریای‌بهسود ،که آنرا دریای‌کابل‌می‌نامند، وبین‌خط ۷۰ درجه و۲۷ دقیقه و۵٤ ثانیهٔ طول شرقی وخط ۳٤ درجه و۲٦ دقیقه و ۲ ثانیهٔ عرض شمالی واقع است .

(ازقاموس‌جغرافیایی افغانستان) .

ص۳۱۲ ، سطر ۵ : پیشاور[۲] [پی شاوُ رْ] (اسم‌خاص).پیشاورازمناطق‌پنجاب[۳] ومشتمل برسه‌ناحیه است : اول‌ناحیهٔ کوهات که درشمال بنو واقع‌ومساحت آن دوهزاروهشتصد وسی ونه میل مربع‌است . شهرمهم آن نیز کوهات نام دارد. دوم:منطقهٔ پیشاور که‌بجانب شمالی کوهات قرار دارد وسطح آن دو هزار وچهارصد ونود وهفت میل مربع است. سوم: محوطهٔ هزاره که بجانب شرقی پیشاور قرار دارد و مساحت آن دو هزار و هفتصد و سی و پنج میل مربع است .

(از جغرافیای هندوستان‌نسخهٔ خطی کتابخانهٔ‌ملی بشمارهٔ۱٦۳۷).

---

۱ ـ درکتاب سرزمین هند صفحهٔ ٤۸ «تاریخ شاه جهان آباد» چنین آمده است :
« شهرقدیم دلی (Dilli) » که همان شهر اناتکیان قدیم است ، از زمان قطب‌الدین ایبك تاکنون درساحل‌غربی‌رودجمناتغییرمکان داده وسرانجام بصورت شاه‌جهان‌آباددرآمده‌است (درقرن هفدهم). در۱۹۱۲ میلادی انگلیسها شهرجدید دهلی راکه بدهلی نو موسوم است‌دراواخر دوران حکومت خود بدانجا ساختند.ـ برای‌اطلاع بیشتر رجوع به شاهجهان‌آباد دربستان‌السیاحه شود .

۲ ـ این‌نام « پیشاوور » و «پیشاور» بفتح واو نیز آمده است .

۳ ـ این منطقه فعلا ازایالات سرحدی پاکستان غربی ودرشمال شرقی‌آن کشورقراردارد.

ص۳۱۲، سطر ۹ : چاریك کار [چاْرْیِ کْ کاْرْ] (اسم خاص). نام‌مرکزحکومت پروان است بافغانستان. این نقطه در ٦٤ کیلومتری شمال کابل بین خط ٦٤ درجه و ۲٤ دقیقه و ٦ ثانیه طول‌شرقی‌وخط ۳۵ درجه و ۱۳ دقیقه و ٤٤ ثانیه‌عرض شمالی ودر دامنه کوه قراردارد . (ازقاموس‌جغرافیایی افغانستان)(۱).

ص۳۱۲، سطر ۹ : نجراو(۲) [نَ جْ رٰ اوْ] (اسم‌خاص) . نجراو ازجملهٔ دره های شیب شرقی کوه هندوکش است بافغانستان این ناحیه ازاعمال‌کاپیسا واز توابع پروان‌ودره‌حاصلخیزوزیبایی است که می‌توان‌آنرا ازسرسبز ترین و شاداب ترین نقاط افغانستان دانست . قبل‌از آنکه جاده ماشین رو کنونی بقلب «نجراو» و تکاب راه یابد سیاحان بوجود ایــن دره چندان‌آشنایی نداشتند ولی‌بعداً ازمناطق‌دیدنی افغانستان شد. ازنجراو یك‌راه کوهستانی بطرف بنجشیر و «نورستان» می‌رود وبواسطه این راه‌نجراو باسایر دره‌های هندوکش مربوط میشود. (از قاموس جغرافیایی افغانستان) .

ص۳۱۲، سطر ۱۰ : صافی(۳) [صاْفی] (اسم خاص) . ناحیتی است بافغانستان از متعلقات بگرام وازاعمال پروان . این‌ناحیه در جنوب بگرام وبین خط ٦۸ درجه و۱۷ و۸ دقیقه و۳۰ و٤۲ ثانیه طول شرقی و۳٤ درجه‌و٤۲ و۵۳ دقیقه و٦ و۳۸ ثانیه عرض‌شمالی قرار داردبحدود زیر :

شمال : بگرام؛ جنوب : تکاب؛ شرق : نجراب؛ غرب: کوهدامن؛ فاصله بین‌شمال تا جنوب این‌منطقه ۱۵واز شرق تا غرب۱۳ کیلومتراست. (از قاموس جغرافیایی افغانستان) .

۱ ـ «قاموس‌جغرافیایی‌افغانستان» این‌نام را «چاریکار» ضبط کرده وآنرامخفف «چاریکه‌کار» دانسته است. علت تسمیه این منطقه باین اسم بواسطه اخذ چهاریك محصول است از زارعین .

۲ ـ این نام در همه نسخ مورد ارجاع غلط و بصور «بخرد» و «بخرو» و « بخراد» ضبط شده است ولی باکمك قاموس جغرافیایی افغانستان ومسیر نادر نام فوق بدست‌آمد. درقاموس جغرافیایی افغانستان «نجراب» و «نجرو» آمده .

۳ ـ درقاموس جغرافیایی افغانستان این ناحیه « کوه صافی» ضبط شده است .

ص۳۱۲، سطر ١٦ : جودی [جوُدی] (اسم خاص) . نام کوهی است دربین‌النهرین علیا. توضیح آنکه از جزیره ابن عمر کوه جودی بسمت خاوری آن دیده می‌شود که مسجد نوح برقلهٔ آن ساخته شده و قریة الثمانین (هشتاد) بپای آن واقع است . کشتی نوح بنابر روایات مسلمانها برجودی آرام گرفت و معروفست که هشتاد نفرازهمراهان آن‌حضرت قریه‌ای درپای آن کوه بنیاد نهادند . که تسمیهٔ قریهٔ فوق بدان مناسبت است .

(از سرزمینهای خلافت شرقی) .

ص۳۱۳، سطر ۱ : گندمك [گ َ ن ْ د ُ م َ ك ْ] (اسم‌خاص). نام‌قریه‌ایست‌بافغانستان در ۱۰ کیلومتری جنوب غربی نسله ازتوابع ولایت ننگرهار . این قریه بین خط ۷۰ درجه و۵۲ ثانیه طول شرقی وخط ۳٤ درجه و۱۷ دقیقه و ٤۰ ثانیه عرض شمالی قراردارد . (ازقاموس جغرافیایی افغانستان) .

ص۳۱۳، سطر ۲۰ : بهارسفلی[ب َ ها ِر س ُ ف‌لا ْ](اسم‌خاص).قریه‌ایست‌بافغانستان از اعمال «خوگیانی» تابع «ولایت مشرقی» . این‌قریه دارای قلاع متعدد و زیاد است .

(ازقاموس جغرافیایی افغانستان) .

ص۳۱۴، سطر ۲۲ : ارتحال [اِ ر ْ ت ِ حا ل ْ] (مصدرباب‌افتعال) . کوچ کردن،تبدیل مکان کردن وانتقال یافتن، رحلت کردن. (از اقرب الموارد) .

ص۳۱۵، سطر ۲۲ : ایذان [ا ی ذ ان ْ] (مصدر باب افعال) . آگاه کردن کسی ، با خبر نمودن ، اعلام کردن .

(از اقرب الموارد) .

ص ۳۱۶ـ سطر ۴

جمرود [جَ مْ رود] (اسم خاص) این نقطه در ۸ کیلومتری پیشاور قرار دارد و با جمرود نزدیک غزنین نباید اشتباه شود و فاصله اول تا اول دهنه خیبر ۳ کیلومتر است.

(از تقریرات آقای دکتر ریاحی وابسته فرهنگ و هنر ایران در پیشاور)

ص۳۱٦ ، سطر ۴ : خیبر [خ ِ ی ْ ب َ ر ْ] (اسم خاص) . نام گذرگاه معروفی است بافغانستان برسر راه‌کابل وپیشاور (۱)

ص۳۱٦، سطر ۵ ریگاب [؟] (اسم خاص) . این نام بی‌شك غلط (۲) و صحیح آن «باریکاب»است بمختصات زیر :

باریکاب: این باریکاب بین جلال‌آباد و پیشاور است و با باریکاب از اعمال غزنین نباید یکی گرفته شود.
(ازتقریرات آقای دکترریاحی وابسته فرهنگ و هنر ایران در پیشاور)

ص۳۱٦، سطر ۷ : سرچوبه (٤) [س َ ر ْ چو ُ ب] (اسم خاص) . نام گذرگاه معروف وبسیار سخت‌وکوهستانی است که افغانستان را بدره پیشاور وصل می کند. توضیح آنکه از «باریکاب» به «جمرود» دو راه است یکی گردنهٔ معروف خیبر و دیگر راه کوهستانی سرچوبه که بمراتب صعب العبورتـر از راه

۱ـ شیروانی می گوید محل این گذرگاه بجای سخت وساکنین آن از رهزنان معروف‌افغان واز مریدان شیخ نجدند (از بستان‌السیاحه).ـ در قاموس جغرافیایی افغانستان ازمحلی بنام خیبرك ذکری بمیان آمده که راه‌کابل به پایمنار و جویبار وقلعه حاجی صاحب وبگرام ازآن می گذرد و قلعهٔ میرزا عبدالقیوم در وسط آن قـرار دارد . ساکنین آن بقول قاموس جغرافیایی افغانستان از سلحشوران وجنگجویان افغانند. انگلیسیها که در اواخر قرن نوزدهم قصد ضمیمه کردن افغانستان را بهندوستان داشتند درین محل از افغانان شکست فاحش خوردند .

۲ ـ زیرا قاموس جغرافیایی افغانستان از ذکر « ریگاب » بـدان نواحی ساکت و مضافاً کشمیش‌اف آنرا « باریکاب » ذکر کرده‌است.

۳ ـ شیروانی« باریکاب » را نام چند موضع می‌آورد وبنظر او«باریکاب‌کابل» ازدیگرمواضع بهتر است .

٤ ـ این نام راکشمیش‌اف و «لکهارت» «سه‌چوبه» و « تاریخ ترکتازان هند »و«مینورسکی» « سرچوبه » و نسخ متعدد جهانگشا بعضی «سرچوبه» وبعض دیگر « سه چوبه » ضبط کرده‌اند .

خیبر است . (۱)

ص۳۱۷، سطر ۱۳ : اتك [اَ تَ كْ](اسم خاص).درهندوستان بدونام اتك برمی خوریم: یکی نام رودخانهٔ سند (۲) ، و دیگری نام قلعه‌ایست بر « کوه مری » . توضیح آنکه : بطرف شمال‌وشرق «راولپندی» (پایتخت کنونی پاکستان) کوهی است بنام «کوه‌مری» که بربالای یکی‌ازقلل‌آن قلعه‌ایست بنام‌اتك این قلعه از قلاع قدیمه است . (۳)

(از جغرافیای هندوستان‌نسخهٔ خطی کتابخانهٔ‌ملی بشمارهٔ۱۶۳۷)

ص۳۱۷،سطر ۱۹ : آب‌وزیرآباد[عا ب وَ زِ ی رْ عا با د](اسم‌خاص). این‌رودخانه همان رودخانهٔ «چناب» است بهند .

به‌رودخانهٔ «چناب» ذیل کلمهٔ پنجاب درین تعلیقات رجوع شود .

ص۳۱۷ ، سطر ۱۹ : لاهور [لا هو رْ] (اسم خاص) . نام ناحیتی است بهندوستان بامشخصات زیر :

---

۱ ـ کشمیش‌اف می‌گوید حمله نادر از راه سرچوبه یکی ازشاهکارهای نظامی است زیرا عبور ازخیبر با مزاحمتها وموانعی که ناصرخان ایجادکرده بود بی‌نهایت مشکل می‌نمود وحرکت درکوهستان‌های سرچوبه نیزخود مشکلی‌عظیم‌تر ومهمترازخیبر بود. منتها براثر همت ونقشهٔ نادر عبور از سرچوبه امکان پذیرفت و راه برای ورود قشون ایران بسرزمین هند باز شد. توضیح‌آنکه چون نادرمتوجه موضع گیری ناصرخان درخیبرشدبا اطلاع ازراه سرچوبه‌ابتداء عده‌ای ازکارگران را بتسطیح جاده‌معمولی‌خیبر گذاشت وذهن ناصرخان را بآن مشغول کرد وسپس خود با تعدادی از نخبه سواران‌خود درکمال شتاب وسرعت دردل‌شب درکوهستان سرچوبه بحرکت‌آمد وفردا ظهراز پشت سرناصرخان بسرناصرخان رفت وناصرخان تا متوجه شد حاجی‌خان‌بیك رابا پیشتازان نادرشاه دردوفرسخی اردوی خود دید وبا این غافلگیری عجیب ناچارشد سراسیمه بطرف سند عقب نشیند. در « تاریخ احمدشاه درانی » نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ٦۲ آمده :

« سرور نامی از افاغنه ورگ زائی‌نادر شاه را با دوازده هزار سوار برداشته ، از راهی که امیرتیمور بهندوستان رسیده بود ، عبور داده بسروقت قشون‌ناصرخان رسانید» .

۲ ـ رود سند را ازآنجهت « اتك » می‌گویند که قلعه اتك برکنارآنست . (پاورقی صفحهٔ ۲ مجمع‌التواریخ)

۳ ـ کشمیش‌اف قلعهٔ اتك را برساحل چپ رودسند وبرفرازکوه سختی که مشرف‌بتمام‌محل است ذکر می‌کند و می‌گوید حرکت بسوی آن بواسطه سراشیبی کوه فوق‌العاده سخت است .

لاهورمشتمل برسه محوطه است. اول: محوطۀ فیروزپور که دوهزار وهفتصد وبیست ونه میل مساحت دارد وومواضع مشهورآن یکی شهر «فیروزپور» و دیگر «مدکی» و«تبندا»ست.

دوم: محوطۀ لاهور که بسمت جنوبی وغرب «امرتسر» واقع و سه هزار و هفتصد و پنجاه ونه میل مساحت دارد و از مواضع مشهور آن شهر لاهور (۱) وقصبه «میانمیر» و«کسور» می‌باشد.

سوم: محوطۀ «گوجراتواله» که بسمت شمالی و شرقی لاهور قرار دارد.

(از جغرافیای هند نسخۀ خطی کتابخانۀ ملی بشمارۀ ۱٦۳۷).

ص۳۱۷، سطر ۲۰: کاخه سر [کاخَ سَ] (اسم خاص) · نام ناحیه (۲) و قلعه‌ایست به‌پنجاب بر کنار رودجهلوم (یکی‌ازرودهای پنجگانه پنجاب). (۳)

ص۳۱۸، سطر ۵: ملك‌پور [مَ لَ كْ پو رْ] (اسم خاص). این نام در جغرافیای هندوستان‌نیامده‌است. کشمیش‌اف آن‌را «شاهپور (٤)» آورده و«شاهپور» طبق قول جغرافیای هندوستان بمختصات زیر است:

منطقه «شاهپور» بجانب جنوبی و غرب گجرات واقع و بمساحت چهار هزار و هفتصد میل است. ــ شهرهای مهم‌آن شهر «شاه پور» و قصبه «بیزار» است.

به«جغرافیای هندوستان نسخۀ خطی کتابخانۀ ملی‌بشمارۀ۱٦۳۷» رجوع شود.

---

۱ ــ غیاث‌اللغات آنرا بر کنار رود «راوی» وشیروانی مفصل ازکاخ شاهان‌آنجا وساختمان‌های معروف‌آن بحث‌می کند که بسیاردلکش وخواندنی است.ــ به‌صفحۀ۹۰۰ ۵بستان‌السیاحه رجوع شود.

۲ ــ اروپائیان آنرا «کوکات» می‌نامند. (از اردو کشی نادربهندوستان‌تألیف کشمیش‌اف).

۳ ــ این قلعه بنا بر قول کشمیش‌اف‌بظاهر مستحکم می‌نمود ولی چون قوای نادر ازگدار شمالی قلعه اتلال مشرف بقلعه را اشغال کردند معلوم شد این قلعه ازچوب اندود بگاه‌گل‌ساخته شده است

٤ ــ بنظر «ملك‌پور» و «شاهپور» یکی است ویکی‌ازآنهاترجمۀ دیگری است.

ص۳۱۸، سطر ۷ : شعلهٔ ماه(۱) [شُ عْ لِ یِ ماْ هْ] (اسم خاص) نام سه باغی‌است بهندوستان یکی در «دهلی»(۲) ودیگر در «لاهور» وسدیگر در «کشمیر». معروفترین‌این سه، «باغ شعلهٔ ماه» کشمیراست که دوباغ دیگر از روی‌آن وبقاعده آن ساخته شده‌اند.(۳)

ص۳۱۸، سطر ۱۰ : لك [لَ كْ] (اسم).واحدیست‌مرسوم‌بهندوستان ومعادل‌صدهزار. (ازپاورقی‌صفحهٔ ۹ اردو کشی نادر بهند تألیف کشمیش‌اف ترجمهٔ اتابکی).

ص۳۱۸، سطر ۲۰ : پنجاب [پَ نْ جاْ بْ] (اسم خاص) . پنجاب نام منطقه و رودخانه‌ایست درهندوستان با مشخصات زیر:

۱ـ مختصات جغرافیایی منطقهٔ پنجاب :

قسم اوسط انحرافی که ازدامنه های‌سفلای‌جبال هیمالایا تشکیل شده‌است‌ناحیهٔ پنجاب راتشکیل‌می‌دهد . بحدود زیر: شمال کشمیروقسمتی ازافغانستان؛ غرب: افغانستان وبلوچستان؛ گوشهٔ غرب‌جنوبی: خطّهٔ بمبئی‌و قسمتی ازخطّهٔ سند ؛ جانب جنوب : راجپوتانا ؛ جانب شرق وشمال شرقی: سرزمین تبت ؛ این‌ناحیه‌درمیان۲۷درجه‌و۳۹دقیقه و۳۵درجه و۲دقیقه‌عرض شمالی‌و٦۷ درجه و۱۵ دقیقه و۷٦ درجه و٤٤ دقیقه طول‌شرقی‌قراردارد.(٤)

---

۱ ـ فریزرآنرا« شالمار» می‌آورد.

۲ ـ باغ شعلهٔ ماه دهلی را « شاهجهان » ساخت.

۳ ـ در «سرزمین‌هند»آقای حکمت ازباغ شالیمار و وجه‌تسمیهٔ آن مفصل بحث کرده است.

٤ ـ در جغرافیای‌هندنسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی‌شماره۱٦۳۷ این‌ناحیه‌چنین‌وصف‌شده است : مملکت پنجاب ناحیتی است واقع بین رودخانه ستلج و رودخانه سند که از یکطرف به کشمیراتصال می‌یابد . این‌مملکت را پنجاب می‌نامند چون پنج رودخانهٔ عظیم در وسطآن سرزمین جاری است و ازین پنج رودخانه پنج شعبه جدا می‌شود .

اول را « سند ساگر» گویند این شعبه مابین رودخانهٔ جهلم و رودخانهٔ سند می گذرد.دوم را « جج » گویند، این شعبه مابین رودخانهٔ جهلم و چناب می گذرد . سوم را « رچنا » گویند این شعبه مابین « راوی » و « چناب » جریان دارد . شعبهٔ چهارم را « باری » نامند . این شعبه مابین رودخانهٔ « بیاس » و « راوی » می گذرد وشعبهٔ پنجم را « خالندهر» خوانند واین‌شعبه مابین‌رودخانهٔ « بیاس » و « ستلج » جاری است .

(از لغت نامهٔ دهخدا) .

۲ ـ پنجاب نام پنج رودخانه است باسامی و مختصات زیر :

الف ـ رودخانهٔ «ستلج» که ابتدای آن ازمردابی است موسوم به مانسروور که نزدیك بسرچشمهٔ رودخانهٔ «برهم‌پتر» ورودخانهٔ سنداست. طول این رودخانه پانصد و پنجاه میل است و در چهل‌میلی بهاولپور برودخانهٔ چناب ملحق می‌شود.

ب ـ رودخانهٔ «جهلم» است. طول این‌رودخانه چهارصد ونود میل است ودر بیست میلی شهر جهنگ برودخانهٔ چناب می‌پیوندد .

ج ـ رودخانهٔ «راوی» است. طول آن چهار صد وپنجاه میل استو بفاصلهٔ چند میل دربالای شهر ملتان برودخانهٔ «چناب» ملحق میشود .

د ـ رودخانهٔ «بیاس» است . طول آن دویست ونود میل است و در نزدیکی شهر هری کی‌پتن برودخانهٔ «چناب» میریزد .

هـ ـ رودخانهٔ چناب است. طول این رودخانه هفتصد وشصت و پنج میل و در زیرشهر«متن کوت» نزدیك قریه ستربرودخانهٔ سنداتصال می‌یابد. سرچشمهٔ این چهار رود ازنواحی جنوبی کوه هیمالیاست .

(ازجغرافیای هند نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی شمارهٔ ۱٦۳۷)

ص۳۱۹ ، سطر ۸ : سلیل [سَ لی ل] (اسم) . بچه ، طفل ، (از نـاظم الاطباء) . زاده ، خاندان .

ص۳۲۰، سطر۳: سرهند [سَ رْ هِ نْ دْ] (اسم خاص) . شهریست بین دهلی و لاهور بده مرحله‌ای دهلی . مردمان این‌ناحیه حنفی‌مذهب‌وبصنعت نقاشی مایلند. قبر شیخ احمد فاروقی، که مشهوربمجددالف ثانی‌است، بدانجاست . وی از اکابر سلسلهٔ نقشبندیه وبسنهٔ هزار واندی ازآن دیار ظهور کرده است .

(از بستان السیاحه) .

ص۳۲۰ ، سطر ٦ : کرنال [کُ رْ نا لْ] (اسم خاص) . نام منطقه‌ایست بشمال دهلی

بمساحت دوهزار وسیصد وپنجاه میل مربع . مواضع مشهورآنجا یکی شهر «کرنال» ودیگر «پانی‌پت» است (۱).

(از جغرافیای هندوستان‌نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی‌بشمارهٔ۱٦۳۷).

ص۳۲۰، سطر ٦ : رودخانهٔ فیض [رُودْخانِ یِ فَیْضْ] (اسم خاص) . نام رودیست بهندوستان که بطرف دهلی جریان دارد (۲) علی‌مردان خان زنگنه (۳) آنرا بدهلی کشیده است .

(از پاورقی تاریخچهٔ نادرشاه مینورسکی ص٦٦)

ص۳۲۰، سطر۹غورقان -یا- قورغان(٤) [قورْقانْ] (اسم) . حصن، حصار.

(از سنگلاخ میرزا مهدیخان) .

ص۳۲۰، سطر ۱۴ : راجه سرای [راجِ سَرایْ] (اسم خاص) . نام ناحیتی است بهندوستان بین کرنال و سرهند ، از نواحی پنجاب و تقریباً به نه فرسخی سر هند .

ص۳۲۰، سطر۱۵: انباله [اَنْبالِ] (اسم خاص) . نام منطقه‌ایست بشمال کرنال بمساحت دوهزار وشسصد وبیست ویك میل مربع. مواضع مشهورآنجا شهر «انباله» و« چکادری » و قصبهٔ « شاه‌آباد » و «شاه دره » و «روپر» است . این منطقه از متعلقات حکومت پنجاب بوده است .

(از جغرافیای هندوستان نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۱٦۳۷) .

ص۳۲۱، سطر ۱ : تانی‌سر [تانی سَرْ] (اسم خاص) . نام قصبه‌ایست بجنوب شهر انباله(۵) که زیارتگاه معروف بت‌پرستان هندی بدانجاست.

۱ ـ درپاورقی تاریخچهٔ‌نادرشاه‌مینورسکی‌فاصلهٔ کرنال ازدهلی ۱۳۵ کیلومتر ذکرشده‌است .

۲ ـ کشمیش اف این رودخانه را « شاه فیروز» آورده و در تاریخ « ترکتازان هند » «جوی علیمردان» ذکر شده است.

۳ ـ در جهانگشا « علیمردان‌خان اوزبك »آمده .

٤ ـ در سنگلاخ این کلمه چنین : « قورغان »ضبط شده است .

۵ ـ صاحب غیاث‌اللغة مختصات جغرافیایی آنرا چنین می‌آورد:

طول : یکصد و دوازده درجه و سی‌وسه دقیقه ؛ عرض : بیست ونه درجه ؛

(از جغرافیای هندوستان نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۱٦۳۷) .

ص۳۲۱، سطر ۱ : عظیم آباد [عَ ظی مْ عابا دْ] (اسم خاص) . نام ناحیتی است بهندوستان واقع در پنجاب ازمضافات « انباله » در حوالی « تانیسر » ، بین این ناحیه تا کرنال درحدود پنج فرسنگ راه است. کشمیش‌اف می گوید نادر برای کشف قوای دشمن روانهٔ عظیم آباد شد درعرض راه باوخبررسید که وضع ساخلوی قلعهٔ عظیم آباد بسیار مضطرب وپریشان است. نادر بغتةً بخیال تصرف قلعه افتاد و خودرا بحصار قلعه رسانید . قلعگیان باآتش‌غیر منظم خود درمقام مجادله آمدند . ولی‌نادرباتوپ بستن بقلعه مقاومت آنها را درهم شکست و سپس با تأمین باهالی آن را فتح کرد و فتح « عظیم آباد » موجب وحشت و پریشانی محمد شاه شد.

ص۳۲۱؛ سطر ٦: کروه [کُ رُ وهْ] (اسم) . بعضی آن راسه هزارگز وهر گزی را دو ذرع ذکر کرده‌اند. بهندی آن را «کوس» می گویند.(۱)

(ازغیاث اللغات) .

ص۳۲۱ ، سطر ۹ : شرباشران [شَ رْ باشَ رانْ] (اسم) . این‌کلمه « شرباشرن » [شَ رْ با شَ رَ نْ]نیزآمده‌است ، وآن مقدمةالجیش وهراول فوج است که برمخالف آویزد و جنگ اندازد . (لفظی است ترکی) .

(از آنند راج) .

ص۳۲۲، سطر۷: پانی‌پت [پا نی پِ تْ] (اسم‌خاص). نام‌ناحیتی است‌بمنطقهٔ کرنال بین شهر کرنال ودهلی .

(از جغرافیای هندوستان نسخهٔ خطی کتابخانه ملی بشماره ۱٦۳۷) .

ص۳۲۲،سطر۱۰: مخدره(۲)سراپردهٔ گورکانیه‌را بجهت‌شاهزادهٔ نصرالله‌میرزا: ملکم می‌گوید: چون نصرالله میرزا داماد خاندان گورکانیه شد طبق سنن

۱ ـ فرهنگ ناظم‌الاطباءِ آنرا سه هزارگز یا چهار هزارگز که دو میل باشد آورده است

۲ ـ لکهارت این دختر را صبیه « یزدان بخش » ذکر می کند

مغولی می‌بایستی خودرا تا هفت پشت بخاندان عروس معرفی کند. برای‌این منظور شاهزاده نزد پدرآمد وجهت شناخت اجداد خودازاوپرسیدن گرفت. نادر گفت توخودرا پسرنادر ونادر را پسر شمشیر معرفی کن وسپس‌باشمشیر بالارو. و با این‌ترتیب بعوض‌هفت پشت‌تا هفتادپشت را می‌توانی‌معرفی کنی.

ص۳۲۳،سطر ۱ : جمون[۱] [جُ مُ نْ] (اسم خاص) . نام دو رودخانه [۲] است بهندوستان. یکی«جمون غربی» که ازقرب کوه شوالك جدا شده واز کنار حصار وهریانه گذشته‌ودر دهلی برودخانهٔ «جمنا» ملحق می‌شود. طول این نهر چهارصد و چهل میل است . دیگری «جمون شرقی » این نهر ازجانب شمالی سهارنپور جدا شده‌ودر زیردهلی برودخانهٔ‌جمنا می‌پیوندد. طول آن نیزیکصد وچهل میل است .

(از جغرافیای هندوستان نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۱٦۳۷) .

ص۳۲۴، سطر ۱۳ : گاوماهی [گاْ وْ ماْهی] (اسم خاص) . گاوی که پای‌برپشت ماهی‌دارد وزمین‌را برشاخ‌خود گرفته. ـ حیوانی‌است که درافسانه‌ها گویند کرهٔ ارض برپشت او ایستاده است :

ز زخم سُمش گاو ماهی ستوه بجستن‌چوبرق وبهیکل چو کوه.

(ازفردوسی بنقل‌ازلغت نامه دهخدا) .

ص۳۲۹،سطر ۹ : همیان [هِ مْ یاْ نْ] (اسم) . کیسهٔ‌طولانی که بر کمربندند؛ کمر، میان بند ، شلوار .

(از ناظم‌الاطباء).

ص۳۲۹،سطر ۱۳ : سه‌برگه [سِ بَ رْ كِ] (اسم) . یونجه. شبدر .

(از ناظم الاطباء).

---

۱ ـ در جغرافیای هندوستان این نام بدون «واو»آمـده است .

۲ ـ درجهانگشا این‌نام بصورت «دریای جمون» ضبط شده‌است ومقصود از کلمهٔ دریا «رود» است . در « جغرافیای هندوستان » و« قامـوس جغرافیایی افغانستان » بچندین جا از رود بدریا تعبیر شده است .

ص۳۲۹، سطر ۱۴ : سه برگه [سِ بَ رْ گِ] (اسم). نوعی آلت جنگ است که سرش سه شاخه تیز دارد.

(از ناظم الاطباء).

ص۳۳۰، سطر ۴ : در شب یکشنبهٔ پانزدهم بدون آنکه از جانب محمدشاه اشاره‌ای:
آنچه در قتل عام دهلی مسلم است اینست که نه نادر قصد قتل عام داشت(۱) و نه تحریك و یاغی‌گریهای ناشی ازطرف مردم بدستور محمد شاه واعیان دولت گورکانیه بود. – توضیح آنکه بعدازظهردهم ذیحجه نادر ببازدید محمدشاه رفت و چون بکاخ خود بازگشت در شهر شایع شد که نادر کشته شده است.

این شایعه بسرعت منتشر گردید و براثر آن رجّاله وغوغایی شهر برسر قزلباشهای مقیم دهلی ریختند وسربازان ایرانی را که از مرگ شاه خود متألم بودند از پا درآوردند. معروفست بین سه تا هفت هزار تن ایرانی در آن روز ازبین رفتند. علاوه برآن سید نیازخان و شاهنوازخان‌هم باپانصد سپاهی بفیلخانه شاه حمله بردند و باکشتن فیلبانان چندین فیل‌را زده در دژ نیرومندی بخارج‌شهر نشستند. چون گزارشهای اولی شورش بنادررسید او باور نکرد وپنداشت سران‌لشکرآن را جعل کرده‌اند تا با اخذ دستور قتل عام بتاراج شهر پردازند. لذا یساول خود را برای کسب اطلاع بخارج کاخ فرستاد. این بیچاره هنوز پا بیرون نگذاشته بود که بدست غوغایی کشته شد. نفر دوم را نیز بیرونیان کشتند. نادرناچار شد که بهزارنفراز سپاهیان خود دستور رفع غائله را بدهد. آن گروه چون شب فرا رسیده بودودرمقابل انبوه رجّاله عدهٔ قلیلی بودند نتوانستندکاری ازپیش برند. لذا دستور ثانوی نادر براین رفت که سپاهیان تا صبح بحال آماده درآیند وتا موردحمله قرار نگیرند دست بحمله نبرند تا آنکه صبح تکلیف قطعی معین شود.–فریزرمی گوید

۱ ـ « هرچرندس » هم بنا بر قول سرکار (Srkarr) نادر را گناهکار نمی‌داند.

دوساعت ازروز برآمده‌بود نادرغضب آلود براسب خـود سوار شد وبجانب مسجد روشن الدوله رفت. ضمن راه‌بسربازان خود دستورداد که‌بآرامی‌مردم را متفرق کنند ولی رجّاله شهرجری‌ترشده بیشتر شوریدند ومعروفست باو تیری‌انداختند که ازاوردشد وبصاحبمنصب اوخورد. این‌عمل آتش‌خشم‌نادر راتیز کرد وبراثر آن‌دستورداد:«ازین‌نقطهٔ تاهر کجای‌شهر که‌قزلباشی کشته شده‌باشدآن‌ناحیه باخاك یکسان‌شود». سربازان‌سلحشور و ورزیده‌وخشم‌آلود نادرهنوز این کلام تمام نشده بود که دست بکارشدند وازبام‌ها ودیوارها بالا رفتندوبهربی گناه وبا گناه شمشیرراندند وآنچنان‌خرابی‌و کشتار درشهرراه انداختند که‌پس‌ازحملهٔ‌تیمورتا آن‌روزدهلی‌نظیر آن‌رابیادندارد. ــ سایکس می گویدهنوز دربازاردهلی‌قتلهای موحش را قتل«نادرشاهی»مینامند. محل این کشتار را فریزربحدود زیر می‌آورد :

«خونریزی از بازار صرافان که جلوقلعه است تاعیدگاه قدیم که یك فرسخ ونیم است درگرفت ازیکطرف تا مقبرهٔ‌حبطلی وازطرف دیگرتا بازارتنبا کوفروشان وپل‌میطائی‌سربازان مشغول کشتن‌بودند. تمام کوچه‌ها وبازارها که دراطراف بازارخانم ومسجدجامع وبازار پنبه وجواهرفروشان بودبتاراج‌رفت. لطفعلی‌خان که مأمور قتل و غارت محلهٔ سمت میدان سعدالله خان ودروازهٔ دهلی بودچون بخانهٔ سربلندخان رسید سربلندخان بملاقات اورفت و گفت اهل این‌محله تقصیری ندارند وباوعدهٔ مبلغی بآنها آنان رااز قتل وغارت بازداشت .»

پس‌ازاین‌همه کشتارمحمدشاه بوساطت‌اهل شهر برخاست ونظام‌ـ الملك وقمرالدین‌خان را بنزد نادر برای تقاضای عفو و بخشایش فرستاد . نادر براثرخواهش و تقاضای آنها راضی به عفوشد وحاجی فولادخان حاکم نظامی‌شهررا باتفاق‌عده‌ای‌نسقچی‌بشهر فرستادودستورختم عمل‌را بآنهارسانید. عبدالکریم می گوید دیسیپلین قشون ایران باندازه‌ای بود که چون امریه

ختم عمل بآنها رسید در کشاکش عمل دست ازقتل‌عام باز داشتند وبترس‌از عدم اطاعت جزئی‌حرکتی که شائبهٔ نافرمانی‌باشد ازآنها سرنزد. ـ درتعداد کشته شدگان این فاجعه اختلاف است ازهشت تاچهارصد هزار نوشته‌اند سرکار(Srkarr) می‌گویدبادرنظر گرفتن میدان عملیات عدهٔ کشته شدگان ازبیست هزارتجاوز نمی‌کند البته منهای زنانی که خود را انتحار کردند .

برای اطلاع‌بیشتر بتاریخ نادرلکهارت‌وفریزروتاریخ‌ایران‌سایکس رجوع شود .

ص۳۳۰، سطر ۲۱ : مسجد میان بازار[مَ سْ ـِج دِ ـِم یاٰنْ ٰبازٰارْ][1](اسم‌خاص). فریزر نام این مسجد را مسجد روشن‌الدوله ذکر کرده است .

(از تاریخ نادر شاه فریزر نسخهٔ‌خطی کتابخانهٔ ملی‌بشمارهٔ۲۲٦۹).

ص۳۳۱، سطر ۱۴ : دروازهٔ اجمیر [دَ رْ وٰ ا زِ ىِ اَ جْ میٖ رْ] (اسم خاص) . دروازه‌ای بوده بدهلی بر سرراه دهلی‌به اجمیر [2]

ص۳۳۲ ، سطر ۲۲ : اوانی [اَ وٰ ا نی] (جمع اناء) . ظرف‌ها .

(از اقرب الموارد) .

ص۳۳۳،سطر۲ : تخت طاوسی [تَ خْ‌تِ طاٰوُوسی](اسم‌خاص).هانوی «Hanway» می‌گوید یکی از نه تختی که نادرازپادشاه هند گرفت «تخت طاووسی» بود که هفت سال استادان ماهرهندی در ساختن و پرداختن آن عمر گذارده بودند ، وبسال ۱۰٤۳ هجری (در زمان شاه جهان) ساختن‌آن بپایان‌آمدو چون‌شکل طاووسی برروی آن بود بتخت طاووسی معروف شد .

---

۱ ـ در واقع ترکیب اضافی است‌که مضاف الیه آن اسم خاص است .

۲ ـ اجمیر در وسط مملکت « راجپوتانه » واقع وحدودآن‌ازسمتی به «جودی‌پور» وازسمت دیگر به «اودی‌پور» و بالاخره بایالت«کشنگده» است . ـ اجمیرازمناطق‌متبرکه هندمی‌باشدوبقعهٔ خواجه معین‌الدین‌چشتی بدانجاست . این‌بقعه آنقدر مورد احترام هندیان‌مسلمان است‌که اکبرشاه بزمان سلطنت خوداغلب پای برهنه بزیارت‌آن میرفت. (ازجغرافیای هندنسخهٔ خطی کتابخانهٔملی بشمارهٔ ۱٦۳۷)

ازقراری که میرزا مهدیخان و دیگران نوشته‌اند : نادر بهنگام بازگشت بایران در طی راه دستور داد تاجواهرتراشان هندی وایرانی تخت دیگری با خیمه وخرگاه لایق بسازند وبانواع جواهرها بیارایند وآن را تخت نادری نام نهاد .

می‌گویند چون نادر درفتح آباد قوچان کشته شد تخت نادری و تخت طاووسی بدست کردان خراسان قطعه قطعه شد وحتی فریزر که بسال ۱۸۲۲میلادی‌ازخراسان گذشته‌است‌نقل‌می‌کند که‌پیرمردی‌ازایلات کردرا دیدم که نقل ازقطعه قطعه شدن تخت طاووسی و چادر مروارید دوز نادری می‌کرد که اوهم ازآن قطعات بهره‌های زیادی داشت .

مجمع‌التواریخ تصریح‌می‌کند که بهبودخان تخت طاووسی را از راه دوری بنزد شاهرخ میرزا آورد وسیدمحمد معروف بشاه سلیمان صفوی برین تخت جلوس کرد .

اوژن فلاندن‌مینویسد: «وقتی که نادرشاه بدهلی‌رفت از جملهٔ آثار گران قیمتی که آورد تختی بود که بواسطهٔ شباهت بپرطاوس تحت‌طاووسی نام‌داشت وچون«جهانگشا» (شایدآغامحمدخان‌باشد)برین‌تخت وجواهرات آن خبریافت گفت نمی‌توانم برروی این همه جواهر بنشینم لذا دستورداد تا جواهرات آن را جدا کرده بفروش رسانند » . چون منشاء و اصل قول اوژن فلاندن معلوم نیست که از کجاست ؟ لذا قول اوقابل اهمیت نیست و نمی‌توان بآن استناد کرد . علاوه برین بعضی دیگر می گویند که تخت طاووسی را بواسطهٔ اشکال در حمل و نقل خود نادر پیاده کرد و قطعه قطعه نمود و بفروش رساند .

لرد کرزن‌نقل‌می کند طبق‌تحقیقاتی که‌درتهران نمودم آغامحمد- خان درمشهد پس‌ازشکنجه زیاد موفق شد از شاهرخ نشان گنجهای‌نادری را بگیرد ودربین‌آنها قطعات زیادی ازبقایای تخت طاووسی بود .

این همه اقوال دریك امر باهم توافق دارند و آن وضع مبهم تخت طاووسی است دراوایل قرن سیزدهم، وباید توجه داشت آنچه بعدها بنام تخت طاووس شایع شد باتخت طاووسی نادرکاملا فرق دارد. توضیح آنکه: چون فتحعلی شاه براریکهٔ شاهی تکیه زد برسم شاهان ساسانی و کیانی میل بجلوس برتخت جواهرنشان کرد وبرای اینمنظور بمحمد حسین خان نظام‌الدوله بیگلربیگی اصفهان دستور داد تا صنعتکاران اصفهانی تخت شاهی برای او بسازند. هنرمندان چیره دست اصفهانی پس ازسالی تخت مرصعی برای اوساختند وفتحعلی شاه درنوروز ۱۲۱۶ هجری قمری برین تخت جلوس کرد وآن را «تخت خورشید» نامید. بعدها دل هوسباز آن پادشاه بدام عشق دختر کی که اصل گرجی داشت، بنام طاووس، افتاد واین دختر که دراصفهان میزیست بامر فتحعلی شاه بمعتمد الدولهٔ نشاط سپرده شدتاادب آموزدوچون بسن ادواج رسدجزء پردگیان شاهی درآید. دخترك سالی چند رنج ادب بردوبسن ازدواج رسیدو آداب درباری یادگرفت. شاه بفرزند خود شجاع السلطنه دستور داد که مراسم عروسی اورا (فتحعلی شاه) با «طاووس» هرچه باشکوه تربرپا کند. پسر محض رضای دل پدر آنچه می‌توانست سعی کرد، ازآنجمله قرارشد که شب زفاف باطاووس برروی این تخت بسرآید. چون آن شب طی شدتخت خورشید بنام طاووس زوجهٔ شاه نام گرفت وبه تخت طاووس موسوم شد. متأسفانه تشابه لفظی بین نام این دو تخت اغلب تاریخ‌نویسان قاجاری را بر این داشته که تخت خورشید فتحعلی شاه را تخت طاووسی نادری دانند در حالی که از آن نادرجزنام ونشان چیزدیگر نیست وآنچه بنام تخت طاووس فعلاً درکاخ گلستان موجود است تخت خورشید فتحعلیشاه است.

برای اطلاع بیشتر بمقاله ممتّع آقای ذکاء در مجلهٔ نقش و نگار شماره هفتم رجوع شود [۱].

۱ـ پربازن طبیب نادر را نیز در این باره قولی‌است که نمی‌توان‌بآن اعتنا کرد. بنامه های «بازن» رجوع شود.

ص۳۳۳، سطر۲ : دقیانوس [دَ قْ یا نُو سْ] (اسم‌خاص). نام‌پادشاهی‌است‌افسانه‌ای که اصحاب کهف ازدست وی گریخته بودند. (از ناظم الاطباء).

ص۳۳۴، سطر ۸ : محمدشاه [مُ حَ مْ مَ دْ شا هْ] (اسم خاص). نام یکی‌ازپادشاهان سلسلهٔ مغولی‌بهند است. بابرفاتح مغولی‌هندنخستین‌خدیواین‌سلسله‌بود که درپشت‌پنجم خود باامیرتیمورمی‌رسید وبسال۸۸۸ هجری‌قمری درفرغانه‌تولد یافت. او در ۹۱۰ قمری براثر حملهٔ ازبکان شیبانی از آنجا رانده شد و بافغانستان آمد. ابتداءِ بدخشان وسال بعد کابل ودر ۹۱۳ قمری قندهار را گشود وسپس بعزم تسخیرهندوستان بتدارك پرداخت. در۹۳۲ هجری‌قمری باقشونی بجلگهٔ پنجاب تاخت وشهرلاهور را گشود. درهفتم‌رجب۹۳۲ موفق شد سلطان ابراهیم لودی پادشاه دهلی را در جلگهٔ تاریخی پانی‌پت مغلوب کند و بواسطهٔ این فتح نمایان بردهلی واگره دست یابد وی بسال ۹۳۷ قمری قبل ازآنکه ممالك بنگاله وگجرات ومالوه را بگشاید جانسپرد. پسرش همایون بعداز او تاج شاهی برسرنهاد و بقصد تکمیل فتوحات پدر بگجرات ومالوه حمله برد ولی بدون ازپیش بردن کاری پس‌نشست. دربین بین شیرشاه سردار معروف افاغنه بنگاله بهمایون تاخت وبراثر خیانتی که بهمایون شد ـ بتاریخ ۹۴۶ قمری ـ لشکریان‌اوبنگاله‌راترك‌وبعداً بواسطهٔ شکست قنوج همایون اضطراراً بسند رفت وسپس بپناه شاه ایران درآمد. در غیاب او شیرشاه حاکم مطلق هندوستان شد، وهمایون نیز بانتظار روز پیروزی درایران نشست. چون‌شیرشاه مرد، همایون بعزم تسخیر هندرایت افراخت و بسال ۹۶۲ قمری دهلی‌را دوباره گرفت ولی سال بعد جانسپرد و پسر چهارده ساله‌اش اکبرشاه بجای او از تخت شاهی بالارفت.

بیرام خان سردار اکبرشاه قوای هندی را بسرکردگی هیمو در جلگهٔ پانی‌پت بسال ۹۶٤ قمری شکست سخت داد و اکبرشاه بشاهی هند رسید. او با وجود آنکه جوان بود زمام ممالك مفتوحه را در دست گرفت

ودر سالهای بعد «جونپور» و«مالوه» و«خاندیش» را بتصرف خود درآورد و پادشاهان «بیجاپور» و«غلکنده» راخراج گزار خودساخت‌ولی‌قصد«دکن» و تصرف آن را نکرد . اورنگ زیب یکی از شاهان این سلسله بعداً بدکن تاخت وباوجودآنکه لشکریانش تمام این شبه جزیره را پیمودند بازناحیه مزبور و کوهستانهای جنب آن بتسخیر اودرنیامد . بعد از اورنگ زیب جانشینان نالایق و فاسد او براریکه حکومت هند تکیه زدند واین گروه بیحال وضعیف‌قادر بمقاومت‌دربرابر اقوام «سیخ» و«جات» و«مراته» نبودند. شکست محمدشاه‌هندی ازنادر(۱) وفتوحات احمدخان درانی افغانی درهند زمینه‌را آماده برای ازبین بردن این سلسله کرد. ابتداء طایفهٔ مراته وبعد رجپوتها وسپس‌سیخ‌ها وجات‌ها سراز اطاعت این سلسله باززدند و سرانجام براثرجنگ پلاسی (Plassey) وجنگ بوکسار (Buxar) جزاسم‌چیزی‌ازین سلسله باقی نماند و سه امپراطور آخـرآن دست نشانده دولت انگلیس شدند ودر آخر کار نیز دولت بریتانیا این سلسله را برانداخت . اینك نام شاهان آنها :

۱ـ بابر (ظهیر الدین) .
۲ـ همایون (ناصر الدین) .
۳ـ اکبر (جلال الدین) .
٤ـ جهانگیر (نور الدین) .
۵ـ داور بخش
٦ـ شاه جهان (شهاب الدین) .
۷ـ مراد بخش (در گجرات)
۸ـ شماع (در بنگاله) .

۱ ـ «فریزر» و «اوتر» (جلد اول کتاب Otter) از روابط بعضی از درباریان محمدشاه با نادر بحث کرده‌اند و حتی فریزر نامه‌های بعضی از آنها را با نادر آورده است .

۹- اورنگ زیب عالمگیر (محیی الدین) .
۱۰- اعظم شاه .
۱۱- کامبخش .
۱۲- شاه عالم بهادرشاه اول (قطب‌الدین) .
۱۳- جهاندار (معزالدین) .
۱٤- فرخ سیر .
۱۵- رفیع الدرجات (شمس الدین) .
۱٦- رفیع الدوله(شاه جهان ثانی).
۱۷- نیکوسیر .
۱۸- ابراهیم .
۱۹- محمد (ناصرالدین) . (از نادر شکست خورد)
۲۰- احمد.
۲۱- عالمگیر ثانی (عزیز الدین) .
۲۲- شاه جهان‌ثالث .
۲۳- شاه عالم (جلال الدین) .
۲٤- بیداربخت.
۲۵- محمداکبر شاه ثانی .
۲٦- بهادر شاه ثانی .

در۱۸۵۷ میلادی این حکومت بدست‌دولت انگلیس‌منقرض شد .

(از طبقات سلاطین اسلام لین پول صفحه های ۲۹۲ تا ۲۹۸)

ص ۳۳۴ ، سطر ۱۴ : سند [سِ نْ دْ] (اسم خاص). درهندوستان بدونام سند بر می‌خوریم: یکی ایالت وسیعی بغرب هند بحدود زیر :

غرب وشمال : بلوچستان؛ شمال شرقی : بهاولپور ؛ شرق : ایالت راجپوتانه؛ جنوب: قسمتی دریا وقسمتی ترعه که درآنسوی‌ترعه ایالت کوچ

(Cutch) قرار دارد . بندر کراچی از بنادر مهم ایالت سند است در کنار بحر العرب .

دیگری نام رودخانه‌ایست بطول یکهزار وهشتصد میل که ازجانب شمالی «کیلاس پربت» که شعبه‌ای از کوه هیمالیاست جاری و از ایالات تبت وپنجاب وسند می گذرد وبدریای بحرالعرب میریزد وشهر های «اتك» و «کالاباغ» و «دیرهٔ اسمعیل‌خان» و «دیرهٔ‌غازیخان» و «کراچی بندر» بر کنار آنست و پنج رود منطقهٔ پنجاب باین رودخانه می‌ریزد .

برای اطلاع بیشتربه «جغرافیای هندوستان نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۱٦۳۷» و «نقشهٔ جغرافیایی لندن» رجوع کنید.

ص۳۳۴، سطر ۱۵ : تته [تَ تْ تَ] (اسم خاص) . شهریست بسند بدو مرحله‌ای دریای سند ویك منزلی حیدرآباد (۱) مولانا احمدبن نصرالله مؤلف تاریخ الفی‌ازین‌ناحیه برخاسته‌است.این‌منطقه بجهت‌خوش‌آب وهوا بودن وداشتن چمن‌زارهای زیبا بهندوستان ضرب المثل است .

سروی چو قدت درچمن تته نباشد

مانند گل روی تو البته نباشد .

شیروانی ازین‌شهردیدن کرده واز مردم‌ومحصولات‌آن‌شرحی‌مفصل‌می‌آورد.

(از بستان السیاحه شیروانی) .

ص۳۳۴ ، سطر ۲۲ : نیوشیدن [نِ یوُ شیِ دَ نْ] (مصدر) . شنیدن و گوش کردن- بمعنی جستن وطلبیدن وتفحص وتجسس نمودن نیز آمده است .

(از برهان قاطع) .

ص۳۳۵، سطر ۱۲ : چهناب [چِ هْ نا بْ] (اسم خاص) . همان‌رودخانهٔ «چناب»است. به «پنجاب» درهمین تعلیقات رجوع شود

۱ــجغرافیای هندوستان (نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی) این شهررا « تتا » ضبط وآنرا از قصبات محوطهٔ حیدرآباد آورده‌است که‌بجانب شرقی کراچی‌است .

ص۳۳۵، سطر ۱۳ : برسات [بَ رَ سا تْ] (اسم) . مأخوذ از سانسکریت . فصل باران هندوستان . (از ناظم الاطباء) .

ص۳۳۶، سطر ۸ : توقاشی [توُ قا شی] (اسم‌خاص). در ضبط این نام‌نسخ‌متشتت‌اند بعضی از نسخ کلمهٔ «حاجی» را نیز علاوه دارند یعنی « حاجی توقاشی » متأسفانه چون در کتب دیگر این نام نیامده است لذا هرسه شکل مضبوط محل حدس است .

ص۳۳۶، سطر ۱۶ : حسن آباد [حَ سَ نْ عا با د] (اسم‌خاص) . این نقطه‌حسن‌آباد نیست و باحتمال قریب بیقین «حسن ابدال» است، که از شهر های ناحیه را ولپندی (۱) است .

به «جغرافیای هندوستان نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۱۶۳۷» رجوع شود .

ص۳۳۶، سطر ۱۹ : رسد [رَ سَ دْ] (اسم) . ذخیره‌ای‌از غله که در میان‌سپاه‌تقسیم می گردد؛ حصه، بهره . (از ناظم الاطباء) .

ص۳۳۶، سطر ۲۱ : سیواس [سی وا سْ] (اسم خاص) . ولایتی است بجانب شرقی اناطولی و۷۱۵ کیلومتری جنوب شرقی استانبول و ۳۷۲ کیلومتری شرق آنکارا بمختصات جغرافیایی زیر :

۳۹° ۴۵' عرض شمالی و ۳۴° ۴۰' طول‌شرقی (۲). مرکزآن‌سیواس

---

۱ ـ منطقهٔ « راولپندی » از اعمال حکومت پنجاب است و بچهار محوطه تقسیم میشود بقرار زیر :

۱ ـ گجرات ۲ـ شاهپور ۳ ـ جلم ٤ـ راولپندی .

«راولپندی» ای که محوطهٔ چهارم منطقهٔ راولپندی‌است شهرهای مشهورش « اتکمری » و « راولپندی » و « حسن ابدال » است .

۲ـ حمدالله مستوفی سیواس‌را از بزرگترین شهرهای روم شرقی آورده که طولش ازجزایر خالدات « عالب » وعرضش‌ازاستواء « لواك »است ومی گوید باروی آن‌ازمستحدثات‌سلطان‌علاءالدین بن کیقباد سلجوقی است که‌از سنگ تراشیده برآورده‌اند وهوایش سرد وحاصلش‌غله و میوه و پنبه است . صوف سیواسی مشهور وازآنجاست. (ازنزهت‌القلوب چاپ دبیرسیاقی‌صفحه ۱۰۹) شیروانی از وضع این شهر وشمس‌الدین‌افندی‌سیواسی‌مفصل سخن می‌راند.

وشهرهای مهم آن «سیواس»، «آماسیه»، «توقاد» و«قره حصار» است.

(از قاموس الاعلام ترکی).

ص۳۳۷، سطر ۱۳ : قاخلان [قاْخ لاْنْ] (اسم‌خاص). نام قلعتی بوده است برسرراه نسا وابیورد، بنزدیکی ابیورد. آنرا «قاغلان» نیز می گفته‌اند.

(ازحاشیهٔ نسخهٔ خطی «ط»).

ص۳۳۷، سطر ۱۵ : لجه [لُ جْ جَ] (اسم). میانهٔ دریا، عمیق ترین‌موضع دریا.

(از آنند راج).

کشش کرد آن قدرها لجهٔ غم جانب ظلمت

که دل درزیربار ناله‌ام غرق سیاهی شد.

(از طالب آملی بنقل آنندراج).

ص۳۳۷، سطر ۱۹ : ادبار [اِ دْ باْرْ] (مصدرباب‌افعال). پشت دادن، پس‌رفتن. کنایه از بخت برگشتگی است، ضد اقبال.

(از ناظم الاطباء).

ص۳۳۸، سطر ۳ : یوسف زائی [یوُ سُ فْ زاْئی] (اسم خاص). کشمیش‌اف‌آنرا تیره‌ای ازطوایف پشتو می‌آورد که در حدود خیبر زندگانی می کردند و بسیار جسور و شجاع بوده‌اند.

ص۳۳۹، سطر ۱۱ : کریاس [کِ رْ یاْ سْ] (اسم). محوطه‌ایست که بدرون سرا مابین حیاط ودروازه سازند.

(از ناظم الاطباء).

ص۳۳۹، سطر ۱۱ : مناص(۱) [مَ ناْصْ] (اسم مکان). پناه جای، گریزگاه.

(ازآنند راج).

ص۳۳۹، سطر ۱۷ : مسقط [مَ سْ قَ طْ] (اسم خاص). یکی ازبنادرمهم بحرعمان

۱ ـ این کلمه ممکن است مصدر میمی باشد بمعنی جنبیدن و درنگ کردن و گریختن.

ودارالملك‌عمانست.شیروانی [۱] از آن‌جادیدن کرده‌ودروصف آن‌می گوید : این بندررا ازسه طرف کوه فرا گرفته وفقط جانب شمالی‌آن باز وآب آن ازچاه و هوایش بسیار گرم است . مأکولات وملبوسات این بندر ازبنگاله ویمن وفارس‌می‌آید وحلوای‌بسیارممتاز دارد.سلطان‌آن‌دیار را امام گویند.
(از بستان السیاحه) .

ص۳۳۹،سطر ۱۷ : غرابات [غُ رِا بِاْتْ] (جمع غُراب) . غراب‌نام نوعی‌از کشتی بادی‌است که در قدیم بشکل غراب می‌ساخته‌اند؛ کرجی، زورق، قایق .
(از لغت نامهٔ دهخدا) .

ص۳۳۹، سطر ۱۸ : تهتها[۲] [تَ هْ تَ هَ] (اسم خاص) . نام یکی از صوبه های هندوستانست بمختصات زیر :

حدود :
شمال : بهکر؛ جنوب : دریای شور؛ مشرق: گجرات احمدآباد ؛
غرب : کیچ ومکران ؛
مختصات جغرافیایی :
طول : هشتاد ودو درجه وسی دقیقه؛ عرض : بیست وپنج درجه ود، دقیقه: درسراسر مرزبین این ناحیه و «ملتان» و«اوچ» و« کیچ» و «مکران» کوهستانهای خارا ومرتفع وجوددارد که مساکن‌اقوام بلوچ وافغان است . حاکم نشین آنها در جسیلمیر است .در طرف جنوب از«اوچ» تا« گجرات» کوههای ریك قراردارد

(از غیاث اللغات)

ص۳۳۹ ، سطر ۱۹ : بنکش[۳] [بَ نْ کِ شْ] (اسم خاص). بنکش‌نام دوموضع‌است

۱ ـ مدت اقامت شیروانی بدانجا هفده روز بوده است.
۲ ـ غیاث‌اللغات‌آنرا : تهتهه تاءِ آمیخته باطاء ضبط کرده است
۳ ـ در جهانگشا و تاریخچهٔ نادرشاه مینورسکی این نام بنکش یعنی « باکاف عربی» آمده ولی صاحب بستان‌السیاحه آنرا بنگش « باکاف فارسی » ضبط کرده است.

یکی بنکش صغیر وآن ازتوابع کشمیر است ودیگر بنکش کبیر وآن‌از بلادکابل و ناحیتی کوهستانی است . مردم بنکش کبیر افغانی واسماءآنها مختوم به علی است. ـ شیروانی ازین محل گذر کرده است .

(از بستان السیاحه) .

ص۳۳۹، سطر ۲۰ : دیزه جات [؟] (اسم خاص).این نام بی‌شك غلط و صحیح آن «دیره جات» [دَ یْ رِ جاْ تْ] است .

به « دیزهٔ اسماعیل خان» درین تعلیقات رجوع شود.

ص۳۴۰، سطر ۳ : دیزهٔ اسماعیل خان [؟] (اسم خاص) . این نام باین شکل غلط وصحیح آن دیرهٔ اسماعیل خان [دَ یْ رِ یِ اِ سْ ماْ عی لْ خاْ نْ]است بمختصات زیر :

حکومت پنجاب در قدیم بده قسمت منقسم میشد، که قسمت نهم آن بنام «دیره‌جات» بود و«دیره‌جات» خود بسه محوطه تقسیم می گردید بدینقرار .

۱ـ **دیرهٔ غازی خان** که درطرف غربی‌مظفر گده (۱) قرارداشت وبمساحت چهار هزار وهفتصد وچهل میل مربع بود .

۲ـ **دیرهٔ اسماعیل خان** که درشمال دیرهٔ غازیخان قرارداشتو هفت هزار ونود وشش میل مربع مساحت آن بود .

۳ـ **محوطهٔ بنو** که‌بشمال‌دیرهٔ‌اسماعیل‌خان قرارداشت‌وشهرهای مشهورش‌شهر بنو وکالاباغ بود .

(ازجغرافیای هند نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۱٦۳۷) و به و بستر انگلیسی تحت «دیرهٔ اسماعیل خان» و«غازیخان» رجوع شود .

ص۳۴۰، سطر ۱۳ : دیزهٔ غازی‌خان [د یْ رْ ی غاْزی خاْ نْ](اسم‌خاص).این نام غلط وبرای‌اطلاع‌ازآن‌به «دیزهٔ‌اسماعیل‌خان» درهمین‌تعلیقات رجوع شود.

۱ ـ مظفر گده در جنوب غربی مولتان وشمال شهر بهاولپورواقع است .

ص۳۴۱، سطر ۲ : لارکانه [لاٰرْ کاٰنَ] (اسم خاص) . نام ناحیتی است بهند غربی که در جنوب غربی سوکور [۱] قرار دارد .

(از تاریخچهٔ نادر شاه مینورسکی) .

ص۳۴۱، سطر ۴ : اغواء [اِغْ واٰءْ] (مصدرباب افعال). گمراه ساختن .

(از ناظم الاطباء) .

ص۳۴۱، سطر ۵ : سورت [سُ رَ تْ] [۲] (اسم خاص) . نام ناحیتی‌است بجنوب برونچ [۳] درهند که یکهزار وششصد وسی میل مربع مساحت دارد . [۴]

(از جغرافیای هندوستان نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۱۶۴۷) .

ص۳۴۱، سطر ۵ : گجرات [گُ جْ راٰتْ] (اسم‌خاص) . نام ناحیتی‌است‌براولپندی از توابع پنجاب (در تقسیمات قدیم) وبشمال گوجرانواله . مساحت آن دو هزار وبیست ویك میل مربع و مواضع مشهورش : «گجرات» و «جلالپور» است .

(از جغرافیای هندوستان نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ۱۶۳۷) و به «غیاث‌اللغات» رجوع‌شود .

ص۳۴۱، سطر ۱۱ : شهدادپور [۵] [شَ هْ داٰ دْ پورْ] (اسم‌خاص) . ناحیتی‌است بشمال«نواب شاه»وشمال‌شرقی«حیدرآباد». از آنجاتاعمرکوت- براه‌بیابان- سی فرسنگ راه است .

ص۳۴۱، سطر ۱۳ : عمرکوت [عُ مَ رْ کوُ تْ] (اسم خاص). نام یکی‌ازشهرهای

۱ ـ «سوکور» در ایالات «بهاولپور» و بر کنار رود سند واقع‌است .

۲ ـ ضبط از (ناظم‌الاطباء)

۳ـ ناحیهٔ بمبئی که از شمال ببلوچستان وپنجاب واز مشرق براجپوتانه وسرزمین برارودکن واز جنوب به میسور و مدرس واز مغرب ببلوچستان محدود بود بهفت ناحیه تقسیم میشد :

۱ ـ احمدآباد ، ۲ ـ کیرا ، ۳ ـ پنج محال ، ٤ ـ برونچ ، ٦ ـ تانه ، ۷ ـ کلابه یا قلابه

٤ ـ آنندراج آنرا بناحیه گجرات کنار دریای شورمی‌آورد.

۵ ـ مینورسکی در تاریخچهٔ نادرشاه آنرا «شاه داپور» آورده است .

مشهور(۱) تراورپر کر(۲) است .

(از جغرافیای هندوستان نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۱٦۳۷).

ص۳۴۱، سطر ۱۴ : حصانت [حَ صا نَ تْ] (مصدر). استوار بودن، مستحکم بودن ، یا برجای بودن، محکم بودن . (از اقرب الموارد) .

ص۳۴۲ ، سطر ۱ : قدیر [قَ د ی رْ] (صفت‌مشبهه). توانا.ـ از نامهای باری‌تعالی(۳) (از آنند راج) .

ص۳۴۲، سطر ۲ : تیه[تی هْ] (اسم) . بیابان. ج: اتیاه ، وجمع‌منتهی‌الجموع: اتاتیه. (از ناظم الاطباء) .

ص۳۴۲، سطر ۹ : خفض [خَ فْ ضْ] (مصدر). پایین‌آوردن، بلندنکردن، نرم‌رفتن، خوش گشتن، منه : «خفض جناح» یعنی تواضع وفروتنی کردن .

(از اقرب الموارد) .

ص۳۴۲، سطر ۹ : جناح [جَ نا حْ] (اسم) . بال، دست، بازو، بغل، جانب.

(از اقرب الموارد) .

ص ۳۴۳، سطر ۲۲: شکارپور(۴) [شَ کا رْ پُوْ رْ] (اسم خاص). ناحیتی است بشمال کراچی وبمساحت هشت هزاروهشتصدونه میل مربع.ـ مواضع مشهور آن یکی شهر«شکارپور» ودیگر «سکر» وسدیگر «روری» است . این ناحیه در سابق ازاعمال بمبئی بوده است .

(از جغرافیای هندوستان نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ۱٦۳۷) .

۱ ـ در جغرافیای هندوستان این کلمه با الف یعنی « امر کوت » ضبط شده‌است.شایدصحیح آن‌همان «عمر کوت» باشد که‌بمعنی قلعهٔ عمر است.(زیرا « کوت » بهندی بمعنی قلعه‌است)

۲ ـ سند که از اعمال بمبئی است دارای پنج‌محوطه است :

الف: بندر کراچی ، ب: حیدرآباد ، ج: تراورپر کر، د: شکارپور ، هـ : اپرسند فرنی‌یر ـ منطقهٔ تراورپر کربشرق‌حیدرآباد واقع است.(ازجغرافیای هندنسخهٔ‌خطی کتابخانهٔ‌ملی).

۳ ـ این کلمه بمعنی پخته شده در دیگ نیزمی‌آید.

٤ ـ شیروانی آنرا از بلاد معمور سند می‌آورد که جوانب اربعه‌اش گشاده وآبش از چاه و شیرین است.مردم‌آنجا راغریب‌نواز وسیاح‌دوست‌ذکرمی کند. او ازآن ناحیه دیدن کرده‌است. (ازبستان‌السیاحة).

ص۳۴۳، سطر ۲۳ : داودپوتره [دْاعوُ دْ پوُ تْ رَ] (اسم‌خاص). نام یکی‌خاندانهای هندیست که مدتها برشکارپور بامر نادرحکومت کردند. راجع باحوال این خاندان کتاب «راورتی» (Raverty) بنام«مطالبی‌چند راجع‌بافغانستان» (طبع سال ۱۸۸۸ میلادی صفحات ٦١٤ و٦٦٢) اطلاعات مفیدی می‌دهد.

ص۳۴۴، سطر ۱۴ : کیج [کْی ج] (اسم خاص). شهر کیج بخاور قصرقند[۱] قرار دارد وبصورتهای «کج» و«کیز» و«جالك» و«دزك» آمده[۲]، ازبندرتیزتا کیج پنج منزل راه‌بوده است. (از سرزمینهای‌خلافت شرقی صفحهٔ ٣٥٤).

ص۳۳۴، سطر ۱۴ : مکران [مُ كْ رْاْنْ] (اسم خاص). نام ناحیتی‌است در جنوب و جنوب شرقی ایران بحدود زیر:

شمال : سراوان وبمپور؛ جنوب: بحرعمان؛ مشرق: کلات؛ مغرب: بشاگرد.ـقسمت‌مهم آن برساحل‌عمان واقع است‌ودارای دشت شن‌زاری‌است که‌درآن چندین‌رودخشك قراردارد. قراء مهم آن«گه» و«بنت» و«بلوك ـ قصرقند» و«بلوك باهو کلات» نام‌دارد[۳].

(از جغرافیای سیاسی کیهان صفحهٔ ۲٦٢).

ص۳۴۵، سطر ۴ : کاریز عباس‌آباد [کْاْری زْ عَ بْ بْاْسْ عاْ بْاْ دْ] (اسم خاص). در حوالی هرات چنین نامی دیده نشد. ظاهراً این دهکده «کاریزی» است در شمال «طیبات» وجنوب «عباس آباد» و برسراه هرات، یعنی از آنجا به «دغارود» می‌روند وسپس برامتداد مسیرقدیمی هرات قرار گرفته پس از رسیدن به «کافر قلعه»وعبوراز«تیرپل» و«شکیبان» بهرات می‌رسند. فعلاً این‌نقطه جزء ایران است ولی دور نیست که در زمان نادر از قراء وقصبات

۱ ـ قصرقند بشمال تیز و تیز مهمترین بندر مکران بوده که کرسیش «فنزپور» یا «بنجبور» یا «پنج‌گور» نام داشته‌است.

۲ ـ شیروانی آنرا«کیج» ضبط و از بلاد بلوچستان بر کنار بحر عمان آورده است.

۳ ـ حمدالله مستوفی آنرا از اقلیم دوم و دارالملکش را فنزپور وطولش را ازجزایرخالدات «صبح» وعرضش را ازخط استواء «کد» آورده‌است.

هرات بوده است . ــ از قـرار اظهار مطلعی محصول خربوزه آنجا بسیار خوب است .

ص۳۴۵، سطر ۴ : فالیز [فا ل ی ز] . بستان خربزه ، خربزه زار ، پالیز .

(از ناظم الاطباء) .

ص۳۴۵، سطر ۷ : مطایا [مَ طا یا] (جمع مطیّه). مطایا چهارپاهایی است که برپشت آنهاسوارشوند .ــ چون اسب واشتر وغیرآن . (از آنند راج) .

ص۳۴٦، سطر ۹ : سیوی [سی و ی] (اسم خاص) . بحدود شمال خـاوری مکران متصل بمرز هند دو ولایت «طوران» و«بدهه» وجود داشت که شمال این دو ولایت ناحیه «بالیس» (باسامی «بالش» و«والشتان» نیز آمده) بود و کرسی این ناحیه را «سیوی» یا «سیبی» یا «سیوه» می‌نامیدند .

(از سرزمینهای خلافت‌شرقی).

ص۳۴٦، سطر ۱۰ : دادر [دا دَر] (اسم خاص). نام‌ناحیتی‌است بیا کستان غربی، که چون از کویته بطرف سند حرکت کنیم پس از گذشت‌از«سیوی» به«دادر» که درجنوب شرقی کویته است، می‌رسیم .

(ازتقریرات تیمسار سپهبد جهانبانی).

ص۳۴٦، سطر ۱۰ : شال [شا ل] (اسم خاص) . نام ناحیتی است بشمال بلوچستان و حدود افغانستان که در ۱٦٤ کیلومتری شمال کلات وبرسرراه قندهارقرار دارد. محصول آن میوه واهالی آن مرکب از بلوچ وافغانند .

(ازقاموس الاعلام ترکی) .

ص۳۴٦، سطر ۱۰ : فوشنج(۱) [فو شَ نْ جْ](اسم‌خاص).نام‌نقطه‌ایست‌بشرق‌قندهار

---

۱ ــ در ترجمهٔ پارسی « تاریخچه نادرشاه مینورسکی » مقابل این اسم علامت سؤال گذارده شده وبنظرمی‌آید که نویسنده گمان اشتباه بقول میرزا مهدیخان برده است .ظاهراًعلت این گمان بودن « فوشنج » یا « پوشنگ » معروف است بحدود هرات . خوشبختانه « مجمع‌التواریخ » رفع این گمان را کرده است .

ونزدیك «شرج رباط» ، یورت ایل کاکری بدانجاست.ـدر زمان صفویان حاکم قندهار باین ناحیه نیز حکم میراند .

به «مجمع التواریخ» مرعشی صفحات ٤ و٥ رجوع شود.

ص۳۴۶، سطر ۱۱ : خولی [خوُلی] (اسم خاص) . این نام بی‌شك غلط[۱] وصحیح آن «خوبی» است بمختصات زیر :

قریه ایست در۹ کیلومتری جنوب غربی شهرقندهار، واقع درخط ۶۵درجه و ۳۸ دقیقه طول شرقی وخط ۳۱ درجه و ۳۵ دقیقه و۲۱ ثانیه عرض شمالی . (از قاموس جغرافیایی افغانستان) .

ص۳۴۷، سطر ۳ : کهدستان [کُ هْ دَ سْ تاْنْ] (اسم خاص) . قریه‌ایست در ١٤ کیلومتری شرق هرات ، برسرراه اوبه بهرات بمختصات زیر:

طول شرقی : ۶۲ درجه و۱۹ دقیقه و٤۱ ثانیه .

عرض شمالی : ۳٤ درجه و۲۲ دقیقه .

(از قاموس جغرافیایی افغانستان) .

ص۳۴۷، سطر ۹ : زورآباد [زُورْ عاباْدْ] (اسم خاص) . ناحیتی است بجنوب سرخس[۲] که از۸۷ پارچه آبادی تشکیل شده ومرکزش نیز بنام زورآباد است.[۳]

(ازجغرافیای سیاسی کیهان صفحهٔ ۱۸۵).

۱ ـ نسخ متعدد جهانگشا آنرا « خوئی » و « خونی » کرده و روضة الصفا « خوی » آورده است .

۲ ـ زورآباد بشمال شرقی خراسان، نزدیك‌مرزتر کستان و جنوب پل خاتون وبرکنار راه بین تربت جام ومحمود آباد قرار دارد .

۳ ـ فرهنگ جغرافیایی ایران دراین حدود از زورآبادی بمشخصات زیربحث می کند که بی‌شك جزئی از زورآباد مشروح درفوق است :

زورآباد دهی از دهستان صالح آبادبخش جنت آباد شهرستان مشهد ، که بسه کیلو متری شمال صالح‌آباد ودو کیلومتری خاوری شوسهٔ عمومی مشهد بصالح آباد قراردارد .

ص۳۴۷، سطر ۹: قراتپه [قَ رٰا تَ پْ پِ] (اسم‌خاص) . ناحیتی‌دربادغیس‌است و به جنوب « پست افغان » وغرب « کشك کشك» ازاعمال هرات .[۱]

به«قاموس جغرافیایی افغانستان»جلدسوم ذیل « کشك کشك‌وقره‌تپه» رجوع شود .

ص۳۴۸، سطر ۳: ثمین [سَ می نْ] (صفت مشبهه) . گران‌بها، پرقیمت ، پربها . (از اقرب الموارد) .

ص۳۴۸، سطر ۳ : تخمین [تَ خْ می نْ] (مصدر باب‌تفعیل). حدس زدن، گمان کردن ؛ قیاس نمودن، تقدیر واندازه‌ای را بحدس تعیین کردن . (از اقرب الموارد) .

ص۳۴۸ ، سطر ۲۱ : قوشخانه [قوُ شْ خٰا نِ] (اسم خاص). نام نقطه‌ای بوده است بقرب بلخ وبریك فرسخی آن .

(از حاشیهٔ نسخهٔ خطی «ط») .

ص۳۴۹، سطر ۵ : مستحدثات [مُ سْ تَ حْ دَ ثٰا تْ] (جمع) . چیزهای نو پیدا کرده شده . (از آنندراج) . ساختمانهای نو، بناهای جدید .

ص۳۴۹، سطر ۱۰ : کلیف [۲][کَ لی فْ](اسم‌خاص). نام‌شهری‌بوده‌درهیجده‌فرسخی بلخ برسر راه نخشب به سغد [۳] (از یاقوت در معجم البلدان) .

۱ ـ قاموس جغرافیایی افغانستان مختصات « کشك کشك» وقره تپه را چنین ذکرمی کند :
طول شرقی : ۶۲ درجه و۴۰ و۴۸ دقیقه و ۱ و۵۹ ثانیه
عرض شمالی : ۳۴ و۳۵ درجه و ۷ و۱۴ دقیقه و۳۶ و۳۸ ثانیه .
آب وهوای‌آن بسیار سرد و برف‌آن تا اواخرفروردین بروی زمین باقی است‌وتابستان‌آنجا نیز معتدل است .

۲ ـ این نام «کالف » و «کیلف » نیز ضبط شده‌است . رجوع به«سرزمینهای خلافت شرقی» و « شرح آسیای مرکزی نسخه خطی کتابخانه ملی بشمارهٔ ۱۱۳۹ » شود .

۳ ـ زیرایالت چغانیان مجرای رودجیحون دربیابان می‌افتد و هیچگونه نهر قابل اهمیتی نه ازجانب راست ونه از ساحل چپ بآن نمی‌پیوندد،تا سرانجام بدلتای خود درکرانه‌جنوبی ارال واقع در ایالات خوارزم‌می‌رسد. در امتداد این رود در بیابان بدوکنارهٔ راست و چپ آن برسرراهی

←

ص۳۴۹، سطر ۱۳ : کوکی [؟] (اسم خاص) . این نام بی شك غلط و صحیح آن کرکی [کَ رْ کی] است بمشخصات زیر :
بندری است بر کنار جیحون میان کلیف وچهارجوی ، بین خط ٦۵ درجه طول شرقی و۳۸ درجه عرض شمالی از مبدءِ گرینویچ .
(از نقشهٔ جغرافیای مؤسسه جغرافیایی لندن).

ص۳۴۹ ، سطر ۱۵ : حصار [حِ صاْ رْ] اسم‌خاص) نام دیگر «حصارشادمان» است. به «حصار شادمان» درین تعلیقات رجوع شود .

ص۳۴۹،سطر ۱۹ : چارجو(۱) [چاْ رْجوُ] (اسم‌خاص). نام ناحیتی‌است درجنوب رودخانهٔ جیحون بترکستان روس و بر کنار راه « مرو » و« بخارا » . شهر قراکول درشمال آن قرار دارد .
(از نقشهٔ جغرافیای بغایری) .

ص۳۴۹؛ سطر ۲۲ : صیانت [ص یاْن تْ] (مصدر ثلاثی) . حفاظت کردن ، حمایت کردن، حراست نمودن، نگاهداری کردن، نگاهبانی کردن .
(از اقرب الموارد) .

ص۳۵۰ ، سطر ۱۸ : قراکول [قَ ر کوُ لْ] (اسم خاص).ناحیتی‌است بجنوب‌شرقی بخارا، برسر راه‌آهن‌بخارا ومرو، بشمال‌رودخانهٔ جیحون . ــ بین این‌ناحیه ورودخانهٔ جیحون ایستگاه « خواجهٔ دولت » واقع است .
(ازنقشهٔ‌جغرافی بغایری) .

---

۱ ــ این نقطه « چهارجو » نیز ضبط شده است .

→

که از خراسان‌بترکستان‌می‌رود شهرهایی‌درسابق‌وجودداشته که‌غالباً رودخانه‌از میان آن می‌گذشته که از آنجمله شهر کلیف است. این شهر درساحل شمالی رود ودرمقابل ربض خود، که در جانب خراسان رود جیحون است،قرار داشته (هنوز هم وجود دارد) وبقول مقدسی آب رود از میان‌آن می‌گذشته‌است مانند «بغداد» و«واسط».ـمقدسی‌ازرباط‌جانب‌شمالی آن که برباط ذوالقرنین‌معروفست صحبت می کند ومی گوید بنابرمشهوراسکندرآنرا ساخت.حمدالله مستوفی‌طول‌دو بارو آنرا سه‌هزار گام می‌آورد . رجوع به«سرزمینهای خلافت‌شرقی»شود .

ص۳۵۱ ، سطر ۱٦ : چند نفر از بیگلر بیگیان . . . . روانه سمرقند فرموده :
محمدکاظم بیك درعالم آرای نادری‌می گوید : نادرشاه یك فوج بفرماندهی لطفعلی‌خان‌بسمرقند فرستاد . آنهاسنگ قبرودرآهنی‌مقبرهٔتیموررا کنده به مشهدآوردند. این سنگ ودرآهنی مدتی در مشهد بود. بعدنادر دوباره آنها را بسمرقند پس‌فرستاد .

ص۳۵۳، سطر ۱۰ : تصاول [تَ صا وُ لْ] (مصدرباب تفاعل) . بیکدیگربرجستن، حمله نمودن .

(از اقرب الموارد) .

ص۳۵۳، سطر ۱۲ : ایلبارس [ا یِ لْ با رِ سْ] (اسم خاص) . نام یکی از خانان خیوه است . این خانان ازحدود ۹۲۱ قمری تا ۱۲۸۹ قمری برخوارزم حکومت کرده‌اند .

توضیح آنکه پس از استیلای مغول‌خوارزم سهم جوجی گردید. بعهد امیر تیمور امرای قبچاق آنجا را بتصرف خوددرآورند وبعد ازهرج ومرج اواخر تیموریان ، اوزبکان بفرمان امیرمحمد شیبانی برخیوه مسلط شدند وسلسله خانان‌خیوه را بوجودآوردنداین سلسله غالباً با امرای‌بخارا در جنگ‌بودند وجزیکسالی که نادردرآنجا حکمران ایرانی گذارد دربقیهٔ مدت خیوه بدست آنها اداره می‌شد . اینك نام آنها :

۱ـ ایلبارس اول. ۲ـ سلطان‌حاجی .
۳ـ حسن‌قلی ٤ـ صوفیان.
٥ـ بوجوغه . ٦ـ اونك .
۷ـ کل. ۸ـ اکتای .
۹ـ دوست . ۱۰ـ حاجی محمد اول .
۱۱ـ عرب محمداول . ۱۲ـ اسفندیار .

١٣- ابوالغازی اول . ١٤- انوشه .
١٥- محمد ارنك . ١٦- اسماق آقاشاه نیاز .
١٧- عرب محمد ثانی . ١٨- حاجی محمد ثانی .
١٩- یادگار. ٢٠- ارنك .
٢١- شیرغازی (در زمان شاه سلطان‌حسین بمشهد تاخت «ازمجمع‌التواریخ»).
٢٢-ایلبارس‌ثانی (بدست‌نادر کشته‌شد). ٢٣- تجر (حاکم‌ازجانب نادرشاه) .
٢٤- ابومحمد . ٢٥- ابوالغازی ثانی .
٢٦- کیپ . ٢٧- ابوالغازی ثالث .
٢٨- ایلتزر. ٢٩- محمد رحیم .
٣٠- الهقلی. ٣١- رحیم قلی .
٣٢- محمد امین. ٣٣- عبدالله .
٣٤- قتلغ محمد . ٣٥- سید محمد .
٣٦- سید محمد رحیم.

درسال ١٢٨٩ هجری قمری‌قلمرواین سلسله ضمیمهٔ روسیه شد . (ازطبقات سلاطین اسلام تالیف لین پول ترجمهٔ عباس اقبال اشتیانی) .

ص٣٥٣ ، سطر ١٤ : تدمیر [تَ دْ می رْ] (مصدرباب‌تفعیل). هلاك کردن، بهلاکی افکندن . ازبین بردن؛ نابود کردن .

(از اقرب الموارد) .

ص٣٥٣، سطر ١٦ : خواجه قلعه‌سی [خا ِج قَ لْ عَ سی] (اسم‌خاص). نام نقطه‌ایست بین بخارا و رود جیحون ، بدوازده فرسخی این رودودرجنوب بخارا.

ص٣٥٥ ، سطر ٣: دوه بوینی [دَ وَ بو یُ نی] (اسم‌خاص). این‌نام را«داوابوینی» و«دوه‌بویون»[1] ضبط کرده‌اند که‌بمعنی« گردن‌شتر» است.و آن‌نام‌تنگی[1]

١ - « تویاموبون » نام دیگر این تنگ می‌باشد که‌در مرز خوارزم‌واقع است .

است براه طاهریه . ــ پهنای رود جیحون درین تنگ بقدری باریك میشود که بیك سوم پهنای اصلی خود می‌رسد. اصطخری نام‌آن را «بوقشه» یا «ابوقشه» وحمدالله مستوفی «دهان شیر» ذکر می کند .

(از سرزمینهای خلافت‌شرقی) .

ص۳۵۵، سطر ۱۰ : هزاراسب [هِ زَ اْ رَ اَ سْ بْ] (اسم‌خاص) . نام یکی‌ازشهرهای معروف خوارزم است وعربان آن را «هزارسف» ذکرمی کنند .

در مرآت البلدان جلد دوم محل این شهر درنقطه مرتفعی‌آمده است ولسترنج می گوید :

هزار اسب باخیوه در یك عرض جغرافیایی قراردارد ، ولی خیوه بساحل چپ رودجیحون نزدیك‌تراست . (۱)

ص۳۵٦، سطر۵ : قلعهٔ خانقاه [قَ لْ عِ یِ خاْ نْ ـ یا ـ نِ قاْ هْ](اسم‌خاص). مرآت البلدان جلد دوم این قلعه را « خانگاه » ضبط کردهوآن را یکی ازقلاع خمسهٔ خوارزم آورده است که برسر راه بین هزار اسب وخیوه قراردارد .

ص۳۵۷، سطر ۲۱ : ایناق [عیِ ناْ قْ] (اسم) . مصاحب‌ومقرب‌درگاه وایناقی‌منصبی است که باین قبیل مردم داده میشد .

(از تعلیقات «سمط العلی للحضرة العلیا»).

ص۳۵۸، سطر۵ : قزاق [قَ زْ زاْ قْ] (اسم خاص) : نام طایفهٔ صحراگردیست که از

---

۱ ــ در کتب تاریخ ادبیات آمده است : چون سلطان سنجر بقصد سرکوبی آتسز بکنار هزار اسب رسید . انوری ابیوردی این رباعی راساخت وبتیری بستو بلشکر اتسزانداخت :

ایشاه همه ملك جهان حسب تراست   وز دولت و اقبال شهی کسب تراست
امروز بیك حمله هزار اسب بگیر   فردا خوارزم وصد هزار اسب تراست

اتسز برشیدالدین‌وطواط که در اردویش‌بود دستورداد که‌اونیز بایك‌رباعی جواب او را بدهد او این رباعی را ساخت :

ایشاه بجامت می صافست نه درد   اعدای تراز غصه خون باید خورد
گر دشمنت ای شاه شود رستم گرد   یك خر ز هــزار اسب نتواند بــرد

وقتی سنجر این رباعی راشنید قسم خورد که‌پس‌از دست رسی به وطواط اورا هفت پاره کند بعد چون به وطواط دست یافت بخواهش بدیع منشی ازگناه او درگذشت .

«اورال» و«خزر» تاسلسلهٔ جبال«التاوا» را بزیرپادارندوخوددراقزاق مینامند زیرااین‌کلمه درترکی بمعنی «هرزه گرد»وبیخانه‌ومنزل‌است .(۱)

(از «شرح‌آسیای‌مرکزی» نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی‌بشمارهٔ ۱۱۳۹)۰

ص۳۵۸، سطر ۵ : آرال(۲) [عاٰرٰاٰلْ] (اسم خاص) . نام دریاچه‌بزرگی است‌بآسیای مرکزی در ۴۳ درجهٔ طول شمالی . این دریاچه تقریباً ۳۲۰ کیلومتر طول دارد باعرضی کمتر از نصف این‌طول، تنگه‌ای بعرض ۲۵۰ کیلومترآنرا از بحر خزر جدا می کند . مقدار تبخیر آب آن بسیار و اگر دو رود سیحون و جیحون وارد آن نشود هرسال مقداری از وسعت آن کاسته می‌شود . آب آن شور وعمق آن کم و دارای‌ماهی «فك»و«گاو ماهی»و«اُرّه‌ماهی»است. (از ناظم الاطباء) .

ص۳۵۹، سطر۱۴ : چشمهٔ خلجان [؟](اسم‌خاص) . این نام غلط واصل آن «چشمهٔ خلیجان»است‌وبه«چشمهٔ‌حسینخان» درین‌تعلیقات رجوع شود .

---

۱ ـ در حوالی دریاچه « ایسیك قول » و آن طرف « تیان شان » و بنزدیکی کاشغربرروی کوههای مسطح پامیرطایفه‌ای بنام‌قرقیز زندگی می کنند که‌کاملاباقزاقهای‌فوق فرق‌دارند . روسها طایفهٔ دوم را « قرقیز قزاق » وطایفهٔ اول را « قرقیز قیاق » می‌نامیدند.بعدها « کلمهٔ « قزاق » و « قیاق » را حذف کردند ولفظ « قرقیز » را برهردو اطلاق نمودند . قرقیز قزاقها بچهار اردوتقسیم می‌شدند. اول: اردوی‌بزرگ ؛ دوم: اردوی متوسط ؛ سوم: اردوی کوچك ؛ چهارم: اردوی داخلی ؛ اردوی داخلی یورتشان خاك حاجی ترخان بود .

۲ ـ ممکن است کلمهٔ « آرال » در متن « اورال » باشد و اورال نام کوه ورود وبلوکی است با مشخصات زیر :

الف ـ کوه اورال : نام سلسلهٔ کوهی است درشرق روسیهٔ‌آسیا که اروپا وآسیا را ازهم جدا می کند . ارتفاع آن ۲۱۵۰ متر ودارای معدن طلا وپلاتین است .

ب : نام رودیست که پس از طی ۱۷۰۰ کیلومتر در روسیه بدریای « اسکون » می‌ریزد .

ج : نام‌بلوکی‌است واقع درصحرای اورینبورك که یورت‌طایفه‌ای‌ازقزاقهابدانجاست (ازشرح آسیای‌مرکزی‌نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۱۱۳۹) .ـ یورت ازبکها ازکوه « اورال » شروع می‌شود وتا نواحی اطراف دریاچهٔ « آرال » و « خوارزم »گسترش دارد . (از صفحهٔ ۱۵۷ زندگانی شاه عباس اول جلد اول نگارش فلسفی .)

ص۳۵۹، سطر ۱۵ : خیوه‌آباد [خیِ وِ عا باد] (اسم خاص) . این شهر بشمال ایران، کنار مرزایران وشوروی، درناحیه‌اتك قراردارد . ــ چون‌ازایستگاه مرو بجنوب غربی‌حرکت کنیم پس از رسیدن بایستگاه «دوشاخ» خط‌آهن با قوسی‌روبشمال‌غربی می‌رود ، بعد از ایستگاه دو شاخ و گذشت ازیك ایستگاه دیگر به ابیورد میرسیم . درجنوب ابیورد قهقهه وبجنوب قهقهه خیوه‌آباد قرار دارد .

(از نقشهٔ جغرافیای بغایری) .

ص ۳۶۱ ، سطر ۲ : پرگنات [پَ رْ كَ ناتْ] (جمع پرکنه) [1] . برهان قاطع آن را « پرگنات » با کاف فارسی آورده و زمینی معنی کرده است که از آن مال وخراج می‌گیرند .

ص۳۶۱، سطر ۱۳ : ابود [اُبُودْ] (مصدر ثلاثی) . همیشه بودن ، جاودانه بودن .

(از اقرب الموارد) .

ص۳۶۲،سطر ۴ : قاتاغان [قاتاغانْ] (اسم‌خاص) . نام‌طایفه‌ای ازاوزبکان‌است که درختلان سکنی‌داشته‌اند .ــ درتاریخ بدخشان (چاپ عکسی روسیه) این‌نام بصورت «قطغانیه» آمده است .

ص۳۶۲، سطر ۵ : کولاب [كوُلابْ] (اسم‌خاص) . درتاریخ بدخشان (چاپ عکسی روسیه) این شهرهمان «ختلان» قدیم آمده وختلان [خَ تْ لانْ]بنابرقول یاقوت بمختصات زیر است :

ختلان نام تعدادی ازشهر های مجاور بهم است که درماوراء النهر نزدیك سمرقندقراردارند.یکی ازقراء آنجابنام‌قراسواست(قول سمعانی). ــ

۱ــ درحاشیهٔ «برهان قاطع »این‌کلمه ازریشهٔ « Parikhana » آمده وبمعنی‌حوزه‌ایست که دورادورش محدود بخندقی است ، وآن مرکب ازپیشوند « Pari » (پیرامون) + Kan=Khan (کندن) است .

منسوب باین ناحیه‌ختلی [خَ تْ لی]آمده‌است.

برای‌اطلاع‌بیشتر به«شرح‌آسیای‌مرکزی»نسخهٔ‌خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۱۱۳۹ رجوع شود.

ص۳۶۳،سطر ۵ : علی‌آباد [ع لی، عا با دْ] (اسم‌خاص). دهی‌است ازدهستان کهنه فرودبخش‌حومهٔ شهرستان قوچان . ـ این‌ده بهفت کیلومتری جنوب‌خاوری قوچان ودو کیلومتری شمال خاوری شوسهٔ قدیمی‌مشهد بقوچان قراردارد . محل آن در جلگه و آب و هوای‌آن معتدل است.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم) .

ص۳۶۳،سطر ۱۳ : مربع نشین[مُ رَ بْ بَ عْ نِ شی، نْ](اسم‌فاعل‌مرکب‌مرخم). آنکه چهار زانو نشیند (۱) یعنی ران چپ را اززیر ران راست برآورد و پای راست را برران چپ نهد . درنزد سلاطین برای احترام چنین نشینندو اینگونه نشستن را بهندی پالتی می گویند .

(از آنند راج) .

ص۳۶۳،سطر ۱۶ : بندق [بُ نْ دُ قْ] (اسم) . گلولهٔ گلین ، گلولهٔ‌توپ وتفنگ.
(از ناظم الاطباء) .

ص۳۶۴، سطر ۲۱ : قانق [قا نِ قْ] (اسم خاص) . به « قاینق » دریـن تعلیقات رجوع شود .

ص۳۶۴، سطر ۲۲ : آقزی پر [؟] (اسم خاص).این نام درجهانگشا چنین ودرتاریخ داغستان «آغزی‌بر» آمده است. ظاهراً صحیح آن «آقْ زبیر» استوآن‌نام ناحیتی است بشمال « جادوخ » و آنطرف رودخانه قانق . ـ طایفهٔ مقیم در آنجا نیز باین نام موسوم است .

ص ۳۶۴،سطر۲۲:جاوخ [؟](اسم‌خاص).این‌نام‌دربعض‌نسخ‌جهانگشاچنین‌و،ربه‌ص دیگر«چاق»ودرتاریخ

۱ ـ این‌کلمه نعت است وگاهی بجای منعوت می‌آید .

داغستان « کاوخ » آمده است . بنظر صحیح آن « جادوخ » است که نام طایفه‌ایست مقیم ببالای رودخانهٔ قانق (آلزان). ـ یورت این طایفه رانیزچنین می‌نامند .

ص۳۶۶، سطر ۷ : قصور [؟] (اسم خاص) . تاریخ داغستان آن را « کسرخی » و کنار رود سمور ، بشمال داغستان ، آورده است .

به « تاریخ‌داغستان » نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۲۳۶۸ رجوع شود .

ص۳۶۶، سطر ۲۰ : پل سفید [پُ لِ سِ فی دْ] (اسم خاص) . قصبه‌ایست از ناحیه راستوپی بخش سوادکوه شهرستان شاهی . این ناحیه کوهستانی و مستور از جنگل است .

(ازفرهنگ جغرافیایی ایران جلد سوم) .

ص۳۶۶، سطر ۲۰ : زیرآب [زی رْ عا بْ] (اسم خاص) . نام ناحیتی است بین تهران وشاهی ، واقع در ۳۹ کیلومتری شاهی و ۸ کیلومتری پل سفید .

(ازفرهنگ جغرافیایی ایران جلد سوم) .

ص۳۶۶، سطر ۲۰ : سوادکوه [سَ وا دْ کوُ هْ] (اسم خاص) . نام یکی‌ازبخشهای شهرستان شاهی است با حدود زیر :

شمال : بخش مرکزی شاهی؛ جنوب : بخش فیروزکوه دماوند؛ خاور: بخش دودانگه شهرستان ساری ؛ باختر : بخش بندپی؛ ـ این ناحیه کوهستانی و مستور از جنگل است . (از فرهنگ جغرافیایی‌ایران جلد سوم) .

ص۳۶۶، سطر ۲۰ : بهجان[(۱)] [بِ هْ جا نْ] (اسم خاص) . دهی است ازدهستان بهرستاق بخش لاریجان شهرستان‌آمل، واقع در۲۲ کیلومتری شمال‌خاوری رینه ، کنار رود هراز . ـ این ده در منطقهٔ کوهستانی قرار دارد و آبش ازچشمه‌سار وراهش مالرو است .

---

۱ ـ این نام در بعضی از نسخ جهانگشا « بهیجان » و در فرهنگ جغرافیایی « بایجان » Bayjan ودر کتاب «اسامی قراءِ وقصبات اداره‌آمار» ذیل‌شهرستان‌آمل «بائیجان» ضبط شده است .

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد سوم «ذیل بایجان») .

ص۳۶۶، سطر ۲۰ : قلعهٔ اولاد [قَ لْ عِ یِ ا وْلادْ] (اسم خاص) . رابینو این قلعه را فعلاً بصورت خرابه‌ای بطرف چپ جاده ونزدیك گدوك ذکر می کند . اعتمادالسلطنة نیز آن راخرابه‌ای در آن حدودمی آورد. ازقرارمعلوم بزمان اسکندر بیك ترکمان این قلعه آبادان بوده‌است وعالم آرای عباسی آنرااز قلاع مشهور مازندران واز مستحکمترین آنها معرفی‌می کند ومی گویداز جمله قلاعی است که بدست فرهادخان گشوده شد .

بصفحات ۵٤۲ و ۵٤۳ «عالم آرای عباسی» وصفحهٔ ٤۳ «سفرنامهٔ مازندران واسترا باد» رابینوبخش انگلیسی و کتاب «التدوین فی‌احوال جبال شروین» اعتماد السلطنه رجوع شود .

ص۳٦۷، سطر ۲۰: بردع [بَ رْ دَ عْ] (اسم خاص) . نام شهریست بقفقاز که سابقاً آن را « بردم » می گفته‌اند. در « مراصد الاطلاع » «برذعه » آمده‌و صاحب مرآت‌البلدان نام کنونی آن را «قراباغ» آورده است بمشخصات زیر:

این نقطه‌درشمال‌ایران‌قراردارد، ورود کر حدشمالی آن‌ورودارس‌حد جنوبی آن‌است.مرکز آن «شوشی»است. ـ این شهر از سایر بلادقفقاز، که «ایروان» و«گنجه و«نخجوان»باشد، نظیفتراست‌واهالی آن‌بیشترارمنی‌اند .

به«مرآت‌البلدان‌جلد اول» و«عالم آرای‌عباسی»و«تعلیقه برتذکرة الملوك» و«تاریخ نوشاهزادهٔ جهانگیرمیرزا» رجوع شود .

ص۳٦۹، سطر ۱۸ : چراغ [چِ رٰاغْ] (اسم خاص) . نام قلعه‌ایست که سدالغون (۱)

۱- این سد بکنار«باب اللان» قرار دارد.ـ «اللان » بنا برقول یاقوت نام بلادیست‌بارمنستان ونام قومی است بآن‌بلاد،میان « اللان » و کوه « قتح » (حاشیهٔ تاریخ داغستان‌نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۲۳٦۸ این کوه راقبق ذکرمی کند وبنابرقول یاقوت قبق نام کوهی‌است متصل بباب الابواب و حدود« اللان » وآخر ارمنیه) قلعه‌ایست بنام حصن باب‌اللان ورودی از آن می گذرد . مرآت البلدان « اللان » را بحدود دربند می‌آورد .

« بتاریخ داغستان » و « معجم البلدان » و « مرآت البلدان » رجوع‌شود.

از کنار آن‌می گذرد و بکوه اطح می‌پیوندد .

(از تاریخ داغستان نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۲۳٦۸) .

ص۳۷۰، سطر ٦: غله بجهت سیورسات غازیان .. نمایند: لکهارت می گوید چون‌تهیهٔ خواربار در آن نواحی مشکل‌می‌نمود ومشکلتر از آن‌حمل‌غله از نواحی‌دیگر بود-زیرا وجود کوههای‌صعب‌العبور وجنگلهای‌انبوه ودشمنان بی‌شمار،موانع متعددی‌برای‌حمل‌ونقل بودند - نادرتصمیم گرفت‌دربحرخزر نیروی بحری ایجاد کند برای این‌منظور بروسها توسل‌جست. - چون‌سفیر روس نادر را از سلطنت پرنسس‌الیزابت، دختر پطر [۱] ، باخبر کرد . نادر خوشحال شد و گفت سلطنت بحق از آن دخترپطر است وپس‌ازخلعت دادن بسفیر روس ازاوتقاضا کرد که ده کشتی روسی برای اوازدولت متبوعش‌قرض کند. سفیرروس این تقاضای نادر را بدولت متبوع خود رساند وضمناً بآنها گوشزد کرد که نادر پس‌از دسترسی بناوگان محال است آنها را پس دهد و بهتر آنست که دولت روس زیر این قرض نرود . - روسها برحسب توصیهٔ سفیر خود ازمعامله بانادر صرفنظر کردند . در تابستان سال ۱۱٥٤ هجری سروان «التن» بایك‌فروند کشتی، که‌درغازان‌برای حمل‌ونقل‌کالاهای بازرگانان روسی بین بنادر ایران و هشترخان ساخته شده بود وتعدادی‌از از ملوانان انگلیسی‌وروسی بفرماندهی سروان «ودروف»، به‌انزلی‌آمد. پس از تخلیه بار، این کشتی تحت اختیار دولت ایران قرار گرفت ودر دو مورد نیز برای حمل ونقل برنج به دربند از آن‌استفاده شد وبدین ترتیب‌انحصار حمل‌کالا ازدست بازرگانان روس‌بدرآمد.براثرآن مأمورین روسیه دررشت

۱ - در نامه‌ای که نایب السلطنه روس آنالئوپلدونا (۱٤ اکتبر ۱۷٤۱) به‌کنت دولی‌نار نوشته این عبارت دیده می‌شود : سفیرایران [محمد حسین] با تمام فیلهای او، همانطور که سفیر ترك پذیرفته‌شد، باریافت،واز قرارمعلوم یکی از مقاصد سفیرایران این‌است که پرنسس‌الیزابت‌را، که در آتیه ملکه روس می‌شود ، برای پسر نادرشاه خواستگاری کند ودر صورت مضایقه‌نادر با ما بجنگ خواهد پرداخت » . (از پاورقی تاریخچهٔ نادر مینورسکی صفحهٔ ۸۷).

ودربند نسبت به «التن» (۱) و«ودروف» رفتار بسیار سختی پیش گرفتند.

ص۳۷۰، سطر ۱۲ : دشت کافری [د شْ تِ کا فِ ری] (اسم خاص) . در تاریخ داغستان این نام«صحرای کافری»آمده و آن صحرائی است به حوالی دربند.

ص۳۷۲، سطر ۳ : چون میانه دور و نزدیك حرفی گفته‌ایم بطلب حرف خود عازم روم : اجماع تاریخ نویسان براین است که نادر پس‌ازآمد ورفتهای متوالی سفراء باین نتیجه رسید که خود بعثمانی رود و آن دولت را چون دول هند وتوران بزیر مهمیز انقیاددرآورد. ـ بعیدهم نبود که دراین‌کارموفق شود زیرا دربار ترکها درآن‌روزگار دست کمی درفسادازدربار دهلی نداشت وطرف‌هم مردجنگ دیده وسلحشوری‌چون‌نادربود. ـمؤیّداین‌نظرنامه‌ایست که‌نادربسلطان‌محمودخان عثمانی‌نوشته ودرآن‌متذکرشده است که درسابق ـیعنی زمان تیمورـ حاکم ایران بروم وهند وتوران حکم می‌راند، امروز که‌کارهندوترك‌صافی‌شده‌فقطرعایت دوستی‌وبرادری‌است که‌مرا ازقصدحمله بروم‌بازمی‌دارد. غیرازین‌نامه‌تقلیدی‌که نادرهمواره‌از کارهای‌تیمور می کرد شاهددیگریست‌برین قصد وازآنجا که‌تیمور بر «هند» و «روم» و «توران» و «ایران» دست یافته بودنادر که تقلید از اومی‌کرد دلیلی نمیدید پس‌ازفتح هندوستان‌و ترکستان روم راازیادرنیاورد. ـبدبختانه‌وقتی‌این‌نیت در اوپیدا شد که واقعهٔ تیراندازی نیکقدم و کور کـردن رضاقلی میرزا و قیامهای داخلی و خستگی از لشکرکشیهای بی شمار کار او را ساخته و بجنونی خطرناك درانداخته بود.

ص۳۷۲، سطر ۱۷ : سب [سَ بْ بْ] (مصدر) . دشنام دادن، نفرین کردند، لعنت کردن. (از ناظم الاطباء).

---

۱ ـ ملکم می گوید : « وی یکنفر انگلیسی‌فعال وغماز بود.»ـبرای سر گذشت اوبکتابهای « هانوی » و « سولویف » رجوع شود . (ازپاورقی صفحهٔ ۸۶ تاریخچهٔ نادرشاه مینورسکی).

ص۳۷۲، سطر ۲۱ : قاطن [قا ِط نْ] (اسم فاعل). خادم، خدمتگار، اقامت کننده و متوطن در مکانی. (از ناظم الاطباء).

ص۳۷۳، سطر ۳ : قدح زناد [قَ دْ حِ زِ نا د] (ترکیب اضافی). چخماق زدن بر آتش زنه ها (۱). (از ناظم الاطباء).

ص۳۷۳، سطر ۴ : مبغضت [مَ بْ غَ ضَ تْ] (مصدر میمی از ثلاثی مجرد بغض). دشمن داشتن، خصومت داشتن، کینه ورزیدن.

(از اقرب الموارد).

ص۳۷۳، سطر ۸ : بایشان تکلیف فرمودیم ... که ایشان نیز از سب و رفض نکول:
مینورسکی می گوید در نسخ فارسی تاریخ جهانگشای نادری اینمطلب خیلی خلاصه آمده سرویلیام جونز در ترجمهٔ خود جلد ۲ صفحات ۱۲۹ ـ ۱۳۲ این مطلب را بطور مفصل ذکر کرده است.

به «پاورقی صفحهٔ ۹۰ تاریخچهٔ نادرشاه مینورسکی» رجوع شود.

ص ۳۷۳، سطر ۱۳: تبری [تَ بَ رْ رِ ي] (مصدر باب تفعل). بیزاری کردن، ذمه خود را بری کردن.

(از اقرب الموارد).

ص۳۷۳، سطر ۱۴ : تولی [تَ وَ لْ لا] (اسم). دوستی، محبت. ـ یقال: «انه لین التولی» (از ناظم الاطباء)، قرب. (اقرب الموارد).

ص۳۷۴، سطر ۷ : معری [مُ عَ رْ را] (اسم مفعول باب تفعل). برهنه شده، عریان شده.

(از اقرب الموارد).

ص۳۷۴، سطر ۸ : ایتلاف [عی ِت لا فْ] (مصدر باب افتعال). مودت، الفت، موانست رفاقت، پیوستگی.

(از اقرب الموارد).

---

۱ ـ زناد جمع زند است وزند چوب یا آهن آتش زنه می‌باشد. چوب بالایین را زند و چوب زیرین را، که پازند است، زندة می گویند.

ص۳۷۴، سطر ۸ : تطرق [تَ طَ رْ رُ قْ] (مصدر باب تفعل). منشعب شدن، جدا شدن.
(از اقرب الموارد) .

ص۳۷۴، سطر ۱۶ : ولا [وِلاْ] (مصدر ثلاثی مجرد) . دوستی ، محبت .
(از آنند راج) .

ص۳۷۵، سطر ۱۵ :علامی[عَ لْ لاْ میْ](صفت نسبی) . (۱) نیك دانا ، بسیار عالم .

ص۳۷۵، سطر ۱۵ : فهامی [فَ هْ هاْ میْ] (صفت نسبی) . بسیارفهیم، بسیاردانا .

ص۳۷۶، سطر ۱۲ : مقرنس [مُ قَ رْ نَ سْ] (اسم‌مفعول). عمارتی که آن رابصورت قرناس ساخته‌اند ، قرناس [قُ رْ ناْ سْ] بینی کوه‌است. بدین ترتیب مراد از مقرنس عمارت بلند و بنای عالی و مدوّر است .
(از آنند راج) .

ص۳۸۰، سطر ۱۵ : قومان [قوُ ماْ نْ] (اسم خاص) . نام یکی از اقوام کوچك ترك است که در قرن یازدهم میلادی بجنوب روسیه (۲) یورت گزیدند وبزمان مغولان بمجارستان هجرت کردند ومجاران‌در کشور خود بآنها جا ومسکن دادندوبتدریج‌خوی مجاری‌پذیرفتند وسلسلهٔ ممالیك(پادشاهان‌مصری)ازین قبیله‌اند . (ازقاموس الاعلام ترکی) .

ص۳۸۰، سطر ۱۵ : نقای (۳) [نُ قاْ یْ] (اسم خاص) . نام طایفه‌ای از تاتار های شرقی‌است که دریورتی‌بین‌بحرخزروبحرسیاه‌سکونت‌دارند. درزمان‌حکومت مغولان‌وبعدازچنگیزخان این طایفه‌تحت‌استیلاء مغولها درآمدند ومسلمان شدند. بعدها محل ویورتشان ازجنوب ومغرب وشمال توسعه یافت وشمالاً تا رود ولگا رسید . عثمانیها و پس از آنها روسها بر ایــن طایفه حکومت

---

۱ ـ این کلمه مرکب از «علام» عربی و « یای » تفخیم است که درصفات نسبی‌بکارمی‌آید.

۲ ـ یورت آن دسته‌ای‌ازآنان که بمجارستان نرفتند درقرب یورت طوایف چرکس است. منیورسکی‌می‌گوید ترکها این‌طایفه را «قومیق» می‌نامند (پاورقی صفحهٔ ۹۲ تاریخچهٔ‌نادرشاه) .

۳ ـ در قاموس الاعلام این نام «نوغای» ضبط شده ودر تاریخ داغستان نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۲۳۶۸ آن‌نیز «نوغای» آمده است .

کردند.ـ گروهی‌از آنهابشبه‌جزیرهٔ کریمه مهاجرت نمودندودر آنجاسکنی گزیدند.ـ مردم نقای ترك زبان و بسیار غیورند.

(از قاموس‌الاعلام‌ترکی) وبه «تاریخ‌داغستان» نسخهٔ خطی کتابخانهٔملی بشمارهٔ۵۱۸ رجوع شود.

ص۳۸۱،سطر ۹ : سحاب [سَ حاْبْ] (اسم). ابر بهار.

(از اقرب الموارد).

ص۳۸۱، سطر ۲۰ : اکلیل [اِ كْ لی ل ْ] (اسم). تاج، چیزی مانند سربند که مزیّن بجواهر کنند. (۱)

(از آنند راج).

ص۳۸۱،سطر ۲۱ : فرقدان(۲)[فُ رْ قَ داْنْ] (اسم‌خاص). نام‌دوستاره‌ایست‌نزدیك قطب شمال که گرداگرد قطب می گردند.

(از آنند راج).

ص۳۸۳، سطر ۳ : مریوان [مَ ر ی وْانْ] (اسم‌خاص). ناحیتی‌است‌واقع‌در کردستان بحدود زیر :

شمال وباختر : کشور عراق ؛

جنوب بخش زر آب (اورامان) ؛

مشرق : بخش مرکزی سنندج ؛

شمال خاوری : دهستان خورخوره‌از بخش‌بانه شهرستان‌سقز؛

این‌ناحیه دارای کوه های‌مرتفع ودریاچه و رودخانهٔزیاداست.ـ آب هوای‌آن‌نسبت بنقاط‌مختلف آن متغیراست.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۵).

۱ـ نام منزل هفدهم قمروآن‌سه ستاره بشکل‌مثلث وبصورت تاج‌برپیشانی‌عقرب‌است.ـ گوشت گرداگرد ناخن ـ ابر که شبیه پرده نمایان گردد. (ازآنندراج).

۲ ـ گاهی آنرا بشکل «فرقدین» [مثنی‌در حالت نصبی‌وجری] بکارمی‌برند.

ص۳۸۴، سطر ۱۳ : قلعهٔ جوالان [قَ لْ عَ یِ جَ وْ الاْ نْ] (اسم‌خاص). نام قلعتی است بقرب اراضی شهر زور عراق. اراضی شهر زور بین کوه کویزه (۱) و این قلعه قرار دارد. چون سلیمان پاشا بسال ۱۲۰۷ هجری سلیمانیه را ساخت، اهالی قلعه جوالان را بسلیمانیه برد. (۲)

(از رحلهٔ منشی بغدادی صفحهٔ ۶۰ متن عربی).

ص۳۸۵، سطر ۶ : اربیل [اَ رْ بی لْ] (اسم خاص). نام قصبه‌ایست بهشتاد کیلومتری جنوب شرقی موصل و ۷۵ کیلومتری شمال غربی کرکوك بعرض ۳۶ درجه و ۱۲ دقیقهٔ شمالی و طول ۴۱ درجه و ۴۱ دقیقه و ۲۰ ثانیهٔ شرقی. این قصبه بوسیله امیرمظفر الدین کوکبری بزمان خلفای عباسی ساخته‌شد.- شهر قدیم آن آربیل است که‌درسه‌ساعتی غرب آن قرار دارد و فعلاخرابه‌های آن رااز زیر تپه حوالی آنجا بیرون می‌آورند.

(از قاموس الاعلام ترکی).

ص۳۸۶، سطر ۶ : لهب [لَ هَ بْ] (اسم). زبانهٔ آتش، شعلهٔ آتش.- گرد وغباربالابر آمده. (از منتهی الارب).

ص۳۸۷، سطر ۱۱ : خانقین (۳) [خا نِ قی نْ] (اسم خاص). چون‌ازراه‌بغدادبطرف کرمانشاهان حرکت کنیم، پس‌ازعبور از «بعقوبا» و «شهروان» (شهربان) و «قزل‌رباط» به «خانقین» می‌رسیم. فاصله‌بین «قزل‌رباط» و «خانقین» پنج فرسخ وشهرخانقین‌بردوجانب نهرالوند (٤)، که ازجبال لرستان‌سرچشمه می‌گیرد، بنا شده است. این محل کردنشین واهالی آن از زراعت پنبه و تنباکو و

۱ - نام کوهی است نزدیك سلیمانیه.

۲ - محشی کتاب رحله رأی‌منشی را درساختن‌سلیمانیه صحیح نمی‌داند ومی‌گوید بناکننده سلیمانیه کس‌دیگر وتاریخ آنرانیزسال دیگراست - برای تحقیق بیشتربه روضة الصفا رجوع کنید.

۳ - نام دیگر آن «خان دجیل»

٤ - نهر الوند از طاق‌کران می‌آید وبشط دیاله می‌ریزد.

گندم وجو گذران می کنند . در خانقین پل بزرگ ومحکمی است کـه شاهزاده محمد علی میرزا در ایام ولایت خود بکرمانشاهان ساخت و چون آن پلی بعراق نیست . در خانقین باین روز گار (روزگار منشی بغدادی) کاروانسرای بزرگی است که حاجی علی‌خان کردزنگنه ، حاکم سابق کرمانشاهان، آن را ساخته‌است . ـ خانقین فعلا دارای شش قریه است .
(از رحلهٔ منشی بغدادی صفحهٔ ٤٠ متن‌عربی) .

ص۲۸۷، سطر ۱۲ : شهروان [۱] [شَ هْ رْ وَ'انْ] (اسم خـاص) . چون از بغداد بطرف کرمانشاهان بحرکت آییم پس ازهشت فرسخ به بعقوبا می‌رسیم و اگر راه بین بغدادو کرمانشاه‌بازادامه داده شود پس‌ازهفت فرسخ بشهروان خواهیم رسید . بین راه غیر از دو پل کوچك رباط وخانی دیده نمی‌شود .
شهروان محلی است نسبةً آبادان که ازشط دیاله مشروب ودارای سه دهکده است که اهمیت کشاورزی دارند. بیکفرسخی شهروان آثارشهر بزرگی است که محیطش دو میل ولی نامش را نشناخته‌اند . شاید یکی از شهرهای هفتگانه سلاطین قدیم ساسانی باشد .
(از رحلهٔ منشی بغدادی صفحات ۳۷و۳۸ متن‌عربی) .

ص۲۸۸، سطر ۲ : منافرت [مُ نا'فَ رَ تْ](مصدرباب مفاعله).داوری کردن‌باکسی درحسب ونسب، مفاخرت کردن ونازیدن براو . (از ناظم الاطباء) .

ص۲۸۸، سطر ۹ : نمیقه [نَ می قَ](صفت مشبهه، اسم) [۲]. مکتوب، رساله .
(از ناظم الاطباء) .

۲۸۹، سطر ۳ : معارج [مَ عا'رِجْ] (جمع، صیغه‌منتهی‌الجموع). نردبان‌ها،مصعدها .
(از ناظم الاطباء) .

---

۱ ـ در«رحله‌منشی‌بغدادی»این نام « شهربان » ضبط ودرپاورقی آن کتاب اصل « شهربان » « شهربانو »تشخیص داده شده است ، وآن نام زن یا لقب یکی از زنان پادشاهان ساسانی است .
۲ ـ در اصل صفت مشبهه بوده ولی در معنای اسمی‌استعمال شده است .

ص۳۸۹، سطر ۴ : تزییف [تَ زْ یی فْ] (مصدر باب تفعیل). ناسره و ناروا کردن درهم را گویند .

(از ناظم الاطباء) .

ص۳۸۹، سطر ۶ : صریر [صَ ر یِ رْ] (اسم) . آوازتختهٔ در-آوازقلم - هرآوازی عموماً . (از منتهی الارب) .

ص۳۸۹، سطر ۷ : فظایع [فَ ظاْ یِ عْ] (جمع). کار های سخت وزشت واز حد گذشته در درشتی .

(از ناظم الاطباء) .

ص۳۸۹، سطر ۱۰ : خیر الوری [خَ یْ رُ لْ وَ راْ] (ترکیب اضافی) . بهترین بندگان، برگزیده ترین بندگان .

ص۳۹۰، سطر ۱۵ : ناسك [ناْ س كْ] (اسم فاعل). عابد. ج : نساك[نُ سْ ساْ كْ].

ص۳۹۱، سطر ۲ : اذعان [اِ ذْ عاْ نْ] (مصدرباب افعال).اقرار کردن،اعتراف نمودن، اطاعت کردن، فرمانبرداری کردن ، قبول کردن .

(از ناظم الاطباء) .

ص۳۹۲، سطر ۱۰ : دعائم [دَ عاْ ءِ مْ] (جمع دعامه) . اساس وبنیاد-قواعدواصول ستونهای خانه، جرزهای خانه-دست وپای حیوانات چارپا .

(از ناظم الاطباء) .

ص۳۹۲، سطر ۱۳ : معین [مَ عیِ نْ] (اسم‌مفعول). چشم کرده،چشم زده. منه: **ماء معین** : آب روان‌وروشن‌وپاك . (از ناظم الاطباء) .

ص۳۹۲، سطر ۱۳ : صفوت [صَ فْ وَ هْ][1] (اسم).خالص‌ازهرچیز،برگزیدهٔ‌ازآن. (از ناظم الاطباء) .

ص۳۹۲، سطر ۱۴ یعسوب [یَ عْ سوُ بْ] (اسم). پادشاه زنبوران‌عسل،زنبورنر-رئیس، بزرگ-نوعی از کبك . (از ناظم الاطباء) .

---

۱ - این کلمه بکسر و ضم «صاد» نیز آمده است .

ص۲۹۳، سطر ۴ : مواخات [مُ عا - یا - وا خا تْ] (مصدر باب مفاعله) . برادری گرفتن، دوستی گرفتن، دوست شدن .

(از اقرب الموارد) .

ص۲۹۳، سطر ۱۹ : قدوة [قُ - یا - قَ - یا - قِ دْ وَ] (اسم) . پیشوا- اصلی که از آن فرعها منشعب می گردد .

(از ناظم الاطباء) .

ص۲۹۴، سطر ۱ : فواد [فُ عا دْ] (اسم) . دل، آنچه بگلوی سرخ آویخته باشد از جگر وشش ودل. ج : افئده .

(از ناظم الاطباء) .

ص۲۹۴، سطر ۵ : ذریه [ذُ - یا - ذَ - یا - ذِ رْ ری یَ](اسم). نسل، ولد، بچه ، خلف ، تخمه . ج : «ذرای» و«ذریات» .

(از منتهی الارب) .

ص۲۹۴،سطر ۲۴ : تذهیب [تَ ذْ هی بْ] (مصدر باب تفعیل) . زراندود کردن چیزی را گویند .

(از منتهی الارب) .

ص۲۹۵، سطر ۶ : آسیه [عاسی یَ] (اسم خاص) . نام زن فرعون است که موسی را پرورش داد وتربیت کرد .

ص۲۹۵، سطر ۸ : شمامه [شَ ما مَ] (اسم) . بوی خوش که ازچیزی بوئیده شود - گلوله‌ای بشکل گوی مرکب ازمواد خوشبو که در دست گرفته می‌بویند؛ قرصهای خوشبو . (از ناظم الاطباء) .

ص۲۹۵، سطر ۱۴ : مسیب [مُ سَ یْ یِ بْ] (اسم‌خاص). شهریست بعراق بر کنار راه آهن بغدادو کربلا که‌شطفرات ازمیان آن می گذرد .(۱)

ص۲۹۶ ، سطر ۱ : قرنه [قُ رْ نَ] (اسم‌خاص) . شهریست بعراق نزدیك بصره ودر

۱- درپاورقی صفحهٔ ۹۰ «رحلهٔمنشی بغدادی» این شهر ازتوابع حله‌آمده استو اسکندریه تابع آن می‌باشد .

ملتقای فـرات و دجله یعنی نقطه‌ای کـه از انضمام این دو رود شط العرب تشکیل می شود .

ص۳۹٦، سطر ۱۴ : سرسام [سَ رْ سا مْ] (اسم) . سر گشتگی و بیهوشی‌وبی‌خودی ، دیوانگی وشیدایی ؛ هذیان، آشفتگی ـ باصطلاح‌طب ورم دماغ .

(از ناظم الاطباء) .

ص۳۹٦،سطر ۲۲ : انعام [اَ نْ عا مْ] (جمع‌قلت). ستورهای چرنده بخصوص‌شتران وگوسفندان . ج ج : اناعیم . (از اقرب الموارد) .

ص۳۹۷، سطر ۲ : نوشته جات [نِ وِشْ تِ ـ یا ـ تَ جا تْ] (اسم‌جمع) . بین‌اهل دستور در کتابت وعلامت جمع این‌قسم جمعها ـ یعنی جمع کلمات فارسی (یا مستعمل‌بین‌فارسی زبانان) مختوم به «هاء» غیر ملفوظ ـ اختلاف است . گروهی‌علامت‌جمع‌را «جات» می‌دانند ومی گویندا‌ین‌علامت‌تنهادر کلمات مختوم به هاء غیر ملفوظ نمی‌آید بلکه در جمعهایی چون «شیرینی جات» و «ترشی‌جات» و«دواجات» نیزمی‌آید، لذابایدآنرابصورت« نوشته‌جات » و « حواله جات » نوشت و خلاف آن نادرست است . گروه دیگر معتقدنـد علامت جمع در اینگونه‌کلمات «الف وتاء» است و«جیم» در اصل‌تغییرشکل «هاء» غیرملفوظ‌است که ابتداء در لفظ «روزنامه» واقع‌شده وسپس اطراد و شمول پیدا کرده است . لذا کتابت صحیح آنها «نوشتجات» و « حوالجات» است . امـروز نظـر دوم بیشترمراعات‌میشود. منتهاچون در متن های‌خطی جهانگشا « نوشته جات » و «قلعه جات » آمده بود درمتن چاپی نیز از آن رسم‌الخط تبعیت شد .

ص۳۹۷ ، سطر ۱۳ : قیر [قی رْ] (اسم خاص) . مؤلف تاریخ داغستان آن را «قبر» ضبط کرده و از مضافات در بند (شیروان) آورده است و می گوید دارای قلعهٔ متینی است. در بعضی از نسخ جهانگشا نیز «قبر» آمده است.

(از تاریخ داغستان نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۵۱۸) .

ص۳۹۸، سطر ۱ : تسدید [تَ سْ دی دْ] (مصدر باب تفعیل). راست ودرست کردن چیزی را ـ توفیق صواب وسداد دادن کسی‌را ؛ توفیق‌صواب یافتن ـ میانه راه رفتن در قول و فعل .

(از منتهی الارب) .

ص۳۹۸،سطر ۱۲ : باغ شاه [با غِ شا هْ] (اسم خاص) . نام ناحیتی‌است بنزدیکی شماخی در شیروان .

(از لکهارت) .

ص۳۹۸، سطر ۲۳ : کلبعلی خان کوسه احمدلوی : مینورسکی او را پدر دو دختری ذکر می کند که یکی پس‌از مرگ دیگری‌بزوجیت نادر درآمدند. ازدختراول، که بسال۱۱۳۱هجری قمری‌وفات‌یافت، رضاقلی میرزابدنیاآمد ودختردوّم‌مادرنصرالله‌میرزا واماموقلی‌میرزا بود.

(از پاورقی صفحهٔ ۹۹ تاریخچهٔ‌نادرشاه مینورسکی) .

میرزا مهدیخان اورا خالوی شاهزادگان می‌آورد.

(صفحهٔ ٤۲۱ جهانگشای نادری) .

ص۳۹۹، سطر ٦ : بعد از ورود محمد حسین خان بعمان : در خصوص لشکرکشی بعمان می‌توانید بکتاب اوتر Otter (جلد دوم صفحات ۱٦٦ و۱۷٦) و کتاب لکهارت‌تحت عنوان عملیات درخلیج فارس، لشکرکشی دوم بعمان‌و کتاب فارسنامهٔ ناصری صفحات ۱۷٥ و۱۹۳ رجوع کنید .

ص۳۹۹، سطر ۱٦ : اورا خنثی واز یك چشم کورکرده : این عبارت بی شك غلط وصحیح آن باید «اورا خصی واز یك چشم کورکرده» باشد .

ص۳۹۹، سطر ۱۹ : تقی خان را مقید بپیشگاه حضور رسانیدند : تقی‌خان یکی از بیگلربیگیان ذی نفوذ دربار نادری است . زمانی که نادر در هندوستان بود ورضاقلی میرزا بنیابت سلطنت در ایران حکم میراند (سال ۱۱٥۲)ـ

هجری قمری) تقی خان بکلانتر کرمان دستور جمع آوری ۱۵۰۰ تومان مالیات داد. کلانتر مزبور ازجمع کردن این مال عاجز شد و شکایت نزد رضاقلی‌میرزا برد. شاهزاده دستورلغو امرتقی‌خان را صادر کرد ولی تقی‌خان بازبه کلانتر کرمان فشار آورد،تابجمع آوری پول پردازد. کلانتربیچاره‌ناچار شد پس‌ازتلاش بسیار بقیهٔ پول را از کمپانیهای انگلیس وهند قرض کند و قضیه را برای مرتبه دوم برضاقلی‌میرزا گزارش دهد. او نیزدوباره بتقی‌خان دستورداد که‌پولهای خارجیان راپس‌دهد ودیگرمزاحم کلانتر کرمان نشود.

علاوه برین مورد تقی‌خان اعمالی انجام داد که موجب خسارتی بکمپانی هند شرقی شد وبراثر آن نمایندهٔ کمپانی هندشرقی بنمایندهٔخود در بمبئی شکایت کرد ونمایندهٔ مقیم در بمبئی بخدمت‌نادر، که درهندوستان بود،رسیدومراتب را بعرض اورسانید. نادر ضمن‌مراسله‌ای بفرزندخوددستور تعقیب امر را داد ورضاقلی میرزا تقی‌خان را استیضاح کرد وباو فشارآوردتا رفع ظلم از کمپانی هند شرقی کند.

در سال ۱۱۵۲ قمری چون پسر تقی‌خان ازاصفهان بدربار رضاقلی میرزا رفت. شاهزاده‌آن‌چنان بدرفتاری بااو کرد که قابل توصیف نیست. مجموع این عوامل میانهٔ رضاقلی میرزا و تقی خان را برهم زد و تقی خان همواره پی فرصت می‌گشت تاانتقام کشد ــ دورنیست یکی ازآنان که بنزد نادرازرضاقلی‌میرزا بد گفتند تقی‌خان باشد.

(از لکهارت‌متن‌انگلیسی).

ص۴۰۰، سطر۲۴ : قلمرو علیشکر [قَ لَ مْ رُ یِ عَ لی ش ِ کَ رْ] (اسم‌خاص). این ناحیه‌همان‌همدان کنونی‌است. ـچون‌علیشکربیک(۱) همدان‌رامتصرف شد تا اواخر دوران صفوی ناحیت همدان بقلمرو علیشکر معروف بود.

۱ ــ علیشکربیک فرزند بیرام قرابیك بن الف قرابیك بن قراخان بن غزان بن قرامصری بن قرا محمد است که نام اصلیش‌محمد واز طایفهٔ قراقونیلو ومعاصر شاهرخ بن امیرتیمور است.

علیشکر از جانب میرزاجهانشاه مأموریت یافت که بنزد شاهرخ رود وقرار صلحی بین آنها گذارد،ولی هنوز بهرات نرسیده بود که خبرمرگ شاهرخ را شنید وبسرعت بهمدان بازگشت ودرآنجا امارت مستقلی تشکیل داد. این شخص بعدها بدست حسن‌بیك آق‌قونیلو کشته شد .

به«مآثر رحیمی‌چاپ هند» رجوع شود.

ص۴۰۱ ، سطر ۱۲ : کنگاور [1] [کَ نْ گاوَرْ] (اسم خاص) . نام ناحیتی است بکردستان با حدود زیر :

شمال : سنقر؛ مشرق : همدان؛ جنوب : هرسین؛ مغرب : صحنه ؛ محصول آن غلات وتوتون و پنبه‌کاریست . زراعت آن باآب رود و مرکزش بنام کنگاوراست که موقعیت مهم نظامی دارد .

(از جغرافیای سیاسی کیهان ص ٤٥٤) .

ص۴۰۲، سطر ۱۷ : آخکلك [2] [؟] (اسم خاص). نام نقطه‌ایست بین‌قارص‌وبردع؛ یعنی اگر از قارص بقصد بردع بحرکت آییم و مسیر ما از گنجه بگذرد ابتداء به«اخل تسیخه»[3] وسپس‌به «اخل کلکی» وبعد به گنجه و ازآنجا به‌بردع خواهیم رسید .

ص۴۰۲، سطر ۲۲: گوری[گوُری] (اسم خاص). نام‌قصبه‌ایست‌به‌کارتیل گرجستان. این قصبه حاکم نشین قدیم سلاطین کارتیل بوده است .

بصفحات ۸۷ و۲۳۵ و۸۷۷«عالم آرای‌عباسی» چاپ دوم‌رجوع‌شود.

ص۴۰۳،سطر ۳ : جنگتای[4] [؟] (اسم خاص) . نام ناحیتی است باقصای داغستان‌در

۱ ـ «حمد الله مستوفی » و « یاقوت » آنرا « کنگور » ضبط کرده‌اند .

۲ ـ بعضی از متون جهانگشا آنرا « آق کلك » و مینورسکی « اخل کلکی » و کشمیش‌اف (ضمن‌وقایع سال ۱۷۷۰ میلادی) «آخال کلکی » نام برده است .

۳ ـ همان « آخسقه » است که قبلا گذشت .

٤ ـ دربعضی ازنسخ جهانگشا ، « چنگتای » و « تاریخ داغستان » (نسخ‌خطی کتابخانهٔ ملی بشماره‌های ۵۱۸ و ۲۳٦۸) این کلمه را « جنکوتای » آورده ومی گوید این کلمه مغولی است. بنا برقول‌تاریخ داغستان این کلمه ابتداءِ نام طایفه مغولی بوده که در این یورت مقیم شدند و سپس بخود آن یورت اطلاق شده است .

قرب یورت آوارها . ــ و این کلمه‌نام قوم مغولی مقیم باین مکان نیزاست .

ص۴۰۳ ، سطر ۲۰ : گوگچه دنکر [؟] (اسم خاص) . این نام بی‌شك غلط وصحیح آن «گوکچه تنگیز» و«گوکچه دنگیز» است، وآن نام ییلاقهایی است بحوالی‌دریای«گوکچه»، که‌چون‌ازتفلیس بقصد«گوکچه‌تنگیز»بحرکت آییم مسیرما از «سمخوت» و ییلاقهای «میدانجوق» می گذرد .

بصفحات ٦٦٢ و ۹۰۱ و ۹۰۳ و ۹۲۱«عالم آرای عباسی» چاپ‌دوم رجوع شود .

ص۴۰۳ ، سطر۲۱ : خانقی [خا ْن قی] (اسم‌خاص). نام نقطه‌ایست‌بایروان جنوب دریاچهٔ گوکچه و شمال آرپه چای . ــ قلعهٔ ایروان تقریباً در امتداد غربی خانقی قرارگرفته است .

ص۴۰۵، سطر ۴ : آقچه قلعه [عاقْ ـِج ق لْ عَ] (اسم خاص) . این‌نام‌درعالم‌آرای عباسی «آقچه قلعه»آمده وآن نام ناحیتی است برضلع شمالی رودارس ، از توابع«چخورسعد»(۱) ومرکز قزاقهای مقیم قفقاز .

بصفحات ٦٦۷و٦۸۸ و۷٤۲«عالم آرای عباسی»رجوع شود .

ص۴۰۵، سطر ۱۵ : کسیب(۲) [كَ سی ب] (اسم). لغتی است ترکی‌بمعنی:غنیمت، مال غارتی، آنچه ازخصم بدست آید .

ص۴۰٦ ، سطر ۱۰ : خفقان [خَ فَ قا ْن] (مصدر).طپیدن دل .

(از آنند راج) .

ص۴۰٦، سطر ۱۰ : مسلول [مَ سْ لوُ لْ] (اسم مفعول) . برکشیده شده و برآورده

۱ ـ کلمهٔ آذربایجان درقدیم به « تبریز » و«چخور سعد » و « قراباغ » و« شیروان» اطلاق می‌شد. چخورسعدهمان « ایروان» کنونی‌است . رجوع‌بصفحات۱۸۸ و۱۸۷ تعلیقه برتذکرةالملوك منیورسکی شود .

۲ ـ مصدرآنرا اهل‌لغت « کسماق» می‌دانند بمعنی «بریدن» و بریدن درینجا اعم از « قطع کردن » یا « جیب بریدن » است . ــ بنابراین «کسیب » بمعنی « بریده شده » است که مجازاً در معنی فوق می‌آید .

شده ، منه : « سیف مسلول ». ـ کسی که او را مرض سل باشد.
(از آنند راج).

ص۴۰۶، سطر ۱۵ : خاچین(۱) [خاَ چی ن ْ] (اسم‌خاص). نام ناحیتی است بین‌شکی ودرپاچه «کوکچه».

ص۴۰۷، سطر ۱ : آیدین دده [؟] (اسم خاص). این نام باین شکل غلط و صحیح آن «آیدین» [عاْ ی دی ن ْ] است،وآن‌نام ولایت ونام مرکز آن‌ولایت‌است بعثمانی. مرکز این ولایت بعدها از «آیدین» به «ازمیر» منتقل شد یعنی به‌نقطه‌ای که در۱۱۵ کیلومتری جنوب‌شرقی «آیدین» واقع‌است وآیدین- که در ۳۷ درجه‌و ۵۰ دقیقه و۴۱ ثانیه عرض شمالی و ۲۳ درجه و ۳۱ دقیقه و ۱۰ ثانیه‌طول‌شرقی‌بوده‌یکی‌ازشهرستانهای‌این ولایت بشمار آمده است(۲).
به«قاموس‌الاعلام‌ترکی»رجوع شود.

ص۴۰۸، سطر ۱۴ : منطریس [؟] (اسم). این‌کلمه در فرهنگهای مرجع یافت‌نشد. در بعضی ازنسخ«جهانگشا» وترجمهٔ تاریخ«سرجان ملکم» و«تاریخ کرمان» (سالاریه) بصورت«مطریس»آمده است‌ولی‌دونسخهٔ«ط»و«ح»آن‌را«منطریس» ذکر کرده‌اند.

در فرهنگ «دمزن» (Desmaisons) کلمهٔ«مــترس» [Métrés] بــه «Rampart» ترجمه شده که بمعنی «خندق» و«سور»و«خاکریز»و«دیواردور قلعه» است. فرهنگ دزی (Dozy) ذیل‌کلمهٔ «تـراس» دو کلمهٔ «مترس» و «مترسه» را نیز « Rampart » ترجمه کرده است.

«ناظم الاطباء»کلمهٔ مترس [Matras] را« کنگره های چوبین یا گلین دیوار قلعه که درهنگام لزوم بر سر دشمن اندازند » معنی کرده و

---

۱ ـ مینورسکی آنرا « خچن » ذکر کرده است (تاریخچهٔ نادرشاه ۱۰٤)

۲ ـ شیروانی ازین محل دیدن کرده وضمن تمجید از انجیرآن، سایرمیوه‌های سردسیری وگرمسیری‌آنرا می‌ستاید ومی گویدچون «آی » درترکی بمعنی «ماه » است «آی دین»باید بمعنی « ماه دین » باشد. « بستان السیاحه »

« آنندراج » نیز برای آن معنایی نظیر همین‌معنی آورده و مـی گـوید «اثیراخسیکتی» نیز دربیت زیرازکلمهٔ «مترس»همین‌معنی‌راقصد کرده‌است:

بدان حصار گروهی پناه برده‌همی ز ترس‌قالب بی‌روح‌چون‌مترس‌حصار

ازمترادفهای کلمه «منطریس» یا«مطریس» در اطلاقات «جهانگشا» معنایی شبیه بمعنای فوق فهمیده میشود ولی برحقیر معلوم نشد که آیا اصل این کلمه « **منطریس** » است یا «**مطریس** » و نیز «**مطریس** » همان «**مترس**» است یاکلمهٔ دیگر.

ص۴۱۰، سطر ۲۰ : چورس(۱) [چُ رْ سْ](اسم خاص). دهی است از دهستان‌چای پاره‌بخش‌قره‌ضیاء الدین‌خوی ، در۷ کیلومتری‌جنوب خاوری قره‌ضیاءالدین و۳ کیلومتری خاور شوسهٔ خوی به قره ضیاءالدین .

(ازفرهنگ‌جغرافیایی‌ایران جلد ٤) .

ص۴۱۰، سطر ۲۰ : **محمودی** [مَ حْ موُدی] (اسم خاص) . نام طایفه‌ای از اکراد است که‌در«پسك» (۲)و«ماکو» (۳) سکنی‌داشته وقلعهٔ ماکوازمساکن‌آنها بوده است این طایفه ازپیروان مذهب یزیدی بوده‌اند .

به «عالم آرای‌عباسی» صفحات۶۷۸ و۶۸۷ و۶۸۸ و۷۲۱ چاپ دوم ودایرةالمعارف اسلامی «ذیل کلمهٔ یزیدی» رجوع شود.

ص۴۱۱ ، سطر ۲ : **ختا** (٤)[خِ - یا - خَ تا] (اسم خاص) . نام ناحیتی‌است درآسیا بحدود زیر :

جنوب : چین وتنکتاش؛ مغرب : دیار ترکستان ومغول ؛شمال :

۱ ـ مینورسکی درتعلیقه برتذکرة الملوك این‌ده را بکنار چپ رود قطور ونام‌ارمنی باستانی آنرا « Chvash - Rot » می‌آورد ـ او بسال ۱۹۰٤ میلادی از این ده دیدن کرده است .

۲ ـ مینورسکی این محل را « پشك » ذکر می کند وآنرا قلعتی کوچك و قدیمی بجنوب دریاچهٔ ارومیه بین ساوجبلاغ (مهاباد) واشنویه می‌آورد . (تعلیقه برتذکرةالملوك صفحهٔ ۱۹۰)

۳ ـ ماکو بساحل ارس و در ضلع جنوب غربی نخجوان و جنوب شرقی کوه‌آرارات واقع شده است . (تعلیقه برتذکرة الملوك ۱۹۲)

٤ ـ دربستان السیاحة آمده که اهل ایران این کلمه را با « طاء » می‌نویسند .

دشت وملك کتمیاك. پادشاه آن علاوه برختا بر ترکستان و ایغور ومغول وتاتار وبعضی از بلاد توران حکم میراند. محیط این مملکت یکسال راه است. ـ در مدت سیصد سال بدور آن بارویی محکم از سنگ رخام کشیده وچندین کوه وتل را تراشیده، داخل بارو کرده‌اند.(۱)

(از بستان السیاحه).

ص۴۱۱، سطر ۲: ختن [خُ تَ نْ] (اسم‌خاص). نام ملکی است از کشور ترکستان، که بلدهٔ «یارکند» دارالملك آن است. این ملك ازمضافات ملك «ختا» واز اقلیم چهارم است. بقولی مزار امام جعفرصادق در آن دیار و بین «یارکند» و «قرقز» قرار دارد.(۲) (از بستان السیاحه).

ص۴۱۲، سطر ۴: اورگنج [اُ رْ گَ نْ ج] (اسم خاص). نام شهریست بخوارزم در ٤٥ کیلومتری شمال غربی خیوه وبر کنار یکی از شعب رود جیحون. ـ در صد کیلومتری شمال غربی آن خرابه های ارگنج قدیم واقع است.

به «قاموس الاعلام ترکی» و «شرح آسیای مرکزی» نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۱۱۳۹ و «سرزمینهای خلافت شرقی» رجوع شود.

ص۴۱۳، سطر ۱۶: متنزهات [مُ تَ نَ زْ زَ ها تْ] (اسم ـ جمع). تفریحگاه‌ها، تفرجگاه‌ها، محل های گردش، مکانهایی که انسان در آن گردش و تفریح

---

۱ ـ قاموس الاعلام ترکی محل آنرا قسمتهای شمالی چین یعنی نواحی منچوری ومغولستان وترکستان شرقی وقسمتی از سیبری ذکرمی کند ومی گوید کلمه «ختا» یا «ختان» نام طایفه‌ای از طوایف مغول است و این طایفه در اوایل قرن چهارم هجری تحت فرمان «بولیجی آپواکی» تمام مغولستان وقسمتی ازچین را تصرف نموده وهمین وقت نام ختا را بهمه این ممالك وسیع اطلاق کردند وقریب دویست سال فرمانروائی نمودند. سپس طایفهٔ «بوشی» از طوایف «مانچو» بدین سرزمین حمله بردند وغالب نواحی آنرا تصرف کردند. در نتیجه یکی ازمنسوبان خاندان «ختا» بخطه‌ای بشمال غربی مغولستان رفت و دولت کوچکی در آنجا تاسیس کرد. ـ ناحیه مزبور از جنگلهای بسیارپوشیده بود ازاینرواین کشور کوچك را قره ختا نامیدند ودرضمن همین نام را بتمام ممالك وسیع سابق الذکر اطلاق کردند. البته باید در نظرداشت که گاهی کشور اخیر را بنام «قره» تنها یاد کرده‌اند. (ازقاموس‌الاعلام ترکی).

۲ ـ این ناحیه امروز از متصرفات روسهاست.

می کند. (از اقرب‌الموارد ذیل «نزه»).

ص۴۱۵، سطر ۱۴ : نامهٔ همایون را بکاتب حروف باصلحنامه‌تفویض : بنابر-
قول «هامر» باب عالی تصمیم داشت که پس از مرگ نادر نیز این عهد نامه
را محترم بشناسد.

(از کتاب «هامر» فصل ٤٩).

ص۴۱۶، سطر ۱۹ : تباغض [تَ باٰ غُ ضْ](مصدر باب تفاعل). بایکدیگر دشمنی کردن.
(از منتهی الارب).

ص۴۱۶، سطر ۱۹ : تناقض [تَ ناٰ قُ ضْ] (مصدر باب تفاعل). عهد شکستن ــ باز
کردن بناو تاب رسن وجز آن.

(از منتهی الارب).

ص۴۱۶، سطر ۲۰ : اراحه [اِ رٰ احَ] (مصدر باب افعال). براحتی رساندن ، در
آسایش قرار دادن.

(از اقرب الموارد).

ص۴۱۶، سطر ۲۰ : ازاحه [اِ زٰاحَ] (مصدر باب افعال). دور گردانیدن ، بر طرف
کردن علت. (از اقرب الموارد).

ص۴۱۷، سطر ۲ : شاق [شاٰ قْ قْ] (اسم فاعل). بزحمت اندازنده، مشکل، سخت، صعب.
(از اقرب الموارد).

ص۴۱۷، سطر ۷ : مآثر [مَ عاٰ ثِ رْ](جمع ، صیغه‌منتهی الجموع). آثار و نشانهای
نیك. کارهای پسندیده.

(از آنند راج).

ص۴۱۷، سطر ۱۰ : اغضاء[1] [اِ غْ ضاٰ ءْ] (مصدر باب افعال). چشم‌فروخوابیدن،
نزدیك کردن پلکها را بهم. (از منتهی الارب).

---

۱ ــ این مصدر با حروف جاره متعدد معانی مختلف می‌دهد. معنی فوق معنی‌ایست باحرف
جر « عن »

ص۴۱۷، سطر ۱۱ : ممضی [مُ مْ ضا] (اسم مفعول باب افعال). امضاء شده، پذیرفته شده، مورد قبول واقع شده.

ص۴۱۷، سطر ۱۶ : مآرب [مَ عا رِبْ] (جمع، صیغه منتهی‌الجموع). حاجتها. نیازمندیها، احتیاجات. (از اقرب الموارد).

ص۴۱۸، سطر ۱ : نیام [نِ یا مْ] (اسم). غلاف شمشیر وکارد وخنجر.
(از آنند راج).

ص۴۱۸، سطر ۱۸ : **دورمه** [دُو رَ مَ] (اسم). لغتی‌است ترکی‌بمعنی باج، خراج، عوارض، مالیات.

ص۴۱۹،سطر ۱۸ : کتك [كُ تَ كْ ـ یا ـ كُ تْ كْ](اسم). عصا، چوبدستی، عصای کوتاه، عصای تادیب.

(از ناظم الاطباء).

ص۴۱۹، سطر۲۱ : غراب گردن [غُ را بِ گَ رْ دَنْ] (ترکیب اضافی). پشت گردن، پس سر. (ازناظم الاطباء).

ص۴۴۰، سطر ۱۶ : **نصرالله میرزا باشاهرخ میرزا ... روانه‌کلات** : پـربـازن (Père Bazin) می‌گوید: نادر بهریك از فرزندان خود تکلیف شاهی کرد ولی‌آنها ازوحشت پدر جوابی ندادند.

ص ۴۲۱، سطر ۵ : رضاقلی میرزا که فرزند مهین و ارشد اولاد بود : نـادر بعکس صفویان فـرزندان خـود را بخواجگان و حرمسرایان نمی‌سپرد تا از مردی بآداب زنان گرایند و بآنها آن رسد که بشاهزادگان اواخر عهد صفوی‌رسید[1]،بالعکس اوآنانرا از کوچکی در بین لشکریان تربیت می‌کرد وچون خودش دوران جوانی را بدربدری وسختی گذرانده بود و می‌دانست این گونه سختیها تا حد زیادی موجب صـلابت نفس جوان میشود

۱ ـ نماینده مقیم کمپروزاین‌نوع تربیت طفل را بوسیله نادر نشانه وسعت فکراو می‌داند.
(از لکهارت)

لذا سعی می کرد که فرزندانش درقشون نیز تا اندازه‌ای روی راحت نبینند. رضاقلی‌میرزا نخستین فرزند نادر بود و از شجاعت ودلیری بهره کافی داشت رشادتهـایش در جنگ بلخ شاهـد بینی برین مـدّعی است . این شاهزاده در غیاب نادر بهندوستان نایب السلطنه ایـران شد ، گرچه در ابتدای امر ابراهیم‌خان ظهیرالدوله تا حدی مـواظب اعمال او بـود ولی بعد از مرگ ظهیرالدوله او بی‌رقیب در عرصهٔ سیاست ایران یکه تاز گردید .

جوانی و سفّاکی از یك‌طرف، چاپلوسی و تملق درباریان ازطرف دیگر و بالاخره نبودن بزرگتری برسر او از جانب سوم باو آن‌کار کرد که باغلب شاهزادگان‌می کند،یعنی فرزند نادرنیز طفلی خودخواه وپول‌پرست و جاه‌طلب شد آنهم بصورت بسیار بـد این الفاظ . ــ هانوی « Hanway » از قـول « التن » و « کریم » نقل می کند ، این دو بسال ۱۱۵۲ هجری با مقداری‌کالای یك کمپانی روسی‌بمشهدآمدند · چون انحصار ابریشم خام در احتکار شاهزادهٔ نادری بود آنها مجبورشدند، کـه علیرغم همه گونه انصاف تجاری با هرچه این محتکرمی کرد، بسازند. گـر چه این دو بعداً تصدیق می کنند کـه احتکار کننده واقعی یـکی از تجار اصفهانی بوده است ولی با این‌همه، این‌قول رافع ظلم شاهزاده نمیشود .

عمل کثیفی که ایـن پادشاه زاده نادری کرد و نام خود را بزشتی بجنب محمود افغان گذاشت قتل فجیع شاه‌طهماسب و دوفرزندش‌اسماعیل میرزاوعباس‌میرزابود.-توضیح آنکه‌بسال۱۱۵۲هجری‌قمری‌ازطریق‌هندیان مقیم ایران انتشار یافت کـه نادر بر اثر بیماری وحشتناکی خود و بیشتر لشکریانش در هند جان سپرده‌اند . محمد حسین قاجار که دراین‌موقع از درباریان شاهزاده بود باو عرضه‌داشت که احتیاط‌حکم می کند تا طهماسب

میرزا کشته شود و توبهنگام شاهی بی‌رقیب باشی. اتفاقاً رحیم سلطان‌مروی نیز نظر او را تأیید کـرد . براثر آن شاهزادهٔ جاه‌طلب جوانِ سفّاك برآن شد که دست بخون شاه‌طهماسب(۱) بیالاید . بدینجهت اومحمد حسین‌خان قـاجار را به سبزوار،جایگاه شاه طهماسب، فرستاد .

شاه طهماسب کـه ازنیت‌پلیداین‌مردآ گاه‌شدبحرمسرای‌خود پناه برد . قاجار ناجوانمرد در حرمسرا شاه طهماسب را طناب انداخت و چون عباس میرزا فـرزند هشت ساله شاه طهماسب خود را بجنازهٔ پدر چسباند و زار زار بر مرگ پدر مظلوم خـود گریست،محمد حسین‌خان با خنجری او را نیز از پادرآورد .

اسماعیل میرزا فرزند خرد سال دیگر شاه طهماسب ابتدا بوسیله محمد حسین‌خان بچاه انداخته شد و چون یکی از خواجه‌های حرمسرای شاه‌طهماسب اورا ازچاه درآورد وفرزند خردسال زاری کنان بسوی جنازه پدر و برادر مظلوم‌دوید، محمد حسین‌خـان با غضب هرچه تمامتر باو زخم خنجرزد وازپا درآورد. این‌سفاکی بحدی‌موردانضجار ودلتنگی سبزواریان واقع‌شد که عزای‌عمومی‌اعلان کردند وجنازه پدر ودو پسررا بمشهد بردند.

فاطمه سلطان بیگم خواهر شاه‌طهماسب، که زوجهٔ رضاقلی میرزا بود،مدتی ازاین‌جریان خبرنداشت ولی‌چون گریه مداوم دایهٔ خود را دیدو سبب آنرا جویاشد بواقعه‌خبریافت . براثراین‌اطلاع‌بقولی‌بازهرو‌بقول دیگر

۱ ـ بین تهرانی‌ها مشهور است: «بعضی از خون‌ها شگون ندارد» ، مثل این‌است که مصداق واقعی این‌مثل خرافی‌خون شاهزادگان صفوی است چه محمود افغان‌دریك روزصد وپنجاه‌واند نفر شاهزاده بی‌پناه صفوی راکشت ولی دیرنپائید که خود بمرض مهلکی گرفتارآمد که نجاست خودرا می‌خورد وآن قدرمرض اوشدت کرد تا اورا کشتند وازشرش‌رها شدند. اشرف افغان که دست بخون شاه سلطان‌حسین‌یازیده بود بغریبی ودربدری درصحاری گرمسیر افغانستان باگلوله‌ای ازپای‌درآمد. نادر که در برانداختن صفویان کوشا بود ودرواقع اوخاندان صفوی را از بین برد درفتح آبا قوچان سرش گوی بازی طفلان شد . بالاخره رضاقلی میرزا که اقدام بقتل‌شاه‌طهماسب و کودکان مظلوم او کرد بخواری چشم و بزاری جان داد . فاعتبروا یا اولی‌الالباب.

بوسیله دار خود را انتحار کرد. رضاقلی میرزا که قضیهٔ مرگ زن را شنید بسیارمتأثر گردید ودستور داد تا اورا در پهلوی برادرش بخاك سپارند.

باری دوری پدر با صلابت و تنهایی و خودسری فرزند بی‌رقیب باعث شد که در اواخر مدت اقامت نادر بهند این شاهزاده بی‌اعتناء حکم راند و بقصد سلطنت مشغول فعالیت شود که درین بین‌نادرفاتحانه بایران بر گشت ونقشهای اورا نقش برآب کرد، گر چه اوباول بار اطاعت امرنادر را نکرد وبرای حضور در هرات بعذر بعضی کارها حرکت‌خودرا بتعویق انداخت، ولی بعداً با دوازده هزارسوار زبده‌بخدمت نادر رسید، این‌سواران که بسیار خوش لباس و بر گزیده بودند و گارد او محسوب می‌شدند مؤید قول بد گویان درمورد توطئهٔ رضاقلی‌میرزا برعلیه سلطنت پدرنزدنادرشدند. نادربرای خاتمه دادن باین گفتگوهادستورتفرقه وانحلال گارد رضاقلی‌خان راداد وفرزندرا ازین‌عمل‌بی‌نهایت متأثر کرد. ــ گرچه شب‌هنگام نادرپسر را بسراپردهٔ خود برد و با مهربانی رفع کدورت از او نمود. ولی باو گفت که ایرانیان نمی توانند تحمل دو دربار کنند بهتر آنست که دربار یکی و آن‌من‌باشد. نادرازشنیدن‌قتل‌شاه طهماسب بسیارناراحت شد وبسردارانش گفت بجهت این‌قتل‌من رضاقلی میرزا را ازنیابت سلطنت خلع کردم و از ولیعهدی انداختم.

خلاصه دوران حکومت رضا قلی میرزا در غیاب پدر بسیار بد و موجب ناراحتی‌اکثرایرانیان‌ودشمنی‌آنها با رضاقلی‌میرزا شد. ــ این امور ازیك طرف و تیرخوردن نادر از طرف دیگر وتمامی دشمنان رضاقلی‌میرزا نزدپدر، نادر را برآن داشت‌تاچشم اورا درآورد(۱). ــ ملکم‌می گوید چون نادرچشم فرزند را درآورد شاهزاده گفت چشم‌مرا درنمی‌آوری چشم‌سلطنت

۱ ــ پربازن « Pére Basin. » طبیب نادر می گوید رضاقلی‌میرزا درتیراندازی به نادرکاملا بی‌گناه بود. منتها حرکات بچگانه او باعث کور شدنش شد. ــ او پس از این عمل چون بهبودی یافت از پدر درخواست کرد که بمشهد رود.

است که درآورده می‌شود. البته این‌عمل نادر بعدها موجب پریشانی خاطر اوشد ولی دیگرکارازکار گذشته بود. ـ رضاقلی‌میرزا باکوری‌مدتی زیست و اندکی پس از مرگ پدر بدست جلادان بگور رفت.

به «تاریخ لکهارت» رجوع شود.

ص ۴۲۲، سطر۳، حرکات آن جناب از نظم طبیعی افتاد: «ویلیام کوکل» در کتاب خود وضع ظاهری‌وجسمی نادر را چنین تعریف می‌کند: «او تقریباً پنجاه سال دارد، قدش بیش از شش فوت و بنیه‌اش بسیار قوی و اندامش کاملا موزون است. اگرکار وفعالیت روزانه نباشد زیاده از حد چاق‌میشود. او چشمانی سیاه و ابروانی کشیده دارد رویهمرفته نادر از مردان جذّاب و خوش اندام است که اثر آفتاب خوردگی باو قیافه مردانه‌ای داده است.»

«محمد محسن» بسال ۱۷۳۹ میلادی نادر را دیده وقیافه او را چنین تعریف می‌کند: «مو صورت وسبیل‌شاه ایران روبسفیدی گذارده است ولی اوآنرا با رنگ سیاه می‌کند. با اینهمه چهره‌اش جوان و قامتش راست و ومستقیم وسنش کمی بیش ازپنجاه سال است.»

عبدالله بن حسین که پنجسال بعد ازین توضیحات بخدمت نادر در نجف رسیده می‌گوید: «در چهرهٔ شاه ایران آثار ضعف وپیری ظاهر شده و چند تا از دندانهای او ریخته است. رنگ چشمهای نادر بزردی گرائیده و بیشتر بمردی هشتاد ساله شبیه است تا مرد پنجاه وچند ساله، با اینهمه او جذابیت خود را حفظ کرده‌است».

«پربازن» (Père Bazin) طبیب‌مخصوص‌نادر در آخرین روزهای عمر او شکل و صورت ظاهری نادر را چنین می‌آورد: «شاه ایران موی صورت خودرا برنگ مشکی سیاه کرده ولی موی سرش یکدست سفیداست. او را بنیه قوی و قدی بلند و اندامی موزون است. صورتی بیضی شکل و کشیده دارد ولی این کشیدگی صورت چندان زننده نیست. بینی‌او بزرگ

و نوك تیز و دهانش گشاد است. لب پایین شاه ایران از لب زبرین او بر-آمده تراست ــ چشمان نادر براق و نگاهش نافذ و صدایش محکم و رساست» (۱).

از مجموع این گفتارها بر می‌آید که نادرشاه ازقدرت جسمی بی‌-مانندی بابهره بوده است. گرچه بهنگام فراغت ازکار وبپایان رسیدن روز پرمشغله، زندگی نادر خالی از عیاشی وتنوع درعشق نبود(۲) و اودر خلوت با زنهای زیبای(۳) خود شب رابصبح می‌آورد، ولی با وجوداین چون تربیت معمولی داشت و عادت بعیاشیهای بی‌بندوبارومفتضحانهٔ درباری نکرده بود، هیچگاه دراین خوشگذرانیهای شبانه‌بجایی برنمی‌خوریم که‌نادرحد اعتدال را از دست داده و براثرآن ببنیه وسلامت خود ازین راه صدمه زده باشد.

هر که بزندگی نادر دقیق‌شود اورا سختگیر و تندمزاج تشخیص می‌دهد ولی با این همه سختگیری و تندمزاجی رأفت و مهربانی بیحد او نسبت بمادرش وشاهزادهٔ شاهرخ میرزا بسیار قابل‌ملاحظه‌است. ــ او که‌قیافهٔ محزونی داشت گاهگاه نیز شوخی ومهازلة می کرد مطایبه‌اش راجع بحمله خوك بطهماسب‌قلی‌خان جلایر بی‌لطف نیست. البته اشتباه نشود که‌شوخی-های خلوت نادر هیچگاه بکارهای منظم روز او سرایت نمیکرد و با حدی از معاشران شبانه اجازه خروج‌ازحدخودرادر ساعات روز نمی‌داد.(۴)

۱ ــ ملکم می‌گوید صدای نادر بسیار قوی ورسا وپرطنین بود. سلطان محمود خان‌عثمانی چون از این مطلب‌اطلاع پیدا کرد واز اهمیتی که این رسایی صدا نزد نادر داشت باخبرشد. سفیری خدمت نادر فرستاد که صدای‌اونیز درعثمانی بی‌بدیل ونظیر بود. روزی بین نادر و نمایندهٔ عثمانی مسابقهٔ صداگذارده شد. نمایندهٔ عثمانی مسابقه را برد و نادر باوگفت از قول من بپادشاه عثمانی سلام برسان وبگو از اینکه دریافتیم درقلمر شمایك‌مرد وجود دارد وشمانیزاورابنزد من‌فرستاده‌اید بسیار ممنون و مسرورم.

۲ ـ می‌گویند شبی سه سبوی کوچك شراب می‌نوشید.

۳ ــ هانوی‌می‌گویداوراسی‌وسه‌زن‌زیبابحرمسرا بودمنهای‌زنان‌دیگری که‌بااوسروسری‌داشتند.

٤ ــ ملکم می‌گوید دو نفر از رفیقان شب نادر در روز بعادت شبانه راه شوخی پیمودند و نادر را در مسندکارهمان بذله‌گوی‌آنات شب پنداشتند، بیچارگان با این اشتباه سرخود را بباد دادند. نادر بهنگام کشتن آندو گفت این است جزای‌آنکه نادرشب را از نادر روزتشخیص‌ندهد.

باری این قدرت جسمانی نادر تا پنجاه سالگی باو اجازه داد که آن‌همه تحمل رنج سفر و حضر کند و خارج از حد اعتدال و سلامت روح نشود. ـ ولی دست قاهر طبیعت مثل‌همه برصحت مزاج‌او پنجه زد و آنقدر پیش رفت که سر انجام آسیای جنوب غربی با غولی خونخوار و ضحاك درنده‌ای روبرو شد.

عبدالکریم کشمیری می گوید نادر قبل ازلشکر کشی بهندوستان گرفتار مرض‌معدی شدید شد که گاه گاه براثر بحران این مرض‌از زندگی سیر و دچارخشم‌شدیدی‌می گشت ریختن دندانهای او نیز در شدت این درد مؤثر بود و علاوه برین ضمن لشکر کشیهای مازندران و سیستان‌او دچار مالاریا شد که آن خود موجب دیگری در ضعف و تحلیل مزاجش گشت. بوقت اقامت در هند نادر علوی‌خان طبیب زبردست هندی را بعنوان‌پزشك مخصوص خود انتخاب کرد. این طبیب عالیقدر و ماهر علاوه بر معالجات دارویی با سخنان درشت خود نادر را از بی اعتدالیهای خشم و عصبانیت بر حذر می کرد. رك گویی و صراحت لهجهٔ او بسیار در حالات روحی نادر مؤثر افتاد و مانع ازآن شد که در دوران خدمت او نادر بقتلهای بی سبب دست‌یازد. این پزشك بسال ۱۷٤۱ میلادی از دربار نادر بیرون رفت‌وهمین ترك خدمت اوبازموجب شدت مرض نادر وسختگیریهای عجیب وغریب او شد. بین سالهای ۱۱۵۵ و۱۱۵٤ هجری قمری «دامین» یکی‌از کشیشهای ژزوئیت فرانسوی، که از طبابت اطلاعی داشت، بمداوای مرض کبدی نادر پرداخت ودر۱۱۵۸هجری‌قمری که بازنادرنالان شد کشیش‌ژزوئیت دیگری اورا طبابت کرد ولی معلوم نیست که آیا او«دامین» بوده یا شخص دیگر.

دراسفند۱۱۵۹هجری قمری وضع جسمی‌نادر بسیار خطرناك شد و چون پزشکان ایرانی نتوانستند کاری‌ازپیش‌ببرند نادر از«پیرسن» نمایندهٔ شرکت‌هندشرقی پزشکی‌خواست. «پیرسن»بعداز تأمل ودقت‌زیاد«پربازن»

کشیش وطبیب حاذق فرانسوی را بنادر معرفی کرد این کشیش فرانسوی باصمیمیت معالجه نادر رابعهده گرفت، وتشخیص داد که شاه ایران بسوءـ هاضمه وضایعات کبدی دچاراست. بالاخره با رژیم ومعالجات دقیق او بهبودی درحال نادر پیداشد و نادراز اصفهان راه مشهد رادرپیش گرفت و چون بمشهد رسید باز سربیداد گری گذارد و «شمشیرعاجز کشی راجلادانه جلاداد» و بخون مظلومان آشنا کرد. دیگر دراینجا معلوم نیست که آیا نادر از رژیم وطبابت «بازن» سرپیچی کرده است یا نه(۱) .

باری تغییر خلق نادر گرچه از روح سفاکی وبی‌اعتنائی اوبجان و مال مردم، که متأسفانه خوی اغلب نوابغ نظامی است، سرچشمه‌می گیردولی ناراحتیهای جسمی او نیز در کشتارهای فجیعانه آخر عمرش تا حد زیادی مؤثر بوده است.

(از نادرشاه لکهارت متن انگلیسی).

ص۴۲۲، سطر ۱۸ : کماج خیمه(۲) [کُ ماٰ ج ِ خ یْ مَ] (ترکیب اضافی). تخته‌ای گرد سوراخ دار که برستون خیمه محکم کنند وچادر خیمه را بروی آن کشند آنرا «کلیچه» نیز می‌نامند. (از ناظم الاطباء).

ص۴۲۴، سطر ۵ : سه نفر ازخدا بی‌خبر : متأسفانه‌این‌سه نفربخوبی شناخته‌نشدند. پربازن (Père Bazin) می گوید :

«چون شورشیان کار نادر را ساختند بحرمسرای اورفتندوجواهرات زنهای اورا گرفتندوسپس بچادرسه‌وزیری که مورد اعتماد نادر بودندرونهادند وباکشتن دونفر از آنها وباقی گذاردن سومی که معیرخان (Mayar Khan) نام داشت بغارت اردوپراختند. معیرخان که ازقرار باتوطئه کنندگان سرو سرّی داشت یکی از مکارترین افرادیست که باحیله گری ومکر در مسند

۱ ـ پربازن در نامه‌های خود از حرف نشنیدنهای نادر بهنگام معالجه شکایت‌ها می کند.

۲ ـ کلمات «کماج»، «کماجه»، «کماچه» نیز بهمین معنی است.

وزارت سه شاه‌وزیری کرده‌است وسه‌بار باخیانت بآقای‌خود جان و مقام خود را حفظ نموده است ». - از کلام «بازن» برمی‌آید که ظاهراً مقصود او از «معیرخان» «معیرالممالك» است که درزمان‌شاه‌طهماسب‌ازخصیصین‌او بودواز جانب‌او بسفیری‌خدمت‌نادررسید ودردورهٔ نادری‌نیزازملازمان‌ووزراء شدتانادر بقتل‌آمدوسپس‌درعهدعادلشاه نیزاز نزدیکان و برگزیدگان‌عادلشاه گشت.

ص۴۲۴، سطر ۱۴ ، ۱۵ : چند نفر هندی وارمنی ومسلمان را در میدان نقش جهان میان‌آتش افروخته سوختند : پر بازن «Père Bazin» می‌نویسد چون نادر از اصفهان قصد خروج کرد بشمردن اثاثیهٔ کاخ خود پرداخت ضمن‌شمردن‌آنهاسجاده‌ای را ، که‌برروی تخت شاهی‌اومی‌انداختند، نیافت.

اونگاهبان رابزیرچوب کشید. بیچاره پس ازچوب خوردن بسیار گفت نگاهبان قبل از من‌آنرا فروخته است . نادربخشم شد و گفت کیست که اثاث کاخ مرا می‌خرد؟ بعد دستور داد تا متهم خریداررا بیابد وبیاورد. پس ازچند روز نگاهبان هشت نفر تاجر را آورد که چهار تن یهودی و دو ارمنی‌ودو هندو بودند . نادر پس ازاستنطاق ابتداء گفت ازهریك یك چشم برکنند وپس‌ازآن بگردن هرهشت زنجیر گذاشت‌و بامداد روزبعد دستور داد که‌آتش‌افروزند واین‌هشت رابآتش اندازند. دستوراجراء شد ولی‌آنقدر وحشیانه بود که حتی دژخیمان از آن بهراسیدند .

ص۴۲۵، سطر ۱۴: طهماسبقلی‌خان را مسموم ساخته : اینمرد ازسرکردگان‌ایل جلایر بود واز روزهای اول کار نادر دست بکار شد وبرای پیشرفت مقاصد اوخود وایل سلحشورش را صمیمانه وارد عمل کرد (۱) تا آنجا که تاریخ نویسان نشان می‌دهند وی صمیمی ترین یار نادر بود منتها سرنوشت شوم

۱ - عبدالکریم کشمیری می‌گوید طهماسبقلی خان مردی کوتاه قد وفربه بود روزی مورد حملهٔ خوکی قرارگرفت و براثرآن نزدیك بود که ازبین برود . چون نادر از این واقعه آگاهی یافت خندید و گفت عجیب است همیشه برادرکوچك با برادر بزرگ بازی می‌کرد چطور شد که اینمرتبه باهم از در خشم در آمدند . (از لکهارت)

نادرنیز اورا گرفتار کردودر سیستان بدست علیقلی خان مسموم شد .از بین رفتن این سردارپیرنیزضربهٔ مهلك دیگری بود که برپیکرحکومت نادری خورد .

ص۴۲۵، سطر ۲۱ : فتح آباد[فَ تْ حِ آ با دْ](اسم خاص).دهی است ازدهستان شهر کهنه بخش حومهٔ شهرستان قوچان،واقع درسه کیلومتری شمال باختری قوچان و۱۸ کیلومتری شمال جادهٔ قدیمی قوچان بشیروان . این دهکده درجلگه واقع وهوایش سرداست.(۱) (ازفرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم) .

ص۴۲۶، سطر ۴ : نیم شب داخل سراپرده گشته پادشاه را مقتول : میرزامهدی خان جریان قتل نادر را باجمال ذکر کرده است برای اطلاع بیشتر ازآن قول «پربازن» (Père Bazin) طبیب نادر ودیگران در زیرآورده میشود : چون نادربه فتح آباد رسید مثل آن بود که ازسرنوشت شوم خود دراین محل خبرداشت دراینمدت همواره ناراحت بود وازترس برای چندروز اسب یراق وزین کرده‌ای بدرحرامسرای خود می‌بست وپیوسته مترصد حملهٔ اطرافیان خود بود ونیزچندبارقصد فرار کرد ولی نگاهبانان اواورا ازاجرای این قصد منع کردند وباو گفتند کهماتا آخرین قطرهٔ خون خود درراه توجان می‌سپاریم. ذهن نادررا بیشتر محمدقلی خان وصلاح خان(شایدصالح خان باشد)مشوش کرده بودند و اوسعی می کرد که آنها، بخصوص صلاح خان ، را ازخود دور کند .

احمد خان ابدالی که جوانی ۲۳یا ۲۵ ساله بود (۲) ودرفتح آباد

---

۱ ـ اعتماد السلطنه ازین نقطه دیدن کرده ودرمطلع الشمس آنرا می‌آورد .

۲ ـ احمدخان ابدالی ، که بعدها به احمدخان درانی‌معروف شد ، فرزند محمدزمان خان فرزند عبدالله خان فرزند حیات سلطان است .

درسلسلهٔ انساب احمدخان چون بالارویم به خضر بن سرو می‌رسیم که وی از زهاد عصرخود بود وآنقدر در برابر مریدانش احترام داشت که آنها او را خواجه خضرخطاب می کردند .

عبدالله خان سدوزائی بسال ۱۱۲۹ قمری باکوچ خودازملتان بهرات آمد و احمدخان بروایتی در هرات وبروایت دیگر درملتان متولدشد که باتوجه بسن احمدخان دروقت کشته شدن نادرقول اول اقوی است.

باری احمد خان روز بروز در نزد نادر کسب منزلت کرد تا آنجا که معروفست نادر روزی سفارش بازماندگان خود رابعدازخودباحمدخان کرد . چون نادردرفتح آباد کشته شداحمدخان افاغنه مقیم درلشکرنادر رابرداشت وبافغانستان برد وسپس دولت افغانستان را مستقل از ایران پایه گذاری کرد. به «تاریخ احمد شاه درانی» نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۶۲ رجوع شود.

فرماندهی چهار هزار ابدالی را داشت شب واقعه با سرداران دیگر افغانی بخدمت نادر حاضر شد. شاه ایران آنها را مخاطب قرار داد و گفت من از نگهبانان ایرانی خود ناراضی هستم شما باید فردا آنان رادستگیر کنیدو اگر احدی از آنها مقاومت کرد ازبین بردارید.

آنان قسم خوردند و برای جانبازی‌سرسپردند. اتفاقاً جاسوسی‌این مذاکرات شبانه را باطلاع محمد قلی‌خان وصلاح‌خان (۱) رسانید و تصمیم ابدالی‌ها را بآنها خبر داد.

صلاح خان ومحمدقلی خان باتفاق کسان دیگر هم قسم شدند که در همین شب نادر را از بین بردارند. لذادردل شب‌مسلحانه بسراپردهٔ‌خاص نادر ریختند تاکار شاه ایران را بسازند.

نادرشاه آنشب را کنار شوقی‌خانم، دختر محمد حسین‌خان‌قاجار، می‌گذراند وچون توطئه کنندگان بسراپردهٔ او رسیدند ابهت قیافهٔ نادر ابتداء آنان را ازکاربازداشت‌ولی محمدقلی‌خان وصلاح‌خان‌بایکی ازتصمیم گرفتگان مصمم شدندکه کار را یکسره کنند ابتداء خواجهٔ مراقب‌راخفه کردندوسپس‌داخل سراپردهٔ‌نادرشدند.

شوقی خانم ازصدای پای‌آنان ازخواب بیدار شدچون شبح صلاح خان را دیدفوراً نادر را بیدار کرد. نادربلند شد ودست بشمشیر بردوبصلاح خان حمله کرد هنوز کاری از پیش نبرده‌بود که پایش بطناب چادر پیچید و ضربت نزده بزمین افتاد (۲). صلاح‌خان باضربت شمشیری ابتداء یکی از دودست نادر را قطع کردولی‌بعدازین عمل وحشت زده برجای خودایستاد. محمدقلی‌خان‌باخونسردی‌خودرارسانید وسرنادررا ازتن‌جدا کرد.

قیام کنندگان‌پس‌ازین‌قتل‌بچادرهارفته هرچه‌ازجواهردیدند برداشتندوبعد

۱ - قول پربازن (Père Bazin)

۲ - «بازن» این زمین خوردن‌نادررانقل نمیکند

بچادر سه وزیر (۱) مورد لطف نادررفتند دونفر ازآنها را کشته فرار کردند بعد از این واقعه‌وضع اردو بهرج و مرج عجیبی افتاد.

(از «لکهارت» و نامه های «بازن») .

ص۴۲۶، سطر ۱۸ : شرفات [شُ رَ فاْ تْ] (جمع شرفه) . کنگره های قصر .

(از آنند راج) .

ص۴۲۶، سطر ۱۸ : کلات [کَ لاْ تْ] (اسم خاص). نام یکی ازبخشهای‌دره گز است بحدود زیر :

شمال : مرز ایران وشوروی؛ خاور : بخش سرخس ؛ جنوب: کوه آلاداغ‌و بخش‌حومهٔ‌شهرستان؛ باختر: بخش لطف‌آباد.-این‌منطقه کوهستانی وسردسیراست و بواسطه کثرت برف درزمستان اغلب راه عبور ومرورآن، که‌مالرو است،قطع‌می‌شود. (۲)

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد نهم) .

ص۴۲۷، سطر ۴ : حوض سنگ [حُ ضِ سَ نْ گْ] (اسم خاص). نام آب انباری بوده است بشمال کلات وبر کنار راه کلات ومرو .

ص۴۲۷، سطر ۷ : رضاقلی میرزا را با شانزده نفر از اولاد واحفاد ... بزاویهٔ عدم فرستاد : در حاشیهٔ نسخهٔ خطی کتاب جهانگشای نادری کتابخانهٔ ملی بشمارهٔ ۱۵۳۳ اسامی مقتولین چنین آمده است :

الف : فرزندان نادر :

۱- رضا قلی میرزا بیست و نه ساله .

۲- نصرالله میرزا بیست وسه ساله .

۳- امامقلی میرزا هیجده ساله .

۱ - این همان سه نفری است که میرزا مهدی‌خان آنهارا «سه‌نفر ازخدا بی‌خبر» نام‌می‌برد.

۲ - برای اطلاع از ابنیهٔ نادر شاه بکلات رجوع به کتاب « آثار تاریخی کلات و سرخس» تالیف آقای مهدی بامداد شود . درآن کتاب‌آقای بامداد از روی وضع موجودابنیهٔ تاریخی کلات، عقیده‌خودشان را درساختن این ابنیه وحمل‌مصالح بدانجا مفصلاآورده‌اند وضمنا پیشنهادهایی برای جلوگیری از خرابی‌آن داده اند .

٤ـ چنگیزخان سه ساله .

٥ـ جهدالله خان شیرخواره .

ب : فرزندان رضاقلی‌میرزا :

١ـ محبقلی میرزا دوازده ساله .

٢ـ واحد قلی میرزا یازده ساله .

٣ـ محمود خان چهار ساله .

٤ـ بیستون خان هفت ساله .

ج : اولاد نصرالله میرزا :

١ـ اولدوزخان هفت ساله .

٢ـ تیمورخان پنج ساله .

٣ـ مصطفی سلطان‌پنج ساله .

٤ـ سهراب سلطان چهار ساله

٥ـ مرتضی قلیخان سه ساله .

٦ـ اسدالله‌خان سه ساله .

٧ـ اغورخان دوماهه .

٨ـ او کتای خان شیرخواره .

پس‌از نصرالله میرزا فرزندی از او بدنیاآمد و نام نصرالله میرزا گـرفت و بشیرخوارگی کشته شد . فاعتبر وایااولی الابصار !

ببینندآنانکه برمر کب‌قدرتهاسوارویکه تازمیدان ظلم وبیدادند که چگونه‌میدان‌بانتهارسیده خشم‌مظلومین‌آنان‌را بصرصر انتقام‌می‌سپارد ، آن انتقامی که حتی فرزندان شیرخواره و گهواره‌ای‌نیزازسرانجام‌ظلم پدر بی بهره نخواهند ماند !

ص۴۲۹،سطر ۳ : سهراب خان [سُ هْ رٰ ا بْ خا نْ] (اسم خاص) . او یـکی از

غلامان گرجی است که بنزد بزرگان ایرانی ارج وقدری ند اشت. «پربازن» طبیب مخصوص نادر می گوید ایرانیان باطناً از بر کشیدگی و بزرگداشت اوناراحت بودند. اوباحیله وخیانت قلعهٔ کلات را کشود ومحاصرهٔ آنجا را بپایان برد. چون عادلشاه ازخیال برادرخودابراهیم خان مطلع شدسهراب خان را باصفهان نزد برادرفرستاد وباو گفت اگر از راه صلح کاری ازپیش نبردی بحیله کار «ابراهیم خان» و«صلاح خان» (؟) را، که آتش افروزفتنه اند، بساز. « بازن » معتقد است که مأموریت سهراب خان از جانب عادلشاه یکی از اشتباههای عادلشاه بود، چه سهراب خان آنقدر ناکس وناقابل بود که بدرد این کارخطیر نمی خورد وبراثر همین ناکسی و نا اهلی یکبار، بحال مستی، در قصر ابراهیم خان آنچه نباید بگوید گفت واسرار مأموریت خودرا فاش کرد. ابراهیم خان چون از راز وشغل سهراب خان باخبر شد بنوکران خود دستور داد تااو را بگاه خروج از گرمابه در قصر بکشند. آنها چنین کردند وروز سهراب خان بآخر رسید وموجب جنگ دوبرادر شد .

ص۴۲۹، سطر ۱۲ : شفیعای ابرو[شَ فی یِ عَ بْ رُو] (اسم خاص) . این مرد بسال ۱۱٦۱ هجری در گذشت .

(از ذیل وقایع السنین خاتون آبادی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس) .

ص۴۲۹، سطر ۱۳ : شفیعا نیز وعدهٔ چهل سال سلطنت باو داده و آن سخیف العقل :
«پربازن» می گوید بعضی ازبزرگان دین برای اولااقل بیست و چهار سال شاهی ــ در کمال آسایش وخوشی ــ پیش گویی کرده بودند .

ص۴۲۹، سطر ۱۴ : زرق [زَ رْ قْ] (اسم) . غدر، ریا، نفاق، دورنگی ، مکر، تهمت .

(از ناظم الاطباء) .

ص۴۳۱، سطر ۲۰ : سلطان اعظم تاریخ جلوس آمد : این شاهزاده از بدبخت

ترین شاهزادگان ایرانی است (۱). ـ بچهارده سالگی پدر و سرورانش را فجیعانه کشته یافت، وبهمان‌سن‌سپس خلع‌ازسلطنت‌ازدوچشم کورش کردند، وچون‌مجدداً باکوری‌بتخت رسیدمواجه بایاغیگریهای فرزندان‌حرف‌نشنو خود شد، وبالاخره درآخر عمرنیزبهنگامی که آغامحمدخان قاجار بمشهد آمد دستورداد‌تادورسراوراگچ گرفتند ودرآن سرب‌مذاب ریختند تا محل جواهرات نادری را بروز دهد. بیچاره براثر این نسق‌نالان شد و کمی‌بعد جان داد (۲).

به «مجمل‌التواریخ گلستانه» و«روضة‌الصفای ناصری» جلد نهم رجوع شود.

ص۴۳۱،سطر ۲۲ : وساده [وِسادَه] (اسم) بالین، تکیه‌جای، نازبالش.

(از آنند راج).

ص۴۳۲، سطر ۱۲ : سرخه [سُ رْ خَ] (اسم خاص). نام یکی ازدهستانهای بخش مرکزی‌شهرستان سمنان‌است. که درجلگه باختری‌سمنان وبرسرراه شوسهٔ سمنان بطهران قرار دارد. مرکزآن‌بنام‌سرخه‌است که‌در ۲۰ کیلومتری جنوب باختری سمنان و کنار جاده طهران سمنان‌واقع‌است.

(از فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۳).

ص۴۳۲، سطر ۱۹ : قلاپور [قَ لا پورْ] (اسم خاص). نام قلعه‌ای بوده است بین قزوین و ساوه.

(از پاورقی صفحهٔ ۸۷ مجمع التواریخ مرعشی).

---

۱ ـ البته درسفاکی‌دست کمی ازنادرنداشت چه وقتی‌فهمید که قصد خلع اورا دارند باندرون رفت وفرزندان خردسال‌علیقلی‌میرزاراکشت. (از مجمل التواریخ گلستانه).

۲ ـ مثل آنست که رقم ازلی برآن رفته بود که اولاد و احفاد شاه سلطان حسین صفوی از هرتیره‌ای که باشند بزجر و ناکامی زندگی کنند و بسختی و بدبختی جان دهند. نه تنها شاهرخ میرزا باین‌سرنوشت دچارآمد بلکه نوهٔ دیگر شاه‌سلطان حسین، بنام شاه سلیمان دوم، چهل روزی حکومت کرد سپس مفتضحانه ازحکومت خلع واز دوچشم میل کشیده شد.

ص۴۴۳ ، سطر ۱۲ : هرگاه صاحبدلی بهم رسد: اتفاقاً چنین صاحبدلانـی بهم رسیدند ووقایع بعداز نادر را تا دورهٔ قاجارها برشته تحریر در آوردند که مهمترین این نوشته‌ها سه کتاب زیر است :

۱ـ «مجمع التواریخ مرعشی» تألیف میرزا محمد خلیل پسرمیرزا داود نوادهٔ میرزا سید محمد (شاه سلیمان ثانی) است که بسال ۱۳۲۸شمسی در تهران آقای عباس اقبال آشتیانی آنرا بحلیهٔ طبع درآوردند .

۲ـ تاریخ گیتی گشای میرزا محمد صادق موسوی نامی اصفهانی است که با دوذیل‌خود: یکی تألیف میرزا عبدالکریم بن علی رضا الشریف ودیگر تألیف آقای محمدرضای‌شیرازی، بسال۱۳۱۷ شمسی‌درتهران بوسیله آقای سعید نفیسی بچاپ رسیده‌است.

۳ـ مجمل‌التواریخ‌تألیف ابوالحسن محمدبن امین گلستانه است که در سال ۱۳۲۰ شمسی آقای مدرس رضوی آنرا چاپ کردند .

مطالب موجود در نسخه ۱۱۷۱ هجری و مأخوذ از آن

صفحه ۴۵ - سطر ۸ بعد از عبارت «کامل‌الرائی نداشتند» آمده:

«و از رفاقت آن جماعت کاری میسر نشده آن حضرت فرمودند که با امثال شما جماعت همراهی کردن باعث ندامت و منتج ملالت است. من بعد بیاری خدا به‌تنهایی مجادله با اعداء کرده شما را مادام که مثل اکراد دره‌جز و ابیورد فرمانبرو مطیع و چاکر نسازم داخل لشکر خود نخواهم ساخت و برفاقت شما با هیچ دشمنی اسب به‌میدان رزم نخواهم تاخت آن جماعت.»

صفحه ۶۷ - سطر ۱۶ بعد از بیت

«اگردرخواب بینی مرغ و ماهی نمیری‌تارسی‌برپادشاهی»آمده:

«تعبیر این خواب حقیقت فرجام که آئینه صورت نمای وحی و الهام است فی‌الحقیقه اینست که چون قو بزرگترین مرغابیان است پادشاهی این خدیو بیهمال نیّر اعظم سلطنتها باشد و صید ماهی چهار شاخ سفید اشاره براینست که تاجداری مملکت چهار پادشاه بآن حضرت تعلق یابد چنانچه ایران و هند و ترکستان و خوارزم بحوزه تصرفش درآمد»

صفحه ۲۰۵ ـ سطر ۱۲ بعد از «دوباره به‌سر آمده» ابیات زیر آمده:

لراقمه

قیامت عیان شد به‌مردان کین | تو گویی فتاد آسمان بر زمین
شد از تارک شاه تاج و کلاه | زمین را ز روی شرف بوسه گاه

صفحه ۲۷۳ ـ سطر سوم بعد از «بتارک تاج ظل اللهیش باد» آمده است:

«جلوس میمنت مأنوس آن حضرت روز پنجشنبه بیست و چهارم شهر شوال‌المکرم سنه ۱۱۴۸ بافق مغان بیت طالع أسد شش درجه و سی دقیقه، سیم میزان من سنبله بیست و نه درجه، ششم جدی سه درجه، کوکب مریخ در بیت مذکور، کوکب قمر سه درجه و یازده دقیقه، مشتری هفت درجه و دو دقیقه؛ زهره شش درجه و پنجاه و شش دقیقه، بیست و هشتم حوت یکدرجه و سی دقیقه، کوکب شمس به‌هیجده درجه و پنج دقیقه بیت مزبور بیست و نهم حمل من حوت بیست و هفت درجه؛ کوکب عطارد راجع در صفر درجه چهل و هشت دقیقه بیت مزبور بیت عاشر ثورمن حمل بیست و چهار درجه، کوکب زحل بیست و چهار درجه و پنجاه و هفت دقیقه، بیت یازدهم جوزا من ثور بیست و نه درجه سهم السعادة در بیت مزبور در بیست و یک درجه و شش دقیقه بیت دوازدهم سرطان سه درجه»

صفحه ۳۳۴ ـ سطر ۱۹ بعد از عبارت «ضمیمهٔ قلرو قدرت خود فرمودند» آمده است:

«و شرح وثیقه که محمدشاه به‌مهر مبارک به مسوّدهٔ را قم این حروف بدولت والا سپرده و در خزانهٔ عامره ضبط است اینست: قبل از این که بندگان اعلیحضرت کیوان منزلت بهرام صولت مریخ سطوت شاهنشاه جهان، سلطان سلاطین دوران، پادشاه ظل‌الله‌اسلام پناه خاقان سکندرشأن آسمان بارگاه السلطان الاکرم و القاآن الاعظم نادرشاه خلدالله ملکه ایلچیان بجهت بعضی امور روانه حضور این نیازمند درگاه اله فرموده بودند این نیازمند نیز متعهد انجام آن مطلب گشته، بعد از آنکه محمدخان ترکمان از قندهار برای یادآوری وارد گردید

امناء و کارگزاران این دولت درصدد توقیف ایلچی و تعطیل جواب نامه آن اعلیحضرت برآمده محرّک ماده مخالفت گردیدند تا این که ورود موکب همایون اعلیحضرت به حدود هندوستان اتفاق افتاده در قصبهٔ کرنال به‌مقتضای قضا تلاقی فریقین و جنگ سلطانی واقع و تیر جلی‌الظهور فتح و ظفر از مشرق آن دولت بیزوال طالع گردید. چون اعلیحضرت پادشاه جمشیدجاه بزرگ ایل ترکمان و سرچشمه مردمی و احسان بودند بفتوت ایشان مستظهر و از فیض ملاقات و مجالست بزم ارم نظم همایون ایشان بهره‌ور گشته، باتفاق وارد دارالخلافه شاهجهان آباد و تمامی خزائن و جواهر و نفایس کنوز مایعرف سلطنت هندوستان را برسم نیاز به‌موجب تفصیل علیحده منتقل به‌آن سرکار عزّوشان ساخته، آن حضرت نیز حسب الالتماس این نیازمند بعضی را به‌حیطه قبول موصول و در عالم ایلیّت و اتحاد جنسیّت بعضی دیگر را باین نیازمند درگاه اله مفوّض و موکول فرمودند. چون این نوع عطیه و عنایت که از پدر دربارهٔ فرزند و از برادر نسبت به‌برادر به‌عمل نمی‌آمد از آن شاهنشاه بلند جاه نسبت باین نیازمند درگاه اله به‌وقوع پیوست. لهذا در ازاء این معنی تمامی ممالک سمت غربی رود اتک و دریای سند و ناله سنکره منشعب از دریای سند را که عبارت از پیشاور و بنکشات و دارالملک کابل و غزنین و کوهستانات مساکن افغان و هزارجات و قلعه بکر و سکر و خداآباد و باقی الگای سند و دیرجات و مساکن جوکیه و بلوچیه و غیرهم و صوبه تهتها و قلعه را همه و قصبهٔ مدین و پرکنه و چون پرکنه سماواتی و کهیرا و سایر پرکنات متعلقات به‌تهتها را با جمیع قلاع و مواضع و قراء و مزارع و پرکنات و بنادر از ابتدای منافع رودخانه اتک باکل درّه‌ها و اماکن که از آب مزبور منشعب شده آنها را فراگرفته باشد تا حدیّ که دریای سند و ناله سنکره به‌دریای محیط اتصال می‌یابد، آنچه بهر جهتی از جهات بایراً و دایراً در سمت غربی دریای اتک و شعبه‌های آن و در سمت غربی دریای سند و ناله سنکره واقع شده باشد مخصوص آن دولت نادره و ضمیمه ممالک محروسه آن سلطنت قاهره نمودیم که من گماشتگان آن دولت خدا داد و بندگان آن آستان سپهر بنیاد مباشر ضبط و ربط ولایات و پرکنات مزبوره و متوجّه حلّ و

عقد مهمات جزئیه و کلیه اهالی و سکنه و رعایا و ایلات آنها بوده امنای این دولت ابد قرین ممالک مسفوره را از ولایات متعلقه باین نیازمند درگاه اله موضوع و قلم امر و نهی را بالکلیه از آنها مرفوع دانسته به‌هیچوجه دخل در امور ولایات و پرکنات مزبور و سکنه و رعایای آنها ننمایند و اصل قلعهٔ اتک و شهر لوهری سند و اوچ و سایر ولایاتی که در جنب شرقی رود اتک و دریای سند و ناله سنکره واقع شده باشد متعلق به‌مملکت هندوستان خواهد بود و در چهارم محرم‌الحرام سال یکهزار و یکصدو پنجاه و دویم هجری و سال بیست و یکم از جلوس والا نوشته شد.»

صفحه ۳۴۸ سطر اول بعد از «موسوم گردید» آمده:

«خیمه نیز در خور آن مکلل به‌مروارید آبدار و گوهرهای شاهوار نقش‌پذیر انجام ساختند و حسب‌الامر همایون راقم حروف تاریخ ترکی برای اتمام آن بسلک نظم کشیده بود که درین تاریخ ثبت افتاد و هی هذه:

شکر ایزد که بی‌طناب و ستون   قدرتی قوردی خیمه گردون
اینجی دیک انجم شب افروزی   اطلس چرخه ایتی گلدوزی»

صفحه ۳۵۲ ـ سطر ۳ بعد از عبارت «بدولت علیه نادریه متعلق باشد» آمده:

«وثیقه که ابوالفیض خان بمسوّدهٔ مولف این تاریخ بدولت علیّه سپرده مضمون آن اینست چون درین اوان که موکب همایون ورایات نصرت نمون اعلیحضرت قدر قدرت مروّج دین احمدی و رونق افزای ملت محمدی تاج‌بخش ممالک هند و توران نادر دوران و سلطان سلاطین زمان شاه شاهان جهان خلّدالله ملکه وارد بخارا گردید این نیازمند درگاه اله باقدام ارادت بلوازم استقبال اقدام و به‌مراسم آداب و فرمانبری قیام نموده از آنجا که آن حضرت بزرگ ترکمانیه و قدرشناس خاندانهای بزرگ بودند به‌مراعات ایلیت و اقتضای اتحاد جنسیّت کمال عاطفت و عنایت دربارهٔ این دولتخواه مبذول و چنانچه شایان شأن خواقین با عزّو تمکین بود از اعطای جیقه و خلاع اظهار هر گونه نوازش و

اصطناع و لوازم فتوت معمول داشته تاج و نگین سلطنت ترکستان را کماکان باین نیازمند درگاه سبحانی مسلّم و مفوّض و ارزانی فرمودند. لهذا این نیازمند در برابر این الطاف خاص که از آنحضرت مشاهده شد ولایات چارجو و تمامی محال جانب جنوب رود آمویه را که در ازمنه سابقه به‌سلاطین توران اختصاص داشته از توران وضع و به‌دولت نادره خداداد و شوکت بادره ابد بنیاد منتقل ساخت که به‌دستور ام‌البلاد بلخ و سایر ولایات تابعه آن که در حیطه ضبط گماشتگان آن دولت کسری مثال می‌باشد بطناً بعد بطن ضمیمه محروسه شاهنشاهی و در تصرف اولیای دولت ظل‌اللهی بوده احدی از گماشتگان سمت شمالی آمویه را دخل و تصرفی در آنها نبوده لوازم امداد و اعانت در هر بابت به منتسبان آن دولت روزافزون به‌عمل آید و مادام الحیات خلاف عهدی از جانب این نیازمند درگاه الهی به‌ظهور نرسد تحریراً فی اواسط شهر رجب المرجب سنه ۱۱۵۳.»

صفحهٔ ۳۵۷ در سطر ۲۲ بعد از عبارت «بآن مملکت تعیین فرمودند» آمده است.

«و شرح نوشته که طاهرخان والی و تمامی روساء و سرکردگان و اتالیقان به مسودّه راقم حروف نوشته مهر و بخرانه عامره سپردند اینست: غرض از تحریر ورقه و تنمیق این صحیفه آنکه چون در زمان پیش از اوزبکیه خوارزم تقصیر بسیار صادر و منشاء فتنه و فساد در حدود ایران شده مستحق هر گونه قصاص و تنبیه و انتقام بودند در این اوان که کوکب همایون اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه سلیمان دستگاه شهنشاه آسمان بارگاه شاه شاهان جهان سلطان سلاطین زمان ظل حضرت سبحان نادر دوران و خلیفه رحمن تاج‌بخش ممالک هندو توران فرمانروا و شهنشاه عرصه جهان خلدالله ملکه وارد الکای خوارزم و تمامی مملکت را بزور بازوی تایید الهی و به‌شمشیر جهانگشای شاهنشاهی مسخر و بر دور و نزدیک و ترک و تاجیک این ولایت مسلط و مقتدر گشتند به فحوای احسن‌العفوعند القدرة بنابر مراعات اسلام و ایلیت همگی اهل این ولایت را مهبط امن و مورد و امان و مشمول مرحمت و عفو و احسان ساخته به مدلول عفی‌الله عماسلف از مرحمت شاهنشاهی از گناهان گذشته اغماض و عالیجاه

سلاله دودمان چنگیزخانی محمد طاهرخان نواده مرحمت پناه ولیمحمد خان را بوالیگری خوارزم تعیین و همگی روساء را به عنایات خاص شاهنشاهی سرافراز نمودند. لهذا در ازاء این جان‌بخشی و عاطفت تمامی کمترینان اتالیقان و ایناقان و آق سقالان سی و دو فرقه اوزبکیه و جغتای و رعیت و غیره باللسان و الجنان متعهد و معترف و به حلف و یمین برخود لازم ساختیم که کمال خدمتگزاری به‌عالیجاه والی مزبور نمود. من بعد نسل بعد نسل ازین دولت نادره خداداد و والی خوارزم تعیین شده خودسر بدون حکم و رضای این دولت علیه والی و توره برنداریم و اطاعت و خدمت دیگری را اختیار نکنیم و به فحوای اطیعواالله و اطیعواالرسول و اولی‌الامرمنکم امتثال احکام شاهنشاهی را بر خودعین فرض و مخالفتش را کفر محض دانیم و احدی از اسرای ایرانی را هیچ وقت بیع و شری نکنیم و در هر جای اسیر ایرانی یافت شود در خلاصی و مرخصی او کوشش کنیم و هرگاه از ترکمانیه دشت احدی وارد این ولایت شود مادام که رقم اشرف در آن باب صادر نشده باشد او را راه نداده گرفته به‌خدمت والی بسپاریم که به‌درگاه جهان پناه فرستد و طریق معامله را بهمه جهت برایشان مسدود داریم و از متفرقه و رعایا و سکنه چارجو آنچه درین نواحی باشد یا بعد از این فرار کرده باین ولایت آیند مجال سکنی و توقف نداده نزد حاکم چارجوی و لباب فرستیم که در یورت قدیم خودسکنی نمایند و هرگاه اوزبکیه از آن تمرد کنند و قبول خدمت این دولت علیه و فرمانبرداری والی نکنند و در تنبیه‌ایشان کوشش کنیم و در هر باب با دوست این دولت خداداد دوست و با دشمن ایشان دشمن بوده باعتقاد درست بلوازم خدمت و یکرنگی و اطاعت اقدام کنیم و برخود واجب گردانیم که مادام الحیات بمدلول ولاتنقضوا الایمان بعدتوکیدها و بمدلول یا ایهاالدین آمنوا اوفوا بالعقود درین عهد و قول صادق دم و در شاهراه خدمت و اطاعت ثابت قدم باشیم هرگاه تخلف درین عهد و اقرار قرار بدهیم و یا با دولت خداداد شاهنشاهی خیانت و نفاق کنیم از دین بیگانه و در دنیا مستوجب لعن و سخط و غضب قهار یگانه و ملعون ازل و ابد و مردود درگاه خداوند صمد و شرعاً و عرفاً مستحق تنبیه و سیاست باشیم و خون ما مباح و هدر باشد فمن بدله بعد ماسمعه

فانما اثمه علی‌الذین یبدلونه تحریراً فی شهر رمضان‌المبارک سنه ۱۱۵۲.»

صفحه ۴۱۰ـ در سطر ۲۱ بعد از «نهضت فرمودند» آمده است:

«و چون عزیمت سمت خراسان در خاطر اقدس تصمیم داشت و وجود سرداری در مملکت عراق لازم بود محمدعلی خان قرقلو را سردار کل نموده بیست هزار از عساکر فیروزی مآثر را برای محارست حواشی عراق به متابعت او مأمور و حاجی سیف‌الدین خان بیات را با جمعی از سپاه نصرت پناه و امیرعلم خان خزیمه با اعراب خزیمه و نخی و لالویی سردار جزء نموده در آنسمت وا گذاشتند که از هر طرف سرکشی سر بخودسری بردارد حسب‌الصلاح محمدعلی خان بتادیب او کوشند. محمدعلی خان بعد از چند روزی خیال استبداد به‌خاطر راه داده؛ با وصف رابطه انتساب به‌خاندان نادری باالوار فیلی ممهد کرد که لوای طغیان و شقاق برافرازد و الوار نیز با او همداستان گشته عهد کردند که هرگاه او تظاهر به‌مخالفت کند یکسال بدون مواجب غاشیه خدمتش بردوش گیرند و جمعی از خوانین و سرکردگان نیز با طوایف دیگر دست متابعت باو دادند. محمدعلی خان چون از جانب امیرعلم‌خان اندیشه‌مند بود در خلوت این راز را با او به‌میان آورد قفل از در گنجینه ما فی‌الضمیر گشود که شاید او را نیز با خود متفق سازد و از آنجا که امیر علم خان در رتبه و شأن خود را کمتر از محمدعلی خان نمی‌دانست پاس حقوق دولت نادریه را منظور داشته از قبول این معنی سرباز زد و در حوالی فیلی کار به‌محاربه انجامید با وصف این که عدت لشکر محمدعلی خان به‌چهارده هزار نفر می‌رسید امیر علم خان با دو هزار نفر اعرابی که در حوزه اطاعت داشت یک روز از صبح تا شام با محمدعلی خان جنگ کرده او را منهزم ساخته و چهار فرسخ راه به‌تعاقب او پرداخته در سر راه آب صدمره من محال فیلی و در سر پل جامیشان محمدعلی خان را با هشت نفر خوانین ومین باشیان و سیصد نفر از یوز باشیان و روساء دستگیر و روانه درگاه فلک مسیر نموده حقیقت حال معروض سدّه جلال ساخت. محمدعلی خان بنابر اینکه چشم از حقوق این دولت پوشیده بود کور و مردم دیدگانش در ازاء این

نامردمی عاری از لباس نورگشته. امامقلی خان اوز دمرلوی‌ابیوردی که از رفقای او بود معروض تیغ سیاست گردید و چون امیر علم خان پنجهزار تومان از مال محمدعلی خان فیمابین قشون خود تقسیم نموده بود یک هزار تومان نقد در ازاء اینگونه خدمتی به‌میر علم خان و پنجهزار تومان دیگر به‌قشون او بصیغه انعام مکرمت گشته و میرعلم خان به‌عنایات خاص عزّ اختصاص یافت.»

صفحه ۴۱۵ در سطر ۱ بعد از عبارت «امینان دولت باو داده شد» آمده:

«مشروط بر انکه من بعد ایلچی بزرگ که در مرتبه مساوی باشند از طرفین به‌سفارت تعیین و صلحنامه به‌مهر حضرتین صورت تحریر یابد.»

صفحه ۴۲۷ در سطر ۷ بعد از «بزاویه عدم فرستاده» این اشعار آمده است:

ای دریــغا زان شــموع مـحفل شـاهنشهی
کـانهمه رفـتند یکـجا جـمله بـر بـاد فـنا
ای دریــغا زان نــهالان ریــاض سـلطنت
کـو فـتادندازدم تـیغ سـتم یک سـر زپـ
ای دریـغ آن غـنچه‌های بـوستان خسـروی
نـاشگفته چـیده شـدازدست گـلچین قـضا
آن بـدنهایی کـه بـود از نـاز نـازکتر زگـل
درمـیان‌خاک از هـم ریـخت هـمچون تـوتیا
تـا شـود زانگـونه انجم طـالع از دور سپهر
در طـلب بـاید کـنند افلاک گـردش قـرنها

صفحه ۴۲۸ در سطر ۱۷ بعد از عبارت «در مازندران توقف کرده» این اشعار درباره قحطی خراسان آمده:

آنـچنان قـحط در خـراسـان شـد — کـه زبـیمش فـلک هـراسان شـد
این بـلا گـرچـه بـهر هـر کس بـود — بـیشتر مشـهد مـقدس بـود

بسکـه زر از خزانـه هـر کس بـرد — نـقد خـورشید را فـلک نشـمرد
گشت‌بـرخلق بس مـعیشت تـنگ — غـلّه شـد بـا زر و گـهر هـمسنگ
بـاب عسـرت زبسکـه دهـر گشاد — بـهر قـرصی قـمر بـه‌چرخ افـتاد
چـرخ از مـهر کـرده هـر چـند — داشت ای هـم ولی بـطاق بـلند
بسکـــه تسـعیر خـوردنی افـزود — سـیر بـود از حیات هـر کس بـود
کـم چـنان گشت قـوت رفـتار — مـــردمان‌را بکـــوچه و بـــازار
کـرکسی خـواسـتی چـو فـریادی — نـان‌همی گـفت و جـان هـمیدادی
نـرخ جـانها ز بسکـه ارزان گشت — خـانمانها خـراب و ویـران گشت
ســر بــجیب خـیال دوراندیش — بــهر تـاریخ بـرد چـون درویش
یـافت نـاگـه مـوافـقش بـعدد — از حــروف خــرابــی مشــهد

صفحه ۴۳۱ در سطر ۱۹ بعد از عبارات: «شاهزاده نیز ناچار مقلد امر پادشاهی گردید» چنین آمده:

«به‌تاریخ روز چهارشنبه هشتم شهر شوال‌المکرم ۱۱۶۱ هجری مطابق لوی ئیل ترکی پنج ساعت و چهل دقیقه از روز مذکور گذشته در آستان مقدسه منوره رضیه رضویه جلوس میمنت مانوس فرموده بعد از فراغ از زیارت حضرت سلطان اقلیم تسلیم و رضا و علم افراز کشور اهتداء و ارتضاء ثامن ائمه هدا و ضامن کافه غربا امام الجن و الانس سلطان ابوالحسن علی بن موسی‌الرضا علیه التحیه و الثناء بدولتخانه مبارکه که عمارات چهار باغ ارض اقدس است تشریف شریف ارزانی فرموده به‌دولت و سعادت و کامرانی بر تخت فیروزبخت سلطنت موروثی و اریکه منیعه جهانداری و جهانبانی متمکن و تمامی امراء عظام و خوانین کرام و سران سپاه و اعیان ممالک به‌شرف پای بوس میمنت مانوس و سجدهٔ شکر این عطیه عظمی سرافراز وکوس بشارت و نقاره شادمانی بلند آوازه گردید.

خـرمی در گـلشن ایـران نـمایان گشت بـاز
بوستان بشکفت و روی لاله خندان گشت بـ

بسکه مرغان در هوای چارباغش پر زدند
باغ را گویی مگر تخت سلیمان گشت باز
ساقی این بزم گویا خضر فرخ رخ بود
چون بکام عمر رفته آب حیوان گشت باز
باز شد از غنچه‌های عقدهٔ دلها گره
چشم نرگس بر رخ... حیران گشت باز

القصه بعد از انعقاد مجلس فردوس نشانه بضابطه و دستور ملوکانه و بسط بساط سرور و جشن خسروانه و صرف شیرینی و شیلان عام‌السنه خواص و عوام بفاتحه فایحه خلود و دوام دولت جاوید نظام رطب‌اللسان گردید و قطعه تاریخ جلوس میمنت مانوس که در آن اوقات به‌خاطر فاتر کمترین غلامان رسیده بود به‌جهت مناسبت مقام ثبت افتاد.

بحمدالله که از فضل الهی — شب غم را نسیم صبح زد دم
گلی بشگفت از گلزار اقبال — سرا بستان دولت گشت خرم
برآمد بر سریر پادشاهی — خدیوی کز سلاطین است اکرم
شه عادل دل دارا درایت — سکندر حشمت فیروز پرچم
سریر آرای صدر ملکت کی — چراغ افروز بزم دولت جم
بهار گلشن صاحبقرانی — ز هر سو وارث شاهان عالم
فروغ صبح دولت شاهرخ شاه — که شدبردرگهش پشت‌فلک خم
دل پژمرده حالان خرمی یافت — سرآمد روزگار محنت و غم
برون شد ظلمت شبهای اندوه — منور گشت ازین خورشید عالم
جلوس میمنت مألوس بخشید — بروی زخمهای کهنه مرهم
پی تاریخ آن در جستجو بود — قدیمی بنده اخلاص توأم
بناگه هاتفی از غیب گفتا — بتاریخش بگو «سلطان اعظم»

انشاءالله تعالی سالهای بسیار سریر سلطنت موروثی بذات بی‌همال این منظور انظار الطاف ملک منان و چشم و چراغ دودمان سلاطین زمان مزین بوده و از آفات و حوادث روزگار در امان و این دولت به‌فیروزی و عدل و احسان بزمان قائم آل محمد صلی‌الله علیه و اله متصل و جاودان باد بمحمدوآله الامجاد.»

اسماء امکنه و رودها و کوه‌ها[1]

۱ ـ اعداد داخل‌درپرانتز شمارهٔ صفحاتی‌از تعلیقه است که در آنها این‌اسماء شرح داده‌شده‌اند.

ج

(خ)

فهرست اسماء و اشخاص

(ب)

(پ)

(ت)

(ج)

(چ)

(ح)

(خ)

(د)

(ذ)

(ر)

(غ)

(ف)

(ق)

(ن)

اسماء ایلات و طوایف و خاندانها

(الف)

(ب)

لغات

شماره صفحه